**امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی**/

(631-676 هـ)

**شرح ریاض‌الصالحین**

**(3)**

**شرح و توضیح:**

علامه محمد بن صالح العثیمین/

**با مقدمه و تعلیقاتی از:**

علامه محمد ناصرالدین آلبانی/

**ترجمه و نگارش:**

محمد ابراهیم کیانی

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

|  |  |  |  |  |
| --- | --- | --- | --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | شرح ریاض‌الصالحین | | | |
| **عنوان اصلی:** | شرح رياض الصالحين من كلام سيد المرسلين | | | |
| **نویسنده:** | امام ابوزکریا یحیی بن شرف نووی | | | |
| **شرح و توضیح:** | علامه محمد بن صالح العثیمین | | | |
| **مترجم:** | محمد ابراهیم کیانی | | | |
| **نظارت علمی و ناشر:** | گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین | | | |
| **موضوع:** | احادیث نبوی | | | |
| **نوبت انتشار:** | اول (دیجیتال) | | | |
| **تاریخ انتشار:** | اسفند (حوت) 1394 شمسی – جمادي الأول 1437 هجری | | | |
| **منبع:** | سايت کتابخانه الکترونیکی عقیده | | | |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.**  **www.aqeedeh.com** | | | |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** | | | |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** | | | | |
| www.mowahedin.com  www.videofarsi.com  www.zekr.tv  www.mowahed.com | |  | www.aqeedeh.com  www.islamtxt.com  [www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)  www.sadaislam.com | |
|  | |  | | |
|  | | | | |
| contact@mowahedin.com | | | | |
|  | |  | | |

**بازنشر این کتاب با ذکر اسم ناشر بلامانع است.**

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

**منبع:**

کتابخانه الکترونیکی عقیده

www.aqeedeh.com

**تماس با ما:**

book@aqeedeh.com

**فهرست مطالب**

[33- باب: مهربانی با یتیمان، دختران، و دیگر ضعیفان و مستمندان، و احسان و فروتنی نسبت به آنان 5](#_Toc319393472)

[34- باب: سفارش درباره‌ی رفتار نیک با زنان 38](#_Toc319393473)

[35- باب: حق مرد بر همسرش 60](#_Toc319393474)

[36- باب: نفقه‌ی زن و فرزند و سایر زیردستان 75](#_Toc319393475)

[37- باب: صدقه دادن از اموال مرغوب و مورد علاقه 82](#_Toc319393476)

[38- باب: اهمیت تغذیه‌ی معنوی افراد خانواده، فرزندان و زیردستانی که به سن تشخیص رسیده‌اند. 89](#_Toc319393477)

[39- باب: حقوق همسایگان و سفارش به مراعات حقوق آنان 98](#_Toc319393478)

[40- باب: نیکی به پدر و مادر و تداوم پیوند خویشاوندی 105](#_Toc319393479)

[41- باب: حرام بودن نافرمانی و آزارِ پدر و مادر و قطع صله‌ی رحم 132](#_Toc319393480)

[42- باب: فضیلت نیکی با دوستان پدر و مادر، خویشاوندان، همسر و دیگر کسانی که گرامی‌داشت آن‌ها، پسندیده است. 143](#_Toc319393481)

[43- باب: احترام اهل بیت پیامبر و بیان فضیلت ایشان 151](#_Toc319393482)

[44- باب: گرامی‌داشت علما و سرآمدان دینی و برتر شمردن آنان بر دیگران 158](#_Toc319393483)

[45- باب: ملاقات اهل خیر و هم‌نشینی، هم‌صحبتی و دوستی با آنان و درخواست دیدار و دعا از آنان و زیارتِ مکان‌های دارای فضل 172](#_Toc319393484)

[46- باب: فضیلت محبت و دوستی به‌خاطر الله و تشویق به آن، و اظهار محبت به دوست و عبارت‌هایی که برای اظهار محبت گفته می‌شود. 188](#_Toc319393485)

[47- باب: نشانه های محبت الله با بنده‌اش و تشویق به آراسته شدن به این نشانه‌ها و تلاش و کوشش برای کسب آن‌ها 204](#_Toc319393486)

[48- باب: پرهیز دادن از اذیت و آزار صالحان، مستضعفان و مستمندان 210](#_Toc319393487)

[49- باب: قضاوت درباره‌ی مردم، مطابق ظاهر آن‌هاست و باطن آنان به الله متعال، واگذار می‌شود. 213](#_Toc319393488)

[50- باب: خوف و خشیت الهی 224](#_Toc319393489)

[51- باب: امید به رحمت پروردگار 246](#_Toc319393490)

[52- باب: فضیلت امید به رحمت پروردگار 281](#_Toc319393491)

[53- باب: جمع میان بیم و امید (خوف و رجاء) 285](#_Toc319393492)

[54- باب: فضیلت گریستن از ترس الله متعال و شوق او 290](#_Toc319393493)

[55- باب: فضیلت زهد و پارسایی در دنیا و تشویق به کم‌خواهی از آن و فضیلت فقر 304](#_Toc319393494)

[56- باب: فضیلت گرسنگی و زندگی سخت و بسنده کردن به اندکی از خوردنی، آشامیدنی و پوشاک و دیگر لذت‌ها و بهره‌های نفسانی، و ترک امیال و آرزوها 337](#_Toc319393495)

[57- باب: قناعت، عزت نفس، میانه‌روی در زندگی و اعتدال در بذل و بخشش، و نکوهش گدایی و درخواست غیرضروری 360](#_Toc319393496)

[58- باب: جایز بودن گرفتن چیزی از کسی بدون درخواست و چشم‌داشت 372](#_Toc319393497)

[59- باب: تشویق بر خوردن از دست‌رنجِ خویش و خودداری از گدایی یا درخواست کمک از دیگران به‌وسیله‌ی کسب و کار 373](#_Toc319393498)

[60- باب: بخشش و سخاوت و خرج کردن در راه‌های نیک به امید الله متعال و توکل بر او 377](#_Toc319393499)

[61- باب: نهی از بخل و حرص 395](#_Toc319393500)

[62- باب: ایثار و هم‌دردی با دیگران 402](#_Toc319393501)

[63- باب: رقابت در امور آخرت و رغبت فراوان به چیزهایی که تبرک جستن به آن‌ها درست است. 412](#_Toc319393502)

[64- باب: فضیلت و برتری ثروتمند شاکر، یعنی کسی که ثروتش را از راه درست و شرعی به‌دست می‌آورد و در راه‌های مشروع، خرج می‌کند 416](#_Toc319393503)

[65- باب: یاد مرگ و کوتاه کردن آرزو 424](#_Toc319393504)

[66- باب: مستحب بودن زیارت قبور (رفتن به قبرستان) برای مردان و آن‌چه زیارت‌کننده می‌گوید 459](#_Toc319393505)

[67- باب: نادرست بودن آروزی مرگ به سبب زیانی که به انسان می‌رسد، اما اگر این آرزو از ترس ابتلا به فتنه و انحراف از دین باشد، اشکالی ندارد 466](#_Toc319393506)

[68- باب: وَرَع و ترک شبهات 474](#_Toc319393507)

[69- باب: مستحب بودن عزلت در دوران فتنه و فساد و هنگامِ ترس از ابتلا به فتنه در دین (انحراف) و نگرانی از آلوده شدن به حرام و شبهات و امثال آن 499](#_Toc319393508)

[70- باب: فضیلت هم‌نشینی با مردم و حضور در جمع آن‌ها و شرکت در گردهمایی‌ها، جمعه‌ها و جماعت‌ها و دیگر مجالس خیر از جمله مجالس علم و ذکر، و عیادت بیماران، و حاضر شدن در تشییع جنازه‌ها و هم‌دردی با نیازمندان، و ارشاد افرادِ بی‌علم و مشارکت در دیگر کارهای مفید اجتماعی برای کسانی که تواناییِ امر به معروف و نهی ازمنکر و خودداری از آزار رساندن به دیگران را دارند و می‌توانند در برابر سختی‌ها و اذیت و آزار دیگران، شکیبایی ورزند 505](#_Toc319393509)

[71- باب: تواضع و فروتنی در برابر مؤمنان 506](#_Toc319393510)

[72- باب: حرام بودن کبر و خودپسندی 528](#_Toc319393511)

[73- باب: خوش‌خُلقی (اخلاق و رفتارِ نیک و پسندیده) 549](#_Toc319393512)

[74- باب: بردباری، تأنی و درنگ در کارها و نرم‌خویی 565](#_Toc319393513)

[75- باب: عفو و گذشت و روی‌گردانی از جاهلان 591](#_Toc319393514)

[76- باب: تحمل اذیت و آزار 601](#_Toc319393515)

[77- باب: خشم و غضب برای دفاع از دین الله متعال در هنگامی که نسبت به شریعت، حرمت‌شکنی شود (و احکام الاهی رعایت نگردد) 605](#_Toc319393516)

[78- باب: راهنمایی و ارشادِ کارگزاران و مسؤولان به مدارا با زیردستانشان و خیرخواهی و دل‌سوزی برای آنان؛ و نهی از خیانت به ایشان و سخت‌گیری بر آن‌ها یا سهل‌انگاری درباره‌ی کارها و نیازهایشان و غفلت از آنان 616](#_Toc319393517)

[79- باب: زمام‌دار عادل 631](#_Toc319393518)

[80- باب: وجوب فرمان‌برداری از پیشوایان و زمام‌داران در چارچوب شریعت و حرام بودن اطاعت از آن‌ها در برابر معصیت و نافرمانی از خداوند 641](#_Toc319393519)

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

33- باب: مهربانی با یتیمان، دختران، و دیگر ضعیفان و مستمندان، و احسان و فروتنی نسبت به آنان

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨﴾ [الحجر: ٨٨]

بالِ (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

و می‌فرماید:

﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ﴾ [الكهف: ٢٨]

خودت را با کسانی شکیبا بدار که صبح و شام پروردگارشان را می­خوانند، در حالی که رضای او را می­جویند و در طلب زیور زندگی دنیا دیدگانت را از آنان مگردان.

**شرح**

مؤلف/ بابی درباره‌ی مهربانی با یتیمان، مستضعفان، و دختران و دیگر کسانی که سزاوار مهربانی و دل‌سوزی هستند، گشوده است. زیرا اسلام، دین رحمت، مهرورزی، عطوفت و نیکی به دیگران می‌باشد و الله در تعدادی از آیات قرآن به نیکی کردن به دیگران تشویق کرده و بیان نموده است که نیکوکاران را دوست دارد و افرادی چون یتیمان، بیش از دیگران، شایسته‌ی احسان و نیکوکاری هستند.

یتیم به هر دختر یا پسر خردسالی گفته می‌شود که پدرش را قبل از بلوغ از دست بدهد؛ اگرچه مادرش زنده باشد. ولی اگر مادرش بمیرد و پدرش زنده باشد، یتیم به‌شمار نمی‌آید. گرچه توده‌ی مردم، گمان می‌کنند که هر کودکی که مادرش بمیرد، یتیم است. خیر؛ این‌طور نیست. یتیم به کودکی گفته می‌شود که پدرش را از دست بدهد. یتیم، برگرفته از واژه‌ی «یُتم» است و یُتم، یعنی تنهایی؛ زیرا یتیم، تنهاست و کسی ندارد که مخارجش را تأمین کند و خود نیز توانایی کسب و کار ندارد. الله متعال، در تعدادی از آیات قرآن کریم درباره‌ی یتیمان سفارش نموده و حقوق ویژه‌ای برای آن‌ها بیان فرموده است. زیرا یتیم، با مرگِ پدرش دل‌شکسته می‌شود و سزاوار مهربانی و دل‌سوزی‌ست. الله می‌فرماید:

﴿وَلۡيَخۡشَ ٱلَّذِينَ لَوۡ تَرَكُواْ مِنۡ خَلۡفِهِمۡ ذُرِّيَّةٗ ضِعَٰفًا خَافُواْ عَلَيۡهِمۡ فَلۡيَتَّقُواْ ٱللَّهَ وَلۡيَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدًا ٩﴾ [النساء : ٩]

آنان که نگران فرزندان ناتوانی هستند که ممکن است پس از خود به جا بگذارند، باید (درباره­ی سایر یتیمان نیز) از الله بترسند و سخن استوار و درست بگویند.

زن‌ها و دختران نیز سزاوار عطوفت و مهربانی هستند؛ زیرا احساس و عاطفه بر آن‌ها غالب است و بیش‌تر، تحت تأثیر عواطف خود تصمیم می‌گیرند تا بر اساس عقل و اندیشه. از این‌رو تصمیم‌های احساسیِ آنان، آن‌گونه که باید محکم و استوار نیست. لذا الله می‌فرماید:

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ﴾ [النساء : ٣٤]

مردان، سرپرست زنانند؛ بدان سبب که الله برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری داده است.

افراد دل‌شکسته و شکست‌خورده نیز سزاوار مهر و عطوفت‌اند. کسانی که دچار شکست مالی شده‌اند یا به‌خاطر مرگِ یکی از عزیزان خود، دل‌شکسته‌اند. از این‌رو شریعت، ابراز هم‌دردی با کسانی را که عزیزی از دست داده‌اند، مشروع قرار داده است؛ بدین‌سان که انسان باید با عبارت‌های تسلی‌بخش، به چنین افرادی تسلیت بگوید و برایشان توضیح دهد که هرچه روی می‌دهد، به خواست و اراده‌ی الله متعال است.

انسان باید برای افرادی که برشمردیم، بال مهر و تواضع خود را فرود آورد و با آنان، به‌نرمی رفتار کند. زیرا الله متعال فرموده است:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨﴾ [الحجر: ٨٨]

بالِ (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

یعنی هر مقامی که داری و در هر جایگاهی که هستی، متواضع باش؛ اگر همانند پرندگان در بلندای آسمان و در موقعیت بالایی قرار داری، و از پست و مقام یا ثروتی برخورداری، در اوج بلندی، مانند پرنده باش و بال مهر و تواضع خود را برای دیگران، فرودآور؛ به‌گونه‌ای که مؤمنان، فراتر از تو قرار بگیرند. چنان‌که الله به پیامبرش فرموده است:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢١٥﴾ [الشعراء : ٢١٥]

و بال (مهر و تواضع) خویش را براى مؤمنانى كه از تو پيروى مى‏كنند، بگستران.

این، دستوری برای همه‌ی امت پیامبر است که باید بال مهر و تواضع را برای هم‌کیشان خود، بگسترانند و نسبت به برادران مسلمان خود، مهربان و فروتن باشند. هر مسلمانی که بیش‌تر پیروِ پیامبر است، بیش از سایر مسلمانان شایسته‌ی این‎ست که با او با توضع و مهربانی برخورد کنیم. زیرا پیرو پیامبر سزاوار است که او را گرامی بداریم؛ نه برای این‌که فرزندِ فلانی‌ست. خیر؛ بلکه بدان سبب که از پیامبر پیروی می‌کند و به سنتش پای‌بند است. هرکس، از پیامبر پیروی کند، دوست و برادرِ ماست و هرکس، از سنت پیامبر دور شود، به همان نسبت از او دوری می‌کنیم. مؤمن، بال مهر و تواضع خود را برای برادر هم‌‌کیش خود که پیرو سنت پیامبر است، می‌گستراند. ﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢١٥﴾ الله متعال، به پیامبرش فرموده است:

﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ [الكهف: ٢٨]

خودت را با کسانی شکیبا بدار که صبح و شام پروردگارشان را می­خوانند، در حالی که رضای او را می­جویند و در طلب زیور زندگی دنیا دیدگانت را از آنان مگردان.

آری؛ الله به پیامبرش دستور داده که همواره با کسانی هم‌نشینی نماید که صبح و شام و در همه حال، الله را عبادت می‌کنند و از این دعا و عبادت، قصدی جز کسب رضای او ندارند. می‌فرماید: ﴿وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ [الكهف: ٢٨] یعنی: از آن‌ها دور نشو و بگذار تو را ببینند و تو نیز به آن‌ها بنگر؛ نه این‌که به زیور زندگی دنیا چشم بدوزی.

به عنوان مثال: اگر دو نفر باشند که یکی از آن‌ها اهل طاعت و عبادت است، زکات می‌دهد، روزه می‌‌گیرد، به مردم نیکی می‌کند و صبح و شام به عبادت و راز و نیاز مشغول است؛ و آن یکی، پول‌دار و ثروتمند است، ماشین‌ها و خانه‌های آن‌چنانی دارد. کدام‌یک از این‌ها برای دوستی و هم‌نشینی بهتر است؟ بله؛ شخص عابد. باید با او دوستی و هم‌نشینی کنیم و به‌خاطر دنیا چشمان خود را او برنگردانیم و به مال و دارایی‌های دیگران، چشم ندوزیم. دنیا و همه‌ی آن چه که در دنیاست، هیچ و ناچیز است؛ دنیا، کالای فانی و زودگذری‌ست؛ خوشی‌های دنیا، هر چه باشد، پایان می‌یابد و همواره با غم و اندوه، همراه است. به دنبال هر خوشی، ناخوشی‌ست و هر خنده‌ای، گریه‌ای دارد. بزرگی که گمان می‌کنم ابن مسعود می‌باشد، گفته است: «هیچ خانه‌ای سرشار از شادی و سرور نمی‌گردد، مگر این‌که پُر از غم و اندوه نیز می‌شود». واقعاً درست گفته است؛ زیرا در هر خانه‌ای، یکی پس از دیگری، می‌میرد و غم و اندوه بر آن خانه، سایه می‌اندازد و شادی‌ها به غم و غصه تبدیل می‌شود. لذا درست گفته‌اند که: «دنیا، همه هیچ».

لذا ﴿وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا﴾ [الكهف: ٢٨] بدین معناست که همواره با آن‌ها و یاورِ آنان باش که پیوسته در عبادت‌ و راز و نیاز با پروردگارند و گناهت به زرق و برقی نباشد که برخی از انسان‌ها را از آن، بهره‌مند ساخته‌ایم؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمُدَّنَّ عَيۡنَيۡكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعۡنَا بِهِۦٓ أَزۡوَٰجٗا مِّنۡهُمۡ زَهۡرَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا لِنَفۡتِنَهُمۡ فِيهِۚ وَرِزۡقُ رَبِّكَ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰ ١٣١ وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ لَا نَسۡ‍َٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَۗ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ ١٣٢﴾ [طه: ١٣١، ١٣٢]

به زینت زندگی دنیا که برخی از کافران را از آن بهره‌مند ساخته‌ایم تا آنان را بیازماییم، چشم مدوز. و روزیِ پروردگارت، بهتر و ماندگارتر است. و خانواده‌ات را به نماز فرمان بده و بر انجامش شکیبا باش. از تو روزی نمی‌خواهیم؛ بلکه ما به تو روزی می‌دهیم. و تقوا، سرانجام نیکی دارد.

از الله متعال درخواست می‌کنم که عاقبت همه‌ی ما و مسلمانان را نیک بگرداند.

\*\*\*

الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ ٩ وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ ١٠﴾ [الضحى: ٩، ١٠]

پس به یتیم ستم مکن. و سؤال‌کننده را با بانگ و فریاد از خود مران.

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی آیاتی که درباره‌ی مهرورزی به فقرا، یتیمان و مستمندان، ذکر کرده، این آیات را یادآور شده که الله فرموده است:

﴿أَلَمۡ يَجِدۡكَ يَتِيمٗا فَ‍َٔاوَىٰ ٦ وَوَجَدَكَ ضَآلّٗا فَهَدَىٰ ٧ وَوَجَدَكَ عَآئِلٗا فَأَغۡنَىٰ ٨ فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ ٩ وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ ١٠ وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ ١١﴾ [الضحى: ٦، ١٢]

آیا (پروردگارت) تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد. و تو را حیران و بدون شریعت یافت؛ پس هدایت کرد. و تو را تهی‌دست یافت؛ پس بی‌نیاز ساخت. لذا به یتیم ستم مکن. و سؤال‌کننده را با فریاد زدن از خود مران. و نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن.

در این آیات، الله پیامبرش را خطاب قرار داده و بیان نموده است که: محمد مصطفی یتیم بود و پدر و مادرش را در کودکی از دست داد؛ لذا پدربزرگش، عبدالمطلب کفالت او را بر عهده گرفت. محمد مصطفی هشت ساله بود که عبدالمطلب درگذشت؛ آن‌گاه عمویش ابوطالب سرپرستی او را عهده‌دار شد. محمد یتیم بود و در ازای مزدی اندک برای اهل مکه چوپانی می‌کرد. زیرا هیچ پیامبری به نبوت مبعوث نشد مگر این‌که چوپانی کرده بود. یعنی همه‌ی پیامبران، ابتدا چوپان بودند تا افرادی مسؤولیت‌پذیر پرورش یابند و بیاموزند که چگونه مسؤولیتی را که به عهده می‌گیرند، به‌خوبی ادا نمایند و با نگهداری از گوسفندان، ویژگی‌هایی چون صبر، آرامش، عطوفت و مهربانی در آنان تقویت شود. زیرا از آن‌جا که گوسفندان، حیوانات ضعیفی هستند و به نگهداری نیاز دارند، معمولاً چوپان‌ها و کسانی که از گوسفندان نگهداری می‌کنند، آدم‌های مهربان و رقیق‌القلبی هستند؛ بر خلاف ساربان‌ها و پرورش‌دهندگان شتر که معمولاً سرسخت و سنگدل‌اند. زیرا شترها، حیوانات قوی و بزرگی هستند.

در هر حال، پیامبر دوران یتیمی را پشت سر نهاد و الله بر او منت گذاشت و همسری نیک نصیبش فرمود؛ پیامبر بیست و پنج ساله بود که با بانویی چهل ساله، یعنی ام‌المؤمنین خدیجه& ازدواج کرد. خدیجه& بانویی خردمند و فرزانه بود. همه‌ی دختران و پسرانی که خداوند به پیامبر بخشید، از همین بانو بودند؛ جز ابراهیم که از کنیزش ماریه‌ی قبطی بود. آری؛ الله خدیجه را نصیب رسول‌الله کرد و با ورود این بانو به زندگی پیامبر، زندگی ایشان سر و سامان یافت و تا زمانی که خدیجه زنده بود، پیامبر همسرِ دیگری نگرفت.

الله متعال، محمد مصطفی را با نبوت گرامی داشت و سرآغاز نزول وحی بر او، خواب‌های صادقانه‌ای بود که می‌دید؛ لذا هرچه در خواب می‌دید، همان‌روز به‌روشنایی سپیده‌دم، روی می‌داد. زیرا خواب خوب و صادقانه، قسمتی از چهل و شش بخش نبوت است.([[1]](#footnote-1)) پیامبر به سوی الله فراخواند، مژده و نوید داد و از عذاب الهی ترساند و بسیاری از مردم از او پیروی کردند و بدین‌سان یتیمی که چوپانی می‌کرد، امام و پیشوای بزرگ‌ترین امت گردید و سرپرستی و رهبری انسانیت و این امت بزرگ را بر عهده گرفت. الله متعال، به او فرموده است:

﴿أَلَمۡ يَجِدۡكَ يَتِيمٗا فَ‍َٔاوَىٰ ٦﴾ [الضحى: ٦]

آیا (پروردگارت) تو را یتیم نیافت و سپس پناه داد.

آری؛ تو یتیم بودی و الله، پناهت داد و کسی را به سرپرستی تو گماشت تا به تو و کارهایت رسیدگی کند تا این‌که بزرگ شدی و آن‌گاه با رسالتی بزرگ بر تو منت نهاد.

﴿وَوَجَدَكَ ضَآلّٗا فَهَدَىٰ ٧﴾ [الضحى: ٧]

و تو را حیران و بدون شریعت یافت؛ پس هدایت کرد.

یعنی علم و دانشی نداشتی و به تو علم و دانش بخشید. چنان‌که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَ﴾ [العنكبوت: ٤٨]

تو (ای پیامبر!) پیش از نزول قرآن، هیچ کتاب و نوشته‌ای را نمی‌خواندی و با دست خود چیزی نمی‌نوشتی.

و می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُۚ وَكَانَ فَضۡلُ ٱللَّهِ عَلَيۡكَ عَظِيمٗا ١١٣﴾ [النساء : ١١٣]

وآن‌چه را نمی‌دانستی، به تو آموخت. و فضل پروردگار بر تو، بزرگ است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ﴾ [الشورى: ٥٢]

پیش‌تر نمی‌دانستی که کتاب و ایمان چیست.

ولی محمد مصطفی با این کتاب بزرگ، عالم شد و از ایمانی کامل برخوردار گردید. لذا الله به او فرموده است: ﴿وَوَجَدَكَ ضَآلّٗا﴾: «تو را حیران، ناآگاه و بدون شریعت یافت»؛ ﴿فَهَدَىٰ﴾: «آن‌گاه تو را هدایت کرد». اما چگونه و با چه؟ آری؛ با قرآن.

﴿وَوَجَدَكَ عَآئِلٗا فَأَغۡنَىٰ ٨﴾ [الضحى: ٨]

و تو را تهی‌دست یافت؛ پس بی‌نیاز ساخت.

الله آن‌قدر به زندگی پیامبر برکت و گشایش عنایت کرد که آن بزرگوار به دیگران نیز بذل و بخشش می‌نمود. چنان‌که روزی، یک نفر یک دره پُر از شتر به او داد و پیامبر خود، به‌گونه‌ای بذل و بخشش می‌نمود که به هیچ عنوان از فقر نمی‌ترسید.

دقت کنید؛ الله متعال فرموده است: ﴿أَلَمۡ يَجِدۡكَ يَتِيمٗا فَ‍َٔاوَىٰ ٦﴾ و نفرموده: «فآواك». فرموده است: ﴿وَوَجَدَكَ ضَآلّٗا فَهَدَىٰ ٧﴾ و نگفته: «فهداك»؛ فرموده است: ﴿وَوَجَدَكَ عَآئِلٗا فَأَغۡنَىٰ ٨﴾ و نگفته: «فأغناك»؛ چرا؟ به دو دلیل: یکی، لفظی‌ست و دیگری، معنوی.

اما دلیل لفظی: برای این‌که پایان آیات متناسب باشد و به «الف» ختم شود؛ می‌فرماید:

﴿وَٱلضُّحَىٰ ١ وَٱلَّيۡلِ إِذَا سَجَىٰ ٢ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ ٣ وَلَلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لَّكَ مِنَ ٱلۡأُولَىٰ ٤ وَلَسَوۡفَ يُعۡطِيكَ رَبُّكَ فَتَرۡضَىٰٓ ٥﴾ [الضحى: ١، ٥]

لذا اگر می‌فرمود: «فآواك»، «فهداك» و «فأغناك»، این تناسب لفظی به هم می‌خورد.

و اما دلیل معنوی که مهم‌تر است؛ الله متعال، می‌فرماید: ﴿أَلَمۡ يَجِدۡكَ يَتِيمٗا فَ‍َٔاوَىٰ ٦﴾ آیا الله فقط پیامبر را پناه داد یا هم او را پناه داد و هم امتش را؟ آری؛ الله به پیامبر پناه داد و به‌واسطه‌ی او شمار فراوانی که تنها الله، تعدادشان را می‌داند، پناه یافتند. ﴿وَوَجَدَكَ ضَآلّٗا فَهَدَىٰ ٧﴾ آیا تنها محمد هدایت یافت؟ خیر؛ الله، محمد را هدایت بخشید و به‌وسیله‌ی او افرادِ بی‌شماری هدایت یافتند و این روند تا روز قیامت نیز ادامه خواهد داشت. ﴿وَوَجَدَكَ عَآئِلٗا فَأَغۡنَىٰ ٨﴾ آیا الله متعال، فقط محمد را بی‌نیاز ساخت؟ خیر؛ بلکه الله متعال، او را بی‌نیاز ساخت و به‌وسیله‌ی او دروازه‌ی فتح و برکت را به روی امت اسلامی گشود و این امت به پیروزی‌ها و فتوحات بزرگی دست یافت:

﴿وَعَدَكُمُ ٱللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةٗ تَأۡخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمۡ هَٰذِهِۦ﴾ [الفتح: ٢٠]

الله، غنیمت‌های فراوانی به شما نوید داده است که آن را به دست می‌آورید و این را برای شما زودتر فراهم ساخت.

لذا : ﴿أَلَمۡ يَجِدۡكَ يَتِيمٗا فَ‍َٔاوَىٰ ٦﴾ بدین نکته اشاره دارد که هم تو را پناه داد و هم امت تو را؛ ﴿وَوَجَدَكَ ضَآلّٗا فَهَدَىٰ ٧﴾ تو را هدایت بخشید و تو را واسطه‌ی هدایت دیگران قرار داد؛ ﴿وَوَجَدَكَ عَآئِلٗا فَأَغۡنَىٰ ٨﴾ تو را بی‌نیاز ساخت و به وسیله‌ی تو به امت تو نیز خیر و برکت و فتح و پیروزی عنایت کرد.

سپس می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ ٩﴾ [الضحى: ٩]

پس به یتیم ستم مکن.

به‌یاد داشته باش که تو، خود یتیم بوده‌ای؛ پس به یتیم ستم مکن و بر او خشم مگیر. بلکه با مهر و عطوفت با او رفتار نما؛ وقتی فریاد می‌زند، او را آرام بگردان و چون خشمگین می‌شود، او را راضی کن و هنگامی که خسته می‌شود، اسباب آسایش و راحتی‌اش را فراهم نما.

﴿فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ ٩ وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ ١٠﴾ [الضحى: ٩، ١٠]

پس به یتیم ستم مکن. و سؤال‌کننده را با بانگ و فریاد از خود مران.

از مجموع این آیات، چنین به‌نظر می‌رسد که منظور از سؤال‌کننده، گدا یا کسی‌ست که درخواست مال می‌کند و می‌گوید: به من کمک کنید؛ الله دستور می‌دهد که سؤال‌کننده را از خود مَران؛ زیرا پیش‌تر فرمود: ﴿وَوَجَدَكَ عَآئِلٗا فَأَغۡنَىٰ ٨﴾ یعنی: «و تو را نیازمند و تهی‌دست یافت؛ پس بی‌نیاز ساخت». حال که تو را بی‌نیاز ساخته است، سؤال‌کننده را خود طرد نکن و زمانی را به‌یاد بیاور که خود، فقیر بودی.

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از سؤال‌کننده، علاوه بر گدا، پرسش‌گری باشد که خواهان کسبِ علم است؛ لذا از کسی که سؤالی می‌پرسد، با سینه‌ی باز استقبال کن. زیرا اگر محتاج و خداترس نبود، نمی‌آمد و سؤال نمی‌کرد؛ پس او را از خود مران. البته اگر دریافتید که کسی، از روی خیره‌سری و لجبازی، سؤال‌هایی مطرح می‌کند که گویا می‌خواهد شما را گیج کند، ایرادی ندارد که از پاسخ‌گویی به او خودداری کنید. مثلاً با هر پاسخی که به او می‌دهید، پرسشی دیگر مطرح می‌کند و مسأله را کش می‌دهد! می‌گویید: ربا حرام است؛ می‌پرسد: چرا خداوند ربا را حرام، و معامله و داد و ستد را حلال کرده است؟ می‌گویید: مادرِ رضاعی حرام است؛ می‌پرسد: چرا؟ یعنی سؤال‌های بی‌موردی می‌پرسد. لذا ایرادی ندارد که چنین شخصی را از خود برانید و از پاسخ‌گویی به او خودداری کنید یا در برابرش اظهار خشم و ناراحتی نمایید؛ همانندِ پیامبر. چنان‌که یکی از انصار و زبیر بن عوام بر سرِ آبیاری باغ‌هایشان با هم اختلاف داشتند. انصاری به زبیر می‌گفت: بگذار آب به من نیز برسد. و زبیر می‌گفت: باغ من، بالاتر است و حق دارم که باغم را خوب آب بدهم. برای حل اختلاف نزد پیامبر رفتند. پیامبر به زبیر فرمود: «اِسْقِ يَا زبير ثُمَّ أَرْسِلْ الْمَاء إِلَى جَارك». یعنی: «ای زبیر! اندکی آبیاری کن و سپس آب را به سوی همسایه‌ات بفرست». پیامبر می‌دانست که زبیر حاضر است مقداری از حقّ خود بگذرد. ولی آن مرد، رو به پیامبر کرد و گفت: ای رسول‌خدا! اگر زبیر، پسرعمه‌ی شما نبود، این‌گونه حکم نمی‌کردید. لذا پیامبر ناراحت و خشمگین شد و فرمود: «يَا زُبَيْر! اِسْقِ ثُمَّ اِحْبِسْ الْمَاء حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى الْجَدْر».([[2]](#footnote-2)) یعنی: «ای زبیر! خوب آبیاری کن و آب را نگه دار تا در زمین (به‌اندازه‌ی قوزک پای انسان) بالا بیاید و زمین، خوب آب بگیرد».

در هر حال، از کسی که خواهان کسب علم است و سؤالی می‌پرسد، با سینه‌ای باز و گشوده برخورد کنید و آن‌چه می‌خواهد، به او آموزش دهید؛ به‌ویژه در دوران ما که بسیاری از مردم، سؤال‌های مطرح می‌کنند، ولی حضور دل ندارند و حواسشان پَرت است؛ لذا وقتی پاسخشان را می‌دهید، درست متوجه نمی‌شوند؛ یعنی پاسخِ شما را بد می‌فهمند و سپس به سایر مردم می‌گویند: فلان‌عالم چنین فتوا داده است. لذا تا مطمئن نشده‌اید که سؤال‌کننده، مطلب را درست گرفته یا نه، او را رها نکنید تا این‌که مطالب را خوب بگیرد و دیگر، مشکلی پیش نیاید.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثۡ ١١﴾ [الضحى: ١١]

و نعمت‌های پروردگارت را بازگو کن.

بگو: الحمدلله؛ خدا را شکر که به من علم و دانش داده است؛ الحمدلله، خدا را شکر که به من مال و ثروت داده است؛ الحمدلله که به من فرزندان خوبی بخشیده است.

بازگو کردن نعمت‌های الهی، دو جنبه دارد: زبانی، و عملی.

زبانی، این‎ست که بگویید: اله، بر من منت نهاده و به من نعمت ارزانی داشته است، من، فقیر بودم و او به من مال و ثروت بخشید. من، هیچ نمی‌دانستم و او، به من علم و دانش داد.

و به صورت عملی، این‎ست که آثار نعمت‌های الهی بر انسان نمایان باشد؛ یعنی اگر ثروتمند هستید، مانند فقرا لباس نپوشید؛ بلکه لباسی درخورِ ثروت خود بپوشید. و همین‌طور در رابطه با منزل، سواری و امثال آن. بگذارید مردم بدانند که خداوند به شما نعمت داده است. این، بازگو کردن عملیِ نعمت‌های الهی‌ست. از این‌رو هرکس که الله متعال به او علم داده، باید آن را برای مردم بازگو کند؛ یعنی دانش خود را به دیگران، منتقل نماید. زیرا مردم، واقعاً به علم و دانش نیاز دارند. الله متعال، همه‌ی مسلمانان را به انجام کارهایی موفق بگرداند که مورد پسند اوست.

\*\*\*

الله می‌فرماید:

﴿أَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ ١ فَذَٰلِكَ ٱلَّذِي يَدُعُّ ٱلۡيَتِيمَ ٢ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ ٣﴾ [الماعون: ١، ٣]

آیا کسی را که منکرِ روز جزاست، دیده‌ای؟ اوست که یتیم را با تحقیر و خشونت می‌راند و به طعام دادن به بینوایان تشویق نمی‌کند.

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی آیاتی که در این باب، ذکر کرده، به سه آیه‌ی ابتدای سوره‌ی «ماعون» اشاره نموده است که الله می‌فرماید:

﴿أَرَءَيۡتَ ٱلَّذِي يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ ١ فَذَٰلِكَ ٱلَّذِي يَدُعُّ ٱلۡيَتِيمَ ٢ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ ٣﴾ [الماعون: ١، ٣]

آیا کسی را که منکرِ روز جزاست، دیده‌ای؟ اوست که یتیم را با تحقیر و خشونت می‌راند و به طعام دادن به بینوایان تشویق نمی‌کند.

علما، گفته‌اند: ﴿أَرَءَيۡتَ﴾ یعنی به من بگو؛ لذا مفهوم آیه است که از حالِ کسی خبر بده که منکِر روز جزاست و آخرت را انکار می‌کند. نشانه‌اش، این‎ست که او، یتیم را با تحقیر و خشونت می‌راند و هیچ مهر و رحمی نسبت به او ندارد؛ نه خود به مستمندان کمک می‌کند و نه دیگران را به این کار تشویق می‌نماید. لذا وضعیت بسیار بدی دارد؛ زیرا اگر به آخرت ایمان می‌داشت، مهرش را از کسانی که الله به مهرورزی به آنان دستور داده است، دریغ نمی‌کرد و به طعام دادن به بینوایان، تشویق می‌نمود.

الله متعال، در سوره‌ی «فجر» می‌فرماید:

﴿كَلَّاۖ بَل لَّا تُكۡرِمُونَ ٱلۡيَتِيمَ ١٧ وَلَا تَحَٰٓضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلۡمِسۡكِينِ ١٨﴾

`[الفجر: ١٧، ١٨]

چنین نیست (که انسان می‌پندارد)؛ بلکه شما، یتیمان را گرامی نمی‌دارید. و یکدیگر را به طعام دادن مستمندان تشویق نمی‌کنید.

سفارشی که در این آیه نسبت به یتیمان شده است، به‌مراتب جدی‌تر و بیش‌تر می‌باشد؛ زیرا در سوره‌ی «ماعون» از بدی کردن به یتیم نهی شده و این‌جا به نیکی کردن و گرامی داشتن یتیمان دستور داده است. لذا تکریم یتیمان، واجب می‌باشد. دقت کنید؛ در این آیه به طعام دادن به مستمندان سفارش شده؛ اما در رابطه با یتیمان به تکریم و گرامی داشتن آن‌ها دستور داده است. یعنی امکان دارد یک یتیم، ثروتمند باشد، ولی در عین حال، باید او را گرامی داشت و اگر یتیمی، فقیر هم باشد، او را به‌خاطر یتیم بودنش، گرامی می‌داریم و چون فقیر است، به او غذا می‌دهیم. ولی متأسفانه بسیاری از مردم به اهمیت این موضوع توجه نمی‌کنند.

ناگفته نماند که مهرورزی به مستضعفان، یتیمان و خردسالان، مهر و شفقت را در قلبِ انسان زنده می‌کند و توجه و انابت انسان به سوی پروردگارش را بیش‌تر می‌گرداند و تنها کسی، این را درمی‌یابد که تجربه‌اش کرده است. لذا مهرِ خود را از خردسالان، یتیمان و مستضعفان دریغ نکنید تا عطوفت و مهربانی در قلب شما زنده بماند: «وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ منْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ». یعنی: «الله به بندگانی رحم می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند». از الله متعال بخواهیم که لطف و رحمتش را شامل حال ما و همه‌ی مسلمانان بگرداند؛ به‌یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

\*\*\*

265- عن سعد بن أَبي وَقَّاص قال: كُنَّا مَعَ النَّبِيِّ سِتَّةَ نفَر، فقال المُشْرِكُونَ للنَّبِيِّ: اطْرُدْ هُؤُلاءِ لا يَجْتَرِئُون عليْنا، وكُنْتُ أَنا وابْنُ مسْعُودٍ ورجُل مِنْ هُذَيْلِ وبِلال ورجلانِ لَستُ أُسمِّيهِما، فَوقَعَ في نَفْسِ رسول اللَّه أَن يقعَ فَحَدَّثَ نفْسَهُ، فأَنْزَلَ اللَّهُ تعالى: ﴿وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ﴾ [الأنعام: ٥٢] رواه مسلم.([[3]](#footnote-3))

**ترجمه:** سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید: ما، شش نفر، با پیامبر بودیم؛ مشرکان، به پیامبر گفتند: این‌ها را از خود دور کن تا نسبت به ما گستاخ نشوند. من، بودم و ابن‌مسعود و مردی از هذیل و بلال و دو مرد دیگر نیز بودند که آن‌ها را نام نمی‌برم. به خواست الله، در دلِ پیامبر چنین افتاد که (برای جذب مشرکان، حرفشان را قبول کند) و در این‌باره با خود اندیشید. اما الله متعال، این آیه را نازل فرمود:

﴿وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ﴾ [الأنعام: ٥٢]

و کسانی را که صبح و شام پروردگارشان را می­خوانند و خشنودی او را می­خواهند، از خود دور مکن.

**شرح**

مؤلف/ روایتی بدین مضمون ذکر کرده است که سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید: «ما، شش نفر، با پیامبر بودیم». وی به ابتدای ظهور اسلام در مکه اشاره دارد. زیرا سعد بن ابی‌وقاص یکی از پیشگامان اسلام بود که در همان ابتدای ظهور اسلام، مسلمان شد و تعدادی دیگر نیز با او اسلام را پذیرفتند.

روشن است که ابوبکر صدیق نخستین کسی بود که پس از خدیجه و ورقه بن نوفل$ مسلمان شد. به گفته‌ی سعد، شش نفر با پیامبر بودند؛ از جمله: ابن‌‌مسعود که از لحاظ موقعیت اجتماعی، چوپانی بیش نبود و نیز بلال بن ابی‌رباح که یک برده بود. این‌ها با پیامبر می‌نشستند و به سخنانش گوش می‌دادند و از او بهره می‌بردند. مشرکان که خود را بزرگ می‌پنداشتند به پیامبر گفتند: این‌ها را از خود دور کن. زیرا به هم‌نشینان پیامبر به دیده‌ی تحقیر نگاه می‌کردند و آن‌ها را کوچک می‌شمردند. پیامبر (برای جذب آن‌ها) در این باره با خود اندیشید؛ ولی الله این آیه را نازل فرمود:

﴿وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ﴾ [الأنعام: ٥٢]

و کسانی را که صبح و شام پروردگارشان را می­خوانند و خشنودی او را می­خواهند، از خود دور مکن.

بدین‌سان الله پیامبر را از این‌که آن‌ها را از خود براند، منع نمود؛ گرچه این ها فقیر بودند و جایگاه و موقعیتی در جامعه نداشتند ولی به‌راستی نزد الله گرامی و ارجمند بودند. زیرا الله را صبح و شام بهشت و رضایتِ الله را از او درخواست می‌کردند و از آتش دوزخ پناه می‌جستند و همواره به عبادت و پرستش او مشغول بودند. یعنی هم دعایشان، هم دعای عبادت بود و هم دعای مسألت؛ البته عبادت، شامل دعای مسألت یا درخواست نیز می‌شود؛ به عنوان مثال: انسان در نماز می‌گوید: ﴿قَالَ رَبِّ ٱغۡفِرۡ لِي﴾، ﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ﴾، «السَّلامُ عَلَيْنَا وَعَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ» و دیگر دعاهایی که نمازگزار در نمازش می‌گوید. علاوه بر این، هر عابدی، الله را عبادت می‌کند تا رضایت او را کسب کند. ﴿يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ﴾ یعنی: «رضایت الله را می‌جویند» و این، اشاره‌ی روشنی به اهمیت اخلاص در پذیرش اعمال نیک و رفع درجات عمل‌کنندگان در نزد الله می‌باشد. یعنی هرچه اخلاص انسان بیش‌تر باشد، بیش‌تر مورد قبول و رضایت الله قرار می‌گیرد و انسان به اجر و پاداش بیش‌تری دست می‌یابد. چه‌بسا دو انسان در کنارِ هم نماز می‌خوانند و تفاوت آن دو در نزد پروردگار به‌اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان است؛ و این، به اخلاص آن‌ها بستگی دارد. لذا بر ما واجب است که نیت خود را در هر عبادتی، برای الله خالص بگردانیم و با عبادت خویش در پی کسب دنیا نباشیم و فقط رضایت و خشنودی الله و اجر و پاداش او را در نظر بگیریم تا در دنیا و آخرت، به مقامی والا در نزد پروردگارمان دست یابیم. الله متعال، در پایان این آیه می‌فرماید:

﴿مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم مِّن شَيۡءٖ وَمَا مِنۡ حِسَابِكَ عَلَيۡهِم مِّن شَيۡءٖ﴾ [الأنعام: ٥٢]

نه از حساب آنان، چیزی بر عهده­ی توست و نه از حساب تو چیزی بر عهده­ی آنان.

یعنی حسابِ همه با خداست و او، هرکس را مطابق عملش سزا و پاداش می‌دهد.

﴿فَتَطۡرُدَهُمۡ فَتَكُونَ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٥٢﴾ [الأنعام: ٥٢]

اگر آن‌ها را از خود برانی، جزو ستمکاران خواهی بود.

حرف «فاء» در ﴿فَتَكُونَ﴾ به ﴿فَتَطۡرُدَهُمۡ﴾ برمی‌گردد؛ یعنی اگر آن‌ها را از خود برانی، جزو ستمکاران خواهی بود. لذا حرفِ «فاء» به جمله‌‌ی پیشین برنمی‌گردد. این‌جا حرف «فاء» به عنوان حرف ترتیب دو بار آمده است: یک بار در ﴿فَتَطۡرُدَهُمۡ﴾ که به ﴿مَا عَلَيۡكَ مِنۡ حِسَابِهِم﴾ برمی‌گردد و یک بار در ﴿فَتَطۡرُدَهُمۡ﴾ که به ابتدای آیه برمی‌گردد: ﴿وَلَا تَطۡرُدِ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ﴾. یعنی اگر این‌ها را از خود برانی، جزو ستمکاران خواهی بود.

از این حدیث، این نکته برداشت می‌شود که انسان باید هم‌نشینانی برای خود برگزیند که نیکوکار باشند و صبح و شام به عبادت و راز و نیاز بپردازند و همواره در جهت کسب رضایت پروردگار بکوشند. لذا انسان نباید به فکر نشست و برخاست با بزرگان و اشراف و حکام یا کسانی باشد که در جامعه جاه و مقامی دارند، مگر این‌که مصلحت شرعی ایجاب کند که با چنین کسانی نشست و برخاست داشته باشیم؛ مصلحتی مانند این‌که خواسته باشیم آن‎ها را امر به معروف و نهی از منکر کنیم یا اوضاع و احوال مردم را به اطلاع آن‌ها برسانیم تا به آن رسیدگی نمایند. ولی هم‌نشینی با رؤسا و وزرا و دیگر بزرگان و سران حکومتی به‌منظور جاه‌طلبی و کسب موقعیت، کار پسندیده‌ای نیست؛ بلکه هم‌نشینی با کسانی پسندیده است که پرهیزگار و خداترس‌اند؛ فرقی نمی‌کند که فقیر باشند یا ثروتمند. مهم این‎ست که رضایت و خشنودی الله و محبت و دوستی با او، اصل و محورِ همه‌ی کارها و ارتباطات قرار بگیرد.

کسی، طعم ایمان را می‌چشد که دوستان خدا را به دوستی برگزیند و با دشمنان خدا، دشمنی نماید؛ یعنی حب و بغض او یا دوستی و دشمنی‌اش به‌خاطر الله باشد. از الله متعال درخواست می‌کنم که ما را این‌چنین بگرداند و رحمتی از سوی خویش به ما عنایت کند؛ به‌یقین او، بسیار بخشنده است. وصلی الله علی نبینا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.

\*\*\*

266- وعن أَبي هُبيْرةَ عائِذِ بن عمْرو المزَنِيِّ وَهُوَ مِنْ أَهْلِ بيْعةِ الرِّضوانِ أَنَّ أَبا سُفْيَانَ أَتَى عَلَى سلْمَانَ وصُهَيْب وبلالٍ في نفَرٍ فقالوا: ما أَخَذَتْ سُيُوفُ الله مِنْ عدُوِّ الله مَأْخَذَهَا، فقال أَبُو بَكْر: أَتَقُولُونَ هَذَا لِشَيْخِ قُريْشٍ وَسيِّدِهِمْ؟ فَأَتَى النَّبِيَّ فَأَخْبرهُ فقال: يا أَبا بَكْر لَعلَّكَ أَغْضَبتَهُم؟ لَئِنْ كُنْتَ أَغْضَبْتَهُمْ لَقَدْ أَغْضَبتَ رَبَّك؛ فأَتَاهُمْ فقال: يا إِخْوتَاهُ آغْضَبْتُكُم؟ قالوا: لا، يغْفِرُ الله لَكَ يا أُخَي. [رواه مسلم]([[4]](#footnote-4))

**ترجمه:** ابوهُبَیره، عائذ بن عمرو مزنی که از اصحاب حاضر در «بیعت‌الرضوان» بود، می‌گوید: ابوسفیان با عده‌ای نزد سلمان، صهیب و بلال آمد. این‌ها گفتند: شمشیرهای الهی، هنوز از دشمن الله، انتقام نگرفته است. ابوبکر به آن‌ها فرمود: آیا به بزرگ و سرور قریش، چنین سخنانی می‌گویید؟ آن گاه ابوبکر نزد پیامبر رفت و این موضوع را بازگو کرد. پیامبر فرمود: «ای ابوبکر! شاید آن‌ها را خشمگین کرده باشی؛ در این صورت، الله را به‌خشم آورده‌ای». ابوبکر نزد این سه نفر بازگشت و به آن‌ها گفت: ای برادران! آیا شما را ناراحت کردم؟ گفتند: نه، ای برادر عزیز! الله، تو را ببخشد.

**شرح**

مؤلف/، درباره‌ی نیکی کردن به مستضعفان و وجوب عطوفت و مهرورزی به آنان، این ماجرا را ذکر کرده که یک بار، ابوسفیان از کنار سلمان، صهیب و بلال گذشت. این‌ها، هر سه، جزو بردگانِ آزادشده بودند. صهیب، رومی بود و بلال از حبشه و سلمان، ایرانی؛ این‌ها درباره‌ی ابوسفیان گفتند: شمشیرهای الهی، تا کنون از دشمن الله، انتقام نگرفته است. زخم‌ها و رنج‌هایی که این‌ها به‌خاطر دین الله از سوی سران قریش دیده بودند، زمانی التیام می‌یافت که بزرگان قریش به سزای اعمالشان می‌رسیدند. لذا چنین سخنی گفتند. ابوبکر آن‌ها را به‌خاطر گفتن این حرف سرزنش کرد و آن‌گاه خود ماجرا را برای پیامبر بازگو نمود. پیامبر به او فرمود: «اگر این‌ها را خشمگین کرده باشی، الله را به خشم آورده‌ای». یعنی اگر باعث رنجش خاطر سلمان، بلال و صهیب شده باشی، در حقیقت، الله را خشمگین کرده‌ای. گرچه این سه نفر پست و مقامی نداشتند و به‌ظاهر از موقعیت والایی برخوردار نبودند. ابوبکر بی‌درنگ نزد این سه نفر رفت و گفت: ای برادران! آیا من، شما را ناراحت کردم؟ گفت: نه، ای برادر! الله تو را ببخشد.

این روایت، بیان‌گر خداترسی ابوبکر صدیق می‌باشد و نشان می‌دهد که آن بزرگوار، به‌شدت سعی می‌کرد که هیچ حقی بر گردنش نماند. از این‌رو چه خوب، و بلکه واجب است که انسان، با گفتار یا کردار خود، کسی را نارحت کرد یا به کسی دشنام گفت و یا مالِ کسی را تصاحب کرد یا به‌ناحق مال کسی را خورد، در دنیا، تا فرصت باقی‌ست، از صاحب حق حلالیت بخواهد؛ پیش از آن‌که صاحب حق، حق خود را در قیامت مطالبه کند. زیرا اگر انسان در دنیا به حق خود دست نیابد، در آخرت به حق خویش می‌رسد؛ آن‌جا انسان چاره‌ای جز این ندارد که از ارزشمندترین دارایی خود، یعنی اعمال نیکش، حقوقی را که بر گردن اوست، ادا نماید؛ زیرا آن‌جا یک ریال هم یافت نمی‌شود و ناگزیر است در آن شرایط که بیش از هر زمانی به اعمال نیک خود نیازمند است، از نیکی‌های خود هزینه کند و دَین خویش نسبت به بستان‌کارانش را بپردازد. پیامبر از اصحابش پرسید: «آیا می‌دانید که مفلس، کیست؟» پاسخ دادند: کسی که نه ثروت نقدی دارد و نه ثروتِ غیرنقدی. فرمود: «مفلس در امت من، کسی‌ست که روز قیامت، با انبوهی از (اعمال نیک، مانند) نماز و روزه و زکات، حاضر می‌شود؛ ولی این را هم با خود دارد که فلانی را دشنام داده و به آن یکی، تهمت زده است؛ مالِ این را خورده و خونِ آن یکی را ریخته و فلانی را زده است. لذا از نیکی‌هایش به هر یک از این‌ها داده می‌شود؛ و اگر نیکی‌هایش پیش از ادای حقوقِ حق‌داران، تمام شد، از بدی‌های آنان کسر می‌گردد و به حسابِ او منظور می‌شود و سپس او را در آتشِ دوزخ، می‌اندازند».([[5]](#footnote-5))

\*\*\*

267- وعن سهلِ بن سعدٍ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَنَا وكافلُ الْيتِيمِ في الجنَّةِ هَكَذَا» وأَشَار بِالسَّبَّابَةِ وَالْوُسْطَى، وفَرَّجَ بَيْنَهُمَا. [روایت بخاري]([[6]](#footnote-6))

**ترجمه:** سهل بن سعد می‌گوید: رسول‌الله اندکی میان انگشت اشاره و میانه‌اش، فاصله انداخت و فرمود: «من و سرپرستِ یتیم در بهشت، این‌گونه خواهیم بود».

268- وعن أَبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «كَافِل الْيتيمِ لَهُ أَوْ لِغَيرِه، أَنَا وهُوَ كهَاتَيْنِ في الجَنَّةِ» وَأَشَارَ الرَّاوي وهُو مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ بِالسَّبَّابةِ والْوُسْطى. [روایت مسلم]([[7]](#footnote-7))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «من و سرپرست یتیم، در بهشت این‌چنین خواهیم بود؛ (فرقی نمی‌کند که) یتیم، خویشاوندِ سرپرست باشد یا بیگانه». راوی، یعنی انس بن مالک به انگشت «سبابه» و «میانه» اشاره کرد.

269- وعنه قال: قال رسولُ‌اللَّه: «لَيْسَ المِسْكِينُ الَّذِي تَرُدُّهُ التَّمْرةُ وَالتَّمْرتَانِ، ولا اللُّقْمةُ واللُّقْمتانِ إِنَّمَا المِسْكِينُ الذي يتَعَفَّفُ». [متفقٌ عليه]([[8]](#footnote-8))

وفي رواية في «الصحيحين»: «لَيْسَ المِسْكِينُ الَّذِي يطُوفُ علَى النَّاسِ تَرُدُّهُ اللُّقْمةُ واللُّقْمتَان، وَالتَّمْرةُ وَالتَّمْرتَان، ولَكِنَّ المِسْكِينَ الَّذِي لا يَجِدُ غِنًى يُغنْيِه، وَلا يُفْطَنُ بِهِ فيُتصدَّقَ عَلَيه، وَلا يَقُومُ فَيسْأَلَ النَّاسَ».

**ترجمه**: ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مسکین (بینوا)، کسی نیست که یک یا دو دانه‌ی خرما، و یک یا دو لقمه، او را (از درب خانه‌ها) برمی‌گرداند؛ مسکین، در حقیقت کسی‌ست که مناعت دارد (و گدایی نمی‌کند)».

در روایتی دیگر در «صحیحن» آمده است: «مسکین، کسی نیست که در میان مردم می‌گردد و یک یا دو لقمه، و یک یا دو دانه‌ی خرما، (او را درِ خانه‌ها) برمی‌گرداند؛ مسکین، کسی‌ست که ثروتی برای رفع نیازش ندارد و کسی هم از حالش باخبر نیست که به او صدقه بدهد و خود نیز به گدایی از مردم نمی‌پردازد».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که رسول‌الله اندکی میان انگشت اشاره و میانه‌اش، فاصله انداخت و فرمود: «من و سرپرستِ یتیم در بهشت، این‌گونه خواهیم بود». انگشتِ اشاره، همان انگشت سبابه است که میانِ انگشت شست و میانه قرار دارد و بدان سبب انگشت «اشاره» نامیده شده که وقتی می‌خواهند به کسی اشاره کنند، این انگشت را به سوی او می‌گیرند. به انگشت اشاره، «سبّاحه» نیز گفته می‌شود. زیرا انسان، هنگام تسبیح و تعظیم الله، آن را بالا می‌برد و با آن، به سوی آسمان اشاره می‌کند. از این‌رو وقتی نمازگزار در میان دو سجده دعا می‌کند و می‌گوید: «رب اغفر لي وارحمني»، یا هر بار که دعا می‌کند، با انگشت اشاره‌اش به آسمان اشاره می‌‌نماید؛ زیرا الله در آسمان است. و در هر یک از دعاهای تشهد نیز این انگشت را بالا می‌گیرند؛ هنگام گفتن: «السلام علیك أیُّها النَّبیُّ»، و آن گاه که می‌گویند: «السَّلام علينا»، و نیز در ابتدای درود و سلامی که در نماز، بر پیامبر و خاندان او می‌فرستند.([[9]](#footnote-9)) یعنی در هر جمله‌ی دعایی، انگشت اشاره را به نشانه‌ی توحید و بالا بودن الله بالا می‌گیرند. رسول‌الله انگشت اشاره و میانه‌اش را با اندکی فاصله در کنار هم قرار داد و این نکته را بیان فرمود که او و سرپرست یتیم، در بهشت، این‌گونه خواهند بود. یعنی در کنار هم یا نزدیک به هم. این، بیان‌گر اهمیت والای سرپرستی از یتیمان است. منظور از سرپرستی یتیم، این‎ست که انسان، به تربیت دینی و دنیوی او و نیز به تحصیل و آموزش او رسیدگی کند و نیازهای مادی و معنوی او را تأمین نماید.

یتیم، به کسی گفته می‌شود که قبل از بلوغ، پدرش را از دست بدهد؛ یعنی یتیم، همین‌که بالغ شد، دیگر یتیم نیست. مادرمرده یا کودکی که مادرش را از دست داده است، یتیم محسوب نمی‌شود.

حدیث بعدی، یعنی حدیث ابوهریره نیز بیان‌گر اجر و پاداشی‌ست که به سرپرست یتیم می‌رسد.

و اما در حدیث سوم؛ پیامبر فرموده است: «مسکین (بینوا)، کسی نیست که یک یا دو دانه‌ی خرما، و یک یا دو لقمه، او را (از درب خانه‌ها) برمی‌گرداند؛ مسکین، در حقیقت کسی‌ست که مناعت دارد (و گدایی نمی‌کند)».

آری؛ مسکین حقیقی، کسی‌ست که دست گدایی پیش این و آن دراز نمی‌کند. همان‌طور که الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَحۡسَبُهُمُ ٱلۡجَاهِلُ أَغۡنِيَآءَ مِنَ ٱلتَّعَفُّفِ﴾ [البقرة: ٢٧٣]

از بس مناعت دارند، افراد بی­خبر آنان را ثروتمند می­پندارند.

لذا مسکین حقیقی، گدایی نمی‌کند و مردم نیز از حالش باخبر نیستند که به او کمک کنند. لذا باید مستمندان واقعی را شناسایی نماییم و مهر و کمکِ خود را از آن‌ها دریغ نکنیم.

در این حدیث بدین نکته اشاره شده که هر مستمندی باید صبر و شکیبایی پیشه سازد و چشم به راهی گشایشی از سوی الله باشد و دست گدایی، پیشِ مردم دراز نکند؛ معلوم نیست که کمکش کنند یا نه؛ زیرا اگر انسان، دل به مخلوق ببندد، به مخلوقی چون خود واگذار می‌شود. همان‌طور که در حدیث آمده است: «هرکس، به چیزی تعلق خاطر پیدا کند، به آن وابسته و واگذار می‌شود».([[10]](#footnote-10)) هرکس، دل به مخلوق ببنند، خالق را از یاد می‌برد؛ لذا همواره بر الله توکل کنید و امور خود را به او بسپارید و بیم و امید شما به او باشد. به‌یقین اگر بر الله توکل کنید، الله برای شما کافی‌ست. همان‌طور که می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ﴾ [الطلاق : ٣]

و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی‌ست.

هرچه الله برای ما مقدّر کرده باشد، به ما می‌رسد و چیزی مانعش نمی‌شود. از این‌رو هر مسکین و بینوایی، باید صبر و شکیبایی پیشه نماید و بر او واجب است که دستِ نیاز پیش مردم، دراز نکند؛ مگر این‌که حالتی اضطراری پیش آید. زیرا در شرایط اضطراری، خوردن مردار جایز است، پس چه رسد به دراز کردن دست نیاز پیش دیگران. ولی تا زمانی که با خوردن تکه‌ای نان یا دانه‌ای خرما، قوت لایموت فراهم می‌شود، نباید دست نیاز پیش مردم دراز نماید. زیرا این امر، برای او عادی می‌شود و به گدایی عادت می‌کند؛ در نتیجه روز قیامت در حالی برانگیخته می‌شود که گوشتی بر سیمای او وجود ندارد. پس وای به حالِ کسانی که به گدایی عادت کرده‌اند؛ آن‌ها که خود ثروتمندند و وقتی می‌میرند، گنجینه‌ای از طلا و نقره و پول‌های قدیمی و جدید از خود به جا می‌گذارند! ولی وقتی آن‌ها را در زمان حیاتشان می‌بینیم، گمان می‌کنیم کسی از آن‌ها فقیرتر نیست. چون با ادا و اطوارِ خویش، خود را فقیر نشان می‌دهند و مردم را با گدایی کردن، اذیت می‌کنند. برخی هم توقع زیادی دارند؛ هیچ ندارند، ولی می‌خواهند مانند ثروتمندان زندگی کنند و خانه و ماشین آن‌ها، مانند خانه و ماشین ثروتمندان باشد و مانند ثروتمندان، لباس بپوشند! این، سبک‌سری و بی‌خردی‌ست: «الْمُتَشَبِّعُ بِمَا لَمْ يُعْطَ كَلابِسِ ثَوْبَيْ زُورٍ».([[11]](#footnote-11)) یعنی: «هرکس به‌دروغ چنین وانمود کند که از نعمتی برخوردار شده، مانند کسی‌ست که پیراهن و شلواری دروغین به تن کرده (که اندازه‌اش نیست)». لذا به آن‌چه که خداوند به شما داده است، قانع باشید؛ یعنی دخل و خرج شما، با هم مطابقت داشته باشد.

لذا این، اشتباه است که کسی، چشم‌بسته و بدون واقع‌نگری یا بدون در نظر گرفتنِ وضعیت مالی‌اش، بخواهد زندگی‌اش را در سطح زندگی ثروتمندان قرار دهد و برای این منظور، دستِ نیاز پیش کسی دراز کند تا خانه و ماشینی چون خانه و ماشین ثروتمندان، خریداری کند یا همه‌ چیز زندگی‌اش را به‌نسیه بخرد و سپس نزد فروشندگان برود و عذرخواهی نماید و بگوید: چه کنم؟ کفِ دستم مو ندارد. چرا از اول، فکرش را نکرد؟! این، اشتباهِ بزرگی‌ست که آدم، بدین‌شکل خود را زیرِ بارِ قرض ببرد. به آن‌چه دارید و به آن‌چه الله به شما داده است، قانع باشید و از الله متعال بخواهید آن‌قدر از مال دنیا به شما بدهد که شما را از دیگران، بی‌نیاز کند و باعث طغیان و سرکشی شما نشود. الله متعال، به همه‌ی ما توفیق و عافیت عنایت نماید.

\*\*\*

270- وعنه عَنِ النَّبيِّ قال: «السَّاعِي علَى الأَرْمَلَةِ وَالمِسْكِينِ كَالمُجاهِدِ في سبيلِ اللَّه». وأَحْسُبهُ قال: «وَكَالْقائِمِ الَّذي لا يَفْتُر، وَكَالصَّائِمِ لا يُفْطِرِ» [متفقٌ عليه]([[12]](#footnote-12))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «کسی که در جهت تأمینِ افرادِ بی‌سرپرست (مانند زنان بیوه) و مستمندان، تلاش می‌کند، مانند مجاهدِ راه خداست»، و گمان می‌کنم، فرمود: «مانند کسی‌ست که شب‌ها را بدون خستگی، در قیام و عبادت سپری می‌نماید و نیز مانندِ روزه‌داری‌ست که افطار نمی‌کند (و همواره روزه می‌گیرد)».

**شرح**

مؤلف/، در باب عطوفت و مهروزری به یتیمان، مستعفان و مستمندان و امثال آن‌ها، این فرموده‌ی پیامبر را ذکر کرده است که: «هرکس، در جهت تأمین افراد بی‌سرپرست (مانند زنان بیوه) و مستمندان تلاش می‌کند، مانندِ مجاهد راه الله است». راوی می‌گوید: گمان می‌کنم که فرمود: «مانند کسی‌ست که شب‌ها را بدون خستگی، در قیام و عبادت سپری می‌نماید و نیز مانندِ روزه‌داری‌ست که افطار نمی‌کند (و همواره روزه می‌گیرد)».

در حدیث، واژه‌ی «ساعی» آمده است؛ یعنی شخصی که برای تدمین نیازهای چنین افرادی، تلاش می‌کند. «ارمله»، به کسانی گفته می‌شود که سرپرستی ندارند؛ مرد باشند یا زن. مانندِ بیوه‌زنان. البته تلاش و کوششِ انسان برای تدمین نیازهای خانواده‌اش، در این معنا می‌گنجد. یعنی کسی که نیازهای خانواده‌اش را که تأمین می‌کند، مانند کسی‌ست که در جهت تأمین نیازهای مستمندان و افرادِ بی‌سرپرست تلاش می‌نماید و سزاوارِ این نوید بزرگ می‌گردد و مانندِ مجاهدِ راهِ خداست یا همانند شب‌زنده‌داری‌ست که خسته نمی‌شود و مثلِ روزه‌داری‌ست که افطار نمی‌کند.

این حدیث، بیان‌گر جهل و ناآگاهی آن دسته از افرادی‌ست که بدون توجه به حقوق همسر و خانواده‌ی خویش، آن‌ها را بدون سرپرست، رها می‌کنند و به نام دعوت، به مناطق مختلف می‌روند و بدین‌سان خانواده‌هایشان که کسی را ندارند، در معرض مشکلات فراوانی قرار می‌گیرند. این افرادِ ناآگاه و بی‌علم، بدون هیچ ضرورتی به نامِ دعوت، در روستاها و شهرها می‌گردند و گمان می‌کنند که این کار، از ماندن در میان خانواده و رسیدگی به نیازهای مادی و معنوی آن‌ها بهتر و برتر است! حال آن‌که تربیت و پرورشِ فرزندانشان، به‌مراتب مهم‌تر و برتر می‌باشد. این‌ها به اشتباه بزرگی دچار شده‌اند. زیرا رسیدگی به خانواده و تعلیم و تربیت فرزندان، چیزی نیست که با تصور خروج از خانه به‌قصد ارشاد مردم، توجیه‌پذیرباشد. زیرا خانواده‌ی هر کسی بیش از دیگران، سزاوارِ ارشاد و خیرخواهی او هستند؛ از این‌رو الله متعال فرموده است:

﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء : ٢١٤]

و به خويشاوندان نزدیکت هشدار بده.

ولی کسی که یک یا دو روز و امثال آن، برای دعوت به سوی الله، به جایی می‌رود و سپس نزد خانواده‌اش باز می‌گردد، ایرادی بر وارد نیست؛ بلکه کار نیک و ارزشمندی انجام می‌دهد؛ سخنِ ما، درباره‌ی کسانی‌ست که چهار یا پنج ماه و یا یک سال، خانواده‌ی خود را رها می‌کنند و آنان را در معرضِ مشکلات‌ فراوان و توفان‌های خانمان‌براندازی چون آسیب‌های اجتماعی قرار می‌دهند. بدون شک، این‌ها، دین را خوب نفهمیده‌اند و افرادِ کوته‌بینی نسبت به دین و آموزه‌های دینی هستند. پیامبر فرموده است: «مَنْ يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْرًا يُفَقِّهْهُ فِي الدِّينِ».([[13]](#footnote-13)) یعنی: «هرکس که الله نسبت به او اراده‌ی خیر نماید، فهم و بینش دینی، نصیبش می‌گرداند». لذا فقیه، فهیم و دانا، کسی‌ست که مسایل را به‌خوبی درک می‌کند و نگاهِ سنجیده‌ای به قضایای مختلف دارد و می‌داند که از چه راهی و چگونه، به کارهای گوناگون بپردازد و وظایف خود را به انجام برساند.

\*\*\*

271- وَعَنْهُ عَنِ النَّبيِّ قال: «شَرُّ الطَّعَام طَعَامُ الْوليمةِ، يُمْنَعُها مَنْ يأْتِيهَا، ويُدْعَى إِلَيْهَا مَنْ يَأْبَاهَا، ومَنْ لَمْ يُجِبِ الدَّعْوةَ فَقَدْ عَصَى اللهَ ورَسُولَهُ». رواه مسلم.

وفي رواية في الصحيحين عن أبي هريرةَ من قوله: «بِئْسَ الطَّعَامُ طَعَامُ الْوَلِيمَةِ يُدْعَى إِلَيْهَا الأَغْنِيَاءُ وَيُتْرَكُ الفُقَرَاءُ».([[14]](#footnote-14))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «بدترین غذا، غذای "ولیمه" است؛ کسی که در آن حضور می‌یابد، دعوت نمی‌کنند و کسی را دعوت می‌کنند که در آن، حضور نمی‌یابد. و هرکس، دعوت را قبول نکند، از الله و پیامبرش نافرمانی کرده است».

در روایتی در «صحیحین» آمده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «بدترین غذا، غذای "ولیمه" است که ثروتمندان را به آن دعوت می‌کنند و فقیران را دعوت نمی‌کنند».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون نقل کرده که پیامبر فرموده است: «بدترین غذا، غذای «ولیمه» است؛ کسی که در آن حضور می‌یابد، دعوت نمی‌کنند و کسی را دعوت می‌کنند که در آن، حضور نمی‌یابد. و هرکس، دعوت را قبول نکند، از الله و پیامبرش نافرمانی کرده است». منظور از ولیمه در این‌جا، غذای عروسی‌ست و احتمال دارد هر غذایی باشد که دیگران را برای صرف آن دعوت می‌کنند.

پیامبر بدترین غذا را غذایی دانست که کسی را به آن دعوت می‌کنند که حضور نمی‌یابد و کسی را که در آن حضور می‌یابد، دعوت نمی‌کنند! یعنی ثروتمندان را دعوت می‌کنند؛ و از آن‌جا که ثروتمند، نیازی ندارد، این دعوت را نمی‌پذیرد. ولی فقرا و نیازمندان را دعوت نمی‌کنند! حال آن‎که فقیر، به‌خاطرش نیازی که دارد، هرگاه دعوتش نمایند، قبول می‌کند. چنین ضیافتی، مایه‌ی تقرب میزبان به الله نیست. زیرا نیازمندان را که مستحق‌اند، دعوت نمی‌کند؛ بلکه ثروتمندان را دعوت می‌نماید. البته از یاد نبریم که ولیمه، به‌ویژه غذای عروسی، سنت مؤکده است؛ زیرا پیامبر به عبدالرحمن بن عوف فرمود: «أَوْلِمْ وَلَوْ بِشَاةٍ»؛ یعنی: «ولیمه بده؛ اگرچه با یک گوسفند». بدین‌سان پیامبر به عبدالرحمن دستور داد که حتی با چیزِ اندکی مثلِ یک گوسفند هم که شده، ولیمه بدهد. زیرا عبدالرحمن بن عوف ثروتمند بود و یک گوسفند، برای او چیزی نبود.

پیامبر فرمود: «هرکس، دعوت را قبول نکند، از الله و پیامبرش نافرمانی کرده است». از این‌رو درمی‌یابیم که قبول کردن دعوتِ ولیمه، واجب است؛ زیرا ترکِ یک عمل، در صورتی معصیت است که آن عمل، واجب باشد. البته قبول کردن دعوت، چند شرط دارد:

**شرط اول:** این‌که دعوت‌کننده (میزبان)، مسلمان باشد؛ یعنی اگر دعوت‌کننده مسلمان نباشد، قبول کردن دعوتِ او، واجب، بلکه جایز نیست؛ مگر این‌که مصلحتی در کار باشد. یعنی اگر کافری، شما را به ولیمه یا غذای عروسی و امثال آن، دعوت کرد، اگر مصلحتی مانند جذب او به اسلام وجود داشته باشد، پذیرش دعوت او جایز است. چنان‌که یک یهودی، پیامبر را در مدینه دعوت کرد و برای پیامبر نان جو و پیه داغ (جزغاله) آورد. ناگفته نماند که «عدالت» برای قبول کردن دعوت، شرط نیست؛ یعنی قبول کردن دعوتِ «فاسق» جایز است. به عنوان مثال: اگر شخصی سیگاری یا کسی که ریش خود را می‌تراشد یا فردی که در نماز جماعت، کم‌تر شرکت می‌کند، شما را دعوت کرد، دعوت او را قبول کنید. البته مصلحت را در نظر بگیرید و ببینید که اگر عدمِ قبولِ دعوتش، او را به تفکر وامی‌دارد که چرا دعوتم را قبول نمی‌کنند و این امر، به شرمندگی و توبه‌ی او می‌انجامد، دعوتش را نپذیرید؛ اما اگر امیدی به توبه‌ی او نیست، اختیار با شماست که دعوتش را قبول یا رد نمایید. ولی بهتر است که دعوتش را قبول کنید؛ زیرا مسلمان است.

**شرط دوم:** این‎ست که مالِ میزبان، حلال باشد؛ یعنی اگر کسب و کارش، حلال نیست و درآمدش از راه حرام مانند رباست، دعوتش را قبول نکنید؛ زیرا مالش، حرام است و انسان باید از خوردن اموال افرادِ حرام‌خوار، پرهیز کند؛ اگرچه خوردن اموال چنین کسانی یا نشستن بر سرِ سفره‌ی آن‌ها، حرام نیست. زیرا پیامبر دعوت یهودیان را قبول کرد و یهودیان، رباخوار بودند. البته این، دلیلِ جواز می‌باشد؛ و گرنه، تقوا، این‎ست که از مال چنین کسانی نخورید. هم‌چنین اگر کسی، مالش، آمیخته به حرام باشد، ایرادی ندارد که دعوتش را قبول کنید؛ مانند کسی که تجارتِ حلالی دارد و در عین حال، از راه حرام نیز کسبِ درآمد می‌کند و اموالِ حلالش را با اموال حرام، می‌آمیزد. متأسفانه امروزه بسیاری از مردم، چنین حالتی دارند و گاه مشاهده می‌شود که برخی‌ها، تجارتِ حلالِ خود را با تقلّب و کلاه‌برداری، آلوده می‌گردانند و یا در پاره‌ای از موارد، ربا می‌خورند؛ یا مانند برخی از کارمندان که انضباط و وجدان کاری ندارند. چنان‌که دیر سرِ کار می‌روند و قبل از پایان وقت، کارِ خود را ترک می‌نمایند؛ حقوقِ چنین کسانی، حلال نیست و هرچه کم‌کاری کرده‌ و حقوق گرفته‌اند، حرام است؛ زیرا باید به تعهد شغلی خود، عمل کنند.

**شرط سوم:** این‎ست که در ضیافت و میهمانی، عمل منکری انجام نشود؛ و گرنه، چنین دعوتی را قبول نکنید. یعنی اگر در میهمانی با سیگار، قلیان و موسیقی و امثال آن، پذیرایی می‌کنند و شما نمی‌توانید از این کارهای حرام، منع نمایید، در این صورت قبول کردن دعوت، جایز نیست؛ ولی اگر می‌توانید با حضور خود، از این کارها، بازدارید، بر شما واجب است که چنین دعوتی را بپذیرد؛ به دو دلیل: اول این‌که از منکر نهی کنید و دوم این‌که دعوت برادرِ مسلمان خود را اجابت نمایید. اما اگر نمی‌توانید با حضور خود در این میهمانی، از این اعمال زشت منع کنید، شرکت در چنین ضیافتی، حرام است.

**شرط چهارم**: این‎ست که میهمان را مشخص کند؛ یعنی به‌طور مشخص، بگوید: فلانی! تو را به غذای عروسی دعوت می‌کنم. اگر بدون ذکر نام یا اشاره به شخصِ معینی، اعلام عمومی کنند و بگویند: «بفرمایید؛ جشن عروسی داریم»، در این صورت حضور در این جشن بر شما واجب نیست؛ زیرا دعوت، عمومی‌ست و شما را به‌طور مشخص، دعوت نکرده‌اند. لذا قبول کردن میهمانی یا دعوت، زمانی بر انسان واجب است که از او به‌طور خاص دعوت می‌کنند و اگر دعوت، عمومی باشد، حضور در آن واجب نیست. البته انسان باید (با رعایت شرایط مذکور) هر دعوتی را قبول کند؛ زیرا پذیرفتن دعوت مسلمان، یکی از حقوق او به‌شمار می‌رود، جز در مواردی که مصلحت یا دلیلی راجح، وجود داشته باشد.

\*\*\*

272- وعن أَنس عَنِ النَّبيِّ قال: «مَنْ عَالَ جَارِيتَيْنِ حَتَّى تَبْلُغَا جَاءَ يَومَ القِيامَةِ أَنَا وَهُو كَهَاتَيْنِ» وَضَمَّ أَصَابِعَه. [روایت مسلم]([[15]](#footnote-15))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس، دو دختر را سرپرستی کند تا آن‌که به سن بلوغ برسند، روز قیامت در حالی (به میدان حشر) می‌آید که من و او، مانند این دو خواهیم بود» و انگشتانش را کنارِ هم قرار داد.

**شرح**

این حدیث، نشان می‌دهد که سرپرستی دختران، فضیلت و اهمیت والایی دارد؛ زیرا با آن‌که دختر، سزاوار توجه و رسیدگی بیش‌تری‌ست، ولی برخی از مردم به او بها نمی‌دهند و آن‌گونه که باید و شاید به دختران خود رسیدگی نمی‌کنند. لذا پیامبر با قرار دادن انگشتان اشاره و میانه‌اش در کنار هم، فرمود: «هرکس، دو دختر را سرپرستی کند تا آن‌که به سن بلوغ برسند، روز قیامت در حالی (به میدان حشر) می‌آید که من و او، مانند این دو خواهیم بود». یعنی: چنین شخصی، در بهشت رفیق و هم‌نشین پیامبر خواهد بود؛ فرقی نمی‌کند که این دو دختر، فرزندان او باشند یا خواهرانش یا نسبت دیگری با او داشته باشند.

سرپرستی، معمولاً با رسیدگی به نیازهایی چون خوراک، پوشاک، مسکن و امثال آن انجام می‌شود؛ البته تأمین نیازهای روحی و تغذیه‌ی معنوی دختران نیز در این معنا می‌گنجد. یعنی انسان به تحصیل و تربیت آن‌ها و نیز راهنمایی و ارشادشان، توجه نماید.

از این حدیث و حدیثِ پیشین، چنین برداشت می‌شود که انسان، باید به اموری که مایه‌ی تقرب و نزدیکی او به الله می‌باشد، اهمیت بدهد، نه به کارهای بی‌فایده یا کارهایی که فقط نفع دنیوی دارند؛ بلکه ضمن در نظر گرفتن فواید دنیوی کارها، به منافع اخروی آن‌ها، بیش‌تر توجه کند.

سن بلوغ، پانزده سالگی یا نمایان شدن نشانه‌های بلوغ است؛ نشانه‌های بلوغ، عبارتند از:

1. پایانِ پانزده سالگی.
2. روییدن موهای زیرِ ناف.
3. احتلام.
4. حیض (عادت ماهیانه). بنابراین، اگر دختری، قبل از پانزده سالگی عادت شود، بالغ به‌شمار می‌رود.

\*\*\*

273- وعن عائشةَ& قالت: دَخَلَتَ عليَّ امْرَأَةٌ ومعهَا ابْنَتَانِ لَهَا تَسْأَلُ فَلَم تَجِدْ عِنْدِى شَيْئاً غَيْرَ تَمْرةٍ واحِدةٍ، فَأَعْطَيْتُهَا إِيَّاهَا فَقَسَمتْهَا بَيْنَ ابنَتَيْهَا وَلَمْ تَأْكُلْ مِنْهَا ثُمَّ قامتْ فَخَرَجت، فَدخلَ النَّبِيُّ عَلَيْنَا، فَأَخْبرتُهُ فقال: «مَنِ ابْتُلِيَ مِنْ هَذِهِ البَنَاتِ بِشَيْءٍ فَأَحْسَنَ إِلَيْهِنَّ كُنَّ لَهُ سِتْراً من النَّارِ». [متفقٌ عليه]([[16]](#footnote-16))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: زنی با دو دخترش به خانه‌ام آمد و چیزی خواست؛ چیزی جز یک دانه‌ خرما در خانه‌ام نبود. دانه‌ی خرما را به او دادم و او، آن را میان دو دخترش تقسیم کرد و خودش چیزی نخورد؛ سپس برخاست و رفت. هنگامی که پیامبر نزدمان آمد، ماجرا را برایش بازگو کردم؛ فرمود: «هرکس، به‌خاطر (سرپرستی از) چند دختر، آزمایش شود و به آن‌ها نیکی کند، برایش سپری در برابر آتش دوزخ خواهند بود».

**شرح**

مؤلف/، داستان عجیبی از ام‌المؤمنین عایشه& نقل کرده است؛ عایشه& می‌گوید: «زنی با دو دخترش به خانه‌ام آمد و چیزی خواست؛ چیزی جز یک دانه‌ خرما در خانه‌ام نبود. دانه‌ی خرما را به او دادم و او، آن را میان دو دخترش تقسیم کرد». نصف دانه‌ی خرما را به یکی از دخترانش داد و نیمه‌ی دگیر را به آن یکی. عایشه& می‌گوید: «هنگامی که پیامبر نزدم آمد، ماجرا را برایش بازگو کردم؛ فرمود: «هرکس، به‌خاطر (سرپرستی از) چند دختر، آزمایش شود و به آن‌ها نیکی کند، برایش سپری در برابر آتش دوزخ خواهند بود». به عبارت دیگر، هر کس، دو دختر داشته باشد آن‎ها را درست تربیت کند، برایش سپری در برابر آتش دوزخ خواهند بود. لذا منظور از ابتلا یا آزمایش در این حدیث، گرفتاری یا بلای بد نیست؛ بلکه منظور، این‎ست که سرپرستی دو دختر، بر گردنش باشد. همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَنَبۡلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلۡخَيۡرِ فِتۡنَةٗۖ وَإِلَيۡنَا تُرۡجَعُونَ ٣٥﴾ [الانبياء: ٣٥]

و شما را برای آزمایش با انواع نیک و بد می‌آزماییم و به‌سوی ما بازگردانده می‌شوید.

لذا کسی که به دخترانش نیکی کند، از آتش دوزخ درامان خواهد بود. زیرا دختران، بیش از سایر فرزندان به توجه و رسیدگی نیاز دارند و نباید به کسب و کار، گماشته شوند؛ چراکه توانایی‌اش را ندارند و این، وظیفه‌ی مرد است که به کسب و کار بپردازد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ﴾ [النساء : ٣٤]

مردان، سرپرست زنانند؛ بدان سبب که الله برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری داده است.

لذا مرد وظیفه دارد برای تأمین مخارج خانواده، کار کند و زن، باید به امور خانه و تربیت فرزندانش بپردازد؛ یعنی زن در اسلام چنان جایگاهی دارد که مانند جوامع غربی و غرب‌زدگان، برای کسب و کار نیست. گرچه کسانی که فریفته‌ی فرهنگ غرب شده‌اند، زنان را به تجارت، کسب و کار و فعالیت در دفاتر و اداراتی کشانده‌اند که ناگزیر است در جمع مردان، کار کند؛ در غرب و نیز در کشورهایی که از فرهنگ غرب متأثر شده‌اند، هرچه زن، زیباتر باشد، شغل و موقعیت بهتری پیدا می‌کند و مثلاً از مزایای بیش‌تری برخوردار می‌شود!

و اما نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود:

**یکم:** در یکی از بهترین خانه‌های پیامبر، در خانه‌ی محبوب‌ترین همسرش، چیزی جز یک دانه خرما یافت نمی‌شود. حال آن که امروزه بر سرِ سفره‌ی بسیاری از ما چندین نوع غذا وجود دارد. آیا این، بدین معناست که ما، از آن‌ها بهتریم و نزد خدا، محبوب‌تر؟ نه، به الله سوگند که این‌‌گونه نیست؛ بلکه آن‌ها نزد الله محبو‌تر بودند و الله، نعمتش را به هرکه بخواهد، ارزانی می‌دارد. نعمت‌هایی که ما، امروزه از آن برخوردار شده‌ایم، آزمونی الهی‌ست که برخی از مردم را به فساد و تبهکاری کشانده و باعث شده که از حق و حقیقت، روی‌گردان شوند و این‌همه فضل و نعمت الله را ناسپاسی کنند و از آن‌ها برای نافرمانی از الله متعال استفاده نمایند.

**دوم:** این حدیث، بیان‌گر ایثار و ازخودگذشتگی صحابه می‌باشد. عایشه& فقط یک دانه خرما در خانه‌اش داشت؛ ولی آن بانوي تهيد ست را بر خود ترجیح داد. این، در حالی‌ست که ما، با وجود این همه مال و ثروت، به جای کمک به نیازمندان، آنان را از خود می‌رانیم.

البته مشکل، این‌جاست که بسیاری از گدایان، دروغ می‌گویند و واقعاً نیازمند نیستند و ثروتِ برخی از آنان، از مال و ثروت فلان مسؤول نیز بیش‌تر است! گاه مشاهده می‌شود که برخی از گدایان یا کسانی که خود را نیازمند نشان می‌دهند، همین‌که می‌میرند، گنجینه‌ای از طلا و نقره و پول‌های قدیمی و جدید از خود به جا می‌گذارند! شگردهایی که برخی از گدایان حرفه‌ای و دروغ‌گو برای ثروت‌اندوزی به‌کار می‌برند، باعث شده تا انسان، در تشخیص نیازمندان واقعی، دچار تردید شود و برای کمک به نیازمندان، به‌سادگی دست به جیبش نَبَرد.

**سوم:** از این حدیث چنین برداشت می‌شود که برخی از صحابه فقیر بوده‌اند؛ همان‌گونه که در میان آن‌ها، افراد ثروتمند نیز وجود داشتند. الله متعال، می‌فرماید:

﴿أَهُمۡ يَقۡسِمُونَ رَحۡمَتَ رَبِّكَۚ نَحۡنُ قَسَمۡنَا بَيۡنَهُم مَّعِيشَتَهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۚ وَرَفَعۡنَا بَعۡضَهُمۡ فَوۡقَ بَعۡضٖ دَرَجَٰتٖ لِّيَتَّخِذَ بَعۡضُهُم بَعۡضٗا سُخۡرِيّٗاۗ وَرَحۡمَتُ رَبِّكَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ ٣٢﴾ [الزخرف: ٣٢]

آیا آنان، رحمت پروردگارت را تقسیم می‌کنند؟ ما، روزی و معاش آن‌ها را در زندگی دنیا در میانشان تقسیم کرده‌ایم. و درجه و جایگاه (مادی و فکری) برخی را بر برخی دیگر برتری داده‌ایم تا بدین‌سان یکدیگر را به خدمت بگیرند.

اگر این تفاوت‌ها وجود نداشت، یکدیگر را به خدمت نمی‌گرفتیم یا در صورتی که همه برابر بودیم، دیگر، کسی حاضر نمی‌شد برای دیگران بنّایی کند و درخواست دیگران را رد می‌کرد و می‌گفت: از من می‌خواهی که برایت خانه بسازم! محال است؛ من نیز مثل تو، مال و ثروت دارم. و اگر به‌فرض مثال: به دربی نیاز داشتیم، کسی، آن را برای ما نمی‌ساخت. این تفاوت‌ها، برای این‎ست که مردم، یکدیگر را به خدمت بگیرند و به هم خدمت کنند.

النّاس للنّاسِ مِن بدو وحاضرة بعضٌ لبعضٍ وإن لم يشعروا خدمُ

«مردم، چه شهری و چه روستایی، (به‌طور مستقیم و غیرمستقیم) در خدمتِ یکدیگرند؛ گرچه خود درنیابند».

حتی ثروتمندِ میلیاردِر نیز به فقیر کمک می‌کند؛ چگونه؟! با وارد کردن خوراکی‌ها، مصالح ساختمانی، انواع نوشیدنی و تأمین دیگر نیازمندی‌های مردم در چرخه‌ی تجارت و بازرگانی خود؛ و بدین‌سان فقرا و تهی‌دستان نیز در این چرخه، بی‌بهره نیستند. لذا مردم به یک‌دیگر نیاز دارند و در خدمتِ هم هستند و این، حکمتِ الله می‌باشد.

**چهارم:** این حدیث نشان‌دهنده‌ی فضل و امتیاز کسانی‌ست که با بذل و بخشش و تأمین هزینه‌ها و نیازهای دخترانشان، تعلیم و تربیت آن‌ها و خوش‌رفتاری با آنان، به آن‌ها نیکی می‌کنند. زیرا آنان، با توجه به ویژگی‌هایی که دارند، به توجه و رسیدگی بیش‌تری نیازمندند.

**پنجم:** همان‌گونه که پیش‌تر گفتم، این حدیث، نشان می‌دهد که مردان، مسؤول تأمین هزینه‌های خانواده و زیردستان خود هستند و زنان، به خانه تعلق دارند و باید به کارهای درون خانه و مسایل خانواده رسیدگی کنند یا به مشاغل و کارهایی بپردازند که ویژه‌ی زنان است؛ مانند تدریس در مدارس دخترانه. ولی ا‌ستخدام زنان به عنوان منشی یا کار و اشتغال آنان در دفاتر و ادارات، در جمع مردان، اشتباه بسیار بزرگی‌ست که پیامدهای ناگواری در پی دارد. به‌یاد داشته باشیم که پیامبر فرموده است: «خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ أَوَّلُهَا وَشَرُّهَا آخِرُهَا وَخَيْرُ صُفُوفِ النِّسَاءِ آخِرُهَا وَشَرُّهَا أَوَّلُهَا».([[17]](#footnote-17)) یعنی: «بهترین صف مردان، صف اول است و بدترین صفِ آن‌ها، صفِ آخِر؛ و بهترین صفِ زنان، صف آخر می‌باشد و بدترینش، صف اول». زیرا صف اول زنان، به مردان نزدیک است و از این‌رو بدترین صف زنان به‌شمار می‌رود؛ ولی از آن‌جا که آخرین صف زنان، از مردان دور است، بهترین صف برای زنان محسوب می‌شود. آری؛ زن، بهتر است که عقب بایستد و از امام جماعت، دور باشد؛ این‌ها، همه به‌خاطر دور بودن از مردان است. الله متعال، ما و برادرانِ مسلمانمان را از آن‌چه که خشم و عذاب او را در پی دارد، محافظت کند.

\*\*\*

274- وعن عائشةَ& قالت: جَاءَتنى مِسْكِينَةٌ تَحْمِل ابْنتَيْن لها، فَأَطعمتُهَا ثَلاثَ تَمْرَاتٍ، فَأَعطتْ كُلَّ وَاحدَةٍ مِنْهُمَا تَمْرَةً وَرفعتْ إِلى فيها تَمْرةً لتَأَكُلهَا، فَاسْتَطْعَمَتْها ابْنَتَاهَا، فَشَقَّت التَّمْرَةَ الَّتى كَانَتْ تُريدُ أَنْ تأْكُلهَا بيْنهُمَا، فأَعْجبنى شَأْنُها، فَذَكرْتُ الَّذي صنعَتْ لرسول اللَّه فقال: «إنَّ الله قَدْ أَوْجَبَ لَهَا بِهَا الجنَّةَ، أَو أَعْتقَها بِهَا مَن النَّارِ». [روایت مسلم]([[18]](#footnote-18))

**ترجمه:** عايشه& می‌گوید: زنی فقیر که دو دخترش را با خود داشت، نزدم آمد؛ سه خرما به او دادم. او، به هر یک از دخترانش، یک خرما داد و یک خرما را به سوی دهانش بُرد تا بخورد؛ دخترانش، دوباره از او غذا خواستند. او، آن خرمایی را که خود می‌خواست بخورد، در میان دخترانش دو نیمه کرد. من، از کار او تعجب کردم و آن را برای پیامبر بازگو نمودم. فرمود: «الله، با کاری که این زن انجام داد، بهشت را بر او واجب کرد یا با این عملش، او را از آتش دوزخ نجات داد».

275- وعن أبي شُريْحٍ خُوَيْلِدِ بْنِ عَمْروٍ الخُزاعِيِّ قال: قال النَّبيُّ: «اللَّهُمَّ إِنِّى أُحَرِّجُ حَقَّ الضَّعيفينِ الْيَتِيمِ والمرْأَةِ». [حديث حسن صحيحی‌ست که نسائى با سند نیکو روایت کرده است.]([[19]](#footnote-19))

**ترجمه:** ابوشریح، خویلد بن عمرو خُزاعی می‌گوید: پیامبر فرمود: «یا الله! من، (از پایمال کردنِ) حق دو ضعیف، یعنی یتیم و زن، به‌شدت برحذر می‌دارم».

276- وعن مُصْعبِ بنِ سعدِ بنِ أبي وقَّاصٍ$ رأَى سعْدٌ أَنَّ لَهُ فَضْلاً علَى مَنْ دُونه، فقال النَّبيُّ: «هَل تُنْصرُونَ وتُرزقُونَ إِلاَّ بِضُعفائِكُم؟» [بخاري، این روایت را همین‌گونه به صورت «مرسل» نقل کرده است؛ زیرا مصعب بن سعد، تابعی‌ست. حافظ ابوبکر برقانی در «صحیح» خود، این روایت را به‌صورت «متصل» از پدر وی روایت نموده است.]([[20]](#footnote-20))

**ترجمه:** مصعب بن سعد بن ابی‌وقاص$ می‌گوید: سعد، خود را بر افرادی که (از لحاظ مال و ثروت) پایین‌تر از او بودند، برتر دانست. پیامبر فرمود: «آیا غیر از این‎ست که به‌خاطر مستضعفان (و بینوایان) یاری می‌شوید و روزی می‌یابید؟»

277- وعن أبي الدَّرْداءِ عُوَيْمرٍ قال: سمِعتُ رسولَ اللَّه يقول: «ابْغونِي في الضُّعَفَاء، فَإِنَّمَا تُنْصرُون، وتُرْزقون بضُعفائِكُمْ». [روایت ابوداود با اِسناد نیکو.]([[21]](#footnote-21))

**ترجمه:** ابودرداء، عویمر می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «مرا در میان مستضعفان جستجو کنید؛ زیرا شما به‌خاطرِ ضعفا و مستضعفانِ خود، یاری می‌شوید و روزی می‌یابید».

**شرح**

همه‌ی این احادیث، بیان‌گر همان مضمونی‌ست که پیش‌تر درباره‌ی مستضعفان، دختران، یتیمان، و امثال آنان بیان شد. در نخستین حدیث، یعنی حدیث عایشه& داستانی آمده بود که پیش از آن، مشابهش را دیدیم؛ با این تفاوت که در روایت پیشین آمده بود: عایشه& یک خرما به آن بانوی بینوا داد و آن بانو نیز این خرما را در میان دو دخترش، دو نیمه کرد؛ و در این روایت آمده است که عایشه& سه خرما به این زن فقیر داد؛ این زن، به هر یک از دخترانش یک خرما داد و همین‌که می‌خواست سومین خرما را خود بخورد، دخترانش دوباره از او غذا خواستند و او، این خرما را دو نیمه کرد و به دو دخترش داد و بدین‌سان هر دختری، یک و نیم دانه‌ی خرما خورد و مادرشان، هیچ نخورد. عایشه& داستان را برای پیامبر بازگو کرد. پیامبر فرمود: : «الله، با کاری که این زن انجام داد، بهشت را بر او واجب کرد یا با این عملش، او را از آتش دوزخ نجات داد». یعنی: از آن جهت که این زن به دو دخترش این‌همه مهر ورزید، الله متعال، بهشت را بر او واجب گردانید. لذا درمی‌یابیم که عطوفت و مهربانی با کودکان، یکی از اسباب ورود به بهشت و رهایی از آتش دوزخ است. الله متعال، به همه‌ی ما توفیق مهرورزی به کودکان، و در نتیجه ورود به بهشت و رهایی از دوزخ را عطا بفرماید.

سه حدیثی که پس از این روایت ذکر شده، بیان‌گر این‎ست که مستضعفان و بینوایان، سببی برای برخورداری دیگران از یاری و روزیِ پروردگار هستند؛ یعنی اگر انسان، مهرِ خویش را از مستضعفان دریغ نکند و به آنان مهر بورزد و از آن‌چه که الله به او داده است، به این‌ها ببخشد، در برابر بدخواهان و دشمنانش، موفق و پیروز می‌گردد و در رزق و روزیِ خود، خیر و برکت می‌بیند. زیرا انسان، هرچه به‌خاطر الله انفاق کند، الله متعال، عوضش را به او می‌دهد؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ٣٩﴾ [سبأ: ٣٩]

و هرچه انفاق کنید، او عوضش را می‌دهد؛ و او، بهترین روزی‌دهنده است.

\*\*\*

34- باب: سفارش درباره‌ی رفتار نیک با زنان

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ﴾ [النساء : ١٩]

و با زنان به نیکی رفتار کنید.

و می‌فرماید:

﴿وَلَن تَسۡتَطِيعُوٓاْ أَن تَعۡدِلُواْ بَيۡنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوۡ حَرَصۡتُمۡۖ فَلَا تَمِيلُواْ كُلَّ ٱلۡمَيۡلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلۡمُعَلَّقَةِۚ وَإِن تُصۡلِحُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١٢٩﴾

[النساء : ١٢٩]

هر چه بکوشید باز هم نمی­توانید میان زنانتان به عدالت رفتار کنید؛ بنابراین (به یکی از آنان) به­کلی و به‌گونه‌ای متمایل نشوید که دیگری را بلاتکلیف رها نمایید. و اگر اصلاح و پرهیزکاری پیشه سازید، به­راستی که الله آمرزنده­ی مهرورز است.

**شرح**

مؤلف/، می‌گوید: «باب: سفارش درباره‌ی زنان». یعنی سفارش درباره‌ی رفتار نیک با زنان و پیشه کردن تقوا و خداترسی در برخورد با آنان؛ زیرا زنان، نیازمند مردان هستند تا در کنار آن‌ها کامل شوند. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ﴾ [النساء : ٣٤]

مردان، سرپرست زنانند؛ بدان سبب که الله برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری داده است.

سپس مؤلف/، این آیه را ذکر کرده که الله فرموده است:

﴿وَعَاشِرُوهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِۚ﴾ [النساء : ١٩]

و با زنان به نیکی رفتار کنید.

معروف، همان کار یا روش پسندیده‌ای‌ست که مورد تأیید شریعت می‌باشد و در عُرف مردم به عنوان امری نیک و پسندیده، پذیرفته شده است؛ ناگفته نماند که در این میان، تأیید شریعت، اعتبار دارد؛ یعنی آن‌چه شریعت، تأیید کند، پسندیده است و آن‌چه که تأیید نکند، ناپسند می‌باشد؛ اگرچه مردم، آن را نیک بپندارند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَن تَسۡتَطِيعُوٓاْ أَن تَعۡدِلُواْ بَيۡنَ ٱلنِّسَآءِ وَلَوۡ حَرَصۡتُمۡۖ﴾ [النساء : ١٢٩]

هر چه بکوشید باز هم نمی­توانید میان زنانتان به عدالت رفتار کنید.

این آیه، خطاب به کسانی‌ست که بیش از یک همسر دارند؛ الله در این آیه بیان می‌کند که انسان هرچه بکوشد، باز هم نمی‌تواند در میان همسرانش به‌عدالت رفتار کند؛ زیرا مواردی چون: مهر و محبت قلبی، و میل و علاقه و امثال آن، در اختیار انسان نیست.

اما رعایت عدالت در مسایلی مانند خرج و نفقه، تقسیم اوقات، لباس و امثال آن، به‌سادگی امکان‌پذیر است. لذا رعایت عدالت در میان همسران، در رابطه‌ی با میل و علاقه‌ی قلبی که خارج از اراده‌ و اختیار انسان است، ممکن نیست؛ از این‌رو الله متعال، می‌فرماید: ﴿فَلَا تَمِيلُواْ كُلَّ ٱلۡمَيۡلِ فَتَذَرُوهَا كَٱلۡمُعَلَّقَةِۚ﴾ یعنی: «بنابراین (به یکی از آنان) به­کلی و به‌گونه‌ای متمایل نشوید که دیگری را بلاتکلیف رها نمایید». زیرا وقتی زن ببیند که شوهرش، به هووی او توجه بیش‌تری دارد، بی‌قرار می‌شود و مانندِ چیزی که در میان زمین و آسمان، آویزان است، آرامش خود را از دست می‌دهد. سپس الله می‌فرماید: ﴿وَإِن تُصۡلِحُواْ وَتَتَّقُواْ فَإِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ١٢٩﴾ یعنی: «و اگر اصلاح و پرهیزکاری پیشه سازید، به­راستی که الله آمرزنده­ی مهرورز است». به عبارتی، اگر راه درست را در پیش بگیرید و با رعایت عدالت در میان همسرانتان تقوا پیشه کنید، الله متعال، شما را به‌خاطر میل و علاقه‌ی قلبی که در اختیار شما نیست، مؤاخذه نمی‌کند و تنها در رابطه با مسایلی مؤاخذه می‌شوید که به‌اراده و در اختیار شماست.

این آیه و دیگر داده‌های کتاب و سنت، بیان‌گر اهمیت عطوفت و مهربانی با زنان و رعایت حقوق آنان و نیز رفتار نیک با آن‌هاست. هم‌چنین درمی‌یابیم که هیچ مردی نباید توقع داشته باشد که همسرش همه‌ی حقوق او را ادا کند؛ از این‌رو هر مردی باید بخشی از حقوق خود را نادیده بگیرد.

\*\*\*

278- وعن أبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «اسْتوْصُوا بِالنِّساءِ خيْرًا، فإِنَّ المرْأَةَ خُلِقَتْ مِنْ ضِلَع، وَإِنَّ أَعْوجَ ما في الضِّلعِ أَعْلاه، فَإِنْ ذَهبتَ تُقِيمُهُ كَسرْتَه، وإِنْ تركتَه، لَمْ يزلْ أَعوج، فاستوْصُوا بِالنِّسَاءِ». [متفقٌ عليه]([[22]](#footnote-22))

وفي روايةٍ في الصحيحين: «المرْأَةُ كالضلعِ إِنْ أَقَمْتَها كسرْتَهَا، وإِنِ استَمتعْت بِهَا، اسْتَمتعْت وفِيها عَوجٌ».

وفي رواية لمسلم: «إِنَّ المرْأَةَ خُلِقتْ مِن ضِلَع، لَنْ تَسْتقِيمَ لكَ علَى طريقةٍ، فَإِنْ استمتعْت بِهَا، اسْتَمتَعْتَ بِهَا وفِيها عَوَج، وإِنْ ذَهَبْتَ تُقيمُها كسرتَهَا، وَكَسْرُهَا طلاقُها».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به وصیت من درباره‌ی خوش‌رفتاری با زنان توجه کنید؛ زیرا زن، از دنده‌ی پهلو آفریده شده و کج‌ترین بخش دنده، قسمتِ بالای آن است. اگر بخواهی راستش کنی، می‌شکند و اگر رهایش نمایی، هم‌چنان کج باقی می‌ماند؛ پس سفارشم را درباره‌ی زنان رعایت کنید».

و در روایتی دیگر در «صحیحین» آمده است: «زن، مانند دنده‌ی پهلوست که اگر قصد راست کردن آن را داشته باشی، آن را می‌شکنی؛ و اگر بخواهی از او بهره‌مند شوی، باید با کجی‌اش بسازی و اگر بخواهی راستش کنی، می‌شکند و شکستنش، طلاقِ اوست».

**شرح**

مؤلف/، در حدیثی که از ابوهریره در‌باره‌ی خوش‌رفتاری با زنان نقل کرده، یادآور شده است که پیامبر فرمود: «سفارش مرا درباره‌ی خوش‌رفتاری با زنان، رعایت کنید». یعنی با زنان، به نیکی رفتار نمایید؛ زیرا زن‌ها احساس و عاطفه بر عقل و دینِ زن، غالب است و از دنده‌ی پهلو آفریده شده‌اند. زیرا الله متعال، آدم را بدون هیچ پدر و مادری از خاک آفرید و به پدیدآمدن او، دستور داد و فرمود: به‌وجود بیا، و او، به‌وجود آمد و آن‌گاه که الله متعال، اراده کرد نسل بشر را در زمین پراکنده کند، همسرِ آدم را از خودش خلق کرد؛ یعنی همسر آدم را از دنده‌ی پهلویش آفرید. اگر کسی بخواهد از دنده‌ی کج استفاده کند، باید با کجی‌اش بسازد و اگر قصد راست کردن آن را داشته باشد، آن را می‌شکند. زن نیز همین‌گونه است؛ یعنی اگر بخواهید از او بهره‌مند شوید، باید تا آن‌جا که ممکن است، با کجی‌اش بسازید و اگر بخواهید راستش کنید، راست نمی‌شود؛ حتی اگر زنی دین‌دار باشد، باز هم به مقتضای طبیعتش در همه چیز به میلِ شوهرش نخواهد بود. لذا باید با زن مدارا کرد و اگر قصد راست کردنش را داشته باشید، می‌شکند و شکستنش، طلاقِ اوست. یعنی نه تنها تلاش نابجای شما برای راست کردنش، به نتیجه نمی‌رسد، بلکه سرانجام، خسته می‌شوید و او را طلاق می‌دهید.

این حدیث، رهنمودی از سوی رسول‌‌الله درباره‌ی خوش‌رفتاری و مدارا با زنان است و نشان می‌دهد که انسان باید نسبت به همسرش، باگذشت، مهربان و بی‌توقع باشد. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ [الأعراف: ١٩٩]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

زن، هرچه خوب باشد، امکان ندارد که صد در صد همان چیزی باشد که مرد می‌خواهد و هیچ عیبی در او نباشد؛ لذا همان‌گونه که پیامبر فرموده است، باید با کجی‌اش ساخت. زیرا اگر یک اخلاق بد در او وجود دارد، اخلاق دیگری در او یافت می‌شود که مورد پسند انسان است؛ لذا علاوه بر صبر و حوصله، باید با ویژگی‌های خوبی که در زن وجود دارد، از عیوبش چشم‌پوشی کرد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَإِن كَرِهۡتُمُوهُنَّ فَعَسَىٰٓ أَن تَكۡرَهُواْ شَيۡ‍ٔٗا وَيَجۡعَلَ ٱللَّهُ فِيهِ خَيۡرٗا كَثِيرٗا ١٩﴾

[النساء : ١٩]

و اگر از آنان خوشتان نمی­آمد، بدانید که چه بسا چیزی را ناگوار می­دانید، ولی الله در آن خیر فراوانی قرار داده است.

\*\*\*

279- وعن عبد الله بن زَمْعَةَ أَنَّه سَمِعَ النَّبيَّ يخْطُب، وذكَر النَّاقَةَ والَّذِى عقَرهَا، فقَالَ رَسُولُ اللهِ: « انْبعثَ لَها رَجُلٌ عزِيزٌ، عارِمٌ منِيعٌ في رهْطِهِ» ثُمَّ ذكَرَ النِّساء، فَوعظَ فِيهِنَّ، فَقال: «يعْمِدُ أَحَدكُمْ فيجْلِدُ امْرأَتَهُ جلْد الْعَبْدِ فلَعلَّهُ يُضاجعُهَا مِنْ آخِر يومِهِ» ثُمَّ وَعَظهُمْ في ضحكهِمْ مِن الضَّرْطَةِ وقال: «لِمَ يضحكُ أَحَدَكُمْ مِمَّا يفعل؟» [متفق عليه]([[23]](#footnote-23))

**ترجمه:** عبدالله بن زمعه می‌گوید: شنیدم که پیامبر در سخنرانی‌اش، درباره‌ی شتر صالح و کسی که آن را پَی کرد، سخن گفت و فرمود: «﴿إِذِ ٱنۢبَعَثَ أَشۡقَىٰهَا ١٢﴾ ([[24]](#footnote-24)) مردی که در میان قومش بی‌نظیر و گرامی، مقتدر، و بسیار تبهکار بود، به‌سرعت برخاست (و ماده‌شتر را پی کرد)». سپس درباره‌ی زنان سخن گفت و فرمود: «برخی از شما، همسرانشان را مانند برده‌ی زرخرید، کتک می‌زنند و چه‌بسا در پایان همان روز، با او هم‌بستر می‌شوند»! سپس مردم را درباره‌ی بادی که از شکم خارج می‌شود، نصیحت کرد و فرمود: «چرا برخی از شما به‌خاطر کاری که از خودشان سر می‌زند، دیگران را مسخره می‌کنند؟»

**شرح**

مؤلف/، از عبدالله بن زمعه نقل کرده است که وی، پایِ سخنرانی رسول‌الله نشسته بود. خطبه‌ها یا سخنرانی‌های رسول‌الله بر دو گونه بود؛ سخنرانی‌های ثابت و مشخص، و سخنرانی‌های اتفاقی و غیرثابتی که بنا بر ضرورت خاصی ایراد می‌کرد. به عبارت دیگر برخی از خطبه‌ها و سخنرانی‌های رسول‌الله، ثابت بود و زمان مشخصی داشت؛ مانند سخنرانی روز جمعه یا خطبه‌های عید فطر و قربان، یا خطبه‌ا‌ی که پس از نماز کسوف (خورشیدگرفتگی) ایراد می‌فرمود. و برخی از خطبه‌ها نیز به حسب ضرورت و مطابق شرایط، انجام می‌شد؛ یعنی رسول‌الله، طبق نیاز و بنا بر ضرورت یا سببی خاص، در میانِ مردم برمی‌خاست و برای آن‌ها سخنرانی می‌کرد. گاه برای سخنرانی بالای منبر می‌رفت و گاه ایستاده به ایرادِ سخنرانی می‌پرداخت؛ و گاه روی شتری می‌ایستاد و در پاره‌ای از موارد نیز بر یکی از یارانش تکیه می‌زد و سخنرانی می کرد؛ یعنی مطابق شرایط، نحوه‌ی سخنرانی پیامبر متفات بود. زیرا پیامبر اهل تکلّف نبود؛ یعنی با رعایت موازین شرعی، از امکانات موجود استفاده می‌نمود و در عین حال، چیزی که وجود نداشت، درخواست نمی‌کرد.

پیامبر در یکی از سخنرانی‌هایش که عبدالله بن زمعه حضور داشت، فرمود: «برخی از شما همسران خود را مانند برده‌ی زرخرید، کتک می‌زنند»؛ به‌‌گونه‌ای که گویا هیچ علاقه و پیوندی در میان آن‌ها وجود ندارد. یعنی با زن، همانند یک اسیر رفتار می‌کنند. این، کارِ بسیار زشتی‌ست؛ زیرا رابطه‌ی مرد با همسرش، باید بر محبت و دوستی ا‌ستوار باشد، نه این‌که به رفتار و گفتار زشتی آلوده شود. لذا معنا ندارد که انسان، همسرش را مانند برده‌ی زرخرید کتک بزند و در پایان همان روز با او هم‌خوابگی کند! این، روی‌کرد دوگانه‌ای‎ست که پیامبر آن را نکوهش کرده است. پیامبر راست گفته است؛ زیرا چنین روی‌کردی، شایسته‌ی هیچ خردمندی نیست، تا چه رسد به این‌که یک مسلمان، چنین روی‌کردی داشته باشد.

سپس پیامبر درباره‌ی موضوع دیگری سخن گفت؛ درباره‌ی خندیدن به‌خاطر بادی که از شکم، خارج می‌شود. یعنی خندیدن به کسی که بادِ شکمش خارج می‌شود و صدا می دهد، درست نیست. پیامبر فرمود: «چرا برخی از شما به‌خاطر کاری که از خودشان سر می‌زند، دیگران را مسخره می‌کنند؟» تو که دیگران را به‌خاطر این کار مسخره می‌کنی، مگر این کار از خودت سر نمی‌زند؟ انسان به کاری می‌خندد یا از کاری تعجب می‌کند که از خودش سر نمی‌زند؛ از این‌رو پیامبر کسانی را که از این بابت می‌خندند، سرزنش فرمود. در فرهنگ برخی از مردم دنیا، بیرون دادن باد شکم در میان جمع، عیب به‌شمار نمی‌رود و آن را مانند عطسه و خمیازه می‌پندارند؛ و در برخی از مناطق نیز این کار را خیلی بد می‌دانند. در هر صورت، اگر از کسی باد شکمش خارج شد، درست نیست که به او بخندیم و او را خجالت دهیم.

این‌جاست که درمی‌یابیم انسان نباید دیگران را به‌خاطر عیبی که در خود او نیز وجود دارد، سرزنش کند؛ چه معنا دارد که انسان، چیزی را که برای خود عیب نمی‌داند، برای دیگران عیب بداند؟!

لازم می‌دانم که این‌جا نکته‌ای را یادآوری کنم که در میان مردم، رایج شده است؛ همه می‌دانید که خوردن گوشتِ شتر، وضو را می‌شکند. یعنی اگر کسی وضو داشت و گوشت شتر خورد، بر او واجب است که برای نماز، وضو بگیرد؛ فرقی نمی‌کند که این گوشت، نیم‌پخته بوده یا به‌طور کامل پخته است؛ هم‌چنین فرقی نمی‌کند که این گوشت، از کدام قسمت شتر باشد: جگر، قلب، گوشت بدون چربی، شش و سیرابی و امثال آن؛ یعنی خوردن گوشت شتر از هر جای بدنش که باشد، وضو را می‌شکند. زیرا پیامبر بدون این‌که هیچ قسمتی را مستثنا کند، فرمود: «تَوَضَّئُوا مِنْ لُحُومِ الإِبِلِ». یعنی: «پس از خوردن گوشت شتر، وضو بگیرید». هم‌چنین شخصی، از رسول‌الله پرسید: آیا پس از خوردن گوشت شتر، وضو بگیریم؟ فرمود: «بله». آن شخص، سؤال کرد: آیا پس از خوردن گوشت گوسفند، وضو بگیریم؟ فرمود: «إِنْ شِئْت».([[25]](#footnote-25)) یعنی: «اگر بخواهی...». یعنی گوشت گوسفند، وضو را نمی‌شکند و خوردن گوشت گاو و اسب نیز شکننده‌ی وضو نیست. ولی اگر در حالِ وضو، گوشت شتر بخورید، چه به‌طور کامل پخته باشد و چه نیم‌پخته باشد، برای نماز خواندن، واجب است که وضو بگیرید. ولی نوشیدن شیر شتر، بنا بر قول صحیح، وضو را نمی‌شکند. زیرا پیامبر به دو نفر از طایفه‌ی «عُرینه» که بیمار شده بودند، فرمود که از شیر و ادرارِ شتران صدقه بخورند و به آن‌ها دستور نداد که وضو بگیرند. لذا اگر شیر شتر، وضو را می‌شکست، پیامبر به آنان فرمان می‌داد که وضو بگیرند. البته اگر پس از خوردن شیر شتر وضو بگیرید، بهتر است، ولی واجب نیست.

هم‌چنین خوردنِ آبِ غذای آب‌گوشتی که با گوشت شتر تهیه شده است، وضو را نمی‌شکند؛ اما اگر وضو بگیرید، بهتر است. البته اگر گوشت شتر بخورید، واجب است که وضو بگیرید؛ لذا خوردن چربیِ شتر نیز وضو را می‌شکند.

نکته ای که می‌خواهم تذکر دهم، این‎ست که برخی از مردم می‌گویند: سببش، این‎ست که پیامبر در ضیافتی حضور داشت که در آن با گوشت شتر، پذیرایی کردند. در این میان، بادی از یکی از حاضران، خارج شد؛ ولی معلوم نشد که چه کسی بود. لذا پیامبر فرمود: «هرکس، گوشت شتر خورده است، وضو بگیرد». لذا همه، برخاستند و وضو گرفتند.

و بدین‌سان این را سبب وضو گرفتن پس از خوردن گوشت شتر دانسته‌اند؛ این، روایت بی‌اساسی‌ست. پیامبر تنها بنا بر حکمتی که فقط الله می داند، دستور داد که پس از خوردن گوشت شتر وضو بگیرند. گاه ما، به حکمت رهنمودها و دستورهای پیامبر پی می‌بریم و گاه حکمتش را درک نمی کنیم؛ در هر صورت بر ما واجب است که از دستور پیامبر اطاعت کنیم. لذا همین‌که پیامبر دستور داده است که پس از خوردن گوشت شتر وضو بگیریم، کافی‌ست و باید اطاعت نماییم.

\*\*\*

280- وعن أبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لا يَفْرَكْ مُؤْمِنٌ مُؤْمِنَةً إِنْ كَرِه مِنها خُلقًا رضِيَ مِنْها آخَرَ» أَوْ قال: «غيْرَهُ». [روایت مسلم]([[26]](#footnote-26))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ مردِ مؤمنی، نسبت به زنی مؤمن (یعنی همسر خویش) بد نَبَرد؛ زیرا اگر یک اخلاقش را نمی‌پسندد، اخلاق دیگرش را می‌پسندد».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هیچ مردِ مؤمنی، نسبت به زنی مؤمن (یعنی همسر خویش) بد نَبَرد؛ زیرا اگر یک اخلاقش را نمی‌پسندد، اخلاق دیگرش را می‌پسندد». یعنی اگر مردی، در همسرش اخلاقِ بدی دید که خوشایند وی نیست، نباید به‌کلی از او بد ببَرَد یا نسبت به او کینه بورزد. زیرا انسان، نباید در هیچ شرایطی عدل و انصاف را کنار بگذارد؛ بلکه باید همواره با طرفِ مقابلش به‌عدالت و به‌گونه‌ای رفتار کند که سزاوارِ اوست. عدالت، این‎ست که در کنارِ بدی‌ها، خوبی‌ها را هم ببیند و خوبی‌ها و بدی‌هایش را با هم بسنجد؛ آن‌گاه بنگرد که بدی‌هایش بیش‌تر است یا نیکی‌هایش، و سپس مطابق روی‌کردِ طرف مقابل با او رفتار نماید؛ این، عدالت است.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ لِلَّهِ شُهَدَآءَ بِٱلۡقِسۡطِۖ وَلَا يَجۡرِمَنَّكُمۡ شَنَ‍َٔانُ قَوۡمٍ عَلَىٰٓ أَلَّا تَعۡدِلُواْۚ﴾ [المائ‍دة: ٨]

ای مؤمنان! برای الله به داد برخیزید و به عدالت گواهی دهید؛ و نباید دشمنی گروهی، شما را بر آن دارد که عدالت نورزید.

یعنی کینه و دشمنی با کسی، شما را بر آن ندارد که نسبت به او عدالت را رعایت نکنید. پیامبر به درخواست اهل خیبر به آنان اجازه داد که آن‌جا بمانند و از آن نگهداری کنند و به کارِ زراعت و کشاورزی بپردازند و در مقابل، نیمی از محصولات خیبر را به مسلمانان بدهند. از این‌رو پیامبر هنگام جمع‌آوری محصولات کشاورزی، نماینده‌اش را به خیبر می‌فرستاد تا میزان محصولات را محاسبه کند و سهم مسلمانان را تحویل بگیرد. باری این مأموریت را به عبدالله بن رواحه داد. وی، به اهل خیبر گفت: ای یهودیان! آن‌قدر که از شما متنفرم، از هیچ‌کس نفرت ندارم؛ زیرا شما، پیام‌آوران الهی را کشتید و بر الله، دروغ بستید. با این حال، به شما ستم نمی‌کنم و از سهم شما نمی‌کاهم. برآورد من از محصول خرما، بیست هزار «وسْق»([[27]](#footnote-27)) است. حال اگر می‌خواهید مطابق این تخمین، سهم خود را بردارید یا سهم مسلمانان را بدهید. یهودیان گفتند: آسمان‌ها و زمین، بر اساس همین عدل و انصاف، استوارند.

نکته‌ این‌جاست که پیامبر دستور داد منصفانه قضاوت کنیم؛ چنان‌که فرمود: «هیچ مردِ مؤمنی، نسبت به زنی مؤمن (یعنی همسر خویش) بد نَبَرد؛ زیرا اگر یک اخلاقش را نمی‌پسندد، اخلاق دیگرش را می‌پسندد». اگر همسرت یک بار جوابت را خوب نداد، فراموش نکن که بارها جوابت را به‌خوبی داده است؛ اگر حالا به تو بد کرد، خوبی‌های گذشته‌اش را به‌یاد بیاور و به خوبی‌هایی بنگر که در آینده به تو خواهد کرد و انصاف داشته باش.

این فرموده‌ی پیامبر درباره‌ی نحوه‌ی تعامل با همسر، دامنه‌ی گسترده‌ای دارد و شامل روش برخورد با دیگران نیز می‌شود. لذا اگر با کسی تعامل یا دوستی دارید و روزی به شما بد کرد، نیکی‌هایش را فراموش نکنید؛ اگر نیکی‌هایش بیش از بدی‌های اوست، پس با او به‌نیکی رفتار نمایید و اگر بدی‌اش نسبت به شما بیش از نیکی‌اش بود، در صورتی که سزاوار گذشت و بخشش است، او را ببخشید. زیرا پاداش کسی که عفو و گذشت پیشه می‌کند، با الله متعال است؛ ولی اگر سزاوار گذشت و بخشش نبود، حق خود را از او بگیرید و هیچ گناه و سرزنشی بر شما نخواهد بود. یعنی در هر صورت، نگاه کنید که کدام روش، بهتر است و مصلحت در چیست.

لذا نتیجه می‌گیریم که باید با همسر، دوستان و با کسانی که معامله یا داد و ستد می‌کنیم و به‌طور کلی با همه‌ی کسانی که در تعامل هستیم، برخوردِ نیک و منصفانه‌ای داشته باشیم؛ اگر از یک اخلاق طرفِ مقابل، خوشمان نمی‌آید یا باری به ما بدی می‌کند، جنبه‌های نیک این ارتباط و خوبی‌هایش را از یاد نبریم و منصفانه قضاوت کنیم. این، همان عدالتی‌ست که الله و پیامبرش به آن دستور داده‌اند. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿۞إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٩٠﴾ [النحل: ٩٠]

همانا الله به عدل و احسان و عطا و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد و از کارهای زشت و ناپسند و تجاوز باز می‌دارد. پندتان می‌دهد؛ باشد که پند بگیرید.

\*\*\*

281- عن عَمْرو بنِ الأَحْوَصِ الجُشميِّ أَنَّهُ سمِعَ النَّبيَّ في حَجِّةِ الْوَداع يقُولُ بعد أَنْ حَمِدَ الله تعالى وَأَثنَى علَيْهِ وذكَّر ووعظ، ثُمَّ قال: «أَلا واسْتَوْصوا بِالنِّساءِ خَيْرًا، فَإِنَّمَا هُنَّ عَوانٍ عَنْدَكُمْ لَيْس تمْلكُونَ مِنْهُنَّ شَيْئاً غيْرَ ذلِكَ إِلاَّ أَنْ يأْتِينَ بِفَاحشةٍ مُبيِّنةٍ، فإِنْ فَعلْنَ فَاهْجُروهُنَّ في المضَاجع، واضْربُوهنَّ ضَرْباً غيْر مُبرِّح، فإِنْ أَطعنَكُمْ فَلا تبْغُوا عَلَيْهِنَّ سبيلاً، أَلا إِنَّ لَكُمْ عَلَى نِسائِكُمْ حَقًّا، ولِنِسائِكُمْ عَلَيْكُمْ حقًّا، فَحَقُّكُمْ عَلَيْهنَّ أَن لا يُوطِئْنَ فُرُشَكمْ منْ تَكْرهون، وَلا يأْذَنَّ في بُيُوتكمْ لِمن تكْرهون، أَلا وحقُّهُنَّ عَلَيْكُمْ أَن تُحْسنُوا إِليْهنَّ في كِسْوتِهِنَّ وَطعامهنَّ». [ترمذى، این حدیث روایت کرده و گفته است: حسن صحيح است.]([[28]](#footnote-28))

**ترجمه:** از عمرو بن احوَص جُشمی روایت است که در حج وداع از پیامبر شنید که پس از حمد و ثنای الله متعال، پند داد و موعظه نمود، آن‌گاه فرمود: «آگاه باشید و سفارش مرا درباره‌ی نیکی به زنان رعایت کنید؛ زیرا آن‌ها به‌سان اسیر در دست شما هستند و شما جز در چارچوب پیوند زناشویی مالک چیزی از آن‌ها نیستید (و حق ندارید کتکشان بزنید) مگر این‌که آشکارا کار ناشایستی انجام دهند (و از شما نافرمانی کنند). اگر مرتکب کار ناشایستی شدند، از هم‌خوابی با آن‌ها دوری نمایید و به‌آرامی، نه سخت، آنان را بزنید و چنان‌چه مطیع شدند، برای ستم به آن‌ها، در پیِ بهانه نباشید. بدانید که شما بر همسران خود حقی دارید و آن‌ها نیز بر شما حقی دارند؛ حق شما بر آن‌ها، این‎ست که کسی را که شما دوست ندارید، روی فرش شما جای ندهند و به کسی که شما نمی‌خواهید اجازه‌ی ورود به خانه‌ی شما را ندهند؛ و حق آنان بر شما، این‎ست که لباس و غذایشان را به‌نیکی فراهم کنید».

**شرح**

مؤلف/، روایتی بدین مضمون نقل کرده است که عمرو بن احوص جُشمی در سخنرانی پیامبر در حج وداع حضور داشت. این سخنرانی در روز «عرفه» بود؛ زیرا پیامبر در حج وداع، روز یک‌شنبه، چهارم ذی‌حجه وارد مکه شد و تا روز پنج‌شنبه، هشتم ذی‌حجه در مکه ماند و روز پنج‌شنبه، هنگام چاشت، به «منا» رفت و نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشاء و نیز نماز صبح را در منا خواند و پس از طلوع خورشید، به سوی عرفه حرکت کرد و در مکانی به نام «نمره» اتراق کرد؛ نمره، مکانی معروف قبل از عرفه می‌باشد و جزو عرفه نیست. آن‌گاه وقت نماز ظهر فرا رسید. پیامبر دستور داد شترش را آماده کنند و سپس سوار شد و به‌راه افتاد تا این‌که به «بطن‌ الوادی» یا به «عُرَنه» رسید. عرنه، دره‌ی پهناور و بزرگی‌ست که محدوده‌ی عرفه از ناحیه‌ی غرب به شمال را مشخص می‌کند. پیامبر آن‌جا از شترش پیاده شد و برای مردم سخنرانی شیوایی ایراد فرمود. یکی از نکاتی که در این سخنرانی بیان نمود، این بود که فرمود: «آگاه باشید و سفارش مرا درباره‌ی نیکی به زنان رعایت کنید؛ زیرا آن‌ها به‌سان اسیر در دست شما هستند». یعنی زن، اسیرِ شوهرش می‌باشد. آن‌گاه بیان نمود که حق زدنِ همسرانمان را نداریم؛ مگر این‌که آشکارا مرتکب کار ناشایستی شوند. منظور از کار ناشایست در این‌جا، نافرمانی از شوهر است؛ زیرا در ادامه فرمود: «اگر از شما اطاعت کردند، برای ستم به آن‌ها در پیِ بهانه نباشید». به عبارتی دیگر اگر زنی از شوهرش نافرمانی کرد، ابتدا مرد باید او را نصیحت کند، و آن‌گاه از هم‌خوابی با او اجتناب نماید و با او نخوابد؛ و اگر هم‌چنان مطیع نشد و نافرمانی می‌کرد، او را به‌‌آرامی یا به‌گونه‌ای بزند که آسیبی به او نرسد. این‌ها، مراحل تنبیهِ زن در زمانی‌ست که مطیعِ شوهرش نباشد؛ یعنی آن‌جا که باید و بر او واجب است، از شوهرش اطاعت نمی‌کند. ﴿فَإِنۡ أَطَعۡنَكُمۡ فَلَا تَبۡغُواْ عَلَيۡهِنَّ سَبِيلًا﴾ [النساء : ٣٤] یعنی اگر از شما اطاعت کردند، دیگر برای ستم کردن به آن‌ها یا زدنشان، در پیِ بهانه نباشید و نسبت به حقوقشان کوتاهی نکنید. زیرا با اطاعت و فرمان‌برداری از شما، به وظیفه‌ی خویش عمل کرده‌اند. سپس پیامبر حقوق و وظایف زن و مرد را نسبت به یکدیگر بیان فرمود: «حق شما بر آن‌ها، این‎ست که کسی را که شما دوست ندارید، روی فرش شما جای ندهند». الله بهتر می‌داند؛ ولی گویا این، کنایه از این‎ست که زن نباید کسی را که شوهرش، از او بیزار است، گرامی بدارد یا از او پذیرایی کند. در ادامه فرمود: «و به کسی که شما نمی‌خواهید اجازه‌ی ورود به خانه‌ی شما را ندهند». اگرچه آن شخص، پدر و مادر زن باشند. لذا اگر مردی (بنا بر دلیلی محکم و شرعی) دوست نداشته باشد که پدر و مادر همسرش یا خواهرزن و برادرزنش و نیز عمو، دایی یا خاله‌ی وی، وارد خانه‌اش شوند، زن نباید آن‌ها را به خانه‌ی شوهرش راه بدهد. این نکته را از آن جهت می‌گویم که برخی از زن‌ها، حتی نسبت به دختران خود حسادت دارند و نمی‌توانند شاهدِ زندگی آرام و خوشبختی دخترشان باشند و برای دوبه‌هم‌زنی، سعی می‌کنند رابطه‌ی دختر و داماد خود را خراب کنند! در چنین مواردی، مرد می‌تواند مادرزن خود را به خانه‌اش راه ندهد یا به همسر خود بگوید: مادرت اجازه ندارد قدم به خانه‌ام بگذارد. هم‌چنین در چنین مواردی مرد می‌تواند همسرش را از رفتن به خانه‌ی مادرش منع کند. زیرا مادرزنش، زنی سخن‌چین است که با سخنان و دخالت‌های خود، زندگی این زن و مرد را به‌هم می‌زند. پیامبر فرموده است: «لاَ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ قَتَّاتٌ».([[29]](#footnote-29)) یعنی: «سخن‌چین، وارد بهشت نمی‌شود».

پیامبر در ادامه‌ی این حدیث فرمود: «و حق زنان بر شما، این‎ست که لباس و غذایشان را به‌نیکی فراهم کنید». این مرد است که خرج همسرش را می‌دهد؛ اگرچه همسرش ثروتمند یا کارمند باشد. مرد، هیچ حقی در شغل و درآمدِ مستقل همسرش ندارد و یک ریال از حقوق زن به شوهرش تعلق نمی‌گیرد و مرد، وظیفه دارد و بر او واجب است که مخارج همسرش را تأمین کند و نباید به او بگوید: تو، به‌اندازه‌ی من‌ حقوق می‌گیری و با درآمدی که داری، بی‌نیازی. به چنین مردانی باید گفت: تأمین هزینه‌های روزمره‌ و نیازهای اساسی زن، بر شما واجب است؛ اگرچه همسرتان، کارمند یا ثروتمند باشد. و اگر مردی از دادن نفقه و تأمین مخارج و هزینه‌های همسرش سر باز بزند، قاضی شرع می‌تواند عقد ازدواج آن‌ها را فسخ کند و این حق را از مرد بگیرد.

پیامبر در حج وداع، سخنرانی بزرگی ایراد فرمود و در آن بسیاری از اصول دین و حقوق و مسایل شرعی را بیان نمود؛ از جمله این که فرمود: «آگاه باشید که ربای جاهلیت، زیرِ پاهای من است». یعنی اعتبار ندارد و باطل و بی‌اساس می‌باشد. در دوران جاهلیت، در سررسیدِ بازپرداخت وامی که به فقیر داده بودند، به او می‌گفتند: وامِ خود را پرداخت کن، وگرنه، مقداری دیگر روی آن می‌کشیم و برای بازپرداختش به تو فرصت می‌دهیم. پیامبر به عنوان حاکم و مبلغ شریعت، ربای دوران جاهلیت را لغو کرد و فرمود: «نخستین ربایی که باطل اعلام می‌کنم، ربای عباس بن عبدالمطلب است». یعنی بدهی همه‌ی کسانی که از بابت دریافت وام ربوی، بدهکار بودند، بخشیده شد؛ اما این نیروی بزرگ ایمانی را بنگرید که چگونه پیامبر احکام الاهی را اجرا می‌نماید و نخستین ربایی که لغو می‌کند، ربای عمویش عباس است و تنها به اجرای دستورهای الله متعال می‌اندیشد و در این راستا به قرابت و خویشاوندی هیچ‌کس یا جایگاه و موقعیت او اهمیت نمی‌دهد. آری! اگر پیامبر اکرم اهل دنیا بود، رعایت حالِ عمویش را می‌نمود و ربای او را باطل و بی‌اعتبار، اعلام نمی‌کرد؛ اما پیامبر عادل‌ترین فردِ بشر بود؛ فرمود: «نخستین ربایی که لغو می‌کنم، ربای عباس بن عبدالمطلب است». یعنی همه‌ی بدهی‌های ناشی از وام‌های ربوی را بخشید و سرمایه‌ یا اصل وام پرداختی از سوی عمویش و دیگران را معتبر دانست.

به نمونه‌ای دیگر از عدالت پیامبر توجه کنید؛ زنی از بنی‌مخزوم، کالاهایی مانند دیگ و مشک را به‌عاریت می‌گرفت و سپس انکارش می‌کرد؛ یعنی مرتکب سرقت می‌شد. رسول‌الله دستور داد که دستش را قطع کنند. قریش از بابت آبروی خود، نگران شدند؛ زیرا بنی‌مخزوم، یکی از بزرگ‌ترین طوایف قریش بود. لذا از اسامه بن زید درخواست کردند که نزد پیامبر سفارش کند تا این حکم را لغو نماید. اسامه فرزندِ زید بود و زید غلامی بود که خدیجه& به پیامبر بخشید و پیامبر آزادش نمود. اسامه و پدرش زید$ محبوبیت زیادی نزد پیامبر داشتند؛ از این‌رو قریش از اسامه درخواست کردند که نزد پیامبر برای لغو این حکم درباره‌ی زنِ مخزومی، سفارش کند. اسامه نزد پیامبر رفت و سفارش کرد. رسول‌الله به اسامه فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و برای مردم سخنر‌انی نمود و فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فردِ مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه، فردِ ضعیفی، مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند». اگر قرار باشد رعایت حالِ کسی را بکنند، آدمِ ضعیف مستحق‌تر است؛ ولی در اجرای احکام شرعی، هیچ تبعیضی وجود ندارد. سپس پیامبر سوگند یاد کرد و فرمود: «لَوْ أنَّ فَاطِمَة بنت محمد سَرَقَت لَقَطَعْتُ يَدَهَا».([[30]](#footnote-30)) یعنی: «اگر دخترم فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». مگر این زن مخزومی، از فاطمه دختر محمد، بهتر است که به‌خاطر او، حکم الاهی را اجرا نکنم؟ به‌یقین، نسب، جایگاه و دین و ایمان فاطمه& به‌مراتب بالاتر از آن زنِ مخزومی بود؛ زیرا فاطمه& سرورِ زنانِ بهشتی‌ست. پیامبر سوگند یاد کرد تا همگان اهمیت این موضوع را دریابند و بدانند که شفاعت یا سفارش درباره‌ی احکام و مجازات‌های شرعی، بی‌اعتبار است؛ زیرا به‌روشنی بیان فرمود که «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم». و این، نشان‌گر کمالِ عدل پیامبر است.

پیامبر سخنرانی مهم و بزرگی در حج وداع ایراد فرمود و بسیاری از احکام و آموزههای اسلامی را بیان نمود. علامه عبدالله بن محمد بن حمید/، شرحی مختصر بر این خطبه نگاشته که هرچند کوتاه و خلاصه است، ولی در نوع خود، بسیار مفید و ارزشمند می‌باشد؛ هرکس مایل است به این شرح، مراجعه کند.

\*\*\*

282- وعن مُعَاويَةَ بنِ حَيْدةَ قال: قلتُ: يَا رَسُولَ اللهِ! ما حَقُّ زَوْجَةِ أَحَدنَا عَلَيْه؟ قال: «أَن تُطْعمَها إِذَا طَعِمْتَ، وتَكْسُوهَا إِذَا اكْتَسيْتَ ولا تَضْربِ الْوَجهَ، وَلا تُقَبِّح، ولا تَهْجُرْ إِلاَّ في الْبَيْتِ». [ابوداود، این حدیثِ حَسَن را روایت کرده است.]([[31]](#footnote-31))

**ترجمه:** معاویه بن حَیده می‌گوید: به پیامبر گفتم: ای رسول‌خدا! زنان ما چه حقی بر ما دارند؟ فرمود: «همان‌گونه که خود، غذا می‌خوری و لباس می‌پوشی، برای او نیز غذا و لباس تهیه کنی و هیچ‌گاه به صورتش نزن و به او حرفِ زشت نگو (یا به او نگو که تو، زشتی)، و جز در خانه از او دوری نکن».

283- وعن أبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَكْمَلُ المُؤْمنين إِيمَاناً أَحْسنُهُمْ خُلُقاً، وَخِياركُمْ خيارُكم لِنِسَائِهِم». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن صحيح دانسته است.]([[32]](#footnote-32))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مؤمنانی که خوش‌اخلاق‌ترند، ایمانشان، کامل‌تر است و بهترین شما کسانی هستند که نسبت به همسرانشان، خوش‌رفتارند».

**شرح**

مؤلف/، در روایتی که از معاویه بن حیده نقل کرده، آورده است که معاویه بن حیده از پیامبر اکرم پرسید: ای رسول‌خدا! حق زن بر شوهرش چیست؟ صحابه تنها به‌قصد عمل از پیامبر سؤال می‌کردند؛ بر خلافِ بسیاری از مردم که امروزه فقط برای بالا بردن سطح معلومات خود، سؤال می‌کنند و تنها اندکی از آن‌ها به معلومات خود عمل می‌نمایند. زیرا هرچه علم و دانش انسان در زمینه‌ی علوم دینی بیش‌تر شود، یا حجتی به نفع اوست و یا به زیان او؛ زیرا اگر به علم خود عمل کند، به نفع اوست و اگر عمل نکند، به زیان اوست و باید پاسخ‌گو باشد.

نمونه‌های فراونی در قرآن وجود دارد که نشان می‌دهد صحابه درباره‌ی مسایل دینی خود از پیامبر سؤال می‌کردند:

﴿۞يَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡأَهِلَّةِۖ﴾ [البقرة: ١٨٩]

از تو درباره‌ی هلال‌های ماه می‌پرسند؛

یا نمونه‌ی دیگرش، این‌که الله می‌فرماید:

﴿يَسۡ‍َٔلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَۖ﴾ [البقرة: ٢١٥]

از تو می‌پرسند: چه چیزی انفاق کنند؟

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡيَتَٰمَىٰۖ﴾ [البقرة: ٢٢٠]

و از تو درباره‌ی یتیمان، می‌پرسند.

و می‌فرماید:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡمَحِيضِۖ﴾ [البقرة: ٢٢٢]

و از تو درباره­ی (نزدیکی با همسران در) عادت ماهانه سؤال می­کنند.

این‌ها، سؤال‌هایی بود که صحابه می‌پرسیدند تا حکم پروردگار را درباره‌اش بدانند و به آن عمل کنند و آن را در خانه و خانواده‌ی خود اجرا نمایند.

همان‌طور که در این روایت آمده است، معاویه از پیامبر سؤال کرد: حق زن بر شوهرش چیست؟ پیامبر فرمود: «همان‌گونه که خود، غذا می‌خوری و لباس می‌پوشی، برای او نیز غذا و لباس تهیه کنی». زیرا او شریک زندگی توست و نفقه‌اش بر تو واجب است. از این‌رو بسیاری از علما گفته‌اند: اگر مرد، نفقه‌ی زنش را ندهد و زن، خواهان جدایی از او باشد، قاضی می‌تواند عقد نکاحشان را فسخ کند؛ زیرا مرد در انجام وظیفه‌ی خود نسبت به تأمین هزینه‌های همسرش کوتاهی کرده است.

پیامبر در ادامه فرمود: «و هیچ‌گاه به صورتش نزن». یعنی جز به ضرورت، همسرت را نزن و اگر چاره‌ای نباشد، به صورتش نزن؛ بلکه او را به‌گونه ای تنبیه کن که آسیبی به او نرسد.

پیش‌تر این نکته را بیان کردیم که هرگاه زن، از شوهرش نافرمانی کند یا نسبت به وظایف خویش کوتاهی نماید، شوهرش باید پیش از هر اقدامی او را نصیحت نماید، سپس با او هم‌خوابی نکند و آن گاه او را به آرامی یا به‌گونه‌ای بزند که هیچ آسیبی به او نرسد؛ در چنین مواردی نباید به صورت همسرش بزند. البته این مسأله را باید درباره‌ی دیگران نیز رعایت کند؛ یعنی اگر فرزندش مرتکب کار نادرستی می‌شود و می‌خواهد تنبیهش کند، نباید به صورتش بزند؛ زیرا صورت، گرامی‌ترین عضو بدن است. لذا باید به‌آرامی، از ناحیه‌ی کتف، پُشت، بازو و امثال آن، تنبیهش کند. اگر به صورتش نزند و بدون خشونت، کتکش بزند، می‌توان چنین کتکی را تنبیه نامید؛ زیرا هم باعث می‌شود که فرزند انسان، بدون این‌که احساس خواری و سرخوردگی کند، اشتباه خود را دریابد و این کتک خوردن را به‌جا بداند. از این‌رو پیامبر از زدن به صورت و زشت شمردن آن، منع نمود و فرمود: «لا تُقَبِّح»؛ یعنی: به او نگو که تو، زشتی یا به او حرف زشت نگو. این، مفهومی گسترده دارد؛ به عبارت دیگر نباید ظاهر و سیمای زنش را زشت بشمارد یا با گفتنِ سخنان زشت، تحقیرش کند و به او بگوید که تو، از خانواده‌ی پستی هستی. همه‌ی این‌ها در این مفهوم می‌گنجد و الله از آن منع فرموده است. آن‌گاه پیامبر فرمود: «و جز در خانه از او دوری نکن». یعنی اگر بنا بر سببی، قصد تنبیهش را داشتی و می‌خواستی از او دوری کنی، در خانه‌ات و بدون این‌که کسی مطلع شود، از هم‌خوابی با او دوری نما و پیش مردم، اظهار نکن که با همسرت قهر کرده‌ای؛ زیرا اگر امروز با او قهر نموده‌ای، فردا با او آشتی خواهی کرد. بنابراین، مشکل خود را برای دیگران فاش نکنید؛ فاش کردن مشکلات خانوادگی برای دیگران، اشتباه بسیار بزرگی‌ست؛ لذا در خانه، از هم‌خوابی با او دوری کن و کسی از قهرِ شما باخبر نشود تا وقتی كه با هم آشتی می‌کنید، همه چیز مثل اول، خوب شود و کسی هم از مشکلی که در میان شما پیش آمده است، اطلاع نیابد.

و اما حدیث دوم، یعنی حدیث ابوهریره، حدیث مهم و پرمحتوایی‌ست. ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «مؤمنانی که خوش‌اخلاق‌ترند، ایمانشان، کامل‌تر است».

ایمان، کم و زیاد می‌شود؛ همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَيَزۡدَادَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِيمَٰنٗا﴾ [المدثر: ٣١]

و بر ایمان مؤمنان بیفزاید.

ایمان همه‌ی مردم، یکسان نیست. برخی از مردم به‌گونه‌ای به غیب و آخرت ایمان دارند که گویا آن را می‌بینند و اینک در آن به‌سر می‌برند؛ به بهشت ایمان دارند و گویا بهشت، پیش روی آنان است. به دوزخ ایمان دارند؛ گویا دوزخ را با چشمان خود می‌بینند. به عبارت دیگر ایمان حقیقی و استواری دارند که شک و تردید به آن راه نمی‌یابد. و برخی از مردم، ایمان سست و متزلزلی دارند. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖۖ فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ بِهِۦۖ وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ ١١﴾ [الحج : ١١]

و برخی از مردم الله را در حاشیه و با شک و دودلی عبادت می‌کنند. اگر خیری به آنان برسد، به آن آرامش می‌یابند و اگر بلایی به آنان برسد، روی‌گردان می‌شوند؛ در دنیا و آخرت زیان می‌بینند. این، همان زیان آشکار است.

چنین کسانی، اگر با افرادِ شبهه‌انگیز رو‌به‌رو نشوند و تنها با افراد نیکوکار نشست و برخاست داشته باشند، آرامش دارند؛ ولی اگر بلایی جسمی یا آزمونی مالی به آنان برسد و یا عزیزی از دست بدهند، از حقیقت و عبادتِ الله روی‌گردان می‌شوند و به تقدیر الاهی اعتراض می‌کنند و بدین‌سان در مسیر تیره‌روزی و شقاوت قرار می‌گیرند و در دنیا و آخرت زیان می‌بینند.

در هر حال، آن دسته از مؤمنان که اخلاقشان بهتر است، ایمانشان کامل‌تر می‌باشد. و این، نشان‌گر اهمیت خوش‌اخلاقی‌ست؛ اخلاق خوش با خدا و اخلاق خوش با خلق خدا. اخلاق خوش با خدا، این‎ست که انسان به شریعت پروردگار، راضی باشد و به‌طور کامل و با رضایت خاطر به دین و شریعت تن دهد و تسلیم دستورهای الله باشد؛ چه الله متعال، او را به کاری فرمان دهد و چه او را از کاری بازدارد. هم‌چنین باید به تقدیر الله راضی باشد؛ لذا کسی که به خواست و تقدیر الهی، دچار مشکلی شده یا اتفاق ناگواری برایش پیش آمده است، مانند کسی باشد که از نعمتی الهی برخوردار شده که مایه‌ی شادی اوست و بگوید: پروردگارا! همه چیز از نزد توست؛ من، به این‌که تو پروردگار من هستی، شادمانم. اگر نعمتم دهی، سپاس‌‌گزارم و اگر مرا بیازمایی، صبر می‌کنم. و بدین‌سان رضایت به قضا و قدر، و شریعت و دستورهای الهی، همان اخلاق خوش با خداست. اخلاق خوش با مردم، موضوع مبهم و پوشیده‌ای نیست و مصادیق و مفاهیم گسترده‌ای دارد؛ از جمله پرهیز از اذیت و آزار مردم، مهرورزی و بذل و بخشش به آنان، پایداری در برابر اذیت و آزارشان و دیگر مواردی که در گستره‌ی اخلاق خوش با مردم می‌گنجد؛ لذا کسی که به مردم اذیت و آزار نمی‌رساند و مهر و بخشش خویش را از آنان دریغ نمی‌دارد و بر اذیت و آزارشان صبر می‌کند، ایمانِ کامل‌تری دارد.

سپس پیامبر فرمود: «و بهترین شما کسانی هستند که نسبت به همسرانشان، بهترین رفتار را دارند». یعنی بهترین مردم، کسانی هستند که با خانواده و همسر خویش خوش‌رفتارند. همان‌طور که در حدیث دیگری آمده است: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لأَهْلِهِ، وَأَنَا خَيْرُكُمْ لأَهْلِي».([[33]](#footnote-33)) یعنی: «بهترین شما، کسانی هستند که با خانواده (همسران) خویش بهترند؛ و من، بهترین شما در برخورد با همسران خود هستم». زیرا نزدیکان هر کسی، بیش از دیگران سزاوار نیکی‌های او هستند؛ لذا اگر می‌خواهید به کسی نیکی کنید، نزدیکان شما اولویت دارند و باید نخستین کسانی باشند که از خیر و نیکی شما برخوردار می‌شوند. این، برعکسِ روی‌کرد برخی از مردم در این دوران است؛ می‌بینیم که با خانواده‌ی خود رفتار بدی دارند و با دیگران بسیار خوش‌رفتارند! خانواده‌ی هر کسی، بیش از همه سزاوار اخلاقِ خوشِ او هستند و انسان باید به خانواده‌اش بیش از دیگران، نیکی کند و رفتارش با خانواده، بهتر از رفتاری باشد که با دیگران دارد؛ زیرا خانواده‌اش شبانه‌روز و در نهان و آشکار با او هستند. اگر گرفتار شود، در کنارِ او می‌مانند و اگر شادمان گردد، با او شادی می‌کنند و در غم و اندوه نیز با او شریکند. لذا رفتار انسان با خانواده‌اش باید بهتر از رفتاری باشد که با دیگران دارد و بهترین مردم، کسانی هستند که برای همسر و خانواده‌ی خود، بهترند. الله متعال، ایمان ما و همه‌ی مسلمانان را کامل بگرداند و ما را در زمره‌ی بهترین بندگانش در رابطه با خانواده‌هایمان و دیگر کسانی قرار دهد که بر ما حق دارند.

\*\*\*

284- وعن إِياس بنِ عبدِ الله بنِ أبي ذُباب قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لاَ تَضْربُوا إِمَاءَ اللَّهِ» فَجاءَ عُمَرُ إلى رسولِ اللَّه، فَقال: ذَئِرْنَ النِّساءُ عَلَى أَزْواجهن، فَرَخَّصَ في ضَرْبهِنَّ فَأَطاف بِآلِ رسولِ اللَّه نِساءٌ كَثِيرٌ يَشْكونَ أَزْواجَهُنَّ، فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «لَقَدْ أَطَافَ بآلِ بَيْت مُحمَّدٍ نِساءٌ كَثيرِ يشْكُونَ أَزْوَاجَهُنَّ لَيْسَ أُولِئك بخيارِكُمْ». [ابوداود، این حدیث را با اِسناد صحيح روایت کرده است.]([[34]](#footnote-34))

**ترجمه:** ایاس بن عبدالله بن ابی‌ذباب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کنیزان الله (یعنی همسران خود) را نزنید». پس از چندی، عمر نزد پیامبر آمد و گفت: زنان، در برابر شوهران خود گستاخ شده‌اند. لذا پیامبر درباره‌ی تنبیه زنان اجازه داد. دیری نپایید که زنان زیادی به خانه‌های همسران پیامبر آمدند و از شوهران خود شکایت داشتند. رسول‌الله فرمود: «زنان زیادی نزد خانواده‌ی محمد آمده‌اند و از شوهران خود شکایت دارند؛ چنین مردانی، بهترین‌های شما نیستند».

285- وعن عبدِ الله بنِ عمرو بن العاص$ أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «الدُّنْيَا مَتَاع، وَخَيْرُ مَتاعِهَا المَرْأَةُ الصَّالحةُ». [روایت مسلم]([[35]](#footnote-35))

ترجمه:عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دنیا، متاعی بیش نیست؛ و بهترین متاع دنیا، زن شایسته و نیکوکار است».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون درباره‌ی زنان نقل کرده که پیامبر اکرم فرموده است: «کنیزان خدا را نزنید» که منظور، زنان هستند؛ همان‌طور که می‌گویند: «عبدالله»، یعنی بنده‌ی الله؛ و درباره‌ی زنان گفته می‌شود: «أمة الله»، یعنی: کنیز خدا، و جمع آن می‌شود: «إِمَاءَ اللهِ»، یعنی: کنیزانِ الله؛ همان‌گونه که در حدیث صحیح آمده است: «لاَ تَمْنَعُوا إِمَاءَ الله مَسَاجِدَ اللهِ»؛([[36]](#footnote-36)) یعنی: «کنیزان الله (زنان) را از رفتن به مساجد الله منع نکنید».

پیامبر در این حدیث، از زدنِ زنان منع فرمود. صحابه به عنوان برترین نسل امت اسلامی، در برابر فرمان الله و رسولش به‌طور کامل تسلیم بودند؛ لذا به فرمان پیامبر عمل کردند و دیگر، زنانشان را نمی‌زدند. این امر، به گستاخی زنان در برابر شوهرانشان انجامید و همان‌طور که عمر بن خطاب به عرض پیامبر رسانید، زن‌ها به سرکشی از شوهران خود روی آوردند. لذا پیامبر درباره‌ی تنبیهِ زنان، اجازه داد؛ در این میان، برخی از مردان، زیاده‌روی کردند و گاه به‌ناحق زنانشان را می‌زدند. لذا زنانِ زیادی پیرامون خانه‌ی پیامبر گرد آمدند و از شوهران خود شکایت داشتند. پیامبر به مردم فرمود: «مردانی که زنانشان را می‌زنند، مردان برگزیده‌ای نیستند». همان‌طور که در حدیث آمده است: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لأَهْلِهِ»؛ یعنی: «بهترین شما کسانی هستند که بهترین رفتار را با زنان خود دارند». و این، نشان می‌دهد که افراط و تفریط در زدن یا تنبیهِ زنان، درست نیست و در زمانی که شرایط، ایجاب ‌کند، تنبیهِ زن یا زدنِ او بدور از خشونت و با رعایت موازین دینی، اشکالی ندارد. همان‌طور که الله مراحل تنبیه زن را بیان فرموده است:

﴿وَٱلَّٰتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَٱهۡجُرُوهُنَّ فِي ٱلۡمَضَاجِعِ وَٱضۡرِبُوهُنَّۖ﴾ [النساء : ٣٤]

و زنانی را که از نافرمانیشان بیمناکید، ابتدا نصیحت نمایید و آن‌گاه از هم‌خوابی با آنها اجتناب کنید و (اگر مطیع نشدند) تنبیهشان نمایید.

لذا زدن در سومین مرحله قرار دارد و باید تنبیه زن، بدور از خشونت و به‌گونه‌ای باشد که آسیبی به او نرسد.

سپس مؤلف/ حدیثی بدین مضمون از عبدالله بن عمرو بن عاص$ نقل کرده پیامبر فرموده است: «دنیا، متاعی بیش نیست؛ و بهترین متاع دنیا، زن شایسته و نیکوکار است». متاع، به هر چیزی می‌گویند که از آن بهره می‌برند؛ همان‌طور که متاع مسافر، ره‌توشه‌ی اوست. بنابراین، زنِ نیکوکار و خردمند، بهترین نعمت دنیاست. زیرا پاس‌دارِ اسرارِ شوهر، و مال و فرزندان اوست و با عقل و خردی که دارد، خانه را به‌خوبی اداره می‌کند و فرزندان نیک و شایسته‌ای تربیت می‌نماید؛ وقتی شوهرش به او می‌نگرد، شاد می‌شود و در غیابِ شوهرش، حافظ مال و آبروی اوست و در کاری که شوهرش به او می‌سپارد، خیانت نمی‌کند. چنین زنی، بهترین نعمت دنیاست. از این‌رو پیامبر فرمود: «تُنْكَح الْمَرْأَة لِأَرْبَعٍ لِمَالِهَا وَلِحَسَبِهَا وَلِجَمَالِهَا وَلِدِينِهَا فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّين تَرِبَتْ يَدَاك».([[37]](#footnote-37)) یعنی: «در ازدواج با زن، چهار هدف وجود دارد؛ به‌خاطر مالش، نسَب و موقعیتش، زیبایی‌اش، دینداری‌اش. زنِ دیندار انتخاب کن تا خیر ببینی». یعنی زن دین‌دار، بهترین زنی‌ست که با او ازدواج می‌کنی و اگر زیبارو نباشد، اخلاق و ایمانش، او را زیبا می‌گرداند و از زندگی با او لذت می‌بری.

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

\*\*\*

35- باب: حق مرد بر همسرش

الله متعال، می‌فرماید:

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ وَبِمَآ أَنفَقُواْ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡۚ فَٱلصَّٰلِحَٰتُ قَٰنِتَٰتٌ حَٰفِظَٰتٞ لِّلۡغَيۡبِ بِمَا حَفِظَ ٱللَّهُۚ﴾ [النساء : ٣٤]

مردان، سرپرست زنانند؛ بدان سبب که الله برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری داده و از آن روی که مردان از اموال خویش (برای زنان) هزینه می‌کنند. بنابراین زنانِ شایسته، فرمانبردارند و به پاس حقوقی که الله برایشان حفظ کرده است، در غیبت شوهرانشان خویشتن و اموال آنان را پاس می‌دارند.

و اما از جمله‌ی احادیثی که در این باب می‌توان به آن اشاره کرد، حدیث عمرو بن احوص است که پیش‌تر ذکر شد.([[38]](#footnote-38))

286- وعن أبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إِذَا دعَا الرَّجُلُ امْرأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فلَمْ تَأْتِهِ فَبَات غَضْبانَ عَلَيْهَا لَعَنتهَا الملائكَةُ حَتَّى تُصْبحَ». [متفقٌ عليه]([[39]](#footnote-39))

وفي رواية لهما: «إِذَا بَاتَتْ المَرْأَةُ هَاجِرَةً فِرَاشَ زَوْجهَا لَعنتْهَا المَلائِكَةُ حَتَّى تُصْبِحَ».

وفي روايةٍ قَالَ رَسُولُ اللهِ: «والَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا مِن رَجُلٍ يَدْعُو امْرَأَتَهُ إِلَى فِرَاشِهِ فَتَأْبَى عَلَيْهِ إِلاَّ كَانَ الَّذي في السَّماءِ سَاخِطاً عَلَيْهَا حَتَّى يَرْضَى عَنْها».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه مرد، زنش را به بستر خود فرابخواند و زن به بستر شوهرش نرود و مرد، شب را در حال خشم (و نارضایتی) از همسرش سپری کند، فرشتگان آن زن را تا صبح لعنت می‌کنند».

و در روایتی دیگر در «صحیحین» آمده است: «هرگاه زن، در حالی شب را سپری کند که بسترِ شوهرش را ترک کرده است، فرشتگان، او را تا صبح لعنت می‌کنند».

و در روایتی دیگر آمده است: رسول‌الله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دستِ اوست، هر مردی، زنش را به بسترِ خویش فرابخواند و زن قبول نکند، پروردگاری که در آسمان است بر آن زن خشمگین می‌شود تا آن‌که شوهرش از او راضی گردد».

**شرح**

مؤلف/، پس از ذکر حقوق زن بر شوهرش بابی درباره‌ی حقوق مرد بر همسرش گشوده و به این آیه استدلال نموده که الله فرموده است:

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ بِمَا فَضَّلَ ٱللَّهُ بَعۡضَهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ وَبِمَآ أَنفَقُواْ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡۚ فَٱلصَّٰلِحَٰتُ قَٰنِتَٰتٌ حَٰفِظَٰتٞ لِّلۡغَيۡبِ بِمَا حَفِظَ ٱللَّهُ﴾ [النساء : ٣٤]

مردان، سرپرست زنانند؛ بدان سبب که الله برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری داده و از آن روی که مردان از اموال خویش (برای زنان) هزینه می‌کنند. بنابراین زنانِ شایسته، فرمان‌بردارند و به پاس حقوقی که الله برایشان حفظ کرده است، در غیبت شوهرانشان خویشتن و اموال آنان را پاس می‌دارند.

الله متعال، در این آیه مردان را سرپرست زنان برشمرده است؛ یعنی زن باید به فرمان شوهرش عمل کند، مگر زمانی که فرمان شوهرش معصیت و بر خلاف حکم الله باشد؛ زیرا اطاعت از مخلوق در جهتِ نافرمانی از خالق، جایز نیست؛ و فرقی نمی‎کند که این مخلوق، کیست.

این، نشان‌گر سبک‌سری و بی‌خردی غربی‌ها و غرب‌زدگانی‌ست که به نامِ حقوق زن، زن را تقدیس می‌کنند و کورکورانه به‌پیروی از کافرانِ فرومایه، نمی‌توانند هر کسی را در جایگاهی ببینند که دارد؛ لذا وقتی سخن می‌گویند یا گروهی را مخاطب قرار می‌دهند، زنان را بر مردان، مقدم می‌دارند و در تالارها و گردهمایی‌ها، زن‌ها را بالاتر از مردها می‌نشانند. البته چنین روی‌کردی از کسانی که سگ‌هایشان را این‌همه گرامی می‌دارند، چندان عجیب و غریب نیست؛ به‌گونه‌ای که پول زیادی برای خرید سگ هزینه می‌کنند و محل ویژه‌ای با صابون و حوله و دیگر وسایل بهداشتی به سگشان اختصاص می‌دهند و کارهایی انجام می‌دهند که آدم را به خنده وا می‌دارد. این در حالی‌ست که سگ، نجس‌العین است و هرگز پاک نمی‌شود.

در هر حال، مردان، سرپرست زنان هستند؛ زیرا الله برخی از ایشان را بر برخی دیگر برتری داده است. از سوی دیگر، این مرد است که باید مخارج زندگی زن را تأمین کند؛ یعنی مرد به عنوان مدیر و رییس خانه، وظیفه دارد نفقه‌ی زنش را بدهد و تأمین مخارج زندگی، بر عهده‌ی زن نیست. لذا همان‌طور که مرد تأمین مخارج زندگی را بر عهده دارد، سرپرست و رییس خانواده نیز به‌شمار می‌رود. این، اشاره‌ای‎ست به این‌که مرد، مسؤل کسب و کار و تأمین مخارج زندگی‌ست و زن، باید در خانه بماند و به کارهای خانه و به شوهر و فرزندان خود رسیدگی کند؛ این، وظیفه‌ی زن است. ولی اگر زن را مسؤول کسب و کار و تأمین مخارج زندگی قرار دهیم، بر خلافِ سرشت بشری و شریعت، عمل کرده‌ایم. زیرا الله متعال، می‌فرماید: ﴿وَبِمَآ أَنفَقُواْ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ﴾ یعنی یکی از دلایل سرپرستی مردان، همین کسب و کار و تأمین هزینه‌های زندگی‌ست؛ به عبارت دیگر، مسؤولیت مرد متناسب با وظایف اوست و باید به عنوان سرپرست خانواده، از اموال خویش هزینه نماید.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَٱلصَّٰلِحَٰتُ قَٰنِتَٰتٌ حَٰفِظَٰتٞ لِّلۡغَيۡبِ بِمَا حَفِظَ ٱللَّهُ﴾ [النساء : ٣٤]

بنابراین زنانِ شایسته، فرمان‌بردارند و به پاس حقوقی که الله برایشان حفظ کرده است، در غیبت شوهرانشان خویشتن و اموال آنان را پاس می‌دارند.

لذا زنان شایسته اسرار زناشویی و مسایلی را که در چهاردیواری خانه روی می‌دهد، فاش نمی‌کنند و آن‌چه را که الله به حفظ و نگهداری آن دستور داده است، حفظ می‌نمایند. لذا همسرِ نیک و شایسته‌ای انتخاب کنید که دارای چنین ویژگی‌هایی باشد؛ زیرا زنِ زیبا و ناشایست، هیچ خیری برای شما ندارد. سپس مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه مرد، زنش را به بستر خود فرابخواند و زن به بستر شوهرش نرود و مرد، شب را در حال خشم (نارضایتی) از همسرش سپری کند، فرشتگان آن زن را تا صبح لعنت می‌کنند». یعنی فرشتگان برایش بددعایی می‌کنند و از الله می‌خواهند که این زن را از رحمت خویش دور بگرداند. لذا هرگاه مردی، زنش را برای کام‌جویی به بستر خود فرابخواند و زن، خواسته‌ی شوهرش را اجابت نکند، فرشتگان تا صبح دعا می‌کنند که الله این زن را از رحمت خود محروم نماید.

در روایت دیگری شدیدتر از این آمده است؛ یعنی الله متعال، بر چنین زنی خشم می‌گیرد و این، شدیدتر از هشدار نخست است. زیرا خشم الهی به مراتب سخت‌تر و شدیدتر از این‎ست که کسی، نفرین شود؛ دلیلش، این‎ست که الله متعال، درباره‌ی «لعان» یا نحوه‌ی گواهی دادن مردی که به زنِ خویش نسبت زنا می‌دهد، فرموده است:

﴿وَٱلۡخَٰمِسَةُ أَنَّ لَعۡنَتَ ٱللَّهِ عَلَيۡهِ إِن كَانَ مِنَ ٱلۡكَٰذِبِينَ ٧﴾ [النور : ٧]

و پنجمین گواهی بدین ترتیب است که (بگوید:) لعنت الله بر او باد، اگر از دروغگویان باشد.

و برای این‌که زن، مجازات زنا را از خود دور نماید، چهار بار سوگند می‌خورد که شوهرش دروغ می‌گوید و در پنجمین مرحله از شهادتش گواهی می‌دهد که:

﴿وَٱلۡخَٰمِسَةَ أَنَّ غَضَبَ ٱللَّهِ عَلَيۡهَآ إِن كَانَ مِنَ ٱلصَّٰدِقِينَ ٩﴾ [النور : ٩]

خشم الله بر او باد، اگر شوهرش راستگو باشد.

لذا درمی‌یابیم که خشم و غضب از لعن و نفرین، شدیدتر است. هم‌چنین در حدیث آمده است: «پروردگاری که در آسمان است بر آن زن خشمگین می‌شود تا آن‌که شوهرش از او راضی گردد». لذا رضایت الله از چنین زنی به رضایت شوهر زن بستگی دارد؛ ممکن است مرد، همان شب، پیش از سپیده‌دم از همسرش راضی شود، و احتمال می‌رود که دو یا سه روز از همسرش ناراحت باشد. در نتیجه تا زمانی که شوهرِ زن، ناراض باشد، الله متعال نیز خشمگین خواهد بود.

این حدیث، بیان‌گر حقوق مرد بر همسر اوست؛ البته شوهری که حقوق همسرش را رعایت می‌کند. بنابراین، زنی که شوهرش، حق و حقوق او را رعایت نمی‌کند، اجازه دارد تلافی نماید و در ازای حقوق پایمال‌شده‌ی خویش، پاره‌ای از حقوق شوهرش را نادیده بگیرد. زیرا الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱعۡتَدُواْ عَلَيۡهِ بِمِثۡلِ مَا ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ﴾ [البقرة: ١٩٤]

بنابراین کسی که به شما تجاوز و تعدی کند، شما نیز همان‌طور که به شما تعدی کرده، به او تعدی (یعنی قصاص) نمایید.

و می‌فرماید:

﴿وَإِنۡ عَاقَبۡتُمۡ فَعَاقِبُواْ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبۡتُم بِهِۦ﴾ [النحل: ١٢٦]

و اگر مجازات می‌کنید، به همان شکلی مجازات نمایید که با شما رفتار شده است.

ولی اگر مرد، حقوق همسرش را رعایت نماید، ولی زن، نافرمان باشد و خواسته‌های مشروع شوهرش را برآورده نکند، الله متعال بر او خشمگین می‌شود و فرشتگان، نفرینش می‌کنند. لذا اگرچه الفاظ این حدیث، مطلق است، ولی ناگفته نماند که در چنین مواردی، زن در صورتی سزاوار خشم و نفرین می‌شود که شوهرش حقوق او را ادا نماید و اگر مرد حقوق همسرش را رعایت نکند، زن می‌تواند تلافی کند و این، همان نکته‌ای‎ست که از دو آیه‌ی مذکر، برداشت می‌شود.

این حدیث، هم‌چنین تأییدی بر دیدگاه اهل سنت و جماعت و گذشتگان این امت است که معتقدند الله در آسمان و بالای عرش خود بر فراز هفت آسمان می‌باشد؛ همان‌طور که در این حدیث آمده است: «...پروردگاری که در آسمان است...». و منظور از آن، این نیست که فرمان‎روایی الله در آسمان می‌باشد؛ یعنی اگر این حدیث را چنین معنا کنیم که: «پروردگاری که فرمانروایی‌اش در آسمان است»، این، خود تحریف معنوی حدیث به‌شمار می‌رود و تحریف معانی، یکی از ویژگی‌های یهودیان است؛ چنان‌که مفاهیم تورات را جابه‌جا و تحریف می‌کردند. به‌یقین فرما‎ن‎روایی الله، در آسمان و زمین است؛ همان‌گونه که خود، می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ﴾ [آل عمران: ١٨٩]

فرمان‎روایی آسمان‌ها و زمین از آنِ الله است.

و می‌فرماید:

﴿قُلۡ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيۡءٖ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيۡهِ﴾ [المؤمنون : ٨٨]

بگو: پادشاهی و فرمان‎روایی بر همه چیز، به دست کیست و کیست که امان می‌دهد و هیچ‌کس در برابرش امان نمی‌یابد؟

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿لَّهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ﴾ [الزمر: ٦٣]

کلیدهای آسمان و زمین از آنِ او ست.

همه‌ی آسمان‌ها و زمین، به دست الله متعال است و همه، ملک اوست؛ لذا منظور، خودِ الله می‌باشد که بالای آسمان‌ها بر عرش خویش، قرار دارد. اعتقاد به این‌که الله در آسمان است، ریشه در فطرت انسان دارد و نیازی نیست که در بررسی این موضوع، خود را خسته کنیم. انسان، بر اساس فطرتش هنگام دعا کردن، دستش را به سوی پروردگارش بالا می‌برد و با قلب خود، متوجه آسمان می‌گردد؛ همان‌طور که دستش را به سوی آسمان، بلند می‌کند.

حتی حیوانات نیز همین‌گونه هستند؛ یکی از اساتید دانشگاه، برایم نقل می‌کرد که شخصی، از «قاهره» با او تماس گرفته و درباره‌ی زلزله‌ی مصر گفته است: دقایقی قبل از زلزله، حیوانات باغ وحش، بی‌قرار شده و سرهای خود را به سوی آسمان بلند کرده بودند! سبحان‌الله! حیوانات نیز می‌دانند که الله در آسمان است؛ ولی برخی از انسان‌ها، قبول ندارند که الله در آسمان می‌باشد.

همین‌طور وقتی بعضی از حشرات را می‌زنیم، می‌ایستند و دستان خود را به سوی آسمان بلند می‌کنند. در هر حال اعتقاد به این‌که الله در آسمان است، امری فطری‌ست که نیازی به دلیل و جر و بحث ندارد. خداوند منکران این عقیده را هدایت کند که خود، دستانشان را هنگام دعا کردن، به سوی آسمان بلند می‌کنند و بدین‌سان در عمل، پندار خویش را رد می‌نمایند؛ پنداری که بیم آن می‌رود آنان را به کفر مبتلا کند.

پیامبر از کنیزی سؤال کرد: «الله کجاست؟» پاسخ داد: الله در آسمان است. آن‌گاه رسول‌الله پرسید: من، کیستم؟ جواب داد: شما فرستاده و پیام‌آور الله هستید. پیامبر به صاحبش فرمود: «أَعْتِقْهَا فَإِنَّهَا مُؤْمِنَةٌ».([[40]](#footnote-40)) یعنی: «او را آزاد کن؛ زیرا او، مؤمن است». سبحان الله! این‌ها که منکرِ چنین عقیده‌ای هستند چه فکر می‌کنند؟! می‌گویند: کسانی که معتقدند الله در آسمان است، کافرند!

ما، درباره‌ی الله معتقدیم که در آسمان، فراتر از هر چیزی، و بالاتر و برتر از بندگان خویش است و بر عرش خود قرار دارد. عرش بر روی آسمان‌ها مانندِ گنبد یا خیمه‌ای‎ست که بر روی آسمان‌ها و زمین برپا شده است و آسمان‌ها و زمین، به نسبت عرش، چیزی نیستند.

در برخی از آثار آمده است: «کرسی»، به همه‌ی آسمان‌ها و زمین احاطه دارد و قدمین (دو پای) پروردگار رحمان بر آن قرار دارد. گفتنی‎ست: «عرش» از کرسی خیلی بزرگ‌تر می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث آمده است: «إنَّ السَّمَوات السبع والأرضينَ السبع بالنِّسبة للكُرسي كَحَلقةٍ أُلقِيَت فی فلاةٍ مِنَ الأرضِ».([[41]](#footnote-41)) یعنی: «هفت آسمان و هفت زمین به نسبت کرسی، مانند حلقه‌ای هستند که در زمین پهناوری افتاده است». واضح است که یک حلقه‌ی کوچک، در مقایسه با سرزمینی بزرگ و پهناور، چیزی نیست و چیزی از این‌همه مساحت را اشغال نمی‌کند؛ فرمود: «وَإنَّ فضلَ العرشِ عَلَی الكرسی كفَضلِ الفلاة علی هذه الحَلَقةِ». یعنی: «بزرگی عرش نسبت به کرسی، مانند بزرگی زمین پهناور به این حلقه می‌باشد». پس، الله از هر چیزی بزرگ‌تر است؛ از این‌رو می‌فرماید:

﴿وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ﴾ [البقرة: ٢٥٥]

کُرسی پروردگار، آسمان­ها و زمین را در برگرفته است.

پس خالقش چقدر عظیم است! امکان ندارد که خالق، در زمین باشد؛ زیرا پروردگار سبحان، بزرگ‌تر از این‎ست که در احاطه‌ی چیزی از مخلوق‌ها یا آفریده‌هایش باشد. لذا نتیجه می گیریم که الله فراتر از هر چیزی‌ست؛ این، عقیده‌ی ماست و از الله متعال درخواست می‌کنیم که ما را بر همین عقیده از دنیا ببرد و بر همین عقیده که مورد اجماع اهل سنت و جماعت است، محشورمان بگرداند.

\*\*\*

287- وعن أبي هريرة أَيضاً أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «لا يَحلُّ لامْرَأَةٍ أَنْ تَصُومَ وَزَوْجُهَا شَاهِدٌ إِلاَّ بِإِذْنِه، وَلا تَأْذَنَ في بَيْتِهِ إِلاَّ بِإِذنِهِ». [متفقٌ عليه؛ البته این، لفظ بخاری‌ست.]([[42]](#footnote-42))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «برای زن جایز نیست که با حضور شوهرش، جز به اجازه‌ی او، روزه(ی نفل) بگیرد و نباید کسی را بدون اجازه‌ی شوهرش به خانه‌اش راه دهد».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «برای زن جایز نیست که با حضور شوهرش، جز به اجازه‌ی او، روزه(ی نفل) بگیرد و نباید کسی را بدون اجازه‌ی شوهرش به خانه‌اش راه دهد».

این، یکی از حقوق مرد بر همسر اوست؛ یعنی وقتی مردی در شهر یا منطقه‌ی خود باشد، زنش نباید بدون اجازه‌ی او، روزه‌ی نفل بگیرد؛ ولی اگر شوهرش در شهر یا منطقه نباشد، زن می‌تواند در صورت تمایل، روزه‌ی نفل بگیرد. از ظاهرِ این حدیث چنین برداشت می‌شود که این دستور، هم شامل روزه‌ی فرض می‌شود و هم شامل روزه‌ی نفل. روشن است که زن نباید بدون اجازه‌ی شوهرش روزه‌ی نفل بگیرد؛ زیرا رعایت حق شوهر بر او واجب است و روزه‌ی نفل، عمل داوطلبانه‌ای‌ست که با ترک آن، گنه‌کار نمی‌شود؛ ولی با ترک حقوق شوهرش گنه‌کار می‌گردد. چراکه ممکن است مرد، بخواهد با همسرش هم‌بستر شود و اگر زن، در حالِ روزه باشد، مرد دچار مشکل می‌گردد یا لااقل امکان دارد به‌خاطر ملاحظه‌ی همسرش، شهوتش را سرکوب کند؛ البته ناگفته نماند که اگر زنی، بدون اجازه‌ی شوهرش روزه‌ی نفل بگیرد، این حق برای شوهر او محفوظ است که با وی نزدیکی کند و هیچ گناهی بر او نخواهد بود که با همسرِ روزه‌دارش نزدیکی کرده است. ولی مرد، خودش احساس بدی خواهد داشت که در چنین حالتی با همسرش نزدیکی نماید. از این‌رو پیامبر فرمود: «برای زن جایز نیست که با حضور شوهرش، جز به اجازه‌ی او، روزه(ی نفل) بگیرد».

و اما روزه‌ی فرض؛ اگر ایامی که از سال (قمری) باقی مانده، بیش از ایامی‌ست که زن، روزه‌ی قضایی دارد، برایش جایز نیست که بدون اجازه‌ی شوهرش، با حضور وی روزه‌ی قضایی بگیرد؛ یعنی اگر ده روزِ رمضان بر گردن اوست و اینک در ماه رجب به‌سر می‌برد، تنها در صورتی می‌تواند روزه‌ی قضایی بگیرد که شوهرش اجازه دهد؛ زیرا وقت دارد. اما اگر فقط ده روز از ماه شعبان باقی مانده است، زن می‌تواند بدون اجازه‌ی شوهرش، روزه‌های قضایی‌اش را به‌جای آورَد؛ زیرا برای انسان جایز نیست که روزه‌های قضایی خود را تا رمضان دوم به‌تأخیر بیندازد. بنابراین در چنین مواردی، زن به وظیفه یا واجب شرعی خود عمل کرده است و در چنین مواردی، اجازه‌ی شوهر و هیچ‌کس دیگری شرط نیست.

موضوع روزه‌ی زن، مفصل است: روزه‌ی نفل جز با اجازه‌ی شوهر، جایز نیست؛ ولی روزه‌ی قضایی، اگر وقت کافی باشد، باز هم بدون اجازه‌ی شوهر، جایز نیست و اگر وقت کافی به‌اندازه‌ی روزهایی که بر گردن اوست، وجود نداشته باشد، دیگر، اجازه‌ی شوهر، شرط نیست. این، در صورتی‌ست که شوهرش حاضر است، یعنی در شهر می‌باشد؛ و اگر غایب است، زن می‌تواند روزه بگیرد.

ولی آیا نماز نیز همین‌گونه است؟ احتمال دارد نماز نیز مثل روزه باشد؛ لذا زن نباید با حضور شوهرش نماز نفل بخواند. این احتمال نیز وجود دارد که چون نماز زمان زیادی نمی‌برد، لذا مانند روزه نیست؛ زیرا روزه، در همه‌ی روز است، ولی نماز این‌گونه نیست و نماز نفل، دو رکعت است و ناگفته پیداست که اجازه‌ی شوهر درباره‌ی نماز فرض، شرط نیست. لذا چنین به‌نظر می‌رسد که حکم نماز در چنین موردی، مانند روزه نیست و زن می‌تواند با حضور شوهرش، نماز نفل بخواند؛ مگر این‌که شوهر، او را از نماز نفل منع کند و بگوید: اینک به نزدیکی با تو نیاز دارم؛ مثلاً بگوید: نماز چاشت نخوان؛ یا نماز شب نخوان. ناگفته نماند که برای مرد جایز نیست همسرش را از کارهای نیکی مانند نماز چاشت یا تهجد، محروم کند، مگر این‌که شهوت، بر او غالب شود و نتواند صبر کند. ولی در مجموع، مرد باید یاورِ همسرش در کارهای نیک و اطاعت و بندگی الله باشد و بدین‌سان همانند همسرش اجر و پاداش خواهد یافت.

اما مسأله‌ی راه دادن دیگران به خانه‌ی شوهر یا اجازه‌ دادن به دیگران برای ورود به منزل، تنها با اجازه‌ی شوهرش جایز است؛ ولی این اجازه، بر دو نوع است:

**نوع اول:** اجازه‌ی عرفی؛ یعنی روشی که معمول شده است و گاه همسایگان، دوستان، همکاران و نزدیکان یک زن، به دیدنش می‌آیند و مرد نیز به همسرش اجازه می‌دهد که این افراد، به خانه‌اش بیایند. لذا زن می‌تواند این‌ها را به خانه‌ی شوهرش راه دهد؛ مگر این‌که مرد، منع کند و بگوید: فلان‌زن حق ندارد وارد خانه‌ام شود یا فلان‌زن حق ندارد نزدت بیاید. در این صورت بر زن واجب است که به حرفِ شوهرش عمل کند.

**نوع دوم:** اجازه‌ی لفظی‌ست؛ بدین‌سان که مرد به همسرش بگوید: «هرکه را خواسته باشی، می‌توانی به خانه بیاوری، جز کسی که به گمانت، ورودش به خانه و رفت و آمد با او، زیان‌بار است». در این صورت اجازه‌ی مرد، ضروری‌ست.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که مرد می‌تواند هرکه را بخواهد، حتی مادرزن، یا خواهرزن و یا خاله و عمه‌ی همسرش را از ورود به خانه‌اش منع کند؛ البته در صورتی که رفت و آمد چنین کسانی به خانه‌اش، برای او و خانواده‌اش، زیان‌بار باشد. زیرا برخی از زن‌ها، حتی نسبت به دختران خود حسادت دارند و نمی‌توانند شاهدِ زندگی آرام و خوشبختی دخترشان باشند و با دوبه‌هم‌زنی، رابطه‌ی دختر و داماد خود را خراب می‌کنند! مانند جادوگرانی که با سحر و جادو، سعی می‌کنند روابط زناشویی برخی از زنان و شوهرانشان را خراب نمایند. در چنین مواردی، اصلاً به صلاح نیست که همسر آدم با مادرش رفت و آمد کند.

\*\*\*

288- وعن ابن عمرَ$ عَنِ النَّبيِّ قال: «كُلُّكُمْ راعٍ، وكُلُّكُمْ مسئولٌ عنْ رعِيَّتِه، والأَمِيرُ رَاع، والرَّجُلُ راعٍ علَى أَهْلِ بَيْتِه، والمرْأَةُ راعِيةٌ على بيْتِ زَوْجِها وولَدِه، فَكُلُّكُمْ راع، وكُلُّكُمْ مسئولٌ عنْ رعِيَّتِهِ». [متفقٌ عليه]([[43]](#footnote-43))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «همه‌ی شما، مسؤولید و هر یک از شما درباره‌ی زیردستانش بازخواست می‌شود؛ رهبر یا حاکم، مسؤول رعیت است و مرد، مسؤول خانواده‌اش؛ و زن، درباره‌ی خانه‌ی شوهرش و فرزندان او مسؤولیت دارد. پس، همه‌ی شما مسؤولید و درباره‌ی زیردستان خود، بازخواست خواهید شد».

289- وعن أبي عليٍّ طَلْق بن عليٍّ أَنَّ رَسُولَ اللهِ قَالَ: «إِذَا دعا الرَّجُلُ زَوْجتَهُ لِحَاجتِهِ فَلْتَأْتِهِ وإِنْ كَانَتْ عَلَى التَّنُّور». [روایت ترمذي و نسائي؛ ترمذی، این حدیث را حسن صحیح دانسته است.]([[44]](#footnote-44))

**ترجمه:** ابوعلی، طَلْق بن علی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه مرد، همسرش را برای رفع نیازش فرابخواند، زن باید اجابت کند؛ هرچند بر سرِ تنور باشد».

290- وعن أبي هريرة عَنِ النَّبيِّ قال: «لَوْ كُنْتُ آمِرًا أحَدًا أَنْ يسْجُدَ لأَحدٍ لأَمَرْتُ المرْأَة أَنْ تَسْجُدَ لِزَوْجِهَا». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.]([[45]](#footnote-45))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «اگر به کسی فرمان می‌دادم که کسی را سجده کند، به زن فرمان می‌دادم که برای شوهرش سجده نماید».

291- وعن أُمِّ سلمةَ& قالت: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَيُّما امرأَةٍ ماتَتْ وزوْجُهَا عنها راضٍ دخَلَتِ الجَنَّةَ». [ترمذي، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است.]([[46]](#footnote-46))

**ترجمه:** ام‌سلمه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر زنی در حالی بمیرد که شوهرش از او راضی‌ست، وارد بهشت می‌شود».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون از عبدالله بن عمر$ نقل کرده که پیامبر فرموده است: «همه‌ی شما، مسؤولید و هر یک از شما درباره‌ی زیردستانش بازخواست می‌شود».

این خطاب، برای همه‌ی امت است و پیامبر در این خطاب، روشن نموده که هر انسانی، درباره‌ی زیردستان خود مسؤولیت دارد. در این حدیث، واژه‌ی «راعی» آمده و به کسی گفته می‌شود که با در نظر گرفتن منافع و ضررهای چیزی، از آن نگهداری می‌کند؛ یعنی آن‌چه را که برای آن، مفید است، فراهم می‌کند و آن‌چه را که زیان‌بار است، از آن دور می‌نماید؛ مانند چوپان که گوسفندانش را به مناطق پِرعلف می‌برد و آن‌ها را در زمین‌های خشک و بی‌علف رها نمی‌کند.

انسان‌ها نیز همین‌گونه هستند و درباره‌ی زیردستان خود، مسؤولند؛ رهبر یا حاکم، مسؤول رعیت است. گرچه حوزه‌ی فرمان‎روایی حکام یا فرمان‎داران منطقه‌ای، متفاوت است. کدخدای یک دهکده، مسؤولیت کم‌تری نسبت به فرمان‎دار یک شهرستان دارد و مسؤولیت استاندار، به مراتب کم‌تر از مسؤولیت رییس حکومت یا بالاترین مقام یک کشور است؛ در نتیجه مسؤولیت هرکس، متناسب با حوزه یا سطح فرمان‎روایی اوست. مرد، مسؤول خانواده‌اش می‌باشد و نسبت به همسر، دختر، پسر، خواهر، خاله، عمه و کسانی که در خانه‌اش هستند، مسؤولیت دارد و بر او واجب است که به مسؤولیت خود عمل کند. زن نیز نسبت به خانه و خانواده‌اش مسؤولیت دارد و بر او واجب است که به کارهای خانه مانند آشپزی و تهیه‌ی چای و غذا و نظافت منزل رسیدگی کند؛ به‌اندازه‌ی نیاز غذا بپزد و اسراف نکند؛ زیرا میانه‌روی، قناعت و دوری از اسراف، اهمیت فراوانی دارد و برخی، از آن به نصف زندگی تعبیر کرده‌اند؛ در هر حال پرهیز از افراط و تفریط، امر مهمی‌ست که باید رعایت کند. زن، هم‌چنین مسؤول رسیدگی به بچه‌هاست؛ لباس، تَنِشان می‌کند، لباس‌های کثیف را از تنشان درمی‌آورد و می‌شوید، رخت‎خوابشان را آماده می‌نماید و آن‌ها را در زمستان می‌پوشاند؛ به‌طور کلی مراقب بچه‌هاست و آن‌ها را تر و خشک می‌کند و مسؤول رسیدگی به کارهای خانه است. خدمت‌کار نیز نسبت به وظایف خویش و اموال و وسایل صاحب‌خانه، مسؤول است و باید از وسایلی که در اختیار اوست، نگهداری کند. خلاصه این‌که هرکس، درباره‌ی زیردستان خود مسؤولیت دارد.

و اما دیگر احادیثی که مؤلف/ ذکر کرده، از لحاظ صحت، نیازمندِ بررسی و بازبینی‌ست؛ ولی در مجموع، نشان‌گر اهمیت و بزرگی حقوقی‌ست که مرد بر همسرش دارد و زن باید این حقوق را رعایت کند؛ همان‌گونه که رعایت حقوق زن بر مرد واجب است. الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَهُنَّ مِثۡلُ ٱلَّذِي عَلَيۡهِنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ [البقرة: ٢٢٨]

و زنان، همچنان‌که وظایفی دارند، دارای حقوق شایسته­ای هستند.

این، همان برابری و عدالت در وظایف و حقوقی‌ست که شریعت اسلامی را متمایز می‌سازد.

\*\*\*

292- وعن معاذِ بنِ جبلٍ عَنِ النَّبيِّ قال: «لا تُؤْذِي امْرَأَةٌ زَوْجَهَا في الدُّنْيا إِلاَّ قالَتْ زَوْجَتُهُ مِنَ الحُورِ الْعِينِ لا تُؤْذِيه قَاتلَكِ اللَّهُ، فَإِنَّمَا هُو عِنْدَكِ دخِيلٌ يُؤشِكُ أَنْ يُفارِقَكِ إِلَينا». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]([[47]](#footnote-47))

**ترجمه:** معاذ بن جبل می‌گوید: پیامبر فرمود: «هر زنی، شوهرش را در دنیا اذیت کند، همسرِ بهشتی آن مرد، یعنی «حور عین» می‌گوید: خدا، تو را بکشد؛ اذیتش نکن. او، نزد تو مهمان است و به‌زودی از تو جدا می‌شود و نزد ما می‌آید».

293- وعن أُسامَةَ بنِ زيدٍ$ عَنِ النَّبيِّ قال: «مَا تركْتُ بعْدِي فِتْنَةً هِي أَضَرُّ عَلَى الرِّجال مِنَ النِّسَاءِ». [متفقٌ عليه]([[48]](#footnote-48))

**ترجمه:** اسامه بن زید$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «پس از من، زيان‌بارترین فتنه‌ای که برای مردان برجای می‌ماند، فتنه‌ی زنان است».

**شرح**

مؤلف/، حدیثي بدین مضمون از اسامه بن زید$ نقل کرده که پیامبر اکرم فرموده است: «پس از من، زيان‌بارترین فتنه‌ای که برای مردان برجای می‌ماند، فتنه‌ی زنان است».

بدین‌سان پیامبر خبر داده که بزرگ‌ترین فتنه‌ای که پس از او به‌جا می‌ماند، فتنه‌ی زنان است؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ وَٱلۡخَيۡلِ ٱلۡمُسَوَّمَةِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ وَٱلۡحَرۡثِ﴾ [آل عمران: ١٤]

برای مردم، محبت خواسته­های درونی اعم از زنان، فرزندان و ثروت­های هنگفتِ طلا و نقره و اسب­های مرغوب و نشاندار و چارپایان و زراعت، آراسته شده است.

همه‌ی این‌ها، چیزهایی که محبتش برای مردم آراسته شده است؛ به‌گونه‌ای که هر یک از این‌ها، انگیزه‌ای قوی برای گناه و انحراف انسان به‌شمار می‌رود؛ اما قوی‌ترین انگیزه‌ی انحراف، محسوب می‌شود. از این‌رو الله متعال، ابتدا میل و رغبت درونی به زنان را ذکر کرد.

پیامبر زن را زیان‌بارترین فتنه یا قوی‌ترین انگیزه‌ی انحراف مردان برشمرد تا نسبت به فتنه‌ی زنان هشدار دهد. بنابراین، بر مسلمانان واجب است که تمام راه‌هایی را که به فتنه‌ی زنان یا انحراف مردم می‌انجامد، ببندند؛ لذا بر زن واجب است که در برابر مردان بیگانه، حجاب کامل داشته باشد و صورتش را بپوشاند؛ همان‌طور که بنا بر دیدگاه بسیاری از علما، پوشاندن دست و پا نیز واجب می‌باشد؛ هم‌چنین بر او واجب است که از اختلاط و هم‌نشینی با مردان، دوری کند؛ زیرا هم‌نشینی مردان و زنان بیگانه، هم برای مردان، زیان‌بار و فتنه‌انگیز است و هم برای زنان. پیامبر فرموده است: «خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ أَوَّلُهَا وَشَرُّهَا آخِرُهَا وَخَيْرُ صُفُوفِ النِّسَاءِ آخِرُهَا وَشَرُّهَا أَوَّلُهَا».([[49]](#footnote-49)) یعنی: «بهترین صف مردان، صف اول است و بدترین صفِ آن‌ها، صفِ آخِر؛ و بهترین صفِ زنان، صف آخر می‌باشد و بدترینش، صف اول». زیرا صف اول زنان، به مردان نزدیک است و از این‌رو بدترین صف زنان به‌شمار می‌رود؛ ولی از آن‌جا که آخرین صف زنان، از مردان دور است، بهترین صف برای زنان محسوب می‌شود.

پیامبر دستور می‌داد که زن‌ها نیز در نماز عید حاضر شوند؛ ولی زن‌ها با مردها، یک‌جا نبودند؛ زیرا پیامبر پس از سخنرانی (خطبه‌ی عید) نزد زنان می‌رفت و آنان را پند و اندرز می‌داد. و این، نشان می‌دهد که زن‌ها، جدا از مردها، در جای مستقلی بوده‌اند.

این در دورانی بود که دین و ایمان مردم، قوی بود و مردم از منکرات دوری می‌کردند؛ لذا رعایت این مسأله در زمان ما که فساد و منکرات، افزایش یافته است، ضرورت بیش‌تری دارد و بر همگان واجب است که در حد امکان از فتنه‌ی زنان یا انگیزه‌های انحرافی ناشی از میل و علاقه به جنس مخالف، بپرهیزند و فریفته‌ی تبلیغات غرب‌زدگان و پیروان کورِ آن‌ها نشوند که با تمام ابزار و امکانات خود به سوی اختلاط و درآمیختن مردان و زنان، فرامی‌خوانند؛ بدون شک همه‌ی این تبلیغات، وسوسه‌ای‎ست که شیطان در دل‌های کافران و پیروان کورشان می‌آراید. در صورتی که امروزه کشورهای کفر در نتیجه‌ی چنین روی‌کردی به آسیب‌های جدی و بزرگی دچار شده‌اند که آرزو می‌کنند از آن رهایی یابند؛ ولی نمی‌توانند. در عین حال، متأسفانه برخی از مردم و عده‌ای فرزندانمان که از پوست و گوشت ما هستند، به رها کردن ارزش‌های اخلاقی فرامی‌خوانند و با سهل‌انگاری درباره‌ی بانوان و اشتغال آنان در کنارِ مردانِ بیگانه، به افزایش بی‌بند و باری اخلاقی و آسیب‌های ناشی از آن، دامن می‌زنند. از الله متعال درخواست می‌کنم که ما و همه‌ی مسلمانان را از فتنه‌ها و اسباب انحراف محافظت کند؛ به‌یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

\*\*\*

36- باب: نفقه‌ی زن و فرزند و سایر زیردستان

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَعَلَى ٱلۡمَوۡلُودِ لَهُۥ رِزۡقُهُنَّ وَكِسۡوَتُهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ [البقرة: ٢٣٣]

و خوراک و پوشاک متعارف مادران، بر عهده­ی پدران است.

و می‌فرماید:

﴿لِيُنفِقۡ ذُو سَعَةٖ مِّن سَعَتِهِۦۖ وَمَن قُدِرَ عَلَيۡهِ رِزۡقُهُۥ فَلۡيُنفِقۡ مِمَّآ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُۚ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَا﴾ [الطلاق : ٧]

دارا باید از دارایی خویش هزینه کند و کسی که تنگدست شده، از آن‌چه الله به او بخشیده است، هزینه نماید. الله، هیچ‌کس را جز به اندازه‌ای که به او داده، تکلیف نمی‌دهد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥ﴾ [سبأ: ٣٩]

و هرچه انفاق کنید، الله عوضش را می‌دهد.

**شرح**

مؤلف/، بابی تحت عنوان «نفقه‌ی عیال» گشوده است. «عیال»، به کسانی چون همسر، فرزند، برده نزدیکان هر کسی گفته می‌شود که سرپرستی آن‌ها را بر عهده دارد. پیش‌تر درباره‌ی حقوق زن بر شوهرش سخن گفتیم. اما نزدیکان انسان نیز حقوقی دارند که الله متعال به آن اشاره فرموده است:

﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾

[النساء : ٣٦]

و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید و به پدر و مادر و به خویشاوندان و نزدیکان خویش نیکی نمایید.

لذا تأمین مسکن، و پوشاک و خوراک متعارف نزدیکان، حقی‌ست که بر عهده‌ی انسان است؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَعَلَى ٱلۡمَوۡلُودِ لَهُۥ رِزۡقُهُنَّ وَكِسۡوَتُهُنَّ بِٱلۡمَعۡرُوفِ﴾ [البقرة: ٢٣٣]

و خوراک و پوشاک متعارف مادران، بر عهده­ی پدران است.

لذا پدر خانواده، وظیفه دارد خوراک و پوشاک همسر و فرزندانش را فراهم کند؛ همان‌طور که نفقه‌ی دایه‌ی فرزندش بر او واجب است. به عبارت دیگر، زنی که فرزندش را شیر می‌دهد، نفقه دارد؛ اگر همسر اوست، به سبب رابطه‌ی زناشویی آن‌ها با یکدیگر، نفقه دارد و اگر همسر او نیست، باز هم به سبب شیر دادن به فرزندش، از حق نفقه برخوردار است.

﴿وَعَلَى ٱلۡمَوۡلُودِ لَهُۥ﴾ همان پدر است که شامل پدر و پدربزرگ و سایر اجداد کودک می‌شود؛ یعنی در مرحله‌ی اول، پدر، و به همین ترتیب پدربزرگ یا جدّ بزرگ و دیگر اجداد کودک، باید به فرزندان و نوه‌های خود نفقه دهند؛ البته این حکم، شرایطی دارد:

**شرط اول:** نفقه‌دهنده، توانایی تأمین هزینه‌های متعارف را داشته باشد و اگر از دادن نفقه، ناتوان است، تأمین هزینه‌ها بر او واجب نیست؛ زیرا الله متعال، می‌فرماید:

﴿لِيُنفِقۡ ذُو سَعَةٖ مِّن سَعَتِهِۦۖ وَمَن قُدِرَ عَلَيۡهِ رِزۡقُهُۥ فَلۡيُنفِقۡ مِمَّآ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُۚ لَا يُكَلِّفُ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِلَّا مَآ ءَاتَىٰهَاۚ سَيَجۡعَلُ ٱللَّهُ بَعۡدَ عُسۡرٖ يُسۡرٗا ٧﴾ [الطلاق: ٧]

دارا باید از دارایی خویش هزینه کند و کسی که تنگدست شده، از آنچه الله به او بخشیده است، هزینه نماید. الله، هیچ‌کس را جز به اندازه‌ای که به او داده، تکلیف نمی‌دهد. الله، پس از تنگدستی، گشایشی فراهم خواهد کرد.

**شرط دوم:** کسی که نفقه‌اش را می‌دهند، از تأمین نیازهای خود، ناتوان باشد؛ لذا کسی که توانایی تأمین نیازهایش را دارد، بی‌نیاز محسوب می‌شود و خود، باید هزینه‌هایش را تأمین کند و بر کسی دیگر، واجب نیست که خرجی‌اش را بدهد.

**شرط سوم:** نفقه‌دهنده، وارثِ کسی باشد که به او نفقه می‌دهد؛ زیرا الله متعال، فرموده است:

﴿وَعَلَى ٱلۡوَارِثِ مِثۡلُ ذَٰلِكَ﴾ [البقرة: ٢٣٣]

وارث نیز چنین وظیفه‌ای دارد.

لذا با وجود این شرایط سه‌گانه بر خویشاوند، واجب است که نفقه یا هزینه‌های متعارف قوم و خویش نزدیکش را تأمین نماید؛ هزینه‌هایی مانند خوراک، پوشاک، مسکن و هزینه‌های شرعی و متعارف ازدواج. و اگر شخصی، خود توانایی تأمین بخشی از این هزینه‌ها را دارد، بر خویشاوندِ وارثش واجب است که هزینه‌های خارج از توانِ او را تأمین و تکمیل نماید. زیرا فرموده‌ی الهی در آیه‌ی پیشین، عام وفراگیر است.

سپس مؤلف/ سه آیه در این باب ذکر کرده است (که ترجمه‌ی مفهومی آن بیان شد.)

\*\*\*

294- وعن أبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «دِينَارٌ أَنْفَقْتَهُ في سبيلِ اللَّه، وَدِينَارٌ أَنْفَقتَهُ في رقَبَةٍ، ودِينَارٌ تصدَّقْتَ بِهِ عَلَى مِسْكِينٍ، وَدِينَارٌ أَنْفقْتَهُ علَى أَهْلِك، أَعْظمُهَا أَجْرًا الَّذي أَنْفَقْتَهُ علَى أَهْلِكَ». [روایت مسلم]([[50]](#footnote-50))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دیناری در راه الله انفاق می‌کنی؛ دیناری در راه آزاد کردن برده‌ای می‌بخشی؛ دیناری به بینوایی صدقه می‌دهی و دیناری خرجِ خانواده‌ات می‌کنی؛ در این میان پاداش نفقه‌ای که به خانواده‌ات داده‌ای، از همه بزرگ‌تر (بیش‌تر) است».

295- وعن أبي عبدِ الله وَيُقَالُ له: أبي عبدِ الرَّحمن ثَوْبانَ بْن بُجْدُدَ مَوْلَى رسولِ اللَّه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَفْضَلُ دِينَارٍ يُنْفِقُهُ الرَّجُلُ دِينَارٌ يُنْفِقُهُ عَلَى عِيالِه، وَدِينَارٌ يُنْفِقُهُ عَلَى دابَّتِهِ في سبيلِ اللَّه، ودِينَارٌ يُنْفِقُهُ علَى أَصْحابه في سبِيلِ اللَّهِ». [روایت مسلم]([[51]](#footnote-51))

**ترجمه:** ابوعبدالله یا ابوعبدالرحمن، ثوبان بن بجدد، غلامِ آزادشده‌ی پیامبر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بهترین دینار (مالی) که مسلمان، انفاق می‌کند، دیناری‌ست که خرجِ خانواده‌اش می‌کند؛ و دیناری‌ست که برای مرکب خود در راه الله هزینه می‌نماید و دیناری‌ست که در راه الله، برای یارانش صرف می‌نماید».

296- وعن أُمِّ سلَمَةَ رضي الله عنها قَالَت: قلتُ يَا رَسُولَ اللهِ، هَلْ لي أَجْرٌ في بني أبي سلَمةَ أَنْ أُنْفِقَ علَيْهِم، وَلَسْتُ بتَارِكَتِهمْ هَكَذَا وهَكَذَا، إِنَّما هُمْ بنِي؟ فقال: «نَعَمْ لَكِ أَجْرُ ما أَنْفَقْتِ علَيهِم». [متفقٌ عليه]([[52]](#footnote-52))

**ترجمه:** ام‌سلمه& می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! نمی‌توانم نسبت به فرزندانم از ابوسلمه بی‌تفاوت باشم و رهایشان کنم؛ آیا به‌خاطر خرجی و نفقه‌ای که به آن‌ها بدهم، پاداش می‌یابم؟ فرمود: «بله؛ پاداشِ خرجی و نفقه‌ای که به آنان می‌دهی، به تو می‌رسد».

297- وعن سعد بن أبي وقَّاص في حدِيثِهِ الطَّويلِ الَّذِي قَدَّمْناهُ في أَوَّل الْكِتَابِ في بَابِ النِّيَّةِ أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال له: «وَإِنَّكَ لَنْ تُنْفِقَ نَفَقَةً تَبْتَغِي بِهَا وَجهَ الله إلاَّ أُجِرْتَ بها حَتَّى ما تَجْعلُ في فيِّ امرأَتِكَ». [متفقٌ عليه]([[53]](#footnote-53))

**ترجمه:** در حدیثی طولانی از سعد بن ابی وقاص که در ابتدای این کتاب در باب «نیت» آوردیم، آمده است که رسول‌الله به او فرمود: «و هرچه برای خشنودي الله انفاق كني، پاداش آن را خواهی یافت؛ حتي لقمه‌ای‏که در دهان همسرت می‌‌گذاری».

298- وعن أبي مَسْعُودٍ الْبَدرِيِّ عَنِ النَّبيِّ قال: «إِذَا أَنْفَقَ الرَّجُلُ على أَهْلِهِ نفقَةً يحتَسبُها فَهِي لَهُ صدقَةٌ». [متفقٌ عليه]([[54]](#footnote-54))

**ترجمه:** ابومسعود بدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «خرجی و نفقه‌ای که شخصِ (مسلمان) به امید اجر و ثواب به اهل و عیال خویش می‌دهد، برایش صدقه‌ای محسوب می‌شود».

299- وعن عبدِ الله بنِ عمرو بنِ العاص رضي الله عنهما قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «كَفي بِالمرْءِ إِثْماً أَنْ يُضَيِّعَ مَنْ يقُوتُ». [حديث صحيحی‌ست که ابوداود و سایر اهل حدیث روایت کرده‌اند.]([[55]](#footnote-55))

ورواه مسلم([[56]](#footnote-56)) في صحيحه بمعنَاهُ قال: «كَفي بِالمرْءِ إِثْماً أَنْ يَحْبِسَ عَمَّنْ يملِكُ قُوتَهُ».

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «برای گنهکار شدن شخص، همین کافی‌ست که در تأمین هزینه‌های کسی که مخارجش با اوست، کوتاهی کند».

و مسلم/، حدیثی به همین مضمون در «صحیحِ» خود روایت کرده است که پیامبر فرمود: «همین گناه برای انسان کافی‌ست که غذا (و هزینه‌های) کسی را که مخارجش با اوست، تأمین نکند».

300- وعن أبي هريرةَ أَنَّ النَّبيَّ قال: «مَا مِنْ يوْمٍ يُصْبِحُ الْعِبَادُ فِيهِ إِلاَّ ملَكَانِ يَنْزلان، فَيقولُ أَحدُهُما: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُنْفِقاً خَلفًا، ويَقولُ الآخَر: اللَّهُمَّ أَعْطِ مُمْسِكاً تَلَفاً». [متفقٌ عليه]([[57]](#footnote-57))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هر روز که بندگان شب را به صبح می‌رسانند، دو فرشته پایین می‌آیند؛ یکی از آن‌ها می‌گوید: یا الله! به کسی که انفاق می‌کند، عوض بده. و دیگری، می‌گوید: یا الله! به بخیل و کسی که از انفاق کردن خودداری می‌کند، ضرر و زیان برسان».

301- وعنه عَنِ النَّبيِّ قال: «الْيَدُ الْعُلْيا خَيْرٌ مِنَ الْيدِ السُّفْلَى وابْدَأْ بمن تَعُول، وَخَيْرُ الصَّدَقَةِ مَا كَانَ عَنْ ظَهْرِ غِنًى، ومَنْ يَسْتَعِفف، يُعِفَّهُ اللَّه، ومَنْ يَسْتَغْنِ يُغْنِه اللَّهُ». [روایت بخاري]([[58]](#footnote-58))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «دست بالا (دست صدقه‌دهنده) از دست پایین (گیرنده‌ی صدقه) بهتر است و ابتدا به کسی صدقه بده که تحت تکفل و سرپرستی توست؛ و بهترین صدقه، صدقه‌ای‎ست که از روی بی‌نیازی (و بیش از نیاز صدقه‌دهنده) باشد. و هرکس، از گدایی و درخواست کمک مالی از دیگران، دوری نماید، الله، او را از آن، دور نگه می‌دارد و هرکس، بی‌نیازی بجوید، الله، بی‌نیازش می‌گرداند».

**شرح**

همه‌ی این احادیث نشان‌گر فضیلت انفاق بر اهل و عیال است؛ دادن خرجی به اهل و عیال و تأمین نیازهای متعارف خانواده از انفاق در راه الله و از هزینه کردن اموال برای آزاد کردن بردگان و نیز از صدقه دادن به بینوایان، برتر است؛ زیرا انسان، همواره با اهل و عیال خویش است و الله متعال، نفقه‌ی آن‌ها را بر انسان، واجب گردانیده است. به عبارت دیگر، تأمین هزینه‌های متعارف خانواده، فرض عین است و فرض عین، از فرض کفایه برتر است. ضمن این‌که گاه صدقه دادن به دیگران یا بذل و بخشش به افرادی غیر از نزدیکان و اعضای خانواده، نفلی و خارج از حدّ واجب است؛ ناگفته پیداست که فرایض بر نوافل برتری دارند. زیرا الله متعال، در حدیث قدسی فرموده است: «مَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ».([[59]](#footnote-59)) یعنی: «محبوب‌ترین چیز نزد من که بنده‌ام به‌وسیله‌‌ی آن به من تقرب و نزدیکی می‌جوید، اعمالی‌ست که بر او فرض کرده‌ام». شیطان، از یک‌سو انسان را به انجام نوافل تشویق می‌کند و از سوی دیگر، او را نسبت به فرایض و واجبات، بی‌رغبت می‌گرداند. لذا گاه مشاهده می‌شود که برخی از افراد، علاقه‌ی فراوانی به صدقه و بذل و بخشش دارند و به فقرا و مستمندان کمک مالی می‌کنند، ولی واجب را ترک می‌کند؛ به عنوان مثال در بذل و بخشش به مستمندان، دست و دل‌بازند، ولی نفقه‌ی خانواده‌ی خود را که بر آنان، واجب است، به‌خوبی نمی‌دهند یا بدهی‌های خود را پرداخت نمی‌کنند! بدهکارند، اما بدون این‌که به بازپرداخت بدهی‌های خود بیندیشند، عمره یا حج نفلی می‌گزارند یا به این و آن، صدقه می‌دهند! چنین کاری، نه شرعی‌ست و نه عاقلانه؛ بلکه بیان‌گر بی‌خردی و گمراهیِ چنین افرادی‌ست.

مسلمان، وظیفه دارد و بر او واجب است که اولویت را در انجام وظایف شرعی خویش از جمله صدقه، رعایت نماید و ابتدا به کارهایی بپردازد که اهمیت بیش‌تری دارند و از لحاظ شرعی در اولویت هستند و آن‌گاه بدور از اسراف و زیاده‌روی و بی‌آن‌که از مسیر اعتدال خارج شود، پس از ادای فرایض و واجباتی چون زکات و تأمین نفقه‌ی خانواده‌اش، به کارهای مستحب یا اعمال نفل بپردازد؛ زیرا الله متعال، در وصف بندگان نیک خویش فرموده است:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا ٦٧﴾ [الفرقان: 67]

و آنان كه چون انفاق مى‏كنند، زياده‏روى نمى‏نمایند و بخل نمى‏ورزند، و انفاقشان‏ همواره ميان اين دو حالت، در حدّ اعتدال است.

بذل و بخشش باید در حد اعتدال باشد، و این، به شرایط، بستگی دارد؛ یعنی گاه اعتدال، این‎ست که انسان، دستش را بازتر بگیرد و گاه از میزانِ بذل و بخششی که می‌کند، بکاهد. به عبارت دیگر نه بخل بورزد و نه در بذل و بخشش زیاده‌روی نماید؛ بلکه انفاقش باید میان این دو حالت، و در حد اعتدال باشد.

همه‌ی این احادیث، نشان می‌دهد که خرجی دادن به کسانی که تحت تکفل و سرپرستی انسان هستند، واجب است و برآوردنِ نیازهای متعارف آنان، بهترین نوع انفاق به‌شمار می‌رود و از بذل و بخشش به دیگران، برتر است.

این احادیث، هم‌چنین هشداری جدی به کسانی‌ست که نیازهای اساسی کسی را که مخارجش با آن‌هاست، تأمین نمی‌کنند. و این، هم شامل انسان‌ می‌شود و هم شامل حیوانات؛ یعنی کسی که خرجی زیردستان خود را نمی‌دهد، گنهکار است و نیز کسی که گاو و شتر و گوسفندی دارد و به آن‌ها علوفه نمی‌دهد، گنه‎کار می‌باشد. زیرا رسول‌الله فرموده است: «همین گناه برای انسان کافی‌ست که غذا (و هزینه‌های) کسی را که مخارجش با اوست، تأمین نکند».

این جاست که به اهمیت موضوع پی می‌بریم و درمی‌یابیم که تأمین نیازهای متعارف زیردستان از جمله اهل و عیال واجب است.

\*\*\*

37- باب: صدقه دادن از اموال مرغوب و مورد علاقه

الله متعال، می‌فرماید:

﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾ [آل عمران: ٩٢]

هرگز به نیکی دست نمی­یابید مگر آن‌که از آن‌چه دوست دارید، انفاق کنید.

و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا كَسَبۡتُمۡ وَمِمَّآ أَخۡرَجۡنَا لَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِۖ﴾ [البقرة: ٢٦٧]

ای مؤمنان! از اموال پاکیزه­ای که به دست آورده­اید و از محصولاتی که از زمین، برایتان بیرون آورده­ایم، انفاق کنید.

302- عَن أَنسٍ قال: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَر الأَنْصَارِ بِالمدِينَةِ مَالاً مِنْ نَخْل، وَكَانَ أَحَبُّ أَمْوالِهِ إِلَيْهِ بَيْرَحاء، وَكانَتْ مُسْتَقْبِلَةَ المسْجِدِ وكانَ رسولُ الله يدْخُلُهَا وَيشْربُ مِنْ ماءٍ فِيهَا طَيِّبٍ قَالَ أَنَس: فلَمَّا نزَلَتْ هَذِهِ الآيةُ: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾ قام أَبُو طَلْحَةَ إِلى رسولِ اللَّه فقال: يَا رَسُولَ اللهِ! إِنَّ الله تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَيْك: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾ وَإِنَّ أَحَبَّ مَالي إِلَيَّ بَيْرَحَاء، وإِنَّهَا صَدقَةٌ للَّهِ تَعَالَى أَرْجُو بِرَّهَا وذُخْرهَا عِنْد الله تعالى، فَضَعْها يا رسول الله حيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ، فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «بَخ، ذلِكَ مَالٌ رَابح، ذلِكَ مَالٌ رَابِح، وَقَدْ سمِعْتُ مَا قُلْت، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا في الأَقْرَبِينَ». فقال أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللهِ، فَقَسَّمَهَا أَبُو طَلْحَةَ في أَقَاربِه، وَبَني عَمِّهِ. [متفقٌ عليه]([[60]](#footnote-60))

**ترجمه:** انس می‌گوید: ابوطلحه در میان انصار مدینه، از لحاظ داشتن نخل، از همه ثروتمندتر بود؛ محبوب‌ترین ثروتش نزد او نخلستانی به نام «بیرحاء» در مقابل مسجد بود و پیامبر گاه به این نخلستان می‌رفت و از آبِ گوارایش می‌نوشید. انس می‌گوید: وقتی این آیه نازل شد: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾، ابوطلحه نزد پیامبر رفت و گفت: ای رسول‌خدا! الله متعال، این آیه را بر شما نازل کرده و (فرموده) است:

﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾ [آل عمران: ٩٢]

هرگز به نیکی دست نمی­یابید مگر آن‌که از آن‌چه دوست دارید، انفاق کنید.

(ابوطلحه افزود:) باغ بیرحاء، محبوب‌ترین ثروتِ من است و می‌خواهم آن را در راه الله صدقه دهم و به خیر و ثواب آن نزد الله، امیدوارم؛ پس هرطور که مناسب می‌دانید، درباره‌اش تصمیم بگیرید. رسول‌الله فرمود: «به‌به! این، مال سودمندی‌ست؛ این، مالِ سودمندی‌ست و آن‌چه گفتی، شنیدم؛ نظرِ من، این‎ست که آن را میانِ خویشاوندانت تقسیم کنی». ابوطلحه گفت: ای رسول‌خدا! همین کار را می‌کنم. سپس آن را میان خویشان و پسرعموهایش تقسیم کرد.

**شرح**

مؤلف/، می‌گوید: «باب: انفاق از اموال مرغوب و مورد علاقه».

مؤلف/، پیش‌تر بیان کرد که خرجی دادن به اهل و عیال و زیردستان، واجب است و اینک به بیان این نکته می‌پردازد که انسان باید همت بلندی داشته باشد و از محبوب‌ترین و مرغوب‌ترین اموال خویش، انفاق کند. ناگفته نماند که ثروت مرغوب با ثروت محبوب و مورد علاقه، متفاوت است؛ اگرچه معمولاً انسان مرغوب‌ترین ثروتش را بیش از سایر اموالش دوست دارد، ولی گاه انسان، به مال و ثروتی علاقه دارد که مرغوب‌ترین و باارزش‌ترین ثروتش محسوب نمی‌شود. لذا اگر از مالِ مرغوب و باارزشی انفاق کند که مردم دوستش دارند یا از مال مورد علاقه‌ی خود، بذل و بخشش نماید، معلوم می‌شود که در هر صورت، در معامله‌ی خود با خدایش صادق است. علت نام‌گذاری صدقه به این نام، این‎ست که بیان‌گر صداقتِ بخشنده‌ی آن است. زیرا انسان، به مال و ثروت، میل و رغبت دارد. انسان، فقط به‌خاطر چیزی که بیش‌تر دوست دارد، از علایق و دل‌بستگی‌های خود می‌گذرد. لذا وقتی انسان، از مال خود به‌خاطر الله صدقه می‌دهد، این، دلیلی بر صداقت ایمان اوست. بنابراین باید از بهترین و محبوب‌ترین اموال خود صدقه دهیم تا آن‌چه را که الله دوست دارد، بر علایق و دل‌بستگی‌های خود ترجیح داده باشیم.

سپس مؤلف/، به دو آیه از کتاب‌الله، استدلال کرده است؛ الله متعال، می‌فرماید:

﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ٩٢]

هرگز به نیکی دست نمی­یابید مگر آن‌که از آن‌چه دوست دارید، انفاق کنید.

﴿ٱلۡبِرَّ﴾، یعنی خیر و نیکی فراوان؛ از این‌رو در زبان عربی به زمین پهناور و گسترده، «بَر» می‌گویند. لذا لازمه‌ی دست‌یابی به خیر و نیکی فراوان یا رسیدن به جایگاه ابرار و نیکوکاران، این‎ست که انسان، از آنچه دوست دارد، انفاق کند. مال و ثروت، چیزی‌ست که انسان به آن علاقه دارد که در این میان، دل‌بستگی و علاقه‌اش به یک مال، بیش از علاقه اش به ثروتی دیگر است. از این‌رو صدقه دادن از اموالی که بیش‌تر مورد علاقه‌ی انسان است، نشان‌گر صداقت اوست و بدین‌سان می‌توان به جایگاه نیکان دست یافت.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَا تَيَمَّمُواْ ٱلۡخَبِيثَ مِنۡهُ تُنفِقُونَ وَلَسۡتُم بِ‍َٔاخِذِيهِ إِلَّآ أَن تُغۡمِضُواْ فِيهِ﴾ [البقرة: ٢٦٧]

و قصد انفاق اموال ناپاکی را نکنید که خودتان جز با اغماض و چشم­پوشی، حاضر به گرفتنش نیستید.

مالِ ناپاک، هم به مال نامرغوب و بی‌ارزش گفته می‌شود و هم به مالِ حرام، و منظور از اموال ناپاک در این‌جا، همان اموال بی‌ارزش است؛ این، ادامه‌ی همان آیه‌ای‎ست که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَنفِقُواْ مِن طَيِّبَٰتِ مَا كَسَبۡتُمۡ وَمِمَّآ أَخۡرَجۡنَا لَكُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِۖ﴾ [البقرة: ٢٦٧]

ای مؤمنان! از اموال پاکیزه­ای که به دست آورده­اید و از محصولاتی که از زمین، برایتان بیرون آورده­ایم، انفاق کنید.

آن‌چه از زمین می‌روید، گاه مرغوب و گاه، نامرغوب است؛ لذا در ادامه فرمود:

﴿وَلَا تَيَمَّمُواْ ٱلۡخَبِيثَ مِنۡهُ تُنفِقُونَ وَلَسۡتُم بِ‍َٔاخِذِيهِ إِلَّآ أَن تُغۡمِضُواْ فِيهِۚ﴾ [البقرة: ٢٦٧]

و قصد انفاق اموال ناپاکی را نکنید که خودتان جز با اغماض و چشم­پوشی، حاضر به گرفتنش نیستید.

بنابراین وقتی که خود در هنگام نیاز تنها با اغماض و چشم‌پوشی حاضر می‌شوید اموال بی‌ارزش را قبول کنید، چگونه برای دیگران می‌پسندید که مالی نامرغوب یا بی‌ارزش را به آن‌ها بدهید؟

در این‌جا با استدلال به اعتراف و اذعان خود انسان که حاضر به گرفتنِ اموال بی‌ارزش نیست، چنین نتیجه‌گیری شده است که باید از اموال مرغوب و ارزشمند، بذل و بخشش نمود.

لذا یکی از معانی خبیث (ناپاک)، بی‌ارزش (نامرغوب) است؛ پیامبر از پیاز و سیر به‌خاطر بوی بدی که دارند، به عنوان «شجره‌ی خبیثه» یا محصول نامرغوب، یاد کرده است. وقتی انسان، سیر و پیاز بخورد و بویش باقی بماند، برایش ورود به مسجد، چه برای نماز و چه به‌قصدی دیگر، جایز نیست؛ زیرا فرشتگان زیادی در مسجد حضور دارند و فرشتگان، پاک و پاکیزه‌اند و هر چیز ناپاکی که باعث اذیت و آزارشان شود، درست نیست؛ هم اعمالِ ناپاک و هم خوردن سیر و پیاز که بدبوست.

در دوران پیامبر اگر شخصی سیر یا پیاز می‌خورد و وارد مسجد می‌شد، او را از مسجد دور می‌کردند و به سمت «بقیع» می‌راندند. می‌دانید که بقیع، فاصله‌ی زیادی تا مسجد دارد. متأسفانه برخی از مردم، به این مسایل توجه نمی‌کنند، سیگار و قلیان می‌کشند و در حالی که از دهان یا لباسشان بوی سیگار و قلیان شنیده می‌شود، به مسجد می‌آیند و بدین‌سان سایر نمازگزاران را اذیت می‌کنند؛ حتی برخی از مردم نمی‌توانند در کنارِ این‌ها نماز بخوانند. لذا ورود به مسجد برای چنین کسانی که دهان و لباس آن‌ها بوی بد و نامطبوعی دارد، جایز نیست. هم‌چنین کسانی که بوی عرق یا نامطبوع بدنشان، مردم را اذیت می‌کند، نباید وارد مسجد شوند. لذا اگر کسی، بوی نامطبوعی داشت، نباید بگوید که چگونه خود را از مسجد محروم کنم. آری؛ خود را از مسجد، محروم کن، ولی مردم و فرشتگان را آزار نده و در حد توان خود بکوش که این بوی بد و نامطبوع را از خود دور نمایی؛ چه با نظافت کامل و چه با استفاده از خوش‌بو‌کننده‌هایی چون عطر و امثال آن.

رسول‌الله درآمدِ حاصل از برخی مشاغل را «خبیث» نامیده است؛ چنان‌که فرموده است: «كَسْبُ الْحَجَّامِ خَبِيثٌ».([[61]](#footnote-61)) یعنی: «کسبِ حجامت‌گر (رگ‌زن)، پلید است»؛ یعنی درآمدِ ارزنده‌ای نیست. ناگفته نماند که کسبِ حجامت‌گر (رگ‌زن)، حرام نیست؛ ابن عباس می‌گوید: اگر کسبِ رگ‌زن حرام بود، پیامبر دست‌مزدِ حجامت‌گر را نمی‌داد؛ زیرا پیامبر حجامت کرد و دست‌مُزد رگ‌زن (حجامت‌گر) را داد.([[62]](#footnote-62)) بنابراین اگر کسبِ رگ‌زن حرام بود، پیامبر چیزی به او نمی‌داد؛ چون پیامبر نه کار حرام را تأیید می‌کند و نه به انجام آن، کمک می‌نماید. ولی چنین درآمدی، درآمد خوب و ارزنده ای نیست؛ از این‌رو وقتی کسی را حجامت می کنیم، بهتر است دست‌مزد نگیریم و این کار را به صورت رایگان انجام دهیم.

«خبیث» یا ناپاک، بر حرام نیز اطلاق شده است؛ چنان‌که الله متعال در وصف پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ﴾ [الأعراف: ١٥٧]

و نعمت­های پاک را برایشان حلال می­گرداند و ناپاکی را بر آنان حرام می­نماید.

یعنی تنها چیزهای ناپاکی چون گوشت مردار، گوشت خوک، شراب و امثال آن را بر آنان حرام می‌گرداند؛ نه این‌که هر چیزِ بی‌ارزشی را حرام نماید. زیرا دریافتیم که «خبیث» (ناپاک) مفاهیم گوناگونی دارد.

به‌هر حال نتیجه می‌گیریم که الله از این‌که انسان، قصدِ بذل و بخشش اموال بی‌ارزش و نامرغوب را بکند، منع کرده و به بذل و بخشش اموال مرغوب و ارزشمند تشویق نموده است.

سپس مؤلف/ داستان ابوطلحه، شوهرمادرِ انس را ذکر کرده است؛ ابوطلحه‌ی انصاری بیش از همه‌ی انصار باغ و مزرعه داشت؛ از جمله باغی در مقابل مسجد. یعنی مسجد پیامبر در قبله‌ی این باغ بود. پیامبر گاه به این باغ می‌رفت و از آبِ گوارایش می‌نوشید تا این‌که این آیه نازل شد:

﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ٩٢]

هرگز به نیکی دست نمی­یابید مگر آن‌که از آن‌چه دوست دارید، انفاق کنید.

ابوطلحه برای عمل به این آیه، با شتاب نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا! الله متعال، این آیه را نازل کرده است و من، می‌خواهم محبوب‌ترین ثروتم را که «بیرحاء»، همین باغ است، در اختیار شما بگذارم تا هرگونه که صلاح می‌دانید در راه الله، صرف کنید. پیامبر شگفت‌زده فرمود: «به‌به!». این، نشان‌گر تعجب پیامبر است؛ یعنی آفرین بر تو؛ چه همت بالا و بزرگی! و ادامه داد: «این، مال سودمندی‎ست؛ این، مالِ سودمندی‎ست». پیامبر راست فرمود؛ فکرش را بکنید: پاداش یک نیکی ده تا هفت‎صد برابر و اگر الله بخواهد، خیلی بیش‌تر است! از این‌رو پیامبر فرمود: «این، مالِ سودمندی‎ست؛ این، مالِ سودمندی‎ست؛ نظرِ من، این‎ست که آن را میانِ خویشاوندانت تقسیم کنی». ابوطلحه مطابق رهنمود پیامبر آن را در میان خویشان و پسرعموهایش تقسیم کرد.

ان‌شاءالله به نکات آموزنده‌ی این حدیث، خواهیم پرداخت؛ ولی به‌راستی جای بسی تعجب است که صحابه چقدر و با چه علاقه‌ای به سوی نیکی‌ها می‌شتافتند! ابن‌عمر همین‌که احساس می‌کرد به ثروتی دل‌‌بستگی پیدا کرده یا از آن خوشَش آمده است، آن را صدقه می‌کرد تا از این بابت، سود ببرد و آن را در برابرش ببیند؛ ولی آن‌چه نگه می‌داریم، از دو حالت خارج نیست: یا این نعمت، خود از میان می‌رود و یا ما، خود از دنیا می‌رویم و آن را از دست می‌دهیم؛ بنابراین آن چه برای آخرت خود تقدیم می‌کنیم، ماندگار است. از الله متعال بخواهیم که ما و همه‌ی مسلمانان را بر امیال و خواسته‌های نفسانی چیره بگرداند و ما را از بُخل، و آز و طمع محافظت کند.

به‌راستی ثروت واقعی، ثروتی‌ست که برای آخرت خود، تقدیم می‌کنیم؛ خانواده‌ی پیامبر گوسفندی ذبح کردند و تمام آن گوسفند، جز دستش را صدقه دادند. پیامبر پرسید: «از گوسفند، چه باقی مانده است؟» عایشه& پاسخ داد: فقط دستِ آن مانده است و بقیه را صدقه دادم. پیامبر فرمود: «بَقِيَ كُلُّهَا غَيْرُ كَتِفِهَا».([[63]](#footnote-63))  
یعنی: «همه‌اش مانده است، جز دستِ آن». به عبارت دیگر آن‌چه خورده‌اید، تمام شده و از میان رفته است؛ اما آن‌چه صدقه داده‌اید، برای شما مانده است و پاداش آن را خواهید یافت.

صحابه با همت بالایشان، حد و اندازه‌ی دنیا و ثروتش را می‌دانستند؛ آن‌ها خوب می‌دانستند که آن‌چه تقدیم می‌کنند، ماندگار است و آن‌چه نگه دارند، فانی‌ست و از میان می‌رود.

\*\*\*

38- باب: اهمیت تغذیه‌ی معنوی افراد خانواده، فرزندان و زیردستانی که به سن تشخیص رسیده‌اند

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ﴾ [طه: ١٣٢]

و خانواده‌ات را به نماز فرمان بده و بر انجامش شکیبا باش.

و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ وَأَهۡلِيكُمۡ نَارٗا وَقُودُهَا ٱلنَّاسُ وَٱلۡحِجَارَةُ﴾ [التحريم: ٦]

ای مؤمنان! خود و خانواده‌ی خود را از آتشی که هیزمش مردم و سنگ‌ها هستند، حفظ کنید.

303- وعن أبي هريرةَ قال: أَخذ الحسنُ بنُ عليٍّ رضي الله عنْهُما تَمْرةً مِنْ تَمرِ الصَّدقَةِ فَجعلهَا في فِيهِ فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «كُخْ كُخ، إِرْمِ بِهَا، أَما علِمْتَ أَنَّا لا نأْكُلُ الصَّدقةَ؟» [متفق عليه]([[64]](#footnote-64))

وفي روايةٍ: «إنّا لا تَحِلُّ لنَا الصَّدقةُ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: حسن بن علی$ خرمایی از خرماهای صدقه (زکات) برداشت و آن را در در دهانش گذاشت. رسول‌الله فرمود: «کِخ،کِخ؛ آن را بیرون بینداز. مگر نمی‌دانی که ما، صدقه نمی‌خوریم؟»

و در روایتی دیگر آمده است: «صدقه، برای ما حلال نیست».

**شرح**

مؤلف/، بابی درباره‌ی اهمیت تغذیه‌ی معنوی اهل و عیال، فرزندان و سایر زیردستان گشوده است؛ مناسبت یا ارتباطش با مطالب گذشته، این‎ست که مؤلف/ در فصل‌های گذشته، پیرامون نفقه‌ یا تغذیه‌ی جسمی خانواده و سایر زیردستان، آیات و احادیثی ذکر کرده است؛ لذا همان‌طور که پدر یا سرپرست خانواده وظیفه دارد خرجی یا هزینه‌های متعارف خانواده را تأمین کند، بر او واجب است که غذای روحی خانواده و زیردستان را تأمین نماید. در این میان، نماز، در اولویت قرار دارد و بر مرد، واجب است که خانواده‌اش را به ادای نماز، دستور دهد؛ همان‌گونه که الله به پیامبرش، محمد فرموده است:

﴿وَأۡمُرۡ أَهۡلَكَ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱصۡطَبِرۡ عَلَيۡهَاۖ لَا نَسۡ‍َٔلُكَ رِزۡقٗاۖ نَّحۡنُ نَرۡزُقُكَۗ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلتَّقۡوَىٰ ١٣٢﴾ [طه: ١٣٢]

و خانواده‌ات را به نماز فرمان بده و بر انجامش شکیبا باش. از تو روزی نمی‌خواهیم؛ بلکه ما به تو روزی می‌دهیم. و تقوا، سرانجام نیکی دارد.

اهل، به معنای خانواده است و به همه‌ی کسانی گفته می‌شود که در یک خانه، یا از یک خاندان هستند؛ مانندِ همسر، دختر، پسر، عمه، خاله، و مادر و امثال آنان. الله به پیامبرش دستور داده است که خانواده‌اش را به نماز فرمان دهد و شکیبایی ورزد. «ٱصۡطَبِرۡ» در اصل «اصتبر» می‌باشد و حرف «تاء» در «اصتبر»، بنا بر قاعده‌ای در دستور زبان عربی به حرفِ «طاء» تبدیل شده است که غلیظ‌تر می‌باشد؛ و گاه غلظت کلامی، بیان‌گر غلظت مفهومی‌ست؛ یعنی مفاهیم عباراتی که چنین ساختاری دارند، از تأکید بیش‌تری برخوردار است.

الله متعال، درباره‌ی اسماعیل نبی که یکی از اجداد پیامبر اسلام است، ذکر فرموده که وی، خانواده‌اش را به نماز و زکات، فرمان می‌داد و نزد پروردگارش، خرسند و پسندیده بود.([[65]](#footnote-65)) لذا انسان، درباره‌ی خانواده‌اش مسؤولیت دارد و باید به تربیت آن‌ها حتی به تربیت خردسالانی که قدرت تشخیص دارند، اهمیت دهد و به‌اندازه‌ی کشش عقلشان، آن‌ها را امر و نهی و تربیت کند.

سپس مؤلف/، داستان حسن بن علی$ را نقل کرده که خرمایی از خرماهای صدقه (زکات) برداشت و در دهانش گذاشت. پیامبر به او فرمود: «کخ، کخ». یعنی این را دور بینداز که برای تو، خوب نیست و به او دستور داد که آن را از دهانش بیرون بیاورد و فرمود: «صدقه، برای ما حلال نیست».

صدقه برای خاندان پیامبر جایز نمی‌باشد؛ زیرا خاندان نبوی، برترین خاندان به‌شمار می‌روند و صدقه و زکات، چرکِ مالِ مردم است و برای برترین خانواده، مناسب نیست که از چرکِ مالِ مردم بخورند. همان‌طور که پیامبر به عمویش عباس بن عبدالمطلب فرمود: «إِنَّ الصَّدَقَةَ لا تَنْبَغِي لآلِ مُحَمَّدٍ إِنَّمَا هِيَ أَوْسَاخُ النَّاسِ».([[66]](#footnote-66)) یعنی: «زکات، برای خاندان محمد جایز نیست؛ زیرا صدقه (زکات)، چرکِ مال مردم است».

از حدیث ابوهریره چنین برداشت می‌کنیم که بر هرکسی، واجب است به تربیت فرزندانش اهمیت دهد و آن‌ها را از کارهای حرام منع کند؛ همان‌گونه که وظیفه دارد آنان را به‌گونه‌ای تربیت نماید که واجبات شرعی خود را انجام دهند.

\*\*\*

304- وعن أبي حفْصٍ عُمَر بن أبي سلَمةَ عبدِ الله بنِ عبدِ الأَسد، ربيبِ رسولِ اللهِ قال: كُنْتُ غُلاماً في حجْرِ رسول اللَّه وكَانَتْ يَدِي تَطِيشُ في الصَّحْفَةِ، فقال لي رسولُ اللَّه: «يا غُلامُ! سمِّ اللهَ تعالى، وَكُلْ بِيمِينِكَ، وكُلْ ممَّا يليكَ». فَما زَالَتْ تِلْكَ طِعْمتي بعْد. [متفقٌ عليه]([[67]](#footnote-67))

**ترجمه:** ابوحفص، عمر بن ابوسلمه([[68]](#footnote-68))، پیش‌زاده‌ی رسول‌الله می‌گوید: پسربچه‌ای در دامان پیامبر بودم و دستم در ظرف غذا دور می‌زد (و از هر سوی ظرف، لقمه برمی‌داشتم). رسول‌الله به من فرمود: «ای پسر! بسم‌الله بگو و با دست راست، و از جلوی خود بخور». از آن پس، روش عذا خوردن من، همین‌گونه بوده است.

**شرح**

مؤلف/، روایتی از عمر بن ابوسلمه نقل کرده است. عمر بن ابوسلمه ناپسری یا پیش‌زاده‌ی پیامبر بود؛ زیرا پسرِ همسر ایشان، ام‌سلمه& بوده است. وی، با پیامبر غذا می‌خورد و دستش در ظرف غذا دور می‌زد؛ یعنی از هر طرف ظرف، لقمه برمی‌داشت. پیامبر به او فرمود: «پسر جان! بسم‌الله بگو و با دست راست، و از جلوی خود بخور».

یعنی پیامبر سه مورد از آداب غذا خوردن را به او یاد داد:

**اول:** گفتنِ «بسم الله» در ابتدای غذا.

گفتن بسم الله، در ابتدای غذا واجب است و جایز نیست که کسی، آن را ترک کند؛ زیرا اگر کسی، بدون گفتن بسم‌الله، دست به غذا ببرد و شروع به خوردن کند، سرسخت‌ترین دشمن انسان، یعنی شیطان با او شریک می‌شود؛ البته ایرادی ندارد که «بسم‌الله» را کامل بگوید: «بسم‌الله الرحمن الرحیم»؛ زیرا رسول‌الله فرمود: «سمِّ اللَّهَ»؛ یعنی: «نام الله را ببر». لذا هم گفتنِ «بسم‌الله» درست است و هم می‌توان با افزدون «الرحمن الرحیم» کامل‌ترش کرد و گفت: «بسم‌الله الرحمن الرحیم». همان‌طور که الله کتابش را با همین عبارت، آغاز کرده است و نیز مانند سلیمان که نامه‌اش را با همین عبارت، شروع کرد:

﴿إِنَّهُۥ مِن سُلَيۡمَٰنَ وَإِنَّهُۥ بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ﴾ [النمل : ٣٠]

اين نامه از سوى سليمان و به نام اللهِ رحمان (گسترده‌مهر) و رحيم (مهرورز) است.

ناگفته نماند که گفتنِ «بسم‌الله» یکی از شرایط ذبح حیوانات است و گوشت حیوانی که هنگام ذبحش، نام الله بر آن نرفته، حرام، و مانندِ مردار می‌باشد و گویا بدون ذبح، مرده است.

علما، گفته‌اند: فقط باید «بسم‌الله» بگوید و گفتن «الرحمن الرحیم» در ادامه‌ی «بسم‌الله» زیبنده نیست؛ زیرا در این حالت، قول و عمل، یعنی موضوع مهر و رحمت با ذبح و کشیدن چاقو بر حلقوم حیوان، هم‌خوانی و تناسبی ندارد. برخی از علما نیز گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» را به‌طور کامل در هنگام ذبح حیوانات، بی‌اشکال دانسته‌اند.

**دوم:** «با دست راست خود بخور». این، امر وجوبی‌ست؛ لذا بر انسان، واجب است که با دستِ راست خود غذا بخورد و با دست راست خود، بیاشامد. زیرا پیامبر از خوردن و آشامیدن با دست چپ، منع کرده و فرموده است: «شیطان، با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد». این، در حالی‌ست که ما، از پیروی شیطان، منع شده‌ایم. الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّبِعُواْ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِۚ وَمَن يَتَّبِعۡ خُطُوَٰتِ ٱلشَّيۡطَٰنِ فَإِنَّهُۥ يَأۡمُرُ بِٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۚ﴾ [النور : ٢١]

ای مؤمنان! از گام‌های شیطان پیروی نکنید. و هر کس از گام‌های شیطان پیروی ‌کند، بداند که شیطان به کارهای بسیار زشت و ناپسند فرمان می‌دهد.

لذا قول راجح، این‎ست که خوردن و آشامیدن با دست راست، واجب و با دست چپ، حرام است. زیرا روش شیطان و کافران می‌باشد. چون کافران با دست چپ خود می‌خورند و می‌آشامند و اصلاً به این مسأله اهمیت نمی‌دهند. برخی از مردم، لیوان را با دست چپِ خود می‌گیرند و می‌گویند: بدین خاطر با دستِ چپم آب می‌نوشم که دست راستِ من چرب است و نمی‌خواهم، لیوان هم چرب شود. می‌گوییم: بگذار چرب گردد؛ آلوده به نجاست که نمی‌شود؛ شسته خواهد شد. یا انگشتان سبابه و شست خود را به صورت حلقه درآورید و بدین‌سان لیوان را بگیرید تا کم‌تر چرب شود. در هر حال هیچ عذر و بهانه‌ای برای خوردن و آشامیدن با دست چپ، پذیرفته نیست؛ زیرا خوردن و آشامیدن با دست چپ، حرام است و اعمال حرام، تنها در شرایط اضطراری و گریزناپذیر، جایز است؛ یعنی اگر کسی، دست راستش شکسته باشد یا دست راستش، فلج باشد و نتواند آن را به سوی دهانش بالا ببرد، این، ضرورت یا حالتِ اضطراری محسوب می‌شود و برای چنین فردی خوردن و آشامیدن با دست چپ، جایز است.

**سوم:** «و از جلوی خود بخور». یعنی وقتی با کسی هم‌کاسه هستی، از جلوی او نخور؛ زیرا بی‌ادبی‌ست. ولی اگر سرِ سفره نشسته‌اید و غذاهای گوناگونی روی سفره است، ایرادی ندارد که از غذایی که میل شماست، ولی جلوی شما نیست، بردارید. مثلاً گوشت‌ها یا ظرف سالاد، آن‌سوی سفره است؛ ایرادی ندارد که دست خود را برای برداشتن گوشت یا سالاد، دراز کنید؛ اگرچه جلوی دیگران باشد. زیرا انس بن مالک می‌گوید: با پیامبر غذا می‌خوردم و پیامبر برای برداشتن تکه‌های کدو، دستش را این سو و آن سوی ظرف می‌برد.

یکی از نکاتی که از حدیث عمر بن ابوسلمه برداشت می‌کنیم، این‎ست که انسان باید به فرزندان خود آداب غذا خوردن را آموزش دهد؛ از جمله گفتن «بسم‌الله» در ابتدای غذا. همان‌طور که پیامبر به پیش‌زاده‌ی خود، یعنی پسرِ همسرش، عمر بن ابوسلمه آموزش داد.

این حدیث، هم‌چنین نشان‌گر اخلاق نیک پیامبر است؛ زیرا به‌نیکی و بدون هیچ سرزنشی، به پیش‌زاده‌ی خود یاد داد که دستش را در ظرف غذا به این سو و آن سو نبَرَد و از جلوی خود، غذا بخورد و بسم‌الله بگوید.

گفتنی‎ست: مسایلی که در دوران کودکی آموخته می‌شود، هرگز از یاد نمی‌رود؛ ولی انسان بسیاری از مسایلی را که در بزرگ‌سالی می‌آموزد، فراموش می‌کند و حتی همین‌که اندکی بزرگ می‌شود، رغبتی به فراگیری پاره‌ای از مسایل ندارد یا به‌سادگی تن به یادگیری نمی‌دهد؛ در صورتی که هرچه سنّ انسان کم‌تر است، علاقه‌ی بیش‌تری به یادگیری و تجربه‌ی چیزهای جدید دارد. لذا کسی که به‌خاطر فرزندانش، از خدا بترسد و آنان را بر اساس تقوا تربیت نماید، فرزندانش نیز درباره‌ی او از الله خواهند ترسید؛ ولی کسی که به تربیت فرزندانش اهمیت ندهد و حقشان در امر تعلیم و تربیت را نادیده بگیرد، توقع نداشته باشد که وقتی به آنان، محتاج شود، به او رسیدگی کنند؛ بلکه حقش را پایمال خواهند کرد.

\*\*\*

305- وعن ابن عمَر رضي الله عنهما قال: سمعتُ رسولَ اللَّه يقول: «كُلُّكُمْ راع، وكُلُّكُمْ مسئولٌ عنْ رعِيَّتِه، والإمَامُ رَاع، ومسئولٌ عَنْ رَعِيَّتِه، والرَّجُلُ رَاعٍ في أَهْلِهِ ومسئولٌ عَنْ رَعِيَّتِه، والمرْأَةُ راعِيةٌ في بيْتِ زَوْجِهَا ومسئولة عنْ رعِيَّتِهَا، والخَادِمُ رَاعٍ في مالِ سيِّدِهِ ومسئولٌ عَنْ رَعِيَّتِه، فكُلُّكُمْ راعٍ ومسئولٌ عنْ رعِيتِهِ». [متفقٌ عليه]([[69]](#footnote-69))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «همه‌ی شما، مسؤولید و هر یک از شما درباره‌ی زیردستانش بازخواست می‌شود؛ رهبر یا حاکم، مسؤول رعیت است و مرد، مسؤول خانواده‌اش می‌باشد و درباره‌ی خانواده‌اش بازخواست می‌شود؛ و زن، درباره‌ی خانه‌ی شوهرش و فرزندان خود مسؤول است و خدمت‌کار، درباره‌ی اموالِ آقای خود و مسؤولیتی که به او سپرده شده است، مسؤولیت دارد. پس، همه‌ی شما مسؤولید و درباره‌ی مسؤولیت و زیردستان خود، بازخواست خواهید شد».

306- وعن عمرو بن شُعْيب، عن أَبيه، عن جَدِّهِ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مُرُوا أَوْلادكُمْ بِالصَّلاةِ وهُمْ أَبْنَاءُ سبع سِنِين، واضْرِبُوهمْ علَيْهَا وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْر، وفرَّقُوا بيْنَهُمْ في المضَاجعِ». [حديثی حسن است که ابوداود با اِسناد حسن روایت کرده است.]([[70]](#footnote-70))

**ترجمه:** از عمرو بن شعیب، از پدرش، از جدش$ روایت است که رسول‌الله فرمود: «فرزندانتان را در هفت سالگی به نماز امر کنید و چون ده ساله شدند، به‌خاطر کوتاهی در نماز، تنبیشهان نمایید و رخت‎خوابشان را از هم جدا کنید».

307- وعن أبي ثُريَّةَ سَبْرَةَ بنِ مَعْبدٍ الجهَنِيِّ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «عَلِّمُوا الصَّبِيَّ الصَّلاةَ لِسَبْعِ سِنِين، وَاضْرِبُوهُ علَيْهَا ابْنَ عشْرِ سِنِينَ». [حديثی حسن است که ابوداود و ترمذی روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن دانسته است.]([[71]](#footnote-71))

ولَفْظُ أبي داوُد: «مرُوا الصَّبِيَّ بِالصَّلاَةِ إِذَا بَلَغَ سَبْعَ سِنِينَ».

**ترجمه:** ابوثریه، سبره بن معبد جهنی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به فرزند خود در هفت سالگی، نماز را آموزش دهید و آن‌گاه که ده ساله شد، او را به‌خاطر (کوتاهی در) نماز بزنید».

در روایت ابوداود آمده است: «بچه را زمانی که به هفت سالگی رسید ، به نماز امر کنید».

**شرح**

مؤلف/، روایتی از عمرو بن شعیب، از پدرش از جدش نقل کرده که رسول‌الله فرموده است: «فرزندانتان را در هفت سالگی به نماز امر کنید و چون ده ساله شدند، به‌خاطر کوتاهی در نماز، تنبیشهان کنید و رخت‎خوابشان را از هم جدا نمایید». این، حدیثی «حَسَن» است که روایت سبره بن معبد جهنی نیز تأییدش می‌کند. آن‌چه در این حدیث آمده است، یکی از حقوق فرزندان بر پدرانشان به‌شمار می‌رود؛ یعنی این، حق فرزند است که وقتی هفت ساله شد، پدرش او را به نماز دستور دهد و اگر پس از ده سالگی نسبت به نماز کوتاهی می‌کرد، پدرش او را تنبیه کند؛ البته به‌شرطی که عاقل باشد؛ یعنی دیوانه نباشد. لذا کتک زدن به بچه‌های ده ساله‌ و دیوانه‌ای که نماز نمی‌خوانند، درست نیست؛ زیرا هیچ دیوانه‌ای، مکلف نمی‌باشد؛ البته باید دقت کرد که خراب‌کاری نکنند؛ چه در خانه و چه بیرون از خانه.

منظور از زدن، تنبیه کردن است؛ یعنی زدن، باید به‌گونه‌ای باشد که آسیبی به بچه نرسد و تأثیر مثبتی بر او بگذارد؛ لذا برای هیچ پدری جایز نیست که فرزندش را به‌سختی کتک بزند یا با زدنش، آسیبی به او برساند؛ کتک‌های پیاپی و بدون ضرورت نیز درست نیست. ولی اگر پدر می‌تواند فرزند ده ‌ساله‌اش را که نماز نمی‌خواند، بزند؛ به‌شرطی که آسیبی به او نرساند. زیرا هدف از زدن، تنبیه یا ادب کردن فرزند است، نه کودک‌آزاری یا آسیب رساندن به او.

این حدیث، ردی بر برخی از مربیان و دانش‌آموختگان علوم تربیتی‌ست که در هر حال، تنبیه بچه‌ها را نادرست می‌پندارند؛ لذا این حدیث نشان‌گر نادرستی پندار کسانی‌ست که تنبیه درست و اصولی را به عنوان یکی از روش‌های تربیتی قبول ندارند؛ زیرا گاه تنبیه بچه، اثری دارد که هیچ حرف و سخنی، آن‌همه اثر ندارد. گاه مشاهده می‌شود که برخی از دانش‌آموزان خردسال، در صورتی که تنبیه نشوند، تکالیف درسی خود را به‌خوبی انجام نمی‌دهند و نسبت به نظام آموزشی و درس و مدرسه، بی‌تفاوت و بی‌علاقه‌ باقی می‌مانند و این امر، ناهنجاری‌های درسی و رفتاری دیگری در پی خواهد داشت. لذا تنبیه اصولی و درستِ کودکان و دانش‌آموزان، یکی از مسایل مهم آموزشی‌ست که البته باید آسیب‌شناسی شود. ولی همان‌طور که گفتم، تنبیه، به‌خاطرِ ادب کردن بچه است، نه به‌خاطر اذیت و آزار او؛ لذا تأکید می‌شود که تنبیه، متناسب با وضعیت بچه و به‌گونه‌ای باشد که آسیبی به او نرسد. یعنی نه مانندِ برخی از معلمان و مربیان گذشته، کودکان و دانش‌آموزان را به‌سختی کتک بزنیم و نه همانند برخی از مربیان و مدعیان امروزیِ علوم تربیتی، مسأله‌ی تنبیه را از اساس حذف کنیم؛ زیرا بچه‌ها معمولاً یک‌دنده و لجبازند و تا تنبیه نشوند، حرف گوش نمی‌کنند.

\*\*\*

39- باب: حقوق همسایگان و سفارش به مراعات حقوق آنان

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ مَن كَانَ مُخۡتَالٗا فَخُورًا ٣٦﴾ [النساء : ٣٦]

و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید و به پدر و مادر نیکی نمایید و نیز به خویشاوندان، و یتیمان، و بینوایان، و همسایه‌ای که خویشاوند است و به همسایه‌ی بیگانه، و یار هم‌نشین و مسافرِ در راه‌مانده و آن‌که مالکش شده‌اید.

308- وعن ابنِ عمرَ وعائشةَ رضي الله عنهما قَالا: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَا زَالَ جِبْرِيلُ يُوصِينِي بِالجارِ حتَّى ظَنَنتُ أَنَّهُ سيُوَرِّثُهُ». [متفقٌ عليه]([[72]](#footnote-72))

**ترجمه:** ابن‌عمر و عایشه می‌گویند: رسول‌الله فرمود: «جبرئیل، آن‌قدر درباره‌ی همسایه سفارش کرد که گمان کردم همسایه را وارثِ همسایه قرار خواهد داد».

309- وعن أبي ذرٍّ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «يَا أَبَا ذرّ إِذا طَبَخْتَ مَرَقَةً، فَأَكْثِرْ مَاءَها، وَتَعَاهَدْ جِيرَانَكَ». [روایت مسلم]([[73]](#footnote-73))

وفي رواية له عن أبي ذرّ قال: إن خليلي أَوْصَانِي: «إِذا طبخْتَ مَرَقاً فَأَكْثِرْ مَاءَهُ ثُمَّ انْظُرْ أَهْلَ بَيْتٍ مِنْ جِيرانِك، فَأَصِبْهُمْ مِنْهَا بِمعْرُوفٍ».

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگاه آب‌گوشتی پختی، آبِ آن را بیش‌تر کن و همسایه‌ات را به‌یاد داشته باش».

در روایتی دیگر از مسلم آمده است: ابوذر می‌گوید: دوستم، پیامبر مرا وصیت فرمود که هرگاه آب‌گوشت پختی، آبَش را زیاد کن و سپس به خانواده‌ی پیرامون و به همسایگانت بنگر و از این غذا به آن‌ها نیز بده».

310- وعن أبي هريرة أَنَّ النَّبيَّ قال: «واللَّهِ لا يُؤْمِن، واللَّهِ لا يُؤْمِن» قِيل: منْ يَا رَسُولَ اللهِ؟ قال: «الَّذي لا يأْمنُ جارُهُ بَوَائِقَهُ». [متفق عليه]([[74]](#footnote-74))

وفي رواية لمسلم: «لا يَدْخُلُ الجنَّة مَنْ لا يأْمنُ جارُهُ بوَائِقهُ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «به الله سوگند، ایمان ندارد؛ به الله سوگند ایمان ندارد!» پرسیدند: چه کسی ای رسول‌خدا! فرمود: «کسی که همسایه‌اش از شرّ او درامان نیست».

و در روایت مسلم آمده است: «کسی که همسایه‌اش از شرّ او در امان نباشد، وارد بهشت نمی‌شود».

311- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «يَا نِسَاءَ المُسلِمَاتِ لا تَحْقِرَنَّ جارَةٌ لجارتِهَا وَلَوْ فِرْسَنَ شَاةٍ». [متفقٌ عليه]([[75]](#footnote-75))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «ای زنان مسلمان! هیچ زنی، هدیه‌ی خود به زن همسایه‌اش را کوچک نشمارد، اگرچه (هدیه‌ی به‌ظاهر کوچکی مانند) استخوان کف پای گوسفند (پاچه‌ی گوسفند) باشد».

312- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: لا يَمْنَعْ جارٌ جارَهُ أَنْ يغْرِزَ خَشَبَةً في جِدارِهِ». ثُمَّ يَقُولُ أَبوهريرة: مَالي أَرَاكُمْ عنْهَا معْرِضِين، واللَّهِ لأرمينَّ بها بيْنَ أَكْتَافِكُم. [متفقٌ عليه]([[76]](#footnote-76))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ همسایه‌ای، همسایه‌اش را از کوبیدن میخ به دیوار مشترکشان منع نکند». سپس ابوهریره گفت: «چرا شما را می‌بینم که به این حدیث، عمل نمی‌کنید؟ به الله سوگند که من، این میخ را به شانه‌هایتان می‌کوبم. (کنایه از عمل به این حدیث است.)

313- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ باللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَلا يُؤْذِ جَارَه، وَمَنْ كَان يُؤْمِنُ بِاللَّهِ والْيَوْمِ الآخر، فَلْيكرِمْ ضَيْفَهُ، وَمَنْ كَانَ يُؤْمنُ بِاللَّهِ وَالْيومِ الآخِر، فَلْيَقُلْ خَيْراً أَوْ لِيَسْكُتْ». [متفقٌ عليه]([[77]](#footnote-77))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، همسایه‌اش را اذیت نکند؛ هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد؛ هرکس، به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

314- وعن أبي شُريْح الخُزاعيِّ أَنّ النَّبيِّ قال: «مَنْ كَانَ يُؤمِنُ بِاللَّهِ والْيوْمِ الآخِر، فَلْيُحسِنْ إلِى جارِه، ومنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ واليومِ الآخِرِ فَلْيُكْرِمْ ضَيْفهُ، ومنْ كانَ يؤمنُ باللَّهِ واليومِ الآخرِ فَلْيَقُلْ خَيْراً أَوْ لِيسْكُتْ». [مسلم، این حدیث را با همین الفاظ روایت کرده و بخاری، بخشی از آن را روایت نموده است.]([[78]](#footnote-78))

**ترجمه:** ابوشریح خزاعی می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکس به الله و آخرت، ایمان دارد، به همسایه‌اش نیکی کند؛ هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد؛ هرکس، به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

315- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: قلتُ: يا رسول الله إِنَّ لي جَارَيْن، فَإِلى أَيِّهما أُهْدِى؟ قال: «إِلَى أَقْربهمِا مِنْك باباً». [روایت بخاري]([[79]](#footnote-79))

**ترجمه:** عائشه& می‌گوید: از پیامبر پرسیدم: ای رسول‌خدا! دو همسایه دارم؛ به کدام یک از آن‌ها هدیه بدهم؟ فرمود: «به آن‌که درب خانه‌اش به تو نزدیک‌تر است».

316- وعن عبدِ الله بن عمر رضي الله عنهما قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «خَيْرُ الأَصحاب عِنْدَ الله تعالى خَيْرُهُمْ لصاحِبِه، وخَيْرُ الجيران عِنْدَ الله تعالى خيْرُهُمْ لجارِهِ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و آن را حدیثی حسن دانسته است.]([[80]](#footnote-80))

**ترجمه:** عبدالله بن عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از میان دوستان، کسی نزد الله متعال بهتر است که برای دوستش بهتر باشد و بهترین همسایه نزد الله متعال، کسی‌ست که برای همسایه‌اش بهتر است».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: حقوق همسایگان و سفارش به مراعات آنان». همسایه به کسی می‌گویند که دیوار خانه‌اش به دیوار خانه‌ی شما چسبیده یا خانه‌‌اش به خانه‌ی شما، نزدیک است. برخی از آثار و اقوال گذشتگان نیک امت، نشان‌گر این‎ست که تا چهل خانه از هر سوی خانه‌ی انسان، همسایه‌اش به‌شمار می‌روند و بیش‌تر از آن، در صورتی جزو همسایگان محسوب می‌شوند که حدیث صحیحی درباره‌اش وجود داشته باشد، وگرنه، این مسأله به عرف مردم بستگی دارد.

سپس مؤلف/، آیه‌ای از سوره‌ی «نساء» ذکر کرده که الله فرموده است:

﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۗ﴾ [النساء : ٣٦]

و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید و به پدر و مادر نیکی نمایید و نیز به خویشاوندان، و یتیمان، و بینوایان، و همسایه‌ای که خویشاوند است و به همسایه‌ی بیگانه، و یار هم‌نشین و مسافرِ در راه‌مانده و آن‌که مالکش شده‌اید.

علما، همسایه را بر سه دسته دانسته‌اند:

1. همسایه‌ی خویشاوند و مسلمان؛ چنین همسایه‌ای، علاوه بر حق همسایگی، حق خویشاوندی و اسلام نیز دارد.
2. همسایه‌ی مسلمانی که خویشاوند نیست و دارای حق همسایگی و اسلام است.
3. همسایه‌ی کافر که حق همسایگی دارد و اگر خویشاوند باشد، حق خویشاوندی هم دارد.

این‌ها، سه دسته از همسایه‌ها هستند که حقوقی دارند: حقوقی که انجامِ آن واجب است و حقوقی که نباید انجام داد؛ بلکه ترکِ آن واجب می‌باشد.

سپس مؤلف/، پنج حدیث ذکر کرده است: از ابن‌عمر، از ابوذر، و از ابوهریره.

در حدیث ابن‌عمر آمده است: پیامبر فرمود: «جبرئیل، آن‌قدر درباره‌ی همسایه سفارش کرد که گمان کردم همسایه را وارثِ همسایه قرار خواهد داد». یعنی: این حکم را از سوی الله، نازل خواهد کرد. و این، بدین معنا نیست که جبرئیل، خود این حکم را صادر می‌کند؛ زیرا جبرئیل به عنوان فرشته‌ی وحی حکم الهی را به پیامبر می‌رساند و حق تشریع ندارد. در هر حال، جبرئیل آن‌قدر درباره‌ی همسایه سفارش می‌کرد که پیامبر فرمود: «گمان کردم به‌زودی حکم ارث بردن همسایه از همسایه را خواهد آورد». و این، نشان‌ می‌دهد که جبرئیل تأکید زیادی درباره‌ی همسایه داشته است.

و در حدیث ابوذر بدین نکته اشاره شده است که وقتی انسان، از نعمتی برخوردار می‌شود، باید به همسایه‌اش خیری برساند و از این نعمت به او هم بدهد؛ چنان‌که پیامبر فرمود: «هرگاه آب‌گوشتی پختی، آبِ آن‎را بیش‌تر کن و همسایه‌ات را به‌یاد داشته باش».

«مَرَق» به معنای شورباست و معمولاً به آب‌گوشت و هر نوع ‌خورشی گفته می‌شود که با نان تناول می‌گردد؛ هر غذایی که پختید، چه آب‌گوشت و چه غذایی دیگر، یا اگر شیر، و خوراکی یا نوشیدنی دیگری داشتید که مازاد بر نیازتان بود، همسایه‌ی خود را فراموش نکنید و نعمتی را که الله به شما داده است، از او دریغ نکنید؛ زیرا همسایه، حق و حقوقی دارد.

و اما در احادیث ابوهریره آمده است که پیامبر سه بار سوگند خورد و فرمود: «به الله سوگند، ایمان ندارد؛ به الله سوگند ایمان ندارد!» پرسیدند: چه کسی ای رسول‌خدا! فرمود: «کسی که همسایه‌اش از شرّ او درامان نیست».

یعنی کسی که همسایه‌اش از اذیت و آزار، و از ظلم و ستمش، امان ندارد، مؤمن نیست؛ و اگر اذیت و آزار، از زبان بگذرد و به عمل درآید، به مراتب بدتر و شدیدتر است.

این، نشان می‌دهد که ظلم و ستم به همسایه حرام است؛ چه با زبان باشد و چه در عمل. اذیت و آزار زبانی، این‎ست که از همسایه‌اش یا از سوی او چیزهایی بشنود که اذیتش می‌کند؛ مانند کسانی که صدای رادیو و تلویزیون خود را تا آخِرش باز می‌کنند و بدین‌سان همسایه‌ی خود را می‌آزارند. چنین کاری، جایز نیست؛ اگرچه صدا، صدای تلاوت قرآن باشد. زیرا مزاحمتی برای همسایگان است و آسایش آنان را به‌هم می‌زند و این، حرام است.

و اذیت و آزار عملی، این‎ست که خاک‌روبه‌ها و زباله‌های خود را اطراف خانه‌اش بیندازند یا با گذاشتن وسایل و اسباب و اثاثیه در راهرو یا دربِ خانه، رفت و آمدش را دچار مشکل کنند. هر کاری که باعث اذیت و آزار همسایه است، حرام می‌باشد و کسی که همسایه‌اش را بیازارد، مؤمن نیست؛ یعنی در این مسأله، ویژگی‌های لازم برای یک مؤمن را ندارد و از ویژگی‌های مؤمنان در تعامل با همسایگان، محروم است.

در حدیث دیگری از ابوهریره آمده است که پیامبر فرمود: «هیچ همسایه‌ای، همسایه‌اش را از کوبیدن میخ به دیوار مشترکشان منع نکند». لذا اگر همسایه‌ای، قصد تعمیر سقف خانه‌اش و یا نصب شیروانی و دیوارکوب را داشته باشد، همسایه‌اش حق ندارد او را از این کار منع نماید؛ زیرا این کار، هیچ ضرری ندارد، بلکه استحکام خانه را بیش‌تر می‌کند؛ به‌ویژه خانه‌های قدیمی كه خشتی بودند و چوب، از فرسایش دیواره‌های خشتی، جلوگیری می‌نماید و این، به سود هر دوی آن‌هاست. لذا هیچ همسایه‌ای حق ندارد همسایه‌اش را از نصب دیوارکوب چوبی و امثال آن بر خانه‌اش، منع کند. و به‌فرض این‌که مانع این کار شود، باز هم همسایه حق دارد کارش را انجام دهد؛ اگرچه همسایه‌اش مخالف باشد. از این‌رو ابوهریره فرمود: «چرا شما را می‌بینم که به این حدیث، عمل نمی‌کنید؟ به الله سوگند که من، این میخ را به شانه‌هایتان می‌کوبم». این، کنایه از عمل به این حدیث است. ابوهریره زمانی این سخن را گفت که از سوی مروان بن حکم، امیر مدینه بود؛ همانندِ سخنی که امیرمؤمنان، عمر بن خطاب در مشاجره‌ی محمد بن مسلمه و همسایه‌اش بر زبان آورد؛ ماجرا از این قرار بود که محمد بن مسلمه، می‌خواست آب را به باغش برساند و آب‌راه از زمین همسایه‌اش می‌گذشت. همسایه‌اش، مانع شد؛ برای داوری نزد عمر رفتند. عمر فرمود: «اگر او را از این کار منع کنی، آب را بر روی خودت جاری می‌کنم». و بدین‌سان همسایه‌ی محمد بن مسلمه را مجبور کرد که حق همسایه‌اش را رعایت کند؛ زیرا عبورِ آب کشاورزی، نه تنها ضرر ندارد، بلکه برای زمین و باغی که از آن می‌گذرد، مفید است. بنابراین، مراعات حقوق همسایگان و نیکی کردن به آنان در حد امکان، واجب است و اذیت و آزار به آنان به هر شکلی که باشد، حرام می‌باشد؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «هرکس به الله و آخرت، ایمان دارد، به همسایه‌اش نیکی کند».

\*\*\*

40- باب: نیکی به پدر و مادر و تداوم پیوند خویشاوندی

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ وَلَا تُشۡرِكُواْ بِهِۦ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنٗا وَبِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡيَتَٰمَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينِ وَٱلۡجَارِ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡجَارِ ٱلۡجُنُبِ وَٱلصَّاحِبِ بِٱلۡجَنۢبِ وَٱبۡنِ ٱلسَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُكُمۡۗ﴾ [النساء : ٣٦]

و الله را پرستش کنید و چیزی را با او شریک نگردانید و به پدر و مادر نیکی نمایید و نیز به خویشاوندان، و یتیمان، و بینوایان، و همسایه‌ای که خویشاوند است و به همسایه‌ی بیگانه، و یار هم‌نشین و مسافرِ در راه‌مانده و آن‌که مالکش شده‌اید.

و می‌فرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ ٱلَّذِي تَسَآءَلُونَ بِهِۦ وَٱلۡأَرۡحَامَۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلَيۡكُمۡ رَقِيبٗا ١﴾

[النساء:1]

و تقوای الله را در پیش بگیرید که به نام او از یکدیگر درخواست می­کنید و از گسستن رابطه­ی خویشاوندی پروا نمایید.

و می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَصِلُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ﴾ [الرعد: ٢١]

و کسانی ‌که پیوندهایی را که الله به برقراری آن دستور داده، برقرار می‌دارند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ إِمَّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا ٢٣ وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ٢٤﴾ [الإسراء: ٢٣، ٢٤]

و پروردگارت فرمان داد که جز او را عبادت و پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی نمایید. و چون یکی از آن‌ها یا هر دوی آن‌ها نزدت به سن پیری رسیدند، کوچک‌ترین سخن ناخوشایندی به آنان مگو و بر سرشان داد مزن و به آنان سخن نیکی بگو. و از روی مهربانی بالِ فروتنی و تواضعت را برایشان فرود آور و بگو: ای پروردگارم! همان‌گونه که در کودکی مرا پرورش دادند، آنان را مشمول رحمت خویش بگردان.

و می‌فرماید:

﴿وَوَصَّيۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيۡهِ حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ وَفِصَٰلُهُۥ فِي عَامَيۡنِ أَنِ ٱشۡكُرۡ لِي وَلِوَٰلِدَيۡكَ﴾ [لقمان: ١٤]

و به انسان درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش در حالی که دچار ضعف روز‌افزون می‌شد، به او باردار گشت و تا دو سال هم به او شیر می‌دهد. (آری؛ به او سفارش کردیم) که سپاس‌گزار من و پدر و مادرت باش.

317- عَن أبي عبد الرحمن عبد الله بن مسعود قال: سأَلتُ النَّبيَّ: أَيُّ الْعملِ أَحبُّ إلى الله تَعالى؟ قال: «الصَّلاةُ على وقْتِهَا». قُلْت: ثُمَّ أَي؟ قال: «بِرُّ الْوَالِديْنِ». قلت: ثُمَّ أَي؟ قال: «الجِهَادُ في سبِيِل اللَّهِ». [متفقٌ عليه]([[81]](#footnote-81))

**ترجمه:** ابوعبدالرحمن، عبدالله بن مسعود می‌گوید: از پیامبر پرسیدم: کدامین عمل نزد الله متعال، پسندیده‌تر است؟ فرمود: «نمازِ سرِ وقت». گفتم: سپس کدامین عمل؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر». سؤال کردم: سپس چه عملی؟ فرمود: «جهاد در راه الله».

318- وعن أبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لا يَجْزِي ولَدٌ والِداً إِلاَّ أَنْ يَجِدَهُ مملُوكا، فَيَشْتَرِيَه، فَيَعْتِقَهُ». [روایت مسلم]([[82]](#footnote-82))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ فرزندی، نمی‌تواند حق پدرش را ادا کند، مگر این‌که پدرش را برده‌ی کسی ببیند و او را خریداری و آزاد کند».

**شرح**

مؤلف/، می‌گوید: «باب نیکی به پدر و مادر و رعایت پیوند خویشاوندی». وی، به‌پیروی از متون و داده‌های شرعی، از نیکی به پدر و مادر، به «بِرُّ الْوَالِديْنِ» و از پیوند خویشاوندی به «صله‌ی رحم» تعبیر کرده است. نیکی به پدر و مادر، از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین عبادت‌هاست و پس از اطاعت از الله و پیامبرش، در رده‌ی دوم اهمیت قرار دارد. همان‌طور که مشاهده می‌کنید مؤلف/، آیه‌های فراوانی در این باره ذکر کرده است. همه‌ی این آیات، نشان‌گر حقوق بزرگی‌ست که پدر و مادر بر فرزندان خود دارند. الله متعال، به سختی‌هایی اشاره فرموده است که مادر برای فرزندش متحمل می‌شود؛ مادر از زمانی که باردار می‌گردد تا هنگامی که وضع حمل می‌کند، دچار ضعف روزافزون می‌شود تا این‌که سختی‌های زایمان را پشت سر می‌گذارد و پس از تحمل این‌همه سختی، فرزندش را به دنیا می‌آورد. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ كُرۡهٗا وَوَضَعَتۡهُ كُرۡهٗا﴾ [الأحقاف: ١٥]

مادرش با تحمل رنج و سختی به او باردار شد و با رنج و سختی، او را به دنیا آورد.

سپس الله متعال، سخت‌ترین دوران زندگی پدر و مادر را بیان فرموده است: ﴿إِمَّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ﴾ [الإسراء: ٢٣] یعنی: «و چون یکی از آن‌ها یا هر دوی آن‌ها نزدت به سن پیری رسیدند، کوچک‌ترین سخن ناخوشایندی به آنان نگو». زیرا وقتی پدر و مادر، پیر می‌شوند، ضعیف و ناتوان شده، نیازمندِ فرزندانشان می‌گردند؛ با این حال، الله متعال دستور می‌دهد که کوچک‌ترین سخن ناخوشایندی به آن‌ها نگو؛ یعنی به آن‌ها نگو که از دست شما خسته شدم. بلکه رفتار نیک و پسندیده ای با آنان داشته باش و وقتی سخن می‌گویند یا بهانه‌جویی می‌کنند، بر سرِشان فریاد نزن: ﴿وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا ٢٣﴾ یعنی: «و به آنان، سخن نیکی بگو». به عبارت دیگر پاسخشان را به‌نیکی بده؛ چون حق زیادی بر تو دارند.

سپس مؤلف/، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابن مسعود از پیامبر پرسید: کدامین عمل نزد الله متعال، پسندیده‌تر است؟ فرمود: «نمازِ سرِ وقت». و باز سؤال کرد: سپس کدامین عمل؟ فرمود: «نیکی به پدر و مادر». پرسید: سپس چه عملی؟ فرمود: «جهاد در راه الله». بدین‌سان پیامبر نیکی به پدر و مادر را پیش از جهاد در راه الله ذکر کرد. اگر ابن‌مسعود بیش از این هم سؤال می‌کرد، رسول‌الله پاسخش را به‌روشنی می‌داد.

این، نشان‌گر اهمیت نیکی به پدر و مادر است. نیکی به پدر و مادر، دامنه‌ی گسترده‌ای دارد که شامل خوش‌رفتاری و خوش‌زبانی با آنان و نیز حمایت مالی از آن‌هاست؛ البته در حد توان. زیرا الله متعال دستور داده است: تا آن‌جا که می‌توانید، یعنی در حد توان خود، تقوا پیشه کنید. در برابرِ نیکی به پدر و مادر، نافرمانی از آن‌ها قرار دارد.

سپس مؤلف/ دومین حدیث ذکر کرده که پیامبر فرموده است: «هیچ فرزندی، نمی‌تواند حق پدرش را ادا کند، مگر این‌که پدرش را برده‌ی کسی ببیند و او را خریداری و آزاد کند». زیرا بدین‌سان پدرش را از قید بردگی انسان، آزاد می‌کند. این حدیث بدین معنا نیست که هرکس، پدرش را برده‌ی کسی ببیند و او را خریداری کند، پدرش در قید بردگی او درمی‌آید؛ بلکه بلافاصله پس از پرداخت پول آزادی‌اش، پدرش آزاد می‌شود و نیازی به این نیست که فرزند، آزادی پدرش را اعلام کند؛ مادر نیز همین حکم را دارد. و این، نشان‌دهنده‌ی عظمت حقوق پدر و مادر است.

\*\*\*

319- وعنه أيضاً أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ والْيوْمِ الآخِر، فَلْيُكْرِمْ ضَيْفَه، وَمَنْ كانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ والْيوم الآخِر، فَلْيصلْ رَحِمَه، وَمَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّه وَالْيوْمِ الآخِر، فلْيقُلْ خيراً أَوْ لِيَصمُتْ». [متفقٌ عليه]([[83]](#footnote-83))

**ترجمه:** هم‌چنین از ابوهریره روایت است که رسول‌الله فرمود: «هرکس به الله و روز قیامت ایمان دارد، مهمانش را گرامی بدارد؛ هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، با خویشاوندانش ارتباط داشته باشد؛ هرکس به الله و آخرت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید یا ساکت باشد».

320- وعنه قال: قال رسول الله : «إِنَّ اللهَ تَعَالى خَلَقَ الخَلْقَ حَتَّى إِذَا فَرَغَ مِنْهُمْ قَامَتِ الرَّحِم، فَقَالَت: هذا مُقَامُ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ الْقَطِيعةِ؛ قال: نَعَمْ أَمَا تَرْضينَ أَنْ أَصِلَ مَنْ وَصَلَك، وَأَقْطَعَ مَنْ قَطَعَك؟ قالت: بَلَى، قال فذلِك لَكَ»، ثم قَالَ رَسُولُ اللهِ: «اقرءوا إِنْ شِئتُم: ﴿فَهَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن تَوَلَّيۡتُمۡ أَن تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرۡحَامَكُمۡ ٢٢ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمۡ وَأَعۡمَىٰٓ أَبۡصَٰرَهُمۡ ٢٣﴾ [متفقٌ عليه]([[84]](#footnote-84))

وفي رواية للبخاري: فقال اللهُ تعالى: «مَنْ وَصلَكِ، وَصلْتُه، ومنْ قَطَعكِ قطعتُهُ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله متعال، آفریده‌هایش را خلق کرد؛ پس از این‌که آفرینش آن‌ها را به پایان رساند، رَحِم (خویشاوندی) برخاست و گفت: برخاسته‌ام تا از قطع پیوند خویشاوندی به تو پناه ببرم. الله متعال فرمود: آیا راضی نیستی به این‌که هرکس تو را وصل کند، با او پیوند داشته باشم (و او را به رحمت خویش برسانم) و هرکس، تو را قطع کند، با او قطع رابطه کنم (و او را از رحمت خویش دور بگردانم؟) پاسخ داد: بلی؛ (الله) فرمود: «این حق، برای تو محفوظ است». سپس رسول‌الله فرمود: ([[85]](#footnote-85)) «اگر خواستید، این آیات را بخوانید:

﴿فَهَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن تَوَلَّيۡتُمۡ أَن تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرۡحَامَكُمۡ ٢٢ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمۡ وَأَعۡمَىٰٓ أَبۡصَٰرَهُمۡ ٢٣﴾ [محمد : ٢٢، ٢٣]

چه بسا آن‌گاه که سرپرست (امور مردم) شوید، در زمین به فساد و تبهکاری بپردازید و رابطه با خویشاوندانتان را قطع نمایید. الله، چنین کسانی را نفرین (و از رحمتش دور) نموده و (گوش‌های) آنان را کر و چشمانشان را کور کرده است.

در روایتی دیگر از بخاری آمده است: «الله متعال فرمود: کسی که تو را وصل کند (حق خویشاوندی را ادا نماید) به او می‌پیوندم؛([[86]](#footnote-86)) و هرکس، تو (رابطه‌ی خویشاوندی) را قطع کند، با او قطع رابطه می‌کنم».([[87]](#footnote-87))

321- وعنه قال: جَاءَ رَجُلٌ إلى رسول اللهِ فقال: يا رسولَ الله! مَنْ أَحَقُّ النَّاسِ بحُسنِ صَحَابَتي؟ قال: «أُمُّك». قال: ثُمَّ من؟ قال: «أُمُّكَ». قال: ثُمَّ مَن؟ قال: «أُمُّكَ» قال: ثُمَّ مَن؟ قال: «أَبُوكَ». [متفقٌ عليه]([[88]](#footnote-88))

وفي رواية : يا رسول الله! مَنْ أَحَقُّ الناس بِحُسْن الصُّحْبة؟ قال: «أُمُّكَ ثُمَّ أُمُّك، ثُمَّ أُمُّك، ثمَّ أَباك، ثُمَّ أَدْنَاكَ أَدْنَاكَ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: مردی نزد رسول‌الله آمد و گفت: چه کسی بیش از دیگران، سزاوار این‎ست که با او خوش‌رفتار باشم؟ فرمود: «مادرت». دوباره پرسید: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت». باز سؤال کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «مادرت». گفت: آن‌گاه چه کسی؟ فرمود: «پدرت».

و در روایتی آمده است: (آن مرد پرسید:) ای رسول‌خدا! چه کسی بیش از همه‌ی مردم، به خوش‌رفتاری من سزاوارتر است؟ فرمود: «مادرت، سپس مادرت، سپس مادرت، و آن‌گاه به پدرت نیکی کن و به همین ترتیب به هرکس که به تو نزدیک‌تر است».

**شرح**

این دو حدیث، درباره‌ی جایگاه و اهمیت والای صله‌‌ی رحم است. پیش‌تر این نکته را بیان کردم که منظور از صله‌ی رحم، ارتباط خویشاوندی‌ست و این، به عُرف مردم و عادت‌ِ آن‌ها بستگی دارد؛ زیرا چند و چون پیوند خویشاوندی و حد و اندازه‌ی آن در کتاب و سنت، بیان نشده و پیامبر شرط و قیدی برای آن ذکر نکرده است. به عبارت دیگر، مواردی چون خورد و نوش یا هم‌سفره بودن و یا زندگی در یک مسکن به عنوان شرایط پیوند خویشاوندی، مطرح نیست و این مسأله به عرف مردم بستگی دارد؛ یعنی صله‌ی رحم، همان است که در عرف مردم، ارتباط و پیوند خویشاوندی شناخته شود و در مقابل، آن‌چه مردم قطع رابطه بدانند، بی‌توجهی به صله‌ی رحم به‌شمار می رود؛ این، یک اصل است.

ناگفته نماند که اگر عرف مردم در این باره به‌گونه‌ای از میان برود یا خراب شود که به ارتباط خویشاوندی اهمیت ندهند، چنین عرفی اعتبار ندارد؛ زیرا چنین عادتی، یک عرف یا عادت غیراسلامی‌ست. چنان‌که امروزه در کشورهای غیراسلامی به خانواده‌هایشان اهمیت نمی‌دهند و چه‌بسا اعضای یک خانواده یکدیگر را نمی‌شناسند! گاه فرزندِ یک مرد، بزرگ می‌شود و پدرش را نمی‌شناسد و با هم بیگانه هستند! دلیلش، این‎ست که آن‌ها به ارتباط خانوادگی و خویشاوندی، اهمیت نمی‌دهند و معنا و مفهوم همسایگی را نمی‌دانند و روابط اجتماعی آن‌ها، خشک، پوچ و فاسد است؛ زیرا کفر، آن‌ها و همه‌ی ارزش‌های اخلاقی آنان را از میان برده است. لذا سخنِ ما، درباره‌ی جامعه‌ی اسلامی متعهدی‌ست که به ارزش‌های دینی و اخلاقی اهمیت می‌دهد؛ از این‌رو آن‌چه در عرف چنین جامعه‌ای، صله‌ی رحم محسوب شود، همان صله‌‌ی رحم یا پیوند خویشاوندی‌ست و آن‌چه که در این جامعه آن را قطع رابطه‌ی خویشاوندی بدانند، قطع این پیوند به‌شمار می‌آید.

در نخستین حدیث ابوهریره آمده است که الله متعال، با کسی پیوند دارد و او را از رحمت خویش بهره‌مند می‌سازد که حق پیوند خویشاوندی را به‌جای آورَد و پیوندش را با کسی که پیوند خویشاوندی را قطع ‌کند، قطع می‌نماید و او را از رحمت خود، محروم می‌گرداند. هرکس، خواهانِ ارتباط با پروردگار خویش است؛ پس حق خویشاوندی را ادا کنید و اگر مایلید که الله با شما قطع رابطه کند، رابطه‌ی خویشاوندی خود را قطع کنید؛ این، مجازاتی درخورِ قطع رابطه‌ی خویشاوندی‌ست. لذا هرچه توجه انسان به ادای این حق، بیش‌تر باشد، ارتباطش با الله استوارتر است و هرچه در این زمینه کوتاهی کند، از اجر و ثواب او کاسته می‌شود و بی‌گمان الله متعال، به هیچ‌کس ستم نمی‌کند.

مؤلف/ این دو آیه ذکر کرده که الله فرموده است:

﴿فَهَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن تَوَلَّيۡتُمۡ أَن تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرۡحَامَكُمۡ ٢٢ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمۡ وَأَعۡمَىٰٓ أَبۡصَٰرَهُمۡ ٢٣﴾ [محمد : ٢٢، ٢٣]

چه بسا آن‌گاه که سرپرست (امور مردم) شوید، در زمین به فساد و تبهکاری بپردازید و رابطه با خویشاوندانتان را قطع نمایید. الله، چنین کسانی را نفرین (و از رحمتش دور) نموده و (گوش‌های) آنان را کر و چشمانشان را کور کرده است.

در این آیه بدین نکته تصریح شده که تبهکاران و کسانی که در زمین به فساد و تباهی می‌پردازند و رابطه با خویشاوندانشان را قطع می‌کنند، از رحمت الهی دور می‌شوند و الله متعال، آن‌ها را از شنیدنِ سخن حق، کَر می‌گرداند و به‌فرض این‌که سخن حق را بشنوند، هیچ سودی از آن نمی‌برند؛ هم‌چنین چشمانشان را از دیدن حقیقت، کور گردانیده و راه‌های سعادت و نیکی را نمی‌بینند؛ زیرا چشم و گوش، دو راه اساسی برای انتقال اطلاعات به قلب هستند و وقتی مسیرِ انتقال، خراب شود، هیچ خیری به قلب نمی‌رسد. پناه بر الله.

علما، بذل و بخشش به نزدیکان و خویشاوندان را یکی از نمونه‌های ارتباط با آنان برشمرده‌ و گفته‌اند: ثروتمندی که خویشاوندانِ فقیری دارد و خود، جزو وارثان آن‌ها محسوب می‌شود، بر او واجب است که نفقه‌ی این‌ها را بدهد، یعنی مخارج متعارف آن‌ها را تأمین کند؛ مانند دو برادر که یکی از آن‌ها، ثروتمند است و دیگری، فقیر، و توانایی کسب و کار ندارد. لذا از آن‌جا که برادر از برادر، ارث می‌برد، بر برادر ثروتمند واجب است که مخارج متعارف برادر فقیرش و ناتوانش را که کسب و کاری ندارد، تأمین کند. این، یکی از مصادیق و نمونه‌های پیوند خویشاوندی‌ست.

علما، هم‌چنین گفته‌اند: اگر خویشاوند فقیر برای ازدواج به کمک و حمایت نیاز داشت، کمک کردن به او واجب است؛ زیرا ازدواج برای حفظ عفت و پاک‌دامنی، یکی از مهم‌ترین نیازهای انسان است. بنابراین، اگر فقیری، برادرِ ثروتمندی داشته باشد که تنها وارث اوست، بر برادر ثروتمند تأمین خوراک، پوشاک، مسکن و سواریِ مورد نیازِ برادرِ فقیرش واجب است و چنان‌چه برادر فقیر، قصد ازدواج داشته باشد، برادر ثروتمند باید به او کمک کند.

بر کسی که دانشی درباره‌ی چنین مسایلی ندارد، واجب است که از علما بپرسد تا او را راهنمایی کنند و راه درست را به او نشان دهند؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَرۡسَلۡنَا قَبۡلَكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۖ فَسۡ‍َٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ٧﴾ [الأنبياء: ٧]

ما پیش از تو تنها مردانی را (به عنوان پیامبر) فرستادیم که به آنان وحی می‌کردیم؛ اگر نمی‌دانید، از اهل علم بپرسید.

حدیث دوم، درباره‌ی سزاوارترین شخص به هم‌صحبتی و خوش رفتاری انسان است؛ پیامبر در این حدیث، بیان فرموده که مادر، بیش از دیگران سزاوار این‎ست که با او خوش‌رفتار باشیم. و چون دوباره‌ در این‌باره از او پرسیدند، باز هم مادر را سزاوارترین شخص به هم‌صحبتی و خوش‌رفتاری معرفی کرد و تا سه بار، او را بیش از همه سزاوار عطوفت، مهرورزی و خوش‌رفتاری دانست و مرتبه‌ی چهارم، پدر را سزاوار تکریم، محبت و خوش‌رفتاری معرفی فرمود؛ زیرا هیچ‌کس مثل مادر به فرزندش، مهر نمی‌ورزد و نسبت به او دل‌سوزی نمی‌کند. الله متعال، می‌فرماید:

﴿حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ وَهۡنًا عَلَىٰ وَهۡنٖ﴾ [لقمان: ١٤]

مادرش در حالی که دچار ضعف روز‌افزون می‌شد، او را (در شکم خود) حمل کرد.

و می‌فرماید:

﴿حَمَلَتۡهُ أُمُّهُۥ كُرۡهٗا وَوَضَعَتۡهُ كُرۡهٗا﴾ [الأحقاف: ١٥]

مادرش با تحمل رنج و سختی به او باردار شد و با رنج و سختی، او را به دنیا آورد.

ابتدای شب، فرزندش را در گهواره می‌گذارد و او را آرام می‌کند تا بخوابد و وقتی فرزندش بیمار یا بی‌خواب می‌شود، شب تا صبح بیدار می‌ماند تا فرزندش، راحت بخوابد؛ خودش سرما را به جان می‌خرد تا فرزندش گرم باشد و گرمای سخت را تحمل می‌کند تا فرزندش احساس گرما نکند و بیش ازپدر ، به فرزند خویش توجه و رسیدگی می‌نماید. از این‌رو حق مادر، سه برابر حقّ پدر است.

هم‌چنین مانند پدر، پُرزور و قوی نیست و حقش را نمی‌گیرد؛ بنابراین، پیامبر سه بار درباره‌ی حق مادر، سفارش فرمود و یک بار نسبت به حق پدر؛ و این، رهنمودی روشن برای انسان است که باید هرچه می‌تواند هم‌صحبت خوبی برای پدر و مادرش باشد و از هیچ خدمتی به آنان دریغ نکند. الله متعال، به ما و همه‌ی مسلمانان توفیق خدمت به پدر و مادر را عنایت کند و همگان را به آن‌چه که خیر و صلاح آن‌ها در آن است، موفق بگرداند و ما و سایر مسلمانان را از لطف و احسان خویش بهره‌مند بفرماید.

\*\*\*

322- وعنه عَنِ النَّبيِّ قال: «رغِم أَنْف، ثُم رغِم أَنْف، ثُمَّ رَغِم أَنف مَنْ أَدرْكَ أَبَويْهِ عِنْدَ الْكِبر أَحدُهُمَا أَوْ كِلاهُما، فَلمْ يدْخلِ الجَنَّةَ». [روایت مسلم]([[89]](#footnote-89))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «خوار و زبون باد، خوار و زبون باد، خوار و زبون باد کسی که پدر مادرش، هر دو، یا یکی از آن‌ها به سن پیری برسند و او، (با خدمت به آن‌ها) وارد بهشت نشود».

323- وعنه أَنَّ رجلاً قال: يا رسولَ الله! إِنَّ لي قَرابَةً أَصِلُهُمْ وَيَقْطَعُوني، وَأُحسِنُ إِلَيْهِمِ وَيُسيئُونَ إِليَّ، وأَحْلُمُ عنهُمْ وَيجْهلُونَ علَيَّ، فقال: «لَئِنْ كُنْتَ كما قُلْتَ، فَكَأَنَّمَا تُسِفُّهُمُ المَلَّ، ولا يَزَالُ معكَ مِنَ الله ظهِيرٌ عَلَيْهِمْ ما دمْتَ عَلَى ذَلكَ». [روایت مسلم]([[90]](#footnote-90))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: مردی، عرض کرد: ای رسول‌خدا! من، خویشاوندانی دارم که با آنان ارتباط برقرار می‌کنم، ولی آن‌ها با من ارتباط ندارند؛ و من به آنان نیکی می‌کنم، ولی آن‌ها به من بد می‌کنند؛ من در برابر بدی‌هایشان شکیبایی می‌ورزم، ولی آن‌ها باز هم به من بدی می‌کنند. پیامبر فرمود: «اگر همین‌گونه باشی که گفتی، گویا خاکستر داغ به آنان می‌خورانی و تا زمانی که به همین روش عمل کنی، پشتیبانی از سوی الله در برابرِ آنان با تو خواهد بود».

324- وعن أَنسٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «مَنْ أَحبَّ أَنْ يُبْسَطَ له في رِزقِه، ويُنْسأَ لَهُ في أَثرِه، فَلْيصِلْ رحِمهُ». [متفقٌ عليه]([[91]](#footnote-91))

انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس دوست دارد روزی‌اش، زیاد شود و عمرش طولانی، پس صله‌ی رحم (ارتباط با خویشانش) را رعایت کند».

325- وَ عنهُ قال: كَانَ أَبُو طَلْحَةَ أَكْثَر الأَنْصَارِ بِالمدِينَةِ مَالاً مِنْ نَخْل، وَكَانَ أَحَبُّ أَمْوالِهِ إِلَيْهِ بَيْرَحاء، وَكانَتْ مُسْتَقْبِلَةَ المسْجِدِ وكانَ رسولُ الله يدْخُلُهَا وَيشْربُ مِنْ ماءٍ فِيهَا طَيِّبٍ قَالَ أَنَس: فلَمَّا نزَلَتْ هَذِهِ الآيةُ: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ قام أَبُوطَلْحَةَ إِلى رسولِ اللَّه فقال: يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ اللهَ تَعَالَى أَنْزَلَ عَلَيْك: **﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَ﴾** وَإِنَّ أَحَبَّ مَالي إِلَيَّ بَيْرَحَاء، وإِنَّهَا صَدقَةٌ للَّهِ تَعَالَى أَرْجُو بِرَّهَا وذُخْرهَا عِنْد الله تعالى، فَضَعْها يا رسول الله حيْثُ أَرَاكَ اللَّهُ، فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «بَخ، ذلِكَ مَالٌ رَابح، ذلِكَ مَالٌ رَابِح، وَقَدْ سمِعْتُ مَا قُلْت، وَإِنِّي أَرَى أَنْ تَجْعَلَهَا في الأَقْرَبِينَ». فقال أَبُو طَلْحَةَ: أَفْعَلُ يَا رَسُولَ اللهِ، فَقَسَّمَهَا أَبُو طَلْحَةَ في أَقَاربِه، وَبَني عَمِّهِ. [متفقٌ عليه]([[92]](#footnote-92))

**ترجمه:** انس می‌گوید: ابوطلحه در میان انصار مدینه، از لحاظ داشتن نخل، از همه ثروتمندتر بود؛ محبوب‌ترین ثروتش نزد او نخلستانی به نام «بیرحاء» در مقابل مسجد بود و پیامبر گاه به این نخلستان می‌رفت و از آبِ گوارایش می‌نوشید. انس می‌گوید: وقتی این آیه نازل شد: ﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾، ابوطلحه نزد پیامبر رفت و گفت: ای رسول‌خدا! الله متعال، این آیه را بر شما نازل کرده و (فرموده) است:

﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ﴾

هرگز به نیکی دست نمی­یابید مگر آن‌که از آن‌چه دوست دارید، انفاق کنید.

(ابوطلحه افزود:) باغ بیرحاء، محبوب‌ترین ثروتِ من است و می‌خواهم آن را در راه الله صدقه دهم و به خیر و ثواب آن نزد الله، امیدوارم؛ پس هرطور که مناسب می‌دانید، درباره‌اش تصمیم بگیرید. رسول‌الله فرمود: «به‌به! این، مال سودمندی‌ست؛ این، مالِ سودمندی‌ست و آن‌چه گفتی، شنیدم؛ نظرِ من، این‎ست که آن را میانِ خویشاوندانت تقسیم کنی». ابوطلحه گفت: ای رسول‌خدا! همین کار را می‌کنم. سپس آن را میان خویشان و پسرعموهایش تقسیم کرد.

326- وعن عبد الله بن عمرو بن العاص رضي الله عنهما قال: أَقْبلَ رجُلٌ إِلى نَبِيِّ اللَّه، فقال: أُبايِعُكَ على الهِجرةِ وَالجِهَادِ أَبتَغِي الأَجرَ مِنَ الله تعالى. قال: «فَهَلْ مِنْ والدِيْكَ أَحدٌ حَي؟» قال: نعمْ بل كِلاهُما. قال: «فَتَبْتَغِي الأَجْرَ مِنَ الله تعالى؟» قال: نعم. قال: «فَارْجعْ إِلى والدِيْك، فَأَحْسِنْ صُحْبتَهُما». [متفقٌ عليه؛ این، لفظ مسلم است.]([[93]](#footnote-93))

وفي روايةٍ لهُما: جاءَ رجلٌ فاسْتَأْذَنُه في الجِهَادِ فقال: «أَحيٌّ والِداك؟» قال: نَعَم، قال: «ففِيهِما فَجاهِدْ».

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص می‌گوید: مردی، نزد پیامبرخدا آمد و گفت: برای کسب اجر و پاداش از الله متعال، با شما بر سرِ هجرت و جهاد پیمان می‌بندم. پیامبر فرمود: «آیا پدر یا مادرت، زنده‌اند؟» پاسخ داد: آری؛ هر دوی آن‌ها زنده‌اند. پیامبر پرسید: «و اجر و ثواب الله متعال را می‌طلبی؟» گفت: بله. رسول‌الله فرمود: «پس نزد پدر و مادرت برگرد و با آنان رفتار نیک و پسندیده‌ای داشته باش».

در روایتی دیگر از بخاری و مسلم، آمده است: مردی (نزد پیامبر) آمد و اجازه‌ی جهاد خواست. پیامبر فرمود: «آیا پدر و مادرت زنده‌اند؟» پاسخ داد: بله. رسول‌الله فرمود: «جهاد تو، خدمت به ایشان است».

327- وَعنهُ عَنِ النَّبيِّ قال: «لَيْسَ الْواصِلُ بِالمُكافئ وَلكِنَّ الواصِلَ الَّذي إِذا قَطَعتْ رَحِمُهُ وصلَهَا». [روایت بخاري]([[94]](#footnote-94))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «وصل‌کننده‌ی راستین پیوندِ خویشاوندی، کسی نیست که به‌خاطر ارتباطی که خویشاوندانش با او دارند، با آن‌ها ارتباط برقرار می‌کند؛ بلکه کسی‌ست که وقتی با او قطع رابطه می‌کنند، او ارتباطش را با آن‌ها حفظ می‌نماید».

328- وعن عائشة قالت: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «الرَّحمُ مَعَلَّقَةٌ بِالعَرْشِ تَقُول: مَنْ وصلني وَصَلَهُ اللَّه، وَمَن قَطَعَني، قَطَعَهُ اللَّه». [متفقٌ عليه]([[95]](#footnote-95))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «رَحِم به عرش، آویزان است و می‌گوید: هرکس، پیوند خویشاوندی را برقرار کند، الله، او را از رحمت خویش بهره‌مند سازد و هرکس مرا (یعنی پیوند خویشاوندی را) قطع کند، الله او را از رحمتش محروم بگرداند».

329- وعن أُمِّ المُؤْمِنِينَ ميمُونَةَ بنْتِ الحارِثِ رضي الله عنها أَنَّهَا أَعتَقَتْ وليدةً وَلَم تَستَأْذِنِ النَّبِيَّ فلَمَّا كانَ يومَها الَّذي يدورُ عَلَيْهَا فِيه، قالت: أشَعَرْتَ يَا رَسُول الله إِنِّي أَعْتَقْتُ ولِيدتي؟ قال: «أَوَ فَعلْت؟». قالت: نَعمْ. قال: «أَما إِنَّكِ لو أَعْطَيتِهَا أَخوالَكِ كان أَعظَمَ لأجرِكِ». [متفقٌ عليه]([[96]](#footnote-96))

**ترجمه:** از ام‌المؤمنین میمونه دخت حارث& روایت است که ایشان، کنیزی را آزاد کرد و از پیامبر اجازه نگرفت. روزِ نوبتش که پیامبر به خانه‌اش می‌رفت، عرض کرد: ای رسول‌خدا! آیا می‌دانید که من، کنیزم را آزاد کردم؟ پیامبر فرمود: «آیا واقعاً چنین کاری کردی؟» پاسخ داد: بله. پیامبر فرمود: «ولی اگر او را به دایی‌هایت می‌بخشیدی، پاداشِ بیش‌تری به تو می‌رسید».

**شرح**

این احادیث، درباره‌ی فضیلت و اهمیت صله‌ی رحم است و نشان می‌دهد: پیوند خویشاوندی، این نیست که انسان، در پاسخ پیوندی که خویشانش با او دارند، با آن‌ها ارتباط داشته باشد؛ بلکه صله‌ی رحم، در حقیقت، این‎ست که انسان با خویشاوندانی که با او ارتباط ندارند، رابطه داشته باشد و بدین‌سان پیوند خویشاوندی‌اش به‌خاطر خداست، نه بدین‌خاطر که مردم از او تعریف و تمجید کنند یا ارتباطش با بندگان خدا، صرفاً در پاسخ ارتباطی باشد که با او دارند. همان‌گونه که در حدیث پیامبر بدین نکته تصریح شده است. در این احادیث، هم‌چنین آمده است که رحم، به عرش آویزان است و می‌گوید: «هرکس، مرا وصل کند (یعنی پیوند خویشاوندی را رعایت کند) الله، او را به رحمت خویش برساند». این، جمله‌ای دعایی‌ست؛ و احتمال دارد که جمله‌ای خبری باشد؛ لذا بدین مفهوم است که هرکس صله‌ی رحم کند، الله او را از رحمتش برخوردار می‌سازد. و هر دو احتمال، صحیح است و نشان می‌دهد که صله‌ی رحم، اهمیت فراوانی دارد؛ به گونه‌ای که زیر عرش، چنین دعایی می‌کند یا چنین خبری می‌دهد.

سپس مؤلف/، داستان مردی را ذکر کرده که با خویشاوندانش ارتباط داشت، ولی آن‎ها با او ارتباط نداشتند؛ او، به آن‌ها نیکی می‌کرد و پاسخی جز بدی نمی‌دید. پیامبر به او فرمود: «اگر همین‌گونه باشی که گفتی، گویا خاکستر داغ در دهانشان می‌گذاری». یعنی به سبب رفتارِ بدی که با تو دارند، سزاوار چنین مجازاتی هستند و «تا زمانی که چنین روی‌کردی داشته باشی، پشتیبانی از سوی الله در برابرِ آنان با تو خواهد بود» و بدین‌سان به‌رغم این‌که با تو قطع رابطه می‌کنند، با آنان ارتباط خواهی داشت.

این احادیث و امثال آن، نشان‌گر این‎ست که صله‌ی رحم و رعایت پیوند خویشاوندی در حد توان انسان و به‌اندازه‌ای که عرف جامعه‌ی اسلامی اقتضا می‌کند، واجب است و این، هشداری جدی درباره‌ی قطع رابطه‌ی خویشاوندی به‌شمار می‌رود.

\*\*\*

330- وعن أسماءَ بنتِ أَبي بكر الصديق رضي الله عنهما قَالَتْ: قَدِمَتْ عَلَيَّ أُمِّي وَهِيَ مُشركةٌ في عَهْدِ رسولِ‌الله فاسْتَفْتَيْتُ رَسُولَ‌الله، قُلْتُ: قَدِمَتْ عَلَيَّ أُمِّي وَهِيَ رَاغِبَةٌ، أفَأصِلُ أُمِّي؟ قَالَ: «نَعَمْ، صِلِي أُمَّكِ». [متفقٌ عليه]([[97]](#footnote-97))

**ترجمه:** اسماء دختر ابوبکر صدیق$ می‌گوید: مادرم، در حالی که مشرک بود، در حیات پیامبر نزدم آمد؛ از پیامبر سؤال کردم: مادرم نزدِ من آمده است و از من انتظار (نیکی و هدیه) دارد؛ آیا با او ارتباط بگیرم (و به او نیکی کنم)؟ فرمود: «بله؛ با مادرت ارتباط بگیر».

331- وعن زينب الثقفيةِ امرأةِ عبدِ الله بن مسعود وعنها قَالَتْ: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «تَصَدَّقْنَ يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ وَلَوْ مِنْ حُلِيِّكُنَّ»، قَالَتْ: فَرَجَعْتُ إِلَى عبد الله بنِ مسعود فقلتُ لَهُ: إنَّكَ رَجُلٌ خَفِيفُ ذَاتِ اليَدِ وَإنَّ رَسُولَ اللهِ قَدْ أمَرَنَا بِالصَّدَقَةِ فَأْتِهِ فَاسْألْهُ، فإنْ كَانَ ذلِكَ يُجزِئُ عَنِّي وَإلا صَرَفْتُهَا إِلَى غَيْرِكُمْ. فَقَالَ عبدُ اللهِ: بَلِ ائْتِيهِ أنتِ، فانْطَلَقتُ، فَإذا امْرأةٌ مِنَ الأنْصارِ بِبَابِ رسولِ اللَّه حَاجَتي حَاجَتُها، وَكَانَ رَسُولُ اللهِ قَدْ أُلْقِيَتْ عَلَيهِ المَهَابَةُ. فَخَرجَ عَلَيْنَا بِلاَلٌ، فَقُلْنَا لَهُ: ائْتِ رَسُولَ اللَّه فَأخْبرْهُ أنَّ امْرَأتَيْنِ بالبَابِ تَسألانِكَ: أُتُجْزِئُ الصَّدَقَةُ عَنْهُمَا عَلَى أزْواجِهمَا وَعَلَى أيْتَامٍ في حُجُورِهِما؟ وَلا تُخْبِرْهُ مَنْ نَحْنُ، فَدَخلَ بِلاَلٌ عَلَى رَسُولِ اللَّه فسأله، فَقَالَ لَهُ رَسُول اللَّه: «مَنْ هُمَا؟» قَالَ: امْرَأةٌ مِنَ الأنْصَارِ وَزَيْنَبُ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: «أيُّ الزَّيَانِبِ هِيَ؟» قَالَ: امْرَأةُ عبدِ اللهِ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: «لَهُمَا أجْرَانِ: أجْرُ القَرَابَةِ وَأجْرُ الصَّدَقَةِ». [متفقٌ عليه]([[98]](#footnote-98))

**ترجمه:** زینب ثقفی، همسر عبدالله بن مسعود وعنها می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «ای زنان! صدقه دهید؛ حتی از زیورآلات خود». (زینب) می‌گوید: نزد عبدالله بن مسعود بازگشتم و به او گفتم: تو، مردی تنگ دست هستی و پیامبر به ما دستور داده است که صدقه دهیم. نزدشان برو و از ایشان بپرس که آیا می‌توانم به تو صدقه دهم تا در غیر این صورت آن را به دیگران بدهم؟ عبدالله گفت: تو، خود نزدش برو. لذا من، خودم رفتم و زنی از انصار را مقابل درب خانه‌ی پیامبر دیدم که او هم سؤالی مانند سؤال من داشت. و از آن‌جا که پیامبر پُرهیبت بود، (هیچ‌یک از ما در خود نمی‌دید که در بزند و سؤالش را بپرسد) تا این‌که بلال خارج شد؛ به او گفتیم: نزد پیامبر برو و به ایشان بگو: دو زن، پشتِ در هستند و می‌پرسند: آیا می‌توانند صدقه‌ی اموالشان را به شوهران خود و یتیمانی بدهند که تحت سرپرستی آن‌ها هستند؟ و به ایشان نگو که ما، کیستیم. بلال نزد رسول‌الله رفت و سؤال را مطرح کرد. رسول‌الله از او پرسید: «این دو زن، کیستند؟» پاسخ داد: زنی از انصار و زینب. رسول‌الله فرمود: «کدام زینب؟» بلال، پاسخ داد: همسر عبدالله. رسول‌الله فرمود: «این‌ها، دو اجر دارند: اجر خویشاوندی، و اجر صدقه».

**شرح**

مؤلف/ روایتی بدین مضمون نقل کرده است که اسماء دختر ابوبکر صدیق$ می‌گوید: مادرم، در حالی که مشرک بود، در حیات پیامبر نزدم آمد؛ از پیامبر سؤال کردم: مادرم نزدِ من آمده است و از من انتظار (نیکی و محبت) دارد؛ آیا با او ارتباط بگیرم (و به او نیکی کنم)؟ فرمود: «بله؛ با مادرت ارتباط بگیر».

در متن این روایت آمده است: «وَهِيَ رَاغِبَةٌ». برخی از علما گفته‌اند: بدین معناست که به اسلام، رغبت دارد. لذا ارتباط با او، بدین‌خاطر بود که علاقه و رغبت بیش‌تری به اسلام، پیدا کند و مسلمان شود. هم‌چنین گفته شده که این عبارت، بدین مفهوم است که: او، انتظار دارد که با او ارتباط داشته باشم. لذا پیامبر به اسماء& دستور داد که با مادرش ارتباط بگیرد. لذا مادر اسماء، با این امید و اشتیاق که دخترش با او ارتباط بگیرد و به او هدیه دهد، به ملاقات دخترش آمد.

این، نشان می‌دهد که انسان باید با خویشاوندانش رابطه داشته باشد، حتی اگر مسلمان نباشند؛ زیرا حق خویشاوندی آن‌ها، به قوت خود باقی‌ست. فرموده‌ی الله متعال در سوره‌ی «لقمان» بیان‌گر همین موضوع است:

﴿وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشۡرِكَ بِي مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٞ فَلَا تُطِعۡهُمَاۖ وَصَاحِبۡهُمَا فِي ٱلدُّنۡيَا مَعۡرُوفٗا﴾ [لقمان: ١٥]

و اگر (پدر و مادرت) تو را بر آن داشتند که چیزی را شریکم بسازی که به آن دانش نداری، از آنان اطاعت مکن و در دنیا با آن‌ها به خوبی رفتار نما.

یعنی اگر پدر و مادرت، مشرک بودند و با تأکید و پافشاری از او می‌خواستند که به الله شرک بورزی، از آنان اطاعت نکن؛ زیرا اطاعت از مخلوق در جهت نافرمانی از خالق، درست نیست. با این حال، در دنیا به آنان به‌نیکی رفتار کن؛ یعنی به وظیفه‌ی خود در قبال آن‌ها عمل نما و با آن‌ها ارتباط داشته باش، هرچند کافر یا فاسق باشند؛ زیرا حق خویشاوندی دارند.

این حدیث هم، نشان‌گر همان موضوعی‌ست که در این آیه بیان شده است؛ چنان‌که پیامبر به اسماء دختر ابوبکر صدیق$ فرمان داد که با مادرش که در آن زمان، مشرک بود، ارتباط بگیرد.

هم‌چنین دریافتیم که صدقه دادن به خویشان، دو پاداش دارد: اجر صله‌ی رحم، و اجر صدقه. دلیلش، روایتی‎ست که زینب دختر مسعود ثقفی، همسر عبدالله بن مسعود روایت کرده که پیامبر زنان را به صدقه دادن، دستور داد. زینب& به خانه‌اش بازگشت؛ شوهرش، عبدالله بن مسعود مردی تنگ‌دست و فقیر بود. زینب به شوهرش خبر داد که پیامبر، به زنان دستور داده است که صدقه دهند. لذا عبدالله بن مسعود از همسرش خواست که به او و نیز یتیمانِ نیازمند، کمک کند. اما این سؤال برای آن‌ها مطرح شد که آیا زن، می‌تواند به شوهر و اعضای خانواده‌ی خود و کسانی که در خانه‌‌اش هستند، صدقه دهد؟ لذا زینب& به خانه‌ی پیامبر رفت تا این مسأله را مطرح کند و حکمش را از پیامبر بپرسد. وقتی به خانه‌ی پیامبر رسید، زنی از انصار را مقابل خانه‌ی پیامبر دید که او هم آمده بود تا همین سؤال را از پیامبر بپرسد. ولی پیامبر پُرهیبت بود و هیچ‌یک از این‌ها در خود نمی‌دید که در بزند و سؤالش را بپرسد تا این‌که بلال خارج شد؛ آری؛ هیبت پیامبر به‌گونه‌ای بود که ابتدا که انسان، ایشان را می‌دید، هیبتشان، انسان را می‌گرفت، ولی پس از اندکی گفتگو و هم‌نشینی، محبت پیامبر در دل می‌نشست. بلال از خانه خارج شد و از آن دو سؤال کرد: چه‌کار داريد؟ گفتند: نزد پیامبر برو و به ایشان بگو: دو زن، پشتِ در هستند و می‌پرسند: آیا می‌توانند صدقه‌ی اموالشان را به شوهران خود و یتیمانی بدهند که تحت سرپرستی آن‌ها هستند؟ و به ایشان نگو که ما، کیستیم. بلال نزد رسول‌الله رفت و سؤال را مطرح کرد. رسول‌الله از او پرسید: «این دو زن، کیستند؟» پاسخ داد: زنی از انصار و زینب. رسول‌الله فرمود: «کدام زینب؟» چون خیلی‌ها، اسمشان زینب بود. بلال پاسخ داد: همسر عبدالله. عبدالله بن مسعود خادمِ پیامبر بود و بدون اجازه وارد خانه‌ی پیامبر می‌شد. لذا پیامبر عبدالله و خانواده‌اش را به‌خوبی می‌شناخت و از اوضاع او آگاه بود. آن زنِ انصاری و همسر عبدالله بن مسعود از بلال خواستند نامی از آن‌ها، نزد پیامبر نبرد و نگوید که کیستند؛ ولی بلال از آن جهت که رسول‌الله سؤال کرد و اطاعت ایشان بر اطاعت دیگران، مقدم است، به پیامبر خبر داد که سؤال‌کنندگان؛ زنی از انصار و نیز همسر عبدالله بن مسعود هستند. رسول‌الله فرمود: «این‌ها، دو اجر دارند: اجر خویشاوندی، و اجر صدقه». لذا بدین نکته پی می‌بریم که هنگام نیاز، صدقه دادن به فرزندان و همسر (هم زن و هم مرد) جایز است و این، دو پاداش دارد: اجر صدقه، و اجر صله‌ی رحم؛ یعنی انسان می‌تواند در هنگام نیاز، به فرزندان یا همسر خود، صدقه دهد.

ناگفته نماند که اگر این نیاز، جزو همان نفقه‌ای باشد که بر انسان واجب است، در این صورت دادن زکات به کسی که نفقه‌اش بر انسان واجب است، درست نیست؛ ولی اگر نیازش، خارج از حد نفقه باشد یا آن شخص، جزو کسانی نباشد که نفقه‌اش بر انسان، واجب است، در این صورت، دادن زکات به چنین شخصی، بلامانع است؛ یعنی اشکالی ندارد که انسان از زکات اموالش، بدهی پدر، پسر یا همسرش را بپردازد؛ البته در صورتی که بدهکار، زنده باشد؛ یعنی اگر بدهکار، مرده باشد، بدهی‌اش را از مالِ زکات نمی‌دهند؛ بلکه بدهی‌اش را داوطلبانه یا به عنوان صدقه‌ی نفلی و یا از آن‌چه بر جا گذاشته است، ادا می‌کنند.

\*\*\*

332- وعن أبي سُفْيان صخْر بنِ حربٍ في حدِيثِهِ الطَّويل في قصَّةِ هِرقل أَنَّ هِرَقْلَ قال لأَبي سفْيان: فَماذَا يأْمُرُكُمْ بِه؟ يَعْني النَّبِيَّ قال: قلت: يقولُ: «اعْبُدُوا اللهَ وَحدَه، ولا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئا، واتْرُكُوا ما يقُولُ آباؤُكم، ويأْمُرُنَا بالصَّلاةِ ، والصِّدْق، والعفَاف، والصِّلَةِ». [متفقٌ عليه]([[99]](#footnote-99))

**ترجمه:** ابوسفیان، صخر بن حرب ضمن روایتی طولانی از ماجرای ملاقاتش با «هرقل» می‌گوید: هرقل به من گفت: شما را به چیزی فرامی‌خواند؟ منظورش، پیامبر بود. ابوسفیان می‌گوید: پاسخ دادم: می‌گوید: «الله یکتا و یگانه را عبادت و پرستش کنید و هیچ چیزی را شریکش نسازید و آن‌چه را پدران شما می‌گفتند، رها نمایید؛ و ما را به نماز، راست‌گویی و درست‌کاری، پاک‌دامنی و صله‌ی رحم، امر می‌کند».

333- وعن أبي ذر قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إِنَّكُم ستفْتَحُونَ أَرْضًا يُذْكَرُ فِيهَا القِيرَاطُ».

وفي روايةٍ: «ستفْتحُونَ مصْر وهِي أَرْضٌ يُسَمَّى فِيها القِيراط، فَاستَوْصُوا بِأَهْلِها خيْرًا، فَإِنَّ لَهُمْ ذِمةً ورحِمًا».

وفي روايةٍ: «فإِذا افْتتَحتُموها، فَأَحْسِنُوا إِلى أَهْلِهَا، فَإِنَّ لهُم ذِمَّةً ورحِماً» أَو قال: «ذِمَّةً وصِهرًا». [رواه مسلم]([[100]](#footnote-100))

قال العُلَماء: الرَّحِمُ التي لهُمْ كَوْنُ هَاجَر أُمُّ إِسْماعِيلَ مِنْهم. «والصِّهْرُ»: كونُ مارِية أُمِّ إِبراهِيمَ ابنِ رسول اللَّه منهم.

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «شما، به‌زودی سرزمینی را فتح می‌کنید که در آن، نام قیراط([[101]](#footnote-101)) ذکر می‌شود».

و در روایت آمده است: «به‌زودی مصر را فتح می‌کنید؛ و آن‌جا سرزمینی‌ست که در آن نام قیراط، ذکر می‌شود. سفارش مرا درباره‌ی نیکی به اهالی آن مراعات کنید؛ زیرا آن‌ها، حرمت و حق خویشاوندی دارند».

و در روایتی دیگر آمده است: «وقتی آن‌جا را فتح کردید، به مردمانش ‌نیکی کنید؛ زیرا آن‌ها، حرمت و حق خویشاوندیِ نسبی دارند». یا فرمود: «زیرا آن‌ها، حرمت و خویشاوندیِ سببی دارند».

علما گفته‌اند: منظور از «رحم» (خویشاوندی نسبی)، این‎ست که هاجر، مادر اسماعیل، اهل مصر بوده است؛ و منظور از «صهر» (خویشاوندی سببی) این‎ست که ماریه، مادر ابراهیم فرزند رسول‌خدا مصری بوده است.

334- وعن أبي هريرة قال: لما نزلَتْ هذِهِ الآيَةُ: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء : ٢١٤] دعا رسولُ اللَّه قُرَيْشًا فاجْتَمعُوا فَعَم، وخَصَّ وقال: «يا بَني عبدِ شَمس، يا بني كَعْب بنِ لُؤَي، أَنقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّار، يَا بني مُرَّةَ بنِ كْعب، أَنْقِذُوا أَنفُسَكُمْ مِن النَّار، يا بني عبْدِ مَنَاف، أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النَّار، يا بَني هاشِمٍ أَنقِذُوا أَنْفُسكُمْ مِنَ النَّار، يا بني عبْدِ المطَّلِبِ أَنْقِذُوا أَنْفُسكُمْ مِن النَّار، يا فاطِمَة أَنْقِذي نفْسَكِ منَ النَّار، فَإِني لا أَمْلِكُ لَكُمْ منَ الله شيْئا، غَيْر أَنَّ لَكُمْ رحِماً سأَبلُّهَا بِبِلالِها». [روایت مسلم]([[102]](#footnote-102))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ «و به خویشاوندان نزدیکت هشدار بده»، رسول‌الله قریش را فراخواند و طوایف قریش را به‌طور عموم و برخی از افراد را به‌طور خاص، مخاطب قرار داد و فرمود: «ای بنی عبدشمس! ای بنی کعب بن لؤی! خود را از آتش دوزخ نجات دهید؛ ای بنی‌ مره بن کعب! خود را از آتش دوزخ نجات دهید؛ ای بنی عبدمناف! خود را از آتش دوزخ نجات دهید؛ ای بنی‌هاشم! خود را از آتش دوزخ نجات دهید؛ ای بنی عبدالمطلب! خود را از آتش دوزخ نجات دهید. ای فاطمه! خود را از آتش دوزخ نجات بده؛ زیرا من، نمی توانم برای شما نزد الله کاری بکنم؛ تنها کاری که انجام می‌دهم، این‎ست که با آبِ صله‌ی رحم، آتشِ قطع رابطه با شما را فرومی‌نشانم». (یعنی حق خویشاوندی شما را به‌طرز شایسته‌ای ادا می‌کنم).

335- وعن أبي عبد الله عمرو بن العاص رضي الله عنهما قال: سمعتُ رسولَ اللهِ جِهارًا غيْرَ سِرٍّ يَقُول: «إِنَّ آلَ بَني فُلانٍ لَيُسُوا بأَوْلِيائي إِنَّما وَلِيِّي اللهُ وصالحُ المؤْمِنِين، ولَكِنْ لَهُمْ رحِمٌ أَبُلُّها بِبِلالِها». [متفق عليه؛ این، لفظ بخاری‌ست.]([[103]](#footnote-103))

ابوعبدالله، عبدالله بن عمرو$ می‌گوید: شنیدم که رسول‌الله آشکارا، نه مخفیانه (با صراحت تمام) می‌فرمود: «طایفه‌ی بنی‌فلان، دوستان من نیستند؛ بلکه دوستان من، الله و مؤمنان نیکوکارند. البته حق خویشاوندی آن‌ها محفوظ است که من، آن را به‌طرز شایسته‌ای ادا می‌کنم».

**شرح**

احادیثی که مؤلف/ ذکر کرده، همه، نشان‌‌گر اهمیت صله‌ی رحم (ارتباط با خویشاوندان) است. در رأس این احادیث، حدیث ابوسفیان، صخر بن حرب قرار دارد؛ حکایتش به زمانی برمی‌گردد که ابوسفیان با گروهی از قریشیان نزد «هرقل»، پادشاه روم رفت. این ماجرا پیش از مسلمان شدن ابوسفیان بود؛ زیرا ابوسفیان در سال فتح مکه مسلمان شد.

این ملاقات، پس از صلح حدیبیه اتفاق افتاده است. هرقل که مردی زیرک بود، اطلاعاتی از تورات و نشانه‌های محمد مصطفی و محل بعثت ایشان داشت؛ زیرا وصف پیامبر و دعوت ایشان در تورات و انجیل آمده است؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿ٱلۡأُمِّيَّ ٱلَّذِي يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ﴾ [الأعراف: ١٥٧]

...پیامبر درس نخوانده­ای که وصف او و نامش را نزد خویش در تورات و انجیل می­بینند.

از این‌رو همان‌گونه که فرزندان خود را به‌خوبی می‌شناسند و شکی درباره‌ی آن‌ها ندارند، پیامبر را نیز می‌شناسند و هیچ شکی درباره‌‌ی صداقتش ندارند.

هرقل، زمانی که از حضور تعدادی از عرب‌های حجاز در سرزمین خویش، اطلاع یافت، آنان را به حضور خواست تا درباره‌ی پیامبر و دعوت ایشان سؤال کند و بداند که دعوت پیامبر نوظهور چیست و از چه چیزی بازمی‌دارد و یارانش چگونه‌اند یا چه وضعیتی دارند. از این‌رو هرقل پرسش‌هایی در این‌باره مطرح کرد که بخاری/ در «صحیح» خود در روایتی طولانی ذکر نموده است. یکی از پرسش‌های هرقل، این بود که این پیامبر به چه فرمان می‌دهد؟ پاسخ ابوسفیان، این بود که او، ما را به صله‌ی رحم، صدق و راستی، و عفت و پاک‌دامنی فرامی‌خواند.

صله‌ی رحم، مراعات حقوق خویشاوندی یا ارتباط با خویشان است، و صدق و راستی، به معنای گفتاری‌ست که واقعیت دارد یا مطابق واقعیت است؛ و عفت، یعنی پاک‌دامنی و دوری از زنا و نیز دور نگه داشتن چشم و دست و زبان از مال و آبروی دیگران.

در پایان این گفتگو، هرقل به ابوسفیان گفت: اگر آن‌چه گفتی، حقیقت داشته باشد، به‌زودی جای پای مرا تصرف خواهد کرد. این را کسی چون هرقل می‌گوید که فرمان‎روای یکی از دو امپراتوری بزرگ آن روز، یعنی روم و ایران است و بر بخش عظیمی از دنیا حکم می‌رانَد؛ ولی می‌داند که دعوت پیامبر، حق است و با سرشت و نهاد بشریت مطابقت دارد و با رهنمودهای حیات‌بخش الهی، هم‌سو می‌باشد؛ زیرا به صدق و راستی، عفت و پاک‌دامنی، و صله‌ی رحم، فرامی‌خواند.

سپس مؤلف/ تعدادی حدیث درباره‌ی صله‌ی رحم و ارتباط با خویشاوندان روایت کرده است؛ از جمله این روایت که: الله متعال به پیامبر دستور داد:

﴿وَأَنذِرۡ عَشِيرَتَكَ ٱلۡأَقۡرَبِينَ ٢١٤﴾ [الشعراء : ٢١٤]

و به خويشاوندان نزدیکت هشدار بده.

پیامبر پیرو این فرمان، قریش را جمع کرد و طوایف مختلف قریش را به‌طور عام و برخی از افراد آن را به‌طور خاص خطاب قرار داد تا این‌که به دخترش فاطمه& فرمود: «يا فاطِمَة! أَنْقِذي نفْسَكِ منَ النَّار». یعنی: «ای فاطمه! خود را از آتش دوزخ نجات بده». و پیامش به همه‌ی آن‌ها، این بود که من، نمی‌توانم نزد الله برای شما کاری بکنم. البته این را هم بیان فرمود که حق خویشاوندی آن‌ها، هم‌چنان محفوظ است و با آب صله‌ی رحم، آتش قطع رابطه با خویشاوندان را فرو می‌نشاند؛ زیرا قطع رابطه با خویشاوندان، آتشی‌ست که با آبِ صله‌ی رحم خاموش می‌شود. پیوند خویشاوندی، با قطع رابطه می‌میرد و ارتباط با خویشان، مانند آب است که به آن، حیات می‌بخشد. همان‌طور که الله متعال، فرموده است:

﴿وَجَعَلۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ كُلَّ شَيۡءٍ حَيٍّۚ﴾ [الأنبياء: ٣٠]

و هر چیز زنده‌ای را از آب قرار دادیم.

یعنی آب، مایه‌ی حیات است؛ از این‌رو پیامبر صله‌ی رحم را به آبِ تشبیه کرد که پیوند خویشاوندی را خرم و باطراوت نگه می‌دارد.

مؤلف/، هم‌چنین این حدیث را ذکر کرده است که پیامبر فرمود: «طایفه‌ی بنی‌فلان، دوستان من نیستند». زیرا کافر بودند. بر هر مسلمانی واجب است که از دوستی با کافران، بیزاری بجوید؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿قَدۡ كَانَتۡ لَكُمۡ أُسۡوَةٌ حَسَنَةٞ فِيٓ إِبۡرَٰهِيمَ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ إِذۡ قَالُواْ لِقَوۡمِهِمۡ إِنَّا بُرَءَٰٓؤُاْ مِنكُمۡ وَمِمَّا تَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ كَفَرۡنَا بِكُمۡ وَبَدَا بَيۡنَنَا وَبَيۡنَكُمُ ٱلۡعَدَٰوَةُ وَٱلۡبَغۡضَآءُ أَبَدًا حَتَّىٰ تُؤۡمِنُواْ بِٱللَّهِ وَحۡدَهُۥٓ﴾ [الممتحنة : ٤]

به‌راستی برای شما، در ابراهیم و همراهانش، الگوی نیکی‌ست؛ آن‌گاه که به قوم خویش گفتند: ما، از شما و آن‌چه جز الله می‌پرستید، بیزاریم. ما، به شما باور نداریم و میان ما و شما برای همیشه دشمنی و کینه پدید آمده است تا آن‌که به الله یکتا ایمان بیاورید.

و بدین‌سان ابراهیم از قوم خود که مشرک بودند، بیزاری جست.

پیامبر فرمود: «ولَكِنْ لَهُمْ رحِمٌ أَبُلُّها بِبِلالِها». یعنی با این‌که کافرند، حق خویشاوندی آن‌ها را ادا می‌کنم. و این، نشان می‌دهد که حق ارتباط برای خویشاوند، محفوظ است؛ اگرچه کافر باشد و این، غیر از دوستی با خویشاوندِ کافر است؛ یعنی خویشاوندِ کافرِ انسان، اگرچه حقّ خویشاوندی دارد، اما حقّ ولایت و دوستی ندارد و نباید با او دوستی کرد؛ زیرا بر باطل است.

سپس مؤلف، احادیثی ذکر کرده که پیامبر نوید فتح مصر را به یارانش داده و به نیک‌رفتاری با اهل مصر سفارش نموده و فرموده است: «آن‌ها، حرمت و حق خویشاوندی دارند». زیرا هاجر، مادرِ اسماعیل و همسر ابراهیم خلیل اهل مصر بوده است و بدین‌سان مصری‌ها، دایی‌های اسماعیل محسوب می‌شوند و اسماعیل پدرِ عرب‌های مستعربه، به‌شمار می‌رود؛ یعنی عرب‌های مستعربه، نوادگان اسماعیل هستند.

به‌هر حال، این نشان می‌دهد که قرابت و خویشاوندیِ دور نیز درخورِ صله‌ی رحم است و وقتی دریابیم که فلان‌شخص از طایفه‌ی ماست، باید حق خویشاوندی او را ادا کنیم؛ هرچند خویشاوندِ دور ما باشد.

هم‌چنین درمی‌یابیم که ارتباط با خویشاوندان مادری، مانند صله‌ی رحم با خویشاوندان پدری‌ست.

\*\*\*

336- وعن أبي أَيُّوب خالدِ بن زيدٍ الأنصاري أَنَّ رجلاً قال: يَا رَسُولَ اللهِ أَخْبِرْني بِعملٍ يُدْخِلُني الجنَّةَ، وَيُبَاعِدني مِنَ النَّار. فقال النَّبيُّ: «تعبُدُ اللَّه، ولا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا، وَتُقِيمُ الصَّلاَةَ، وتُؤتي الزَّكاةَ، وتَصِلُ الرَّحِم». [متفقٌ عليه]([[104]](#footnote-104))

**ترجمه:** ابوایوب، خالد بن زید انصاری می‌گوید: مردی به پیامبر گفت: ای رسول‌خدا! عملی به من معرفی کن که مرا وارد بهشت سازد و از آتش دوزخ، دور بگرداند. پیامبر فرمود: «الله را عبادت کن و هیچ چیز و هیچ کس را شریکش مساز و نماز را برپا دار و زکات بده و حقّ خویشاوندی را ادا کن».

337- وعن سلْمان بن عامرٍ عَنِ النَّبيِّ قال: «إِذا أَفْطَرَ أَحَدُكُمْ فَلْيُفْطِرْ عَلَى تَمر فَإِنَّهُ بركَةٌ، فَإِنْ لَمْ يجِد تَمْرًا، فَالماء، فَإِنَّهُ طُهُورٌ». وقال: «الصَّدقَةُ عَلَى المِسكِينِ صدقَةٌ، وعَلَى ذي الرَّحِمِ ثِنْتَان: صَدَقَةٌ وصِلَةٌ». [ترمذي، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است.]([[105]](#footnote-105))

**ترجمه:** سلمان بن عامر می‌گوید: پیامبر فرمود: «هریک از شما هنگامِ افطار، با خرما افطار کند؛ زیرا در آن، برکت است. و اگر خرما نیافت، با آب افطار نماید؛ زیرا آب، پاک است». و فرمود: «در صدقه دادن به مسکین، (پاداشِ) یک صدقه است و صدقه دادن به خویشاوند، دو پاداش دارد: پاداش صدقه، و پاداش صله‌ی رحم».

338- وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال: كَانَتْ تَحتي امْرأَةٌ وكُنْتُ أُحِبُّها، وَكَانَ عُمرُ يكْرهُهَا، فقال لي: طَلِّقْها فأبيْت، فَأَتَى عَمرُ النَّبيَّ، فَذَكر ذلكَ لَه، فقال النَّبيُّ: «طَلِّقْهَا». [ابوداود و ترمذي، این حدیث را روایت کرده‌اند و ترمذی آن را حسن صحيح دانسته است.]([[106]](#footnote-106))

**ترجمه:**ابن‌عمر$ می‌گوید: زنی در نکاح من بود و او را دوست داشتم؛ ولی عمر (پدرم) او را نمی‌پسندید. لذا به من گفت: طلاقش بده؛ ولی من، قبول نکردم. پدرم نزد پیامبر آمد و این مسأله را برای ایشان بازگو کرد. پیامبر فرمود: «طلاقش بده».

339- وعن أبي الدَّرْداءِ أَنَّ رَجُلاً أَتَاهُ فقال: إِنَّ لي امْرَأَةً وإِن أُمِّي تَأْمُرُني بِطَلاَقِها؟ فقال: سَمِعْتُ رسول اللَّهِ يقولُ: «الْوالِدُ أَوْسطُ أَبْوابِ الجَنَّةِ، فَإِنْ شِئْتَ فَأَضِعْ ذلِك الْباب، أَوِ احفظْهُ». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.]([[107]](#footnote-107))

**ترجمه:** از ابودرداء روایت است که شخصی، نزد وی رفت و گفت: همسری دارم و مادرم به من امر می‌کند که طلاقش دهم. ابودرداء پاسخ داد: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «پدر و مادر، مهم‌ترین و برگزیده‌ترین، دروازه‌ی بهشت هستند؛ اگر می‌خواهی، این درب را نابود کن و اگر می‌خواهی، آن را نگه دار».

340- وعن البراءِ بن عازبٍ$ عَنِ النَّبيِّ قال: «الخَالَةُ بِمَنْزِلَة الأُمِّ». [ترمذي، اين حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحيح مي‌باشد.]([[108]](#footnote-108))

وفي الباب أَحاديث كِثيرة في الصحيح مشهورة ، منها حديث أَصحابِ الغارِ، وحديث جُرَيْجٍ وقَدْ سَبَقَا، وأَحاديث مشهورة في الصحيح حَذَفْتُهَا اخْتِصارًا، وَمِنْ أَهَمِّهَا حديثُ عمْرو بن عَبسَةَ الطَّوِيلُ المُشْتَمِلُ على جُمَلٍ كثيرة مِنْ قَوَاعِدِ الإِسْلامِ وآدابِهِ وَسَأَذْكُرُهُ بِتَمَامِهِ إِن شَاءَ الله تعالى في بابِ الرَّجَاء، قال فيه: دَخَلْتُ عَلى النَّبيِّ بِمَكَّةَ، يَعْني في أَوَّل النُبُوَّةِ، فقلتُ له: ما أَنت؟ قال: «نَبيٌّ». فقلت: وما نبي؟ قال: «أَرسلَني اللهُ تعالى»، فقلت: بِأَيِّ شَيءٍ أَرْسلَك؟ قال: «أَرْسلَني بِصِلةِ الأَرْحام، وكَسْرِ الأوثَان، وأَنْ يُوحَّدَ الله لا يُشرَكُ بِهِ شَيءٌ». وذكر تَمامَ الحديث. واللَّه أعلم.

**ترجمه:** براء بن عازب می‌گوید: پیامبر فرمود: «خاله، به‌منزله‌ی مادر است».

در این‌باره، احادیث فراوان و مشهوری وجود دارد که در کتاب‌های صحیح آمده است؛ از جمله حدیث یاران غار([[109]](#footnote-109)) و حدیث جریج([[110]](#footnote-110)) که پیش‌تر ذکر شد. بنده جهت اختصار، از ذکر این احادیث خودداری کرده‌ام که از مهم‌ترین این احادیث به حدیث عمرو بن عبسه اشاره می‌کنم که طولانی‌ست و حاوی جمله‌های فراوانی از قواعد و آداب اسلامی‌ست که ان‌شاءالله تعالی آن را در باب «رجاء» (امید به رحمت الهی) ذکر خواهم کرد.([[111]](#footnote-111)) در بخشی از این روایت آمده است که عمرو بن عبسه می‌گوید: در مکه، یعنی در ابتدای بعثت پیامبر نزدشان رفتم و گفتم: تو کیستی؟ فرمود: «من، پیامبرم». پرسیدم: پیامبر، چیست؟ فرمود: «الله متعال، مرا فرستاده است». سؤال کردم: تو را با چه مأموریتی فرستاده است؟ فرمود: «برای صله‌ی رحم، شکستن بت‌ها، و این‌که الله، به‌یگانگی پرستش شود و هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکش نسازند». و آن‌گاه بقیه‌ی حدیث را ذکر کرد. و الله، داناتر است.

**شرح**

این احادیث، درباره‌ی صله‌ی رحم و نیکی به پدر و مادر است؛ از جمله حدیث خالد بن زید انصاری که از پیامبر خواست عملی را به او معرفی کنند که او را وارد بهشت نماید و از آتش دوزخ دور بگرداند. پیامبر فرمود: «الله را عبادت کن و هیچ چیز و هیچ کس را شریکش مساز و نماز را برپا دار و زکات بده و حقّ خویشاوندی را ادا کن». شاهد موضوع در این حدیث، این‌جاست که پیامبر فرمود: «حقّ خویشاوندی را ادا کن» و بدین‌سان صله‌ی رحم را یکی از اسباب ورود به بهشت و دور شدن از آتش دوزخ برشمرد.

بدون شک، هر انسانی، خواهان دست‌یابی به این سعادت بزرگ است که از دوزخ نجات یابد و وارد بهشت شود. زیرا هرکس از دوزخ دور گردد و به بهشت برود، به رستگاری بزرگی دست یافته است و هر مسلمانی، در این جهت می‌کوشد؛ اما برای رسیدن به چنین سعادتی، چهار عملِ اساسی، ضروری‌ست:

**یکم:** الله را بدور از هرگونه شرک کوچک و بزرگی عبادت و پرستش کنید.

**دوم:** نماز را برپا دارید و آن را سرِ وقت و با جماعت بخوانید؛ البته نماز جماعت، مخصوص مردان است و بر زنان، واجب نیست.

**سوم:** زکات اموالتان را ادا کنید و زکاتی را که الله متعال در اموال شما واجب کرده است، به مستحقان آن بدهید.

**چهارم:** صله‌ی رحم، یعنی حق خویشاوندی را مطابق عرف جامعه‌ی اسلامی به‌جا آورید. در جامعه‌ی سالم، آن‌چه که مردم، آن را صله‌ی رحم بدانند، صله‌ی رحم محسوب می‌شود و آن‌چه که در عرف چنین جامعه‌ای، صله‌ی رحم به‌شمار نیاید، پیوند خویشاوندی محسوب نمی‌شود؛ مگر این‌که انسان در جامعه‌ای زندگی کند که به ارتباط‌های خانوادگی و خویشاوندی اهمیت ندهند؛ در این صورت، اصلِ صله‌ی رحم به عنوان یکی از آموزه‌های دینی به قوت خود باقی‌ست و باید با استفاده از رهنمودهای دینی به این دستور بزرگ اسلامی، عمل کرد.

سپس مؤلف/ حدیث سلمان بن عامر ضبی را درباره‌ی افطار با خرما ذکر کرده است؛ بنا بر این روایت، اگر خرما نبود، با آب، افطار کنید. در این روایت، هم‌چنین آمده است: «در صدقه دادن به مسکین، (پاداشِ) یک صدقه است و صدقه دادن به خویشاوند، دو پاداش دارد: پاداش صدقه، و پاداش صله‌ی رحم».

از این‌رو علما گفته‌اند: از میان دو فقیر که یکی، خویشاوند شماست و دیگری، خویشاوندِ شما نیست، فقیرِ خویشاوند، در اولویت است؛ زیرا از آن جهت که حقّ خویشاوندی دارد، مستحق‌تر است.

آن‌گاه مؤلف/، حدیث عبدالله بن عمر$ را ذکر کرده است که وی، همسری داشت و به او علاقه‌مند بود. پدرش، عمر به او دستور داد که این زن را طلاق دهد. ولی ابن‌عمر که زنش را دوست داشت، خواسته‌ی پدرش را رد کرد. عمر این موضوع را با پیامبر در میان نهاد. پیامبر به ابن‌عمر فرمود: «طلاقش بده».

و روایت بعدی، درباره‌ی زنی‌ست که پسرش را به طلاق دادن همسرش امر می‌کرد. پیامبر در این حدیث این نکته را بیان فرمود که صله‌ی رحم یا نیکی به پدر و مادر، یکی از اسباب و زمینه‌های ورود به بهشت محسوب می‌شود و این، اشاره‌ای‌ست به اين‌که طلاق دادن همسر به فرمان پدر و مادر، سببِ رفتن به بهشت است؛ ولی این، بدین معنا نیست که طلاق دادن همسر در شرایطی که پدر و مادر فردی، چنین خواسته‌ای دارند، واجب است. شخصی از امام احمد حنبل/ پرسید: من، همسرم را دوست دارم، ولی پدرم به من می‌گوید: طلاقش بده؛ چه کنم؟ فرمود: طلاقش نده. آن شخص پرسید: مگر پیامبر به ابن‌عمر دستور نداد که در این‌باره به خواسته‌ی پدرش عمل کند و همسرش را طلاق دهد؟ امام احمد/ به او فرمود: آیا مگر پدرت، همانند عمر است؟ زیرا درباره‌ی عمر یقین داریم که در این‌باره دلیلی شرعی داشته است و چون فرزندش از این دلیل، بی‌اطلاع بود، در برابر خواسته‌ی پدر، مقاومت می‌کرد؛ و گرنه، هیچ لزومی نداشت و بلکه ممکن نبود که عمر پسرش را به چنین کاری وادار کند و بدون دلیلی شرعی آن‌ها را از هم جدا نماید.

لذا اگر پدر یا مادری، بدون دلیل و مصلحتی شرعی، از فرزند خود بخواهند که همسر مورد علاقه‌اش را طلاق دهد، حرفشان بی‌اعتبار است و نباید به چنین خواسته‌ای تن داد؛ زیرا این مسأله، به‌قدری حساس است که هیچ‌کس حق دخالت در چنین مواردی را ندارد و چنین مسایلی، به خودِ زن و مرد مربوط می‌شود.

\*\*\*

41- باب: حرام بودن نافرمانی و آزارِ پدر و مادر و قطع صله‌ی رحم

الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَهَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن تَوَلَّيۡتُمۡ أَن تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرۡحَامَكُمۡ ٢٢ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمۡ وَأَعۡمَىٰٓ أَبۡصَٰرَهُمۡ ٢٣﴾ [محمد : ٢٢، ٢٣]

چه بسا آن‌گاه که سرپرست (امور مردم) شوید، در زمین به فساد و تبهکاری بپردازید و رابطه با خویشاوندانتان را قطع نمایید. الله، چنین کسانی را نفرین (و از رحمتش دور) نموده و (گوش‌های) آنان را کر و چشمانشان را کور کرده است.

و می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهۡدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقۡطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعۡنَةُ وَلَهُمۡ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ٢٥﴾

[الرعد: ٢٥]

و آنان که پس از بستن پیمان استوار با الله پیمان‌شکنی می‌کنند و پیوندهایی را که پروردگار به برقراری آن دستور داده است، قطع می‌نمایند و در زمین به فساد و تبهکاری می‌پردازند. لعنت و نفرین، و نیز سختیِ سرای آخرت (فرجام بد) از آنِ چنین کسانی‌ست.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ إِمَّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا ٢٣ وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ٢٤﴾ [الإسراء: ٢٣، ٢٤]

و پروردگارت فرمان داد که جز او را عبادت و پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی نمایید. و چون یکی از آن‌ها یا هر دوی آن‌ها نزدت به سن پیری رسیدند، کوچک‌ترین سخن ناخوشایندی به آنان مگو و بر سرشان داد مزن و به آنان سخن نیکی بگو. و از روی مهربانی بالِ فروتنی و تواضعت را برایشان فرود آور و بگو: ای پروردگارم! همان‌گونه که در کودکی مرا پرورش دادند، آنان را مشمول رحمت خویش بگردان.

341- وعن أبي بكرةَ نُفيْع بنِ الحارثِ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَلا أُنَبِّئُكمْ بِأكْبَرِ الْكَبائِر؟» ثلاثاً قُلنا: بلَى يَا رَسُولَ اللهِ، قال: «الإِشْراكُ بِاللَّهِ، وعُقُوقُ الْوالِديْن»، وكان مُتَّكِئاً فَجلَس فقال:«أَلا وقوْلُ الزُّورِ وشهادُة الزُّورِ»، فَما زَال يكَرِّرُهَا حتَّى قُلنَا: ليْتَهُ سكت. [متفق عليه]([[112]](#footnote-112))

**ترجمه:** ابوبکره، نفیع بن حارث می‌گوید: رسول‌الله سه بار فرمود: «آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره، آگاه کنم؟» گفتیم: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «شرک به الله، و نافرمانی پدر و مادر». پیامبر که پیش‌تر تکیه زده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشید که سخن دروغ و شهادت دروغین نیز جزو گناهان کبیره است». و آن‌قدر این جمله را تکرار کرد که با خود گفتیم: ای کاش سکوت می‌فرمود!

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: حرام بودن نافرمانی و آزار پدر و مادر و قطع صله‌ی رحم».

در عربی به نافرمانی و آزار پدر و مادر، «عقوق» می‌گویند. این واژه، برگرفته از «عق» به معنای بریدن است؛ چنان‌که به گوسفندی که برای نوزاد، ذبح می‌کنند، «عقیقه» می‌گویند؛ زیرا گردنش را می‌بُرند.

نافرمانی و آزارِ پدر و مادر، گناه بسیار بزرگی‌ست؛ زیرا کتاب و سنت در این باره هشدار داده‌اند و بنا بر داده‌های کتاب و سنت، مجازات سختی در پی دارد؛ قطع صله‌ی رحم نیز همین‌گونه است. الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَهَلۡ عَسَيۡتُمۡ إِن تَوَلَّيۡتُمۡ أَن تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَتُقَطِّعُوٓاْ أَرۡحَامَكُمۡ ٢٢ أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمۡ وَأَعۡمَىٰٓ أَبۡصَٰرَهُمۡ ٢٣﴾ [محمد : ٢٢، ٢٣]

چه بسا آن‌گاه که سرپرست (امور مردم) شوید، در زمین به فساد و تبهکاری بپردازید و رابطه با خویشاوندانتان را قطع نمایید. الله، چنین کسانی را نفرین (و از رحمتش دور) نموده و (گوش‌های) آنان را کر و چشمانشان را کور کرده است.

منظور از کور شدن چشمان، از میان رفتن بصیرت آن‌هاست، نه کور شدن چشم‌هایی که در چهره دارند؛ یعنی الله متعال، بصیرت را از چنین کسانی می‌گیرد و از این‌رو حق را باطل، و باطل را حق، می‌بینند. در این آیه هم به مجازات اخروی اشاره شده است و هم به مجازاتی دنیوی:

مجازات اخروی: ﴿لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ﴾، یعنی: آنان را از رحمتش دور و محروم می‌گرداند.

و مجازات دنیوی: ﴿فَأَصَمَّهُمۡ وَأَعۡمَىٰٓ أَبۡصَٰرَهُمۡ ٢٣﴾ ، یعنی: گوش‌هایشان را از شنیدن حق، کَر می‌کند و چشمانشان را از دیدن حق، کور می‌گرداند و بدین‌سان از حق و حقیقت، بهره‌ نمی‌برند.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهۡدَ ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مِيثَٰقِهِۦ وَيَقۡطَعُونَ مَآ أَمَرَ ٱللَّهُ بِهِۦٓ أَن يُوصَلَ وَيُفۡسِدُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمُ ٱللَّعۡنَةُ وَلَهُمۡ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ٢٥﴾

[الرعد: ٢٥]

و آنان که پس از بستن پیمان استوار با الله پیمان‌شکنی می‌کنند و پیوندهایی را که پروردگار به برقراری آن دستور داده است، قطع می‌نمایند و در زمین به فساد و تبهکاری می‌پردازند. لعنت و نفرین، و نیز سختیِ سرای آخرت (فرجام بد) از آنِ چنین کسانی‌ست.

سه عمل‌کرد بد دارند: شکستن پیمان استواری که با الله بسته‌اند، قطع صله‌ی رحم و دیگر پیوندهایی که الله متعال به برقراری آن دستور داده است، و نیز فساد و تبهکاری در زمین با گناهان فراوانی که مرتکب می‌شوند. نتیجه‌اش، این‎ست که از رحمت الاهی محروم می‌گردند و فرجام بدی دارند.

الله تبارک و تعالی، می‌فرماید:

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَبِٱلۡوَٰلِدَيۡنِ إِحۡسَٰنًاۚ إِمَّا يَبۡلُغَنَّ عِندَكَ ٱلۡكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوۡ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُل لَّهُمَآ أُفّٖ وَلَا تَنۡهَرۡهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوۡلٗا كَرِيمٗا ٢٣ وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ٢٤﴾ [الإسراء: ٢٣، ٢٤]

و به پدر و مادر نیکی نمایید. و چون یکی از آن‌ها یا هر دوی آن‌ها نزدت به سن پیری رسیدند، کوچک‌ترین سخن ناخوشایندی به آنان مگو و بر سرشان داد مزن و به آنان سخن نیکی بگو. و از روی مهربانی بالِ فروتنی و تواضعت را برایشان فرود آور و بگو: ای پروردگارم! همان‌گونه که مرا در کودکی پرورش دادند، آنان را مشمول رحمت خویش بگردان.

الله متعال به نیکی کردن به پدر و مادر دستور داده و فرموده است: وقتی پدر یا مادرت یا هر دوی آن‌ها پیر شدند، کوچک‌ترین سخن ناخوشایندی به آنان نگو. زیرا وقتی انسان، پا به سن می‌گذارد و پیر و فرتوت می‌شود، به اشکال مختلف بهانه‌گیری می‌کند؛ ولی فرزند، حق ندارد به آن‌ها بگوید: خسته‌ام کردید، یا بر سرشان داد بزند. بلکه باید با آن‌ها به‌نرمی سخن بگوید و سعی کند خوشحالشان نماید و غم و اندوهشان را بزداید. ﴿وَٱخۡفِضۡ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحۡمَةِ﴾ فرزند، هر جایگاه و موقعیتی که پیدا کند، وظیفه دارد مانند پرنده باشد؛ یعنی اگر همانند پرنده در اوج یا موقعیت‌های بالایی قرار گرفت، باید بالِ مهر و تواضع خود را برای آنان بگستراند و از مهرورزی به آن‌ها دریغ نکند. بلکه نیکی‌هایشان را به‌یاد داشته باشد و دعا کند: ﴿وَقُل رَّبِّ ٱرۡحَمۡهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرٗا ٢٤﴾: «همان‌گونه که مرا در کودکی پرورش دادند، آنان را مشمول رحمتِ خویش بگردان».

این‌ها، دستورهایی‌ست که الله متعال درباره‌ی والدین پیر و سال‌خورده، داده است؛ اگرچه حقوق پدر و مادر، در دوران جوانی آن‌ها نیز به قوت خود باقی‌ست، ولی معمولاً در این دوران، از فرزندان خود بی‌نیازند.

سپس مؤلف/، حدیث ابوبکره را ذکر کرده که در آن آمده است: پیامبر سه بار فرمود: «آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره، آگاه کنم؟» گفتیم: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «شرک به الله، و نافرمانی پدر و مادر».

شرک به الله، بزرگ‌ترین گناه در زمینه‌ی حقوق الهی‌ست و نافرمانی پدر و مادر، بزرگ‌ترین گناه در حق کسانی‌ست که بیش از همه‌ی مردم، سزاوار توجه، احترام، رسیدگی و دوستی و محبت هستند، یعنی پدر و مادر.

پیامبر که پیش‌تر تکیه زده بود، نشست و فرمود: «آگاه باشید که سخن دروغ و شهادت دروغین نیز جزو گناهان کبیره است». زیانِ دروغ‌گویی و شهادت دروغین، به‌قدری زیاد است که پیامبر پیش از بیان این مسأله تکیه زده بود، ولی برای بیان این مسأله نشست تا نسبت به پیامدهای وخیم دروغ‌گویی و شهادت دروغ، هشدار دهد. متأسفانه امروزه بسیاری از مردم به‌سادگی دروغ می‌گویند و شهادت دروغ می‌دهند و گمان می‌کنند که اگر به نفع کسی، شهادت دروغ بدهند، به او نیکی کرده‌اند! هرکس، شهادت دروغ بدهد، هم به خود بد کرده و هم به کسی که به نفع او شهادت داده و هم به کسی که بر ضد او گواهی داده است. از آن جهت به خودش بد کرده که مرتکب یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره شده است؛ بدی‌اش به کسی که به نفع او گواهی داده، این‎ست که در حرام‌خواری و حق را ناحق کردن به او کمک نموده است؛ و ظلمش به کسی که بر ضد او شهادت دروغ داده، پوشیده نیست. بنابراین، هرگز گمان نکنید که اگر به نفع کسی شهادت دروغ دادید، به او نیکی کرده‌اید؛ هرگز، سوگند به الله که به او بد روا داشته‌اید. امروزه برخی از مردم با شهادت‌های دروغین یا شهادت‌نامه‌های بی‌اساس از اعتبارات دولتی سوءاستفاده می‌کنند و گاه با شهادت دروغین یا تنظیم سندها و شهادت‌نامه‌های بی‌پایه، مسؤولان را دور می‌زنند تا به چیزی از دنیا دست یابند؛ ولی غافل از این‌که آن‌چه نصیبشان می‌شود، چیزی جز زیان دنیا و آخرت نیست. پناه بر الله.

این حدیث، رهنمودی روشن برای هر خردمندی‌ست تا از چهار گناهِ هلاکت‌بار دوری کند: شرک به الله، نافرمانیِ پدر و مادر، دروغ‌گویی، و شهادت دروغ.

\*\*\*

342- عن عبد الله بنِ عمرو بن العاص$ عَنِ النَّبيِّ قال: «الْكبائر: الإِشْراكُ بِاللَّه، وعقُوقُ الْوالِدَيْنِ، وقَتْلُ النَّفْس، والْيمِينُ الْغَموس». [روایت بخاري]([[113]](#footnote-113))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «گناهان کبیره، عبارتند از: شرک به الله، نافرمانی پدر و مادر، قتل نفس، و سوگند دروغ (که صاحبش را در گناه و دروخ، غوطه‌ور می‌گرداند)».

343- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «مِنَ الْكبائِرِ شتْمُ الرَّجلِ والِدَيْه». قالوا: يَا رَسُولَ اللهِ وهَلْ يشْتُمُ الرَّجُلُ والِديْه؟ قال: «نَعم، يَسُبُّ أَبا الرَّجُلِ، فيسُبُّ أَباه، ويسُبُّ أُمَّه، فَيسُبُّ أُمَّهُ». [متفقٌ عليه]([[114]](#footnote-114))

وفي روايةٍ: «إِنَّ مِنْ أَكْبرِ الكبائِرِ أَنْ يلْعنَ الرَّجُلُ والِدَيْه». قيل: يا رسول الله! كيْفَ يلْعنُ الرجُلُ والِديْه؟ قال: «يسُبُّ أَبا الرَّجُل، فَيسُبُّ أَبَاه، وَيَسبُّ أُمَّه، فيسُبُّ أُمَّهُ».

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «یکی از گناهان کبیره، این‎ست که شخصی به پدر و مادرش دشنام دهد». گفتند: ای رسول‌خدا! مگر کسی به پدر و مادرش دشنام می‌دهد؟ فرمود: «بله؛ بدین‌سان که به پدر و مادر کسی دشنام می‌دهد و او نیز در مقابل، به پدر و مادر وی دشنام می‌دهد».

در روایتی دیگر آمده است: «یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره، این‎ست که شخصی پدر و مادر خود را لعن و نفرین کند». سؤال شد: چگونه کسی پدر و مادر خود را لعن و نفرین می‌کند؟! فرمود: «پدرِ کسی را دشنام می‌دهد و او نیز در مقابل، پدر او را دشنام می‌دهد (و نفرینش می‌کند یا) مادرِ کسی را دشنام می‌دهد و او نیز در مقابل، مادر وی را دشنام می‌دهد».

344- وعن أبي محمد جُبيْرِ بنِ مُطعِمٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «لا يَدْخُلُ الجَنَّةَ قَاطِعٌ». قال سفيان في روايته: يعْني: قاطِع رحِم. [متفقٌ عليه]([[115]](#footnote-115))

**ترجمه:** ابومحمد، جبیر بن مطعم می‌گوید: پیامبر فرمود: «قاطع رحم (کسی که با خویشاوندانش قطع رابطه کند)، وارد بهشت نمی‌شود». سفیان، در روایت خود گفته است: منظور از «قاطع»، کسی‌ست که با خویشاوندانش قطع رابطه می‌کند.

345- وعن أبي عِيسى المُغِيرةِ بنِ شُعْبةَ عَنِ النَّبيِّ قال: «إِنَّ اللهَ تعالى حَرَّمَ عَلَيْكُمْ عُقُوقَ الأُمهَات، ومنْعًا وهات، ووأْدَ البنَات، وكَرَهَ لكُمْ قِيل وقال، وكثرةَ السُّؤَال، وإِضَاعةَ المالِ». [متفقٌ عليه]([[116]](#footnote-116))

**ترجمه:** ابوعیسی، مغیره بن شعبه می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله متعال، رنجانیدن مادران، خودداری از ادای حقوق مالیِ دیگران و تصاحب حقوق آن‌ها، و زنده به گور کردن دختران را بر شما حرام نموده و برای شما ناپسند (و حرام) گردانیده است که هر سخنی را بازگو کنید و سؤال‌های فراوان (و درخواست‌های بی‌مورد) مطرح نمایید و اموال و دارایی‌های خود را (در راه‌های نامشروع) تباه کنید».

[نووي: در این‌باره احادیثی وجود دارد که در باب پیشین، ذکر شد؛ مانند این حدیث که: «وأَقْطعُ مَنْ قَطَعكِ».([[117]](#footnote-117)) و این حدیث که: «وَمَن قَطَعَني، قَطَعَهُ اللَّه».([[118]](#footnote-118))]

**شرح**

همه‌ی این احادیث، نشان‌گر حرام بودن قطع صله‌ی رحم و نافرمانی پدر و مادر است؛ پیش‌تر نمونه‌هایی از این احادیث، ذکر شد. افزون بر احادیث گذشته، حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص$ ذکر شده که پیامبر فرموده است: «یکی از گناهان کبیره، این‎ست که شخصی به پدر و مادرش دشنام دهد». و در روایتی دیگر آمده است: «یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره، این‎ست که شخصی پدر و مادر خود را لعن و نفرین کند». سؤال شد: چگونه کسی پدر و مادر خود را لعن و نفرین می‌کند؟! زیرا خیلی شگفت‌آور است که کسی، به پدر و مادرش دشنام دهد یا نفرینشان کند. فرمود: «پدرِ کسی را دشنام می‌دهد و او نیز در مقابل، پدر او را دشنام می‌دهد؛ و مادرِ کسی را دشنام می‌دهد و او نیز در مقابل، مادر وی را دشنام می‌دهد».

این هشدار جدی، نشان‌گر این‎ست که انسان باید همه‌ی دقتش را به‌کار گیرد تا مبادا به عنوان یک محرّک یا عامل تحریک‌کننده، سبب شود که به پدر و مادرش دشنام دهند؛ یعنی مبادا به پدر و مادرِ کسی دشنام دهد. زیرا این امر، طرف مقابل را به واکنش وامی دارد و باعث می‌شود که او نیز مقابله به مثل کند و به پدر و مادرِ این شخص، دشنام دهد؛ این، بدین معنا نیست که مقابله با مثل در چنین مواردی، جایز است و می‌توانیم در برابر اهانت دیگران به پدر و مادرِ خویش، به پدر و مادرِ آن‌ها ناسزا بگوییم. زیرا هیچ‌کس، بارِ گناهِ دیگری را به‌دوش نمی‌کشد، ولی معمولاً انسان‌ها در تعامل با دیگران، مقابله به مثل می‌کنند؛ از این‌رو اگر به کسی به دشنام دهند، او نیز در مقابل، ناسزا می گوید و لب به دشنام می‌گشاید. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسُبُّواْ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ فَيَسُبُّواْ ٱللَّهَ عَدۡوَۢا بِغَيۡرِ عِلۡمٖۗ﴾ [الأنعام: ١٠٨]

به معبودان کسانی که غیر الله را عبادت می­کنند، دشنام ندهید که آنان نیز از روی دشمنی و نادانی به الله ناسزا خواهند گفت.

لذا اگر کسی باعث شود که به پدر و مادرش ناسزا بگویند، در این گناه، سهیم خواهد بود.

سپس مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده که مغیره بن شعبه می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله متعال، رنجانیدن مادران، خودداری از ادای حقوق مالی دیگران و تصاحب حقوق آن‌ها، و زنده به گور کردن دختران را بر شما حرام نموده و برای شما ناپسند (حرام) گردانیده است که هر سخنی را بازگو کنید و سؤال‌های فراوان (و درخواست‌های بی‌مورد) مطرح نمایید و اموال و دارایی‌های خود را (در راه‌های نامشروع) تباه کنید».

شاهد موضوع از این حدیث، این‌جاست که رسول‌الله نافرمانی مادران یا رنجانیدن آن‌ها را یکی از کارهای حرام برشمرد. رنجانیدن مادران، به معنای کوتاهی در انجام وظایفی‌ست که فرزندان درباره‌ی مادران خود دارند؛ و هرکس در نیکی به مادرش کوتاهی کند، باعث رنجش خاطرش می‌شود. زنده به گور کردن دختران نیز حرام است؛ در دوران جاهلیت، داشتن فرزند دختر را ناپسند می‌دانستند و بد می‌بردند که دخترشان را به‌ازدواج یک مرد دربیاورند؛ از این‌رو همین‌که صاحب فرزند دختر می‌شدند، گودالی می‌کَندند و بدین‌‌سان دخترشان را زنده به گور می‌کردند. الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِذَا ٱلۡمَوۡءُۥدَةُ سُئِلَتۡ ٨ بِأَيِّ ذَنۢبٖ قُتِلَتۡ ٩﴾ [التكوير: ٨، ٩]

و آن‌گاه که از دختر زنده به گورشده بپرسند: به کدامین گناه کشته شده است؟

از این‌رو الله متعال، زنده به گور کردن دختران را که یکی از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است، حرام گردانید. شکی نیست که اگر کسی، یک شخص بیگانه را بکشد، برای همیشه در دوزخ خواهد ماند؛ زیرا الله متعال، فرموده است:

﴿وَمَن يَقۡتُلۡ مُؤۡمِنٗا مُّتَعَمِّدٗا فَجَزَآؤُهُۥ جَهَنَّمُ خَٰلِدٗا فِيهَا وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ وَلَعَنَهُۥ وَأَعَدَّ لَهُۥ عَذَابًا عَظِيمٗا ٩٣﴾ [النساء : ٩٣]

و هر کس، مؤمنی را به‌عمد بکشد، جزایش دوزخ است و جاودانه در آن خواهد ماند؛ و الله بر او خشم گرفته، و او را از رحمتش دور نموده و عذاب بزرگی برایش آماده ساخته است.

بنابراین، جُرم کسی که یکی از نزدیکان خود را می‌کُشد، به‌مراتب، سخت‌تر و سنگین‌تر است.

«ومنْعًا وهات»، یعنی: برخی از انسان‌ها از طریق ضایع کردن حق دیگران و ندادنِ حقوق مالی آن‌ها یا از طریق تصاحب اموال سایر افراد، مال و ثروتی به‌هم می‌زنند؛ و این، حرام است. به عبارت دیگر از دادن حقوقِ مالی دیگران طفره می‌روند و خواهان اموالی هستند که به آن‌ها تعلق ندارد. «هات» یعنی: به من پول و ثروت بدهید که نوعی زیاده‌خواهی‌ست؛ «ومنْعًا»، یعنی آن‌چه را که بر آن‌ها واجب است، نمی‌دهند. این هم جزو کارهایی‌ست که الله حرام نموده است؛ زیرا برای هیچ‌کس خودداری از ادای حقوق مالی، جایز نیست؛ همان‌طور که مطالبات مالی بی‌اساس، نارواست و این، هر دو، حرام می‌باشد. از این‌رو پیامبر فرمود: «الله متعال، رنجانیدن مادران، خودداری از ادای حقوق مالی دیگران و تصاحب حقوق آن‌ها را بر شما حرام نموده است».

در ادامه‌ی این حدیث، آمده است: «و برای شما ناپسند (حرام) گردانیده است که هر سخنی را بازگو کنید و سؤال‌های فراوان (و درخواست‌های بی‌مورد) مطرح نمایید و اموال و دارایی‌های خود را (در راه‌های نامشروع) تباه کنید». در این حدیث، کراهت و تحریم با هم آمده که به یک معناست؛ زیرا این دو واژه در زبان شرعی، یک مفهوم دارند و چنین به‌نظر می‌رسد که کاربرد این دو واژه فقط به‌خاطر اختلاف تعبیر است.

فرمود: «و برای شما ناپسند (حرام) گردانیده است که هر سخنی را بازگو کنید». یعنی: الله زیاده‌گویی یا بگومگوهای بی‌اساس و بازگو کردن هر سخنی را حرام نموده است. به عبارت دیگر برای کسی جایز نیست که سخن گفتن درباره‌ی دیگران، همه‌ی زندگی‌اش شود و همواره بگومگو کند و بگوید که چنین گفته‌اند و چنین گفته شده است! ناگفته نماند که اگر رد و بدل کردن چنین سخنانی درباره‌ی آبروی علما و مسؤولان باشد، گناهش بیش‌تر است. انسان مؤمن، به‌فرموده‌ی پیامبر اکرم فقط سخن نیک می‌گوید؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّه وَالْيوْمِ الآخِر، فلْيقُلْ خيراً أَوْ لِيَصمُتْ». یعنی: «هرکس، به الله و روز قیامت ایمان دارد، یا سخن نیک بگوید، یا ساکت باشد».

احتمال دارد منظور از کثرت سؤال که از آن منع شده است، پرسش‌های علمی باشد یا درخواست‌ِ کمکِ مالی از دیگران.

در موردِ اول، زمانی کثرت سؤال، مکروه و ناپسند است که قصد پرسش‌گر، از سؤال‌پیچ کردن طرف مقابلش این باشد که او را خسته و درمانده نماید؛ ولی اگر قصد سؤال‌کننده، این‎ست که بر اطلاعات و معلومات خویش بیفزاید و نکات جدیدی فرابگیرد، هیچ اشکالی ندارد. عبدالله بن عباس$ به‌کثرت سؤال می‌کرد؛ از او پرسیدند: چگونه این‌همه علم و دانش را کسب کردی؟ فرمود: با زبانی‌ پرسش‌گر، قلبی اندیشمند و پیکری که در راه کسب علم، خستگی به خود راه نمی‌داد.

به‌هر حال اگر قصد سؤال‌کننده، مچ‌گیری یا عیب‌جویی بر طرف مقابلش و درمانده کردن او باشد، در این صورت، سؤال کردن، مکروه است.

و اما حالت دوم، یعنی درخواست کمکِ مالی، ویژگی آدم‌های طمع‌کار و حریص است؛ از این‌رو درخواست پول یا کمک مالی از دیگران، جز در شرایط اضطراری، جایز نمی‌باشد. البته درخواست کمک مالی از دوست بسیار نزدیک و صمیمی، یا از مسؤولان وظیفه‌شناس که بی‌منت به وظیفه‌ی خود عمل می‌کنند، بی‌اشکال است؛ در غیر این صورت، درخواست کمکِ مالی جز در شرایط اضطراری، جایز نیست. آیا مال دنیا، آن‌قدر ارزش دارد که کسی برای به دست آوردن چند ریال، ممنونِ این و آن شود؟

ضایع کردن مال نیز حرام است؛ یعنی برای هیچ‌کس جایز نیست که مالش را در کارهایی مصرف نماید که هیچ نفع دینی و دنیوی ندارند؛ زیرا الله متعال، فرموده است:

﴿وَلَا تُؤۡتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمۡوَٰلَكُمُ ٱلَّتِي جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمۡ قِيَٰمٗا﴾ [النساء : ٥]

و اموالی را که الله وسیله­ی ماندگاری و قوام (زندگی) شما قرار داده است، به سفیهان و بی‌خردان ندهید.

لذا مال و ثروت، وسیله‌ی ماندگاری و قوام زندگی‌ست و منافع دینی و دنیوی مردم، به وسیله‌ی مال و ثروت به‌انجام می‌رسد و اگر انسان، مال و ثروتش را در راه‌های بی‌فایده هزینه کند، در واقع مالش را تباه کرده است؛ بدتر از این، عمل‌کرد کسانی‌ست که مال و ثروت خویش را در راه‌های حرام مصرف می‌کنند و بدین‌سان مرتکب دو عمل بسیار زشت می‌شوند:

**یکم:** ضایع کردن مال خود.

**دوم:** ارتکاب عمل حرام.

لذا بر هر انسانی واجب است که از مال و ثروتش نگهداری کند و آن را فقط در راه‌های مشروع و در جهت منافع دینی و دنیوی، مصرف نماید.

\*\*\*

42- باب: فضیلت نیکی با دوستان پدر و مادر، خویشاوندان، همسر و دیگر کسانی که گرامی‌داشت آن‌ها، پسندیده است

346- عن ابن عمر رضي اللهُ عنهما أَنَّ النَّبيَّ قال: «إِنَّ أَبرَّ البرِّ أَنْ يصِلَ الرَّجُلُ وُدَّ أَبِيهِ».

وعن عبدِ الله بن دينارٍ عن عبد الله بن عمر رضي اللهُ عنهما أَنَّ رجُلاً مِنَ الأَعْرابِ لقِيهُ بِطرِيق مكَّة، فَسلَّم عَليْهِ عَبْدُ الله بْنُ عُمر وحملهُ على حمارٍ كَانَ يرْكَبُهُ، وأَعْطَاهُ عِمامةً كانتْ على رأْسِه، قال ابنُ دِينَار: فقُلنا له: أَصْلَحكَ الله إِنَّهمْ الأَعْرابُ وهُمْ يرْضَوْنَ بِاليسِير. فقال عبدُ الله بنُ عمر: إِنَّ هذا كَان ودًّا لِعُمَرَ بن الخطاب، وإِنِّي سمِعْتُ رسولَ اللَّه يقول: «إِنَّ أَبرَّ البِرِّ صِلةُ الرَّجُلِ أَهْلَ وُدِّ أَبِيهِ».

وفي روايةٍ عن ابن دينار عن ابن عُمَر أَنَّهُ كَانَ إِذا خرج إلى مَكَّةَ كَانَ لَهُ حِمارٌ يَتَروَّحُ عليْهِ إذا ملَّ رُكُوب الرَّاحِلَةِ، وعِمامةٌ يشُدُّ بِها رأْسه، فَبيْنَا هُو يوْمًا على ذلِكَ الحِمَارِ إذْ مَرَّ بِهِ أَعْرابي، فقال: أَلَسْتَ فُلانَ بْنَ فُلان؟ قال: بلَى، فَأَعْطَاهُ الحِمَار، فقال: ارْكَبْ هذا، وأَعْطاهُ العِمامةَ وقال: اشْدُدْ بِهَا رأْسَك، فقال لَهُ بَعْضُ أَصْحابِه: غَفَر الله لَك، أَعْطَيْتَ هذَا الأَعْرابيِّ حِمارًا كنْتَ تَروَّحُ عليْه، وعِمامَةً كُنْتَ تشُدُّ بِهَا رأْسَكَ؟ فقال: إِنِّي سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يُقول: «إِنَّ مِنْ أَبَرِّ البِرِّ أَنْ يَصِلَ الرَّجُلُ أَهْلَ وُدِّ أَبِيهِ بَعْد أَنْ يُولِّىَ». وإِنَّ أَبَاهُ كَانَ صَدِيقاً لِعُمر. [همه‌ی این روایت‌ها را مسلم، نقل کرده است.]([[119]](#footnote-119))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «بهترین نیکی، این‎ست که شخص با دوستان پدرش ارتباط داشته باشد (و حقّ دوستی آن‌ها با پدرش را ادا کند)».

عبدالله بن دینار می‌گوید: صحرانشینی، در راه مکه با عبدالله بن عمر روبه‌رو شد؛ عبدالله بن عمر به او سلام گفت و او را بر الاغی که خود سوارش بود، سوار کرد و عمامه‌ای را که بر سر داشت، به او بخشید. ابن‌دینار می‌گوید: به او گفتیم: الله تو را اصلاح کند؛ این‌ها، صحرانشین هستند و به اندک بخششی راضی می‌شوند. عبدالله بن عمر فرمود: این شخص، دوست پدرم (عمر بن خطاب) بوده است و من از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «بهترین نیکی، این‎ست که شخص، با دوستان پدرش ارتباط داشته باشد».

در روایتی دیگر از ابن‌دینار نقل شده است که عبدالله بن عمر$ هرگاه از مدینه به مکه می‌رفت، الاغی با خود داشت که وقتی از سواریِ شتر خسته می‌شد، برای ا‌ستراحت روی الاغ می‌نشست؛ وی، عمامه‌ای داشت که بر سرش می‌بست. یک روز که سوارِ الاغش بود، صحرانشینی از کنارش گذشت. عبدالله از او پرسید: آیا تو، فلان پسر فلانی نیستی؟ پاسخ داد: بله. عبدالله الاغش را به او داد و به او گفت: سوار شو، و عمامه‌اش را به او بخشید و گفت: این را به سر خود ببند. یکی از همراهان عبدالله به او گفت: الله، تو را ببخشد؛ الاغی را که برای‌ استراحت خود داشتی، به او بخشیدی و عمامه‌ای را که بر سَرَت می‌بستی، به او دادی؟! پاسخ داد: من از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «یکی از بهترین نیکی‌ها، این‎ست که شخص پس از وفات پدرش با دوستان او ارتباط داشته باشد»؛ و پدر این مرد، از دوستان پدرم بود.

**شرح**

مؤلف/ پس از ذکر احکام مربوط به نیکی به پدر و مادر و صله‌ی رحم، به موضوع ارتباط با دوستان پدر و مادر یا دوستان خویشاوندان پرداخته است؛ و این به سبب پیوندی‌ست که میان آن‌ها و خویشاوندانش یا میان آن‌ها و پدر و مادرش وجود داشته است. سپس داستان شگفت‌انگیزی از ابن‌عمر$ نقل کرده است؛ ابن‌عمر هرگاه برای ادای حج به مکه می‌رفت، الاغی با خود داشت که چون از سواریِ شتر خسته می‌شد، روی الاغ می‌نشست تا استراحت کند. زیرا سواریِ الاغ خستگی کم‌تری دارد.

روزی از روزها، صحرانشینی او را دید؛ ابن‌عمر از او پرسید: تو، فلان پسر فلانی نیستی؟ پاسخ داد: آری؛ من، پسر فلانی هستم. ابن عمر از الاغ پیاده شد و به او آن مرد گفت: این الاغ را بگیر و سوار شو. آن‌گاه عمامه‌ای را که برسر خود می‌بست به او بخشید و به او گفت: این عمامه را بر سَرَت ببند. به عبدالله بن عمر گفتند: الله، تو را اصلاح کند؛ یا الله، تو را ببخشد؛ این‌ها صحرانشین هستند و به اندک بخششی راضی می‌شوند. منظورشان، این بود که چرا از الاغت پیاده شدی و الاغ و عمامه‌ات را به این مرد دادی؟ او به بخششی کم‌تر از این هم راضی بود. عبدالله بن عمر$ پاسخ داد: من، از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «بهترین نیکی، این‎ست که شخص ارتباطش را با دوستانِ پدرش حفظ کند». یعنی وقتی پدر یا مادرش یا یکی از نزدیکانش، از دنیا رفت، به دوستِ او نیکی کند؛ هرچند دوست خودش نیست. پدرِ آن صحرانشین نیز دوست عمر بود؛ از این‌رو عبدالله بن عمر$ فرزندِ دوست پدرش را گرامی داشت و به او هدیه داد.

این روایت، نشان‌گر میزان پیروی صحابه از پیامبر و شوق و اشتیاق وافر آن به انجام کارهای نیک است؛ زیرا عبدالله بن عمر از حدیث پیامبر بهره جست و بدان سبب که پدرِ این صحرانشین، دوست پدرش بود، این مرد را گرامی داشت؛ لذا اگر پدر این مرد را می‌دید که دوست عمر بود، چه می‌کرد؟ به‌طور قطع بیش از این به او احترام می‌گذاشت.

از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که باید احترام مردانی را که دوست پدرمان بوده‌اند، حفظ کنیم؛ هم‌چنین باید با زنانی که با مادرمان دوست بوده‌اند، برخورد محترمانه‌ای داشته باشیم و احترامشان را حفظ نماییم. این، یکی از بهترین نیکی‌هاست.

این حدیث، هم‌چنین نشان‌گر گستردگی رحمت الله متعال است؛ زیرا دروازه‌ی نیکی، دروازه‌ی وسیع و گسترده‌ای‎ست که به پدر و مادر منحصر نیست؛ بلکه دامنه‌ی این نیکی، به دوستان آن‌ها نیز می‌رسد. یعنی اگر به دوستان پدر و مادر خویش نیکی کنیم، گویا به والدین خود نیکی کرده‌ایم و بدین‌سان سزاوار اجر و ثواب شده‌ایم. و این، از لطف بی‌کران الله می‌باشد که دروازه‌های خیر و نیکی را به صورتی گسترده‌ و فراوان به روی بندگانش گشوده است تا از هر طرف، به سوی آن روی بیاورند.

از الله متعال بخواهیم که همه‌ی ما را در جرگه‌ی نیکوکاران قرار دهد؛ به‌یقین او، بخشنده‌ی بزرگوار است. وصلی اللهُ وسلّم علی نبیّنا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین.

\*\*\*

347- وعن أبي أُسَيْد بضم الهمزة وفتح السين مالكِ بنِ ربِيعَةَ السَّاعِدِيِّ قال: بَيْنا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ رسولِ اللَّهِ إذ جاءَهُ رجُلٌ مِنْ بني سَلَمة فقال: يَا رَسُولَ اللهِ! هَلْ بقي مِن بِرِّ أَبويَّ شىءٌ أَبرُّهُمَا بِهِ بَعدَ مَوْتِهِمَا؟ فقال: «نَعَم، الصَّلاَة علَيْهِمَا، والاسْتِغْفَارُ لَهُما، وإِنْفاذُ عَهْدِهِما، وصِلةُ الرَّحِمِ التي لا تُوصَلُ إِلاَّ بِهِمَا، وإِكَرَامُ صَدِيقهما». [روایت ابوداود]([[120]](#footnote-120))

**ترجمه:** ابواُسَید، مالک بن ربیعه‌ی ساعدی می‌گوید: نزد پیامبر نشسته بودیم که در این هنگام مردی از بنی‌سلمه نزد ایشان آمد و گفت: ای رسول‌خدا! آیا پس از مرگ پدر و مادرم راهی مانده است که به آن‌ها نیکی کنم؟ فرمود: «بله؛ دعا و درخواست آمرزش برای آن‌ها، و اجرای وصیت‌های آن‌ها، صله‌ی رحم با وابستگان پدر و مادرت (یعنی ارتباط نیکو با کسانی که پدر و مادر، رشته‌ی اصلی این ارتباط محسوب می‌شوند)، و بزرگ‌داشت دوستان آنان».

348- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: ما غِرْتُ على أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبيِّ مَا غِرْتُ على خديجةَ رضي الله عنها. ومَا رَأَيْتُهَا قَط، ولَكنْ كَانَ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا، وَرُبَّما ذَبح الشَّاةَ، ثُمَّ يُقَطِّعُهَا أَعْضَاء، ثُمَّ يَبْعثُهَا في صدائِق خدِيجةَ، فَرُبَّما قلتُ لَه: كَأَنْ لَمْ يكُنْ في الدُّنْيَا إِلاَّ خديجةُ، فيقول: «إِنَّها كَانتْ وكَانَتْ وكَانَ لي مِنْهَا ولَدٌ». [متفقٌ عليه]([[121]](#footnote-121))

وفي روايةٍ وإنْ كَانَ لَيذبحُ الشَّاةَ، فَيُهْدِي في خَلائِلِهَا مِنْهَا مَا يسَعُهُنَّ.

وفي روايةٍ كَانَ إِذَا ذَبحَ الشَّاةَ يَقُول: «أَرْسِلُوا بِهَا إِلى أَصْدِقَاءِ خَدِيجةَ».

وفي روايةٍ قالت: اسْتَأْذَنَتْ هَالَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أُخُتُ خَديجَةَ عَلَى رسول اللَّه، فَعَرفَ اسْتِئْذَانَ خديجة، فَارْتَاحَ لَذَلِكَ فقال: «اللَّهُمَّ هَالَةُ بِنْتُ خوَيْلِدٍ».

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رشکی که بر خدیجه بردم، بر هیچ‌یک از همسران پیامبر نبردم؛ گرچه هرگز او را ندیده بودم. پیامبر از او خیلی یاد می‌کرد و گاه گوسفندی سر می‌بُرید و آن را قطعه‌قطعه می‌نمود و برای دوستان خدیجه می‌فرستاد. گاه به پیامبر می‌گفتم: انگار زنی جز خدیجه در دنیا نبوده است! و ایشان می‌فرمود: «او، چنین و چنان بود و من، از او بچه دارم». (یعنی خوبی‌های خدیجه را ذکر می‌کرد).

در روایتی آمده است: گوسفندی ذبح می‌کرد و بخشی از آن را به‌اندازه‌ای که برای دوستان خدیجه کافی بود، به آنان هدیه می‌داد.

و در روایتی آمده است: وقتی گوسفندی ذبح می‌کرد، می‌فرمود: «آن را برای دوستان خدیجه بفرستید».

و در روایتی دیگر آمده است: هاله دختر خویلد، خواهر خدیجه$ از رسول‌الله اجازه‌ی ورود خواست؛ پیامبر به یادِ اجازه خواستن خدیجه افتاد و بسیار خوشحال شد و فرمود: «پروردگارا! هاله دختر خویلد است»!

**شرح**

پس از مرگ پدر و مادر، هم‌چنان دروازه‌ی نیکی به آنان گشوده است؛ چنان‌که از پیامبر سؤال شد: آیا پس از مرگ پدر و مادرم راهی برای نیکی به آن‌ها باقی مانده است؟ فرمود: «نَعَم، الصَّلاَة علَيْهِمَا». یعنی: «بله، دعای خیر برای آن‌ها». لذا منظور، نماز جنازه نیست و «الصَّلاَة»، در این‌جا به معنای دعاست؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيۡهِم﴾ [التوبة: ١٠٣]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین‌وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی و برایشان **دعا کن**.

هرگاه زکات جمع‌آوری‌شده از قبیله‌ای را نزد پیامبر می‌آوردند، برای آن قوم دعا می‌کرد و می‌فرمود: پروردگارا! بر فلان طایفه درود و صلوات بفرست. چنان‌که عبدالله بن ابی‌اوفی می‌گوید: وقتی زکات طایفه‌ام را آوردم، پیامبر دعا کرد: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى». و بدین‌سان برای آن‌ها دعا کرد.

بنابراین واژه‌ی «الصَّلاَة»، در این‌جا به معنای دعاست؛ بدین‌سان که انسان برای پدر و مادرش دعا کند و بگوید: پروردگارا! بر پدر و مادرم، درود بفرست؛ یا بگوید: پروردگارا! پدر و مادرم را وارد بهشت بگردان و آنان را از آتش دوزخ، محافظت بفرما؛ یعنی برای پدر و مادرش دعای خیر کند.

دومین راه نیکی به پدر و مادر، پس از مرگشان، این‎ست که انسان برای آنان استغفار، یعنی طلب آمرزش کند. «وإِنْفاذُ عَهْدِهِما» سومین راه نیکی به پدر و مادر است؛ یعنی اجرا کردن وصیت‌های آنان.

لذا در این حدیث پنج مورد برای نیکی به پدر و مادر، پس از وفاتشان، بیان شده است:

1و2. دعا و درخواست آمرزش برای آن‌ها.

3. اجرای وصیت‌های آن‌ها.

4. ارتباط نیکو با کسانی که پدر و مادر، رشته‌ی اصلی این ارتباط محسوب می‌شوند.

5. بزرگ داشت دوستان پدر و مادر.

ناگفته نماند که پیامبر به صدقه دادن یا تلاوت قرآن و نماز خواندن برای پدر و مادر، دستور نداده است؛ بلکه فرموده است: «إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلَاثَةٍ إِلاَّ مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ».([[122]](#footnote-122)) یعنی: «هنگامی که انسان می‌میرد، پاداش اعمالش قطع می‌گردد، مگر از سه عمل: صدقه‌ی جاری، یا علم و دانش سودمندی که از آن استفاده می‌شود، یا فرزند شایسته‌ای که برایش دعا می‌کند». نفرمود: «فرزند شایسته‌ای که برایش صدقه دهد، یا نماز بخواند یا حج و عمره بگزارد»، بلکه فرمود: «فرزند شایسته‌ای که برایش دعا کند». لذا دعای نیک برای پدر و مادر، از انجام چنین کارهایی بهتر است. ولی اگر کسی، برای پدر و مادرش صدقه دهد، ایرادی ندارد؛ زیرا پیامبر سعد بن عباده را از صدقه دادن برای مادرش، منع نکرد و به او اجازه داد که برای مادرش صدقه دهد. هم‌چنین مردی به پیامبر عرض کرد: مادرم، با مرگ ناگهانی از دنیا رفت و اگر فرصت می‌یافت و می‌توانست سخن بگوید، حتماً به صدقه دادن بخشی از اموالش وصیت می‌کرد. (لذا پیامبر به این مرد اجازه داد که از سوی مادرش صدقه دهد.)

به هر حال پنج مورد یادشده، روش‌های نیکی به پدر و مادر پس از مرگشان است.

سپس مؤلف/ روایتی بدین مضمون نقل کرده است که ام‌المؤمنین عایشه& می‌گوید: «رشکی که بر خدیجه بردم، بر هیچ‌یک از همسران پیامبر نبردم؛ گرچه هرگز او را ندیده بودم». رشک یا غیرت، واکنشی درونی‌ست که باعث می‌شود انسان، همه‌ی علاقه و محبت یار و هم‌دم خود را برای خویش بخواهد و از آن جهت به چنین واکنشی «غیرت» می‌گویند که انسان، دوست ندارد، ***غیرِ*** او، در گستره‌ی این محبت جای بگیرد. این حالت در هووها یا همسران یک مرد، بیش از سایر انسان‌هاست. پیامبر عایشه& را خیلی دوست داشت؛ به‌گونه‌ای که پس از خدیجه& هیچ کس را به‌اندازه‌ی عایشه& دوست نداشت. همه‌ی فرزندان پیامبر جز ابراهیم که از ماریه بود، از خدیجه& بودند؛ خدیجه هم‌چنین در ابتدای بعثت پیامبر همه‌ی اموالش را برای نشر دعوت توحید در اختیار پیامبر نهاد. از این‌رو رسول‌خدا هرگز خدیجه& و خوبی‌هایش را فراموش نمی‌کرد. وقتی در مدینه گوسفندی سر می‌بُرید، بخشی از گوشت آن را برای دوستان خدیجه& می‌فرستاد. عایشه& نتوانست جلوی خود را بگیرد؛ لذا عرض کرد: ای رسول‌خدا! گویا زنی جز خدیجه در دنیا وجود ندارد! رسول‌الله فرمود: «إِنَّها كَانتْ وكَانَتْ». یعنی :«خدیجه، چنین و چنان بود». یا چنین و چنان می‌کرد؛ بدین‌سان پیامبر خوبی‌های خدیجه$ را برمی‌شمرد.

«وكَانَ لي مِنْهَا ولَدٌ»؛ یعنی: «و من، از او بچه دارم». پیامبر، چهار دختر و سه پسر داشت که همگی جز ابراهیم، از خدیجه بودند؛ زیرا ابراهیم از ماریه‌ی قبطی بود؛ ماریه‌ی قبطی، همان کنیزی‌ست که پادشاه «قبط» به پیامبر هدیه داد. لذا همه‌ی دختران و پسران پیامبر، جز ابراهیم از خدیجه& بوده‌اند. از این‌رو پیامبر می‌فرمود: «خدیجه، چنین و چنان بود و من، از او بچه دارم». (یعنی خوبی‌های خدیجه را ذکر می‌کرد).

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که اگر کسی، پس از مرگِ عزیز خود به دوستان او نیکی کند و آنان را گرامی بدارد، در حقیقت به عزیزِ خود نیکی کرده است؛ فرقی نمی‌کند که آن عزیز، پدر یا مادرش باشد یا همسرش و یا دوست و خویشاوند او. یعنی نیکی به دوستان کسی که درگذشته است، نیکی به خودِ آن شخص به‌شمار می‌رود.

\*\*\*

349- وعن أَنس بن مالكٍ قال: خَرجْتُ معَ جرير بن عبدِ الله الْبَجَليِّ في سَفَرٍ، فَكَانَ يَخْدُمُني فقلتُ لَهُ: لا تَفْعلْ، فقال: إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ الأَنصارَ تَصْنَعُ برسُول اللَّه شَيْئاً آلَيْتُ عَلى نَفْسي أَنْ لا أَصْحبَ أَحدًا مِنْهُمْ إِلاَّ خَدمْتُهُ. [متفقٌ عليه]([[123]](#footnote-123))

**ترجمه:** انس بن مالک می‌گوید: در سفری با جریر بن عبدالله بجلی هم‌سفر شدم؛ او به من خدمت می‌کرد. به او گفتم: این کار را نکن. گفت: من، انصار را دیدم که برای خدمت‌ به پیامبر چه می‌کردند؛ لذا با خود سوگند یاد کردم که با هر یک از آن‌ها که همراه شوم، به او خدمت کنم.

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی احادیثی که درباره‌ی نیکی کردن به دوستان پدر و مادر، و دوستان همسر و خویشاوندان ذکر کرده، داستان جریر بن عبدالله بجلی را آورده است که در سفر، به‌همسفرانش خدمت می‌کرد؛ لذا به او گفتند: تو، یار و صحابیِ پیامبر هستی؛ پس چگونه به دیگران، خدمت می‌کنی؟ پاسخ داد: «من، انصار را دیدم که برای خدمت‌ به پیامبر چه می‌کردند؛ لذا با خود سوگند یاد کردم که با هر یک از آن‌ها که همراه شوم، به او خدمت کنم». زیرا این‌ها، پیامبر را گرامی می‌داشتند و خدمت به دوستان یک نفر، خدمت به خود آن شخص به‌شمار می‌رود؛ یعنی خدمت به کسانی که به پیامبر خدمت می‌کردند، خدمت به پیامبر است. لذا بزرگ‌داشت اصحاب پیامبر، بزرگ‌داشت شخصِ پیامبر است.

\*\*\*

43- باب: احترام اهل بیت پیامبر و بیان فضیلت ایشان

الله متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب : ٣٣]

ای خانواده‌ی پیامبر! به‌راستی الله می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و چنان‌که باید شما را پاکیزه سازد.

و می‌فرماید:

﴿وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ ٣٢﴾ [الحج : ٣٢]

و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الاهی را بزرگ و گرامی بدارد، بی‌گمان این امر از تقوای دل‌هاست.

**شرح**

مؤلف/، بابی به نام «احترام اهل بیت پیامبر و بیان فضیلت ایشان» گشوده است. اهل بیت پیامبر دو دسته‌اند: برخی از آن‌ها با این‌که از بستگان نزدیک پیامبر بودند، بر کفر خویش پافشاری کردند و به رسول‌الله ایمان نیاوردند؛ از این‌رو این‌ها، جزو خاندان یا اهل بیت پیامبر محسوب نمی‌شوند. زیرا نوح فرزندِ کافرش را جزو خانواده‌اش می دانست؛ همان‌طور که الله می‌فرماید:

﴿وَنَادَىٰ نُوحٞ رَّبَّهُۥ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ٱبۡنِي مِنۡ أَهۡلِي﴾ [هود: ٤٥]

نوح پروردگارش را ندا داد و گفت: ای پروردگار من! پسرم، از خانواده‌ی من است.

اما الله متعال به نوح فرمود:

﴿إِنَّهُۥ لَيۡسَ مِنۡ أَهۡلِكَ﴾ [هود: ٤٦]

او، از خانواده‌ی تو نیست.

لذا خویشاوندان کافرِ پیامبر، جزو اهل بیت نیستند؛ گرچه خویشاوندان نزدیک پیامبر بودند. اما خویشاوندان باایمانش، از جمله همسران بزرگوارش، اهل بیت او هستند؛ همان‌گونه که الله در مجموعه‌ی این آیات که سخن از اهل بیت پیامبر است، همسران ایشان را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأۡتِ مِنكُنَّ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖ يُضَٰعَفۡ لَهَا ٱلۡعَذَابُ ضِعۡفَيۡنِۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرٗا ٣٠ ۞وَمَن يَقۡنُتۡ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعۡمَلۡ صَٰلِحٗا نُّؤۡتِهَآ أَجۡرَهَا مَرَّتَيۡنِ وَأَعۡتَدۡنَا لَهَا رِزۡقٗا كَرِيمٗا ٣١ يَٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسۡتُنَّ كَأَحَدٖ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ إِنِ ٱتَّقَيۡتُنَّۚ فَلَا تَخۡضَعۡنَ بِٱلۡقَوۡلِ فَيَطۡمَعَ ٱلَّذِي فِي قَلۡبِهِۦ مَرَضٞ وَقُلۡنَ قَوۡلٗا مَّعۡرُوفٗا ٣٢ وَقَرۡنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجۡنَ تَبَرُّجَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ ٱلۡأُولَىٰۖ وَأَقِمۡنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعۡنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب : ٣٠، ٣٣]

ای زنان پیامبر! هر کدامتان که مرتکب کار ناشایست آشکاری شود، کیفرش دو برابر خواهد بود؛ و این، برای الله آسان است. و هر کس از شما، از الله و پیامبرش فرمان ببرد و کار شایسته انجام دهد، پاداشش را دو بار به او می‌دهیم و برایش روزی نیکی آماده کرده‌ایم. ای زنان پیامبر! شما مانند هیچ‌یک از زنان دیگر نیستید. اگر تقوا دارید، نرم و نازک سخن نگویید تا مبادا کسی که بیماردل است، طمع ورزد؛ و سخن شایسته بگویید. و در خانه‌هایتان بمانید و به شیوه‌ی دوران جاهلیت پیشین، اظهار زینت نکنید و نماز را برپا دارید و زکات دهید و از الله و پیامبرش اطاعت نمایید. ای خانواده‌ی پیامبر! به‌راستی الله می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و چنان‌که باید شما را پاکیزه سازد.

این، نص صریح قرآن کریم است که همسران پیامبر، جزو اهل بیت او هستند و ردی روشن بر دیدگاه كساني‌ست که همسران پیامبر را جزو اهل بیت نمی‌دانند. این، پندار نادرستی‌ست که همسران پیامبر را جزو اهل بیت ندانیم. شکی نیست که زنان رسول‌الله، جزو اهل بیت پیامبر هستند.

اهل بیت باایمان رسول‌الله دو حق دارند: حق ایمان، و حق قرابت و خویشاوندی با رسول‌الله. همان‌گونه که الله متعال در کتابش فرموده است، همسران پیامبر مادران مؤمنان هستند؛ می‌فرماید:

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡۗ﴾ [الأحزاب : ٦]

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسرانش، مادران مؤمنان هستند.

بنابراین، به‌اجماع مسلمانان، همسران پیامبر مادران مؤمنان هستند؛ از این‌رو هرکس بگوید: عایشه، مادرِ من نیست، جایی در جرگه‌ی مؤمنان ندارد و جزو مؤمنان  
  
 به‌شمار نمی‌آید. زیرا الله متعال، به‌روشنی فرموده است:

﴿ٱلنَّبِيُّ أَوۡلَىٰ بِٱلۡمُؤۡمِنِينَ مِنۡ أَنفُسِهِمۡۖ وَأَزۡوَٰجُهُۥٓ أُمَّهَٰتُهُمۡ﴾ [الأحزاب : ٦]

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است و همسرانش، مادران مؤمنان هستند.

لذا هرکس، عایشه را مادر مؤمنان نداند، او، خود جزو مؤمنان نیست؛ یعنی نه به قرآن ایمان دارد و نه به پیامبر. شگفتا از کسانی که به عایشه کینه می‌ورزند و به او دشنام می‌دهند؛ حال آن‌که عایشه‌ی صديقه& محبوب‌ترین همسر رسول‌الله بود و پیامبر هیچ‌یک از همسرانش را به‌اندازه ای او دوست نداشت. چنان‌که در روایتی صحیح که امام بخاری/ نقل کرده، آمده است: از رسول‌الله پرسیدند: چه کسی را از همه بیش‌تر دوست دارید؟ فرمود: «عایشه». سؤال کردند: از میان مردان؟ فرمود: «پدرش»، یعنی ابوبکر.

لذا بر ما واجب است که به اهل بیت پیامبر احترام بگذاریم و خویشاوندان مؤمنش و همسران او را که همگی جزو اهل بیت او هستند، گرامی بداریم.

سپس مؤلف/ آیه‌ای را ذکر کرده است که پیش‌تر آن را ذکر کردیم؛ الله می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذۡهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجۡسَ أَهۡلَ ٱلۡبَيۡتِ وَيُطَهِّرَكُمۡ تَطۡهِيرٗا ٣٣﴾ [الأحزاب : ٣٣]

ای خانواده‌ی پیامبر! به‌راستی الله می‌خواهد پلیدی را از شما دور کند و چنان‌که باید شما را پاکیزه سازد.

یعنی الله می‌خواهد نجاست معنوی را از شما بزداید و پس از زدودنِ این نجاست، شما را به‌طور کامل پاک بگرداند؛ زیرا پاک شدن دو بخش دارد: یک بخش، تهی شدن از زشتی‌ها و پلیدی‌هاست و بخش دیگر، آراسته شدن به نیکی‌ها. ﴿تَطۡهِيرٗا﴾ مصدر تأکیدی‌ست و نشان‌گر این‌که الله می‌خواهد شما را به‌طور کامل، پاکیزه سازد. از این‌رو هرکس، یکی از همسران پیامبر را به زنا متهم کند، کافر است و از دایره‌ی اسلام، خارج می‌باشد؛ گرچه از میان همسران پیامبر، بانویی جز عایشه& را به چنین عملی متهم نماید. کسی که به ام‌المؤمنین عایشه& آن تهمتی را بزند که الله متعال، او را از آن پاک و مبرا دانسته، در حقیقت الله را تکذیب کرده است و جان و مال چنین شخص، حلال می‌شود؛ ولی کسی که دیگر زنان رسول‌الله را به چنین عملی متهم می‌کند، دیدگاه صحیح و قول راجح نزد علما، این‎ست که او نیز کافر می‌باشد؛ زیرا اعقاد به این‌که زنانی بدکار با رسول‌الله زیرِ یک سقف زندگی کرده‌اند، بزرگ‌ترین دشنام و اهانت به شخصِ پیامبر محسوب می‌شود؛ حال آن‌که الله متعال، فرموده است:

﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ﴾ [النور : ٢٦]

زنان ناپاک، سزاوار مردان ناپاک‌اند.

اگر کسی، یکی از زنان پیامبر را به زنا و پلیدی متهم کند، نعوذ بالله به پیامبر تهمت زده است؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿ٱلۡخَبِيثَٰتُ لِلۡخَبِيثِينَ﴾ [النور : ٢٦]

زنان ناپاک، سزاوار مردان ناپاک‌اند.

از این‌‌رو درمی‌یابیم که این مسأله، مسأله‌ای عادی و کم‌اهمیت نیست؛ بلکه اهمیت فراوانی دارد و بر ما واجب است که دوست‌دار همه‌ی اهل بیت پیامبر، یعنی همسران او و دیگر خویشاوندان مؤمنش باشیم.

\*\*\*

350- وعن يزيد بن حيَّانَ قال: انْطلَقْتُ أَنا وحُصيْنُ بْنُ سَبْرَةَ وعمْرُو بن مُسْلِمٍ إلى زَيْدِ بْنِ أَرقمَ، فلَمَّا جَلسْنا إِلَيهِ قال له حُصيْن: لَقَد لَقِيتَ يَا زيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا، رَأَيْتَ رسولَ اللَّه، وسمِعْتَ حَدِيثَه، وغَزَوْتَ مَعَهُ، وَصَلَّيتَ خَلْفَه؛ لَقَدْ لَقِيتَ يا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا، حَدِّثْنَا يا زَيْدُ ما سمِعْتَ مِنْ رسول اللَّه. قال: يا ابْنَ أَخِي واللَّهِ لَقَدْ كَبِرتْ سِنِّي، وقَدُم عهْدي، ونسِيتُ بعْضَ الذي كنتُ أَعِي مِنْ رسولِ اللَّه، فَمَا حَدَّثْتُكُم، فَاقْبَلُوا، وَمَالا فَلا تُكَلِّفُونِيهِ؛ ثُمَّ قال: قام رسول اللَّه يَوْمًا فِينَا خطِيباً بِمَاءٍ يُدْعي خُمّاء بَيْنَ مكَّةَ وَالمَدِينَةِ، فَحَمِدَ اللهَ وَأَثْنى عَليْه، ووعَظَ، وَذَكَّر، ثُمَّ قال: «أَمَّا بعْد: أَلا أَيُّهَا النَّاس، فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رسولُ ربي فَأُجيب، وأَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْن: أَوَّلهُما كِتابُ اللَّه، فِيهِ الهُدى وَالنُّور، فَخُذُوا بِكِتابِ اللَّه، وَاسْتَمْسِكُوا به». فَحثَّ على كِتَابِ اللَّه، ورغَّبَ فِيه. ثمَّ قَالَ «وأَهْلُ بَيْتِي، أُذكِّركم اللهَ في أهلِ بيْتي، أذكِّرُكم اللهَ في أهل بيتي». فَقَالَ لَهُ حُصَيْن: ومَنْ أَهْلُ بَيْتِهِ يا زيْد؟ أليس نساؤُه من أهلِ بيته؟ قال: نساؤُه منْ أهلِ بيتِهِ وَلَكِن أَهْلُ بيْتِهِ منْ حُرِم الصَّدقَة بعْدَه، قال: ومَنْ هُم؟ قال: هُمْ آلُ علي، وآلُ عَقِيل، وآلُ جَعْفَر، وَآلُ عبَّاس، قال: كُلُّ هُؤلاءِ حُرِمَ الصَّدقَة؟ قال: نعَم. [روایت مسلم]([[124]](#footnote-124))

وفي روايةٍ: «أَلا وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقْلَيْن: أَحدُهَما كِتَابُ الله وَهُو حبْلُ اللَّه، منِ اتَّبَعه كَانَ عَلَى الهُدى، ومَنْ تَرَكَهُ كانَ على ضَلالَةٍ».

**ترجمه:** یزید بن حیّان می‌گوید: با حصین بن سبره و عمرو بن مسلم، نزد زید بن ابی‌ارقم رفتم. وقتی نزدش نشستیم، حصین به او گفت: ای زید! تو، به خیر فراوانی دست یافته‌ای؛ رسول‌الله را دیده‌ای، سخنانش را شنیده‌ای، همراهش جهاد کرده‌ای و پُشت سرش نماز خوانده‌ای. ای زید! آن‌چه از رسول‌الله شنیده‌ای، برای ما بازگو کن. (زید) گفت: ای برادرزاده! من، پیر شده‌ام و روزگاری دراز بر من گذشته است و برخی از مطالبی را که از پیامبر حفظ کرده بودم، فراموش کرده‌ام. پس، هرچه برایتان گفتم، بپذیرید و هرچه نگفتم، مرا به گفتن آن مکلّف نکنید. سپس گفت: روزی رسول الله در آب‌گیری به نام «خُم» در میان مکه و مدینه، به سخنرانی پرداخت و پس از حمد و ثنای الله، ما را پند و موعظه داد و فرمود: «اما بعد؛ ای مردم! آگاه باشید که من، بشری هستم و نزدیک است که فرستاده‌ی پروردگارم (فرشته‌ی مرگ) به سراغم بیاید و من، ندای او را بپذیرم. من، دو چیز ارزنده در میان شما می‌گذارم: یکم، کتاب الله که سراسر هدایت و نور است؛ پس آن را محکم بگیرید و به آن چنگ بزنید». درباره‌ی قرآن سفارش کرد و تشویق و ترغیب نمود. سپس فرمود: «و (دوم) اهل بیتم. درباره‌ی اهل بیتم، الله را به شما یادآور می‌شوم؛ به شما یادآوری می‌کنم که درباره‌ی اهل بیتم از الله بترسید». حصین از او پرسید: ای زید! اهل بیت او چه کسانی هستند؟ آیا همسرانش، جزو اهل بیتش نیستند؟ پاسخ داد: «همسرانش، جزو اهل بیت او هستند؛ ناگفته نماند که اهل بیتش، کسانی هستند که پس از او، صدقه (زکات) بر آنان حرام شده است». حصین گفت: آن‌ها چه کسانی هستند؟ زید پاسخ داد: «خاندان علی، خاندان عقیل، خاندان جعفر، وخاندان عباس». پرسید: آیا صدقه، بر همه‌ی این‌ها حرام است؟ جواب داد: «بله».

و در روایتی آمده است: «بدانید که من، دو چیز مهم و ارزنده در میان شما بر جای می‌گذارم: یکی از آن‌ها کتاب الله (قرآن کریم) است که همان ریسمان الله می‌باشد؛ هرکس، از آن پیروی کند، بر هدایت است و هرکس، آن را رها نماید، بر گم‌راهی‌ست».

351- وعَن ابنِ عُمرَ$ عن أبي بَكْر الصِّدِّيق مَوْقُوفًا عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ: ارْقُبُوا مُحَمَّدًا في أَهْلِ بيْتِهِ. [روایت بخاري]([[125]](#footnote-125))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ به‌صورت «موقوف» از ابوبکر صدیق نقل کرده است: «احترام محمد درباره‌ی اهل بیتش را پاس بدارید».

**شرح**

این حدیث و اثر یادشده، درباره‌ی حقّ اهل بیت پیامبر است؛ پیش‌تر بیان شد که اهل بیت پیامبر، همسران او و نیز خویشاوندان مؤمنش از خاندان علی، آل عقیل، خاندان جعفر و آل‌عباس هستند که صدقه و زکات، بر آنان حرام شده است؛ زیرا پیامبر به عمویش، عباس فرمود: «إِنَّمَا هِيَ أَوْسَاخ النَّاس وَإِنَّهَا لا تَحِلّ لآلِ مُحَمَّد». یعنی: «صدقه (زکات)، چرکِ مال مردم است و برای خاندان محمد جایز نیست».

خاندان نبوی، ویژگی‌هایی دارند که دیگران ندارند؛ چنان‌که از حقّ ویژه‌ای در غنایم جنگی برخوردارند. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا غَنِمۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُۥ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾ [الأنفال: ٤١]

بدانید یک‌پنجم غنایم جنگی که به دست می­آورید، از آنِ الله و پیامبر، و خویشانِ (پیامبر) است.

از کرامت و شرافت این خاندان است که صدقه و زکات بر آنان حرام می‌باشد؛ زیرا صدقه و زکات، چرکِ مال مردم است. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿خُذۡ مِنۡ أَمۡوَٰلِهِمۡ صَدَقَةٗ تُطَهِّرُهُمۡ وَتُزَكِّيهِم بِهَا﴾ [التوبة: ١٠٣]

بخشی از اموالشان را به عنوان زکات بگیر تا بدین‌وسیله آنان را پاک و تزکیه نمایی

بنابراین دریافت صدقه و زکات، بر این خاندان، حرام است؛ زیرا شرافت و کرامت آن‌ها، والاتر از این‎ست که صدقه یا زکات بخورند، ولی به جای آن، از خمس غنایم جنگی به آن‌ها داده می‌شود.

سپس در حدیث زید بن ارقم آمده است که پیامبر در غدیر خم که آب‌گیری در میان مکه و مدینه است، خطابه‌ای ایراد کرد و مردم را پند و موعظه داد و به آن‌ها درباره‌ی قرآن سفارش کرد و تشویق و ترغیب نمود و بیان فرمود که در قرآن، هدایت و نور است؛ سپس درباره‌ی اهل بیت خویش سفارش کرد و سه بار فرمود: «درباره‌ی اهل بیتم، الله را به شما یادآور می‌شوم»؛ یعنی: حقّ آن‌ها را ادا نمایید و به آنان، ستم و تعدی نکنید. این را برای تأکید، بیان فرمود؛ و گرنه، هر مسلمانی بر مسلمان دیگر، حق و حقوقی دارد که بر اساس آن، هیچ مسلمانی نباید به برادر مسلمانش ستم یا تعدی کند. البته حقوق خاندان پیامبر بیش‌تر و گسترده‌تر از حقوق سایر مسلمانان است.

همان‌طور که مشاهده می‌کنید، پیامبر در این حدیث درباره‌ی خاندانش سفارش کرد؛ ولی نفرمود که آن‌ها، معصومند یا سخنشان، همانند قرآن است و باید بی‌چون و چرا به آن، عمل کرد؛ بر خلافِ پنداری که اهل بدعت دارند. لذا اهل بیت، معصوم نیستند و مانند دیگران، خطا می‌کنند و دچار لغزش و گناه می‌شوند؛ با این حال، از حقّ خویشاوندی با پیامبر برخوردارند.

چه زیباست در این نکته بیندیشیم که وقتی خاندان پیامبر دارای چنین حقوقی هستند، پس حق و حقوق پیامبر چگونه است؟ آری! حق پیامبر پس از حق الله قرار دارد و باید پیامبر و حقوقش را بر خویشتن، خانواده‌ی خویش و بر همه‌ی مردم، ترجیح دهیم؛ بدین‌سان که او را از خود و همه‌ی عزیزان خود، بیش‌تر دوست بداریم، احترامش را نگه داریم و سنت و روش او را در پیش بگیریم. زیرا رسول‌الله بر همه مقدّم می‌باشد و امام اعظم مسلمانان است. از الله متعال درخواست می‌کنم که ما و همه‌ی مسلمانان را در ظاهر و باطن، پیرو رسول‌الله بگرداند.

\*\*\*

44- باب: گرامی‌داشت علما و سرآمدان دینی و برتر شمردن آنان بر دیگران

الله متعال، می‌فرماید:

﴿قُلۡ هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٩﴾ [الزمر: ٩]

بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟ تنها خردمندان پند می‌پذیرند.

352- وعن أبي مسعودٍ عُقبةَ بنِ عمرٍو البدريِّ الأنصاريِّ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «يَؤُمُّ الْقَوْمَ أَقْرَؤهُمْ لِكتَابِ اللَّه، فَإِنْ كَانُوا في الْقِراءَةِ سَواء، فَأَعْلَمُهُمْ بِالسُّنَّةِ، فَإِنْ كَانُوا في السُّنَّةِ سَوَاء، فَأَقْدمُهُمْ هِجْرَةً، فَإِنْ كانُوا في الهِجْرَةِ سَوَاء، فَأَقْدَمُهُمْ سِنًّا وَلا يَؤُمَّنَّ الرَّجُلُ الرَّجُلَ في سُلْطَانِه، وَلا يَقْعُدُ في بيْتِهِ على تَكْرِمتِهِ إِلاَّ بِإِذْنِهِ». [روایت مسلم]([[126]](#footnote-126))

وفي روايةٍ لَه: «فَأَقْدمهُمْ سِلْمًا» بَدل «سِنًّا» أَيْ إِسْلاما.

وفي رواية: «يَؤُمُّ الْقَوْمَ أَقْرَؤهُمْ لِكتَابِ اللَّه، وأَقْدمُهُمْ قِراءَةً، فَإِنْ كَانَتْ قِراءَتُهمْ سَواءً فَيَؤُمُّهم أَقْدمُهُمْ هِجْرةً، فَإِنْ كَانوا في الهِجْرَةِ سوَاء، فَلْيَؤُمَّهُمْ أَكْبرُهُمْ سِنًّا».

**ترجمه:** ابومسعود، عقبه بن عمرو بدری انصاری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی برای مردم امامت دهد که کتاب‌الله را بهتر قرائت می‌کند و اگر در قرائت قرآن، برابر بودند، هر یک از آن‌ها که نسبت به سنت، داناتر است، پیش‌نماز شود؛ و اگر در دانش سنت مساوی بودند، کسی که زودتر هجرت نموده است، امامت نماید و اگر در هجرت برابر بودند، مسن‌ترین آن‌ها امامت کند؛ و هیچ‌کس در محدوده‌ی تحت اختیارِ شخصی دیگر، برای او امامت نکند و هیچ‌کس در خانه‌ی کسی جز به اجازه‌ی او در محلّ مخصوص صاحب‌خانه ننشیند».

و در روایتی دیگر از مسلم به‌جای «مسن‌ترین آن‌ها»، آمده است: «کسی که زودتر مسلمان شده است».

و در روایتی آمده است: «کسی برای مردم امامت دهد که کتاب‌الله را بهتر قرائت می‌کند و سابقه‌ی بیش‌تری در قرائت دارد؛ و اگر قرائت آن‌ها یکسان بود، کسی که زودتر هجرت نموده است، امامت نماید و اگر در هجرت، برابر بودند، مسن‌ترین آن‌ها پیش‌نماز شود».

353- وعنه قال: كان رسولُ اللَّه يَمْسحُ منَاكِبَنَا في الصَّلاةِ وَيَقُول: «اسْتَوُوا وَلا تَخْتلِفُوا، فَتَخْتَلِفَ قُلُوبُكُم، لِيَلِني مِنكُمْ أُولوا الأَحْلامِ والنُّهَى، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهم، ثُمَّ الذين يلونَهم». [روایت مسلم]([[127]](#footnote-127))

**ترجمه:** ابومسعود انصاری می‌گوید: رسول‌الله هنگامِ نماز، شانه‌های ما را با دستانش برابر یکدیگر قرار می‌داد و می‌فرمود: «راست و برابر بایستید و نابرابر و نامنظم نایستید که دل‌هایتان دچار اختلاف می‌شود. افرادِ بالغ و عاقل، پشتِ سر و نزدیکِ من قرار بگیرند؛ سپس کسانی که در سن و دانش در درجه‌ی بعد هستند و به همین ترتیب کسانی که در مراتب بعدی قرار دارند».‌

**شرح**

مؤلف/، بابی بدین عنوان گشوده است: «باب: گرامی‌داشت علما و سرآمدان دینی و مقدم قرار دادن آنان بر دیگران». منظور مؤلف/ از علما، عالمان دین و شریعت‌اند که وارثان پیامبر هستند. آری! علما، وارثان پیامبران الهی هستند؛ زیرا پیامبران، درهم و دیناری از خود به عنوان ارث نمی‌گذارند و آن‌چه از آن‌ها برجای می‌ماند، صدقه است؛ چنان‌که فاطمه و عباس، عموی پیامبر (و نیز هیچ‌یک از همسران رسول‌خدا) هیچ ثروتی از پیامبر به‌ارث نبردند؛ زیرا تنها ارثی که پیامبران از خود برجا می‌گذارند، علم توحید و دانش شریعت است. بنابراین، علم شرعی، همان دانش مربوط به رهنمودهای الهی‌ست که هرکس از این دانش ارزشمند بهره‌مند شود و چیزی کسب کند، بهره‌ی فراوانی از میراث علما نصیبش شده است. وقتی پیامبران مقام و جایگاه والا و شایسته ای دارند، وارثان آن‌ها نیز از این جایگاه والا، بی‌نصیب نیستند و بهره‌ی وافری از این رتبه‌ی عالی دارند و باید حقّ آن‌ها را ادا کرد و احترامشان را نگه داشت. و چون این مسأله، خیلی مهم و حایز اهمیت است، مؤلف/ بابی درباره‌ی احترام علما گشوده است.

با گرامی‌داشت علماست که جایگاه والای دین و شریعت، حفظ می‌شود؛ زیرا علما، حاملان شریعت‌اند. و برعکس، اهانت به علما، توهین به شریعت است؛ زیرا اگر علمای دین، خوار و زبون شوند و از چشم مردم بیفتند، آیین و شریعتی که علما حمل می‌کنند، جایگاه خود را از دست می‌دهد و دیگر، ارزش و منزلتی در نزد مردم ندارد و هرکس، با دیده‌ی تحقیر به علما می‌نگرد و بدین‌سان دین و آیین، در معرض نابودی و تباهی قرار می‌گیرد.

حفظ حرمت و آبروی مسؤولان و حکام نیز در چارچوب آموزه‌های دینی، واجب است؛ زیرا اگر حکام و مسؤولان اجرایی، از چشم مردم بیفتند و حرمت و احترامی در نزد مردم نداشته باشند، امنیت و آرامش جامعه از میان می‌رود و نابسامانی و هرج و مرج، جای‌گزین امنیت و آسایش می‌گردد و قدرت حاکمیت، ضعیف می‌شود و بدین‌سان سنگ روی سنگ، بند نمی‌آید.

اگر علما و حکام، در برابر مردم تحقیر شوند، آیین و شریعت، رو به تباهی می‌نهد و امنیت و آرامش از میان می‌رود و ناهنجاری‌های فراوانی در جامعه پدیدار می‌گردد؛ بدین‌سان هرکسی، خود را عالِم می‌پندارد و هرکسی، خود را در مقام فرمان‎دار و حاکم می‌بیند و شریعت و جامعه در آستانه‌ی نابودی قرار می‌گیرند. از این‌رو الله متعال، به اطاعت و فرمان‌برداری از صاحبان امور که همان علما و حکام هستند، دستور داده و فرموده است:

﴿هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٩﴾ [الزمر: ٩]

ای مؤمنان! از الله اطاعت کنید و از پیامبر فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان (فرمان‌برداری نمایید).

وقتی به علما و حکام، بی‌حرمتی شود، عوام و توده‌ی مردم با شنیدن فتوا و دیدگاه شرعی یک عالم می‌گویند: زیاد مهم نیست؛ فلان‌عالم دیدگاهِ دیگری دارد. یا می‌گویند: آقای فلانی، چیزی گفته است که خود می‌‌داند؛ ولی ما هم می‌دانیم. چنان‌که گاه شنیده می‌شود که برخی از افراد بی‌خرد و سبک‌سر همین‌که دیدگاه امام احمد حنبل را می‌‌شنوند یا به آن‌ها گفته می‌شود که این، دیدگاه شافعی، یا مالک، یا ابوحنیفه، یا سفیان و امثال آن‌هاست، می‌گویند: آن‌ها، دیدگاه خود را داشته‌اند و ما، دیدگاه خود را داریم! حال، باید از چنین افرادی سؤال کرد: شما کیستید که خود را با این کم‌علمی و ضعف و قصور علمی، هم‌پایه و هم‌‌سان ائمه رحمهم‌الله می‌پندارید؟! وقتی مردم، با دیده‌ی تحقیر به علما بنگرند، هرکسی خود را عالم، بلکه علامه و اهل فتوا می‌پندارد و ادعا می‌کند که من، دریای بی‌کران علم و معرفت هستم! و بدین‌سان هیچ عالمی نمی‌ماند و هرکس، هرگونه که بخواهد، اظهار نظر می‌کند و هرطور که میلش باشد، فتوا می‌دهد و آن‌گاه شریعت، به سبب عمل‌کردِ بی‌خردانه‌ی چنین جاهلانی، پاره‌پاره می‌شود و از میان می‌رود.

همین‌طور اگر مردم نسبت به حکام و مسؤولان خود بدبین شوند، دیگر حاضر نیستند که از آن‌ها اطاعت کنند. وقتی فرمان حاکم یا مسؤولی با رده‌ی پایین‌تر به کسی برسد، می‌گوید: امکان ندارد از او اطاعت کنم؛ زیرا این اشکال و آن اشکال را دارد. باید گفت: اگر مسؤولی، مشکلی دارد، گناهش با خودِ اوست و وظیفه‌ی شهروندان، این‎ست که در چاچوب شریعت از فرمان‎روای خود اطاعت نمایند؛ گرچه حاکم یا فرمان‎روای آن‌ها، شراب‌خوار باشد یا چندین چند فسق و فجور از او سر بزند. زیرا تا زمانی کفر آشکاری از آن‎ها ندیده‌ایم و برای آن، دلیل و برهانی قطعی از سوی الله نداریم، اطاعت و فرمان‌برداری از آنان، واجب است؛ گرچه فاسق و ستم‌گر باشند. پیامبر فرموده است: «اسْمَعْ وَأَطِعْ وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ وَأَخَذَ مَالَكَ».([[128]](#footnote-128)) یعنی: «حرف‌شنوی و فرمان‌برداری نما؛ هرچند تو را بزند و اموالت را غصب کند». هم‌چنین به یارانش درباره‌ی کوتاهی‌های حکام در انجام وظیفه فرمود: «اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حُمِّلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ».([[129]](#footnote-129)) یعنی: «شما حرف‌شنوی و اطاعت نمایید؛ زیرا آن‌ها درباره‌ی وظایف خود مسؤولند و شما درباره‌ی وظایفی که بر دوش شماست، مسؤولید». به عبارت دیگر، شما باید به وظیفه‌ی خود عمل کنید.

اما کسانی که دوست دارند حکام و فرمانروایان ما، همانند ابوبکر، عمر، عثمان و علی باشند، باید بدانند که تحقق چنین ممکن نیست؛ ما باید همانند شهروندان آن زمان باشیم، یعنی صحابه یا مثل صحابه باشیم تا حکام ما مثل خلفای راشدین شوند. ولی متأسفانه بیش‌تر مردم و شهروندان جامعه، نسبت به وظایف خود کوتاهی می‌کنند و حتی مرتکب کارهای حرام می‌شوند؛ با این حال می‌خواهند که کسانی چون خلفای راشدین بر آنان حکومت کنند! این، غیرممکن است. لذا وظیفه‌ی ما، اطاعت و فرمان‌برداری‌ست و اگر حکام، مقصرند و در انجام وظایف خود کوتاهی می‌کنند، گناهش با خود آن‌هاست و این، دلیل نمی‌شود که از آن‌ها نافرمانی نماییم. بنابراین در صورتی که حرمت علما و حکام، حفظ نشود، دین و دنیا در آستانه‌ی نابودی و تباهی قرار می‌گیرند.

سپس مؤلف/ به این آیه‌ی قرآن استدلال کرده است که الله می‌فرماید:

﴿هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٩﴾

[الزمر: ٩]

بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابرند؟ تنها خردمندان پند می‌پذیرند.

یعنی بی‌گمان برابر نیستند؛ زیرا آدمِ بی‌علم، موصوف به صفت ناپسندیده‌ی جهل است و عالم، دارای صفت پسندیده‌ی علم و دانش. از این‌رو اگر به یک انسان عادی یا به یکی از پایین‌ترین افراد جامعه از لحاظ سواد، بگویید که «تو، جاهلی»، برافروخته و عصبانی می‌شود و به‌سختی واکنش نشان می‌دهد و این را رد می‌کند؛ و این، نشان‌گر این‎ست که جهل، یک عیب یا صفت ناپسندیده محسوب می‌شود و همه از آن گریزان هستند. و در مقابل، علم و دانش، صفت نیک و پسندیده‌ای‎ست که علما را از سایر مردم، متمایز می‌گرداند. عالم، الله را از روی بصیرت و آگاهی عبادت می‌کند؛ می‌داند چگونه وضو بگیرد، چگونه نماز بخواند، چگونه زکات بدهد، چگونه روزه بگیرد، چگونه حج بگزارد، چگونه به پدر و مادرش نیکی کند، و چگونه صله‌ی رحم نماید. عالم، مردم را به سوی حقیقت و راه درست، راهنمایی می‌کند:

﴿أَوَ مَن كَانَ مَيۡتٗا فَأَحۡيَيۡنَٰهُ وَجَعَلۡنَا لَهُۥ نُورٗا يَمۡشِي بِهِۦ فِي ٱلنَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُۥ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ لَيۡسَ بِخَارِجٖ مِّنۡهَا﴾ [الأنعام: ١٢٢]

آیا (دل)مرده­ای که زنده­اش کردیم و نوری فرارویش قرار دادیم که در پرتوش در میان مردم راه می­رود، مانند کسی‌ست که در تاریکی­ها به‌سر می‌برد و نمی­تواند از آن بیرون برود؟

امکان ندارد که این دو، برابر باشند؛ عالم، نورِ پرُفروغی‌ست که مردم، راه خود را به‌وسیله‌ی او می‌یابند و بدین‌وسیله الله بر درجات آن‌ها می‌افزاید؛ ولی جاهل، بینوایی‌ست که نه به خود سودی می‌رساند و نه به دیگران؛ بلکه نیازمندِ دیگران است؛ تازه اگر از روی جهلی که دارد، فتوا دهد، هم به زیان خود اوست و هم به زیان دیگران. لذا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند، برابر نیستند.

سپس مؤلف/ به حدیث عقبه استدلال کرده است؛ عقبه می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی برای مردم امامت دهد که کتاب‌الله را بهتر قرائت می‌کند و اگر در علمِ قرائت، برابر بودند، هر یک از آن‌ها که نسبت به سنت، داناتر است، پیش‌نماز شود؛ و اگر در دانش سنت مساوی بودند، کسی که زودتر هجرت نموده است، امامت نماید و اگر در هجرت برابر بودند، کسی که زودتر مسلمان شده است، امامت کند». و در روایتی دیگر آمده است: «مسن‌ترین آن‌ها پیش‌نماز شود».

این، نشان می‌دهد که عالم بر دیگران مقدّم است؛ بدین ترتیب که ابتدا کسی که دانش بیش‌تری نسبت به کتاب دارد، امامت می‌دهد و سپس داناترین فرد نسبت به سنت رسول‌الله. یعنی بهترین و برترین فرد، در امور دینی مردم بر دیگران، مقدم است. لذا به ترتیبی که ذکر شد، هرکس برتر و داناتر باشد، پیش‌نماز می‌شود. البته این حکم، درباره‌ی مساجد یا موقعیت‌هایی‌ست که امامِ مشخصی ندارند. اما در مساجدی که امام مشخصی دارند، امام مسجد، خود امامت می‌دهد؛ گرچه در میان مردم (نمازگزاران) افرادی یافت شوند که صلاحیت علمی بیش‌تری داشته باشند؛ زیرا پیامبر فرمود: «و هیچ‌کس در محدوده‌ی تحت اختیارِ شخصی دیگر، برای او امامت نکند». لذا مسجدی که امام مشخصی دارد، جزو همین محدوده به‌شمار می‌آید. برخی از علما گفته‌اند: اگر کسی بدون اجازه‌ی امام مسجد، جلو برود و برای مردم امامت دهد، نمازشان باطل است و باید آن را اعاده کنند. زیرا پیامبر از این نوع امامت نهی نموده و نهی، مستلزم فساد یا بطلان است.

\*\*\*

354- وعن عبد الله بن مسعودٍ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لِيَلِني مِنْكُمْ أُولُوا الأَحْلامِ والنُّهَى، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ» ثَلاثاً «وإِيَّاكُم وهَيْشَاتِ الأَسْواقِ». [روایت مسلم]([[130]](#footnote-130))

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «افرادِ بالغ و عاقل، پستِ سر و نزدیکِ من قرار بگیرند؛ سپس کسانی که در سن و دانش در درجه‌ی بعد هستند».‌ و این را سه بار تکرار کرد و افزود: «(در مسجد و هنگام نماز جماعت) از بی‌نظمی، سر و صدا و به‌هم آمیختگیِ بازارها بپرهیزید».

355- وعن أبي يحْيى وَقيل: أبي مُحمَّد سَهْلِ بن أبي حَثْمةَ بفتح الحاءِ المهملة وإِسكان الثاءِ المثلثة الأَنصاري قال: انْطَلَقَ عبْدُ الله بنُ سهْلٍ وَمُحيِّصَةُ ابْنُ مَسْعُودٍ إِلى خَيْبَرَ وَهِيَ يَوْمَئِذ صُلْح، فَتَفَرَّقَا. فَأَتَى مُحَيِّصةُ إِلى عبدِ الله بنِ سَهلٍ وهو يَتَشَحَّطُ في دمهِ قَتيلاً، فدفَنَه، ثمَّ قَدِمَ المدِينَةَ فَانْطَلَقَ عَبْدُ الرحْمنِ بْنُ سَهْلٍ وَمُحَيِّصَةُ وَحُوِّيصةُ ابْنَا مسْعُودٍ إِلى النَّبِيِّ، فَذَهَب عَبْدُ الرَّحْمنِ يَتَكَلَّمُ فقال: «كَبِّرْ، كَبِّرْ» وَهُوَ أَحْدَثُ القَوْم، فَسَكَت، فَتَكَلَّمَا فقال: «أَتَحْلِفُونَ وَتسْتَحِقُّونَ قَاتِلكُم؟» وَذَكَرَ تَمامَ الحدِيث. [متفقٌ عليه]([[131]](#footnote-131))

**ترجمه:** ابویحیی یا ابومحمد، سهل بن ابی‌حثمه‌ی انصاری می‌گوید: زمانی که اهل خیبر و مسلمانان در صلح به‌سر می‌بردند، عبدالله بن سهل و مُحَیِّصه بن مسعود به خیبر رفتند و آن‌جا از هم جدا شدند؛ پس از مدتی مُحَیِّصه، نزد عبدالله بن سهل بازگشت و دید که او کشته شده و در خون خود غلتیده است. پس او را دفن کرد و به مدینه بازگشت. عبدالرحمن بن سهل و دو پسر مسعود، یعنی مُحَیِّصه و حُوَیِّصه، نزد پیامبر رفتند و عبدالرحمن که از همه کوچک‌تر بود، شروع به سخن گفتن کرد. پیامبر فرمود: «بگذار تا بزرگ‌تر از تو سخن بگوید؛ بزرگ‌تر از تو سخن بگوید». لذا عبدالرحمن ساکت شد و آن‌دو (که بزرگ‌تر بودند)، سخن گفتند. پیامبر فرمود: «آیا سوگند می‌خورید که قاتل را می‌شناسید؟» و بقیه‌ی حدیث را ذکر کرد.

356- وعن جابرٍ أَنَّ النَّبيَّ كَانَ يَجْمَعُ بيْنَ الرَّجُلَيْنِ مِنْ قَتْلَى أُحُدٍ يَعْني في القَبْر، ثُمَّ يَقُول: «أَيُّهُما أَكْثَرُ أَخْذاً لِلْقُرْآن؟» فَإِذَا أُشِيرَ لَهُ إلى أَحَدِهِمَا قَدَّمَهُ في اللَّحْد. [روایت بخاري]([[132]](#footnote-132))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: پیامبر هر دو نفر از کشته‌های احد را در یک قبر دفن می‌کرد و می‌پرسید: «کدام‌یک از این دو، بهره‌ی بیش‌تری از قرآن دارد؟» و هنگامی که به یکی از آن‌ها اشاره می‌شد، او را در قبر، لَحد مقدّم می‌کرد.

357- وعن ابن عُمرَ رضي الله عنهما أَنَّ النَّبيَّ قال: «أَرَاني في المَنَامِ أَتَسَوَّكُ بِسِوَاك، فَجَاءَنِي رَجُلان، أَحدُهُمَا أَكْبَرُ مِنَ الآخَر، فَنَاوَلْتُ السِّوَاكَ الأَصْغَر، فقيلَ لي: كَبِّر، فَدَفَعْتُهُ إِلى الأَكْبَرِ مِنْهُمَا». [روایت مسلم، به صورت «مسند» و روایت بخاری، به صورت «معلّق»]([[133]](#footnote-133))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «در خواب دیدم که مسواک می‌زنم. دو نفر نزد من آمدند؛ یکی، بزرگ‌تر بود و دیگری، کوچک‌تر. مسواک را به کوچک تر دادم. به من گفته شد: آن را به بزرگ‌تر بده. پس آن را به بزرگ‌تر دادم».

358- وعن أبي موسى قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إِنَّ مِنْ إِجْلالِ الله تعالى إِكْرَامَ ذى الشَّيْبةِ المُسْلِم، وَحَامِلِ الْقُرآنِ غَيْرِ الْغَالي فِيهِ، والجَافي عَنْهُ وإِكْرَامَ ذِي السُّلْطَانِ المُقْسِطِ». [حديثی حسن است که ابوداود روایت کرده است.]([[134]](#footnote-134))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «احترام و گرامی‌داشتِ پیرمرد مسلمان، و حافظ و عالِم قرآن که در آن زیاده‌روی یا کوتاهی نکند، و نیز احترام فرمان‎روا و صاحب‌قدرتِ عادل، جزوِ بزرگ‌داشت و تعظیم الله متعال است».

359- وعن عَمْرو بنِ شُعَيْب، عن أَبيِه، عن جَدِّه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَرْحَمْ صَغِيرَنَا، وَيَعْرِفْ شَرفَ كَبِيرِنَا». [حديث صحيحی‌ست که ابوداود و ترمذي روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن صحیح دانسته است.]([[135]](#footnote-135))

وفي رواية أبي داود: «حَقَّ كَبيرِنَا».

**ترجمه:** از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت است که رسول‌الله فرمود: «کسی که به کوچک‌تر ما رحم نکند و شرافت و احترام بزرگ‌ترِ ما را نگه ندارد، از ما نیست».

در روایت ابوداود آمده است: «حقّ بزرگ‌ترِ ما...».

360- وعن مَيْمُونَ بنِ أبي شَبِيبٍ رحمه اللهُ أَن عَائشَةَ رضي الله عنها مَرَّ بِها سَائِلٌ، فَأَعْطَتْهُ كِسْرَةً، وَمرّ بِهَا رَجُلٌ عَلَيْهِ ثِيَابٌ وهَيْئَةٌ، فَأَقْعَدتْه، فَأَكَلَ فَقِيلَ لَهَا في ذلك؟ فقالت: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَنْزِلُوا النَّاسَ مَنَازِلَهُمْ». [ابوداود، این حدیث را روایت کرده و گفته است: «میمون، عایشه را ندیده است».]([[136]](#footnote-136))

وَقَدْ ذَكَرَهُ مُسْلمٌ في أَوَّلِ صَحِيحهِ تَعْلِيقاً فقال: وَذُكِرَ عَنْ عائِشَةَ رضي الله عنها قالت: أَمرنا رسولُ اللَّه أَنْ نُنْزِل النَّاسَ مَنَازِلَهُم، وَذَكَرَهُ الحاكِمُ أَبُو عبدِ الله في كِتابِهِ «مَعْرفَة عُلُومِ الحَديث» وقال: هو حديثٌ صحيح.

**ترجمه:** میمون بن ابی‌شبیب/ می‌گوید: گدایی از کنار عایشه& گذشت. عایشه& تکه‌نانی به او داد. و نیز مردِ دیگری از کنارش گذشت که لباس و قیافه‌ی مناسب‌تری داشت؛ ام‌المؤمنین، او را نشاند (تا از او پذیرایی کند). آن مرد، غذا خورد. سپس درباره‌ی این فرق گذاشتن از ام‌المؤمنین& سؤال شد. پاسخ داد: پیامبر فرموده است: «هرکس را در جایگاه خودش قرار دهید».

مسلم، این حدیث را در ابتدای «صحیح» خود به‌صورت معلّق آورده و گفته است: گفته‌ می‌شود: عایشه& گفته است: رسول‌الله به ما دستور داد که مردم را در جایگاهی قرار دهیم که درخورِ آن‌هاست. حاکم، ابوعبدالله نیز این روایت را در «مَعْرفَة عُلُومِ الحَديث» آورده و گفته است: حدیث صحیحی‌ست.

361- وَعَنْ ابْن عَبَاسٍ رضي الله عنهما قال: قَدِمَ عُيَيْنَة بْنُ حِصْنٍ فَنَزلَ عَلَى ابْنِ أَخيِهِ الْحُر بْنِ قَيْس، وَكَانَ مِن النَّفَرِ الَّذِين يُدْنِيهِمْ عُمرُ وَكَانَ الْقُرَّاءُ أَصْحابَ مَجْلِسِ عُمَرَ وَمُشاوَرَتِهِ كُهولاً كَانُوا أَوْ شُبَّانا، فَقَالَ عُييْنَةُ لابْنِ أَخيِه: يَا ابْنَ أَخِى لَكَ وَجْهٌ عِنْدَ هَذَا الأمِيرِ فَاسْتَأْذِنْ لِی عَلَيْه، فاستَأذنَ فَأَذِنَ لَهُ عُمر. فَلَمَّا دخَلَ قال: هِيْ يا ابْنَ الْخَطَّاب، فَوَاللَّه مَا تُعْطِينَا الْجَزْلَ وَلا تَحْكُمُ فِينَا بالْعَدْل، فَغَضِبَ عُمَرُ حتَّى هَمَّ أَنْ يُوقِعَ بِهِ فَقَالَ لَهُ الْحُر: يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ الله تعَالى قَال لِنبِيِّهِ: ﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ وإنَّ هَذَا مِنَ الجاهلين، وَاللَّه ما جاوَزَها عُمَرُ حِينَ تلاها، وكَانَ وَقَّافاً عِنْد كِتَابِ الله تعالى. [روایت بخارى]([[137]](#footnote-137))

**ترجمه:** ابن‌عباس می‌گوید: عیینه بن حصن (به مدینه) آمد و به‌خانه‌ی برادرزاده‌اش، حر بن قیس رفت. حُر، جزو افرادی بود که عمر آن‌ها را به خود نزدیک می‌کرد (گرامی می‌داشت)؛ قاریان قرآن، پیر بودند یا جوان، همواره در مجلس عمر حضور داشتند و طرفِ مشورتش بودند. عیینه بن حصن به برادرزاده‌اش گفت: تو نزد این امیر، قدر و منزلت داری؛ از او بخواه که مرا به حضور بپذیرد. عیینه هنگامی که وارد مجلس عمر شد، گفت: های! ای پسر خطاب! تو چیزِ زیادی به ما نمی‌دهی و در میان ما به‌عدالت حکم نمی‌کنی. عمر خشمگین شد و می‌خواست او را تنبیه کند. حر به عمر گفت: ای امیر مؤمنان! الله متعال، به پیامبرش فرموده است:

﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ [الأعراف: ١٩٩]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

و ادامه داد: و این شخص نیز از جاهلان است. (ابن‌عباس می‌گوید:) به‌خدا سوگند، هنگامی که حر، این آیه را تلاوت نمود، عمر از حکم آن تجاوز نکرد؛ عمر در برابر کتاب الله، بسیار مطیع بود.

362- وعن أبي سعيدٍ سَمُرةَ بنِ جُنْدبٍ قال: لَقَدْ كنْتُ عَلَى عهْدِ رسول اللَّه غُلامًا، فَكُنْتُ أَحفَظُ عنْه، فَمَا يَمْنَعُني مِنَ القَوْلِ إِلاَّ أَنَّ هَهُنَا رِجالاً هُمْ أَسنُّ مِنِّي. [متفق عليه]([[138]](#footnote-138))

**ترجمه:** ابوسعید، سَمُره بن جندب می‌گوید: در دوران پیامبر، پسری نوجوان (کم‌سن و سال) بودم و فرموده‌های ایشان را حفظ می‌کردم؛ تنها چیزی که مرا از سخن گفتن باز می‌‌داشت، حضورِ مردانِ مسن‌تر در مجلس بود.

363- وعن أَنس قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «ما أَكْرَم شَابٌّ شَيْخًا لِسِنِّهِ إِلاَّ قَيَّضَ الله لَهُ مَنْ يُكْرِمُهُ عِنْد سِنِّه». [ترمذي، روایت کرده و گفته است: حديث غريبی‌ست.]([[139]](#footnote-139))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر جوانی، پیری را به‌خاطر سنّ و سالش مورد احترام قرار دهد، زمانی که خود پیر شود، الله متعال، کسی را مقدّر می‌کند که او را گرامی بدارد».

**شرح**

در همه‌ی این احادیث، به گرامی‌داشت اهل فضل و علم اشاره شده است؛ چنان‌که در حدیث عبدالله بن مسعود آمده است: پیامبر فرمود: «افرادِ بالغ و عاقل، پشتِ سر و نزدیکِ من قرار بگیرند؛ سپس کسانی که در سن و دانش در درجه‌ی بعد هستند».‌ و این را سه بار تکرار کرد و افزود: «(در مسجد و هنگام نماز جماعت) از بی‌نظمی، سر و صدا و به‌هم آمیختگی بازارها بپرهیزید». یعنی شایسته است که افراد مسن‌تر و داناتر در صف‌های جلو قرار بگیرند. «أُولُوا الأَحْلامِ»، یعنی کسانی که بالغ شده‌اند و «النُّهَى»، جمعِ «نهیه» به معنای عقل و خرد است و «أُولُوا النُّهَى» یعنی خردمندان. لذا افراد بالغ و عاقل، باید هنگام نماز در صف‌های جلو بایستند. این حدیث، بدین معنا نیست که تنها افرادِ بالغ و عاقل جلو بایستند یا بدین معنا نیست که بچه‌ها و خردسالان، حق ندارند در صف‌های جلو قرار بگیرند. لذا نباید بچه‌هایی را که در صف اول می‌ایستند، از صف اول به عقب برانیم و این کار، جایز نیست؛ مگر این‌که نمازگزاران را اذیت کنند. زیرا هر مسلمانی، پیش از سایر مسلمانان به چنین موقعیتی دست یابد، آن موقعیت به او تعلق دارد. این‌جاست که به تفاوت این دو عبارت، پی می‌بریم:

اول: این عبارت که: تنها افراد بالغ و عاقل، نزدیک امام و پشت سرِ او بایستند.

و دوم: این فرموده‌ی پیامبر که: «افراد بالغ و عاقل، پشت سر و نزدیک من قرار بگیرند».

عبارت نخست، بدین معناست که بچه‌ها و خردسالان، نباید نزدیک امام و در صف‌های جلو قرار بگیرند؛ و این، درست نیست. ولی فرموده‌ی پیامبر تشویقی برای افراد بالغ و عاقل است تا در صف اول و نزدیک امام جماعت بایستند. از این‌رو می‌گوییم: کسانی که بچه‌ها را از صف‌های جلو به عقب می‌رانند، در حقیقت آن‌ها را از حقی که به آن دست یافته‌اند، محروم می‌کنند و بدین‌سان دچار اشتباه بزرگی می‌شوند. زیرا از پیامبر روایت شده است: «مَنْ سَبَقَ إلَى مَا لَمْ يَسْبِقْ إلَيْهِ مُسْلِمٌ فَهُوَ لَهُ».([[140]](#footnote-140)) یعنی: «هرکس، پیش از سایر مسلمانان به چیزی دست یابد، آن چیز به او تعلق دارد».

از سوی دیگر، این امر باعث می‌گردد که بچه‌ها از مسجد دل‌زده شوند و این، آن‌ها را از مسجد فراری می‌کند؛ علاوه بر این از کسی که آن‌ها را طرد می‌نماید، آزرده‌خاطر می‌شوند. از این‌رو تأکید می‌کنم که هیچ‌گاه بچه‌ها را از صف‌های جلو طرد نکنید.

هم‌چنین اگر بچه‌ها را از صف‌های جلو به صف‌های عقب برانیم، فرصتِ بازی‌گوشی در اختیارشان گذاشته‌ایم. به عبارت دیگر اگر همه‌ی بچه‌ها در عقب، صف جداگانه و مستقلی داشته باشند، با سر و صدا و هیاهوی خود، حواس نمازگزاران را پَرت می‌کنند؛ ولی اگر در صف اول یا در میان نمازگزاران، پراکنده باشند، آرامش مسجد، بیش‌تر حفظ می‌شود.

از این فرموده‌ی پیامبر بدین نکته پی می‌بریم که نزدیک بودن به امام جماعت، دارای شأن و فضیلتی‌ست که نمی‌توان نادیده گرفت. پس نتیجه بگیریم که اگر سمت چپ صف، نسبت به سمت راست آن، به امام نزدیک‌تر باشد، در این صورت ایستادن در سمت چپ، برتر است؛ زیرا به امام، نزدیک‌تر می باشد. برای دست‌یابی به این فضیلت، ابتدا چنین بود که اگر یک امام و دو مقتدی بودند، هر سه در یک صف می‌ایستادند و امام، وسط قرار می‌گرفت و یک نفر، سمت راستش می‌ایستاد و دیگری، سمت چپ. گرچه این وضعیت ایستادن در جماعت سه نفره، منسوخ شد، اما نشان‌گر این‎ست که سمت راست، به‌طور مطلق برتر نیست و تنها زمانی برتر است که فاصله‌ی سمت راست از امام، همانند فاصله‌ی سمت چپ باشد؛ ولی اگر فاصله‌ی سمت چپ از امام، به‌طور روشن، کم‌تر باشد، در این صورت، سمت چپ، برتر و افضل است.

اما در حدیثِ مربوط به خوابِ پیامبر آمده است: «در خواب دیدم که مسواک می‌زنم. دو نفر نزد من آمدند؛ یکی، بزرگ‌تر بود و دیگری، کوچک‌تر. مسواک را به کوچک‌تر دادم. به من گفته شد: آن را به بزرگ‌تر بده. پس آن را به بزرگ‌تر دادم». این حدیث، نشان‌گر این‎ست که باید هنگام دادن اشیاء به افراد، از بزرگ‌ترها شروع کنیم؛ لذا هنگام پذیرایی با غذا، چای و قهوه، از سمت راست شروع نکنیم؛ بلکه از افرادِ مسن‌تری که روبه‌روی ما هستند، آغاز نماییم. زیرا پیامبر می‌خواست مسواک را به کوچک‌تر بدهد، اما به او گفته شد: آن را به بزرگ‌تر بده. ناگفته پیداست که اگر مردِ کوچک‌تر در سمت چپ بود، پیامبر تصمیم نمی‌گرفت که مسواک را به او بدهد؛ لذا چنین به‌نظر می‌رسد که فردِ کوچک‌تر سمت راست بوده است؛ ولی به پیامبر گفته شد: «آن را به کوچک‌تر بده». پس نتیجه این‌که وقتی مردم روبه‌روی ما باشند، از افراد مسن‌تر شروع می‌کنیم، نه از سمت راست. ولی اگر سمت چپ و راست نشسته باشند، باید از سمت راست، آغاز نماییم.

برای جمع‌بندی این مسأله که پذیرایی و امثال آن را از افراد مسن‌تر شروع کنیم یا از افرادی که سمت راست ما قرار دارند، می‌گوییم: اگر داستان به‌گونه‌ای باشد که برای پیامبر اتفاق افتاد، از افرادِ سمت راست آغاز می‌کنیم؛ چنان‌که نوشیدنی‌ای برای پیامبر آوردند؛ سمت چپِ پیامبر افرادی مسن بودند و سمت راست ایشان، پسربچه‌ای قرار داشت؛ پیامبر به پسربچه فرمود: «أَتَأْذَنُ لي أَنْ أُعْطِيَ هُؤلاءِ؟» یعنی: «آیا اجازه می‌دهی که به این‌ها بدهم؟» پسربچه پاسخ داد: خیر، سوگند به الله هیچ‌کس را در سهمی که از سوی شما نصیبم شده است، بر خود ترجیح نمی‌دهم. لذا وقتی که موقعیت، این‌گونه بود، افرادِ سمت راست را مقدّم بدارید؛ ولی اگر همه، روبه‌روی شما هستند، از افراد مسن‌تر آغاز کنید. این، جمع‌بندیِ ما درباره‌ی مقدم دانستن افراد مسن‌تر یا افرادی‌ست که در سمت راست مجلس قرار دارند. حال این پرسش مطرح می‌شود که اگر لیوان آب را به بزرگ‌تر مجلس دادید، پس از او، چه کسی اولویت دارد؟ کسی که سمت راستِ این فرد و سمت چپ شماست یا کسی که سمت راستِ شما قرار دارد؟

می‌گوییم: باید از کسی آغاز کنید که سمتِ راست شماست، گرچه سمت چپِ آن فردِ مسن باشد؛ زیرا اگر ما پس از مقدم قرار دادن فرد مسن، رعایت سمت راست را اساس قرار دهیم، در این صورت کسی که سمت راستِ شماست، همان کسی‌ست که سمتِ چپِ مقابلِ شماست و باید او را در اولویت قرار دهید؛ البته در صورتی که حاضران مجلس، در این ترتیب، کسی را بر خود ترجیح ندهند یا تعارفش نکنند و به خدمت‌کار یا کسی که آب می‌دهد، نگویند: به فلانی بده.

\*\*\*

45- باب: ملاقات اهل خیر و هم‌نشینی، هم‌صحبتی و دوستی با آنان و درخواست دیدار و دعا از آنان([[141]](#footnote-141)) و زیارتِ مکان‌های دارای فضل

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَىٰهُ لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا ٦٠﴾

[الكهف: ٦٠]

و زمانی (را یاد کن) که موسی به نوجوان همراهش گفت: پیوسته به راهم ادامه می­دهم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ اگر چه زمان زیادی راه بروم.

تا آن‌جا که می‌فرماید:

﴿قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا ٦٦﴾ [الكهف: ٦٦]

موسی به او گفت: آیا می­توانم از تو پیروی کنم تا از آنچه به تو آموخته­اند، چیزهایی به من آموزش دهی که مایه­ی رشد و هدایت من باشد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ وَلَا تَعۡدُ عَيۡنَاكَ عَنۡهُمۡ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ﴾ [الكهف: ٢٨]

خودت را با کسانی شکیبا بدار که صبح و شام پروردگارشان را می­خوانند، در حالی که رضای او را می­جویند؛ و دیدگانت را از آنان برنگردان.

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: ملاقات اهل خیر و هم‌نشینی، هم‌صحبتی و دوستی با آنان و طلبِ دیدار و دعا از آنان».

اهل خیر، یعنی علما، مؤمنان و نیکوکاران که محبتشان واجب است؛ زیرا دوستی و دشمنی به‌خاطر الله، استوارترین ریسمانِ ایمان است. لذا کسی که حب و بغض او به‌خاطر الله باشد، به ولایت و دوستی الله متعال دست می‌یابد. هم‌نشینی با اهل خیر، خیر و برکت فراوانی دارد؛ زیرا پیامبر هم‌نشین نیک را به دارنده‌ی مشک (عطار) تشبیه کرده است که اگر به تو مشکی نبخشد یا نفروشد، لااقل بوی خوشی از او به تو می‌رسد. چه خوب است که از اهل خیر بخواهید به دیدن شما بیایند؛ زیرا فواید زیادی در دیدار اهل خیر وجود دارد.

سپس مؤلف/ ، داستان موسی با خضر را ذکر کرده است:

﴿وَإِذۡ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَىٰهُ لَآ أَبۡرَحُ حَتَّىٰٓ أَبۡلُغَ مَجۡمَعَ ٱلۡبَحۡرَيۡنِ أَوۡ أَمۡضِيَ حُقُبٗا ٦٠﴾ [الكهف: ٦٠]

و زمانی (را یاد کن) که موسی به نوجوان همراهش گفت: پیوسته به راهم ادامه می­دهم تا به محل تلاقی دو دریا برسم؛ اگر چه زمان زیادی راه بروم.

زیرا الله متعال، به موسی خبر داد که رحمتی از سوی خویش به یکی از بندگانش بخشیده و دانشی از سوی خود به او آموخته است. موسی به جستجوی این بنده‌ی نیکِ الله پرداخت تا با او ملاقات کند. الله متعال، این داستان را به‌طور مفصل در سوره‌ی «کهف» بیان فرموده است که ان‌شاءالله درباره‌اش سخن خواهیم گفت.

\*\*\*

364- وعن أَنسٍ قال: قال أبو بكر لِعمرَ$ بَعْدَ وَفَاةِ رسولِ اللَّه: انْطَلِقْ بِنَا إِلى أُمِّ أَيْمنَ& نَزُورُهَا كَما كانَ رسولُ اللَّه يزُورُهَا، فلَمَّا انْتَهَيا إِلَيْهَا، بَكَت، فَقَالاَ لَهَا: مَا يُبْكِيكِ أَما تَعْلَمِينَ أَنَّ ما عِنْدَ الله خيرٌ لِرَسُولِ اللهِ؟ فقالت: إِنِّي لاَ أَبْكِي أن لاَ أَکُونَ أَعْلَمُ أَنَّ ما عِندَ الله تعالَى خَيرٌ لِرَسُولِ اللهِ، ولَكنْ أبْكي أَنَّ الوَحْيَ قَدِ انْقَطَعَ مِنَ السَّمَاء. فَهَيَّجَتْهُما على البُكَاء، فَجعلا يَبْكِيانِ معهَا. [روایت مسلم]([[142]](#footnote-142))

**ترجمه:** انس می‌گوید: ابوبکر پس از وفات رسول‌الله به عمر گفت: بیا با هم به دیدنِ ام‌ایمن& برویم؛ همان‌گونه که پیامبر به دیدنش می‌رفت. وقتی نزدش رفتند، گریست. ابوبکر و عمر$ به او گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی که آن‌چه نزد الله است، برای رسول‌الله بهتر می‌باشد؟ ام‌ایمن پاسخ داد: سبب گریه‌ام بر رسول‌الله، بی‌اطلاعی از این نیست که آن‌چه نزد خداست برای پیامبر بهتر است؛ بلکه من از این جهت می‌گریم که نزول وحی از آسمان قطع شده است. و بدین‌سان ام‌ایمن& ابوبکر و عمر را به گریه انداخت و آن دو با او گریستند.

365- وعن أبي هريرة عَنِ النَّبيِّ: «أَنَّ رَجُلاً زَارَ أَخًا لَهُ في قَريَةٍ أُخْرَى، فَأَرْصد اللهُ تعالى على مَدْرجَتِهِ ملَكا، فَلَمَّا أَتَى عَلَيْهِ قال: أَيْن تُريد؟ قال: أُرِيدُ أَخًا لي في هذِهِ الْقَرْيةِ. قال: هَلْ لَكَ علَيْهِ مِنْ نِعْمَةٍ تَرُبُّهَا عَلَيْه؟ قال: لا، غَيْر أَنِّي أَحْببْتُهُ في الله تعالى، قال: فَإِنِّي رسول الله إِلَيْكَ بأَنَّ الله قَدْ أَحبَّكَ كَما أَحْببْتَهُ فِيهِ». [روایت مسلم]([[143]](#footnote-143))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «مردی به دیدنِ برادرش در دهی دیگر رفت. الله متعال، فرشته‌ای را بر سرِ راهش قرار داد؛ وقتی آن مرد به فرشته رسید، فرشته از او پرسید: کجا می‌روی؟ پاسخ داد: می‌خواهم به دیدن برادر دینی‌ام در این روستا بروم. سؤال کرد: آیا با او کاری داری که برای انجام آن، نزدش می‌روی؟ جواب داد: خیر؛ فقط او را به‌خاطر الله متعال دوست دارم. فرشته گفت: من، فرستاده‌ی الله به سوی تو هستم تا به تو خبر دهم که الله تو را دوست دارد؛ همان‌گونه که تو آن شخص را به‌خاطر الله دوست داری».

366- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَنْ عَادَ مَريضًا أَوْ زَار أَخًا لَهُ في اللَّه، نَادَاهُ مُنَاد: بِأَنْ طِبْت، وطَابَ ممْشَاك، وَتَبَوَّأْتَ مِنَ الجنَّةِ منْزِلاً». [ترمذي، روایت کرده و گفته: حديثی حسن است. و در بعضی نسخه‌ها آمده که: حدیثی غریب است.]([[144]](#footnote-144))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس، بیماری را عیادت کند یا به دیدن برادرِ دینی‌اش برود که به‌خاطر الله با او محبت دارد، یک منادی او را ندا می‌دهد: خیر ببینی و رفتنت مبارک باد، و برای خود خانه‌ای در بهشت، فراهم کردی».

367- وعن أبي موسى الأَشعَرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ قال: «إِنَّما مثَلُ الجلِيس الصَّالِحِ وَجَلِيسِ السُّوء كَحَامِلِ المِسْك وَنَافِخِ الْكِير، فَحامِلُ المِسْك، إِمَّا أَنْ يُحْذِيَك، وَإِمَّا أَنْ تَبْتَاعَ مِنْهُ وَإِمَّا أَنْ تَجِدَ مِنْهُ ريحًا طيِّبةً. ونَافخُ الكيرِ إِمَّا أَن يحْرِقَ ثيابَكَ وإمَّا أنْ تجِدَ مِنْهُ ريحاً مُنْتِنَةً». [متفقٌ عليه]([[145]](#footnote-145))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: پیامبر فرمود: «مثال هم‌نشینِ نیک و هم‌نشینِ بد، مانند دارنده‌ی مِشک (عطار) و دمنده‌ی کوره‌ی آهن‌گر است؛ دارنده‌ی مشک (عطار)، یا از آن به تو می‌بخشد و یا از او مِشک می‌خَری یا بوی خوشی از او به تو می‌رسد؛ ولی دمنده‌ی کوره‌ی آهن‌گر، یا لباست را می‌سوزاند یا بوی بدی از او به تو می‌رسد».

**شرح**

این احادیث، درباره‌ی فضیلت ملاقات برادران دینی با یکدیگر و محبت و دوستی به‌خاطر الله می‌باشد. در حدیث اول، داستان دو تن از صحابه ذکر شده که با هم به ملاقات زنی رفتند که پیامبر به ملاقاتش می‌رفت؛ یعنی بدان سبب به دیدنش رفتند که پیامبر به دیدنش می‌رفت. وقتی نزد آن بانو نشستند، شروع به گریستن کرد. به او گفتند: چرا می‌گریی؟ آیا نمی‌دانی که آن‌چه نزد خداست، برای پیامبر به‌مراتب از دنیا بهتر است؟ آن بانوی بزرگوار، فرمود: بدین‌خاطر گریه نمی‌کنم؛ این را خوب می‌دانم، اما سبب گریه‌ام، قطع شدن نزول وحی از آسمان است. زیرا با وفات پیامبر، نزول وحی قطع شده است و پس از رسول‌الله وحی نازل نمی‌شود. از این‌رو الله متعال، پیش از وفات پیامبرش، شریعت را کامل گردانید؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلۡإِسۡلَٰمَ دِينٗاۚ﴾ [المائ‍دة: ٣]

امروز برای شما دینتان را کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان دین پسندیدم.

بدین ترتیب ابوبکر و عمر نیز با این بانو گریستند؛ زیرا او، مسأله‌ای را به آنان یادآوری کرد که آن را از یاد برده بودند.

سایر احادیث مزبور نیز نشان‌گر فضیلت ملاقات به‌خاطر الله می‌باشد؛ یعنی اگر کسی به عیادت بیمار یا دیدنِ برادرِ دینی‌اش برود، مستحق اجر و ثواب می‌گردد. چنان‌که به او گفته می‌شود: خیر ببینی و رفتنت مبارک باد. هم‌چنین کسی که تنها به‌خاطر الله و بدون غرض یا هدفی دنیوی، به دیدن برادر مسلمانش می‌رود، به او گفته می‌شود: الله متعال، تو را دوست دارد؛ همان‌طور که تو، بنده‌اش را به‌خاطر او دوست داری.

دیدارِ دوستان و برادران دینی، فواید زیادی دارد؛ از جمله همین پاداش بزرگ؛ هم‌چنین بر الفت و محبت دل‌ها می‌افزاید و مردم را دَوْرِ هم جمع می‌کند، یادآوری و تذکری برای کسی‌ست که فراموش کرده و پند و درسی برای افرادِ غافل و بی‌توجه است. به‌هر حال فواید زیادی در دیدار با دوستان و برادران دینی نهفته است و افرادی که تجربه کرده‌اند، این فواید را به‌خوبی می‌شناسند.

عیادت بیمار نیز فواید فراوانی دارد؛ پیش‌تر بدین موضوع پرداختیم که یکی از حقوق مسلمانان بر یکدیگر این‎ست که وقتی مسلمانی بیمار شد، به عیادتش بروند و با روشی نیک و پسندیده، او را به توبه، وصیت کردن و دیگر کارهای مفید سفارش کنند و الله را به او یادآوری نمایند.

همه‌ی این احادیث و امثال آن، نشان می‌دهد که انسان باید با کارهایی چون ملاقات برادران دینی‌اش یا نشست و برخاست با آنان و عیادت بیماران، به هم‌کیشان خود اظهار محبت نماید.

‌\*\*\*

368- وعن أبي هريرة عَنِ النَّبيِّ قال: «تُنْكَحُ المَرْأَةُ لأَرْبع: لِمالِهَا، وَلِحَسَبِهَا، وَلِجَمَالِهَا، ولِدِينِهَا، فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ يَدَاك». [متفقٌ عليه]([[146]](#footnote-146))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «در ازدواج با زن، چهار هدف وجود دارد؛ به‌خاطر مالش، نسَب و اصالت خانوادگی‌اش، زیبایی‌اش، و دینداری‌اش. زنِ دیندار انتخاب کن تا خیر ببینی».

369- وعنْ ابن عباسٍ رضي الله عنهما قال: قال النَّبيُّ لِجِبْرِيل: «مَا يمْنَعُكَ أَنْ تَزُورَنَا أَكْثَرَ مِمَّا تَزُورنَا؟» فَنَزَلَت: **﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمۡرِ رَبِّكَۖ لَهُۥ مَا بَيۡنَ أَيۡدِينَا وَمَا خَلۡفَنَا وَمَا بَيۡنَ ذَٰلِكَ﴾** [روایت بخاري]([[147]](#footnote-147))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: پیامبر به جبرئیل فرمود: «چرا بیش از این به دیدنِ ما نمی‌آیی؟» آن‌گاه این آیه نازل شد:

﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمۡرِ رَبِّكَۖ لَهُۥ مَا بَيۡنَ أَيۡدِينَا وَمَا خَلۡفَنَا وَمَا بَيۡنَ ذَٰلِكَ﴾ [مريم: ٦٤]

ما تنها به فرمان پروردگارت فرود می‌آییم. پروردگار، آینده، گذشته و حالِ ما را می‌داند.

370- وعنْ أبي سعيدٍ الخُدْرِيِّ عَنِ النَّبيِّ قال: «لا تُصَاحبْ إِلاَّ مُؤْمِنًا، ولا يَأْكُلْ طعَامَكَ إِلاَّ تَقِيٌّ». [ابوداود، و ترمذي با اِسنادی که ایرادی ندارد، روایت کرده‌اند.]([[148]](#footnote-148))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «جز با مؤمن، دوستی و هم‌نشینی مکن و غذایت را جز پرهیزگار نخورَد».

371- وعن أبي هريرة أَنَّ النَّبيَّ قال: «الرَّجُلُ عَلَى دِينِ خَلِيلِه، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكمْ مَنْ يُخَالِلُ». [ابوداود و ترمذی با اسناد صحیح روایت کرده‌اند و ترمذی، گفته است: حدیثی حسن است.]([[149]](#footnote-149))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرکسی، بر دین و آیین دوست خویش است؛ پس هر یک از شما بنگرد که با چه کسی دوستی و هم‌نشینی دارد».

372- وعن أبي موسى الأَشْعَرِيِّ أَنَّ النَّبِيَّ قال: «المَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ». [متفق عليه]([[150]](#footnote-150))

وفي رواية قال: قِيلَ لِلنَّبيِّ: الرَّجُلُ يُحِبُّ القَوْمَ وَلَمَّا يَلْحَقْ بِهِمْ؟ قال: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ».

**ترجمه:** ابوموسي اشعري مي‌گوید: پیامبر فرمود: «هر شخصی، با کسی خواهد بود که او را دوست دارد».

و در روایتی دیگر آمده است: از پیامبر سؤال شد: شخصی، گروهی را دوست دارد، ولی در عمل به آنان نمی‌رسد؟ فرمود: «شخص با کسی با خواهد بود که او را دوست دارد».

**شرح**

مؤلف/، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «در ازدواج با زن، چهار هدف وجود دارد؛ به‌خاطر مالش، نسَب و اصالت خانوادگی‌اش، زیبایی‌اش، و دینداری‌اش. زنِ دیندار انتخاب کن تا خیر ببینی». یعنی ازدواج با هر زنی در چهار هدف، منحصر است:

**مال:** مرد با این هدف ازدواج می‌کند که به مال و ثروت آن زن دست یابد. **نسب و اصالت خانوادگی:** و این، زمانی‌ست که زن، از طایفه‌ی اصیلی‌ست و هدف مرد از ازدواج با چنین زنی، این‎ست که جایگاه و منزلتی پیدا کند. **جمال و زیبایی:** یعنی گاه، لذت‌جویی، هدفِ ازدواج قرار می‌گیرد. و **دین:** گاه هدف از ازدواج، این‎ست که زن، دین و ایمان شوهرش را تقویت کند و حافظ مال و آبروی او باشد و فرزندان خوبی برایش تربیت نماید. پیامبر فرمود: «فَاظْفَرْ بِذَاتِ الدِّينِ تَرِبَتْ يَدَاك». یعنی: «زنِ دیندار انتخاب کن تا خیر ببینی». «تَرِبَتْ يَدَاك»، اصطلاحی‌ست که عرب‌ها برای تشویق و ترغیب به‌کار می‌برند. به عبارت دیگر، پیامبر به ازدواج با زن دین‌دار، تشویق نموده است.

مؤلف/ هم‌چنین حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که پیامبر به جبرئیل فرمود: «چرا بیش از به دیدنِ ما نمی‌آیی؟» لذا این آیه نازل شد:

﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمۡرِ رَبِّكَۖ لَهُۥ مَا بَيۡنَ أَيۡدِينَا وَمَا خَلۡفَنَا وَمَا بَيۡنَ ذَٰلِكَۚ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّٗا ٦٤﴾ [مريم: ٦٤]

ما تنها به فرمان پروردگارت فرود می‌آییم. پروردگار، آینده، گذشته و حالِ ما را می‌داند. و پروردگارت فراموش‌کار نیست.

از این حدیث چنین برداشت می‌کنیم که دعوت کردن اهل خیر به خانه‌ی خود، کارِ نیک و پسندیده‌ای‎ست؛ لذا چه خوب است بندگان نیک و شایسته‌ی الله را به خانه‌ی خود دعوت کنیم تا از هم‌صحبتی و هم‌نشینی با آنان، نفع ببریم.

و از حدیث ابوهریره درمی‌یابیم که همسر نیکوکار و دین‌دار، به شوهرش در زمینه‌ی اطاعت و بندگی الله کمک می‌کند.

پیش‌تر این نکته بیان شد که هم‌نشین نیک مانندِ دارنده‌ی مشک (عطار) است که اگر به تو مشکی نبخشد یا نفروشد، لااقل بوی خوشی از او به تو می‌رسد. مؤلف/ نیز احادیثی به همین مضمون ذکر کرده است؛ از جمله این‌که پیامبر فرموده است: «هرکسی، بر دین و آیین دوست خویش است؛ پس هر یک از شما بنگرد که با چه کسی دوستی و هم‌نشینی دارد». یعنی انسان، به میزان ارتباطش با دوستان خویش، از آنان اثر می‌پذیرد و به خلق و خو، و دین و آیین آنان درمی‌آید؛ اگر با اهل خیر رفاقت نماید، جزو نیکوکاران می‌شود و اگر با دوستان بد هم‌نشینی کند، در جرگه‌ی بدکاران قرار می‌گیرد. از این احادیث و امثال آن، چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که انسان باید دوستان خوبی برای خود انتخاب کند، با آنان نشست و برخاست داشته باشد و از دوستان نیک خود به خانه‌اش دعوت نماید تا از خیر و برکت این دوستی، بهره ببرد.

\*\*\*

373- وعن أَنسٍ أَنَّ أَعرابِـيًّا قال لِرَسُولِ اللهِ: مَتَى السَّاعَة؟ قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَا أَعْدَدْتَ لَهَا؟» قال: حُبَّ الله ورسولِهِ قال: «أَنْتَ مَعَ مَنْ أَحْبَبْتَ». [متفقٌ عليه؛ این، لفظ مسلم است.]([[151]](#footnote-151))

وفي روايةٍ لهما: مَا أَعْدَدْتُ لَهَا مِنْ كَثِيرِ صَوْمٍ، وَلا صَلاةٍ ، وَلا صَدَقَةٍ، وَلَكِنِّي أُحِبُّ الله وَرَسُولَه.

**ترجمه:** انس می‌گوید: صحرانشینی از رسول‌الله پرسید: قیامت، چه زمانی فرامی‌رسد؟ رسول‌الله فرمود: «چه چیزی برای قیامت آماده کرده‌ای؟» پاسخ داد: محبت الله و پیامبرش را. پیامبر فرمود: «تو با کسی خواهی بود که دوست داری».

و در روایتی دیگر از بخاری و مسلم آمده است: (صحرانشین پاسخ داد:) من، روزه، نماز و صدقه‌ی فراوانی برای آخرت خود آماده نکرده‌ام؛ اما الله و پیامبرش را دوست دارم.

374- وعن ابنِ مسعودٍ قال: جاءَ رَجُلٌ إِلى رسولِ اللَّه فقال: يا رسول الله كَيْفَ تَقُولُ في رَجُلٍ أَحبَّ قَوْمًا وَلَمْ يلْحَقْ بِهِم؟ فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ». [متفقٌ عليه]([[152]](#footnote-152))

**ترجمه:** ابن مسعود می‌گوید: مردی نزد رسول‌الله آمد و پرسید: ای رسول‌خدا! درباره‌ی شخصی که گروهی را دوست دارد، ولی در عمل به آنان نمی‌رسد، چه می‌گویید؟ فرمود: «شخص با کسی خواهد بود که او را دوست دارد».

375- وعن أبي هُريرة عَنِ النَّبيِّ قال: «النَّاسُ معَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، خِيَارُهُمْ في الجَاهِلِيَّةِ خِيارُهُمْ في الإِسْلامِ إِذَا فَقهُوا. وَالأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ، وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا، اخْتَلَفَ». [روایت مسلم]([[153]](#footnote-153))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «مردم، مانند معادن طلا و نقره هستند؛ آنان كه در جاهليت، بهترين مردم بودند، در اسلام نيز بهترين مردم هستند، البته به‌شرطی که شناخت و دانش ديني داشته باشند. و ارواح، مانند سپاهیان و دسته‌های گوناگون یک سپاه هستند؛ آن‌ها که یکدیگر را بشناسند (و ویژگی‌های یکسانی داشته باشند)، با هم الفت می‌گیرند و آن‌ها که یکدیگر را نشناسند، از هم دور می‌شوند و با هم اُنس نمی‌گیرند».

376- وروى البخاري قولَهُ: «الأَرْوَاحُ» إلخ مِنْ رواية عائشة رضي الله عنها.([[154]](#footnote-154))

**ترجمه:** بخاری/ نیز این حدیث را از واژه‌ی «الأَرْوَاحُ» تا پایانِ آن، از ام‌المؤمنین عایشه$ روایت کرده است.

377- وعن أُسيْرِ بْنِ عَمْرٍو ويُقال: ابْنُ جابِر وهو «بضم الهمزةِ وفتح السين المهملة» قال: كَانَ عُمَرُ بْنُ الخَطَّابِ إِذا أَتَى عَلَيْهِ أَمْدادُ أَهْلِ الْيمنِ سأَلَهُم: أَفيكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِر؟ حتَّى أَتَى عَلَى أُوَيْسٍ، فقال له: أَنْتَ أُويْس بْنُ عامِر؟ قال: نَعَم، قال: مِنْ مُرَادٍ ثُمَّ مِنْ قَرَن؟ قال: نعَم، قال: فكَانَ بِكَ بَرَص، فَبَرَأْتَ مِنْهُ إِلاَّ مَوْضعَ دِرْهَم؟ قال: نَعَم. قال: لَكَ والِدَة؟ قال: نَعَم.

قال سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يقول: «يَأْتِي علَيْكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ مع أَمْدَادِ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْ مُرَاد، ثُمَّ مِنْ قَرَنٍ كَانَ بِهِ بَرَصٌ، فَبَرَأَ مِنْهُ إِلاَّ مَوْضعَ دِرْهَم، لَهُ وَالِدَةٌ هُو بِها برٌّ لَوْ أَقْسمَ على الله لأَبَرَّه، فَإِن اسْتَطَعْتَ أَنْ يَسْتَغْفِرَ لَكَ فَافْعَلْ». فَاسْتَغْفِرْ لي فَاسْتَغْفَرَ لَهُ.

فقال له عُمَر: أَيْنَ تُرِيد؟ قال: الْكُوفَةَ، قال: أَلا أَكْتُبُ لَكَ إِلى عَامِلهَا؟ قال: أَكُونُ في غَبْراءِ النَّاسِ أَحبُّ إِلَيَّ.

فَلَمَّا كَانَ مِنَ العَامِ المُقْبِلِ حَجَّ رَجُلٌ مِنْ أشْرَافِهِم، فَوافَقَ عُمَر، فَسَألَهُ عَنْ أُوَيْس، فَقال: تَرَكْتُهُ رَثَّ البَيْتِ قَليلَ المَتَاع، قال: سَمِعْتُ رَسُول اللَّه يقول: «يَأتِي عَلَيْكُمْ أُوَيْسُ بْنُ عَامِرٍ مَعَ أمْدَادٍ مِنْ أهْلِ اليَمَنِ مِنْ مُرَاد، ثُمَّ مِنْ قَرَن، كَانَ بِهِ بَرَصٌ فَبَرَأَ مِنْهُ إلاَّ مَوضِعَ دِرْهَم، لَهُ وَالِدَةٌ هُوَ بِهَا بَرٌّ لَوْ أقْسَمَ عَلَى اللهِ لأَبَرَّه، فَإنِ اسْتَطْعتَ أنْ يَسْتَغْفِرَ لَك، فَافْعَلْ». فَأتَى أُوَيْسًا، فَقال: اسْتَغْفِرْ لِي. قال: أنْتَ أحْدَثُ عَهْداً بسَفَرٍ صَالِح، فَاسْتَغْفِرْ لي. قال: لَقِيتَ عُمَر؟ قال: نَعَم، فاسْتَغْفَرَ لَه، فَفَطِنَ لَهُ النَّاس، فَانْطَلَقَ عَلَى وَجْهِه. [روایت مسلم]([[155]](#footnote-155))

وفي رواية لمسلم أيضاً عن أُسَيْر بن جابر: أنَّ أهْلَ الكُوفَةِ وَفَدُوا عَلَى عُمَرَ، وَفِيهمْ رَجُلٌ مِمَّنْ كَانَ يَسْخَرُ بِأُوَيْس، فَقَالَ عُمَر: هَلْ هاهُنَا أَحَدٌ مِنَ القَرَنِيِّين؟ فَجَاءَ ذلِكَ الرَّجُل، فَقَالَ عمر: إنَّ رَسُول اللَّه قَدْ قال: «إنَّ رَجُلاً يَأتِيكُمْ مِنَ اليَمَنِ يُقَالُ لَه: أُوَيْس، لاَ يَدَعُ باليَمَنِ غَيْرَ أُمٍّ لَه، قَدْ كَانَ بِهِ بَيَاضٌ فَدَعَا الله تَعَالَى، فَأذْهَبَهُ إلاَّ مَوضِعَ الدِّينَارِ أَو الدِّرْهَم، فَمَنْ لَقِيَهُ مِنْكُم، فَلْيَسْتَغْفِرْ لَكُمْ».

وفي رواية لَه: عَنْ عُمَرَ قال: إنِّي سَمِعْتُ رَسُول اللَّه يقول: «إنَّ خَيْرَ التَّابِعِينَ رَجُلٌ يُقَالُ لَه: أُوَيْس، وَلَهُ وَالِدَةٌ وَكَانَ بِهِ بَيَاض، فَمُرُوه، فَلْيَسْتَغْفِرْ لَكُمْ».

**ترجمه:** اُسَیر بن عمرو یا ابن‌جابر، می‌گوید: هرگاه عده‌ای از نیروهای پشتیبانی یمن نزد عمر بن خطاب می‌آمدند، عمر از آن‌ها می‌پرسید: آیا اویس بن عامر با شماست؟ تا این‌که سرانجام، عمر اویس را دید و از او پرسید: آیا تو، اویس بن عامر هستی؟ پاسخ داد: بله. سؤال کرد: از قبیله‌ی مراد و از تیره‌ی قَرَن؟ گفت: بله. پرسید: آیا مبتلا به بیماری پیسی بوده‌ای و سپس بهبود یافته‌ای و تنها به‌اندازه‌ی یک درهم از آن باقی مانده است؟ گفت: بله. عمر پرسید: مادری هم داری؟ اویس گفت: بله. عمر گفت: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «اویس بن عامر از قبیله‌ی مراد از تیره‌ی قَرَن، با سپاهیان و نیروهای پشتیبانی یمن نزد شما خواهد آمد؛ او، پیسی داشته و بهبود یافته است و نشانِ این بیماری به‌اندازه‌ی یک درهم در بدنش باقی مانده است. اویس، مادری دارد و به مادرش نیکی و خدمت می‌کند و چون به نام الله سوگند یاد کند، الله متعال، سوگندش را تحقق می‌بخشد. پس اگر توانستی، از او بخواه که برایت درخواست آمرزش نماید». آن‌گاه عمر به اویس گفت: برای من طلب آمرزش کن. اویس برای او درخواست آمرزش کرد.

عمر از او پرسید: به کجا می‌روی؟ جواب داد: کوفه. عمر فرمود: آیا می‌خواهی برای تو نامه‌ای به کارگزار (والی) کوفه بنویسم؟ اویس جواب داد: دوست دارم در میان فقرا و عموم مردم باشم.

سال بعد یکی از اشراف کوفه به حج رفت و با عمر ملاقات کرد؛ عمر حال اویس را از او جویا شد. آن مرد گفت: او را در حالی آن‌جا گذاشتم که خانه‌ای قدیمی و اندکی وسایل داشت. عمر گفت: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «اویس بن عامر از قبیله‌ی مراد از تیره‌ی قَرَن، با سپاهیان و نیروهای پشتیبانی یمن نزد شما خواهد آمد؛ او، پیسی داشته و بهبود یافته است و نشانِ این بیماری به‌اندازه‌ی یک درهم در بدنش باقی مانده است. اویس، مادری دارد و به مادرش نیکی و خدمت می‌کند و چون به نام الله سوگند یاد کند، الله متعال، سوگندش را تحقق می‌بخشد. پس اگر توانستی، از او بخواه که برایت درخواست آمرزش نماید». پس از مدتی، آن مرد نزد اویس رفت و به او گفت: برای من طلب آمرزش کن. اویس گفت: تو، به‌تازگی از سفری نیک برگشته‌ای؛ پس تو برای من آمرزش بخواه. و سپس پرسید: آیا با عمر ملاقات کردی؟ گفت: بله؛ و برای او طلب آمرزش نمود. سپس مردم او را شناختند؛ لذا اویس آن‌جا را ترک کرد و رفت.

هم‌چنین در روایتی از مسلم به‌نقل از اسیر بن جابر آمده است: گروهی از اهالی کوفه، نزد عمر آمدند؛ در میان آن‌ها، مردی بود که اویس را مسخره می‌کرد. عمر پرسید: آیا مردی از طایفه‌ی قَرَن، این‌جاست؟ آن مرد جلو آمد. عمر گفت: رسول‌الله فرموده است: «مردی از یمن به نام اویس نزدتان می‌آید و تنها کسی که در یمن دارد، مادرِ اوست. وی، به بیماری پیسی مبتلا بود که دعا کرد و الله متعال، او را شفا داد و هیچ اثری از آن، جز به‌اندازه‌ی یک دینار یا درهم، روی بدنش باقی نمانده است. هرکس از شما، او را ببیند، از او طلب آمرزش کند».

در روایتی دیگر از مسلم آمده است: عمر می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «بهترین تابعین، مردی به نام اویس است و مادری دارد؛ او به بیماریِ پیسی مبتلا بوده است؛ از او بخواهید که برای شما درخواست آمرزش نماید».

378- وعن عمرَ بنِ الخطاب قال: اسْتَأْذَنْتُ النَّبِيَّ في العُمْرَةِ، فَأَذِنَ لي، وقال: «لا تَنْسَنَا يا أُخَيَّ مِنْ دُعَائِكَ»، فقال كَلِمَةً مَا يسُرُّني أَنَّ لي بِهَا الدُّنْيَا.

وفي روايةٍ قال: «أَشْرِكْنَا يَا أُخَيَّ في دُعَائِكَ». [حديث صحيحی‌ست که ابوداود روایت کرده و ترمذی، آن را حسن صحیح دانسته است.]([[156]](#footnote-156))

**ترجمه:** عمر بن خطاب می‌گوید: از پیامبر برای ادای عمره اجازه خواستم؛ به من اجازه داد و فرمود: «برادرم! ما را از دعای خود فراموش مکن». سخنی گفت که حاضر نیستم آن را با تمام دنیا عوض کنم.

و در روایتی آمده است: فرمود: «برادرم! ما را در دعای خود شریک کن».

379- وعن ابن عُمرَ رضي الله عنهما قال: كَانَ النَّبِيُّ يَزُورُ قُبَاءَ رَاكِبًا وَماشِيًا، فَيُصلِّي فِيهِ رَكْعتَيْنِ. [متفقٌ عليه]([[157]](#footnote-157))

وفي روايةٍ: كان النَّبِيُّ يَأْتي مَسْجِدَ قُبَاءَ كُلَّ سبْتٍ رَاكِبًا وَمَاشِياً وكَانَ ابْنُ عُمَرَ يفعله.

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر سواره و پیاده به مسجد قبا می‌رفت و در آن‌جا دو رکعت نماز می‌خواند.

و در روایتی دیگر آمده است: پیامبر روزهای شنبه، سواره و پیاده به مسجد قبا می‌رفت. ابن‌عمر نیز همین کار را انجام می‌داد.

**شرح**

این احادیث درباره‌ی همان موضوعی‌ست که مؤلف/ در باب «ملاقات اهل خیر و هم‌نشینی، هم‌صحبتی و دوستی با آنان و درخواست دیدار و دعا از آنان و زیارتِ مکان‌های دارای فضل» ذکر کرده است.

در نخستین حدیث که از انس بن مالک می‌باشد، آمده است: صحرانشینی از رسول‌الله پرسید: ای رسول‌خدا! قیامت، چه زمانی فرامی‌رسد؟ رسول‌الله از او سؤال کرد: «چه چیزی برای قیامت آماده کرده‌ای؟» پاسخ داد: محبت الله و پیامبرش را.

این حدیث، نشان‌گر این‎ست که انسان، همواره باید در فکر آخرت و مرگِ خویش باشد یا در این بیندیشد که در کدامین سرزمین یا چگونه و در چه حالی خواهد مرد؛ آیا ختم به خیر خواهد شد و فرجام نیکی خواهد داشت یا عاقبتِ بدی در انتظار اوست؟ از این‌رو پیامبر از بیابان‌نشین، سؤال کرد: «چه چیزی برای قیامت آماده کرده‌ای؟» یعنی درباره‌ی زمان قیامت سؤال نکن؛ زیرا در هر صورت، فرا می‌رسد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَسۡ‍َٔلُكَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِۖ قُلۡ إِنَّمَا عِلۡمُهَا عِندَ ٱللَّهِۚ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ٦٣﴾ [الأحزاب : ٦٣]

مردم از تو درباره‌ی رستاخیز می‌پرسند. بگو: علمش تنها نزد الله است. و چه می‌دانی؟ شاید رستاخیز نزدیک باشد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ قَرِيبٞ ١٧﴾ [الشورى: ١٧]

و تو چه می‌دانی؟ شاید قیامت نزدیک باشد.

مسأله این‎ست که آیا چیزی برای قیامت آماده کرده‌ای؟ آیا کرداری داری؟ آیا به سوی پروردگارت توبه و انابت نموده‌ای؟ آیا از گناهانت توبه کرده‌ای؟ مهم، این‌هاست.

حدیث عبدالله بن مسعود و حدیثِ پس از آن، نشان‌گر اهمیت و فضیلت محبت و دوستی با الله و پیامبر اوست و نشان می‌دهد که هر کسی، با گروهی خواهد بود که دوستشان دارد؛ چنان‌که پیامبر فرمود: «شخص با کسی خواهد بود که دوست دارد».

انس می‌گوید: پس از نعمتِ اسلام، هیچ سخن و نعمتی به‌اندازه‌ی این حدیث، برای ما شادی‌بخش نبوده است؛ من، الله و پیامبرش را دوست دارم؛ پیامبر و ابوبکر و عمر را دوست دارم و امیدوارم روز قیامت با آنان باشم. زیرا هر کسی، با دوستان خود خواهد بود و وقتی انسان، جمعی را دوست بدارد، با آنان اُنس و الفت می‌یابد و خود را به اخلاق آن‌ها آراسته می‌سازد و از آن‌ها الگوبرداری می‌کند؛ این، طبیعت بشر است.

اما حدیث عمر بن خطاب که قصدِ عمره داشت و بدین منظور از پیامبر اجازه خواست، حدیث ضعیفی‌ست؛ گرچه مؤلف/، آن را صحیح دانسته است. زیرا روش مؤلف/، این‎ست که وقتی حدیثی درباره‌ی فضایل اعمال ‌باشد، در مورد صحت و ضعف آن و نیز عمل به آن، سخت نمی‌گیرد؛ این امر، گرچه برخاسته از حسن نیت است، اما باید روش درست را مد نظر قرار داد و به‌یاد داشت که صحیح، صحیح است و ضعیف، ضعیف. علاوه بر این، احادیث صحیح زیادی درباره‌ی فضایل اعمال وجود دارد که ما را از احادیث ضعیف، بی‌نیاز می‌سازد.

آری؛ پیامبر دستور داد که هرکس اویس قرنی را ببیند، از او درخواست دعا کند؛ این، مخصوص او بوده است؛ زیرا او در نیکی به مادرش کوتاهی نمی‌کرد و الله متعال، می‌خواست نام و آوازه‌اش را بلند بگرداند. از این‌رو پیامبر دستور نداد که مسلمانان، از هرکسی درخواست دعا نمایند؛ در صورتی که افرادی چون ابوبکر و دیگر صحابه به‌مراتب از اویس برتر بوده‌اند و در این هیچ شک و تردیدی وجود ندارد لذا درست، این‎ست که انسان از کسی درخواست دعا نکند؛ گرچه آن شخص، بسیار نیکوکار باشد. زیرا این، نه رهنمود پیامبر است و نه روش خلفای راشدین. البته اگر دعا، دعایی عام باشد، مانند دعا برای نزول باران یا از میان رفتن فتنه‌ها و امثال آن، درخواست دعا، اشکالی ندارد؛ زیرا در چنین مواردی، مصلحت عمومی در میان است، نه مصلحت شخصی. همان‌طور که درخواست کمکِ مالی برای یک فقیر، ایرادی ندارد و سزاوار نکوهش نیست. ناگفته نماند که اگر صحابه از پیامبر درخواست دعا کرده‌اند، این هم مخصوص پیامبر بوده است؛ چنان‌که باری پیامبر از هفتاد هزار نفر سخن گفت که بدون حساب و عذاب وارد بهشت می‌شوند؛ عکاشه بن محصن برخاست و گفت: ای رسول‌خدا! دعا کن که الله، مرا جزو این‌ها قرار دهد. پیامبر فرمود: «تو، جزو آنان هستی». شخص دیگری برخاست و همین درخواست را مطرح کرد؛ پیامبر فرمود: «عکاشه در این زمینه بر تو پیشی گرفت».([[158]](#footnote-158))

یا همان‌طور که زنی به رسول‌الله عرض کرد: من، «صرع» دارم؛ وقتی بي‌هوش مي‌شوم، برهنه مي‌گردم. از الله بخواه تا مرا شفا دهد. پيامبر فرمود: «إِن شئْتِ صَبَرْتِ ولكِ الْجنَّةُ، وإِنْ شِئْتِ دعَوْتُ الله تَعالَى أَنْ يُعافِيَكِ».([[159]](#footnote-159)) یعنی: «اگر مي‌خواهي، صبر كن. و در عوض، بهشت از آنِ تو خواهد بود. و اگر می‌خواهی، برایت دعا می‌کنم تا الله تو را شفا دهد». گفت: صبر مي‌كنم. ولی (هنگام بی‌هوشی) برهنه مي‌شوم. از الله بخواه تا بدنم نمایان نشود. و پیامبر برايش دعا كرد.

لذا درخواست دعا، ویژه‌ی پیامبر بوده است؛ یعنی تا زمانی که پیامبر زنده بود، می‌توانستند از ایشان درخواست دعا کنند، ولی از دیگران، خیر. البته اگر درخواست دعا برای مصلحت دیگران باشد، نه برای مصلحت شخصی، ایرادی ندارد؛ مثلاً از کسی بدین نیت درخواست دعا می‌کنیم که از ثواب دعا کردن برخوردار شود، درست است؛ هم‌چنین اگر درخواست دعا بر این اساس باشد که الله دعای مسلمان در حق مسلمان را می‌پذیرد، ایرادی ندارد؛ زیرا وقتی مسلمانی در تنهایی، برای برادر مسلمانش دعا می‌کند، فرشته‌ای می‌گوید: «آمین و برای تو نیز این دعا قبول شود». چون اعمال، به نیت‌ها بستگی دارند. لذا همان‌گونه که امام شافعی/ گفته است: درخواست دعا از دیگران برای خود یا برای مصلحت شخصی، نکوهیده است؛ زیرا پیامبر از یارانش بیعت گرفت که از هیچ‌کس چیزی درخواست نکنند.

\*\*\*

46- باب: فضیلت محبت و دوستی به‌خاطر الله و تشویق به آن، و اظهار محبت به دوست و عبارت‌هایی که برای اظهار محبت گفته می‌شود

الله متعال، می‌فرماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: ٢٩]

محمد، فرستاده‌ی الله است؛ و آنان که با او هستند، در برابر کافران سرسختند و با یک‌دیگر مهربان.

و می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [الحشر: ٩]

(اموال فیء هم‌چنین از آنِ) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند.

380- وعن أَنسٍ عَنِ النَّبيِّ قال: «ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حَلاَوَةَ الإِيَمَان: أَنْ يَكُونَ الله وَرَسُولُهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِواهُما، وأَنْ يُحِبَّ المَرْءَ لا يُحِبُّهُ إِلاَّ لِلَّه، وَأَنْ يَكْرَه أَنْ يَعُودَ في الكُفْرِ بَعْدَ أَنْ أَنْقَذَهُ اللهُ مِنْهُ، كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقْذَفَ في النَّارِ». [متفقٌ عليه]([[160]](#footnote-160))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر فرمود: «سه ویژگی وجود دارد که در هرکس باشد، شیرینی ایمان را با آن‌ها می‌چشد: الله و پیامبرش را از همه بیش‌تر دوست بدارد؛ محبتش با هرکس به‌خاطر خشنودی الله باشد؛ پس از این‌که الله، او را از کفر نجات داد، از برگشتن به آن نفرت داشته باشد، همان‌گونه که رفتن در آتش برای او ناگوار است».

381- وعن أبي هريرة عَنِ النَّبيِّ قال: «سبْعَةٌ يُظِلُّهُم اللهُ في ظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلاَّ ظِلُّه: إِمامٌ عادِل، وَشَابٌ نَشَأَ في عِبَادَةِ اللَّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مَعلَّقٌ بِالمَسَاجِدِ ورَجُلان تَحَابَّا في الله اجْتَمَعَا عَلَيْه، وَتَفَرَّقَا عَلَيْه، ورَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَال، فقال: إِنِّي أَخافُ اللَّه، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لا تَعْلَمَ شِمَالُهُ ما تُنْفِقُ يَمِينُه، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللهَ خَالِياً فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ». [متفقٌ عليه]([[161]](#footnote-161))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله، در روزي كه هيچ سايه‌اي جز سايه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زير سايه‌ی خود، جاي مي‌دهد: فرمانرواي عادل. جواني كه در اطاعت و بندگيِ الله، رشد يافته است. كسي كه همواره به مسجد دل‌بسته باشد. دو مسلماني كه فقط به‌خاطر خشنودي الله با يكديگر دوست باشند و بر همین اساس، گردِ هم می‌آیند یا از يكديگر جدا مي‌شوند. كسي كه زني زيبا و صاحب‌مقام، او را به سوی خود بخواند، ولي او نپذيرد و بگويد: من از الله مي‌ترسم. كسي كه با دست راستش، به‌گونه‌ای صدقه دهد كه دست چپش نداند دست راستش چه صدقه می‌دهد. كسي كه در تنهايي، الله را یاد کند و اشک، از چشمانش سرازیر شود».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: فضیلت محبت و دوستی به‌خاطر الله و تشویق به آن، و اظهار محبت به دوست و عبارت‌هایی که برای اظهار محبت گفته می‌شود». لذا مؤلف/ در این باب، به چهار موضوع و دلایل آن‌ها می‌پردازد. وی در آغاز، این آیه را ذکر کرده است که الله متعال، می‌فرماید:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: ٢٩] محمد، فرستاده‌ی الله است؛ ﴿وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ﴾: «و آنان که با او هستند»، یعنی یاران و اصحابش، در برابر کافران، سرسختند و با یکدیگر مهربان. ﴿تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا﴾ یعنی: وقتی به آن‌ها نگاه می‌کنی، آنان را در حال رکوع و سجده می‌بینی که خاضعانه به نماز ایستاده‌اند تا به الله نزدیکی بجویند؛ خواهان هیچ چیزی از دنیا نیستند؛ بلکه فضل و خشنودی الله را می‌جویند. ﴿فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗا﴾: «خواهان اجر وپاداش او هستند»؛ ﴿وَرِضۡوَٰنٗا﴾: «و خشنودی او را می‌جویند».

﴿سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ﴾: «نشانه‌(ی درست‌کاری) آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست». این نشانه، همان نوری‌ست که در چهره دارند، نه اثری که از سجده در پیشانی می‌افتد؛ گرچه این اثر، نشان‌گر کثرت سجده است، ولی علامت واقعی، نور چهره می‌باشد.

﴿سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ﴾: «نشانه‌(ی درست‌کاری) آنان از اثر سجده در چهره‌هایشان پیداست؛ این، وصف آنان در تورات است». یعنی الله از این امت و پیامبرش در تورات و انجیل، تعریف و تمجید کرده و ویژگی‌های آنان را بیان فرموده است. همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿يَجِدُونَهُۥ مَكۡتُوبًا عِندَهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ يَأۡمُرُهُم بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَيَنۡهَىٰهُمۡ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيۡهِمُ ٱلۡخَبَٰٓئِثَ وَيَضَعُ عَنۡهُمۡ إِصۡرَهُمۡ وَٱلۡأَغۡلَٰلَ ٱلَّتِي كَانَتۡ عَلَيۡهِمۡ﴾ [الأعراف: ١٥٧]

...پیامبر درس‌نخوانده­ای که نامش را در تورات و انجیل می­بینند؛ پیامبری که به سوی نیکی فرا می­خواند و از بدی باز می­دارد و نعمت­های پاک را برایشان حلال می­گرداند و ناپاکی را بر آنان حرام می­نماید و تکالیف سنگین و قید و بندهایی را که بر عهده­ی آنان بود، از آنان رفع می­کند.

الله (در ادامه‌ی آیه‌ی 29 سوره‌ی «فتح») می‌فرماید:

﴿وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَ﴾ [الفتح: ٢٩]

و وصفشان در انجیل مانند زراعتی‌ست که جوانه زده و تنومندش ساخته و ستبر و ضخیم شده و بر ساقه‌هایش ایستاده است و کشاورزان را شگفت‌زده می‌سازد تا به‌وسیله‌ی آنان کافران را به خشم آورد.

و سپس در ادامه‌ی آیه می‌فرماید:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ مِنۡهُم مَّغۡفِرَةٗ وَأَجۡرًا عَظِيمَۢا ٢٩﴾ [الفتح: ٢٩]

الله به اینها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، نوید آمرزش و پاداش بزرگی می‌دهد.

یعنی به‌پاس اعمال نیکی که انجام داده‌اند، پاداش نیکی به آنان می‌دهد.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ﴾ [الحشر: ٩]

(اموال فیء هم‌چنین از آنِ) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آن‌چه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند.

این‌ها، انصار هستند که پیش از مهاجران، در سرای ایمان، یعنی در مدینه جای گرفتند و پیش از آن‌که مهاجران مکه به مدینه هجرت کنند، ایمان آوردند؛ زیرا ایمان، پیش از هجرتِ مهاجران، وارد مدینه شد. يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ انصار، کسانی را که به سویشان هجرت کردند، دوست داشتند؛ زیرا برادران دینی آن‌ها بودند. از این‌رو پیامبر در میانشان پیمان برادری برقرار کرد؛ چنان‌که هر یک از انصار، نیمی از اموالش را به یکی از برادران مهاجرش بخشید. ؛ یعنی هیچ حسادتی در دل نسبت به مهاجران نداشتند و با طیب خاطر فضیلت و جایگاهی را که مهاجران به سبب دوستی و نصرت پیامبر کسب کرده بودند، پذیرفتند. وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ : «و مهاجران را بر خود ترجیح می‌دهند». وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞۚ : «گرچه خودشان، سخت نیازمند باشند». انصار گرسنگی را تحمل می‌کردند تا برادران مهاجرشان، سیر باشند. لذا الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ٩﴾ [الحشر: ٩]

و کسانی رستگارند که از بُخل و آزِ نفس خویش مصون بمانند.

یعنی کسی رستگار است که الله متعال، او را از بُخل و آزِ نفس او حفظ کند؛ از این‌رو کسی که بخشنده و دست و دل‌باز باشد و برادرِ مسلمانش را دوست بدارد، رستگار می‌شود.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾ [الحشر: ١٠]

(و نیز اموال فیء از آنِ) آیندگان ایشان است که می‌گویند: ای پروردگارمان! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز.

منظور از آیندگان، پیروان مهاجران و انصار تا روز قیامت هستند؛ یعنی کسانی که پس از ایشان، پا به هستی می‌گذارند و راه و روش آنان را در پیش می‌گیرند و دعایشان این‎ست که: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز». همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ﴾ [التوبة: ١٠٠]

الله، از پیشگامان نخستین (اسلام، یعنی از) مهاجران و انصار و از کسانی که به‌نیکی از آنان پیروی نمودند، راضی‌ست. و آنان نیز از الله خشنودند.

این سه آیه، (آیه‌های 8 -10 سوره‌ی «حشر») نشان‌گر این‎ست که چه کسانی، مستحق دریافتِ اموال فیء از بیت‌المال هستند؛ یعنی سه دسته‌ای که ذکر شد. از ‌جمله، کسانی که پس از مهاجران و انصار می‌آیند و می‌گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند، بیامرز».

از امام مالک/ پرسیدند: آیا اهل رفض و بدعت، سهمی در اموال فیء دارند؟ فرمود: خیر؛ زیرا آن‌ها این دعا را در حق مهاجران و انصار نمی‌گویند و همه‌ی صحابه جز تعداد انگشت‌شماری را کافر می‌پندارند! حتی به گمان آن‌ها ابوبکر و عمر نیز کافر بوده‌اند، یعنی پس از پیامبر مرتد شده‌ و بر کفر و نفاق از دنیا رفته‌اند. پناه بر الله.

از این‌رو امام مالک/ گفته است: اهل بدعت، مستحقّ اموال فیء نیستند؛ زیرا نه تنها دعاگوی بهترین‌های این امت نیستند؛ بلکه درخواست آمرزش و رحمت را ویژه‌ی چند صحابی انگشت‌شمار می‌دانند که به گمان ایشان، مرتد نشده‌اند؛ یعنی دو یا سه یا ده نفر از اهل بیت.

شاهد موضوع از این آیه، این‌جاست که الله متعال، می‌فرماید: ﴿يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ﴾ [الحشر: ٩] یعنی: انصار، مؤمنانی را که به سویشان هجرت کردند، دوست داشتند. و این محبت و دوستی، تنها به‌خاطر الله بود؛ زیرا انصار، از دو قبیله‌ی «اوس» و «خزرج» بودند و هیچ نسبتی با مهاجران نداشتند و جزو «قریش» نبودند؛ اما اخوت ایمانی، آن‌ها را یک‌پارچه گردانید و بدین‌سان برادران یکدیگر شدند. آری! برادری ایمانی، استوارترین ریسمان ایمان است؛ لذا استوارترین ریسمان ایمان، محبت و دوستی به‌خاطر الله، و بغض و دشمنی به‌خاطر اوست.

سپس مؤلف/، حدیث انس بن مالک را نقل کرده که در آن آمده است: پیامبر فرمود: «سه ویژگی وجود دارد که در هرکس باشد، شیرینی ایمان را با آن‌ها می‌چشد: الله و پیامبرش را از همه بیش‌تر دوست بدارد؛ محبتش با هرکس به‌خاطر خشنودی الله باشد؛ پس از این‌که الله، او را از کفر نجات داد، از برگشتن به آن نفرت داشته باشد، همان‌گونه که رفتن در آتش برای او ناگوار است».

حلاوت و شیرینی ایمان، مانند حلاوت و شیرینی شکر و عسل نیست؛ بلکه بزرگ‎تر از هر حلاوتی‌ست؛ حلاوتی‌ست که انسان، آن را در قلب خود و در اعماق وجودش حس می‌کند و لذتی‌ست که هیچ چیزی هم‌سان آن نیست. بدین‌سان که انسان در سینه‌ی خود، احساس فراخی و گشایش می‌نماید، به کارهای نیک علاقه‌مند است و اهل خیر و نیکوکاران را دوست دارد. کسی، این حس و این حلاوت را درک می‌کند که آن را چشیده و تجربه کرده است.

پیامبر فرمود: «الله و پیامبرش را از همه بیش‌تر دوست بدارد». نگفت: الله، و سپس پیامبرش را از همه بیش‌تر دوست بدارد. زیرا محبت پیامبر در این‌جا، تابع محبت الله و برآمده از محبت الهی‌ست. یعنی محبت پیامبر متناسب با محبت خداست و انسان، هرچه الله را بیش‎تر دوست بدارد، محبتش به پیامبر نیز بیش‌تر می‌شود؛ ولی متأسفانه برخی از مردم، به‌جای این‌که پیامبر را به‌خاطر الله، دوست بدارند، او را با الله دوست می‌دارند. و این دو، با هم فرق می‌کند؛ یعنی پیامبر را بیش از الله دوست دارند، و این، نوعی شرک است. ما، پیامبر را دوست داریم، چون رسول و فرستاده‌ی خداست. و محبت در اصل، محبت الاهی‌ست؛ یعنی اصلِ محبت، محبت با الله می‌باشد. لذا کسانی که درباره‌ی پیامبر غلو می‌کنند و ایشان را با خدا، نه به‌خاطر خدا، دوست دارند، در حقیقت آن بزرگوار را در محبت، شریکِ الله قرار می‌دهند و حتی بیش از الله دوستش می‌دارند. چنان‌که گاه مشاهده می‌شود برخی‌ها، همین‌که نام پیامبر را می‌شنوند، به‌خاطر محبت و تعظیم پیامبر، مو بر تنشان، راست می‌شود و پوستشان می‌لرزد؛ ولی از ذکر و یاد الله، هیچ متأثر و دگرگون نمی‌شوند و نسبت به الله متعال، بسیار سرد و بی‌احساسند.

آیا چنین محبتی، فایده دارد و نفعی به انسان می‌رساند؟ هرگز، هیچ نفعی برای انسان ندارد؛ بلکه محبتی شرک‌آمیز است. پس، باید الله و رسولش را دوست بداریم و محبتمان به پیامبر، برآمده از محبت الله و تابع محبت الاهی باشد.

و اما شاهد موضوع، این‌جاست که پیامبر فرمود: «محبتش با هرکس به‌خاطر خشنودی الله باشد». یعنی هرکه را دوست دارد، تنها به‌خاطر الله دوست بدارد. این، شاهدِ موضوع است؛ اگر کسی را دوست دارید، تنها به‌خاطر الله باشد، نه بدین خاطر که خویشاوند شماست یا مسایل مالی در میان است و یا پست و مقامی دارد؛ یعنی مسایل دنیوی، در این محبت، جایی ندارند و تنها به‌خاطرِ الله دوستش دارید.

البته محبت نزدیکان و خویشاوندان، یک محبت طبیعی‌ست و هرکس، پدر، مادر، فرزند، خواهر، برادر و دیگر نزدیکان خود را دوست دارد؛ چنان‌که حیوانات نیز فرزندان خود را دوست دارند. همان‌گونه که دیده‌ایم بسیاری از حیوانات، از بچه‌های خود مراقبت می‌کنند و تنها زمانی آن‌ها را ترک می‌نمایند که بچه‌هایشان، بزرگ شوند و بتوانند به‌تنهایی به زندگی خویش ادامه دهند. شاید دیده‌اید که چگونه گربه، به بچه‌هایش محبت می‌کند و در روزهای سرد، آن‌ها را با دندان‌های خود می‌گیرد و به مکان‌های گرم، منتقل می‌نماید؛ بدون این‌که آسیبی به آن‌ها برسد؛ زیرا گرچه آن‌ها را با دندان‌هایش می‌گیرد و برمی‌دارد، ولی چون از روی محبت است، هیچ آسیبی به آن‌ها نمی‌رسد. و آن‌گاه که بچه‌هایش نیازی به شیر ‌ندارند و بزرگ و مستقل می‌شوند، رهایشان می‌کند. الله متعال در دل حیوان، مهر و رحمت می‌اندازد تا از بچه‌هایش که به او نیازمندند، مراقبت کند و آن‌گاه مانندِ سایر جانوران به زندگی خود ادامه دهند.

به‌هر حال محبت فرزند و دیگر نزدیکان و خویشاوندان، محبتی طبیعی‌ست؛ لذا اگر یکی از نزدیکان شما، بنده‌ی نیک و شایسته‌ای باشد و به همین سبب بیش از محبت طبیعی، دوستش بدارید، این بدین معناست که او را به‌خاطر الله دوست دارید.

پیامبر فرمود: «پس از این‌که الله، او را از کفر نجات داد، از برگشتن به آن نفرت داشته باشد، همان‌گونه که رفتن در آتش برای او ناگوار است». پُرواضح است که این ویژگی، نخست درباره‌ی کسی مصداق می‌یابد که ابتدا کافر بوده و سپس مسلمان شده است؛ ولی مسلمان‌زاده‌ای که از کفر نفرت دارد نیز حلاوت ایمان را می‌چشد؛ یعنی کسی که از ابتدا مسلمان بوده و پس از این‌که الله با نعمت اسلام بر او منت نهاده است، حاضر نیست تحت هیچ شرایطی کافر شود و همان‌گونه که از افتادن در آتش نفرت دارد، از کافر شدن نیز بیزار است؛ چنین مسلمانی نیز، شیرینی ایمان را می‌چشد. و الحمدلله که بسیاری از مسلمانان، این‌گونه هستند و زیر شدیدترین تهدیدها و شکنجه‌ها، دست از اسلام برنمی‌دارند؛ اگر به مسلمانی بگویند: دست از اسلام بردار، و گرنه تو را به آتش می‌کشیم یا از بلندترین کوه به زمین می‌اندازیم، می‌گوید: مرا به آتش بکشید؛ مرا از بلندی، بیندازید؛ هر کاری که می‌خواهید، بکنید، ولی من از اسلام برنمی‌گردم و مرتد نمی‌شوم.

ناگفته نماند که منظور، ارتداد واقعی‌ست که در قلب می‌باشد؛ یعنی اگر کسی تحت اجبار، به‌ظاهر، نه در باطن، کافر شود، ولی قلبش به ایمان، آرام و مطمئن باشد، هیچ زیانی به دین و ایمان او وارد نمی‌شود؛ زیرا الله متعال، فرموده است:

﴿مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنۡ أُكۡرِهَ وَقَلۡبُهُۥ مُطۡمَئِنُّۢ بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِٱلۡكُفۡرِ صَدۡرٗا فَعَلَيۡهِمۡ غَضَبٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١٠٦ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسۡتَحَبُّواْ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا عَلَى ٱلۡأٓخِرَةِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلۡكَٰفِرِينَ ١٠٧﴾ [النحل: ١٠٦، ١٠٧]

هر کس پس از ایمان آوردن کافر شود، (گرفتار عذاب می‌گردد) جز آن‌که به کفر مجبور شود و قلبش به ایمان، آرام و مطمئن باشد؛ ولی کسانی که سینه‌ی خویش را برای پذیرش کفر گشوده‌اند، خشم و غضب الله بر آنان است و عذاب بزرگی در پیش دارند. این بدان سبب است که آنان زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و بدان سبب که الله مردم کفرپیشه را هدایت نمی‌کند.

وقتی به آن‌ها گفته می‌شود: «دست از اسلام بردارید، وگرنه، شما را می‌کُشیم»، آخرت را به دنیا می‌فروشند و کافر می‌شوند تا زنده بمانند، و بدین‌سان دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند.

سپس مؤلف/، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله، در روزي كه هيچ سايه‌اي جز سايه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زير سايه‌ی خود، جاي مي‌دهد: فرمان‎رواي عادل. جواني كه در اطاعت و بندگيِ الله، رشد يافته است. كسي كه همواره به مسجد دل‌بسته باشد. دو مسلماني كه فقط به‌خاطر خشنودي الله با يكديگر دوست باشند و بر همین اساس، گردِ هم می‌آیند یا از يكديگر جدا مي‌شوند. كسي كه زني زيبا و صاحب‌مقام، او را به سوی خود بخواند، ولي او نپذيرد و بگويد: من از الله مي‌ترسم. كسي كه با دست راستش، به‌گونه‌ای صدقه دهد كه دست چپش نداند که دست راستش چه صدقه می‌دهد. كسي كه در تنهايي، الله را یاد کند و اشک، از چشمانش سرازیر شود».

آن‌چه در حدیث آمده، به هفت گروهی اشاره دارد که روز قیامت، زیر سایه‌ای که الله می‌آفریند، جای می‌گیرند و منظور، هفت نفر نیست؛ بلکه هفت گروه هستند که در هر گروهی جمعیت فراوانی که فقط الله می‌داند، می‌گنجند.

پیش‌تر درباره‌ی این حدیث، به‌طور مفصل سخن گفته و به شرح آن پرداخته‌ایم؛ اما اینک به نکته‌ای می‌‌پردازم که بسیاری از افراد، درباره‌اش دچار انحراف شده‌اند. در این حدیث آمده است: «الله، در روزي كه هيچ سايه‌اي جز سايه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زير سايه‌ی خود، جاي مي‌دهد ». برخی از روی جهل و ناآگاهی، چنین برداشت کرده‌اند که منظور از این سایه، سایه‌ی ذات الهی‌ست و الله متعال، این هفت گروه را در برابر خورشید، زیرِ سایه‌ی خود قرار می‌دهد! این، برداشت نادرستی‌ست. برخی با این پندار که نباید از ظاهرِ نصوص دور شویم، دچار سوءبرداشت شده‌اند؛ شکی نیست که نباید از ظاهرِ نصوص دور شویم یا به تأویل‌ روی بیاوریم؛ ولی سؤال، این‎ست که ظاهرِ این نص چیست و آیا به‌راستی از ظاهرِ این حدیث، چنین برداشت می‌شود که الله این هفت گروه را در برابرِ خورشید، زیرِ سایه‌ی ذاتِ خود جای می‌دهد؟

این، بدین معناست که خورشید، بالاتر از الله قرار دارد و چنین پنداری، ناشایست و نادرست است و اهل سنت به هیچ عنوان چنین اعتقادی ندارند؛ ولی این پندار از آن‌جا نشأت می‌گیرد که برخی از مردم، به‌ویژه در این دوران، اگر نکته‌ای دریابند یا متنی دینی ببیند، نحوه‌ی تطبیقش را یاد ندارند و چنان‌چه مسأله‌ای بیاموزند، خود را علامه‌ای می‌پندارند که به تمام مسایل دینی آگاهی دارد. هرکس، باید قدر و اندازه‌ی خود را بداند و خودسرانه درباره‌ی مسایل دینی، به‌ویژه در باب اسماء و صفات، اظهار نظر نکند؛ مگر بر اساس داده‌های کتاب و سنت و سخنان ائمه رحمهم‌الله. یعنی درست نیست که سخن یا باورش از چارچوب داده‌های کتاب و سنت و اقوال ائمه و گذشتگان نیک این امت، خارج باشد.

لذا منظور از سایه‌ی الاهی در روز قیامت، سایه‌ای‎ست که الله آن را روز قیامت می‌آفریند تا کسانی که سزاوارند، زیرِ این سایه، جای بگیرند و بدان سبب در حدیث، از این سایه، به عنوان «سایه‌ی الله» یاد شده که پدیدآوردن چنین سایه‌ای در آن روز، فقط از خدای متعال، ساخته است؛ زیرا در آن روز هیچ پستی و بلندی و ساختمانی وجود ندارد و هیچ سایه‌بانی پیدا نمی‌شود و هیچ چتری نیست که مردم، زیر سایه‌اش بروند. همان‌گونه الله می‌فرماید:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡجِبَالِ فَقُلۡ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسۡفٗا ١٠٥ فَيَذَرُهَا قَاعٗا صَفۡصَفٗا ١٠٦ لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجٗا وَلَآ أَمۡتٗا ١٠٧﴾ [طه: ١٠٥، ١٠٧]

و از تو درباره‌ی کوه‌ها می‌پرسند؛ بگو: پروردگارم، کوه‌ها را به‌طور کامل متلاشی می‌کند و آن را (چنان) صاف و هموار، وا می‌گذارد که در آن هیچ پستی و بلندی نمی‌بینی.

لذا روز قیامت، هیچ پستی و بلندی و هیچ کوه و درخت و ساختمانی وجود ندارد که مردم، زیرِ سایه‌اش بروند و تنها، همان سایه‌ای وجود دارد که الله، آن را برای برخی از بندگانش می‌آفریند. این، معنای درست این حدیث است که: «روز قیامت، سایه‌ای جز سایه‌ی الله وجود ندارد». یعنی همان سایه‌ای که الله در آن روز می‌آفریند.

شاهد موضوع در این حدیث، این‎ست که پیامبر فرمود: «دو مسلماني كه فقط به‌خاطر خشنودي الله با يكديگر دوست باشند و بر همین اساس، گردِ هم می‌آیند یا از يكديگر جدا مي‌شوند». یعنی دو دوستِ مسلمان که دوستی و محبتشان با یکدیگر، انگیزه‌ای مالی یا دنیوی مانند پست و مقام ندارد؛ بلکه دوستی و محبتشان با یکدیگر فقط به‌خاطر خشنودی خداست و بدین‌خاطر با هم دوستی می‌کنند که یکدیگر را در مسیر اطاعت وبندگی الله می‌بینند و از محرمات و کارهای ممنوع و حرام، می‌پرهیزند. از این‌رو پیوند دوستی‌ استواری در دنیا با یک‌دیگر دارند و تنها چیزی که میان آن‌ها فاصله می‌اندازد، مرگ است. و این، اشاره‌ای‎ست به این‌که اگر دوستی به‌خاطر الله باشد، با مسایل دنیوی از میان نمی‌رود و تنها چیزی که میان چنین دوستانی فاصله می‌اندازد، مرگ است؛ گرچه گاه نسبت به یکدیگر دچار اشتباه شوند یا در حقّ هم کوتاهی کنند؛ اصلاً برای آن‌ها مهم نیست. زیرا یکدیگر را به‌خاطر الله دوست دارند و از اشتباه‌های یکدیگر می‌گذرند. البته در جهت اصلاح یکدیگر می‌کوشند؛ یعنی هر یک از آن‌ها، اشتباه‌های دوستش را به او می‌گوید و راه درست را به او نشان می‌دهد. و این، یعنی خیرخواهی. الله متعال، ما و همه‌ی مسلمانان را جزو کسانی قرار دهد که به‌خاطر الله به هم مهر می‌ورزند و در جهت تقوا و نیکوکاری با یکدیگر همکاری می‌کنند؛ به‌یقین الله، بخشنده‌ی بزرگوار است.

\*\*\*

382- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إن الله تعالى يقولُ يَوْمَ الْقِيَامةِ: أَيْنَ المُتَحَابُّونَ بِجَلالِي؟ الْيَوْمَ أُظِلُّهُمْ في ظِلِّي يَومَ لا ظِلَّ إِلاَّ ظِلِّي». [روایت مسلم]([[162]](#footnote-162))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله متعال، روز قیامت می‌فرماید: کسانی که به‌خاطر عظمت من (و در جهت اطاعت از من) با یکدیگر دوستی و محبت داشته‌اند، کجا هستند؟ امروز که سایه‌ای جز سایه‌ی من وجود ندارد، آنان را در سایه‌ی خود([[163]](#footnote-163)) جای می‌دهم».

383- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لا تَدْخُلُوا الجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، ولا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَوَ لا أَدُلُّكُمْ عَلَى شَيءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوه تَحَابَبْتُم؟ أَفْشُوا السَّلامَ بينَكم». [روایت مسلم]([[164]](#footnote-164))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دستِ اوست، وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یکدیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نمایم که اگر انجامش دهید یکدیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یکدیگر را در میان خود رواج دهید».

384- وعنه عَنِ النَّبيِّ: «أَنَّ رَجُلاً زَار أَخًا لَهُ في قَرْيَةٍ أُخْرَى، فَأَرْصَد اللهُ لَهُ عَلَى مَدْرَجتِهِ مَلَكاً» وذكر الحديث إلى قوله: «إِن اللهَ قَدْ أَحَبَّكَ كَمَا أَحْبَبْتَهُ فِيهِ». [مسلم، این حدیث را که در باب پیشین ذکر شد، روایت کرده است.]([[165]](#footnote-165))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «مردی به دیدنِ برادرش در دهی دیگر رفت. الله متعال، فرشته‌ای را بر سرِ راهش قرار داد...». و حدیث را ذکر کرد تا آن‌جا که فرموده است: «الله تو را دوست دارد؛ همان‌گونه که تو آن شخص را به‌خاطر الله دوست داری».

385- وعن البَرَاءِ بْنِ عَازبٍ رضي الله عنهما عَنِ النَّبِيِّ أَنَّه قال في الأَنْصَار: «لا يُحِبُّهُمْ إِلاَّ مُؤمِن، وَلا يُبْغِضُهُمْ إِلاَّ مُنَافِق، مَنْ أَحَبَّهُمْ أحبَّه اللَّه، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللَّه». [متفقٌ عليه]([[166]](#footnote-166))

**ترجمه:** براء بن عازب$ می‌گوید: پیامبر درباره‌ی انصار فرمود: «تنها، شخصِ مؤمن، انصار را دوست دارد و کسی جز منافق، با آنان دشمنی نمی‌کند؛ هرکس دوستشان بدارد، الله او را دوست می‌دارد و هرکس با انصار، دشمنی کند، الله او را دشمن می‌دارد».

386- وعن مُعَاذٍ قال: سمِعتُ رسول اللَّه يقول: قَالَ اللَّهُ: المُتَحَابُّونَ في جَلالي، لَهُمْ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ يَغْبِطُهُمْ النَّبِيُّونَ وَالشُّهَدَاءُ». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حدیث حسن صحیح است.]([[167]](#footnote-167))

**ترجمه:** معاذ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «الله می‌فرماید: کسانی که به‌خاطر عظمت من (در راستای اطاعت و بندگی) با یکدیگر دوستی و محبت می‌کنند، منبرهایی از نور دارند که پیامبران و شهیدان به آنان غبطه می‌خورند».

387- وعن أبي إِدريس الخَولانيِّ رَحِمَهُ الله قال: دَخَلْتُ مَسْجِدَ دِمَشْق، فَإِذَا فَتًى بَرَّاقُ الثَّنَايَا وَإِذَا النَّاسُ مَعه، فَإِذَا اخْتَلَفُوا في شَيء، أَسْنَدُوهُ إِلَيْه، وَصَدَرُوا عَنْ رَأْيه، فَسَأَلْتُ عَنْه، فَقِيل: هَذَا مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَد، هَجَّرْتُ، فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَبَقَنِي بِالتَّهْجِير، ووَجَدْتُهُ يُصَلِّي، فَانْتَظَرْتُهُ حَتَّى قَضَى صلاتَه، ثُمَّ جِئْتُهُ مِنْ قِبَلِ وجْهِه، فَسَلَّمْتُ عَلَيْه، ثُمَّ قُلْت: وَاللَّهِ إِنِّي لأَحِبُّكَ للَّه، فَقال: آللَّه؟ فَقُلْت: أَللَّه، فقال: آللَّه؟ فَقُلْت: أَللَّه، فَأَخَذَني بِحَبْوَةِ رِدَائي، فَجَبذَني إِلَيْه، فَقال: أَبْشِر، فَإِنِّي سَمِعْتُ رسول اللَّه يقول: «قالَ اللهُ تعالى: وَجَبَتْ مَحبَّتِي لِلْمُتَحَابِّينَ فِيَّ، والمُتَجالِسِينَ فِيَّ، وَالمُتَزَاوِرِينَ فِيَّ، وَالمُتَباذِلِينَ فِيَّ». [حديثی صحيح است که مالک با سند صحیح خود در «الموطأ» روایت کرده است.]([[168]](#footnote-168))

**ترجمه:** ابوادریس خولانی/ می‌گوید: وارد مسجد دمشق شدم و جوانی خوش‌سیما دیدم که مردم، پیرامونش بودند و اگر در مسأله‌ای اختلاف داشتند، آن را به او ارجاع می‌دادند و دیدگاه او را می‌پذیرفتند. پرسیدم: کیست؟ گفتند: معاذ بن جبل است. فردای آن روز، صبح زود برخاستم و (به مسجد رفتم و) دیدم که پیش از من آمده و به نماز ایستاده است. منتظر ماندم تا نمازش را تمام کند؛ آن‌گاه از روبه‌‌رو نزدش رفتم و سلام کردم و سپس گفتم: به الله سوگند، من تو را به‌خاطرِ الله دوست دارم. گفت: آیا برای الله؟ گفتم: فقط به‌خاطر الله؛ فرمود: آیا برای الله؟ گفتم: فقط به‌خاطر الله. آن‌گاه گوشه‌ی لباسم را گرفت و مرا به سوی خود کشید و گفت: مژده که از پیامبر شنیدم که فرمود: «الله متعال، می‌فرماید: محبت من برای کسانی که به‌خاطر من با یکدیگر دوستی و هم‌نشینی می‌کنند و به‌خاطر من، به ملاقات هم می‌روند و به‌خاطر من، به یکدیگر بذل و بخشش می‌نمایند، لازم و ثابت شده است». (یعنی حتماً چنین کسانی را دوست می‌دارم.)

388- عن أبي كَريمةَ المِقْدَادِ بن مَعْدِ يكَرب عَنِ النَّبِيِّ قال: «إِذَا أَحَبَّ الرَّجُلُ أَخَاه، فَلْيُخْبِرْه أَنَّهُ يُحِبُّهُ». [ابوداود و ترمذي، روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن دانسته است.]([[169]](#footnote-169))

**ترجمه:** ابوکریمه، مقداد بن معد یکرب می‌گوید: «هرگاه کسی، برادرش را دوست داشت، او را آگاه کند که دوستش دارد».

389- وعن مُعَاذٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ أَخَذَ بِيَدِهِ وقال: «يَا مُعَاذُ واللَّهِ، إِنِّي لأُحِبُّكَ، ثُمَّ أُوصِيكَ يَا مُعاذُ لا تَدَعَنَّ في دُبُرِ كُلِّ صلاةٍ تَقُولُ: اللَّهُم أَعِنِّي على ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ، وحُسنِ عِبَادتِك». [حديث صحيحی‌ست به روایت ابوداود و نسائي با اِسناد صحیح.]([[170]](#footnote-170))

**ترجمه:** از معاذ روایت است که پیامبر دستش را گرفت و به او فرمود: «ای معاذ! به الله سوگند که من، دوستت دارم و به تو سفارش می‌کنم که در پایان هر نماز، این دعا را بخوانی و آن را ترک نکنی: اللَّهُم أَعِنِّي على ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ، وحُسنِ عِبَادتِك».([[171]](#footnote-171))

390- وعن أَنس أَنَّ رَجُلاً كَانَ عِنْدَ النَّبِيِّ فَمَرَّ رَجُلٌ بِه، فَقال: يا رسول الله إِنِّي لأُحِبُّ هَذا، فقال لَهُ النَّبيُّ: «أَأَعْلمتَه؟» قال: لا، قال: «أَعْلِمْهُ» فَلَحِقَه، فَقال: إِنِّي أُحِبُّكَ في اللَّه، فقال: أَحَبَّكَ الَّذِي أَحْببْتَنِي لَه. [روایت ابوداود با اِسناد صحیح]([[172]](#footnote-172))

**ترجمه:** انس می‌گوید: مردی نزدِ پیامبر بود؛ شخصی دیگر، از آن‌جا گذشت. آن مرد، گفت: ای رسول‌خدا! من، این شخص را دوست دارم. پیامبر فرمود: «آیا او را از این محبت، آگاه کرده‌ای؟» گفت: خیر. پیامبر فرمود: «آگاهش کن».([[173]](#footnote-173)) این مرد، نزد آن شخص رفت و به او گفت: من، تو را به‌خاطر الله دوست دارم. و آن شخص پاسخ داد: ذاتی که مرا به‌خاطر او دوست داری، تو را دوست بدارد.

**شرح**

همه‌ی این احادیث، درباره‌ی محبت و دوستی‌ست و نشان‌ می‌دهد که انسان باید دوستی و محبتش به‌خاطر الله و برای کسب رضایتش باشد. چنان‌که پیامبر فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دستِ اوست، وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یکدیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نمایم که اگر انجامش دهید یکدیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یکدیگر را در میان خود رواج دهید».

این حدیث، نشان‌گر این‎ست که محبت و دوستی، جزو کمالِ ایمان است و ایمان انسان، زمانی کامل می‌شود که برادرِ مسلمانش را دوست بدارد؛ هم‌چنین یکی از اسباب و زمینه‌های پیدایش و گسترش این محبت، این‎ست که مسلمانان، سلام گفتن به یکدیگر را در میان خود رواج دهند؛ یعنی آشکارا به یکدیگر سلام بگویند، چه همدیگر را بشناسند و چه نشناسند. به همین‌خاطر دو مسلمانی که به هم سلام می‌کنند، به همدیگر احساس نزدیکی و محبت می‌نمایند و وقتی دو نفر از کنار هم می‌گذرند و به هم سلام نمی‌کنند، نه تنها احساس خوبی نسبت به هم ندارند، بلکه چه بسا از یکدیگر متنفرند، گرچه با هم نسبت خويشاوندی داشته باشند.

لذا هر مسلمانی باید بکوشد که زمینه‌های دوستی و محبت مسلمانان با یکدیگر را فراهم کند تا این صفت پسندیده در میان مسلمانان، افزایش یابد؛ زیرا نه معقول است و نه عادی و طبیعی که انسان، با کسی همکاری کند که دوستش ندارد؛ به عبارت دیگر این محبت و دوستی‌ست که مسلمانان را بر آن می‌دارد که در زمینه‌ی تقوا و پرهیزگاری به کمک یکدیگر بشتابند. از این‌رو محبت و دوستی به‌خاطر الله، یکی از نشانه‌های کمالِ ایمان است.

در حدیث معاذ آمده است که پیامبر به او خبر داد که دوستش دارد. چنان‌که به روایت انس مردی نزدِ پیامبر بود؛ شخصی دیگر، از آن‌جا گذشت. آن مرد، گفت: ای رسول‌خدا! من، این شخص را دوست دارم. پیامبر فرمود: «آیا او را از این محبت، آگاه کرده‌ای» و به خودش گفته‌ای که دوستش داری؟ گفت: خیر. پیامبر فرمود: «آگاهش کن». لذا سنت است که وقتی کسی را دوست دارید، به خودش بگویید و به او اظهار محبت کنید. زیرا وقتی به کسی می‌گویی: «دوستت دارم»، این سخن بر اعماق دلَش می‌نشیند و دوستی و محبت، سراسرِ وجودش را می‌گیرد و بدین‌سان محبتش به تو افزایش می‌یابد. البته دل به دل راه دارد، گرچه بر زبان نیاید؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «الأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُجنَّدَةٌ، فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ، وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا، اخْتَلَفَ».([[174]](#footnote-174)) یعنی: «ارواح، مانند سپاهیان و دسته‌های گوناگون یک سپاه هستند؛ آن‌ها که یکدیگر را بشناسند (و ویژگی‌های یکسانی داشته باشند)، با هم الفت می‌گیرند و آن‌ها که یکدیگر را نشناسند، از هم دور می‌شوند و با هم اُنس نمی‌گیرند». ولی اگر انسان، محبتش را بر زبان بیاورد و به دوستش اظهار محبت کند، این امر بر محبت آن‌ها می‌افزاید. لذا وقتی می‌خواهید به کسی اظهار محبت کنید، بگویید: «من، تو را به‌خاطر الله دوست دارم».

در این حدیث معاذ هم‌چنین آمده است که پیامبر به او فرمود: «و به تو سفارش می‌کنم که در پایان هر نماز، این دعا را بخوانی و آن را ترک نکنی: اللَّهُم أَعِنِّي على ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ، وحُسنِ عِبَادتِك».([[175]](#footnote-175)) الفاظ این حدیث واضح است و نشان می‌دهد که این دعا، در پایان نماز و پیش از سلام، گفته می‌شود.

\*\*\*

47- باب: نشانه های محبت الله با بنده‌اش و تشویق به آراسته شدن به این نشانه‌ها و تلاش و کوشش برای کسب آن‌ها

الله متعال، می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣١﴾ [آل عمران: ٣١]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد. و الله، آمرزنده­ی مهرورز است.

و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ ٥٤﴾ [المائ‍دة: ٥٤]

ای مؤمنان! آن دسته از شما که از دینشان برگردند، بدانند که الله گروهی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان، فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید؛ در راه الله جهاد می­کنند و از سرزنش هیچ سرزنش­کننده­ای نمی‌هراسند. این، فضل الله است که به هر کس بخواهد، می­بخشد. و الله بخشنده­ی داناست.

391- وعن أبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إِنَّ الله تعالى قال: مَنْ عادَى ليَ ولِيًّا، فقدْ آذَنْتُهُ بِالحَرْب، ومَا تَقَرَّبَ إِليَّ عَبْدِي بِشَيءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْه، وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّه، فَإذَا أَحْببْتُه، كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِه، وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِه، ويَدَهُ الَّتي يبْطِشُ بِهَا، وَرجْلَهُ الَّتي يَمْشِي بِها وإنْ سَأَلَني أَعْطَيْتُه، وَلَئِنْ اسْتَعَاذَنِي لأُعِيذَنَّهُ». [روایت بخاري]([[176]](#footnote-176))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله متعال می‌فرماید: هرکس با دوستی از دوستانم، دشمنی کند، من با او اعلام جنگ می‌کنم؛ و محبوب‌ترین اعمال نزد من که بنده‌ام به‌وسیله‌ی آن به من تقرب می‌جوید، اعمالی‌ست که بر او فرض کرده‌ام و بنده‌ام، همواره با انجام دادن نوافل، به من نزدیک می‌شود تا آن‌که او را دوست می‌دارم و وقتی دوستش بدارم، گوش او می‌شوم که با آن می‌شنود و چشم او که با آن می‌بیند و دست او که با آن می‌گیرد و پای او می‌شوم که با آن راه می‌رود؛ و اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا می‌کنم و اگر به من پناه جوید، پناهش می‌دهم».

392- وعنه عَنِ النَّبيِّ قال: «إِذَا أَحَبَّ اللهُ تعالى العَبْدَ، نَادَى جِبْريل: إِنَّ الله تعالى يُحِبُّ فُلانا، فَأَحْبِبْه، فَيُحبُّهُ جِبْريل، فَيُنَادى في أَهْلِ السَّمَاء: إِنَّ الله يُحِبُّ فُلانًا، فَأَحِبُّوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاء، ثُمَّ يُوْضَعُ له القَبُولُ في الأَرْضِ». [متفقٌ عليه]([[177]](#footnote-177))

وفي رواية لمسلم: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إِنَّ اللهَ تعالى إِذا أَحبَّ عبْدًا دَعا جِبْريل، فقال: إِنِّي أُحِبُّ فُلاناً فَأَحْبِبْه، فَيُحِبُّهُ جِبْريل، ثُمَّ يُنَادِي في السَّماء، فَيَقُول: إِنَّ اللهَ يُحِبُّ فُلانًا، فَأَحِبُّوهُ فَيُحبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ ثُمَّ يُوضَعُ له القَبُولُ في الأَرْض، وإِذا أَبْغَضَ عَبدًا دَعا جِبْريل، فَيَقول: إِنِّي أُبْغِضُ فُلانا، فَأَبْغِضْه، فَيُبْغِضُهُ جِبْريل، ثُمَّ يُنَادِي في أَهْلِ السَّماء: إِنَّ اللهَ يُبْغِضُ فُلانا، فَأَبْغِضُوه، فَيُبْغِضُهُ أَهْلُ السَّماءِ ثُمَّ تُوضَعُ له البَغْضَاءُ في الأَرْضِ».

**ترجمه:** ابوهریره پیامبر فرمود: «هرگاه الله متعال، بنده‌ای را دوست بدارد، به جبرئیل ندا می‌دهد که الله متعال، فلانی را دوست دارد؛ تو نیز او را دوست بدار. پس جبرئیل، او را دوست می‌دارد و به اهل آسمان اعلام می‌کند که الله، فلانی را دوست دارد؛ شما هم دوستش بدارید. پس اهل آسمان نیز او را دوست می‌دارند و بدین ترتیب مقبول و محبوبِ اهل زمین هم می‌گردد».

و در روایتی از مسلم آمده است: «هرگاه الله متعال، بنده‌ای را دوست بدارد، جبرئیل را فرامی‌خواند و می‌گوید: من، فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست بدار. پس جبرئیل، او را دوست می‌دارد و به اهل آسمان ندا می‌دهد که الله، فلانی را دوست دارد؛ شما هم دوستش بدارید. پس اهل آسمان نیز او را دوست می‌دارند و آن‌گاه مقبول اهل زمین هم می‌گردد. و الله چون بنده‌ای را دشمن بدارد، جبرئیل را فرا می‌خواند و می‌گوید: من، از فلان بنده بیزارم؛ تو نیز از او بیزار باش؛ پس جبرئیل از او بیزار می‌شود و به اهل آسمان ندا می‌دهد که الله از فلان‌‌بنده بیزار است، شما هم از او بیزار باشید؛ لذا اهل آسمان نیز از آن شخص بیزار می‌شوند و آن‌گاه منفورِ اهل زمین می‌گردد».

393- وعن عائشةَ رَضِيَ اللهُ عَنْها، أَنَّ رَسُولَ اللهِ بعَثَ رَجُلاً عَلَى سرِيَّةٍ ، فَكَانَ يَقْرأُ لأَصْحابِهِ في صلاتِهِم، فَيخْتِمُ بـ **﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾**؛ فَلَمَّا رَجَعُوا، ذَكَروا ذلكَ لِرَسُولِ اللهِ فقال: «سَلُوهُ لأِيِّ شَيءٍ يَصْنَعُ ذلك؟» فَسَأَلوه، فَقَالَ: لأنَّهَا صِفَةُ الرَّحْمَن، فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ أَقْرَأَ بِهَا، فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَخْبِرُوهُ أَنَّ اللَّه تعالى يُحبُّهُ». [متفقٌ عليه]([[178]](#footnote-178))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله شخصی را به عنوان فرمانده‌ی یک دسته از مجاهدان، تعیین و اعزام کرد. او هنگامی که برای یارانش پیش‌نماز می‌شد، قرائتش را با ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١﴾ به پایان می‌رساند. وقتی بازگشتند، موضوع را به اطلاع پیامبر رساندند؛ فرمود: «از او بپرسید که چرا چنین می‌کند؟» علتش را از او پرسیدند؛ پاسخ داد: «زیرا در این سوره، صفت پروردگار رحمان (گسترده‌مهر) بیان شده است و من، دوست دارم آن را قرائت کنم. رسول‌الله فرمود: «به او بگویید که الله، دوستش دارد».

**شرح**

مؤلف/، بابی درباره‌ی نشانه‌های محبت الله با بنده‌اش گشوده است؛ هر چیزی، نشانه‌ای دارد‌ و محبت الله با بنده نیز نشانه‌هایی دارد؛ از جمله این‌که بنده، از پیامبر پیروی می‌کند. یعنی هر چه میزان پیروی انسان از پیامبر بیش‌تر باشد، از الله متعال بیش‌تر اطاعت می‌نماید و بدین‌سان بیش‌تر محبوب الله قرار می‌گیرد.

مؤلف/ به این آیه استدلال کرده که الله متعال، فرموده است:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل عمران: ٣١]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.

یعنی اگر الله را دوست دارید، نشان دهید؛ نشانه‌اش، این‎ست که از من (پیامبر) پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.

سلف صالح، این آیه را آیه‌ی امتحان نامیده‌اند؛ زیرا الله متعال با این آیه، مدعیان محبتش را می‌آزماید. لذا اگر مدعی محبت الله، از رسول‌الله پیروی کند، در ادعایش صادق است.

بنده‌ای که الله را دوست داشته باشد، الله نیز او را دوست دارد. از این‌رو فرمود: ﴿فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾: «از من پیروی کنید تا الله، شما را دوست بدارد». واین، نتیجه‌ی ارزنده‌ای‎ست؛ زیرا کسی که الله متعال، دوستش بدارد، به سعادت دنیا و آخرت دست می‌یابد.

سپس مؤلف/ حدیث ابوهریره را نقل کرده که پیامبر فرموده است: «الله متعال می‌فرماید: هرکس با دوستی از دوستانم، دشمنی کند، من با او اعلام جنگ می‌کنم». لذا هر کس با دوستی از دوستان الله دشمنی کند، در حقیقت به دشمنی با الله برخاسته است؛ مانندِ کسی که ربا می‌خورد؛ زیرا الله متعال، با رباخوار، اعلانِ جنگ نموده و فرموده است:

﴿فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ فَأۡذَنُواْ بِحَرۡبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ ٩﴾ [البقرة: ٢٧٩]

پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با الله و رسولش برخاسته­اید.

یعنی اگر کسی، دست از رباخواری برندارد و آن‌چه را از اموال ربا نزد مردم باقی مانده است، رها نکند، به جنگ با الله و پیامبرش برخاسته است.

اما ولی یا دوستِ الله کیست؟ الله متعال، دوستان خود را معرفی نموده و فرموده است:

﴿أَلَآ إِنَّ أَوۡلِيَآءَ ٱللَّهِ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٦٢ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣﴾ [يونس : ٦٢، ٦٣]

بدانید که بر دوستان الله هیچ ترس و هراسی نیست و آنان غمگین نمی‌شوند؛ آنان که ایمان آوردند و تقوا و پرهیزکاری پیشه می‌کردند.

این‌ها، دوستانِ الله هستند؛ لذا هر مؤمن پرهیزگاری، دوستِ خداست و ولایت و دوستیِ الاهی، بدین معنا نیست که انسان، خرقه بر تن کند یا لباس‌های زبر و پشمی بپوشد و چنین وانمود کند که به دنیا بی‌رغبت است یا آدمِ سر به زیری باشد؛ بلکه ولایت و دوستی الله، در ایمان و تقواست: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ ٦٣﴾ [يونس : ٦٣] . لذا اگر کسی با مؤمنان پرهیزگار، دشمنی کند، با الله متعال، طرف است و در حقیقت به جنگ با الله برخاسته است. پناه بر الله.

سپس الله در این حدیث قدسی می‌فرماید: و محبوب‌ترین چیز نزد من که بنده‌ام به‌وسیله‌‌ی آن به من تقرب و نزدیکی می‌جوید، اعمالی‌ست که بر او فرض کرده‌ام». لذا نماز فرض ظهر از سنت ظهر، نزد الله محبوب‌تر است و فرض مغرب از سنت مغرب، محبوب‌تر؛ هم‌چنین فرض عشاء از سنت عشاء و فرض صبح از سنت صبح، نزد الله محبو‌ب‌ترند. نماز فرض، از نماز تهجد (نماز شب) نزد الله محبو‌تر می‌باشد و به همین شکل، تمام فرایض نزد الله از نوافل محبوب‌ترند. زکات، از صدقه‌ی نفل محبوب‌تر است و حجّ فرض از حج نفل، محبوب‌‌تر.

«و بنده‌ام، همواره با انجام دادن نوافل، به من نزدیک می‌شود تا آن‌که او را دوست می‌دارم». این، اشاره‌ای‎ست به این‌که یکی از اسباب محبت الله، انجام دادن نوافل است؛ نماز نفل، صدقه‌ی نفل، روزه‌ی نفل، حج نفل و دیگر اعمل نیک و پسندیده ای که انسان، افزون بر فرایض، انجام می‌دهد.

بنده، همواره با انجام دادن نوافل، به الله نزدیکی می‌جوید تا این‌که الله متعال، او را دوست می‌دارد؛ و آن‌گاه که الله، او را دوست بدارد، گوش او می‌شود که با آن، می‌شنود؛ و چشم او می‌گردد که با آن، می‌بیند؛ و دست و پایش می‌شود که با آن‌ها، می‌گیرد و راه می‌رود. و اگر از الله چیزی بخواهد، به او عطا می‌کند و اگر به الله پناه جوید، به او پناه می‌دهد.

«گوش او می‌شوم»، یعنی شنیدن او را استوار می‌گرداند؛ به عبارت دیگر توفیقش می‌دهد که از گوش خود در راه درست و شنیدن حق استفاده کند و بدین‌سان بنده، تنها به چیزی گوش می‌دهد که رضایت الله در آن است. «و دست او می‌شوم که با آن می‌گیرد». لذا بنده، فقط عملی انجام می‌دهد که مایه‌ی رضای خداست. «و پای او می‌گردم که با آن راه می‌رود». بنابراین، بنده فقط در جهتی گام برمی‌دارد که الله را راضی می‌کند و بدین‌سان در کردار و گفتار خویش، درست و به‌جا عمل می‌نماید و آدمِ درست‌کاری می‌شود.

«و اگر از من چیزی بخواهد، به او عطا می‌کنم». این هم یکی دیگر از نتایج نوافل و محبت الله می‌باشد. و «اگر به من پناهنده شود، به او پناه می‌دهم». یعنی اگر از شرّ چیزی به من پناه بیاورد، او را در پناهِ خویش قرار می‌دهم. و این، یکی از نشانه‌های محبت الله متعال است که انسان نیک گفتار ودرست‌کار باشد؛ همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَقُولُواْ قَوۡلٗا سَدِيدٗا ٧٠ يُصۡلِحۡ لَكُمۡ أَعۡمَٰلَكُمۡ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡۗ﴾ [الأحزاب : ٧٠، ٧١]

ای مؤمنان! تقوای الله پیشه کنید و سخن استوار بگویید تا الله اعمالتان را برای شما اصلاح نماید و گناهانتان را بیامرزد.

مؤلف/ احادیث دیگری هم درباره‌ی محبت الله ذکر کرده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که: وقتی الله بنده‌ای را دوست بدارد، این را به جبرئیل اعلام می‌کند؛ جبرئیل، برترین فرشته‌ی خداست؛ همان‌گونه که محمد بهترین فرد بشر است. به‌هر حال الله به جبرئیل ندا می‌دهد: «فلانی را دوست دارم؛ تو نیز او را دوست داشته باش. پس جبرئیل نیز او را دوست می‌دارد و در میان ساکنانِ آسمان ندا می‌دهد: الله، فلان‌بنده را دوست دارد؛ شما نیز او را دوست داشته باشید. پس اهل آسمان نیز دوستش می‌دارند و آن‌گاه، آن شخص، مقبول و محبوب ساکنان زمین می‌گردد» و بدین ترتیب اهل زمین هم او را دوست می‌دارند.

این هم یکی از نشانه‌های محبت الهی‌ست که انسان، محبوب و مقبول اهل زمین قرار گیرد و همه، او را دوست بدارند. در این حدیث، هم‌چنین آمده است: «و الله چون بنده‌ای را دشمن بدارد، جبرئیل را فرا می‌خواند و می‌گوید: من، از فلان بنده بیزارم؛ تو نیز از او بیزار باش؛ پس جبرئیل از او بیزار می‌شود و به اهل آسمان ندا می‌دهد که الله از فلان‌‌بنده بیزار است، شما هم از او بیزار باشید؛ لذا اهل آسمان نیز از آن شخص بیزار می‌شوند و آن‌گاه منفورِ اهل زمین می‌گردد».

از الله متعال درخواست می‌کنم که ما و همه‌ی مسلمانان را جزو دوستان و اولیای خود قرار دهد.

\*\*\*

48- باب: پرهیز دادن از اذیت و آزار صالحان، مستضعفان و مستمندان

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب : ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

و می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا ٱلۡيَتِيمَ فَلَا تَقۡهَرۡ ٩ وَأَمَّا ٱلسَّآئِلَ فَلَا تَنۡهَرۡ ١٠﴾ [الضحى: ٩، ١٠]

پس به یتیم ستم مکن. و سؤال‌کننده را با بانگ و فریاد از خود مران.

احادیث فراوانی در این‌باره وجود دارد؛ از جمله:

حدیث ابوهریره که در باب پیشین گذشت: «مَنْ عادَى ليَ ولِيًّا، فقدْ آذَنْتُهُ بِالحَرْب».([[179]](#footnote-179)) یعنی: «هرکس با دوستی از دوستانم، دشمنی کند، من با او اعلام جنگ می‌کنم».

و نیز حدیث سعد بن ابی‌وقاص که در باب «مهربانی با یتیمان» ذکر شده و در آن آمده است: پیامبر فرمود: «يا أَبا بَكْر لَعلَّكَ أَغْضَبتَهُم؟ لَئِنْ كُنْتَ أَغْضَبْتَهُمْ لَقَدْ أَغْضَبتَ رَبَّك».([[180]](#footnote-180)) یعنی: «ای ابوبکر! شاید آن‌ها را خشمگین کرده باشی؛ در این صورت، الله را به‌خشم آورده‌ای».

394- وعن جُنَدَبِ بنِ عبد اللَّه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَنْ صَلَّى صَلاَةَ الصُّبْح، فَهُوَ في ذِمَّةِ اللَّه، فَلا يَطْلُبَنَّكُمْ اللَّهُ مِنْ ذِمَّتِهِ بِشَيء، فَإِنَّهُ مَنْ يَطْلُبْهُ مِنْ ذِمَّتِهِ بِشَيء، يُدْرِكْه، ثُمَّ يَكُبُّهُ عَلى وَجْهِهِ في نَارِ جَهَنَّمَ». [روایت مسلم]([[181]](#footnote-181))

**ترجمه:** جندب بن عبدالله می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس، نماز صبح را بخواند، در پناه و حمایتِ الله است؛ پس مواظب باشید که الله، درباره‌ی عهد و پیمان خویش با چنین بنده‌ای، چیزی از شما مطالبه نکند. زیرا هرکس، در این‌باره‌ از سوی الله، مؤاخذه شود، راه فرار ندارد و سپس الله متعال، او را بر چهره‌اش در آتش دوزخ می‌اندازد».

**شرح**

مؤلف/، این باب را به «پرهیز دادن از اذیت و آزار مسلمانان، مستضعفان و مستمندان» اختصاص داده و سپس این فرموده‌ی الله را ذکر کرده است:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡذُونَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ بِغَيۡرِ مَا ٱكۡتَسَبُواْ فَقَدِ ٱحۡتَمَلُواْ بُهۡتَٰنٗا وَإِثۡمٗا مُّبِينٗا ٥٨﴾ [الأحزاب : ٥٨]

و آنان که مردان و زنان مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند.

اذیت و آزار، بدین معناست که انسان، دلِ کسی را به درد آورَد و کسی را رنجیده‌خاطر سازد یا درد و رنجی به جسم و پیکر کسی وارد نماید؛ فرقی نمی‌کند که به دیگران، ناسزا بگوید یا تهمت بزند و یا با ضرب و شتم و حسادت و کینه‌توزی و امثال آن، دیگران را بیازارد. همه‌ی کارهایی که باعث اذیت و آزارِ مسلمان می‌شود، حرام است؛ زیرا الله متعال در آیه‌ی مذکور بیان فرموده است: «کسانی که مردان و زنانِ مؤمن را بی‌آن‌که مرتکب گناهی شده باشند، می‌آزارند، بدون تردید تهمت و گناه آشکاری بر دوش کشیده‌اند».

از این آیه چنین برداشت می‌شود که اگر این اذیت و آزار، بی‌مورد نباشد، مثلاً به‌خاطر اجرای حدود و مجازات‌های شرعی یا برخورد با ستمکار و امثال آن باشد، پس گناهی بر مجری قوانین شرع نخواهد بود؛ زیرا اگرچه باعث اذیت و آزارِ مجرم است، ولی نتیجه‌ی عمل‌کرد خودِ اوست. چنان‌که الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ﴾ [النور : ٢]

هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در دین پروردگار نسبت به آن‌دو دچار دلسوزی شوید.

یعنی اگر کسی، خود بر خویشتن ستم و جنایت کرد، ایرادی ندارد که انسان، مطابق قوانین شرع، او را بیازارد و مجازاتش نماید.

سپس مؤلف/ به احادیثی اشاره کرده است که از اذیت و آزار مسلمانان، پرهیز می‌دهد؛ از جمله حدیث ابوهریره که رسول‌الله فرموده است: «الله متعال، می‌فرماید: هرکس با دوستی از دوستان من، دشمنی کند، با او اعلان جنگ می‌کنم». و بی گمان کسی که به جنگ با الله برخیزد، شکست می‌خورد.

علما گفته‌اند: اذیت و آزار، انواع گوناگونی دارد: مانند اذیت و آزار همسایه، اذیت و آزار دوست و رفیق، و اذیت و آزار همکار و شریک، گرچه با هم دوست نباشند؛ اذیت و آزار مسلمان، به هر گونه‌ای که باشد، حرام است و مسلمان باید از اذیت و آزار هم‌کیشان خود بپرهیزد.

\*\*\*

49- باب: قضاوت درباره‌ی مردم، مطابق ظاهر آن‌هاست و باطن آنان به الله متعال، واگذار می‌شود

الله می‌فرماید:

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡ﴾ [التوبة: ٥]

...اگر توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات دادند، راهشان را باز بگذارید (و رهایشان کنید).

395- وعن ابن عمر رضي اللهُ عنهما، أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لا إِلهَ إِلاَّ اللَّه، وَأَنَّ مُحَمَّداً رسولُ الله، ويُقِيمُوا الصَّلاةَ، وَيُؤتوا الزَّكاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذلك، عَصمُوا مِنِّي دِماءَهُمْ وَأَمْوالَهُمْ إِلاَّ بِحَقِّ الإِسْلام، وحِسابُهُمْ عَلى اللَّه تعالى». [متفقٌ عليه]([[182]](#footnote-182))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مأموریت یافتم که با مردم پیکار کنم تا گواهی دهند که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست، و نماز را برپا دارند و زکات دهند؛ هرگاه چنین کردند، جان و مال خود را از هرگونه تعرضی از سوی من، مصون داشته‌اند، مگر در حقّی که اسلام تعیین کرده است، و حسابشان با الله متعال است».

396- وعن أبي عبدِ اللَّه طَارِقِ بن أُشَيْم قال: سمعتُ رسولَ اللَّه يَقُول: «مَنْ قال لا إِلهَ إِلاَّ اللَّهُ محمَّدٌ رسولُ اللَّه، وَكَفَرَ بِما يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّه، حَرُمَ مالُهُ وَدَمُهُ، وَحِسابُهُ على اللَّه تعالى». [روایت مسلم]([[183]](#footnote-183))

**ترجمه:** ابوعبدالله، طارق بن اُشیم می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکس، «لاإله‌إلاالله محمدٌ رسول‌الله» بگوید([[184]](#footnote-184)) و معبودان باطلی را که جز الله پرستش می‌شوند، انکار کند، جان و مال او حرام می‌گردد و حسابش با الله متعال است».

397- وعن أبي مَعْبدٍ المقْدَادِ بنِ الأَسْوَد قال: قلت لِرَسُولِ اللهِ: أَرَأَيْتَ إِنْ لَقيتُ رَجُلاً مِنَ الكُفَّار، فَاقْتَتَلْنَا، فَضَرَبَ إِحْدَى يَدَيَّ بِالسَّيْف، فَقَطَعهَا ثُمَّ لاذَ مِنِّي بِشَجَرَةٍ فقال: أَسْلَمْتُ للَّه، أَأَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللهِ بَعْدَ أَنْ قَالَها؟ فَقال: «لا تَقْتُلْهُ»، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ قطعَ إِحدَى يَدَيَّ، ثُمَّ قال ذلكَ بَعْدَما قَطعَها؟ فقال: «لا تَقْتُلْه، فِإِنْ قَتَلْتَه، فَإِنَّهُ بِمنَزِلَتِكَ قَبْلَ أنْ تَقْتُلَه. وَإِنَّكَ بِمَنْزِلَتِهِ قَبْلَ أَنْ يَقُولَ كَلِمَتَهُ التي قال». [متفقٌ عليه]([[185]](#footnote-185))

**ترجمه:** ابومعبد، مقداد بن اسود می‌گوید: به رسول‌الله گفتم: به من بگویید اگر با یکی از کفار روبه‌رو شدم و با هم جنگیدیم و او، یکی از دستانم را با شمشیرش زد و قطعش نمود، و آن‌گاه از من گریخت و به درختی پناه برد و سپس گفت: «تسلیم الله شدم و اسلام آوردم»، آیا می‌توانم او را پس از گفتن این سخن، بکُشم؟ رسول‌الله فرمود: «او را نکُش». گفتم: ای رسول‌خدا! او، یکی از دستانم را قطع کرده و سپس ادعا نموده که مسلمان شده است؟ فرمود: «او را نکُش؛ زیرا پیش از آن‌که او را بکشی، مانند تو (مسلمان) شده (وخونش، محفوظ) است و اگر او را بکُشی، همان وضعیتی را پیدا می‌کنی که او پیش از گفتن این سخن داشت». (یعنی مهدور‌الدم می‌شوی).

398- وعن أُسامةَ بنِ زَيْد رضي اللهُ عنهما قال: بعثَنَا رسولُ اللَّه إلى الحُرَقَةِ مِنْ جُهَيْنَةَ، فَصَبَّحْنا الْقَوْمَ عَلى مِياهِهم، وَلحِقْتُ أَنَا وَرَجُلٌ مِنَ الأَنْصَارِ رَجُلاً مِنهُمْ فَلَمَّا غَشِيناهُ قال: لا إِلهِ إلاَّ اللَّه، فَكَفَّ عَنْهُ الأَنْصارِي، وَطَعَنْتُهُ بِرْمِحِي حَتَّى قَتَلْتُه، فَلَمَّا قَدِمْنَا المَدينَةَ، بلَغَ ذلِكَ النَّبِيَّ، فقال لي: «يا أُسامةُ أَقَتَلْتَهُ بَعْدَ ما قال: لا إِلهَ إِلاَّ اللَّه؟» قلت: يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّمَا كَانَ مُتَعَوِّذًا، فَقال: «أَقًتَلْتَهُ بَعْدَ مَا قَالَ لا إِلهَ إِلاَّ اللَّهُ؟» فَما زَالَ يُكَرِّرُهَا عَلَيَّ حَتَّى تَمنَّيْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَسْلَمْتُ قَبْلَ ذلِكَ الْيَوْم. [متفقٌ عليه]([[186]](#footnote-186))

وفي روايةٍ: فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَقال: لا إلهَ إِلاَّ اللَّهُ وَقَتَلْتَه؟» قلتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، إِنَّمَا قَالَهَا خَوْفاً مِنَ السِّلاح، قال: «أَفَلا شَقَقْتَ عَنْ قَلْبِهِ حَتَّى تَعْلَمَ أَقَالَهَا أَمْ لا؟» فَمَا زَالَ يُكَرِّرُهَا حَتَّى تَمَنَّيْتُ أَنِّي أَسْلَمْتُ يَؤْمئذ.

**ترجمه:** اسامه بن زید$ می‌گوید: رسول‌الله ما را به جهاد با اهل «حُرَقه» از قبیله‌ی «جُهینه» اعزام کرد. صبح زود در محلّ آب‌هایشان بر آنان حمله‌ور شدیم. من و یکی از انصار به مردی از این قبیله رسیدیم؛ وقتی به او دست یافتیم، گفت: «لاإله‌إلاالله». هم‌رزم انصاریِ من، دست از او برداشت؛ اما من، او را با نیزه‌ام زدم و او را کشتم. وقتی به مدینه بازگشتیم، این خبر به پیامبر رسید؛ به من فرمود: «ای اسامه! آیا پس از این‌که لاإله‌إلاالله گفت، او را کشتی؟» گفتم: ای رسول خدا! او، فقط برای نجات جانش، این کلمه را گفت. رسول‌الله فرمود: «پس از این‌که لاإله‌إلاالله گفت، او را به‌قتل رساندی؟» و آن‌قدر این جمله را تکرار فرمود که آرزو کردم کاش پیش از آن روز، مسلمان نشده بودم.

و در روایتی دیگر آمده است: رسول‌الله فرمود: «او، لاإله‌إلاالله گفت و تو، او را به‌قتل رساندی؟» گفتم: ای رسول‌خدا! او از ترس اسلحه، این کلمه را بر زبان آورد. فرمود: «آیا قلبش را نشکافتی تا ببینی که آیا این کلمه را از قلبش گفته است یا خیر؟» و آن‌قدر این جمله را تکرار کرد که آرزو نمودم کاش امروز مسلمان می‌شدم (نه پیش‌تر تا همین‌که اسلام می‌آوردم، گناهم بخشیده می‌شد).

399- وعن جُنْدبِ بنِ عبد اللَّه أَنَّ رَسُولَ اللهِ بعثَ بعْثاً مِنَ المُسْلِمِينَ إِلى قَوْمٍ مِنَ المُشْرِكِين، وَأَنَّهُم الْتَقَوْا، فَكَانَ رَجُلٌ مِنَ المُشْرِكِينَ إِذا شَاءَ أَنْ يَقْصِدَ إِلى رَجُلٍ مِنَ المُسْلِمِينَ قَصَدَ لَهُ فَقَتَلَه، وَأَنَّ رَجُلاً مِنَ المُسْلِمِينَ قَصَدَ غَفْلَتَه، وَكُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ أُسَامَةُ بْنُ زَيْدٍ فَلمَّا رَفَعَ عليه السَّيْف، قال: لا إِله إِلاَّ اللَّه، فقَتَلَه، فَجَاءَ الْبَشِيرُ إِلى رسول اللَّه، فَسَأَلَه وأَخْبَرَه، حَتَّى أَخْبَرَهُ خَبَر الرَّجُلِ كَيْفَ صنَع، فَدَعَاهُ فَسَأَلَه، فقال: «لِمَ قَتَلْتَه؟» فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللهِ أَوْجَعَ في المُسْلِمِين، وقَتلَ فُلاناً وفُلاناً وسَمَّى له نَفراً وإِنِّي حَمَلْتُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا رَأَى السَّيْفَ قال: لا إِله إِلاَّ اللَّه. قَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَقَتَلْتَه؟» قال: نَعم، قال: «فَكيْفَ تَصْنَعُ بلا إِله إِلاَّ اللَّه، إِذا جاءَت يوْمَ القيامَة؟» قَال: يَا رَسُولَ اللهِ اسْتَغْفِرْ لي. قال: «وَكَيْفَ تَصْنَعُ بِلا إِله إِلاَّ اللَّهُ، إِذا جاءَت يَوْمَ القِيامَة؟» فَجَعَلَ لا يَزيدُ عَلى أَنْ يَقُول: «كيفَ تَصْنَعُ بِلا إِلهَ إِلاَّ اللَّهُ إذا جاءَتْ يَوْمَ القِيامَةِ؟» [روایت مسلم]([[187]](#footnote-187))

**ترجمه:** جندب بن عبدالله می‌گوید: رسول‌الله عده‌ای از مسلمانان را به جنگ گروهی از مشرکان فرستاد. و آن‌ها، رویاروی هم قرار گرفتند. یکی از مشرکان، هرگاه که می‌خواست، به یکی از مسلمانان روی می‌آورد و او را می‌کُشت. یکی از مسلمانان که می گفتیم: اسامه بن زید است، تصمیم گرفت او را غافل‌گیر کند و بکُشد؛ وقتی شمشیرش را برای کشتن وی بالا بُرد، آن مشرک، «لاإله‌إلاالله» گفت. اما آن مسلمان، او را به‌قتل رساند. پیکِ جنگ که می‌خواست مژده‌ی پیروزی را به رسول‌الله برساند، نزد ایشان آمد. پیامبر وضع جنگ را از او پرسید؛ پیکِ، اخبار جنگ را عرض کرد و گزارش این مرد را نیز به عرضِ پیامبر رساند. رسول‌الله آن مرد را به حضور خواست و از او پرسید: «چرا او را کُشتی؟» پاسخ داد: ای رسول‌خدا! او، تلفات زیادی بر مسلمانان وارد کرد و فلانی و فلانی را کُشت. - و چند تن از کشته‌ها را نام برد.- و من، بر او حمله کردم؛ همین‌که شمشیر را دید، «لاإله‌إلاالله» گفت. رسول‌الله فرمود: «آیا او را کُشتی؟» پاسخ داد: بله. پیامبر فرمود: «روز قیامت در آن هنگام که لاإله‌إلاالله (به عنوان سندِ اسلامش نزدت) بیاید، با آن چه خواهی کرد؟» عرض کرد: ای رسول‌خدا! برایم درخواست آمرزش کن. فرمود: «روز قیامت در آن هنگام که لاإله‌إلاالله (به عنوان سندِ اسلامش نزدت) بیاید، با آن چه خواهی کرد؟» و همواره همین عبارت را تکرار می‌کرد و چیزی بر آن نیفزود.

**شرح**

مؤلف/، بابی بدین عنوان گشوده است: «باب: قضاوت درباره‌ی مردم، مطابق ظاهر آن‌هاست و باطن آنان به الله متعال، واگذار می‌شود». یعنی باید مطابق ظاهرِ مردم قضاوت کنیم و باطنِ آن‌ها را به الله، واگذار نماییم.

ناگفته نماند که در دنیا، ظاهرِ مردم اعتبار دارد؛ یعنی سخنانی که بر زبان می‌آورند یا اعمالی که با اندام و جوارح خویش، انجام می‌دهند و آن‌چه در آخرت، معتبر می‌باشد، باطن آن‌هاست؛ یعنی آن‌چه که در دل و سینه‌‌ی آنان می‌گذرد. به عبارت دیگر انسان در روز قیامت، به‌خاطر نیت‌هایی که در دل داشته است، مؤاخذه می‌شود؛ ولی در دنیا، مطابق سخنانی که بر زبان می‌آورد یا اعمالِ ظاهر و نمایانی که با اندام و جوارح خود انجام می‌دهد، درباره‌اش قضاوت می‌گردد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ عَلَىٰ رَجۡعِهِۦ لَقَادِرٞ ٨ يَوۡمَ تُبۡلَى ٱلسَّرَآئِرُ ٩﴾ [الطارق: ٨، ٩]

بی‌گمان الله بر بازگرداندن و زنده‌ کردن دوباره‌ی انسان، تواناست. روزی که رازها فاش می‌شود.

آری! در آن روز رازهای درونی و اسرارِ دل فاش می‌گردد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَعۡلَمُ إِذَا بُعۡثِرَ مَا فِي ٱلۡقُبُورِ ٩ وَحُصِّلَ مَا فِي ٱلصُّدُورِ ١٠ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّخَبِيرُۢ ١١﴾ [العاديات: ٩، ١١]

آیا نمی‌داند آن‌گاه که آن‌چه در گورهاست، زیر و رو و برانگیخته شود .و آن‌چه در سینه‌هاست، آشکار گردد؛ بی‌گمان در آن روز پروردگارت به احوال و اعمال ایشان آگاه است؟

لذا ای برادرِ مسلمان، سعی كن پیش از آن‌که به پاک‌سازی اندام و جوارح خویش بپردازی، قلبِ خود را پاکیزه نمایی؛ چه بسیار کسانی که نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، صدقه می‌دهند و حج می‌گزارند، ولی قلب، فاسد و ناپاکی دارند! مثلِ «خوارج» که پیامبر از نماز، روزه، صدقه، قرائت قرآن، شب‌زنده‌داری، گریه و تهجّدِ آنان خبر داده است، به‌گونه‌ای که صحابه، نماز خود را در مقایسه با نماز آن‌ها ناچیز می‌پنداشتند، ولی با این حال، رسول‌الله درباره‌ی آنان فرموده است: «لا يُجَاوِز إِيمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ». یعنی: «ایمانشان از حنجره‌های آنان، نمی‌گذرد»؛ به عبارت دیگر، به‌زبان شهادتین را می‌گویند، اما ایمان به دل‌هایشان نمی‌رسد. گرچه در ظاهر، نیکوکارند؛ ولی سودی به حالشان ندارد. پس به این‌که اعمال نیکی دارید، فریفته نشوید و پیش از هر چیز به قلبِ خود بنگرید که چگونه است؟ از الله متعال درخواست می‌کنم که قلب من و قلوبِ شما را اصلاح بگرداند؛ زیرا قلب، از همه چیز مهم‌تر است.

مردی را که شراب خورده بود، نزد پیامبر آوردند. پیامبر مجازاتش کرد و او را شلاق زد. پس از مدتی دوباره او را به همین جُرم نزد پیامبر آوردند؛ این بار هم او را شلاق زدند. یکی از اصحاب به او دشنام داد و گفت: الله، لعنتش کند؛ چه همه او را نزد پیامبر می‌آورند!

رسول‌الله فرمود: «نفرینش نکن؛ زیرا او الله و پیامبرش را دوست دارد». اصل بر این‎ست که او، مسلمان می‌باشد و در قلبِ او، محبت الله و پیامبرش وجود دارد؛ لذا، اصل، قلب است. از این‌رو الله متعال، فرموده است:

﴿ٱلَّذِينَ لَمۡ يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمۡ﴾ [المائ‍دة: ٤١]

این‌ها کسانی هستند که الله اراده­ی پاک کردن دل­هایشان را نکرده است.

ولی ما در دنیا در رابطه با دیگران، مطابقِ ظاهرشان حکم می‌کنیم؛ زیرا ما، غیب نمی‌دانیم و از آن‌چه که در دل‌ها می‌گذرد، بی‌خبریم و الله متعال نیز به هیچ کس بیش از توانایی او تکلیف نمی‌دهد. هم‌چنین پیامبر فرموده است: «فإِنَّمَا أَقْضِي بِنحْو ما أَسْمَعُ».([[188]](#footnote-188)) یعنی: «من، مطابق چیزی که می‌شنوم، حکم می‌کنم».

ما، مکلّف به جستجوی نیت‌ها و اسرارِ قلوب نیستیم؛ از این‌رو الله متعال فرموده است:

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُاْ ٱلزَّكَوٰةَ فَخَلُّواْ سَبِيلَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٥﴾ [التوبة: ٥]

ولی اگر توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات دادند، راهشان را باز بگذارید (و رهایشان کنید). همانا الله آمرزنده­ی مهرورز است.

یعنی مشرکانی که توبه کردند و اسلام آوردند، آن‌گاه نماز را برپا داشتند و زکات دادند، کارِشان را به الله بسپارید؛ باطنِ آن‌ها به شما ربطی ندارد.

پیامبر در حدیثی که ابن‌عمر$ روایت کرده، فرموده است: «مأموریت یافتم که با مردم پیکار کنم تا گواهی دهند که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست، و نماز را برپا دارند و زکات دهند؛ هرگاه چنین کردند، جان و مال خود را از هرگونه تعرضی از سوی من، مصون داشته‌اند، مگر در حقّی که اسلام تعیین کرده است، و حسابشان با الله متعال است».

لذا درباره‌ی دیگران، به‌ ظاهرِ آنان حکم می کنیم؛ اگر «لاإله‌إلاالله، محمدٌ رسول‌الله» بگویند، نماز را برپا دارند و زکات دهند، جان و مالشان، محترم و محفوظ است و حسابشان، با خداست و ما، حق نداریم درباره‌ی باطن آن‌ها اظهار نظر یا قضاوت کنیم.

هم‌چنین درمی‌یابیم که جان و مالِ گوینده‌ی «لاإله‌إلاالله، محمدٌ رسول‌الله» مصون و محترم می‌باشد؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است.

سپس مؤلف، دو حدیث شگفت‌آور ذکر کرده که در آن‌ها، دو داستان عجیب آمده است:

**یکم:** حدیث مقداد بن اسود که به رسول‌الله عرض کرد: به من بگویید اگر با یکی از کفار روبه‌رو شدم و با هم جنگیدیم و او، یکی از دستانم را با شمشیرش زد و قطعش نمود، و آن‌گاه از من گریخت و به درختی پناه برد و سپس گفت: «تسلیم الله شدم و اسلام آوردم»، آیا می‌توانم او را پس از گفتن این سخن، بکُشم؟ رسول‌الله فرمود: «او را نکُش». گفتم: ای رسول‌خدا! او، یکی از دستانم را قطع کرده و سپس ادعا نموده که مسلمان شده است؟ فرمود: «او را نکُش؛ زیرا پیش از آن‌که او را بکشی، مانند تو (مسلمان) شده (وخونش، محفوظ) است و اگر او را بکُشی، همان وضعیتی را پیدا می‌کنی که او پیش از گفتن این سخن داشت». (یعنی مهدور‌الدم می‌شوی).

از این حدیث، چنین برداشت می‌شود که ضمانتی درباره‌ی آسیب‌هایی که کافران به مال و جانِ مسلمانان وارد می‌کنند، وجود ندارد؛ به عبارت ساده‌تر، اگر کافری، چیزی از مسلمانان را از میان ببرد یا مسلمانی را به‌قتل برساند، وقتی مسلمان شود، ضامن نیست؛ زیرا اسلام، همه‌ی گناهان و اشتباه‌های گذشته را محو می‌کند.

**و اما داستان دوم:** رسول‌الله اسامه بن زید را با گروهی از مجاهدان، به جهاد با اهل «حُرَقه» از قبیله‌ی «جُهینه» اعزام کرد. وقتی به آنان حمله‌ور شدند، یکی از مشرکان، گریخت؛ اسامه و یکی از انصار، تعقیبش کردند تا او را به‌قتل برسانند؛ وقتی به او دست یافتند، گفت: «لاإله‌إلاالله». هم‌رزم انصاریِ اسامه که عالم‎تر بود، دست از آن مرد برداشت؛ اما اسامه، او را کشت. وقتی به مدینه بازگشند، این خبر به پیامبر رسید؛ به اسامه فرمود: «آیا پس از این‌که لاإله‌إلاالله گفت، او را کشتی؟» پاسخ داد: ای رسول خدا! او، فقط برای نجات جانش، این کلمه را گفت. رسول‌الله فرمود: «پس از این‌که لاإله‌إلاالله گفت، او را به‌قتل رساندی؟» و این جمله را بارها تکرار فرمود. در روایت مسلم، آمده است: پیامبر به اسامه فرمود: «روز قیامت در آن هنگام که لاإله‌إلاالله (به عنوان سندِ اسلامش نزدت) بیاید، با آن چه خواهی کرد؟» اسامه می‌گوید: این جمله را آن‌قدر تکرار کرد که آرزو کردم کاش پیش از آن روز، مسلمان نشده بودم. زیرا اگر پیش‌تر مسلمان نبود و سپس اسلام می‌آورد، الله متعال، او را می‌بخشید. ولی مشکلِ اسامه این بود که در حالِ اسلام و زمانی که مسلمان بود، مرتکب چنین عملی شد.

پیامبر همواره این جملات را تکرار می‌کرد: «پس از این‌که لاإله‌إلاالله گفت، او را به‌قتل رساندی؟»؛ «روز قیامت در آن هنگام که لاإله‌إلاالله (به عنوان سندِ اسلامش نزدت) بیاید، با آن چه خواهی کرد؟» اسامه به گمان این‌که آن شخص، برای نجات جانش، «لاإله‌إلاالله» گفته است، او را به‌قتل رساند؛ اما باید به محض این‌که آن شخص، کلمه‌ی توحید را بر زبان آورد، دست از او برمی‌داشت؛ زیرا دیگر، جان و مال او درامان بود و به‌فرض این‌که کسی، به‌خاطر حفظِ جان خود یا از روی نفاق، این کلمه را بگوید، حسابش با الله متعال است؛ و ما، از باطنِ کسی خبر نداریم و نمی‌توانیم درباره‌ی نیت و باطنِ کسی، قضاوت کنیم. یعنی قضاوتِ ما، درباره‌ی دیگران، بر اساس ظاهرِ آن‌هاست و از نیت قلب، تنها الله متعال، آگاه است و اسرار و نیت‌ها، روز قیامت، فاش می‌شود؛ از این‌رو باید قبل از هر کاری، دل‌های خود را پاک بگردانیم و سپس اندام و جوارح خود را. بنابراین تعاملِ ما با دیگران، بر اساس رفتار و روی‌کردِ ظاهریِ آن‌هاست. همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «إِنَّكم تَختَصِمُونَ إلَیَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ، فَأَقْضِيَ لَهُ وَإنَّما أَقْضِي بِنَحوِ مَا أسمَعُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِشَیءٍ مِن حَقِّ أخِيهِ فَإِنَّمَا أقتَطِعُ لَهُ جمرةً مِنَ نَّارٍ فَلْيَسْتَقِلْ أَوْ لِيَسْتكْثر».([[189]](#footnote-189)) یعنی: «شما، برای قضاوت، نزد من می‌آیید و ممکن است یکی از طرفین خصومت، در استدلال یا سخن گفتن، ماهرتر باشد و من به نفع او قضاوت نمایم. زیرا من، مطابق چیزی که می‌‌شنوم، حکم می‌کنم. پس، هر کسی که حق برادرش را بدین‌سان به او بدهم، در حقیقت، اخگری از آتش را به او داده‌ام؛ حال خود داند که آن را نگه دارد یا رها کند».

بدین‌سان پیامبر قضاوت را حمل بر ظاهر افراد و دلایل ظاهری، نموده است و اگر دروغی در کار باشد یا کسی با قدرتِ بیان و زبانِ خود، قاضی را بفریبد و حقّی را ناحق کند یا شهادت دروغ دهد، خود را سزاوارِ آتش دوزخ کرده است و خود داند که این اخگر آتش را نگه دارد یا رها نماید. خلاصه این‌که در دنیا، با هرکسی، مطابق ظاهرش رفتار می‌شود و در آخرت، مطابقِ باطن. یعنی تعاملِ ما با دیگران در دنیا، بر اساس ظاهر و روی‌کرد آن‌هاست و باید کارِشان را به الله واگذار کنیم؛ اما در قبال خود وظیفه داریم که دل‌هایمان را از شرک، ریا، حسد، کبر، کینه، و شک و تردید و دیگر رذایل، پاک کنیم. الله متعال، ما را از رذایل اخلاقی در پناهِ خویش قرار دهد و ما را به سوی اخلاق و رفتار نیک رهنمون گردد؛ به‌یقین تنها اوست که به سوی بهترین اخلاق و برترین رفتار، هدایت می‌کند. امید است که ما را از اخلاق و کردار زشت و ناپسند، دور بگرداند؛ بدون تردید تنها اوست که ما را از رفتار و اخلاق ناپسند، دور می‌گرداند.

\*\*\*

400- وعن عبدِ اللَّه بنِ عتبة بن مسعودٍ قال: سمِعْتُ عُمَر بْنَ الخَطَّاب يقولُ: «إِنَّ نَاساً كَانُوا يُؤْخَذُونَ بالوَحْي في عَهْدِ رسول اللَّه وإِنَّ الوَحْيَ قَدِ انْقَطَعَ، وإِنَّمَا نَأْخُذُكُمُ الآنَ بِما ظَهَرَ لَنَا مِنْ أَعْمَالِكُم، فَمَنْ أَظْهَرَ لَنا خَيْرًا، أَمَّنَّاه، وقرَّبناه وَلَيْس لنَا مِنْ سَريرَتِهِ شيء، اللَّهُ يُحاسِبُهُ في سرِيرَتِه، ومَنْ أَظْهَرَ لَنَا سُوءًا، لَمْ نأْمنْه، وَلَمْ نُصَدِّقْهُ وإِنْ قال إِنَّ سَرِيرَتَه حَسنَةٌ». [روایت بخاري]([[190]](#footnote-190))

**ترجمه:** عبدالله بن عتبه بن مسعود می‌گوید: شنیدم که عمر بن خطاب می‌فرمود: «مردم، در زمان رسول‌الله با وحی، مؤاخذه می‌شدند؛ ولی اینک وحی، قطع شده است و ما، شما را مطابق اعمالی مؤاخذه می‌کنیم که از شما سر می‌زند. هرکس، اعمال نیکی از او نمایان شود، به او امان می دهیم و او را به خود نزدیک می‌گردانیم و به باطنِ او کاری نداریم و الله، او را در موردِ باطن وی، محاسبه خواهد کرد؛ و از هرکس اعمال بدی ببینیم، به او امان نمی‌دهیم و اگر ادعا کند که باطنش خوب است (و قصدِ بدی ندارد) او را تصدیق نمی‌کنیم».

**شرح**

مؤلف/ روایتی از عبدالله بن عتبه بن مسعود، برادرزاده‌ی صحابی بزرگوار، عبدالله بن مسعود نقل کرده است که امیر مؤمنان، عمر بن خطاب می‌فرمود: ما در دوران رسول‌الله از طریق وحی از باطنِ پلید و باطلِ برخی از افراد، اطلاع می‌یافتیم. زیرا در آن زمان نیز منافقانی در جامعه وجود داشتند که در ظاهر نیک بودند، ولی باطنِ بسیار پلیدی داشتند؛ لذا الله متعال، با نزول وحی بر پیامبرش، آن‌ها را رسوا می‌کرد. البته نه این‌که آن‌ها را نام ببرد یا نام‌هایشان را ذکر کند؛ بلکه ویژگی‌هایشان را بیان می‌فرمود. حکمتش، این بود که این ویژگی‌ها، به‌طور عموم در میان تمام منافقان، یافت می‌شد؛ همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿۞وَمِنۡهُم مَّنۡ عَٰهَدَ ٱللَّهَ لَئِنۡ ءَاتَىٰنَا مِن فَضۡلِهِۦ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٧٥ فَلَمَّآ ءَاتَىٰهُم مِّن فَضۡلِهِۦ بَخِلُواْ بِهِۦ وَتَوَلَّواْ وَّهُم مُّعۡرِضُونَ ٧٦ فَأَعۡقَبَهُمۡ نِفَاقٗا فِي قُلُوبِهِمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ يَلۡقَوۡنَهُۥ بِمَآ أَخۡلَفُواْ ٱللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكۡذِبُونَ ٧٧﴾ [التوبة: ٧٥، ٧٧]

برخی از ایشان با الله پیمان بستند که اگر (الله) از فضل خویش به ما ببخشاید، حتماً زکات می­دهیم و از نیکوکاران می­شویم. و هنگامی که الله از فضل خویش به آنان بخشید، در آن بخل ورزیدند و روی‌گردانی نمودند و ایشان (از خیر و نیکی) روی‌گردانند. پس بدان سبب که در پیمانشان با الله خلاف کردند و بدان سبب که دروغ می­گفتند، (پروردگار نیز) نفاق را تا روزی که با او دیدار کنند، سرانجامِ ایشان قرار داد.

و مانندِ این آیه که الله می‌فرماید:

﴿وَمِنۡهُم مَّن يَلۡمِزُكَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ فَإِنۡ أُعۡطُواْ مِنۡهَا رَضُواْ وَإِن لَّمۡ يُعۡطَوۡاْ مِنۡهَآ إِذَا هُمۡ يَسۡخَطُونَ ٥٨﴾ [التوبة: ٥٨]

برخی از آنان در زمینه­ی تقسیم صدقات بر تو خرده می­گیرند؛ پس اگر از صدقات به آنان داده شود، خشنود می­شوند و اگر چیزی به آنان داده نشود، خشمگین می­گردند.

و نیز این آیه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَلۡمِزُونَ ٱلۡمُطَّوِّعِينَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ فِي ٱلصَّدَقَٰتِ وَٱلَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهۡدَهُمۡ فَيَسۡخَرُونَ مِنۡهُمۡ سَخِرَ ٱللَّهُ مِنۡهُمۡ﴾ [التوبة: ٧٩]

کسانی که بر آن دسته از مؤمنان که زیاد صدقه می­دهند و نیز بر مؤمنانی که به اندازه­ی توانشان صدقه می­دهند، ایراد می­گیرند و آنها را مسخره می‌کنند، بدانند که الله (نیز در مقابل) آنان را مسخره می­کند.

آیه‌های فراوانی از این دست، در سوره‌ی «توبه» وجود دارد که سلف، آن را آیه‌های رسواکننده نامیده‌اند؛ زیرا منافقان را رسوا می‌کند. البته پس از این‌که نزول وحی، پایان یافت، دیگر، مردم نمی‌‌توانند کسی را به‌طور مشخص، منافق بدانند؛ زیرا، نفاق، امری پوشیده است که در قلب، قرار دارد. پناه بر الله.

عمر می‌فرمود: هرکس، اعمال نیکی از او نمایان شود، مطابقِ اعمالش با او رفتار می کنیم؛ گرچه باطنش، بد باشد. و از هرکس اعمال بدی ببینیم، او را به سببِ کردار بدش مؤاخذه می‌کنیم؛ گرچه باطنِ نیکی داشته باشد. زیرا وظیفه‌ی ما، این‎ست که مطابق رفتاری که از مردم می‌بینیم، یعنی بر طبقِ ظاهرشان، با آنان رفتار نماییم. و این، لُطف الهی‌ست که فقط بر اساسِ ظاهر افراد، حکم می‌کنیم. زیرا اگر مبنای قضاوت، باطن افراد بود، کار، خیلی سخت می‌شد؛ اما الله متعال، به هیچ کس، بیش از اندازه‌ی توانش تکلیف نمی‌دهد. از این‌رو اگر ظاهرِ کسی، نیک باشد، با او به نیکی رفتار می کنیم یا قضاوتِ نیکی درباره‌اش خواهیم داشت؛ اما اگر رفتارِ ظاهری و روی‌کرد کسی، بد باشد، وظیفه‌ی ما، کشفِ نیت یا قصد او نیست؛ بلکه تنها الله نیتِ هر کسی را می‌داند؛ همان ذاتی که از وسوسه‌های درونی انسان، آگاه است.

\*\*\*

50- باب: خوف و خشیت الهی

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَإِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ ٤٠﴾ [البقرة: ٤٠]

و تنها از من بترسید.

﴿إِنَّ بَطۡشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ١٢﴾ [البروج: ١٢]

بی‌گمان مجازات پروردگارت، بسیارسخت است.

﴿وَكَذَٰلِكَ أَخۡذُ رَبِّكَ إِذَآ أَخَذَ ٱلۡقُرَىٰ وَهِيَ ظَٰلِمَةٌۚ إِنَّ أَخۡذَهُۥٓ أَلِيمٞ شَدِيدٌ ١٠٢ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَةٗ لِّمَنۡ خَافَ عَذَابَ ٱلۡأٓخِرَةِۚ ذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّجۡمُوعٞ لَّهُ ٱلنَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوۡمٞ مَّشۡهُودٞ ١٠٣ وَمَا نُؤَخِّرُهُۥٓ إِلَّا لِأَجَلٖ مَّعۡدُودٖ ١٠٤ يَوۡمَ يَأۡتِ لَا تَكَلَّمُ نَفۡسٌ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ فَمِنۡهُمۡ شَقِيّٞ وَسَعِيدٞ ١٠٥ فَأَمَّا ٱلَّذِينَ شَقُواْ فَفِي ٱلنَّارِ لَهُمۡ فِيهَا زَفِيرٞ وَشَهِيقٌ ١٠٦﴾ [هود: ١٠٢، ١٠٦]

مؤاخذه‌ی پروردگارت به هنگام ویران کردن دیار ستمکاران، این‌چنین است. به‌راستی مجازات پروردگار، دردناک و شدید است. در این امر نشانه‌هایی برای کسانی‌ست که از عذاب آخرت می‌ترسند. آن‌ روز، روزی‌ست که مردم در آن گرد می‌آیند و آن روز، روزی‌ست که همه آن را خواهند دید. و ما، آن را جز تا زمان مشخصی به‌تأخیر نمی‌اندازیم. روزی که چون فرا رسد، هیچ‌کس جز به اجازه‌ی او سخن نمی‌گوید؛ پس برخی از ایشان، تیره‌بخت و برخی هم خوشبخت و رستگارند. افراد تیره‌بخت در دوزخ خواهند بود و در آن ناله و فریاد سر می‌دهند.

﴿وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥ﴾ [آل عمران: ٢٨]

و الله، شما را از نافرمانیِ خود برحذر می‌دارد.

﴿يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾ [عبس: ٣٤، ٣٧]

روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند، و از مادر و پدرش می‌گریزد. و نیز از همسر و فرزندانش. در آن روز هر کسی گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می‌کند.

﴿يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ ٢﴾ [الحج: ٢]

ای مردم! از پروردگارتان بترسید؛ به‌راستی زلزله‌ی رستاخیز، روی‌دادِ بس بزرگی‌ست. روزی که شاهدش باشید، هر مادر شیردهی، کودک شیرخوارش را از یاد می‌برد و هر زن بارداری، بارش را سقط می‌کند و مردم را مست و مدهوش می‌بینی؛ حال آن‌که مست نیستند؛ بلکه عذاب الله، سخت و شدید است.

﴿وَلِمَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ ٤٦﴾ [الرحمن: ٤٦]

و کسی که از ایستادن در حضور پروردگارش ترسیده باشد، دو باغ دارد.

﴿وَأَقۡبَلَ بَعۡضُهُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ يَتَسَآءَلُونَ ٢٥ قَالُوٓاْ إِنَّا كُنَّا قَبۡلُ فِيٓ أَهۡلِنَا مُشۡفِقِينَ ٢٦ فَمَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا وَوَقَىٰنَا عَذَابَ ٱلسَّمُومِ ٢٧ إِنَّا كُنَّا مِن قَبۡلُ نَدۡعُوهُۖ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡبَرُّ ٱلرَّحِيمُ ٢٨﴾ [الطور: ٢٤، ٢٧]

و به یکدیگر روی می‌‌کنند و از هم (درباره‌ی گذشته) می‌پرسند. می‌گویند: ما پیش‌تر در میان خانواده و خویشان خویش (از عذاب پروردگار) بیمناک بودیم. پس الله بر ما منت نهاد و ما را از عذاب سوزان نگاه داشت. ما، پیش‌تر او را می‌خواندیم؛ بی‌گمان او، نیکوکار و مهرورز است.

آیه‌های فراوان و روشنی در این‌باره وجود دارد و هدف، اشاره به برخی از آن‌ها بود که با ذکر چند آیه، حاصل شد.

**شرح**

مؤلف/، بابی تحت عنوان «خوف» گشوده است؛ خوف یا بیم و ترس از چه کسی؟ آری؛ خوف و ترس از الله. زیرا هر عبادت‌گزاری باید هم از الله بترسد و هم امیدوار باشد؛ بدین‌سان که وقتی به گناهان خود و فراوانیِ اعمال بدِ خویش می‌نگرد، ترس و هراس، تمام وجودش را در برمی‌گیرد و آن‌گاه که به اعمال شایسته‌ی خود نگاه می‌کند و به خود و اعمال خویش، فریفته می‌شود، باز هم از این خودپسندی و جسارت در برابر الله، می‌ترسد؛ هم‌چنین هنگامی که با نگاهی به اعمال نیک خود، درمی‌یابد که آمیخته به ریا و خودنمایی بوده است، می‌ترسد. و چون به عفو و گذشت الله متعال، و به لطف و بزرگواری او و به رحمتِ بی‌کران و حلم و بردباری‌اش می‌نگرد، سرشار از امید می‌شود و بدین‌سان همواره در میان بیم و امید به‌سر می‌برد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ يُؤۡتُونَ مَآ ءَاتَواْ وَّقُلُوبُهُمۡ وَجِلَةٌ أَنَّهُمۡ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ رَٰجِعُونَ ٦٠﴾ [المؤمنون : ٦٠]

و آنان که آن‌چه باید بدهند، می‌دهند و با این حال دل‌هایشان از این‌که به‌سوی پروردگارشان بازمی‌گردند، هراسان است.

یا به عبارت دیگر، با آن‌که کارهای نیک و شایسته‌ای انجام می‌دهند، باز هم نگرانِ این هستند که شاید اعمالشان، پذیرفته نشود. لذا انسان در مسیری که به سوی الله می‌پیماید، هم باید هراسان باشد و هم امیدوار؛ ولی سؤال این‎ست که ترس و هراس او بیش‌تر باشد، یا امیدش؟ و یا بیم و امیدش، یکسان باشد؟

امام احمد/ گفته است: شایسته است که بیم و امیدش، یکسان باشد؛ و اگر بیم و امید، در کسی، یکسان نباشد، آن‌شخص به هلاکت می‌رسد؛ زیرا اگر امیدش، بیش از ترس او باشد، در جرگه‌ی کسانی قرار می‌گیرد که خود را از عذاب الهی درامان می‌پندارند و اگر ترس او، بیش‌تر باشد، جزو کسانی می‌شود که از رحمت الهی ناامیدند. و هر دو حالت، بد است؛ لذا باید بیم و امید انسان، یکسان باشد.

سپس مؤلف/، چند آیه درباره‌ی بیم و ترس از الله ذکر کرده است؛ از جمله این‌که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥ﴾ [آل عمران: ٢٨]

و الله، شما را از خود برحذر می‌دارد.

یعنی به ما هشدار می‌دهد که به‌خاطر گناهان و اعمال زشت خویش، مجازاتمان خواهد کرد. هم‌چنین می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ ١ يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ ٢﴾ [الحج : ١، ٢]

ای مردم! از پروردگارتان بترسید؛ به‌راستی زلزله‌ی رستاخیز، روی‌دادِ بس بزرگی‌ست. روزی که شاهدش باشید، هر مادر شیردهی، کودک شیرخوارش را از یاد می‌برد و هر زن بارداری، بارش را سقط می‌کند و مردم را مست و مدهوش می‌بینی؛ حال آن‌که مست نیستند؛ بلکه عذاب الله، سخت و شدید است.

پس ضروری‎ست که انسان از آن روزِ بزرگ و وحشتناک بترسد؛ روزی که الله متعال، درباره‌اش فرموده است:

﴿يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ ٢﴾ [الحج : ٢]

ای مردم! از پروردگارتان بترسید؛ به‌راستی زلزله‌ی رستاخیز، روی‌دادِ بس بزرگی‌ست. روزی که شاهدش باشید، هر مادر شیردهی، کودک شیرخوارش را از یاد می‌برد و هر زن بارداری، بارش را سقط می‌کند.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤﴾ [عبس : ٣٤]

روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند

پیش‌تر درباره‌ی این آیه، سخن گفتیم. هم‌‌چنین می‌فرماید:

﴿وَلِمَنۡ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ ٤٦﴾ [الرحمن: ٤٦]

و کسی که از ایستادن در حضور پروردگارش ترسیده باشد، دو باغ دارد.

کسی که از ایستادن در حضور پروردگارش می‌ترسد، در عبادت و بندگیِ او کوتاهی نمی‌کند و از عذاب او هراس دارد؛ در نتیجه از دو باغِ بهشتی برخوردار می‌شود. الله متعال، در ادامه‌ی این سوره فرموده است:

﴿وَمِن دُونِهِمَا جَنَّتَانِ ٦٢﴾ [الرحمن: ٦٢]

و جز این دو باغ، دو باغ دیگر نیز هست.

لذا چهار باغِ بهشتی، پاداشِ کسی خواهد بود که از ایستادن در حضور پروردگارش می‌ترسد؛ البته درجات و رتبه‌های مردم در بهشت، متفاوت خواهد بود. الله متعال به لُطف و بزرگواری خویش، ما و سایر مسلمانان را جزو ساکنان بهشت بگرداند.

\*\*\*

احادیث فراوانی در این‌باره وجود دارد که به توفیق پروردگار، به ذکر پاره‌ای از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

401- عَنِ ابنِ مسعود قال: حدثنا رسولُ اللَّه، وهو الصَّادِقُ المصدوق: «إِنَّ أَحَدَكُمْ يُجْمَعُ خَلْقُهُ في بَطْن أُمِّهِ أَرْبَعِينَ يَوْماً نُطْفَةً، ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذلِك، ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مثْلَ ذلِك، ثُمَّ يُرْسَلُ المَلَك، فَيَنْفُخُ فِيهِ الرَّوح، وَيُؤْمَرُ بِأَرْبَعِ كَلِمات: بِكَتْبِ رِزقِةِ، وَأَجلِه، وَعمَلِه، وَشَقيٌّ أَوْ سعِيد. فَوَ الَّذِي لا إِله غَيْرُهُ إِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الجَنَّةِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وبَيْنَهَا إِلاَّ ذِراع، فَيَسْبقُ عَلَيْهِ الْكِتاب، فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْل النَّار، فَيَدْخُلُهَا، وَإِنَّ أَحَدَكُمْ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّى مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلاَّ ذِرَاع، فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الجَنَّةِ فَيََدْخُلُهَا». [متفقٌ عليه]([[191]](#footnote-191))

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود می‌گوید: رسول‌الله که خود راست‌گو بود و خبرهایی که بر او وحی شده است، دروغ نیست، فرمود: «آفرینش هر یک از شما بدین‌صورت است که تا چهل روز به‌صورت نطفه در شکمِ مادرش می‌ماند و سپس در چهل روزِ بعد، به صورت خونی بسته درمی‌آید و آن‌گاه در چهل روز دیگر، به پاره‌گوشتی تبدیل می‌شود؛ سپس فرشته‌ای فرستاده می‌شود که در او، روح را می‌دَمَد و فرمان می‌یابد که چهار مورد: رزق، اجل، عمل و سعادت یا شقاوتِ او را بنویسد. سوگند به ذاتی که معبود برحقی جز او وجود ندارد، شخصی از شما، اعمال بهشتیان را انجام مي‌دهد تا این‌که فقط یک «ذراع» تا بهشت فاصله دارد؛ ولي تقدير‌، بر او پيشي مي‌گيرد و اعمال دوزخيان را انجام مي‌دهد؛ در نتيجه، به دوزخ مي‌رود. و شخص ديگري از شما، اعمال دوزخیان را انجام مي‌دهد تا این‌كه میان او و دوزخ، فقط يك ذراع، باقي مي‌ماند؛ ولي تقدير بر او پيشي مي‌گيرد و اعمال بهشتيان را انجام مي‌دهد. در نتيجه، به بهشت مي‌رود».

**شرح**

مؤلف/، در بابِ خوف و خشیت الهی و ترس از مجازات پروردگار، حدیثی بدین مضمون از عبدالله بن مسعود نقل کرده که پیامبر فرموده است: «آفرینش هر یک از شما بدین‌صورت است که تا چهل روز در شکمِ مادرش به‌صورت نطفه است و سپس در چهل روزِ بعد، به صورت خونی بسته درمی‌آید و آن‌گاه در چهل روز دیگر، به پاره‌گوشتی تبدیل می‌شود؛ سپس فرشته‌ای فرستاده می‌شود که در او، روح (جان) می‌دَمَد و فرمان می‌یابد که چهار مورد: رزق، اجل، عمل و سعادت یا شقاوتِ او را بنویسد. سوگند به ذاتی که معبود برحقی جز او وجود ندارد، شخصی از شما، اعمال بهشتیان را انجام مي‌دهد تا این‌که فقط یک «ذراع» تا بهشت فاصله دارد؛ ولي تقدير‌، بر او پيشي مي‌گيرد و اعمال دوزخيان را انجام مي‌دهد؛ در نتيجه، به دوزخ مي‌رود. و شخص ديگري از شما، اعمال دوزخیان را انجام مي‌دهد تا این‌كه میان او و دوزخ، فقط يك ذراع، باقي مي‌ماند؛ ولي تقدير بر او پيشي مي‌گيرد و اعمال بهشتيان را انجام مي‌دهد. در نتيجه، به بهشت مي‌رود».

عبدالله بن مسعود از پیامبر به عنوان صادقِ مصدوق، یاد کرد؛ صادق یعنی خود، راست‌گوست و خبرهایی که آورده، راست و درست است؛ و مصدوق، یعنی خبرهایی که بر او وحی شده، دروغ نیست. لذا پیامبر صادق است و هیچ دروغی در خبرهایش نیست؛ و مصدوق است و آن‌چه به او وحی شده، راست است؛ درود و سلامِ الله بر او باد.

ابن‌مسعود این مقدمه را از آن جهت گفت که پس از آن، از زبانِ پیامبر درباره‌ی یک امر غیبی خبر می‌دهد که در سه تاریکی اتفاق می‌افتد؛ یعنی آفرینش مرحله به مرحله‌ی انسان در تاریکی‌های سه‌گانه(‌ی شکم، رحم و مشیمه): «آفرینش هر یک از شما بدین‌صورت است که تا چهل روز در شکمِ مادرش به‌صورت نطفه است». وقتی مرد با همسرش، هم‌‌بستر می‌شود، نطفه‌اش به مدت چهل روز در رحم، می‌ماند و تغییر اندکی در آن به‌وجود می‌آید؛ یعنی اندک‌اندک قرمز رنگ می‌شود تا این‌که چهل روز می‌گذرد. آن‌گاه به‌طور کامل، قرمز می‌گردد و به صورت لخته‌ای خون درمی‌آید. این لخته، به فاصله‌ی چهل روز، غلیظ‌تر و سفت‌تر می‌گردد و پس از این‌که هشتاد روز از بسته شدن این نطفه، می‌گذرد، به پاره‌گوشتی تبدیل می‌شود. این، همان پاره‌گوشتی‌ست که الله متعال، درباره‌اش فرموده است:

﴿مِن مُّضۡغَةٖ مُّخَلَّقَةٖ وَغَيۡرِ مُخَلَّقَةٖ﴾ [الحج : ٥]

...پاره‌گوشتی با آفرینش کامل یا ناتمام...

چهل روز به همین صورت می‌گذرد؛ یعنی از هشتادمین روز تا روز یک‌صد و بیستم؛ معمولاً تا نَوَد روز، چیزی از آفرینش جنین، نمایان نمی‌شود و پس از گذشتِ چهل روز از زمانِ پیدایش پاره‌گوشت، الله متعال، فرشته‌ای را که کارگزار رحم‌هاست، می‌فرستد؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَمَا يَعۡلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ﴾ [المدثر: ٣١]

و کسی جز الله، شمار سپاهیان پروردگارت را نمی‌داند.

پس، فرشتگان، سپاهیان الله هستند و هر یک از آن‌ها به کاری گماشته شده است؛ چنان‌که فرشته‌ای، کارگزار رحم‌‌هاست؛ و فرشته‌ای کارگزار مرگ است و فرشته ای هم مأمور نوشتن اعمال؛ برخی از فرشتگان نیز به حفظ و نگهداری از انسان‌ها گماشته شده‌اند. خلاصه این‌که فرشتگان، وظایف بزرگی دارند که الله متعال، به آنان داده است.

کارگزارِ رحم‌ها، به سراغِ هر رحمی می‌رود و به فرمان پروردگار، روح را در آن می‌دَمَد. آگاهی از روح، ویژه‌ی پروردگار است؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنۡ أَمۡرِ رَبِّي وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ إِلَّا قَلِيلٗا ٨٥﴾ [الإسراء: ٨٥]

و از تو درباره‌ی روح می‌پرسند؛ بگو: (آگاهی از روح) ویژه‌ی پروردگار من است و تنها از دانش اندکی برخوردار شده‌اید.

فرشته، روح را در پاره‌گوشتی می‌دَمَد که در رحم است و روح در این پاره‌گوشت به‌سان پاره‌ی آتش در زغال، یا همانندِ رطوبت در ماسه‌ی خشک، به‌آرامی حرکت می‌کند و در این پاره‌گوشت سرایت می‌نماید و آن‌گاه این پاره‌ی گوشت، جان می‌گیرد و به صورت یک انسان درمی‌آید و حرکت می‌کند؛ به‌گونه‌ای که مادر، پس از صد و بیست روز، حرکت جنینش را احساس می‌نماید. از این‌رو اگر جنین، قبل از چهار ماهگی، سقط شود، بر او نماز نمی‌خوانند؛ بلکه او را در گودالی در زمین، دفن می‌کنند. اما اگر پس از صد و بیست روز یا پس از چهار ماهگی سقط شود، او را غسل می‌دهند، کفن می‌کنند و بر او نماز می‌خواند؛ اگرچه به‌اندازه‌ی یک دست باشد و اگر مسلمان باشد، یعنی پدر و مادرش، مسلمان باشند، او را در قبرستان مسلمانان، به خاک می‌سپارند و اگر پدر و مادرش، نصرانی باشد، او را در قبرستان مسلمانان، دفن نمی‌کنند؛ و ضمناً او را نه غسل می‌دهند و نه کفن می‌کنند؛ زیرا از پیامبر درباره‌ی فرزندان مشرکان، سؤال کردند؛ فرمود: «هُم مِنْهُم». یعنی: «جزوِ آن‌ها هستند».

خلاصه این‌که اگر جنینِ مسلمان، پس از چهارماهگی سقط شود، او را غسل می‌دهند، کفن می‌کنند، و بر او نماز می‌خوانند و در قبرستان مسلمانان، به خاک می‌سپارند؛ و بنا بر قول راجح، برایش عقیقه می‌کنند؛ زیرا روز قیامت، برانگیخته می‌شود و برای پدر و مادرش شفاعت می‌کند.

پیامبر فرمود: «و فرشته فرمان می‌یابد که چهار مورد: رزق، اجل، عمل و سعادت یا شقاوتِ او را بنویسد».

نوشتن رزق و روزی، بدین معناست که آیا روزی‌اش، زیاد است یا اندک؟ و چه زمانی به او می‌رسد؛ به عبارت دیگر، روزی‌اش به‌طور کامل، ثبت و ضبط می‌گردد. و اَجَل او نیز نوشته می‌شود؛ یعنی چه روزی، چه ساعتی، چه لحظه‌ای و کجاست؟ سببش، چیست و دور است یا نزدیک؟ یعنی اجلش، به‌طور کامل، نوشته می‌شود.

و عملش نیز ثبت و ضبط می‌گردد؛ یعنی نوشته می‌شود که عملش، نیک یا بد، مفید است یا خیر، و آیا نفعش فقط به خودِ او می‌رسد؟ به‌هر حال، اعمالش به‌طور کامل، ثبت و مکتوب می‌شود.

فرجام او نیز ثبت می‌گردد؛ یعنی نوشته می‌شود که رستگار است یا تیره‌بخت:

﴿فَأَمَّا ٱلَّذِينَ شَقُواْ فَفِي ٱلنَّارِ لَهُمۡ فِيهَا زَفِيرٞ وَشَهِيقٌ ١٠٦ خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَۚ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٞ لِّمَا يُرِيدُ ١٠٧ وَأَمَّا ٱلَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِي ٱلۡجَنَّةِ خَٰلِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ إِلَّا مَا شَآءَ رَبُّكَۖ عَطَآءً غَيۡرَ مَجۡذُوذٖ ١٠٨﴾ [هود: ١٠٦، ١٠٨]

افراد تیره‌بخت در دوزخ خواهند بود و در آن ناله و فریاد سر می‌دهند. تا آسمان‌ها و زمین باقی‌ست، جاودانه در دوزخ می‌مانند؛ مگر مدتی که پروردگارت بخواهد. همانا پروردگارت هر چه بخواهد، انجام می‌دهد. ولی افراد خوشبخت و سعادتمند، تا آسمان‌ها و زمین باقی‌ست، جاودانه در بهشت می‌مانند؛ مگر مدتی که پروردگارت بخواهد. و این، عطا و بخششی ناگسستنی‌ست.

همه‌ی این‌ها، نوشته می‌شود، اما کجا؟ در برخی از آثار امده است: بر پیشانی انسان، نوشته می‌شود. شاید کسی بپرسد: مگر پیشانی انسان، گنجایش این‌همه نوشته را دارد؟ می‌گوییم: پرسیدن درباره‎ی مسایل غیبی، خطاست؛ به خود یاد دهیم که درباره‌ی مسایل غیبی نپرسیم؛ بلکه همواره بگوییم: به الله و پیامبرش ایمان آورده‌ایم و الله وپیامبرش را تصدیق می‌کنیم. لذا درباره‌ی چند و چون مسایل غیبی سؤال نکنیم. امروزه، بشر دستگاهی به نام کامپیوتر ساخته که به‌اندازه‌ی یک دست است و چه همه حافظه دارد! به‌گونه‌ای که هزاران کلمه و پرونده در آن می‌گنجد؛ وقتی ساخته‌ی دستِ بشر، این‌گونه است، پس درباره‌ی آن‌چه که الله ساخته است، چه گمانی باید داشت؟

به‌هر حال، وقتی پیامبر درباره‌ی مسایل غیبی، چیزی گفته که از درکِ ما خارج است، بر ما واجب می‌باشد که آن را بپذیریم و تصدیقش نماییم؛ زیرا اگر فقط مسایلی را بپذیریم که توانِ درکش را داریم؛ در این صورت نمی‌توانیم ادعای ایمان کنیم؛ و این، بدین معناست که به امور غیب ایمان نداریم. کسی که به غیب ایمان دارد، همه‌ی اخباری را که از الله و پیامبرش به او می‌رسد، قبول می‌کند و می‌گوید: به الله و پیامبرش ایمان آوردم و تصدیق نمودم.

فرمود: «سوگند به ذاتی که معبود راستینی جز او وجود ندارد، شخصی از شما، اعمال بهشتیان را انجام مي‌دهد تا این‌که فقط یک «ذراع» تا بهشت فاصله دارد؛ ولي تقدير‌، بر او پيشي مي‌گيرد و اعمال دوزخيان را انجام مي‌دهد؛ در نتيجه، به دوزخ مي‌رود».

البته به شما مژده می دهم که این حدیث، یک قید هم دارد؛ یعنی مقیّد به این‎ست که آن شخص، در ظاهر و آن‌گونه که مردم می‌بینند، اعمالِ بهشتیان را انجام می‌دهد؛ در صورتی که او، جزو دوزخیان است. لذا کسی که از صمیمِ قلب و با اخلاص، اعمال بهتشان را انجام می‌دهد، الله او را خوار و رسوا نمی‌گرداند؛ به‌یقین، الله، از هر بنده‌ای بخشنده‌تر و بزرگوارتر است و اگر مخلصانه، اعمالِ بهشتیان را انجام دهید، شکی نیست که الله متعال، شما را خوار و زبون نخواهد کرد.

دلیلِ این قید، روایتی‎ست که در «صحیح بخاری» آمده است: مردی شجاع و پیش‌رو با رسول‌الله در غزوه‌ای شرکت کرده بود و هر مشرکی را که یکه و تنها می‌دید، دنبال می‌کرد و با شمشیر می‌زد. پیامبر درباره‌اش فرمود:«او، دوزخی‌ست»! صحابه تعجب کردند و گفتند: او با این‌همه شجاعت و جنگاوری، دوزخی‌ست! شخصی، گفت: من، همواره در کنارِ او خواهم بود تا به رازِ فرموده‌ی پیامبر پی ببرم. لذا در تمام صحنه‌های نبرد، در کنار آن مرد شجاع بود تا این‌که تیری از سوی دشمن به این مرد دلاور، اصابت نمود و چون درد را تحمل نکرد، دسته‌ی شمشیرش را بر زمین نهاد و لبه‌ی تیزش را وسط سینه‌اش قرار داد و به آن فشار آورد و بدین‌سان خودکشی کرد. آن شخص، نزد پیامبر رفت و گفت: ای رسول‌خدا! گواهی می‌دهم که به‌راستی فرستاده‌ی الله هستی. رسول‌الله پرسید: چه اتفاقی افتاده است؟ و آن مرد، داستان را برای رسول‌الله بازگو کرد و گفت: مردی که گفته بودید، دوزخی‌ست، خودکشی نمود. پیامبر فرمود: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فِيمَا يَبْدُو لِلنَّاسِ، وَإِنَّهُ لَمِنْ أَهْلِ النَّارِ».([[192]](#footnote-192)) یعنی: «گاه برای مردم چنین به‌نظر می‌رسد که فلان‌شخص، عمل اهل بهشت را انجام می‌دهد؛ ولی در حقیقت، دوزخی‌ست». می‌بینیم که این روایت، مقیّد به این‎ست که: «برای مردم، چنین به‌نظر می‌رسد...»؛ یعنی مردم، گمان می‌کنند که آدمِ نیکوکاری‌ست، ولی قلبِ فاسدی دارد که او را به دوزخ می‌کشاند.

در حدیث ابن‌مسعود آمده است: «و شخص ديگري از شما، اعمال دوزخیان را انجام مي‌دهد تا این‌كه میان او و دوزخ، فقط يك ذراع، باقي مي‌ماند؛ ولي تقدير بر او پيشي مي‌گيرد و اعمال بهشتيان را انجام مي‌دهد. در نتيجه، به بهشت مي‌رود». این، بر عکسِ اوّلی‌ست. نمونه‌ای برای شخصِ اول، ذکر کرد و اینک نمونه‌ای واقعی برای این شخص، ذکر می‌کنم:

این ماجرا نیز به زمان پیامبر برمی‌گردد؛ شخصی به نام «اُصَیرم» از قبیله‌ی «بنی‌عبدالاشهل» که دعوت اسلام را قبول نکرده بود، همواره در برابر مسلمانان قرار می‌گرفت و با اسلام و مسلمانان، دشمنی می‌کرد. هنگامی که مسلمانان برای غزوه‌ی «احد» از مدینه بیرون رفتند، الله متعال، رغبت و گرایش به اسلام را در دلِ این مرد انداخت؛ لذا مسلمان شد و رهسپار جهاد گردید. در جنگ احد تعدادی از مسلمانان کشته شدند؛ وقتی مردم، برای یافتن کشته‌های خود جستجو می‌کردند، اصیرمرا دیدند که زخمی شده بود و رمقی نداشت. قومش از او پرسیدند: ما، همواره تو را در برابر این دعوت می‌دیدیم؛ چه چیزی تو را به این‌جا آورده است؟ آیا به‌خاطر تعصب قومی به این‌جا آمده‌ای یا رغبت به اسلام و دفاع از آن، تو را به این‌جا آورده است؟ پاسخ داد: رغبت به اسلام؛ از طرف من به پیامبر سلام برسانید و به او خبر دهید که من گواهی می‌دهم معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست. و سپس جان باخت؛ ماجرا را برای پیامبر بازگو کردند و گمان می‌کنم پیامبر فرمود: «إنَّهُ مِنْ أهلِ الجَنّة».([[193]](#footnote-193)) یعنی: «او، بهشتی‌ست». این مرد، تمام عمرش را در کفر و بر ضدّ اسلام و مسلمانان سپری کرده بود؛ ولی فرجام نیکی داشت. او، اعمال دوزخیان را انجام می‌داد و فاصله‌ی زیادی با دوزخ نداشت، اما تقدیرش بر او پیشی گرفت و به اعمال بهشتیان روی آورد؛ در نتیجه بهشتی شد.

مؤلف/ این حدیث را از آن جهت ذکر کرده است که ما، به بیم و امید بیش‌تر توجه کنیم؛ یعنی هم بترسیم و هم امیدوار باشیم و در کنارِ امیدواری، نگران این باشیم که مبادا عاقبت به خیر نشویم. از این‌رو شایسته است که انسان، همواره از الله درخواست پایداری نماید و بگوید: پروردگارا! مرا بر کلمه‌ی توحید و ایمان، ثابت‌قدم و استوار بگردان. همان‌گونه که پیامبر همواره این دعا را می‌گفت: «اللَّهُمَّ يَا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ اللَّهُمَّ مصرِّف القلوب، صرِّف قَلْبِي إلی طاعتِكَ».([[194]](#footnote-194)) یعنی: «یا الله! ای دگرگون‌کننده‌ی دل‌ها! قلبم را بر دین خود استوار بگردان؛ یا الله! ای تغییردهنده‌ی دل‌ها! قلبم را به سوی اطاعت خویش متمایل بگردان». این دعا را کسی چون پیامبر می‌گفت که همواره بر دین الله استوار بود و هیچ میلی به باطل نداشت.

نکته‌ی دیگری که از حدیث ابن‌مسعود برداشت می‌کنیم، این‎ست که نباید به خود ناامیدی راه دهیم یا اگر کسی را می‌بینیم که بر کفر و معصیت، پافشاری می‌کند، ناامید نشویم؛ چه‌بسا الله متعال، او را در واپسین لحظه هدایت کند و آن شخص، اسلام بیاورد و بر دین اسلام از دنیا برود. از الله متعال درخواست می‌کنم که ما را در دنیا و آخرت، با سخن استوار، ثابت و پایدار بگرداند و با لُطف و بزرگواری خود، ما را با ایمان از دنیا ببرد.

\*\*\*

402- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «يُؤْتَى بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لَهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زِمَام، مَعَ كُلِّ زِمَامٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ يَجُرُّونَهَا». [روایت مسلم]([[195]](#footnote-195))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دوزخ، روز قیامت در حالی آورده می‌شود که هفتادهزار مهار دارد و با هر مهاری، هفتادهزار فرشته هستند که آن را می‌کَشند».

403- وعن النُّعْمَانِ بنِ بَشِير رضي اللهُ عنهما، قال: سمِعتُ رسول اللَّه يقول: «إِنَّ أَهْوَنَ أَهْلِ النَّارِ عَذَاباً يَوْمَ الْقِيامَة لَرَجُلٌ يُوضَعُ في أَخْمَصِ قَدميْهِ جمْرَتَانِ يغْلي مِنْهُمَا دِمَاغُهُ مَا يَرى أَنَّ أَحداً أَشَدُّ مِنْه عَذَابا، وَإِنَّه لأَهْونُهُمْ عذَاباً». [متفق عليه]([[196]](#footnote-196))

**ترجمه:** نعمان بن بشیر$ می‌گوید: شنیدم که رسول‌الله می‌فرمود: «آسان‌ترین عذابِ دوزخیان در روز قیامت، عذابِ مردی‌ست که دو اخگر در فرورفتگی کفِ پاهایش گذاشته می‌شود که بر اثر آن، مغزِ سَرَش به‌جوش می‌آید و با این‌که عذابش از همه سبک‌تر است، تصور نمی‌کند که عذابِ کسی از عذاب او، سخت‌تر باشد».

404- وعن سمُرةَ بنِ جُنْدب أَنَّ نبيَّ اللَّه قال: «مِنْهُمْ مَنْ تَأْخُذهُ النَّارُ إِلى كَعْبَيه، ومِنْهُمْ منْ تأْخُذُهُ إِلى رُكْبَتَيْه، وَمِنْهُمْ منْ تَأْخُذُهُ إِلى حُجْزتِهِ، وِمِنْهُمْ منْ تَأْخُذُهُ إِلى تَرْقُوَتِهِ». [روایت مسلم]([[197]](#footnote-197))

**ترجمه:** سمره بن جندب می‌گوید: پیامبرخدا فرمود: «آتش، برخی از دوزخیان را تا دو قوزک پاهایشان فرا می‌گیرد و عده‌ای را تا زانوهایشان و گروهی را تا کمرهایشان و برخی را تا شانه‌هایشان».

405- وعن ابنِ عمر رضي اللهُ عنهما أنَّ رسولَ اللَّه قال: «يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ العالمِينَ حَتَّى يَغِيب أَحدُهُمْ في رَشْحِهِ إِلى أَنْصَافِ أُذُنَيه». [متفقٌ عليه]([[198]](#footnote-198))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «روزی که مردم در پیشگاه پروردگار جهانیان، حاضر می‌شوند، برخی از آنان تا بناگوش خود غرق در عرق می‌شوند».

406- وعن أَنس قال: خَطَبَنَا رَسول اللَّه خُطْبَةً ما سَمِعْتُ مِثْلَهَا قَط، فقال: «لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قلِيلاً ولبَكيْتمْ كَثِيراً»؛ فَغَطَّى أَصْحابُ رسولِ اللَّهِ وجُوهَهم، وَلهُمْ خَنين. [متفقٌ عليه]([[199]](#footnote-199))

وفي رواية: بَلَغَ رسولَ اللَّه عَنْ أَصْحابِهِ شَيءٌ فَخَطَب، فقال: «عُرضَتْ عَلَيَّ الجنَّةُ والنَّارُ، فَلَمْ أَرَ كَاليَوْمِ في الخَيْر وَالشَّر، ولَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعلَمُ لَضحِكْتُمْ قلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كَثِيراً». فَما أتَى عَلَى أَصْحَابِ رسول اللَّه يوْمٌ أَشَدُّ مِنْهُ غَطَّوْا رُؤُسهُمْ وَلَهُمْ خَنِين.

**ترجمه:** انس می‌گوید: روزی رسول‌الله برای ما خطابه‌ای ایراد فرمود که هرگز مانندِ آن را نشنیده‌ام؛ فرمود: «اگر آن‌چه را که من می‌دانم، شما می‌دانستید، کم‌تر می‌خندید و بیش‌تر می‌گریستید». لذا صحابه چهره‌هایشان را پوشاندند و صدای هق‌هق (و گریه‌ی) آنان بلند شد.

و در روایتی دیگر آمده است: خبری درباره‌ی اصحاب پیامبر به ایشان رسید؛ سخنرانی کرد و فرمود: «بهشت و دوزخ به من نشان داده شد و مانند امروز، خیر و شر را ندیده‌ام؛ اگر آن‌چه را که من می‌دانم، شما می‌دانستید، کم‌ می‌خندید و زیاد، می‌گریستید». و هیچ روزی سخت‌تر از آن‎روز بر یاران پیامبر نگذشت؛ آنان، سرهایشان را پوشاندند و صدای گریه‌ی آن‌ها بلند شد.

**شرح**

همه‌ی احادیثی که مؤلف/ در این‌جا ذکر کرده است، از روز قیامت و عذاب دوزخ می‌ترساند؛ همان‌گونه که در یکی از این احادیث آمده است:

«دوزخ، روز قیامت در حالی آورده می‌شود که هفتادهزار مهار دارد و با هر مهاری، هفتادهزار فرشته هستند که آن را می‌کَشند». - الله متعال ما و همه‌ی مسلمانان را از آتش دوزخ، و ترس و سختیِ آن روز، حفظ کند.- این، نشان‌گر عظمت و بزرگیِ دوزخ است؛ زیرا الله متعال، هفتاد هزار مهار برای دوزخ قرار داده و بر هر مهاری، هفتاد هزار فرشته را گماشته است که به‌وسیله‌ی این مهارها، دوزخ را می‌کَشند. این‌همه فرشته که مأمور مهار دوزخ هستند، نشان‌گر اهمیت موضوع و بزرگیِ دوزخ است.

در حدیث دیگر، پیامبر بیان فرموده است که: آسان‌ترین عذابِ دوزخیان در روز قیامت، عذابِ مردی‌ست که دو اخگر در فرورفتگی کفِ پاهایش گذاشته می‌شود که بر اثر آن، مغزِ سَرَش به‌جوش می‌آید و با این‌که عذابش از همه سبک‌تر است، تصور می‌کند که عذابش از همه، سخت‌تر می‌باشد. در صورتی که اگر عذابِ سایر دوزخیان را ببیند، سختی عذاب بر او آسان‌تر می‌شود و آرامش خاطر می‌یابد؛ با این حال، گمان می‌کند که عذاب او از همه سخت‌تر است. - پناه بر الله- لذا سخت اندوهیگن می‌گردد و تحمل سختی و عذاب دوزخ، بر او دشوارتر می‌شود. پیامبر این حدیث را از آن جهت برای امتش بیان فرمود که آنان را از دوزخ و عذاب آن، برحذر بدارد.

هم‌چنین بیان فرموده است که: «آتش، برخی از دوزخیان را تا دو قوزک پاهایشان فرا می‌گیرد و عده‌ای را تا زانوهایشان و گروهی را تا کمرهایشان و برخی را تا شانه‌هایشان».

و نیز بیان فرموده است: «روز قیامت، برخی از مردم تا دو قوزک پاهایشان غرق در عرق می‌شوند و عده‌ای تا کمرهایشان و برخی تا بناگوش خود».

خلاصه این‌که سختی‌های فراوانی پیش رو داریم و باید به‌هوش باشیم تا گرفتار سختی‌های روزِ قیامت نشویم؛ باید از الله بترسیم و وظایف شرعی خود را انجام دهیم و از نواهی و محرمات، دوری کنیم. امید است که الله متعال به لُطف و بزرگواری خود، به ما و همه‌ی مسلمانان چنین توفیقی عنایت کند.

\*\*\*

407- وعن المِقْدَاد قال: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يَقُول: «تُدْنی الشَّمْسُ يَومَ القِيَامَةِ مِنَ الخَلْقِ حتَّى تَكُونَ مِنْهُمْ كَمِقْدَارِ مِيل»؛ قَالَ سُلَيمُ بْنُ عَامرٍ الرَّاوي عنْ المِقْدَاد: فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي ما يَعْني بِالميل، أَمَسَافَةَ الأَرضِ أَمِ المِيل الَّذي تُكْتَحَلُ بِهِ العيْنُ، «فَيَكُونُ النَّاسُ عَلَى قَدْرِ أَعْمالِهمْ في العَرَق، فَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلى كعْبَيْه، وَمِنْهُمْ مَنْ يَكُونُ إِلى رُكْبَتَيْه، ومِنْهُمْ منْ يَكون إِلى حِقْوَيْهِ ومِنْهُمْ مَنْ يُلْجِمُهُ العَرَقُ إِلجاماً» وَأَشَارَ رسول اللَّه بِيدِهِ إِلى فِيه. [روایت مسلم]([[200]](#footnote-200))

**ترجمه:** مقداد می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «خورشید روز قیامت به‌اندازه‌ای به مردم نزدیک می‌شود که فقط یک «میل» با آنان فاصله دارد». سُلَیم بن عامر که از مقداد روایت می‌کند، می‌گوید: به الله سوگند که نمی‌دانم منظورش از یک میل چیست؟ آیا همان مسافت زمین([[201]](#footnote-201)) است یا همان میلِ سرمه‌کش که با آن چشم را سرمه می‌کشند؟ فرمود: «مردم، مطابق اعمال خود در عرق فرو می‌روند؛ عرقِ برخی از آنان تا دو قوزک پاهایشان می‌رسد و عرق عده‌ای به زانوهایشان؛ عرق برخی هم به پهلویشان می‌رسد و عده‌ای، در عرق خود فرو می‌روند» و رسول‌الله با دست خویش به دهانش اشاره فرمود. (یعنی عرقشان به دهانشان می‌رسد.)

408- وعن أبي هريرة أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «يَعْرَقُ النَّاسُ يَوْمَ القِيامَةِ حَتَّى يذْهَب عَرَقُهُمْ في الأَرْضِ سَبْعِينَ ذِراعًا، ويُلْجِمُهُمْ حَتَّى يَبْلُغَ آذَانَهُمْ». [متفقٌ عليه]([[202]](#footnote-202))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مردم، روز قیامت عرق می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که عرقشان به‌اندازه‌ی هفتاد ذراع در زمین فرو می‌رود و عرق به گوش‌هایشان می‌رسد».

409- وعنه قال: كُنَّا مَعَ رسولِ اللَّه إِذ سَمِعَ وَجْبَةً فقال: «هَلْ تَدْرُونَ ما هذا؟» قُلْنَا: اللَّه وَرَسُولُهُ أَعْلَم، قال: هذا حَجَرٌ رُمِيَ بِهِ في النَّارِ مُنْذُ سَبْعِينَ خَريفاً فَهُوَ يهْوِي في النَّارِ الآنَ حَتَّى انْتَهَى إِلى قَعْرِهَا، فَسَمِعْتُمْ وجْبَتَهَا». [روایت مسلم]([[203]](#footnote-203))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: در حضور رسول‌الله بودیم که ناگهان صدای افتادن چیزی به گوش رسید؛ پیامبر فرمود: «آیا می‌دانید چه بود؟» گفتیم: الله و پیامبرش داناترند. فرمود: «این، (صدای) سنگی بود که هفتاد سال قبل به دوزخ پرتاب شد و هم‌چنان به قعر دوزخ پایین می‌رفت تا این‌که اینک به قعر دوزخ رسید و شما، صدای افتادن آن را شنیدید».

410- وعن عَدِيِّ بنِ حاتم قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلاَّ سَيُكَلِّمُهُ رَبُّهُ لَيْسَ بيْنَهُ وبَيْنَهُ تَرْجُمَان، فَيَنْظُرُ أَيْمنَ مِنْه، فَلا يَرَى إِلاَّ ما قَدَّم، ويَنْظُرُ أَشْأَمَ مِنْهُ فَلاَ يَرَى إلاَّ مَا قَدَّمَ، ويَنْظُرُ بَيْنَ يَدَيه، فَلا يَرَى إِلاَّ النَّارَ تِلْقَاءَ وَجهِهِ، فاتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمْرَةٍ». [متفقٌ عليه]([[204]](#footnote-204))

**ترجمه:** عدی بن حاتم می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله با هر یک از شما سخن خواهد گفت؛ در حالی که هیچ واسطه و مترجمی در میان نخواهد بود. در آن هنگام انسان به سمت راست خویش نگاه می‌کند و چیزی جز اعمالش نمی‌بیند؛ و به سمت چپ خویش می‌نگرد و چیزی جز اعمالش نمی‌بیند و به روبه‌روی خود نگاه می‌کند؛ تنها چیزی که در برابرش می‌بیند، آتش دوزخ است. پس، از آتش دوزخ پروا کنید؛ اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد».

411- وعن أبي ذَر قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إِنِّي أَرَى ما لا تَرَوْن، أَطَّتِ السَّماءُ وحُقَّ لَهَا أَنْ تَئِطَّ، مَا فِيهَا موْضِعُ أَرْبَعِ أَصَابِعَ إِلاَّ وَمَلَكٌ واضِعٌ جبهتهُ ساجِدًا للَّهِ تَعَالى، واللَّهِ لَوْ تَعْلَمُونَ مَا أَعْلَم، لضَحِكْتمْ قَلِيلاً وَلَبكَيْتُمْ كَثِيرًا، وما تَلَذَّذتُم بِالنِّسَاءِ عَلَى الْفُرُشِ وَلَخَرجْتُمْ إِلى الصُّعُداتِ تَجْأَرُون إِلى اللَّه تَعَالَى». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حديثی حسن است.]([[205]](#footnote-205))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «من، چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید. آسمان به صدا درآمده است و حق دارد که (از سنگینی) صدا کند؛ زیرا در آن هیچ جایی به‌اندازه‌ی چهار انگشت وجود ندارد مگر این‌که فرشته‌ای پیشانی‌اش را بر آن‌جا نهاده و برای الله متعال به سجده رفته است. به الله سوگند، اگر آن‌چه را که من می‌دانم، شما می‌دانستید، کم‌ می‌خندید و زیاد، می‌گریستید و در بسترها از زنان خود لذت نمی‌بردید و سر به کوچه و بیابان می‌گذاشتید و به پیشگاه الله متعال لابه و زاری می‌کردید و از او کمک می‌خواستید».

412- وعن أبي بَرْزَة - بِراءٍ ثم زايٍ - نَضْلَةَ بنِ عُبَيْدٍ الأَسْلَمِي قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لا تَزُولُ قَدمَا عبْدٍ حَتَّى يُسْأَلَ عَنْ عُمْرِهِ فِيمَ أَفْنَاه، وَعَنْ عِلْمِهِ فِيم فَعَلَ فِيه، وعَنْ مالِهِ منْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ، وَفِيمَ أَنْفَقَهُ، وَعَن جِسْمِهِ فِيمَ أَبْلاهُ». [ترمذي روایت کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.]([[206]](#footnote-206))

**ترجمه:** ابوبرزه، نضله بن عُبَید اسلمی می‌‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ بنده‌ای (روز قیامت) قدم از قدم برنمی‌دارد تا این‌که از او بپرسند: عمرش را در چه راهی گذرانده است؟ علمش را چگونه را به‌کار گرفته و چه‌قدر به آن عمل کرده است؟ و درباره‌ی ثروتش می‌پرسند که چگونه آن را به‌دست آورده و در چه راهی خرج نموده است؟ و درباره‌ی بدنش که آن را در چه راهی پیر کرده است؟»

413- وعن أبي هريرة قال: قرأَ رسولُ اللَّه: ﴿يَوۡمَئِذٖ تُحَدِّثُ أَخۡبَارَهَا ٤﴾ ثُمَّ قال: «أَتَدْرُونَ مَا أَخَبَارُهَا؟» قالوا: اللَّهُ ورَسُولُهُ أَعْلَم. قال: «فَإِنَّ أَخْبَارَها أَنْ تَشْهَدَ عَلَى كُلِّ عَبْدٍ أَوْ أَمةٍ بِمَا عَمِلَ عَلَى ظَهْرِهَا، تَقُول: عَمِلْتَ كَذَا وكذَا في يَوْمِ كَذَا وَكَذَا، فهَذِهِ أَخْبَارُهَا». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حديثی حسن است.]([[207]](#footnote-207))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله این آیه را قرائت نمود: ﴿يَوۡمَئِذٖ تُحَدِّثُ أَخۡبَارَهَا ٤﴾ [الزلزلة: ٤] .([[208]](#footnote-208)) و آن‌گاه فرمود: «آیا می‌دانید خبرهای زمین چیست؟» گفتند: الله و پیامبرش داناترند. فرمود: «اخبار زمین، این‎ست که برای هر زن و مردی گواهی می‌دهد که هر یک از آن‌ها روی زمین چه عملی انجام داده است؛ می‌گوید: در فلان روز و فلان لحظه، فلان‌کار و فلان‌کار را انجام دادی. این، خبرهای زمین است».

414- وعن أبي سعيدٍ الخُدْرِي قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «كَيْفَ أَنْعَمُ وَصَاحِبُ الْقَرْنِ قَدِ الْتَقَمَ الْقَرْن، وَاسْتَمَعَ الإِذْنَ مَتَى يُؤْمَرُ بِالنَّفْخِ فَيَنْفُخُ» فَكَأَنَّ ذلِكَ ثَقُلَ عَلى أَصْحَابِ رسول اللَّه فقالَ لَهُم: «قُولُوا: حَسْبُنَا اللَّه وَنِعْمَ الْوكِيلُ». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حديثی حسن است.]([[209]](#footnote-209))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «چگونه می‌توانم شادمان و راحت باشم که صاحبِ «صور»، آن را بر دهانش گذاشته و منتظرِ فرمان دمیدن است تا در آن بدَمَد؟» گویا این خبر، بر یاران پیامبر سخت و سنگین بود؛ لذا پیامبر به آنان فرمود: «بگویید: ﴿حَسۡبُنَا ٱللَّهُ وَنِعۡمَ ٱلۡوَكِيلُ ١٧٣﴾: الله، برای ما کافی‌ست و چه نیک کارسازی‌ست».

**شرح**

همه‌ی این احادیثی که مؤلف/ ذکر کرده، بزرگیِ روز قیامت را می‌رساند و نشان می‌دهد که انسان، باید از آن روز بزرگ بترسد.

در یکی از این احادیث، به نزدیک شدن خورشید اشاره شده است؛ به‌گونه‌ای که فقط به‌اندازه‌ی یک «میل» با مردم فاصله دارد. سُلَیم بن عامر که از مقداد روایت می‌کند، می‌گوید: به الله سوگند که نمی‌دانم منظورش از یک میل چیست؟ آیا همان مسافت زمین([[210]](#footnote-210)) است یا همان میلِ سرمه‌کش که با آن چشم را سرمه می‌کشند؟ هر کدام که باشد، باز هم فاصله‌ی زیادی نیست؛ وقتی حرارت خورشید در دنیا، با همه‌ی فاصله‌ای که از ما دارد، این‌همه زیاد است، پس هنگامی که به ما نزدیک شود، چه حرارتی خواهد داشت؟! البته هرکه الله بخواهد، از این گرمای شدید، نجات خواهد یافت؛ زیرا «الله متعال، در آن روز سايه‌اي می‌آفریند و آن‌گاه که جز این، سایه‌ی دیگری وجود ندارد، هفت گروه را در زير سايه‌ی خود، جاي مي‌دهد: فرمان‎رواي عادل. جواني كه در اطاعت و بندگيِ الله، رشد يافته است. كسي كه همواره به مسجد دل‌بسته باشد. دو مسلماني كه فقط به‌خاطر خشنودي الله با يكديگر دوست باشند و بر همین اساس، گردِ هم می‌آیند یا از يكديگر جدا مي‌شوند. كسي كه زني زيبا و صاحب‌مقام، او را به سوی خود بخواند، ولي او نپذيرد و بگويد: من از الله مي‌ترسم. كسي كه با دست راستش، به‌گونه‌ای صدقه دهد كه دست چپش نداند که دست راستش چه صدقه می‌دهد. كسي كه در تنهايي، الله را یاد کند و اشک، از چشمانش سرازیر شود».

هم‌چنین کسی که به بدهکار تنگ دست خود مهلت دهد یا بدهی او را ببخشد، در زیر این سایه، جای می‌گیرد. خلاصه این‌که برخی از مردم از حرارت و گرمای خورشید در آن روز، نجات می‌یابند و الله متعال، در روزي كه هيچ سايه‌اي جز سايه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زير سايه‌ی خود، جاي مي‌دهد.

سپس مؤلف/ احادیثی ذکر کرده است که نشان می‌دهد مردم، روز قیامت، مطابق اعمالشان در عرق فرو می‌روند؛ عرقِ برخی از آنان تا دو قوزک پاهایشان می‌رسد و عرق عده‌ای به زانوهایشان؛ عرق برخی هم به پهلویشان می‌رسد و عرقِ عده‌ای، به دهانشان می‌رسد. به‌هر حال مردم، روز قیامت عرق می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که عرقشان به‌اندازه‌ی هفتاد ذراع در زمین فرو می‌رود و مقدار عرقشان به اعمال آنان بستگی دارد.

مؤلف/ احادیث دیگری هم ذکر کرده که درباره‌ی پرهیز دادن از آتش دوزخ است. الله متعال، ما و همه‌ی مسلمانان را از آتش دوزخ، حفظ کند.

آری! انسان با مطالعه‌ی این احادیث و دیگر احادیثی که مؤلف/ ذکر نکرده است، می‌ترسد، به خود می‌آید و به آخرت خویش می‌اندیشد. تنها فاصله‌ی موجود، میان انسان و آخرت، اجل اوست که وقتی فرا رسد، انسان به سرای پاداش و مجازات، منتقل می‌شود؛ زیرا زمانِ عمل پایان می‌یابد. الله متعال، عاقبت ما و سایر مسلمانان را نیکو بگرداند.

\*\*\*

415- وعن أبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَنْ خَافَ أَدْلَجَ، وَمَنْ أَدْلَج، بَلَغَ المَنْزلَ ألا إِنَّ سِلْعَةَ اللَّهِ غَاليةٌ، أَلا إِنَّ سِلْعةَ اللَّهِ الجَنَّةُ». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حديثی حسن است.]([[211]](#footnote-211))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که ترس و نگرانی داشته باشد، ابتدای شب حرکتش را آغاز می‌کند و کسی که ابتدای شب حرکت کند، به مقصد می‌رسد. آگاه باشید که کالای الله، ارزنده و گران‌بهاست؛ آگاه باشید که کالای الله، بهشت است».

416- وعن عائشةَ رضي اللَّه عنها قالت: سمعتُ رسول اللَّه يقول: «يُحْشَرُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حُفَاةً عُراةً غُرْلاً». قُلْت: يا رسول اللَّه! الرِّجَالُ وَالنِّسَاءُ جَمِيعاً يَنْظُرُ بَعْضُهُمْ إِلى بَعْض؟ قال: «يا عَائِشَةُ الأَمرُ أَشَدُّ من أَنْ يُهِمَّهُم ذلكَ».

وفي روايةٍ: «الأَمْرُ أَهَمُّ مِن أَن يَنْظُرَ بَعضُهُمْ إِلى بَعْضٍ». [متفقٌ عليه]([[212]](#footnote-212))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «مردم، روز قیامت، پابرهنه، لُخت و ختنه‌نشده، برانگیخته می‌شوند». گفتم: ای رسول‌خدا! در این صورت مردان و زنان، به یکدیگر نگاه می‌کنند؟ فرمود: «ای عایشه! وضعیت، سخت‌تر از آن است که در این فکر باشند».

و در روایتی دیگر آمده است: «مسأله، دشوارتر و مهم‌تر از این‎ست که به یکدیگر نگاه کنند».

**شرح**

مؤلف/، در باب: «خوف و خشیت الهی»، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که ترس و نگرانی داشته باشد، ابتدای شب حرکتش را آغاز می‌کند و کسی که ابتدای شب حرکت کند، به مقصد می‌رسد». یعنی به پیمودن مسیر اهمیت می‌دهد و با جدیت و تلاش در مسیر اطاعت و بندگی الله، گام برمی‌دارد؛ در نتیجه به مقصد می‌رسد.

در ادامه فرمود: «آگاه باشید که کالای الله، ارزنده و گران‌بهاست؛ آگاه باشید که کالای الله، بهشت است». کالا، به هر چیزی گفته می‌شود که انسان برای فروش عرضه می‌کند؛ الله متعال نیز بهشت را به بندگانش عرضه نموده است تا آن را خریداری کنند؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَۖ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ وَٱلۡقُرۡءَانِۚ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِۚ فَٱسۡتَبۡشِرُواْ بِبَيۡعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعۡتُم بِهِۦۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١١١﴾ [التوبة: ١١١]

همانا الله، جان‌ها و مال‌های مومنان را در مقابل این‌که بهشت از آنان باشد، خریداری نمود. ایشان در راه الله می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند؛ وعده‌ی راستینی‌ست بر الله که در تورات و انجیل و قرآن آمده است. و چه کسی بیش از الله به پیمانش وفادار است؟ پس شما را مژده باد به داد و ستدی که با پروردگار نموده‌اید. و این، همان رستگاری بزرگ است.

لذا کسی که در قلبش، ترس و خوفِ الله باشد، برای رهایی از آن‌چه می‌ترسد، کارهای نیک و شایسته انجام می‌دهد.

و اما حدیث ام المؤمنین، عایشه&؛ می‌گوید: «مردم، روز قیامت، پابرهنه، لُخت و ختنه‌نشده، برانگیخته و جمع می‌شوند»؛ یعنی همانندِ روزی که از مادرانشان زاده شدند، از قبرهایشان بیرون می‌آیند. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿كَمَا بَدَأۡنَآ أَوَّلَ خَلۡقٖ نُّعِيدُهُۥ﴾ [الأنبياء: ١٠٤]

همان‌طور که نخستین آفرینش را آغاز نمودیم، دوباره آن را تکرار می‌کنیم.

عایشه& با تعجب پرسید: ای رسول‌خدا! در این صورت مردان و زنان، به یکدیگر نگاه می‌کنند؟! رسول‌الله فرمود: «وضعیت، سخت‌تر از آن است که در این فکر باشند». یا فرمود: «مسأله، دشوارتر و مهم‌تر از این‎ست که به یکدیگر نگاه کنند»؛ یعنی، وضعیت، خیلی سخت و دشوار است و هیچ‌کس به دیگری نگاه نمی‌کند.

﴿لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾ [عبس : ٣٧]

در آن روز هر کسی گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می‌سازد.

امید است که الله متعال، ما و سایر مسلمانان را از عذاب آتش نجات دهد و همه‌ی ما را جزو کسانی قرار دهد که از او می‌ترسند و به او امیدوارند.

\*\*\*

51- باب: امید به رحمت پروردگار

الله متعال، می‌فرماید:

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ﴾ [الزمر: ٥٣]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

و می‌فرماید:

﴿وَهَلۡ نُجَٰزِيٓ إِلَّا ٱلۡكَفُورَ ١٧﴾ [سبأ: ١٧]

و تنها (افراد) ناسپاس را سزا می‌دهیم.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّا قَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡنَآ أَنَّ ٱلۡعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ٤٨﴾ [طه: ٤٨]

همانا به ما وحی شده که عذاب (الاهی) بر کسی نازل می‌شود که انکار و روی‌گردانی کند.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَرَحۡمَتِي وَسِعَتۡ كُلَّ شَيۡءٖۚ﴾ [الأعراف: ١٥٦]

و رحمتم، همه چیز را در بر گرفته است.

417- وعن عُبادَة بنِ الصامِت قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَه، وأَنَّ مُحمَّدًا عبْدُهُ وَرَسُولُه، وأَنَّ عِيسى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُه، وَكَلِمَتُهُ أَلْقاها إِلى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْه، وأَنَّ الجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الجَنَّةَ عَلى ما كانَ مِنَ العمَلِ». [متفقٌ عليه]([[213]](#footnote-213))

وفي رواية لمسلم: «مَنْ شَهِدَ أَنْ لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّه، وأَنَّ مُحَمَّداً رسُولُ اللَّه، حَرَّمَ اللَّهُ علَيهِ النَّارَ».

**ترجمه:** عباده بن صامت می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس، گواهی دهد که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست و شهادت دهد که عیسی، بنده و فرستاده‌ی الله، و کلمه‌ی اوست که به مریم القا کرد و نیز مخلوق او می‌باشد، و گواهی دهد که بهشت و دوزخ، هر دو حق است، هر عملی که داشته باشد، (سرانجام،) الله متعال، او را وارد بهشت می‌کند».

و در روایت مسلم آمده است: «هرکس گواهی دهد که معبود برحقی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی الله است، الله، آتش (دوزخ) را بر او حرام می‌گرداند».

418- وعن أبي ذَر قال: قال النَّبيُّ: «يقولُ اللَّهُ: مَنْ جاءَ بِالحَسَنَةِ، فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِها أَوْ أَزْيَد، ومَنْ جاءَ بِالسَّيِّئَةِ، فَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا أَوْ أَغْفِر. وَمَنْ تَقَرَّبَ مِنِّي شِبْرًا، تَقَرَّبْتُ مِنْهُ ذِرَاعًا، ومنْ تَقَرَّبَ مِنِّي ذرَاعاً، تَقَرَّبْتُ مِنْهُ باعاً، وَمَنْ أَتاني يمشي، أَتَيْتُهُ هَرْولَةً، وَمَنْ لَقِيَني بِقُرَابِ الأَرْضِ خَطِيئَةً لاَ يُشْرِكُ بِي شَيْئاً، لَقِيتُهُ بمثْلِها مغْفِرَةً». [روایت مسلم]([[214]](#footnote-214))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله می‌فرماید: هرکس، کار نیکی انجام دهد، ده برابرش پاداش می‌یابد و هرکس، کارِ بدی انجام دهد، تنها به‌اندازه‌ی کارِ بدش مجازات می‌شود یا او را می‌آمرزم. هرکس، یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع([[215]](#footnote-215)) به او نزدیک می‌شوم؛ و هرکس، یک ذراع به من نزدیک گردد، من به اندازه‌ی یک باع (فاصله‌ی باز کردن دو دست) به او نزدیک می‌شوم؛ هرکس، قدم‌زنان به سوی من بیاید، من، دوان‌دوان به سویش می‌روم. هرکس، در حالی با من ملاقات کند که به‌ پُریِ زمین، گناه کرده، ولی هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکم نساخته باشد، من با همین اندازه مغفرت و آمرزش با او ملاقات خواهم کرد».

419- وعن جابر قال: جَاءَ أَعْرَابِيٌّ إِلى النَّبيِّ فقال: يَا رَسُولَ اللهِ، ما المُوجِبَتان؟ فَقال: «مَنْ مَات لاَ يُشرِكُ بِاللَّه شَيْئاً دخَلَ الجَنَّةَ، وَمَنْ ماتَ يُشْرِكُ بِهِ شَيْئا، دَخَلَ النَّارَ». [روایت مُسلم]([[216]](#footnote-216))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: صحرانشینی، نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا! آن دو کاری که باعث رفتن به بهشت و دوزخ می‌شود، چیست؟ فرمود: «هرکس در حالی بمیرد که هیچ چیز و هیچ کس را با الله شریک نمی‌سازد، وارد بهشت می‌شود و هرکس، در حالی بمیرد که چیزی (کسی) را با الله، شریک می‌سازد، وارد دوزخ می‌گردد».

420- وَعن أَنس أَنَّ النَّبِيِّ وَمُعَاذٌ ردِيفُهُ عَلى الرَّحْلِ قال: «يا مُعاذُ!» قال: لَبيَّيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ وَسَعْدَيْك، قال: «يا مُعَاذُ!» قال: لَبَّيكَ يارَسُول اللَّهِ وَسَعْديْك. قال: «يَا مُعاذُ!» قال: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ وَسَعْديكَ ثلاثاً، قال: «ما مِن عَبدٍ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِله إِلاَّ اللَّه، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ ورَسُولُهُ صِدْقاً مِنْ قَلْبِهِ إِلاَّ حَرَّمَهُ اللَّهُ على النَّارِ». قال: يَا رَسُولَ اللهِ أَفَلاَ أُخْبِرُ بِها النَّاسَ فَيَسْتَبْشِرُوا؟ قال: «إِذاً يَتَّكلُوا» فَأَخْبرَ بها مُعَاذٌ عِنْد مَوْتِهِ تَأَثُّماً. [متفقٌ عليه]([[217]](#footnote-217))

**ترجمه:** انس می‌گوید: معاذ پشت سرِ پیامبر، سوار شتر بود که پیامبر فرمود: «ای معاذ!» پاسخ داد: بله ای رسول‌خدا! در خدمتم. فرمود: «ای معاذ!» گفت: بله ای رسول‌خدا! بفرمایید، در خدمتم. باز فرمود: «ای معاذ!» جواب داد: بله ای رسول‌خدا! در خدمتم؛ بفرمایید. و چون سه بار این سخن رد و بدل شد، رسول‌الله فرمود: «هر بنده‌ای از روی صداقت قلب، گواهی دهد که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و شهادت دهد که محمد، بنده و فرستاده‌ی اوست،([[218]](#footnote-218)) الله، او را بر آتش دوزخ حرام می‌گرداند». معاذ عرض کرد: ای رسول‌خدا! آیا این خبر را به مردم برسانم تا خوشحال شوند؟ فرمود: «بیم آن می‌رود که بر این مژده، تکیه کنند و عمل را ترک نمایند». معاذ هنگامِ مرگش از آن جهت آن را به مردم گفت که مبادا به‌خاطر پنهان کردن این حدیث، گنهکار شود.

421- وعنْ أبي هريرة أَوْ أبي سَعِيدٍ الخُدْرِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهما- شَك الرَّاوِي، وَلاَ يَضُرُّ الشَّكُّ في عَينِ الصَّحابي، لأَنهم كُلُّهُمْ عُدُول- قال: لما كان يَوْمُ غَزْوَةِ تَبُوكَ، أَصابَ الناسَ مَجَاعَةٌ، فَقالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ لَوْ أَذِنْتَ لَنا فَنَحَرْنَا نَواضِحَنا، فَأَكلْنَا وَادَّهَنَّا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: «افْعَلُوا» فَجَاءَ عُمَرُ فقال: يَا رَسُولَ اللهِ إِنْ فَعَلْتَ قَلَّ الظَّهْر، وَلَكِنْ ادْعُهُمْ بفَضْلِ أَزْوَادِهِم، ثُمَّ ادْعُ اللَّهَ لَهُمْ عَلَيْهَا بِالبَرَكَةِ لَعَلَّ اللَّه أَنْ يَجْعَلَ في ذلكَ البَرَكَةَ. فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: «نَعَمْ» فَدَعَا بِنِطْعٍ فَبَسَطه، ثُمَّ دَعَا بِفَضْلِ أَزَاوَدِهِم، فَجعلَ الرَّجُلُ يجيءُ بِكَفِّ ذُرَةٍ ويجيءُ الآخَرُ بِكَفِّ تَمْر، ويجيءُ الآخَرُ بِكِسرَةٍ حَتى اجْتَمَعَ عَلى النِّطْعِ مِنْ ذَلِكَ شَيءٌ يَسِير، فَدَعَا رسُولُ اللَّهِ بِالبَرَكَةِ، ثُمَّ قالَ «خُذُوا في أَوْعِيَتِكُم، فَأَخَذُوا في أَوْعِيَتِهِمْ حتى ما تركُوا في العَسْكَرِ وِعاء إِلاَّ مَلأوه، وأَكَلُوا حَتَّى شَبعُوا وَفَضَلَ فَضْلَةٌ، فقالَ رَسُولُ اللّه: «أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّه، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ لاَ يَلْقَى اللَّه بهما عَبْدٌ غَيْرُ شاكٍّ، فَيُحْجَبَ عَنِ الجَنَّةِ». [روایت مسلم]([[219]](#footnote-219))

**ترجمه:** ابوهریره یا ابوسعید خدری می‌گوید: - راوی،([[220]](#footnote-220)) در اسمِ صحابی شک کرده است و شک در اسم صحابی، ایرادی وارد نمی‌کند؛ زیرا همه‌ی صحابه عادل بوده‌اند.- حال از ابوهریره یا ابوسعید$ روایت است: هنگامی که مردم در غزوه‌ی «تبوک» دچار گرسنگی شدند، به پیامبر گفتند: ای رسول‌خدا! اگر اجازه دهید شتران خود را نحر می‌کنیم تا از گوشت آن‌ها بخوریم و از پیه و چربی آن‌ها، روغن بگیریم. فرمود: «همین کار را بکنید». عمر نزد پیامبر آمد و عرض کرد: ای رسول‌خدا! اگر چنین اجازه‌ای بدهی، با کمبود حیوانات بارکش و سواری، مواجه می‌شویم. لذا به مردم بگویید: باقی‌مانده‌ی غذاهایشان را بیاورند و سپس از الله بخواهید که برای آن‌ها در غذا و توشه‌ی آنان، برکت دهد؛ امید است که در آن برکت دهد. رسول‌الله فرمود: «بله؛ (پیشنهاد خوبی‌ست)». رسول‌الله سفره‌ای خواست و آن را پهن کرد؛ آن‌گاه دستور داد باقی‌مانده‌ی غذاهایشان را بیاورند. شخصی، یک مشت ذرت آورد و دیگری، یک مشت خرما و یکی، پاره‌ای نان تا این‌که اندکی غذا از باقی‌مانده‌ی غذاهایشان، روی سفره، جمع شد و رسول‌الله دعای برکت کرد و سپس فرمود: «(از این غذاها) بردارید و در ظرف‌های خود بریزید». صحابه از غذاهای روی سفره در ظرف‌های خود ریختند و با این‌که همه‌ی ظرف‌های موجود در لشکر را پُر از غذا کردند و از آن، سیر خوردند، باز هم مقداری غذا باقی ماند. رسول‌الله فرمود: «گواهی می‌دهم که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و من، فرستاده‌ی او هستم؛ امکان ندارد که بنده‌ای، بدون این‌که شک و تردید داشته باشد، به این دو حقیقت، گواهی دهد، هنگامِ ملاقات با الله، از بهشت، منع شود».

**شرح**

مؤلف/ پس از باب «خوف و خشیت الهی»، بابی تحت عنوان «امید به رحمت پروردگار» گشوده است. گویا می‌گوید: هرگاه احساس کردید که ترس و هراس، بر شما غالب شده است، دروازه‌ی امید را به روی خود بگشایید.

آن‌گاه مؤلف/، چند آیه و حدیث ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ﴾ [الزمر: ٥٣]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد.

این آیه، درباره‌ی توبه‌کنندگان نازل شده است. هرکس توبه کند، الله متعال، توبه‌اش را می‌پذیرد؛ گرچه گناهش، بسیار بزرگ باشد. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ لَا يَدۡعُونَ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ وَلَا يَقۡتُلُونَ ٱلنَّفۡسَ ٱلَّتِي حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلۡحَقِّ وَلَا يَزۡنُونَۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ يَلۡقَ أَثَامٗا ٦٨ يُضَٰعَفۡ لَهُ ٱلۡعَذَابُ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَيَخۡلُدۡ فِيهِۦ مُهَانًا ٦٩ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ عَمَلٗا صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يُبَدِّلُ ٱللَّهُ سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ حَسَنَٰتٖۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِيمٗا ٧٠﴾ [الفرقان: ٦٨، ٧٠]

و آنان كه معبودی جز الله را نمى‏پرستند، و كسى را كه الله، خونش را حرام كرده است، جز به‏حق نمى‏كشند و زنا نمى‏كنند؛ و كسى که مرتکب اين (اعمال) شود، مجازات سختى خواهد دید. روز قيامت عذابش دو چندان مى‏شود، و با ذلت و خوارى برای همیشه در آن مى‏ماند. مگر آنان كه توبه كنند و ايمان بیاورند و كار شايسته انجام دهند كه الله، بدى‏هايشان را به نیکی‏ تبديل مى‏كند. و الله، بسيار آمرزنده و مهرورز است.

لذا هرکس از هر گناهی توبه کند، الله توبه‌اش را می‌پذیرد؛ گرچه گناهش، بسیار بزرگ باشد. ناگفته نماند که اگر گناهش، در رابطه با حقوق مردم و خلق خدا باشد، باید در دنیا و پیش از آخرت، حقّشان را ادا نماید تا توبه‌اش درست و قابل قبول باشد.

الله متعال، درباره‌ی کسانی که توبه نمی‌کنند، فرموده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء : ١١٦]

همانا الله، این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک را برای هر کس که بخواهد می‌بخشد.

اگر گناهِ این افراد، کفر و شرک باشد، بخشیده نمی‌شوند؛ ولی هر گناهی جز کفر و شرک، به خواست و اراده‌ی الله بستگی دارد؛ اگر الله بخواهد، کسانی را که توبه نکرده‌اند، مجازات می‌کند و اگر بخواهد، آنان را می‌بخشد. ناگفته نماند که گناهان صغیره، با پرهیز از گناهان کبیره یا با انجام پاره‌ای از کارهای نیک، بخشیده می‌شود.

سپس مؤلف/ چندین حدیث در این باب ذکر کرده است که همگی، امیدِ انسان به پروردگارش را افزایش می‌دهد؛ یعنی انسان با امید به رحمت پروردگارش به ملاقات او می‌رود و امیدش بیش از ترس اوست.

در این باب احادیث مطلقی ذکر شده که مقیّد به نصوص و احادیث دیگری‌ست؛ به عنوان مثال در یکی از این احادیث آمده است: «هرکس در حالی بمیرد که هیچ چیز و هیچ کس را با الله شریک نمی‌سازد، وارد بهشت می‌شود و هرکس، در حالی بمیرد که چیزی (کسی) را با الله، شریک می‌سازد، وارد دوزخ می‌گردد». مفهوم شرک در این حدیث، شامل کفر نیز می‌شود؛ مانند کفری که نتیجه‌ی انکار و سرکشی و امثال آن است. یعنی کفر نیز گناهی نابخشودنی‌ست و هرکس کفر بورزد، وارد دوزخ می‌شود. الله متعال، ما را در جرگه‌ی کسانی قرار دهد که به رحمتش امیدوارند و از عذابش می‌ترسند.

\*\*\*

422- وَعَنْ عِتْبَانَ بنِ مالك وهو مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرا، قال: كُنْتُ أُصَلِّي لِقَوْمي بَني سالم، وَكَانَ يَحُولُ بَيْني وَبينهُم وادٍ إِذَا جاءَتِ الأَمطار، فَيَشُقُّ عَليَّ اجْتِيَازُهُ قِبَلَ مَسْجِدِهِم، فَجئْتُ رَسُولَ اللَّهِ فقلتُ له: إِنِّي أَنْكَرْتُ بَصَرِي، وَإِنَّ الوَادِيَ الَّذِي بيْني وَبَيْنَ قَوْمي يسِيلُ إِذَا جَاءَت الأَمْطار، فَيَشُقُّ عَليَّ اجْتِيازُه، فَوَدِدْتُ أَنَّكَ تَأْتي، فَتُصَليِّ في بَيْتي مَكاناً أَتَّخِذُهُ مُصَلًّى، فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «سأَفْعَلُ» فَغَدا عليَّ رَسُولُ اللَّه وَأَبُو بَكْرٍ بَعْدَ ما اشْتَدَّ النَّهَار وَاسْتَأْذَنَ رسُولُ اللَّهِ فَأَذِنْتُ له، فَلَمْ يَجْلِسْ حتى قال: «أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أُصَلِّيَ مِنْ بَيْتِك؟» فَأَشَرْتُ لَهُ إِلى المَكَانِ الَّذِي أُحبُّ أَنْ يُصَلِّيَ فيه، فَقَامَ رَسُولُ اللَّه فَكَبَّرَ وَصَفَفْنَا وَراءَه، فَصَلَّى رَكْعَتَيْن، ثُمَّ سَلَّمَ وَسَلَّمْنَا حِينَ سَلَّم، فَحَبَسْتُهُ علَى خَزيرة تُصْنَعُ لَه، فَسَمِعَ أَهْلُ الدَّارِ أَنَّ رَسُولَ اللهِ في بَيْتي، فَثَابَ رِجَالٌ منهمْ حتَّى كَثُرَ الرِّجَالُ في البَيْت، فَقَالَ رَجُل: مَا فَعَلَ مَالِكٌ لا أَرَاه، فَقَالَ رَجُل: ذلك مُنَافِقٌ لاَ يُحِبُّ اللَّه ورَسُولَه، فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «لاَ تَقُلْ ذَلِكَ أَلاَ تَراهُ قال: لاَ إلهَ إِلاَّ اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ تَعالى؟». قال: اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَم، أَمَّا نَحْنُ فَوَاللَّهِ ما نَرَى وُدَّه، وَلاَ حَديثَهُ إِلاَّ إِلى المُنَافِقين، فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «فَإِنَّ اللهَ قَدْ حَرَّمَ على النَّارِ مَنْ قال: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهِ اللَّهِ». [متفقٌ عليه]([[221]](#footnote-221))

**ترجمه:** عتبان بن مالک که از شرکت‌کنندگان غزوه‌‌ی «بدر» بوده است، می‌گوید: من برای قوم خود «بنی‌سالم» امامت می‌دادم. میانِ من و ایشان، بستر رودخانه (دره‌ای) بود که وقتی باران می‌بارید، برایم عبور از آن برای رفتن به مسجدشان، دشوار بود. لذا نزد رسول‌الله آمدم و به ایشان گفتم: چشمانم، ضعیف شده است؛ دره‌ای که میانِ من و قبیله‌ام قرار دارد، هنگام بارش باران، سیلاب می‌کند و عبور از آن برای من دشوار است. دوست دارم به خانه‌ام بیایید و در خانه‌ام نماز بخوانید تا محل نماز شما را برای خود، نمازخانه قرار دهم. رسول‌الله فرمود: «به‌زودی این کار را خواهم کرد». فردای آن روز هنگامی روز بالا آمده بود، رسول‌الله به همراه ابوبکر تشریف آورد و اجازه‌ی ورود خواست. گفتم: بفرمایید. پیش از نشستن، فرمود: «دوست داری در کجای خانه‌ات نماز بخوانم؟» و من به مکانی اشاره کردم که دوست داشتم آن‌جا نماز بخواند. رسول‌الله به نماز ایستاد و تکبیر گفت؛ ما نیز پشتِ سَرَش صف بستیم. دو رکعت نماز خواند و سپس سلام داد؛ ما هم با او سلام دادیم. رسول‌الله را نگه داشتم تا غذایی([[222]](#footnote-222)) که برای ایشان تدارک دیده بودیم آماده شود. اهلِ محل شنیدند که رسول الله در خانه‌ی من است. لذا عده‌ی زیادی از اهالی محل، در خانه‌ام جمع شدند. یکی از حاضران گفت: مالک (بن دُخشم) کجاست؟ او را نمی‌بینم. و دیگری، گفت: او، منافق است و الله و پیامبرش را دوست ندارد. رسول‌الله فرمود: «چنین مگو؛ مگر نمی‌دانی که او لاإله‌إلاالله گفته و از گفتن آن، تنها خشنودی الله متعال را خواسته است؟» آن مرد گفت: الله و پیامبرش داناترند؛ ولی به الله سوگند، تنها چیزی که ما از او می‌بینیم، محبت و توجهی‌ست که به منافقان دارد. رسول‌الله فرمود: «همانا الله، کسی را که به‌خاطر خشنودی او لاإله‌إلاالله بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است».

**شرح**

مؤلف/، روایتی ذکر کرده که در آن آمده است: عتبان بن مالک برای قومش بنی‌سالم، امامت می‌داد. در میان خانه‌ی عتبان و مسجدی که برای قومش امامت می‌داد، دره یا سیل‌گاهی وجود داشت که هنگامِ سیلاب، عبور از آن برای عتبان دشوار می‌شد. عتبان مشکل دیگری هم داشت؛ زیرا چشمانش ضعیف شده بود. لذا برای رفتن به مسجدِ قومش، دو مشکل داشت: مشکلِ راه، و مشکلِ بینایی. از این‌رو نزد پیامبر آمد و مشکلش را با ایشان در میان نهاد و رسول‌الله را به خانه‌اش دعوت کرد تا به خانه‌اش بروند و آن‌جا نماز بخوانند تا محلّ نمازشان را برای خود نمازخانه قرار دهد؛ گرچه حکمِ مسجد را نداشت.

پیامبر خواسته‌اش را پذیرفت و فرمود: «چنین خواهم کرد» و پس از بالا آمدن آفتاب به‌همراه ابوبکر به خانه‌ی عتبان رفت. ابوبکر، در سفر و حضر رفیق و همراه پیامبر بود و بیش‌ترِ اوقاتش را در کنارِ رسول‌الله سپری می‌کرد. از این‌رو بسیار شنیده می‌شد که پیامبر می‌فرمود: «من با ابوبکر و عمر آمدم»، «من با ابوبکر و عمر رفتم»، «من با ابوبکر و عمر برگشتم».

ابوبکر و عمر، دوستانِ همیشه‌همراه پیامبر بودند؛ چنان‌که در عالم برزخ در کنار او هستند و روز قیامت نیز با او خواهند بود.؛ این سه نفر، از یک مکان برمی‌خیزند و در پیشگاه پروردگار جهانیان حاضر می‌شوند؛ یعنی از همان خانه‌ای که پیامبر در آن به خاک سپرده شد و اینک در جوارِ مسجدالنبی‌ست.

حکمت الهی را بنگر؛ الله برای دفن پیامبرش خانه‌ای را برگزید که بعدها در نتیجه‌ی توسعه‌ی مسجدالنبی، در داخل مسجد قرار گرفت تا این سه نفر از میانِ مسجد برانگیخته شوند. لذا انتخابِ خداوند برای پیامبرش را ناپسند ندانید؛ زیرا در آن‌چه که الله برمی‌گزیند، مصلحت بزرگی‌ست که ما و شما، آن را درک نمی‌کنیم. مردم، وجود قبر پیامبر را در مسجد، ناپسند می‌پندارند و می‌گویند: این، همان اشکالی‌ست که قبرپرستان مطرح می‌کنند؛ یعنی همان کسانی که مساجد را بر سرِ قبرها بنا می‌نهند، خرده می‌گیرند که چرا قبر پیامبر در مسجد قرار گرفته است؟

اما هیچ ایرادی بر این مسأله وارد نیست؛ زیرا مسجد، بر سرِ قبر پیامبر بنا نشده است؛ بلکه با وجودِ توسعه‌ی مسجد، باز هم قبر، در خانه‌ای قرار دارد که از مسجد، جدا و مستقل می‌باشد و تنها باطل‌گرایان و کسانی که به دنبال باطل هستند، دلیل‌تراشی می‌کنند و چنین اعتراض‌هایی مطرح می‌نمایند. مانند ابلیس که برای اثبات برتری خود، دلیل‌تراشی می‌کرد و می‌گفت:

﴿أَنَا۠ خَيۡرٞ مِّنۡهُ خَلَقۡتَنِي مِن نَّارٖ وَخَلَقۡتَهُۥ مِن طِينٖ ١٢﴾ [الأعراف: ١٢]

من، از آدم بهترم؛ مرا از آتش آفریده­ای و او را از گل.

خلاصه این‌که پیامبر پس از بالا آمدن خورشید، به خانه‌ی عتبان رفت و اجازه‌ی ورود خواست و چون وارد خانه شد، پیش از آن‌که بنشیند، پرسید: «دوست داری کجا نماز بخوانم؟» زیرا با همین هدف به خانه‌‌ی عتبان آمده بود و دوست داشت پیش از هر چیز، همان کاری را انجام دهد که به‌خاطر آن، دعوتِ عتبان را پذیرفته بود. حکمت نیز همین است که انسان، ابتدا برنامه‌ها و کارهای برنامه‌ریزی‌شده‌ی خود را پیش ببرد و با رعایت اولویت، ابتدا به کارهایی بپردازد که آغاز کرده است تا از وقتش، بیش‌ترین استفاده را ببرد؛ نه این‌که کاری را ناتمام رها کند و به کارِ دیگری مشغول شود. برخی از مردم، بدون رعایت این نکته، وقت خود را هَدَر می‌دهند. مثالی ذکر می‌کنم؛ برای تحقیق درباره‌ی یک موضوع در یک کتاب یا منبع علمی، ابتدا به فهرست کتاب، مراجعه می‌کنید تا صفحه‌ی مربوط به این موضوع را بیابید. در این میان با موضوع دیگری برخورد می‌کنید که برای شما جالب است. تصمیم می‌گیرید موضوع جدید را مطالعه نمایید؛ باز هم موضوع دیگری می‌بینید که جالب است و به همین شکل به موضوع‌ها و مسایل گوناگون مشغول می‌شوید و از اصل موضوعی که کتاب را برای بررسی و مطالعه‌ی آن باز کرده‌اید، باز می‌مانید! لذا پیش از پرداختن به موضوع‌های جانبی، به مسأله‌ی مورد تحقیق خود بپردازید و سپس به مطالعه‌ی موضوع‌های حاشیه‌ای یا جانبی.

پیامبر آن‌جا نماز خواند و حاضران نیز با ایشان به نماز ایستادند؛ زیرا این جماعت، یک جماعتِ اتفاقی بود، نه همیشگی.

پس از پایان نماز، برای پیامبر غذایی ساده و معمولی تدارک دیدند. در این میان، اهالی محل، باخبر شدند که پیامبر در خانه‌ی عتبان می‌باشد؛ لذا عده‌ی زیادی به خانه‌ی عتبان آمدند تا از رهنمودهای پیامبر استفاده کنند، پای صحبتش بنشینند و از سنتش بهره ببرند. شخصی پرسید: فلانی کجاست؟ دیگری، پاسخ داد: او منافق است. پیامبر در ردِ این شخص فرمود: «چنین مگو؛ مگر نمی‌دانی که او «لاإله‌إلاالله» گفته و از گفتن آن، تنها خشنودی الله متعال را خواسته است؟» آن مرد گفت: «الله و پیامبرش داناترند». زیرا کسی که به‌خاطر خشنودی الله، این کلمه را بگوید، مؤمن است، نه منافق؛ منافق برای خودنمایی و نام و آوازه‌ی خود، این کلمه را بر زبان می‌آورد و ایمان به توحید، در قلب او، جای ندارد. - پناه بر الله- ولی کسی که به‌خاطر خشنودی الله، این کلمه را می‌گوید، به آن ایمان دارد و تصدیقش می‌کند و این کلمه، در قلبش جای دارد.

سپس پیامبر فرمود: «همانا الله، کسی را که به‌خاطر خشنودی او، لاإله‌إلاالله بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است». زیرا کسی که خالصانه این کلمه را بگوید، به مقتضای آن، عمل می‌کند؛ یعنی دستورها و تکالیف شرعی خود را به انجام می‌رساند و از نواهی و کارهای حرام و ممنوع می‌پرهیزد. و هرکس، چنین روی‌کردی داشته باشد و حلال را حلال بداند و حرام را حرام، جزو بهشتیان است و وارد بهشت خواهد شد و الله متعال، آتش دوزخ را بر او حرام می‌گرداند.

این حدیث، بدین معنا نیست که بی‌نماز، کافر نمی‌باشد؛ زیرا به‌طور قطع و با علم یقین، می‌دانیم و برای ما، همانند خورشید، روشن است که اگر کسی، «لاإله‌إلاالله» را خالصانه بگوید، امکان ندارد نماز نخواند؛ این، محال است. لذا کسی که ادعا می‌کند این کلمه را فقط به‌خاطر خشنودی الله متعال گفته است، ولی نماز نمی‌خواند، سخت دروغ می‌گوید و از بدترین دروغ‌گوهاست. زیرا اگر کلمه‌ی توحید را خالصانه می‌گفت، بزرگ‌ترین رکن اسلام پس از شهادتین، یعنی نماز را ترک نمی‌کرد.

نکات فراوانی از این برداشت می‌شود؛ از جمله این‌که:

اگر وضعیت کسی مانند وضعیت عتبان باشد، در رابطه با ترک نماز جماعت، معذور است و می‌تواند در خانه‌اش نماز بخواند؛ مانند کسی که مانعی چون رودخانه در میان مسجد و خانه‌اش قرار دارد.

از این حدیث، این نکته هم برمی‌آید که برای انسان، جایز است بدون گفتن «ان‌شاءالله»، بگوید که در آینده، چنین خواهم کرد؛ لذا اگر کسی، انسان را دعوت کند و بگوید: فردا نزد ما خواهید بود و انسان در پاسخ بگوید: «باشد، خواهم آمد»، و «ان‌شاءالله» نگوید، ایرادی ندارد و جایز است. شاید کسی بپرسد: پس مفهوم این آیه چه می‌شود که الله متعال فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَاْيۡءٍ إِنِّي فَاعِلٞ ذَٰلِكَ غَدًا ٢٣ إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُۚ﴾ [الكهف: ٢٣، ٢٤]

و درباره‌ی هیچ کاری نگو که من فردا این کار را خواهم کرد، مگر این‌که (بگویی:) اگر الله بخواهد.

﴿لِشَاْيۡءٍ﴾ ، عام است؛ یعنی هم شامل فعل پروردگار می‌شود و هم شامل کردار بنده.

لذا در پاسخ می‌گوییم: کسی که به شما می‌گوید: فردا نزدت خواهم آمد، دو نیت دارد:

**نیت نخست:** این‌که این سخن را با قاطعیت بگوید؛ در چنین حالتی گفتن «ان‌شاءالله» ضروری‌ست؛ زیرا خود، نمی‌داند که آیا فردا موفق به آمدن خواهد شد یا خیر و نمی‌داند که آیا فردایی خواهد داشت یا نه؟ و اگر هم فردایی داشته باشد، آیا توانایی آمدن خواهد داشت یا خیر؟ تازه اگر قدرتش را داشته باشد، چه بسا مانعی پیش بیاید و نتواند نزدتان بیاید.

**نیت دوم:** اگر بگوید: «این کار را خواهم کرد» و منظورش، خبر دادن از عزم و اراده‌ی درونی برای آمدن باشد، نه قصد قطعی، در این صورت، نگفتنِ «ان‌شاءالله» ایرادی ندارد؛ زیرا او در حقیقت، از وضعیت و اراده‌ی فعلی خود سخن می‌گوید. به عنوان مثال: اگر به شما گفته شود: آیا به سفر مکه خواهی رفت؟ و شما به‌قصد خبر دادن از عزم و اراده‌ی درونی خود، بگویید: «بله، خواهم رفت»، در واقع از اراده و تصمیم خود سخن گفته‌اید؛ اما اگر تصمیم جدی و قطعی دارید که این کار را انجام دهید، حتماً «ان‌شاءالله» بگویید.

از این حدیث، هم‌چنین درمی‌یابیم که اگر چیزی مانند گل و لای، و آب و سیلاب یا امثال آن در مسیر مسجد باشد که رفت و آمد را مشکل می‌کند، در این صورت، ترک جماعت عذر محسوب می‌شود. در شب‌های بارانی، شخصی به دستور رسول‌الله جار می‌زد که هرکس در خانه‌اش یا در هر محلی که هست، نماز بخواند. علتش، این بود که مردم دچارِ مشکل نشوند. البته اگر آب، گل و لای، شدت و فشار نداشته باشد یا مشکل‌ساز نباشد، در این صورت ترک جماعت، عذر نیست.

از حدیث عتبان بن مالک چنین برمی‌آید که نمازخانه‌ی خانگی انسان، یعنی محلی که در خانه‌اش برای نماز انتخاب می‌کند، حکمِ مسجد را ندارد؛ فرقی نمی‌کند که محدوده‌‌ی نمازخانه‌اش را جدا کند یا نه. در هر صورت، نمازخانه‌های منازل، حکم مسجد را ندارد؛ لذا برای انسان، جایز است که در حالِ جنابت در آن بنشیند. هم‌چنین هنگام ورود به آن، لازم نیست که «تحیه‌المسجد» بخواند. اعتکاف در نمازخانه‌ی منزل، درست نمی‌باشد؛ حتی برای زنی که محل مشخصی از خانه‌اش را به عنوان نمازخانه یا محل نماز، برگزیده است، جایز نیست که در آن، به اعتکاف بنشیند.

دیگر نکته‌ای که از این حدیث برداشت می‌کنیم، این‎ست که برگزاری جماعت در نمازهای نفل، جایز است؛ البته اگر گاهی اوقات انجام شود، نه به صورت دایم و همیشگی. زیرا وقتی عتبان محل مورد علاقه‌اش را در خانه‌ی خود به پیامبر نشان داد تا در آن نماز بخوانند، رسول‌الله جلو رفت و دو رکعت نماز خواند و حاضران، پشت سر ایشان به نماز ایستادند. لذا جایز است که انسان سنت‌های روزانه یا نماز ضحی را برخی از اوقات، به‌جماعت بخواند. ثابت شده است که ابن عباس، ابن‌مسعود و حذیفه نیز، هر کدام نماز شب را با پیامبر به‌جماعت خوانده‌اند؛ البته نه به صورت دایم و همیشگی. خلاصه این‌که ادای نمازهای نفل به‌جماعت در صورتی که یک عادت نشود، یعنی هر از چندگاهی، جایز است.

یکی از نکات آموزنده‌ی این حدیث، این‎ست که بر انسان، واجب می‌باشد که از متهم کردن دیگران به کفر و نفاق، خودداری کند؛ مگر در حالتِ ضرورت یا در چارچوب شرایط شرعی؛ در این حالت نیز باید ادعایش مبتنی بر دلایل واضح و روشن باشد. زیرا همین‌که شخصی، مالک را به نفاق متهم کرد، پیامبر فرمود: «چنین مگو؛ مگر نمی‌دانی که او «لاإله‌إلاالله» گفته و از گفتن آن، تنها خشنودی الله متعال را خواسته است؟».

می‌بینیم که پیامبر درباره‌ی شخصی گواهی داد که او، اخلاص دارد. البته ناگفته نماند که این، مخصوص پیامبر بوده است و پس از وفات ایشان، نمی‌توان کسی را قاطعانه مخلص دانست؛ زیرا ما، فقط ظاهر را می‌بینیم و بر طبق ظاهرِ افراد، قضاوت می‌کنیم؛ هرکس، در ظاهر، نیک باشد، او را نیکوکار می‌دانیم و غیبتش را نمی‌کنیم و به او ناسزا نمی‌گوییم.

این حدیث، نشان‌گر محبت اصحاب به پیامبر و علاقه به هم‌نشینی با ایشان است؛ زیرا همین‌که باخبر شدند رسول‌الله در خانه‌ی عتبان بن مالک می‌باشد، به خانه‌ی عتبان آمدند و آن‌جا اجتماع کردند تا از برکت علم و سنت پیامبر استفاده کنند.

یکی از نکات آموزنده‌ی این حدیث که پیش‌تر نیز به آن اشاره کردیم، اهمیت اولویت‌بندی در کارهاست و این‌که انسان باید قبل از پرداختن به کارهای جانبی، به کارِ اصلیِ خود بپردازد. زیرا پیامبر پیش از نشستن و پیش از صرف غذا، نماز خواند؛ یعنی همان کاری که به‌قصد انجامِ آن به خانه‌ی عتبان رفته بود.

این حدیث، نشان می‌دهد که پیامبر بسیار متواضع بوده است؛ زیرا عتبان می‌گوید: پس از پایان نماز، پیامبر را نگه داشتم تا غذای «خزیره» که برای پذیرایی از ایشان، تدارک دیده بودیم، آماده شود. «خزیره» غذایی بسیار ساده بود؛ اما پیامبر دعوت عتبان را پذیرفت و منتظر ماند تا این غذای ساده، آماده شود. و این، نشان‌گر تواضع و فروتنی رسول‌الله است.

مهم‌ترین و بزرگ‌ترین نکته‌ی این حدیث، این‎ست که: الله، کسی را که به‌خاطر خشنودی او، لاإله‌إلاالله بگوید، بر آتش دوزخ حرام کرده است». یعنی کسی که از گفتن «لاإله‌إلاالله»، رضایت و خشنودی الله را طلب کند، بر آتش دوزخ، حرام است. ناگفته پیداست که چنین شخصی، به اعمالی می‌پردازد که مایه‌ی نزدیکی او به الله متعال است؛ یعنی اعمالِ فرض و نفل. لذا این حدیث، نمی‌تواند بهانه و دستاویزی برای افراد تنبل و سهل‌انگار باشد؛ همان کسانی که می‌گویند: ما، خالصانه «لاإله‌إلاالله» می‌گوییم. به این‌ها باید گفت: اگر در ادعای خود، صادق بودید، عبادت‌های واجب را ترک نمی‌کردید.

\*\*\*

423- وعن عمرَ بنِ الخطاب قال: قَدِمَ رسُولُ اللَّهِ بِسَبْيٍ فَإِذَا امْرَأَةٌ مِنَ السَّبْي تَسْعَى، إِذْ وَجَدتْ صبيًّا في السبْي أَخَذَتْهُ فَأَلْزَقَتْهُ بِبَطْنِها، فَأَرْضَعَتْه، فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَتُرَوْنَ هَذِهِ المَرْأَةَ طارِحَةً وَلَدَهَا في النَّار؟ قُلْنَا: لاَ وَاللَّه. فَقال: «للَّهُ أَرْحمُ بِعِبادِهِ مِنْ هَذِهِ بِولَدِهَا». [متفقٌ عليه]([[223]](#footnote-223))

**ترجمه:** عمر بن خطاب می‌گوید: تعدادی اسیر جنگی نزد رسول‌الله آوردند. زنی، در میان اسیران به این سو و آن‌سو می‌دوید؛ ناگهان کودکی را در میان اسیران دید (که فرزندش بود)؛ او را در آغوش گرفت و به او شیر داد. رسول‌الله فرمود: «آیا به نظرِ شما این مادر، فرزندش را در آتش می‌اندازد؟» گفتیم: نه، به الله سوگند (امکان ندارد چنین کاری بکند). رسول‌الله فرمود: «به‌طور قطع الله بر بندگانش از این مادر نیز نسبت به فرزندش، مهربان‌تر است».

424- وعن أبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الخَلْق، كَتَبَ في كِتَابٍ فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ العَرْش: إِنَّ رَحْمتي تَغْلِبُ غَضَبِي».

وفي روايةٍ: «غَلَبَتْ غَضَبِي» وفي روايةٍ: «سَبَقَتْ غَضَبِي». [متفقٌ عليه]([[224]](#footnote-224))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هنگامی که الله، آفریده‌هایش را خلق کرد، در کتابی که بالای عرش، نزد اوست، نوشت: رحمت من بر خشم من غالب است».

و در روایتی آمده است: «بر خشمِ من غلبه کرد». و در روایتی دیگر: «بر خشم من سبقت گرفت».

425- وعنه قال: سمِعْتُ رسُولَ اللَّهِ يقول: جَعَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ مائَةَ جُزْءٍ، فَأَمْسَكَ عِنْدَهُ تِسْعَةً وتِسْعِين، وَأَنْزَلَ في الأَرْضِ جُزْءًا واحِدًا، فَمِنْ ذَلِكَ الجُزْءِ يَتَراحمُ الخَلائِقُ حَتَّى تَرْفَعَ الدَّابَّةُ حَافِرَهَا عَنْ ولَدِهَا خَشْيَةَ أَنْ تُصِيبَهُ».

وفي روايةٍ: «إِنَّ للَّهِ تَعَالى مائَةَ رَحْمَةٍ أَنْزَلَ مِنْهَا رَحْمَةً وَاحِدَةً بَيْنَ الجِنِّ والإِنْسِ وَالبَهَائمِ وَالهَوام، فَبهَا يَتَعاطَفُون، وبها يَتَراحَمُون، وَبها تَعْطِفُ الوَحْشُ عَلى وَلَدهَا، وَأَخَّرَ اللَّهُ تَعالى تِسْعاً وتِسْعِينَ رَحْمَةً يَرْحَمُ بِهَا عِبَادهُ يَوْمَ القِيَامَةِ». [متفقٌ عليه]([[225]](#footnote-225))

ورواهُ مسلم أَيضاً من روايةِ سَلْمَانَ الفَارِسي قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إِنَّ للَّهِ تَعَالَى ماِئَةَ رَحْمَةٍ فَمِنْها رَحْمَةٌ يَتَراحَمُ بها الخَلْقُ بَيْنَهُمْ، وَتِسْع وَتِسْعُونَ لِيَوْم القِيامَةِ».

وفي رواية: «إِنَّ اللهَ تعالى خَلَقَ يَومَ خَلَقَ السَّمَواتِ والأَرْضَ مِائَةَ رَحْمَةٍ كُلُّ رَحْمَةٍ طِبَاقُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلى الأَرْض، فَجَعَلَ مِنها في الأَرْضِ رَحْمَةً فَبِها تَعْطِفُ الوَالِدَةُ عَلَى وَلَدِهَا وَالْوحْشُ وَالطَّيْرُ بَعْضُها عَلَى بَعْضٍ فَإِذا كانَ يَوْمُ القِيامَةِ، أَكْمَلَها بهِذِهِ الرَّحْمَةِ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «الله، رحمت را به صد قسمت تقسیم کرده است؛ نود و نُه بخش آن را نزد خود نگه داشته یک بخش را به زمین فرستاده است و به‌خاطر همین یک بخش است که مخلوقات با یک‌دیگر مهربان هستند (به هم رحم می‌کنند)؛ به‌گونه‌ای که جانور، سُم خود را بالا می‌گیرد تا مبادا به بچه‌اش آسیبی برسد».

و در روایتی آمده است: «الله متعال، صد رحمت دارد که یک رحمتِ آن را میان انسان‌ها، جن‌ها، جانوران و حشرات، نازل کرده است و با این یک رحمت است که آفریده‌های الهی به یک‌‌دیگر مهربانی و رحم می‌‌کنند و به همین خاطرست که جانوران وحشی به فرزندان خود، رحم می‌نمایند. و الله متعال، نود و نُه بخش دیگر رحمت را نگه داشته است و روز قیامت، با آن بر بندگان خود، رحم می‌فرماید».

مسلم نیز این حدیث را از سلمان فارسی روایت کرده است؛ سلمان می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله متعال، صد رحمت دارد؛ از آن جمله، رحمتی‌ست که باعث می‌شود مخلوقات، به یک‌دیگر رحم ‌کنند؛ و نود و نه رحمت برای روز قیامت است».

و در روایتی دیگر آمده است: «الله متعال، در روزِ آفرینش آسمان‌ها و زمین، صد رحمت آفرید؛ هر رحمتی، به بزرگیِ فاصله‌ی میان آسمان تا زمین است. یک بخش از این رحمت‌ها را در زمین قرار داده است و همین یک رحمت، باعث می‌شود که مادر به فرزند خود مهر بورزد و جانوران وحشی و پرندگان، به یک‌دیگر رحم کنند و چون روز قیامت فرارسد، با این یک رحمت، سایر بخش‌های رحمت را کامل می‌گرداند».

426- وعنه عَنِ النَّبِيِّ فِيمَا يَحكِى عَن ربِّه، تَبَارَكَ وَتَعَالى، قال: «أَذنَب عبْدٌ ذَنبًا، فقال: اللَّهُمَّ اغفِرْ لي ذَنبي، فقال اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعالى: أَذَنَبَ عبدِي ذنبًا، فَعلِم أَنَّ لَهُ ربًّا يَغْفِرُ الذَّنْب، وَيأْخُذُ بِالذَّنب، ثُمَّ عَادَ فَأَذَنَبَ، فقال: أَيْ ربِّ اغفِرْ لِي ذنبي، فقال تبارك وتعالى: أَذنبَ عبدِي ذَنبًا، فَعَلمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغفِرُ الذَّنب، وَيَأخُذُ بِالذنْب، ثُمَّ عَادَ فَأَذنَبَ، فقال: أَي رَبِّ اغفِرْ لي ذَنبي، فقال تَبَارَكَ وَتَعَالى: أَذنَبَ عَبدِي ذَنبًا، فعَلِمَ أَنَّ لَهُ رَبًّا يَغْفِرُ الذَّنب، وَيأْخُذُ بِالذَّنب، قدَ غَفَرْتُ لِعبدي، فَلْيَفعَلْ ما شَاءَ». [متفقٌ عليه]([[226]](#footnote-226))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر ضمن نقل قول از پروردگار بلندمرتبه‌اش فرمود: «یکی از بندگان، گناهی انجام داد و گفت: یا الله! گناهم را بیامرز. و الله متعال فرمود: "بنده‌ام، مرتکب گناه شد و دانست پروردگاری دارد که گناهان را می‌بخشد و در برابر گناهان، مجازات می‌کند." باز هم این بنده، مرتکب گناه می‌شود و می‌گوید: ای پروردگارم! گناهم را بیامرز. و الله متعال، فرمود: "بنده‌ام، مرتکب گناه شد و دانست پروردگاری دارد که گناهان را می‌بخشد و در برابر گناهان، مجازات می‌کند." این بنده، باری دیگر مرتکب گناه می‌شود و می‌گوید: ای پروردگارم! گناهم را بیامرز. و الله متعال، فرمود: «بنده‌ام، مرتکب گناه شد و دانست پروردگاری دارد که گناهان را می‌بخشد و در برابر گناهان، مجازات می‌کند. بنده‌ام را بخشیدم؛ پس هر چه می‌خواهد، انجام دهد»».

«هرچه می‌خواهد، انجام دهد»، یعنی تا زمانی که چنین می‌کند- مرتکب گناه می‌شود و توبه می‌نماید- او را می‌بخشم؛ زیرا توبه، گناهان گذشته را از میان می‌برد.

427- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «وَالَّذِي نَفْسي بِيَدِهِ لَوْ لَمْ تُذنِبُوا، لَذَهَبَ اللَّهُ بِكُم، وَجَاءَ بِقومٍ يُذْنِبُون، فَيَسْتَغْفِرُونَ اللَّه تعالى فيَغْفرُ لَهُمْ». [روایت مسلم]([[227]](#footnote-227))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، اگر گناه نمی‌کردید، الله شما را از میان برمی‌داشت و کسانی را به جای شما می‌آورد که گناه کنند و از الله متعال، آمرزش بخواهند و او نیز آن‌ها را بیامرزد».

428- وعن أبي أَيُّوبَ خَالِدِ بنِ زيد قال: سمعتُ رسول اللَّه يقول: «لَوْلا أَنَّكُمْ تُذنبُون، لخَلَقَ اللَّهُ خَلقاً يُذنِبون، فَيَسْتَغْفِرُون، فَيَغْفِرُ لَهُمْ». [روایت مسلم]([[228]](#footnote-228))

**ترجمه:** ابوایوب، خالد بن زید می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «اگر شما گناه نمی‌کردید، الله متعال، مردمان دیگری پدید می‌آورد که گناه کنند و آمرزش بخواهند و او، آن‌ها را بیامرزد».

429- وعن أبي هريرة قال: كُنَّا قُعوداً مَع رسول اللَّه، مَعَنا أَبُو بكْر وَعُمَر رضي اللهُ عنهما في نَفَر، فَقَامَ رسول اللَّه مِنْ بَيْن أَظْهُرنَا، فَأَبْطَأَ عَلَيْنَا، فَخَشَينا أَنْ يُقْتَطَعَ دُونَنَا، فَفَزَعْنا، فَقُمْنَا، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ فَزع، فَخَرجتُ أَبْتَغِي رسول اللَّه، حَتَّى أَتَيتُ حَائِطاً لِلأَنْصَارِ وَذَكَرَ الحديث بطُوله إِلى قوله: فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «اذْهَبْ فَمَنْ لَقِيتَ وَرَاءَ   
هَذَا الحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَه إلاَّ اللَّه، مُسْتَيقِناً بهَا قَلَبُهُ فَبَشِّرْهُ بِالجَنَّةِ». [روایت مسلم]([[229]](#footnote-229))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: ما به همراه ابوبکر و عمر$ با پیامبر نشسته بودیم و چند نفر دیگر نیز با ما بودند. پیامبر از میانِ ما برخاست و رفت و چون تأخیر کرد، ترسیدیم که مبادا در نبودِ ما و در تنهایی، مشکلی برایش پیش آمده باشد؛ طاقت نیاوردیم و برخاستیم (تا ببینیم چه شده است). من، نخستین کسی بودم که نگران شدم؛ لذا بیرون رفتم و در جستجوی پیامبر بودم تا این‌که باغی از انصار رسیدم.... آن‌گاه ابوهریره این حدیث طولانی را ذکر می‌کند تا آن‌جا که می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «برو و هرکس را بیرون این باغ دیدی که گواهی می‌دهد معبود راستینی جز الله نیست و قلبش به آن یقین دارد، به او مژده‌ی بهشت بده».

430- وعن عبد اللَّه بن عَمْرو بن العاص رضي اللهُ عنهما، أَنَّ النَّبِيَّ تَلا قَوَل اللَّهِ في إِبراهِيمَ: **﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضۡلَلۡنَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِۖ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّيۖ﴾** [ابراهيم: ٣٦]، وَقَوْلَ عيسى: **﴿إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١١٨﴾** [المائ‍دة: ١١٨]، فَرَفَعَ يَدَيْه وقال: «اللَّهُمَّ أُمَّتِي أُمَّتِي» وَبَكَى، فقال اللَّه: «يا جبريلُ اذْهَبْ إِلى مُحَمَّدٍ وَرَبُّكَ أَعْلَم،فسلْهُ مَا يُبكِيه؟» فَأَتَاهُ جبرِيلُ فَأَخبَرَهُ رسولُ اللَّه بِمَا قال: وَهُو أَعْلَم، فقال اللَّهُ تعالى: «يا جِبريلُ اذهَبْ إِلى مُحَمَّدٍ فَقُل: إِنَّا سَنُرضِيكَ في أُمَّتِكَ وَلا نَسُوؤُكَ». [روایت مسلم]([[230]](#footnote-230))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: پیامبر فرموده‌ی الله درباره‌ی دعای ابراهیم را تلاوت کرد: ﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضۡلَلۡنَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِۖ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّيۖ﴾.([[231]](#footnote-231)) و نیز این سخن عیسی را تلاوت نمود: ﴿إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١١٨﴾([[232]](#footnote-232)) آن‌گاه رسول‌الله دستانش را بلند کرد و گفت: «یا الله! امتم، امتم». و گریست. الله فرمود: «ای جبرئیل! نزد محمد برو- در حالی که الله داناتر است- از محمد بپرس که چرا می‌گرید؟ جبرئیل نزد رسول‌الله آمد و ایشان، علت گریه‌اش را بیان فرمود. - و الله خود داناست.- الله متعال فرمود: «ای جبرئیل! نزد محمد برو و بگو: ما، تو را درباره‌ی امتت خشنود می‌سازیم و تو را اندوهگین و ناراحت نمی‌کنیم».

**شرح**

احادیثی که مؤلف/ ذکر کرده، درباره‌ی امیدواری به رحمت الهی‎ست. احادیث فراوانی در این‌ باره وجود دارد؛ از جمله این‌که الله متعال بر بندگانش از مادر نیز نسبت به فرزندش، مهربان‌تر است. دلیلش، داستانِ همان زنی‌ست که در میان اسیران جنگی در تلاش و تکاپو بود و ناگهان پسربچه‌ای را دید، به سویش دوید، او را در آغوش گرفت و به او شیر داد. پیامبر فرمود: «آیا به نظرِ شما این مادر، فرزندش را در آتش می‌اندازد؟» گفتند: خیر. رسول‌الله فرمود: «به‌طور قطع الله بر بندگانش از این مادر نیز نسبت به فرزندش، مهربان‌تر است». و این، از کمال لطف و رحمت پروردگار نسبت به بندگانش می‌باشد که نشانه‌های فراوانی دارد؛ نعمت‌هایی که پیاپی به ما ارزانی می‌دارد، نشانه‌ی روشنی از مهر خداوندی‌ست که بزرگ‌ترینش نعمت اسلام است. زیرا الله متعال، بسیاری از امت‌ها را از نعمت اسلام، محروم نموده، ولی بندگان مؤمنش را از این نعمت، برخوردار ساخته است.

از دیگر نشانه‌های مهرورزی الله به بندگانش، این‎ست که پیامبرانی مژده‌رسان و بیم‌دهنده به سوی مردم فرستاده تا پس از ارسال پیامبران، عذر و بهانه‌ای نداشته باشند.

مؤلف/ هم‌چنین احادیثی ذکر کرده که در آن، آمده است: رحمت الهی بر خشم و غضب او غالب است. از این‌رو الله به گنهکاران دستور داده که از پروردگارشان درخواست آمرزش کنند تا آنان را بیامرزد؛ حال آن‌که اگر می‌خواست، هلاکشان می‌کرد و آنان را به توبه و درخواست آمرزش، تشویق و ترغیب نمی‌فرمود.

﴿وَلَوۡ يُؤَاخِذُ ٱللَّهُ ٱلنَّاسَ بِمَا كَسَبُواْ مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهۡرِهَا مِن دَآبَّةٖ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمۡ إِلَىٰٓ أَجَلٖ مُّسَمّٗىۖ﴾ [فاطر: ٤٥]

و اگر الله، مردم را به سزای کردارشان گرفتار (عذاب) می‌کرد، روی زمین هیچ جنبنده‌ای نمی‌گذاشت، ولی تا زمان مشخصی به آنان مهلت می‌دهد.

لذا در حدیثی که مسلم/ روایت کرده، آمده است که پیامبر فرمود: «اگر شما گناه نمی‌کردید، الله متعال، مردمان دیگری پدید می‌آورد که گناه کنند و آمرزش بخواهند و او، آن‌ها را بیامرزد».

این، تشویقی‌ست برای این‌که وقتی انسان، مرتکب گناه می‌شود، از الله متعال، آمرزش بخواهد؛ زیرا اگر با نیتی صادقانه و قلبی سرشار از یقین، طلب آمرزش کند، الله او را می‌بخشد.

﴿قُلۡ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ أَسۡرَفُواْ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ لَا تَقۡنَطُواْ مِن رَّحۡمَةِ ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَغۡفِرُ ٱلذُّنُوبَ جَمِيعًاۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٥٣﴾ [الزمر: ٥٣]

بگو: ای بندگان من که با زیاده‌روی در گناهان به خویشتن ستم کرده‌اید! از رحمت الله ناامید نباشید. بی‌گمان الله، همه‌ی گناهان را می‌آمرزد. به‌راستی که او، همان ذات آمرزنده و مهرورز است.

از جمله‌ی احادیثی که در این باب ذکر شده، این روایت است که پیامبر فرموده‌ی الله درباره‌ی دعای ابراهیم را تلاوت کرد:

﴿رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضۡلَلۡنَ كَثِيرٗا مِّنَ ٱلنَّاسِۖ فَمَن تَبِعَنِي فَإِنَّهُۥ مِنِّيۖ وَمَنۡ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣٦﴾ [ابراهيم: ٣٦]

ای پروردگارم! بت‌ها سبب گمراهی بسیاری از مردم شده‌اند؛ پس هر که از من پیروی کند، بی‌گمان او از من است و هر که از من نافرمانی نماید، به‌طور قطع تو آمرزنده‌ی مهربانی.

و نیز این سخن عیسی را تلاوت نمود:

﴿إِن تُعَذِّبۡهُمۡ فَإِنَّهُمۡ عِبَادُكَۖ وَإِن تَغۡفِرۡ لَهُمۡ فَإِنَّكَ أَنتَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡحَكِيمُ ١١٨﴾

[المائ‍دة: ١١٨]

اگر عذابشان کنی، بندگان تو هستند؛ و اگر آن‌ها را ببخشی، به راستی که تو، توانای حکیمی.

آن‌گاه رسول‌الله دستانش را بلند کرد و گفت: «یا الله! امتم، امتم». و گریست. الله متعال فرمود: «ای جبرئیل! نزد محمد برو و بگو: ما، تو را درباره‌ی امتت خشنود می‌سازیم و تو را اندوهگین و ناراحت نمی‌کنیم».

الله محمد را درباره‌ی امتش، خشنود ساخت؛ چنان‌که اجر و پاداش این امت را در مقایسه با امت‌های پیشین، چندین برابر قرار داد. در حدیث صحیح آمده است: «مثال این امت و امت‌های گذشته، مانند شخصی‌ست که عده‌ای را از صبح تا ظهر به کار می‌گیرد و یک دینار به آنان مزد می‌دهد؛ آن‌گاه عده‌ی دیگری را از ظهر تا عصر به کار می‌گیرد و به آن‌ها نیز یک دینار مزد می‌دهد. سپس برخی دیگر را از عصر تا مغرب به‌کار می‌گیرد و به آن‌ها دو دینار مزد می‌دهد. دو گروه اول اعتراض می‌کنند و می‌گویند: چرا به ما که بیش‌تر کار کردیم، یک دینار دادی و به این‌ها دو دینار؟ کارفرما می‌گوید: آیا به شما کم ترین ستمی کرده‌ام؟ می‌گویند: خیر».([[233]](#footnote-233)) لذا هیچ سرزنشی بر او نیست. پس فضل و لطف الهی بر این امت، فراوان است.

الله متعال، محمد مصطفی را درباره‌ی امتش راضی نمود و امتیازات فراوانی به این امت بخشید؛ از جمله این‌که پاداش فراوانی به آن‎ها می‌دهد؛ هم‌چنین با این‌که آخرین امت هستند، ولی نخستین امتی خواهند بود که روز قیامت، به حسابِ اعمالشان رسیدگی می‌شود. این امت، فضایل و امتیازات فراوانی دارد؛ همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «أُعْطِيت خَمْسًا لَمْ يُعْطَهُنَّ أَحَد مِنْ الْأَنْبِيَاء قَبْلِي نُصِرْت بِالرُّعْبِ مَسِيرَةَ شَهْرٍ وَجُعِلَتْ لِي الأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا وَأُحِلَّتْ لِي الْغَنَائِمُ وَلَمْ تَحِلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي»؛([[234]](#footnote-234)) یعنی: «پنج چیز به من عطا شده است که پیش از من، هیچ پیامبری از آن‌ها برخوردار نشد: از مسافت یک ماه، دشمنانم، دچار ترس و وحشت می‌شوند؛ زمین، برای من مسجد و پاک گردیده است؛ و مال غنیمت برای من حلال شده است، در صورتی که پیش از من برای هیچ‌کس حلال نشد».([[235]](#footnote-235))

این‌ها ویژگی‌هایی‌ست که به رسول‌الله و امتش عنایت شده است. در هر حال، احادیثی که مؤلف/ ذکر کرده، درباره‌ی امیدواری به رحمت الهی‌ست و انسان را بر آن می‌دارد که کارهای نیک و شایسته انجام دهد و با انجام آن به آمرزش و پاداش الاهی، امیدوار باشد.

\*\*\*

431- وعن مُعَاذِ بنِ جَبَل قال كُنتُ رِدْفَ النَّبيِّ عَلَى حِمارٍ فقال: «يَا مُعَاذُ هَل تَدري مَا حَقُّ اللَّه عَلى عِبَادِهِ، ومَا حَقُّ الْعِبادِ عَلى اللَّه؟» قلت: اللَهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَم. قال: «فَإِنَّ حَقَّ اللَّهِ عَلَى العِبَادِ أَن يَعْبُدُوه، وَلا يُشْرِكُوا بِهِ شَيْئا، وَحقَّ العِبادِ عَلى اللَّهِ أَنْ لا يُعَدِّبَ مَنْ لا يُشِركُ بِهِ شَيْئًا». فقلت: يا رسولُ اللَّهِ أَفَلا أُبَشِّرُ النَّاس؟ قال: «لا تُبَشِّرْهُم فَيَتَّكِلُوا». [متفقٌ عليه]([[236]](#footnote-236))

**ترجمه:** معاذ بن جبل می‌گوید: پشتِ سرِ پیامبر بر الاغی سوار بودم. پیامبر فرمود: «ای معاذ! آیا می‌دانی حق الله بر بندگان، و حق بندگان بر الله چیست؟» گفتم: الله و پیامبرش داناترند. فرمود: «حقّ الله بر بندگان، این‎ست که او را عبادت کنند و چیزی را شریکش نسازند؛ و حق بندگان بر الله، این‎ست که کسی را که چیزی شریکش نمی‌گرداند، عذاب نکند». گفتم: ای رسول‌خدا! آیا این مژده را به مردم برسانم؟ فرمود: «خیر؛ این مژده را مگو. زیرا بیم آن می‌رود که بر این مژده، تکیه کنند و عمل را ترک نمایند».

432- وعن البَرَاءِ بنِ عازب رضي اللهُ عنهما عَنِ النَّبِيِّ قال: «الْمُسْلِمُ إِذَا سُئِلَ في القَبرِ يَشهَدُ أَن لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّه، وأَنَّ مُحَمَّداً رسولُ اللَّه، فذلك قولهُ تعالى: ﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ﴾ [ابراهيم: ٢٧]». [متفقٌ عليه]([[237]](#footnote-237))

**ترجمه:** براء بن عازب می‌گوید: پیامبر فرمود: «مسلمان، هنگامِ سؤال قبر گواهی می‌دهد که معبود برحقی جز الله وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی الله است؛ این، مفهوم سخن الله متعال است که می‌فرماید: ﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ﴾ [ابراهيم: ٢٧]».([[238]](#footnote-238))

433- وعن أَنس عن رسول اللَّه قال: «إِنَّ الكَافِرَ إِذَا عَمِلَ حَسَنَةً، أُطعِمَ بِهَا طُعمَةً مِنَ الدُّنيَا، وَأَمَّا المُؤمِن، فَإِنَّ اللهَ تعالى يَدَّخِرُ لَهُ حَسَنَاتِهِ في الآخِرَةِ، وَيُعْقِبُهُ رِزْقاً في الدُّنْيَا عَلى طَاعَتِهِ».

وفي روايةٍ: «إِنَّ اللهَ لا يَظْلِمُ مُؤْمِناً حَسَنَةً يُعْطَى بِهَا في الدُّنْيَا، وَيُجْزَى بِهَا في الآخِرَة، وَأَمَّا الْكَافِر، فَيُطْعَمُ بِحَسَنَاتِ مَا عَمِلَ للَّهِ تعالى في الدُّنْيَا حَتَّى إِذَا أَفْضَى إِلى الآخِرَة لَمْ يَكُنْ لَهُ حَسَنَةٌ يُجْزَى بِهَا». [روایت مسلم]([[239]](#footnote-239))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «وقتی کافری کار نیکی انجام دهد، در برابر آن بهره‌ای از نعمت‌های دنیا به او داده می‌شود؛ اما الله متعال، نیکی‌های مؤمن را برای آخرت او ذخیره می‌کند و روزی‌ای در دنیا به دنبالِ طاعتش به او عطا می‌فرماید».

و در روایتی دیگر آمده است: «به‌یقین الله متعال، در برابر هیچ کار نیکی به هیچ مؤمنی ستم نمی‌کند (و از پاداش او نمی‌کاهد)؛ مؤمن بهره‌ی نیکی‌اش را در دنیا دریافت می‌کند و در آخرت نیز در برابر هر نیکی، پاداش می‌یابد؛ اما کافر، در دنیا از (لذایذ دنیوی و) بهره‌ی نیکی‌هایی که برای الله متعال انجام داده است، برخوردار می‌شود تا پس از انتقال به آخرت نیکی‌ای نداشته باشد که به‌خاطر آن پاداش بگیرد».

434- وعن جابر قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَثَلُ الصَّلَوَاتِ الخَمْسِ كَمَثَلِ نَهَرٍ جَارٍ غَمْرٍ عَلَى بَابِ أَحَدِكُمْ يَغْتَسِلُ مِنْهُ كُلَّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ». [روایت مسلم]([[240]](#footnote-240))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مثالِ نمازهای پنج‌گانه مانند رودخانه‌ی پُرآبی‌ست که در مقابل خانه‌ی هر یک از شما، جاری‌ست و او، روزانه پنج بار خود را در آن می‌شوید».

435- وعن ابنِ عباس رضي اللهُ عنهما قال: سمعتُ رسولَ اللهِ يقول: «مَا مِنْ رَجُلٍ مُسلِمٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ عَلَى جَنازتِه أَرَبَعُونَ رَجُلاً لا يُشرِكُونَ بِاللَّهِ شَيئاً إِلاَّ شَفَّعَهُمُ اللَّهُ فيه». [روایت مسلم]([[241]](#footnote-241))

**ترجمه:** ابن عباس$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هر فردِ مسلمانی بمیرد و چهل مسلمان موحد که هیچ چیز و هیچ‌کس را با الله شریک نساخته‌اند، بر او نماز بخوانند، الله متعال شفاعت آنان را در حقّ او می‌پذیرد».

436- وعن ابنِ مسعود قال: كُنَّا مَعَ رسولِ اللَّهِ في قُبَّةٍ نَحوًا مِنْ أَرَبعِين، فقال: «أَتَرضَونَ أَنْ تَكُونُوا رُبُعَ أَهْلِ الجَنَّة؟» قُلْنَا: نَعَم، قال: «أَتَرضَونَ أَن تَكُونُوا ثُلُثَ أَهْلِ الجَنَّة؟» قُلْنَا: نَعَم، قال: «وَالَّذِي نَفسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ إِنِّي لأَرجُو أَنْ تَكُونُوا نِصفَ أَهْلِ الجَنَّة، وَذَلِك أَنَّ الجَنَّةَ لا يَدخُلُهَا إِلاَّ نَفسٌ مُسلِمَةٌ، وَمَا أَنتُمْ في أَهْلِ الشِّركِ إِلاَّ كََالشَّعرَةِ البَيَضَاءِ في جلدِ الثَّورِ الأَسود، أَوْ كَالشَّعَرَةِ السَّودَاءِ في جلدِ الثَّورِ الأَحْمَرِ». [متفقٌ عليه]([[242]](#footnote-242))

**ترجمه:** ابن مسعود می‌گوید: ما حدود چهل نفر با پیامبر در خیمه‌ای بودیم؛ فرمود: «آیا راضی می‌شوید که شما مسلمانان، یک‌چهارم بهشتیان باشید؟» گفتیم: بله. فرمود: «آیا راضی می‌شوید که شما، یک‌سوم بهشتیان باشید؟» گفتیم: بله. فرمود: «سوگند به ذاتی که جان محمد در دست اوست، من امیدوارم که شما نصف بهشتیان باشید؛ زیرا کسی جز مسلمان، وارد بهشت نمی‌شود. شما نسبت به مشرکان، مانند موی سفیدی در پوست گاوی سیاه هستید؛ یا مانندِ مویی سیاه در پوست گاوی سرخ‌موی».

437- وعن أبي موسى الأَشعري قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيامَةِ دَفَعَ اللَّهُ إِلى كُلِّ مُسْلِمٍ يَهُوديًّا أو نَصْرَانِيًّا فَيَقُول: هَذَا فِكَاكُكَ مِنَ النَّارِ».

وفي رواية عنهُ عن النَّبيِّ قال: «يَجِيءُ يَوْمَ الْقِيامَةِ نَاسٌ مِنَ المُسْلِمِين بِذُنُوبٍ أَمْثَالِ الجبَالِ يَغفِرُهَا اللَّهُ لهمُ». [روایت مسلم]([[243]](#footnote-243))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «وقتی روز قیامت فرامی‌رسد، الله متعال، به هر مسلمانی، یک یهودی یا نصرانی می‌دهد و می‌فرماید: این، عوض و بلاگردان تو از آتش دوزخ است».

و در روایتی دیگر از ابوموسی آمده است: پیامبر فرمود: «روز قیامت گروهی از مسلمانان با گناهانی مانند کوه‌ها، (به میدان حشر) می‌آیند، اما الله همه‌ی آن‌ها را می‌آمرزد».

[نووی گوید: معنای سخن پیامبر که فرمود: «الله متعال، به هر مسلمانی یک یهودی یا نصرانی می‌دهد...»، در حدیثی که ابوهریره روایت کرده، آمده است: «هرکس، جایگاهی در دوزخ و جایگاهی در بهشت دارد؛ هنگامی که مؤمن وارد بهشت می‌شود، کافری، جای او را در دوزخ می‌گیرد». زیرا او، به‌خاطر کفرش سزاوار دوزخ است. و معنای عوض و بلاگردان که در حدیث ابوموسی آمده، همین است که وقتی مسلمان در آستانه‌ی ورود به دوزخ قرار می‌گیرد، کافری، جای او را در دوزخ پُر می‌کند و باعث رهایی او از آتش دوزخ می‌شود. زیرا الله متعال، تعدادی را برای دوزخ مقرر فرموده است که آن را پُر می‌کنند. به عبارت دیگر، کافران به سبب گناهان و کفرشان، به جای مسلمانان وارد دوزخ می‌شوند و در حقیقت، بلاگردان آنان قرار می‌گیرند. و الله داناتر است.

438- وعن ابن عمَر رضي اللهُ عنهما قال: سمِعتُ رسولَ اللَّه يقول: «يُدْنَى المُؤْمِنُ يَومَ القِيَامَةِ مِنُ رَبِّهِ حتَّى يَضَعَ كَنَفَهُ عَلَيه فَيُقَرِّرَهُ بِذُنُوبِه، فيقولُ: أَتَعرفُ ذنبَ كَذا؟ أَتَعرفُ ذَنبَ كَذَا؟ فيقول: رَبِّ أَعْرِف، قال: فَإِنِّي قَد سَتَرتُهَا عَلَيكَ في الدُّنيَا، وَأَنَا أَغْفِرُهَا لَكَ اليَوم، فَيُعطَى صَحِيفَةَ حسَنَاته». [متفقٌ عليه]([[244]](#footnote-244))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «مؤمن روز قیامت به پروردگارش نزدیک می‌شود تا آن‌جا که الله، پرده‌ی رحمت و پوشش خود را بر روی او می‌نهد و از او درباره‌ی گناهانش اعتراف می‌گیرد و می‌فرماید: آیا فلان‌گناه را به‌خاطر داری؟ آیا فلان‌گناه را به‌یاد داری؟ و بنده، پاسخ می‌دهد: بله ای پروردگار من! و الله می‌فرماید: من، در دنیا گناهانت را پوشاندم و امروز نیز (آن‌ها را می‌پوشانم و) تو را می‌آمرزم. سپس بنده کارنامه‌ی نیکی‌هایش را دریافت می‌کند».

**شرح**

همه‌ی این احادیث، درباره‌ی امیدواری به رحمت الهی‌ست؛ البته امید به رحمت باید مبتنی بر کارهای نیک و شایسته باشد و امید بدون عمل، آرزوی بی‌پایه‌ای‎ست که هیچ سودی برای بنده ندارد. از این‌رو در حدیث آمده است: «الكَيِّسُ مَنْ دَانَ نَفْسَه، وَعَمِلَ لِما بَعْدَ الْموْت، وَالْعَاجِزُ مَنْ أَتْبَعَ نَفْسَه هَواهَا، وتمَنَّى عَلَى اللَّهِ الأماني».([[245]](#footnote-245)) یعنی: «زیرک، کسی‌ست که خویشتن را محاسبه کند و برای پس از مرگ (برای آخرت)، کار نماید؛ و ناتوان، کسی‌ست که از خواسته‌ها و آرزوهای نفسانی خویش، پیروی کند و امید و آرزوی بی‌اساس و نابجا به خداوند داشته باشد». لذا عمل و کار و کوشش، گریزناپذیر و ضروری‌ست تا امید انسان تحقق یابد و پایه و اساس درستی داشته باشد.

مؤلف/ حدیث معاذ بن جبل را نقل کرده است: معاذ پشت سرِ پیامبر سوار الاغ بود؛ پیامبر به معاذ فرمود: «ای معاذ! آیا می‌دانی حق الله بر بندگان، و حق بندگان بر الله چیست؟» گفتم: الله و پیامبرش داناترند. فرمود: «حقّ الله بر بندگان، این‎ست که او را عبادت کنند و چیزی را شریکش نسازند؛ و حق بندگان بر الله، این‎ست که کسی را که چیزی شریکش نمی‌گرداند، عذاب نکند». گفتم: ای رسول‌خدا! آیا این مژده را به مردم برسانم؟ فرمود: «خیر؛ این مژده را مگو. زیرا بیم آن می‌رود که بر این مژده، تکیه کنند و عمل را ترک نمایند». یعنی به واجبات بسنده کنند و دیگر، به اعمال نفل نپردازند. البته معاذ در پایان عمرش، از ترس این‌که مبادا به‌خاطر کتمان این حدیث، گنه‎کار شود، آن را به مردم گفت. در هر حال، این فرموده‌ی پیامبر هشداری جدی در این‌باره است که انسان نباید با تکیه بر این مژده به واجبات بسنده کند؛ بلکه باید بداند که عبادت و بندگی الله برای رستگار شدن، گریزناپذیر است.

از دیگر احادیثی که مؤلف/ در‎باره‌ی امیدواری به رحمت الله، نقل کرده، روایتی‎ست که پیامبر فرموده است: در قبر از مؤمن سؤال می‌کنند و او گواهی می‌دهد که معبود برحقی جز الله نیست و محمد، فرستاده‌ی اوست. پیامبر فرمود: این، همان سخن استواری‌ست که الله متعال، درباره‌اش می‌فرماید:

﴿يُثَبِّتُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡقَوۡلِ ٱلثَّابِتِ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِۖ﴾ [ابراهيم: ٢٧]

الله، مومنان را در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار، ثابت و پایدار می‌گرداند.

در قبر از هر مرده‌ای سه سؤال می‌پرسند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ و پیامبرت کیست؟ و مؤمن پاسخ می‌دهد: پروردگار من، الله متعال است و دینم، اسلام و پیامبرم، محمد.

مؤلف/ هم‌چنین روایتی درباره‌ی نحوه‌ی حساب‌رسی به مؤمن ذکر کرده است: الله روز قیامت بنده‌اش را دور از انظار مردم، نزد خود می‌خواند و او را زیر کَنَف خود، یعنی زیرِ پوشش خود قرار می‌دهد و می‌فرماید: فلان‌کار و فلان‌کار را انجام دادی، و درباره‌ی گناهانش از او اعتراف می‌گیرد. و چون بنده، به گناهان خود اعتراف می‌کند، الله می‌فرماید: «من، در دنیا گناهانت را پوشاندم و امروز نیز (آن‌ها را می‌پوشانم و) تو را می‌آمرزم. سپس بنده کارنامه‌ی نیکی‌هایش را دریافت می‌کند».

همان‌گونه که در یکی از این احادیث اشاره شد، روز قیامت به هر مسلمانی، یک یهودی یا نصرانی می‌دهند و به او می‌گویند: این، عوض و بلاگردان تو از آتش دوزخ است؛ لذا تو، نجات می‌یابی.

البته این، بدین معنا نیست که تعداد مسلمانان و غیرمسلمانان، یکسان است؛ بلکه شمار کافران اعم از یهود و نصارا، و سایر مشرکان، بیش‌ از تعداد مسلمانان است؛ زیرا از هر هزار نفر، نهصد و نود و نه نفر به دوزخ می‌روند و یک نفر وارد بهشت می‌شود.

مؤلف/ حدیثی ذکر کرده است که پیامبر به اصحابش فرمود: «آیا راضی می‌شوید که شما مسلمانان، یک‌چهارم بهشتیان باشید؟» گفتند: بله. فرمود: «آیا راضی می‌شوید که شما، یک‌سوم بهشتیان باشید؟» گفتند: بله. فرمود: «من امیدوارم که شما نصف بهشتیان باشید»؛ یعنی نصف بهشتیان، از این امت هستند و نصف دیگر از سایر امت‌ها. این، نشان‌گر فراوانی امت اسلامی‌ست؛ زیرا آخرین امت می‌باشد و افراد این امت تا روز قیامت، پا به عرصه‌ی هستی می‌گذارند. در «سنن» و «مسند» آمده است: صف‌های بهشتیان، یک‌صد و بیست صف است که هشتاد صف، از آنِ این امت می‌باشد.([[246]](#footnote-246)) لذا این امت، دوسوم بهشتیان خواهند بود و این از رحمت الله متعال و از امتیازهای پیامبر است؛ زیرا پیامبر از اجر و پاداش کسانی که به سنت و روش او عمل می‌کنند، برخوردار می‌شود.

\*\*\*

439- وعن ابنِ مسعودٍ أَنَّ رَجُلاً أَصَابَ مِنَ امْرَأَةٍ قُبْلَة فَأَتَى النَّبِيَّ فأَخبَرَهُ، فأَنزل اللَّهُ تعالى: ﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ﴾ [هود: ١١٤] فقال الرجل: أَلي هذا يَا رَسُولَ اللهِ؟ قال: «لِجَميعِ أُمَّتي كُلهِمْ». [متفقٌ عليه]([[247]](#footnote-247))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: مردی، زنی را بوسید و سپس نزد پیامبر آمد و ماجرا را گفت (و اظهار ندامت کرد). الله متعال، این آیه را نازل فرمود: ﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِۚ﴾.([[248]](#footnote-248)) آن مرد گفت: ای رسول‌خدا! آیا این حکم، ویژه‌ی من است؟ فرمود: «(خیر؛) شامل حالِ همه‌ی امت من می‌شود».

440- وعن أَنس قال: جَاءَ رَجُلٌ إِلى النَّبيِّ فقال: يَا رَسُولَ اللهِ أَصَبْتُ حَدًّا، فَأَقِمْهُ عَلَيَّ، وَحَضَرتِ الصَّلاةُ فَصَلَّى مَعَ رسول اللَّه فَلَمَّا قَضَى الصَّلاة قال: يا رسول اللَّهِ إِنِّي أَصَبْتُ حدًّا، فأَقِمْ فيَّ كتَابَ اللَّه، قال: «هَلْ حَضَرْتَ مَعَنَا الصَّلاَة؟» قال: نَعم: قال: «قد غُفِرَ لَكَ». [متفقٌ عليه]([[249]](#footnote-249))

**ترجمه:** انس می‌گوید: مردی نزد پیامبر آمد و گفت: گناهی انجام داده‌ و سزاوار حد (مجازات) شده‌ام؛ آن را بر من اجرا کن. در این میان، وفت نماز فرارسید و او با رسول‌الله نماز خواند. پس از پایان نماز، عرض کرد: ای رسول‌خدا! گناهی انجام داده و سزاوار مجازات شده‌ام؛ حکم الله را درباره‌ی من اجرا کن. پیامبر فرمود: «آیا با ما نماز خواندی؟» گفت: بله. فرمود: «آمرزیده شده‌ای».

[منظور از حد شرعی یا مجازاتی که در این روایت آمده، گناهی‌ست که موجب تعزیر می‌باشد؛ و منظور، حد یا مجازاتی اصلی مانند حدّ زنا یا شراب و امثال آن نیست؛ زیرا حدود و مجازات‌های اصلی، با نماز ساقط نمی‌شوند و ترک آن‌ها برای قاضی و حاکم، جایز نیست.]

441- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إِنَّ اللهَ لَيَرضی عَنِ الْعَبْدِ أَنْ يَأْكُلَ الأَكلَةَ، فَيحْمَدُهُ عليها، أَوْ يَشْربَ الشَّرْبَةَ ، فَيَحْمدُهُ عَليها». [روایت مسلم]([[250]](#footnote-250))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله متعال از بنده‌ای که غذایی می‌خورد و او را حمد و سپاس می‌گوید یا هنگامی که جرعه‌ای آب می‌نوشد و الله را حمد و ستایش می‌کند، راضی و خشنود می‌شود».

442- وعن أَبي موسى عَنِ النَّبِيّ قَالَ: «إنَّ الله تَعَالَى يَبْسُطُ يَدَهُ باللَّيلِ ليَتُوبَ مُسِيءُ النَّهَارِ، وَيَبْسُطُ يَدَهُ بالنَّهَارِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ اللَّيلِ، حَتَّى تَطلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا».[روایت مسلم]([[251]](#footnote-251))

**ترجمه:** ابوموسي مي‌گوید: پیامبر فرمود: «همانا الله متعال دستش را در شب می‌گشاید تا گنه‎کارِ روز توبه کند و دستش را در روز می‌گشاید تا گنه‎کارِ شب توبه نماید (و الله توبه‌ی بنده‌اش را می‌پذیرد) تا آن‌که خورشید از مغرب طلوع کند».

443- وعن أبي نجيحٍ عَمرو بن عَبْسَةَ- بفتح العين والباءِ- السُّلَمِي قال: كنتُ وَأَنَا في الجَاهِلِيَّةِ أَظُنُّ أَنَّ النَّاسَ عَلى ضَلالَةٍ، وَأَنَّهُمْ لَيْسُوا على شيءٍ، وَهُمْ يَعْبُدُونَ الأَوْثَان، فَسَمِعْتُ بِرَجُلٍ بِمكَّةَ يُخْبِرُ أَخْبَارًا، فَقَعَدْتُ عَلى رَاحِلَتي، فَقَدِمْتُ عَلَيْهِ، فَإِذَا رسولُ اللَّه مُسْتَخْفِياً جُرَءَاءُ عليهِ قَوْمُه، فَتَلَطَّفْتُ حَتَّى دَخلْتُ عَلَيهِ بِمَكَّة، فَقُلْتُ له: ما أَنَت؟ قال: «أَنا نَبي». قلت: وما نبي؟ قال: «أَرْسَلِني اللَّه». قلت: وبِأَيِّ شَيْءٍ أَرْسلَك؟ قال: «أَرْسَلني بِصِلَةِ الأَرْحام، وكسرِ الأَوْثان، وَأَنْ يُوَحَّدَ اللَّه لايُشْرَكُ بِهِ شَيْء». قلت: فَمنْ مَعَكَ عَلى هَذا؟ قال: «حُر وَعَبْدٌ» ومعهُ يوْمَئِذٍ أَبو بكر وبلالٌ$. قلت: إِنِّي مُتَّبعُك، قال إِنَّكَ لَنْ تَستطِيعَ ذلكَ يَوْمَكَ هَذا. أَلا تَرى حَالي وحالَ النَّاس؟ وَلَكِنِ ارْجعْ إِلى أَهْلِكَ فَإِذا سمعْتَ بِي قد ظَهَرْتُ فَأْتِني». قال فَذهبْتُ إِلى أَهْلي، وَقَدِمَ رسول اللَّه المَدينَةَ وكنتُ في أَهْلي. فَجَعَلْتُ أَتَخَبَّرُ الأَخْبَار، وَأَسْأَلُ النَّاسَ حينَ قَدِمَ المدينة حَتَّى قَدِمَ نَفرٌ مِنْ أَهْلي المدينةَ، فقلت: ما فَعَلَ هذا الرَّجُلُ الَّذي قدِم المدينة؟ فقالوا: النَّاسُ إِليهِ سِراعٌ وَقَدْ أَرَادَ قَوْمُه قَتْلَه، فَلَمْ يَستْطَيِعُوا ذلِك، فَقَدِمتُ المدينَةَ فَدَخَلتُ عليه، فقلت: يَا رَسُولَ اللهِ أَتَعرِفُني؟ قال: «نَعم أَنتَ الَّذي لَقيتنَي بمكةَ». قال: فقلت: يا رسول اللَّه أَخْبرني عمَّا عَلَّمكَ اللَّه وَأَجْهَلُهُ، أَخبِرنْي عَنِ الصَّلاَةِ؟ قال: «صَلِّ صَلاَةَ الصُّبح، ثُمَّ اقْصُرْ عَنِ الصَّلاةِ حَتَّى تَرتفَعِ الشَّمْسُ قِيدَ رُمْح، فَإِنَّهَا تَطْلُعُ حين تطلع بَيْنَ قَرْنَي شَيْطَان، وَحِينئِذٍ يَسْجُدُ لَهَا الكفَّار، ثُمَّ صَلِّ، فَإِنَّ الصَّلاَةَ مشهودة محضورة حَتَّى يستقِلَّ الظِّلُّ بالرُّمح، ثُمَّ اقْصُر عن الصَّلاةِ، فإِنَّهُ حينئذٍ تُسجَرُ جَهَنَّمُ، فإِذا أَقبلَ الفَيءُ فصَلِّ، فإِنَّ الصَّلاةَ مَشهودةٌ محضورة حتى تُصَلِّيَ العصرَ ثم اقْصُر عَنِ الصلاةِ حَتَّى تَغْرُبَ الشَّمسُ، فإِنَّهَا تُغرُبُ بين قَرنيْ شيطان، وحينئذٍ يَسْجُدُ لها الكُفَّارُ».

قَال: فقلت: يا نَبِيَّ اللَّه، فالوضوءُ حدّثني عنه؟ فقال: «ما مِنْكُمْ رجُلٌ يُقَرِّبُ وَضُوءَه، فَيَتَمَضْمَضُ ويستنْشِقُ فَيَنْتَثِر، إِلاَّ خَرَّتْ خطايَا وَجهِهِ وفيهِ وخياشِيمِه. ثُمَّ إِذا غَسَلَ وجهَهُ كما أَمَرَهُ اللَّه إِلاَّ خرّت خطايا وجهِهِ مِنْ أَطرافِ لحْيَتِهِ مع الماء. ثم يغسِل يَدَيْهِ إِلى الْمِرفَقَينِ إِلاَّ خرّت خطايا يَدَيْهِ مِنْ أَنامِلِهِ مَعَ الْمَاءِ، ثُمَّ يَمْسحُ رَأْسَه، إِلاَّ خَرَّتْ خَطَايَا رَأْسِهِ من أَطرافِ شَعْرهِ مع الماء، ثم يَغْسِل قَدَمَيهِ إِلى الكَعْبَيْن، إلاَّ خَرّت خطايا رِجْلَيه من أَنَامِلِهِ مَع الماء، فإِنْ هو قامَ فصلَّى، فحمِدَ اللَّه تعالى وأَثْنَى عليهِ وَمجَّدَهُ بالَّذِي هُوَ لَهُ أَهل، وَفَرَّغَ قَلْبَهُ للَّه تعالى، إِلا انصَرَفَ من خطيئَتِهِ كَهَيْئَتِهِ يومَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ».

فحدّثَ عَمرو بنُ عَبسةَ بهذا الحديثَ أَبَا أُمَامَة صاحِبِ رسولِ اللَّه، فقال له أبو أمامة: يا عَمْروُ بن عَبْسَةَ، انظر ما تقول. في مقامٍ واحِدٍ يُعطى هذا الرَّجُل؟ فقال عَمْرو:يا أَبَا أُمامةَ، فقد كِبرَتْ سِنِّي، ورَقَّ عَظمِي، وَاقْتَرَبَ أَجَلي، وما بِي حَاجة أَنْ أَكذِبَ على اللَّهِ تعالى ولا على رسول اللَّهِ لو لَمْ أَسْمَعْهُ من رسولِ اللَّه إِلاَّ مَرَّةً أَوْ مَرْتَيْن أو ثَلاثاً، حَتَّى عَدَّ سبعَ مَرات، ما حَدَّثتُ أَبداً بِه، ولكنِّي سمِعتُهُ أَكثَرَ من ذلك. [روایت مسلم]([[252]](#footnote-252))

**ترجمه:** ابونجیح، عمرو بن عَبَسه‌ی سُلّمی می‌گوید: من در دوران جاهلیت، بر این باور بودم که مردم در گمراهی هستند و در مسیر هدایت قرار ندارند که بت‌ها را عبادت می‌کنند تا آن‌که باخبر شدم مردی در مکه، خبرهایی می‌دهد (و سخنانِ تازه‌ای می‌گوید.) سوارِ شترم شدم تا نزد پیامبر بروم. در آن زمان رسول‌الله مخفیانه دعوت می‌داد و قومش بر او گستاخ و مسلط بودند. مخفیانه وارد مکه شدم (و پیامبر را پیدا کردم). از او پرسیدم: تو کیستی؟ فرمود: «من، پیامبرم». گفتم: پیامبر، چیست؟ فرمود: «الله متعال، مرا فرستاده است». پرسیدم: تو را با چه مأموریتی فرستاده است؟ فرمود: «برای صله‌ی رحم، شکستن بت‌ها، و این‌که الله، به‌یگانگی پرستش شود و هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکش نسازند». گفتم: چه کسانی با تو هستند؟ فرمود: «مردی آزاد و یک برده»‌. در آن زمان ابوبکر و بلال$ با او بودند. گفتم: من نیز پیرو تو هستم. فرمود: «تو امروز نمی‌توانی اسلام آوردن خود را آشکار کنی؛ مگر حال مرا با مردم نمی‌بینی؟ نزد خانواده‌ات بازگرد و وقتی خبر موفقیت و آشکار شدن دعوتم به تو رسید، نزدم بیا». عمرو می‌گوید: نزد خانواده‌ام بازگشتم تا این‌که رسول‌الله به مدینه هجرت کرد و من، هم‌چنان در منطقه‌ی خود بودم؛ پس از هجرت پیامبر به مدینه، جویای اخبار بودم و از مردم، پرس و جو می‌کردم تا این‌که عده‌ای از اهالی محلّ ما به مدینه رفتند. (وقتی بازگشتند) از آن‌ها پرسیدم: کار این مرد تازه‌وارد به مدینه، به کجا رسیده است و چه وضعیتی داشت؟ گفتند: مردم به سویش می‌شتابند؛ قومش تصمیم داشته‌اند او را به‌قتل برسانند، ولی موفق نشده‌اند. (عمرو می‌گوید:) لذا به مدینه و نزد پیامبر رفتم. گفتم: ای رسول‌خدا! آیا مرا می‌شناسید؟ فرمود: «بله، تو همان کسی هستی که در مکه به ملاقاتم آمدی». گفتم: ای رسول‌خدا! از دانشی که الله به تو داده است و من نمی‌دانم، به من بیاموز و نماز را به من آموزش بده. فرمود: «نماز صبح را به‌جای آور؛ سپس تا زمانی که خورشید به‌اندازه‌ی یک نیزه بالا بیاید، از خواندن نماز خودداری کن؛ زیرا خورشید، هنگام طلوع، از میان دو شاخ شیطان، طلوع می‌کند([[253]](#footnote-253)) و این، زمانی‌ست که کافران، برای خورشید، سجده می‌نمایند. سپس نماز بخوان؛ زیرا نماز خواندن، با حضور فرشتگان است و آن‌گاه که سایه‌ی نیزه (یا هر چیز دیگری) به کم‌ترین حدّ آن برسد، از خواندن نماز خودداری کن. چون در این زمان دوزخ، شعله‎ور و برافروخته می‌شود و وقتی سایه (به سمت مشرق) متمایل شد، نماز بخوان؛ زیرا خواندن نماز با حضور فرشتگان است تا آن‌که نماز عصر را به‌جای آوری. پس از نماز عصر، تا غروب خورشید نماز نخوان؛ زیرا خورشید در میان دو شاخ شیطان غروب می‌کند و کافران، در این هنگام برای خورشید، سجده می‌نمایند».

عمرو می‌گوید: گفتم: ای پیامبر خدا! وضو، درباره‌ی وضو برایم سخن بگو. فرمود: «هرکس از شما آب وضویش را تهیه کند و مضمضه و استنشاق نماید (آب را در دهان و بینی‌اش بگرداند)، گناهان صورت و دهان و بینی‌اش، با آب وضو فرو می‌چکد؛ و آن‌گاه که مطابق فرمان الله، صورتش را می‌شوید، گناهان صورتش، با آب وضو از اطراف ریش او، می‌ریزد. و چون دستانش را تا آرنج می‌شوید، خطاهای دستانش با آب وضو فرو می‌چکد و وقتی سرش را مسح می‌کند، گناهان سرش با آب وضو از اطراف موهایش پایین می‌افتد و آن‌گاه که پاهایش را تا دو قوزک می‌شوید، گناهان پاهایش به همراه آب وضو از انگشتانش فرو می‌ریزد و هنگامی که به نماز می‌ایستد و الله متعال را حمد و ستایش می‌کند و ثنایش می‌گوید و او را آن‌گونه که شایسته‌ی اوست، به بزرگی یاد می‌نماید و قلبش را برای الله متعال، خالی می‌گرداند، مانند روزی که از مادر، به دنیا آمد، از گناهانش پاک می‌شود».

عمرو بن عبسه این حدیث را برای ابوامامه، صحابی پیامبر بازگو کرد. ابوامامه به او گفت: ای عمرو بن عبسه! بنگر چه می‌گویی؛ یک نفر یک‌جا (در یک وضو و نماز) این‌همه پاداش می‌یابد؟! عمرو پاسخ داد: ای ابوامامه! پا به سن گذاشته و پیر شده‌ام؛ استخوان‌هایم سست و ضعیف گشته و مرگم نزدیک است و نیازی ندارم که بر الله متعال و پیامبرش دروغ ببندم و اگر این حدیث را یک یا دو یا سه بار - عمرو هفت بار برشمرد- از رسول‌الله نمی‌شنیدم، آن را بازگو نمی‌کردم؛ ولی این حدیث را بیش از این از پیامبر شنیدم.

444- وعن أبي موسى الأشعري عَنِ النَّبيِّ قال: «إِذا أَرادَ اللَّه تعالى رحمةَ أُمَّةٍ، قَبضَ نبيَّهَا قَبلَها، فجعلَهُ لها فَرَطاً وسلَفاً بين يَدَيها، وإذا أرادَ هَلَكةَ أُمَّةٍ، عذَّبَها ونبيُّهَا حَيٌّ، فَأَهْلَكَهَا وهوَ حَيُّ يَنظُرُ، فَأَقَرَّ عينَهُ بِهلاكها حين كذَّبوهُ وعصَوا أَمْرَهُ». [روایت مسلم]([[254]](#footnote-254))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: پیامبر فرمود: «وقتی الله متعال بخواهد بر امتی رحم کند (و آن‌ها را از رحمتش برخوردار سازد)، پیامبرشان را پیش از خودشان از دنیا می‌برد و او را برای امتش، ذخیره‌ی آخرت قرار می‌دهد تا پیشاپیش امتش قرار بگیرد (و برای آن‌ها شفاعت کند)؛ ولی آن‌گاه که الله متعال قصد نابودی امتی را داشته باشد، در حالی که پیامبرشان، زنده و نظاره‌گر است، آن‌ها را عذاب می‌کند تا بدان سبب که پیامبرشان را انکار کردند و از او نافرمانی نمودند، چشمانِ پیامبر را به هلاکت امت نافرمانش، روشن بگرداند».

**شرح**

احادیثی که مؤلف/ ذکر کرده، همگی درباره‌ی امیدواری به رحمت الهی‌ست. در یکی از این احادیث آمده است: نمازهای پنج‌گانه، کفاره‌ی گناهانِ پیش از آن است؛ مانند آن مرد که زنی را بوسید یا مثل آن شخص که مرتکب گناهی شد و از پیامبر خواست که او را مجازات کنند. در نتیجه نماز، برترین عبادتِ بدنی‌ست و بدی‌ها را از میان می‌برد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ طَرَفَيِ ٱلنَّهَارِ وَزُلَفٗا مِّنَ ٱلَّيۡلِۚ إِنَّ ٱلۡحَسَنَٰتِ يُذۡهِبۡنَ ٱلسَّيِّ‍َٔاتِ﴾

[هود: ١١٤]

در آغاز و پایان روز و پاسی از شب نماز را برپا دار. بی‌گمان نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند.

البته شکی نیست که نماز باید به صورتی ادا شود که الله می‌پسندد؛ همان‌گونه که در حدیث عمرو بن عبسه بدین نکته اشاره شده که هر نمازی، وقتِ مشخصی دارد و در پاره‌ای از اوقات، از خواندن نماز منع شده است. سپس پیامبر نحوه‌ی وضو گرفتن را به عمرو بن عبسه آموزش داد؛ وقتی وضوی انسان، وضوی درستی باشد، گناهانش با آب وضو فرومی‌چکد و آن‌گاه که انسان با قلبی که آن را برای الله، فارغ کرده است، به نماز می‌ایستد، الله متعال، گناهانش را می‌بخشد. لازم می‌دانم که این‌جا این نکته را یادآوری کنم که برخی از مردم با این‌که نماز می‌خوانند، ولی تنها یک‌دهم پاداش نماز یا کم‌تر از آن به آن‌ها می‌رسد؛ زیرا با قلبی غافل نماز می‌گزارند یا به‌گونه‌ای که انگار مشغول تجارت و خرید و فروش هستند یا تا پایان نمازشان، به کارهای دیگری مشغولند!

انسان همین‌که الله اکبر می‌گوید و به نماز می‌ایستد، شیطان، وسوسه اش را آغاز می‌کند و افکار و خیال‌های زیادی در ذهنش می‌آورد و همین‌که سلام می‌دهد و نمازش را به پایان می‌رساند، هر فکر و خیالی که در نماز داشته است، از سرش می‌رود. این، نشان‌گر این‎ست که شیطان می‌خواهد نماز انسان را خراب و ناقص نماید تا نمازگزار از این پاداش بزرگ، محروم شود.

نکات فراوانی از حدیث عمرو بن عبسه برداشت می‌شود؛ از این حدیث چنین برمی‌آید که پیامبر دعوتش را مخفیانه و در شرایطی آغاز کرد که به‌شدت تحت فشار و اذیت و آزار مشرکان بود. عمرو بن عبسه در دوران جاهلیت معتقد بود که مردم، گمراه شده‌اند و در مسیر هدایت قرار ندارند؛ از این‌رو در جستجوی حقیقت و یافتن آیین سازگار با فطرت بود تا این‌که نام و آوازه‌ی پیامبر و دعوتش در مکه، به او رسید. لذا به مکه رفت تا با پیامبر ملاقات کند. وی، شرایط سخت مکه را برای پیامبر مشاهده کرد و دریافت که رسول‌الله به‌شدت زیر نظر و تحت فشار است و تنها یک مرد آزاد و یک برده، یعنی ابوبکر و بلال$ از او پیروی کرده‌اند و با او هستند.

این، نشان می‌دهد که ابوبکر صدیق نخستین کسی بود که به پیامبر ایمان آورد و پس از او علی بن ابی‌طالب دیگر مردِ آزادی بود که مسلمان شد.

این از حکمت و دوراندیشی پیامبر بود که به عمرو فرمود: تو اینک نمی‌توانی اسلام خود را آشکار نمایی؛ نزد خانواده‌ات بازگرد و آن‌گاه که خبر موفقیت و ظهور من به تو رسید، نزدم بیا». عمرو نیز به منطقه‌ی خودش بازگشت و حدود سیزده سالِ بعد، به مدینه و نزد پیامبر رفت و گفت: ای رسول‌خدا! آیا مرا می‌شناسی؟ با آن‌که سال‌های زیادی از ملاقات عمرو با پیامبر می‌گذشت، اما پیامبر او را از یاد نبرده بود و به عمرو خبر داد که او را می‌شناسد و آن‌گاه حقوق الهی را به او آموزش داد و برایش بیان فرمود که وقتی کسی، وضوی کامل و درستی می‌گیرد، گناهانش با آب وضو از اعضای بدنش فرومی‌ریزد؛ و این نکته را هم بیان نمود که نماز درست و کامل، کفاره‌ی گناهان نمازگزار است. این، نشان می‌دهد که لطف و رحمت پروردگار از خشم و غضب او، گسترده‌تر می‌باشد و رحمتش بر غضبش غالب است. از الله متعال درخواست می‌کنم که همه‌ی ما را مشمول رحمتش بگرداند؛ به‌یقین، او، بخشنده‌ی بزرگوار است.

52- باب: فضیلت امید به رحمت پروردگار

الله متعال، از زبان بنده‌ی صالحش (مؤمن خاندان فرعون) می‌فرماید:

﴿وَأُفَوِّضُ أَمۡرِيٓ إِلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ ٤٤ فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّ‍َٔاتِ مَا مَكَرُواْۖ﴾ [غافر: ٤٤، ٤٥]

و کارم را به الله می‌سپارم. همانا الله، به حال بندگان بیناست. و الله، او را از نقشه‌های سوء آنان نگاه داشت.

445- وعن أبي هريرة عَن رسولِ اللَّه أَنَّهُ قال: «قالَ اللَّه: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدي بِي، وأَنَا مَعَهُ حَيْثُ يَذْكُرُنِي، وَاللَّهِ لَلَّهُ أَفْرَحُ بتَوْبةِ عَبْدِهِ مِنْ أَحَدِكُمْ يجدُ ضَالَّتَهُ بالْفَلاةِ، وَمَنْ تَقَرَّبَ إِلَيَّ شِبْرًا، تَقرَّبْتُ إِلَيْهُ ذِرَاعًا، وَمَنْ تَقَرّبَ إِلَيَّ ذِراعًا، تقَرَّبْتُ إليه بَاعًا، وإِذَا أَقْبَلَ إِلَیَّ يَمْشي، أَقبلتُ إلَيه أُهَرْوِلُ». [متفقٌ عليه؛ این، لفظِ یکی از روایت‌های مسلم است.]([[255]](#footnote-255))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله می‌فرماید: من، با بنده‌ام مطابق گمانی که نسبت به من دارد، رفتار می‌کنم و هرجا مرا یاد کند، با او خواهم بود. به الله سوگند که او از توبه‌ی بنده‌اش بیش از شخصی خوشحال می‌شود که (شتر و ره‌توشه‌ی) گم‌شده‌اش را در بیابان پیدا می‌کند. هرکس، یک وجب به من نزدیک شود، من یک ذراع([[256]](#footnote-256)) به او نزدیک می‌شوم؛ و هرکس، یک ذراع به من نزدیک گردد، من به اندازه‌ی یک باع (فاصله‌ی دو دستِ باز) به او نزدیک می‌شوم؛ هرکس، قدم‌زنان به سوی من بیاید، من، دوان‌دوان به سویش می‌روم».

[در «صحیحین» چنین روایت شده است: «هر وقت مرا یاد کند، من با او هستم» و این‌جا «هر جا» آمده و هر دو، صحیح است.]

446- وعن جابِر بن عبدِ اللَّه$ أَنَّهُ سَمِعَ النَّبِيَّ، قَبْلَ موْتِهِ بِثَلاثَةِ أَيَّامٍ يقول: «لا يَمُوتَنَّ أَحَدُكُم إِلاَّ وَهُوَ يُحْسِنُ الظَّنَّ باللَّه». [روایت مسلم]([[257]](#footnote-257))

**ترجمه:** از جابر بن عبدالله$ روایت است که سه روز پیش از وفات پیامبر از ایشان شنید که می‌فرمود: «هیچ کس از شما نمیرد، مگر این‌که به الله گمان نیکی داشته باشد».

447- وعن أَنس قال: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يقول: «قال اللَّه تعالى: يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ مَا دَعوْتَني وَرَجوْتَني غَفَرْتُ لَكَ عَلى ما كَانَ مِنكَ ولا أُبَالِي، يا ابنَ آدم، لَوْ بَلغَتْ ذُنُوبُكَ عَنَانَ السماء، ثم اسْتَغْفَرْتَني غَفَرتُ لَك، يَا ابْنَ آدَم، إِنَّكَ لَو أَتَيْتَني بِقُرابٍ الأَرْضِ خطايا، ثُمَّ لَقِيْتَني لا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا، لأَتَيْتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً». [ترمذی، روایت کرده و آن را حسن دانسته است.]([[258]](#footnote-258))

**ترجمه:** انس می گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «الله متعال، می‌فرماید: ای فرزند آدم! تا وقتی که مرا بخوانی و به من امیدوار باشی، همه‌ی گناهانی را که از تو صادر شده است، می‌بخشم و (به گناهانت) اهمیت نمی‌دهم. ای آدمی! اگر گناهانت به‌اندازه‌ای بزرگ و زیاد باشد که به ابرهای آسمان برسد و سپس از من آمرزش بخواهی، تو را می‌بخشم و (به گناهانت) توجه نمی‌کنم. ای فرزند آدم! اگر در حالی به سوی من بیایی و با من ملاقات کنی که به‌ پُریِ زمین، گناه کرده‌ای، ولی هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکم نساخته باشی، من با همین اندازه مغفرت و آمرزش، نزدت خواهم آمد».

**شرح**

مؤلف/ پس از ذکر آیات و احادیثی درباره‌ی امید به رحمت الهی که نشان‌گر گستردگی لطف و بخشندگی خداست، بابی به نام «فضیلت امید به رحمت پروردگار» گشوده است؛ به‌هر حال انسان باید به فضل و رحمت پروردگارش و آن‌چه که نزد اوست، امیدوار باشد.

سپس سخن عبد صالح، یعنی مؤمن خانواده‌ی فرعون را ذکر کرده است که ایمانش را مخفی نگه می‌داشت و خیرخواهِ قومش بود؛ بدین‌سان که آنان را نصیحت می‌کرد و با بیان دلایل روشن، برایشان بیان می‌نمود که در مسیر باطل قرار دارند و راه موسی، راه درستی‌ست؛ در نهایت به آنان گفت:

﴿فَسَتَذۡكُرُونَ مَآ أَقُولُ لَكُمۡۚ وَأُفَوِّضُ أَمۡرِيٓ إِلَى ٱللَّهِۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرُۢ بِٱلۡعِبَادِ ٤٤﴾

[غافر: ٤٤]

به زودی سخنانی ر اکه به شما می‌گویم، به یاد خواهید آورد. و کارم را به الله می‌سپارم. همانا الله، به حال بندگان بیناست.

﴿وَأُفَوِّضُ أَمۡرِيٓ إِلَى ٱللَّهِۚ﴾: «کارم را به الله می‌سپارم»؛ یعنی تنها به او اعتماد می‌کنم و تنها به او امید می‌بندم. الله متعال، در ادامه می‌فرماید:

﴿فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّ‍َٔاتِ مَا مَكَرُواْۖ وَحَاقَ بِ‍َٔالِ فِرۡعَوۡنَ سُوٓءُ ٱلۡعَذَابِ ٤٥﴾ [غافر: ٤٥]

و الله، او را از نقشه‌های سوء فرعونیان نگاه داشت و عذاب سخت، آنان را فرو گرفت.

سپس حدیث ابوهریره را ذکر کرده است که الله متعال در حدیث قدسی می‌فرماید: «من، با بنده‌ام مطابق گمانی که نسبت به من دارد، رفتار می‌کنم»؛ یعنی اگر به من گمان نیک داشته باشد، به نفع اوست و با او همین‌گونه رفتار خواهم کرد و اگر به من گمان نیک نداشته باشد یا به رحمتم امیدوار نباشد، بر اساس گمانش با او رفتار می‌کنم. حال این پرسش مطرح می‌شود که چه زمانی گمان بنده به پروردگارش نیکوست؟

زمانی می‌توان گمان بنده به الله را نیک دانست که در جهتی گام بردارد یا اعمالی انجام دهد که سبب جلب فضل و رحمت اوست؛ یعنی کارهای نیک انجام دهد و در قلب خود به الله، گمان نیک داشته باشد؛ ولی گمان نیک به‌تنهایی یا بدون عمل، نوعی آرزوی نابجا و بی‌پایه است و کسی که از خواسته‌ها و آرزوهای نفسانی خویش، پیروی کند و امید و آرزوی بی‌اساس و نابجا به خداوند داشته باشد، ناتوان است. نیک‌گمانی به پروردگار، بدین معناست که انسان عملی انجام دهد که نشان‌گر این گمانِ نیک باشد یا در وجود انسان این ویژگی به چشم بیاید و هر عمل نیکی که انجام می‌دهد، امیدوار باشد که الله آن را بپذیرد؛ وقتی روزه می‌گیرد، به قبول شدن روزه‌اش امیدوار باشد؛ و آن‌گاه که صدقه می‌دهد، همین‌طور؛ یعنی امیدوار باشد که الله متعال اعمال نیکش را می‌پذیرد. ولی اگر به الله گمان نیک داشته باشی و از آن‌سو از او نافرمانی کنی یا کارهای زشت و ناپسند انجام دهی، روش افراد ناتوان و درمانده‌ای را در پیش گرفته‌ای که هیچ سرمایه‌ای ندارند.

سپس مؤلف/ با ذکر حدیثی بدین نکته اشاره کرده که بزرگواری و لطف پروردگار، از بنده‌اش بیش‌تر است؛ زیرا هنگامی که انسان، یک وجب به سوی الله می‌رود، الله متعال، یک ذراع به او نزدیک می‌گردد و آن‌گاه که انسان یک ذراع به الله نزدیک شود، الله متعال به اندازه‌ی دو دستِ گشوده به بنده‌اش نزدیک می‌گردد و هرگاه بنده، قدم‌زنان و به‌آرامی به سوی الله برود، الله دوان‌دوان به سویش می‌رود.

اهل سنت و جماعت، این احادیث و امثال آن را حق می دانند؛ یعنی به آن‌چه که در این احادیث درباره‌ی الله بیان شده است، ایمان دارند. البته ما نمی‌دانیم که این دویدن چگونه است یا این نزدیک شدن، چه کیفیتی دارد و سخن گفتن از کیفیت و چگونگی آن، خطای بزرگی‌ست و باید این موضوع را به الله واگذار کنیم.

سپس مؤلف/ احادیثی به همین مضمون ذکر کرده که همه، نشان‌گر اهمیت و واجب بودن داشتن گمان نیک به پروردگار است؛ ناگفته نماند که باید به اسباب و زمینه‌هایی که لازمه‌ی این گمان نیک است، توجه نماییم. الله متعال، ما و سایر مسلمانان را به آن‌چه خیر و صلاح دنیا و آخرت ماست، موفق بدارد.

\*\*\*

53- باب: جمع میان بیم و امید (خوف و رجاء)

بدان که بهتر است انسان در هنگام سلامتی‌اش، ترسان و امیدوار باشد و بیم و امیدش یکسان؛ ولی در زمان بیماری بهتر است که امیدش بیش از ترس و بیم او باشد. آموزه‌ها و قواعد شرعی و داده‌های کتاب و سنت نیز نشان‌گر این موضوع هستند.

الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَلَا يَأۡمَنُ مَكۡرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩٩﴾ [الأعراف: ٩٩]

تنها زیان­کاران از عذاب الله (غافلند و) احساس امنیت می­کنند.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡ‍َٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ٨٧﴾ [يوسف: ٨٦]

...به‌راستی تنها کافران از رحمت الله ناامید می‌شوند.

و می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ تَبۡيَضُّ وُجُوهٞ وَتَسۡوَدُّ وُجُوهٞۚ﴾ [آل عمران: ١٠٦]

روزی که برخی چهره­ها سفید، و برخی چهره­ها سیاه می­شود.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ ٱلۡعِقَابِ وَإِنَّهُۥ لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ ١٦٧﴾ [الأعراف: ١٦٧]

به‌راستی پروردگارت زود مجازات می­کند و بی­گمان او، آمرزنده­ی مهرورز است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٖ ١٣ وَإِنَّ ٱلۡفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٖ ١٤﴾ [الانفطار: ١٣، ١٤]

به‌یقین نیکان در نعمت خواهند بود و بدکاران در دوزخ.

و می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ ٦ فَهُوَ فِي عِيشَةٖ رَّاضِيَةٖ ٧ وَأَمَّا مَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ ٨ فَأُمُّهُۥ هَاوِيَةٞ ٩﴾ [القارعة: ٦، ٩]

اما کسی که ترازوی اعمال نیکش سنگین باشد، پس او در زندگی خوشایند و پسندیده‌ای خواهد بود. و هر کس ترازوی اعمالش سبک باشد، پس در دامن «هاویه» (آتشی سوزان و شعله‌ور) خواهد بود.

آیات فراوانی در این‌باره وجود دارد؛ گاه خوف و رجاء (بیم و امید) در آیه‌ی پشت سرِ هم با هم ذکر شده و گاه در چند آیه و در پاره‌ای از موارد در یک آیه.

448- وعن أبي هريرة أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «لَوْ يَعْلَمُ المُؤْمِنُ مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ العُقُوبَةِ، ما طَمِعَ بجَنَّتِهِ أَحَد؛ وَلَوْ يَعْلَمُ الكافِرُ مَا عِنَد اللَّهِ مِنَ الرَّحْمَةِ، مَا قَنطَ مِنْ جنَّتِهِ أَحَدٌ». [روایت مسلم]([[259]](#footnote-259))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر مؤمن از مجازاتی که نزد الله است، آگاه بود، هیچ‌کس در بهشت طمع نمی‌کرد و اگر کافر، رحمتی را که نزد الله است، می‌دانست، هیچ‌کس از بهشت پروردگار، ناامید نمی‌شد».

449- وعن أبي سَعيد الخدرِي أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «إذا وُضِعَتِ الْجَنَازَةُ واحْتمَلَهَا النَّاسُ أَو الرِّجالُ عَلى أَعْنَاقِهم، فَإِنْ كانَتْ صالِحَةً قالَت: قَدِّمُوني قَدِّمُوني، وَإنْ كانَتْ غَير صالحةٍ، قالَت: يا ويْلَهَا، أَيْنَ تَذْهَبُونَ بَها؟ يَسْمَعُ صَوتَها كُلُّ شيءٍ إلاَّ الإِنْسَانُ، وَلَوْ سَمِعَهُ لَصَعِقَ». [روایت بخاري]([[260]](#footnote-260))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هنگامی که جنازه آماده می‌شود و مردم آن را بر دوش خود حمل می‌کنند، اگر جنازه‌ی شخص نیکوکاری باشد، می‌گوید: مرا زودتر ببرید؛ مرا زودتر ببرید. و اگر ناصالح باشد، می‌گوید: وای بر من! مرا کجا می‌برید؟ هر چیزی جز انسان، آه و فغانش را می‌شنود و اگر انسان‌ها آه و فغانش را بشنوند، بی‌هوش می‌شوند».

450- وعن ابن مسعود قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «الْجَنَّةُ أَقْرَبُ إلى أَحَدِكُمْ مِنْ شِرَاكِ نَعْلِه وَالنَّارُ مِثْلُ ذلك». [روایت بخاري]([[261]](#footnote-261))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌ترند».

**شرح**

مؤلف/ بابی درباره‌ی جمع میان بیم و امید گشوده و بدین نکته اشاره کرده است که امید انسان در زمان بیماری‎اش باید بیش از ترس او باشد. علما در این‌باره اختلاف نظر دارند که آیا باید ترس و هراس انسان بیش‌تر باشد، یا امیدش؟

برخی از علما گفته‌اند: باید امیدش به‌طور مطلق بیش از ترس و هراس او باشد؛ و عده‌ای بر این باورند که ترس او باید به‌طور مطلق از امید او بیش‌تر باشد.

دیدگاه گروهی دیگر از علما این‎ست که باید بیم و امید انسان یکسان باشد؛ نه این، بیش‌تر و غالب باشد و نه آن. زیرا اگر امیدش، بیش از ترس او باشد، در جرگه‌ی کسانی قرار می‌گیرد که خود را از عذاب الهی درامان می‌پندارند و اگر ترس او، بیش‌تر باشد، جزو کسانی می‌شود که از رحمت الهی ناامیدند.

هم‌چنین برخی از علما گفته‌اند: آن‌گاه بنده در حال اطاعت و بندگی‌ست، باید امیدش بیش‌تر باشد؛ یعنی امیدوار باشد که الله متعال، عملِ نیکش را می‌پذیرد. اما وقتی که مرتکب گناه و معصیت می‌شود، باید خوف و ترس او غالب باشد تا دیگر، به خود جرأت گناه کردن ندهد.

انسان خود باید طبیب خویشتن باشد؛ اگر آدمی‌ست که از عذاب الهی احساس امنیت می‌کند و به‌سادگی مرتکب گناه می‌شود یا آرزوهای بی‌پایه‌ای به خداوند دارد، باید به جای این راه، مسیر ترس و هراس را در پیش بگیرد؛ ولی اگر احساس می‌کند که وسواس دارد یا بی‌مورد می‌ترسد، بیش از این ترس و هراس به خود راه ندهد؛ بلکه به جای این راه، در مسیر امید گام بردارد تا میان بیم و امیدش توازن و برابری ایجاد نماید.

سپس مؤلف/ چند آیه ذکر کرده که الله متعال در همه‌ی آن‌ها مسایلی مطرح فرموده است که هم امیدوارکننده است و هم هشداردهنده؛ چنان‌که از بهشتیان و دوزخیان سخن گفته یا ویژگی‌های خود را بیان فرموده است؛ ویژگی‌هایی از این قبیل که او سخت مجازات می‌کند و آمرزنده و مهربان است. در این فرموده‌ی الله متعال بیندیشید که می‌فرماید:

﴿ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ شَدِيدُ ٱلۡعِقَابِ وَأَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٩٨ مَّا عَلَى ٱلرَّسُولِ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُۗ﴾ [المائ‍دة: ٩٨، ٩٩]

بدانید که الله، سخت‌كيفر است (و بدانید) که الله، آمرزنده­ی مهرورز می­باشد. پیامبر وظیفه­ای جز ابلاغ (و رساندن پیام الاهی) ندارد.

در آیه‌ی بالا که جای تهدید و هشدار است، ابتدا شدت و سختی عذابش را ذکر فرمود و آن‌گاه که درباره‌ی خود سخن می‌گوید و کمال صفاتش را بیان می‌کند، می‌فرماید:

﴿نَبِّئۡ عِبَادِيٓ أَنِّيٓ أَنَا ٱلۡغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ٤٩ وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ ٱلۡعَذَابُ ٱلۡأَلِيمُ ٥٠﴾ [الحجر: ٤٩، ٥٠]

به بندگانم خبر بده که به‌راستی من آمرزنده‌ی مهرورزم. و بی‌گمان عذابم، عذاب دردناکی‌ست.

لذا الله متعال در این آیه آمرزش را پیش از عذاب، ذکر نمود؛ زیرا این‌جا درباره‌ی خود و صفات کاملش و رحمتی سخن می‌گوید که بر خشم او غالب است.

مؤلف/ احادیثی به همین مضمون ذکر کرده است که نشان می‌دهد انسان همواره باید در میان بیم و امید باشد؛ مانند این حدیث که پیامبر فرموده است: «اگر مؤمن از مجازاتی که نزد الله است، آگاه بود، هیچ‌کس در بهشت خداوندی طمع نمی‌کرد و اگر کافر، رحمتی را که نزد الله است، می‌دانست، هیچ‌کس از بهشت پروردگار، ناامید نمی‌شد». منظور از آگاهی و دانش در این‌جا، دانش نظری یا آگاهی از اصل مسأله نیست، بلکه منظور آگاهی از کیفیت و حقیقت آن است؛ زیرا مؤمن از این‌که عذاب الهی در انتظار کافران و گمراهان است، اطلاع دارد، ولی از آن‌جا که حقیقت آن، اینک قابل درک نیست، نمی‌تواند آن را دریابد و انسان زمانی این عذاب را درک می‌کند که به آن گرفتار شود. الله متعال، همه‌ی ما را از عذابش در پناه خویش قرار دهد. لذا منظور، دانستن حقیقت مسأله می‌باشد؛ زیرا کافر می‌داند که الله، آمرزنده و مهربان است و معنای آمرزش و مهربانی بر او پوشیده نیست.

مؤلف/ احادیثی به همین مضمون ذکر کرده است؛ مانند این حدیث پیامبر که: «بهشت و دوزخ، به هر یک از شما از بند کفش او نزدیک‌ترند». بند کفش را برای نزدیک بودن یک چیز مثال می‌زنند؛ زیرا انسان به پوشیدن کفش نیاز دارد. پس بهشت به هر یک از ما از بند کفش او نیز نزدیک‌تر است و انسان گاه با گفتن یک سخن نیکو، به بهشت دست می‌یابد و دوزخ نیز همین‌گونه است و گاه انسان با گفتن یک کلمه یا یک جمله، خود را سزاوار دوزخ می‌گرداند. مانندِ آن شخصی که انسانِ گنه‎کاری را از گناه و معصیت بازمی‌داشت و چون خسته شد، گفت: «قسم به الله که او، فلانی را نمی‌آمرزد». و الله فرمود: «مَن ذَا الَّذِي يَتَأَلَّى عَلَيَّ أَلاَّ أَغْفِر لِفُلانٍ، غَفَرْت لَهُ، وَأَحبْطت عَمَلك».([[262]](#footnote-262)) یعنی: «چه کسی به نام من سوگند یاد می‌کند که من فلانی را نمی‌بخشم؟ حال آن‌که من او را بخشیدم و عمل تو را باطل و تباه گردانیدم». ابوهریره می‌گوید: این مرد، سخنی گفت که با آن، دنیا و آخرت خودرا نابود کرد.

لذا انسان خود، باید طبیب خویش باشد و تشخیص دهد که آیا امیدش را بیش‌تر کند یا ترس و هراس خود را؛ اگر احساس می‌کند که امیدش بیش از ترس اوست و این، باعث می‌شود که در انجام واجبات کوتاهی نماید یا کارهای حرام و ممنوع انجام دهد، پس راه دیگری برگزیند و خوف (ترس و بیم) خود را تقویت کند؛ اما اگر وسواس دارد که الله متعال، اعمال نیکش را قبول نخواهد کرد، برای اصلاح خود و رفع این حالت بکوشد و راهی را در پیش بگیرد که مناسب وضعیت او در حالت‌های گوناگون است.

\*\*\*

54- باب: فضیلت گریستن از ترس الله متعال و شوق او

الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَيَخِرُّونَ لِلۡأَذۡقَانِ يَبۡكُونَ وَيَزِيدُهُمۡ خُشُوعٗا۩ ١٠٩﴾ [الإسراء: ١٠٩]

و گریه‌کنان به سجده می‌افتند و (قرآن) بر فروتنی و خشوعشان می‌افزاید.

و می‌فرماید:

﴿أَفَمِنۡ هَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ تَعۡجَبُونَ ٥٩ وَتَضۡحَكُونَ وَلَا تَبۡكُونَ ٦٠﴾ [النجم : ٥٩، ٦٠]

آیا از این سخن تعجب می‌کنید؟ و می‌خندید و نمی‌گریید؟

451- وعَن ابن مَسعود قال: قال لِي النَّبيُّ: «اقْرَأْ عَلَیَّ القُرآنَ». قلت: يَا رَسُولَ اللهِ، أَقْرَأُ عَلَيْك، وَعَلَيْكَ أُنْزِل؟ قال: «إِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ غَيْرِي». فقرَأْتُ عليه سورَةَ النِّساء، حتى جِئْتُ إلى هذِهِ الآية: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا ٤١ [النساء:41] قال: «حَسْبُكَ الآنَ» فَالْتَفَتُّ إِليْهِ فَإِذَا عِيْناهُ تَذْرِفانِ. [متفقٌ عليه]([[263]](#footnote-263))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر به من فرمود: «برای من قرآن بخوان». گفتم: ای رسول خدا! من برای شما قرآن بخوانم، در صورتی که قرآن بر شما نازل شده است؟ فرمود: «دوست دارم آن را از کسی جز خود بشنوم». و من، سوره‌ی «نساء» را برای پیامبر تلاوت کردم تا این‌که به این آیه رسیدم: ﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا ٤١﴾.([[264]](#footnote-264)) [«پس چگونه خواهد بود آن‌گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را به عنوان گواهی بر ایشان حاضر نماییم؟»] پیامبر فرمود: «کافی‌ست». و چون به ایشان نگاه کردم، دیدم اشک از چشمانش سرازیر است.

452- وعن أنس قال: خَطَبَ رَسُولُ اللَّه خُطْبَةً مَا سَمِعْتُ مِثْلَهَا قَط، فقال: «لَوْ تَعْلمُونَ ما أَعْلَمُ لَضَحِكْتُمْ قَلِيلاً وَلَبَكَيْتُمْ كثيراً». قال: فَغَطَّى أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ وُجُوهَهُم ولهمْ خَنِين. [متفقٌ عليه؛ پیش‌تر در باب «خوف و خشیت الهی» ذکر شد.]([[265]](#footnote-265))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله برای ما خطابه‌ای ایراد فرمود که هرگز مانندِ آن را نشنیده‌ام؛ فرمود: «اگر آن‌چه را که من می‌دانم، شما می‌دانستید، کم‌تر می‌خندید و بیش‌تر می‌گریستید». لذا صحابه چهره‌هایشان را پوشاندند و صدای هق‌هق (و گریه‌ی) آنان بلند شد.

453- وعن أبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لاَيَلِجُ النَّارَ رَجْلٌ بَكَى مِنْ خَشْيَةِ اللَّه حَتَّى يَعُودَ اللَّبَنُ في الضَّرْع وَلا يَجْتَمعُ غُبَارٌ في سَبِيلِ اللَّه ودُخانُ جَهَنَّمَ». [ترمذي روایت کرده و آن را حسن صحیح دانسته است.]([[266]](#footnote-266))

**ترجمه:** ابوهریره می گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که از ترس الله بگرید، وارد دوزخ نمی‌شود، مگر این‌که شیر به پستان بازگردد و غبارِ راه پروردگار با دود دوزخ، ‌جمع نمی‌شود».

454- وعنْهُ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «سبْعَةٌ يُظِلُّهُم اللَّه في ظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلاَّ ظِلُّه: إِمامٌ عادِل، وَشَابٌ نَشَأَ في عِبَادَةِ اللَّهِ تَعَالی، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مَعلَّقٌ بِالمَسَاجِدِ ورَجُلان تَحَابَّا في اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْه، وَتَفَرَّقَا عَلَيْه، ورَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَال، فقال: إِنِّي أَخافُ اللَّه، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لا تَعْلَمَ شِمَالُهُ ما تُنْفِقُ يَمِينُه، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِياً فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ». [متفقٌ عليه]([[267]](#footnote-267))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله، در روزي كه هيچ سايه‌اي جز سايه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زير سايه‌ی خود، جاي مي‌دهد: فرمان‎رواي عادل. جواني كه در اطاعت و بندگيِ الله، رشد يافته است. كسي كه همواره به مسجد دل‌بسته باشد. دو مسلماني كه فقط به‌خاطر خشنودي الله با يكديگر دوست باشند و بر همین اساس، گردِ هم می‌آیند یا از يكديگر جدا مي‌شوند. كسي كه زني زيبا و صاحب‌مقام، او را به سوی خود بخواند، ولي او نپذيرد و بگويد: من از الله مي‌ترسم. كسي كه با دست راستش، به‌گونه‌ای صدقه دهد كه دست چپش نداند که دست راستش چه صدقه می‌دهد. كسي كه در تنهايي، الله را یاد کند و اشک، از چشمانش سرازیر شود».

**شرح**

مؤلف/ بابی درباره‌ی «فضیلت گریستن از ترس الله و شوق او» گشوده است. گریستن، دلایل و زمینه‌های گوناگونی دارد؛ گاه به سبب ترس است و گاه به‌خاطر درد و گاه از روی شوق و اشتیاق و دیگر علت‌هایی که مردم می‌دانند.

گریستن به‌خاطر خشیت الهی، یا از ترس الله است یا از شوق او؛ وقتی گریستن به سبب ندامت و پشیمانی از معصیتی باشد که انسان مرتکب شده، در این صورت، انگیزه‌ی گریستن، ترس است و آن‌گاه که انسان در نتیجه اطاعت و عبادت می‌گرید، گریه‌اش از شوق به الله متعال است.

مؤلف/ دو آیه ذکر کرده است. در یکی از این آیه‌ها، کسانی که از ترس خشیت الهی می‌گریند، ستوده شده‌اند؛ همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهِۦٓ إِذَا يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡ يَخِرُّونَۤ لِلۡأَذۡقَانِۤ سُجَّدٗاۤ ١٠٧ وَيَقُولُونَ سُبۡحَٰنَ رَبِّنَآ إِن كَانَ وَعۡدُ رَبِّنَا لَمَفۡعُولٗا ١٠٨ وَيَخِرُّونَ لِلۡأَذۡقَانِ يَبۡكُونَ وَيَزِيدُهُمۡ خُشُوعٗا۩ ١٠٩﴾ [الإسراء: ١٠٧، ١٠٩]

بی‌گمان کسانی که پیش از این دانش یافته‌اند، هنگامی که برایشان قرآن تلاوت می‌شود، سجده‌کنان و با فروتنی به زمین می‌افتند. و می‌گویند: پروردگارمان پاک و منزه است؛ بی‌گمان وعده‌ی پروردگارمان انجام‌شدنی و قطعی‌ست. و گریه‌کنان به سجده می‌افتند و (قرآن) بر فروتنی و خشوعشان می‌افزاید.

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ مِن قَبۡلِهِۦٓ﴾ یعنی اهل کتاب که پیش از قرآن، از آموزه‌های تورات و انجیل برخوردار شدند. ﴿وَيَخِرُّونَ لِلۡأَذۡقَانِ﴾ به‌گونه‌ای به سجده می‌افتند که نزدیک است چانه‌هایشان با زمین برخورد کند؛ و این، به معنای شدت مبالغه در سجده است. ﴿وَيَزِيدُهُمۡ خُشُوعٗا١٠٩﴾ و قرآن بر خشوع دل‌هایشان می‌افزاید؛ به‌گونه‌ای که آثار این خشوع در اعضا و جوارح آنان نمایان می‌شود.

و اما دومین آیه‌ای که مؤلف/ ذکر کرده است؛ الله می‌فرماید:

﴿أَفَمِنۡ هَٰذَا ٱلۡحَدِيثِ تَعۡجَبُونَ ٥٩ وَتَضۡحَكُونَ وَلَا تَبۡكُونَ ٦٠﴾ [النجم : ٥٩، ٦٠]

آیا از این سخن تعجب می‌کنید؟ و می‌خندید و نمی‌گریید؟

این، در نکوهش کسانی‌ست که قرآن را مسخره می‌کنند یا از روی انکار و به قصد استهزا، درباره‌ی قرآن، حالتِ تعجب به خود می‌گیرند و نمی‌گریند. قرآن، بزرگ‌ترین پنددهنده‌ است و الله متعال، به‌وسیله‌ی قرآن بندگانش را پند می‌دهد؛ ولی دل‌هایی که سنگ و سختند، با شنیدن قرآن نرم نمی‌شوند؛ بلکه سخت‌تر می‌گردند. پناه بر الله.

مؤلف/ هم‌چنین حدیثی از ابن‌مسعود نقل کرده است که پیامبر از او خواستند برایشان قرآن بخواند. ابن‌مسعود عرض کرد: «ای رسول‌خدا! من، برای شما قرآن بخوانم، حال آن‌که قرآن بر شما نازل شده است؟!» یعنی شما خود، بهتر می‌خوانید و از من داناترید. فرمود: «دوست دارم قرآن را از کسی جز خودم بشنوم». این نشان می‌دهد که اگر انسان گاه به قرائت دیگران گوش دهد، از این‌که خودش قرائت کند، خشوع بیش‌تری می‌یابد و بر قلبش بیش‌تر می‌نشیند. گاه همین‌که به قرائت یک نفر گوش می‌دهید، به گریه می‌افتید؛ ولی اگر همان آیه را خودتان بخوانید، چنین حالی پیدا نمی‌کنید. ابن‌مسعود سوره‌ی «نساء» را برای پیامبر خواند تا این‌که به این آیه‌ی بزرگ رسید:

﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ وَجِئۡنَا بِكَ عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ شَهِيدٗا ٤١﴾

[النساء : ٤١]

پس چگونه خواهد بود آن‌گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم و تو را به عنوان گواهی بر ایشان حاضر نماییم.

یعنی در آن هنگام، حالِ تو و حالِ آنان چگونه خواهد بود؟ «کیف» حرف استفهام (پرسش) است و طرح یک موضوع به صورت پرسشی، تأثیر بیش‌تری بر قلب و روان انسان دارد.

گواهان، دو دسته هستند: گروه اول، پیامبران و فرستادگان الهی علیهم‌السلام هستند؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿فَكَيۡفَ إِذَا جِئۡنَا مِن كُلِّ أُمَّةِۢ بِشَهِيدٖ﴾ [النساء : ٤١]

آن‌گاه که از هر امتی گواهی بیاوریم.

گروه دوم، علما هستند که به عنوان وارثان پیامبران، پس از وفات فرستادگان الهی، در جایگاه شهادت قرار می‌گیرند و درباره‌ی مردم گواهی می‌دهند که پیام انبیا علیهم‌السلام به آنان رسیده است و پیامبران مأموریت خود را به‌خوبی ادا کرده‌اند. این، امتیاز بزرگی برای علماست که شاهدان خداوند در زمینش هستند.

الله متعال، در سوره‌ی «جاثیه» می‌فرماید:

﴿وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٖ جَاثِيَةٗۚ كُلُّ أُمَّةٖ تُدۡعَىٰٓ إِلَىٰ كِتَٰبِهَا ٱلۡيَوۡمَ تُجۡزَوۡنَ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ٢٨﴾ [الجاثية : ٢٨]

و (آن روز) هر امتی را می‌بینی که به زانو درآمده است. هر امتی به سوی نامه‌ی اعمالش فرا خوانده می‌شود؛ (در آن روز می‌گوییم:) امروز سزا و جزای اعمالی را که انجام می‌دادید، می‌بینید.

﴿كُلُّ أُمَّةٖ تُدۡعَىٰٓ إِلَىٰ كِتَٰبِهَا﴾ یعنی هر امتی به سوی نامه‌ی اعمالش یا به سوی کتابی که بر آن‌ها وحی شده است، فراخوانده می‌شوند.

در هر حال وقتی ابن‌مسعود به آیه‌ی 41 سوره‌ی «نساء» رسید، پیامبر به او فرمود: «کافی‌ست». ابن‌مسعود می‌گوید: به رسول‌الله نگاه کردم و دیدم که اشک از چشمانش سرازیر شده است. پیامبر از ترس آن حالت وحشتناک گریست و این، نشان‌گر ارزش گریستن به هنگام شنیدن قرآن یا قرائت آن است.

مؤلف/ حدیث دیگری هم ذکر کرده است که پیش‌تر به شرح و توضیح آن پرداختیم؛ این حدیث که پیامبر فرموده است: «اگر آن‌چه را که من می‌دانم، شما می‌دانستید، کم‌تر می‌خندید و بیش‌تر می‌گریستید». یعنی اگر حقایقی را که من می‌دانم شما هم می‌دانستید، خنده‌هایتان کم‌تر می‌شد و گریه‌هایتان، بیش‌تر. البته الله متعال، این حقایق را فقط به پیامبر خود گفته و به او دستور ابلاغ یا رساندن این حقایق را نداده است تا به‌خاطر رحمتی که بر بندگانش دارد، این حقایق را از آن‌ها پنهان نگه دارد؛ (زیرا چه‌بسا به زندگی مادی خود به‌طور کلی پشت کنند.)

وقتی رسول‌الله چنین فرمود، صحابه چهره‌هایشان را پوشاندند و صدای هق‌هق (و گریه‌ی) آنان بلند شد. زیرا عمق هشدار پیامبر را درک کردند و این، نشان‌گر کمال ایمانشان است و نشان می‌دهد که پیام‌های پیامبر را به‌طور کامل تصدیق می‌کردند. سپس مؤلف/ حدیث مشهور ابوهریره را ذکر کرده است که پیش‌تر گذشت؛ رسول‌الله فرموده است: «الله، در روزي كه هيچ سايه‌اي جز سايه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زير سايه‌ی خود، جاي مي‌دهد». یکی از این‌ها، «كسي است كه در تنهايي، الله را یاد کند و اشک، از چشمانش سرازیر شود». یعنی کسی که الله را با نام‌ها، صفات، افعال، احکام و آیاتش در تنهایی یاد می‌کند و از شوق پروردگار یا از ترس او می‌گرید». چنین شخصی، جزو کسانی خواهد بود که الله متعال، آنان را در روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد.

منظور از سایه‌ی الهی در این‌جا، سایه‌ای که الله متعال، در آن روز می‌آفریند و هرکه از بندگانش را بخواهد، زیر آن جای می‌دهد و منظور سایه‌ی خودِ پروردگار نیست؛ زیرا الله، نورِ آسمان‌ها و زمین است و امکان ندارد که به سبب خورشید، سایه‌ای داشته باشد. چراکه لازمه‌ی قبول کردن چنین پنداری، این‎ست که معتقد باشیم خورشید، بالاتر از پروردگار است و خداوند در میان خورشید و مردم قرار دارد! کسی که چنین پنداری دارد، درک و فهمش از درازگوش نیز کم‌تر است. زیرا امکان ندارد که الله پایین‌تر از مخلوقاتش باشد؛ او پروردگار بلندمرتبه و والامقامی‌ست که نور آسمان‌ها و زمین می‌باشد.

پیامبر فرموده است: «حِجَابُهُ النُّورُ، لَوْ كَشَفَه لأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ». یعنی: «آن‌چه مانع دیدن پروردگار می‌شود، نور است و اگر الله متعال، این مانع را بردارد، انوار جلالش همه‌ی آفریده‌ها را می‌سوزاند». البته این نور یا این مانع، کم‌تر از نور الله می‌باشد. پس چگونه می‌توان ادعا کرد که منظور از سایه‌ی الهی در این حدیث، سایه‌ی خود اوست؟! لذا همان‌گونه که گفتم، برخی‌ها کم‌تر از درازگوش می‌فهمند و نمی‌توانند مفهوم سخن الله و پیامبرش را درست درک کنند. امکان ندارد که منظور پیامبر سایه‌ی خود خداوند باشد؛ حتی روایتی که در آن به سایه‌ی عرش اشاره شده است، جای بحث و بررسی دارد.([[268]](#footnote-268)) زیرا معروف است که عرش، از آسمان‌ها، زمین، ماه، خورشید و ستارگان، بزرگ‌تر است و هفت آسمان و هفت زمین در مقایسه با «کرسی» به‌اندازه‌ی حلقه‌ای هستند که در زمینی پهناور افتاده است؛ هم‌چنین بزرگیِ عرش در برابر کرسی، مانند بزرگیِ این زمین پهناور نسبت به این حلقه‌ی کوچک است؛ پس چگونه عرش زیر خورشید قرار دارد و بر مردم، سایه می‌اندازد؟ به‌فرض این‌که حدیث «سایه‌ی عرش» صحیح باشد، گویا منظور سایه‌ی گوشه‌ای از عرش است و الله متعال، بر هر کاری تواناست؛ ضمن این‌که صحت این روایت، جای بحث دارد. لذا باور درست، این‎ست که الله متعال روز قیامت سایه‌ای از ابر یا امثال آن پدید می‌آورد و هرکه از بندگانش را بخواهد، زیر آن جای می‌دهد. و الله، داناتر است.

رسول‌الله فرمود: «روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد»؛ زیرا در دنیا برای این‌که در معرض تابش آفتاب نباشیم، از سایه‌ی ساختمان‌هایی که می‌سازیم، یا از سایه‌ی درختانی که می‌کاریم، و از سایه‌ی کوه‌ها در کوه‌پایه‌ها و سایه‌ی دیوارها و امثال آن استفاده می‌کنیم؛ یعنی از سایه‌ی چیزهایی که خود می‌سازیم یا از سایه‌‌ی اشیای موجود در طبیعت که الله آفریده است. اما در آخرت، هیچ سایه ای وجود ندارد. الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَيَسۡ‍َٔلُونَكَ عَنِ ٱلۡجِبَالِ فَقُلۡ يَنسِفُهَا رَبِّي نَسۡفٗا ١٠٥﴾ [طه: ١٠٥]

و از تو درباره‌ی کوه‌ها می‌پرسند؛ بگو: پروردگارم، کوه‌ها را به‌طور کامل متلاشی می‌کند.

همه‌ی کوه‌ها هرچقدر بزرگ باشند، متلاشی می‌شوند؛ بزرگ‌ترین کوه‌ها، به خاک تبدیل می‌گردند و به صورت گرد و خاکی پراکنده درمی‌آیند که در هوا حرکت می‌کنند:

﴿وَتَرَى ٱلۡجِبَالَ تَحۡسَبُهَا جَامِدَةٗ وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِۚ صُنۡعَ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ أَتۡقَنَ كُلَّ شَيۡءٍۚ إِنَّهُۥ خَبِيرُۢ بِمَا تَفۡعَلُونَ ٨٨﴾ [نمل:88]

و کوه‌ها را چنان می‌بینی که گویا ثابت و بی‌حرکتند؛ حال آن‌که همانند ابر در حرکتند. پدیده و ساختِ الله است که هر چیزی را استوار ساخته است. بی‌گمان الله به کردارتان آگاه است.

اخیراً از یکی از مردم شنیدم که می‌گفت: منظور این آیه، حرکت کوه‌ها در دنیاست و این، نشان می‌دهد که زمین می‌گردد و در حالِ گردش است؛ دلیلِ این آقا، این بود که روز قیامت، همه‌ چیز را انسان با قطع و یقین، درک می‌کند و آن‌جا حدس و گمان، معنا ندارد. زیرا در این آیه آمده است: ﴿تَحۡسَبُهَا جَامِدَةٗ﴾ یعنی «گمان می‌کنی که ثابت و بی‌حرکتند». لذا چنین نتیجه‌گیری کرده است که این آیه به حرکت کوه‌ها در دنیا و گردش زمین اشاره دارد.

این، از ناآگاهی و شناختِ ناقصِ این آقا از آیه‌های قرآن است که بدین شکل استدلال نموده است؛ زیرا ادعایش بی‌مورد است که روز قیامت، حدس و گمان وجود ندارد؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمۡۚ إِنَّ زَلۡزَلَةَ ٱلسَّاعَةِ شَيۡءٌ عَظِيمٞ ١ يَوۡمَ تَرَوۡنَهَا تَذۡهَلُ كُلُّ مُرۡضِعَةٍ عَمَّآ أَرۡضَعَتۡ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمۡلٍ حَمۡلَهَا وَتَرَى ٱلنَّاسَ سُكَٰرَىٰ وَمَا هُم بِسُكَٰرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ ٱللَّهِ شَدِيدٞ ٢﴾ [الحج : ١، ٢]

ای مردم! از پروردگارتان بترسید؛ به‌راستی زلزله‌ی رستاخیز، روی‌دادِ بس بزرگی‌ست. روزی که شاهدش باشید، هر مادر شیردهی، کودک شیرخوارش را از یاد می‌برد و هر زن بارداری، بارش را سقط می‌کند و مردم را مست و مدهوش می‌بینی؛ حال آن‌که مست نیستند؛ بلکه عذاب الله، سخت و شدید است.

همان‌طور که مشاده می‌کنید در این آیه بدین نکته تصریح شده که انسان، روز قیامت، به سبب ترس و وحشتِ آن روز، واقعیت را درست نمی‌بیند؛ یعنی مردمانی را که از ترس قیامت، حالتِ عادی خود را از دست داده‌اند، مست و مدهوش می‌پندارد؛ در حالی که مست و مدهوش نیستند، بلکه عذاب الهی، سخت و شدید است. به عبارت دیگر وقتی انسان، در حالتِ غیرعادی قرار می‌گیرد، با آن‌که با یک روی‌داد بزرگ روبه‌رو می‌شود، ولی قدرت درک و حواس خود را از دست می‌دهد.

خلاصه این‌که منظور از سایه‌ی الهی در قیامت، سایه‌ای‎ست که الله می‌آفریند و برخی از بندگانش را زیرِ آن جای می‌دهد. یک دسته از این بندگان، کسانی هستند که در تنهایی، پروردگارشان را یاد می‌کنند و اشک از چشمانشان، سرازیر می‌شود. منظور از تنهایی، خلوت قلب نیز می‌باشد. پس تو ای برادر و خواهر مسلمان! با قلبی تهی از غیر خدا و بدون این‌که به چیزی غیر از یاد الله بیندیشی، الله را یاد کن؛ زیرا اگر در چیزی بیندیشی، از خوف و شوق الله، گریه‌ات نمی‌گیرد و اشکت سرازیر نمی‌شود؛ زیرا امکان ندارد که قلبِ انسان به چیزی مشغول باشد و بتواند به‌خاطر الله، اشک بریزد. رسول‌الله فرمود: «کسی که در خلوت و تنهایی...»؛ یعنی کسی در خلوت قلب خود الله را یاد کند و نیز در خلوت جسم خود، یعنی جایی که کسی نیست تا ریا و خودنمایی در کار نباشد؛ لذا این فرموده‌ی پیامبر بدین معناست که انسان، مخلصانه و با حضور قلب، الله را یاد کند؛ چنین شخصی جزو کسانی خواهد بود که الله روز قیامت آنان را زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد؛ روزی که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد. الله متعال ما و همه‌ی مسلمانان را زیرِ سایه‌ای که آن روز می‌آفریند، جای دهد.

\*\*\*

455- وعَن عبد اللَّه بنِ الشِّخِّير قال: أَتَيْتُ رسُولَ اللَّه وَهُو يُصلِّي ولِجَوْفِهِ أَزِيزٌ كَأَزِيزِ الْمرْجَلِ مِنَ البُكَاء. [حديثی صحيح است به روایت ابوداود ونیز ترمذي في الشَّمائِل با اِسناد صحيح.]([[269]](#footnote-269))

**ترجمه:** عبدالله بن شخّیر می‌گوید: نزد پیامبر رفتم؛ ایشان در حالِ نماز بود و سینه‌اش از گریه، صدایی مانند صدای جوشیدن دیگ داشت.

456- وعن أَنسٍ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ لأُبَيِّ بنِ كَعْب: «إِنَّ اللهَ أَمَرَني أَنْ أَقْرَأَ علَيْك: ﴿لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾». قال: وَسَمَّاني؟ قال: «نَعَمْ» فَبَكى أُبَيٌّ. [متفقٌ عليه]([[270]](#footnote-270))

وفي رواية: فَجَعَلَ أُبَيٌّ يَبْكي.

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله به ابی بن کعب فرمود: «الله به من دستور داده که این سوره را برای تو بخوانم: ﴿لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ﴾».([[271]](#footnote-271)) ابی پرسید: آیا پروردگار، مرا نام برد؟ رسول‌الله فرمود: «بله». در نتیجه ابی گریست.

و در روایتی دیگر آمده است: ابی شروع به گریستن کرد.

457- وَعَنْهُ قال: قالَ أَبو بَكْرٍ لعمر رضي اللهُ عنهما بعدَ وفاةِ رسول اللَّه: انْطَلِقْ بِنا إلى أُمِّ أَيمن رضي اللَّه عنها نَزُورُها كما كَانَ رسُولُ اللَّه يَزُورُها. فَلَمَّا انْتَهَيا إِليْها بَكَت. فقَالا لها: ما يُبْكِيكِ؟ أَمَا تَعْلَمِينَ أَنَّ مَا عِنْدَ اللَّه تعالى خَيْرٌ لِرَسُولِ اللهِ؟ قالَت: إِنِّي لاَ أَبْكِي أن لاَ أَكونَ أَعْلَمُ أَنَّ ما عنْدَ اللَّه خَيرٌ لِرَسُولِ اللهِ، ولكِنِّي أَبْكِي أَنَّ الوَحْيَ قَدِ انْقَطَعَ مِنَ السَّماءِ فَهَيَّجَتْهُما عَلى البُكاء، فَجَعَلا يَبْكِيانِ مَعهَا. [روایت مسلم]([[272]](#footnote-272))

**ترجمه:** انس می‌گوید: ابوبکر پس از وفات رسول‌الله به عمر گفت: بیا با هم به دیدنِ ام‌ایمن& برویم؛ همان‌گونه که پیامبر به دیدنش می‌رفت. وقتی نزدش رفتند، گریست. ابوبکر و عمر$ به او گفتند: چرا گریه می‌کنی؟ مگر نمی‌دانی که آن‌چه نزد الله است، برای رسول‌الله بهتر می‌باشد؟ ام‌ایمن پاسخ داد: سبب گریه‌ام بر رسول‌الله، بی‌اطلاعی از این نیست که آن‌چه نزد خداست برای پیامبر بهتر است؛ بلکه من از این جهت می‌گریم که نزول وحی از آسمان قطع شده است. و بدین‌سان ام‌ایمن& ابوبکر و عمر را به گریه انداخت و آن دو با او گریستند.

458- وعن ابن عَمَر رضي اللهُ عنهما قال: لَمَّا اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّه وَجَعُهُ قيلَ لَهُ في الصَّلاَةِ فقال: «مُرُوا أَبا بَكْرِ فَلْيُصَلِّ بالنَّاسِ». فقالتْ عائشةُ رضي اللَّه عنها: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ رَجُلٌ رَقيقٌ إِذا قَرَأَ القُرآنَ غَلَبَهُ البُكاءُ». فقال: «مُرُوهُ فَلْيُصَلِّ».

وفي رواية عن عائشةَ رضي اللَّه عنها قالَت: قلت: إِنَّ أَبا بَكْرٍ إِذا قَامَ مقامَكَ لَم يُسْمِعِ النَّاس مِنَ البُكَاء. [متفقٌ عليه]([[273]](#footnote-273))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: هنگامی که بیماری پیامبر شدید شد، به ایشان گفتند: برای نماز چه‌کار کنیم؟ فرمود: «به ابوبکر بگویید برای مردم نماز بخواند». عایشه& عرض کرد: ابوبکر مردی رقیق‌القلب است که هنگام قرائت قرآن، گریه بر او غالب می‌شود. پیامبر فرمود: «به او بگویید: پیش‌نماز شود»

در روایتی دیگر آمده است که عایشه& می‌گوید: گفتم: اگر ابوبکر در جای شما به نماز بایستد (و برای مردم امامت دهد)، به سبب گریه نمی‌تواند قرائتش را به گوش مردم برساند.

459- وعن إِبراهيمَ بنِ عبدِ الرَّحمنِ بنِ عوفٍ أَنَّ عبدَ الرَّحمنِ بنَ عَوْف أُتِيَ بطَعامٍ وكانَ صائمًا، فقال: قُتِلَ مُصْعَبُ بنُ عُمَير وهُوَ خَيْرٌ مِنِّي، فَلَمْ يُوجَدْ لَه ما يُكَفَّنُ فيهِ إِلاَّ بُرْدَةٌ إِنْ غُطِّي بِها رَأْسُهُ بَدَتْ رِجْلاُه، وإِنْ غُطِّيَ بها رِجْلاه بَدَا رأْسُه، ثُمَّ بُسِطَ لَنَا مِنَ الدُّنْيَا ما بُسِطَ أَوْ قال: أُعْطِينَا مِنَ الدُّنْيا مَا أُعْطِينَا قَدْ خَشِينَا أَنْ تَكُونَ حَسَنَاتُنَا عُجِّلَتْ لَنا. ثُمَّ جَعَلَ يبْكي حَتَّى تَرَكَ الطَّعام. [روایت بخاري]([[274]](#footnote-274))

**ترجمه:** ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: برای عبدالرحمن بن عوف که روزه بود، غذایی آوردند؛ گفت: مصعب بن عمیر که از من بهتر بود، کشته شد؛ تنها چیزی که برای کفن کردن او وجود داشت، جامه یا رواندازه تیره‌ای بود که وقتی سرش را می‌پوشاندند، پاهایش برهنه می‌شد و چون پاهایش را می‌پوشاندند، سرش نمایان می‌گشت. سپس دروازه‌ی دنیا و نعمت‌های آن به روی ما گشوده شد یا فرمود: از دنیا به شکل گسترده‌ای برخوردار شدیم؛ لذا از این می‌ترسیم که مبادا پاداش نیکی‌های خود را زودتر، (در دنیا) دریافت کرده باشیم. و آن‌گاه شروع به گریه کرد و غذایی نخورد.

460- وعن أبي أُمامة صُدَيِّ بْنِ عَجلانَ الباهِلي عَنِ النَّبيِّ قال: «لَيْسَ شَيءٌ أَحَبَّ إِلى اللَّه تعالى مِنْ قَطْرَتَين وأَثَرَيْنِ: قَطْرَةُ دُمُوعٍ من خَشيَةِ اللَّه وَقَطرَةُ دَمٍ تُهرَاقُ في سَبِيلِ اللَّه تعالى، وأما الأثران فَأَثَرٌ فِي سبيل الله تعالى وَأَثَرٌ في فَرِيضَةٍ منْ فَرَائِضِ اللَّه تعالى». [ترمذي، روایتش کرده و آن را حسن دانسته است.]([[275]](#footnote-275))

**ترجمه:** ابوامامه، صُدَی بن عجلان باهلی می‌گوید: پیامبر فرمود: «نزد الله متعال، چیزی محبوب‌تر از دو قطره و دو اثر (قدم یا نشانه) نیست: قطره‌ی اشکی که از خشیت الله متعال (از چشم) سرازیر می‌شود و قطره‌ی خونی که در راه الله متعال، ریخته می‌شود؛ و اما دو نشانه: نشانه‌ای (چون غبار یا اثر زخم در جهاد یا قدمی) که در راه الله متعال، می‌باشد؛ و نشانه‌ای (مانند آثار وضو یا اثر سجده یا غبار حج یا هر قدمی) که برای به جای آوردن یکی از فرایض الله متعال است».

در این‌باره احادیث فراوانی وجود دارد؛ از جمله حدیث عرباض بن ساریه که می‌گوید: «رسول‌الله برای ما سخنرانی شیوایی ایراد فرمود که دل‌ها از آن ترسید و از چشم‌ها، اشک سرازیر شد».([[276]](#footnote-276))

**شرح**

مؤلف/ چند حدیث درباره‌ی گریستن از خوف الله و شوق او، ذکر کرده است؛ از جمله حدیث عبدالله بن شخّیر که نزد پیامبر رفت و پیامبر را در حالِ نماز دید؛ در آن هنگام صدایی مانند صدای جوشیدن دیگ از سینه‌ی پیامبر شنیده می‌شد که به سبب گریه از خشیت الله بود. هنگامی که دیگ به‌جوش می‌آید، غلغل می‌کند؛ آری! سینه‌ی پیامبر نیز از خوف و خشیت الهی، غلغل می‌کرد.

مؤلف/ هم‌چنین حدیث انس را ذکر کرده است که پیامبر به ابی بن کعب فرمود: «الله به من دستور داده که سوره‌ی «بینه» را برای تو بخوانم:

﴿لَمۡ يَكُنِ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ وَٱلۡمُشۡرِكِينَ مُنفَكِّينَ حَتَّىٰ تَأۡتِيَهُمُ ٱلۡبَيِّنَةُ ١﴾ [البينة: ١]

آن دسته از اهل کتاب که کفر ورزیدند و نیز مشرکان، (از کفر و شرک خویش) دست‌بردار نبودند تا آن‌که برایشان دلیل روشنی آمد.

ابی پرسید: آیا پروردگار، مرا نام برد؟ رسول‌الله فرمود: «بله». در نتیجه ابی گریست.

گویا این گریه از شوق به الله بوده است؛ زیرا همین‌که الله به پیامبرش دستور داد که این سوره را برای ابی بخواند، نشان‌گر جایگاه والای ابی می‌باشد و امکان دارد گریه‌ی ابی از روی شادی بوده است؛ چون گاه شادی، انسان را به گریه می‌اندازد و گاه غم و اندوه.

سپس مؤلف/ احادیثی ذکر کرده که نشان‌گر گریستن بر گذشته است؛ از جمله ماجرای ملاقات ابوبکر و عمر با ام‌ایمن که پس از وفات پیامبر به‌پیروی از ایشان به دیدنِ ام‌ایمن$ رفتند؛ زیرا پیامبر عادت داشت که به ملاقات ام‌ایمن می‌رفت. وقتی ابوبکر و عمر$ به دیدن ام‌ایمن رفتند، این بانوی بزرگوار شروع به گریه کرد. ابوبکر و عمر به او گفتند: مگر نمی‌دانی که آن‌چه نزد خداست، برای رسول‌الله بهتر است؟ ام‌ایمن$ پاسخ داد: «من، این را می‌دانم؛ اما سبب گریه‌ام این‎ست که پس از وفات پیامبر، وحی قطع شده است». و بدین‌سان ابوبکر و عمر را نیز به گریه انداخت و آن دو با او گریستند.

حدیث عبدالرحمن بن عوف نیز نشان‌گر گریستن بر گذشته است. عبدالرحمن روزه بود؛ برایش غذا آوردند؛ معمولاً روزه‌دار رغبت زیادی به غذا دارد، ولی عبدالرحمن همین‌که به یادِ وضعیت صحابه و مسلمانان پیش‌گام افتاد، گریست؛ عبدالرحمن خود، جزو نخستین مسلمانان و از مهاجران پیش‌گام بود. او از مصعب بن عمیر یاد کرد و خود را از او کوچک‌تر شمرد و فرمود: مصعب از من بهتر بود.

مصعب جوانی اهل مکه بود که پدر و مادر ثروتمندی داشت و بهترین لباس‌های آن زمان را برایش تهیه می‌کردند و او را نوازش می‌نمودند؛ یعنی مصعب جوان نازپرورده‌ای بود که در زندگی خود، چیزی کم نداشت، ولی همین‌که مسلمان شد، پدر و مادرش او را از خود راندند. وی، به مدینه هجرت کرد و در جرگه‌ی نخستین مهاجران قرار گرفت. پس از هجرت، لباس پینه‌داری بر تن داشت؛ گرچه در مکه و نزد پدر و مادرش از بهترین لباس برخوردار بود، ولی همه‌ی این رفاه و آسایش را به‌خاطر الله و پیامبرش ترک کرد و هجرت نمود.

پیامبر در غزوه‌ی «احد» پرچم لشکر اسلام را به او داد. مصعب در این جنگ به شهادت رسید؛ جامه‌ای با او بود که می‌خواستند او را با آن کفن کنند؛ وقتی سرش را می‌پوشاندند، پاهایش بیرون می‌ماند و چون پاهایش را می‌پوشاندند، سرش برهنه می‌شد. پیامبر دستور داد سرش را بپوشانند و روی پاهایش گیاهی به نام «کوم» بگذارند.

عبدالرحمن بن عوف از این بزرگ‌مرد و امثال او یاد می‌کرد و می‌گفت: آن‌ها کسانی بودند که به‌سلامت از دنیا رستند و پیش از آن‌که الله متعال، دنیا و نعمت‌های آن را به روی آیندگانشان بگشاید، این سرای زودگذر را پشت سر نهادند و رفتند. همان‌گونه که الله متعال، به این غنایم و نعمت‌ها اشاره نموده و فرموده است:

﴿وَمَغَانِمَ كَثِيرَةٗ يَأۡخُذُونَهَاۗ﴾ [الفتح: ١٩]

و نیز غنیمت‌های فراوانی که آن را به دست می‌آورند.

سپس عبدالرحمن بن عوف فرمود: «ما از این می‌ترسیم که مبادا پاداش نیکی‌های خود را زودتر، (در دنیا) دریافت کرده باشیم». کافر، پاداش نیکی‌هایش را در دنیا دریافت می‌کند و نصیبش در آخرت، آتش دوزخ است. و مؤمن، گاه علاوه بر پاداش اخروی‌اش، در دنیا نیز اجر و پاداشی دریافت می‌کند؛ البته پاداش اخروی او مهم‌تر است. ترس و نگرانی عبدالرحمن بن عوف از این بود که مبادا پاداش نیکی‌های خود را در دنیا دریافت کرده باشند؛ لذا از ترس و نگرانی، گریست و غذایی نخورد.

این، نشان‌گر گریستن از خشیت الهی و ترس از مجازات اوست.

\*\*\*

55- باب: فضیلت زهد و پارسایی در دنیا و تشویق به کم‌خواهی از آن و فضیلت فقر

الله متعال، می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ مِمَّا يَأۡكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلۡأَنۡعَٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلۡأَرۡضُ زُخۡرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتۡ وَظَنَّ أَهۡلُهَآ أَنَّهُمۡ قَٰدِرُونَ عَلَيۡهَآ أَتَىٰهَآ أَمۡرُنَا لَيۡلًا أَوۡ نَهَارٗا فَجَعَلۡنَٰهَا حَصِيدٗا كَأَن لَّمۡ تَغۡنَ بِٱلۡأَمۡسِۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٢٤﴾ [يونس : ٢٤]

زندگی دنیا همانند آبی‌ست که از آسمان نازل كرده‏ايم‏ و انواع گیاهان زمین ـ که مردم و چارپایان می‌خورند ـ با آن درآمیخت (و رویید) تا آنکه زمین آراسته شد و کشاورزان گمان بردند بر استفاده از گیاهان توانا هستند؛ ولی فرمان ما در شب یا روز به آن رسید و بدین ترتیب گیاهان را به صورت گیاهان خشک و دروشده‌ای درآوردیم؛ چنان‌که گویا دیروز اصلا گیاهی وجود نداشته است. این‌چنین آیات را برای کسانی که می‌اندیشند، بیان می‌کنیم.

﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا ٤٥ ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا ٤٦﴾ [الكهف: ٤٥، ٤٦]

مثال زندگی دنیا را برایشان بیان کن که همانند آبی‌ست که از آسمان فرو فرستادیم و آن‌گاه گیاهان زمین به وسیله­ی آن آب به صورت انبوه می‌روید و سپس خشک می­شود؛ به‌گونه­ای که باد، آن را به هر سو پراکنده می­کند. و الله بر همه چیز تواناست. مال و فرزندان، زیور زندگی دنیا هستند و کارهای نیکِ پایدار، نزد پروردگارت از نظر پاداش، بهتر و امیدبخش­تر است.

﴿ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا لَعِبٞ وَلَهۡوٞ وَزِينَةٞ وَتَفَاخُرُۢ بَيۡنَكُمۡ وَتَكَاثُرٞ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِۖ كَمَثَلِ غَيۡثٍ أَعۡجَبَ ٱلۡكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمٗاۖ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٞ شَدِيدٞ وَمَغۡفِرَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٞۚ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ٢٠﴾ [الحديد: ٢٠]

بدانید که زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و زیور و فخرفروشی شما به یکدیگر و زیاده‌خواهی در اموال و فرزندان است؛ همچون بارانی که رویش گیاهان آن، کشاورزان را به شگفت وا می‌دارد و سپس خشک می‌شود و آن ‌را زرد و پژمرده می‌بینی و سپس خُرد و ریز می‌گردد. و در آخرت، عذابی سخت و (نیز) آمرزشی از سوی الله و خشنودی اوست. و زندگی دنیا تنها مایه‌ی فریب است.

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ ٱلشَّهَوَٰتِ مِنَ ٱلنِّسَآءِ وَٱلۡبَنِينَ وَٱلۡقَنَٰطِيرِ ٱلۡمُقَنطَرَةِ مِنَ ٱلذَّهَبِ وَٱلۡفِضَّةِ وَٱلۡخَيۡلِ ٱلۡمُسَوَّمَةِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ وَٱلۡحَرۡثِۗ ذَٰلِكَ مَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱللَّهُ عِندَهُۥ حُسۡنُ ٱلۡمَ‍َٔابِ ١٤﴾ [آل عمران: ١٤]

برای مردم، محبت خواسته­های درونی اعم از زنان، فرزندان و ثروت­های هنگفتِ طلا و نقره و اسب­های مرغوب و نشان‌دار و چارپایان و زراعت، آراسته شده است. این کالای زندگی دنیاست و بازگشت و پاداش نیک، نزدِ الله می­باشد.

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِٱللَّهِ ٱلۡغَرُورُ ٥﴾ [فاطر: ٥]

ای مردم! بی‌گمان وعده‌ی الله حق است؛ پس فریفته‌ی زندگی دنیا نشوید و (شیطان) فریب‌کار، شما را نسبت به الله نفریبد

﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ١ حَتَّىٰ زُرۡتُمُ ٱلۡمَقَابِرَ ٢ كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ٣ ثُمَّ كَلَّا سَوۡفَ تَعۡلَمُونَ ٤ كَلَّا لَوۡ تَعۡلَمُونَ عِلۡمَ ٱلۡيَقِينِ ٥﴾ [التكاثر: ١، ٥]

افزون‌طلبی (و فخرفروشی به اموال و فرزندان) شما را به خود مشغول کرد. تا آن‌که (بر همین حال مُردید و) به قبرستان‌ها رفتید. هرگز (فخرفروشی و افزون‌طلبی نکنید)؛ به زودی خواهید دانست. آری؛ آن‌گونه نیست که می‌پندارید. به زودی خواهید دانست. هرگز! اگر به‌طور یقین و بدون هیچ تردیدی (حقیقت کار را) می‌دانستید (این‌چنین غافل نمی‌شدید).

﴿وَمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا لَهۡوٞ وَلَعِبٞۚ وَإِنَّ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ لَهِيَ ٱلۡحَيَوَانُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ٦٤﴾ [العنكبوت: ٦٤]

و این زندگی دنیا، چیزی جز سرگرمی و بازی نیست. بی‌گمان سرای آخرت، زندگی راستین است؛ اگر می‌دانستند.

**شرح**

مؤلف/، بابی بدین نام گشوده است: «فضیلت زهد و تشویق به کم‌خواهی از دنیا و فضیلت فقر».

دنیا، به زندگانی یا حیاتی گفته می‌شود که در آن به‌سر می‌بریم و علت نام گذاری‌اش به این نام، دو سبب دارد:

**سبب اول:** دنیا، یعنی نزدیک‌تر؛ لذا از آخرت، با ما نزدیک‌تر است. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَلَلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ لَّكَ مِنَ ٱلۡأُولَىٰ ٤﴾ [الضحى: ٤]

و به‌یقین آخرت برای تو از سرای نخست (دنیا) بهتر است.

**سبب دوم:** دنیا، یعنی پست و ناچیز؛ زیرا به نسبت آخرت، چیزی نیست. همان‌گونه که امام احمد/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده که مستورد بن عبدالله گفته است: پیامبر فرمود: «لَمَوْضِعُ سَوْطِ أَحَدِكُمْ فِي الْجَنَّةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيْهَا»؛([[277]](#footnote-277)) یعنی: «به‌اندازه‌ی جای شلاق شما در بهشت، از دنیا و آن‌چه در آن است، بهتر می‌باشد».

مؤلف/ چند آیه ذکر کرده که همگی، نشان می‌دهند شایسته‌ی هیچ عاقل و خردمندی نیست که به دنیا تکیه و اعتماد کند یا به آن، فریفته شود و چنان به آن مشغول گردد که آخرت را از یاد ببرد یا دنیا او را از یاد الله بازدارد. یکی از آیاتی که مؤلف/ ذکر کرده، این فرموده‌ی الله متعال است که:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ﴾ [يونس : ٢٤] یعنی: «زندگی دنیا همانند آبی‌ست که از آسمان نازل كرده‏ايم - یعنی‏ همانند باران است- و انواع گیاهان زمین با آن درآمیخت (و رویید». گیاهان گوناگونی در زمین می‌روید که به یکدیگر نزدیکند و گاه، هیچ فاصله‌ای با هم ندارند و در هم فرورفته‌اند؛ در سراسر زمین، گیاهان متنوع، زیبا و باطراوتی وجود دارد. ﴿حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلۡأَرۡضُ زُخۡرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتۡ﴾: تا آن‌که زمین با پوشش‌های گیاهی گوناگون، آراسته شد ﴿وَظَنَّ أَهۡلُهَآ أَنَّهُمۡ قَٰدِرُونَ عَلَيۡهَآ أَتَىٰهَآ أَمۡرُنَا لَيۡلًا أَوۡ نَهَارٗا فَجَعَلۡنَٰهَا حَصِيدٗا كَأَن لَّمۡ تَغۡنَ بِٱلۡأَمۡسِۚ﴾: و ساکنان زمین، گمان بردند که می‌توانند از این گیاهان استفاده کنند، اما به فرمان پروردگار، این گیاهان، شب یا روز از میان می‌روند و به‌سان گیاهانی خشک و دروشده درمی‌آیند؛ چنان‌که گویا دیروز اصلاً گیاهی وجود نداشته است.

زندگی دنیا نیز همین‌گونه است. پس واقعیت زندگی خود را بنگریم؛ چه بسیار کسانی که در کنار ما و با ما زیسته‌اند و زندگی خوش و مرفهی داشته‌اند؛ آرامش، آسایش، فرزندان خوب، همسر، خانه‌های مجلل و ماشین‌های زیبا، اما حال که همه‌ی این‌ها را رها کرده و از دنیا رفته‌اند، گویا اصلاً در دنیا نبوده‌اند؛ یا خود از دنیا رفته‌اند یا همه‌ی دارایی‌های خود را از دست داده‌اند! چه بسیار ثروتمندانی که فقیر شده‌اند و دست نیاز، پیش این و آن دراز کرده‌اند!

این، دنیاست؛ و الله متعال، این مثال را برای ما بیان فرموده تا به دنیا و خوشی‌های آن، فریفته نشویم.

﴿كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلۡأٓيَٰتِ لِقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ ٢٤﴾ [يونس : ٢٤]

این‌چنین آیات را برای کسانی که می‌اندیشند، بیان می‌کنیم.

آری! الله متعال، با ذکر چنین مثال‌هایی آیه‌های خود را برای افراد عاقبت‌اندیش، بیان می‌کند؛ سپس می‌فرماید:

﴿وَٱللَّهُ يَدۡعُوٓاْ إِلَىٰ دَارِ ٱلسَّلَٰمِ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٢٥﴾

[يونس : ٢٥]

و الله، به سرای سلامت و امنیت - یعنی به بهشت- فرا می‌خواند و هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

تفاوت چشم‌گیری میان این دو، یعنی زندگی دنیا و آخرت وجود دارد؛ سرای سلامت و امنیت، همان بهشت است. زیرا آن‌جا هیچ‌گونه ناراحتی، آشفتگی، رنج و کدورتی وجود ندارد و بهشت از همه‌ی این‌ها، پاک است؛ پس عاقل کدام‌یک از این دو را برمی‌گزیند: دنیا و نعمت‌های آن را یا آخرت و سرای سلامت و امنیت را؟ بدون شک هر عاقلی، سرای سلامت و امنیت را ترجیح می‌دهد و به سرای فناپذیر دنیا که آکنده از رنج و آشفتگی‌ست، دل نمی‌بندد. از این‌رو الله متعال همه‌ی بندگانش را به سرای سلامت و امنیت فرامی‌خواند ﴿وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٢٥﴾: «و هرکه را بخواهد، به راه راست، هدایت می‌کند».

هدایت، مقیّد است؛ یعنی شرط و شروطی دارد. از این‌رو نفرمود: همه را به راه راست هدایت می‌نماید؛ بلکه فرموده است: هرکه را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند. لذا کسی، شایسته‌ی هدایت الهی‌ست که به سوی الله روی بیاورد یا به سوی او بازگردد؛ همان‌گونه که الله تعالی می‌فرماید:

﴿وَيَهۡدِيٓ إِلَيۡهِ مَنۡ أَنَابَ ٢٧﴾ [الرعد: ٢٧]

و هر که را به‌ سویش بازگردد، هدایت می‌نماید..

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿فَلَمَّا زَاغُوٓاْ أَزَاغَ ٱللَّهُ قُلُوبَهُمۡ﴾ [الصف: ٥]

و چون منحرف شدند، الله، دل‌هایشان را منحرف کرد.

الله کسی را هدایت می‌بخشد که نیت پاکی داشته باشد و تنها خشنودی الله و سرای آخرت را بجوید؛ چنین کسی، در مفهوم این آیه قرار می‌گیرد که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ٢٥﴾ [يونس : ٢٥]

و هر که را بخواهد، به راه راست هدایت می‌کند.

سپس مؤلف/ آیه‌های دیگری ذکر کرده است؛ مانند این آیه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿وَٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُ﴾ [الكهف: ٤٥]

مثال زندگی دنیا را برایشان بیان کن که همانند آبی‌ست که از آسمان فرو فرستادیم و آن‌گاه گیاهان زمین به‌وسیله­ی آن آب به صورت انبوه می‌روید و سپس خشک می­شود؛ به‌گونه­ای که باد، آن را به هر سو پراکنده می­کند.

یعنی زندگی دنیا نیز همین‌گونه است؛ مانند گیاهانی که پس از ریزش باران، می‌رویند و سپس می‌خشکند و باد، آن‌ها را به هر سو پراکنده می‌کند. الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا لَعِبٞ وَلَهۡوٞ وَزِينَةٞ وَتَفَاخُرُۢ بَيۡنَكُمۡ وَتَكَاثُرٞ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِۖ﴾ [الحديد: ٢٠]

بدانید که زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و زیور و فخرفروشی شما به یکدیگر و زیاده‌خواهی در اموال و فرزندان است.

آری! زندگی دنیا، پنج چیزِ ناچیز است: بازی، سرگرمی، زیور، فخرفروشی به یکدیگر و زیاده‌خواهی در اموال و اولاد. مثال دنیا، این‌گونه است که الله می‌فرماید:

﴿كَمَثَلِ غَيۡثٍ أَعۡجَبَ ٱلۡكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ﴾ [الحديد: ٢٠]

همچون بارانی که رویش گیاهان آن، کافران را به شگفت وا می‌دارد.

کافران، دل‌بستگی شدیدی به دنیا دارند و عقل و اندیشه‌ی آنان، اسیر دنیاست؛ لذا به دنیا و ظواهر آن، فریفته می‌شوند و از طراوت و زیبایی آن، تعجب می‌کنند:

﴿كَمَثَلِ غَيۡثٍ أَعۡجَبَ ٱلۡكُفَّارَ نَبَاتُهُۥ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَىٰهُ مُصۡفَرّٗا ثُمَّ يَكُونُ حُطَٰمٗاۖ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٞ شَدِيدٞ وَمَغۡفِرَةٞ مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٞۚ﴾ [الحديد: ٢٠]

(زندگی دنیا) همانند بارانی (است) که رویش گیاهان آن، کافران را به شگفت وا می‌دارد و سپس خشک می‌شود و آن ‌را زرد و پژمرده می‌بینی و سپس خُرد و ریز می‌گردد. و در آخرت، عذابی سخت و (نیز) آمرزشی از سوی الله و خشنودی اوست.

شما، کدام‌یک از این‌دو را انتخاب می‌کنید؟ عذاب شدید آخرت از آنِ کسی که دنیا را بر آخرت، برگزیند؛ و آمرزش الهی و رضایت الله نصیبِ کسی می‌شود که آخرت را بر دنیا ترجیح دهد. خردمندی که قرآن می‌خواند و در آن می‌اندیشد، قدر و اندازه‌ی دنیا را می‌شناسد و درمی‌یابد که دنیا، چیزی نیست؛ بلکه مزرعه‌ی آخرت است. پس بنگرید که برای آخرت خود، چه کاشته‌اید؟ اگر خیر و نیکی کاشته‌اید، خوش به حالتان که خیر و نیکی برداشت خواهید کرد و این، مایه‌ی خرسندی شما خواهد بود، اما اگر کشت و کار شما، خوب نباشد، پس در دنیا و آخرت به خود زیان زده‌اید. الله متعال، ما را از تباهی دنیا و آخرت، مصون بدارد.

\*\*\*

احادیث فراوانی در این‌باره وجود دارد که در شمارش نمی‌آید و به ذکر پاره‌ای از آن‌ها بسنده می‌کنیم:

461- عن عمرو بنِ عوفٍ الأَنْصاري أَنَّ رَسُولَ اللهِ بَعَثَ أَبا عُبيدةَ بنَ الجرَّاح إلى البَحْرَيْنِ يَأْتِي بِجزْيَتِهَا فَقَدمَ بِمالٍ مِنَ البحْرَين، فَسَمِعَت الأَنصَارُ بقُدومِ أبي عُبَيْدَةَ، فوافَوْا صَلاةَ الفَجْرِ مَعَ رسول اللَّه فَلَمَّا صَلى رسول اللَّه انْصَرَف، فَتَعَرَّضُوا لَه، فَتَبَسَّمَ رسول اللَّه حِينَ رَآهُم، ثُمَّ قال: «أَظُنُّكُم سَمِعتُم أَنَّ أَبَا عُبَيْدَةَ قَدِمَ بِشَيء مِنَ الْبَحْرَيْنِ»، فقالوا: أَجَل يا رسول اللَّه، فقال: «أَبْشِرُوا وأَمِّلُوا ما يَسرُّكُم، فواللَّه ما الفقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُم، وَلكنّي أَخْشى أَنْ تُبْسَطَ الدُّنْيَا عَلَيْكُم كما بُسطَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُم، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا. فَتَهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ». [متفقٌ عليه]([[278]](#footnote-278))

**ترجمه:** عمرو بن عوف انصاری می‌گوید: رسول‌الله ابوعبیده بن جراح را به «بحرین» فرستاد تا جزیه‌ی آن‌جا را بیاورد. و او، با اموال جزیه، از بحرین بازگشت. انصار از آمدنِ ابوعبیده باخبر شدند و نماز صبح را با رسول‌الله به‌جا آوردند. رسول‌الله پس از نماز، رو به سوی جماعت نمود؛ آن‌ها با اشاره درخواست مال کردند.([[279]](#footnote-279)) وقتی رسول‌الله آن‌ها را دید، تبسم نمود و سپس فرمود: «گمان می‌کنم شنیده‌اید ابوعبیده چیزی از بحرین آورده است». گفتند: بله، ای رسول‌خدا! فرمود: «شما را مژده باد و به چیزی که شما را خشنود خواهد ساخت، امیدوار باشید؛ به الله سوگند که من، برای شما از بابت فقر نگران نیستم؛ بلکه از این می‌ترسم که دروازه‌ی دنیا به روی شما گشوده شود و مانند گذشتگان که بر سر دنیا، با هم رقابت کردند، شما نیز به رقابت با یکدیگر بپردازید و دنیا، همان‌گونه که آنان را به هلاکت کشاند، شما را نیز به هلاکت برساند».

462- وعن أبي سعيدٍ الخدري قال: جَلَسَ رسولُ اللَّه عَلى المِنْبَر وَجَلسْنَا حَوْلَه. فقال: «إِنَّ مِمَّا أَخَافُ عَلَيْكُم مِنْ بَعْدِي مَا يُفْتَحُ عَلَيْكُمْ مِن زَهْرَةِ الدُّنيَا وَزينَتِهَا». [متفقٌ عليه]([[280]](#footnote-280))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله بر منبر نشست و ما نیز پیرامونش نشستیم. فرمود: «از جمله نگرانی‌های من برای شما، این‎ست که پس از من، دروازه‌های زرق و برق دنیا بر شما گشوده شود».

463- وَعَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «إِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خَضِرَةٌ وَإِنَّ اللهَ تَعالى مُسْتَخْلِفكُم فِيهَا، فَيَنْظُر كَيْفَ تَعْملُونَ فاتَّقُوا الدُّنْيَا واتَّقُوا النِّسَاءِ». [روایت مسلم]([[281]](#footnote-281))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «دنیا، شیرین و سبز (دل‌فریب) است؛ و الله، شما را نسل به نسل، در زمین قرار می‌دهد و نگاه می‌کند که کردارتان چگونه است. پس، از فتنه‌ی دنیا و فتنه‌ی زنان بپرهیزید».

**شرح**

این‌ها، احادیثی که مؤلف/ در باب زهد و پارسایی در دنیا و تشویق به عدم دل‌بستگی به دنیا ذکر کرده است؛ وی، پیش‌تر چند آیه نیز در این‌باره ذکر نمود که همگی نشان‌گر این‎ست که دنیا در مقایسه با آخرت، چیزی نیست؛ بلکه مزرعه‌ی آخرت و گذرگاهی‌ست که باید پشت سر گذاشت. حال ببینیم که وَرَع (پرهیزگاری) با زهد (پارسایی) چه تفاوتی دارد . کدام‌یک، برتر است؟

**پاسخ:** زهد، از وَرع، برتر است؛ ورع، یعنی پرهیز از چیزهای زیان‌بار و زهد، یعنی کنار گذاشتن چیزهایی که مفید نیست. اشیا، بر سه دسته‌اند: برخی از آن‌ها برای آخرت، زیان‌بارند و برخی هم مفید و پاره‌ای از آن‌ها، نه مفیدند و زیان‌بار. لذا **وَرع**، این‎ست که انسان، آن‌چه را برای آخرت او ضرر دارد، رها کند؛ یعنی کارها و اشیای حرام را ترک نماید. و **زهد**، این‎ست که انسان، آن چه را برای آخرت او مفید نیست، ترک بگوید و به آن روی نیاورد و تنها به چیزی روی بیاورد که نفعی برای آخرتش دارد؛ ناگفته پیداست که در این صورت، به سراغ کارها یا چیزهایی که برای آخرت او، زیان‌بار است، نمی‌رود. نتیجه این‌که زهد (پارسایی) از وَرَع (پرهیزگاری) برتر است؛ یعنی هر پارسایی، پرهیزگار است، ولی هر پرهیزگاری، زاهد (پارسا) نیست.

پیامبر به ما هشدار داده است که چه‌بسا دروازه‌‌های زرق و برق دنیا به روی ما گشوده شود و مانند گذشتگان، به هلاکت برسیم. وقتی ابوعبیده، ثروتی از بحرین با خود آورد و انصار از این موضوع باخبر شدند، نزد پیامبر رفتند و نماز صبح را با ایشان به‌جا آوردند. پیامبر پس از نماز، رو به جماعت نمود. انصار با اشاره از او درخواست مال کردند. رسول‌الله لبخندی زد؛ زیرا دریافت که آن‌ها به امید این‌که چیزی دریافت کنند، نزدش آمده‌اند. لذا فرمود: «گمان می‌کنم شنیده‌اید ابوعبیده چیزی از بحرین آورده است». گفتند: «بله، ای رسول‌خدا!» یعنی این را شنیده‌ و آمده‌ایم تا سهمِ خود را بگیریم. پیامبر فرمود: «شما را مژده باد و به چیزی که شما را خشنود خواهد ساخت، امیدوار باشید؛ به الله سوگند که من، برای شما از بابت فقر نگران نیستم». یعنی پیامبر برای ما نگران نبود که فقیر و تنگ‌دست شویم؛ چه‌بسا فقر، به‌نفع انسان و به خیرِ اوست. همان‌گونه که در حدیثی قدسی آمده است: پیامبر فرمود: الله متعال، می‌فرماید: «إنَّ مِن عِبادِي مَن لَو أغنيتُهُ لأفسَدَهُ الغنى». یعنی: «در میان بندگانم، کسانی هستند که اگر آن‌ها را ثروتمند سازم، ثروت و بی‌نیازی، آنان را به فساد و تباهی می‌کشاند»؛ یعنی سر به طغیان می‌نهند، گمراه می‌شوند و مال و ثروت، آن‌ها را از آخرت باز می‌دارد. - پناه بر الله- «وإنَّ مِن عبادي مَن لَو أفقرتُهُ لأفسدَهُ الفقرُ»([[282]](#footnote-282)) یعنی: «و بندگانی هم هستند که اگر آن‌ها را فقیر بگردانم، فقر و تنگ‌‌دستی، مایه‌ی فساد و تباهی آنان می‌گردد».

لذا پیامبر فرمود: «من، برای شما از بابت فقر نگران نیستم». زیرا معمولاً فقرا، بیش از ثروتمندان، به حق و حقیقت روی می‌آورند. به سرگذشت پیامبران علیهم‌السلام بنگرید؛ چه کسانی تکذیبشان کردند؟ آری؛ اشراف، بزرگان و ثروتمندانی که حاضر نبودند حقیقت را بپذیرند. لذا پیروان پیامبران، بیش‌تر از میان فقرا بودند. همان‌گونه که پیروان پیامبر اسلام، بیش‌تر فقیر بودند. از این‌رو پیامبر از بابت فقر و تنگ دستی برای امتش، نگران نبود؛ بلکه نگرانی‌اش برای ما از این جهت بود که دنیا و زرق و برق آن به روی ما گشوده شود؛ چنان‌که فرمود: «از این می‌ترسم که دروازه‌ی دنیا به روی شما گشوده شود و مانند گذشتگان که بر سر دنیا، با هم رقابت کردند، شما نیز به رقابت با یکدیگر بپردازید و دنیا، همان‌گونه که آنان را به هلاکت کشاند، شما را نیز به هلاکت برساند».

این، یک واقعیت است؛ به وضعیت کنونی خود بنگریم. می‌بینیم مردمانی که ثروتِ کم‌تری دارند یا به فقر، نزدیک‌ترند، بیش از دیگران، خداترس و پرهیزگارند. هر چه مال و ثروت انسان، بیش‌تر می‌شود، روی‌گردانی‌اش از راه الله، افزایش می‌یابد و سر به طغیان و سرکشی می‌گذارد. اینک بسیاری از انسان‌ها، به زرق و برق دنیا چشم دوخته‌اند؛ به ماشین، خانه، فرش، لباس، و دیگر خوشی‌ها و ظواهر دنیا. مردم به چنین چیزهایی افتخار می‌کنند و از آن‌چه برای آخرتشان سودمند است، روی گردانده‌اند! روزنامه‌ها، نشریات و مجله‌ها، تنها درباره‌ی آسایش و رفاه مادی و وابستگی‌های دنیوی، سخن می‌گویند و از آخرت، غافل شده‌اند و عده‌ی اندکی از مردم، آن‌گونه که باید و شاید، در مسیر درست قرار دارند. خلاصه این‌که زرق و برق دنیا، پیامدهایی منفی به دنبال دارد و انسان را به طغیان و سرکشی می‌کشاند؛ همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ٧﴾ [العلق: ٦، ٧]

حقا که انسان (عجیب است و) سر به طغیان می‌نهد، هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌بیند.

فرعون، به موقعیت و ثروت و جایگاه دنیوی خود افتخار کرد و به قومش گفت:

﴿قَالَ يَٰقَوۡمِ أَلَيۡسَ لِي مُلۡكُ مِصۡرَ وَهَٰذِهِ ٱلۡأَنۡهَٰرُ تَجۡرِي﴾ [الزخرف: ٥١]

آیا پادشاهی مصر از آنِ من نیست؟ و این جویبارها از فرودست کاخم روان است.

هم‌چنین در یکی از احادیث این باب آمده است: پیامبر فرمود: «دنیا، شیرین و سبز (دل‌فریب) است». به عبارت دیگر، دنیا، در مذاق انسان، شیرین و در نگاهش، زیبا و فریبنده می‌باشد. چیزی که شیرین و زیبا باشد، ابتدا نگاه انسان را به خود جلب می‌کند و آن‌گاه، نفس انسان، طالبش می‌شود و وقتی چشم و دل، هر دو طالب چیزی شوند، هوش از سرِ انسان می‌رود و دوست دارد هرطور که شده به آن دست یابد. لذا انسان، فریفته‌ی دنیای شیرین و فریبنده می‌شود. در ادامه‌ی این حدیث آمده است: «و الله، شما را نسل به نسل، در زمین قرار می‌دهد»؛ یعنی نسلی از انسان‌ها می‌آید و نسلی می‌رود و برخی از انسان‌ها از برخی دیگر، ارث می‌برند و جانشین آن‌ها می‌شوند. «و نگاه می‌کند که کردارتان چگونه است». آیا دنیا را ترجیح می‌دهید یا آخرت را؟ از این‌رو فرمود: «پس، از فتنه‌ی دنیا و فتنه‌ی زنان بپرهیزید». ولی دنیا و ثروتی که دهشی الهی‌ست و انسان، آن را در راه درست و راه الله هزینه می‌کند و ثروتش به او در زمینه‌ی اطاعت و بندگی الله کمک می‌نماید، دنیای خوبی‌ست. از این‌رو ثروتمندی که ثروتش را در راه الله و در جهت رضایت و خشنودی او، خرج می‌کند، به‌منزله‌ی عالمی‌ست که الله متعال به او حکمت و دانش بخشیده و او، به مردم علم و حکمت می‌آموزد. لذا کسی که به دنیا مشغول می‌شود و آخرت را از یاد می‌برد، با کسی که الله متعال، ثروتی به او بخشیده و ثروتش، مایه‌ی سعادت اوست و آن را در راه الله انفاق می‌کند، متفاوت است:

﴿رَبَّنَآ ءَاتِنَا فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗ وَفِي ٱلۡأٓخِرَةِ حَسَنَةٗ وَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ٢٠١﴾ [البقرة: ٢٠١]

ای پروردگامان! در دنیا به ما نیکی عطا فرما و در آخرت نیز نیکی بده و ما را از عذاب آتش محفوظ بدار.

\*\*\*

464- وعن أَنسٍ أَنَّ النَّبيَّ قال: «اللَّهُمَّ لا عَيْشَ إِلاَّ عَيْشُ الآخِرَةِ». [متفقٌ عليه]([[283]](#footnote-283))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر فرمود: «یا الله! به‌یقین فقط زندگی آخرت، زندگی‌ست (نه دنیا)».

465- وعنهُ عَنْ رسول اللَّه قال: «يَتْبَعُ الْمَيِّتَ ثَلاثَةٌ: أَهْلُهُ وَمالُهُ وَعَمَلُه: فَيَرْجِعُ اثْنَان وَيَبْقَى وَاحد: يَرْجِعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَيَبْقَى عَمَلُهُ». [متفق عليه]([[284]](#footnote-284))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سه چیز، مرده را همراهی می‌کند: خانواده، و مال و عمل او. دو تا از این‌ها بازمی‌گردند و یکی با او می‌ماند: خانواده و مالش برمی‌گردند و عملش با او می‌ماند».

466- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «يُؤْتَى بَأَنْعَمِ أَهْلِ الدُّنْيَا مِن أَهْلِ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُصْبَغُ فِي النَّارِ صَبْغَةً ثُمَّ يُقَالُ: يا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيْتَ خيراً قَطُّ؟ هَلْ مَرَّ بِكَ نَعيمٌ قَطُّ؟ فيقول: لا واللَّه يارَبِّ. وَيُؤْتَى بأَشَدِّ النَّاسِ بُؤْساً في الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الجَنَّةِ فَيُصْبَغُ صَبْغَةً في الجَنَّةِ، فَيُقَالُ لَهُ: يا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيْتَ بُؤْساً قَطُّ؟ هَلْ مَرَّ بِكَ شِدَّةٌ قَطُّ؟ فيقولُ: لا، وَاللَّه، مَا مَرَّ بِي بُؤْسٌ قَطُّ، وَلا رَأَيْتُ شِدَّةً قَطُّ». [روایت مسلم]([[285]](#footnote-285))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «روز قیامت، آسوده‌ترین و برخوردارترین فرد دنیا را از میان دوزخیان می‌آورند و یک بار در دوزخ غوطه می‌دهند؛ آن‌گاه به او گفته می‌شود: ای فرزندِ آدم! آیا هرگز خوشی و خیری دیده‌ای؟ آیا هرگز نعمتی به تو رسیده است؟ و او می‌گوید: ای پروردگار من! به الله سوگند، خیر. و فقیرترین شخصی را که بیش از همه‌ی مردم در دنیا رنج و سختی کشیده و سزاوار بهشت شده است، می‌آورند و یک بار در بهشت غوطه می‌دهند و سپس به او گفته می‌شود: ای فرزندِ آدم! آیا هرگز رنج و فقری دیده‌ای؟ آیا هرگز سختی‌ای بر تو گذشته است؟ و او - در پاسخ- می‌گوید: نه، به الله سوگند هرگز ناراحتی و رنجی بر من نگذشته است؛ هرگز سختی ندیده‌ام».

467- وعن المُسْتَوْردِ بنِ شدَّادٍ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: مَا الدُّنْيَا في الآخِرَةِ إِلاَّ مِثْلُ مَا يَجْعَلُ أَحدُكُمْ أُصْبُعَهُ في الْيَم، فَلْيَنْظُرْ بِمَ يَرْجِعُ؟» [روایت مسلم]([[286]](#footnote-286))

**ترجمه:** مستورد بن شداد می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دنیا در برابر آخرت تنها مانند این‎ست که یکی از شما انگشتش را در آبِ دریا فروبَرَد و آن‌گاه بنگرد که انگشتش چه‌قدر از آب دریا با خود آورده است؟»

468- وعن جابر أَنَّ رَسُولَ اللهِ مَرَّ بِالسُّوقِ وَالنَّاسُ كَنَفَتَيْهِ، فَمَرَّ بِجَدْيٍ أَسَكَّ مَيِّتٍ، فَتَنَاوَلَه، فَأَخَذَ بَأُذُنِه، ثُمَّ قال: «أَيُّكُمْ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ هَذَا لَهُ بِدِرْهَمٍ؟» فَقالوا: مَا نُحِبُّ أَنَّهُ لَنَا بِشَيْءٍ، وَمَا نَصْنَعُ بِه؟ ثم قال: «أَتُحِبُّونَ أَنَّهُ لَكُمْ؟ قَالُوا: وَاللَّه لَوْ كَانَ حَيًّا كَانَ عَيْبًا، إِنَّهُ أَسَكُّ. فكَيْفَ وَهو مَيَّتٌ؟! فقال: «فَوَ اللَّه لَلدُّنْيَا أَهْونُ عَلى اللَّه مِنْ هذا عَلَيْكُمْ». [روایت مسلم]([[287]](#footnote-287))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: پیامبر در حالی که مردم در دو طرف او بودند، از بازار می‌گذشت. بزغاله‌ی مرده‌ای دید که گوش‌های کوچکی داشت. آن را برداشت و گوشَش را گرفت و فرمود: «چه کسی دوست دارد این بزغاله به یک درهم از او باشد؟» گفتند: آن را به مُفت هم نمی‌خواهیم؛ می‌خواهیم چه‌کارش کنیم؟ سپس پیامبر فرمود: «آیا دوست دارید مالِ شما باشد؟» گفتند: به الله سوگند، اگر زنده بود، معیوب (و بی‌ارزش) بود؛ چه رسد به این‌که مرده است! آن‌گاه پیامبر فرمود: «به الله سوگند، دنیا نزد الله از این مردار نیز نزد شما، بی‌ارزش‌تر و پست‌تر است».

**شرح**

مؤلف/ احادیثی درباره‌ی زهد و بی‌علاقگی به دنیا ذکر کرده است که نشان می‌دهد زندگی و خوشی واقعی، زندگی آخرت است. از جمله این حدیث که انس بن مالک می‌گوید: پیامبر فرمود: «یا الله! به‌یقین فقط زندگی آخرت، زندگی‌ست (نه دنیا)». یعنی زندگی خوش، راحت و ماندگار، زندگی آخرت است و زندگی دنیا هرچه خوش و راحت باشد، سرانجام، پایان می‌یابد و رو به فناست و چنان‌چه اعمال نیک و شایسته با آن همراهی نکند، سراسر زیان است. از این‌رو مؤلف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که: «روز قیامت، آسوده‌ترین و برخوردارترین فرد دنیا را از میان دوزخیان می‌آورند»؛ یعنی کسی که جسمی سالم داشته و از لباس، همسر، مسکن، سواری و امکانات خوبی برخوردار بوده است. «و او را یک بار در دوزخ غوطه می‌دهند؛ آن‌گاه به او گفته می‌شود: ای فرزندِ آدم! آیا هرگز خوشی و خیری دیده‌ای؟ آیا هرگز نعمتی به تو رسیده است؟ و او می‌گوید: ای پروردگار من! به الله سوگند، خیر». او، با این‌که فقط یک بار در دوزخ غوطه می‌خورد، ولی همه‌ی این نعمت‌ها را از یاد می‌برد؛ پس کسی که برای همیشه در دوزخ می‌ماند، چه وضعیتی خواهد داشت؟! پناه بر الله.

مؤلف/ هم‌چنین حدیثی از جابر ذکر کرده که در آن آمده است: پیامبر در بازار بزغاله مرده‌ای دید که گوش‌های کوچک و بریده‌ای داشت. آن را بالا گرفت، گوشَش را گرفت و فرمود: «کدام‌یک از شما دوست دارد این بزغاله به یک درهم از او باشد؟» گفتند: آن را به مُفت هم نمی‌خواهیم؛ می‌خواهیم چه‌کارش کنیم؟ سپس پیامبر فرمود: «آیا دوست دارید مالِ شما باشد؟» گفتند: به الله سوگند، اگر زنده بود، معیوب (و بی‌ارزش) بود؛ چه رسد به این‌که مرده است! آن‌گاه پیامبر فرمود: «به الله سوگند، دنیا نزد الله از این مردار نیز نزد شما، بی‌ارزش‌تر و پست‌تر است».

یک بزغاله‌ی خُردگوش یا گوش‌بریده که مرده است، هیچ ارزشی ندارد؛ و دنیا از این هم نزد الله متعال، بی‌ارزش‌تر است. پس دنیا، خیلی پست و بی‌ارزش می‌باشد؛ ولی اگر کسی در دنیا کار نیک و شایسته انجام دهد، آن را مزرعه‌ی آخرت خویش ساخته است و به سعادت دنیا و آخرت دست می‌یابد. اما اگر کسی، غفلت و سهل‌انگاری نماید و تنبلی کند و اوقاتش بدون عمل، سپری شود، در دنیا و آخرت زیان می‌بیند. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِنَّ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَأَهۡلِيهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ ١٥﴾ [الزمر: ١٥]

بگو: زیان‌کاران، کسانی هستند که روز قیامت به خود و خانواده‌ی خویش زیان می‌زنند. هان! این، همان زیان آشکار است.

و می‌فرماید:

﴿وَٱلۡعَصۡرِ ١ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ٢ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ٣﴾ [العصر: ١، ٤]

سوگند به روزگار که بی‌گمان انسان‌ها در زیان هستند؛ مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و یک‌دیگر را به حق (توحید) و شکیبایی سفارش کنند.

همه‌ی انسان‌ها زیان‌کارند، مگر کسانی که دارای این چهار ویژگی باشند: ایمان بیاورند، کارهای نیک انجام دهند، یک‌دیگر را به حق (توحید) سفارش کنند و یک‌دیگر را به صبر و شکیبایی توصیه نمایند. الله متعال، ما و مسلمانان را جزو این‌ها قرار دهد.

\*\*\*

469- وعن أبي ذرٍّ قال: كُنْتُ أَمْشِي مَعَ النَّبِيِّ في حَرَّةٍ بالمدينة، فَاسْتَقْبلَنَا أَحُدٌ فقال: «يا أَبَا ذَرٍّ». قلت: لَبَّيْكَ يا رسول اللَّه. فقال: «مَا يَسُرُّني أَنَّ عِنْدِي مِثل أَحُدٍ هذا ذَهباً تَمْضِي عَلَيَّ ثَلاثَةُ أَيَّامٍ وعِنْدِي مِنْهُ دِينَار، إِلاَّ شَيْءٌ أَرْصُدُهُ لِدَيْن، إِلاَّ أَنْ أَقُولَ بِهِ في عِبَاد اللَّه هكَذَا وَهَكَذا» عن يَمِينهِ وعن شماله ومن خلفه، ثم سار فقال: «إِنَّ الأَكثَرِينَ هُمُ الأَقَلُّونَ يَومَ القيامةِ إِلاَّ مَنْ قَالَ بالمَالِ هكذَا وهكذا» عن يمينه، وعن شماله، ومِنْ خَلفه «وَقَليلٌ مَا هُمْ». ثُمَّ قال لِي: «مَكَانَك لا تَبْرَحْ حَتَّى آتيَكَ». ثُمَّ انْطَلَقَ في سَوَادِ اللَّيْلِ حتى تَوَارَى، فسمِعْتُ صَوْتاً قَدِ ارْتَفَعَ، فَتَخَوَّفْتُ أَنْ يَكُونَ أَحَدٌ عَرَضَ للنَّبِيِّ فَأَرَدْتُ أَنْ آتِيَهُ فَذَكَرْتُ قوله: «لا تَبْرَحْ حَتَّى آتيَكَ»، فلم أَبْرَحْ حَتَّى أَتَانِي، فَقُلْت: لقد سَمِعْتُ صَوتاً تَخَوَّفْتُ منه، فَذَكَرْتُ له. فقال: «وَهَلْ سَمِعْتَه؟» قلت: نَعَم، قال: «ذَاكَ جِبريلُ أَتانِي فقال: مَن ماتَ مِنْ أُمَّتِكَ لايُشرِكُ باللَّه شَيئاً دَخَلَ الجَنَّةَ، قلت: وَإِنْ زَنَي وَإِنْ سَرَق؟ قال: وَإِنْ زَنَى وَإِنْ سَرَقَ». [متفق عليه؛ این، لفظ بخاري است.]([[288]](#footnote-288))

**ترجمه:** ابوذر می‌گوید: با پیامبر در میان یکی از زمین‌های سنگلاخ‌ مدینه راه می‌رفتم تا این‌که «اُحُد» پیش روی ما قرار گرفت. پیامبر فرمود: «ای ابوذر!» عرض کردم: در خدمتم ای رسول‌خدا! فرمود: «دوست ندارم به‌اندازه‌ی کوه احد طلا داشته باشم و سه روز بر من بگذرد و دیناری از آن نزدِ من باقی بماند، جز مقداری که برای پرداخت بدهی نگه می‌دارم؛ مگر این‌که بگویم آن را در میان بندگان الله، چنین و چنان تقسیم کنند». و - به نشانه‌ی نحوه‌ی بذل و بخشش- به چپ و راست و پشت سرش اشاره کرد. سپس به راهش ادامه داد و فرمود: «کسانی که ثروت بیش‌تری دارند، روز قیامت، اجر و پاداش کم‌تری خواهند داشت، مگر کسانی که چنین و چنان بذل و بخشش می‌کنند»؛ و با دراز کردن دست به چپ و راست و پشت سرش - نحوه‌ی انفاق را نشان داد- و افزود: «و این‌ها، اندکند». سپس به من فرمود: «سرِ جایت بمان و جایی نرو تا نزدت برگردم». سپس در تاریکی شب رفت و از نظر، ناپدید شد؛ آن‌گاه صدای بلندی شنیدم و ترسیدم که کسی به پیامبر تعرض کرده باشد؛ تصمیم گرفتم نزد پیامبر بروم، اما به‌خاطر آوردم که فرمود: «جایی نرو تا نزدت بیایم». لذا جایی نرفتم تا این‌که نزدم آمد. گفتم: ای رسول‌خدا! صدایی شنیدم و نگران شدم؛ و صدایی را که شنیده بودم، برایش گفتم. فرمود: «تو آن را شنیدی؟» گفتم: بله. فرمود: «جبرئیل بود، نزدم آمد و گفت: هرکس در حالی بمیرد که هیچ‌چیز (و هیچ‌کس) را با الله شریک نسازد، وارد بهشت می‌شود». گفتم: حتی اگر دزدی و زنا کند؟ فرمود: «حتی اگر دزدی و زنا کند».

470- وعن أبي هريرة عنْ رسولِ الله قال: «لو كان لِي مِثلُ أُحُدٍ ذَهَبًا، لَسرَّنِي أَنْ لا تَمُرَّ علَيَّ ثَلاثُ لَيَالٍ وَعِندِي منه شَيءٌ إلاَّ شَيءٌ أَرْصُدُهُ لِدَينٍ». [متفق عليه]([[289]](#footnote-289))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر به‌اندازه‌ی احد طلا داشته باشم، برایم باعث خوشحالی خواهد بود که سه شب بر من نگذرد و چیزی از آن نزدم باقی نماند، مگر آن‌چه برای پرداخت بدهی نگه می‌دارم».

471- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: انْظُرُوا إلى منْ هَوَ أَسفَلُ منْكُمْ وَلا تَنْظُرُوا إلى مَنْ فَوقَكُم فهُوَ أَجْدرُ أَن لا تَزْدَرُوا نعمةَ اللَّه عَليْكُمْ». [متفق عليه؛ این، لفظ مسلم است.]([[290]](#footnote-290))

وفي رواية البخاري: «إِذا نَظَر أَحَدُكُمْ إلى مَنْ فُضِّلَ عليهِ في المالِ وَالخَلْقِ فلْينْظُرْ إلى مَنْ هو أَسْفَلُ مِنْهُ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به کسی نگاه کنید که (در ثروت و جایگاه دنیوی) پایین‌تر از شماست، نه به کسی که بالاتر از شماست؛ زیرا این امر، تأثیر به‌سزایی دارد که نعمت الله را بر خود، ناچیز نشمارید».

و در روایت بخاری آمده است: «هرگاه یکی از شما، کسی را دید که در مال و جمال بر او برتری دارد، به کسانی بنگرد که نسبت به او در سطح پایین‌تری قرار دارند».

472- وعنه عَنِ النَّبيِّ قال: «تَعِسَ عبْدُ الدِّينَارِ وَالدِّرْهَمِ وَالقطيفَةِ وَالخَمِيصَةِ، إِنْ أُعطِيَ رضي، وَإِنْ لَمْ يُعطَ لَمْ يَرْضَ». [روایت بخاري]([[291]](#footnote-291))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «بنده‌ی دینار و درهم، و بنده‌ی پارچه‌های نفیس و لباس‌های زیبا،([[292]](#footnote-292)) نابود باد. اگر از اموال دنیا برخوردار شود، خشنود می‌گردد و اگر برخوردار نشود، خرسند نمی‌گردد».

473- وعنه قال: لقَدْ رَأَيْتُ سَبعِينَ مِنْ أَهْلِ الصُّفَّةِ مَا مِنْهُم رَجُلٌ عليه رداءٌ، إِمَّا إِزَارٌ، وإِمَّا كِسَاء، قدْ ربطُوا في أَعْنَاقِهِم، فَمنْهَا مَا يبْلُغُ نِصفَ السَّاقَيْن. ومنْهَا ما يَبْلُغُ الكَعْبين. فَيجْمَعُهُ بيدِه كراهِيَةَ أَنْ تُرَى عوْرتُهُ. [روایت بخاري]([[293]](#footnote-293))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: هفتاد نفر از «اهل صفه» را دیدم؛ یک نفر هم در میان آن‌ها نبود که لباس کاملی داشته باشد؛ یا شلواری داشتند، یا پیراهنی که بر گردن خود می‌بستند و برخی از آن‌ها تا نیمه‌ی ساق پا می‌رسید و بعضی هم تا دو قوزک پا و شخص، آن را با دستش جمع می‌کرد که مبادا عورتش نمایان شود.

474- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «الدُّنْيَا سِجْنُ المُؤْمِنِ وجنَّةُ الكَافِرِ». [روایت مسلم]([[294]](#footnote-294))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «دنیا، زندان مؤمن و بهشتِ کافر است».

**شرح**

همه‌ی این احادیث که مؤلف/ ذکر کرده است، درباره‌ی زهد و پارسایی در دنیا و بی‌علاقگی به آن است. از جمله حدیث ابوذر و ابوهریره$ که پیامبر فرموده است: «دوست ندارم به‌اندازه‌ی کوه احد طلا داشته باشم و سه روز بر من بگذرد و دیناری از آن نزدِ من باقی بماند، جز مقداری که برای پرداخت بدهی نگه می‌دارم؛ مگر این‌که بگویم آن را در میان بندگان الله، چنین و چنان تقسیم کنند». و - به نشانه‌ی نحوه‌ی بذل و بخشش- به چپ و راست و پشت سرش اشاره کرد.

این، نشان می‌دهد که پیامبر زاهدترین فرد در دنیا بوده است؛ زیرا به جمع‌آوری مال و ثروت، علاقه‌ای نداشت و مال و ثروتی نزد خویش نگه نمی‌داشت، مگر برای پرداخت بدهی. از این‌رو در حالی از دنیا رفت که سپر جنگی‌اش به‌خاطر مقداری جو که برای خانواده‌اش قرض گرفته بود، در گرو (رهن) یک یهودی بود.

اگر دنیا نزد الله متعال ارزشی داشت، پیامبرش را از آن، محروم نمی‌کرد؛ پیامبر فرموده است: «إِنَّ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ، مَلعون مَا فيها، إِلاَّ ذِكْرَ اللَّه، ومَا وَالاَه وَعالِماً وَمُتَعلِّماً».([[295]](#footnote-295)) یعنی: «دنیا و آن چه در آن است، نفرین‌شده می‌باشد؛ جز ذکر الله متعال و آن‌چه که مانند آن است - یعنی هر عمل نیکی که مانند ذکر خداست- و عالم و کسی که به کسب علم و دانش، مشغول است (دانش‌آموز)».

سپس در حدیث ابوذر آمده است: «کسانی که ثروت بیش‌تری دارند، روز قیامت، اجر و پاداش کم‌تری خواهند داشت». زیرا معمولاً انسان همین‌که به نان و نوایی می‌رسد، احساس بی‌نیازی می‌کند و تکبر می‌ورزد و از اطاعت و بندگی الله روی‌گردان می‌شود؛ چراکه دنیا او را به خود مشغول می‌سازد و بدین‌سان همواره به دنیا مشغول است و به آخرت، کم‌تر توجه می‌کند. پیامبر در ادامه فرمود: «مگر کسانی که چنین و چنان بذل و بخشش می‌کنند»؛ یعنی امولشان را در راه الله انفاق می‌نمایند.

در حدیث ابوذر آمده است: «هرکس در حالی بمیرد که هیچ‌چیز (و هیچ‌کس) را با الله شریک نسازد، وارد بهشت می‌شود؛ حتی اگر دزدی و زنا کند». این، بدین معنا نیست که دزدی و زنا، گناهان کوچکی هستند؛ بلکه گناهان بزرگی محسوب می‌شوند. از این‌رو ابوذر تعجب کرد و پرسید: حتی اگر دزدی و زنا کند؟! و پیامبر فرمود: «حتی اگر دزدی و زنا کند». زیرا اگر کسی در حالِ ایمان بمیرد و گناهان بزرگی بر دوش داشته باشد، باز هم الله متعال، او را خواهد بخشید؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُ﴾ [النساء : ٤٨]

همانا الله، این را که به او شرک ورزند، نمی‌آمرزد و جز شرک را برای هر کس که بخواهد می‌بخشد.

لذا امید است که الله متعال، چنین بنده‌ای را بیامرزد؛ همان‌طور که بیم آن می‌رود او را مجازات کند، ولی مسلمانِ گنه‎کار، در نهایت به بهشت می‌رود؛ زیرا فرجامِ کسی که به الله شرک نمی‌آورد و مرتکب عمل کفرآمیزی نمی‌شود، بهشت است. اما کسی که مرتکب عملی کفرآمیز مانند ترک نماز می‌گردد، برای همیشه در آتش دوزخ خواهد ماند؛ زیرا کافر و مرتد به‌شمار می‌آید، گرچه شهادتین بگوید و گواهی دهد که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست و ادعا کند که به الله و آخرت، ایمان دارد! ولی چون نماز نمی‌خواند، کافر است؛ منافقان به پیامبر می‌گفتند: ما، گواهی می‌دهیم که تو، فرستاده‌ی الله هستی.([[296]](#footnote-296)) آن‌ها، ذکر خدا می‌گفتند، ولی الله متعال را فقط اندکی یاد می‌کردند و نماز هم می‌خواندند، اما الله متعال، درباره‌ی آن‌ها می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ وَلَا يَذۡكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلٗا ١٤٢﴾ [النساء : ١٤٢]

و هنگامی که به نماز می­ایستند، از روی تنبلی (به نماز) می­ایستند و در برابر مردم ریا و خودنمایی می­کنند و الله را جز اندکی یاد نمی­کنند.

لذا با این‌که نماز می‌خوانند، در پایین‌ترین رده‌ی دوزخ خواهند بود.

همه‌ی این احادیث، نشان‎گر اهمیت زهد در دنیاست و نشان می‌دهد که شایسته‌ی هیچ انسانی نیست که به دنیا وابسته باشد؛ بلکه دنیا را باید در دست بگیریم، نه در قلب تا بتوانیم با قلبی پاک و بی‌آلایش به سوی الله روی بیاوریم. این، کمال زهد است. لذا زهد و پارسایی، بدین معنا نیست که از دنیا استفاده نکنیم؛ بلکه باید از دنیا و نعمت‌های حلال آن به‌خوبی و به‌درستی ا‌ستفاده نماییم و در چارچوب شریعت، سهم خود را از آن بگیریم، ولی مهم این‎ست که دنیا را در دست قرار دهیم، نه در قلب.

\*\*\*

475- وعن ابن عمر رضي اللهُ عنهما قال: أَخَذ رسولُ اللَّه بِمَنْكِبَيَّ، فقال: «كُنْ في الدُّنْيا كأَنَّكَ غريبٌ، أَوْ عَابِرُ سبيلٍ».

وَكَانَ ابنُ عمر رضي اللهُ عنهما يقول: إِذَا أَمْسيْتَ، فَلا تَنْتظِرِ الصَّباحَ وإِذَا أَصْبحْتَ، فَلا تنْتَظِرِ الْمَساءَ، وخُذْ منْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ ومِنْ حياتِك لِموتكَ. [روایت بخاري]([[297]](#footnote-297))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله شانه‌هایم را گرفت و فرمود: «در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذری هستی».

ابن‌عمر$ می‌گفت: «شب‌هنگام منتظر صبح نباش و هنگامی که صبح شد، در انتظار شب نباش؛ هنگام تن‌درستی برای دوران بیماری‌ات بهره‌برداری نما و با استفاده از حیات خویش برای مرگ خود، آماده شو».

[در شرح این حدیث گفته‌اند: بدین معناست که به دنیا اعتماد نکن و آن را اقامت‌گاه خود مپندار و به خود نگو که مدتی طولانی در آن خواهی ماند؛ به دنیا توجه نکن و به‌سان مسافری که در غربت به چیزی وابستگی ندارد، به هیچ چیز دنیا وابسته مشو؛ مانند مسافری که در غربت، به فکرِ بازگشت به منطقه‌ی خویش است و به چیزی مشغول نمی‌شود (که فکر بازگشت را فراموش کند)، تو نیز به چیزی از دنیا مشغول نشو.]

476- وعن أبي الْعبَّاس سَهْلِ بنِ سعْدٍ السَّاعدي قال: جاءَ رجُلٌ إلى النَّبيِّ فقال: يا رسول اللَّه دُلَّني عَلى عمَلٍ إِذا عَمِلْتُهُ أَحبَّني اللَّه، وَأَحبَّني النَّاس. فقال: «ازْهَدْ في الدُّنيا يُحِبَّكَ اللَّه، وَازْهَدْ فِيمَا عِنْدَ النَّاسِ يُحبَّكَ النَّاسُ». [حديثی حسن است که ابن‌ماجه و جز او با سندهای نیکو روایت کرده‌اند.]([[298]](#footnote-298))

**ترجمه:** ابوالعباس، سهل بن سهل ساعدی می‌گوید: مردی نزد پیامبر آمد و گفت: ای رسول‌خدا! مرا به کاری راهنمایی کن که وقتی آن را انجام دهم، الله و مردم، مرا دوست بدارند. پیامبر فرمود: «در دنیا زهد و پارسایی پیشه کن تا الله تو را دوست بدارد و به آن‌چه مردم دارند، چشم طمع نداشته باش، در نتیجه مردم تو را دوست خواهند داشت».

477- وعن النُّعْمَانِ بنِ بَشير رضي اللهُ عنهما قال: ذَكَر عُمَرُ بْنُ الخَطَّاب مَا أَصَابَ النَّاسُ مِنَ الدُّنْيَا فقال: لَقَدْ رَأَيْتُ رسولَ اللَّه يَظَلُّ الْيَوْمَ يَلْتَوي ما يَجِدُ مِنَ الدَّقَل ما يَمْلأُ بِهِ بطْنَهُ. [روایت مسلم]([[299]](#footnote-299))

**ترجمه:** نعمان بن بشیر$ می‌گوید: عمر بن خطاب نعمت‌های دنیوی را که مردم به آن دست یافته‌اند، ذکر کرد و فرمود: «رسول‌الله را دیدم که تمام روز را در حالی سپری می‌کرد که از گرسنگی به خود می‌پیچید و حتی خرمای نامرغوبی هم نمی‌یافت که با آن شکمش را سیر کند».

478- وعن عائشةَ رضي اللَّه عنها قالت: تُوفِّيَ رسولُ اللَّه وَمَا فِي بَيْتِي مِنْ شَيْءٍ يَأْكُلُهُ ذُو كَبِدٍ إِلاَّ شَطْرُ شَعيرٍ في رَفٍّ لي فَأَكَلْتُ مِنْهُ حَتَّى طَال علَیَّ، فَكِلْتُهُ فَفَنِيَ. [متفقٌ عليه]([[300]](#footnote-300))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: وقتی رسول‌الله از دنیا رفت، در خانه‌ام این مقدار غذا هم نبود که یک موجود زنده بخورد، جز مقداری جو که در طاقچه‌ی خانه‌ام بود؛ مدتی طولانی از آن می‌خوردم تا این‌که آن را پیمانه (وزن) کردم و پس از آن، تمام شد».

479- وعن عمرو بنِ الحارِث أَخي جُوَيْرِية بنْتِ الحَارثِ أُمِّ المُؤْمِنِين رضي اللهُ عنهما قال: مَا تَرَكَ رسولُ اللَّه عِنْدَ مَوْتِهِ دِينَارًا وَلا دِرْهَمًا، ولا عَبْدًا، وَلا أَمَةً، وَلا شَيْئاً إِلاَّ بَغْلَتَهُ الْبَيْضَاءَ الَّتي كَان يَرْكَبُهَا، وَسِلاحَه، وَأَرْضًا جَعَلَهَا لابْنِ السَّبيِلِ صَدَقَةً». [روایت بخاري]([[301]](#footnote-301))

**ترجمه:** عمرو بن حارث - برادر خانم پیامبر- برادرِ ام‌المؤمنین جویریه بنت حارث& می‌گوید: پیامبر هنگام وفاتش نه درهم و دیناری از خود به‌جا گذاشت و نه غلام و کنیزی و نه چیزی دیگر؛ تنها چیزی که از او باقی ماند، استر سفیدش بود که سوارش می‌شد و اسلحه‌اش و زمینی که آن را صدقه‌ی رهگذران قرار داده بود».

**شرح**

مؤلف/ در باب زهد در دنیا، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابن‌عمر$ می‌گوید: «رسول‌الله شانه‌هایم را گرفت». رسول‌الله بدین‌خاطر شانه‌های ابن‌عمر را گرفت که توجهش بیش‌تر شود و با آمادگی بیش‌تری به سخن ایشان توجه کند. سپس پیامبر فرمود: «در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذری هستی». امکان دارد که این، شک راوی باشد که پیامبر فرمود: مانند مسافر باش یا مانند رهگذر. یعنی گویا راوی شک دارد که پیامبر کدام واژه را به‌کار برد. شاید هم پیامبر هر دو واژه را گفته باشد؛ لذا در دنیا مانند مسافرِ غریبی زندگی کن که ناآشناست و بدون توجه به مردم به میانشان می‌رود؛ یا به‌سان رهگذری باش که برای رفع نیازت به‌جایی می‌روی و می‌خواهی هرچه زودتر به راه خود ادامه دهی.

این مثال جالب که پیامبر برای ما بیان فرمود، واقعیت زندگی ما انسان‌هاست؛ زیرا انسان، در این دنیا مسافر است و دنیا، جای ماندن نیست؛ بلکه محل گذر است. مسافر دنیا هرگز خسته نمی‌شود و بخواهد یا نخواهد، شب و روز به به حرکتش ادامه می‌دهد؛ مسافر، گاه برای‌ استراحت و رفع خستگی در جایی اتراق می‌کند، ولی مسافر دنیا هرگز از مرکب عمر خویش پیاده نمی‌شود و همواره در حرکت است. لذا هر لحظه‌ای که می‌گذرد، حرکتی به جلوست که دنیا را به سوی آخرت، پشت سر می‌گذاریم. نظر شما درباره‌ی سفری که مسافرش، هرگز از پا نمی‌نشیند و همواره به راهش ادامه می‌دهد، چیست؟ آیا چنین سفری به‌سرعت، پایان نمی‌یابد؟ آری؛ همین‌گونه است. الله می‌فرماید:

﴿كَأَنَّهُمۡ يَوۡمَ يَرَوۡنَهَا لَمۡ يَلۡبَثُوٓاْ إِلَّا عَشِيَّةً أَوۡ ضُحَىٰهَا ٤٦﴾ [النازعات: ٤٥]

روزی که شاهد قیامت باشند، گویا - در دنیا - جز شامگاهی یا صبحگاهی درنگ نکرده‌اند.

انسان باید آینده‌اش را با عمری که از او گذشته است، مقایسه کند؛ عمر گذشته‌اش چیزی نیست، مثل یک خواب؛ انگار همه‌اش خواب بوده است. آینده‌ی عمرمان نیز همین‌گونه می‌باشد. پس، انسان نباید به‌گونه‌ای به دنیا اعتماد کند که گویا همیشه در آن خواهد ماند. از این‌رو ابن‌عمر$ می‌گفت: «شب‌هنگام منتظر صبح نباش و هنگامی که صبح شد، در انتظار شب نباش؛ هنگام تن‌درستی برای دوران بیماری‌ات، و از حیات خویش برای مرگ خود، بهره‌برداری کن».

\*\*\*

480- وعن خَبَّابِ بنِ الأَرَت قال هَاجَرْنَا مَعَ رسول اللَّه نَلْتَمِسُ وَجهَ اللَّه تعالى فَوَقَعَ أَجْرُنا عَلى اللَّه، فَمِنَّا مَنْ مَاتَ وَلَمْ يأْكُلْ مِنْ أَجرِهِ شَيْئًا، مِنْهُم مُصْعَبُ بن عَمَيْر، قُتِلَ يَوْمَ أُحُد وَتَرَكَ نَمِرَةً، فَكُنَّا إِذَا غَطَّيْنا بِهَا رَأْسَهُ، بَدَتْ رجْلاهُ، وَإِذَا غَطَّيْنَا بِهَا رِجْلَيْهِ، بَدَا رَأْسُهُ، فَأَمَرَنا رسولُ اللَّه أَنْ نُغَطِّيَ رَأْسَهُ، وَنَجْعَلَ عَلى رجْليهِ شَيْئاً مِنَ الإِذْخِر، ومِنَّا مَنْ أَيْنَعَتْ لَهُ ثَمَرَتُه. فَهُوَ يَهدبُهَا. [متفق عليه]([[302]](#footnote-302))

**ترجمه:** خباب بن ارَت می‌گوید: با رسول‌الله تنها به‌خاطر خشنودی الله متعال هجرت کردیم؛ پس اجرِ ما با خداست. برخی از ما، بدون این‌که چیزی از پاداش خود را در دنیا ببینند، درگذشتند؛ از جمله مصعب بن عمیر که در جنگ «احد» کشته شد و جامه‌ای رنگی از او ماند که وقتی سرَش را با آن می‌پوشاندیم، پاهایش برهنه می‌شد و چون پاهایش را می‌پوشاندیم، سرش نمایان می‌گشت. پیامبر به ما دستور داد که سرش را بپوشانیم و روی پاهایش مقداری گیاه «کوم» بگذاریم. برخی از ما نیز ثمره‌ی (هجرت و جهادشان) رسید - و از ثمره‌ی هجرتشان برخوردار شدند- و از میوه‌اش می‌چینند.

481- وعن سَهْلِ بنِ سَعْد السَّاعدي قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لَوْ كَانَت الدُّنْيَا تَعْدِلُ عِنْدَ اللَّه جَنَاحَ بَعُوضَةٍ، مَا سَقَى كَافراً منْها شَرْبَةَ مَاءٍ». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حسن صحیح است.]([[303]](#footnote-303))

**ترجمه:** سهل بن سهل ساعدی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر دنیا نزد الله به‌اندازه‌ی بال پشه‌ای ارزش داشت، به هیچ کافری یک جرعه آب هم در دنیا نمی‌داد».

482- وعن أبي هُرَيْرَة قال: سمعتُ رسولَ اللَّه يقول: «أَلاَ إِنَّ الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ، مَلعونٌ مَا فيها، إِلاَّ ذِكْرَ اللَّه تعالى، ومَا وَالاَه وَعالِماً وَمُتَعلِّماً». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حسن است.]([[304]](#footnote-304))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «دنیا و آن‌چه در آن است، نفرین‌شده می‌باشد؛ جز ذکر الله متعال و آن‌چه که مانند آن است - یعنی هر عمل نیکی که مانند ذکر خداست- و عالم (استاد) و کسی که به کسب علم و دانش، مشغول است (دانش‌آموز)».

**شرح**

همه‌ی این احادیث پیرامون زهد در دنیا و روی آوردن به آخرت است. مؤلف/ حدیث خباب بن ارت درباره‌ی مصعب بن عمیر را ذکر کرده است؛ مصعب یکی از مهاجران پیش‌گامی بود که به‌خاطر رضایت و خشنودی الله هجرت کردند. مصعب جوانی اهل مکه بود که پدر و مادر ثروتمندی داشت و بهترین لباس‌های آن زمان را برایش تهیه می‌کردند و او را نوازش می‌نمودند؛ یعنی مصعب جوان نازپرورده‌ای بود که در زندگی خود، چیزی کم نداشت، ولی همین‌که مسلمان شد، پدر و مادرش که کافر بودند، او را از خود راندند. وی، به مدینه هجرت کرد و در جرگه‌ی نخستین مهاجران قرار گرفت. هنوز سه سال کامل از هجرتش نگذشته بود که در جنگ احد به شهادت رسید؛ وی، در این جنگ پرچم‌دار لشکر اسلام بود. تنها چیزی که با خود داشت، جامه‌ای بود که وقتی سرش را با آن می‌پوشاندند، پاهایش بیرون می‌ماند و چون پاهایش را می‌پوشاندند، سرش برهنه می‌شد. پیامبر دستور داد سرش را بپوشانند و روی پاهایش گیاهی به نام «کوم» بگذارند.

خباب می‌گوید: «برخی از ما، یعنی برخی از مهاجران، ثمره‌ی (هجرت و جهادشان) رسید - و از ثمره‌ی هجرتشان برخوردار شدند- و از میوه‌اش می‌چینند». وی، این سخن را از شوق آن روزها، یعنی با یاد و خاطره‌ی روزهایی بیان کرد که دنیا به روی آن‌ها گشوده نشده بود و برخی از آنان، به دنیا مشغول نشده بودند.

\*\*\*

483- وعن عَبْدِ اللَّه بنِ مسعودٍ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لا تَتَّخِذُوا الضَّيْعَةَ فَتَرْغَبُوا في الدُّنْيا». [ترمذي روایت کرده و آن را حدیثی حسن دانسته است.]([[305]](#footnote-305))

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «در خریداریِ زمین - باغ و مزرعه- (و جمع‌آوری مالِ دنیا) زیاده‌روی نکنید که به دنیا علاقه‌مند می‌شوید».

484- وعن عبدِ اللَّه بنِ عمرو بنِ العاصِ رضي اللهُ عنهما قال: مَرَّ عَلَيْنَا رسولُ اللَّه وَنحنُ نُعالِجُ خُصًّا لَنَا فقال: «ما هذا؟» فَقُلْنَا: قَدْ وَهِي، فَنَحْنُ نُصْلِحُه، فقال: «ما أَرَى الأَمْرَ إِلاَّ أَعْجَلَ مِنْ ذلكَ». [ابوداود و ترمذی با اسناد بخاري ومسلم، روایت کرده‌اند . ترمذی آن را حسن صحیح دانسته است.]([[306]](#footnote-306))

**ترجمه:** عبادلله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: ما، در حال تعمیر کَپَر خود بودیم که رسول‌الله از کنارِ ما گذشت و پرسید: چه‌کار می‌کنید؟ گفتیم: این خانه، فرسوده و سست شده است و داریم تعمیرش می‌کنیم. فرمود: «من، مرگ را سریع‌تر از این می‌بینم».([[307]](#footnote-307))

485- وعن كَعْبِ بنِ عِيَاض قال: سمعتُ رسولَ اللَّه يقول: إِنَّ لِكُلِّ أُمَّةٍ فتنةً وَفِتنَةُ أُمَّتي المَالُ». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[308]](#footnote-308))

**ترجمه:** کعب بن عیاض می گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هر امتی، فتنه و آزمونی دارد؛ آزمون امت من، مال و ثروت دنیاست». وقتی مال و ثروت مردم افزایش می‌یابد، آخرت را فراموش می‌کنند.

486- وعن أبي عمرو ويقال: أَبو عبدِ اللَّه، ويقال: أَبو لَيْلى عُثْمَانُ بنُ عَفَّانَ أَنَّ النَِّبيَّ قال: «لَيْسَ لابْن آدَمَ حَقٌّ في سِوى هَذِهِ الخِصَال: بَيْتٌ يَسْكُنُه، وَثَوْبٌ يُوَارِي عَوْرَتَهُ وَجِلْفُ الخُبزِ، وَالمَاءِ». [ترمذي روایت کرده و گفته است: صحیح می‌باشد.]([[309]](#footnote-309))

**ترجمه:** از ابوعمرو - و گفته‌اند: ابوعبدالله یا ابولیلی- عثمان بن عفان روایت شده است: پیامبر فرمود: «فرزند آدم، جز این موارد، نیاز و حقّ دیگری ندارد: خانه‌ای که در آن سکونت کند، لباسی که عورتش را بپوشاند، نان خشک و آب».

487- وعنْ عبْدِ اللَّه بنِ الشِّخِّيرِ - بكسر الشين والخاءِ المشددةِ المعجمتين- أَنَّهُ قال: أَتَيْتُ النَّبِيَّ وهُوَ يَقْرَأُ: ﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ١﴾ قال: «يَقُولُ ابنُ آدَم: مَالي، مَالي، وَهَل لَكَ يَا ابن آدمَ مِنْ مالِكَ إِلاَّ مَا أَكَلْتَ فَأَفْنيْتَ، أو لبِسْتَ فَأَبْلَيْتَ، أَوْ تَصَدَّقْتَ فَأَمْضيْت؟» [روایت مسلم]([[310]](#footnote-310))

**ترجمه:** عبدالله بن شِخّیر می‌گوید: نزد پیامبر رفتم و ایشان، سوره‌ی ﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ١﴾([[311]](#footnote-311)) را می‌خواند؛ فرمود: «آدمی می‌گوید: مالَم! مالم! ولی ای فرزندِ آدم! مگر از مال و ثروتت، چیزی جز آن‌چه خوردی و تمام کردی یا پوشیدی و کهنه گردانیدی یا آن‌چه از آن گذشتی و صدقه دادی- و برای آخرت خود ذخیره ساختی- چیزِ دیگری مالِ توست؟»

**شرح**

مؤلف/ این احادیث را برای برحذر داشتن از فتنه‌ی دنیا یا فریفته شدن به آن ذکر کرده است؛ از جمله حدیث کعب بن عیاض که پیامبر فرموده است: «هر امتی، فتنه و آزمونی دارد و آزمون امت من، مالِ دنیاست». از این‌رو پیامبر از خریداریِ ملک و زمین و باغ و مزرعه، نهی نموده است؛ زیرا انسان به این‌ها مشغول می‌شود و آخرت را که مهم‌تر است، از یاد می‌برد. نتیجه این‌که انسان باید به دنیا بی‌علاقه و به آخرت، علاقه‌مند باشد و اگر الله متعال به او مال و ثروتی بخشیده است، از آن در مسیر اطاعت و بندگی الله استفاده کند و آن را در دستش قرار دهد، نه در قلبش تا به رستگاری دنیا و آخرت دست یابد. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلۡعَصۡرِ ١ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَفِي خُسۡرٍ ٢ إِلَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلۡحَقِّ وَتَوَاصَوۡاْ بِٱلصَّبۡرِ ٣﴾ [العصر: ١، ٤]

سوگند به روزگار که بی‌گمان انسان‌ها در زیان هستند؛ مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند و یکدیگر را به حق (توحید) و شکیبایی سفارش کنند.

پیامبر سوره‌ی «تکاثر» را تلاوت نمود که الله می‌فرماید:

﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ ١ حَتَّىٰ زُرۡتُمُ ٱلۡمَقَابِرَ ٢﴾ [التكاثر: ١، ٢]

افزون‌طلبی (و فخرفروشی به اموال و فرزندان) شما را به خود مشغول کرد تا آن‌که (بر همین حال مُردید و) به قبرستان‌ها رفتید.

یعنی آن‌قدر به دنیا مشغول گشتید که مرگ و آخرت را از یاد بردید تا این‌که خود، در حالِ غفلت از دنیا رفتید و پس از مرگتان، جزو ساکنان گورستان شدید. سپس رسول‌الله فرمود: «آدمی می‌گوید: مالَم! مالم! ولی ای فرزندِ آدم! مگر از مال و ثروتت، چیزی جز آن‌چه خوردی و تمام کردی یا پوشیدی و کهنه گردانیدی یا آن‌چه از آن گذشتی و صدقه دادی- و برای آخرت خود ذخیره ساختی- چیزِ دیگری مالِ توست؟»

پیامبر چنین فرمود و این‌گونه نیز هست؛ تنها بهره‌ای که انسان از مال و ثرورتش می‌برد، همان چیزی‌ست که از آن می‌خورد و می‌نوشد یا لباس‌هایی‌ست که می‌پوشد؛ ولی آن‌چه برای او باقی می‌ماند، صدقه‌ای که در راه خدا می‌دهد. البته اگر خورد و نوشِ او به‌خاطر کسب نیرو برای اطاعت و بندگیِ الله باشد، این هم به نفع اوست و چنان‌چه برای نیرو گرفتن در جهت معصیت و نافرمانی از الله متعال و تکبر و تبهکاری باشد، به زیان اوست. پناه بر الله.

\*\*\*

488- عن عبدِ اللَّه بن مُغَفَّل قال: قال رجُلٌ للنَّبِيِّ: يَا رَسُولَ اللهِ، واللَّه إِنِّي لأُحِبُّك، فقال: «انْظُرْ ماذا تَقُول؟» قال: وَاللَّه إِنِّي لأُحِبُّكَ، ثَلاثَ مَرَّات، فقال: «إِنْ كُنْتَ تُحبُّنِي فَأَعِدَّ لَلفقْرِ تِجْفافاً، فإِنَّ الفَقْر أَسْرَعُ إلى من يُحِبُّني مِنَ السَّيْل إلى مُنْتَهَاهُ». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حديثی حسن می‌باشد.]([[312]](#footnote-312))

**ترجمه:** عبدالله بن مغفَّل می‌گوید: مردی به پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا! من، شما را دوست دارم. رسول‌الله فرمود: «دقت کن چه می‌گویی؟» و آن مرد، سه بار گفت: به الله سوگند، من شما را دوست دارم. پیامبر فرمود: «اگر مرا دوست داری برای پوشیدن لباس فقر، آماده باش؛ زیرا فقر، سریع‌تر از رسیدن سیل به پایان مسیرش به دوست‌داران من می‌رسد».

489- وعن كَعبِ بنِ مالك قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَا ذِئْبَان جَائعَانِ أُرْسِلا في غَنَمٍ بأَفْسَدَ لَهَا مِنْ حِرْصِ المَرْءِ على المالِ وَالشَّرفِ لِدِينهِ». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[313]](#footnote-313))

**ترجمه:** کعب بن مالک می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر دو گرگ گرسنه در میان گوسفندان رها شوند، آن‌قدر خرابی به‌بار نمی‌آورند که حرصِ انسان نسبت به مال و جاه و مقام، دینش را به تباهی می‌کشاند».

490- وعن عبدِ اللَّه بن مَسْعُودٍ قال: نَامَ رسولُ اللَّه على حَصيرٍ فَقَامَ وَقَدْ أَثَّرَ في جَنْبِه، قُلْنَا: يا رَسُولَ الَّه لوِ اتَّخَذْنَا لكَ وِطَاء، فقال: «مَالي وَلَلدُّنْيَا؟ مَا أَنَا في الدُّنْيَا إِلاَّ كَرَاكبٍ اسْتَظَلَّ تَحْتَ شَجَرَةٍ ثُمَّ رَاحَ وَتَرَكَهَا». [ترمذي ین حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[314]](#footnote-314))

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود می‌گوید: رسول‌الله روی حصیری خوابید؛ هنگامی که برخاست، اثر حصیر روی بدنش نمایان شده بود. عرض کردیم: ای رسول‌خدا! کاش برای شما زیرانداز نرمی تهیه می‌کردیم! فرمود: «مرا با دنیا چه‌کار؟! من در دنیا مانند سوارکاری هستم که در سایه‌ی درختی می‌نشیند و سپس آن را ترک می‌کند و به راهش ادامه می‌دهد».

491- وعن أبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «يَدْخُلُ الفُقَراءُ الجَنَّةَ قَبْلَ الأَغْنِيَاءِ بِخَمْسِمائَةِ عَامٍ». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حدیثی صحیح می‌باشد.]([[315]](#footnote-315))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «فقرا، پانصد سال زودتر از ثروتمندان وارد بهشت می‌شوند».

492- وعن ابن عَبَّاس وعِمْرَانَ بن الحُصَيْن عَنِ النَّبيِّ قال: «اطَّلعْتُ في الجَنَّةِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهلِهَا الفُقَراء. وَاطَّلَعْتُ في النَّارِ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّساءَ». [متفقٌ عليه]([[316]](#footnote-316))

**ترجمه:** ابن‌عباس و عمران بن حصین می‌گویند: پیامبر فرمود: «به بهشت سر زدم و دیدم که بیش‌ترِ بهشتیان، فقرا هستند؛ و به دوزخ سر زدم، دیدم که بیش‌ترِ دوزخیان، زنان هستند».

493- وَرَوَاهُ البُخَاري أيضًا مِن رواية عِمرَان بنِ الحُصَينِ.([[317]](#footnote-317))

**ترجمه:** بخاری نیز این حدیث را به‌نقل از عمران بن حصین روایت کرده است.

494- وعن أُسامةَ بنِ زيدٍ$ عَنِ النَّبيِّ قال: «قُمْتُ عَلى بَاب الجَنَّةِ فَكَانَ عَامَّةُ مَنْ دَخَلَهَا المَساكين وأَصَحَابُ الجِدِّ محبُوسُون غَيْرَ أَنَّ أَصحَابَ النَّار قَد أُمِرَ بِهمْ إلى النَّارِ». [متفقٌ عليه]([[318]](#footnote-318))

**ترجمه:** اسامه بن زید$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «بر دروازه‌ی بهشت ایستادم؛ بیش‌ترِ کسانی که واردِ بهشت می‌شدند، فقیران و مستمندان بودند و ثروتمندانِ بهشتی را نگه داشته و هنوز اجازه‌ی ورود نداده بودند؛ جز دوزخیانی که دستور رسیده بود آن‌ها را به دوزخ ببرند. و بر دروازه‌ی دوزخ ایستادم؛ بیش‌تر کسانی که وارد دوزخ می‌شدند، زنان بودند».

495- وعن أبي هريرة عَنِ النَّبِيِّ قال: «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا شَاعِرٌ كَلِمَةُ لَبِيد: أَلا كُلُّ شيْءٍ ما خَلا اللهَ بَاطِلُ». [متفقٌ عليه]([[319]](#footnote-319))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «راست‌ترین سخنی که یک شاعر گفته است، سخن "لبید" می‌باشد که: هان! هر چیزی جز الله باطل است».

**شرح**

همه‌ی این احادیث که مؤلف/ ذکر کرده، در باب فضیلت زهد و پارسایی در دنیاست؛ از جمله حدیث عبدالله بن مغفل که مردی به پیامبر عرض کرد: ای رسول خدا! من، شما را دوست دارم. رسول‌الله فرمود: «بنگر چه می‌گویی؟» و آن مرد، سه بار گفت: به الله سوگند، من شما را دوست دارم. پیامبر فرمود: «اگر مرا دوست داری برای پوشیدن لباس فقر، آماده باش؛ زیرا فقر، سریع‌تر از رسیدن سیل به پایان مسیرش به دوست‌داران من می‌رسد».

البته این حدیث، صحیح نیست و از پیامبر به‌ثبوت نرسیده است؛ زیرا ثروت، هیچ ربطی به محبت پیامبر ندارد و بسیاری از ثروتمندان، دوست‌دارِ پیامبر هستند و برعکس، بسیاری از فقرا، دشمنی و عداوت شدیدی به پیامبر اسلام دارند. لذا این حدیث، صحیح نیست. نشانه‌ی محبت با پیامبر این‎ست که انسان به‌شدت از ایشان پیروی کند و به سنّت آن بزرگوار تمسک جوید. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ وَيَغۡفِرۡ لَكُمۡ ذُنُوبَكُمۡ﴾

[آل عمران: ٣١]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد.

لذا سنجش یا معیار ارزیابی این ادعا، پیروی از پیامبر است؛ هرکس، بیش‌تر پیرو پیامبر باشد، محبتش به ایشان، بیش‌تر است و فقر و ثروت به دست الله می‌باشد.

یکی از نشانه‌های زهد و بی‌علاقگی انسان به دنیا، این‎ست که زندگی‌اش به‌سان زندگی پیامبر، دور از تن‌پروری و آسایش‌طلبی باشد؛ به‌گونه‌ای که پیامبر روی حصیر می‌خوابید و اثر آن بر بدنش نمایان می‌شد. به او گفتند: کاش بسترِ نرمی برای شما آماده می‌کردیم! فرمود: «مرا با دنیا چه‌کار؟! من در دنیا مانند سواری هستم که در سایه‌ی درختی می‌نشیند و سپس آن را ترک می‌کند و به راهش ادامه می‌دهد».

پیامبر هیچ چشم‌داشتی به دنیا نداشت؛ بلکه همه‌ی مالش را در راه الله انفاق می‌کرد و خود، مانند فقرا زندگی می‌نمود.

سپس مؤلف/ احادیثی ذکر کرده است که نشان می‌دهد فقرا پیش از ثرومتندان وارد بهشت می‌شوند و بیش‌ترِ بهشتیان از فقرا هستند؛ زیرا انگیزه یا عامل طغیان و سرکشی در فقرا نیست یا ضعیف‌تر است و از این‌رو آدم‌های متواضع و فروتنی هستند. بازنگاهی به آیه‌های قرآن، نشان می‌دهد که منکِران پیامبران، بیش‌تر از میان ثروتمندان و اشراف هر قومی بوده‌اند و بیش‌تر فقیران، از پیامبران الهی پیروی کرده‌اند؛ لذا بیش‌ترِ بهشتیان، از فقرا هستند و پیش از ثروتمندان وارد بهشت می‌شوند؛ البته درباره‌ی مقداری که زودتر وارد بهشت می‌شوند، روایت‌های گوناگونی وجود دارد و این، به نحوه‌ی راهپیمایی آنان به سوی بهشت برمی‌گردد؛ به عنوان مثال: یک نفر این مسیر را ده روزه می‌پیماید و دیگری همین مسیر را در بیست روز طی می‌کند.

سپس حدیث ابوهریره را ذکر کرده است که پیامبر فرمود: «راست‌ترین سخنی که یک شاعر گفته است، سخن "لبید" می‌باشد که: هان! هر چیزی جز الله باطل است». لذا هر چیزی جز الله، بی‌فایده و باطل است و هیچ نفعی نمی‌رساند؛ ولی آن‌چه از آنِ الله یا برای اوست، به صاحبش نفع می‌رساند و برایش ماندگار است. از این‌رو دنیا، بی‌ارزش است. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَا لَعِبٞ وَلَهۡوٞ وَزِينَةٞ وَتَفَاخُرُۢ بَيۡنَكُمۡ وَتَكَاثُرٞ فِي ٱلۡأَمۡوَٰلِ وَٱلۡأَوۡلَٰدِ﴾ [الحديد: ٢٠]

بدانید که زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و زیور و فخرفروشی شما به یکدیگر و زیاده‌خواهی در اموال و فرزندان است.

تنها چیزی که در دنیا ارزش دارد و درست و نیکوست، ذکر و یاد الله متعال و اطاعت و بندگیِ اوست.

از این حدیث چنین برمی‌آید که حق و حقیقت را باید پذیرفت؛ گرچه از زبان شعرا باشد؛ به عبارت دیگر هرکس حق بگوید، قابل قبول است و باید آن را پذیرفت؛ حتی اگر گوینده‌اش کافر یا شاعر و فاسق باشد. ولی کسی که سخن نادرست یا باطل می‌گوید، سخنش مردود و غیرقابل قبول است؛ اگرچه گوینده‌اش مسلمان باشد؛ به عبارت دیگر، این سخن است که اعتبار دارد، نه گوینده‌اش. لذا نگاهِ انسان به دیگران، باید بر اساس اعمال و کردارشان باشد، نه این‌که انسان به خودشان یا شخصیت آنان بنگرد که کیستند و چه جایگاهی دارند.

\*\*\*

56- باب: فضیلت گرسنگی و زندگی سخت و بسنده کردن به اندکی از خوردنی، آشامیدنی و پوشاک و دیگر لذت‌ها و بهره‌های نفسانی، و ترک امیال و آرزوها

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِۖ فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا ٥٩ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ شَيۡ‍ٔٗا ٦٠﴾ [مريم: ٥٩، ٦٠]

آن‌گاه نسلی جایگزینشان شد که نماز را رها کردند و از خواسته‌های نفسانی پیروی نمودند؛ پس سزای گمراهی (خویش) را خواهند دید، مگر کسانی که توبه کردند و ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ پس چنین کسانی وارد بهشت می‌شوند و هیچ ستمی نمی‌بینند.

و می‌فرماید:

﴿فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦ فِي زِينَتِهِۦۖ قَالَ ٱلَّذِينَ يُرِيدُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا يَٰلَيۡتَ لَنَا مِثۡلَ مَآ أُوتِيَ قَٰرُونُ إِنَّهُۥ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٖ ٧٩ وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ وَيۡلَكُمۡ ثَوَابُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لِّمَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗاۚ﴾ [القصص: ٧٩، ٨٠]

و (قارون) با كبكبه و آرایش خویش به میان قومش رفت. كسانى كه خواستار زندگى دنيا بودند، گفتند: اى كاش مثل آن‌چه به قارون داده شده، به ما هم داده مى‏شد. به‌راستی او، دارای بهره (و ثروت) بزرگی‌ست. و آنان که از علم و دانش بهره‌مند شده بودند، گفتند: وای بر شما! ثواب و پاداش الله برای کسی که ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، بهتر است.

و نیز می‌فرماید:

﴿ثُمَّ لَتُسۡ‍َٔلُنَّ يَوۡمَئِذٍ عَنِ ٱلنَّعِيمِ ٨﴾ [التكاثر: ٨]

و آن‌گاه در آن روز درباره‌ی نعمت‌هایی که داشته‌اید، بازخواست خواهید شد.

و می‌فرماید:

﴿مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ عَجَّلۡنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ﴾ [الإسراء: ١٨]

هر کس خواهان دنیای زودگذر باشد، خیلی زود در همین دنیا آن‌چه بخواهیم، به او، بلکه به هرکه بخواهیم، عطا می‌کنیم.

آیه‌های فراوانی در این‌باره وجود دارد.

496- عن عائشةَ رضي اللَّه عنها، قالت: ما شَبعَ آلُ مُحمَّدٍ مِنْ خُبْزِ شَعِيرٍ يَوْمَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ حَتَّى قُبِض. [متفقٌ عليه]([[320]](#footnote-320))

وفي رواية: مَا شَبِعَ آلُ مُحَمَّد مُنْذُ قَدِمَ المَدِينةَ مِنْ طَعامِ البُرِّ ثَلاثَ لَيَال تِبَاعاً حَتَّى قُبِض.

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: خانواده‌ی محمد دو روزِ پیاپی از نان جو سیر نخوردند تا این‌که رسول‌الله درگذشت.

و در روایتی آمده است: خانواده‌ی محمد از هنگامی که ایشان به مدینه آمدند تا زمانی که وفات کردند، سه شبِ پیاپی از نان گندم، سیر نخوردند.

497- وعن عُرْوَةَ عَنْ عائشة رضي اللَّه عنها أَنَّهَا كَانَتْ تَقُول: وَاللَّه يا ابْنَ أُخْتِي إِنْ كُنَّا لَنَنْظُرُ إلى الهِلالِ ثمَّ الهِلال ثُمَّ الهلالِ ثلاثةُ أَهِلَّةٍ في شَهْرَيْنِ وَمَا أُوقِدَ في أَبْيَاتِ رسولِ اللَّه نَارٌ. قُلْت: يَا خَالَةُ فَمَا كَانَ يُعِيشُكُم؟ قالت: الأَسْوَدَان: التَّمْرُ وَالمَاءُ إِلاَّ أَنَّهُ قَدْ كَانَ لِرَسُولِ اللهِ جِيرانٌ مِنَ الأَنْصَار وَكَانَتْ لَهُمْ مَنَايحُ وَكَانُوا يُرْسِلُونَ إلى رسول اللَّه مِنْ أَلبانِهَا فَيَسْقِينَا. [متفقٌ عليه]([[321]](#footnote-321))

**ترجمه:** عروه می‌گوید: عایشه& می‌فرمود: ای خواهرزاده‌ام!([[322]](#footnote-322)) به الله سوگند، سه هلالِ ماه نو را در دو ماه می‌دیدیم و هیچ آتشی در خانه‌های پیامبر - برای پُخت و پز- روشن نمی‌شد. - عروه می‌گوید:- گفتم: پس زندگی شما با چه چیزی سپری می‌شد؟ فرمود: با دو چیز سیاه،([[323]](#footnote-323)) یعنی خرما و آب؛ البته رسول‌الله همسایگانی از انصار داشت که حیوانات شیردهی داشتند و از شیرِ آن‌ها برای پیامبر می‌فرستادند و ایشان از این شیر به ما می‌داد.

498- وعن أبي سعيدٍ المقْبُريِّ عَنْ أبي هُرَيرةَ أَنَّهُ مَرَّ بِقَومٍ بَيْنَ أَيْدِيهمْ شَاةٌ مَصْلِيةٌ، فَدَعَوْهُ فَأَبى أَنْ يَأْكُلَ، وقال: خَرج رسول اللَّه مِنَ الدُّنيا ولَمْ يشْبعْ مِنْ خُبْزِ الشَّعِير. [روایت بخاري]([[324]](#footnote-324))

**ترجمه:** از ابوسعید مَقبُری روایت است: ابوهریره از کنارِ گروهی گذشت که گوسفند بریانی، جلوی آن‌ها بود؛ ابوهریره را - به خوردن کباب- دعوت کردند، ولی او از خوردن امتناع ورزید و فرمود: رسول‌الله در حالی از دنیا رفت که از نان جو، سیر نخورد.

499- وعن أَنسٍ قال: لَمْ يأْكُل النَّبِيُّ عَلَى خِوَانٍ حَتَّى مَاتَ، وَمَا أَكَلَ خُبزًا مُرَقَّقًا حَتَّى مَات. [روایت بخاري]([[325]](#footnote-325))

وفي روايةٍ له: وَلا رَأَى شَاةَ سَمِيطاً بِعَيْنِهِ قط.

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر تا پایان عمرش، روی میز نهارخوری غذا نخورد و هیچ‌گاه نان نرم و نازک (لواش) تناول نکرد.

و در روایتی آمده است: هرگز گوسفند بریانی با چشم خود ندید.

500- وعن النُّعمانِ بن بشيرٍ رضي اللهُ عنهما قال: لقد رَأَيْتُ نَبِيَّكُمْ وما يَجِدُ مِنْ الدَّقَلِ ما يَمْلأُ به بَطْنَه. [روایت مسلم]([[326]](#footnote-326))

**ترجمه:** نعمان بن بشیر$ می‌گوید: «پیامبرتان را دیدم که خرمای نامرغوبی هم برای سیر کردن شکمش نمی‌یافت».

501- وعن سهل بن سعدٍ قال: ما رَأى رَسولُ اللَّهِ النّقِيَّ مِنْ حِينَ ابْتعَثَهُ اللَّه تعالى حتَّى قَبَضَهُ اللَّه تعالى، فقيل لَهُ: هَلْ كَانَ لَكُمْ في عهْد رسول اللَّه مَنَاخل؟ قال: ما رأى رسولُ اللَّه مُنْخَلاَ مِنْ حِينَ ابْتَعثَهُ اللَّه تَعَالَى حَتَّى قَبَضُه اللَّه تعالى، فَقِيلَ له: كَيْفَ كُنْتُمْ تَأْكُلُونَ الشَّعِيرَ غيرَ منْخُول؟ قال: كُنَّا نَطْحَنُهُ ونَنْفُخُهُ، فَيَطيرُ ما طار، وما بَقِي   
  
ثَرَّيْنَاهُ. [روایت بخاري]([[327]](#footnote-327))

**ترجمه:** سهل بن سهل می‌گوید: رسول‌الله از زمانی که الله متعال او را مبعوث کرد تا هنگامی که او را از دنیا گرفت، آرد سفید و غربال‌شده ندید. از سهل پرسیدند: آیا شما در زمان رسول‌الله غربال داشتید؟ پاسخ داد: رسول‌الله از ابتدای بعثت تا زمان رحلت، غربالی ندید. از سهل سؤال شد: پس چگونه آرد غربال‌نشده‌ی جو را می‌خوردید؟ گفت: جو را آرد می‌کردیم و در آن، می‌دمیدیم (فوت می‌نمودیم) و بدین‌ترتیب پوست و خاشاکِ آن به هوا می‌رفت و سپس باقی‌مانده‌ی آن را خمیر می‌کردیم.

502- وعن أبي هُريرةَ قال: خَرَجَ رَسُولُ اللَّه ذاتَ يَوْمٍ أَوْ لَيْلَةٍ، فَإِذا هُوَ بِأَبي بكْرٍ وعُمَرَ رضي اللهُ عنهما فقال: «مَا أَخْرَجَكُمَا مِنْ بُيُوتِكُما هذِهِ السَّاعَةَ؟» قالا: الجُوعُ يَا رَسُولَ اللهِ. قال: «وَأَنَا، والَّذِي نَفْسِي بِيَدِه، لأَخْرَجَني الَّذِي أَخْرَجَكُما؛ قُوما». فقَاما مَعَه، فَأَتَى رَجُلاً مِنَ الأَنْصار، فَإِذَا هُوَ لَيْسَ في بيته، فَلَمَّا رَأَتْهُ المرَأَةُ قالَت: مَرْحَباً وَأَهْلا. فقال لها رَسُولُ اللَّه: «أَيْنَ فُلانٌ؟» قالَت: ذَهَبَ يَسْتَعْذِبُ لَنَا الماء، إِذْ جاءَ الأَنْصَاري، فَنَظَرَ إلى رَسُولِ اللَّه وَصَاحِبَيْه، ثُمَّ قالَ: الحَمْدُ للهِ، ما أَحَدٌ اليَوْمَ أَكْرَمَ أَضْيافاً مِنِّي فانْطَلقَ فَجَاءَهُمْ بِعِذْقٍ فِيهِ بُسْرٌ وتَمْرٌ ورُطَب، فقال: كُلُوا، وَأَخَذَ المُدْيَةَ، فقال لَهُ رسُولُ اللَّه: «إِيَّاكَ وَالحَلُوبَ». فَذَبَحَ لَهُم، فَأَكلُوا مِنَ الشَّاةِ وَمِنْ ذلكَ العِذْقِ وشَرِبُوا. فلمَّا أَنْ شَبعُوا وَرَوُوا قَالَ رَسُولُ اللهِ لأَبي بكرٍ وعُمَرَ رضي اللهُ عنهما: «وَالَّذِي نَفْسي بِيَدِه، لَتُسْأَلُنَّ عَنْ هذَا النَّعيمِ يَوْمَ القِيامَةِ، أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمُ الجُوعُ، ثُمَّ لَمْ تَرْجِعُوا حَتَّى أَصَابَكُمْ هذا النَّعِيمُ». [روایت مسلم]([[328]](#footnote-328))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله روزی یا شبی از خانه بیرون رفت و ابوبکر و عمر$ را دید؛ پرسید: «چه چیزی در این هنگام، شما را به بیرونِ خانه آورده است؟» گفتند: گرسنگی، ای رسول‌خدا! فرمود: «من نیز همین‌طور؛ سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، مرا نیز همین مسأله (گرسنگی)، از خانه خارج کرده است. برخیزید». و آن‌دو با پیامبر برخاستند. پیامبر به خانه‌ی مردی از انصار رفت و او در خانه نبود. زنِ انصاری با دیدن پیامبر گفت: خوش آمدید. رسول‌الله از زن انصاری پرسید: «فلانی- شوهرت- کجاست؟» گفت: رفته است تا برایمان آبِ شیرین بیاورد. در این اثنا مرد انصاری سررسید و به پیامبر و دو یارش نگاه کرد و گفت: الحمدلله، امروز هیچ‌کس میهمانانی گرامی‌تر از میهمانان من ندارد؛ سپس رفت و یک خوشه خرما آورد که خرمای نارس، خرمای رسیده و رُطَب - خرمای تَر- داشت. گفت: بفرمایید و آن‌گاه چاقویی برداشت- تا گوسفندی ذبح کند.- پیامبر فرمود: «مبادا گوسفندِ شیردهی بکشی». و او، گوسفندی ذبح کرد. بدین ترتیب آنان از آن گوسفند و خرما خوردند و آب نوشیدند و چون از آب و غذا سیر شدند، رسول‌الله به ابوبکر و عمر$ فرمود: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، روز قیامت درباره‌ی این نعمت‌ها از شما سؤال خواهد شد؛ گرسنگی، شما را از خانه‌هایتان به بیرون کشاند و در حالی به خانه‌هایتان بازمی‌گردید که این نعمت‌ها به شما رسید».

[نووی/ می‌گوید: آن‌گونه که از روایت ترمذی و دیگران برمی‌آید، میزبان، ابوالهیثم بن تَیِّهان انصاری بوده است.]

503- وعن خالدِ بنِ عُمَيْر العَدَويِّ قال: خَطَبَنَا عُتْبَةُ بنُ غَزْوان وكانَ أَمِيراً عَلى البَصْرَةِ ، فَحمِدَ اللَّه وأَثْنى عليْه، ثُمَّ قال: أَمَا بعْد؛ فَإِنَّ الدُّنْيَا آذَنَتْ بصُرْم، ووَلَّتْ حَذَّاءَ، وَلَمْ يَبْقَ منها إِلاَّ صُبَابَةٌ كَصُبابةِ الإِناءِ يتصابُّها صاحِبُها، وإِنَّكُمْ مُنْتَقِلُونَ مِنْها إلى دارٍ لا زَوالَ لهَا، فانْتَقِلُوا بِخَيْرِ ما بِحَضْرَتِكُم فَإِنَّهُ قَدْ ذُكِرَ لَنا أَنَّ الحَجَرَ يُلْقَى مِنْ شَفِير جَهَنَّمَ فَيهْوى فِيهَا سَبْعِينَ عاماً لا يُدْركُ لَها قَعْرا، واللَّهِ لَتُمْلأن! أَفَعَجِبْتُم؟ ولَقَدْ ذُكِرَ لَنَا أَنَّ ما بَيْنَ مِصْراعَيْنِ مِنْ مَصاريعِ الجَنَّةِ مَسيرةَ أَرْبَعِينَ عامًا، وَلَيَأْتِينَّ عَلَيها يَوْمٌ وهُوَ كَظِيظٌ مِنَ الزِّحام، وَلَقَدْ رأَيتُني سابعَ سبْعَةٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ما لَنا طَعامٌ إِلاَّ وَرَقُ الشَّجَر حَتَّى قَرِحَتْ أَشْداقُنا، فالْتَقَطْتُ بُرْدَةً فشَقَقْتُها بيْني وَبَينَ سَعْدِ بنِ مالكٍ فَاتَّزَرْتُ بنِصْفِها، وَاتَّزَر سَعْدٌ بنِصفِها، فَمَا أَصْبَحَ اليَوْم مِنَّا أَحَدٌ إِلاَّ أَصْبَحَ أَمِيرًا عَلى مِصْرٍ مِنْ الأَمْصَار. وإِنِّي أَعُوذُ باللَّهِ أَنْ أَكْونَ في نَفْسي عَظِيمًا وعِنْدَ اللَّهِ صَغِيرًا. [روایت مسلم]([[329]](#footnote-329))

**ترجمه:** خالد بن عمير عَدَوی می‌گوید: عتبه بن غزوان که در آن زمان امیر بصره بود، برای ما سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الله، گفت: اما بعد؛ همانا دنیا از پایانِ خود خبر می‌دهد و به‌سرعت گذشته است و چیزی از آن جز تَه‌مانده‌ی ظرف باقی نمانده که صاحبش آن را خیلی زود سرمی‌کشد. و شما از این سرای فانی به سرایی منتقل می‌شوید که فنا ندارد؛ پس سعی کنید با بهترین اعمال به سرای آخرت کوچ کنید. زیرا برای ما گفته شده که سنگی از لبه‌ی دوزخ به داخل آن انداخته می‌شود و هفتاد سال سقوط می‌کند و به عمق دوزخ نمی‌رسد؛ به الله سوگند که دوزخ - از گنه‎کاران- پُر خواهد شد! آیا تعجب کردید؟ هم‌چنین برای ما گفته شده که دو لنگه‌ی هریک از درهای بهشت، به‌اندازه‌ی مسافت چهل سال با هم فاصله دارند و روزی بر آن فرامی‌رسد که از جمعیت بهشتیان، پُر است. روزی را به‌خاطر دارم که هفتمین تن از همراهان پیامبر بودم و چیزی جز برگ درختان برای خوردن نداشتیم؛ به‌گونه‌ای که کناره‌های دهان ما از خوردن برگ درختان، زخمی شده بود. باری جامه‌ای یافتم و آن را میان خود و سعد بن مالک دو قسمت کردم؛ من، از آن شلواری برای خود ساختم و سعد نیز همین کار را کرد و اینک هر یک از ما، امیرِ یکی از شهرهاست. من از این‌که خود را بزرگ بپندارم و نزدِ الله، کوچک و بی‌ارزش باشم، به الله پناه می‌برم.

504- وعن أبي موسى الأَشْعَريِّ قال: أَخْرَجَتْ لَنا عائِشَةُ رَضِيَ اللهُ عَنْها كِساءً وَإِزارًا غَلِيظًا قالَت: قُبِضَ رسُولُ اللَّهِ فِي هذين. [متفقٌ عليه]([[330]](#footnote-330))

**ترجمه:** ابوموسی اشعری می‌گوید: عایشه& پیراهن و شلوار زبر و درشتی را به ما نشان داد و گفت: رسول‌الله در این دو لباس وفات یافت.

505- وعنْ سَعد بن أبي وَقَّاص قال: إِنِّي لأَوَّلُ العَربِ رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللَّه وَلَقَدْ كُنَّا نَغْزُو مَعَ رسولِ اللَّهِ ما لَنَا طَعَامٌ إِلاَّ وَرَقُ الحُبْلَةِ وَهذا السَّمَر حَتَّى إِنْ كانَ أَحَدُنا لَيَضَعُ كما تَضَعُ الشاةُ مالَهُ خَلْطٌ. [متفقٌ عليه]([[331]](#footnote-331))

**ترجمه:** سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید: «من، نخستین عربی هستم که در راه الله تیراندازی کرده است؛ ما، همراه رسول‌الله جهاد می‌کردیم، در حالی که غذایی جز برگ درختان بیابانی (حبله و مغیلان) نداشتیم؛ به‌گونه‌ای که مدفوع هر یک از ما، مانند فضله‌ی گوسفند، خشک بود».

506- وعن أبي هُرَيْرَةَ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «اللَّهُمَّ اجْعَلْ رزْقَ آلِ مُحَمَّدٍ قُوتاً». [متفقٌ عليه]([[332]](#footnote-332))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله دعا کرد: «یا الله! روزیِ خانواده‌ی محمد را به‌اندازه‌ی سدّ رَمَق قرار بده».

507- وعن أبي هُرَيْرَةَ قال: واللَّه الَّذي لا إِلهَ إِلاَّ هُو، إِنْ كُنْتُ لأعَتمِدُ بِكَبِدِي على الأَرْضِ مِنَ الجُوع، وإِنْ كُنْتُ لأشُدُّ الحجَرَ على بَطْني منَ الجُوع وَلَقَدْ قَعَدْتُ يوْمًا على طَرِيقهِمُ الَّذي يَخْرُجُونَ مِنْه، فَمَرَّ النَّبِيُّ، فَتَبَسَّمَ حِينَ رَآنِي، وعَرَفَ ما في وجْهي ومَا في نَفْسِي، ثُمَّ قال: «أَباهِرٍّ!» قلت: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ، قال: «الحَقْ» ومَضَى ، فَاتَّبَعْتُه، فدَخَلَ فَاسْتَأْذَن، فَأُذِنَ لِي فدَخَلْت، فوَجَدَ لَبَنًا في قَدحٍ فقال: «مِنْ أَيْنَ هذَا اللَّبَن؟» قالوا: أَهْداهُ لَكَ فُلانٌ أَو فُلانة قال: «أَباهِرٍّ!» قلت: لَبَّيْكَ يا رسول اللَّه، قال: «الحق إِلى أَهْل الصُّفَّةِ فادْعُهُمْ لي». قال: وأَهْلُ الصُّفَّةِ أَضيَافُ الإِسْلام، لا يَأْوُون عَلى أَهْل، ولا مَالٍ ولا على أَحَدٍ، وكانَ إِذَا أَتَتْهُ صدقَةٌ بَعَثَ بِهَا إِلَيْهِم ولَمْ يَتَنَاوَلْ مِنْهَا شَيْئًا، وإِذَا أَتَتْهُ هديَّةٌ أَرْسلَ إِلَيْهِمْ وأَصَابَ مِنْهَا وَأَشْرَكَهُمْ فيها، فسَاءَنِي ذلكَ، فَقُلْت: وما هذَا اللَّبَنُ في أَهْلِ الصُّفَّة؟ كُنْتُ أَحَقَّ أَن أُصِيبَ مِنْ هذا اللَّبَنِ شَرْبَةً أَتَقَوَّى بِهَا، فَإِذا جاءُوا أَمَرنِي، فكُنْتُ أَنا أُعْطِيهِم، وما عَسَى أَن يبْلُغَنِي منْ هذا اللَّبَن، ولمْ يَكُنْ منْ طَاعَةِ اللَّه وطَاعَةِ رسوله بدٌّ.

فأَتيتُهُم فدَعَوْتُهُم، فأَقْبَلُوا واسْتأْذَنوا، فَأَذِنَ لَهُمْ وَأَخَذُوا مَجَالِسَهُمْ مِنَ الْبَيْتِ قال: «يا أَباهِرٍّ!» قلتُ: لَبَّيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ، قال: «خذْ فَأَعْطِهِمْ» قال: فَأَخَذْتُ الْقَدَحَ فَجَعَلْت أُعْطِيهِ الرَّجُلَ فيَشْرَبُ حَتَّى يَرْوَى، ثُمَّ يَرُدُّ عليَّ الْقَدَح، فَأُعطيهِ الآخرَ فَيَشْرَبُ حَتَّى يروَى ، ثُمَّ يَرُدُّ عَليَّ الْقَدح حتَّى انْتَهَيتُ إِلى النَّبِيِّ وََقَدْ رَوِيَ الْقَوْمُ كُلُّهُمْ، فَأَخَذَ الْقَدَحَ فَوَضَعَهُ على يَدِه، فَنَظَرَ إِليَّ فَتَبَسَّم، فقال: «أَباهِرٍّ!» قلت: لَبَّيْكَ يا رسول اللَّه! قال: «بَقِيتُ أَنَا وَأَنْتَ». قلتُ صَدَقْتَ يَا رَسُولَ اللهِ، قال: «اقْعُدْ فَاشْرَبْ». فَقَعَدْتُ فَشَربْتُ فقال: «اشرَبْ» فشَربْت، فما زال يَقُول: «اشْرَبْ» حَتَّى قُلْت: لا وَالَّذِي بعثكَ بالحَقِّ ما أَجِدُ لَهُ مسْلَكًا، قال: «فَأَرِنِي» فأَعطيْتهُ الْقَدَح، فحمِدَ اللَّه تعالى وَسمَّى وَشَربَ الفَضَلَةَ. [روایت بخاري]([[333]](#footnote-333))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: به الله، ذاتی که معبود برحقی جز او وجود ندارد، سوگند یاد می‌کنم که گاه از شدت گرسنگی بر شکم خود روی زمین می‌خوابیدم و گاه بر شکم خود سنگ می‌بستم. روزی بر سرِ راهی که - پیامبر و یارانش- از آن‌جا می‌گذشتند، نشستم. پیامبر از آن‌جا گذشت و هنگامی که مرا دید، تبسم نمود و از چهره‌ام به قصدم پی برد. سپس فرمود: «ای ابوهریره!» گفتم: در خدمتم ای رسول‌خدا! فرمود: «بیا» و به راهش ادامه داد. من نیز پشت سرش رفتم تا این‌که وارد منزل شد، اجازه گرفت و به من نیز اجازه‌ی ورود داد؛ وارد شدم. پیامبر کاسه‌ای شیر آن‌جا دید؛ پرسید: «این شیر از کجاست؟» گفتند: فلان‌مرد یا فلان‌زن برای شما هدیه آورده است. پیامبر فرمود: «ای ابوهریره!» گفتم: در خدمتم ای رسول‌خدا! فرمود: «نزد اهل صفه برو و دعوتشان کن».

ابوهریره می‌گوید: اهل صفه، مهمانان اسلام بودند؛ آنان خانواده، مال و کسی نداشتند و نزد کسی هم نمی‌رفتند. هرگاه صدقه یا زکاتی به پیامبر می‌دادند، آن را برای اهل صفه می‌فرستاد و خود از آن استفاده نمی‌کرد و هرگاه هدیه‌ای به پیامبر می‌دادند، آنان را در این هدیه شریک می‌نمود و خودش نیز از آن استفاده می‌کرد.

به‌هر حال این موضوع بر من دشوار تمام شد؛ با خود گفتم: مگر این شیر چه‌قدر است که همه‌ی اهل صفه از آن بخورند؟ من سزاوارترم که جرعه‌ای از این شیر بخورم و با آن، قوت بگیرم. زیرا وقتی آن‌ها بیایند پیامبر به من دستور می‌دهد که ظرف شیر را به آن‌ها بدهم و دیگر، چیزی از این شیر به من نخواهد رسید! اما چاره‌ای جز اطاعت از الله و پیامبرش نداشتم. لذا نزد اهل صفه رفتم و دعوتشان کردم؛ آن‌ها نیز آمدند و اجازه‌ی ورود خواستند. پیامبر به آنان اجازه‌ی ورود داد؛ لذا وارد خانه شدند و هرکس در جای خود نشست. پیامبر فرمود: «ای اباهِر!» عرض کردم: در خدمتم ای رسول‌خدا! فرمود: «(ظرفِ شیر را) بردار و به آن‌ها بده». من نیز کاسه را برداشتم و شروع کردم به دادنِ شیر؛ ظرف شیر را به هر یک از آن‌ها می‌دادم، سر می‌کشید تا این‌که سیر می‌شد و سپس ظرف را به من پس می‌داد و آن را به دیگری می‌دادم؛ او نیز می‌نوشید تا سیر می‌گردید و کاسه را به من بازمی‌گرداند تا این‌که در پایان به پیامبر رسیدم و حاضران، همه سیر شده بودند. پیامبر کاسه را گرفت و روی دستش گذاشت؛ آن‌گاه نگاهم کرد و لبخندی زد و فرمود: «ای اباهر!» عرض کردم: در خدمتم ای رسول‌خدا! فرمود: «من و تو باقی ماندیم». گفتم: درست می‌فرمایید ای رسول‌خدا! فرمود: «بنشین و بنوش». و من نشستم و نوشیدم. دوباره فرمود: «بنوش». و من نوشیدم؛ و هم‌چنان می‌فرمود: «بنوش»، تا این‌که گفتم: نه؛ سوگند به ذاتی که شما را به‌حق مبعوث کرده است، دیگر راه ندارد و نمی‌توانم. فرمود: «پس ظرف را به من بده». لذا کاسه‌ی شیر را به پیامبر دادم و ایشان پس از حمد و ثنای الله و گفتنِ «بسم‌الله» باقی‌مانده‌ی شیر را نوشید.

508- وعن مُحَمَّدِ بنِ سِيرينَ عن أبي هريرةَ قال: لَقَدْ رأَيْتُني وإِنِيّ لأَخِرُّ فِيما بَيْنَ مِنْبَرِ رسولِ اللَّه إلى حُجْرَةِ عائِشَةَ رضي اللَّه عنها مَغْشِيًّا عَلَیَّ، فَيجِيءُُ الجَائي، فيَضَعُ رِجْلَهُ عَلى عُنُقي، وَيرَى أَنِّي مَجْنونٌ وما بي مِن جُنُونٍ، وما بِي إِلاَّ الجُوع. [روایت بخاري]([[334]](#footnote-334))

**ترجمه:** از محمد بن سیرین/ روایت است: ابوهریره فرمود: «زمانی را به‌خاطر می‌آورم که در میان منبر رسول‌الله و حجره‌ی عایشه&، به زمین افتاده، بی‌هوش می‌شدم و رهگذری می‌آمد و پایش را روی گردنم می‌گذاشت (تا به هوش بیایم). وی، گمان می‌کرد که من دچار جنون شده‌ام، در صورتی که جنون نداشتم، بلکه فقط گرسنه بودم».

509- وعن عائشةَ رضيَ اللَّه عنها قَالَت: تُوُفِّيَ رسولُ اللهِ وَدِرْعُهُ مرْهُونَةٌ عِند يهودِيٍّ فِي ثَلاثِينَ صاعًا منْ شَعِيرٍ. [متفقٌ عليه]([[335]](#footnote-335))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله در حالی درگذشت که لباس رزمِ ایشان در برابر سی صاع جو، در رهن (گرو) یک یهودی بود.

510- وعن أَنس قال: رَهَنَ النَّبِيُّ دِرْعهُ بِشَعِيرٍ، ومشيتُ إِلى النَّبِيِّ بِخُبْزِ شَعيرٍ وَإِهَالَةٍ سَنِخَةٍ، وَلَقَدْ سمِعْتُهُ يقُول: «ما أَصْبحَ لآلِ مُحَمَّدٍ صاعٌ ولا أَمْسَى وَإِنَّهُم لَتِسْعَةُ أَبْيَاتٍ». [روایت بخاري]([[336]](#footnote-336))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر زرهِ خود را در برابر جو در رهن گذاشت؛ من با نان جو و پیهِ ذوب‌شده (جزغاله) نزد پیامبر رفتم و شنیدم که می‌فرمود: «صبح و شام، یک صاع - گندم، جو یا غذا- هم برای خانواده‌ی محمد نبود؛ در حالی آنان، نُه خانه بودند».

511- وعن أبي هريرة قال: لقَدْ رَأَيْتُ سَبعِينَ مِنْ أَهْلِ الصُّفَّةِ مَا مِنْهُم رَجُلٌ عليه رداءٌ، إِمَّا إِزَارٌ، وإِمَّا كِسَاء، قدْ ربطُوا في أَعْنَاقِهِم، فَمنْهَا مَا يبْلُغُ نِصفَ السَّاقَيْنِ، ومنْهَا ما يَبْلُغُ الكَعْبين. فَيجْمَعُهُ بيدِه كراهِيَةَ أَنْ تُرَى عوْرتُهُ. [روایت بخاري]([[337]](#footnote-337))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: هفتاد نفر از «اهل صفه» را دیدم؛ یک نفر هم در میان آن‌ها نبود که لباس کاملی داشته باشد؛ یا شلواری داشتند، یا پیراهنی که بر گردن خود می‌بستند و برخی از آن‌ها تا نیمه‌ی ساق پا می‌رسید و بعضی هم تا دو قوزک پا و شخص، آن را با دستش جمع می‌کرد که مبادا عورتش نمایان شود.

512- وعن عائشةَ رضي اللَّه عنها قالت: كَانَ فِرَاشُ رسول اللَّه مِن أدَمٍ حشْوُهُ لِيفٌ. [روایت بخاري]([[338]](#footnote-338))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رخت‎خواب رسول‌الله از پوست دباغی‌شده‌ای بود که با لیف خرما پُر کرده بودند.

513- وعن ابن عمر رضي اللهُ عنهما قال: كُنَّا جُلُوسًا مَعَ رسولِ اللَّه إِذْ جاءَ رَجُلٌ مِن الأَنْصار، فسلَّم علَيه، ثُمَّ أَدبرَ الأَنْصَارِي فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «يَا أَخَا الأَنْصَار، كَيْفَ أَخِي سعْدُ بنُ عُبادة؟» فقال: صَالح، فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَنْ يعُودُهُ مِنْكُم؟» فَقام وقُمْنا مَعَه، ونَحْنُ بضْعَةَ عشَر ما علَينَا نِعالٌ وَلا خِفَاف، وَلا قَلانِسُ، ولا قُمُصٌ نمشي في تلكَ السِّبَاخ، حَتَّى جِئْنَاه، فاسْتَأْخَرَ قَوْمُهُ مِنْ حوله حتَّى دنَا رسولُ اللهِ وَأَصْحابُهُ الَّذِين مَعه. [روایت مسلم]([[339]](#footnote-339))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: نزد رسول‌الله نشسته بودیم که مردی از انصار نزد پیامبر آمد و سلام کرد، و پس از مدتی برگشت تا برود. رسول‌الله فرمود: «ای برادرِ انصاری! بردارم سعد بن عباده چطور است؟» گفت: خوب است. رسول‌الله فرمود: «چه کسی از شما به عیادتش می‌رود؟» و آن‌گاه برخاست و ما که بیش از ده نفر بودیم با او برخاستیم و بدون این‌که کفش، جوراب، کلاه و پیراهنی داشته باشیم، در آن زمین شوره‌زار راه می‌رفتیم تا این‌که نزد سعد رسیدیم؛ خویشاوندانش از اطراف او کنار رفتند و پیامبر با یارانی که همراهش بودند، به سعد نزدیک شدند و عیادتش کردند.

514- وعن عِمْرانَ بنِ الحُصَينِ$ عَنِ النَّبيِّ أَنَّهُ قال: «خَيْرُكُمْ قَرنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يلوُنَهم، ثُمَّ الَّذِينَ يلُونَهُم». قال عِمرَان: فَمَا أَدري قال النَّبيُّ مَرَّتَيْن أو ثَلاثاً «ثُمَّ يَكُونُ بَعدَهُمْ قَوْمٌ يَشهدُونَ ولا يُسْتَشْهَدُون، وَيَخُونُونَ وَلا يُؤْتَمَنُون، وَيَنْذِرُونَ وَلا يُوفُون، وَيَظْهَرُ فِيهمْ السِّمَنُ». [متفقٌ عليه]([[340]](#footnote-340))

**ترجمه:** عمران بن حُصین$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «بهترین مردم، کسانی هستند که در دوران من به‌سر می‌برند (صحابه)، سپس نسلی که پس از ایشان می‌آیند (تابعین)، و سپس نسلِ بعدی، (تبع تابعین)». عمران می‌گوید: نمی‌دانم پیامبر دو بار جمله‌ی «سپس نسلی که پس از ایشان می‌آیند» را تکرار نمود یا سه بار؛ سپس فرمود: «پس از آن‌ها، کسانی می‌آیند که در حالی شهادت می‌دهند که از آن‌ها درخواست شهادت (گواهی) نمی‌شود؛ خیانت می‌ورزند و امانت‌دار و قابل اعتماد نیستند؛ نذر می‌کنند و به نذر خود وفا نمی‌کنند و چاقی، در میانشان نمایان می‌شود».

515- وعن أبي أُمامة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «يَا ابْنَ آدم! إِنَّكَ إِنْ تَبْذُل الفَضلَ خَيْرٌ لَك، وَأِن تُمْسِكهُ شرٌّ لَك، ولا تُلامُ عَلى كَفَافٍ، وَابدأ بِمنْ تَعُولُ». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[341]](#footnote-341))

**ترجمه:** ابوامامه می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «ای فرزند آدم! اگر تو، مازادِ ثروت خویش را بذل و بخشش نمایی، برایت بهتر است و اگر آن را نگه داری، برای تو بد خواهد بود و به‌‌خاطر ثروتی که به‌اندازه‌ی نیاز داری، سرزنشی بر تو نیست و در بذل و بخشش، از کسی شروع کن که تأمین هزینه‌هایش با توست».

516- وعن عُبَيد اللَّه بِن مِحْصَنٍ الأَنْصارِيِّ الخَطْمِيِّ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «منْ أَصبح مِنكُمْ آمِناً في سِرْبِهِ، معافى في جَسدِه، عِندهُ قُوتُ يَومِهِ، فَكَأَنَّمَا حِيزَتْ لَهُ الدُّنْيَا بِحذافِيرِها». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حسن می‌باشد.]([[342]](#footnote-342))

**ترجمه:** عبیدالله بن مِحصَن انصاری خَطمی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که دارای امنیت روانی (جانی) و سلامتِ جسمی‌ست و خوراک روزانه‌اش نزدش یافت می‌شود، گویا از تمام دنیا برخوردار شده است».

517- وعن عبدِ اللَّه بن عمرو بنِ العاصِ رضي اللهُ عنهما أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «قَدْ أَفَلَحَ مَن أَسلَم وكَانَ رِزقُهُ كَفَافًا وَقَنَّعَهُ اللَّه بِمَا آتَاهُ». [روایت مسلم]([[343]](#footnote-343))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که اسلام آورده و روزی‌اش، کفافِ زندگی‌اش را می‌کند و الله متعال او را به آن‌چه که به او بخشیده، قانع کرده است، رستگار می‌باشد».

518- وعن أبي مُحَمَّد فَضَالَةَ بنِ عُبَيْد الأَنْصَارِيِّ أَنَّهُ سَمِعَ رسول اللَّه يَقُول: «طُوبَى لِمَنْ هُدِيَ إِلى الإِْسلام، وَكَانَ عَيْشهُ كَفَافًا، وَقَنِعَ». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[344]](#footnote-344))

**ترجمه:** از ابومحمد، فضاله بن عبید انصاری روایت است: از رسول‌الله شنید که می‌فرمود: «خوشا به حالِ کسی که به سوی اسلام، هدایت یافته و از روزیِ کافی برای گذران زندگی‌اش برخوردار است و به آن، قانع می‌باشد».

519- وعن ابن عباسٍ رضي اللهُ عنهما قال: كان رسولُ اللَّه يَبِيتُ اللَّيَالِيَ المُتَتَابِعَةَ طَاوِيًا، وَأَهْلُهُ لا يَجِدُونَ عَشاءً، وَكَانَ أَكْثَرُ خُبْزِهِمْ خُبْز الشَّعِيرِ. [ترمذي روایت کرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[345]](#footnote-345))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله چند شبِ پیاپی، گرسنه می‌خوابید و خانواده‌اش نان شب نمی‌یافتند و بیش‌ترِ نانِ مصرفی آنان، نان جو بود».

520- وعن فضَالَةَ بنِ عُبَيْدٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ كَانَ إِذَا صَلَّى بِالنَّاسِ يَخِرُّ رِجَالٌ مِنْ قَامَتِهِمْ في الصَّلاةِ مِنَ الخَصَاصةِ وَهُمْ أَصْحابُ الصُّفَّةِ حَتَّى يَقُولَ الأَعْرَاب: هُؤُلاءِ مَجَانِين، فَإِذَا صَلَّى رسولُ اللهِ انْصَرفِ إِلَيْهِم، فقال: «لَوْ تَعْلَمُونَ ما لَكُمْ عِنْدَ اللَّه تعالى، لأَحْبَبْتُمْ أَنْ تَزْدادُوا فَاقَةً وَحَاجَةً». [ترمذي روایت کرده و گفته است: صحيح می‌باشد.]([[346]](#footnote-346))

**ترجمه:** فضاله بن عُبَید می‌‌گوید: هنگامی که رسول‌الله نماز جماعت را آغاز می‌کرد، برخی از نمازگزاران از شدت ضعف و گرسنگی به زمین می‌افتادند و آنان، اصحاب صفه بودند؛ به‌گونه‌ای که صحرانشینان می‌گفتند: این‌ها، دچار جنون شده‌اند. رسول‌الله پس از پایان نماز، رو به ایشان- اصحاب صفه- می‌کرد و می‌فرمود: «اگر از نعمت‌ها و پاداشی که نزد الله متعال دارید، آگاه بودید، دوست داشتید که فقر و تنگ‌دستیِ شما، بیش‌تر شود».

521- وعن أبي كَريمَةَ المِقْدامِ بن معْدِ يكَرِب قال: سمِعتُ رسول اللَّه يقَول: «مَا ملأَ آدمِيٌّ وِعَاءً شَرّاً مِنْ بَطنِه، بِحسْبِ ابن آدمَ أُكُلاتٌ يُقِمْنَ صُلْبَهُ، فإِنْ كَانَ لا مَحالَةَ، فَثلُثٌ لطَعَامِه، وثُلُثٌ لِشرابِه، وَثُلُثٌ لِنَفَسِهِ». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حسن می‌باشد.]([[347]](#footnote-347))

**ترجمه:** ابوکریمه، مقدام بن معدِ کرب می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «انسان، ظرفی بدتر از شکمش را پُر نمی‌کند؛ برای آدمی، چند لقمه که او را سرِ پا نگه دارد، کافی‌ست و اگر- به خوردن غذای بیش‌تر- ناچار باشد، پس یک‌سوم شکمش را برای غذا، یک‌سوم آن را برای آب و یک‌سوم را برای تنفّس خود، قرار دهد».

522- وعن أبي أُمَامَةَ إِيَاسِ بنِ ثَعْلَبَةَ الأَنْصَارِيِّ الحارثيِّ قال: ذَكَرَ أَصْحابُ رَسولِ اللَّه يوْماً عِنْدَهُ الدُّنْيَا، فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَلا تَسْمَعُون؟ أَلا تَسْمَعُون؟ إِنَّ الْبَذَاذَة مِن الإِيمَان إِنَّ الْبَذَاذَةَ مِنَ الإِيمَانِ». [روایت ابوداود]([[348]](#footnote-348))

**ترجمه:** ابوامامه، ایاس بن ثعلبه‌ی انصاری می‌گوید: روزی اصحاب پیامبر نزدش از دنیا سخن می‌گفتند؛ پیامبر فرمود: «توجه کنید! گوش دهید! همانا ساده‌پوشی و دوری از خوش‌گذرانی، از ایمان است؛ ساده‌پوشی و دوری از تن‌پروری، از ایمان است».

523- وعن أبي عبدِ اللَّه جابر بن عبد اللَّه رضي اللهُ عنهما قال: بَعَثَنَا رسولُ اللَّه وَأَمَّرَ عَلَينَا أَبَا عُبَيْدَةَ نتَلَقَّي عِيراً لِقُرَيْش، وَزَّودَنَا جِرَاباً مِنْ تَمْرٍ لَمْ يجِدْ لَنَا غَيْرَه، فَكَانَ أَبُو عُبَيْدةَ يُعْطِينَا تَمْرةً تَمْرَةً، فَقِيل: كَيْف كُنْتُمْ تَصْنَعُونَ بِهَا؟ قال: نَمَصُّهَا كَمَا يَمَصُّ الصَّبِي، ثُمَّ نَشْرَبُ عَلَيهَا مِنَ المَاء، فَتَكْفِينَا يَوْمَنَا إِلى اللَّيْل، وكُنَّا نَضْرِبُ بِعِصيِّنا الخَبَط، ثُمَّ نَبُلُّهُ بِالمَاءِ فَنَأْكُلُهُ. قال: وانْطَلَقْنَا على ساَحِلِ البَحْر، فرُفعَ لنَا على ساحِلِ البَحْرِ كهَيْئَةِ الكَثِيبِ الضخم، فَأَتيْنَاهُ فَإِذا هِي دَابَّةٌ تُدْعى العَنْبَر، فقال أَبُو عُبَيْدَةَ: مَيْتَةٌ، ثُمَّ قال: لا، بلْ نحْنُ رسُلُ رسُولِ اللَّه وفي سبيلِ اللَّه، وقَدِ اضْطُرِرتمْ فَكلُوا، فَأَقَمْنَا علَيْهِ شَهْرا، وَنَحْنُ ثَلاثُمائَة حتَّى سَمِنَّا، ولقَدْ رَأَيتُنَا نَغْتَرِفُ من وقْبِ عَيْنِهِ بالْقِلالِ الدُّهْنَ ونَقْطَعُ منْهُ الْفِدَرَ كَالثَّوْرِ أَو كقَدْرِ الثَّوْر.

ولَقَدْ أَخَذَ مِنَّا أَبُو عُبيْدَةَ ثَلاثَةَ عَشَرَ رَجُلاً فأَقْعَدَهُم في وقْبِ عَيْنِهِ وَأَخَذَ ضِلَعاً منْ أَضْلاعِهِ فأَقَامَهَا ثُمَّ رَحَلَ أَعْظَمَ بَعِيرٍ مَعَنَا فمرّ منْ تَحْتِهَا وَتَزَوَّدْنَا مِنْ لحْمِهِ وَشَائِقَ، فَلمَّا قدِمنَا المديِنَةَ أَتَيْنَا رسول اللَّه فَذكْرَنَا ذلكَ له، فقال: «هُوَ رِزْقٌ أَخْرَجَهُ اللَّه لَكُم، فَهَلْ معَكمْ مِنْ لحْمِهِ شَيء فَتطْعِمُونَا؟» فَأَرْسلْنَا إلى رسول اللَّه مِنْهُ فَأَكَلَه. [روایت مسلم]([[349]](#footnote-349))

**ترجمه:** ابوعبدالله، جابر بن عبدالله$ می‌گوید: رسول‌الله ما را به فرماندهی ابوعبیده به سوی کاروانی از قریش فرستاد و یک انبان- کیسه‌ی بزرگِ- خرما، به عنوان توشه‌ی سفر به ما داد و جز آن، چیزی نبود که به ما بدهد. ابوعبیده از این خرما، دانه‌دانه به ما می‌داد. از جابر پرسیدند: شما با یک دانه خرما چه‌کار می‌کردید؟ گفت: مانند کودک، آن را می‌مکیدیم و روی آن، آب می‌نوشیدیم و همین، برای یک روزِ ما تا شب، کافی بود! هم‌چنین با چوب‌دستی‌های خود، برگ‌های خشک درختان را می‌زدیم و برگ‌هایی را که به زمین می‌ریخت، با آب، نرم و خیس می‌کردیم و می‌خوردیم.

جابر می‌گوید: به سوی ساحل دریا رفتیم که ناگهان چیزی مانندِ توده‌ای بزرگ از ریگ در جلوی ما نمایان شد. به سوی آن رفتیم؛ جانور دریایی بزرگی به نامِ عنبر بود. ابوعبیده گفت: مردار است و سپس گفت: خیر؛ بلکه ما فرستادگان پیامبر، و در راه الله هستیم و چون در حالتِ اضطرار و ناچاری قرار گرفته‌اید، از آن بخورید. بدین‌ترتیب ما که سیصد نفر بودیم، یک ماه از آن تغذیه می‌کردیم و حتی چاق شدیم. به چشمِ خود دیدم که از گودیِ چشم این عنبرماهی، با مشک‌های آب، روغن می‌گرفتیم و از بدنش، تکه‌گوشت‌هایی به‌اندازه‌ی گاو می‌بُریدیم.

ابوعبیده سیزده نفر از ما را در گودیِ چشم این جانور نشاند؛ هم‌چنین یکی از دنده‌های پهلویش را گرفت و آن را ایستاده نگه داشت و بزرگ‌ترین شترِ بارکشِ ما از زیرِ این دنده، عبور کرد! ما، از گوشت این جانور، قطعاتی را خشک کردیم تا به عنوان توشه‌ی راه برداریم. وقتی به مدینه رسیدیم، نزد رسول‌الله رفتیم و این ماجرا را برایش بازگو کردیم. فرمود: «آن، رزقی بود که الله برای شما، - از دریا- خارج کرد؛ آیا از گوشت آن چیزی با خود دارید که به ما هم بدهید؟» و ما مقداری از گوشت آن را برای پیامبر فرستادیم و ایشان آن را تناول نمود.

524- وعن أَسْمَاءَ بنْتِ يَزِيدَ رضي اللَّه عنها قالت: كانَ كُمُّ قمِيصِ رسولِ اللهِ إِلى الرُّصْغِ. [ابوداود و ترمذي روایت کرده‌اند و ترمذی، آن را حسن دانسته است.]([[350]](#footnote-350))

**ترجمه:** اسماء دختر یزید& می‌گوید: آستین پیراهن پیامبر تا مچ دست بود.

525- وعن جابر قال: إِنَّا كُنَّا يَوْم الخَنْدَقِ نَحْفِر، فَعَرضَتْ كُدْيَةٌ شَديدَةٌ فجاءُوا إِلى النَّبيِّ فقالوا: هَذِهِ كُدْيَةٌ عَرَضتْ في الخَنْدَق. فقال: «أَنَا نَازِلٌ» ثُمَّ قَامَ وبَطْنُهُ معْصوبٌ بِحَجر، وَلَبِثْنَا ثَلاثَةَ أَيَّامٍ لا نَذُوقُ ذَوَاقا، فَأَخَذَ النَّبِيُّ المِعْول، فَضرَب فعاد كَثيبًا أَهْيَل، أَوْ أَهْيَم.

فقلت: يَا رَسُولَ اللهِ ائْذَن لي إِلى البيت، فقلتُ لامْرَأَتي: رَأَيْتُ بِالنَّبِيِّ شَيْئًا ما فِي ذلكَ صبْرٌ فِعِنْدَكَ شَيء؟ فقالت: عِندِي شَعِيرٌ وَعَنَاق، فَذَبحْتُ العَنَاق، وطَحَنْتُ الشَّعِيرَ حَتَّى جَعَلْنَا اللحمَ فِي البُرْمَة ، ثُمَّ جِئْتُ النَّبيَّ وَالعجِينُ قَدْ انْكَسَرَ والبُرْمَةُ بيْنَ الأَثَافِيِّ قَد كَادَتَ تَنْضِج.

فقلت: طُعَيِّمٌ لي فَقُمْ أَنْت يَا رَسُولَ اللهِ وَرَجُلٌ أَوْ رَجُلان، قال: «كَمْ هُو؟» فَذَكَرتُ له فقال: «كَثِيرٌ طَيِّبٌ، قُل لَهَا لا تَنْزِعِ البُرْمَةَ ولا الخُبْزَ مِنَ التَّنُّورِ حَتَّى آتيَ». فقال: «قُومُوا» فقام المُهَاجِرُون وَالأَنْصَارُ، فَدَخَلْتُ عليها فقلت: وَيْحَكِ جَاءَ النَّبيُّ وَالمُهَاجِرُون وَالأَنْصارُ وَمن مَعَهم، قالت: هل سأَلَك؟ قلت: نعم، قال: «ادْخُلوا وَلا تَضَاغَطُوا» فَجَعَلَ يَكْسِرُ الخُبْز، وَيجْعَلُ عليهِ اللحم، ويُخَمِّرُ البُرْمَةَ والتَّنُّورَ إِذا أَخَذَ مِنْه، وَيُقَرِّبُ إِلى أَصْحَابِهِ ثُمَّ يَنْزِعُ فَلَمْ يَزَلْ يَكْسِرُ وَيَغْرفُ حَتَّى شَبِعُوا، وَبَقِيَ مِنه، فقال: «كُلِي هذَا وَأَهدي، فَإِنَّ النَّاسَ أَصَابَتْهُمْ مَجَاعَةٌ». [متفقٌ عليه]([[351]](#footnote-351))

وفي روايةٍ: قال جابر: لمَّا حُفِرَ الخَنْدَقُ رَأَيتُ بِالنَّبيِّ خَمَصًا، فَانْكَفَأْتُ إِلى امْرَأَتي فقلت: هل عِنْدَكِ شَيْء، فَإِنِّي رَأَيْتُ بِرسول اللَّه خَمَصاً شَدِيداً.

فَأَخْرَجَتْ إِليَّ جِرابًا فِيهِ صَاعٌ مِنْ شَعِير، وَلَنَا بُهَيْمَةٌ داجِنٌ فَذَبحْتُهَا، وَطَحنتِ الشَّعِير فَفَرَغَتْ إلى فَرَاغِي، وَقَطَّعْتُهَا في بُرَمتِهَا، ثُمَّ وَلَّيْتُ إلى رسول اللَّه فَقَالَت: لا تفضحْني برسول اللَّه ومن معَه، فجئْتُه فَسَارَرْتُهُ فقلتُ يا رسول اللَّه، ذَبَحْنا بُهَيمَةً لَنَا، وَطَحَنْتُ صَاعاً مِنْ شَعِير، فَتَعالَ أَنْتَ وَنَفَرٌ مَعَك، فَصَاحَ رسول اللَّه فقال: «يَا أَهْلَ الخَنْدَق! إِنَّ جابراً قدْ صنَع سُؤْراً فَحَيَّهَلاَّ بكُمْ». فقال النَّبيُّ: «لا تُنْزِلُنَّ بُرْمَتَكُمْ وَلا تَخْبِزُنَّ عجِينَكُمْ حَتَّى أَجيءَ». فَجِئْتُ، وَجَاءَ النَّبِيُّ يقْدُمُ النَّاس، حَتَّى جِئْتُ امْرَأَتي فقالت: بِك وَبِك، فقلت: قَدْ فَعَلْتُ الَّذِي قُلْتِ. فَأَخْرَجَتْ عجيناً فَبسَقَ فِيهِ وبارَك، ثُمَّ عَمَدَ إِلى بُرْمَتِنا فَبَصَقَ وَبَارَكَ، ثُمَّ قال: «ادْعِي خَابزَةً فلْتَخْبزْ مَعك، وَاقْدَحِي مِنْ بُرْمَتِكُم وَلا تُنْزلُوها» وَهُمْ أَلْفٌ، فَأُقْسِمُ بِاللَّه لأَكَلُوا حَتَّى تَركُوهُ وَانَحرَفُوا، وإِنَّ بُرْمَتَنَا لَتَغِطُّ كَمَا هِيَ، وَأَنَّ عَجِينَنَا لَيخْبَز كَمَا هُوَ.

**ترجمه:** جابر می‌گوید: ما، در غزوه‌ی "خندق" زمین را می‌کَندیم که سنگ درشت و سختی نمایان شد. اصحاب نزد پیامبر آمدند و گفتند: با سنگِ درشت و سختی برخورد کرده‌ایم. فرمود: «من، خودم پایین می‌آیم»، سپس در حالی که شکمش را از گرسنگی با سنگ بسته بود، برخاست؛ زیرا سه روز مزه‌ی چیزی را نچشیده و چیزی نخورده بودیم. پیامبر کلنگ را گرفت و ضربه‌ای به سنگ زد و سنگ، مانند پشته‌ی ریگ نرم شد و از هم پاشید.

عرض کردم: ای رسول‌خدا! اجازه بده به خانه بروم. - وقتی به خانه رفتم- به همسرم گفتم: پیامبر را در وضعیتی دیدم که نتوانستم صبر کنم؛ آیا چیزی برای خوردن داری؟ پاسخ داد: مقداری جو و یک بزغاله‌ی کوچک. بزغاله را سر بریدم و جو را آرد کردم و گوشت را در دیگ گذاشتم؛ وقتی خمیر آماده شد و غذای دیگِ روی آتش، نزدیک بود که پخته شود، نزد پیامبر آمدم و عرض کردم: ای رسول‌خدا! اندکی غذا دارم؛ شما با یک یا دو نفر دیگر برای صرف غذا تشريف بیاورید. رسول‌الله پرسید: «غذا چه‌قدر است؟» و چون پاسخش را گفتم، فرمود: «غذای فراوان و خوبی‌ست؛ به همسرت بگو: دیگ را از روی آتش برندارد و نان را از تنور بیرون نیاورد تا من بیایم». و آن‌گاه به اصحاب فرمود: «برخیزید». و مهاجران و انصار برخاستند. من، نزد همسرم رفتم و گفتم: «پیامبر و مهاجران و انصار و همراهانشان، آمدند. همسرم پرسید: آیا پیامبر از تو سؤال کردند؟ گفتم: بله. پیامبر به اصحاب فرمود: «وارد شوید و یک‌دیگر را هُل ندهید»، سپس نان را تکه می‌کرد و روی آن گوشت می‌گذاشت و به یارانش می‌داد و هرگاه از دیگ یا تنور، گوشت و نان برمی‌داشت، سرِ آن‌ها را می‌پوشاند و بدین ترتیب نان را تکه می‌کرد و روی آن گوشت می‌گذاشت و به اصحاب می‌داد تا این‌که همه سیر شدند و مقداری از آن، باقی ماند. پیامبر به همسرم فرمود: «از این بخور و به دیگران هم بده؛ زیرا مردم، دچارِ گرسنگی شده‌اند».

در روایتی آمده است: جابر می‌گوید: هنگام حفر خندق، پیامبر را سخت گرسنه یافتم. لذا نزد همسرم رفتم و گفتم: آیا چیزی برای خوردن داری؟ زیرا من، پیامبر را در گرسنگی شدیدی دیدم.

همسرم، ظرفی آورد که در آن یک صاع جو بود و حیوانِ کوچکی داشتیم که به خانه عادت کرده بود؛ من، آن را سر بریدم و همسرم، جو را آرد کرد و کارِ من و همسرم، با هم تمام شد. تکه‌های گوشت را در دیگ گذاشتم و سپس به راه افتادم تا نزد رسول‌الله برگردم. همسرم به من گفت: مبادا مرا نزد رسول‌الله و همراهانش، رسوا کنی. لذا نزد پیامبر رفتم و پنهانی به ایشان گفتم: ای رسول‌خدا! حیوان کوچکمان را ذبح و یک صاع جو را آرد کرده‌ایم. شما با چند نفر دیگر (برای صرف غذا) تشریف بیاورید. رسول‌الله با صدای بلند فرمود: «ای اهل خندق! جابر، غذا تهیه کرده است؛ همه بیایید و خوش آمدید». و آن‌گاه- به من- فرمود: «دیگتان را از روی آتش برندارید و نان نپزید تا من بیایم». به خانه آمدم و پیامبر نیز در حالی که پیشاپیش مردم بود، تشریف آورد. وقتی نزد همسرم آمدم، به من حرف گفت که چرا چنین کردی؟ گفتم: من، همان کاری را کردم که تو گفتی. سپس همسرم، خمیر را آورد و پیامبر آب دهانش را به آن زد و دعای برکت کرد و سپس به سوی دیگ رفت و همین کار را انجام داد و به همسرم فرمود: «زنی نانوا را صدا بزن تا با تو نان بپزد و از دیگتان غذا بکش؛ ولی دیگ را- از روی آتش- پایین نیاورید». کسانی که در این میهمانی حضور داشتند، هزار نفر بودند؛ ولی به الله سوگند، همه غذا خوردند و دست از غذا کشیدند و رفتند، اما دیگمان هم‌چنان - پُر از غذا بود و- جوش می‌زد و از خمیری که آماده کرده بودیم، مثلِ قبل نان می‌پختند.

526- وعن أَنس قال: قال أَبو طَلْحَةَ لأُمِّ سُلَيْم: قَد سَمعتُ صَوتَ رسولِ اللهِ ضَعِيفًا أَعرِفُ فِيهِ الجُوع، فَهَل عِندَكِ مِن شيءٍ؟ فقالت: نَعَم، فَأَخْرَجَتْ أَقَرَاصاً مِن شَعير، ثُمَّ أَخَذَت خِمَاراً لَهَا فَلَفَّتِ الخُبزَ بِبَعضِه، ثُمَّ دسَّتْهُ تَحْتَ ثَوبِي وَرَدَّتْني بِبَعضِه، ثُمَّ أَرْسلَتْنِي إِلى رسول اللَّه فَذَهَبتُ بِه، فَوَجَدتُ رسولَ اللَّه جالِسًا في المَسْجِد، ومَعَهُ النَّاس، فَقُمتُ عَلَيهِم، فقالَ لي رسولُ اللَّه: «أَرْسَلَكَ أَبُو طَلْحَة؟» فقلت: نَعم، فقال: «أَلِطَعَامٍ؟» فقلت: نَعَم، فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «قُومُوا»، فَانْطَلَقُوا وَانْطَلَقْتُ بَيْنَ أَيديِهِم حَتَّى جِئتُ أَبَا طَلْحَةَ فَأَخبَرتُه، فقال أَبُو طَلْحَةَ: يا أُمِّ سُلَيم! قَد جَاءَ رسولُ اللَّه بالنَّاسِ وَلَيْسَ عِنْدَنَا ما نُطْعِمُهُم؟ فقالت: اللَّهُ وَرسُولُهُ أَعْلَم.

انطَلَقَ أَبُو طَلْحةَ حتَّى لَقِيَ رسولَ اللهِ فأَقبَلَ رسولُ اللهِ مَعَه حَتَّى دَخَلا، فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «هَلُمِّي ما عِندَكِ يا أُمَّ سُلَيْمٍ». فَأَتَتْ بِذلكَ الخُبْز، فَأَمَرَ بِهِ رسولُ اللَّه ففُتَّ، وعَصَرَت عَلَيه أُمُّ سُلَيمٍ عُكَّةً فَآدَمَتْه، ثُمَّ قال فِيهِ رسول اللَّه ما شَاءَ اللَّه أَنْ يَقُول، ثُمَّ قال: «ائذَن لِعَشَرَةٍ» فَأَذِنَ لَهُم، فَأَكَلُوا حَتَّى شَبِعُوا ثُمَّ خَرَجُوا، ثم قال: «ائذَن لِعَشَرَةٍ» فَأَذنَ لهم، فَأَكَلُوا حتى شَبِعُوا، ثُمَّ خَرَجوا، ثُمَّ قال: «ائذَنْ لِعَشَرَةٍ» فَأَذِنَ لهُم حتى أَكل القَوْمُ كُلُّهُم وَشَبِعُوا، وَالْقَوْمُ سَبْعونَ رَجُلاً أَوْ ثَمَانُون. [متفق عليه]([[352]](#footnote-352))

وفي روايةٍ: فما زال يَدخُلُ عشَرَةٌ وَيَخْرُجُ عَشَرَةٌ حتى لم يَبْقَ مِنهم أَحَدٌ إِلا دَخَل، فَأَكَلَ حتَّى شَبِع، ثم هَيَّأَهَا فَإِذَا هِي مِثلُهَا حِينَ أَكَلُوا مِنها.

وفي روايةٍ: فَأَكَلُوا عَشَرَةً عَشَرةً حتَّى فَعَلَ ذلكَ بثَمانِينَ رَجُلاً ثم أَكَلَ النَّبِيُّ بعد ذلكَ وََأَهْلُ البَيت، وَتَركُوا سُؤرا.

وفي روايةٍ: ثمَّ أفضَلُوا ما بَلَغُوا جيرانَهُم.

وفي روايةٍ عن أَنسٍ قال: جِئتُ رسولَ اللهِ يوْمًا فَوَجَدتُهُ جَالِسًا مع َأَصحابِه، وَقد عَصَبَ بَطْنَهُ بِعِصابَةٍ، فقلتُ لِبَعضِ أَصحَابِه: لِمَ عَصَبَ رسولُ اللَّه بطْنَه؟ فقالوا: مِنَ الجُوع.

فَذَهَبْتُ إِلى أبي طَلحَةَ وَهُوَ زَوْجُ أُمِّ سُليمٍ بنتِ مِلحَان، فقلت: يَا أَبتَاه، قد رَأَيْتُ رسولَ اللهِ عَصبَ بطنَهُ بِعِصَابَةٍ فَسَأَلتُ بَعضَ أَصحَابِه، فقالوا: مِنَ الجُوع. فَدَخل أَبُو طَلحَةَ على أُمِّي فقال: هَل مِن شَيء؟ قالت: نعم عِندِي كِسَرٌ مِنْ خُبزٍ وَتمرَاتٌ، فإِنْ جَاءَنَا رسولُ اللهِ وَحْدهُ أَشبَعنَاه، وإِن جَاءَ آخَرُ معه قَلَّ عَنْهم، وذَكَرَ تَمَامَ الحَديث.

**ترجمه:** انس می‌گوید: ابوطلحه به ام‌سُلَیم گفت: صدای رسول‌الله را خیلی ضعیف و آهسته شنیدم و گمان می‌کنم علتش، گرسنگی‌ست. آیا نزد تو چیزی برای خوردن یافت می‌شود؟ ام‌سلیم پاسخ داد: بله، و آن‌گاه چند نان جو آورد و نان را در قسمتی از چارقدش پیچید و سپس آن را زیر لباسم پنهان کرد و قسمت دیگر چارقد را روی من انداخت و مرا نزد پیامبر فرستاد. من، بسته‌ی نان را نزد پیامبر بردم و دیدم که ایشان با تعدادی از مردم در مسجد نشسته‌اند. بالای سرشان ایستادم. رسول‌الله به من فرمود: «آیا ابوطلحه، تو را فرستاده است؟» گفتم: بله. پرسید: «آیا برای غذا؟» گفتم: بله. رسول‌الله به مردم فرمود: «برخیزید» و همه به راه افتادند و من، پیشاپیش آن‌ها رفتم تا این‌که نزد ابوطلحه آمدم و به او خبر دادم - که پیامبر با تعدادی از مردم می‌آیند.- ابوطلحه گفت: ای ام‌سُلَیم! رسول‌الله مردم را آورده است و غذایی نداریم که از آن‌ها پذیرایی کنیم. ام‌سلیم گفت: الله و پیامبرش داناترند.

ابوطلحه به استقبال پیامبر رفت تا این‌که ایشان را دید و با هم آمدند و وارد خانه شدند. رسول‌الله فرمود: «ای ام‌سلیم! آن‌چه داری، بیاور». و ام‌سلیم، همان نان را آورد و پیامبر دستور داد که نان را خُرد کنند. ام‌سلیم، خیک روغن را فشار داد و نان را چرب کرد. سپس رسول‌الله دعایی که الله می‌داند، بر روی نان چرب خواند و فرمود: «به ده نفر، اجازه‌ی ورود بده». و ابوطلحه به آن‌ها اجازه‌ی ورود داد و آن‌ها وارد خانه شدند، شکمِ سیر غذا خوردند و بیرون رفتند. سپس پیامبر فرمود: «به ده نفرِ دیگر اجازه‌ی ورود بده». ابوطلحه ده نفر را به داخل خانه خواند؛ آن‌ها نیز سیر خوردند و بیرون رفتند و بدین‌ترتیب همه‌ی همراهان پیامبر که هفتاد یا هشتاد نفر بودند، غذا خوردند و سیر شدند.

در روایتی آمده است: مرتب ده نفر وارد می‌شدند و ده نفر بیرون می‌رفتند تا این‌که کسی از آن‌ها باقی نماند، مگر آن‌که وارد خانه شده و شکم سیر، غذا خورده بود. سپس پیامبر آن غذا را جمع کرد و دید که تغییری نکرده و مثلِ زمانی‌ست که از آن خوردند.

و در روایتی آمده است: ده‌نفر ده‌نفر، غذا خوردند و به همین ترتیب به هشتاد نفر غذا داد و سپس خودِ پیامبر و خانواده‌ی ابوطلحه غذا خوردند و غذایی به‌اندازه‌ی غذای یک میهمانی باقی گذاشتند.

و در روایتی آمده است: به‌‌اندازه‌ای غذا گذاشتند که از این غذا به همسایه‌ها نیز دادند.

و در روایتی دیگر آمده است: انس می‌گوید: روزی نزد رسول‌الله آمدم و دیدم که با یارانش نشسته و شکمش را با پارچه‌ای بسته است. از یارانش پرسیدم: چرا رسول‌الله شکمش را بسته است؟ گفتند: به علت گرسنگی. لذا نزد ابوطلحه رفتم که شوهرِ مادرم، ام‌سلیم دختر ملحان بود و گفتم: ای پدر! رسول‌الله را دیدم که با پارچه‌ای شکمش را بسته بود. علتش را از یارانش پرسیدم؛ گفتند: به علت گرسنگی‌ست. ابوطلحه نزد مادرم رفت و گفت: آیا چیزی برای خوردن هست؟ مادرم گفت: بله؛ چند پاره‌نان و چند دانه خرما. اگر رسول‌الله تنها نزدمان بیاید، می‌توانیم از ایشان پذیرایی کنیم تا سیر شوند؛ اما اگر کسی دیگر با او بیاید، برایشان کم است. و سپس بقیه‌ی حدیث را ذکر کرد.

**شرح**

مؤلف/ این باب را پس از بابِ زهد و پارسایی در دنیا ذکر کرده و به بیان این نکته پرداخته است که انسان نباید بیش از حد به امیال و خواست های دنیوی خود اهمیت دهد؛ بلکه باید به اندازه‌ی نیاز خود، بسنده کند. همان‌گونه که پیامبر چنین روی‌کردی داشت. مؤلف/ در این‌باره، آیاتی ذکر کرده که نشان‌گر فرجامِ کسانی‌ست که از امیال نفسانی خود پیروی می‌کنند و نماز را تباه می‌گردانند. مانندِ این فرموده‌ی الله متعال که می‌فرماید:

﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِۖ فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا ٥٩ إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ شَيۡ‍ٔٗا ٦٠﴾ [مريم: ٥٩، ٦٠]

آن‌گاه نسلی جایگزینشان شد که نماز را تباه کردند و از خواسته‌های نفسانی پیروی نمودند؛ پس سزای گمراهی (خویش) را خواهند دید، مگر کسانی که توبه کردند و ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ پس چنین کسانی وارد بهشت می‌شوند و هیچ ستمی نمی‌بینند.

﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ﴾ یعنی پس از پیامبرانی که در آیات پیشین، ذکر شده‌اند، نسلی آمدند که راه و روش پیامبران را ادامه ندادند؛ بلکه: ﴿أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِ﴾: «نماز را تباه کردند و از خواسته‌های نفسانی خویش پیروی نمودند».

تباه کردن نماز، به معنای کوتاهی در این عبادت یا در انجام شرایط آن، مانند طهارت، پوشاندن عورت و روی آوردن به قبله می‌باشد.

یا کوتاهی در ارکان نماز مانند آرامش در رکوع و سجده و نیز آرامش در قیام و قعود.

یا کوتاهی در واجبات نماز مانند درخواست مغفرت در میان دو سجده، یا تسبیح رکوع و سجده، و تشهد اول و امثال آن.

شدیدترین کوتاهی در نماز، این‎ست که در وقتش ادا نشود؛ یعنی خارج از وقت، نماز بخوانند. کسانی که نماز را خارج از وقتش می‌خوانند، در صورتی که عذری مانند خواب ماندن یا فراموشی داشته باشند، نمازشان پذیرفته می‌شود؛ ولی اگر عذری نداشته باشند و خارج از وقت، نماز بخوانند، نمازشان قبول نمی‌گردد؛ گرچه هزار بار نماز بخوانند.

﴿وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِ﴾: «و از خواسته‌های نفسانی خود پیروی نمودند». یعنی: همه‌ی فکر و خیالشان یا همه‌ی هم و اراده‌ای آنان، خواسته‌های نفسانی و امیال شکم می‌شود. از این‌رو به تن‌پروری و لذت‌جویی روی می‌آورند و نسبت به نماز، کوتاهی می‌کنند. پناه بر الله.

سپس الله متعال کیفرشان را بیان نموده و فرموده‌است: ﴿فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا ٥٩﴾؛ یعنی: «پس سزای گمراهی خویش را دیدند». این، هشداری جدی برای چنین کسانی‌ست؛ زیرا نتیجه‌ی هر عملی، از جنسِ آن عمل است.

﴿إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗا فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ شَيۡ‍ٔٗا ٦٠﴾ [مريم: ٦٠]

مگر کسانی که توبه کردند و ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند؛ پس چنین کسانی وارد بهشت می‌شوند و هیچ ستمی نمی‌بینند.

سپس مؤلف/ حدیث عایشه$ را درباره‌ی وضعیت زندگی پیامبر نقل کرده که آن بزرگوار دو شبِ پیاپی از نان جو، سیر نخورد؛ زیرا تنگ‌دست بود و چه‌بسا سه هلال ماهِ نو در دو ماه می‌گذشت و در هیچ‌یک از خانه‌هایش آتشی برای پختن غذا روشن نمی‌شد. بلکه غذای مورد استفاده‌ی آن‌ها، خرما و آب بود. حال آن‌که اگر پیامبر می‌خواست، کوه‌ها برایش به طلا تبدیل می‌شد، ولی به کم‌ترین حد و سطح زندگی، بسنده کرد و بهره‌اش را برای زندگی آخرت، ذخیره نمود.

\*\*\*

57- باب: قناعت، عزت نفس، میانه‌روی در زندگی و اعتدال در بذل و بخشش، و نکوهش گدایی و درخواست غیرضروری

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا﴾ [هود: ٦]

هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر آن‌که روزی‌اش با الله است.

و می‌فرماید:

﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلَّذِينَ أُحۡصِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ ضَرۡبٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ يَحۡسَبُهُمُ ٱلۡجَاهِلُ أَغۡنِيَآءَ مِنَ ٱلتَّعَفُّفِ تَعۡرِفُهُم بِسِيمَٰهُمۡ لَا يَسۡ‍َٔلُونَ ٱلنَّاسَ إِلۡحَافٗا﴾ [البقرة: ٢٧٣]

(صدقات،) از آنِ فقیرانی‌ست که (به خاطر جهاد) در راه الله، (از کسب و کار) بازمانده­اند و نمی­توانند (برای رفع نیازهایشان) به سفر بروند و از بس مناعت دارند، افراد بی­خبر آنان را ثروتمند می­پندارند؛ تو آنان را از سیمایشان می­شناسی. آنان با اصرار و پافشاری چیزی از مردم درخواست نمی­کنند.

و می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَنفَقُواْ لَمۡ يُسۡرِفُواْ وَلَمۡ يَقۡتُرُواْ وَكَانَ بَيۡنَ ذَٰلِكَ قَوَامٗا ٦٧﴾ [الفرقان: ٦٧]

و آنان كه چون انفاق مى‏كنند، زياده‏روى نمى‏نمایند و بخل نمى‏ورزند، و انفاقشان‏ همواره ميان اين دو حالت، در حدّ اعتدال است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦ مَآ أُرِيدُ مِنۡهُم مِّن رِّزۡقٖ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطۡعِمُونِ ٥٧﴾ [الذاريات: ٥٦، ٥٧]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند. از آنان هیچ روزی و رزقی نمی‌خواهم و خواهان این نیستم که به من خوراک بدهند.

و اما احادیث؛ بیش‌ترشان در دو باب گذشته ذکر شد و اینک به ذکر احادیثی می‌پردازیم که پیش‌تر نیامده است:

527- عن أبي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبيِّ قال: «لَيس الغِنَی عَن كثْرَةِ العَرض، وَلكِنَّ الغِنَی غِنَی النَّفسِ». [متفقٌ عليه]([[353]](#footnote-353))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «بی‌نیازی از فراوانی مال و ثروت نیست؛ بلکه بی‌نیازی، بی‌نیازی نفس- غنای درونی- است».

528- وعن عبدِ اللَّه بن عمروٍ رضي اللهُ عنهما أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «قَدْ أَفَلَحَ مَن أَسلَم وكَانَ رِزقُهُ كَفَافًا وَقَنَّعَهُ اللهُ بِمَا آتَاهُ». [روایت مسلم]([[354]](#footnote-354))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که اسلام آورده و روزی‌اش، کفافِ زندگی‌اش را می‌کند و الله متعال او را به آن‌چه که به او بخشیده، قانع کرده است، رستگار می‌باشد».

529- وعن حَكيم بن حِزَام قال: سَأَلْتُ رسولَ اللَّه فَأَعطَانِي، ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعطَاني ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَعطَاني، ثُمَّ قال: «يا حَكيم، إِنَّ هذا المَالَ خَضِرٌ حُلْوٌ، فَمن أَخَذَهُ بِسَخَاوَةِ نَفس بُوركَ لَهُ فِيه، وَمَن أَخَذَهُ بِإِشرَافِ نَفْسٍ لَم يُبَارَكْ لَهُ فيه، وكَانَ كَالَّذِي يَأْكُلُ ولا يَشْبَع، واليدُ العُلَيا خَيرٌ مِنَ اليَدِ السُّفلَى». قال حَكيمٌ فقلت: يا رسول اللَّه وَالَّذِي بَعثَكَ بالحَقِّ لا أَرْزَأُ أَحدًا بَعدَكَ شَيْئًا حَتَّى أُفَارِقَ الدُّنيَا، فَكَانَ أَبُو بكرٍ يَدْعُو حَكيمًا لِيُعطيَهُ العَطَاء، فَيَأْبَى أن يَقْبَلَ مِنْهُ شَيْئًا؛ ثُمَّ إِنَّ عُمر دَعَاهُ لِيُعطيه، فَأَبَى أَن يَقْبلَه، فقال: يا مَعشَرَ المُسْلمين، أُشْهِدُكُم عَلى حَكيمٍ أَنِي أَعْرضُ عَلَيه حَقَّهُ الَّذِي قَسَمَهُ اللَّه لَهُ في هذا الْفيء، فيَأْبَى أَن يَأْخُذَه. فَلَمْ يَرْزَأْ حَكيمُ أَحدًا مِنَ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّ حَتَّى تُوُفِّيَ. [متفقٌ عليه]([[355]](#footnote-355))

**ترجمه:** حکیم بن حزام می‌گوید: از رسول‌الله چیزی خواستم، به من عطا کرد؛ بارِ دوم و سوم نیز درخواست کردم و هر بار عطا نمود؛ آن‌گاه فرمود: «ای حکیم! این مالِ دنیا، شیرین و دل‌فریب است. هرکس آن را سخاوتمندانه - و بدون طمع- دریافت کند، برایش بابرکت خواهد بود؛ و هرکس از روی حرص و طمع آن را به‌دست بیاورد، برایش برکتی نخواهد داشت. - چنین شخصی- مانندِ کسی خواهد بود که می‌خورد، اما سیر نمی‌شود. و دستِ بالا (بخشنده) از دستِ پایین (گیرنده) بهتر است». حکیم می‌گوید: گفتم: ای رسول‌خدا! سوگند به ذاتی که شما را به‌حق مبعوث کرده است، پس از شما تا زنده باشم، از هیچ‌کس چیزی نخواهم خواست. چنان‌که ابوبکر - در دوران خلافتش- حکیم را فرامی‌خواند تا چیزی به او بدهد، اما حکیم، قبول نمی‌کرد؛ سپس عمر او را فراخواند تا چیزی به او بدهد، ولی حکیم نپذیرفت. لذا عمر فرمود: ای مسلمانان! من شما را گواه می‌گیرم که من، سهم حکیم را از این غنیمت که الله به او بخشیده است بر او عرضه کردم، ولی او از پذیرش آن خودداری می‌کند. بدین‌سان حکیم پس از پیامبر، تا زمانی که زنده بود، از هیچ‌کس چیزی قبول نکرد.

530- وعن أبي بُردَةَ عن أبي موسى الأشعَريِّ قال: خَرَجْنَا مَعَ رَسُول اللَّهِ فِي غَزوَةٍ ونحْن سِتَّةُ نَفَرٍ بيْنَنَا بَعِير نَعْتَقِبه، فَنَقِبَتْ أَقدامُنا، وَنَقِبَتْ قَدَمِي، وَسَقَطَتْ أَظْفاري، فَكُنَّا نَلُفُّ عَلى أَرْجُلِنا الخِرَق، فَسُمِّيَتْ غَزوَةُ ذَاتِ الرِّقاعِ لِما كُنَّا نَعْصِبُ عَلى أَرْجُلِنَا الخِرَق، قالَ أَبو بُردَةَ: فَحَدَّثَ أَبو مُوسَى بِهَذا الحَدِيث، ثُمَّ كَرِهَ ذلكَ، وقال: ما كنْتُ أَصْنَعُ بِأَنْ أَذْكُره، قال: كَأَنَّهُ كَرِهَ أَنْ يَكُونَ شَيْئًا مِنْ عَمَلِهِ أَفْشاه. [متفقٌ عليه]([[356]](#footnote-356))

**ترجمه:** ابوبرده می‌گوید: ابوموسی اشعری گفت: با رسول‌الله به غزوه‌ای رفتیم؛ ما - اشعری‌ها- شش نفر بودیم و یک شتر داشتیم که به‌نوبت، بر آن سوار می‌شدیم. از این‌رو پاهایمان، زخمی شد؛ پاهای من نیز زخمی گردید و ناخن‌هایم افتاد. لذا پاهایمان را با تکه‌های پارچه می‌بستیم. به همین سبب، این غزوه، «ذات‌الرقاع»([[357]](#footnote-357)) نامیده شد. ابوبرده می‌گوید: ابوموسی پس از این‌که این حدیث را بازگو کرد، ناراحت و پشیمان شد و گفت: «من، این کار را نکردم که آن را بازگو نمایم». گویا دوست نداشت که چیزی از عملش را فاش کند.

531- وعن عمرو بن تَغْلِب بفتح التاءِ المثناةِ فوقَ وإِسكان الغين المعجمة وكسر الَّلام أَنَّ رَسُولَ اللهِ أُتِيَ بمالٍ أَوْ سبْيٍ فَقسَّمَهُ، فَأَعْطَى رجالاً وتَرَكَ رِجالاً، فَبَلَغَهُ أَنَّ الَّذِينَ تَرَكَ عَتَبُوا، فَحَمِدَ اللَّه، ثُمَّ أَثْنَى عَلَيه، ثُمَّ قال: «أَمَا بَعد، فَوَاللَّه إِنِّي لأُعْطِي الرَّجُلَ وَأَدَعُ الرَّجُل، والَّذِي أَدَعُ أَحَبُّ إلیَّ مِنَ الَّذِي أُعْطِي، وَلكِنِّي إِنَّمَا أُعْطِي أَقوَامًا لِما أَرى في قُلُوبِهِمْ مِن الجَزَعِ والهَلَع، وَأَكِلُ أَقْوامًا إِلى ما جعَلَ اللَّه في قُلُوبِهِمْ مِنَ الغِنَی والخَيْر، مِنْهُمْ عَمْروُ بنُ تَغلِبَ». قال عمرُو بنُ تَغْلِب: فَواللَّهِ ما أُحِبُّ أَن لي بِكلِمةِ رَسُولِ اللَّهِ حُمْرَ النَّعَم. [روایت بخاري]([[358]](#footnote-358))

**ترجمه:** عمرو بن تَغلب می‌گوید: مقداری غنیمت يا تعدادی اسیر، نزد پیامبر آوردند. پیامبر آن‌ها را تقسیم نمود؛ از این مال به برخی از مردم داد و به بعضی هم نداد. پس از اندکی به ایشان خبر رسید آنان که سهمی نبرده‌اند، ناراحتند و گلایه دارند. لذا رسول‌الله حمد و ثنای الله را گفت و فرمود: «اما بعد: به الله سوگند، من به برخی از مردم از این اموال می‌دهم و به برخی هم نمی‌دهم؛ اما کسانی که سهمی به آن‌ها نداده‌ام، از کسانی که سهمی به آن‎ها داده‌ام، نزد من محبوب‌ترند؛ زیرا من، - این اموال را- به کسانی می‌دهم که در قلوبشان حرص و طمع وجود دارد و برخی دیگر را به بی‌نیازی و خیری می‌سپارم که الله متعال در قلوبشان گذاشته است که عمرو بن تغلب یکی از آن‌هاست». عمرو بن تغلب می‌گوید: به الله سوگند دوست ندارم که این سخن پیامبر را با شتران سرخ‌مو عوض کنم.

532- وعن حَكيمِ بن حِزامٍ أَنَّ النَّبِيَّ قال: «اليدُ العُليا خَيْرُ مِنَ اليَدِ السُّفْلى وابْدَأ بِمنْ تَعُول وَخَيْرُ الصَّدَقَةِ ما كان عنْ ظَهْرِ غِنًی، ومَنْ يَسْتعْففْ يُعفَّهُ اللَّه، ومَنْ يَسْتغْن يُغْنِهِ اللَّه». [متفقٌ عليه؛ این، لفظ بخاري است و لفظ مسلم مختصرتر می‌باشد.]([[359]](#footnote-359))

**ترجمه:** حکیم بن حزام می‌گوید: پیامبر فرمود: «دست بالا (بخشنده) از دست پایین (گیرنده‌ی صدقه) بهتر است و ابتدا به کسی صدقه بده که تحت تکفل و سرپرستی توست؛ و بهترین صدقه، صدقه‌ای‎ست که از روی بی‌نیازی (و بیش از نیاز صدقه‌دهنده) باشد. و هرکس، از گدایی و درخواست کمک مالی از دیگران، دوری نماید، الله، او را از آن، دور نگه می‌دارد و هرکس، بی‌نیازی بجوید، الله، بی‌نیازش می‌گرداند».

533- وَعَن أبي سفيانَ صَخْرِ بنِ حَرْبٍ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لا تُلْحِفُوا فِي المسأَلَةِ، فوَاللَّه لا يَسْأَلُنِي أَحَدٌ مِنْكُمْ شَيْئًا، فَتُخرِجَ لَهُ مَسْأَلَتُهُ مِنِّي شَيْئًا وَأَنا لَهُ كارِه، فَيُبَارَكَ لَهُ فيما أَعْطَيْتُهُ». [روایت مسلم]([[360]](#footnote-360))

**ترجمه:** ابوسفیان، صخر بن حرب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «در درخواستِ مال از من، پافشاری نکنید؛ زیرا به الله سوگند، هرکس از شما چیزی از من بخواهد و درخواستش، چیزی از من به او برساند که من به دادن آن ناراض باشم، هیچ برکتی برایش در آن نخواهد بود».

534- وعن أبي عبدِ الرحمنِ عَوف بن مالك الأَشْجَعِيِّ قال: كُنَّا عِنْدَ رسُولِ اللَّه تِسَعْةً أَوْ ثمانيةً أَوْ سَبْعَةً فَقال: أَلاَ تُبَايِعُونَ رَسُولَ اللَّه وكُنَّا حَدِيثي عَهْدٍ بِبيْعَةٍ ، فَقُلْنا: قَدْ بايعْناكَ يَا رَسُولَ اللهِ، ثُمَّ قال: «ألا تبايعون رسول الله؟» فبَسَطْنَا أَيدِيَنَا وَقُلنَا قد بايعناك يا رسول الله فَعَلاَم نَبَايِعُك؟ قال: «على أَنْ تَعْبُدُوا اللَّه ولا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا، والصَّلَوَاتِ الخَمْس وَتُطِيعُوا اللَّهَ» وَأَسرَّ كلمَة خَفِيةً: «وَلاَ تَسْأَلُوا النَّاسَ شَيْئًا». فَلَقَدْ رَأَيتُ بَعْضَ أُولِئكَ النَّفَرِ يَسْقُطُ سَوْطُ أَحدِهِمْ فَما يَسْأَلُ أَحَدًا يُنَاوِلُهُ إِيَّاهُ. [روایت مسلم]([[361]](#footnote-361))

**ترجمه:** ابوعبدالرحمن، عوف بن مالک اشجعی می‌گوید: نه یا هشت یا هفت نفر، نزد رسول‌الله بودیم که فرمود: «آیا با رسول‌الله، بیعت نمی‌کنید؟» در حالی که ما تازه بیعت کرده بودیم؛ از این‌رو گفتیم: ای رسول‌خدا! ما با شما بیعت کرده‌ایم. باز فرمود: «آیا با رسول‌الله بیعت نمی‌کنید؟» ما دستانمان را دراز کردیم و گفتیم: ما با شما پیمان بسته‌ایم؛ اینک بر سر چه چیزی با شما بیعت کنیم؟ فرمود: «بر این‌که الله را عبادت و پرستش کنید و هیچ چیز و هیچ‌کس را شریکش نسازید و نمازهای پنج‌گانه را به‌جای آورید و از الله، اطاعت نمایید». و سخنی را به‌آرامی زمزمه کرد «و این‌که از مردم چیزی نخواهید». پس از آن، برخی از این افراد را دیدم که وقتی تازیانه‌ی یکی از آن‌ها به زمین می‌افتاد، از کسی نمی‌خواست که آن را بردارد و به او بدهد».

535- وعن ابن عمر رضي اللهُ عنهما أَنَّ النَّبيَّ قال: «لاَ تَزَالُ الْمَسأَلَةُ بِأَحَدِكُمْ حَتى يَلْقَى اللَّه تعالى ولَيْسَ في وَجْهِهِ مُزْعةُ لَحْمٍ». [متفقٌ عليه]([[362]](#footnote-362))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می گوید: پیامبر فرمود: «شخصی از شما همواره- از مردم- خواهش و گدایی می‌کند تا این‌که در حالی الله متعال را ملاقات می‌نماید که هیچ گوشتی در چهره‌اش نیست».

536- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال وَهُوَ عَلَى المِنبرِ، وَذَكَرَ الصَّدقَةَ والتَّعَفُّفَ عَنِ المسأَلَةِ: «اليَدُ العُلْيَا خَيْرٌ مِنَ اليَدِ السُّفْلى؛ وَاليَد العُليا هِيَ المُنْفِقة، والسُّفْلَى هِيَ السَّائِلَة». [متفقٌ عليه]([[363]](#footnote-363))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله در حالی که بر منبر بود و درباره‌ی صدقه و خودداری از گدایی و درخواست کمک مالی از مردم، سخن می‌گفت، فرمود: «دست بالا، بر دست پایین برتری دارد؛ دست بالا، همان دست بخشنده و دست پایین، دست درخواست‌کننده (گیرنده) است».

**شرح**

مؤلف/ روایتی بدین مضمون نقل کرده است که حکیم بن حزام از پیامبر مالی درخواست کرد و پیامبر به او عطا نمود؛ بار دوم و سوم نیز درخواست نمود و هر بار پیامبر به او کمک کرد. این، روش پیامبر و بلکه از بخشندگی و بزرگواری ایشان بود که درخواست هیچ‌کس را رد نمی‌کرد و هرچه از او در رابطه با اسلام خواسته می‌شد، دریغ نمی‌نمود. سرانجام، به حکیم فرمود: «این مالِ دنیا، شیرین و دل‌فریب است. هرکس آن را سخاوتمندانه - و بدون طمع- دریافت کند، برایش بابرکت خواهد بود؛ و هرکس از روی حرص و طمع آن را به‌دست بیاورد، برایش برکتی نخواهد داشت». پس کسی که از روی طمع، دست نیاز پیش این و آن، دراز می‌کند، به‌مراتب از این برکت، دورتر خواهد بود. از این‌رو پیامبر به عمر بن خطاب فرمود: «مَا جَاءَكَ مِنْ هَذَا الْمَالِ وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ وَلا سَائِلٍ فَخُذْهُ وَمَا لا فَلا تُتْبِعْهُ نَفْسَكَ». یعنی: «هرگاه مال و ثروتی بدون چشم‌داشت یا درخواست، به تو ‌رسید، بپذیر و گرنه، در پیِ آن مباش».

سپس رسول‌الله به حکیم فرمود: «دستِ بالا از دستِ پایین بهتر است». منظور از دست بالا، دست بخشنده می‌باشد و دست پایین، همان دست گیرنده یا درخواست‌کننده است. حکیم عرض کرد: ای رسول‌خدا! سوگند به ذاتی که شما را به‌حق مبعوث کرده است، پس از شما تا زنده باشم، از هیچ‌کس چیزی نخواهم خواست.

رسول‌الله از دنیا رفت و ابوبکر صدیق مسؤولیت خلافت را بر عهده گرفت و چون حکیم را فرامی‌خواند تا سهمش از بیت‌المال را به او بدهد، حکیم قبول نمی‌کرد. آن‌گاه ابوبکر درگذشت و عمر به خلافت رسید. عمر نیز حکیم را فرامی‌خواند تا چیزی به او بدهد، ولی حکیم نمی‌پذیرفت. لذا عمر فرمود: ای مسلمانان! من شما را گواه می‌گیرم که من، سهم حکیم را از بیت المال بر او عرضه می‌کنم، ولی او از پذیرش آن خودداری می‌نماید. عمر این کار را انجام داد تا مردم را گواه بگیرد که به وظیفه‌اش عمل کرده و سهم حکیم از بیت‌المال را به او عرضه کرده است تا حکیم روز قیامت ادعایی درباره‌ی حقش نداشته باشد؛ اما حکیم پس از پیامبر، تا زمانی که زنده بود، از هیچ‌کس چیزی قبول نکرد.

در روایتی دیگر که مؤلف/ ذکر کرده، آمده است: پیامبر فرمود: «دست بالا (بخشنده) از دست پایین (گیرنده‌ی صدقه) بهتر است و ابتدا به کسی صدقه بده که تحت تکفل و سرپرستی توست». بنابراین، بذل و بخشش بر خانواده، بر صدقه دادن بر فقرا، برتری دارد؛ زیرا تأمین مخارج خانواده، هم صدقه است و هم ادای حقّ خویشاوندی (صله‌ی رحم) و هم حفظ حرمت و عزت خانواده و بی‌نیازی آنان از دیگران. و رسیدگی به نیازهای شخصی از این هم برتر می‌باشد؛ چنان‌که در حدیث آمده است: «اِبْدَأْ بِنَفْسِك فَتَصَدَّقْ عَلَيْهَا؛ فَإِنْ فَضَلَ شَيْء فَلأَهْلِك». یعنی: «ابتدا از خود آغاز کن و از مال خویش استفاده ببَر؛ آن‌گاه مازاد آن را برای خانواده‌ات، خرج نما».

مؤلف/ حدیث عبدالله بن عمر$ را ذکر کرده که در آن آمده است: پیامبر فرمود: «شخصی از شما همواره- از مردم- خواهش و گدایی می‌کند تا این‌که در حالی الله متعال را ملاقات می‌نماید که هیچ گوشتی در چهره‌اش نیست».

این، هشداری جدی‌ست که نشان می‌دهد کثرت خواهش یا درخواست کمک از دیگران، حرام است. از این‌رو علما گفته‌اند: برای هیچ‌کس جایز نیست که جز در شرایط اضطراری، چیزی از مردم بخواهد. لذا اگر درخواست کمک مالی از دیگران، از روی چشم و هم‌چشمی و برای دست‌یابی به تجملات و زندگی مجمل باشد، پس در حرام بودنش هیچ شکی نیست و برای کسی، دریافت چنین کمک‌هایی با چنین اهدافی جایز نمی‌باشد؛ حتی گرفتن زکات هم به قصد هزینه کردن در تجملات یا کارهای غیرضروری، جایز نیست. البته درخواست کمک مالی از دیگران در شرایط اضطراری، اشکالی ندارد. و الله، داناتر است.

\*\*\*

537- وعن أبي هُريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَنْ سَأَلَ النَّاسَ تَكَثُّرًا فَإِنَّمَا يَسْأَلُ جَمْرًا، فَلْيسْتَقِلَّ أَوْ لِيَسْتَكْثِرْ». [روایت مسلم]([[364]](#footnote-364))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «کسی که برای افزایش مال و ثروت، گدایی کند، در حقیقت، اخگر آتش دوزخ را درخواست کرده است؛ حال خود داند که این کار را رها کند یا انجامش دهد».

538- وعن سمُرَةَ بنِ جُنْدبٍ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إِنَّ المَسأَلَةَ كَدٌّ يكُدُّ بِهَا الرَّجُلُ وجْهَه إِلاَّ أَنْ يَسأَلَ الرَّجُلُ سُلْطانًا أَوْ في أَمْرٍ لابُدَّ مِنْهُ». [ترمذي این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[365]](#footnote-365))

**ترجمه:** سمره بن جندب می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «همانا گدایی و درخواست کمک مالی از دیگران، خراشیدگی و اثرِ خراشی‌ست که شخص، روی صورتش ایجاد می‌کند؛ مگر این‌که شخص، - حقّ خود را- از پادشاه - یا هر مسؤولی- مطالبه نماید یا درخواستش درباره‌ی مسأله‌ای ضروری و گریزناپذیر باشد».

539- وعن ابن مسعودٍ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَنْ أَصابَتْهُ فَاقَةٌ فَأَنْزَلَهَا بِالنَّاسِ لَمْ تُسَدَّ فاقَتُه، وَمَنْ أَنْزَلَهَا باللهِ فَيُوشِكُ اللهُ لَهُ بِرِزقٍ عاجِلٍ أَوْ آجِلِ». [ابوداود و ترمذي این حدیث را روایت کرده و ترمذی، آن را حسن دانسته است.]([[366]](#footnote-366))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس دچار فقر و فاقه شود و آن را نزد مردم ببرد، فقرش از میان نخواهد رفت؛ اما هرکس فقرش را نزد الله ببرد - و برطرف شدن فقرش را از الله بخواهد- الله متعال، روزیِ زودرس یا دیررسی به او می‌دهد (و فقرش را برطرف می‌سازد)».

540- وعَنْ ثَوْبانَ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَنْ تَكَفَّلَ لِي أَن لا يسْأَلَ النَّاسَ شَيْئًا وَأَتَكَفَّلُ له بالجَنَّة؟» فقلتُ: أَنا، فَكَانَ لاَ يسْأَلُ أَحَداً شَيْئًا. [این حدیث را ابوداود با اِسناد صحيح روایت کرده است.]([[367]](#footnote-367))

**ترجمه:** ثوبان می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «چه کسی برای من تعهد می‌کند که از مردم چیزی نخواهد و من، در مقابل، برای او بهشت را ضمانت می‌نمایم؟» گفتم: من. از آن پس، ثوبان از هیچ‌کس چیزی درخواست نمی‌کرد.

541- وعن أبي بِشْرٍ قَبِيصَةَ بن المُخَارِقِ قال: تَحمَّلْتُ حمَالَةً فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّه أَسْأَلُهُ فيها، فقال: «أَقِمْ حَتَّى تَأْتِينَا الصَّدَقَةُ فَنأْمُرَ لكَ بِها». ثُمَّ قال: «ياَ قَبِيصَةُ إِنَّ المَسأَلَةَ لا تَحِلُّ إِلاَّ لأَحَدِ ثَلاثَةٍ: رَجُلٌ تَحَمَّلَ حمالَةً، فَحَلَّتْ لَهُ المَسْأَلَةُ حَتَّى يُصيبَها، ثُمَّ يُمْسِك. ورجُلٌ أَصابَتْهُ جائِحَةٌ اجْتَاحَتْ مالَه، فَحَلَّتْ لهُ المَسأَلَةُ حَتَّى يُصِيبَ قِوَامًا مِنْ عيْش،أَوْ قال: سِداداً مِنْ عَيْش، ورَجُلٌ أَصابَتْهُ فاقَة، حَتى يقُولَ ثلاثَةٌ مِنْ ذَوي الحِجَى مِنْ قَوْمِه: لَقَدْ أَصَابَتْ فُلانًا فَاقَةٌ، فحلَّتْ لَهُ المسْأَلةُ حتَّى يُصِيبَ قِواماً مِنْ عَيْش،أَوْ قالَ: سِداداً مِنْ عَيْش. فَمَا سِواهُنَّ مِنَ المَسأَلَةِ يا قَبِيصَةُ سُحْتٌ، يأَكُلُها صاحِبُها سُحْتاً». [روایت مسلم]([[368]](#footnote-368))

**ترجمه:** ابوبشر، قبیصه بن مخارق می‌گوید: برای ایجاد صلح و سازش، مبلغی را تعهد کردم؛ لذا نزد رسول‌الله آمدم و درخواست کمک کردم. فرمود: «صبر کن تا اموال زکات به ما برسد؛ دستور می‌دهیم سهمی از آن به تو بدهند». سپس فرمود: «ای قبیصه! درخواستِ کمک مالی فقط در سه مورد جایز است: (1) شخصی که برای ایجاد صلح، مبلغی را تعهد کرده، برای او جایز است به‌اندازه‌ی تعهدش، کمک بخواهد و سپس از درخواست کمک خودداری کند؛ (2) شخصی که زیانی به اموالش برسد و همه‌ی دارایی‌اش را از میان ببرد؛ درخواست کمک مالی برای این شخص نیز جایز است تا این‌که زندگی‌اش سر و سامان یابد یا نیازهای اولیه‌اش تأمین شود. (3) شخصی که - بدون هیچ دلیل روشنی- فقیر و تنگ‌دست می‌گردد؛ در صورتی که سه نفر از خردمندان طایفه‌اش گواهی دهند که فقیر شده است، درخواست کمک مالی برایش جایز می‌باشد تا زندگی‌اش سر و سامان بگیرد یا در حدِ ضروری، تأمین گردد. ای قبیصه! جز این سه مورد، گدایی - درخواست کمک مالی از دیگران- حرام است و کسی که جز در موارد یادشده، درخواست کمک کند، حرام‌خوار می‌باشد».

542- وعن أبي هريرة أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «لَيْسَ المِسْكِينُ الَّذِي يطُوفُ عَلى النَّاسِ تَرُدُّهُ اللُّقْمَةُ واللُّقْمَتان، وَالتَّمْرَةُ والتَّمْرتَانِ، وَلَكِنَّ المِسْكِينَ الَّذِي لا يجِدُ غِنًى يُغنِيه، وَلاَ يُفْطَنُ لَه، فَيُتَصدَّقَ عَلَيْه، وَلاَ يَقُومُ فَيسْأَلَ النَّاسَ». [متفقٌ عليه]([[369]](#footnote-369))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مسکین (مستمند)، کسی نیست که در میان مردم می‌گردد و یک یا دو لقمه، و یک یا دو دانه‌ی خرما، (او را درِ خانه‌ها) برمی‌گرداند؛ مسکین، کسی‌ست که ثروتی برای رفع نیازش ندارد و کسی هم از حالش باخبر نیست که به او صدقه دهد و خود نیز به گدایی از مردم نمی‌پردازد».

**شرح**

این احادیث، وعید و هشداری جدی درباره‌ی کسانی‌ست که بدون ضرورت، دست نیاز، پیش مردم دراز می‌کنند و به گدایی می‌پردازند. در حدیث ابوهریره آمده است:

کسی که برای افزایش مال و ثروت، گدایی کند، در حقیقت، اخگر آتش دوزخ را درخواست کرده است؛ حال خود داند که این کار را رها کند یا انجامش دهد». اگر کم‌تر به گدایی بپردازد، گناهش کم‌تر خواهد بود و با اخگر دوزخ کم‌تر خواهد سوخت؛ اما هرچه بیش‌تر گدایی کند، بیش‌تر خواهد سوخت و اگر دست از این عمل زشت بردارد، با اخگرهای دوزخ مجازات نمی‌شود. از این حدیث چنین برمی‌آید که گدایی کردن یا درخواست کمک مالی از دیگران بدون ضرورت، جزو گناهان بزرگ است.

مؤلف/ احادیث دیگری نیز ذکر کرده است؛ از جمله این‌که هرکس دچار فقر و فاقه شود و آن را نزد مردم ببرد، فقرش از میان نخواهد رفت؛ زیرا هرکس به چیزی روی بیاورد یا به آن دل ببندد، به همان چیز واگذار می‌شود. اما هرکس فقرش را نزد الله ببرد، بر الله توکل و اعتماد کند و برای برطرف شدن فقرش، از اسباب و راه‌کارهایی‌ استفاده نماید که الله متعال دستور داده است، الله متعال فقرش را برطرف می‌سازد؛ زیرا الله سبحانه وتعالی می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسۡبُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَٰلِغُ أَمۡرِهِۦ﴾ [الطلاق : ٣]

و هر کس بر الله توکل کند، الله برایش کافی‌ست. همانا الله، فرمان و خواسته‌اش را به انجام می‌رساند.

مؤلف/ هم‌چنین حدیث قبیصه را ذکر کرده که نزد پیامبر آمد و از ایشان برای پرداخت مبلغی که به منظور ایجاد صلح و آشتی، تعهد کرده بود، کمک خواست. رسول‌الله به او دستور دادند که نزدشان بماند تا اموال زکات به ایشان برسد و سهمی از آن به او بدهند. آن‌گاه پیامبر بیان فرمود که درخواست کمکِ مالی فقط در سه مورد، جایز است:

1- شخصی که برای ایجاد صلح، مبلغی را تعهد کرده، برای او جایز است به‌اندازه‌ی تعهدش، کمک بخواهد و سپس از درخواست کمک خودداری کند.

2- شخصی که زیانی به اموالش برسد و همه‌ی دارایی‌اش به سبب آتش‌سوزی یا غرق شدن در آب و امثال آن از میان برود؛ درخواست کمک مالی برای این شخص نیز جایز است تا این‌که زندگی‌اش سر و سامان یابد یا نیازهای اولیه‌اش تأمین شود.

3- شخصی که - بدون هیچ دلیل روشنی- فقیر و تنگ‌دست می‌گردد؛ در صورتی که سه نفر از خردمندان طایفه‌اش گواهی دهند که فقیر شده است، درخواست کمک مالی برایش جایز می‌باشد تا زندگی‌اش سر و سامان بگیرد یا در حدِ ضروری، تأمین گردد.

درخواست کمک مالی برای این سه نفر، جایز است و به‌فرموده‌ی پیامبر جز در سه مورد مذکور، «گدایی - درخواست کمک مالی از دیگران- حرام می‌باشد و کسی که جز در موارد یادشده، درخواست کمک کند، حرام‌خوار است».

در حدیث، واژه‌ی «سُحت» آمده است؛ واژه‌ی سحت، به معنای «مالِ تلف‌شده» می‌باشد و به مالِ حرام و نامشروع نیز «سُحت» می‌گویند؛ زیرا برکت مال را از میان می‌برد و گاه همه‌ی مال را تلف می‌کند یا آسیب‌ها و زیان‌هایی به مال می‌رسد که آن را به‌کلی نابود می‌گرداند.

\*\*\*

58- باب: جایز بودن گرفتن چیزی از کسی بدون درخواست و چشم‌داشت

543- عَنْ سالمِ بنِ عبدِ اللَّهِ بنِ عُمَر، عَنْ أَبيهِ عبدِ اللَّه بنِ عُمَر، عَنْ عُمَرَ قال: كان رسولُ اللَّه يُعْطِيني العطَاء، فَأَقُول: أَعطهِ مَن هو أَفقَرُ إِلَيهِ مِنِّي، فقال: «خُذه، إِذَا جاءَكَ مِن هذا المَالِ شَيء، وَأَنْتَ غَيْرُ مُشْرِفٍ ولا سَائِل، فَخُذْهُ فتَموَّلْهُ فَإِن شِئتَ كُلْهُ، وإِن شِئْتَ تَصْدَّقْ بِه، وَمَا لا، فَلا تُتبِعْهُ نَفْسَكَ». قال سالم: فَكَانَ عَبدُ اللَّه لا يسأَلُ أَحداً شَيْئا، وَلا يَرُدُّ شَيئاً أُعْطِيَهُ. [متفقٌ عليه]([[370]](#footnote-370))

**ترجمه:** از سالم بن عبدالله بن عمر از پدرش عبدالله بن عمرب روایت است: عمر می‌گوید: هرگاه رسول‌الله می‌خواست چیزی به من عطا کند، می‌گفتم: آن را به کسی بدهید که از من نیازمندتر است. لذا رسول‌الله فرمود: «آن را بگیر و هرگاه مال و ثروتی بدون چشم‌داشت یا درخواست، به تو ‌رسید، بپذیر و از آن استفاده کن؛ اگر خواستی خود از آن بخور (استفاده ببر) و اگر خواستی، آن را صدقه بده؛ و گرنه، در پیِ آن مباش». سالم می‌گوید: (پدرم) عبدالله هیچ‌گاه از کسی چیزی نمی‌خواست و اگر چیزی به او می‌دادند، رد نمی‌کرد.

\*\*\*

59- باب: تشویق بر خوردن از دست‌رنجِ خویش و خودداری از گدایی یا درخواست کمک از دیگران به‌وسیله‌ی کسب و کار

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ﴾ [الجمعة: ١٠]

و چون نماز پایان یافت، در زمین پراکنده شوید و در طلب فضل و روزیِ الله برآیید.

544- وعنْ أبي عبدِ اللَّه الزُّبَيْرِ بنِ العوَّامِ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُم أَحبُلَهُ ثُمَّ يَأْتِيَ الجَبَل، فَيَأْتِيَ بحُزْمَةٍ مِن حَطَبٍ عَلى ظَهِرِهِ فَيَبيعَهَا، فَيَكُفَّ اللَّه بها وَجْهَه، خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَن يَسأَلَ النَّاس، أَعطَوْهُ أَوْ مَنَعُوهُ». [روایت بخاري]([[371]](#footnote-371))

**ترجمه:** ابوعبدالله، زبیر بن عوام می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر یکی از شما، طنابش را بردارد و به کوه برود و پشته‌ای هیزم بر پشت خود بیاورد و بفروشد و بدین‌سان الله آبروی او را حفاظت کند، این برایش بهتر است از این‌که دست نیاز پیش مردم دراز کند و از آن‌ها کمک بخواهد و معلوم نیست که چیزی به او بدهند یا خیر».

545- وعن أبي هُريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لأَنْ يحتَطِبَ أَحَدُكُم حُزمَةً على ظَهرِه، خَيْرٌ من أَنْ يَسأَل أَحَدًا، فَيُعُطيَه أَو يمنَعَهُ». [متفقٌ عليه]([[372]](#footnote-372))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «اگر یکی از شما، بر پشت خود هیزم حمل کند، برایش از این‌که پیشِ کسی دست نیاز دراز کند، بهتر است؛ و معلوم نیست که به او کمک نماید یا خیر».

546- وعنه عنِ النَّبِيِّ قال: «كان دَاوُدُ لا يَأْكُل إِلاَّ مِن عَملِ يَدِهِ». [روایت بخاري]([[373]](#footnote-373))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «داوود جز از دست‌رنج‌ِ خود نمی‌خورد».

547- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «كَانَ زَكَرِيَّا نَجَّاراً». [روایت مسلم]([[374]](#footnote-374))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «زکریا نجار بود».

548- وعن المِقدَامِ بن مَعْدِيكَربَ عَنِ النَّبيِّ قال: «مَا أَكَلَ أَحَدٌ طَعَاماً خَيْراً مِن أَنَ يَأْكُلَ مِن عمَلِ يَدِه، وَإِنَّ نَبيَّ اللَّه دَاوُدَ كان يَأْكلُ مِن عَمَلِ يَدِهِ». [روایت بخاري]([[375]](#footnote-375))

**ترجمه:** مقدام بن معدیکرب می‌گوید: پیامبر فرمود: «هرگز کسی، غذایی بهتر از غذای دست‌رنجِ خود نخورده است و پیامبر خدا، داوود همواره از دست‌رنجِ خود می‌خورد».

**شرح**

مؤلف/ بابی بدین نام گشوده است: «جایز بودن گرفتن چیزی از کسی بدون درخواست و چشم‌داشت». یعنی زیبنده‌ی انسان نیست که به مال دنیا دل‌بستگی داشته باشد و به آن چشم بدوزد و برای رسیدن به آن، عزتش را کنار بگذارد و آن را از کسی، درخواست کند؛ زیرا این مسأله باعث می‌شود که همه‌ی همّ و فکر انسان، دنیا شود؛ در صورتی که انسان به‌خاطر آخرت به دنیا آمده است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ ٥٦﴾ [الذاريات: ٥٦]

و انسان‌ها و جن‌ها را تنها برای این آفریدم که مرا عبادت و پرستش نمایند.

و می‌فرماید:

﴿بَلۡ تُؤۡثِرُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا ١٦ وَٱلۡأٓخِرَةُ خَيۡرٞ وَأَبۡقَىٰٓ ١٧﴾ [الأعلى: ١٦، ١٧]

ولی شما زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید؛ حال‌آن‌که آخرت، بهتر و پایدارتر است.

لذا انسان نباید به مال دنیا وابسته شود یا به آن اهمیت دهد؛ اگر بدون رنج و درخواست یا بدون توقع و طمع، مال و ثروتی به او رسید، آن را بپذیرد و گرنه، در پیِ مال دنیا نباشد.

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که هرگاه پیامبر چیزی به عمر   
  
بن خطاب می‌داد، عمر آن را قبول نمی‌کرد و می‌گفت: آن را به کسی بدهید که از من نیازمندتر است. در نتیجه رسول‌الله به او فرمودند: «آن را بگیر و هرگاه مال و ثروتی بدون چشم‌داشت یا درخواست، به تو ‌رسید، بپذیر و از آن استفاده کن؛ اگر خواستی خود از آن بخور (استفاده ببر) و اگر خواستی، آن را صدقه بده؛ و گرنه، در پیِ آن مباش». از این‌رو عبدالله بن عمر$ هیچ‌گاه از کسی چیزی نمی‌خواست و اگر چیزی به او می‌دادند، رد نمی‌کرد. این، نهایتِ ادب است که انسان خودش را خوار نگرداند و دست نیاز، پیشِ کسی دراز نکند یا به مال دنیا چشم ندوزد و به آن دل‌بستگی نداشته باشد. ولی اگر کسی، چیزی به شما داد، قبول کنید؛ زیرا اگر رد کنید، ممکن است هدیه‌دهنده یا بخشنده را ناراحت کنید و بدین‌سان او را از خود برنجانید؛ در نتیجه درباره‌ی شما قضاوت خوبی نکند و چنین گمان ببرد که شما، آدمِ مغرور و متکبری هستید. لذا اگر کسی، بدون درخواستِ شما، چیزی به شما داد، بپذیرید؛ مگر این‌که نگران این باشید که در آینده بر شما منت بگذارد و بگوید: من برای تو چنین و چنان کردم، یا به تو این و آن را دادم. در این صورت، هدیه‌اش را قبول نکنید؛ زیرا دلیلِ موجّهی دارید و از این می‌ترسید که بخشنده یا هدیه‌دهنده، با چاقوی منت گردنتان را قطع کند و این، حقّ شماست که از خود دفاع نمایید.

سپس مؤلف/ باب دیگری به نام «تشویق بر خوردن از دست‌رنجِ خویش» گشوده و آیات و احادیثی ذکر کرده است که نشان‌گر فضیلت کسب و کار و تجارت برای انسان و استفاده از دست‌رنجِ خویش است. الله متعال می‌فرماید:

﴿هُوَ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ ذَلُولٗا فَٱمۡشُواْ فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُواْ مِن رِّزۡقِهِۦ﴾ [الملك: ١٥]

او، ذاتی‌ست که زمین را برای شما مسخّر کرد؛ پس در گوشه و کنار آن راه بروید و از روزی پروردگار بخورید.

﴿وَكُلُواْ مِن رِّزۡقِهِۦ﴾ یعنی: روزی پروردگار را از فضل او بجویید.

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ ٱلصَّلَوٰةُ فَٱنتَشِرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠﴾ [الجمعة: ١٠]

و چون نماز پایان یافت، در زمین پراکنده شوید و در طلب فضل و روزیِ الله برآیید و الله را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید.

البته نباید کسب و کار، شما را از یاد پروردگارتان غافل سازد؛ از این‌رو فرمود:

﴿وَٱبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ وَٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ كَثِيرٗا لَّعَلَّكُمۡ تُفۡلِحُونَ ١٠﴾ [الجمعة: ١٠]

و در طلب فضل و روزیِ الله برآیید و الله را فراوان یاد کنید تا رستگار شوید.

سپس مؤلف/ روایتی را که در «صحیح بخاری» آمده، ذکر کرده است؛ این‌که: داوود از دست‌‌رنجِ خود می‌خورد؛ وی لباس رزمی (زره) می‌ساخت. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمۡنَٰهُ صَنۡعَةَ لَبُوسٖ لَّكُمۡ لِتُحۡصِنَكُم مِّنۢ بَأۡسِكُمۡۖ فَهَلۡ أَنتُمۡ شَٰكِرُونَ٨٠﴾ [الأنبياء: ٨٠]

و به خاطر شما ساختن زره را به داوود آموختیم تا شما را از آسیب‌های جنگ و کارزار حفظ کند. پس آیا شما سپاس‌گزارید؟

یعنی داوود آهن‌گر بود. چنان‌که زکریا به پیشه‌ی نجاری اشتغال داشت؛ یعنی در قبال درودگری، مُزد می‌گرفت. لذا درمی‌یابیم که کسب و کار، ننگ و عار نیست؛ زیرا پیامبران الاهی به کسب و کار می‌پرداختند. بدون شک کسب روزیِ حلال، از گدایی یا دراز کردن دست نیاز پیشِ این و آن بهتر است. چنان‌که پیامبر فرمود: «اگر یکی از شما، طنابش را بردارد و به کوه برود و پشته‌ای هیزم بر پشت خود بیاورد و بفروشد و بدین‌سان الله آبروی او را حفاظت کند، این برایش بهتر است از این‌که دست نیاز پیش مردم دراز کند و از آن‌ها کمک بخواهد و معلوم نیست که چیزی به او بدهند یا خیر».

این، از عزت نفس و شرافتِ انسان است که در برابر هیچ‌کس سر فرود نیاورد و به ذلت تن ندهد؛ بلکه از دست‌رنج خود بخورد و از درآمد حاصل از کشاورزی، تجارت و کار و حرفه‌ی خود، زندگی‌اش را سپری کند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَءَاخَرُونَ يَضۡرِبُونَ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَبۡتَغُونَ مِن فَضۡلِ ٱللَّهِ﴾ [المزمل: ٢٠]

و عده‌ای برای کسب روزی از فضلِ الله، به سفر می‌روند.

\*\*\*

60- باب: بخشش و سخاوت و خرج کردن در راه‌های نیک به امید الله متعال و توکل بر او

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥ﴾ [سبأ: ٣٩]

و هرچه انفاق کنید، او عوضش را می‌دهد.

و می‌فرماید:

﴿وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَلِأَنفُسِكُمۡۚ وَمَا تُنفِقُونَ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ ٱللَّهِۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ يُوَفَّ إِلَيۡكُمۡ وَأَنتُمۡ لَا تُظۡلَمُونَ ٢٧٢﴾ [البقرة: ٢٧٢]

و هر انفاقی که می­کنید، برای خودتان است و فقط به رضای الله انفاق نمایید. و ثواب هر مالی که انفاق کنید، به طور کامل به شما داده می­شود و هیچ ستمی به شما نخواهد شد.

و می‌فرماید:

﴿وَمَا تُنفِقُواْ مِنۡ خَيۡرٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٌ ٢٧٣﴾ [البقرة: ٢٧٣]

هر چه انفاق کنید، الله از آن آگاه است.

549- وعَنِ ابنِ مسعودٍ عَنِ النَّبيِّ قال: «لا حَسَدَ إِلاَّ في اثنتينِ: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً، فَسَلَّطَه عَلَى هَلَكَتِهِ في الحَقِّ، وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ حِكْمَةً، فَهُوَ يَقْضِي بِهَا وَيُعَلِّمُها». [متفقٌ عليه]([[376]](#footnote-376))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «رشک بردن (غبطه خوردن) فقط در دو مورد، درست است: شخصی که الله به او مالی داده و به او همت خرج کردن در راه الله را عنایت نموده است؛ و شخصی که الله به او حکمت و معارف دینی داده و او به آن، حکم و عمل می‌کند و - به دیگران نیز- آموزش می‌دهد».

550- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَيُّكُمْ مَالُ وَارِثِهِ أَحَبُّ إِليه مِن مَاله؟» قالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ! ما مِنَّا أَحَدٌ إِلاَّ مَالُهُ أَحَبُّ إِليه. قال: «فَإِنَّ مَالَه ما قَدَّمَ وَمَالَ وَارِثهِ ما أَخَّرَ». [روایت بخاري]([[377]](#footnote-377))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «چه کسی از شما، مال وارثش را بیش از مال خود دوست دارد؟» گفتند: ای رسول‌خدا! همه‌ی ما، مال خود را بیش‌تر دوست داریم. فرمود: «مال انسان، همان مالی‌ست که خرج یا بخشش می‌کند و مالِ وارث، مالی‌ست که انسان،- خرج یا بخشش نمی‌کند و- از خود باقی می‌گذارد».

551- عَن عَدِيِّ بنِ حاتم أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقِّ تَمَرةٍ». [متفقٌ عليه]([[378]](#footnote-378))

**ترجمه:** عدی بن حاتم می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از آتش دوزخ پروا کنید؛ اگرچه با صدقه دادن نصف یک خرما باشد».

552- وعن جابرٍ قال: ما سُئِل رسول اللَّه شَيئاً قَطُّ فقال: لا. [متفقٌ عليه]([[379]](#footnote-379))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: هرگز از رسول‌الله چیزی خواسته نشد که ایشان «نَه» بگوید.

553- وعن أبي هُريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَا مِنْ يَوْمٍ يُصبِحُ العِبادُ فِيهِ إِلاَّ مَلَكَانِ يَنْزِلانِ، فَيَقُولُ أَحَدَهُمَا: اللَّهُمَّ أَعطِ مُنْفِقًا خَلَفًا، وَيَقُولُ الآخَر: اللَّهُمَّ أَعطِ مُمسكًا تَلَفًا». [متفق عليه]([[380]](#footnote-380))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هر روز که بندگان شب را به صبح می‌رسانند، دو فرشته پایین می‌آیند؛ یکی از آن‌ها می‌گوید: یا الله! به کسی که انفاق می‌کند، عوض بده. و دیگری، می‌گوید: یا الله! به بخیل و کسی که از انفاق کردن خودداری می‌کند، ضرر و زیان برسان».

554- وعنه أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «قال اللهُ تعالى: أنفِق يا ابْنَ آدمَ يُنْفَقْ عَلَيْكَ». [متفقٌ عليه]([[381]](#footnote-381))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله متعال می‌فرماید: «ای فرزندِ آدم! انفاق و بخشش کن تا بر تو انفاق شود».([[382]](#footnote-382))

555- وعن ْ عبد اللَّهِ بن عَمْرو بن العَاصِ رضي اللهُ عنهما أَنَّ رَجُلاً سَأَلَ رسولَ اللَّه: أَيُّ الإِسلامِ خَيْر؟ قال: «تُطْعِمُ الطَّعَام، وَتَقْرَأُ السَّلامَ عَلى مَنْ عَرَفْتَ وَمَنْ لم تَعْرِفْ». [متفقٌ عليه]([[383]](#footnote-383))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: شخصی از رسول‌الله سؤال کرد: بهترین ویژگی اسلامی چیست؟ فرمود: «این‌که به دیگران خوراک بدهی و به هر مسلمانی که می‌شناسی و نمی‌شناسی، سلام کنی».

556- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَرْبَعونَ خَصلَةً أَعلاهَا مَنِيحَةُ العَنْزِ ما مِن عَاملٍ يعْملُ بخَصلَةٍ منها رَجَاءَ ثَوَابِهَا وَتَصْدِيقَ مَوْعُودِهَا إِلاَّ أَدْخَلَهُ اللَّه تعالى بِهَا الجَنَّةَ». [روایت بخاري]([[384]](#footnote-384))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «چهل خصلت نیکو وجود دارد که برترین آن‌ها، به عاریت دادنِ بُزِ شیرده می‌باشد تا از شیرش استفاده کنند. هرکس، به امید ثواب و با ایمان به پاداشی که وعده ‌داده ‌شده، یکی از این خصلت‌های نیک را انجام دهد، الله متعال، به پاسِ آن، او را وارد بهشت می‌گرداند».

557- عن أبي أُمَامَةَ صُدَيِّ بنِ عَجْلانَ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «يَا ابْنَ آدَمَ إِنَّكَ إِن تَبْذُلَ الفَضْلَ خَيرٌ لَك، وإِن تُمْسِكَهُ شَرٌّ لَك، وَلا تُلامُ عَلى كَفَافٍ، وَابْدأْ بِمَنْ تَعُول، واليَدُ العُليَا خَيْرٌ مِنَ اليَدِ السُّفْلَى». [روایت مسلم]([[385]](#footnote-385))

**ترجمه:** ابوامامه، صُدَیِّ بن عجلان می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «ای فرزند آدم! اگر تو، مازادِ ثروت خویش را بذل و بخشش نمایی، برایت بهتر است و اگر آن را نگه داری، برای تو بد خواهد بود و به‌‌خاطر ثروتی که به‌اندازه‌ی نیاز داری، سرزنشی بر تو نیست و در بذل و بخشش، از کسی شروع کن که تأمین هزینه‌هایش با توست. و دست بالا (بخشنده) از دست پایین (گیرنده) بهتر است».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: بخشش و سخاوت و خرج کردن در راه‌های نیک به امید الله متعال و با توکل بر او».

مال و ثروتی که الله متعال به انسان‌ها می‌بخشد، برای آزمودن آن‌هاست تا آن‌ها را بیازماید که آیا آن را درست مصرف می‌کنند یا نه؟ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَآ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَأَوۡلَٰدُكُمۡ فِتۡنَةٞۚ وَٱللَّهُ عِندَهُۥٓ أَجۡرٌ عَظِيمٞ ١٥﴾ [التغابن : ١٥]

اموال و فرزندانتان، فقط مایه‌ی آزمایش (شما) هستند. و نزد الله پاداش بزرگی‌ست.

برخی از مردم، مال و ثروتشان را در راه شهوت‌رانی، هوس‌بازی و لذت‌های ناروایی به‌کار می‌گیرند که باعث دوریِ هرچه بیش‌ترشان از الله متعال می‌گردد و بدین‌سان مال و ثروتشان، وبال گردنشان خواهد بود. پناه بر الله.

و برخی دیگر مطابق رهنمودهای دینی، اموالشان را به‌خاطر خشنودی الله در راه‌هایی مصرف می‌کنند که آنان را به او نزدیک می‌گرداند. به‌یقین، چنین مال و ثروتی به نفعِ انسان است.

برخی هم اموالشان را در کارهای بی‌فایده‌ای هزینه می‌کنند که نه حرام است و نه فضیلت یا امتیازی شرعی دارد؛ یعنی در واقع اموالشان را تباه می‌گردانند و پیامبر از نابود کردن اموال نهی نموده است.

انسانی که اموالش را در راهی خرج می‌کند که مورد پسند خداست، باید به نویدهای الاهی اطمینان کامل داشته باشد؛ چنان‌که الله متعال در کتابش می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ٣٩﴾ [سبأ: ٣٩]

و هرچه انفاق کنید، او عوضش را می‌دهد؛ و او، بهترین روزی‌دهنده است.

الله متعال فرموده است: ﴿يُخۡلِفُهُۥ﴾، نه «یَخْلُفُهُ». لذا بدین معناست که الله، عوضش را می‌دهد، نه این‌که الله، خود جای‌گزین آن می‌شود؛ از این‌رو چنین پنداری، به‌کلی اشتباه می‌باشد. چنان‌که در حدیث آمده است: «اللهُمَّ أْجُرْنِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا». یعنی: «یا الله! در این مصیبت، به من اجر و پاداش عنایت کن و به من بهتر از آن عوض بده». نگویید: «واخْلُفْ» که اشتباه است.

الله در کتابش وعده فرموده است که هرکس انفاق کند، الله عوضش را می‌دهد. این را حدیثِ پیامبر تفسیر می‌کند؛ همان حدیثی که مؤلف/ ذکر کرده است: پیامبر فرموده است: «هر روز که بندگان شب را به صبح می‌رسانند، دو فرشته پایین می‌آیند؛ یکی از آن‌ها می‌گوید: یا الله! به کسی که انفاق می‌کند، عوض بده. و دیگری، می‌گوید: یا الله! به بخیل و کسی که از انفاق کردن خودداری می‌کند، ضرر و زیان برسان».

منظور از بخیل در این‌جا، کسی‌ست که حقوق شرعیِ اموالش را ادا نمی‌کند؛ لذا این، بددعایی شامل همه‌ی کسانی که انفاق نمی‌کنند، نمی‌شود و فقط شامل حال کسانی می‌گردد که از انفاق یا بذل و بخششی که الله متعال واجب فرموده است، امتناع می‌ورزند. فرشتگان برای چنین کسانی بددعایی می‌کنند که الله متعال به اموالشان ضرور و زیان برساند. این ضرور و زیان، بر دو گونه است:

1. ضرر و زیانِ ظاهری یا حسی.
2. ضرر و زیانِ معنوی.

ضرر و زیان ظاهری، ضرر و زیانی‌ست که در خودِ مال و ثروت، پدید می‌آید؛ به عنوان مثال در آتش می‌سوزد یا سرقت می‌شود و امثال آن.

و ضرر و زیان معنوی، بدین صورت است که خیر و برکت، از آن برداشته می‌شود و انسان در زندگی خود از آن استفاده نمی‌کند. چنان‌که پیامبر به یارانش فرمود: «آیا کسی از شما، مال وارثش را بیش از مالِ خود دوست دارد؟» گفتند: ای رسول‌خدا! همه‌ی ما، مال خود را بیش‌تر دوست داریم.

شما، مال خود را از مال زید و عمرو و خالد، بیش‌تر دوست دارید؛ هرچند وارثان شما باشند. پیامبر فرمود: «مال انسان، همان مالی‌ست که خرج یا بخشش می‌کند و مالِ وارث، مالی‌ست که انسان، - خرج یا بخشش نمی‌کند و- از خود باقی می‌گذارد».

این، حکمتی بزرگ از سخنان جامع و حکمت‌آمیز پیامبر است؛ مالِ شما، همان مالی‌ست که روز قیامت آن را در پیشگاه الله مشاهده می‌کنید؛ همان مالی که بذل و بخشش کرده‌اید. و مالِ وارث، همان ثروتی‌ست که پس از خود برای وارثان خویش می‌گذارید و آن‌ها می‌خورند و از آن استفاده می‌کنند. مالی که از هریک از ما باقی می‌ماند، در حقیقت، مالِ وارث است. پس اموال خود را برای خشنودی الله انفاق کنیم و مطمئن باشیم که الله متعال، عوضش را به ما می‌دهد و بر ما بذل و بخشش می‌فرماید؛ چنان‌که رسول‌الله فرموده است: «الله متعال می‌فرماید: «ای فرزندِ آدم! انفاق و بخشش کن تا بر تو انفاق شود».

همه‌ی این آیات و احادیث، نشان‌گر این‎ست که انسان باید ثروتش را مطابق احکام و رهنمودهای الاهی، خرج و بخشش نماید. همان‌گونه که مؤلف/ در ابتدای این باب، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که پیامبر فرموده است: «رشک بردن (غبطه خوردن) فقط در دو مورد، درست است». یعنی درست نیست که انسان بر مال و ثروتی که الله به کسی بخشیده یا هر چیزیِ دیگری که به بنده‌ای داده است، غبطه بخورد، مگر در دو مورد:

**اول:** شخصی که الله به او مالی داده و به او همت خرج کردن در راه الله را عنایت نموده است. و بدین‌سان این بنده، مالش را در راهی انفاق می‌کند که مورد پسند و رضایت الله متعال است. رشک بردن به چنین شخصی، جایز می‌باشد؛ زیرا تجار، روی‌کردِ گوناگونی دارند و با هم متفاوتند. برخی از آن‌ها اموالشان را در راه الله، در کارهای خوبی از قیبل ساختن مساجد، کمک به نیازمندان، چاپ کتاب، کمک به جهاد و امثال آن انفاق می‌کنند. الله متعال به چنین کسانی همت خرج کردن در راه خود را عنایت فرموده است.

برخی هم ثروتشان را در راه‌های نامشروع و لذت‌های حرام، خرج می‌نمایند؛ برای هوس‌رانی به خارج می‌روند تا زناکاری و میگساری نمایند یا قماربازی کنند و اموالشان را در راه‌های حرامی که مایه‌ی خشم و غضب خداست، تلف نمایند. بنابراین ثروتمندی، قابل رشک و غبطه است که همت خرج کردن اموالش را در راه‌های درست دارد. زیرا معمولاً کسی که به نان و نوا یا ثروتی می‌رسد، سر به طغیان و سرکشی، و فسق و فجور می‌نهد. لذا انسان با دیدن ثروتمندی که اموالش را در راه الله انفاق می‌کند، به او غبطه می‌خورد.

**دوم:** شخصی که الله به او حکمت و معارف دینی داده و او به آن، حکم و عمل می‌کند. منظور از حکمت در این‌جا، دانش دینی‌ست. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُ﴾ [النساء : ١١٣]

و الله، کتاب و سنت را بر تو نازل نمود و آن‌چه را نمی‌دانستی، به تو آموخت.

لذا این شخص، به علم و دانشی که الله متعال به او داده است، عمل می‌کند و مطابق آن قضاوت می‌نماید؛ چه درباره‌ی خود و چه در میان خانواده و نزدیکانش و چه درباره‌ی کسانی که از او قضاوت می‌خواهند. علاوه بر این، علم و دانش خود را به دیگران نیز آموزش می‌دهد و به این بسنده نمی‌کند که مردم، نزدش بیایند و چیزی از او بپرسند یا نمی‌گوید: همین کافی‌ست که مردم نزدم بیایند تا در میانشان قضاوت کنم؛ بلکه خود نیز قدم پیش می‌گذارد و علاوه بر حکم کردن و عمل نمودن به دانش خود، آن را به دیگران نیز منتقل می‌نماید. روشن است که چنین شخصی، قابل رشک می‌باشد.

مردم در رابطه با حکمت یا دانش، چند گونه‌اند:

اول: الله متعال به برخی از مردم، علم و دانش داده است، ولی آن‌ها این دانش را از خود نیز دریغ می‌دارند و به خودشان هم بخل می‌ورزند و از این دانش الاهی، استفاده نمی‌کنند و به وسیله‌ی آن، به اطاعت و بندگیِ الله نمی‌پردازند یا از کارهای ممنوع بازنمی‌آیند. این‌ها از همه‌ زیان‌کارترند و مانند یهودیان هستند که هر چند حق و حقیقت را می‌دانستند، ولی تکبر ورزیدند و از آن سرپیچی کردند.

دوم: کسانی که الله متعال به آن‌ها علم و دانش داده است و خود به آن عمل می‌کنند، ولی سایر بندگان خدا نفعی از علمشان نمی‌برند. این دسته از گروه پیشین بهترند، اما عمل‌کردشان ناقص است.

سوم: گروهی که الله متعال به آن‌ها علم و دانش داده است و گذشته از این‌که خود به آن عمل می‌کنند، آن را به دیگران نیز آموزش می‌دهند. این‌ها بهترین دسته‌اند.

وگروه چهارمی هم وجود دارد؛ کسانی که به‌طور مطلق بهره‌ای از علم و دانش ندارند و در حقیقت، جاهلند. این‌ها اگرچه از خیر فراوانی محروم شده‌اند، اما وضعیتشان از دسته‌ی اول که علم و دانش دارند و به آن عمل نمی‌کنند، بهتر است. زیرا برای این‌ها این امید وجود دارد که به کسب علم و عمل به آن روی بیاورند، اما علم گروهِ اول، وبال گردنشان است. پناه بر الله.

\*\*\*

558- وعن أَنسٍ قال: ما سُئِلَ رسُولُ اللَّه عَلَى الإِسْلامِ شَيئاً إِلا أَعْطاه، وَلَقَدَ جَاءَه رَجُلٌ فَأَعطَاه غَنَماً بَينَ جَبَلَين، فَرَجَعَ إِلى قَومِهِ فَقال: يَا قَوْمِ أَسْلِمُوا فَإِنَّ مُحَمدًا يُعْطِي عَطَاءَ مَنْ لا يَخْشَى الفَقْر، وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيُسْلِمُ مَا يُرِيدُ إِلاَّ الدُّنْيَا، فَمَا يَلْبَثُ إِلاَّ يَسِيرًا حَتَّى يَكُونَ الإِسْلامُ أَحَبَّ إِلَيه منَ الدُّنْيَا وَمَا عَلَيْهَا. [روایت مسلم]([[386]](#footnote-386))

**ترجمه:** انس می‌گوید: هرگاه از رسول‌الله چیزی برای پذیرش اسلام می‌خواستند، عطا می‌کرد؛ باری مردی نزد پیامبر آمد - و اسلام آورد.- پیامبر گوسفندانی که در میان دو کوه بودند- یعنی یک گله گوسفند- به او داد. آن شخص نزد قومش بازگشت و گفت: ای قومِ من! مسلمان شوید؛ زیرا محمد به‌سان کسی بذل و بخشش می‌کند که از فقر نمی‌ترسد. چه‌بسا شخصی مسلمان می‌شد و هدفی جز دنیا نداشت، اما مدت اندکی نمی‌گذشت مگر این‌که اسلام نزد او از دنیا و هرچه در آن است، محبوب‌تر می‌شد.

559- وعن عُمَرَ قال: قَسَمَ رسولُ اللَّه قَسْمًا، فَقُلت: يَا رَسُولَ اللهِ لَغَيْرُ هَؤُلاَءِ كَانُوا أَحَقَّ بهِ مِنْهُم؟ قال: «إِنَّهُمْ خَيَّرُونِي أَن يَسأَلُونِي بالْفُحشِ فَأُعْطيَهم أَوْ يُبَخِّلُونِي، وَلَستُ بِبَاخِلٍ». [روایت مسلم]([[387]](#footnote-387))

**ترجمه:** عمر می‌گوید: رسول‌الله اموالی را - در میان گروهی از مردم- تقسیم کرد. گفتم: ای رسول‌خدا! افراد دیگری هستند که از این‌ها مستحق‌ترند. فرمود: «این‌ها با اصرار و پافشاری خود در درخواست این مال، دو گزینه پیشِ روی من گذاشتند که به این‌ها بدهم یا مرا بخیل بخوانند؛ در حالی که من بخیل نیستم».

560- وعن جُبَيْرِ بنِ مُطعِم أَنَّهُ قال: بَيْنَمَا هُوَ يسِيرُ مَعَ النَّبِيِّ مَقْفَلَهُ مِن حُنَيْن، فَعَلِقَهُ الأَعْرَابُ يسَأَلُونَه، حَتَّى اضْطَرُّوهُ إِلى سَمُرَةٍ فَخَطَفَتْ رِدَاءَه، فَوَقَفَ النَّبِيُّ فقال: أَعْطُوني رِدَائِي، فَلَوْ كَانَ لي عَدَدُ هذِهِ العِضَاهِ نَعَمًا، لَقَسَمْتُهُ بَيْنَكُم، ثم لا تَجِدُونِي بَخِيلاً وَلا كَذَّاباً وَلا جَبَاناً». [روایت بخاري]([[388]](#footnote-388))

**ترجمه:** جبیر بن مطعم می‌گوید: در بازگشت از "حنین" با رسول‌الله بودم. صحرانشینان، اطراف پیامبر را گرفتند و با اصرار و پافشاری از ایشان درخواست مال می‌کردند، تا جایی که پیامبر را ناگزیر نمودند به سمت درخت خارداری برود؛ روپوش پیامبر به درخت گیر کرد. لذا پیامبر ایستاد و فرمود: «روپوش مرا به من بدهید؛ اگر به‌اندازه‌ی این خارها، دام و شتر می‌داشتم، آن را میان شما تقسیم می‌کردم و آن‌گاه می‌دانستید که من، بخیل، دروغ‌گو و ترسو نیستم».

561- وعن أبي هُريرة أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ، وَمَا زَادَ اللَّهُ عَبْدًا بِعَفْوٍ إِلاَّ عِزًّا، وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ للَّهِ إِلاَّ رَفَعَهُ اللَّهُ». [روایت مسلم]([[389]](#footnote-389))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «صدقه هرگز از ثروت انسان نمی‌کاهد و به‌یقین الله در برابر گذشت بنده‌اش، عزت او را زیاد می‌کند و هرکس به‌خاطرِ الله تواضع و فروتنی نماید، الله او را بلندمرتبه می‌گرداند».

562- عن أبي كَبشَةَ عَمرو بِنَ سَعدٍ الأَنماريِّ أَنَّه سَمِعَ رسولَ اللَّه يَقُول: «ثَلاثَةٌ أُقْسِمُ عَلَيهِنَّ وَأُحَدِّثُكُم حَدِيثًا فَاحْفَظُوه: مَا نَقَصَ مَالُ عَبدٍ مِن صَدَقَةٍ، وَلا ظُلِمَ عَبْدٌ مَظْلَمَةً صَبَرَ عَلَيهَا إِلاَّ زَادَهُ اللَّهُ عِزًّا، وَلا فَتَحَ عَبْدٌ باب مَسأَلَةٍ إِلاَّ فَتَحَ اللَّه عَلَيْهِ باب فَقْرٍ، أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا. وَأُحَدِّثُكُم حَدِيثًا فَاحْفَظُوه. قال: إِنَّمَا الدُّنْيَا لأَرْبَعَةِ نَفَر:

عَبدٍ رَزَقَه اللَّه مَالاً وَعِلْما، فَهُو يَتَّقي فِيهِ رَبَّه، وَيَصِلُ فِيهِ رَحِمَه، وَيَعْلَمُ لِلَّهِ فِيهِ حَقًّا فَهذَا بأَفضَل المَنازل.

وَعَبْدٍ رَزَقَهُ اللَّه عِلْمًا، وَلَمْ يَرْزُقهُ مَالاً فَهُوَ صَادِقُ النِّيَّةِ يَقُول: لَو أَنَّ لِي مَالاً لَعمِلْتُ بِعَمَل فُلان، فَهُوَ بِنِيَّتِهِ، فَأَجْرُهُمَا سَوَاء.

وَعَبْدٍ رَزَقَهُ اللَّهُ مَالا، وَلَمْ يرْزُقْهُ عِلْما، فهُوَ يَخْبِطُ في مالِهِ بِغَير عِلم، لا يَتَّقي فِيهِ رَبَّهُ وَلا يَصِلُ رَحِمَه، وَلا يَعلَمُ للَّهِ فِيهِ حَقًّا، فَهَذَا بأَخْبَثِ المَنَازِل.

وَعَبْدٍ لَمْ يرْزُقْهُ اللَّه مَالاً وَلا عِلْما، فَهُوَ يَقُول: لَوْ أَنَّ لِي مَالاً لَعَمِلْتُ فِيهِ بِعَمَل فُلانٍ، فَهُوَ بِنِيَّتِهِ، فَوِزْرُهُمَا سَوَاءٌ». [ترمذي این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[390]](#footnote-390))

**ترجمه:** ابوکبشه، عمرو بن سعد انماری می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «سه چیز هست که من درباره‌ی آن‌ها سوگند می‌خورم و سخنی به شما می‌گویم که آن را به‌یاد داشته باشید: (1) ثروت هیچ‌کس به‌خاطر صدقه دادن، کم نمی‌شود. (2) به هر بنده‌ای ستم شود و او بر آن صبر نماید، الله بر عزتش می‌افزاید. (3) هیچ بنده‌ای دربِ گدایی را نمی‌گشاید مگر این‌که الله، دروازه‌ی فقر را به رویش باز می‌کند. – یا چنین سخنی فرمود.- و سخنی به شما می‌گویم، آن را حفظ کنید». فرمود: «دنیا برای چهار نفر است:([[391]](#footnote-391))

بنده‌ای که الله، ثروت و عملی به او داده است و او در این‌باره تقوای الهی پیشه می‌سازد و بدین‌وسیله رابطه‌ی خویشاوند‌ی‌اش را حفظ می‌کند و می‌داند که الله در آن حقی دارد. چنین بنده‌ای در بالاترین درجه و بهترین جایگاه می‌باشد.

و بنده‌ای که الله دانشی به او داده، اما ثروتی به او نداده است و او، نیت درستی دارد؛ می‌گوید: اگر ثروتی داشتم، مانندِ فلان‌کس رفتار می‌کردم. لذا مطابق نیتش پاداش می‌یابد و اجر و ثواب هر دو برابر است.

و بنده‌ای که الله ثروتی به او داده، اما دانشی به او نداده است و او، بدون علم و دانش در ثروتش تصرف می‌کند و درباره‌ی این ثروت، تقوای الهی ندارد و صله‌ی رحم به‌جا نمی‌آورد و در این ثروت حقی برای الله نمی‌شناسد. چنین شخصی در پایین‌ترین و بدترین جایگاه است.

و بنده‌ای که الله ثروت و دانشی به او نداده است و او می‌گوید: اگر ثروتی داشتم، مانندِ فلان‌کس رفتار می‌کردم. لذا مطابق نیتش مجازات می‌شود و گناهشان یکسان است».

563- وعن عائشة رضي اللَّه عنها أَنَّهُمْ ذَبحُوا شَاةً، فقالَ النَّبِيُّ: «مَا بَقِيَ مِنها؟» قالت: مَا بَقِيَ مِنها إِلاَّ كَتِفُهَا، قال: «بَقِيَ كُلُّهَا غَيرَ كَتِفِهَا». [ترمذي روایت کرده و گفته است: صحیح می‌باشد.]([[392]](#footnote-392))

**ترجمه:** از عایشه& روایت است: خانواده‌ی پیامبر گوسفندی ذبح کردند. پیامبر پرسید: «از گوسفند، چه باقی مانده است؟» عایشه& پاسخ داد: فقط دستِ آن مانده است - و بقیه را صدقه دادم.- پیامبر فرمود: «همه‌اش مانده است، جز دستِ آن».

[یعنی: همه‌اش جز دستِ آن گوسفند را صدقه دادند. لذا پیامبر بیان فرمود که جز دست گوسفند، بقیه‌اش را که صدقه داده‌ایم، برای آخرتِ ما مانده است.]

564- وعن أَسماءَ بنتِ أبي بكرٍ الصديق رضي اللهُ عنهما قالت: قال لِي رسولُ الله: «لاَ تُوكِي فَيوكِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ».

وفي روايةٍ: «أَنفِقِي أَو انْفَحِي أَو أَنْضِحِي، وَلا تُحْصي فَيُحْصِيَ اللَّه عَلَيكِ، وَلا تُوعِي فيوعِيَ اللَّهُ عَلَيْكِ». [متفقٌ عليه]([[393]](#footnote-393))

**ترجمه:** اسماء دختر ابوبکر صدیق$ می‌گوید: رسول‌الله به من فرمود: «بخل نکن و در بذل و بخشش سخت نگیر که الله بر تو سخت می‌گیرد (و نعمت یا برکتش را از تو بازمی‌دارد)».

و در روایتی آمده است: «انفاق کن یا ببخش یا هدیه بده و - بذل و بخشش خود را- حساب مکن که در مقابل، الله نیز فضل و برکتش را از تو منع می‌کند و با ذخیره کردن، بخل نورز که الله، نعمت و برکتش را از تو بازمی‌دارد».

565- وعن أبي هريرة أَنَّه سَمِعَ رسولَ اللَّه يَقُول: «مَثَلُ البَخِيلِ والمُنْفِق كَمَثَلِ رَجُلَيْنِ عَلَيْهِمَا جُبَّتَانِ مِن حَديدٍ مِنْ ثُدَيِّهِما إِلى تَرَاقِيهمَا؛ فَأَمَّا المُنْفِق، فَلا يُنْفِقُ إِلاَّ سَبَغَت، أَوْ وَفَرَتْ على جِلدِهِ حتى تُخْفِيَ بَنَانَه، وَتَعْفُوَ أَثَرَه؛ وَأَمَّا البَخِيل، فَلا يُرِيدُ أَنْ يُنْفِقَ شَيئًا إِلاَّ لَزِقَتْ كُلُّ حَلْقَةٍ مَكَانَهَا، فَهُو يُوَسِّعُهَا فَلا تَتَّسِعُ». [متفقٌ عليه]([[394]](#footnote-394))

**ترجمه:** از ابوهریره روایت است: از پیامبر شنید که می‌فرمود: «مثال بخیل و بخشنده، مانند دو مرد است که تن‌پوش آهنی بر تن داشته باشند و این تن‌پوش، از سینه تا گلوی آنان را دربرگرفته باشد. هنگامی که شخصِ بخشنده، صدقه می‌دهد (بذل و بخشش می‌کند)، زره آهنین بر تنش بزرگ می‌شود و همه‌ی بدنش را دربرمی‌گیرد؛ تا جایی که انگشتان پاهایش را می‌پوشاند و (روی زمین کشیده می‌شود و) رد قدم‌هایش را محو می‌کند.([[395]](#footnote-395)) ولی هنگامی که شخص خسیس می‌خواهد انفاق یا بذل و بخشش نماید، حلقه‌های آن زره به جای خود می‌چسبند (و تن‌پوش آهنین بر بدنش تنگ می‌شود) و هرچه آن را می‌کشد تا بزرگ شود، بزرگ نمی‌گردد».([[396]](#footnote-396))

566- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَنْ تَصَدَّقَ بِعِدْلِ تَمْرَةٍ مِنْ كَسْبٍ طَيِّب، ولا يَقْبَلُ اللَّهُ إِلاَّ الطَّيِّبَ فَإِنَّ اللهَ يقْبَلُهَا بِيَمِينِه، ثُمَّ يُرَبِّيها لِصَاحِبَها، كَمَا يُرَبِّي أَحَدُكُمْ فَلُوَّهُ حتى تَكُونَ مِثْلَ الجَبلِ». [متفقٌ عليه]([[397]](#footnote-397))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس، به‌اندازه‌ی یک خرما از مال حلال صدقه دهد، - و الله، فقط صدقه‌ای را قبول می‌کند که از مال حلال باشد- الله متعال، آن را به دست راست خویش می‌گیرد و آن را چنان پرورش می‌دهد که مثل کوه، بزرگ می‌شود؛ همان‌طور که شما، کره‌اسب خود را پرورش می‌دهید».

567- وَعَنْهُ عَنِ النَّبيِّ قال: «بيْنَما رَجُلٌ يَمشِي بِفَلاةٍ مِن الأَرض، فَسَمِعَ صَوتًا في سَحَابَةٍ: اسقِ حَدِيقَةَ فُلان، فَتَنَحَّى ذلكَ السَّحَابُ فَأَفْرَغَ مَاءَهُ في حَرَّةٍ، فإِذا شَرْجَةٌ من تِلْكَ الشِّراجِ قَدِ اسْتَوعَبَتْ ذلِكَ الماءَ كُلَّهُ فَتَتَبَّعَ الماءَ، فإِذا رَجُلٌ قَائِمٌ في حَدِيقَتِهِ يُحَوِّلُ المَاءَ بمِسْحَاتِهِ، فقال له: يا عَبْدَ اللَّهِ ما اسْمُكَ قال: فُلانٌ، للاسْمِ الَّذِي سَمِعَ في السَّحَابَةِ، فقال له: يَا عَبْدَ اللَّهِ لِمَ تَسْأَلُنِي عَنِ اسْمِي؟ فَقال: إني سَمِعْتُ صَوتًا في السَّحَابِ الَّذي هذَا مَاؤُهُ يقُول: اسقِ حَدِيقَةَ فُلانٍ لإسمِك، فما تَصْنَعُ فِيها؟ فقال: أَما إِذْ قُلْتَ هَذَا، فَإنِّي أَنْظُرُ إِلى ما يَخْرُجُ مِنها، فَأَتَّصَدَّقُ بثُلُثِهِ، وآكُلُ أَنا وعِيالِي ثُلُثًا، وأَرُدُّ فِيها ثُلثَه. [روایت مسلم]([[398]](#footnote-398))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «شخصی در بیابانی راه می‌رفت که از ابری صدایی شنید که می‌گفت: باغِ فلانی را آبیاری کن. آن ابر کنار رفت و آبش را در سنگلاخی سیاه خالی کرد. آب‌راهه‌ای، همه‌ی آن آب را در خود گرفت و آب به جریان افتاد. آن مرد، به دنبال آب رفت. مردی را دید که در باغش ایستاده بود و با بیل، آبیاری می‌کرد. به او گفت: ای بنده‌ی الله، اسمت چیست؟ باغبان، نامش را گفت؛ همان نامی که آن مرد از آن ابر شنیده بود. باغبان پرسید: ای بنده‌ی خدا! چرا نام مرا می‌پرسی؟ پاسخ داد: من از ابری که بارید، صدایی شنیدم که می‌گفت: باغِ فلانی را آبیاری کن و تو را نام برد. مگر تو چه‌کار می‌کنی؟ باغبان گفت: اینک که تو این را گفتی، (من نیز به تو می‌گویم که چه‌کار می‌کنم)؛ من محصول باغ را می‌سنجم و یک‌سوم آن را صدقه می‌دهم، یک‌سومش را با خانواده‌ام می‌خورم و یک‌سوم دیگر را - برای زراعت- به باغ برمی‌گردانم».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که انس بن مالک می‌گوید: «هرگاه چیزی برای پذیرش اسلام، از رسول‌الله می‌خواستند، عطا می‌کرد». زیرا رسول‌الله بخشنده‌ترین مردم بود و مال و ثروتش را در راه‌هایی خرج می‌نمود که مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله متعال است. از این‌رو اگر کسی برای پذیرش اسلام، چیزی از ایشان درخواست می‌کرد، آن را به او می‌داد؛ هرچه که بود. چنان‌که باری یک صحرانشین گله‌ای گوسفند که در میان دو کوه بودند، درخواست کرد و پیامبر نیز این گله را به او داد؛ زیرا امیدوار بود که این کار، به نفع آن مرد و اقوامش باشد و آنان را به اسلام، علاقه‌مند سازد. هنگامی که آن شخص نزد قومش بازگشت، به آنان گفت: «ای قومِ من! مسلمان شوید؛ زیرا محمد به‌سان کسی بذل و بخشش می‌کند که از فقر نمی‌ترسد». ببینید که این بخشش، چه تأثیر بزرگی بر آن مرد گذاشت؛ چنان‌که از او دعوت‌گری ساخت که به سوی اسلام فراخواند. مانند بسیاری از صحرانشینان که طمع‌کار بودند و به‌خاطر علاقه‌ای که به مال و ثروت داشتند، درخواستِ کمک می‌کردند. پیامبر خواسته‌ی این شخص را پذیرفت و با بخشش بزرگی که به او کرد، از او دعوت‌گری ساخت که به سوی اسلام فراخواند و به قومش گفت: «ای قومِ من! مسلمان شوید». او به آن‌ها نگفت که اگر اسلام بیاورید، وارد بهشت می‌شوید یا از دوزخ رهایی می‌یابید. بلکه به آن‌ها گفت: «مسلمان شوید؛ زیرا محمد، به‌سان کسی بذل و بخشش می‌کند که از فقر نمی‌ترسد». یعنی تا دلتان بخواهد، به شما بذل و بخشش خواهد کرد.

آن‌ها به طمعِ مال، مسلمان می‌شدند و هدفی جز دنیا نداشتند، اما مدت اندکی نمی‌گذشت مگر این‌که اسلام نزدشان از دنیا و هرچه در آن است، محبوب‌تر می‌شد. از این‌رو پیامبر برای دل‌جویی از آن‌ها یا برای این‌که آن‌ها را به اسلام علاقه‌مند کند، به آنان بذل و بخشش می‌نمود؛ در نتیجه برخی از افراد به طمع مال دنیا مسلمان می‌شدند، اما پس از اندکی خوبی‌های اسلام را می‌دیدند و فرامی‌گرفتند، و بدین‌سان از صمیم قلب، ایمان می‌آوردند.

از این حدیث و امثال آن، چنین برداشت می‌شود که نباید کافران و بدکاران را به حالِ خودشان رها کنیم و اجازه دهیم که شیطان هرگونه که می‌خواهد، با آنان بازی کند؛ بلکه از آنان دل‌جویی می‌کنیم و با رفتار نیک و بذل و بخشش، آنان را جذب اسلام می‌‌نماییم. چنان‌که پیامبر چنین روی‌کردی داشت و برای جذب کافران به اسلام، سهمی از زکات را به آنان می‌داد. بلکه الله متعال سهمی از زکات را برای غیرمسلمانان قرار داده است تا به اسلام علاقه‌مند شوند و دین اسلام را بپذیرند. گاه برخی از افراد با اهداف دنیوی مسلمان می‌شوند، ولی همین‌که طعم اسلام را می‌چشند، به اسلام علاقه‌مند می‌گردند و آن را بر هر چیزی ترجیح می‌دهند. یکی از علما گفته است: علم را برای غیرالله کسب کردیم، اما از این‌که جز برای الله باشد، امتناع ورزید.

بنابراین، کارهای نیک و شایسته، انسان را به سوی اخلاص برای الله و پیروی از پیامبر سوق می‌دهند. از آن‌جا که در رهنمودهای دینی توجهی جدی به این مسأله، یعنی جذب غیرمسلمانان شده است، باید خیلی جدی‌تر به این موضوع نگاه کنیم و با بذل و بخشش یا هدیه و اخلاق نیکو، کافران یا غیرمسلمانانی را که به اسلام، نزدیکند، جذب نماییم؛ زیرا اگر الله متعال یک نفر را به‌وسیله‌ی ما هدایت کند، برای ما از شتران سرخ‌مو که مرغوب‌ترین اموال عرب بودند، بهتر است.

به بدکاران نیز باید هدیه دهیم و با سخن نرم و محترمانه، آنان را نصیحت کنیم و با شیوه‌های نیکو با آن‌ها رابطه داشته باشیم تا توبه کنند و به راه بیایند؛ نگوییم: من به‌خاطر الله با این‌ها کینه دارم. آری؛ به‌خاطر الله با آنان کینه داشته باشید، اما آن‌ها را به‌سوی الله فرابخوانید. این بغض و کینه نباید شما را از دعوت دادن آن‌ها به سوی الله بازدارد؛ اگرچه اینک از آن‌ها خوشتان نمی‌آید، اما ممکن است روزی جزو بهترین دوستان دینیِ شما شوند.

مؤلف/ حدیث دیگری نیز ذکر کرده است؛ حدیثی بدین مضمون که پیامبر فرموده است: «صدقه هرگز از ثروت انسان نمی‌کاهد». وقتی انسان می‌خواهد صدقه دهد، شیطان به او می‌گوید: اگر صدقه دهی، از ثروتت کاسته می‌شود. بیست و پنج هزار تومان داری؛ اگر دو هزار تومان صدقه دهی، فقط بیست و سه هزار تومان خواهی داشت و بدین‌سان از پولَت کم می‌شود. پس صدقه نده که هرچه صدقه دهی، دارایی‌ات کاهش می‌یابد.

پیامبر خودسرانه و از روی هوای نفس سخن نمی‌گفت؛ بلکه هرچه می‌گفت، وحی بود که بر او نازل می‌شد. فرمود: «هرگز صدقه از ثروت انسان نمی‌کاهد». آری! به‌ظاهر و از لحاظ کمّی، از مقدار ثروت انسان کاسته می‌شود، اما از لحاظ کیفی افزایش و برکت می‌یابد. چنان‌که در عوضِ دو هزار تومانی که صدقه می‌دهید، بیست‌هزار تومان به‌دست می‌آورید. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥۖ﴾ [سبأ: ٣٩]

و هرچه انفاق کنید، الله عوضش را می‌دهد.

یعنی خیلی زود عوض را می‌گیرید یا زیاد طول نمی‌کشد که اجر و ثوابش را دریافت می‌کنید. الله متعال می‌فرماید:

﴿مَّثَلُ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمۡوَٰلَهُمۡ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنۢبَتَتۡ سَبۡعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنۢبُلَةٖ مِّاْئَةُ حَبَّةٖ﴾ [البقرة: ٢٦١]

مثال کسانی که اموالشان را در راه الله انفاق می­کنند، همانند دانه­ای‌ست که از آن هفت خوشه به ثمر می­رسد و در هر خوشه، یکصد دانه است.

پیامبر بخشنده‌ترین و سخاوتمندترین مردم بود و در رمضان، هنگامی که جبرئیل قرآن را برایش دَوْر مي‌كرد، از هر زمانی بخشنده‌تر بود. آری؛ بخشش و سخاوت رسول‌الله از باد وزان نیز بیش‌تر بود.

باد وزان، بادی‌ست که به فرمان الله به‌سرعت جریان می‌یابد و خیر و برکت را بر هر جا که می‌وزد، می‌گستراند؛ اما رسول‌الله در رمضان از باد وزان نیز در خیر و بخشش، سریع‌تر بود. لذا چه خوبست که دست خود را برای صدقه و نیکی، به‌ویژه در ماه رمضان، باز بگیریم و زکات و صدقه‌ی بیش‌تری بدهیم و بیش از سایر اوقات، بذل و بخشش کنیم و دست نیازمندان را بگیریم و به خویشاوندان خود نیکی نماییم و به کارهای نیک بپردازیم.

عموم مردم عبارتی بر این حدیث افزوده‌اند که درست نیست؛ می‌گویند: «صدقه هرگز از ثروت انسان نمی‌کاهد»، ، بلکه بر آن می‌افزاید. این عبارت از رسول‌الله ثابت نشده است. آن‌چه ثابت است، این‌که فرمود: «صدقه هرگز از ثروت انسان نمی‌کاهد».

افزایشی که در عوضِ صدقه نصیب بنده می‌شود، یا کمّی‌ست و یا کیفی.

مثال کمی: الله متعال دروازه‌ای از روزی را که به حساب بنده‌ی بخشنده‌اش بوده است، به رویش می‌گشاید.

و مثال کیفی: الله متعال در باقی‌مانده‌ی ثروتش برکت می‌نهد.

سپس رسول‌الله فرمود: «به‌یقین الله در برابر گذشت بنده‌اش، عزت او را زیاد می‌کند». یعنی اگر کسی به شما ستم نمود، آسیبی به شما یا خانواده‌ی شما رساند و یا حق شما را خورد و مالتان را تصاحب و غصب کرد یا حقی از شما را پایمال نمود، و شما از حق خود گذشتید، الله متعال بر عزت شما می‌افزاید؛ اگرچه نفس انسان، به‌سادگی نمی‎گذرد و دوست دارد انتقام بگیرد و به حقش برسد. این، حقّ هر مظلومی‌ست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱعۡتَدُواْ عَلَيۡهِ بِمِثۡلِ مَا ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ﴾ [البقرة: ١٩٤]

بنابراین کسی که به شما تجاوز و تعدی کند، شما نیز همان‌طور که به شما تعدی کرده، به او تعدی (یعنی قصاص) نمایید.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَإِنۡ عَاقَبۡتُمۡ فَعَاقِبُواْ بِمِثۡلِ مَا عُوقِبۡتُم بِهِۦ﴾ [النحل: ١٢٦]

و اگر مجازات می‌کنید، به همان شکلی مجازات نمایید که با شما رفتار شده است.

هیچ سرزنشی بر کسی که قصاص می‌گیرد، نیست؛ ولی اگر ببخشد و عفو نماید یا خویش را به گذشتن و بخشیدن وادار کند، نفس اماره به او می‌گوید: این، نشانه‌ی ضعف و ذلت است؛ چگونه از کسی که به تو ستم و تعدی کرده است، می‌گذری؟! این‌جاست که رسول‌الله فرموده است: «به‌یقین الله در برابر گذشت بنده‌اش، عزت او را زیاد می‌کند». عزت، متضاد ذلت است و این‌که نفس انسان به او می‌گوید: «اگر ببخشی یا عفو نمایی، در برابر ظالم، خوار و زبون گشته‌ای»، نیرنگ نفس اماره و جلوگیری از کار نیک است. زیرا الله متعال در برابر این عفو و گذشت، بر عزت و جایگاهت در دنیا و آخرت می‌افزاید.

سپس فرمود: «و هرکس به‌خاطرِ الله تواضع و فروتنی نماید، الله او را بلندمرتبه می‌گرداند». تواضع نیز همین‌گونه است. برخی از افراد متکبر، گمان می‌کنند که اگر متواضع و فروتن باشند، به ذلت و خواری تن داده‌اند؛ یعنی تواضع را کسر‎ شأن خود می‌پندارند، ولی مسأله به‌طور کامل، برعکس می‌باشد. یعنی کسی که برای مردم متواضع است، در حقیقت برای الله فروتن و متواضع می‌باشد و هرکس به‌خاطر الله تواضع نماید، الله متعال شأن و مقام او را بالا می‌برد. بنابراین تواضع و فروتنی برای الله، دو معنا دارد:

**اول:** این‌که بنده با عبادت و پرستش الله، در برابرش تواضع و فروتنی نماید و از فرمان‌های الله، اطاعت کند.

**دوم:** این‌که به‌خاطر الله در برابر مردم، متواضع باشد. هر دو نوع تواضع، عزت و جایگاه انسان را بالا می‌برد. چه با عبادت الله فرمان‌‌برداری از او و دوری از کارهای حرام و ممنوع باشد و چه با فروتنی در برابر مردم به‌خاطر الله متعال، نه از ترس آن‌ها یا برای کنار آمدن با آن‌ها به‌قصد دست‌یابی به نان و نوا یا امثال آن؛ بلکه به‌خاطر الله. آری! اگر بدین‌سان برای الله تواضع و فروتنی نمایید، الله متعال در دنیا و آخرت، شما را بلندمرتبه می‌گرداند.

این احادیث نشان‌گر فضیلت صدقه و بخشش یا نیکی کردن به دیگران است که یکی از ویژگی‌های بارز پیامبر بود.

\*\*\*

61- باب: نهی از بخل و حرص

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ ٨ وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ ١٠ وَمَا يُغۡنِي عَنۡهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ ١١﴾ [الليل: ٨، ١١]

ولی کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداشی الهی) بی‌نیاز دانست و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری (که همان گمراهی و در نتیجه دوزخ است،) قرار خواهیم داد. و آن‌گاه که (در دوزخ) سقوط کند، مال و ثروتش، سودی به حالش ندارد.

و می‌فرماید:

﴿وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٦﴾ [التغابن : ١٦]

و کسانی که از بخلِ نفس خویش مصون بمانند، رستگارند.

و اما تعدادی از احادیثی در این‌باره، در باب پیشین ذکر شد.

**شرح**

مؤلف/ در کتاب «ریاض‌الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «نهی از بخل و حرص».

بخل، یعنی خسیسی و خودداری از بذل و بخشش چیزی که واجب یا پسندیده است.

و حرص و آز، به معنای چشم داشتن یا طمع ورزیدن به چیزی‌ست که انسان ندارد و از بخل، بدتر وشدیدتر می‌باشد. زیرا آدمِ حریص یا آزمند، هم به مال دیگران چشم می‌دوزد و هم آن‌چه خود دارد، بذل و بخشش نمی‎کند. آدم بخیل یا خسیس، از ادای زکات واجب خود و دیگر وظایف مالی خود سر باز می‌زند و از بذل و بخشش آن‌چه ‌اقتضای مردانگی‌ست، دریغ می‌کند.

بخل و حرص، هردو اخلاق نکوهیده و زشتی هستند. الله متعال، کسانی را که بخل می‌ورزند و دیگران را به بخل فرامی‌خوانند، نکوهش می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٦﴾ [التغابن : ١٦]

و کسانی که از بخلِ نفس خویش مصون بمانند، رستگارند.

سپس مؤلف/ به دو آیه از کتاب‌الله استدلال کرده است؛ آیه‌ی نخست درباره‌ی بخل است و این‌که الله می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ ٨ وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ ١٠ وَمَا يُغۡنِي عَنۡهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ ١١﴾ [الليل: ٨، ١١]

ولی کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداشی الهی) بی‌نیاز دانست و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری (که همان گمراهی و در نتیجه دوزخ است،) قرار خواهیم داد. و آن‌گاه که (در دوزخ) سقوط کند، مال و ثروتش، سودی به حالش ندارد.

این آیات، مشابه ي آیات پیشین است که الله می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ ٨ وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ ١٠﴾

[الليل: ٨، 10]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمالِ نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد.

کسی که حقیقت را تصدیق می‌کند و از بذل و بخشش مال، خدمت و علمی که واجب است، دریغ نمی‌نماید و متقی و پرهیزگار است، به لطف پروردگار در مسیرِ آسانی که همان انجامِ کارهای نیک و در نتیجه بهشت است، قرار می‌گیرد؛ یعنی الله او را در دنیا و آخرت در آسان‌ترین مسیر قرار می‌دهد.

پیامبر فرمود: «مَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَد إِلاَّ وَقَد كُتِبَ مَقْعَده مِنَ الْجَنَّة وَمَقْعَده مِنَ النَّار». یعنی: «هیچ‌یک از شما (و هیچ انسانی) وجود ندارد، مگر این‌که جایگاهش در بهشت یا دوزخ، مشخص شده است». عرض کردند: ای رسول‌خدا! پس چرا عمل را کنار نگذاریم و به سرنوشت خود، راضی نشویم؟ فرمود: «لاَ، اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ أَمَّا أَهْلُ السَّعَادَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ السَّعَادَةِ وَأَمَّا أَهْلُ الشَّقَاوَةِ فَيُيَسَّرُونَ لِعَمَلِ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ».([[399]](#footnote-399)) یعنی: «خیر؛ عمل کنید. زیرا هرکس، در مسیری قرار می‌گیرد که برای آن خلق شده است؛ اگر از اهل سعادت و رستگاری باشد، عملِ اهل سعادت را در پیش می‌گیرد. و اگر اهل شقاوت باشد، به سوی عمل اهل شقاوت می‌رود». سپس این آیات را قرائت نمود که الله متعال فرموده است:

﴿وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ ٨ وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ ١٠ وَمَا يُغۡنِي عَنۡهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ ١١﴾ [الليل: ٨، ١١]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمالِ نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد. ولی کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداشی الهی) بی‌نیاز دانست و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری (که همان گمراهی و در نتیجه دوزخ است،) قرار خواهیم داد.

هر یک از ما در خود بیندیشد و بنگرد که آیا اهل تصدیق و بذل و بخشش است و تقوای الهی پیشه می‌کند و آن‌چه را که الله دستور داده، بذل و بخشش می‌نماید؛ اگر چنین است، پس در مسیر سعادت قرار دارد و اگر این‌گونه نیست، نتیجه‌اش برعکس خواهد بود. شاهد موضوع از این آیات، این‌جاست که الله می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ ٨﴾ [الليل: ٨]

ولی کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداشی الهی) بی‌نیاز دانست...

یعنی نسبت به انتقال دانش، ثروت و خدمت واجب به دیگران، بخل ورزید؛ لذا در مسیر دشوار تیره‌روزی قرار دارد.

پیامبر یکی از ویژگی‌های بخیل را چنین برشمرده است: «الْبَخِيل مَنْ ذُكِرْتُ عِنْده فَلَمْ يُصَلِّ عَلَیَّ».([[400]](#footnote-400)) یعنی: «بخیل، کسی‌ست که در حضورش از من یاد شود و بر من صلوات نفرستد». وقتی نام پیامبر برده می‌شود، درود فرستادن بر ایشان واجب است و این، بخل می‌باشد که کسی به این وظیفه‌ی شرعی‌اش عمل نکند و بر پیامبر که مایه‌ی هدایتش بوده است، درود نفرستد. در صورتی که بهتر و افضل این‎ست که انسان، خود به صلوات فرستادن بر پیامبر گرامی مبادرت ورزد، نه   
  
این‌که هرگاه نامش برده شود، صلوات بفرستد و به همین، بسنده کند.([[401]](#footnote-401))

﴿وَٱسۡتَغۡنَىٰ ٨﴾، یعنی: خود را از رحمت و پاداش الهی بی‌نیاز می‌داند و گمان می‌برد که از رحمت الله، بی‌نیاز است! لذا نه عمل می‌کند و نه مطابق فرمان الله، راه درست و نیکو را در پیش می‌گیرد.

﴿وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٩﴾، یعنی: حقیقت و آیین و وعده‌ی نیک الهی را دروغ می‌شمارد؛ به عبارت دیگر آن‌چه را در کتاب‌الله و سنت رسول‌الله آمده است، تکذیب می‌کند. مسیرِ چنین شخصی، دشوار است و به دوزخ منتهی می‌شود. ﴿وَمَا يُغۡنِي عَنۡهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ ١١﴾: «و آن‌گاه که در دوزخ سقوط کند، مال و ثروتش سودی به حالش ندارد». و به‌راستی آیا چیزی هست که او را از هلاکت و عذاب الهی نجات دهد؟ پاسخ، روشن است؛ هیچ چیزی ندارد که او را از عذاب الهی نجات دهد و ثروتی که از بذل و بخشش آن، بخل می‌ورزید، نمی‌تواند از او در برابر عذاب الهی دفاع کند و سودی به او نمی‌بخشد.

و اما آیه‌ی دوم درباره‌ی حرص و آز است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفۡسِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٦﴾ [التغابن : ١٦]

و کسانی که از بخلِ نفس خویش مصون بمانند، رستگارند.

یعنی هرکس به لطف پروردگار از حرص و آزِ نفس نجات یابد و به مال و دارایی دیگران چشم ندوزد، رستگار می‌شود.

\*\*\*

568- وعن جابر أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «اتَّقُوا الظُّلْمَ، فَإِنَّ الظُّلْمَ ظُلمَاتٌ يوْمَ القِيامَة، واتَّقُوا الشُّحَّ، فَإِنَّ الشُّحَّ أَهْلَكَ منْ كانَ قَبْلَكُم، حَمَلَهُم على أَن سَفَكُوا دِمَاءَهم واستحَلُّوا مَحَارِمَهُم». [روایت مسلم]([[402]](#footnote-402))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از ظلم و ستم بپرهیزید؛ زیرا ظلم و ستم، تاریکی‌های فراوانی در روز قیامت، در پی خواهد داشت. و از حرص و آز دوری کنید؛ زیرا امت‌های پیش از شما را به هلاکت و نابودی رساند و آنان را بر آن داشت که خونِ یکدیگر را بریزند و حرمتِ ناموس و اموال و آبروی یکدیگر را بشکنند».

**شرح**

مؤلف/ در کتاب «ریاض‌الصالحین» در بابِ نهی از بخل و حرص، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که جابر می‌گوید: پیامبر فرمود: «از ظلم و ستم بپرهیزید؛ زیرا ظلم و ستم، تاریکی‌های فراوانی در روز قیامت، در پی خواهد داشت».

ظلم به معنای تجاوز و تعدی به دیگران است و بزرگ‌ترین و شدیدترین ظلم، شرک به الله متعال می‌باشد:

﴿إِنَّ ٱلشِّرۡكَ لَظُلۡمٌ عَظِيمٞ ١٣﴾ [لقمان: ١٣]

بی‌گمان شرک، ستم بزرگی‌ست.

ظلم، شامل ستم کردن به بندگان و آفریده‌های الهی نیز می‌شود و بر دو نوع است: عدم ادای حقوق آن‌ها و نیز شکستن حرمت یا گرفتن حقّ آنان.

مثالی برای نوع اول: پیامبر فرموده است: «مَطْلُ الْغَنِيِّ ظُلْمٌ».([[403]](#footnote-403)) «تأخیر نمودن ثروتمند برای ادای بدهی‌اش، ظلم است». یعنی کسی که توانایی پرداخت بدهی‌اش را دارد و آن را پرداخت نمی‌کند، ستم‌کار است؛ زیرا در انجام وظیفه یا حقی که بر گردن اوست، کوتاهی می‌نماید. به عبارت دیگر ادای دین بر او واجب است و با این‌که توانایی پرداختش را دارد، آن را به‌تأخیر می‌اندازد و این، ظلمِ آشکاری‌ست که روز قیامت تاریکی‌های فراوانی در پی خواهد داشت؛ هر ساعت یا هر لحظه‌ای که بر چنین بدهکاری سپری می‌شود و او، نسبت به پرداخت بدهی‌اش اقدام نمی‌کند، در حقیقت بر بارِ گناهش می‌افزاید و هر آن امکان دارد تنگ‌دست شود و از ادای بدهی‌اش بازبماند یا بخلش او را به‌کلی از ادای بدهی‌اش بازدارد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَن يَتَّقِ ٱللَّهَ يَجۡعَل لَّهُۥ مِنۡ أَمۡرِهِۦ يُسۡرٗا ٤﴾ [الطلاق: ٤]

و هر کس تقوای الله پیشه سازد، (الله) برای او در کارش آسانی پدید می‌آورد.

از این آیه چنین برداشت می‌شود که هرکس تقوا پیشه نکند، الله متعال برای او در کارش، گشایشی پدید نمی‌آورد. از این‌رو بر انسان واجب است که هنگام سررسید بدهی یا وقتی که بستان‌کار حقّ خود را مطالبه می‌کند، بی‌درنگ طلبش را بپردازد.

تصاحب وجبی از زمین دیگران نیز یکی از نمونه‌های آشکار ظلم و ستم می‌باشد؛ پیامبر فرموده است: «مَنِ اقْتَطَعَ شِبرًا مِنَ الأرضِ ظُلمًا طُوِّقَهُ يَومَ القِيَامَةِ مِن سَبعِ أرضينَ».([[404]](#footnote-404)) یعنی: «کسی که یک وجب از زمین را به‌ناحق تصاحب کند، روز قیامت، همین یک وجب از هفت زمین، به دور گردنش پیچیده می‌شود».

بازی با آبروی دیگران با غیبت و تهمت و امثال آن، یکی دیگر از نمونه‌های ظلم و ستم است. غیبت این‎ست که درباره‌ی برادرت سخنانی بگویی که خوشَش نمی‌آید؛ اگر در حضورش باشد، دشنام و ناسزاگویی‌ست و اگر پشتِ سرش باشد، غیبت می‌باشد. لذا اگر انسان به بردار مسلمانش ستم کند و در نبودش بگوید: فلانی، بلندقامت یا بداخلاق است یا چنین خصلتی دارد، این، غیبت و ستم به‌شمار می‌آید و روز قیامت بدین‌خاطر بازخواست خواهد شد.

اذعان به حقیقت واجب می‌باشد؛ لذا انکارِ آن نمونه‌ای از ظلم و ستم است؛ مانند شخصی که کسی از او بستان‌کار است یا حقی بر گردنش دارد، ولی او انکار می‌کند و می‌گوید: فلان‌کس هیچ طلبی از من ندارد. این، ظلم است؛ زیرا وقتی تأخیر کردن در پرداخت طلبِ دیگران، ظلم و ستم محسوب می‌شود، پس ناگفته پیداست که انکار حق یا طلب دیگران، ستمِ بزرگ‌تری‌ست. مانند کسی که منکر وظیفه یا مسؤولیتش می‌شود؛ چنین کسی نیز ظالم است.

به‌هرحال از انواع ظلم و ستم دوری کنید؛ زیرا ظلم، تاریکی‌های فراوانی در روز قیامت در پی خواهد داشت که دامن‌گیر ستم‌کار می‌شود. این تاریکی‌ها، متناسب با ستمی خواهد بود که از ظالم سر زده است؛ ستم بزرگ، تاریکی‌های بزرگی در پی دارد و ستم‌های فراوان، تاریکی‌های فراوان. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَنَضَعُ ٱلۡمَوَٰزِينَ ٱلۡقِسۡطَ لِيَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَلَا تُظۡلَمُ نَفۡسٞ شَيۡ‍ٔٗاۖ وَإِن كَانَ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٍ أَتَيۡنَا بِهَاۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَٰسِبِينَ ٤٧﴾ [الأنبياء: ٤٧]

و روز قیامت ترازوهای عدالت را (در میان) می‌نهیم و به هیچ‌کس هیچ ستمی نمی‌شود و اگر عملی هم‌سنگِ دانه‌ی خردلی هم باشد، باز هم آن را (به حساب) می‌آوریم. و همین بس که ما حسابرسیم.

لذا ظلم و ستم، جزو گناهان بزرگ است؛ زیرا داده‌ها یا آموزه‌های دینی- متون کتاب و سنت- تنها درباره‌ی گناهان کبیره، تهدید کرده‌اند و نسبت به پیامد‌های آن، هشدار داده‌اند. پس ستم به بندگان الله و نیز ستم به پروردگار جهانیان، جزو گناهان کبیره است.

سپس فرمود: «و از حرص و آز دوری کنید». یعنی از چشم دوختن به حقوق دیگران بپرهیزید. «زیرا امت‌های پیش از شما را به هلاکت و نابودی رساند و آنان را بر آن داشت که خونِ یکدیگر را بریزند و حرمتِ ناموس و اموال و آبروی یکدیگر را بشکنند». پناه بر الله.

\*\*\*

62- باب: ایثار و هم‌دردی با دیگران

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ﴾ [الحشر: ٩]

و (مهاجران را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان سخت نیازمند باشند.

و می‌فرماید:

﴿وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا ٨﴾ [الانسان: ٨]

و با وجود نیازی که به غذا دارند، به بینوا و یتیم و اسیر می‌دهند.

**شرح**

«باب: ایثار و هم‌دردی با دیگران». مؤلف/ این باب را پس از بابِ نهی از بخل و حرص، ذکر کرده است؛ زیرا متضاد یکدیگرند. **ایثار**، این‎ست که انسان دیگران را بر خود ترجیح دهد. و **هم‌دردی با دیگران (کمک به آن‌ها)**، این‎ست که انسان با دیگران غم‌خواری یا همراهی نماید و در هر حال، آن‌ها را با خود برابر بداند. روشن است که ایثار، برتر از هم‌دردی‌ست. البته ناگفته نماند که ایثار بر سه گونه است: اول: ممنوع؛ دوم: مکروه یا مباح؛ و سوم: مباح.

نوع اول (ممنوع)، این‎ست که انسان در انجام واجبات شرعی، دیگران را بر خود ترجیح دهد. به عنوان مثال: به‌اندازه‌ای آب با شماست که برای وضوی یک نفر کافی‌ست و وضو هم ندارید. دوستی با شماست که او نیز بی‌وضوست. دو راه وجود دارد: این‌که دوستتان وضو بگیرد و شما تیمم بزنید یا شما وضو بگیرید و دوستتان، تیمم کند. در چنین وضعیتی برای شما جایز نیست که آب را در اختیار دوستتان قرار دهید و خود تیمم کنید؛ زیرا آب در ملک شماست و تیمم، تنها برای کسی جایز است که به آب دست‌رسی ندارد. از این‌رو برای شما درست نیست که از آبِ موجود که مالِ شماست، بگذرید و به تیمم روی بیاورید.

بنابراین ایثار یا ترجیح دیگران بر خود در واجبات شرعی، حرام می‌باشد؛ زیرا مستلزم ترک واجب است.

نوع دوم (مکروه یا مباح)، در رابطه با ترجیح دیگران در مستحبات می‌باشد. برخی از علما، این نوع ایثار را مکروه و عده ای دیگر، مباح دانسته‌اند. اما بدون شک، ترک آن بهتر است، مگر این‌که مصلحتی در کار باشد. مثالش، این‎ست که شما در صف اول جماعت قرار دارید؛ شخصی وارد می‌شود و شما عقب می‌روید تا او در جای شما قرار بگیرد و بدین‌سان او را برای قرار گرفتن در صف اول بر خود ترجیح می‌دهید. علما، چنین کاری را مکروه و ناپسند دانسته‌ و گفته‌اند: این، به معنای بی‌رغبتی یا روی‌گردانی انسان، از یک کار نیک و پرفضیلت مثل قرار گرفتن در صف اول است و روی‌گردانی از کارهای نیک، مکروه می‌باشد و دلیل ندارد که انسان دیگران را در چیزی که خود به آن مستحق‌تر است، ترجیح دهد.

برخی از علما گفته‌اند: ترکش، بهتر است، مگر این‌که مصلحتی در کار باشد؛ مثلاً پدرتان پشت سرِ شما باشد و احساس کنید که ممکن است چیزی در قلبش بیاید. در این صورت ایرادی ندارد که او را بر خود ترجیح دهید، عقب بروید تا او در جای شما در صف اول قرار گیرد.

نوع سوم ایثار، مباح و گاه مستحب است. بدین‌سان که دیگران را در کارهای غیرعبادی بر خود ترجیح دهید. مثلاً غذا دارید و گرسنه هم هستید؛ دوست شما نیز گرسنه می‌باشد؛ در این وضعیت کار پسندیده‌ای‎ست که ایثار کنید و غذای خود را به او بدهید. زیرا الله متعال در وصف انصار فرموده است:

﴿وَٱلَّذِينَ تَبَوَّءُو ٱلدَّارَ وَٱلۡإِيمَٰنَ مِن قَبۡلِهِمۡ يُحِبُّونَ مَنۡ هَاجَرَ إِلَيۡهِمۡ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمۡ حَاجَةٗ مِّمَّآ أُوتُواْ وَيُؤۡثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمۡ وَلَوۡ كَانَ بِهِمۡ خَصَاصَةٞ﴾ [الحشر: ٩]

(اموال فیء هم‌چنین از آن) کسانی (است) که پیش از مهاجران در سرای هجرت جای گرفتند و راه ایمان را برگزیدند؛ کسانی را که به سویشان هجرت کرده‌اند، دوست دارند و در دل‌هایشان دغدغه و نیازی به آن‌چه به مهاجران داده شده، احساس نمی‌کنند و (آنان را) بر خود ترجیح می‌دهند؛ گرچه خودشان سخت نیازمند باشند.

زمانی که مهاجران وارد مدینه شدند، انصار به‌گرمی و با احترام و ایثار از آنان استقبال کردند و آن‌چه داشتند در اختیارشان گذاشتند و بدین‌سان آنان را بر خود ترجیح دادند؛ چه‌بسا یکی از انصار که دو زن داشت، به برادرِ مهاجرش گفت: اگر بخواهی از یکی از آن‌ها جدا می‌شوم تا تو با او ازدواج کنی. یعنی پس از گذراندن عده‌اش در ازدواج تو درآید. این، نشان‌گر اوج ایثارشان است که برادران مهاجرشان را بر خود ترجیح دادند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَيُطۡعِمُونَ ٱلطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِۦ مِسۡكِينٗا وَيَتِيمٗا وَأَسِيرًا ٨﴾ [الانسان: ٨]

و با وجود نیازی که به غذا دارند، به بینوا و یتیم و اسیر می‌دهند.

یعنی خود، به غذا نیاز دارند، اما از غذای اندکی که دارند، می‌گذرند و آن را به بینوا، یتیم و اسیر می‌دهند! این هم، نشان‌گر ایثار و ازخودگذشتگی‌ست.

\*\*\*

569- وعن أبي هُريرة قال: جَاءَ رَجُلٌ إلى النَّبِيِّ فقال: إنّي مَجْهُودٌ، فأَرسَلَ إِلى بَعضِ نِسائِه، فَقَالت: والَّذِي بَعَثَكَ بِالحَقِّ ما عِندِي إِلاَّ مَاء، ثُمَّ أَرْسَلَ إِلى أُخْرَى. فَقَالَتْ مِثْلَ ذَلِك، حتَّى قُلْنَ كُلُّهنَّ مِثل ذَلِك: لا وَالذِي بعثَكَ بِالحَقِّ ما عِندِي إِلاَّ مَاء. فقال النَّبيُّ: «مَن يُضِيفُ هَذا اللَّيْلَة؟» فقال رَجُلٌ مِن الأَنْصار: أَنَا يَا رَسُولَ اللهِ، فَانْطَلَقَ بِهِ إِلى رحْلِه، فَقَال لامْرَأَتِه: أَكرِمِي ضَيْفَ رسولِ اللَّهِ.

وفِي روايةٍ: قال لامرَأَتِه: هل عِنْدَكِ شَيء؟ فَقَالَت: لا، إِلاَّ قُوتَ صِبيانِي قال: عَلِّليهمْ بِشَيءٍ وإِذا أَرَادُوا العَشَاء، فَنَوِّميهِم، وإِذَا دَخَلَ ضَيْفُنَا، فَأَطفِئي السِّرَاج، وأَريِهِ أَنَّا نَأْكُل، فَقَعَدُوا وأَكَلَ الضَّيفُ وبَاتا طَاوِيَيْن، فَلَمَّا أَصْبح، غَدَا على النَّبِيِّ: فقال: «لَقَد عَجِبَ اللَّهُ مِن صَنِيعِكُمَا بِضَيفِكُمَا اللَّيْلَةَ». [متفقٌ عليه]([[405]](#footnote-405))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: شخصی نزد پیامبر آمد و گفت: من، سخت گرسنه و ناتوانم. پیامبر به خانه‌ی یکی از همسرانش پیغام فرستاد- که آیا غذایی هست؟- همسرش پاسخ داد: سوگند به ذاتی که تو را به‌حق مبعوث کرده است، چیزی جز آب ندارم. سپس به یکی دیگر از همسرانش پیغام فرستاد و او نیز همین پاسخ را داد تا این‌که همه‌ی همسران پیامبر همین جواب را دادند و گفتند: سوگند به ذاتی که تو را به‌حق برانگیخته است، چیزی جز آب نداریم. پیامبر فرمود: «چه کسی، این شخص را امشب مهمان می‌کند؟» یکی از انصار گفت: من، ای رسول‌خدا! و او را با خود به خانه‌اش برد و به همسرش گفت: مهمان رسول‌الله را گرامی بدار-(و از او به‌خوبی پذیرایی کن).

و در روایتی آمده است: به همسرش گفت: آیا نزد تو چیزی هست؟ پاسخ داد: غذایی جز خوراک بچه‌هایم ندارم. گفت: بچه‌ها را با چیزی سرگرم کن و وقتی شام خواستند، آن‌ها را بخوابان و هر وقت مهمانمان- برای صرف غذا- آمد، چراغ را خاموش و به او وانمود کن که ما نیز غذا می‌خوریم. سپس برای خوردن غذا نشستند و مهمان، غذا خورد و آن دو - زن و مرد انصاری- گرسنه خوابیدند؛ وقتی صبح شد، مرد انصاری نزد پیامبر رفت؛ پیامبر فرمود: «الله از رفتار شب گذشته‌ی شما با مهمانتان خشنود گردید».

**شرح**

مؤلف/ در باب ایثار و کمک به دیگران، این حدیث شگفت‌آور و بزرگ را ذکر کرده که نشان‌گر وضعیت پیامبر و یاران اوست. چنان‌که شخصی نزد پیامبر آمد و اظهار داشت که تنگ‌دست و گرسنه است. او مهمان رسول‌الله بود؛ از این‌رو رسول‌الله شخصی را به خانه‌ی یکایک همسرانش فرستاد تا بپرسد که آیا غذایی در خانه هست؟ و هر یک از همسران پیامبر پاسخ داد: «سوگند به ذاتی که شما را به‌حق مبعوث کرده است، چیزی در خانه نداریم». پیامبر نُه خانه داشت و در هیچ‌یک از آن‌ها چیزی جز آب نبود؛ در صورتی که اگر پیامبر می‌خواست، الله متعال کوه‌ها را برایش به طلا تبدیل می‌کرد، ولی رسول‌الله پارساترین شخص در دنیا بود و هیچ علاقه‌ای به دنیا نداشت و در نُه خانه‌اش چیزی جز آب، یافت نمی‌شد. از این‌رو از یارانش پرسید: «چه کسی این شخص را امشب مهمان می‌کند؟» مردی از انصار پاسخ داد: «من، ای رسول‌‌خدا!» و آن‌گاه آن مرد را به خانه‌اش برد و به همسرش گفت: «آیا چیزی در خانه هست؟» همسرش جواب داد: «غذایی جز خوراک بچه‌هایم ندارم». یعنی تنها غذایی که در خانه هست، برای شامِ بچه‌هاست. مرد انصاری به همسرش گفت: «مهمان رسول‌الله را گرامی بدار». یعنی از او به‌خوبی پذیرایی کن. او بچه‌ها را سرگرم کرد و وقتی غذا خواستند، آن‌ها را خواباند و سپس شام را آورد و به بهانه‌ی درست کردن چراغ، آن را خاموش نمود و چنین وانمود کرد که او و شوهرش نیز غذا می‌خورند و بدین‌سان مهمان غذا خورد و این خانواده، برای پذیرایی از مهمان رسول‌الله، بدون شام و گرسنه خوابیدند. صبح روز بعد، مرد انصاری نزد پیامبر رفت؛ پیامبر به او خبر دادند که الله متعال پذیرایی شبِ گذشته‌ی آنان را پسندیده و از این‌که رفتار نیکی با مهمان پیامبر داشته‌اند، خشنود شده است.

چند نکته از این حدیث برداشت می‌شود؛ از جمله:

**اول:** وضعیت سخت و دشوار زندگی رسول‌الله و این‌که تنگ‌دست بودند؛ در حالی که آن بزرگوار، برگزیده‌ترین بنده‌ی الله بود و اگر دنیا ارزشی داشت، رسول‌الله بیش از همه، از آن برخوردار می‌شد و سزاوارِ این برخورداری بود، اما دنیا نزد الله متعال، هیچ ارزشی ندارد. ابن‌القیم/ این‌چنین سروده است:

**لو ساوت الدنيا جناح بعوضة لم يسق منها الربُّ ذا الكفران**

**لكنـهــا والله أحقـر عنــده مـن ذا الجناح القاصر الطيران**

ترجمه: «اگر دنیا به‌اندازه‌ی بالِ پشه‌ای ارزش داشت، پروردگار به هیچ کافر و ناسپاسی، یک جرعه آب نمی‌داد؛ اما دنیا نزد الله متعال به‌اندازه‌ی بال این حشره‌ی کوچک نیز ارزش ندارد».

**دوم:** باادب بودن اصحاب درباره‌ی رسول‌الله؛ چنان‌که این انصاری به همسرش گفت: «مهمان رسول‌الله را گرامی بدار» و نگفت: مهمان خودمان را؛ در صورتی که آن شخص، مهمان آن‌ها بود، اما از او به عنوان مهمان پیامبر یاد کرد.

**سوم:** حواله دادن مهمان به دیگران، جایز است و این کار، ناپسند نمی‌باشد؛ زیرا پیامبر پذیرایی از مهمان خود را به شخص معینی واگذار نکرد و نگفت: فلانی! این مرد را مهمان کن. لذا نمی‌توانیم بگوییم: این کار، میزبان را به زحمت می‌اندازد؛ بلکه خود، به انتخاب و اختیار خویش، از این پیشنهاد عمومی ا‌ستقبال می‌کند. به عنوان مثال: برای انسان جایز است که وقتی مهمان دارد و خود سرگرم است یا امکانِ پذیرایی از مهمان برای او فراهم نیست، از اطرافیانش بپرسد: «چه کسی می‌تواند این شخص را مهمان کند؟» و ایرادی ندارد.

**چهارم:** به ایثار و ازخودگذشتگی این مرد انصاری پی می‌بریم؛ چنان‌که هم خودش و هم همسر و فرزندانش، بدون شام و گرسنه خوابیدند تا بتوانند از مهمان رسول‌الله به‌خوبی پذیرایی کنند.

**پنجم:** انسان باید به‌گونه‌ای رفتار کند که مهمان احساس نکند که میزبانش را به زحمت انداخته یا برای او باعث درد‎سر شده است؛ چنان‌که این مرد انصاری، از همسرش خواست تا به بهانه‌ای چراغ را خاموش کند تا مهمان متوجه نشود که حضورِ او، آن‌ها را از شامِ شب انداخته است. و این، برگرفته از رفتار و منشِ زیبای ابراهیم خلیل با مهمانانش می‌باشد، آن‌گاه که فرشتگان در صورت مردانی به خانه‌اش آمدند:

﴿فَرَاغَ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِۦ فَجَآءَ بِعِجۡلٖ سَمِينٖ ٢٦﴾ [الذاريات: ٢٦]

سپس به‌سرعت پنهانی نزد خانواده‌اش رفت و برایشان گوساله‌ای فربه (و بریان) آورد.

ابراهیم به‌سرعت و پنهانی این کار را انجام داد تا مهمانانش شرمنده نشوند.

**ششم:** جایز است که انسان مهمانش را بر خود و خانواده‌اش ترجیح دهد و این در شرایط خاص می‌باشد؛ و گرنه پیامبر فرموده است: «اِبْدَأْ بِنَفْسِك ثُمَّ بِمَنْ تَعُول».([[406]](#footnote-406)) یعنی: «ابتدا از خود آغاز کن و سپس از کسانی که تحت سرپرستی تو هستند».

لذا اگر شرایط خاصی مثل وضعیت مذکور پیش آید، برای انسان اشکالی ندارد که مهمانش یا هرکسی را که اکرامش واجب است، بر خود ترجیح دهد.

هرکس به روش پیامبر و اصحابش توجه کند، ارزش‌های اخلاقی و منش‌ها یا رفتارهای والایی مشاهده می‌کند که اگر مردم نیز به آن عمل کنند، به جایگاه والایی در دنیا و آخرت دست می‌یابند. الله متعال همه‌ی ما را به آن‌چه به نفع دنیا و آخرت ماست، موفق بدارد.

\*\*\*

570- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «طَعَامُ الاثْنَينِ كافي الثَّلاثَةِ، وطَعامُ الثَّلاثَةِ كافي الأَربَعَةِ». [متفقٌ عليه]([[407]](#footnote-407))

وفي رواية لمسلمٍ عَن جَابِرٍ عَنِ النَّبيِّ قال: «طَعَامُ الوَاحِد يَكفي الاثْنَيْنِ، وطَعَامُ الاثْنَيْنِ يَكْفي الأربَعَةَ وطَعَامُ الأرْبعةِ يَكفي الثَّمَانِيَةَ».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «خوراکِ دو نفر برای سه نفر کافی‌ست و خوراک سه نفر، برای چهار نفر».

و در روایت مسلم/ از جابر آمده است: پیامبر فرمود: «خوراک یک نفر، برای دو نفر و خوراک دو نفر، برای چهار نفر و خوراک چهار نفر، برای هشت نفر کافی‌ست».

571- وعن أبي سعيدٍ الخُدريِّ قال: بينَمَا نَحْنُ في سَفَرٍ مَعَ النَّبِيِّ إِذ جَاءَ رَجُلٌ على رَاحِلَةٍ لَه، فَجَعَلَ يَصْرفُ بَصَرَهُ يَمِينًا وَشِمَالاً، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَنْ كَانَ مَعَهُ فَضْلُ ظَهرٍ فَليَعُدْ بِهِ عَلى مَنْ لا ظَهْرَ لَه، وَمَن كانَ لَهُ فَضْلٌ مِن زَاد، فَليَعُدْ بِهِ على مَن لا زَادَ لَهُ» فَذَكَرَ مِن أَصْنَافِ المَالِ مَا ذَكَرَ حَتَّى رَأَيْنَا أَنَّهُ لا حَقَّ لأحدٍ مِنَّا في فَضْلٍ». [روایت مسلم]([[408]](#footnote-408))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: در سفری با پیامبر همراه بودیم؛ در این میان، مردی که بر شترش سوار بود، آمد و به چپ و راست نگاه می‌کرد. پیامبر - از نگاهش دریافت که محتاج است و- فرمود: «هرکس سواریِ اضافه‌ای دارد، آن را به کسی بدهد که مرکبی ندارد؛ و هرکس، آذوقه (توشه‌ی) اضافی دارد، آن را به کسی بدهد که بی‌توشه است». و انواع مال‌ها را ذکر کرد؛ در نتیجه این‌گونه برداشت کردیم که هیچ‌یک از ما حقّی در اموال مازاد بر نیازش ندارد».

572- وعن سَهلِ بنِ سعدٍ أَنَّ امرَأَةً جَاءَت إِلى رسول اللَّه بِبُردةٍ مَنسُوجَةٍ، فقالت: نَسَجتُها بِيَدَيَّ لأكْسُوَكَهَا، فَأَخَذَهَا النَّبِيُّ مُحتَاجًا إِلَيهَا، فَخَرَجَ إِلَينا وَإِنَّهَا لإزَارُه، فقال فُلانٌ اكسُنِيهَا مَا أَحسَنَها، فَقَالَ: «نَعَمْ». فَجلَس النَّبِيُّ في المجلِسِ، ثُمَّ رَجَعَ فَطَواهَا، ثُمَّ أَرسَلَ بِهَا إِلَيْه؛ فَقَالَ لَهُ القَوْم: ما أَحسَنْتَ، لَبِسَهَا النَّبِيُّ مُحْتَاجًا إِلَيها، ثُمَّ سَأَلتَه، وَعَلِمت أَنَّهُ لا يَرُدُّ سَائِلاً، فَقال: إنّي وَاللَّهِ ما سَأَلْتُهُ لألْبَسَها، إِنَّمَا سَأَلْتُهُ لِتكُونَ كَفَنِي. قال سَهْل: فَكانت كَفَنَهُ. [روایت بخاري]([[409]](#footnote-409))

**ترجمه:** سهل بن سعد می‌گوید: زنی، پارچه‌ی بافته‌شده‌ای نزد پیامبر آورد و گفت: این را با دستان خود بافته‌ام که شما بپوشید. پیامبر که به آن نیاز داشت، آن را پذیرفت. پس از مدتی در حالی نزدمان آمد که آن پارچه، ازارش بود. شخصی عرض کرد: چقدر خوب و زیباست! آن را به من بدهید. پیامبر فرمود: «بله» و در مجلس نشست؛ آن‌گاه - به خانه- برگشت و آن را تا کرد و پیچید و برای آن شخص فرستاد. مردم به آن شخص گفتند: کارِ خوبی نکردی! پیامبر آن را پوشیده بود وبه آن نیاز داشت و با این‌که می‌دانستی پیامبر درخواست هیچ‌کس را رد نمی‌کند، آن را از ایشان طلب کردی. آن مرد گفت: به الله سوگند، من آن را برای پوشیدن درخواست نکردم؛ بلکه می‌خواهم کفنم باشد. سهل می‌گوید: سرانجام این پارچه کفنِ آن شخص شد.

**شرح**

مؤلف/ این احادیث، یعنی حدیث ابوهریره، جابر و ابوسعید را در باب ایثار ذکر کرده است.

در دو حدیث اول، پیامبر غذای یک نفر را برای دو نفر کافی دانسته و خوراک دو نفر را برای چهار نفر. هم‌چنین بیان فرموده که غذای چهار نفر، برای هشت نفر کافی‌ست. این، نشان می‌دهد که اگر غذایی داشتید و فرد دیگری سر سفره‌ی شما حاضر شد، بخل نورزید و نگویید که این غذا، فقط برای من کافی‌ست؛ بلکه ایثار کنید و به آن شخص نیز غذا بدهید تا برای دو نفر کافی باشد. هم‌چنین اگر دو نفر غذا داشتند و دو نفر دیگر نیز آمدند، دو نفر اول نباید بخل بورزند و ناراحت شوند که این غذا، کافی نیست؛ بلکه به دو نفر تازه‌وارد نیز غذا بدهند و بدانند که این غذا، برای همه‌ی آن‌ها کافی‌ست. چنان‌که غذای چهار نفر برای هشت نفر کافی می‌باشد. این را رسول‌الله از آن جهت بیان فرمود که انسان، غذای اضافی‌اش را به برادرش ببخشد.

در حدیث ابوسعید به داستان مردی اشاره شده است که سوار بر شترش نزد پیامبر آمد و به چپ و راست، نگاه می‌کرد. پیامبر از نگاهش دریافت که محتاج است. فرمود: «هرکس سواریِ اضافه‌ای دارد، آن را به کسی بدهد که مرکبی ندارد؛ و هرکس، آذوقه (توشه‌ی) اضافی دارد، آن را به کسی بدهد که بی‌توشه است». و انواع مال‌ها را ذکر کرد؛ بدون این‌که چیزِ خاصی را نام ببرد تا آن مرد شرمنده نشود؛ بلکه فرمود: «هرکس سواریِ اضافه‌ای دارد، آن را به کسی بدهد که مرکبی ندارد». زیرا آن مرد، مرکبی برای سوار شدن داشت و این، از خوب سخن گفتن پیامبر بود.

راوی می‌گوید: «لذا چنین برداشت کردیم که هیچ‌یک از ما حقّی در اموال مازاد بر نیازش ندارد». یعنی برداشتِ ما، این بود که هرکس، غذا، آشامیدنی و دیگر چیزهای مازاد بر نیاز خود را بذل و بخشش کند و چیزی با خود نگه ندارد. همه‌ی این‌ها، به‌خاطر ایثار و ازخودگذشتگی بود.

و اما حدیث چهارم، حدیث سهل بن سعد؛ در این حدیث آمده است: زنی، پارچه‌ی آورد و به پیامبر هدیه داد. عادت پیامبر این بود که هدیه را رد نمی‌کرد؛ بلکه می‌پذیرفت و جبران می‌نمود و این، از بخشندگی و اخلاقِ والا و سترگِ آن بزرگوار بود. مردی جلو آمد و عرض کرد: چه لباس خوب و زیبایی! و آن را از رسول‌الله درخواست کرد. پیامبر نیز آن را تا کرد، پیچید و به آن مرد داد. مردم به آن شخص گفتند: چگونه این لباس را از پیامبر طلب کردی، حال آن‌که خود می‌دانی هر چه از پیامبر درخواست شود، دریغ نمی‌کند؟ وی، در پاسخ گفت: «به الله سوگند، من آن را برای پوشیدن درخواست نکردم؛ بلکه می‌خواهم کفنم باشد». و آن را نزد خود نگه داشت و زمانی که از دنیا رفت، او را در همین پارچه کفن کردند.

از این حدیث به ایثار پیامبر پی می‌بریم؛ زیرا با این‌که به این لباس نیاز داشت، آن را به آن مرد بخشید. پیامبر به‌اندازه‌ای به آن لباس نیاز داشت که آن را پوشیده بود و این، نشان می‌دهد که نیاز شدیدی به آن داشته است.

\*\*\*

573- وعن أبي موسى قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إِنَّ الأشعَرِيينَ إِذَا أَرملُوا في الْغَزْوِ، أَو قَلَّ طَعَامُ عِيَالِهِم بالمَدِينَةِ جَمَعُوا ما كَانَ عِندَهُم في ثَوبٍ وَاحد ثُمَّ اقتَسَمُوهُ بَيْنَهُم في إِنَاءٍ وَاحِدٍ بالسَّويَّةِ فَهُم مِنِّي وَأَنَا مِنهُم». [متفقٌ عليه]([[410]](#footnote-410))

**ترجمه:** ابوموسی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هنگامی که توشه‌ی اشعری‌ها در جنگ تمام می‌شود یا زمانی که غذایشان در مدینه کاهش می‌یابد، هرچه دارند، در پارچه‌ای جمع می‌کنند و سپس آن را با پیمانه‌ای، به‌طور مساوی در میان خود تقسیم می‌نمایند. آن‎ها از من هستند و من از آن‌ها هستم».

\*\*\*

63- باب: رقابت در امور آخرت و رغبت فراوان به چیزهایی که تبرک جستن به آن‌ها درست است

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَفِي ذَٰلِكَ فَلۡيَتَنَافَسِ ٱلۡمُتَنَٰفِسُونَ ٢٦﴾ [المطففين: ٢٦]

مشتاقانِ چنین نعمت‌هایی باید در طلبش بر یکدیگر پیشی بگیرند.

574- وعن سهلِ بنِ سعدٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ أُتِيَ بِشَرَابٍ، فَشَرِبَ مِنهُ وَعَن يَمِينِهِ غُلامٌ، وَعَن يسارِهِ الأَشْيَاخ، فقال لِلْغُلام: «أَتَأْذَنُ لي أَن أُعْطِيَ هُؤلاءِ؟» فَقَالَ الغُلام: لا وَاللَّهِ يَا رَسُولَ اللهِ لا أُوثِرُ بِنَصيبي مِنكَ أَحَدًا، فَتَلَّهُ رسولُ اللَّه في يَدِه. [متفقٌ عليه]([[411]](#footnote-411))

**ترجمه:** سهل بن سعد می‌گوید: برای رسول‌الله نوشیدنی آوردند؛ پیامبر از آن نوشید و سمت راستش پسربچه‌ای بود و سمت چپش تعدادی بزرگ‌سال بودند. پیامبر به آن پسربچه فرمود: «آیا به من اجازه می‌دهی که ابتدا به این‌ها بدهم؟» پسربچه گفت: «خیر؛ ای رسول‌خدا! به الله سوگند هیچ‌کس را در سهمی که از شما نصیبم شده است، بر خود ترجیح نمی‌دهم». لذا پیامبر ظرف را در دست آن پسر نهاد.

[این پسربچه، عبدالله بن عباس$ بوده است.]

575- وعن أبي هريرة عَنِ النَّبِيَّ قال: «بيْنَا أَيُّوبُ يَغتَسِلُ عُريَانا، فَخَرَّ عَلَيْهِ جَرَادٌ مِن ذَهَبٍ، فَجَعَلَ أَيُّوبُ يَحِثي في ثَوبِهِ، فَنَادَاهُ رَبُّهُ: يَا أَيُّوب، أَلَم أَكُنْ أَغْنَيْتُكَ عمَّا تَرَى؟ قال: بَلَى وَعِزَّتِكَ، وَلكِن لا غِنَى بِي عَن بَرَكَتِكَ». [روایت بخاري]([[412]](#footnote-412))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «ایوب برهنه در حالِ غسل بود که دسته‌ای ملخِ طلا بر سرش فرو ریخت؛([[413]](#footnote-413)) ایوب شروع به جمع‌آوری طلاها در لباسش کرد. پروردگارش به او ندا داد: ای ایوب! مگر من، تو را از چیزهایی که می‌بینی، بی‌نیاز نساخته‌ام؟ پاسخ داد: بله، سوگند به عزت و بزرگی تو (که مرا بی‌نیاز ساخته‌ای)، اما از برکت‌های تو بی‌نیاز نیستم».

**شرح**

مؤلف/ در پایان باب ایثار، حدیث ابوموسی اشعری و هم‌سفرانِ یمنی‌اش از طایفه‌ی اشعری‌ها را ذکر کرده است که در کارها و تنگناهای زندگی با هم مشارکت و همکاری می‌کردند؛ چنان‌که وقتی در تنگنا قرار می‌گرفتند یا به مال و ثروتی دست می‌یافتند، هرچه داشتند، یک‌جا جمع می‌کردند و سپس آن را به‌طور مساوی در میان خود تقسیم می‌نمودند. پیامبر در تأیید و تشویق آنان فرمود: «آن‌ها از من هستند و من از آن‌ها هستم».

این حدیث، پایه و اساس تعاونی‌ها یا شرکت‌های تعاونی‌ست که امروزه در میان برخی از مردم رواج یافته است؛ بدین‌سان که یک طایفه با موافقت یکدیگر صندوقی تشکیل می‌دهند و با عضویت در آن، در حدّ توانایی خود - چه با یک نسبت مشخص از حقوق یا درآمد خود و چه با تعیین مقدارِ پول- سرمایه‌گذاری می‌کنند و از موجودیِ این صندوق، در شرایط اضطرای و حوادث، به اعضای نیازمندی که در تنگنای مادّی قرار می‌گیرند، کمک می‌شود؛ به عنوان مثال: هر یک از اعضا 2% حقوق ماهیانه یا درآمدش را به این صندوق اختصاص می‌دهد تا از این محل به اعضایی که دچار مشکل می‌شوند، کمک گردد.

بنابراین تشکیل تعاونی بدین شکل، اصلی شرعی در سنت و آموزه‌های نبوی دارد و کاری شرعی و پسندیده است. البته توجه داشته باشیم که گاه حمایت‌های این صندوق شامل کسانی می‌شود که خود دچار آسیب یا مشکل شده‌اند و گاه شامل کسانی می‌گردد که خود، عامل بروز حادثه هستند. در حالتِ نخست، تشکیل صندوق برای کمک به کسانی‌ست که در حوادثی چون خشک‌سالی، محصولات کشاورزی و دام‌های خود را از دست می‌دهند یا در نتیجه‌ی باران‌های سیل‌آسا، بی‌خانمان می‌شوند یا در حوادث رانندگی بدون این‌که مقصر باشند، آسیب می‌بینند و به کمک و حمایت، نیاز پیدا می‌کنند. روشن است که تشکیل تعاونی با هدف حمایت از چنین کسانی، نیک و پسندیده است و هیچ اشکالی ندارد.

اما حالت دوم در رابطه با کسانی‌ست که خود، عامل بروز حادثه هستند؛ مانند کسی که با خودرو، رهگذری را زیر می‌گیرد. این مسأله، نیازمند دقت نظر و بررسی جدی‌ست؛ زیرا تشکیل چنین صندوق‌ها یا تعاونی‌هایی نباید به گستاخی و بی‌فکری یا بی‌خیالی اعضا نسبت به بروز حوادث بینجامد. به عبارت دیگر صندوق تعاونی، در چنین مواردی باید با دقت نظر و بررسی‌های عمیق، عمل کند؛ و گرنه، راه‌اندازی چنین صندوق‌هایی برای حمایت از افرادِ نادانی که در نتیجه‌ی بی‌فکری و رفتارهای خطرساز خویش مانند رانندگی در حالت مستی و خواب‌آلودگی و امثال آن شخصی را زیر می‌گیرند و روزی دیگر، تصادفی دیگر ایجاد می‌کنند، کار نیک و پسندیده‌ای نیست.([[414]](#footnote-414))

لذا تشکیل تعاونی‌ها یا چنین صندوق‌هایی دو حالت دارد:

**حالت نخست:** کمک به آسیب‌دیدگان یا کسانی که دچار حادثه می‌شوند. این، کاری پسندیده است و ایرادی ندارد.

**حالت دوم:** کمک به کسانی که خود، مسبّب حادثه هستند. در اصل، بهتر است که تشکیل تعاونی یا صندوق، با هدف حمایت از چنین کسانی نباشد، اما اگر صندوقی راه‌اندازی شد، باید دقت شود که کمک به مسبّبان حوادث، منوط و مشروط به این باشد که بروز حادثه، نتیجه‌ی کوتاهی یا تعدّی آن‌ها نباشد.

**نکته:** به پولی که اعضا در این صندوق می‌گذارند- هر چقدر که باشد- زکات تعلق نمی‌گیرد. زیرا عضوی که این پول را در صندوق می‌گذارد، مالکش محسوب نمی‌شود و یکی از شرایط وجوب زکات، این‎ست که مال یا ثروتِ موجود، مالکی داشته باشد و صندوق‌ِ تعاونی، مالِ شخصیِ کسی نیست و از موجودیِ آن برای کمک به آسیب‌دیدگان حوادث برداشت می‌شود و اعضای صندوق که در آن، پول می‌گذارند، مالکِ این پول نیستند؛ زیرا آن را برای کمک و هم‌یاری از ثروتِ خود جدا کرده‌اند؛ لذا پولِ صندوق، زکات ندارد.

**مسأله:** این‌جا پرسشی پیش می‌آید که مورد سؤال بسیاری از مردم است: اگر چند نفر یا چند کارمند جمع شوند و با توافق یکدیگر، درصدی از حقوق خود یا مبلغ مشخصی از آن را - مثلاً ماهیانه ده هزار تومان یا 10% حقوقشان را- جمع کنند و به یکی از اعضای این گروه بدهند و ماهِ بعد به یکی دیگر و در ماه سوم به نفر سوم و همین‌طور در ماه چهارم به نفرِ چهارم و بدین‌سان با تشکیل این گروه، چرخه‌ای ایجاد نمایند که این پول، در میان آن‌ها به‌نوبت به گردش درآید، آیا چنین کاری درست است؟

**پاسخ:** می‌گوییم: ایرادی ندارد و درست است؛ کسانی که می‌گویند: این قرض، منجر به بهره می‌شود، در اشتباه‌اند؛ زیرا اگر من به عنوان عضو این گروه، به برادران خود، قرض (وام) می‌دهم، پولِ بیش‌تری دریافت نمی‌کنم و در قبال وامی که داده‌ام، سود نمی‌گیرم. مخالفانِ چنین تعاونی‌هایی می‌گویند: مالِ فراوانی نصیب هر یک از اعضا می‌شود. می‌گوییم: بله، اما در حقیقت به هیچ‌یک از اعضا، پولی بیش از اصلِ پولی که در صندوق گذاشته‌اند، نمی‌رسد و این، وامی‌ست که بدون هیچ بهره‌ای، مشروط به پرداخت می‌باشد و هیچ ایرادی در آن نیست.

برخی از طلاب، گمان می‌کنند که این عمل، رباست؛ در صورتی که به هیچ عنوان ربا نیست، بلکه تعاون و هم‌یاری‌ست و کارِ نیک و پسندیده‌ای به‌شمار می‌آید؛ چنان‌که مشکلات مالیِ بسیاری از مردم، از این طریق حل می‌شود و از خطر روی آوردن به وام‌های ربوی سالم می‌مانند و دیگر برای گرفتن وام، به سراغ افراد رباخوار یا بانک‌های ربوی نمی‌روند و این، خود امتیاز و مصلحتی نمایان در تشکیل چنین تعاونی‌هایی‌ست و به هیچ وجه، هیچ ایرادی ندارد.

\*\*\*

64- باب: فضیلت و برتری ثروتمند شاکر، یعنی کسی که ثروتش را از راه درست و شرعی به‌دست می‌آورد و در راه‌های مشروع، خرج می‌کند

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ٧﴾ [الليل: ٥، ٧]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الاهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمالِ نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد.

و می‌فرماید:

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ١٨ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ ٢١﴾ [الليل: ١٧، ٢١]

ولی پرهیزگارترین انسان‌ها از آن آتش شعله‌ور، دور داشته می‌شود؛ همان کسی که مالش را (در راه الله) می‌دهد تا پاک شود. و هیچ‌کس نزد او نعمتی ندارد که (به پاس این حق) به وی پاداش دهد. و تنها به رضای پروردگار بلندمرتبه‌اش (انفاق می‌کند). و به زودی (با کسب رضایت پروردگار و ورود به بهشت) راضی خواهد شد.

و می‌فرماید:

﴿إِن تُبۡدُواْ ٱلصَّدَقَٰتِ فَنِعِمَّا هِيَۖ وَإِن تُخۡفُوهَا وَتُؤۡتُوهَا ٱلۡفُقَرَآءَ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ وَيُكَفِّرُ عَنكُم مِّن سَيِّ‍َٔاتِكُمۡۗ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ خَبِيرٞ ٢٧١﴾ [البقرة: ٢٧١]

اگر آشکارا صدقه نمایید، کارِ خوبی‌ست و اگر در نهان صدقه دهید و به فقیران بذل و بخشش نمایید، برایتان بهتر است. و برخی از گناهانتان را از میان می­برد. و الله به اعمالتان آگاه است.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿لَن تَنَالُواْ ٱلۡبِرَّ حَتَّىٰ تُنفِقُواْ مِمَّا تُحِبُّونَۚ وَمَا تُنفِقُواْ مِن شَيۡءٖ فَإِنَّ ٱللَّهَ بِهِۦ عَلِيمٞ ٩٢﴾ [آل عمران: ٩٢]

هرگز به نیکی دست نمی­یابید مگر آن‌که از آن‌چه دوست دارید، انفاق کنید؛ الله از آن‌چه انفاق می­کنید، آگاه است.

آیه‌ها، درباره‌ی فضیلت انفاق یا خرج کردن در طاعات و کارهای نیک، فراوان و روشن است.

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: فضیلتِ ثروتمندِ شکرگزار، یعنی کسی که ثروتش را از راه درست و شرعی به‌دست می‌آورد و در راه‌های مشروع، خرج می‌کند».

ثروتمند، به کسی گفته می‌شود که الله متعال، مال و ثروت، دانش، موقعیت و جایگاهی داده است که او را از دیگران، بی‌نیاز می‌سازد؛ گرچه بیش‌تر به کسی ثروتمند می‌گویند که الله متعال به مال و ثروت مادی عطا کرده است.

الله بندگانش را با مال، یعنی با ثروت و فقر می‌آزماید. در میان مردم، کسانی هستند که اگر الله متعال به آن‌ها ثروتی ببخشد، ثروت و بی‌نیازی، آنان را به فساد و تباهی می‌کشاند؛ یعنی سر به طغیان می‌نهند و گمراه می‌شوند. و بندگانی هم هستند که اگر آن‌ها را فقیر بگرداند، فقر و تنگ‌‌دستی، مایه‌ی فساد و تبهکاری آنان می‌گردد. لذا الله به بندگانش به‌اندازه‌ای می‌دهد که لازمه یا درخورِ حکمتِ اوست:

﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ وَنَبۡلُوكُم بِٱلشَّرِّ وَٱلۡخَيۡرِ فِتۡنَةٗۖ وَإِلَيۡنَا تُرۡجَعُونَ ٣٥﴾ [الأنبياء: ٣٥]

هر جان‌داری، (طعم) مرگ را می‌چشد و شما را برای آزمایش با انواع نیک و بد می‌آزماییم و به‌سوی ما بازگردانده می‌شوید.

مال و ثروتی که الله متعال به انسان می‌بخشد، دو گونه است:

**نوع اول:** ثروتی‌ست که انسان، آن را از راه حرام به‌دست می‌آورد؛ مانند رباخوار، دروغ‌گو و کلاه‌برداری که در داد و ستد، حقه‌بازی می‌کند یا اموال دیگران را به‌ناحق می‌خورد. ثروتِ چنین کسی، سودی به او نمی‌بخشد؛ زیرا چنین شخصی در دنیا ثروتمند به‌نظر می‌رسد، اما در حقیقت هم در دنیا فقیر است و هم در آخرت. ثروتی که از راه غیرشرعی به‌دست آید، روز قیامت وبالِ گردن است و انسان به‌خاطرِ آن، مجازات می‌شود و در این میان، بدترین ثروت، ثروتی‌ست که از طریق رباخواری به‌دست می‌آید. الله در کتابش می‌فرماید:

﴿ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ ٱلرِّبَوٰاْ لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ ٱلَّذِي يَتَخَبَّطُهُ ٱلشَّيۡطَٰنُ مِنَ ٱلۡمَسِّۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُوٓاْ إِنَّمَا ٱلۡبَيۡعُ مِثۡلُ ٱلرِّبَوٰاْۗ وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْۚ فَمَن جَآءَهُۥ مَوۡعِظَةٞ مِّن رَّبِّهِۦ فَٱنتَهَىٰ فَلَهُۥ مَا سَلَفَ وَأَمۡرُهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِۖ وَمَنۡ عَادَ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢٧٥﴾ [البقرة: ٢٧٥]

آنان که ربا می­خورند، همانند کسی (از قبرشان) بر می­خیزند که شیطان، او را به‌شدت دچار جنون و اختلال حواس کرده است. زیرا می­گفتند: «داد و ستد مانند رباست»؛ حال آن‌که الله خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است. بنابراین کسی که پس از رسیدن فرمان پروردگارش (درباره­ی ربا) از این عمل باز آید، آن‌چه پیشتر کسب کرده، از اوست و کسانی که دوباره به رباخواری بپردازند، دوزخی­اند و برای همیشه در دوزخ خواهند ماند.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱتَّقُواْ ٱللَّهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ ٱلرِّبَوٰٓاْ إِن كُنتُم مُّؤۡمِنِينَ ٢٧٨ فَإِن لَّمۡ تَفۡعَلُواْ فَأۡذَنُواْ بِحَرۡبٖ مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦۖ وَإِن تُبۡتُمۡ فَلَكُمۡ رُءُوسُ أَمۡوَٰلِكُمۡ لَا تَظۡلِمُونَ وَلَا تُظۡلَمُونَ ٢٧٩﴾ [البقرة: ٢٧٨، ٢٧٩]

ای مؤمنان! تقوای الاهی پیشه کنید و اگر به‌راستی ایمان دارید، آن‌چه را که از اموال ربا (نزد مردم) باقی مانده، رها کنید. پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با الله و رسولش برخاسته­اید؛ و اگر توبه کنید، اصلِ سرمایه­هایتان از شماست و بدین ترتیب نه (با گرفتن ربا) ستم می­کنید و نه (با از دست دادن سرمایه) مورد ستم قرار می­گیرید.

**نوع دوم** از ثروتمندان، کسی‌ست که ثروتش را از راه حلال به‌دست می‌آورد و در معامله‌ی خود صداقت دارد و هیچ دروغ و فریبی در داد و ستدش نیست. لذا ثروتش به او فایده می‌رساند؛ زیرا غالباً الله متعال به کسی که این‌چنین است، توفیق می‌دهد که ثروتش را در راه‌های درست و مفید خرج کند.

این، همان ثروتمندِ شاکر است که ثروتش را از راه درست و شرعی به‌دست می‌آورد و در راه درستی که الله مشروع قرار داده است، هزینه می‌کند.

سپس مؤلف/ چند آیه در این‌باره ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که الله متعال می‌فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنۡ أَعۡطَىٰ وَٱتَّقَىٰ ٥ وَصَدَّقَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٦ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡيُسۡرَىٰ ٧﴾ [الليل: ٥، ٧]

اما کسی که (مالش را در راه الله) بخشید و تقوا پیشه کرد و (آیین و وعده‌ی) نیک الاهی را تصدیق نمود، پس او را در مسیری آسان (که انجام اعمالِ نیک و در نتیجه بهشت است) قرار خواهیم داد.

﴿أَعۡطَىٰ﴾ یعنی مال و ثروتش را در راه درست، بذل و بخشش یا هزینه کرد و در کسب و خرج آن، تقوای الهی پیشه نمود. چنین کسی در مسیری آسان که انجامِ اعمال نیک و در نتیجه بهشت است، قرار می‌گیرد.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا مَنۢ بَخِلَ وَٱسۡتَغۡنَىٰ ٨ وَكَذَّبَ بِٱلۡحُسۡنَىٰ ٩ فَسَنُيَسِّرُهُۥ لِلۡعُسۡرَىٰ ١٠ وَمَا يُغۡنِي عَنۡهُ مَالُهُۥٓ إِذَا تَرَدَّىٰٓ ١١ إِنَّ عَلَيۡنَا لَلۡهُدَىٰ ١٢﴾ [الليل: ٨، ١٢]

ولی کسی که بخل ورزید و خود را (از پاداشی الهی) بی‌نیاز دانست و آیین و وعده‌ی نیک الهی را تکذیب کرد، پس او را در مسیر دشواری (که همان گمراهی و در نتیجه دوزخ است،) قرار خواهیم داد. و آن‌گاه که (در دوزخ) سقوط کند، مال و ثروتش، سودی به حالش ندارد. بی‌گمان راهنمایی کردن (و نشان دادن راه حق) با ماست.

و می‌فرماید:

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا ٱلۡأَتۡقَى ١٧ ٱلَّذِي يُؤۡتِي مَالَهُۥ يَتَزَكَّىٰ ١٨ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ ٢١﴾ [الليل: ١٧، ٢٢]

ولی پرهیزگارترین انسان‌ها از آن آتش شعله‌ور، دور داشته می‌شود؛ همان کسی که مالش را (در راه الله) می‌دهد تا پاک شود. و هیچ‌کس نزد او نعمتی ندارد که (به پاس این حق) به وی پاداش دهد. و تنها به رضای پروردگار بلندمرتبه‌اش (انفاق می‌کند). و به زودی (با کسب رضایت پروردگار و ورود به بهشت) راضی خواهد شد.

لذا کسی که مالش را در راه الله یا به صورتی خرج می‌کند که او را به الله نزدیک می‌گرداند یا مایه‌ی تزکیه و پاکی اوست، از آتش دوزخ دور می‌گردد. البته بذل و بخشش او به‌خاطر منافع شخصی و جبران حقوقی که دیگران بر او دارند، نیست؛ بلکه فقط به‌خاطر الله بذل و بخشش می‌کند. از این‌رو فرمود: ﴿إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠ وَلَسَوۡفَ يَرۡضَىٰ ٢١﴾ یعنی: «تنها به رضای پروردگار بلندمرتبه‌اش انفاق می‌کند و به‌زودی با کسب رضایت پروردگار و پاداشی که الله به او می‌دهد، راضی خواهد شد». بنابراین بر هر مسلمانی واجب است که وقتی الله به او ثروتی می‌دهد، سپاس‌گزارش باشد و مطابق دستور الهی به‌درستی و به‌گونه‌ای به وظیفه‌اش در قبال بذل و بخشش این ثروت عمل نماید که مایه‌ی رضایت و خشنودی الله می‌باشد.

\*\*\*

576- وعن عبدِ اللَّهِ بنِ مسعودٍ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لا حَسَدَ إِلاَّ في اثَنَتَيْن: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّهُ مَالاً، فَسَلَّطَهُ على هَلكَتِهِ في الحَقِّ. ورَجُلٌ آتَاه اللَّهُ حِكْمَةً فُهو يَقضِي بِها وَيُعَلِّمُهَا». [متفقٌ عليه]([[415]](#footnote-415))

**ترجمه:** عبدالله بن‌ مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «رشک بردن (غبطه خوردن) فقط در دو مورد، درست است: شخصی که الله به او مالی داده و به او همت خرج کردن در راه الله را عنایت نموده است؛ و شخصی که الله به او حکمت و معارف دینی داده و او به آن، حکم و عمل می‌کند و - به دیگران نیز- آموزش می‌دهد».

577- وعن ابْنِ عمر$ عَنِ النَّبيِّ قال: «لا حَسَد إِلاَّ في اثنَتَين: رَجُلٌ آتَاهُ اللَّه القُرآن، فهو يَقُومُ بِهِ آنَاءَ اللَّيل وآنَاءَ النَّهار. وَرَجُلٌ آتَاهُ اللَّه مَالاً، فهوَ يُنْفِقهُ آنَاءَ اللَّيْلِ وآنَاءَ النَّهارِ». [متفقٌ عليه]([[416]](#footnote-416))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «رشک بردن (غبطه خوردن) فقط در دو مورد، درست است: شخصی که الله به او قرآن (و معارف قرآنی) را یاد داده و او در ساعت‌های شب و روز، به آن عمل می‌کند([[417]](#footnote-417)) و نیز شخصی که الله به او مالی داده و او در ساعت‌های شب و روز، آن را انفاق می‌کند».

578- وعَن أبي هُريرة أَنَّ فُقَرَاءَ الْمُهَاجِرِينَ أَتَوْا رسولَ اللَّه فقالوا: ذَهَبَ أَهْلُ الدُّثُورِ بِالدَّرَجاتِ العُلَى والنَّعِيمِ المُقِيم. فَقال: «ومَا ذَاك؟» فَقَالُوا: يُصَلُّونَ كمَا نُصَلِّي، ويَصُومُونَ كمَا نَصُوم وَيَتَصَدَّقُونَ ولا نَتَصَدَّق، ويَعتِقُونَ ولا نَعتقُ. فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَفَلا أُعَلِّمُكُمْ شَيئاً تُدرِكُونَ بِهِ مَنْ سبَقَكُم، وتَسْبِقُونَ بِهِ مَنْ بَعْدَكُمْ وَلاَ يَكُونُ أَحَدٌ أَفْضَلَ مِنْكُم إِلاَّ مَنْ صَنَعَ مِثلَ ما صَنَعْتُم؟» قالوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللهِ، قال: «تُسَبِّحُونَ، وتَحمَدُونَ وتُكَبِّرُون دُبُرَ كُلِّ صَلاةٍ ثَلاثاً وثَلاثِينَ مَرَّةً». فَرَجَعَ فُقَرَاءُ المُهَاجِرِينَ إِلى رسولِ اللَّه فَقَالُوا: سَمِعَ إِخْوَانُنَا أَهْلُ الأَموَالِ بِمَا فَعلْنَا، فَفَعَلوا مِثْلَه؟ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: ﴿ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُ﴾ [متفقٌ عليه؛ این، لفظ روايت مسلم است.]([[418]](#footnote-418))

**ترجمه:** ابوهریره می‌‌گوید: فقرای مهاجران نزد رسول‌الله آمدند و گفتند: ثروتمندان، درجات والا و نعمت‌های جاویدان را از آنِ خود ساخته‌اند. پیامبر فرمود: «چگونه؟» گفتند: آن‌ها همانند ما نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، و نیز صدقه می‌دهند و ما نمی‌توانیم صدقه بدهیم و برده آزاد می‌کنند و ما توانایی آزاد کردن برده نداریم. رسول‌الله فرمود: «آیا عملی به شما بیاموزم که به‌وسیله‌ی آن به کسانی که از شما پیشی گرفته‌اند، برسید و از آیندگان خود سبقت بگیرید و کسی برتر از شما نباشد، مگر کسی که مانندِ شما عمل کند؟» گفتند: بله، ای رسول‌خدا!» فرمود: «پس از هر نماز، سی و سه بار "سبحان‌الله" سی و سه بار "الحمدلله" و سی و سه بار "الله اكبر" بگویید». پس از مدتی فقرای مهاجران نزد رسول‌الله بازگشتند و گفتند: ای رسول‌خدا! برادران ثروتمندمان شنیده‌اند که ما چه‌کار می‌کنیم؛ آن‌ها نیز همین عمل را انجام می‌دهند. رسول‌الله فرمود: «این، فضلِ الله است که به هرکس بخواهد، می‌بخشد».

**شرح**

مؤلف/ احادیثی درباره‌ی کسانی ذکر کرده است که اموالشان را انفاق می‌کنند و با بذل و بخشش آن‌ها در راه الله نیکی و احسان می‌نمایند. در حدیث عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عمر آمده است: رشک و غبطه‌ی درست و حقیقی فقط به دو نفر برده می‌شود:

**نخست:** شخصی که الله به او علم و حکمت داده است و او به آن عمل می‌کند و به دیگران نیز آموزش می‌دهد. اگر چنین شخصی را با فردی جاهل و بی‌علم مقایسه کنید، به تفاوت فراوانی که در میان آن‌ها وجود دارد، پی می‌برید. جاهل، الله را از روی جهل و بی‌علمی عبادت می‌کند و چیزی جز آن‌چه از مردم می‌بیند، از شریعت الهی نمی‌داند؛ از این‌رو در همه‌ی موارد، چه درست و چه نادرست، از مردم پیروی می‌نماید و این، نقص و خلل بزرگی در عبادت به‌شمار می‌آید؛ زیرا عبادتی که بدون بصیرت و آگاهی انجام مي‌شود، عبادتی ناقص است.

هم‌چنین مقایسه‌ی عالِم بی‌عمل با عالِم باعملی که علمش را به دیگران منتقل می‌کند، نشان می‌دهد که تفاوت فراوانی با هم دارند. لذا عالِمی قابل رشک و غبطه است که به علمش عمل می‌کند و آن را به دیگران منتقل می‌سازد.

**دوم:** شخصی که الله به او مال و ثروت داده و او شب و روز، آن را در راه الله و در راه‌هایی انفاق می‌کند که الله می‌پسندد. چنین شخصی نیز قابل رشک است. ولی کسی که الله به او مال و ثروت بخشیده و او آن را برای خشنودی الله انفاق نمی‌کند، نه خودش قابل رشک است و نه مال و ثروتی که دارد؛ زیرا اگر این شخص از ثروتش بهره‌ای ببرد، تنها بهره‌ای دنیوی‌ست و در آخرت، هیچ نفعی برایش ندارد؛ چراکه آن را به‌خاطر الله و در راه او انفاق نمی‌کند. هم‌چنین اگر کسی فقیر باشد، به او رشک نمی‌برند؛ بلکه ثروتمندی قابل رشک است که الله متعال به او ثروت داده و همت خرج کردن در راه‌های درستی را که مایه‌ی خشنودی الله می‌باشد، به او عنایت نموده است.

سپس حدیث ابوهریره را ذکر کرده است که فقرای مهاجران نزد پیامبر آمدند و گفتند: «ای رسول‌خدا! ثروتمندان، همه‌ی اجر و پاداش، یعنی درجات والا و نعمت های جاویدان را از آنِ خود ساخته‌اند». فرمود: «چگونه؟» عرض کردند: «آن‌ها همانند ما نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند، و نیز صدقه می‌دهند و ما نمی‌توانیم صدقه بدهیم و برده آزاد می‌کنند و ما توانایی آزاد کردن برده نداریم». یعنی آن‌ها از ما برترند؛ زیرا الله با مال و ثروتی که به آنان بخشیده بر آن‌ها منت نهاده و این امکان برایشان وجود دارد که اموالشان را برای اطاعت از الله و کسب رضایت او بذل و بخشش نمایند.

رسول‌الله فرمود: «آیا عملی به شما بیاموزم که به‌وسیله‌ی آن به کسانی که از شما پیشی گرفته‌اند، برسید و از آیندگان خود سبقت بگیرید و کسی برتر از شما نباشد، مگر آن‌که مانندِ شما عمل کند؟» گفتند: «بله، ای رسول‌خدا!» فرمود: «پس از هر نماز، سی و سه بار "سبحان‌الله" سی و سه بار "الحمدلله" و سی و سه بار "الله اكبر" بگویید». پس از مدتی فقرای مهاجران دوباره نزد رسول‌الله بازگشتند و گفتند: «ای رسول‌خدا! برادران ثروتمندمان شنیده‌اند که ما چه‌کار می‌کنیم؛ آن‌ها نیز همین عمل را انجام می‌دهند». رسول‌الله فرمود: «این، فضلِ الله است که به هرکس بخواهد، می‌بخشد». یعنی الله متعال آنان را ثروتمند ساخته و به آن‌ها مال و ثروت داده است و آنان، این ثروت را برای اطاعت الله، بذل و بخشش می‌کنند و این، لُطفِ خداست.

این حدیث، نشان‌گر این‎ست که صحابه در کارهای نیک بر یکدیگر پیشی می‌جستند؛ همان‌گونه که وقتی ثروتمندان از این رهنمود رسول‌الله اطلاع یافتند، مانند فقرا به انجام آن مبادرت ورزیدند و انجامش دادند. فقرا نزد پیامبر آمده بودند و شکایت داشتند که به سبب فقر و تنگ‌دستی، از انجام پاره‎ای از عبادت‌های مالی، عاجزند. پیامبر آن‌ها را به انجامِ عملی راهنمایی فرمود که به وسیله‌ی آن به کسانی که از آن‌ها پیشی گرفته‌اند، برسند و از آیندگان خود، سبقت بگیرند.

آنان به رهنمود رسول‌الله عمل کردند، ولی پس از مدتی بازگشتند و شکایت داشتند که برادران ثروتمندشان نیز با شنیدن این رهنمود، همین عمل را انجام می‌دهند. رسول‌الله فرمود: ﴿ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ﴾ [الجمعة: ٤] ، یعنی: «این، فضلِ الله است که به هرکس بخواهد، می‌بخشد».

خلاصه این‌که بر انسان واجب است مال و ثروتی را که الله به او بخشیده، در جهت کسب خشنودی الله انفاق نماید و چنین شخصی، قابل رشک است؛ یعنی به مال و ثروتِ مفیدی که الله به او داده است، رشک می‌برند.

\*\*\*

65- باب: یاد مرگ و کوتاه کردن آرزو

الله متعال می‌فرماید:

﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوۡنَ أُجُورَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ فَمَن زُحۡزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدۡخِلَ ٱلۡجَنَّةَ فَقَدۡ فَازَۗ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ١٨٥﴾ [آل عمران: ١٨٥]

هر جان‌داری طعم مرگ را می‌چشد و روز رستاخیز پاداشتان را به‌طور کامل خواهید گرفت. پس هر کس از آتش جهنم دور گردد و وارد بهشت شود، رستگار است. زندگی دنیا تنها بهره‌ای فریبنده است و بس.

**شرح**

مؤلف، نووی/ در ریاض الصالحین، بابی بدین عنوان گشوده است: «یاد مرگ و کوتاه کردن آرزو». مؤلف/ در این باب یادآور می‌شود بر هر خردمندی واجب است که همواره به یاد مرگ باشد و آرزوهای دنیوی‌اش را کوتاه نماید. منظور، امید به اجر الهی یا دست‌یابی به پاداشی نیست که الله برای نیکوکاران فراهم کرده است؛ بلکه منظور، این‎ست که در دنیا، آروزهای دور و دراز نداشته باشید. چه بسیار انسان‌هایی که آرزوهای دور و دراز دارند، اما مرگ، آن‌ها را غافل‌گیر می‌نماید! چه بسیارند کسانی که حساب و کتاب می‌کنند و خیال در سر می‌پرورانند که چنین و چنان خواهند کرد، اما ناگهان اجل سرمی‌رسد و همه‌ی آرزوها را ترک می‌کنند و رشته‌های آرزوهایشان گسسته می‌شود!

شایسته‌ است هر خردمندی همین‌که احساس کرد دل به دنیا بسته یا به آن فریفته و مشغول شده است، مرگ و آخرت را یاد کند. زیرا مرگ، سرنوشتی‌ست که هیچ شک و تردیدی در آن نیست، اما آرزوهای انسان در دنیا، به‌گونه‌ای‎ست که گاه به آن دست می‌یابد و گاه به آرزوهایش نمی‌رسد:

﴿مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ عَجَّلۡنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ﴾ [الإسراء: ١٨]

هر کس خواهان دنیای زودگذر باشد، خیلی زود در همین دنیا آن‌چه بخواهیم، به او، بلکه به هرکه بخواهیم، عطا می‌کنیم.

فرمود:﴿مَا نَشَآءُ﴾، یعنی آن‌چه بخواهیم، به او می‌دهیم و نفرمود: آن‌چه او، خود  
بخواهد؛ بلکه آن‌چه الله بخواهد، به او عطا می‌کند.

﴿مَّن كَانَ يُرِيدُ ٱلۡعَاجِلَةَ عَجَّلۡنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلۡنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ يَصۡلَىٰهَا مَذۡمُومٗا مَّدۡحُورٗا ١٨ وَمَنۡ أَرَادَ ٱلۡأٓخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعۡيَهَا وَهُوَ مُؤۡمِنٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ كَانَ سَعۡيُهُم مَّشۡكُورٗا ١٩﴾ [الإسراء: ١٨، ١٩]

هر کس خواهان دنیای زودگذر باشد، خیلی زود در همین دنیا آن‌چه بخواهیم، به او، بلکه به هر که بخواهیم، عطا می‌کنیم و آن‌گاه دوزخ را جایگاهش قرار می‌دهیم که نکوهیده و بدور از رحمت الهی وارد آن می‌شود. و هر کس آخرت را بخواهد و چنان‌که باید برای آن تلاش نماید و مؤمن باشد، از سعی و تلاش چنین کسانی قدردانی می‌شود.

سپس مؤلف/ آیاتی از قرآن را ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که الله می‌فرماید:

﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوۡنَ أُجُورَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ﴾ [آل عمران: ١٨٥]

هر جان‌داری طعم مرگ را می‌چشد و روز رستاخیز پاداشتان را به‌طور کامل خواهید گرفت.

لذا هر جان‌داری، چه انسان باشد و چه هر موجود زنده‌ی دیگری طعم مرگ را به‌طور قطع می‌چشد. در این آیه از مردن به چشیدن طعم مرگ، تعبیر شده است؛ زیرا مرگ، تلخ است و انسان، آن را ناخوشایند می‌داند.

ولی مؤمن هنگامی که مرگش فرامی‌رسد و مژده‌ی نعمت‌هایی را می‌یابد که نزد خداست، مشتاق دیدار الله می‌شود و در آن هنگام، مرگ را ناخوشایند نمی‌داند. الله متعال فرمود: ﴿كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۗ وَإِنَّمَا تُوَفَّوۡنَ أُجُورَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۖ﴾، یعنی: «و روز قیامت پاداشتان را به‌طور کامل دریافت می‌کنید». اگر انسان در دنیا، نتیجه‌ی عملش را ببیند، این، همه‌ی اجر و پاداش او به‌شمار نمی‌آید؛ بلکه پاداش کامل، پاداشی‌ست که انسان آن را به‌طور کامل در قیامت دریافت می‌کند. زیرا گاه مؤمن در دنیا نتیجه‌ی اعمال نیکش را می‌بیند، اما این، غیر از پاداش کاملی‌ست که در آخرت به او می‌دهند و پاداش کامل، در قیامت خواهد بود. ﴿فَمَن زُحۡزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدۡخِلَ ٱلۡجَنَّةَ فَقَدۡ فَازَ﴾، یعنی: «پس هرکس از آتش دوزخ دور گردد و وارد بهشت شود، رستگار است». لذا رستگاری دو جنبه دارد: رهایی از یک امر ناخوشایند و رسیدن به یک خواسته؛ یعنی رهایی از دوزخ که بسیار سخت و ناگوار است و نیز ورود به بهشت که خواسته و امیدِ هر کسی می‌باشد. این، رستگاری بزرگ و بی‌نظیری‌ست. ﴿وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ١٨٥﴾، یعنی: «زندگی دنیا، تنها بهره‌ای فریبنده است و بس». الله راست فرموده است؛ دنیا، کالا و بهره‌ای فریبنده و فانی می‌باشد که بقایی ندارد و مانند ره‌توشه‌ای‎ست كه مسافر از آن استفاده می‎کند تا به مقصدش برسد. با این حال، فریبنده است و انسان را می‌فریبد و زیبا و آراسته در نظر می‌آید.

هرچه دنیا بیش‌تر شود و انسان، بیش‌تر به آن درآویزد، از آخرت دورتر می‌گردد. از این‌رو پیامبر فرموده است: «وَاللَّهِ ما الفقْرَ أَخْشَى عَلَيْكُم، وَلكنّي أَخْشى أَنْ تُفْتَحَ عَلَيْكُم الدُّنْيَا كما فُتِحَتْ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلَكُم، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا، فَتَهْلِكَكُمْ كَمَا أَهْلَكَتْهُمْ».([[419]](#footnote-419)) یعنی: «به الله سوگند، من برای شما از بابت فقر نگران نیستم؛ بلکه از این می‌ترسم که دروازه‌ی دنیا به روی شما گشوده شود و مانند گذشتگان که بر سر دنیا، با هم رقابت کردند، شما نیز به رقابت با یکدیگر بپردازید و دنیا، همان‌گونه که آنان را به هلاکت کشاند، شما را نیز به هلاکت برساند».

از این‌رو گاه می‌بینیم که اگر انسان در تنگنا یا در وضعیت متوسطی باشد، برایش بهتر است؛ زیرا ثروت، او را می‌فریبد و باعث می‌شود که سر به طغیان بگذارد. لذا الله متعال فرمود: ﴿وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ١٨٥﴾، یعنی: «زندگی دنیا، تنها بهره‌ای فریبنده است و بس». پس به دنیا فریفته نشوید و به آخرت توجه کنید که اگر انسان در آن، از آتش دوزخ دور گردد و به بهشت برود، به رستگاری بزرگ و بی‌نظیری دست یافته است.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤﴾ [لقمان: ٣٤]

و هیچ‌‌کس نمی‌‌داند فردا چه دستاوردی خواهد داشت و هیچ‌کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد.

و می‌فرماید:

﴿فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَ‍ٔۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ٦١﴾ [النحل: ٦١]

و چون اجلشان فرا رسد، نه لحظه‌ای تأخیر می‌کنند و نه لحظه‌ای پیش می‌افتند.

**شرح**

مؤلف/، در باب یاد مرگ و کوتاه کردن آرزو، ضمنِ آیاتی که ذکر کرده، این آیه را یادآور شده است که الله می‌فرماید:

﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرُۢ ٣٤﴾ [لقمان: ٣٤]

و هیچ‌‌کس نمی‌‌داند که فردا چه دست‌آوردی خواهد داشت و هیچ‌کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد. به‌راستی که الله، دانای آگاه است.

این، یکی از کلیدهای غیب است که کسی جز الله آن را نمی‌داند. الله متعال می‌فرماید:

﴿۞وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلۡغَيۡبِ لَا يَعۡلَمُهَآ إِلَّا هُوَۚ﴾ [الأنعام: ٥٩]

و کلید­های غیب نزد اوست و کسی جز او از آن آگاه نیست.

کلیدهای غیب، همین پنج موردی‌ست که در این آیه ذکر شده است:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ عِندَهُۥ عِلۡمُ ٱلسَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗاۖ وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُۚ﴾ [لقمان: ٣٤]

همانا دانش (مربوط به زمان) قیامت، نزد الله است؛ (و اوست که) باران را فرو می‌فرستد و آنچه را که در رحم‌هاست، می‌داند و هیچ‌‌کس نمی‌‌داند که فردا چه دستاوردی خواهد داشت و هیچ‌کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد.

کسی جز الله از این پنج مورد، آگاه نیست؛ لذا هیچ‌کس زمان برپا شدن قیامت را نمی‌داند. حتی جبرئیل که برترین فرشته‌ی الهی‌ست از داناترین شخصِ بشر، یعنی از رسول‌الله پرسید: «فَأَخْبِرْنِي عَنِ السَّاعةِ». یعنی: «به من درباره‌ی (زمانِ) قیامت خبر بده». پیامبر فرمود: «مَا المسْؤُولُ عَنْهَا بأَعْلَمَ مِن السَّائِل»([[420]](#footnote-420)): «کسی که از او می‌پرسی (یعنی خود رسول‌خدا) از سؤال‌کننده، داناتر نیست». لذا تنها الله زمان برپا شدن قیامت را می‌داند.

﴿وَيُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ﴾ یعنی: «و اوست که باران را فرومی‌فرستد». نازل‌کننده‌ی باران، خود می‌داند که چه زمانی باران را فرو می‌فرستد؛ پس الله همان ذاتی‌ست که از زمان نزول باران، آگاه می‌باشد و خود، آن را نازل می‌کند. «غیث» به بارانی گفته می‌شود که با نزول آن، گیاه می‌روید و سختی و خشکی برطرف می‌شود. از این‌رو هر بارانی، «غیث» نیست؛ زیرا گاه الله در باران، برکت نمی‎گذارد و در نتیجه‌ی باران، گیاهی از زمین نمی‌روید. همان‌گونه که رسول‌الله فرموده است: «لَيْسَتِ السَّنَةُ أَنْ لا تُمْطَرُوا بَلِ السَّنَةُ أَنْ تُمْطَرُوا وَلا تُنْبِتُ الأَرْضُ شَيْئًا».([[421]](#footnote-421)) یعنی: «قحطی و خشکسالی، این نیست که برای شما باران نبارد؛ بلکه قحطی، این‎ست که بارها باران ببارد، اما گیاهی از زمین نروید».

چنین مواردی، زیاد روی می‌دهد؛ گاه بارها باران می‌بارد، اما الله متعال هیچ برکتی در آن نمی‌گذارد و از این‌رو گیاهی از زمین نمی‌روید و زمین، زنده و سرسبز نمی‌شود. پس ذاتی که باران بابرکت را نازل می‌کند، الله متعال است و فروفرستنده‌ی باران، خود از زمان ریزشِ آن آگاه می‌باشد. و اما گزارش‌هایی که درباره‌ی وضع هوا و انتظار نزول باران در فلان منطقه می‌شنویم، در حقیقت نتیجه‌ی محاسبات هواشناسی‌ست که هواشناسان، بر پایه‌ی محاسبات مربوط به این دانش، درمی‌یابند که آیا هوا، برای نزول باران، مساعد است یا خیر؛ با این حال، در بسیاری از موارد، اشتباه می‌کنند. بنابراین، کسی جز الله از زمان نزول باران آگاه نیست و نیز نمی‌داند که آیا بارانی که انتظارِ بارشِ آن وجود دارد، بابرکت خواهد بود یا خیر.

﴿وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡأَرۡحَامِ﴾: «و آن‌چه را در رحم‌هاست، می‌داند» و کسی جز الله از آن‌چه در رحم‌هاست، آگاه نیست. جنین‌ها موجود در رحم‌ها، وضعیت‌های گوناگونی دارند که پاره‌ای از این حالت‌ها، حتی در شکمِ مادر نیز قابل درک و شناسایی هستند و پاره‌ای از آن‌ها هیچ وقت، قابل شناخت نیستند. به عنوان مثال می‌توان دریافت که آیا جنین، پسر است یا دختر؟ البته زمانی که الله نشانه‌های جنس جنین را می‌آفریند. اما این‌که این جنین، به‌طور دقیق چه زمانی متولد خواهد شد و زنده به دنیا خواهد آمد یا مرده و نیز آیا مدتی طولانی زنده خواهد بود یا مدتی اندک، و این‌که عملِ نیکی خواهد داشت یا کردارِ بدی و هم‌چنین فرجامش نیک و سعادتمندانه خواهد بود یا بد و تیره‌روز، یا از رزق و روزیِ فراوانی برخوردار خواهد شد یا روزیِ اندکی خواهد یافت، بر همه پوشیده است و کسی جز الله از آن، آگاه نیست.

﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسٞ مَّاذَا تَكۡسِبُ غَدٗا﴾: «هیچ‌کس نمی‌داند که فردا چه دست‌آوردی خواهد داشت». یعنی هیچ‌کس نمی‌‌داند که در آینده، دست‌آورد نیکی خواهد داشت یا دست‌آوردِ بدی؛ شاید هم پیش از فرارسیدنِ فردا بمیرد یا فردا از کار و تلاش، باز بماند؛ کسی چه می‌داند؟ انسان همواره می‌گوید: فردا چنین خواهم کرد، فردا چنان خواهم کرد، اما هیچ کاری انجام نمی‌دهد! از این‌رو هیچ‌کس به‌یقین نمی‌داند که فردا چه عمل‌کردی خواهد داشت؛ گرچه تصمیم می‌گیرد و حساب و کتاب می‌کند، اما شرایط، طورِ دیگری رقم می‌خورد.

﴿وَمَا تَدۡرِي نَفۡسُۢ بِأَيِّ أَرۡضٖ تَمُوتُ﴾: «و هیچ‌کس نمی‌داند در کدامین سرزمین می‌میرد». آیا در شهر و دیار خودش می‌میرد یا در نزدیکیِ آن یا در غربت؟ آیا در دریا می‌میرد یا در آسمان و سوار بر هواپیما؟ نمی‌داند؛ بلکه تنها الله می‌داند.

وقتی با وجودی که این‌سو و آن‌سو و هرجا که بخواهیم، می‌رویم و نمی‌دانیم که در کدامین سرزمین یا در کجا خواهیم مُرد، پس از زمانِ مرگ خود نیز بی‌اطلاعیم و نمی‌دانیم که صبح می‌میریم یا عصر، شب می‌میریم یا هنگامِ نیم‌روز، ماهی که در آن می‌میریم، دور است یا نزدیک؟ نمی‌دانیم که مرگمان در چه زمانی و در کدامین سرزمین خواهد بود؟ حال که چنین است، پس آرزوهایمان را کوتاه کنیم و آرزوهای دور و درازی نداشته باشیم؛ هیچ گاه نگو: من که جوانم و هنوز، فرصت زیادی دارم. چه یسار جوانانی که در جوانی، از دنیا رفته و مرده‌اند! و چه بسیار کهن‌سالانی که از عمری طولانی برخوردار شده‌اند! نگو: من که صحیح و سالم هستم و مرگ، دور است؛ چه بسیار افرادی که به بیماری‌های مرگ‌بار و غیرقابل درمان دچار شده‌اند و خیلی زود مرده‌اند! چه بسیار کسانی که در یک چشم به‌هم زدن، در اثر یک حادثه از دنیا رفته‌اند! و چه بسیار افرادی که ناگهان چشم از دنیا فروبسته‌اند! لذا شایسته‌ی هیچ‌کس نیست که آرزوهای طولانی داشته باشد؛ بلکه باید عمل کنیم: دنیا کار و تلاش خود را می‌طلبد و آخرت، کار و تلاشی درخورِ خود می‌جوید. لذا برای آخرت، با ایمان به الله و توکل بر او به‌گونه‌ای تلاش کنیم که درخورِ آن است.

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ لَا يَسۡتَ‍ٔۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ٦١﴾ [النحل: ٦١]

و چون اجلشان فرا رسد، نه لحظه‌ای تأخیر می‌کنند و نه لحظه‌ای پیش می‌افتند.

وقتی اجل انسان فرارسد، امکان ندارد که یک دقیقه تأخیر کند یا دقیقه‌ای پیش بیفتد؛ بلکه اجلِ انسان، مشخص و محدود است و لحظه ای پس و پیش نمی‌شود؛ پس چرا آروزهای طولانی در سر بپرورانیم؟

انسان نمی‌داند که مرگش چه زمانی فرامی‌رسد و نمی‌داند که در چه سرزمینی می‌میرد. یکی از برادران قابل اعتماد، برایم تعریف می‌کرد: در سفر حج، سوار بر شتر بودیم و هم‌سفری داشتیم که مادرِ بیمارش با او بود و او از مادرش نگهداری و پرستاری می‌کرد. کاروان هنگام بازگشت از مکه، در پایان شب به‌راه افتاد؛ او که از مادرش مراقبت می‌نمود، نتوانست با کاروان حرکت کند؛ لذا از کاروان عقب ماند و صبح که شد، به راه افتاد، اما به آن‌ها نرسید و راه را گم کرد. مسیری در میان کوه‌ها در پیش گرفت تا به خیمه‌ای رسید که چند نفر در آن بودند. از آن‌ها پرسید: راهِ "نجد" کجاست؟ گفتند: تو از راه نجد، خیلی دور شده‌ای. شتر را بخوابان و استراحت کن؛ ما خود، تو را می‌رسانیم. آن مرد، شتر را خواباند و مادرش را پایین آورد. هنوز مادرش به زمین تکیه نزده بود که الله متعال، جانش را گرفت. چگونه با حاجیان از "قصیم" به "مکه" آمده بود؛ الله متعال چنین مقدّر کرد که این مرد، راهش را گم کند و به این مکان برسد. کسی جز الله، این را نمی‌داند.

زمانِ مرگ خود را نیز نمی‌دانیم. چه همه شنیده‌ایم که برخی از مردم، اندکی درنگ کرده یا عقب مانده‌اند، اما حادثه‌ای برای آن‌ها پیش آمده است و جان باخته‌اند؛ ولی اگر می‌رسیدند، جانِ سالم به‌دَر می‌بردند. همه‌ی این‌ها بدین خاطر است که الله اجل و سرآمدِ هر چیزی را مشخص و محدود قرار داده است. از این‌رو انسان باید به‌هوش باشد و آرزوهای طولانی را از سر ببرد و برای آخرت خویش تلاش کند و در این فکر باشد که خیلی زود خواهد مُرد و بدین‌سان برای آخرتش آماده باشد. همه‌ی این آیات، نشان‌ می‌دهد که انسان باید آروزهایش را کوتاه نماید و برای آخرت، آماده شود.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُمۡ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩ وَأَنفِقُواْ مِن مَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوۡلَآ أَخَّرۡتَنِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٠ وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَاۚ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ١١﴾ [المنافقون: ٩، ١١]

ای مؤمنان! اموال و فرزندانتان، شما را از یاد الله غافل نکنند. و کسانی که چنین روی‌کردی دارند، زیان‌کارند. و از آن‌چه به شما داده‌ایم، انفاق کنید؛ پیش از آن‌که مرگ هر یک از شما فرا رسد و بگوید: «ای پروردگارم! ای کاش (مرگ) مرا اندکی به تأخیر می‌انداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم. و الله، هرگز مرگ کسی را که اجلش فرا رسیده، به تأخیر نمی‌اندازد. و الله، به کردارتان آگاه است.

و می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ كَلَّآۚ إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَاۖ وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٠٠ فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ ١٠١ فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٢ وَمَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فِي جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ ١٠٣ تَلۡفَحُ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ وَهُمۡ فِيهَا كَٰلِحُونَ ١٠٤ أَلَمۡ تَكُنۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ١٠٥ قَالُواْ رَبَّنَا غَلَبَتۡ عَلَيۡنَا شِقۡوَتُنَا وَكُنَّا قَوۡمٗا ضَآلِّينَ ١٠٦ رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡهَا فَإِنۡ عُدۡنَا فَإِنَّا ظَٰلِمُونَ ١٠٧ قَالَ ٱخۡسَ‍ُٔواْ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ١٠٨ إِنَّهُۥ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ١٠٩ فَٱتَّخَذۡتُمُوهُمۡ سِخۡرِيًّا حَتَّىٰٓ أَنسَوۡكُمۡ ذِكۡرِي وَكُنتُم مِّنۡهُمۡ تَضۡحَكُونَ ١١٠ إِنِّي جَزَيۡتُهُمُ ٱلۡيَوۡمَ بِمَا صَبَرُوٓاْ أَنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ١١١ قَٰلَ كَمۡ لَبِثۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ عَدَدَ سِنِينَ ١١٢ قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖ فَسۡ‍َٔلِ ٱلۡعَآدِّينَ ١١٣ قَٰلَ إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗاۖ لَّوۡ أَنَّكُمۡ كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١١٤ أَفَحَسِبۡتُمۡ أَنَّمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ عَبَثٗا وَأَنَّكُمۡ إِلَيۡنَا لَا تُرۡجَعُونَ ١١٥﴾

[المؤمنون : ٩٩، ١١٥]

و چون مرگ هر یک از ایشان فرا رسد، می‌گوید: ای پروردگارم! مرا بازگردان تا در سرایی که (کارهای نیک را) رها کردم، به انجام اعمال شایسته بپردازم. هرگز؛ این، فقط سخنی‌ست که او بر زبان می‌آورد و تا روزی که برانگیخته می‌شوند، برزخی فرارویشان است. آن‌روز که در صور دمیده می‌شود، آن‌روز پیوند خویشاوندی در میانشان نخواهد بود و از (حالِ) یکدیگر نمی‌پرسند. پس کسانی که ترازوی کارهای نیکشان سنگین باشد، رستگارند. و آنان که میزان نیکی‌هایشان سبک باشد، به خویش زیان زده‌اند و جاودانه در دوزخ می‌مانند. آتش، چهره‌هایشان را می‌سوزاند و آنان در آن، چهره‌های زشت و در هم کشیده‌ای دارند. آیا آیه‌های من بر شما خوانده نمی‌شد و شما آن‌را دروغ می‌شمردید؟ می‌گویند: بدبختی و شقاوتمان بر ما چیره شد و ما مردم گمراهی بودیم. ای پروردگارمان! ما را از این‌جا بیرون بیاور و اگر دوباره (به‌سوی کفر و گناه) بازگشتیم، واقعا ستمکاریم. (پروردگار) می‌گوید: در آن خوار و ساکت باشید و با من سخن نگویید. همانا گروهی از بندگانم می‌گفتند: ای پروردگارمان! ایمان آوردیم؛ پس ما را بیامرز و بر ما ببخشای که تو، بهترین بخشاینده‌ای. ولی شما، آنان را به ریشخند گرفتید؛ تا آن‌جا که مرا از خاطرتان بردند و شما به آنان می‌خندیدید. من امروز به پاس شکیبایی و صبرشان به آنان پاداش دادم که به‌راستی ایشان رستگارند. (پروردگار) می‌گوید: به شمارش سال‌ها، چقدر در زمین ماندید؟ می‌گویند: یک روز یا بخشی از یک روز؛ پس از شمارشگران بپرس. می‌فرماید: چه شایسته بود که می‌دانستید تنها اندکی (در زمین) ماندید؛ آیا گمان بردید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما به‌سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟

**شرح**

مؤلف/ در کتابش «ریاض‌الصالحین» در باب «یاد مرگ و کوتاه کردن آرزوها» این فرموده‌ی الله متعا را ذکر کرده است که می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُمۡ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩ وَأَنفِقُواْ مِن مَّا رَزَقۡنَٰكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ فَيَقُولَ رَبِّ لَوۡلَآ أَخَّرۡتَنِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖ فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ١٠ وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَاۚ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ ١١﴾ [المنافقون: ٩، ١١]

ای مؤمنان! اموال و فرزندانتان، شما را از یاد الله غافل نکنند. و کسانی که چنین روی‌کردی دارند، زیان‌کارند. و از آن‌چه به شما داده‌ایم، انفاق کنید؛ پیش از آن‌که مرگ هر یک از شما فرا رسد و بگوید: «ای پروردگارم! ای کاش (مرگ) مرا اندکی به تأخیر می‌انداختی تا صدقه دهم و از نیکوکاران باشم.

الله متعال به انفاق کردن آن‌چه به ما بخشیده، امر نموده و به ما نسبت به چیزی که قطعی و گریزناپذیر می‌باشد، هشدار داده است: ﴿مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِيَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ﴾: «پیش از آن‌که مرگ هر یک از شما فرا رسد». در آن هنگام انسان افسوس می‌خورد که چرا انفاق نکرده است و می‌گوید: ﴿رَبِّ لَوۡلَآ أَخَّرۡتَنِيٓ إِلَىٰٓ أَجَلٖ قَرِيبٖ﴾، یعنی آرزو می‌کند که ای کاش پروردگار، اندکی مرگش را به‌تأخیر می‌انداخت؛ ﴿فَأَصَّدَّقَ وَأَكُن مِّنَ ٱلصَّٰلِحِينَ﴾ تا فرصتی دوباره بیابد و صدقه دهد و از نیکوکاران باشد.

الله می‌فرماید: ﴿وَلَن يُؤَخِّرَ ٱللَّهُ نَفۡسًا إِذَا جَآءَ أَجَلُهَاۚ وَٱللَّهُ خَبِيرُۢ بِمَا تَعۡمَلُونَ١١﴾: «و الله، هرگز مرگ کسی را که اجلش فرا رسیده است، به تأخیر نمی‌اندازد. و الله، به کردارتان آگاه است». لذا وقتی اجل فرا رسد، امکان ندارد که انسان، لحظه‌ای درنگ کند؛ بلکه ناگزیر در سرآمدی که الله بنا بر حکمت خویش مشخّص فرموده است، می‌میرد. از این‌رو عمر برخی از انسان‌ها طولانی‌ست و برخی نیز عمر کوتاهی دارند. چنان‌که عده‎ای از انسانها، از روزیِ گسترده و فراخی برخوردار می‌شوند و عده‌ای دیگر تنگ‌دست و فقیرند؛ برخی از آن‌ها علم و دانش فراوانی به‌دست می‌آورند و برخی هم دانش اندکی می‌یابند. گروهی از انسان‌ها فهم و درکی قوی دارند و درک و فهمِ دسته‌ای دیگر، ضعیف است؛ برخی بلندقامت‌اند و عده‌ای کوتاه‌قد. به عبارت دیگر، الله بندگانش را در همه چیز، گوناگون آفریده است.

الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تُلۡهِكُمۡ أَمۡوَٰلُكُمۡ وَلَآ أَوۡلَٰدُكُمۡ عَن ذِكۡرِ ٱللَّهِۚ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ٩﴾ [المنافقون: ٩]

ای مؤمنان! اموال و فرزندانتان، شما را از یاد الله غافل نکنند. و کسانی که چنین روی‌کردی دارند، زیان‌کارند.

الله متعال از این‌که اموال و فرزندانمان، ما را از یادِ او غافل کنند، نهی فرموده و بیان نموده است که هرکس چنین روی‌کردی داشته باشد و اموال و فرزندانش، او را از یادِ الله متعال غافل کنند، زیان‌کار است؛ هرچند فرزندان و اموال فراوانی داشته باشد، اما از آن‌‌رو که از یاد الله متعال غافل شده است، زیان‌کار می‌باشد.

لذا کسی سود می‌برد که به ذکر و یاد الله مشغول شود. ذکر الله متعال، فقط گفتن «لاإله‌إلاالله» نیست؛ بلکه شامل هر سخنی می‌شود که مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله متعال است؛ هم‌چنین هر عملی که انسان را به الله نزدیک کند، ذکر او به‌شمار می‌آید. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَۖ إِنَّ ٱلصَّلَوٰةَ تَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِۗ وَلَذِكۡرُ ٱللَّهِ أَكۡبَرُۗ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَصۡنَعُونَ ٤٥﴾ [العنكبوت: ٤٥]

و نماز را برپا دار؛ بی‌گمان نماز از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد. و ذکر و یاد الله، بزرگ‌تر است. و الله می‌داند چه انجام می‌دهید.

انسان همین‌که سخنی می‌گوید تا به الله نزدیکی بجوید یا عملی انجام می‌دهد تا به الله متعال نزدیک شود، در آن هنگام که چنین نیتی می‌کند، ذاکر به‌شمار می‌آید و در حقیقت، در ذکر و یاد الله متعال است. لذا ذکر، شاملِ هر سخن یا کرداری‌ست که مایه‌ی تقرب و نزدیکی به الله می‌باشد. می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَ أَحَدَهُمُ ٱلۡمَوۡتُ قَالَ رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُۚ﴾ [المؤمنون : ٩٩، ١٠٠]

و چون مرگ هر یک از ایشان فرا رسد، می‌گوید: ای پروردگارم! مرا بازگردانید تا در سرایی که (کارهای نیک را) رها کردم، به انجام اعمال شایسته بپردازم.

یعنی آن‌گاه مرگِ هر یک از منکِران پیامبران فرا می‌رسد، می‌گوید: مرا به دنیا بازگردانید تا به انجامِ کارهای نیکی بپردازم که در آن‌جا ترک کردم. نمی‌گوید: تا به لذت‌ها، کاخ‌ها و کام‌جویی از زنان دنیا بپردازم؛ بلکه می‌گوید: ﴿لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُ﴾: «تا در سرایی که کارهای نیک را رها کردم، به انجامِ اعمال شایسته بپردازم» و به بذل و بخشش اموالی مشغول شوم که از انفاق آن در راه الله دریغ نمودم. الله متعال می‌فرماید: ﴿كَلَّآ﴾؛ یعنی: هرگز؛ هیچ رجوعی در کار نیست و بازگشت به دنیا، امکان ندارد. زیرا:

﴿إِذَا جَآءَ أَجَلُهُمۡ فَلَا يَسۡتَ‍ٔۡخِرُونَ سَاعَةٗ وَلَا يَسۡتَقۡدِمُونَ ٤٩﴾ [يونس : ٤٩]

وقتی اجلشان فرا رسد، لحظه‌ای تأخیر یا تعجیل نخواهند داشت.

سپس الله متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَآئِلُهَا﴾؛ یعنی: «این، فقط سخنی‌ست که او بر زبان می‌آورد». منظور، همان درخواستی‌ست که چنین انسانی در هنگام مرگش می‌گوید و آرزوی بازگشت دوباره به دنیا را می‌کند: ﴿رَبِّ ٱرۡجِعُونِ ٩٩ لَعَلِّيٓ أَعۡمَلُ صَٰلِحٗا فِيمَا تَرَكۡتُ﴾: «ای پروردگارم! مرا بازگردانید تا در سرایی که کارهای نیک را رها کردم، به انجامِ اعمال شایسته بپردازم». ﴿وَمِن وَرَآئِهِم بَرۡزَخٌ إِلَىٰ يَوۡمِ يُبۡعَثُونَ ١٠٠﴾: «و تا روزی که برانگیخته می‌شوند، برزخی فرارویشان است». یعنی: پیشِ روی این‌ها که مرگشان فرارسیده است. برزخ، حدّ فاصل میان دنیا و قیامت است؛ فرقی نمی‌کند که انسان در زمین دفن گردد یا روی زمین، خوراک درندگان شود و باد، او را به هر سو پراکنده کند یا در قعر دریا ناپدید گردد. همه‌ی این‌ها برزخ نامیده می‌شود. و همه تا روزِ قیامت که از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند، این عالَم را تجربه خواهند کرد.

﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ ١٠١﴾ [المؤمنون : ١٠١] : «آن‌گاه که - روز قیامت- در صور دمیده می‌شود، آن‌روز پیوند خویشاوندی در میانشان نخواهد بود و از (حالِ) یکدیگر نمی‌پرسند». گفتنی‎ست: دو بار در صور دمیده می‌شود:

نخستین بار که در صور دمیده می‌شود، همه وحشت‌زده و هراسان می‌گردند و می‌میرند؛ بدین‌سان که اسرافیل در صور می‌دهد و صدای وحشتناکی از آن، بلند می‌شود که همه‌ی مردم به وحشت می‌افتند و می‌میرند، جز آن‌که الله متعال بخواهد.

وقتی برای دومین بار در صور دمیده می‌شود، ارواح از صور خارج می‌شوند و به پیکرهایشان بازمی‌گردند. و این، سرآغاز زندگیِ همیشگی خواهد بود و پس از آن، هیچ مرگی وجود ندارد. «آن‌روز پیوند خویشاوندی در میانشان نخواهد بود و از (حالِ) یکدیگر نمی‌پرسند»: ﴿فَإِذَا نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَلَآ أَنسَابَ بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ وَلَا يَتَسَآءَلُونَ ١٠١﴾ [المؤمنون : ١٠١]؛ یعنی پس از این‌که از قبرهایشان برانگیخته می‌شوند، نسبت‌های خویشاوندی، هیچ سودی به حالشان نخواهد داشت و جویای حالِ یکدیگر نخواهند بود. بلکه الله متعال می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ يَفِرُّ ٱلۡمَرۡءُ مِنۡ أَخِيهِ ٣٤ وَأُمِّهِۦ وَأَبِيهِ ٣٥ وَصَٰحِبَتِهِۦ وَبَنِيهِ ٣٦ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾ [عبس : ٣٤، ٣٧]

روزی که آدمی از برادرش فرار می‌کند، و از مادر و پدرش می‌گریزد. و نیز از همسر و فرزندانش. در آن روز هر کسی گرفتاری و کاری دارد که او را به خود مشغول می‌کند.

در صورتی که در دنیا جویای حالِ یکدیگرند و می‌پرسند: فلانی چطور است و چه می‌کند؟ چه اتفاقی برایش افتاده است؛ اما در آخرت، هر کسی گرفتار خویش است و به خود مشغول می‌باشد: ﴿لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُمۡ يَوۡمَئِذٖ شَأۡنٞ يُغۡنِيهِ ٣٧﴾ [عبس:٣٧]

الله متعال می‌فرماید: ﴿فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٢﴾ ؛ یعنی: «پس کسانی که ترازوی کارهای نیکشان سنگین باشد، رستگارند». لذا مردم در آن روز دو دسته خواهند بود: گروهی که ترازوی کارهای نیکشان سنگین است؛ چنین کسانی رستگارند، یعنی به آن‌چه دوست دارند، می‌رسند و از آن‌چه برایشان ناگوار است، رهایی می‌یابند....

**موازین**، جمع میزان و به معنای ترازوست و در کتاب و سنت، هم به صورت جمع آمده و هم به‌صورت فرد. الله متعال در این‌جا می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا مَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ ٦﴾ [القارعة: ٦] . پیامبر فرموده است: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ».([[422]](#footnote-422)) یعنی: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان سبک است؛ ولی در ترازوی اعمال سنگین می‌باشد و محبوب پروردگار رحمان است: سبحان‌الله وبحمده، سبحان‌الله العظیم». فرمود: «فِي الْمِيزَانِ» و نگفت: «فِي الْمَوازِين». لذا این واژه یک بار به صورت جمع ذکر شد و باری دیگر به صورت مفرد. به سبب فراوانیِ چیزهایی که وزن می‌شوند، به صورتِ جمع ذکر شده است و چون فقط یک ترازوی دقیق وجود دارد که ظلمی در وزن کردن در کار نیست و حقّ کسی ضایع نمی‌شود، به صورتِ مفرد آمده است.

اما چه چیزی وزن یا سنجیده می‌شود؟ برخی از علما گفته‌اند: اعمال و برخی دیگر گفته‌اند: کارنامه یا نامه‌های اعمال. عده‌ای دیگر بر این باورند که خودِ عمل‌کنندگان وزن می‌شوند. زیرا احادیثی درباره‌ی هر یک از این دیدگاه‌ها وجود دارد.

کسانی که می‌گویند: آن‌چه وزن می‌شود، اعمال است، به این فرموده‌ی الاهی ا‌ستدلال کرده‌اند که الله می‌فرماید:

﴿فَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٍ خَيۡرٗا يَرَهُۥ ٧ وَمَن يَعۡمَلۡ مِثۡقَالَ ذَرَّةٖ شَرّٗا يَرَهُۥ ٨﴾ [الزلزلة: ٧، ٨]

پس هرکس هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند، آن را می‌بیند. و هر کس هم‌وزن ذره‌ای بدی نماید، آن‌را می‌بیند.

در این آیه به سنجش عمل اشاره شده است. پیش‌تر حدیثی ذکر شد که پیامبر فرموده است: «كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ». یعنی: «دو کلمه وجود دارد که بر زبان سبک است؛ ولی در ترازوی اعمال سنگین می‌باشد و محبوب پروردگار رحمان است: سبحان‌الله وبحمده، سبحان‌الله العظیم». در این حدیث به سنگین بودن این عمل یا این دو کلمه در ترازوی اعمال تصریح شده است.

استدلالِ کسانی که گفته‌اند: کارنامه‌ها یا نامه‌های اعمال سنجیده می‌شوند، به حدیثی‌ست که در آن آمده است: روز قیامت کارنامه‌های بنده‌ای را می‌گشایند که همه‌ی آن‌ها آکنده از بدی‌هاست. الله از او می‌پرسد: ای بنده‌ی من! آیا فرشتگانم به تو ستم کرده‌اند؟ پاسخ می‌دهد: خیر؛ بلکه این‌ها، اعمالی‌ست که خودم انجام داده‌ام. آن‌جاست که بنده، هلاکت خود را قطعی می‌بیند. در آن هنگام الله متعال به او می‌فرماید: «تو، نزد ما نیکی و امانتی داری». و سپس برگه‌ای می‌آورند که در آن نوشته است: «لاإله‌إلاالله».([[423]](#footnote-423)) وی، این کلمه را با اخلاص و از صمیم قلب گفته است. این برگه را در کفه‌ی ترازو می‌گذارند و برگه‌ها یا کارنامه‌هایی را که پُر از بدی‌هاست، در کفه‌ی دیگر؛ کفه‌ی آن یک برگه، سنگین‌تر است. از این حدیث، چنین برمی‌آید که آن‌چه سنجیده یا وزن می‌شود، کارنامه‌هاست.

کسانی که گفته‌اند: خودِ عمل‌کنندگان وزن می‌شوند، به این آیه استدلال کرده‌اند که الله می‌فرماید:

﴿فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا ١٠٥﴾ [الكهف: ١٠٥]

پس ترازویی برای آنان برپا نخواهیم کرد.

هم‌چنین به این حدیث استدلال کرده‌اند که: عبدالله بن مسعود بسیار لاغر بود و پاهای باریک و ضعیفی داشت؛ باری بالای درختِ «اراک»([[424]](#footnote-424)) رفته بود که باد شدیدی وزید و او را تکان داد. مردم به او خندیدند. پیامبر پرسید: چرا می‌خندید؟ گفتند: به‌خاطر ساق‌های باریکش. رسول‌الله فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَهُمَا أَثْقَلُ فِي الْمِيزَانِ مِنْ أُحُدٍ».([[425]](#footnote-425)) یعنی: «سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست، ساق‌هایش در ترازو، از اُحُد سنگین‌تر خواهند بود». و این، نشان می‌دهد که آن‌چه سنجیده یا وزن می‌شود، خودِ عمل‌کننده است.

لذا روز قیامت، اعمال یا نامه‌های اعمال و یا خود عمل‌کنندگان، سنجیده می‌شوند:

﴿فَمَن ثَقُلَتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ١٠٢ وَمَنۡ خَفَّتۡ مَوَٰزِينُهُۥ فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فِي جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ ١٠٣﴾ [المؤمنون : ١٠٢، ١٠٣]

پس کسانی که ترازوی کارهای نیکشان سنگین باشد، رستگارند. و آنان که میزان نیکی‌هایشان سبک باشد، به خویش زیان زده‌اند و جاودانه در دوزخ می‌مانند.

فرمود: ﴿فَأُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ فِي جَهَنَّمَ خَٰلِدُونَ ١٠٣ ﴾: «چنین کسانی به خود زیان زده‌اند». زیرا وقتی پا به هستی گذاشتند، پیام‌آوران الهی، پیام حق را برایشان آوردند و حقیقت را برای آن‌ها روشن ساختند، اما آن‌ها از حق روی گرداندند و از پذیرش آن سرپیچی کردند و از وجودشان در دنیا، هیچ بهره‌ای نبردند. الله متعال می‌فرماید:

﴿فَٱعۡبُدُواْ مَا شِئۡتُم مِّن دُونِهِۦۗ قُلۡ إِنَّ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَأَهۡلِيهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ ١٥﴾ [الزمر: ١٥]

بگو: زیان‌کاران، کسانی هستند که روز قیامت به خود و خانواده‌ی خویش زیان می‌زنند. هان! این، همان زیان آشکار است.

سپس الله متعال بیان می‌فرماید که آن‌ها همان‌گونه که عذاب و شکنجه‌ی جسمی می‌بینند، عذاب روحی و قلبی نیز می‌بینند و سرزنش می‌گردند و به آن‌ها گفته می‌شود: ﴿أَلَمۡ تَكُنۡ ءَايَٰتِي تُتۡلَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ ١٠٥﴾ [المؤمنون : ١٠٥]؛ یعنی: «آیا آیه‌های من بر شما خوانده نمی‌شد و شما آن‌را دروغ می‌شمردید؟» آری؛ آیه‌های الاهی بر آنان خوانده و تببین می‌شد. پیامبران پیام حق را برایشان آوردند، ولی آن‌ها کفر ورزیدند و این آیات را تکذیب کردند. لذا در پاسخ می‌گویند: ﴿قَالُواْ رَبَّنَا غَلَبَتۡ عَلَيۡنَا شِقۡوَتُنَا وَكُنَّا قَوۡمٗا ضَآلِّينَ ١٠٦ رَبَّنَآ أَخۡرِجۡنَا مِنۡهَا فَإِنۡ عُدۡنَا فَإِنَّا ظَٰلِمُونَ ١٠٧﴾ [المؤمنون : ١٠٦، ١٠٧]؛ یعنی: «بدبختی و شقاوتمان بر ما چیره شد و ما مردم گمراهی بودیم. ای پروردگارمان! ما را از این‌جا بیرون بیاور و اگر دوباره - به‌سوی کفر و گناه- بازگشتیم، واقعا ستمکاریم». بدین‌سان اعتراف می‌کنند که شقاوتشان بر آنان چیره شده و به گمراهی آشکاری دچار گشته‌اند که آن‌ها را به دوزخ کشانده است. الله، ما و شما را در پناهِ خویش قرار دهد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿قَالَ ٱخۡسَ‍ُٔواْ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ١٠٨﴾ [المؤمنون: ١٠٨] ؛ یعنی: «پروردگار می‌گوید: در آن خوار و ساکت باشید و با من سخن نگویید». این، شدیدترین سرزنش و سخنی‌ست که الله به آن‌ها می‌گوید: ﴿قَالَ ٱخۡسَ‍ُٔواْ فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ١٠٨﴾.و اگر بارها با الله سخن بگویند، پاسخشان را نمی‌دهد و درخواستشان را نمی‌پذیرد؛ زیرا چنین حکم فرموده که باید جاودانه در دوزخ بمانند.

سپس الله متعال به بیان برخوردِ این‌ها با دوستان الاهی پرداخته و فرموده است: ﴿إِنَّهُۥ كَانَ فَرِيقٞ مِّنۡ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَآ ءَامَنَّا فَٱغۡفِرۡ لَنَا وَٱرۡحَمۡنَا وَأَنتَ خَيۡرُ ٱلرَّٰحِمِينَ ١٠٩﴾ [المؤمنون : ١٠٩] ؛ یعنی: «همانا گروهی از بندگانم می‌گفتند: ای پروردگارمان! ایمان آوردیم؛ پس ما را بیامرز و بر ما ببخشای که تو، بهترین بخشاینده‌ای». این‌ها کسانی هستند که به الله و پیامبرشان ایمان آورده، می‌گفتند: پروردگارا! به تو و پیامبرانت و حقیقتی که از سوی تو آورده‌اند، ایمان داریم. پس گناهانمان را بیامرز تا وارد دوزخ نشویم و بر ما ببخشای تا به بهشت برویم.

﴿فَٱتَّخَذۡتُمُوهُمۡ سِخۡرِيًّا حَتَّىٰٓ أَنسَوۡكُمۡ ذِكۡرِي وَكُنتُم مِّنۡهُمۡ تَضۡحَكُونَ ١١٠﴾ [المؤمنون: ١١٠] : «ولی شما، آنان را به ریشخند گرفتید؛ تا آن‌جا که مرا از خاطرتان بردند و شما به آنان می‌خندیدید». یعنی به‌اندازه‌ای این مؤمنان را به‌ریشخند گرفتید که مرا از یاد بردید و این مسخره‌کردن‌ها، شما را آن‌قدر مشغول نمود که مرا فراموش کردید. ﴿وَكُنتُم مِّنۡهُمۡ تَضۡحَكُونَ ١١٠﴾؛ یعنی: در دنیا به مؤمنان می‌خندیدند و آنان را مسخره می‌کردند. اما الله متعال در سوره‌ی «مطففین» می‌فرماید:

﴿فَٱلۡيَوۡمَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنَ ٱلۡكُفَّارِ يَضۡحَكُونَ ٣٤﴾ [المطففين: ٣٤]

پس امروز مؤمنان به کافران می‌خندند.

خندیدن مؤمنان به کافران در آخرت، هیچ گریه یا پیامدی منفی برای مؤمنان در پی ندارد؛ اما نتیجه‌ی خندیدن کافران به مسلمانان در دنیا، گریه‌ای همیشگی در آخرت است. پناه بر الله.

﴿إِنِّي جَزَيۡتُهُمُ ٱلۡيَوۡمَ بِمَا صَبَرُوٓاْ أَنَّهُمۡ هُمُ ٱلۡفَآئِزُونَ ١١١﴾ [المؤمنون: ١١١]: «من امروز به پاس شکیبایی و صبرشان به آنان پاداش دادم که به‌راستی ایشان رستگارند». یعنی: الله متعال، مؤمنان را به پاس صبر و شکیبایی بر اطاعت الله و خویشتن‌داری در برابر معصت و نافرمانی از او، رستگار می‌گرداند و مؤمنان را به نعمت‌های خوشایند خویش می‌رساند و آن‌ها را از عذاب‌های ترسناکش نجات می‌دهد. الله از آن جهت در این آیه به رستگاری مؤمنان تصریح فرموده است که این خبر، بر افسوس و پشیمانی منکِران پیامبران بیفزاید؛ گویا الله به تکذیب‌کنندگان می‌فرماید: اگر شما نیز همانند مؤمنان عمل می‌کردید، به این پاداش بزرگ دست می‌یافتید. از این‌رو بر حسرت و افسوس تکذیب‌کنندگان افزوده می‌شود. مؤمنانی که در دنیا به‌ریشخند گرفته شدند و بر آن‌ها خندیدند، چه وضعیتی پیدا می‌کنند و این‌ها که مؤمنان را مسخره کردند، در دوزخ چه حالی دارند؟

﴿قَٰلَ كَمۡ لَبِثۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ عَدَدَ سِنِينَ ١١٢ قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖ فَسۡ‍َٔلِ ٱلۡعَآدِّينَ ١١٣﴾ [المؤمنون: ١١٢، ١١٣]: «- پروردگار- می‌گوید: به شمارش سال‌ها، چقدر در زمین ماندید؟ می‌گویند: یک روز یا بخشی از یک روز؛ پس از شمارش‌گران بپرس». بنگرید؛ با این‌که پیامبران الاهی نزدشان آمدند و چندان عمر یافتند که می‌توانستند در آن پند بگیرند، اما هیچ بهره‌ای از آن نبردند؛ از این‌رو در آخرت، گمان می‌کنند که فقط یک روز یا بخشی از آن در دنیا بوده‌اند! ﴿قَٰلَ كَمۡ لَبِثۡتُمۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ عَدَدَ سِنِينَ ١١٢ قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖ فَسۡ‍َٔلِ ٱلۡعَآدِّينَ ١١٣﴾: «می‌گویند: یک روز یا بخشی از یک روز -در زمین بوده‌ایم.- پس از شمارش‌گران بپرس». یعنی از کسانی بپرس که حسابِ ماندنشان را در دنیا داشته‌اند، ولی به گمان ما، فقط یک روز یا بخشی از آن در دنیا بوده‌ایم.

الله متعال می‌فرماید: ﴿قَٰلَ إِن لَّبِثۡتُمۡ إِلَّا قَلِيلٗاۖ لَّوۡ أَنَّكُمۡ كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ ١١٤﴾ [المؤمنون: ١١٤] : «پروردگار می‌گوید: چه شایسته بود که می‌دانستید تنها اندکی (در زمین) ماندید». یعنی تنها اندکی در دنیا بوده و اینک به آخرت کوچ کرده‌اید و جاودانه در آن عذاب می‌شوید. لذا اگر از افرادِ آگاه بودید، به میزانِ انکاری که نسبت به پیامبران داشتید و نیز به حد و اندازه‌ی اعمالی که درباره‌اش زیان کرده‌اید، پی می‌بردید.

﴿أَفَحَسِبۡتُمۡ أَنَّمَا خَلَقۡنَٰكُمۡ عَبَثٗا وَأَنَّكُمۡ إِلَيۡنَا لَا تُرۡجَعُونَ ١١٥﴾ [المؤمنون : ١١٥] : «آیا پنداشتید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما به‌سوی ما بازگردانده نمی‌شوید؟» آن‌ها، گمان می‌کردند که به سوی الله بازنمی‌گردند؛ لذا در آخرت به‌خاطر این گمان نادرست، توبیخ و سرزنش می‌شوند. آیا از حکمت خداست که این موجود را بیافریند و پیامبرانی به سویش بفرستد و کتاب‌هایی بر او فروفرستد، اما همه چیز با مرگ پایان یابد و از میان برود و هیچ بازگشت و بعثتی در کار نباشد؟ امکان ندارد؛ بلکه این، گمان و پندارِ کافران است. الله متعال می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْۚ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنَ ٱلنَّارِ ٢٧﴾ [ص : ٢٧]

این، پندار کافران است. پس وای به حال کافران از آتش (دوزخ)!

سپس الله متعال می‌فرماید:

﴿فَتَعَٰلَى ٱللَّهُ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡحَقُّۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡكَرِيمِ ١١٦﴾ [المؤمنون : ١١٦]

الله، فرمان‎روای حق و راستین، بس برتر و فراتر است؛ هیچ معبود راستینی جز او که پروردگار عرش گرانقدر است، وجود ندارد.

یعنی الله از هر نقص، بدی و عیبی برتر و فراتر است و به ذات خویش بالای عرش خود می‌باشد. ﴿ٱلۡمَلِكُ﴾ یعنی فرمان‎روای بزرگ و قدرتمند. ﴿ٱلۡحَقُّۖ﴾، یعنی ذاتی که قدرت و فرمان‎روایی‌اش، حق و راستین است، نه باطل. ﴿لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ﴾: «معبود برحقی جز او وجود ندارد». ﴿رَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡكَرِيمِ ١١٦ وَمَن يَدۡعُ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ لَا بُرۡهَٰنَ لَهُۥ بِهِۦ فَإِنَّمَا حِسَابُهُۥ عِندَ رَبِّهِۦٓ﴾ تا پایان سوره؛ یعنی: «پروردگار عرش گران‌قدر؛ و هرکس معبود دیگری با الله بخواند، هیچ دلیل و برهانی ندارد».

از این آیان چنین برمی‌آید که بر انسان واجب است قدرِ لحظه‌لحظه‌ی عمرش را بداند و مانندِ این‌ها نباشد که عمر خود را تَلَف می‌کنند و زیان می‌بینند.؛ زیرا سرانجام هر انسانی برانگیخته می‌شود و مجازات می‌شود و باید پاسخ‌گوی اعمالش باشد.

\*\*\*

الله متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلۡحَقِّ وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡۖ وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ ١٦﴾ [الحديد: ١٦]

آیا برای مؤمنان، آن‌ زمان نرسیده که دل‌هایشان برای یاد الله و آن‌چه از حق نازل شده، نرم شود و مانند کسانی نباشند که پیش‌تر به آنان کتاب داده شد و زمان بر آنان طولانی گذشت و دل‌هایشان سخت گشت؟ و بسیاری از آنان فاسق و بدکار بودند.

آیه‌های روشن و فراوانی در این‌باره وجود دارد.

579- وعن ابن عمر رضي اللهُ عنهما قال: أَخَذ رسولُ اللَّه بِمَنْكِبَيَّ، فقال: «كُنْ في الدُّنْيا كأَنَّكَ غريبٌ، أَوْ عَابِرُ سبيلٍ». وَكَانَ ابنُ عمر رضي اللهُ عنهما يقول: إِذَا أَمْسيْتَ، فَلا تَنْتظِرِ الصَّباحَ وإِذَا أَصْبحْتَ، فَلا تنْتَظِرِ الْمَساءَ، وخُذْ منْ صِحَّتِكَ لِمَرَضِكَ ومِنْ حياتِك لِموتكَ. [روایت بخاري]([[426]](#footnote-426))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله شانه‌هایم را گرفت و فرمود: «در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذری هستی».

ابن‌عمر$ می‌گفت: «شب‌هنگام منتظر صبح نباش و هنگامی که صبح شد، در انتظار شب نباش؛ هنگام تن‌درستی برای دوران بیماری‌ات بهره‌برداری نما و با استفاده از حیات خویش برای مرگ خود، آماده شو».

**شرح**

مؤلف/ در باب یاد مرگ و کوتاه کردن آرزو، این فرموده‌ی الهی را ذکر کرده که فرموده است:

﴿أَلَمۡ يَأۡنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن تَخۡشَعَ قُلُوبُهُمۡ لِذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾ [الحديد: ١٦]

آیا برای مؤمنان، آن‌ زمان نرسیده که دل‌هایشان برای یاد الله نرم شود؟

منظور از خشوع در این‌جا، خضوع و نرم شدن دل‌هاست. ﴿لِذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾، یعنی برای یاد الله یا هنگام یادِ الله. الله متعال در وصف مؤمنان می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ إِيمَٰنٗا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ٢﴾ [الأنفال: ٢]

مؤمنان، تنها کسانی هستند که چون الله یاد شود، دل­هایشان ترسان می­گردد و هنگامی که آیاتش بر آنان تلاوت شود، ایمانشان ­افزایش می­یابد و بر پروردگارشان توکل می­کنند.

لذا ﴿لِذِكۡرِ ٱللَّهِ﴾ ، بدین معناست که دل‌هایشان، الله و عظمتش را به‌یاد بیاورند؛ ﴿وَمَا نَزَلَ مِنَ ٱلۡحَقِّ﴾ و برای آن‌چه از حق نازل شده است، نرم شوند؛ یعنی همان چیزهایی که در کتاب‌الله آمده است. زیرا این کتاب، حق را آورده و حاویِ حقیقت می‌باشد و پیامبر که این کتاب بر او نازل شده، حق و حقیقت را آورده است؛ از این‌رو شایسته و سزاوار هر مؤمنی‌ست که قلبش هنگام یاد الله و به‌خاطر حقایقی که نازل شده، خاشع و نرم باشد.

الله متعال می‌فرماید: ﴿وَلَا يَكُونُواْ كَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡكِتَٰبَ مِن قَبۡلُ فَطَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡۖ﴾ [الحديد: ١٦]؛ یعنی: و مانند اهل کتاب – یهود و نصارا- نباشند که پیش‌تر به آنان کتاب داده شد و زمان بر آنان طولانی گذشت و دل‌هایشان سخت گشت. کتابی که به نصارا داده شد، انجیل بود و کتابِ یهودیان، تورات. یهودیان، به انجیل کفر ورزیدند و نصارا قرآن را انکار کردند؛ از این‌رو همگی کافر شدند. یهودیان پیش از بعثت پیامبر مورد خشم پروردگار قرار گرفتند؛ زیرا حق و حقیقتی را که عیسی آورده بود، می‌دانستند، اما از آن سرپیچی و روی‌گردانی کردند. پس از بعثت پیامبر، یهود و نصارا، همه مورد خشم الهی قرار گرفتند؛ زیرا نصارا حق را می‌دانستند و پیامبر را می‌شناختند؛ همان‌گونه که فرزندان خود را می‌شناختند. با این حال، از او سرپیچی و روی‌گردانی کردند و بدین‌سان همه‌ی اهل کتاب مورد خشم پروردگار قرار گرفتند. زیرا اصل بر این‎ست که منظور از کسانی که مورد خشم قرار گرفتند، کسانی هستند که حقیقت را دریافتند، اما به آن عمل نکردند؛ مانند آن دسته از یهود و نصارا که پس از بعثت پیامبر حقیقت را انکار نمودند.

﴿فَطَالَ عَلَيۡهِمُ ٱلۡأَمَدُ﴾؛ یعنی: «زمان، بر آنان طولانی گذشت»؛ زیرا پیامبر ششصد سال پس از عیسی برانگیخته شد. ﴿فَقَسَتۡ قُلُوبُهُمۡ﴾ از این‌رو بسیاری از اهل کتاب در این مدت طولانی دچار انحراف شدند و دل‌هایشان سخت گشت. لذا الله متعال می‌فرماید: ﴿وَكَثِيرٞ مِّنۡهُمۡ فَٰسِقُونَ ١٦﴾: «و بسیاری از آنان فاسق بودند». نفرمود: بیش‌ترشان یا همه‌ی آن‌ها فاسق و منحرف بودند؛ بلکه بسیاری از آن‌ها از حق و حقیقت، دور و منحرف شدند. الله ما را از این‌که مانند این دسته از اهل کتاب باشیم، برحذر داشته است. اگر به امت اسلامی نگاهی بیندازیم، می‌بینیم که مرتکب همان اعمالی می‌شوند که پیش‌تر اهل کتاب مرتکب شده‌اند. اینک دورانی طولانی از زمان بعثت پیامبر گذشته و دل‌های بسیاری از افراد این امت، سخت شده و بسیاری از آن‌ها منحرف شده‌اند. لذا کسانی بر مسلمانان تسلط یافته‌اند که شایستگی حکم‌رانی بر مسلمانان را ندارند؛ یا فاسقند و یا از دایره‌ی اسلام، خارج می‌باشند. زیرا کسانی که مطابق کتاب‌الله و سنت پیامبرش حکم نمی‌رانند و معتقدند که قوانین خودساخته‌ی بشر، از حکمِ الله و پیامبرش بهتر است، بدون شک کافرند و از دایر‌ه‌ی اسلام خارج می‌باشند. البته الله متعال مردم را به‌وسیله‌ی یکدیگر می‌آزماید. لذا اگر مؤمن، صبر و شکیبایی پیشه کند و منتظر گشایشی از سوی الله باشد و به اسبابی روی بیاورد که او را به مقصود می‌رساند، الله متعال مشکلات فرارویش را آسان می‌گرداند. خلاصه این‌که الله ما را از این‌که مانند اهل کتاب باشیم که دل‌هایشان سخت شد، برحذر داشته است؛ اما متأسفانه بسیاری از ما در عصرِ حاضر، خود را به این سنگ‌دلان همانند می‌سازیم و بسیاری از این‌ها از فرمان الهی و اطاعت از او منحرف و دور شده‌اند.

سپس مؤلف/ می‌گوید: آیه‌های فراوان و روشنی در این‌باره وجود دارد.

و اما احادیث؛ عبدالله بن عمر$ می‌گوید: «رسول‌الله شانه‌هایم را گرفت». پیامبر از آن جهت شانه‌های ابن‌عمر$ را گرفت که توجهش را به فرموده‌اش بیش‌تر کند و این، روش آموزشی نیک و پسندیده‌ای بود که رسول‌الله داشت؛ چنان‌که هنگام سخن گفتن اسلوب و شیوه‌ای به‌کار می‌برد که توجه شنونده را بیش‌تر می‌کرد؛ گاه با یک عمل، مانند این‌جا و گاه با سخن. همان‌گونه که از اصحابش پرسید: «أَلا أُنَبِّئُكُمْ بِأَكْبَرِ الْكَبَائِرِ؟» یعنی: «آیا شما را از بزرگ‌ترین گناهان کبیره آگاه نسازم؟». گفتند: «بله، ای رسول‌خدا!»

سپس رسول‌الله به ابن‌عمر$ فرمود: «در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذری هستی». سبحان‌الله! الله متعال به پیامبرش، سخنان جامع، کامل و شیوا عطا کرد. لذا این دو جمله، می‌تواند چراغی فراروی انسان در مسیر زندگی‌اش باشد. مسافر و رهگذر با هم تفاوت دارند؛ رهگذر از آبادی یا مسیری می‌گذرد و آن‌جا توقف نمی‌کند. اما مسافر، برای مدتی کوتاه، مثلاً دو یا سه یا ده روز و یا یک ماه در جایی اقامت می‌نماید و سپس از آن‌جا کوچ می‌کند. اما رهگذر و مسافر، محلّ گذر یا اقامت‌گاه موقّت خود را محل اقامت دایمی یا محل سکونت همیشگی قرار نمی‌دهند. از این‌رو رسول‌الله فرمود: «در دنیا چنان باش که گویی مسافر یا رهگذری هستی». هر مسافر و رهگذری می‌خواهد به وطن یا نزد خانواده‌ی خویش بازگردد. لذا اگر انسان در دنیا چنین روی‌کردی داشته باشد، یعنی خود را در جایگاه یک مسافر یا رهگذر بداند، چیزی جز آخرت نمی‌خواهد و همواره برای آخرت خود تلاش می‌کند و چیزی جز آخرت در برابر دیدگانش نیست؛ از این‌رو به‌گونه‌ای به سوی آخرت حرکت می‌کند که به خواسته‌های ارزشمند اخروی و سعادت همیشگی آن می‌رسد.

ابن‌عمر$ می‌گفت: «شب‌هنگام منتظر صبح نباش و هنگامی که صبح شد، در انتظار شب نباش». چه بسیار انسان‌هایی که سپیده‌دم، سالم بوده‌اند، اما صبح را به شب نرسانده و مرده‌اند! چه بسیار مردمانی که شب را به صبح نرسانده‌اند! چه بسیار افرادی که لباس پوشیدند، اما مُرده‌شو لباسشان را درآورد! چه بسیار کسانی که از خانه بیرون رفتند و هرگز به خانه بازنگشتند‌ و از نهار یا شامی که برای آن‌ها تدارک دیده‌ بودند، نخوردند! چه بسیار انسان‌هایی که خوابیدند و هیچ‌گاه از رختخواب برنخاستند! لذا شایسته‌ی هیچ انسانی نیست که آرزوهای طولانی در سر بپروراند؛ بلکه باید همواره هوشیار، آگاه و زیرک باشد. این معنای سخنِ ابن‌عمر$ می‌باشد. ابن‌عمر هم‌چنین می‌گفت: «هنگام تن‌درستی برای دوران بیماری‌ات بهره‌برداری نما و با استفاده از حیات خویش برای مرگ خود، آماده شو». آدمِ سالم، آسوده‌خاطر و راحت و بی‌خیال است و فرصت و سلامتی دارد؛ اما کسانی که قدر سلامتی و فراغت را نمی‌دانند، بسیارند! زیرا گمان می‌کنند این سلامتی، ماندگار است و دنیا برایشان بقا دارد یا به کامشان خواهد بود؛ از این‌رو قدر این نعمت را نمی‌دانند.

ابن‌عمر$ می‌گفت: «هنگام تن‌درستی برای دوران بیماری‌ات بهره‌برداری نما». آدمِ بیمار، جسمی رنجور و روانی خسته دارد و دنیا بر او تنگ می‌گردد و نمی‌تواند کارهایی را انجام دهد که در صحتش انجام می‌دهد؛ از این‌رو باید هنگام تن‌درستی برای لحظات بیماری‌اش بهره‌برداری کند و از زندگی خود، کمال استفاده را برای مرگ خویش ببرد. خود مقایسه کنید و ببینید که آیا زندگی طولانی‌تر است یا مرگ؟ بدون شک زندگی با مرگ، قابل مقایسه نیست. لذا انسانِ عاقل تا زنده است، از زندگی‌اش برای مرگ خویش یا زمانی که فرصت و توان عمل ندارد، استفاده می‌کند؛ زیرا پیامبر فرموده است: «إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلاثَةٍ: إِلاَّ مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ».([[427]](#footnote-427)) یعنی: «هنگامی که انسان می‌میرد، پاداش اعمالش قطع می‌گردد، مگر از سه عمل: صدقه‌ی جاری، یا علم و دانش سودمندی که از آن استفاده می‌شود، یا فرزند شایسته‌ای که برایش دعا می‌کند». پس از زندگی خویش برای آخرت خود، استفاده کنید.

\*\*\*

580- وَعَنْه أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «مَا حَقُّ امْرِیءٍ مُسلِمٍ لَهُ شَيءٌ يُوصِي فِيه، يبِيتُ لَيْلَتَيْنِ إِلاَّ وَوَصِيَّتُهُ مَكْتُوبَةٌ عِنْدَهُ». [متفقٌ عليه؛ این، لفظ بخاري است.]([[428]](#footnote-428))

وفي روايةٍ لمسلم: «يَبِيتُ ثَلاثَ لَيَالٍ». قال ابنُ عمر: مَا مَرَّتْ عَلَيَّ لَيْلَةٌ مُنذُ سَمِعتُ رسولَ اللَّه قال ذلِكَ إِلاَّ وَعِنْدِي وَصِيَّتِي.

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «برای مسلمانی که چیزی برای وصیت دارد، جایز نیست که دو شب بر او بگذرد و وصیت‌نامه‌اش را ننوشته باشد».

در روایت مسلم آمده است: «سه شب را سپری کند». ابن‌عمر$ می‌گوید: از   
  
زمانی که این سخن را از رسول‌الله شنیده‌ام، یک شب نیز بر من نگذشته، مگر این‌که وصیت‌نامه‌ام نزدم بوده است.

581- وعن أَنس قال: خَطَّ النَّبِيُّ خُطُوطاً فقال: «هَذا الإِنسَانُ وَهَذا أَجَلُه، فَبَيْنَما هو كَذَلِكَ إِذ جَاءَ الخَطُّ الأَقْرَبُ». [روایت بخاري]([[429]](#footnote-429))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر چند خط رسم کرد و فرمود: «این، انسان و این، اجلِ اوست؛ در این میان که انسان به زندگی و آرزوهای خویش سرگرم است، ناگهان خطّ نزدیک‌تر – یعنی مرگش- فرا می‌رسد».

582- وعن ابن مسعُودٍ قال: خَطَّ النَّبِيُّ خَطًّا مُرَبَّعًا، وخَطَّ خَطًّا في الْوَسَطِ خَارِجًا مِنْهُ، وَخَطَّ خُططاً صِغَارًا إِلى هَذَا الَّذِي في الوَسَطِ مِنْ جَانِبِهِ الَّذِي في الوَسَط، فَقال: «هَذَا الإِنسَان، وَهَذَا أَجَلُهُ مُحِيطاً بِهِ أو قَد أَحَاطَ بِهِ وَهَذَا الَّذِي هُوَ خَارِجٌ أَمَلُهُ وَهَذِهِ الُخطَطُ الصِّغَارُ الأَعْراض، فَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذَا، نَهَشَهُ هَذا، وَإِنْ أَخْطَأَهُ هَذا نَهَشَهُ هَذا». [روایت بخاري]([[430]](#footnote-430))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر مربّعی رسم کرد و یک خط در وسط آن کشید که از مربع، خارج می‌شد و اطراف این خط که داخل مربع قرار داشت، خط‌های کوچکی رسم نمود و فرمود: «این - خط که داخل مربّع قرار دارد- انسان است و این مربّع، اجل اوست که او را احاطه کرده و این خط که بیرونِ مربّع است، اجلِ اوست و این خط‌های کوچک، حوادث و مشکلات هستند که اگر از یکی از آن‌ها نجات یابد، گرفتارِ آن یکی می‌شود».

**شرح**

سپس مؤلف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «برای مسلمانی که چیزی برای وصیت دارد، جایز نیست که دو شب بر او بگذرد و وصیت‌نامه‌اش را ننوشته باشد». ابن‌عمر$ می‌گوید: از زمانی که این سخن را از رسول‌الله شنیده‌ام، یک شب نیز بدون وصیت‌نامه بر من نگذشته است.

منظور از وصیت، این‎ست که انسان درباره‌ی بخشی از ثروتش برای کسی سفارش کند یا فرزندان کوچکش را به کسی بسپارد یا نسبت به کاری که در اختیار اوست، پس از مرگ خود به شخصی سفارش نماید که آن را به انجام برساند یا از آن بهره‌برداری کند. مثلاً شخصی بنویسد: وصیت من به فلانی این‎ست که به فرزندان خردسالم توجه و رسیدگی کند.

وصیتم به فلانی، این‎ست که یک‌سوم یا یک چهارم و یا یک‌پنجم ثروتم را جدا نماید و در راه الله متعال ببخشد. سفارشم به فلانی این‎ست که از خانه یا ملکی که پس از خود به‌جا می‌گذارم، استفاده کند.

خلاصه این‌که وصیت، عبارت است از این‌که انسان در حیات خود درباره‌ی چیزهایی که در اختیار اوست، به کسی سفارش کند تا پس از مرگ وی به آن رسیدگی نماید. وصیت چند گونه است:

**انواع وصیت:** واجب، حرام، و جایز.

**یکم:** **وصیت واجب:** این‎ست که انسان نسبت به حقوقی که بر عهده‌ی اوست، سفارش نماید تا وارثانش آن را انکار نکنند؛ به‌ویژه در شرایطی که دلیل یا سندی درباره‌ی این حقوق وجود ندارد. مثلاً کسی از او بستان‌کار است؛ اگر سندی در این‌باره وجود ندارد، بر انسان واجب است که نسبت به بدهی‌اش وصیت کند؛ زیرا اگر وصیت نکند، ممکن است وارثانش، این بدهی را انکار نمایند؛ به‌ویژه این‌که وارثان ملزَم نیستند که هر ادعایی مبنی بر طلب یا بستان‌کاری از مرده‌ی خویش را بپذیرند. از این‌رو اگر میّت، در حیات خود نسبت به بدهی‌هایش سفارش نکند، چه‌بسا حقّ کسی بر گردنش بماند. از این‌رو در چنین مواردی وصیت، واجب است.

هم‌چنین واجب است که برای خویشاوندان و نزدیکانی که از او ارث نمی‌‌برند، وصیت کند؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيۡكُمۡ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ ٱلۡمَوۡتُ إِن تَرَكَ خَيۡرًا ٱلۡوَصِيَّةُ لِلۡوَٰلِدَيۡنِ وَٱلۡأَقۡرَبِينَ بِٱلۡمَعۡرُوفِۖ حَقًّا عَلَى ٱلۡمُتَّقِينَ ١٨٠﴾ [البقرة: ١٨٠]

بر شما این حکم مقرر شده که چون مرگ هر یک از شما فرا رسد، اگر مالی از خود به‌جا می­گذارد، به صورت عادلانه برای پدر و مادر و نزدیکان وصیت کند.

البته حکم وصیت برای پدر و مادر و خویشاوندانی که ارث می‌برند، با آیه‌های میراث، منسوخ شد؛ یعنی وصیت برای وارثان، جایز نیست و این آیه، درباره‌ی نزدیکانی که ارث نمی‌برند، به قوت خود باقی‌ست. چنان‌که ابن‌عباس$ و بسیاری از علما، همین دیدگاه را دارند؛ یعنی بر انسان واجب است که وقتی مال و ثروت فراوانی دارد، بخشی از ثروتش را که برایش میسّر است، برای آن دسته از نزدیکانش وصیت نماید که از او ارث نمی‌برند. البته وصیت برای وارث، جایز نیست؛ زیرا سهم ارثش برای او کافی‌ست. لذا وصیت در دو موردی که ذکر شد، واجب می‌باشد:

1. وقتی بدهی داشت یا حقّ مردم بر گردنش باشد.
2. زمانی که ثروت فراوانی دارد؛ در چنین حالتی بر او واجب است برای آن دسته از خویشاوندانش که از او ارث نمی‌برند، درباره‌ی بخشی از اموالش وصیت کند.

**دوم: وصیت حرام:** مانندِ این‌که برای یکی از وارثانش وصیت کند؛ به عنوان مثال برای فرزند بزرگش سفارش کند و در میان وارثانش، سهم بیش‌تری به او بدهد یا برای همسرش وصیت نماید و بیش از سهمِ وی به او اختصاص دهد. چنین کاری حرام است؛ اگرچه از همسرش راضی باشد و بخواهد نیکی‌هایش را جبران کند، باز هم جایز نیست که برای او به چیزی بیش از سهمش وصیت کند. هم‌چنین اگر یکی از فرزندانش، به او خدمت و نیکی می‌کند، جایز نیست که برای چنین فرزندی به چیزی بیش از سهم ارثش وصیت نماید و این، حرام است.

گاه مشاهده می‌شود که برخی از مردم، چندین فرزند دارند و چون فرزندِ بزرگشان را داماد می‌کنند، به گمان خود برای این‌که حقّی از فرزندان کوچک‌تر ضایع نشود، به‌اندازه‌ی مخارجی که برای فرزند بزرگشان پرداخت کرده‌اند، به نفع فرزندان کوچک خود وصیت می‌کنند؛ این هم حرام است. زیرا ازدواج دادن فرزند، یک ضرورت و نیاز مقطعی مانند خوردن و آشامیدن است؛ به عبارت دیگر فرزندی که نیازمند ازدواج‌ است و پدرش قدرت مالی دارد، بر او واجب است که به ازدواج فرزندش کمک کند؛ اما برای پدر جایز نیست که با چنین استدلالی، یعنی به گمان این‌که فرزند بالغش را ازدواج داده است، باید پس از مرگ خود، همان مبلغ یا کمک را از طریق وصیت به فرزند خردسالش اختصاص دهد.

این، مسأله‌ای‎ست که بر بسیاری از طلاب پوشیده می‌باشد و گمان می‌کنند که اگر فرزند خود را داماد می‌کنید، بر شما واجب است به‌اندازه‌ای که برای داماد کردن فرزند بزرگ خود هزینه کرده‌اید، برای فرزندان خردسال خود نیز وصیت نمایید. این، درست نیست؛ بلکه وصیت برای وارث، به‌طور مطلق جایز نمی‌باشد. لذا اگر کسی از روی بی‌اطلاعی از این موضوع، به نفع یکی از وارثانش وصیت کند، قبول یا ردّ این وصیت، به سایر وارثان بستگی دارد؛ اگر بخواهند این وصیت را می‌پذیرند و گرنه، آن را رد می‌کنند.

**سوم: وصیت جایز:** این‎ست که انسان به بخشی از اموالش که از یک‌سوم کل آن تجاوز نمی‌کند، وصیت نماید. زیرا وصیت کردن به بیش از یک‌سوم اموال، ممنوع است و هرکس به کم‌تر از آن، آزاد می‌باشد و می‌تواند برای هرکس جز وارثانش، وصیت کند. اما آیا یک‌سوم بهتر است یا یک‌چهارم و یا یک‌پنجم؟ می‌گوییم: یک‌سوم، بیش‌ترین مقداری‌ست که می‌توانید وصیت کنید و بهتر است که کم‌تر از یک‌سوم باشد. از این‌رو ابن‌عباس$ گفته است: ای کاش مردم به جای یک‌سوم، یک‌چهارم اموالشان را وصیت می‌کردند. زیرا پیامبر به سعد بن ابی‌وقاص فرمود: «الثُّلثُ والثُّلُثُ كثِيرٌ». یعنی: «یک‌سوم، و یک‌سوم نیز زیاد است». ابوبکر یک‌پنج اموالش را صدقه داد و فرمود: من، همان چیزی را می‌پسندم که الله برای خود پسندیده است. لذا به یک‌پنجم (خمس) اموالش وصیت نمود و این، بهترین مقدار برای صدقه دادن اموال یا وصیت کردن درباره‌ی آن است.

ای کاش طلاب علم و کسانی که وصیت‌نامه‌ها را می‌نویسند، به وصیت‌کنندگان یادآوری می‌کردند که بهترین وصیت، وصیت به یک‌پنجم اموال است، نه یک‌سوم آن. و متأسفانه وصیت به یک‌سوم اموال در میان مردم، رایج شده و این، بیش‌ترین حد و اندازه‌ای‌ست که پیامبر تعیین نموده است، و گرنه، وصیت به کم‌تر از آن، بهتر می‌باشد؛ یعنی یک‌چهارم از یک‌سوم بهتر است و یک‌پنجم از یک‌چهارم.

ناگفته نماند: اگر وارثان، نیازمندند، ترک وصیت بهتر است؛ زیرا وارثان، مستحق‌ترند. پیامبر فرموده است: «إِنَّكَ إِنْ تَذرَ وَرثتَك أغنِياءَ خَيْرٌ مِن أَنْ تذرَهُمْ عالَةً يَتكفَّفُونَ النَّاس».([[431]](#footnote-431)) یعنی: «اگر وارثانت را پس از خود، بي‌نياز ترك گویی، بهتر است از اين‌كه آن‌ها را فقير و نیازمند رها كني تا دست گدايي پيش اين و آن دراز كنند». لذا اگر از وضعیت وارثان خود آگاهید و می‌دانید که وضعیت متوسطی دارند و به فقر نزدیک‌ترند و از علاقه و نیازشان به این مال آگاهی دارید، بهتر است به صدقه دادن هیچ بخشی از اموال خود وصیت نکنید.

در حدیث ابن‌عمر$ به وصیت کردن یا نوشتن وصیت‌نامه اشاره شده است و همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کردیم، وصیت بر سه گونه است: وصیت واجب، وصیت حرام و وصیت مباح (جایز).

**وصیت واجب:** این‎ست که انسان نسبت به بدهی‌ها و حقوقی که بر عهده‌ی اوست، وصیت نماید تا وارثانش، آن را انکار نکنند و حقّ کسی ضایع نشود؛ به‌ویژه اگر دلیل یا سندی درباره‌ی این حقوق وجود نداشته باشد. هم‌چنین بر کسی كه مال و ثروت فراوانی از خود به‌جا می‌گذارد، واجب است که بدون سهم‌بندی و کم‌تر از یک‌سوم اموالش برای آن دسته از نزدیکان خود که از او ارث نمی‌برند، وصیت کند.

**وصیت حرام** خود بر دو نوع است: یکی این‌که برای یک از وارثان وصیت شود؛ و دیگر این‌که افزون بر یک‌سوم کل اموال باشد.

**وصیت مباح** غیر از موارد مذکور است؛ البته بهتر و افضل، این‎ست که به یک‌پنجم و کم‌تر از آن وصیت شود و اگر تا یک‌چهارم و یک‌سوم نیز وصیت گردد، ایرادی ندارد؛ ولی وصیت کردن به بیش از یک‌سوم، جایز نیست.

در حدیث ابن‌عمر$ به نوشتن وصیت‌نامه اشاره شده است؛ زیرا پیامبر فرمود: «مگر این‌که وصیت‌نامه‌اش، نزدش مکتوب (نوشته‌شده) باشد». و این، نشان‌ می‌دهد که نوشتن وصیت‌نامه واجب است. «مکتوب» اسم مفعول است؛ لذا وصیت‌نامه، باید مکتوب باشد و فرقی نمی‌کند که وصیت‌کننده، خود آن را بنویسد یا دیکته کند و دیگری بنویسد؛ مهم، ثبوتِ وصیت‌نامه است، چه به خطّ وصیت‌کننده باشد و چه به خط شخصی قابل اعتماد؛ اما اگر به خطی مجهول باشد، اعتبار ندارد و به آن، عمل نمی‌شود.

این‌که فرمود: «وصیت‌نامه‌اش، **نزدش** مکتوب (نوشته‌شده) باشد»، نشان می‌دهد که انسان، باید مراقبِ سندهایش باشد و آن را در دست‌رسِ کسی قرار ندهد؛ مثلاً در گاوصندوق یا امثال آن بگذارد تا از میان نرود یا کسی در آن، دست‌کاری نکند یا به آن، دست‌برد نزند.

خلاصه این‌که از این حدیث به اهمیت توجه به نوشتن وصیت‌نامه پی می‌بریم و درمی‌یابیم که انسان باید مراقب وصیت‌نامه‌اش باشد تا از میان نرود. هم‌چنین پی می‌بریم که صحابه به‌سرعت به دستورها و رهنمودهای رسول‌الله عمل می‌کردند. چنان‌که ابن‌عمر$ پس از شنیدن این حدیث فرمود: «از زمانی که این سخن را از رسول‌الله شنیده‌ام، یک شب نیز بر من نگذشته، مگر این‌که وصیت‌نامه‌ام نزدم بوده است».

لذا شایسته و بایسته‌ی هر مسلمانی‌ست که به این موضوع، اهمیت دهد؛ زیرا مرگ انسان، بی‌خبر می‌رسد. در این صورت، انسان نه به خود ستم می‌کند و نه حقّ کسی ضایع می‌شود.

\*\*\*

583- وَعَنْ أبي هريرة أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «بادروا بالأَعْمال سبعاً، هل تَنتَظرونَ إلاَّ فقراً مُنسياً، أَوْ غنيٌ مُطْغياً، أَوْ مرضاً مُفسِداً، أَو هرماً مُفْنداً أَو موتاً مُجهزاً أَوِ الدَّجَّال فشرُّ غَائب يُنتَظَرُ، أَوِ السَّاعة فالسَّاعةُ أَدْهى وأَمر». [روایت ترمذی]([[432]](#footnote-432))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: «رسول‌الله فرمود: «پیش از فرارسیدن هفت چیز، به سوی اعمال نیک بشتابید؛ آیا جز این هفت مورد، انتظار یا توقع دیگری دارید؟ فقری نسیان‌آور، یا ثروتی طغیان‌گر، یا بیماری و مرضی تباه‌کننده، یا پیری‌ای که باعث زوال عقل می‌شود، یا مرگی ناگهانی، یا دجال که بدترین غایب مورد انتظار است یا رستاخیز که سخت‌تر و تلخ‌تر می‌باشد».

584- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَكْثِرُوا ذِكْرَ هَاذِمِ اللَّذَّاتِ»، يَعني الْمَوْت. [ترمذي روایت کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[433]](#footnote-433))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «قطع‌کننده و ازمیان‌برنده‌ی لذت‌ها را فراوان یاد کنید»؛ یعنی مرگ را.

585- وعن أبي بن كعب كانَ رَسولُ اللَّهِ إِذا ذَهَبَ ثُلثُ اللَّيْلِ، قامَ فقالَ: «يا أَيها النَّاسُ اذْكُرُوا اللَّه جَاءَتِ الرَاجِفَةُ تَتْبَعُهُا الرَّادِفَةُ، جاءَ الْمَوْتُ بما فِيهِ، جاءَ الْمَوْتُ بِمَا فِيهِ». قلتُ: يَا رَسُولَ اللهِ إنِّي أُكْثِرُ الصَّلاةَ عَلَيْكَ، فَكَمْ أَجْعَلُ لكَ مِن صَلاتِي؟ قال: «ما شِئْتَ»؛ قُلْتُ الرُّبُعَ؟ قال: «ما شئْتَ، فَإِنْ زِدتَ فَهُوَ خَيْرٌ لكَ». قُلُتُ: فَالنِّصْفَ؟ قالَ «ما شِئْتَ، فإِنْ زِدْتَ فهو خَيرٌ لكَ». قُلْتُ: فَالثلثَينِ؟ قالَ: «ما شِئْتَ، فإِنْ زِدْتَ فهو خَيرٌ لكَ». قُلْتُ: أَجْعَلُ لكَ صَلاتِي كُلَّها؟ قال: «إذًا تُكْفی هَمَّكَ، ويُغُفَرُ لكَ ذَنْبُكَ». [ترمذي روایت کرده و گفته است: حديثی حسن می‌باشد.]([[434]](#footnote-434))

**ترجمه:** ابی بن کعب می‌گوید: رسول‌الله پس از گذشتِ یک‌سوم شب برمی‌خاست و می‌فرمود: «ای مردم! الله را یاد کنید؛ به‌طور قطع نخستین دمیدن- در صور- فرامی‌رسد و پس از آن، دومین دمیدن روی می‌دهد. به‌یقین مرگ با آن‌چه در خود دارد، می‌آید؛ مرگ با سختی‌هایی که در خود دارد، می‌آید». عرض کردم: ای رسول‌خدا! من بر شما زیاد درود می‌فرستم؛ چقدر از دعاهایم را به درود و صلوات بر شما اختصاص دهم؟ فرمود: «هر چه خواستی». گفتم: یک‌چهارم آن را؟ فرمود: «هر چه خواستی؛ و اگر بر آن بیفزایی برای تو بهتر است». پرسیدم: نصفِ آن را؟ فرمود: «هر چه خواستی؛ و اگر بر آن بیفزایی برای تو بهتر است». سؤال کردم: پس دوسوم آن را؟ فرمود: «هر چه خواستی؛ و اگر بر آن بیفزایی برای تو بهتر است». گفتم: همه‌ی دعاهایم را به درود و صلوات بر شما اختصاص می‌دهم. فرمود: «در این صورت، همه‌ی غم‌ها و خواسته‌هایت برطرف و گناهانت آمرزیده می‌شود».

**شرح**

مؤلف/ در باب یاد مرگ و کوتاه کردن آرزو حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «پیش از فرارسیدن هفت چیز، به سوی اعمال نیک بشتابید». یعنی پیش از این‌که گرفتار این هفت مورد شوید، کارهای نیک انجام دهید. سپس هفت مورد را ذکر فرمود:

«فقری نسیان‌آور»؛ یعنی انسان به‌گونه‌ای فقیر شود که پروردگارش را از یاد ببرد. زیرا لباس فقر بدترین لباسی‌ست که بنده می‌پوشد؛ به عبارت دیگر آدم فقیر هم به خوردن و آشامیدن، لباس، همسر و مسکن نیازمند است، اما چیزی برای رفع نیازهایش ندارد؛ لذا زمین با تمام گستردگی‌اش بر تو تنگ می‌شود و آن‌قدر برای رفع نیازهایش تلاش و تکاپو می‌کند که الله را از یاد می‌برد و نمی‌تواند آن‌گونه که باید و شاید او را عبادت نماید. هم‌چنین از بسیاری از عبادت‌ها مانند زکات، صدقه، آزاد کردن برده، حج، انفاق در راه الله و دیگر عبادت‌هایی که مستلزم ثروت است، بازمی‌ماند.

«یا ثروتی طغیان‌گر»؛ بدین‌سان که الله دنیا را به روی انسان بگشاید و او را ثروتمند بگرداند؛ اما انسان خود را از پروردگارش بی‌نیاز بداند و به سرکشی روی بیاورد و واجبات الاهی را انجام ندهد و از کارهایی که الله متعال نهی کرده، خودداری نکند. الله متعال می‌فرماید:

﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ٧﴾ [العلق: ٦، ٧]

حقا که انسان (عجیب است و) سر به طغیان می‌نهد، هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌بیند.

«یا بیماری و مرضی تباه‌کننده»؛ یعنی بیماری‌ای که زندگی انسان را فلج و تباه کند. زیرا انسان تا زمانی که سالم و تن‌درست است، پرنشاط و آسوده‌خاطر می‌باشد و دنیاش به رویش گشوده است؛ اما همین‌که بیمار می‌شود، از لحظ جسمی و روحی ضعیف می‌گردد و همواره در غم و اندوه به‌سر می‌برد و بدین‌سان زندگی‌‌اش خراب می‌شود.

«یا پیری‌ای که باعث ضعف و زوال عقل می‌گردد»؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعۡفٖ ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعۡدِ ضَعۡفٖ قُوَّةٗ ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٖ ضَعۡفٗا وَشَيۡبَةٗۚ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡقَدِيرُ ٥٤﴾ [الروم: ٥٤]

الله ذاتی‌ست که شما را از نطفه‌ای ضعیف آفرید؛ سپس بعد از ناتوانی، قدرت و نیرو بخشید و آن‌گاه پس از توانایی، پیری و ناتوانی قرار داد. هر چه بخواهد، می‌آفریند؛ و او، دانای تواناست.

انسان تا زمانی که جوان است و نیرو دارد، در عبادت، چالاک می‌باشد؛ راحت وضو می‌گیرد، با نشاط نماز می‌خواند و با توان و نیرو به کسب علم و دانش می‌پردازد؛ اما هنگامی که پیر می‌شود، به‌گونه‌ای می‌گردد که الله از زبان زکریا بیان فرموده است:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلۡعَظۡمُ مِنِّي وَٱشۡتَعَلَ ٱلرَّأۡسُ شَيۡبٗا﴾ [مريم: ٤]

گفت: ای پروردگارم! به‌راستی‌ستخوانم سست شده و سرم از پیری، سفید گشته است.

منظور از سست شدن استخوان، ضعیف شدن اسکلت است که تمام بدن بر روی آن قرار می‌گیرد؛ وقتی اسکلت ضعیف شود، تمام بدن ضعیف می‌گردد و انسان نمی‌تواند کارهایی را که در جوانی انجام می‌داده، انجام دهد.

«یا مرگی سریع و ناگهانی»؛ هنگامی که انسان می‌میرد، فرصت عمل کردن پایان می‌یابد. چه بسیار انسان‌هایی که مرده‌اند، اما گمان نمی‌کردند که بدین زودی بمیرند! چه بسیار جوانانی که در کام مرگ فرو رفته‌اند! چه بسیار جوانان سالم و تنومندی که در حوداثی از قبیل آتش‌سوزی، واژگونی ماشین، فروریختن دیوار یا در اثر سکته‌ی قلبی مرده‌اند!

پس به سوی اعمال نیک بشتابید؛ چه‌بسا در حالِ گفتگو با خانواده باشید و مرگ به سراغتان بیاید؛ چه بسا در رختخواب باشید و بمیرید؛ چه بسا مشغول خوردن غذا باشید و هیچ‌گاه از سرِ سفره بلند نشوید؛ شاید هم در خودرو یا در سفر، رهسپار آخرت شوید؛ پس به سوی کارهای نیک بشتابید.

و فرمود: «یا دجال که بدترین غایب مورد انتظار است». دجال، مردی بدطینت، دروغ‌گو و پلید است که در آخر زمان ظهور می‌کند و مردم را به گمراهی می‌کشاند و آن‌ها را به پرستش و عبادت خویش فرا می‌خواند و بسیاری از مردم، الا ماشاءالله به او می‌گروند.

این، همان واقعه‌ی خطرناکی‌ست که در هر نمازی از آن به الله پناه می‌بریم. پیامبر فرموده است: «در پایان آخرین تشهد، این دعا را بخوانید: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ».([[435]](#footnote-435)) یعنی: «یا الله! از عذاب دوزخ، عذاب قبر، از فتنه‌ی زندگی و مرگ، و از فتنه‌ی دجال به تو پناه می‌برم».

دجال، مردی از بنی‌آدم و از جنس بشر است؛ این دروغ‌گوی کافر، لوچ و کور است و چشمش مانند دانه‌ی انگور، برآمده می‌باشد و میان دو چشمش، نوشته شده است: «کافر» (ک، ف، ر)؛ و هر مؤمنی می‌تواند آن را بخواند؛ چه باسواد باشد و چه بی‌سواد. اما منافقان و کافران، نمی‌توانند کلمه‌ی کافر را که در میان چشمان دجال نوشته شده است، بخوانند؛ اگرچه باسواد باشند. این، یکی از نشانه‌های الاهی‌ست.

دجال، مردم را به پرستش خویش فرامی‌خواند و می‌گوید: من، پروردگار شما هستم. بوستان و آتشی با اوست؛ بوستان یا بهشتی که با خود دارد، در حقیقت، دوزخ است؛ و برعکس، آتشی که با اوست، بهشت است.([[436]](#footnote-436))

مردم دچار توهم می‌شوند و گمان می‌کنند هرکس از او اطاعت کند، او را به بهشت می‌برد و هرکس از او نافرمانی کند، او را در دوزخ می‌افکند؛ اما حقیقت، غیر از این‎ست؛ یعنی کسی که وارد بهشت دجال شود، وارد دوزخ پروردگار می‌گردد و هرکس از او نافرمانی کند و در آتش دجال بیفتد، به بهشت الهی می‌رود.

دجال نزد گروهی از صحرانشینان می‌رود که در صحرایی خشک و بی‌علف زندگی می‌کنند؛ پستان‌های دام‌هایشان خشکیده و شیری در آن نیست. وی، آن‌ها را به پرستش خویش فرامی‌خواند و آن‌ها نیز می‌پذیرند. آن‌گاه دجال به آسمان دستور می‌دهد که ببارد و به زمین فرمان می‌دهد که گیاه برویاند و همین‌طور نیز می‌شود. در نتیجه کسانی که دجال را عبادت می کنند، در رفاه و آسایش قرار می‌گیرند و دام‌هایشان در حالی از صحرا باز می‌گردند که پستان‌هایی آکنده از شیر دارند و چاق و فربه هستند. لذا این‌ها به عبادت دجال ادامه می‌دهند و مدتی کوتاه از رفاه و آسایش دنیا احساس سعادت می‌کنند، اما در حقیقت دنیا و آخرت خویش را تباه می‌گردانند؛ زیرا دجال را به جای الله، به خدایی می‌گیرند. پیامبر درباره‌ی دجال فرمود: «او، بدترین غایب مورد انتظار است». الله متعال، ما و شما را از فتنه‌اش در پناهِ خویش قرار دهد.

سپس فرمود: «یا رستاخیز که سخت‌تر و تلخ‌تر می‌باشد»؛ یعنی برپا شدن قیامت. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿بَلِ ٱلسَّاعَةُ مَوۡعِدُهُمۡ وَٱلسَّاعَةُ أَدۡهَىٰ وَأَمَرُّ ٤٦﴾ [القمر: ٤٦]

بلکه رستاخیز، وعده‌گاه آنان است و رستاخیز، سخت‌تر و تلخ‌تر می‌باشد.

لذا هر آن امکان دارد که انسان، گرفتار این هفت مورد شود و از عمل باز بماند؛ از این‌رو هرکس باید تا زمانی که سالم، جوان و بانشاط است و فراغت و امنیت دارد، فرصت را غنیمت بداند و پیش از آن‌که این نعمت‌ها را از دست بدهد و پشیمان شود، به انجام کارهای نیک بپردازد؛ و گرنه، پشیمانی سودی نخواهد داشت.

\*\*\*

66- باب: مستحب بودن زیارت قبور (رفتن به قبرستان) برای مردان و آن‌چه زیارت‌کننده می‌گوید

586- عن بُرَيْدَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ عَنْ زِيارَة القُبُورِ فَزُورُوهُا». [روایت مسلم]([[437]](#footnote-437))

وفي رواية: «فَمَنْ أَرَادَ أَن يَزُورَ الْقُبُورَ فَلْيَزُرْ فَإِنَّهَا تُذَكِّرُنَا بِالآخِرَةِ».

**ترجمه:** بریده می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «پیش‌تر شما را از زیارت قبور، نهی می‌کردم؛ اما اینک به زیارت قبور- یعنی به قبرستان- بروید».

و در روایتی آمده است: «هرکس می‌خواهد قبور را زیارت کند، پس زیارت نماید؛ زیرا رفتن به قبرستان، ما را به یادِ آخرت می‌اندازد».

587- وعن عائشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْها قالت: كان رسُولُ اللَّه كُلَّما كان لَيْلَتُها منْ رسول اللَّه يَخْرُجُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ إِلى البَقِيع، فَيَقُولُ: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤمِنينَ، وأَتَاكُمْ ما تُوعَدُونَ، غَدًا مُؤَجَّلُونَ، وإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لاحِقُونَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لأَهْلِ بَقِيعِ الغَرْقَدِ». [روایت مسلم]([[438]](#footnote-438))

**ترجمه:** از عایشه& روایت است: رسول‌الله شب‌هایی که نوبت عایشه بود، در پایان شب به قبرستان بقیع می‌رفت و می‌گفت: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤمِنينَ، وأَتَاكُمْ ما تُوعَدُونَ، غَدًا مُؤَجَّلُونَ، وإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لاحِقُونَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لأَهْلِ بَقِيعِ الغَرْقَدِ».([[439]](#footnote-439))

588- عن بُرَيْدَةَ قال: كَانَ النَّبِيُّ يُعَلِّمُهُمْ إِذا خَرَجُوا إِلى الْمَقابِرِ أَنْ يَقُولَ قَائِلُهُم: «السَّلامُ عَلَيكُمْ أَهْل الدِّيارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ والْمُسْلِمِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لاَحِقُون، أَسْأَلُ اللَّه لَنَا وَلَكُمُ العافِيَةَ». [روایت مسلم]([[440]](#footnote-440))

**ترجمه**: بریده می‌گوید: پیامبر به آن‌ها آموزش می‌داد که وقتی به قبرستان می‌روند، این دعا را بگویند: «السَّلامُ عَلَيكُمْ أَهْل الدِّيارِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ والْمُسْلِمِينَ وَإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لاَحِقُون، أَسْأَلُ اللَّه لَنَا وَلَكُمُ العافِيَةَ».**([[441]](#footnote-441))**

589- وعن ابن عَبَّاسٍ رضي اللهُ عنهما قال: مَرَّ رسُولُ اللَّهِ بِقُبورٍ بالْمَدِينَةِ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِمْ بوَجْهِهِ فقالَ: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَهْلَ القُبُورِ، يَغْفِرُ اللَّهُ لَنا وَلَكُمْ، أَنْتُم سَلَفُنا ونحْنُ بالأَثَرِ». [ترمذي روایتش کرده و گفته است: حديثی حسن می‌باشد.]([[442]](#footnote-442))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله از کنار قبرستانی در مدینه عبور کرد؛ آن‌گاه رو به قبرها نمود و فرمود: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ يا أَهْلَ القُبُورِ، يَغْفِرُ اللَّهُ لَنا وَلَكُمْ، أَنْتُم سَلَفُنا ونحْنُ بالأَثَرِ».([[443]](#footnote-443))

**شرح**

مؤلف/ در کتاب «ریاض‌الصالحین» بابی بدین عنوان گشوده است: «مستحب بودن زیارت قبور (رفتن به قبرستان) برای مردان و آن‌چه زیارت‌کننده می‌گوید».

منظور از زیارت قبور، رفتن به قبرستان به‌پیروی از رسول‌الله است. انسان، چهار منزل دارد:

**منزل نخست:** شکم مادر.

**دومین منزل:** دنیا.

**سومین منزل:** قبر.

و **چهارم:** سرای آخرت است که آخرین منزل انسان می‌باشد و جاوادنه در آن می‌ماند. الله متعال ما را در جرگه‌ی کسانی قرار دهد که در آخرت، رستگار می‌شوند.

پیامبر ابتدا از زیارت قبرها، نهی می‌کرد؛ زیرا مردم، تازه‌مسلمان بودند و بیم آن می‌رفت که به قبرپرستی دچار شوند یا مردگان را با الله، شریک قرار دهند. از این‌رو رسول‌الله برای پیش‌گیری از این شرک، از زیارت قبور منع کرد و این، روشِ پیامبر بود که همه‌ی راه‌ها و درهای منتهی به شرک را می‌بست.

هم‌چنین گناه، هرچه بزرگ‌تر باشد، پیش‌گیری از آن نیز مهم‌تر و جدی‌تر است و به‌شدت از راه‌های منتهی به چنین گناهانی منع می‌شود. مانند زنا که گناه بزرگی‌ست؛ از این‌رو اسباب و زمینه‌های زنا از قبیل نگاه به نامحرم یا خلوت کردن و امثال آن، حرام است.

شرک، بدترین و بزرگ‌ترین ظلم به‌شمار می‌آید. چنان‌که از پیامبر سؤال شد: بزرگ‌ترین گناه چیست؟ فرمود: فرمود: «أَنْ تَجْعَلَ لِلَّهِ نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ».([[444]](#footnote-444)) یعنی: «بزرگ‌ترین گناه، این‎ست که برای الله شریکی قرار دهی، در حالی که او تو را آفریده است».

زمانی که مردم، قبرها را تعظیم می‌کردند، پیامبر از زیارت قبور منع نمود و آن‌گاه که ایمان در دل‌هایشان جای گرفت، به آن‎ها اجازه داد که به زیارت قبرها، یعنی به قبرستان بروند؛ فرمود: «پیش‌تر شما را از زیارت قبور، نهی می‌کردم؛ اما اینک به زیارت قبور بروید». بدین‌سان رسول‌الله ممنوعیت زیارت قبور را لغو کرد و زیارت قبور را جایز قرار داد و به آن، تشویق نمود؛ چنان‌که فرمود: «زیارت قبور، ما را به یادِ آخرت می‌اندازد» و شایسته است انسان به عملی که یادآورِ آخرت است، توجه کند؛ زیرا وقتی قلب انسان، آخرت را فراموش نماید، غافل می‌شود و به دنیا مشغول می‌گردد و بدین ترتیب دنیا و آخرتش را به تباهی می‌کشاند. چراکه تباه کردن آخرت، در حقیقت ضایع کردن دنیا و آخرت است.

لذا شایسته است هر از چند گاهی، به قبرستان برویم تا از زیارت قبور، نفع ببریم؛ یعنی به یادِ آخرت بیفتیم و برای مردگان، دعا کنیم؛ نه این‌که از مردگان دعا بخواهیم یا مردگان را بخوانیم. کسی که به قبرستان می‌رود، مطابق روش پیامبر بر مردگان درود می‌فرستد. عایشه& می‌گوید: رسول‌الله شب‌هایی که نزد من بود، در پایان شب به قبرستان بقیع می‌رفت و می‌گفت: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤمِنينَ، وأَتَاكُمْ ما تُوعَدُونَ، غَدًا مُؤَجَّلُونَ، وإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لاحِقُونَ». سپس می‌گفت: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لأَهْلِ بَقِيعِ الغَرْقَدِ». یعنی: «یا الله! مردگان قبرستان بقیع را بیامرز». بقیع‌الغرقد، نامِ قبرستان مدینه است و این امید وجود دارد که این دعا، شامل حالِ همه‌ی مردگانی گردد که تا قیامت، در این گورستان به‌خاک سپرده می‌شوند و شاید منظور، فقط مردگانی بوده که در زمان پیامبر در این قبرستان مدفون شده‌اند.

در هر صورت، کسی که شایسته‌ی برخورداری از رحمت الهی باشد، چه این دعا شامل حالش شود و چه نشود، از رحمت الهی برخوردار می‌شود و کسی که در جرگه‌ی اهل سعادت نباشد، این دعا شامل حالش نمی‌گردد و سودی از آن نمی‌برد.

خلاصه این‌که انسان باید هر از چندگاهی، به قبرستان برود؛ شب یا روز، صبح یا عصر، جمعه باشد یا روزِ دیگری؛ وقتِ مشخّصی ندارد. هر گاه احساس کردید که قلبتان غافل شده است یا به دنیا دل‌بستگی پیدا کرده‌اید، به قبرستان بروید و در سرنوشت کسانی بیندیشید که دیروز، همانند شما روی زمین می‌خوردند و می‌نوشیدند و از زندگی لذت می‌بردند، اما اینک کجا رفته‌اند؟ اکنون در گروِ اعمال خویش هستند و تنها چیزی که به آن‌ها فایده می رساند، اعمالی‌ست که پیشاپیش فرستاده‌اند. همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «يَتْبَعُ الْمَيِّتَ ثَلاثَةٌ: أَهْلُهُ وَمالُهُ وَعَمَلُه: فَيَرْجِعُ اثْنَان وَيَبْقَى وَاحد: يَرْجِعُ أَهْلُهُ وَمَالُهُ وَيَبْقَى عَمَلُهُ».([[445]](#footnote-445)) یعنی: «سه چیز، مرده را همراهی می‌کند: خانواده، و مال و عمل او. دو تا از این‌ها بازمی‌گردند و یکی با او می‌ماند: خانواده و مالش برمی‌گردند و عملش با او می‌ماند».

پس در سرنوشت این‌ها بیندیش و به آن‌ها سلام کن و بگو: «السَّلامُ عَلَيْكُمْ دَارَ قَوْمٍ مُؤمِنينَ». الله داناتر است، اما چنین به‌نظر می‌رسد که آن‌ها، این سلام را پاسخ می‌گویند؛ زیرا با صیغه‌ی مخاطب به آن‌ها سلام می‌شود. و احتمال دارد منظور از درود و سلام بر مردگان، فقط دعا در حقّ آن‌ها باشد؛ چه بشنود و چه نشنوند، پاسخ دهند یا پاسخ ندهند.

در هر حال انسان باید در حقّشان دعا کند و به مسیر و سرنوشت قطعی خود اقرار نماید و بگوید: «وإِنَّا إِنْ شَاءَ اللَّهُ بِكُمْ لاحِقُونَ». «ان‌شاءالله» در این‌جا به زمانِ پیوستن به گذشتگان یا مردگان برمی‌گردد، نه به اصلِ پیوستن به مردگان یا مردن؛ زیرا مُردن و ترک دنیا، قطعی‌ست و برای مسایل قطعی، «ان‌شاءالله» نمی‌گویند. لذا این قید در این‌جا، به زمانِ مرگ مربوط می‌شود؛ چراکه هیچ‌یک از ما، زمان مرگش را نمی‌داند. بنابراین عبارت مذکور بدین معناست: «و ما هر زمان که الله بخواهد، به شما خواهیم پیوست». همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿ثُمَّ إِذَا شَآءَ أَنشَرَهُۥ ٢٢ كَلَّا لَمَّا يَقۡضِ مَآ أَمَرَهُۥ ٢٣﴾ [عبس : ٢٢، ٢٣]

و هرگاه بخواهد، زنده‌اش می‌‌کند. چنین نیست (که او می‌پندارد)؛ آن‌چه را که (پروردگار) به او فرمان داده، به‌جا نیاورده است.

سپس مطابق آموزه‌های سنت، برای مردگان، دعا می‌کند و اگر چنین دعاهایی را یاد نداشت، با الفاظی از این قبیل دعا نماید: «پروردگارا! آن‌ها را بیامرز؛ پروردگارا! بر آن‌ها رحم فرما؛ یا الله! ما را از اجرِ آن‌ها محروم مگردان و ما را پس از آن‌ها به فتنه دچار مکن. پروردگارا! ما و آن‌ها را ببخش. و سپس از قبرستان بازگردد. این، روش پیامبر در زیارت قبور بود.

اما این‌که برخی از افراد جاهل در قبرستان می‌مانند و خود را به خاک می‌اندازند و قبرها را طواف می‌کنند و کارهایی از این قبیل انجام می‌دهند، همه، بدعت و ناشایست است و اگر معتقد باشند که مردگان، نفع و ضرر می‌رسانند، مشرک و از دایره‌ی اسلام خارج می‌شوند. زیرا هیچ نفع و ضرری در دست مردگان نیست و توانایی دعا کردن برای هیچ‌کس را ندارند و نمی‌توانند برای کسی شفاعت کنند. زیرا اینک، وقتِ شفاعت نیست؛ وقتِ شفاعت، روز قیامت است که آن‌جا پروردگار متعال به برخی از بندگانش اذن شفاعت می‌دهد. بنابراین، اگر مردگان را بخوانیم یا از آن‎ها درخواست شفاعت کنیم یا رفع حاجات و حلّ مشکلات خود را بخواهیم، هیچ نفعی به ما نمی‌رسانند. لذا آن دسته از برادران مسلمانمان که شاهد چنین اعمالی در مناطق خود هستند، باید این افراد جاهل را ارشاد و نصیحت کنند و برایشان توضیح دهند که مردگان، هیچ نفعی به آنان نمی‌رسانند؛ حتی رسول‌الله که در گذشته و دار فانی را ترک کرده است، هیچ نفعی به مردم نمی‌رساند. درست است که صحابه در زمان حیات پیامبر، هنگامی که گرفتار قحطی و خشک‌سالی می‌شدند، نزدش می‌آمدند و از او می‌خواستند که دعا کند و از الله، برایشان طلب باران نماید و الله متعال نیز برایشان باران فرومی‌فرستاد؛ ولی پس از وفات پیامبر صحابه سرِ قبرش نرفتند و از او نخواستند که برایشان درخواست باران کند؛ با این‌که قبرِ پیامبر دور نبود، بلکه نزدیکِ مسجد قرار داشت. در زمان عمر که قحطی آمد، عمر دعا کرد و گفت: «پروردگارا! ما به‌وسیله‌ی پیامبرت از تو درخواست باران می‌کردیم و تو، به ما باران می‌دادی»؛ یعنی: از پیامبر می‌خواستند که برایشان طلب باران نماید. عمر در ادامه‌ی دعایش چنین گفت: «و اینک به عموی پیامبرت متوسل می‌شویم؛ پس به ما باران بده» و سپس عباس برمی‌خاست و طلب باران می‌کرد. عمر، عباس و هیچ‌یک از صحابه پس از مرگِ پیامبر نگفتند: یا رسول‌الله! از الله بخواه که به ما باران دهد و خشک‌سالی را از ما برطرف نماید. زیرا می‌دانستند که چنین چیزی غیرممکن است و وقتی انسان می‌میرد، عملش پایان می‌یابد و قدرت انجامِ هیچ عملی را ندارد. همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «إِذَا مَاتَ الإِنْسَانُ انْقَطَعَ عَنْهُ عَمَلُهُ إِلاَّ مِنْ ثَلَاثَةٍ إِلاَّ مِنْ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ أَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ أَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ».([[446]](#footnote-446)) یعنی: «هنگامی که انسان می‌میرد، پاداش اعمالش قطع می‌گردد، مگر از سه عمل: صدقه‌ی جاری، یا علم و دانش سودمندی که از آن استفاده می‌شود، یا فرزند شایسته‌ای که برایش دعا می‌کند». پس هیچ مرده‌ای نمی‌تواند برای ما دعا و درخواست آمرزش نماید؛ زیرا دیگر، قدرتِ انجام هیچ عملی را ندارد و دوره‌ی عمل، برای او پایان یافته است.

خلاصه این‌که زیارت قبور برای منفعت مردگان، یعنی دعا برای آن‌هاست، نه برای منفعت زیارت‌کننده؛ بلکه تنها نفعی که زیارت‌کننده می‌برد، این‎ست که به فکر آخرت می‌افتد و به و اجر و پاداش الله دست می‌یابد، اما این‌که نفعی از سوی مرده، متوجه او باشد، هرگز.

\*\*\*

67- باب: نادرست بودن آروزی مرگ به سبب زیانی که به انسان می‌رسد، اما اگر این آرزو از ترس ابتلا به فتنه و انحراف از دین باشد، اشکالی ندارد

590- عنْ أبي هُريرة أَنَّ رَسُولَ اللهِ قالَ: «لا يَتَمَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ إِمَا مُحسِنًا، فَلَعَلَّهُ يَزْداد، وَإِمَّا مُسِيئًا فَلَعَلَّهُ يَسْتَعْتِبُ». [متفق عليه؛ این، لفظ بخاري است.]([[447]](#footnote-447))

وفي روايةٍ لمسلم عن أبي هُريْرةَ عَنْ رسُولِ اللَّهِ قال: «لا يَتَمَنَّ أَحَدُكُمُ المَوْت، وَلا يَدْعُ بِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَه، إِنَّهُ إِذا ماتَ انْقَطَعَ عَمَلُه، وَإِنَّهُ لا يَزيدُ المُؤْمِنَ عُمْرُهُ إِلاَّ خَيراً».

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از شما، هرگز آرزوی مرگ نکند؛ اگر نیکوکار است، چه‌بسا بر نیکی‌هایش بیفزاید و اگر گنه‎کار است، شاید توفیق توبه بیابد».

و در روایتی از مسلم آمده است: ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از شما هرگز آرزوی مرگ نکند و پیش از آن‌که مرگش فرا رسد، خواهان مرگ نباشد؛ زیرا وقتی بمیرد، عملش قطع می‌شود و طولِ عمر برای مؤمن، چیزی جز خیر و نیکی نمی‌افزاید».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب: نادرست بودن آروزی مرگ به سبب زیانی که به انسان می‌رسد»؛ یعنی اگر انسان به بیماری یا امثال آن مبتلا شد، نباید آروزی مرگ کند، اما اگر نگرانِ این بود که در دینش دچار فتنه یا انحراف شود، آرزوی مرگ، اشکالی ندارد. مؤلف/، این‌چنین گفته است. کسی که در سختی‌ها و مشکلات زندگی، آرزوی مرگ می‌کند، سخت در اشتباه است و این، نشان‌گر سبک‌سری، کم‌خردی و ضلالت و گمراهی‌ست.

از آن جهت، چنین شخصی را سبک‌سر می‌دانیم که اگر زنده بماند و نیکوکار باشد، شاید بر نیکی‌هایش بیفزاید و اگر گنه‎کار است، چه‌بسا به سوی الله توبه کند. چه می‌داند، شاید به بدترین شکل بمیرد و فرجامِ بسیار بدی داشته باشد! پناه بر الله. از این‌رو می‌گوییم: هیچ گاه آرزوی مرگ نکنید که این، کم‎خردی و سبک‌سری‌ست.

و اما از آن جهت، چنین تمنایی را ضلالت و گمراهی می‌دانیم که پیامبر از آرزوی مرگ، نهی نموده و فرموده است: «هیچ‌یک از شما، هرگز آرزوی مرگ نکند». نهی در این‌جا، نهی تحریمی‌ست؛ یعنی نشان‌گر حرام بودن چنین تمنایی‌ست. زیرا آرزوی مرگ، در حقیقت ناخرسندی از قضای الهی‌ست و بر مؤمن واجب است که در برابر سختی‌ها و مشکلات، شکیبا باشد؛ در این صورت، به دو نتیجه‌ی مهم و ارزنده دست می‌یابد:

**نخست:** آمرزش گناهان؛ هر غم و اندوه، مصیبت یا اذیت و آزاری به انسان می‌رسد، الله متعال به‌واسطه‌ی آن گناهانش را می‌بخشد؛ حتی به سبب خاری که در پای مؤمن می‌خَلَد.

**دوم:** هرگاه انسان توفیق یابد که در برابر هر مصیبتی به اجر و پاداش الهی دل ببندد و بدین‌سان رضایت و خشنودی الله را طلب کند، به پاداشی بزرگ دست می‌یابد. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصَّٰبِرُونَ أَجۡرَهُم بِغَيۡرِ حِسَابٖ ١٠﴾ [الزمر: ١٠]

جز این نیست که بردباران، پاداش خویش را کامل و بدون حساب دریافت می‌کنند.

آرزوی مرگ، نشان‌گر ناخرسندی بنده از تقدیر الهی و بی‌صبری او در برابر مشکلات و ناملایماتی‌ست که برایش رقم خورده است. به‌فرموده‌ی پیامبر در صورتی که بنده، جزو نیکوکاران باشد، هرچه بیش‌تر عمر کند، بر نیکی‌هایش افزوده می‌شود. ناگفته پیداست که گفتن یک «سبحان‌الله» در نامه‌ی اعمال انسان، از دنیا و آن‌چه در آن است، بهتر می‌باشد؛ زیرا دنیا گذرا و فانی‌ست، اما « سبحان‌الله» و دیگر نیکی‌ها، ماندگار می‌باشد. الله می‌فرماید:

﴿ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا ٤٦﴾ [الكهف: ٤٦]

مال و فرزندان، زیور زندگی دنیا هستند و کارهای نیکِ پایدار، نزد پروردگارت از نظر پاداش، بهتر و امیدبخش­تر است.

لذا اگر زنده بمانید و عمرتان طولانی‌تر گردد، چه‌بسا بر نیکی‌های خود بفزایید؛ گرچه زندگی سختی داشته باشید.

هم‌چنین اگر انسان، گنه‎کار باشد و زنده بماند، شاید توبه کند و از الله، عذرخواهی و درخواست رضایت نماید و بدین‌سان در حالی بمیرد که از گناهانش توبه کرده است؛ این هم به نفع اوست. پس هرگز آرزوی مرگ نکنید؛ زیرا همه چیز رقم خورده است و شاید بقای زندگانی، به نفع شما و حتی دیگران باشد. پس هیچ‌گاه خواهان مرگِ زودرس نباشید؛ بلکه صبر کنید و اجر و پاداش سختی‌ها را از الله بخواهید. امید است الله گشایشی فراهم سازد.

\*\*\*

591- وعن أنسٍ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: لا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ لِضُرٍّ أَصَابَهُ؛ فَإِنْ كانَ لابُدَّ فاعِلا، فَلْيَقُل: اللَّهُمَّ أَحْيِنِي ما كانَتِ الحَياةُ خَيْراً لِي، وتَوَفَّنِي إِذا كانَتِ الوفاةُ خَيرًا لِي». [متفقٌ عليه]([[448]](#footnote-448))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از شما به‌خاطر مصیبت یا زیانی که به او می‌رسد، آرزوی مرگ نکند؛ اما اگر چاره‌ی دیگری ندارد، بگوید: پروردگارا! اگر تا زمانی که زندگی به نفعِ من است، مرا زنده نگه دار و آن‌گاه که مرگ، به نفعِ من است، مرا بمیران».

592- وعَنْ قَيسِ بنِ أبي حازمٍ قال: دَخَلْنَا عَلى خَباب بنِ الأَرَتِّ نَعُودُهُ وَقَدِ اكْتَوى سَبْعَ كَيَّاتٍ فقال: إِنَّ أَصْحابَنَا الَّذِينَ سَلَفُوا مَضَوْا، ولَم تَنْقُصْهُمُ الدُّنْيَا، وإِنَّا أَصَبْنَا ما لا نَجِدُ لَهُ مَوْضِعًا إِلاَّ الترابَ ولَوْلاَ أَنَّ النَّبِيَّ نَهَانَا أَنْ نَدْعُوَ بالْمَوْتِ لَدَعَوْتُ بِهِ ثُمَّ أَتَيْنَاهُ مَرَّةً أُخْرَى وهُوَ يَبْنِي حائطاً لَه، فقال: إِنَّ الْمُسْلِمَ لَيُؤْجَرُ في كُلِّ شَيءٍ يُنْفِقُهُ إِلاَّ في شَيءٍ يَجْعَلُهُ في هذا التُّرابِ. [متفقٌ عليه؛ این، لفظِ روايت بخاري است.]([[449]](#footnote-449))

**ترجمه:** قیس بن ابی‌حازم می‌گوید: به عیادت خبّاب بن اَرَت رفتیم و - برای درمانِ بیماری‌اش- هفت نقطه از بدنش را داغ کرده بود. گفت: «یارانِ ما رفتند و در حالی درگذشتند که دنیا، چیزی از اجر و پاداش آن‌ها نکاست و ما به مال و ثروتی دست یافته‌ایم که جایی برای آن، جز خاک نمی‌یابیم – و بیش از نیازِ ماست وتنها در ساختمان‌سازی از آن استفاده می‌کنیم.- اگر پیامبر ما را از تمنای مرگ باز نمی‌داشت، حتماً آروزی مرگ می‌کردم». - قیس می‌گوید:- دوباره نزدِ خبّاب رفتیم و دیدیم که مشغول ساختن خانه‌ای برای خود بود. فرمود: «مسلمان، به‌خاطر هر چیزی که خرج می‌کند، پاداش می‌یابد، مگر به‌خاطرِ چیزی که در این خاک می‌گذارد (و در ساختمان‌سازی که مازاد بر نیاز اوست، هزینه می‌کند)».

**شرح**

مؤلف/ در باب نادرست بودن آرزوی مرگ به سبب سختی‌ها و مصیبت‌هایی که به انسان می‌رسد، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که انس بن مالک می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هیچ‌یک از شما به‌خاطر مصیبت یا زیانی که به او می‌رسد، آرزوی مرگ نکند»؛ یعنی اگر کسی به بیماری سخت یا فقر شدیدی دچار شد یا سخت بدهکار گردید، حرام است که بگوید: خدایا مرا بِکُش تا از این زندگی راحت شوم. این تمنا یا گفتن چنین عبارتی، جایز نیست؛ زیرا اگر بمیرد، باز هم راحت نخواهد شد و شاید از عذاب دنیا به عذاب آخرت انتقال یابد که به‌مراتب سخت‌تر و شدیدتر است.

از این‌رو پیامبر از آرزوی مرگ به سبب سختی‌ها و مصیبت‌هایی که به انسان می‌رسد، نهی فرموده است؛ بلکه باید به‌وسیله‌ی صبر و با امید به اجر الهی و نیز انتظار گشایشی از سوی الله، با سختی‌ها مقابله کنیم و بدانیم که هیچ وضعیتی ماندگار نیست و الله شب و روز را می‌گرداند و اوضاع و احوال را به‌گونه‌ای که خارج از گمان و تصور انسان است، دگرگون می‌سازد؛ زیرا الله متعال هرچه بخواهد، فقط کافی‌ست اراده کند و بگوید: «بشو»، پس همان می‌شود که الله اراده کرده است. لذا هیچ‌گاه به‌خاطر مصیبتی که به شما می‌رسد، آرزوی مرگ نکنید. البته اگر کسی از انحراف و گمراهی بترسد و نگرانِ این باشد که شاید به ظواهر فریبنده‌ی دنیا و یا با افکار و اندیشه‌های باطل، فریفته شود، باز هم نباید آرزوی مرگ کند؛ بلکه بگوید: «پروردگارا! مرا پیش از آن‌که دچار فتنه شوم، به سوی خود بازگردان» یا از الله درخواست استقامت و پایداری نماید؛ زیرا شاید بقایش به نفع مسلمانان باشد و بتواند از آن‌ها دفاع و پشتیبانی کند یا به یاریِ آنان برخیزد. از این‌رو دعا کند و بگوید: پروردگارا! اگر برای بندگانت، فتنه‌ای مقدّر نمودی، مرا پیش از ابتلا به این فتنه، بمیران.

پیامبر فرمود: «اما اگر چاره‌ی دیگری ندارد، بگوید: پروردگارا! اگر تا زمانی که زندگی به نفعِ من است، مرا زنده نگه‎دار و آن‌گاه که مرگ، به نفعِ من است، مرا بمیران». هیچ‌کس، خیرش را نمی‌داند؛ پس باید همه چیز را به الله بسپارد و بگوید: «پروردگارا! اگر تا زمانی که زندگی به نفعِ من است، مرا زنده نگه دار و آن‌گاه که مرگ، به نفعِ من است، مرا بمیران». وقتی بدین‌صورت دعا کنیم، الله متعال درخواستِ ما را می‌پذیرد.

از این حدیث به جایز بودن دعای مشروط، پی می‌بریم؛ یعنی جایز است که انسان در دعا برای الله شرط بگذارد. چنان‌که در سایر متون دینی نیز نمونه‌هایی از دعای مشروط وجود دارد؛ مانندی آیه‌ی «لعان»([[450]](#footnote-450)) که شوهر در پنجمین بار می‌گوید: «لعنت الله بر او باد اگر از دروغ‌گویان باشد» و زن نیز در پنجمین مرحله از گواهی‌اش، می‌گوید: «خشم الله بر خودِ او باد، اگر شوهرش راست‌گوست». و بدین‌سان به صورت مشروط دعا می‌کنند؛ لذا شرط گذاشتن در دعا، ایرادی ندارد.

سپس مؤلف/، حدیث قیس بن ابی‌حازم را نقل کرده است که به عیادتِ یکی از بزرگان صحابه به نامِ خبّاب بن اَرَت رفتند؛ این، زمانی بود که دنیا به رویِ مسلمانان گشوده شده بود. مسلمانان، ابتدا فقیر بودند، اما الله متعال با غنایم فراوانی که از کافران به‌دست آوردند، آنان را ثروتمند ساخت. همان‌طور که به آن‌ها نوید داده بود:

﴿وَعَدَكُمُ ٱللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةٗ تَأۡخُذُونَهَا﴾ [الفتح: ٢٠]

الله، غنیمت‌های فراوانی به شما نوید داده است که آن را به دست می‌آورید.

در آیه‌ی قبل نیز به این غنایم اشاره نموده و فرموده است:

﴿وَمَغَانِمَ كَثِيرَةٗ يَأۡخُذُونَهَا﴾ [الفتح: ١٩]

و نیز غنیمت‌های فراوانی که آن را به دست می‌آورند.

مسلمانان پس از آن‌که به خواستِ الله به پیروزی رسیدند، ثروت‌های فراوانی به‌دست آوردند و ثروات هايشان افزایش چشم‌گیری یافت؛ از این‌رو بسیاری از آن‌ها در رفاه و آسایش مادّی کم‌نظیری قرار گرفتند. چنان‌که برخی از آن‌ها، همین‌که برای صرف غذا سرِ سفره‌ی نهار یا شام می‌نشستند، به یادِ روزگاری می‌افتادند که تنگ‌دست بودند و زندگی سختی داشتند و با یاد و خاطره‌ی آن ایام، می‌گریستند.

قیس و همراهانش به عیادتِ خبّاب رفتند که برای درمان بیماری‌اش هفت جای بدنش را داغ کرده بود. داغ کردن، به اذن پروردگار متعال یکی از روش‌های مفید در درمان بیماری‌هاست و جزو یکی از موارد سه‌گانه‌ای‎ست که پیامبر به شفابخش بودن آن‌ها به اذن الهی تصریح نموده است: «داغ کردن، حجامت و عسل».([[451]](#footnote-451)) این سه مورد، به اذن الله تأثیر شگرفی در درمان بیماری‌ها دارند. برخی از بیماری‌ها جز با داغ کردن، درمان نمی‌شوند؛ ماند بیماریِ «سینه‌پهلو» که نوعی التهاب ریوی‌ست و در اثر آن، شُش‌ها به سینه می‌چسبند و باعث مرگ می‌شوند؛ مگر این‌که الله بیمار را شفا دهد و اسباب درمان به خواست او اثربخش باشد.

چنین بیماری‌هایی با داغ کردن درمان می‌شود؛ چه بسیار کسانی که به سینه‌پهلو مبتلا شده و از مراجعه به پزشک و مصرف داروهای شیمیایی نتیجه نگرفته‌اند، اما با داغ کردن به اذن پروردگار بهبود یافته‌اند.

داغ کردن در درمان نوعی بیماری گوارشی و روده‌ای که عرب‌ها آن را «طیر» می‌نامند، به اذن الله مؤثر است؛ در این بیماری، روده‌ها در درون حفره‌ی شکمی، جابه‌جا و پراکنده می‌شوند. هر دارویی که به بیمار بدهید، بهبود نمی‌یابد و فقط با داغ کردن، خوب می‌شود.

بیماریِ دیگری نیز وجود دارد که با التهاب و ورم دهان و حلق، بروز می‌کند و مردم، آن را «حبه» می‌گویند و در واقع نوعی تاوَل یا تب‌خال بزرگ درون‌دهانی‌ست که اگر بترکد، چه‌بسا منجر به مرگ می‌شود. این بیماری نیز معمولاً از طریق داغ کردن قابل درمان است و شیوه‌های دیگر، در معالجه‌ی آن، کم‌اثر یا بی‌اثر است. خلاصه این‌که بسیاری از بیماری‌ها فقط با داغ کردن، از میان می‌روند.

خبّاب بن اَرَت هفت نقطه از بدنش را داغ کرده بود؛ دوستانش به عیادتش رفتند. وی به آن‌ها خبر داد که پیامبر فرموده است: «إِنَّ الْمُسْلِمَ لَيُؤْجَرُ في كُلِّ شَيءٍ يُنْفِقُهُ إِلاَّ في شَيءٍ يَجْعَلُهُ في هذا التُّرابِ».([[452]](#footnote-452)) یعنی: «مسلمان، به‌خاطر هر چیزی که خرج می‌کند، پاداش می‌یابد، مگر به‌خاطرِ چیزی که در این خاک می‌گذارد (و در ساختمان‌سازی که مازاد بر نیاز اوست، هزینه می‌کند)». زیرا اگر انسان به حدِ نیاز خود بسنده نماید، دیگر نیازی نیست که هزینه‌های زیادی را متحمل شود؛ لذا مانندِ رسول‌الله که برگزیده‎ترین بنده‌ی الله متعال است، به خانه‌ای که خود و خانواده‌اش در آن زندگی کنند، اکتفا می‌نماید؛ چنان‌که پیامبر، برای هر یک از همسرانش اتاقک یا حجره‌ای داشت که در آن زندگی می‌کردند و چیزِ دیگری در این اتاقک‌ها نبود؛ حتی برای قضای حاجت به محلّ خلوتی می‌رفتند. اما حالا مردم پیش‌رفت کرده‌اند و این، یکی از نشانه‌های قیامت است که: «وَأَنْ تَرى الحُفَاةَ الْعُراةَ الْعالَةَ رِعاءَ الشَّاءِ يتَطاولُون في الْبُنيانِ».([[453]](#footnote-453)) یعنی: «و پابرهنگان، برهنه‌های نیازمند و چوپان‌ها را می‌بینی که در ساختمان‌سازی بر یکدیگر سبقت می‌گیرند». آسمان‌خراش‌ها و ساختمان‌های بلند یا ساختمان‌های مجلّل و زیبا می‌سازند؛ هزینه‌هایی که برای ساختن چنین ساختمان‌هایی صرف می‌شود، اجر و پاداشی برای انسان ندارد، مگر ساختمان‌هایی که برای سکونت فقرا بنا می‌کنند یا درآمدِ آن را در راه الله انفاق می‌نمایند. اما خانه‌هایی که با هزینه‌های هنگفت برای سکونت می‌‌سازند، بی‌اجر است و گاه گناه و معصیت نیز به‌شمار می‌آید؛ مانندِ آن‌چه امروزه برخی از فقرا انجام می‌دهند؛ اینک مشاهده می‌شود که برخی از فقرا وام‌های ده، پانزده و بیست‌ساله بر عهده‌ی آن‌هاست و از ادای آن عاجزند؛ آن‌ها قرض گرفته‌اند تا نمایِ خانه‌ی خود را با سنگ‌های زینتی و گران‌بها، بیارایند یا خانه‌ی خود را مانند قصر و بارو، بسازند و طاق‌ها و کنگره‌هایی برای آن بنا کنند که هزینه‌های هنگفتی دربردارد و بدین‌سان با جیب و دستِ خالی، لافِ ثروت می‌زنند و این عملِ ممنوع را انجام می‌دهند و خود را زیرِ بارِ قرض می‌برند!

البته ساختنِ ساختمانی عادی که در آن، اسراف، فخرفروشی و قرض گرفتن از کسی نباشد، ایرادی ندارد و گناهی در آن نیست.

\*\*\*

68- باب: وَرَع و ترک شبهات

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتَحۡسَبُونَهُۥ هَيِّنٗا وَهُوَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمٞ ١٥﴾ [النور : ١٥]

و آن را سخنی معمولی می‌پنداشتید، حال آن‌که این بهتان، نزد الله بس بزرگ بود.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبِٱلۡمِرۡصَادِ ١٤﴾ [الفجر: ١٤]

بی‌گمان پروردگارت در کمین‌گاه است.

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب ورع و ترک شبهات».

بسیاری از مردم، وَرَع (پرهیزگاری) را هم‌معنای زهد (پارسایی) می‌دانند؛ اما همان‌گونه که ابن‌القیم/ در کتابِ «الروح» گفته است: ورع، یعنی پرهیز از چیزهای زیان‌بار برای آخرت و زهد، یعنی کنار گذاشتن چیزهایی که مفید نیست؛ پس زهد، از وَرع، برتر است. زیرا ورع، بدین معناست که انسان از چیزهای زیان‌بار بپرهیزد و زهد، یعنی کنار گذاشتن چیزهایی که مفید نیست. چراکه اشیا، بر سه دسته‌اند: برخی از آن‌ها زیان‌بارند و برخی هم مفید و پاره‌ای از آن‌ها، نه مفیدند و زیان‌بار. لذا زاهد (پارسا) دو چیز را ترک می‌کند: هم چیزهای زیان‌بار و هم چیزهایی که که نه مفیدند و نه زیان‌بار و به چیزها یا کارهای مفید و سودمند روی می‌آورد؛ اما کسی لازمه‌ی ورع، فقط ترک کردن کارها و اشیای حرام و روی آوردن به اشیا و اعمال سودمند است و نیز اشیا و کارهایی‌ست که نه مفیدند و نه زیان‌بار. از این‌رو جایگاه زهد از جایگاه ورع، برتر است؛ یعنی هر پارسایی، پرهیزگار است، ولی هر پرهیزگاری، زاهد (پارسا) نیست. ورع یا پرهیزگاری، این‎ست که انسان، کارها یا اشیای شبهه‌دار را رها کند؛ چه در اصلِ حکم آن شبهه باشد و چه در شرایط و وضعیتش که آیا درست است یا خیر؟

آدمِ پرهیزگار، همین‌که کاری بر او مشتبه گردد، اگر شبهه‌اش درباره‌ی حرمت آن باشد، رهایش می‌کند و اگر شبهه‌اش درباره‌ی وجوب آن باشد، انجامش می‌دهد تا گنه‌کار نشود.

سپس مؤلف/ دو آیه در این باب ذکر کرده است؛ از جمله این فرموده‌ی الله که می‌فرماید:

﴿وَتَحۡسَبُونَهُۥ هَيِّنٗا وَهُوَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمٞ ١٥﴾ [النور : ١٥]

و آن را سخنی معمولی می‌پنداشتید، حال آن‌که این بهتان، نزد الله بس بزرگ بود.

این آیه، جزو مجموعه‌ی آیاتی‌ست که در ماجرای «افک» نازل شد. افک، همان تهمت و دروغِ شاخ‌داری بود که منافقان و دشمنانِ پیامبر به‌قصد بدنام کردن انیس و مونس رسول‌خدا، سرِ هم کردند تا از طریقِ بدنام کردن خانواده‌ی پیامبر، زهرِ خود را بریزند و از اسلام و پیامبرِ اسلام، انتقام بگیرند.

داستان «افک»، مشهور است؛ پیامبر هرگاه قصدِ سفر می‌کرد، میانِ همسرانش قرعه‌کشی می‌نمود و قرعه به نام هر یک از همسرانش که می‌افتاد، او را با خود می‌برد. و این، از عدالتِ پیامبر بود. در یکی از این سفرها، قرعه به نامِ عایشه& افتاد.

هنگامی که از سفر بازمی‌گشتند، در پایانِ شب، در میان راه، اتراق کردند و خوابیدند. عایشه& برای قضای حاجت، محلّ خود را ترک کرد. پیامبر فرمانِ حرکت داد. مأمورانِ حملِ کجاوه‌ی عایشه&، کجاوه را برداشتند و متوجه نشدند که عایشه& در کجاوه نیست؛ زیرا آن بزرگوار، وزن و سنّ چندانی نداشت. آن‌ها، به گمانِ این‌که عایشه& در کجاوه است، کجاوه را برداشتند و به راه‌ افتادند.

عایشه&، پس از این‌که به محلّ باراندازِ خود بازگشت، دریافت که کاروان، حرکت کرده و آن‌جا را ترک نموده است؛ ولی به‌خاطر زیرکی و فراستش، آن‌جا را ترک نکرد و همان‌جا ماند و با خود گفت: وقتی متوجه شوند که مرا با خود نبرده‌اند، بازمی‌گردند.

خورشید، طلوع کرد. شخصی به نامِ «صفوان بن معطّل» که سنگین‌خواب بود، از خواب برخاست. صفوان، به‌اندازه‌ای سنگین‌خواب بود که متوجهِ حرکت کاروان نشده بود. بعضی از مردم، خوابِ سنگینی دارند و وقتی می‌خوابند، سر و صدای اطراف، بیدارشان نمی‌کند. صفوان نیز همین‌گونه بود و وقتی می‌خوابید، همانندِ یک مُرده سنگین و بی‌حرکت می‌شد. صفوان از خواب برخاست؛ سیاهی و شبحی دید؛ به سویش رفت و دریافت که ام‌المؤمنین عایشه& است. او عایشه& را پیش از نزول حکمِ حجاب می‌شناخت. لذا به‌احترامِ پیامبر در غیابِ ایشان، یک کلمه نیز با همسرِ پیامبر سخن نگفت؛ شتر را خواباند و با دستش، با اشاره به سوی رکاب، از ام‌المؤمنین خواست که سوارِ شتر شوند. آن‌گاه افسارِ شتر را در دست گرفت و بدون این‌که کلمه‌ای حرف بزند یا به همسرِ پیامبر نگاه کند، به سوی مدینه به راه افتاد.

روز، بالا آمده بود که به کاروان رسیدند؛ منافقان که بهانه‌ای برای طعنه زدن به پیامبر یافتند، خوشحال شدند و از این فرصت، سوءاستفاده نمودند و آن مرد را به ارتباط با همسرِ پاکِ پیامبر متهم کردند و به شایعه‌پراکنی در میان مردم پرداختند. در این میان، سه تن از صحابه‌ی مخلص به شایعهی بی‎اساسی که منافقان سرِ هم ‎کرده بودند، دچار شدند: مسطح بن اثاثه که پسرخاله‌ی ابوبکر صدیق بود، حسان بن ثابت، و حمنه بنت جحش.

همهمه بالا گرفت و مردم، در این‌باره سخن می‌گفتند؛ می‌گفتند: مگر می‌شود؟ چطور ممکن است؟ برخی از مردم، دچارِ تردید شدند و برخی هم به‌شدت انکار می‌کردند و می‌گفتند: اصلاً امکان ندارد که همسر و هم‌بسترِ پیامبر آلوده شود؛ چون او، پاک‌ترین بانوی روی زمین است.

الله به حکمت و قدرت خویش، چنین اراده کرد که عایشه& بیمار شود و در خانه، بستری گردد. پیامبر عادت داشت که وقتی عایشه بیمار می‌شد، هنگامِ عیادتش، با او گرم بگیرد و به‌گرمی از او احوال‌پرسی نماید؛ ولی عایشه& در این بیماری، آن توجه و مهربانی گذشته را حس نمی‌کرد؛ پیامبر به خانه می‌آمد و می‌گفت: بیمارِ شما، چطور است؟([[454]](#footnote-454)) عایشه& گرچه متوجه تغییر رفتارِ پیامبر شده بود، اما هرگز به خیالش نمی‌رسید و تصورش را نمی‌کرد که کسی، درباره‌ی آبرویش سخنی گفته باشد.

این سخن در میان منافقان، زبان به زبان می‌گشت و برخی از مؤمنان نیز دچار تردید شدند؛ پیامبر هیچ شک و تردیدی به همسرش نداشت و به‌خوبی می‌دانست که الله به‌حکمت خویش، هرگز دامانِ همسر و همدم پیامبرش را آلوده نمی‌گرداند؛ از این‌رو هرگز این شایعه را تصدیق نکرد، اما زیاده‌گویی‌های منافقان و بالا گرفتن همهمه در این‌باره، پیامبر را در نحوه‌ی برخورد با این موضوع، دچار تردید کرد. یک ماه از شروع این تهمت گذشت و عایشه& هم‌چنان بی‌خبر بود تا این‌که برای قضای حاجت با خاله‌اش، [یعنی با خاله‌ی پدرش] ام‌مسطح بیرون رفت. در آن زمان در خانه‌ها، دستشویی نبود؛ لذا برای قضای حاجت، به محلی خلوت و مطمئن می‌رفتند. هنگامی که عایشه و خاله‌اش، بیرون می‌رفتند، پای ام‌مسطح، لغزید و نزدیک بود به زمین بیفتد؛ برای پسرش بددعایی کرد و گفت: مسطح، هلاک شود. عایشه& از این سخنِ ام‌مسطح$ تعجب کرد؛ پرسید: چرا درباره‌ی مهاجری که در بدر نیز حضور داشته است، چنین می‌گویی؟ او، پسرِ توست! آن‌جا بود که ام‌مسطح، جریان افک را برای عایشه بازگو کرد؛ زیرا مسطح نیز یکی از اصحابی بود که به این تهمت و گناهِ بزرگ دچار شد و آن را تصدیق کرد. بیماری عایشه شدت گرفت و از آن پس، شب و روز می‌گریست و اشکش بند نمی‌آمد و زندگی بر او سخت شده بود. نفاقِ منافقان بالا گرفت تا این‌که الله ده آیه در این‌باره نازل کرد که با این آیه آغاز می‌شود:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ جَآءُو بِٱلۡإِفۡكِ عُصۡبَةٞ مِّنكُمۡۚ لَا تَحۡسَبُوهُ شَرّٗا لَّكُمۖ بَلۡ هُوَ خَيۡرٞ لَّكُمۡۚ لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُم مَّا ٱكۡتَسَبَ مِنَ ٱلۡإِثۡمِۚ وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١١﴾ [النور : ١١]

به‌راستی کسانی که آن تهمت بزرگ را (درباره‌ی ام‌المؤمنین عایشه) به میان آوردند، گروهی از شما بودند. این تهمت را شر و زیانی برای خود مپندارید؛ بلکه این تهمت، برای شما سراسر خیر و نیکی‌ست. برای هر یک از آنان سهمی از گناهی که مرتکب شده‌اند، (محفوظ) است. و شخصی که بیش‌ترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات بزرگی (در پیش) دارد.

سبحان‌الله! می‌فرماید: این تهمت را شر و زیانی برای خود مپندارید! از این‌رو ما مسلمانان، آن را زیانی برای خود نمی‌دانیم؛ بلکه این تهمت، برای پیامبر و همسرش و برای همه‌ی مؤمنان، سراسر خیر و نیکی بود؛ زیرا الله این را وسیله‌ای برای آمرزش گناهان و رفع درجات و دفاع از آبروی پیامبر و همسرش قرار داد. ﴿لِكُلِّ ٱمۡرِيٕٖ مِّنۡهُم مَّا ٱكۡتَسَبَ مِنَ ٱلۡإِثۡمِۚ﴾؛ هر کسی که در این‌باره سخن گفت، سهمی از این گناه بزرگ دارد. ﴿وَٱلَّذِي تَوَلَّىٰ كِبۡرَهُۥ مِنۡهُمۡ لَهُۥ عَذَابٌ عَظِيمٞ ١١﴾: «و شخصی که بیش‌ترین سهم را در این تهمت داشت، مجازات سخت و بزرگی دارد».

سپس الله متعال در ادامه‌ی این آیات فرموده است:

﴿إِذۡ تَلَقَّوۡنَهُۥ بِأَلۡسِنَتِكُمۡ وَتَقُولُونَ بِأَفۡوَاهِكُم مَّا لَيۡسَ لَكُم بِهِۦ عِلۡمٞ وَتَحۡسَبُونَهُۥ هَيِّنٗا وَهُوَ عِندَ ٱللَّهِ عَظِيمٞ ١٥﴾ [النور : ١٥]

آن‌گاه که آن را به زبان می‌گرفتید و دهان‌هایتان به سخنانی گشوده می‌شد که به آن علم و دانشی نداشتید و آن را سخن معمولی و آسانی می‌پنداشتید و حال آن‌که این بهتان نزد الله بس بزرگ بود.

ورع و تقوا، چنین ایجاب می‌کرد که در این‌باره سخن نگویند؛ بلکه باید از خود می‌پرسیدند که: این سخن از کجا شکل گرفته و منبع و مصدر آن، کجاست؟ آری؛ منافقان که دروغ‌گوترین مردم هستند، مصدر این تهمت بودند! لذا دروغ، یکی از بارزترین ویژگی‌های منافقان است؛ به این فرموده‌ی الله توجه کنید که می‌فرماید:

﴿إِذَا جَآءَكَ ٱلۡمُنَٰفِقُونَ قَالُواْ نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِۗ﴾ [المنافقون: ١]

هنگامی که منافقان نزدت می‌آیند، می‌گویند: «گواهی می‌دهیم که تو، فرستاده‌ی الله هستی».

آن‌ها نزد پیامبر می‌آمدند و به ایشان می‌گفتند: ﴿نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ﴾؛ سه تأکید در این عبارت وجود دارد: «نشهد»، «إنّ» و حرف «لام» در «لرسول‌الله». لذا ادعا می‌کردند و می‌گفتند: ما، گواهی می‌دهیم که به‌طور قطع، و به‌یقین، تو، فرستاده‌ی خدا هستی. ولی پروردگار متعال که از راز سینه‌ها، آگاه است، فرمود:

﴿وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُۥ وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ ١﴾ [المنافقون: ١]

و الله، می‌داند که تو فرستاده‌ی او هستی. و الله، گواهی می‌دهد که منافقان، دروغ‌گویند.

دو گواهی در برابرِ هم قرار دارد؛ یکی سخنِ منافقان که می‌گفتند: ﴿نَشۡهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ ٱللَّهِ﴾ و دیگری، فرموده‌ی الله که می‌فرماید: ﴿وَٱللَّهُ يَشۡهَدُ إِنَّ ٱلۡمُنَٰفِقِينَ لَكَٰذِبُونَ﴾. به‌یقین، سخن پروردگار، راست و درست است که گواهی می‌دهد منافقان در این ادعا که «شهادت می‌دهیم: محمد، فرستاده‌ی خداست»، دروغ می‌گویند؛ به عبارت دیگر، اگر چه در رسالت و حقانیت پیامبر شکی نیست، اما آن‌چه منافقان می‌گویند که ما رسالتش را قبول داریم، دروغ و ادعایی بیش نیست.

مصدر این شایعه و دروغ بزرگ، منافقان بودند که در رأسشان عبدالله بن ابی قرار داشت؛ البته به‌قدری خبیث بود که با الفاظ صریح در این‌باره سخن نمی‌گفت و با اشاره و کنایه و الفاظ غیرصریح، به این شایعه، دامن می‌زد. زیرا منافقان، ترسو و بزدل هستند و معمولاً دوپهلو سخن می‌گویند و صراحت لهجه ندارند. او نزدِ مردم می‌رفت و می‌گفت: آیا شنیده‌اید که درباره‌ی عایشه چه می‌گویند؟! درباره‌اش چنین و چنان می‌گویند!

برخی مؤمنان مخلص نیز به این گناه بزرگ دچار شدند و آشکارا در این‌باره سخن گفتند؛ از جمله مسطح بن اثاثه که پسرخاله‌ی ابوبکر صدیق بود، حسان بن ثابت، و حمنه بنت جحش؛ زیرا بشر بودند. پس از این ماجرا ابوبکر صدیق سوگند یاد کرد که دیگر، هزینه‌های پسرخاله‌اش مسطح را ندهد؛ زیرا پیش‌تر ابوبکر صدیق نفقه‌اش را می‌داد. ابوبکر به‌خاطر دخترش، چنین سوگندی نخورد؛ بلکه بدین‌خاطر تصمیم گرفت از کمک به مسطح، خودداری کند که او با گفتن چنین سخنانی یا تأیید این تهمت، در حقیقت درباره‌ی رسول‌الله سخنانی گفته بود که شایسته‌ نبود. لذا الله این آیه را نازل فرمود:

﴿وَلَا يَأۡتَلِ أُوْلُواْ ٱلۡفَضۡلِ مِنكُمۡ وَٱلسَّعَةِ أَن يُؤۡتُوٓاْ أُوْلِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَٱلۡمَسَٰكِينَ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِۖ وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ٢٢﴾ [النور : ٢٢]

آن دسته از شما که صاحب فضل و ثروتند، نباید سوگند یاد کنند که به نزدیکان و بینوایان و مهاجران راه الله چیزی ندهند؛ بلکه عفو و گذشت نمایند. آیا دوست ندارید که الله شما را ببخشد؟ و الله آمرزنده‌ی مهرورز است.

الله متعال در این آیه، بیان فرمود که کسانی چون ابوبکر صدیق که دارای فضل و ثروتند، نباید سوگند یاد کنند که به نزدیکان خود و مهاجران و بینوایانی چون مسطح چیزی ندهند؛ گرچه این‌ها در پاره‌ای از امور، اشتباه کنند. سپس فرمود: ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡۚ وَٱللَّهُ غَفُورٞ رَّحِيمٌ ٢٢﴾: «آیا دوست ندارید که الله شما را ببشخد؟ و الله، آمرزنده‌ی مهرورز است». وقتی این آیه نازل شد، ابوبکر گفت: «آری؛ به الله سوگند، مشتاق این هستیم که الله ما را ببخشد» و آن‌گاه کمک و حمایت مالیِ خود از مسطح را از سر گرفت و بدین‌سان، از فرمان الله اطاعت کرد.

سپس الله به پیامبر دستور داد که مجازات یا حدّ تهمت را بر این سه نفر (مسطح، حسان و حمنه) اجرا کند؛ از این‌رو پیامبر به این سه نفر هشتاد تازیانه زد، ولی این مجازات را بر منافقان از جمله عبدالله بن ابی، اجرا نکرد؛ زیرا منافقان، به‌صراحت، در این‌باره سخن نمی‌گفتند؛ بلکه با عباراتی از این قبیل که شنیده‌ایم، یا گفته می‌شود و امثال آن، به ماجرای افک دامن می‌زدند. هم‌چنین اجرای مجازات‌های شرعی برای پاک کردن گناهانِ مجرمان است؛ به عبارت دیگر، قوانین کیفریِ اسلام، کفاره‌ی گناهانِ مؤمنان می‌باشد و هیچ منافقی، شایسته‌ی پاک شدن نیست. از این‌رو پیامبر به منافقان، تازیانه نزد و آنان را با گناهِ تهمت، رها کرد. و منافقان، در پایین‌ترین رده‌ی دوزخ قرار می‌گیرند و هیچ خیری در آن‌ها نیست.

خلاصه این‌که لازمه‌ی تقوا و ورع، این‎ست که انسان چیزی که نمی‌داند، نگوید. نکته‌ای که مؤلف/ به آن اشاره کرده است، به‌طور کامل بر دوران ما، منطبق می‌گردد؛ چه بسیارند کسانی که بی‌خبر از همه چیز و بدون علم و آگاهی، درباره‌ی مسؤولان سخن می‌گویند! چه بسیارند کسانی که برای علما و طلاب علم حرف درمی‌آورند! چه بسیارند کسانی که بی‌خبر از همه چیز و بدون علم و دانش، درباره‌ی ثروتمندانِ خیِّر و نیکوکار، سخن می‌گویند!

متأسفانه بسیاری از مردم، از خدا نمی‌ترسند و بدون تحقیق، هر چه بر زبانشان بیاید، می‌گویند! این، ستمی آشکار به کسانی‌ست که درباره‌ی آنها یا پشتِ سرشان حرف می‌زنند. پیامبر در تعریف غیبت فرموده است: «ذِكرُكَ أَخَاكَ بما يكْرَهُ». یعنی: «درباره‌ی برادرت سخنانی بگویی که خوشَش نمی‌آید». سؤال‌کننده، پرسید: اگر آن‌چه می‌گویم، در او وجود داشته باشد، چه؟ فرمود: «إنْ كانَ فِيهِ ما تقُولُ فَقَدِ اغْتَبْته، وإنْ لَمْ يكُن فِيهِ ما تَقُولُ فَقَدْ بَهَتَّهُ».([[455]](#footnote-455)) یعنی: «اگر آن‌چه می‌گویی در او وجود دارد، غیبتش را کرده‌ای؛ و اگر آن صفت در او نباشد، بر او بهتان بسته‌ای».

\*\*\*

593- وعن النُّعمان بنِ بَشيرٍ رضي اللهُ عنهما قال: سمِعْتُ رسُولَ اللَّهِ يَقُول: «إِنَّ الحَلاَلَ بَيِّنٌ، وإِنَّ الحَرامَ بَيِّنٌ، وَبَيْنَهما مُشْتَبِهاتٌ لاَ يَعْلَمُهُنَّ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ، فَمَن اتَّقَى الشُّبُهاتِ، اسْتَبْرَأَ لِدِينِهِ وعِرْضِه، وَمَنْ وَقَعَ في الشبُهاتِ، وقَعَ في الحَرام، كالرَّاعي يَرْعى حَوْلَ الحِمى يُوشِكُ أَنْ يَرْتَعَ فِيه، أَلاَ وإِنَّ لِكُلِّ مَلِكٍ حِمًى ، أَلاَ وَإِنَّ حِمَى اللَّهِ مَحَارِمُهُ، أَلاَ وإِنَّ في الجسَدِ مُضغَةً إذا صلَحَت صَلَحَ الجسَدُ كُلُّه، وَإِذا فَسَدَتْ فَسَدَ الجَسَدُ كُلُّه؛ أَلاَ وَهِي القَلْبُ». [متفقٌ عليه؛ بخاری و مسلم، این حدیث را از طُرُقی دیگر با لفظ‌های نزدیک به هم روایت کرده‌اند.]([[456]](#footnote-456))

**ترجمه:** نعمان بن بشیر$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «حلال و حرام، هر دو واضح و مشخّص هستند و در میان حلال و حرام، امور مشتبه و مشکوکی وجود دارند که بسیاری از مردم، آن‌ها را نمی‌دانند. هرکس از آن‌ها بپرهیزد، دین و آبرویش را حفاظت کرده است و کسی که در شبهات و کارهای مشکوک بیفتد، به حرام نیز آلوده خواهد شد؛ مانندِ چوپانی که گوسفندانش را در اطراف چراگاهِ قُرُق‌شده‌ی سلطان می‌چراند و هر لحظه امکان دارد وارد منطقه‌ی ممنوعه شود؛ آگاه باشید که هر پادشاهی، حریمی دارد و حریمِ الله، محرّماتِ اوست. هان! پاره‌گوشتی در بدن وجود دارد که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است».

594- وَعَنْ أَنسٍ أَنَّ النَّبِيَّ وَجَدَ تَمْرَةً في الطَّرِيق، فقالَ: «لَوْلاَ أَنِّي أَخافُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الصَّدَقَةِ لأَكَلْتُها». [متفقٌ عليه]([[457]](#footnote-457))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر در راه، یک دانه خرما دید و فرمود: «اگر نمی‌ترسیدم که از صدقه (زکات) باشد، حتماً آن را می‌خوردم».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که نعمان بن بشیر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «حلال و حرام، هر دو واضح و مشخّص هستند و در میان حلال و حرام، امور مشتبه و مشکوکی وجود دارند که بسیاری از مردم، آن‌ها را نمی‌دانند». بدین‌سان پیامبر همه چیز را در سه دسته تقسیم‌بندی فرموده است: حلالِ آشکار، حرامِ آشکار، و امور مشتبه و مشکوک.

حلالِ واضح، مانند حلال بودن گوشت چهارپایان و حرام ِ واضح و آشکار، مانند حرام بودنِ مردار، خون و گوشت خوک. آن‌چه در قرآن، به حلال بودن آن تصریح شده، حلال است و آن‌چه قرآن به حرام بودن آن تصریح کرده، حرام می‌باشد. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَأَحَلَّ ٱللَّهُ ٱلۡبَيۡعَ وَحَرَّمَ ٱلرِّبَوٰاْ﴾ [البقرة: ٢٧٥]

الله خرید و فروش را حلال، و ربا را حرام کرده است.

لذا خرید و فروش یا داد و ستد، حلالِ واضح و آشکاری‌ست؛ و ربا، حرامِ آشکاری می‌باشد.

البته در این میان، پاره‌ای از امور، روشن و واضح نیست؛ بلکه مشکوک است و این، عوامل فراوانی دارد؛ از جمله این‌که نص یا متن مربوط به آن، نزد انسان، به ثبوت نرسیده است و از این‌رو این تردید وجود دارد که آیا این نص، از رسول‌الله ثابت است یا خیر؟ آن‌گاه اگر صحت یک متن به‌ثبوت برسد، بحث برداشت از آن پیش می‌آید که آیا از این روایت، چنین مفهومی برداشت می‌شود یا خیر؟ هم‌چنین اگر مفهوم روشن و ثابتی از آن برداشت شود، این شبهه مطرح می‌گردد که آیا اگر مفهومش عام است، دلیلی بر تخصیص آن وجود دارد یا خیر یا اگر مطلق است، قیدی برای آن هست یا خیر؟ پس از همه‌ی این مراحل این نکته نیز درخورِ توجه می‌باشد که آیا حکمش باقی مانده یا منسوخ شده است؟

خلاصه این‌که اسباب فراوانی وجود دارد که خاستگاه ابهام یا شبهه می‌باشد؛ اما چه راه‌کاری برای رفع این شبهات وجود دارد؟ پیامبر راهش را بیان نموده و فرموده است: «هرکس از شبهات بپرهیزد، دین و آبرویش را حفاظت کرده است». یعنی هرکس از شبهات دوری نماید و به مسایل واضح و روشن روی بیاورد، دین و آبرویش محفوظ می‌ماند؛ به عبارت دیگر در حرام نمی‌افتد و مرتکب حرام نمی‌شود و خود را در معرض سخن مردم قرار نمی‌دهد. سپس رسول‌الله با ذکر مثالی، این موضوع را بیش‌تر شرح داد و فرمود: «کسی که در شبهات و کارهای مشکوک بیفتد، به حرام نیز آلوده خواهد شد؛ مانندِ چوپانی که گله‌اش را در اطراف چراگاهِ قُرُق‌شده‌ی سلطان می‌چراند و هر آن امکان دارد وارد منطقه‌ی ممنوعه شود». ناگفته پیداست که اگر کسی، گله‌ی گاو، شتر یا گوسفندش را در اطراف منطقه‌ی قُرُق بچراند، هر آن امکان دارد وارد منطقه‌ی ممنوعه شود؛ زیرا وقتی منطقه‌ای را قُرق می‌کنند، گیاهانش رشد می‌نمایند و بدین‌سان این منطقه‌ی به چراگاهی غنی تبدیل می‌شود و دام‌ها را به‌سوی خود می‌کشاند؛ از این‌رو برای این‌که دام‌ها وارد محدوده‌ی ممنوعه نشوند، به مراقبت و توجه‌ی بیش‌تری نیاز است و انسان هر چقدر مراقبت نماید، سرانجام غافل می‌شود و نمی‌تواند دام‌ها را آن‌گونه که باید، کنترل کند؛ در نتیجه انتظاری جز این نیست که دام‌ها وارد محدوده‌ی قُرُق شوند.

سپس پیامبر فرمود: «آگاه باشید که هر پادشاهی، حریمی دارد». شاید پیامبر این را از روی تأیید گفته باشد؛ یعنی تعیین منطقه‌ی قُرُق یا ممنوعه از سوی پادشاه را تأیید کرده و این اجازه را به حاکم و فرمان‎روای مسلمانان داده است تا منطقه‌ای را برای چارپایانِ بیت‌المال، هم‌چون شتران صدقه یا اسب‌های جهاد و امثال آن، تعیین کند و چراندان سایر دام‌ها را در این منطقه ممنوع نماید.

ناگفته نماند قُرُق کردن یک منطقه برای خود و منافع شخصی، حرام است و برای هیچ‌کس جایز نیست که بخشی از زمین خدا را به خود اختصاص دهد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «الْمُسْلِمُونَ شُرَكَاءُ فِي ثَلاثٍ: فِي الْمَاءِ وَالْكَلأِ وَالنَّارِ».([[458]](#footnote-458)) یعنی: «مسلمانان، در سه چیز شریک‌اند: در آب، در مراتع طبیعی، و در آتش».

لذا برای هیچ کس جایز نیست که پیرامون مراتع طبیعی، حصارکشی نماید یا افرادی را بر آن بگمارد و مانع ورود مردم به آن شود. این، غصبِ اموال عمومی و خدادادی‌ست؛ زیرا مردم را از چیزی که به همه‌ی آن‌ها تعلق دارد، محروم کرده و این، حرام است. از این‌رو علما گفته‌اند: در صورتی حاکم یا فرمان‎روای مسلمانان، می‌تواند منطقه‌ای را برای دام‌ها و حیوانات مسلمانان، قُرُق کند که این کار زیانی به آن‎ها نرساند. رسول‌الله فرمود: «آگاه باشید که هر پادشاهی، حریمی دارد». لذا این احتمال وجود دارد که پیامبر این کار را برای فرمان‎روای مسلمانان، جایز قرار داده و این حق را به او داده است که منطقه‌ای را برای حیوانات بیت‌المال و چارپایان مسلمانان، از جمله اسب‌های لشکر اسلام و نیز شتران صدقه و امثال آن، قُرُق کند.

هم‌چنین احتمال دارد رسول‌الله فقط از یک واقعیت سخن گفته باشد و این، به معنای تأیید این کار نیست؛ چنان‌که رسول‌الله گاه از یک موضوع خبر داده، اما آن را تأیید نکرده است. همان‌گونه که در حدیثی فرموده است: «لَتَركَبُنَّ سُنَنَ مَنْ كَان قَبْلَكُم حَذوَ القُذةِ بالقُذة حَتَّى لَو دخَلوا جُحْرَ ضَبٍّ لَدَخَلتُمُوهُ». یعنی: «مو به مو و به‌طور کامل، از روش پیشنیان خود، پیروی خواهید کرد؛ حتی اگر واردِ سوراخِ سوسماری شده باشند، شما نیز همین کار را خواهید کرد!». پرسیدند: ای رسول‌خدا! یعنی از یهود و نصارا؟ فرمود: «فَمَن؟»([[459]](#footnote-459)) یعنی: «پس چه کسی؟» این، به معنای تأیید چنین روی‌کردی نیست؛ بلکه یک هشدار است و رسول‌الله به امتش یادآوری نموده که از روش یهود و نصارا پیروی نکنند. در هر حال هر پادشاهی، حریم یا منطقه‌ای ممنوعه دارد؛ چه به‌حق و چه به‌ناحق. وقتی مردم، حیوانات خود را اطراف این منطقه‌ی سرسبز و پر از گیاه و علف بیاورند، نمی‌توانند آن‌‌ها را کنترل کنند؛ در نتیجه حیوانات، وارد منطقه‌ی قُرُق می‌شوند. سپس رسول‌الله فرمود: «و حریمِ الله، محرّماتِ اوست». الله حصارِ محکمی پیرامون شریعتش کشیده است و هر چیزِ حرامی را که به زیانِ دنیا و آخرت انسان‌هاست، قُرُق کرده و در منطقه‌ی ممنوعه قرار داده است؛ لذا هرچه علاقه‌ و رغبت نفس انسان به این محرّمات، بیش‌تر باشد، حصارِ پیرامونش نیز محکم‌تر است. دقت کنید؛ گناهی مثل زنا، نتیجه‌ی میلِ جنسی و ضعف ایمان است و چون، نفس سرکش به آن علاقه دارد، الله حصارِ استواری، پیرامونِ آن کشیده و فرموده است: ﴿وَلَا تَقۡرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓ﴾؛([[460]](#footnote-460)) یعنی: «به زنا نزدیک نشوید». نفرمود: زنا نکنید؛ بلکه از نزدیک شدن به زنا منع نمود و این، شامل هر رفتاری می‌شود که زمینه‌ساز انجامِ این عمل است؛ مانند: نگاه کردن، دست زدن، سخن گفتن و امثال آن.

الله ربا را نیز حرام کرده است و از آن‌جا که نفس انسان، به‌خاطرِ سودِ ظاهریِ ربا به آن علاقه دارد، الله همه‌ی زمینه‌های ربا و حیله‌های رباخواری را حرام و ممنوع گردانیده است و بدین‌سان برای همه‌ی کارهای حرام، محدوده‌ای قُرُق‌شده و ممنوع قرار داده تا این محدودیت‌ها، مردم را از آلوده شدن به حرام، باز دارد.

سپس فرمود: «هان! پاره‌گوشتی در بدن وجود دارد که صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است. بدانید که آن عضو، قلب است». قلب، پاره‌گوشتی کوچک و به‌اندازه‌ی تکه‌گوشتی‌ست که انسان، آن را می‌جَوَد، ولی دارای اهمیت فراوانی‌ست و مرکز تدبیر بدن می‌باشد و «صلاح و فساد همه‌ی بدن وابسته به آن است». این، پاره‌گوشت که صلاح و فساد همه‌ی بدن به آن وابسته می‌باشد، نه چشم است و نه بینی و زبان، و نه دست و پا و جگر یا سایر اعضای بدن؛ بلکه این عضو مهم، قلب است. از این‌رو رسول‌الله همواره این دعا را می‌گفت: «اللَّهُمَّ يَا مُقَلِّبَ القُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى دِينِكَ اللَّهُمَّ مصرِّف القلوب، صرِّف قَلْبِي إلی طاعتك».([[461]](#footnote-461)) یعنی: «یا الله! ای دگرگون‌کننده‌ی دل‌ها! قلبم را بر دین خود استوار بگردان؛ یا الله! ای تغییردهنده‌ی دل‌ها! قلبم را به سوی اطاعت خویش متمایل بگردان».

لذا قلب، محورِ صلاح و فساد انسان است؛ پس ای برادر و خواهر مسلمان! چه خوب است به اصلاح قلب خویش اهمیت دهی. آری؛ خوب بودنِ ظاهر و اعمالِ ظاهری، بسیار پسندیده است، اما از همه مهم‌تر خوب بودنِ قلب می‌باشد. الله متعال درباره‌ی منافقان می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَيۡتَهُمۡ تُعۡجِبُكَ أَجۡسَامُهُمۡۖ وَإِن يَقُولُواْ تَسۡمَعۡ لِقَوۡلِهِمۡۖ كَأَنَّهُمۡ خُشُبٞ مُّسَنَّدَةٞ﴾ [المنافقون: ٤]

هنگامی که آنان را می‌بینی، جسم (و ظاهر) آنان، تو را به شگفت می‌آورد و اگر سخن بگویند، به سخنانشان گوش فرا می‌دهی؛ (ولی) گویا چوب‌های خشکی هستند که به دیوار تکیه داده شده‌اند.

یعنی ظاهری نیک و اعمالی به‌ظاهر خوب و پسندیده دارند و خیلی خوب حرف می‌زنند، اما دل‌هایشان خراب است و هیچ خیری در دل‌هایشان وجود ندارد؛ مانند چوب‌های خشک و بی‌فایده‌ای هستند که به دیوار تکیه داده شده‌اند.

پس ای بنده‌ی خدا! به اصلاح قلب خویش اهمیت بده و دقت کن که مبادا ذره‌ای بدی یا بی‌رغبتی به آیات الهی در قلبت باشد؛ مبادا در آن کدورتی نسبت به بندگان شایسته‌ی الله، وجود داشته باشد؛ مبادا در آن، میل و رغبتی به کفار یافت شود؛ مباد در دل، به کفار علاقه و محبت داشته باشی؛ آن را از حسادت، کینه و دشمنی، پاک کن و بنگر که هیچ‌یک از چنین بیماری‌هایی در قلبت وجود نداشته باشد؛ زیرا قلب، محور و اساس تمام رفتارهاست. الله متعال می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَعۡلَمُ إِذَا بُعۡثِرَ مَا فِي ٱلۡقُبُورِ ٩ وَحُصِّلَ مَا فِي ٱلصُّدُورِ ١٠﴾ [العاديات: ٩، ١٠]

آیا نمی‌داند آن‌گاه که آن‌چه در گورهاست، زیر و رو و برانگیخته شود و آن‌چه در سینه‌هاست، آشکار گردد؟

این اتفاق، روز قیامت روی خواهد داد؛ یعنی در آخرت، مطابق باطن انسان با او رفتار می‌شود و در دنیا، بر اساس ظاهر. به عبارت دیگر ما بر اساسِ ظاهر مردم، قضاوت می‌کنیم، اما روز قیامت، مبنای عمل و قضاوت ، باطن است. الله متعال دل‌های ما و شما را اصلاح بگرداند.

الله می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ تُبۡلَى ٱلسَّرَآئِرُ ٩﴾ [الطارق: ٩]

روزی که رازها فاش می‌شود.

یعنی هرکس، به‌راستی جزو مؤمنان بوده است، ایمانش نمایان می‌گردد و هرکس جزو منافقان بوده، نفاقش آشکار می‌شود. پناه بر الله.

پس ای برادر و خواهر مسلمان! قلب خویش را اصلاح کن؛ شریعت الهی را ناگوار مپندار؛ از بندگان نیکِ الله، بد مَبَر؛ نسبت به هیچ‌یک از آیات الهی و آن‌چه نازل فرموده، بی‌رغبت مباش که این، کفرِ به الله متعال و نشان‌گرِ بی‌ایمانی‌ست و نشان می‌دهد که ایمان در قلبت جای نگرفته است.

\*\*\*

595- وعن النَّوَّاسِ بنِ سَمعانَ عَنِ النَّبيِّ قال: «البرُّ حُسنُ الخُلُقِ وَالإِثمُ ما حاكَ فِي نفْسِك وكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ». [روایت مسلم]([[462]](#footnote-462))

**ترجمه:** نوّاس بن سمعان می‌گوید: پیامبر فرمود: «نیکی، یعنی خوش‌خُلقی؛ و بدی، عبارت است از چیزی که در درون انسان تردید ایجاد نماید و دوست نداشته باشی که مردم از آن اطلاع پیدا کنند».

596- وعن وابصةَ بنِ مَعْبِدٍ قال: أَتَيْتُ رسولَ اللَّه فقال: «جِئْتَ تسأَلُ عنِ البِر؟» قُلتُ: نعم، فقال: «اسْتَفْتِ قَلْبَكَ، البِرُّ: ما اطْمَأَنَّتْ إِلَيْهِ النَّفْس، واطْمَأَنَّ إِلَيْهِ القَلْب، والإِثمُ ما حاكَ فِي النَّفْسِ وتَرَدَّدَ في الصَّدْرِ، وإِنْ أَفْتَاكَ النَّاسُ وَأَفْتَوكَ». [حديثی حسن است که احمد ودارَمي در مسندهای خود روایت کرده‌اند.]([[463]](#footnote-463))

**ترجمه:** وابصه بن معبد می‌گوید: نزدِ رسول‌الله رفتم؛ فرمود: «آمده‌ای تا درباره‌ی نیکي و احسان بپرسی؟» عرض کردم: بله. فرمود: «از قلب خود بپرس؛ نیکی، عبارت است از چیزی که درون و قلب انسان به آن مطمئن و آرام باشد؛ و بدی، چیزی‌ست که در درون و قلبِ انسان تردید ایجاد کند؛ هرچند مردم، بارها- درباره‌ی صحتش- اظهار نظر کنند».

**شرح**

مؤلف، حافظ نووی/ در کتاب ریاض‌الصالحین، بابی بدین عنوان گشوده است: «وَرَع و ترکِ شبهات». در این باب حدیثی بدین مضمون ذکر شده که نواس بن سمعان می‌گوید: پیامبر فرمود: «نیکی، یعنی خوش‌خُلقی؛ و بدی، عبارت است از چیزی که در درون انسان تردید ایجاد نماید و دوست نداشته باشی که مردم از آن اطلاع پیدا کنند».

این سخنِ پیامبر که فرمود: «نیکی، یعنی خوش‌خُلقی»، بدین معناست که خوش‌خُلقی، جزو نیکی‌ست و در مفهوم این آیه می‌گنجد که الله می‌‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ﴾ [المائ‍دة: ٢]

و با یکدیگر بر نیکی و پرهیزگاری همکاری نمایید.

خوش‌خُلقی، دو جنبه دارد: یکی بُعدِ عبادی، یعنی منشِ نیکو در عبادت الله‌ و دیگری، خوش‌خُلقی در تعامل با بندگان الله متعال.

خوش‌خُلقی یا منشِ نیکو در عبادت الله، این‎ست که انسان فرمان‌های الله متعال را با سینه‌ای باز و قلبی مطمئن و آرام بپذیرد و به‌طور کامل و بدون هیچ بی‌رغبتی یا شک و تردیدی به انجامِ آن بپردازد؛ با میل و رغبتِ کامل، نماز را با جماعت ادا کند؛ و در روزهای سرد، با رغبت کامل به فرمان الله درباره‌ی وضو گردن نهد؛ هم‌چنین با میل و رغبت به فرمان الهی، زکات اموالش را بدهد و در رمضان، روزه بگیرد و در صورت توانایی، حکمِ الله درباره‌ی حج را به‌جا بیاورد.

اما خوش‌خلقی در تعامل با بندگان الله، این‎ست که به پدر و مادرش نیکی کند، صله‌ی رحم نماید، از نیکی کردن به همسایگانش دریغ نکند و در معاملاتش صداقت داشته باشد و با روی‌کردِ مثبت و نیکی که در برخورد با دیگران دارد، آسوده‌خاطر، خرسند و آرام باشد و ذره‌ای احساس دل‌تنگی نکند. اگر این‌چنین هستید، بدانید که در جرگه‌ی نیکوکاران، جای دارید.

اما گناه، عبارت است از چیزی که انسان درباره‌اش تردید دارد و قلبش نسبت به آن، آرام و مطمئن نیست؛ البته کسی دارای چنین وضعیتی‌ست که نفسی آرام، مطمئن و خرسند به شریعت الله دارد. زیرا بدکاران، فاسقان و اهل فسق و فجور، نسبت به گناه و معصیت، بی‌پروا هستند و به‌سادگی و بدون هیچ عذاب وجدان یا شک و تردیدی، به گناه و معصیت می‌پردازند و کَکِشان هم نمی‌گزد؛ اما نیکوکارانی که توفیق کارهای نیک پیدا می‌کنند، به‌گونه‌ای هستند که وقتی درباره‌ی چیزی دچار شک و تردید می‌شوند و قلب و درون آن‌ها نسبت به آن، بی‌قرار می‌گردد، به گناه بودنِ آن عمل پی می‌برند و درمی‌یابند که چنین کاری، گناه و معصیت است. در چنین موقعیتی، باید از چنین کاری دوری کرد و به کاری پرداخت که قلب و درون انسان، به آن آرام و مطمئن می‌باشد؛ این، یعنی وَرَع و پرهیزگاری. از این‌رو رسول‌الله فرمود: «هرچند مردم، بارها درباره‌ی صحتش به تو فتوا دهند»، اما از آن‌جا که قلبت به درست بودن چنین عملی گواهی نمی‌دهد، از آن دوری کن. این، جزو نیکی‌ست؛ مگر این‌که نسبت به آن چه الله حلال کرده است، وسواس و شک و تردید داشته باشی؛ در این صورت به این شک و تردید توجه نکن. زیرا سخنِ پیامبر با مردم، کاملاً روشن و واضح و به صورتی‌ست که امراضی چون وسواس، هیچ جایی در آن ندارد؛ یعنی این سخن، رو به کسانی‌ست که در قلبشان چنین امراضی وجود ندارد. پس نیکی، چیزی‌ست که صاحب چنین قلبی نسبت به آن، آرام و مطمئن می‌باشد و گناه، عبارت است از چیزی که در قلب چنین انسانی شک و تردید ایجاد می‌کند و دوست ندارد که مردم از آن مطلع شوند.

\*\*\*

597- وعن أبي سِرْوَعَةَ بكسر السين المهملة وفتحها عُقْبَةَ بنِ الحارِثِ أَنَّهُ تَزَوَّجَ ابْنَةً لأبِي إِهاب بنِ عَزِيز، فَأَتَتْهُ امْرَأَةٌ فقالت: إِنِّي قَد أَرْضَعْتُ عُقْبَةَ وَالَّتي قَدْ تَزَوَّجَ بِهَا، فقال لَها عُقبةُ: ما أَعْلَمُ أَنَّكِ أَرضَعْتِنِي وَلاَ أَخْبَرتِني، فَرَكَبَ إِلى رسُولِ اللَّهِ بالمَدِينَةِ فَسَأَلَه، فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «كَيْفَ، وَقَدْ قِيل؟» ففَارقَهَا عُقْبَةُ ونكَحَتْ زَوْجاً غيرَه. [روایت بخاري]([[464]](#footnote-464))

**ترجمه:** از ابوسِروَعَه، عقبه بن حارث روایت است که وی با دخترِ ابواهاب بن عزیز ازدواج کرده بود؛ زنی نزدش آمد و گفت: من، به تو و زنی که با او ازدواج کرده‌ای، شیر داده‌ام.- یعنی شما برادر و خواهرِ رضاعی هستید.- عقبه به آن زن گفت: من نمی‌دانستم که تو، به من شیر داده‌ای و تا کنون به من نگفته بودی. لذا سوار - بر شتر- شد و به مدینه، نزد پیامبر رفت و در این‌باره از ایشان سؤال کرد. رسول‌الله فرمود: «چگونه می‌خواهی با او زندگی کنی، در حالی که چنین سخنی گفته شده است؟» لذا عقبه از او جدا شد و آن زن، با مردی دیگر ازدواج کرد.

598- وعن الحَسَنِ بن عَليٍّ رَضِيَ اللهُ عَنْهما، قال: حَفِظْتُ مِنْ رَسُول اللَّهِ: «دَعْ ما يَرِيبُكَ إِلى مَا لا يرِيبُك». [ترمذي، این حدیث را روایت کرده و گفته است: حسن صحیح می‌باشد.]([[465]](#footnote-465))

**ترجمه:** حسن بن علی بن ابی‌طالب$ می‌گوید: به‌یاد دارم که رسول‌الله فرمود: «آن‌چه را که درباره‌ی (درست بودن) آن شک داری، رها کن و به کاری بپرداز یا به چیزی روی بیاور که درباره‌‌اش شک نداری».

**شرح**

حدیث نخست، یعنی حدیث عقبه درباره‌ی «رضاع» یا هم‌شیری‌ست و حدیث دوم، یعنی حدیث حسن بن علی بن ابی‌طالب$ درباره‌ی دوری از چیزی که انسان درباره‌ی درست بودن آن شک دارد.

در حدیث نخست آمده است: عقبه با دخترِ ابواهاب بن عزیز ازدواج کرده بود؛ زنی نزدش آمد و گفت: من، به تو و زنی که با او ازدواج کرده‌ای، شیر داده‌ام. یعنی تو، برادرِ رضاعی این زن هستی و برادرِ رضاعی مانند برادر نَسَبی بر خواهرش حرام می‌باشد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «يَحْرُم مِنْ الرَّضَاع مَا يَحْرُم مِنْ النَّسَب». یعنی: «آن‌چه از نَسَب حرام است، از شیر خوردن نیز حرام می‌شود». البته چند شرط دارد:

**شرط نخست:** این‌که شیرِ انسان باشد؛ یعنی اگر دو کودک به‌طور مشترک از شیرِ گوسفند، گاو یا شتر بخورند، با هم برادر رضاعی نیستند؛ زیرا شیری که می‌خورند، باید شیرِ انسان باشد و الله متعال فرموده است:

﴿وَأُمَّهَٰتُكُمُ ٱلَّٰتِيٓ أَرۡضَعۡنَكُمۡ﴾ [النساء : ٢٣]

و مادران رضاعیِ شما که به شما شیر داده‌اند.

**شرط دوم:** شیر خوردن باید پنج بار و یا بیش‌تر باشد؛ لذا اگر یک یا دو یا سه یا چهار مرتبه باشد، اعتبار ندارد. یعنی اگر زنی، کودکی را چهار مرتبه در چهار روز شیر دهد، این کودک فرزندِ رضاعی او محسوب نمی‌شود؛ بلکه حتما باید پنج مرتبه او را شیر دهد. البته اگر پنج مرتبه او را شیر دهد، هرچند کودک سیر نشود، این زن مادرِ رضاعیِ او به‌شمار می‌آید و بر یکدیگر حرام می‌شوند.

**شرط سوم:** شیر خوردن باید در دوران شیرخوارگی، یعنی پیش از دو سالی باشد که کودک را از شیر می‌گیرند. یعنی اگر در این دوران نباشد و یک زن، به کسی شیر دهد که دوران شیرخوارگی‌اش را پشت سر گذاشته است، این، اعتبار ندارد؛ یعنی اگر یک کودک پنج ساله، پنج یا ده مرتبه از زنی شیر بخورد، فرزندِ رضاعیِ این زن به‌شمار نمی‌آید؛ زیرا شیر خوردن در دوران شیرخواری نبوده است.

این‌ها، شروط سه‌گانه‌ی شیرخوارگی‌ست و وقتی ثابت شود، فقط به شیرخوار –کسی که شیر خورده- و فرزندانش، منتقل می‌گردد، نه به برادران، پدرها و مادرانش.([[466]](#footnote-466)) بنابراین برای برادرِ طفلِ شیرخوار، ازدواج با خواهرِ رضاعیِ برادرش، یا ازدواج با مادرِ رضاعیِ برادرش جایز است؛ زیرا تأثیر و اعتبار رضاعت و هم‌شیر بودن، فقط بر شیرخوار و فرزندانِ اوست و بر ریشه و اصلِ وی، یعنی پدرها و مادرهایش و بر نزدیکانِ خانوادگی‌اش از جمله برادرها، عموها و فرزندانِ ایشان تأثیر ندارد؛ چه از او بزرگ‌تر باشند و چه کوچک‌تر و این پندار عمومِ مردم که معتقدند حکمِ هم‌شیر بودن به برادرانِ کوچک‌تر از او تعلق می‌گیرد، نادرست و بی‌اعتبار است. برخی از عمومِ مردم می‌گویند: هرگاه کودکی از یک زن شیر بخورد، آن کودک و برادرانِ کوچک‌ترش، فرزندانِ رضاعیِ آن زن به‌شمار می‌آیند؛ این، درست نیست، بلکه هیچ‌یک از برادران این کودک، نه آن‌ها که قبل از او به‌دنیا آمده‌اند و نه آن‌ها که پس از او زاده شده‌اند، فرزندانِ رضاعیِ این زن محسوب نمی‌شوند.

و اما حدیث حسن بن علی بن ابی‌طالب$؛ حسن این جمله‌ی مهم و بزرگ را که یکی از اصول و قواعدِ وَرَع و پرهیزگاری به‌شمار می‌آید، از جدّ بزرگوارش رسول‌الله شنیده و به‌خاطر سپرده است؛ پیامبر فرمود: «آن‌چه را که درباره‌ی (درست بودن) آن شک داری، رها کن و به کاری بپرداز یا به چیزی روی بیاور که درباره‌‌اش شک نداری». یعنی تنها به انجامِ کارهایی بپرداز که به درست بودن آن، اطمینان داری یا گمان غالب تو، این‎ست که درست می‌باشد؛ اما اگر درباره‌ی درست بودنِ کاری شک داشتی، رهایش کن. این، یکی از اصول پرهیزگاری‌ست. چنان‌که پیامبر در راه، یک دانه خرما دید و فرمود: «لَوْلاَ أَنِّي أَخافُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الصَّدَقَةِ لأَكَلْتُها».([[467]](#footnote-467)) یعنی: «اگر نمی‌ترسیدم که از صدقه (زکات) باشد، حتماً آن را می‌خوردم». این، مصداق و نمونه‌ای عینی و نمایان از رهنمودِ پیامبر می‌باشد که در حدیثِ حسن آمده است. هم‌چنین اگر میان شما و شخصی دیگر، حساب و کتابی بود و در نتیجه‌ی این حساب و کتاب، چیزی به نفع شما به سوی شما آمد که شما شک داشتید آیا حقّ شماست یا خیر، از آن بگذرید و اگر طرفِ مقابل نیز به همین شکل شک کرد و از این سود گذشت، شما هم رهایش کنید و آن را صدقه‌ای معلّق قرار دهید؛ یعنی به این نیت صدقه دهید که اگر حقّ شما بوده، آن را برای تقرب به الله صدقه داده‌اید و اگر حقّ شما نبوده، از این طریق خود را از عذابش، خلاص کرده‌اید.

خلاصه این‌که حدیث حسن حدیثی مهم در باب ورع و پرهیزگاری‌ست: «دَعْ ما يَرِيبُكَ إِلى مَا لا يرِيبُك». لذا آن‌چه را که درباره‌ی درست بودن آن شک داری، رها کن و به کاری بپرداز که درباره‌‌اش شک نداری و با انجامِ آن، ناآرام، مضطرب و پریشان نمی‌شوی.

\*\*\*

599- وعن عائشةَ& قالت: كانَ لأبي بَكْرٍ الصَّدِّيق غُلامٌ يُخْرِجُ لَهُ الخَراجَ وكانَ أَبو بَكْرٍ يَأْكُلُ مِنْ خَرَاجِه، فَجَاءَ يَومًا بِشَيءٍ، فَأَكَلَ مِنْهُ أَبُو بَكْر، فَقَالَ لَهُ الغُلام: تَدْرِي مَا هَذا؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: ومَا هُو؟ قال: كُنْتُ تَكَهَّنْتُ لإِنْسَانٍ في الجاهِلِيَّةِ ومَا أُحْسِن الكَهَانَةَ إِلاَّ أَنِّي خَدَعْتُهُ، فَلَقِينِي، فَأَعْطَاني بِذلكَ هَذَا الَّذي أَكَلْتَ مِنْه، فَأَدْخَلَ أَبُو بَكْرٍ يَدَه فَقَاءَ كُلَّ شَيءٍ في بَطْنِهِ. [روایت بخاري]([[468]](#footnote-468))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: ابوبکر صدیق غلامی داشت که - با دستور و رضایت ابوبکر- کار می‌کرد و بخشی از درآمدِ روزانه‌اش را برای ابوبکر می‌آورد و ایشان از آن می‌خورد - و باقی‌مانده‌ی این درآمد از آنِ خودِ غلام بود.- غلام، روزی چیزی آورد و ابوبکر از آن خورد. غلام به ابوبکر گفت: آیا می‌دانی این چیست؟ ابوبکر صدیق پرسید: چیست؟ پاسخ داد: من در جاهلیت برای شخصی پیش‌گویی کردم؛ البته کهانت و پیش‌گویی را خوب یاد نداشتم، بلکه او را فریب دادم. - امروز- مرا دید و این را که از آن خوردید، به من داد. لذا ابوبکر صدیق انگشت در دهان فرو برد و هرچه خورده بود، بالا آورد.

**شرح**

حافظ نووی/ در باب ورع و ترک شبهات از عایشه& نقل کرده است: ابوبکر صدیق غلامی داشت که به او اجازه داده کار کند و بخشی از درآمدِ روزانه‌اش را برای ابوبکر بیاورد؛ یعنی به او گفته بود: می‌توانی کارکنی و روزانه این مقدار برای من بیاوری و باقی‌مانده‌اش از آنِ خودت باشد. این عمل در رابطه با غلامان، جایز است؛ یعنی اگر کسی، غلامی داشته باشد می‌تواند به او بگوید: کار کن و روزانه این مقدار پول بیاور؛ هرچه ماند، از خودَت. این، جایز می‌باشد؛ زیرا غلامان، ملکِ صاحب خود هستند و هرچه کسب کنند، از آنِ مالکِ آن‎هاست؛ چه سهمی به آن‌ها بدهد و چه ندهد. البته فایده‌ی این کار، این‎ست که شرایطی برای غلام فراهم می‌شود که می‌تواند بنا بر توافق آقایش، پس از کسبِ مبلغی پول، استراحت نماید یا به کسبِ علم بپردازد یا هم‌چنان کار کند و مازادِ درآمد را برای خود بردارد. در برخی از کشورها برای جذب کارگر از کشورهای دیگر، کفالتِ اقامت برخی از افراد را قبول می‌کنند و به آن‌ها می‌گویند: بروید کار کنید، البته باید ماهیانه این مبلغ را به ما بدهید؛ چنین عملی، ظلم است و حرام و با آیین‌نامه‌های مربوط به کفالت و اقامت، مغایرت دارد و چنین قراردادهایی از اساس، باطل است و صاحبِ کار، حق ندارد، کاری بیش از آن‌چه به عنوان شرح وظایف کارگر در قرارداد آمده است، مطالبه نماید؛ زیرا چه‌بسا کارگر، خسته می‌شود یا به هر دلیلی نمی‌تواند آن‌چه را کفیلش بر او تحمیل کرده است، به‌دست بیاورد و این، ظلم است.

اما وضعیتِ غلامان، فرق می‌کند وخودشان و هرچه دارند، از آنِ مالک یا صاحبِ آن‌هاست. غلامِ ابوبکر نیز کار می‌کرد و بخشی از درآمدِ روزانه‌اش را به ابوبکر می‌داد؛ روزی غذایی آورد و ابوبکر از آن خورد. آن‌گاه از ابوبکر پرسید: آیا می‌دانی این چیست؟ ابوبکر صدیق فرمود: چیست؟ پاسخ داد: این، مزدِ کهانتی‌ست که در جاهلیت برای یک نفر غیب‌گویی کرده بودم؛ البته کهانت و پیش‌گویی را خوب یاد نداشتم، بلکه او را فریب دادم. آن شخص، امروز مرا دید و این را که از آن خوردید، به من داد. لذا ابوبکر صدیق انگشت در دهان فرو برد و هرچه خورده بود، بالا آورد. زیرا مزدِ کهانت و پیش‌گویی، حرام است؛ فرقی نمی‌کند که کاهن، در کارش ماهر باشد یا خیر. چراکه پیامبر دست‌مزد کاهن را حرام دانسته و از آن نهی کرده است. ابوبکر بلافاصله پس از شنیدن سخنِ غلامش، انگشت زد و هرچه خورده بود، بالا آورد تا شکمش از غذای حرام، خالی گردد؛ زیرا آن‌چه غلامش به او داده بود، کسب حرام بود و پیامبر فرموده است: «إنَّ اللهَ إذا حرَّمَ شيئًا، حرَّمَ ثَمَنَهُ». یعنی: «هرچه الله، حرامش کرده، داد و ستد (و درآمدِ حاصل از) آن را نیز حرام گردانیده است». لذا دست‌مُزد عمل حرام، حرام است؛ مانند اجاره دادن مغازه‌ها به آرایش‌گرانی که ریش مراجعه‌کنندگان خود را می‌تراشند. درآمدِ حاصل از این اجاره‌ حرام است و برای صاحب مغازه، جایز نمی‌باشد؛ زیرا مغازه را برای انجامِ عمل حرامی از او اجاره کرده‌اند.

هم‌چنین اجاره دادن ساختمان به بانک‌ها، حرام است؛ زیرا همه یا بیش‌ترِ معاملات بانکی، ربوی و حرام می‌باشد این بانک‌ها، از اساس برای انجام معاملات ربوی و حرام، تأسیس شده‌اند؛ لذا درآمدِ حاصل از اجاره‌ی مغازه یا ساختمان به بانک‌های ربوی، حرام است. هم‌چنین اجاره دادن ساختمان به نشریه‌هایی که مروّج هرزگی و فساد اخلاقی یا افکار و اندیشه‌های انحرافی هستند، جایز نیست و درآمد حاصل از این اجاره، حرام است؛ زیرا در حقیقت، نوعی تعاون و همکاری در زمینه‌ی گناه و معصیت به‌شمار می‌آید و الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡعُدۡوَٰنِ﴾ [المائ‍دة: ٢]

و هم‌دیگر را بر انجام گناه و تجاوز یاری نکنید.

رسول‌الله نیز فرموده است: «إنَّ اللهَ إذا حرَّمَ شيئًا، حرَّمَ ثَمَنَهُ».([[469]](#footnote-469)) یعنی: «الله، هرچه را حرام کرده، داد و ستد (و درآمدِ حاصل از) آن را نیز حرام گردانیده است».

حدیث عایشه& نشان‎گر ورع و پرهیزگاری ابوبکر صدیق می‌باشد و به‌راستی ابوبکر به عنوانِ جانشین پیامبر و نخستین پیشوای این امت پس از پیامبرش، شایسته‌ی چنین تقوایی‌ست؛ از این‌رو اهل‎سنت و جماعت، ابوبکر صدیق را برترین فردِ این امت می‌دانند؛ چراکه رسول‌الله فرمود: «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلاً مِنْ أُمَّتِي لاَتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ وَلَكِنْ أُخُوَّةُ الإِسْلاَمِ».([[470]](#footnote-470)) یعنی: «کسی که بيش از همه‌ي مردم مرا با جان و مالش همراهي نمود، ابوبكر است و اگر مي‌خواستم كسي از امتم را به عنوان دوستِ ویژه و خاصّ خود برگزينم، ابوبكر را به دوستي برمي‌گزيدم؛ ولي برادري اسلامي كافي است».

متون دینی در این‌باره، فراوان و متواتر است؛ حتی امیرمؤمنان علی بن ابی‌طالب که به راست‌گویی و عدالت، شهره‌ی آفاق است، روی منبر کوفه می‌فرمود: «خَيْرُ هَذِهِ الأُمَّةِ بَعْدَ نَبِيِّهَا أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ».([[471]](#footnote-471)) یعنی: «بهترین‌های این امت پس از پیامبر، به‌ترتیب ابوبکر و عمر هستند». این، سخنِ علی می‌باشد؛ هم‌چنین می‌فرمود: «لا أوتى بِأَحَدٍ يُفَضِّلُنِي عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ إلاَّ جَلَدْتُهُ حَدَّ الْمُفْتَرِي».([[472]](#footnote-472)) یعنی: هرکس را نزدم بیاورند که مرا بر ابوبکر و عمر ترجیح می‌دهد، حدّ افترا را بر او اجرا می‌کنم». یعنی او را تازیانه می‌زنم و این از تواضع و فروتنی علی مرتضی در برابر حق بود و سخنش به‌جا و درست است؛ این سخن، هم‌چنین ردّی آشکار بر کسانی‌ست که علی را برتر از ابوبکر و عمر می‌پندارند، بلکه برخی از آن‌ها، علی را از رسول‌الله نیز برتر می‌دانند و می‌گویند: علی از محمد() برتر بود! حتی رسالت را حقّ علی می‌دانند و می‌گویند: جبرئیل، در امانت خیانت کرد و رسالت را از علی به محمد منتقل نمود! شکی نیست که این‌ها، گمراه‌اند. از این گمراهی به الله پناه می‌بریم و برای خود و ایشان، درخواست هدایت می‌کنیم.

خلاصه این‌که ابوبکر صدیق پارسا و پرهیزگار بود و از شبهات دوری می‌کرد؛ به همین سبب نیز انگشت زد تا هرچه خورده است، بالا بیاید و شکمش از حرام یا چیزی که در آن شبهه بود، تغذیه نشود.

\*\*\*

600- وعن نافِعٍ أَنَّ عُمَرَ بنَ الخَطَّابِ كَانَ فَرَضَ لِلْمُهاجِرِينَ الأَوَّلِينَ أَربَعَةَ آلاف، وفَرَضَ لابْنِهِ ثلاثةَ آلافٍ وخَمْسَمائةٍ، فَقِيلَ لَه: هُوَ مِنَ المُهاجِرِينَ فَلِم نَقَصْتَهُ؟ فقال: إِنَّما هَاجَر بِهِ أَبُوه يَقُول: لَيْسَ هُوَ كَمَنْ هَاجَرَ بِنَفْسِه. [روایت بخاري]([[473]](#footnote-473))

**ترجمه:** نافع می‌گوید: عمر بن خطاب برای مهاجرانِ پیش‌گام چهار هزار مقرّر نمود و برای پسرش سه‌هزار و پانصد (درهم)؛ به عمر گفتند: پسرت نیز از مهاجران است؛ پس چرا حقوق کم‎تری برای او مقرّر کرده‌ای؟ فرمود: «پدرش او را با خود به هجرت برد»؛ و می‌گفت: «او مانندِ کسی که خودش هجرت کرده، نیست».

601- وعن عطِيَّةَ بنِ عُرْوةَ السَّعْدِيِّ الصَّحَابِيِّ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «لاَ يَبْلُغُ العَبْدُ أَنْ يَكونَ مِنَ الْمُتِّقِينَ حَتَّى يَدَعَ ما لا بَأْسَ بِهِ حَذرًا مِمَّا بِهِ بَأْسٌ». [ترمذي روایتش کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[474]](#footnote-474))

**ترجمه:** عطیه بن عروه‌ی سعدی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بنده، در صورتی به درجه‌ی پرهیزگاران می‌رسد که از ترس ابتلا به چیزهای ناروا، چیزهایی را که رواست و اشکالی ندارد، رها کند».

**شرح**

مؤلف/ در باب ورع و ترک شبهات، روایتی بدین مضمون نقل کرده است که: نافع می‌گوید: امیرمؤمنان، عمر بن خطاب هنگامی که حقوق مردم از بیت المال را تعیین نمود، برای مهاجران، چهار هزار مقرر کرد و برای پسرش عبدالله، سه‌هزار و پانصد درهم؛ در صورتی که پسرش عبدالله نیز جزو مهاجران بود؛ یعنی حقوقی که عمر برای پسرش مقرر نمود، پانصد درهم کم‌تر از حقوقِ سایر مهاجران بود. علتش را از او پرسیدند؛ فرمود: «پدرش او را با خود به هجرت برد؛ لذا او مانندِ کسی که خودش هجرت کرده، نیست». این، نشان‌گر کمال تقوا و پرهیزگاریِ عمر می‌باشد. لذا بر همه‌ی مسؤولان واجب است که نزدیکان خود را بر سایر مردم، ترجیح ندهند و از تبعیض، دوری کنند و میان فقیر و ثروتمند، فرقی نگذارند؛ بلکه به هرکس همان جایگاهی را بدهند که شایسته‌ی اوست. این، لازمه‌ی ورع و پرهیزگاری‌ست. البته عبدالله بن عمر$ نیز اعتراض نکرد و به پدرش نگفت: پدر! من نیز جزو مهاجران هستم و اگر می‌خواستم، در مکه می‌ماندم و هجرت نمی‌کردم؛ بلکه به تصمیمِ پدرش احترام گذاشت و آن را پذیرفت.

و اما حدیث عطیه؛ در این حدیث آمده است: پیامبر فرمود: «بنده، در صورتی به درجه‌ی پرهیزگاران می‌رسد که از ترس ابتلا به چیزهای ناروا، چیزهایی را که رواست و اشکالی ندارد، رها کند». یعنی وقتی در یک چیزِ مباح، شبهه‌ی حرام وارد شود و تشخیصِ حلال و حرام غیرممکن یا دشوار باشد، تقوا و کمال ایمان، چنین ایجاب می‌کند که انسان، از آن روزیِ حلال دوری نماید تا مرتکبِ حرام نشود. آن‌گونه که علما گفته‌اند: در پیش گرفتن چنین روی‌کردی، واجب است؛ یعنی وقتی در یک کار یا روزیِ حلال، شبهه‌ی حرام وارد شود، اجتناب از همه‌ی آن واجب است؛ زیرا اجتناب از حرام، واجب می‌باشد و در چنین مواردی، اجتناب از حرام در صورتی تحقق می‌یابد که انسان، از کار یا روزیِ حلالی که در آن شبهه است، دوری کند. چون «هرچیزی که انجامِ واجب جز به‌وسیله‌ی آن ممکن نباشد، خود، واجب است». البته اگر چاره‌ای جز انتخاب یکی از این دو گزینه را نداشت، می‌تواند با جستجو و دقت نظر، یکی از گزینه‌ها را که به گمانِ غالبش درست است، انتخاب نماید؛ به‌عنوان مثال: وقتی غذای کسی با غذای شخصی دیگر، اشتباه شود و به این عذا، نیاز شدیدی داشته باشد، در این صورت پس از بررسی و دقت نظر می‌تواند غذایی را که به گمانِ غالبش، غذای خودِ اوست، بردارد و استفاده کند.

\*\*\*

69- باب: مستحب بودن عزلت در دوران فتنه و فساد و هنگامِ ترس از ابتلا به فتنه در دین (انحراف) و نگرانی از آلوده شدن به حرام و شبهات و امثال آن

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَفِرُّوٓاْ إِلَى ٱللَّهِۖ إِنِّي لَكُم مِّنۡهُ نَذِيرٞ مُّبِينٞ ٥٠﴾ [الذاريات: ٥٠]

پس به سوی الله بگریزید. همانا من برای شما هشداردهنده‌ی آشکاری از سوی او هستم.

602- وعن سعد بن أبي وقَّاص قال: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يَقُول: «إِنَّ اللهَ يحِبُّ العَبْدَ التَّقِيَّ الخَفِيَّ الغَنِيَّ». [روایت مسلم]([[475]](#footnote-475))

**ترجمه:** سعد بن ابی‌وقاص می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «همانا الله، بنده‌ی پرهیزگار، غنی (بی‌نیاز) و عزلت‌گزیده (ناشناخته) را دوست دارد».

[نووی می‌گوید: منظور از غنی (بی‌نیاز) کسی‌ست که عزت نفس و غنای درون دارد.]

603- وعن أبي سعيد الخُدريِّ قال: قال رَجُلٌ: أَيُّ النَّاسِ أفضَلُ يارسولَ اللَّه؟ قال: «مُؤْمِنٌ مجَاهِدٌ بِنَفسِهِ وَمَالِهِ في سبيل اللَّه». قال: ثُمَّ من؟ قال: «ثُمَّ رَجُلٌ مُعتَزِلٌ في شِعْبٍ مِن الشِّعَاب يَعبُدُ رَبَّهُ».

وفي روايةٍ: « يتَّقِي اللَّهَ ويَدَع النَّاسَ مِن شَرِّهِ». [متفقٌ عليه]([[476]](#footnote-476))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: مردی از پیامبر پرسید: ای رسول‌خدا! بهترین مردم، کیست؟ فرمود: «مؤمنی که با جان و مالش در راه الله جهاد کند». سؤال کرد: سپس چه کسی؟ فرمود: «سپس مردی که در یکی از دره‌ها عزلت می‌گزیند و پروردگارش را عبادت می‌کند».

و در روایتی آمده است: «مردی که تقوای الله پیشه می‌سازد و مردم را ترک می‌کند تا از شرَّش، در امان باشند».

604- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «يُوشِكَ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِم غَنَمٌ يَتبَِّعُ بِهَا شَعَفَ الجِبَال وموَاقِعَ الْقَطْرِ يَفِرُّ بِدينِهِ من الفِتَنِ». [روایت بخاري]([[477]](#footnote-477))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «به‌زودی، بهترین ثروت و داراییِ مسلمان، گوسفندانش خواهند بود که او به دنبالِ آن‌ها به قله‌ی کوه‌ها و محل‌های بارش باران می‌رود تا دینش را از فتنه‌ها محفوظ بدارد».

**شرح**

مؤلف/ بابی بدین عنوان گشوده است: «مستحب بودن عزلت در دوران فتنه و فساد و هنگامِ ترس از ابتلا به فتنه...».

گفتنی‎ست: مؤمنی که در میانِ مردم می‌ماندو در برابر اذیت و آزار آنان شکیبایی می‌ورزد، از مؤمنی که عنانِ صبر از دست می‌دهد و از مردم؛ کناره‌گیری می‌کند، بهتر است؛ البته گاه شرایطی پیش می‌آید که عزلت و گوشه‌نشینی بهتر است؛ مانندِ زمانی که انسان نگرانِ منحرف شدن از دین خود باشد؛ مثلاً در سرزمینی زندگی می‌کند که او را به سوی بدعت یا انحراف از دین، فرا می‌خوانند یا در سرزمینی آکنده از فسق و فجور زندگی می‌کند و نگرانِ است که شاید به کارهای زشت، دچار شود. در چنین شرایطی، عزلت و گوشه‌نشینی یا دوری از اجتماع، بهتر است.

به همین خاطر است که انسان، وظیفه دارد از سرزمین شرک به سرزمین اسلام و از مناطق پرفساد به مناطقِ سالم، هجرت کند؛ هجرت با عوض شدن مردم و زمانه نیز یک وظیفه‌ی شرعی‌ست. از این‌رو در حدیث صحیح آمده است: «به‌زودی، بهترین ثروت و داراییِ مسلمان، گوسفندانش خواهند بود که او به دنبالِ آن‌ها به قله‌ی کوه‌ها و محل‌های بارش باران می‌رود تا دینش را از فتنه‌ها محفوظ بدارد».

لذا در جمع‌بندی این موضوع می‌گوییم: زمانی عزلت و گوشه‌نشینی از حضور در اجتماع بهتر است که شرارت و فتنه‌ همه‌گیر شود؛ و گرنه، در اصل حضور در اجتماع بهتر است و باید در میان مردم باشیم و به ارشادِ مردم و امر به معروف و نهی از منکر بپردازیم و آن‎ها را به سوی حق و حقیقت فرا بخوانیم و سنت را برایشان بیان کنیم. اما اگر تحمل این شرایط ممکن نبود و فتنه‌ها، افزایش یافت، پس عزلت و گوشه‌نشینی در بلندای کوه‌ها یا در ژرفای دره‌ها بهتر است. پیامبر هم‌چنین ویژگی شخصی را بیان نمود که الله او را دوست دارد؛ چنان‌که فرمود: «إِنَّ اللهَ يحِبُّ العَبْدَ التَّقِيَّ الخَفِيَّ الغَنِيَّ». یعنی: «همانا الله، بنده‌ی پرهیزگار، غنی (بی‌نیاز) و عزلت‌گزیده (ناشناخته) را دوست دارد».

پرهیزگار، کسی‌ست که تقوای الهی پیشه می‌سازد، فرمان‌های الله را انجام می‌دهد و از آن‌چه نهی فرموده، دوری می‌کند؛ نمازش را به‌موقع و با جماعت به‌جا می‌آورد، زکاتش را می‌دهد، ماه رمضان، روزه می‌گیرد، حج می‌‌گزارد، به پدر و مادرش نیکی می‌کند، با خویشاوندانش ارتباط دارد، به همسایگانش نیکی می‌نماید، از نیکی‌ کردن به یتیمان، دریغ نمی‌کند و همواره به کارهای نیک و پسندیده‌ای می‌پردازد که نشانه‌ی تقوا و پرهیزگاری‌ست.

منظور از غنی یا بی‌نیاز در این حدیث، کسی‌ست که با ایمان و اعتماد به الله از غیرِ او بی‌نیازی می‌جوید و عزت نفس دارد و دست نیاز، پیشِ مردم دراز نمی‌کند و خودش را نزدشان خوار و ذلیل نمی‌گرداند؛ بلکه با ایمان به الله، از مردم بی‌نیازی می‌جوید و به غیرالله روی نمی‌آورد.

عزلت‌گزیده یا ناشناخته، کسی‌ست که اظهارِ وجود نمی‌کند و پیشِ دیگران، به خودنمایی و اظهارِ خویشتن نمی‌پردازد و به این فکر نمی‌کند که انگشت‌نمای مردم شود یا توجه مردم را به‌خود جلب نماید تا همه از او سخن بگویند؛ بلکه از خانه به مسجد و از مسجد به خانه می‌رود و خیلی عادی با نزدیکان و برادران مسلمانش دیدار می‌کند؛ البته منظور، این نیست که اگر الله به کسی علم و دانش داده، در خانه‌اش بنشیند و این دانش را به دیگران آموزش ندهد؛ این، با تقوا مغایرت دارد؛ لذا به جای این‌که در خانه بنشیند و دیگران را از این دانش، محروم نماید، بهتر است این علم را به مردم منتقل کند و اگر ثروتی دارد، به جای نشستن در خانه، دیگران را از آن بهره‌مند سازد. اگر دو گزینه‌ی شهرت و گم‌نامی پیشِ رویش بود و هر دو نتایج یکسانی داشت، پس گزینه‌ی دوم را انتخاب کند؛ ولی اگر ناگزیر، نشر علم و دانش و برگزاریِ کلاس‌های علمی و حلقه‌های درس یا ایرادِ سخنرانی در جمعه و اعیاد شرعی - فطر و قربان- به شهرتش منجر می‌شد، ایرادی ندارد و وظیفه‌اش را انجام دهد؛ این هم جزو چیزهایی‌ست که الله می‌پسندد.

\*\*\*

605- وعنْ أبي هُريرة عَنِ النَّبِيِّ قال: «مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيًّا إِلاَّ رَعَى الْغَنَمَ»؛ فَقَال أَصْحابُه: وَأَنْت؟ قال: «نَعَم، كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلى قَرارِيطَ لأَهْلِ مَكَّةَ». [روایت بخاري]([[478]](#footnote-478))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله، هیچ پیامبری مبعوث نکرد مگر این‌که چوپانی کرده بود». اصحابش پرسیدند: آیا شما هم چوپانی کرده‌اید؟ فرمود: «بله، من نیز گوسفندان اهالی مکه را در برابر چند قیراط - مُزدی ناچیز- می‌چراندم».

606- وعنه عَنْ رسولِ اللَّه أَنَّهُ قال: «مِنْ خَير مَعَاشِ النَّاسِ رَجُلٌ مُمْسِكٌ عِنَانَ فَرسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّه، يَطيرُ عَلى مَتْنِهِ، كُلَّمَا سَمِعَ هَيْعَةً أَوْ فَزْعَةً، طارَ عَلَيْهِ يَبْتَغِي الْقَتلَ أَو الْمَوْتَ مظَانَّهٍ، أَوْ رَجُلٌ في غُنَيمَةٍ في رَأْسِ شَعَفَةٍ مِن هَذِهِ الشَّعَف، أَوْ بَطنِ وادٍ مِن هَذِهِ الأَوديَةِ، يُقِيم الصَّلاةَ ويُؤتي الزَّكاةَ ويَعْبُدُ رَبَّهُ حتَّى يَأْتِيَهُ اليَقِينُ ليَسَ مِنَ النَّاسِ إِلاَّ في خَيْرٍ». [روایت مسلم]([[479]](#footnote-479))

**ترجمه:** ابوهريره مي‌گوید: رسول‌الله فرمود: «یکی از بهترین نمونه‌های زندگی مردم، زندگی مردی‌ست که لگام اسبش را در راه الله گرفته، بر پشت آن جولان می‌کند و هر بار صدای حضور دشمن یا بانگِ جنگ را می‌شنود، بی‌پروا به امید کشتن دشمن یا به امید شهادت در راه الله، به سوی مناطقی می‌شتابد که چنین موقعیتی دارند. یا - نمونه‌ی دیگر- زندگیِ مردی‌ست که در میان تعدادی گوسفند در ارتفاع یکی از این کوه‌ها یا در عمق یکی از این دره‌ها به‌سر می‌برد، نمازش را برپا می‌کند، زکات می‌دهد و پروردگارش را عبادت می‌نماید تا آن‌که مرگش فرا رسد و جز در کارهای نیک و پسندیده، - مردم را ترک می‌کند و- در میان مردم نیست».

**شرح**

در این باب حدیثی بدین مضمون ذکر شده است که ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله، هیچ پیامبری مبعوث نکرد مگر این‌که چوپانی کرده بود». یعنی هر پیامبری پیش از آن‌که به نبوت مبعوث شود، چوپان بوده است. اصحاب پرسیدند: ای رسول‌خدا! آیا شما هم چوپانی کرده‌اید؟ فرمود: «بله، من نیز گوسفندان اهالی مکه را در برابر چند قیراط - مُزدی ناچیز- می‌چراندم». علما گفته‌اند: حکمتش این بود تا پیامبران، پیش از بعثتشان افرادی مسؤولیت‌پذیر پرورش یابند و بیاموزند که چگونه مسؤولیتی را که به عهده می‌گیرند، به‌خوبی ادا نمایند و با نگهداری از گوسفندان، ویژگی‌هایی چون صبر، آرامش، عطوفت و مهربانی در آنان تقویت شود. زیرا چوپان، گاه گوسفندان را به چراگاهی سرسبز و پرگیاه می‌برد و گاه گوسفندان به جایی می‌روند که خشک و بی‌گیاه است و گاه چوپان، گوسفندان را در جایی نگه می‌دارد. منظورم، این‎ست که پیامبر نیز امتش را به سوی علم، هدایت و بصیرت سوق می‌دهد؛ مانند چوپان که به نگهداری و مراقبت از گوسفندها می‌پردازد و آن‌ها را به مناطق و چراگاه‌های پرگیاه می‌برد؛ یعنی به جاهایی که هم به غذای کافی می‌رسند و هم به آب خوب و سالم. از آن‌جا که گوسفندان، حیوانات ضعیفی هستند و به نگهداری نیاز دارند، معمولاً چوپان‌ها و کسانی که از گوسفندان نگهداری می‌کنند، آدم‌های مهربان، آرام و رقیق‌القلبی هستند. از این‌رو الله متعال چوپانی یا نگهداری از گوسفندان را برای پیامبرانش انتخاب کرد، نه نگهداری از شترها را؛ زیرا ساربان‌ها و پرورش‌دهندگان شتر، معمولاً سرسخت و سنگدل‌اند؛ مانندِ ویژگی‌هایی که شترها دارند. لذا پیامبران، ابتدا چوپان بودند تا ویژگی‌های خوبی که یک چوپان دارد، در آن‌ها تقویت شود و بیش‌تر و بهتر به انسان‌ها، رسیدگی نمایند.

رسول‌الله در برابر مزدی اندک برای اهل مکه چوپانی کرد؛ موسی نیز برای پرداختِ مهریه‌ی همسرش، یعنی دختر شعیب، چوپانی نمود و گوسفندان شعیب را چراند. الله متعال می‌فرماید:

﴿قَالَ إِنِّيٓ أُرِيدُ أَنۡ أُنكِحَكَ إِحۡدَى ٱبۡنَتَيَّ هَٰتَيۡنِ عَلَىٰٓ أَن تَأۡجُرَنِي ثَمَٰنِيَ حِجَجٖۖ فَإِنۡ أَتۡمَمۡتَ عَشۡرٗا فَمِنۡ عِندِكَۖ وَمَآ أُرِيدُ أَنۡ أَشُقَّ عَلَيۡكَۚ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ٢٧﴾ [القصص: ٢٧]

(شعیب به موسی) گفت: من می‌خواهم یکی از این دو دخترم را به ازدواج تو در آورم؛ به شرط آن‌که هشت سال در استخدام من باشی و اگر این مدت را به ده سال برسانی، با خود توست.

دومین حدیثی که در این بخش ذکر شده، نشان می‌دهد که گاه عزلت و گوشه‌نشینی بهتر است؛ «و بهترین نمونه، مسلمانی‌ست که لگام اسبش را در راه الله گرفته، بر پشت آن جولان می‌کند و هر بار صدای حضور دشمن یا بانگِ جنگ را می‌شنود، بی‌پروا به امید کشتن دشمن یا به امید شهادت در راه الله، به سوی مناطقی می‌شتابد که چنین موقعیتی دارند. هم‌چنین مسلمانی‌ست که در ارتفاع یکی از کوه‌ها یا در عمق یکی از دره‌ها به‌سر می‌برد، و الله را عبادت می‌کند و جز در کارهای نیک و پسندیده، مردم را ترک می‌نماید و در میان آن‌ها نیست».

پیش‌تر این نکته را بیان کردیم که این دسته از متون دینی که نشان‌گر عزلت و گوشه‌نشینی‌ست، حمل بر این می‌شود که حضور در اجتماع و جمع مردم، زیان‌بار باشد و به دین و ایمان انسان، ضرر برساند؛ اما اگر به دین و ایمان شخص ضرری نرسد، مؤمنی که با مردم و در میان آن‌هاست و در برابر اذیت و آزارشان شکیبایی می‌ورزد، از مؤمنی که از آن‌ها دوری می‌کند و عنان صبر از دست می‌دهد، بهتر است.

\*\*\*

70- باب: فضیلت هم‌نشینی با مردم و حضور در جمع آن‌ها و شرکت در گردهمایی‌ها، جمعه‌ها و جماعت‌ها و دیگر مجالس خیر از جمله مجالس علم و ذکر، و عیادت بیماران، و حاضر شدن در تشییع جنازه‌ها و هم‌دردی با نیازمندان، و ارشاد افرادِ بی‌علم و مشارکت در دیگر کارهای مفید اجتماعی برای کسانی که تواناییِ امر به معروف و نهی ازمنکر و خودداری از آزار رساندن به دیگران را دارند و می‌توانند در برابر سختی‌ها و اذیت و آزار دیگران، شکیبایی ورزند

باید دانست که هم‌نشینی با مردم و حضور در اجتماع به روشی که ذکر کردم، روش برگزیده‌ای‎ست که رسول‌الله و سایر پیامبران- صلوات‌الله وسلامه علیهم- و نیز خلفای راشدین و دیگر صحابه و تابعین و سایر علمای اسلام و سلف صالح بر آن بوده‌اند و این، روشِ بیش‌تر تابعین و کسانی‌ست که پس از ایشان بوده‌اند؛ چنان‌که شافعی و احمد و بیش‌ترِ فقها همین دیدگاه را داشته‌اند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتَعَاوَنُواْ عَلَى ٱلۡبِرِّ وَٱلتَّقۡوَىٰۖ﴾ [المائ‍دة: ٢]

و با یکدیگر بر نیکی و پرهیزگاری همکاری نمایید.

آیه‌های فراوان و روشنی در این‌باره وجود دارد.

\*\*\*

71- باب: تواضع و فروتنی در برابر مؤمنان

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢١٥﴾ [الشعراء : ٢١٥]

و بال (مهر و تواضع) خویش را براى مؤمنانى كه از تو پيروى مى‏كنند، بگستران.

و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [المائ‍دة: ٥٤]

ای مؤمنان! آن دسته از شما که از دینشان برگردند، بدانند که الله گروهی خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان، فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید.

و می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ﴾ [الحجرات: ١٣]

ای مردم! ما، شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم و شما را ملت‌ها و قبیله‌هایی قرار داده‌ایم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد الله باتقواترین شماست.

و می‌فرماید:

﴿فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ٣٢﴾ [النجم : ٣٢]

پس خودستایی نکنید. او به کسی که تقوا پیشه کرده است، به‌طور کامل آگاهی دارد.

هم‌چنین می‌فرماید:

﴿وَنَادَىٰٓ أَصۡحَٰبُ ٱلۡأَعۡرَافِ رِجَالٗا يَعۡرِفُونَهُم بِسِيمَىٰهُمۡ قَالُواْ مَآ أَغۡنَىٰ عَنكُمۡ جَمۡعُكُمۡ وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَكۡبِرُونَ ٤٨ أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقۡسَمۡتُمۡ لَا يَنَالُهُمُ ٱللَّهُ بِرَحۡمَةٍۚ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَنتُمۡ تَحۡزَنُونَ ٤٩﴾ [الأعراف: ٤٨، ٤٩]

و ساکنان اعراف، مردمی را که از سیمایشان می­شناسند، صدا می­زنند و می­گویند: فراوانی و تکبرتان، سودی به شما نبخشید. آیا این بهشتیان، همان کسانی نیستند که شما سوگند یاد می­کردید الله، رحمتش را به آنان نمی­رساند، - و به بهشتیان گفته می­شود:- وارد بهشت شوید که نه ترس و هراسی بر شماست و نه اندوهگین می­شوید.

**شرح**

نووی/ در کتاب ریاض‌الصالحین، بابی به نام «تواضع و فروتنی در برابر مؤمنان» گشوده است.

تواضع، متضاد برتری‌جویی و تکبر است؛ به عبارت دیگر، تواضع بدین معناست که انسان، به سبب علم و دانش یا ثروت و موقعیتی که دارد، سر و گردنش را در برابر دیگران بالا نگیرد؛ بلکه بر انسان واجب است که در برابر دیگران، فروتن باشد. همان‌گونه که برترین مخلوق الله و والاترین و برگزیده‌ترین بنده‌اش، رسول‌الله در برابر مؤمنان، فروتن بود؛ به‌گونه‌ای که گاه یک دختربچه‌ دست آن بزرگوار را می‌گرفت و او را برای انجام کارِ خود، به جایی دیگر می‌بُرد و رسول‌الله نیز با او می‌رفت.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِلۡمُؤۡمِنِينَ ٨٨﴾ [الحجر: ٨٨]

بالِ (مهر و تواضع) خویش را برای مؤمنان فرود آور.

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢١٥﴾ [الشعراء : ٢١٥]

و بال (مهر و تواضع) خویش را براى مؤمنانى كه از تو پيروى مى‏كنند، بگستران.

لذا ﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ﴾، یعنی متواضع باش. زیرا آدمِ متکبر و سرکش، خودبین است و خود را به‌سان پرنده‌ای می‌بیند که در آسمان پرواز می‌کند؛ از این‌رو الله متعال دستور داد که بالِ خود را برای مؤمنانی که از پیامبر پیروی می‌کنند، فرود آورَد و در برابرشان متواضع باشد. لذا درمی‌یابیم که گشودن بالِ مهر و تواضع برای کافران، درست نیست؛ بلکه در برابرِ کافران، سرِ خود را بالا بگیرید و خود را در موقعیتی فراتر از آن‌ها قرار دهید؛ زیرا شما به دین و شریعت الهی چنگ‎زده و سخن و شریعت الله را که فراتر از هر چیزی‌ست، پذیرفته‌اید. از این‌رو الله در وصف پیامبر و یارانش می‌فرماید:

﴿أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡ﴾ [الفتح: ٢٩]

در برابر کافران سرسختند و با یکدیگر مهربان.

سپس مؤلف/ آیه‌ی دیگری ذکر کرده است؛ این آیه که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ﴾ [المائ‍دة: ٥٤]

ای مؤمنان! آن دسته از شما که از دینشان برگردند، بدانند که الله گروهی – از مؤمنان را- خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند و در برابر مؤمنان، فروتن هستند و در برابر کافران سخت و شدید.

این دسته از مؤمنان، در برابر برادرانِ ایمانی خود فروتن هستند، نه متکبر و مغرور؛ نه تنها برخورد شدیدی با آن‌ها ندارند، بلکه در برابرشان تواضع می‌کنند و بر عکس، در برابرِ کافران سخت و شدید هستند. از این‌روست که پیامبر فرمود: «لا تَبْدَءُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى بِالسَّلامِ، وَإِذَا لَقِيتُمُوهُمْ فِي طَرِيقٍ فَاضْطَرُّوهُمْ إلَى أَضْيَقِه».([[480]](#footnote-480)) یعنی: «شما، ابتدا به یهود و نصارا سلام نکنید و اگر در راهی با آن‌ها روبه‌رو شدید، آنان را ناگزیر کنید که به تنگ‌ترین قسمتِ راه بروند». و بدین‌سان خوار و زبون شوند؛ زیرا آن‌ها دشمنِ اسلام و مسلمان، و دشمنِ الله و پیامبرش هستند و با کتاب‌الله و سنت رسول‌الله کینه و دشمنی دارند.

این آیه، دلیلی بر ثبوت محبت الهی‌ست و نشان می‌دهد که الله دوست دارد و دوستش می‌دارند. ﴿فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾: «الله گروهی – از مؤمنان را- خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آن‌ها نیز الله را دوست دارند». این محبت، محبت بزرگ و بی‌نظیری‌ست؛ لذا کسی که الله را دوست بدارد، دنیا، خانواده، مال و ثروت و بلکه جانش را در راه الله نثار می‌کند و به‌خاطر محبتی که به الله و نصرت و یاریِ دینش دارد، جانش را برای رویارویی با دشمنانِ الله در معرض خطر قرار می‌دهد و به استقبال شهادت می‌رود؛ و این، نشان می‌دهد که انسان، آن‌چه را که الله و پیامبرش دوست دارند، بر خواسته‌های خویش مقدّم می‌داند.

یکی از نشانه‌های محبت با الله، این‎ست که انسان همواره الله را با قلب، زبان و اعضای بدنش یاد کند.

و از دیگر نشانه‌های این محبت، دوستی با کسانی‌ست که الله آن‌ها را دوست دارد؛ لذا دوست‌دار الله، دوست‌دارِ پیامبر و خلفای راشدین می‌باشد و ائمه و نیز علما و نیکوکارانِ هم‌عصرِ خویش را دوست دارد.

از جمله نشانه‌های محبت الله، این‎ست که انسان به اطاعت و بندگیِ الله بپردازد و عبادت الله را بر خواسته‌های خویش ترجیح دهد؛ لذا وقتی مؤذن، بانگ می‌گوید و به سوی نماز فرا می‌خواند، این شخص کارَش را رها می‌کند و به سوی نماز می‌شتاید؛ زیرا عملی را که الله می‌پسندد، بیش از کارِ مورد علاقه‌ی خود، دوست دارد. بنده‌ای که پروردگارش را دوست دارد، بداند که الله با سرعت و شتابِ بیش‌تری، به سویش می‌رود و محبت خود را نثارش می‌کند؛ زیرا الله متعال در حدیث قدسی فرموده است: «وَمَنْ أَتاني يَمْشِي، أَتَيْـتُهُ هَرْوَلَةً».([[481]](#footnote-481)) **یعنی: «**هرکس قدم‌زنان به سوی من بیاید، من دوان‌دوان به سویش می‌روم». و بزرگ‌ترین هدف، این‎ست که انسان به محبت الاهی دست یابد و الله دوستش بدارد. از این‌رو الله متعال می‌فرماید:

﴿قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾ [آل عمران: ٣١]

بگو: اگر الله را دوست دارید، از من پیروی کنید تا الله شما را دوست بدارد.

نفرمود: از من پیروی کنید تا به الله راست گفته باشید؛ بلکه فرمود: ﴿يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ﴾: «تا الله، شما را دوست بدارد»؛ زیرا نتیجه‌ی محبت با الله و پیروی از پیامبر، این‎ست که الله چنین بنده‌ای را دوست می‌دارد و وقتی الله بنده‌اش را دوست داشته باشد، بنده به خیرِ دنیا و آخرت دست می‌یابد. الله متعال من و شما را جزو دوستانِ خود قرار دهد.

و از این‌که فرمود: ﴿وَيُحِبُّونَهُۥٓ﴾: «و او را دوست دارند»، محبت بنده با پروردگارش ثابت می‌گردد؛ و این، امری واضح، روشن و واقعی‌ست؛ از این‌روست که انسان، احساس می‌کند به چیزهایی که الله می‌پسندد، علاقه‌مند می‌باشد و این، بدین معناست که الله را دوست دارد. لذا می‌بینیم مؤمنی که از چنین صفتی برخوردار می‌شود، الله متعال را از خود و از همه‌ی عزیزانش - فرزندان، پدر و مادرش- و بلکه از همه چیز، بیش‌تر دوست دارد و دوست‌دارِ کسی‌ست که دوست‌دار خداست؛ ناگفته پیداست که انسان، دوستانِ دوستِ خود را نیز دوست دارد. از این‌رو دوست‌دارِ الله به‌خاطرِ محبتی که با پروردگارش دارد، دوست‌دارِ اعمال، اقوال و افرادی‌ست که محبوبِ الله هستند.

سپس مؤلف/ این فرموده‌ی الله را ذکر کرده است:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقۡنَٰكُم مِّن ذَكَرٖ وَأُنثَىٰ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْۚ إِنَّ أَكۡرَمَكُمۡ عِندَ ٱللَّهِ أَتۡقَىٰكُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٞ ١٣﴾

[الحجرات: ١٣]

ای مردم! ما، شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم و شما را تیره‌ها و قبیله‌هایی قرار داده‌ایم تا یکدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد الله باتقواترین شماست. همانا الله، دانای آگاه است.

الله در این آیه با همه‌ی مردم سخن می‌گوید و بیان می‌فرماید که آن‌ها را از یک مرد و زن آفریده است؛ یعنی غالباً آفرینش انسان‌ها بدین صورت می‌باشد؛ و گرنه، الله متعال آدم را بدون پدر و مادر، و از خاک، یعنی از گِلی خشکیده و سفال‌گونه خلق کرد و سپس از روحی که خود آفرید، در او دمید و او را به‌صورتِ انسانی خوش‌اندام درآورد.

هم‌چنین حواء را از پدر، یعنی از ابوالبشر و بدون مادر خلق کرد و عیسی را از مادر و بدون پدر آفرید و خلقت سایر انسان‌ها را از پدر و مادر قرار داد.

همان‌گونه که مادّه یا شیوه‌ی آفرینش انسان، چهار گونه است، جنسِ انسان نیز بر چهار نوع می‌باشد؛ الله می‌فرماید:

﴿لِّلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَٰثٗا وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ ٤٩ أَوۡ يُزَوِّجُهُمۡ ذُكۡرَانٗا وَإِنَٰثٗاۖ وَيَجۡعَلُ مَن يَشَآءُ عَقِيمًاۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٞ قَدِيرٞ ٥٠﴾ [الشورى: ٤٩، ٥٠]

فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آنِ الله است. هر چه بخواهد، می‌آفریند. به هر کس بخواهد،   
  
دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد، پسر می‌دهد. یا هم پسر و هم دختر به آنان عطا می‌کند. و هر که را بخواهد، عقیم و نابارور می‌گرداند.

در این آیه به چهار جنسِ انسان اشاره شده است:

**نخست:** مؤنث (دختر): ﴿يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَٰثٗا﴾؛ یعنی برخی از مردم، فقط صاحبِ فرزندِ دختر می‌شوند و هیچ‌گاه صاحب پسر نمی‌گردند و بدین‌سان نسلشان از طریق فرزندان دختر، تداوم می‌یابد.

**دوم:** مذکّر (پسر): ﴿وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ﴾؛ یعنی برخی از مردم فقط صاحب پسر می‌شوند، نه دختر.

**سوم:** دو جنسه: ﴿أَوۡ يُزَوِّجُهُمۡ ذُكۡرَانٗا وَإِنَٰثٗا﴾؛ یعنی هم صاحب پسر و هم صاحب دختر می‌شوند. البته این‌جا به افرادِ دوجنسه نیز اشاره شده است. زیرا واژه‌ی «زوج»، در مفاهیمی چون لنگه، گونه، جنس و هم‌گون و همانند نیز به‌کار می‌رود. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَءَاخَرُ مِن شَكۡلِهِۦٓ أَزۡوَٰجٌ ٥٨﴾ [ص : ٥٨]

و هم‌سان این، عذاب‌های گوناگون دیگری نیز دارند.

و می‌فرماید:

﴿ٱحۡشُرُواْ ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ وَأَزۡوَٰجَهُمۡ﴾ [الصافات : ٢٢]

ستمکاران و امثالشان را برانگیزید.

لذا از ﴿أَوۡ يُزَوِّجُهُمۡ ذُكۡرَانٗا وَإِنَٰثٗا﴾، این نکته نیز برداشت می‌شود که الله برخی از انسان‌ها را دوجنسه می‌آفریند. تا این‌جا سه جنس شد.

و اما **جنسِ چهارم**: ﴿وَيَجۡعَلُ مَن يَشَآءُ عَقِيمًا﴾ : «و هرکس را بخواهد، عقیم یا نابارور می‌گرداند». عقیم یا نابارور، زن باشد یا مرد، صاحبِ فرزند نمی‌گردد؛ و این، از حکمت و قدرتِ خداست؛ زیرا فرمان‎رواییِ آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست و هرچه بخواهد، می‌آفریند و هیچ‌کس نمی‌تواند با خواست و اراده‌ی او مخالفت کند و او، شنوا و داناست.

الله می‌فرماید: ﴿وَجَعَلۡنَٰكُمۡ شُعُوبٗا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓاْ﴾ [الحجرات: ١٣]؛ یعنی: «و شما را به صورتِ ملت‌ها و قبیله‌های گوناگون قرار داده‌ایم». ملت به تیره‌های بزرگی چون عرب و عجم گفته می‌شود و قبیله، به دسته یا گروهی از انسان‌ها می‌گویند که از ملت،کوچک‌تر است؛ مانندِ قبیله‌ی قریش، بنی‌تمیم و دیگر قبایل.

﴿لِتَعَارَفُوٓاْ﴾: «تا یکدیگر را بشناسید». و این، همان حکمتی‌ست که الله ما را به صورت ملت‌ها و قبایل گوناگون، آفریده است؛ برخی عرب هستند و برخی، غیرعرب؛ عده‌ای از فلان طایفه‌اند و عده‌ای دیگر از فلان قبیله. این گوناگونی و تفاوت، برای این‎ست که یکدیگر را بشناسیم، نه برای این‌که بر یکدیگر فخر بفروشیم یا نژادی را برتر از نژادِ دیگر بدانیم؛ لذا فخرفروشی به این‌که من از فلان نژاد هستم یا افتخار به این‌که من ثروتمندم و هر ادعایی که این‌چنین باشد، ادعایی جاهلی‌ست که هیچ ارزش و اعتباری ندارد. لذا الله متعال این تفاوت‌ها را تنها برای شناختن یکدیگر قرار داده است، نه برای فخرفروشی بر همدیگر؛ از این‌رو پیامبر فرموده است: «إِنَّ اللهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ عُبِّيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ وَفَخْرَهَا بِالآبَاءِ، مُؤْمِنٌ تَقِىٌّ وَفَاجِرٌ شَقِىٌّ، أَنْتُمْ بَنُو آدَمَ وَآدَمُ مِنْ تُرَابٍ».([[482]](#footnote-482)) یعنی: «الله فخرفروشی و تکبر دوران جاهلیت و بالیدن به آبا و اجداد را از شما ساقط کرده است؛ انسان‌ها، دو دسته‌اند: مؤمنِ پرهیزگار، و بدکار و گمراه. شما، فرزندان آدم هستید و آدم از خاک آفریده شد». لذا فضیلت و ارجمندی در اسلام، به تقوا و پرهیزگاری‌ست و کسی نزد ما گرامی‌تر است که باتقواتر می‌باشد و هرکس تقوایش بیش‌تر باشد، نزدِ الله محبوب‌تر است.

البته با این حال، برخی از قبایل و ملت‌ها، بر قبیله‌ها و ملت‌های دیگر، برتری دارند؛ مثلاً ملتی که رسول‌الله در آن برانگیخته شد، برترین ملت است؛ یعنی ملتِ عرب. زیرا الله می‌فرماید:

﴿ٱللَّهُ أَعۡلَمُ حَيۡثُ يَجۡعَلُ رِسَالَتَهُۥۗ﴾ [الأنعام: ١٢٤]

الله، خود می­داند رسالتش را به چه کسی بدهد.

و پیامبر فرموده است: «النَّاسُ معَادِنُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، خِيَارُهُمْ في الجَاهِلِيَّةِ خِيارُهُمْ في الإِسْلامِ إِذَا فَقهُوا».([[483]](#footnote-483)) یعنی: «مردم، مانند معادن طلا و نقره هستند؛ آنان كه در جاهليت، بهترين مردم بودند، در اسلام نيز بهترين مردم هستند، البته به‌شرطی که شناخت و دانش ديني داشته باشند». این، بدین معنا نیست که به‌کلی ارزش جنس بشر را نادیده بگیریم؛ خیر، بلکه فخرفروشی بر یکدیگر، ممنوع است؛ البته تفاوت‌هایی وجود دارد و الله برخی را بر برخی دیگر، برتری داده است. پس عرب‌ها از سایر ملت‌ها برترند؛ اما ناگفته پیداست که غیرعربِ پرهیزگار، نزدِ الله از عربی که تقوا ندارد، گرامی‌تر است.

سپس مؤلف/ در ادامه‌ی آیاتی که ذکر کرده است، این آیه را یادآور شده که الله می‌فرماید:

﴿فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ٣٢﴾ [النجم : ٣٢]

پس خودستایی نکنید. او به کسی که تقوا پیشه کرده، به‌طور كامل آگاهی دارد.

یعنی با افتخار از خوبی‌های خود سخن نگویید؛ البته ایرادی ندارد که از نعمت‌های الله بر بنده‌اش سخن بگوید؛ مثلاً اذعان کند که گنه‎کار و منحرف بوده، اما الله هدایتش کرده و به او توفیق داده است که راه درست را در پیش بگیرد و استقامت نماید. یعنی اگر قصدش بیانِ لطف و نعمت الله متعال باشد، نه خودستایی، ایرادی ندارد؛ مثلِ کسی که اذعان می‌کند الله هدایتش کرده و به او توفیق عمل داده است؛ هم‌چنین ایرادی ندارد که کسی لطفِ الله درباره‌ی خود را یادآوری کند و بگوید: فقیر بودم و الله، به من ثروت بخشید. فرمود: ﴿هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ٣٢﴾؛ یعنی: «الله به کسی که تقوا پیشه کرده، به‌طور کامل آگاهی دارد». چه‌بسا دو انسان، هر دو یک عمل را انجام می‌دهند یا هر دو از یک عملِ بد دوری می‌کنند، اما از لحاظ تقوا به‌اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان با هم تفاوت دارند؛ چه‌بسا دو انسان در کنارِ هم نماز می‌خوانند، اما تقوای هریک با تقوای آن یکی، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی میان زمین و آسمان متفاوت است. هم‌چنین دو نفر از فحشا و بدکاری دوری می‌کنند، اما تقوایشان یکسان نیست و تقوایشان به‌سان زمین و آسمان، با هم فاصله و تفاوت دارد. از این‌رو الله می‌فرماید:

﴿فَلَا تُزَكُّوٓاْ أَنفُسَكُمۡۖ هُوَ أَعۡلَمُ بِمَنِ ٱتَّقَىٰٓ ٣٢﴾ [النجم : ٣٢]

پس خودستایی نکنید. او به کسی که تقوا پیشه کرده، به‌طوركامل آگاهی دارد.

سپس مؤلف/، آیه‌ای دیگر ذکر کرده است؛ الله می‌فرماید:

﴿وَنَادَىٰٓ أَصۡحَٰبُ ٱلۡأَعۡرَافِ رِجَالٗا يَعۡرِفُونَهُم بِسِيمَىٰهُمۡ قَالُواْ مَآ أَغۡنَىٰ عَنكُمۡ جَمۡعُكُمۡ وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَكۡبِرُونَ ٤٨﴾ [الأعراف: ٤٨]

و ساکنان اعراف، مردمی را که از سیمایشان می­شناسند، صدا می­زنند و می­گویند: فراوانی و تکبرتان، سودی به شما نبخشید.

ساکنانِ اعراف، کسانی هستند که نیکی‌ها و بدی‌هایشان مساوی‌ست؛ لذا نه به بهشت می‌روند و نه به دوزخ. دوزخی‌ها به سوی دوزخ رانده می‌شوند و بهشتی‌ها، دسته‌دسته به سوی بهشت می‌روند و برای مهمانی و دیدارِ پروردگار رحمان، گرد هم می‌آیند؛ اما کسانی که نیکی‌ها و بدی‌هایشان برابر است، در مکانی بلند می‌مانند. «اعراف»، جمعِ عرف و مکانی مرتفع در میان بهشت و جهنم است؛ لذا ساکنان اعراف، گاه به سوی بهشتیان سَرَک می‌کشند و گاه به سوی دوزخیان و در نهایت واردِ بهشت می‌شوند؛ زیرا در آخرت، هیچ جایی جز بهشت و دوزخ، ماندگار نیست و همه جا جز بهشت و جهنم از میان می‌رود.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَنَادَىٰٓ أَصۡحَٰبُ ٱلۡأَعۡرَافِ رِجَالٗا يَعۡرِفُونَهُم بِسِيمَىٰهُمۡ قَالُواْ مَآ أَغۡنَىٰ عَنكُمۡ جَمۡعُكُمۡ وَمَا كُنتُمۡ تَسۡتَكۡبِرُونَ ٤٨ أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقۡسَمۡتُمۡ لَا يَنَالُهُمُ ٱللَّهُ بِرَحۡمَةٍۚ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَنتُمۡ تَحۡزَنُونَ ٤٩﴾ [الأعراف: ٤٨، ٤٩]

و ساکنان اعراف، مردمی را که از سیمایشان می­شناسند، صدا می­زنند و می­گویند: فراوانی و تکبرتان، سودی به شما نبخشید. آیا این بهشتیان، همان کسانی نیستند که شما سوگند یاد می­کردید الله، رحمتش را به آنان نمی­رساند، - و به بهشتیان گفته می­شود:- وارد بهشت شوید که نه ترس و هراسی بر شماست و نه اندوهگین می­شوید.

یعنی ساکنانِ اعراف، برخی از دوزخیان را به‌طور کامل می‌شناسند و به آن‌ها می‌گویند: آن‌همه مال و ثروتی که جمع کردید و نیز فرزندان، همسران و نزدیکانِ شما سودی به شما نبخشیدند؛ آن‌همه حشم و خدم چه شد؟ چقدر سرکشی کردید و حق و حقیقت را نپذیرفتید! اینک آن تکبر و گردن‌کشی چه سودی به حال ِ شما دارد؟ ﴿أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقۡسَمۡتُمۡ لَا يَنَالُهُمُ ٱللَّهُ بِرَحۡمَةٍ﴾ [الأعراف: ٤٩]؛ «آیا این بهشتیان، همان مستضعفانی نیستند که شما سوگند یا می‌کردید که الله، رحمتش را به آنان نمی‌رساند؟» اما اینک مستضعفان، وارد بهشت شده‌ و از رحمت الله برخوردار گشته‌اند.

آری؛ منکِران پیامبران، مؤمنان را مسخره می‌کردند و می‌گفتند: ﴿أَهَٰٓؤُلَآءِ مَنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡهِم مِّنۢ بَيۡنِنَآ﴾ [الأنعام: ٥٣]؛ یعنی: «عجب! آیا این‌ها همان کسانی هستند که الله از میان ما، بر آنان منت نهاده است؟!» و بدین‌سان مؤمنان را به‌ریشخند می‌گرفتند و می‌گفتند: آیا این‌ها از رحمت الاهی برخوردار می‌شوند؟! آیا این‌ها به بهشت می‌روند؟

الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ أَجۡرَمُواْ كَانُواْ مِنَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَضۡحَكُونَ ٢٩ وَإِذَا مَرُّواْ بِهِمۡ يَتَغَامَزُونَ ٣٠ وَإِذَا ٱنقَلَبُوٓاْ إِلَىٰٓ أَهۡلِهِمُ ٱنقَلَبُواْ فَكِهِينَ ٣١﴾ [المطففين: ٢٩، ٣١]

بدکاران (و مشرکان) همواره به مؤمنان می‌خندیدند و چون از کنارشان می‌گذشتند، آنان را با اشاره‌ی چشم و ابرو به‌مسخره می‌گرفتند. و آن‌گاه که نزد خانواده‌ی خویش باز می‌گشتند، به ناز و نعمتی که داشتند (و به سبب مسخره کردن مؤمنان) شادمان می‌گشتند.

ساکنان اعراف به مشرکان و بدکاران می‌گویند:

﴿أَهَٰٓؤُلَآءِ ٱلَّذِينَ أَقۡسَمۡتُمۡ لَا يَنَالُهُمُ ٱللَّهُ بِرَحۡمَةٍۚ ٱدۡخُلُواْ ٱلۡجَنَّةَ لَا خَوۡفٌ عَلَيۡكُمۡ وَلَآ أَنتُمۡ تَحۡزَنُونَ ٤٩﴾ [الأعراف: ٤٩]

آیا این بهشتیان، همان کسانی نیستند که شما سوگند یاد می­کردید الله، رحمتش را به آنان نمی­رساند، حال آن‌که به این‌ها گفته شده است: وارد بهشت شوید که نه ترس و هراسی بر شماست و نه اندوهگین می­شوید؟

پذیرش حق و تواضع در برابر حقیقت و پیروی از پیامبران، همان چیزی‌ست که این‌ها را به چنین جایگاهی می‌رساند؛ اما مستکبرانِ سرکشی که به مال و منالِ خویش می‌بالند، به دوزخ می‌روند، و حشم و خدم و مال و ثروتشان، عذاب الهی را از آنان دور نمی‌کند. لذا به اهمیت حق‌پذیری و تواضع در برابر حقیقت پی می‌بریم.

\*\*\*

607- وعن عِيَاضِ بنِ حِمَارٍ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إِن اللَّه تعَالی أَوحَى إِلیَّ أَنْ تَواضَعُوا حَتَّى لا يَفْخَرَ أَحَدٌ عَلى أَحَدٍ ولا يَبغِيَ أَحَدٌ على أَحَدٍ». [روایت مسلم]([[484]](#footnote-484))

**ترجمه:** عیاض بن حمار می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «همانا الله به من وحی نمود که نسبت به یک‌دیگر فروتن باشید تا هیچ‌کس به دیگری نه فخر بفروشد و نه ستم و گردن‌کشی کند».

608- وعن أبي هُريرة أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ، وَمَا زَادَ اللَّهُ عَبْدًا بِعَفْوٍ إِلاَّ عِزًّا، وَمَا تَوَاضَعَ أَحَدٌ لِلَّهِ إِلاَّ رَفَعَهُ اللَّهُ». [روایت مسلم]([[485]](#footnote-485))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرگز صدقه، از ثروت انسان نمی‌کاهد و به‌یقین الله در برابر گذشت بنده‌اش، عزت او را زیاد می‌کند و هرکس به‌خاطرِ الله تواضع و فروتنی نماید، الله او را بلندمرتبه می‌گرداند».

609- وعن أَنس قال: إِنْ كَانَتِ الأَمَةُ مِن إِمَاءِ المَدِينَةِ لَتَأْخُذُ بِيَدِ النَّبِيِّ فَتَنْطَلِقُ بِهِ حَيثُ شَاءَت. [روایت بخاري]([[486]](#footnote-486))

**ترجمه:** انس می‌گوید: «چه‌بسا کنیزی از کنیزان مدینه، دستِ پیامبر را می‌گرفت و او را به هر جا که می‌خواست، می‌بُرد».

**شرح**

مؤلف/ این احادیث را در کتاب ریاض‌الصالحین در باب تواضع و فروتنی ذکر کرده است؛ از جمله حدیث عیاض بن حمار که می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله به من وحی نمود که نسبت به یکدیگر فروتن باشید». یعنی هرکس، دیگری را مثلِ خود بداند و در برابرش گردن‌کشی و تکبر نکند. عادتِ سلف رحمهم‌الله، این بود که کوچک‌تر از خود را چون فرزندِ خویش می‌دانستند و بزرگ‌تر از خود را همانند پدرشان، و هم‌سالان خود را مانند خویش قلمداد می‌کردند؛ از این‌رو به بزرگ‌تر از خود با دیده‌ی احترام می‌نگریستند و به کسی که پایین‌تر یا کوچک‌تر از آن‌ها بود، با نظر رحمت و مهربانی نگاه می‌کردند و به‌ هم‌سالان خویش، به‌سان خود نظر می‌نمودند و بدین‌سان هیچ‌کس به دیگری ستم نمی‌کرد. این، جزو ویژگی‌هایی‌ست که همه باید خود را به آن آراسته سازند؛ یعنی بر همه واجب است که در برابر الله و نسبت به برادران مسلمان خود متواضع باشند.

البته الله در رابطه با کافر، دستور داده که با او سخت و شدید برخورد کنیم و تا می‌توانیم او را خوار و زبون بگردانیم؛ اما بر مسلمانان واجب است که با کافرانِ ذمی و هم‌پیمان، مطابق حقوقِ شهروندیِ تعریف‌شده برای آن‌ها در نظامِ اسلامی یا مطابق قراردادی که میان آن‌ها و مسلمانان بسته شده است، رفتار نمایند و تا زمانی که در ذمه و پیمان مسلمانان هستند، اذیت و آزاری به آنان نرسانند.

مؤلف/ سپس حدیث ابوهریره را ذکر کرده که پیامبر فرموده است: «مَا نَقَصَتْ صَدَقَةٌ مِنْ مَالٍ». یعنی: بر خلافِ تصورِ انسان و بر خلافِ وسوسه‌ی شیطان، «صدقه هرگز از ثروتِ انسان نمی‌کاهد». شیطان همواره انسان را از فقر و تنگ‌دستی می‌ترساند؛ الله می‌فرماید:

﴿ٱلشَّيۡطَٰنُ يَعِدُكُمُ ٱلۡفَقۡرَ وَيَأۡمُرُكُم بِٱلۡفَحۡشَآءِ﴾ [البقرة: ٢٦٨]

شیطان، شما را از فقر و تنگدستی می­ترساند و شما را به کارهای زشت و ناپسند دستور می‌دهد.

فحشا به هر کارِ زشت و ناپسندی گفته می‌شود؛ مانندِ بُخل. شیطان، انسان را از فقر می‌ترساند و همین‌که انسان تصمیم می‌گیرد صدقه دهد، شیطان به او می‌گوید: این کار را نکن؛ زیرا صدقه، از ثروت تو می‌کاهد و تو را فقیر و تنگ‌دست می‌گرداند؛ دست نگه دارد، صدقه نده. اما پیامبر به ما نوید داده است که صدقه، هرگز از ثروتِ انسان نمی‌کاهد. شاید کسی بگوید: اگر بیست و پنج هزار تومان داشته باشیم و دو هزار تومان صدقه دهیم، فقط بیست و سه هزار تومان برایِ ما می‌مانَد و بدین‌سان از پولِمان کم می‌شود. می‌گوییم: آری؛ به‌ظاهر و از لحاظ کمّی، از ثروت انسان کاسته می‌شود، اما از لحاظ کیفی افزایش و برکت می‌یابد و الله متعال در عوض، دروازه‌ی خیر و برکت را به رویِ انسان می‌گشاید؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥۖ﴾ [سبأ: ٣٩]

و هرچه انفاق کنید، الله عوضش را می‌دهد.

یعنی زیاد طول نمی‌کشد که اجر و ثوابش را دریافت می‌کنید یا از آن‌جا که فکرش را نمی‌کنید، خیر و برکتش به شما می‌رسد و از روزیِ پرخیر و برکتی برخوردار می‌شوید.

رسول‌الله هم‌چنین فرمود: «به‌یقین الله در برابر گذشتِ بنده‌اش، عزت او را زیاد می‌کند». یعنی وقتی انسان از کسی که به او ستم کرده، بگذرد و او را ببخشد، از درون وسوسه می‌شود که انگار تن به ذلت داده است! اما پیامبر بیان فرمود که الله بر عزتِ کسی که عفو و گذشت پیشه نماید، می‌افزاید. لذا این حدیث به عفو و گذشت تشویق می‌کند. ولی باید دانست که بخشیدنِ بدی‌های دیگران، به‌طور مطلق و در همه حال، پسندیده نیست. بخششی پسندیده است که با اصلاح همراه باشد. چنان‌که الله می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ﴾ [الشورى: ٤٠]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

اگر پیامد بخشیدن اصلاح نباشد، دیگر، نباید بخشید. به عنوان مثال: شخصی که به شما بدی می‌کند، آدم شروری‌ست که به شرارت مشهور می‌باشد و اگر شما او را ببخشید، شرارتش بیش‌تر می‌شود. در چنین حالتی، بهتر است که او را نبخشید؛ بلکه حقتان را به‌قصد اصلاح از او بگیرید. ولی اگر بخشیدن، پیامدی منفی نداشته باشد، بهتر است که عفو و گذشت پیشه کنید. زیرا چه‌بسا آن شخص در نتیجه‌ی عفو و گذشتِ شما، شرمنده شود و دیگر، نه به شما ستم کند و نه به سایر مردم.

رسول‌الله فرمود: «و هرکس به‌خاطرِ الله تواضع و فروتنی نماید، الله او را بلندمرتبه می‌گرداند». شاهد موضوع، همین قسمتِ حدیث است. تواضع دو معنا دارد:

**معنای نخست:** نخستین مفهوم تواضع، این‎ست که در برابر دینِ الله فروتن و فرمان‌بردار باشی؛ یعنی از دینِ الاهی و اجرای احکام و آموزه‌های دینی سرپیچی نکنی.

**معنای دوم:** دومین مفهوم تواضع، این‎ست که به‌خاطر الله، نسبت به بندگانش فروتن باشی؛ نه این‌که این تواضع، از روی ترس یا از روی طمع باشد؛ خیر، بلکه فقطه به‌خاطر الله نسبت به بندگانش متواضع باش.

و هر دو معنا درست است؛ کسی که برای الله، تواضع و فروتنی پیشه می‌کند، الله او را در دنیا و آخرت، بلندمرتبه می‌گرداند و این به‌تجربه ثابت و مشاهده شده است؛ چنان‌که همه‌ی مردم، از آدمِ متواضع به‌نیکی یاد می‌کنند و به او احترام می‌گذارند و دوستش دارند. تواضع و فروتنی پیامبر را بنگرید که چه‌بسا کنیزی دست آن بزرگوار را می‌گرفت و او را به هر جا که می‌خواست، می‌بُرد؛ پیامبر نیز با او می‌رفت و از این کار، هیچ ابایی نداشت؛ حتی از او نمی‌پرسید که مرا کجا می‌بَری؟ یا نمی‌گفت: از کسی دیگر کمک بخواه؛ بلکه با او می‌رفت و به او کمک می‌کرد. لذا می‌بینیم که الله بر عزت و جایگاه پیامبر افزود.

\*\*\*

610- وعن أَنس أَنَّهُ مَرَّ عَلَى صِبيانٍ فَسَلَّم عَلَيْهِم وقال: كان النَّبِيُّ يَفْعَلُه. [متفقٌ عليه]([[487]](#footnote-487))

**ترجمه:** از انس روایت است که از کنارِ تعدادی کودک گذشت و به آن‌ها سلام نمود و گفت: پیامبر چنین می‌کرد.

611- عن الأسوَد بنِ يَزيدَ قال: سُئِلَتْ عَائِشَةُ رضيَ اللَّه عنها: ما كانَ النَّبِيُّ يَصنعُ في بَيْتِهِ؟ قالت: كان يَكُون في مِهْنَةِ أَهْلِهِ -يَعني: خِدمَةِ أَهلِه- فإِذا حَضَرَتِ الصَّلاة، خَرَجَ إِلى الصَّلاةِ. [روایت بخاري]([[488]](#footnote-488))

**ترجمه:** اسود بن یزید می‌گوید: از عایشه& سؤال شد: پیامبر در خانه‌اش چه‌کار می‌کرد؟ عایشه& فرمود: «در خدمتِ خانواده‌اش بود – و به آن‌ها کمک می‌کرد.- و چون وقتِ نماز می‌شد، به نماز می‌رفت».

612- وعن أبي رِفَاعَةَ تَميم بن أُسَيدٍ قال: انْتَهَيْتُ إِلى رسول اللَّه وَهُوَ يَخْطُبُ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللهِ، رجُلٌ غَرِيبٌ جَاءَ يَسْأَلُ عن دِينِهِ لا يَدري مَا دِينُه؟ فَأَقْبَلَ عَليَّ رسولُ اللَّه وتَرَكَ خُطْبَتَهُ حتى انتَهَى إِلیَّ، فَأُتِيَ بِكُرسِيٍّ، فَقَعَدَ عَلَيه، وجَعَلَ يُعَلِّمُنِي مِمَّا عَلَّمَه اللَّه، ثَُّم أَتَى خُطْبَتَه، فأَتمَّ آخِرَهَا. [روایت مسلم]([[489]](#footnote-489))

**ترجمه:** ابورفاع، تمیم بن اُسَید می‌گوید: نزدِ رسول‌الله رفتم و ایشان، در حالِ سخنرانی بود؛ گفتم: ای رسول‌خدا! مردی غریب است و از دینش چیزی نمی‌داند؛ آمده‌ تا درباره‌ی دینش بپرسد. رسول‌الله رو به من کرد، خطبه‌اش را رها نمود و نزدِ من آمد. برایش صندلی آوردند، روی آن نشست و از آن‌چه الله به او آموخته بود، به من آموزش داد؛ سپس به خطبه‌اش پرداخت و آن را کامل کرد.

**شرح**

حافظ نووی/ این احادیث را درباره‌ی تواضع و فروتنی پیامبر ذکر کرده است؛ از جمله این روایت که پیامبر هنگامی که از کنارِ بچه‌ها می‌گذشت، به آن‌ها سلام می‌کرد؛ اگرچه آن‌ها، خردسال و غیرمکلف بودند. اصحاب نیز به‌پیروی از پیامبر به بچه‌ها سلام می‌گفتند؛ چنان‌که انس هنگامی که از کنارِ بچه‌ها می‌گذشت، به آن‌ها سلام می‌نمود و می‌گفت: پیامبر چنین می‌کرد؛ یعنی به بچه‌ها سلام می‌گفت و این، از تواضع و خوش‌خُلقی پیامبر بود و چه زیبا کارهای نیک را به بچه‌ها آموزش می‌داد؛ زیرا اگر به بچه‌ها سلام کنیم، آن‌ها نیز به سلام کردن عادت می‌کنند و این رفتارِ پسندیده، در سرشتِ آن‌ها نهادینه می‌شود. پیامبر به بچه‌ها سلام می‌کرد، ولی برای کسانی که از کنارِ افراد بالغ می‌گذرند و به آن‌ها سلام نمی‌کنند، متأسفیم. و این، معمولاً از روی بی‌توجهی‌ست و هیچ مشکلی در میانِ آن‌ها وجود ندارد و با یکدیگر قهر هم نیستند؛ بلکه غفلت، جهل، بی‌توجهی یا عدمِ پیروی از سنت است که به بزرگ‌ترها سلام نمی‌کنند. و چون با یکدیگر قهر نیستند، گنه‎کار نمی‌شوند، اما خیر و نیکیِ فراوانی را از دست می‌دهند.

سنت این‎ست که هر که را دیدیم، به او سلام کنیم و در سلام گفتن، پیش‌دستی نماییم؛ گرچه از ما کوچک‌تر باشد. زیرا پیامبر با آن جایگاهِ والایش هر که را می‌دید، در سلام کردن پیش‌دستی می‌فرمود. کسی که ابتدا سلام می‌کند به خیر و نیکیِ فراوانی دست می‌یابد؛ زیرا از یک‌سو از رسول‌الله پیروی می‌نماید و از سوی دیگر، این سنتِ فراموش‌شده را ترویج می‌دهد. ناگفته پیداست که زنده کردنِ سنت، دو پاداش دارد: یکی ثواب احیای سنت و دیگری، پاداش عمل به آن؛ هم‌چنین انسان در ثواب فرض کفایه که همان جواب سلام است، شریک می‌شود؛ زیرا با سلام کردن، باعثِ شکل‌گیری چنین عمل واجبی می‌گردد. بنابراین سلام کردن از جوابِ سلام، برتر است؛ گرچه سلام کردن، سنت و جوابِ سلام، واجب می‌باشد. زیرا این واجب، مبتنی بر سنت است و در حالتی که سنت، مبنای واجب باشد، از واجب برتر می گردد. لذا گاه به صورتِ چیستان یا معما می‌پرسند: کدامین سنت، برتر از واجب است؟ به‌ظاهر تعجب‌آور می‌باشد؛ زیرا همه اتفاق نظر دارند که فرض یا واجب، برتر از سنت است. به عنوان مثال: دو رکعت فرضِ صبح بر سنت صبح برتری دارد. اما سلام کردن که سنت است، بر جوابِ سلام که واجب می‌باشد، فضیلت دارد؛ زیرا جوابِ سلام، مبتنی بر سلام کردن است.

خلاصه این‌که چه خوب است این سنت، یعنی ترویج دادن سلام را زنده کنیم؛ زیرا باعث افزایش محبت و دوستی در میان مسلمانان می‌شود و از کمال ایمان و از اسباب ورود به بهشت است. چنان‌که پیامبر فرموده است: «لا تَدْخُلُونَ الجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، ولا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا، أَوَ لا أَدُلُّكُمْ عَلَى شَيءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوه تَحَابَبْتُم؟ أَفْشُوا السَّلامَ بينَكم».([[490]](#footnote-490)) یعنی: «وارد بهشت نمی‌شوید تا این‌که ایمان داشته باشید و ایمان ندارید مگر زمانی که یکدیگر را دوست بدارید؛ آیا شما را به کاری راهنمایی نمایم که اگر انجامش دهید یکدیگر را دوست خواهید داشت؟ سلام گفتن به یکدیگر را در میان خود رواج دهید».

یکی دیگر از نمونه‌های تواضعِ پیامبر این‎ست که وقتی در خانه بود، به خانواده‌اش کمک می‌کرد؛ شیر گوسفند را می‌دوشید، کفش‌ها را می‌دوخت یا پینه می‌زد و در خدمتِ خانواده‌اش بود. چنان‌که از عایشه& سؤال شد: پیامبر در خانه چه‌کار می‌کرد؟ عایشه& پاسخ داد: «در خدمتِ خانواده‌اش بود».

لذا سنت، این‎ست که وقتی در خانه هستیم، برای خود چای درست کنیم و اگر آشپزی یاد داریم، غذا بپزیم و در شستنِ ظرف و لباس به خانواده کمک نماییم؛ این کارها، نه این‌که برای مردان عار نیست، بلکه سنت است و هرکس به انجامِ این کارها بپردازد، پاداش می‌یابد؛ زیرا به خاطرِ الله تواضع نموده و به سنت پیامبر عمل کرده است. روشن است که کمک کردن به خانواده، مهر و محبت آن‌ها به یکدیگر را افزایش می‌دهد و باعث می‌شود که زن، احساسِ خوبی نسبت به همسرش داشته باشد و او را بیش‌تر دوست بدارد. خُب؛ فایده‌ی بزرگی‌ست!

و اما نمونه‌ای دیگر از تواضع پیامبر؛ ایشان در حالِ سخنرانی بود که شخصی آمد و گفت: «مردی غریبم؛ آمده‌ام تا درباره‌ی دینم بپرسم». پیامبر خطبه‌اش را قطع کرد و نزدِ آن مرد رفت. سپس برایش صندلی آوردند. آن‌گاه رسول‌الله از تعالیم دینی به این مرد آموزش داد. زیرا این مرد، با اشتیاق کسبِ علم، نزد پیامبر آمده بود و می‌خواست دینش را یاد بگیرد تا به آن عمل کند. پیامبر نیز با رویِ باز، سخنرانی‌اش را قطع کرد و پس از آموزش مسایل و معارف دینی به آن مرد، سخنرانی‌اش را ادامه داد و آن را کامل فرمود. این، از تواضع پیامبر بود که بدین زیبایی به امتش رسیدگی و توجه می‌کرد.

شاید این پرسش مطرح شود که آیا نباید منافع عمومی را بر مسایل شخصی و خصوصی ترجیح داد؟ درخواست این مرد نیز، یک درخواست شخصی بود و پیامبر برای یک جمع سخنرانی می‌کرد؟ پس چرا سخنرانی‌اش را قطع نمود؟ می‌گوییم: مراعاتِ منافع عمومی در صورتی اولویت دارد که پرداختن به مسایل شخصی و فردیِ دیگران، به از دست رفتنِ فرصت‌ها و از میان رفتن منافع عمومی منجر شود؛ اما در این‌ ماجرا حاضران نیز از درس‌های پیامبر به آن مرد استفاده کردند و بدین‌سان منافع عمومی، رعایت شد. ضمناً این مردِ غریب آمده بود تا اطلاعاتی درباره‌ی دینش کسب کند و چون با استقبالِ گرم پیامبر روبه‌رو شد، گرایش و محبتش به اسلام افزایش یافت و مهرِ پیامبر در دلش نشست و این، از حکمت و فرزانگی رسول‌الله بود که با آن غریبه این‌قدر خوب برخورد کرد.

\*\*\*

612- وعن أَنسٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ كان إِذَا أَكَلَ طَعَاماً لَعِقَ أَصابِعَهُ الثَّلاثَ؛ قال: وقال: «إِذَا سَقطَتْ لُقْمَةُ أَحَدِكُم، فَلْيُمِطْ عَنْها الأَذى ولْيأْكُلْها، وَلا يَدَعْها للشَّيْطَانِ» وَأَمَر أَنْ تُسْلَتَ القَصْعَةُ قال: «فَإِنَّكُمْ لا تَدْرُونَ في أَيِّ طَعامِكُمُ البَركَةُ». [روایت مسلم]([[491]](#footnote-491))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله هنگامی که غذایی می‌خورد، سه انگشت خود را می‌لیسید؛ هم‌چنین می‌فرمود: «هرگاه لقمه‌ی یکی از شما افتاد، آن را بردارد و از خاک و خاشاک، پاکش نماید و سپس بخورد و آن را برای شیطان، نگذارد». و نیز به پاک کردنِ ظرف غذا با انگشتان دستور داد و فرمود: «شما نمی‌دانید که برکت در کدامین قسمت از غذای شماست».

614- وعنْ أبي هُريرة عَنِ النَّبِيِّ قال: «مَا بَعَثَ اللَّه نَبِيًّا إِلاَّ رَعَى الْغَنَمَ»؛ فَقَال أَصْحابُه: وَأَنْت؟ قال: «نَعَم، كُنْتُ أَرْعَاهَا عَلى قَرارِيطَ لأَهْلِ مَكَّةَ». [روایت بخاري]([[492]](#footnote-492))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله، هیچ پیامبری مبعوث نکرد مگر این‌که چوپانی کرده بود». اصحابش پرسیدند: آیا شما هم چوپانی کرده‌اید؟ فرمود: «بله، من نیز گوسفندان اهالی مکه را در برابر چند قیراط - مُزدی ناچیز- می‌چراندم».

615- وعنهُ عَنِ النَّبِيِّ قال: «لَوْ دُعِيتُ إِلى كُراعٍ أَوْ ذِرَاعٍ لَقَبِلْتُ؛ وَلَوْ أُهْدِيَ إِلَیَّ ذِراعٌ أَو كُراعٌ لَقَبِلْتُ». [روایت بخاري]([[493]](#footnote-493))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «اگر مرا به صرفِ پاچه یا ساقِ دستِ (گوسفندی) دعوت کنند، می‌پذیرم؛ و اگر به من ساقِ دست یا پاچه‌ی گوسفندی اهدا شود، قبول می‌کنم».

616- عن أَنسٍ قال: كَانَتْ نَاقَةُ رَسُولِ اللهِ العَضْبَاءُ لاَ تُسبَقُ، أو لا تكَادُ تُسْبَقُ، فَجَاءَ أَعْرابِيٌّ عَلى قَعُودٍ لَهُ، فَسبقَها، فَشَقَّ ذلك عَلى المُسْلمِينَ حَتَّى عَرفَهُ النَّبِيُّ فَقَالَ: «حَقٌّ عَلى اللَّهِ أَنْ لاَ يَرْتَفِعَ شَيءٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلاَّ وَضَعَهُ». [روایت بخاري]([[494]](#footnote-494))

**ترجمه:** انس می‌گوید: هیچ شتری نمی‌توانست از شترِ پیامبر که عضباء نام داشت، سبقت بگیرد تا این‌که صحرانشینی سوار بر شترش آمد و از عضباء سبقت گرفت و این بر مسلمانان دشوار تمام شد؛ حتی پیامبر نیز متوجه شد، لذا فرمود: «سنتِ الله این‎ست که هیچ چیزی از دنیا اوج نمی‌گیرد، مگر این‌که الله آن را پایین می‌آورد».

**شرح**

حافظ نووی/ این احادیث را در باب تواضع ذکر کرده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که انس بن مالک می‌گوید: پیامبر پس از صرفِ غذا، سه انگشتش را می‌لیسید. از برخی از پزشکان نقل می‌شود که لیسیدن انگشتان پس از صرف غذا، مفید است و به هضم غذا کمک می‌کند. لذا دو فایده‌ی بزرگ در این عمل وجود دارد:

**فایده‌ی شرعی:** که همان پیروی از پیامبر است.

و **فایده‌ی جسمی (بهداشتی):** یعنی لیسیدن انگشتان پس از صرفِ غذا مفید است و به هضمِ غذا کمک می‌کند.

البته مؤمن، از انجامِ این کار همه‌ی فکر و خیالش را معطوف به سلامتیِ خویش نمی‌کند؛ یعنی با هدف فایده‌ی بهداشتی این عمل، به انجامِ آن نمی‌پردازد، بلکه مهم‌ترین چیز نزد مؤمن، پیروی از رسول‌الله است؛ زیرا پیروی از پیامبر مایه‌ی سلامت قلب است و هرچه انسان، توجه بیش‌تری به پیروی از پیامبر داشته باشد، ایمانش قوی‌تر است.

پیامبر هم‌چنین فرمود: «هرگاه لقمه‌ی یکی از شما افتاد»؛ یعنی روی زمین یا روی سفره، «باید آن را بردارد و از خاک و خاشاک، پاکش نماید و سپس بخورد و آن را برای شیطان، نگذارد». لذا هرگاه لقمه‌ی غذا یا خرما و هر چیزی که می‌خوردید، روی سفره افتاد، ابتدا اگر خاک و خاشاکی به آن چسبیده، پاکش کنید و سپس آن را از رویِ تواضع در برابر الله و پیروی از پیامبر، بخورید تا شیطان را از آن محروم نمایید. زیرا اگر شما، آن را نخورید، نصیبِ شیطان می‌شود و شیطان آن را می‌خورَد.

شیطان در چنین مواردی، هم‌سفره‌ی انسان می‌شود؛ هم‌چنین زمانی که انسان، بدون گفتن «بسم‌الله» شروع به خوردن می‌کند.

پیامبر علاوه بر این، به پاک کردنِ ظرف غذا با انگشتان دستور داد این هم یکی دیگر از سنت‌هایی‌ست که متأسفانه بسیاری از مردم، حتی برخی از طلاب علم از آن غافل شده‌اند و وقتی از سرِ سفره کنار می‌روند، ظرفِ غذایشان، آغشته به غذاست و آن را با انگشتان خود پاک نمی‌کنند. این، بر خلاف دستورِ پیامبر است. پیامبر حکمتِ این کار را بیان نمود و فرمود: «شما نمی‌دانید که برکت در کدامین قسمت از غذای شماست». شاید برکت در همان قسمتی باشد که شما با انگشتان خود می‌لیسید.

این حدیث نشان می‌دهد که شیوه‌ی آموزشیِ پیامبر شیوه‌ی بسیار خوبی بوده است؛ چنان‌که هم حکم را بیان کرد و هم حکمتش را و این، عادتِ پیامبر بود که هرگاه حُکمی ذکر می‌نمود، حکمتش را نیز بیان می‌فرمود. چنین روشی دو فایده‌ی بزرگ دارد:

**فایده‌ی نخست:** عظمت و بزرگِي دین نمایان می‌گردد و روشن می‌شود که شریعت، مبتنی بر حکمت‌ها و مصالح است و هیچ‌یک از فرمان‌های الهی و رهنمودهای نبوی، بی‌حکمت نیست. هم‌چنین در پرهیز از هر چیزی که الله و پیامبرش از آن نهی کرده‌اند، حکمتی نهفته است.

**فایده‌ی دوم:** این‎ست که انسان، اطمینان بیش‌تری می‌یابد؛ زیرا اگرچه مسلمان بدون دانستن حکمت نیز تابعِ فرمانِ الله و پیامبر اوست، اما اگر حکمت، بیان گردد، برایمان و یقینِ مسلمان افزوده می‌شود و با توان و نشاطِ بیش‌تری به انجامِ دستور الهی می‌پردازد یا از آن‌چه که نهی شده، می‌پرهیزد.

سپس مؤلف/ حدیث انس بن مالک را درباره‌ی صحرانشینی ذکر کرده که سوار بر شترش به مدینه آمد و با شتر پیامبر به نام عضباء مسابقه داد؛ عضباء، غیر از قصواء می‌باشد که پیامبر سوارِ بر آن به حج رفت. قصواء، شتری دیگر بود. رسول‌الله رویِ وسایلِ شخصیِ خود، مانند اسلحه و چارپایانش اسم می‌گذاشت.

عضباء شتری بود که هیچ شتری نمی‌توانست از آن سبقت بگیرد تا این‌که صحرانشینی سوار بر شترش آمد و از عضباء سبقت گرفت و این بر مسلمانان دشوار تمام شد؛ حتی پیامبر نیز متوجه شد، لذا فرمود: «سنتِ الله این‎ست که هیچ چیزی از دنیا اوج نمی‌گیرد، مگر این‌که الله آن را پایین می‌آورد».

لذا هر چیزی در دنیا اوج بگیرد، رو به سقوط می‌نهد و وقتی این اوج گرفتن با غرور و تکبر همراه باشد، سرعتِ سقوط بیش‌تر خواهد بود؛ زیرا سقوط، پیامدی روشن برای چنین روی‌کردی‌ست. البته اگر اوج گرفتن با غرور و تکبر همراه نباشد، باز هم سنت الله این‎ست که هرچه به اوج برسد، باید برگردد و پایین بیاید. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ مِمَّا يَأۡكُلُ ٱلنَّاسُ وَٱلۡأَنۡعَٰمُ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَخَذَتِ ٱلۡأَرۡضُ زُخۡرُفَهَا وَٱزَّيَّنَتۡ وَظَنَّ أَهۡلُهَآ أَنَّهُمۡ قَٰدِرُونَ عَلَيۡهَآ أَتَىٰهَآ أَمۡرُنَا لَيۡلًا أَوۡ نَهَارٗا فَجَعَلۡنَٰهَا حَصِيدٗا كَأَن لَّمۡ تَغۡنَ بِٱلۡأَمۡسِ﴾ [يونس : ٢٤]

زندگی دنیا همانند آبی‌ست که از آسمان نازل كرده‏ايم‏ و انواع گیاهان زمین ـ که مردم و چارپایان می‌خورند ـ با آن درآمیخت (و رویید) تا آن‌که زمین آراسته شد و کشاورزان گمان بردند بر استفاده از گیاهان توانا هستند؛ ولی فرمان ما در شب یا روز به آن رسید و بدین ترتیب گیاهان را به صورت گیاهان خشک و دروشده‌ای درآوردیم؛ چنان‌که گویا دیروز هیچ گیاهی وجود نداشته است.

دنیا نیز به‌‌سانِ این‌همه گیاهِ زیبا و گوناگون که به‌یک‌باره از میان می‌روند، نابود می‌شود و اثری از آن نمی‌مانَد. به خودِ انسان توجه کنید که ابتدا ضعیف و کوچک است، اما رشد می‌کند و بزرگ و قوی می‌شود و وقتی قوتش به اوج می‌رسد، ضعف و پیری آغاز می‌گردد تا آن‌جا که انسان، از میان می‌رود و می‌میرد. این، سنتِ الهی‌ست که هر چیزی از دنیا به اوج برسد و بلند شود، الله آن را پایین می‌آورد. رسول‌الله اوج گرفتن یا بلند شدنِ هر چیزِ دنیوی را سرآغاز پایین آمدن دانست؛ لذا روشن می‌شود که امور اخروی هرچه اوج بگیرند، الله آن‎ها را پایین نمی‌آورد؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿يَرۡفَعِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنكُمۡ وَٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ دَرَجَٰتٖ﴾ [المجادلة: ١١]

الله (جایگاه) مؤمنانتان و کسانی را که علم و دانش یافته‌اند، به درجات بزرگی بالا ببرد.

الله اهل علم و ایمان را تا زمانی که به این دو صفت بزرگ آراسته باشند، خوار و زبون نمی‌کند؛ بلکه نام و جایگاه آن‌ها را در آخرت، بلند و بالا می‌گرداند.

\*\*\*

72- باب: حرام بودن کبر و خودپسندی

الله متعال می‌فرماید:

﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗاۚ وَٱلۡعَٰقِبَةُ لِلۡمُتَّقِينَ ٨٣﴾ [القصص: ٨٣]

این، سرای آخرت است که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که خواهان فساد و برتری در زمین نیستند. و فرجام نیک از آنِ پرهیزگاران است.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ﴾ [الإسراء: ٣٧]

و در زمین، خرامان و با تکبر راه مرو.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تُصَعِّرۡ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ١٨﴾ [لقمان: ١٨]

متکبرانه از مردم روی برنگردان و در زمین خرامان و باغرور راه مرو که به‌راستی الله، هیچ متکبر فخر‌فروشی را دوست ندارد.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ قَٰرُونَ كَانَ مِن قَوۡمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيۡهِمۡۖ وَءَاتَيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡكُنُوزِ مَآ إِنَّ مَفَاتِحَهُۥ لَتَنُوٓأُ بِٱلۡعُصۡبَةِ أُوْلِي ٱلۡقُوَّةِ إِذۡ قَالَ لَهُۥ قَوۡمُهُۥ لَا تَفۡرَحۡۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَرِحِينَ ٧٦﴾ [القصص: ٧٦]

قارون از قوم موسی بود؛ پس بر آنان ستم کرد و به اندازه‌ای به او گنج دادیم که کلیدهایش بر گروهی توانمند و قوی، سنگینی می‌کرد؛ زمانی (را یاد کن) که قومش به او گفتند: (به دنیا دل مبند و) شادی مکن؛ بی‌گمان الله، افراد سرمست و مغرور (و دل‌بسته به دنیا) را دوست ندارد.

تا آن‌جا که می‌فرماید:

﴿فَخَسَفۡنَا بِهِۦ وَبِدَارِهِ ٱلۡأَرۡضَ﴾ [القصص: ٨١]

پس قارون و خانه‌اش را به زمین فرو بردیم.

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «باب حرام بودن کبر و خودپسندی».

کبر، این‎ست که انسان خود را سر و گردنی از دیگران برتر بداند و گمان کند که بر سایر مردم برتری دارد.

خودپسندی، این‎ست که انسان، عملش را بزرگ و فراوان بپندارد و به آن، مغرور شود.

لذا خودپسندی به عملِ انسان برمی‌گردد و کبر به خودِ او؛ و هر دو، خُلق و خوی زشت و ناپسندی هستند.

کبر بر دو نوع است: کبر در برابر حق؛ و کبر در برابرِ خلق خدا. چنان‌که پیامبر فرموده است: «الكِبْرُ بَطَرُ الحَقِّ وغَمْطُ النَّاسِ».([[495]](#footnote-495)) یعنی: «کبر، سرکشی از حق و تحقیر مردم است». لذا آدمِ متکبر، در ذات خود، آدمِ سرکشی‌ست؛ یعنی هم در برابر حق گردن‌کشی می‌کند و هم در برابر مردم. به عبارت دیگر، از حق، روی‌گردان است و حق را نمی‌پذیرد و مردم را عددی حساب نمی‌کند و خود را برتر از آن‌ها می‌بیند.

به شخصی گفتند: مردم را چه می‌بینی؟ گفت: به گمانم قدرِ پشه‌اند! در جوابش گفتند: آن‌ها نیز تو را همین‌گونه می‌بینند.

و از دیگری پرسیدند: مردم را چه می‌بینی؟ گفت: آن‌ها را از خود بزرگ‌تر می‌بینم و بس ارجمند و محترم هستند. به او گفتند: آن‌ها نیز تو را بزرگ‌تر از خود می‌بینند و نزدشان محترم و گرامی هستی.

مردم را هر طور ببینی، آن‌ها نیز تو را همان‌گونه می‌بینند؛ اگر به دیده‌ی احترام به آن‌ها بنگری، آنان نیز به تو احترام می‌گذارند و نزدشان گرامی و ارجمند خواهی بود؛ و برعکس، اگر به دیده‌ی تحقیر به آن‌ها نگاه کنی، خود از چشمِ آن‌ها می‌افتی و نزدشان حرمت و جایگاهی نخواهی داشت.

سرکشی از حق، این‎ست که انسان، حق و حقیقت را قبول نکند و به چیزی جز خود و نظر خویش اهمیت ندهد و خود را از حق و حقیقتّ برتر و بزرگ‌تر بپندارد! نشانه‌اش، این‎ست که وقتی دلایل کتاب و سنت به او عرضه شود، قبول نکند؛ بلکه   
  
بر رأی خود پافشاری نماید. این، روی‌گردانی از حق و حقیقت است. پناه بر الله.

برخی از مردم، از خود دفاع می‌کنند؛ یعنی وقتی سخنی می‌گویند، امکان ندارد از آن برگردند یا آن را پس بگیرند؛ بلکه حتی با این‌که دیدگاه درست را درمی‌یابند و می‌فهمند حرفی که زده‌اند بر خلافِ عقل و شرع است، باز هم بر آن پافشاری می‌کنند! در صورتی که بر انسان، واجب است همین‌که حق را دریافت، از سخن خویش به سوی حق بازگردد؛ اگرچه بر خلافِ پندار یا سخنِ وی باشد. این، عزتش را نزدِ الله بیش‌‌تر می‌گرداند و بر عزتش در نزد مردم می‌افزاید. هیچ‌گاه گمان نکنید که اگر از سخن یا دیدگاه خود به سوی حق و حقیقت بازگردید، حرمت و جایگاه خود را از دست خواهید داد؛ این را کسرِ شأن مپندارید؛ بلکه این را عزت بدانید و مطمئن باشید که مردم درک می‌کنند و می‌فهمند که شما، تابعِ حقیقت هستید. اما کسی که در برابر حقيقت، سرسختی و لجاجت می‌ورزد و بر دیدگاهِ نادرستِ خویش پافشاری می‌کند و حق را نمی‌پذیرد، در حقیقت، متکبر است. پناه بر الله.

چنین رويكردی در برخی از مردم، حتی در طلاب علم مشاهده می‌شود؛ گاه پس از بحث و بررسی، دیدگاه درست برای یک شخص روشن می‌گردد و چون با گفتارِ دیروزش مغایرت دارد، بر نظرِ خود پافشاری می‌کند و شیطان وسوسه‌اش می‌نماید که اگر از رأی خود برگردد، مردم او را سرزنش خواهند کرد یا درباره‌اش خواهند گفت: عجب آدمِ سست‌رأی و بی‌ثباتی‌ست! هر روز فکر و نظرش عوض می‌شود!

مگر چه اشکالی دارد؟ امام احمد/ که به امام اهل سنت، مشهور است، گاه در یک مسأله چهار دیدگاه از او نقل شده است؛ چرا؟ برای این‌که او تابعِ سنت بود و به‌خاطر گستردگیِ اطلاعاتش، هر زمان که در متون سنت، دلیلِ جدیدی می‌یافت که بر خلافِ دیدگاهِ گذشته‌اش بود، از آن برمی‌گشت. این، روی‌کرد هر انسانِ باانصافی می‌باشد که تابعِ دلیل است؛ هرکس و در هر موقعیتی که باشد.

سپس مؤلف/ چند آیه ذکر کرده که در نکوهش تکبر است؛ آخرین آیات مذکور، درباره‌ی قارون است. قارون از بنی‌اسرائیل و از قوم موسی بود و الله مال و ثروت فراوانی به او داده بود؛ به‌اندازه‌ای کلیدهای انبارها و خزانه‌های گنجش بر گروهی توانمند و قوی سنگینی می‌کرد. ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡفَرِحِينَ ٧٦﴾: «زمانی (را یاد کن) که قومش به او گفتند: (به دنیا دل مبند و) شادی مکن؛ بی‌گمان الله، افراد سرمست و مغرور (و دل‌بسته به دنیا) را دوست ندارد». اما این مرد، حق را قبول نکرد، بلکه تکبر ورزید و سرکشی نمود؛ هر زمان که آیات الاهی را برایش یادآوری می‌کردند، آن‌ها را رد می‌کرد و تکبر می‌ورزید. ﴿قَالَ إِنَّمَآ أُوتِيتُهُۥ عَلَىٰ عِلۡمٍ عِندِيٓۚ﴾: «گفت: فقط به خاطر علم و دانشی که دارم، به این مال و ثروت دست یافته‌ام». و بدین‌سان لطف الله را بر خود انکار کرد؛ ادعا می‌کرد که آن‌همه ثروت را با دانش و قدرت خود به‌دست آورده است. در نتیجه الله او و خانه‌اش را در زمین فرور بُرد و خودش و آن‌همه مال و ثروتش را نابود کرد. ﴿فَمَا كَانَ لَهُۥ مِن فِئَةٖ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُنتَصِرِينَ ٨١﴾: «پس قارون و خانه‌اش را به زمین فرو بردیم؛ و هیچ گروهی نداشت که او را در برابر الله یاری دهند و خود نیز یارای چنین کاری نداشت». الله می‌فرماید:

﴿وَأَصۡبَحَ ٱلَّذِينَ تَمَنَّوۡاْ مَكَانَهُۥ بِٱلۡأَمۡسِ يَقُولُونَ وَيۡكَأَنَّ ٱللَّهَ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُۖ لَوۡلَآ أَن مَّنَّ ٱللَّهُ عَلَيۡنَا لَخَسَفَ بِنَاۖ﴾ [القصص: ٨٢]

و آنان که دیروز جایگاه او را آرزو می‌کردند، بامدادان می‌گفتند: شگفتا که الله، روزی هر کس از بندگانش را بخواهد، فراخ و یا تنگ می‌گرداند. و اگر الله بر ما منت نمی‌گذاشت، ما را نیز در زمین فرو می‌بُرد.

دقت کنید؛ در پیامد تکبر و خودپسندی بیندیشید؛ آری! پیامدش نابودی و ذلت و خواری‌ست.

مؤلف/ آیه‌های دیگری نیز در این باب ذکر کرده است؛ از جمله این‌که الله می‌فرماید:

﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗا﴾

[القصص: ٨٣]

این، سرای آخرت است که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که خواهان فساد و برتری در زمین نیستند.

آخرت، واپسین سرای انسان است؛ زیرا هر انسانی چهار منزل دارد که آخرینش، منزل آخرت است:

**منزل نخست:** شکم مادر.

**دومین منزل:** دنیا.

**سومین منزل:** عالَم برزخ که از زمان مرگ آغاز می‌شود و تا برپا شدن قیامت ادامه دارد.

و **چهارم:** سرای آخرت است که آخرین منزل انسان می‌باشد و جاوادنه در آن می‌ماند. این، همان سرا یا منزلی‌ست که الله درباره‌اش می‌فرماید:

﴿تِلۡكَ ٱلدَّارُ ٱلۡأٓخِرَةُ نَجۡعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوّٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فَسَادٗا﴾

[القصص: ٨٣]

این، سرای آخرت است که آن را برای کسانی قرار می‌دهیم که خواهان فساد و برتری در زمین نیستند.

یعنی نه در برابر حق، گردن‌کشی و تکبر می‌کنند و نه در برابر خلق؛ بلکه در برابر حق و خلق متواضع هستند. روشن است چنین کسانی وقتی اراده‌ی فساد و برتری‌جویی نمی‌کنند، پس از باب اولی، در عمل نیز به تبهکاری و برتری‌جویی نمی‌پردازند؛ لذا نه فساد می‌کنند و نه در برابر حق و خلق خدا، تکبر می‌ورزند و خواهان فساد و برتری نیز نیستند. مردم بر سه دسته‌اند:

1. گروهی که تکبر می‌ورزند، فساد می‌کنند و دیگران را نیز به فساد و تباهی می‌کشانند؛ یعنی هم خواهان فساد و برتری در زمین هستند و هم در عمل به چنین کارهایی می‌پردازند و بدین‌سان اراده‌ی بدی و کردار بد، هر دو را دارند.
2. گروهی که خواهان فساد و برتری نیستند، چه رسد به این‌که تبهکار و متکبر باشند.
3. دسته‎ای دیگر خواهان فساد و برتری هستند، اما توانایی‌اش را ندارند؛ البته گناهِ این بداندیشی و اراده‌ی بد بر آنان خواهد بود.

سرای آخرت، از آنِ کسانی‌ست که خواهان فساد و برتری در زمین نیستند؛ یعنی در برابر حق و خلق خدا، تکبر نمی‌ورزند و به فساد و تبهکاری نمی‌پردازند. گفتنی‎ست: منظور از فساد و تبهکاری در زمین، ویران کردن خانه‌ها و به آتش کشیدن مزارع و کشتزارها نیست؛ بلکه منظور، تباه کردنِ زمین با گناه و معصیت است. الله می‌فرماید:

﴿وَلَا تُفۡسِدُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بَعۡدَ إِصۡلَٰحِهَا﴾ [الأعراف: ٥٦]

و در زمین پس از اصلاح آن، به فساد و تبهکاری نپردازید.

علما در تفسیر این آیه گفته‌اند: یعنی از الله، نافرمانی و معصیت نکنید؛ زیرا معصیت، خاستگاهِ فساد و تباهی‌ست.

الله تبارک و تعالی می‌فرماید:

﴿وَلَوۡ أَنَّ أَهۡلَ ٱلۡقُرَىٰٓ ءَامَنُواْ وَٱتَّقَوۡاْ لَفَتَحۡنَا عَلَيۡهِم بَرَكَٰتٖ مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذۡنَٰهُم بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ ٩٦﴾ [الأعراف: ٩٦]

و اگر مردم شهرها و آبادی­ها ایمان می­آوردند و تقوا پیشه می­کردند، برکت­های آسمان و زمین را بر آنان می­گشودیم؛ ولی انکار نمودند و ما، آنان را به سبب کردارشان گرفتیم.

و الله در نتیجه‌ی این انکار، برکت‌های آسمان و زمین را بر آنان نگشود؛ لذا زمین به‌وسیله‌ی گناه و معصیت، تباه می‌گردد.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًا﴾ [الإسراء: ٣٧]

و در زمین خرامان و با غرور راه مرو.

و در ادامه می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَن تَخۡرِقَ ٱلۡأَرۡضَ وَلَن تَبۡلُغَ ٱلۡجِبَالَ طُولٗا ٣٧﴾ [الإسراء: ٣٧]

به‌راستی تو نمی‌توانی زمین را بشکافی و نمی‌توانی در بلندی به کوه برسی.

یعنی هرطور که باشی، باز هم انسانِ ضعیف و کوچکی هستی که نمی‌توانی با تکبر و غرورِ خود - با کوبیدنِ پایِ خود - زمین را بشکافی یا با بالا گرفتنِ سر و گردن خویش، هم‌سان کوه‌ها شوی و به بلندای کوه‌ها برسی.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَا تُصَعِّرۡ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًاۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ١٨﴾ [لقمان: ١٨]

متکبرانه از مردم روی برنگردان و در زمین خرامان و باغرور راه مرو که به‌راستی الله، هیچ متکبر فخر‌فروشی را دوست ندارد.

لذا می‌بینیم که انسان‌های متکبر، از حق و حقیقت روی‌گردان هستند و از قبولِ آن سرپیچی می‌کنند؛ حتی وقتی با آن‌ها سخن می‌گوییم، رویِ خود را می‌گردانند و گردنِ خویش را می‌پیچانند و ژستِ عجیبی به خود می‌گیرند!

﴿وَلَا تَمۡشِ فِي ٱلۡأَرۡضِ مَرَحًا﴾؛ یعنی در زمین با تکبر راه مرو. ﴿إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخۡتَالٖ فَخُورٖ ١٨﴾؛ الله کسی را که ژست متکبرانه‌ای به خود می‌گیرد و با گفتارش فخرفروشی می‌کند، دوست ندارد؛ به عبارت دیگر کسی که در رفتارش، یعنی در ظاهر و پوششِ او و نیز در نحوه‌ی راه رفتنش، کبر و غرور نمایان است و هم‌چنین هنگامِ سخن گفتن، فخرفروشی می‌کند، الله متعال دوستش ندارد؛ بلکه الله متعال بنده‌ی پرهیزگار و متواضعی را دوست دارد که ناشناخته و دارای عزت نفس می‌باشد.

\*\*\*

617- عن عبدِ اللَّهِ بن مسعُودٍ عَنِ النَّبِيِّ قال: «لا يَدْخُلُ الجَنَّةَ مَنْ كَانَ في قَلْبِهِ مثْقَالُ ذَرَّةٍ مَنْ كِبرٍ». فقال رَجُلٌ: إِنَّ الرَّجُلَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ ثَوْبُهُ حَسَنًا، ونعلهُ حَسَنَةً؟ قال: «إِنَّ اللهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الجَمالَ؛ الكِبْرُ بَطَرُ الحَقِّ وغَمْطُ النَّاسِ». [روایت مسلم]([[496]](#footnote-496))

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «کسی که در قلبش به‌اندازه‌ی ذره‌ای کبر باشد، وارد بهشت نمی‌شود». شخصی پرسید: آیا کسی که دوست دارد لباس و کفش زیبا بپوشد، این هم تکبر است؟ فرمود: «همانا الله زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ کبر، سرپیچی از حق و تحقیر مردم است».

618- وعنْ سلمةَ بنِ الأَكْوع أَنَّ رَجُلاً أَكَل عِنْدَ رسولِ اللَّه بِشِمالِهِ فقال: «كُلْ بِيَمِينِكَ». قال: لاَ أَسْتَطِيع. قال: «لا اسْتَطَعْتَ»؛ مَا مَنَعَهُ إِلاَّ الكبْر. قال: فما رَفَعها إِلى فِيه. [روایت مسلم]([[497]](#footnote-497))

**ترجمه:** سلمه بن اکوع می‌گوید: شخصی نزد رسول‌الله با دست چپ خود، غذا خورد؛ پیامبر به او فرمود: «با دست راستِ خود بخور». آن مرد گفت: نمی‌توانم. پیامبر فرمود: «هیچ‌گاه نتوانی». چیزی جز کبر، آن مرد را از اطاعت بازنداشت؛ وی از آن پس نمی‌توانست دست راستش را به سوی دهانش بلند کند.

**شرح**

حافظ نووی/ در باب حرام بودن کبر و خودپسندی، حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که ابن‌مسعود می‌گوید: پیامبر فرمود: «کسی که در قلبش به‌اندازه‌ی ذره‌ای کبر باشد، وارد بهشت نمی‌شود».

این حدیث، یکی از احادیث وعید می‌باشد که رسول‌الله در آن به‌صورت مطلق نسبت به یک کار هشدار داده است و البته بنا بر آموزه‌های دینی به شرح و تفصیلِ بیش‌تری نیاز دارد.

کسی که در قلبش کبر وجود دارد، یعنی حق را ناپسند می‌داند و از آن سرپیچی می‌کند، کافر است و جاودانه در دوزخ می‌ماند و هیچ‌گاه وارد بهشت نمی‌شود. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ كَرِهُواْ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأَحۡبَطَ أَعۡمَٰلَهُمۡ ٩﴾ [محمد : ٩]

این، بدان‌سبب بود که آنان آن‌چه را الله نازل کرده است، ناگوار دانستند؛ پس (الله) اعمالشان را تباه کرد.

و الله عمل هیچ‌کس جز کافر را تباه نمی‌گرداند؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَمَن يَرۡتَدِدۡ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَيَمُتۡ وَهُوَ كَافِرٞ فَأُوْلَٰٓئِكَ حَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةِۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ٢١٧﴾ [البقرة: ٢١٧]

و اعمالِ آن دسته از شما که از دینشان برگردند و در حال کفر بمیرند، در دنیا و آخرت بر باد   
می­شود و چنین افرادی دوزخی­اند و برای همیشه در دوزخ می­مانند.

اما اگر کسی در برابر مردم یا خلق خدا تکبر ورزد، اما از عبادت الله سرپیچی نکند، به‌طور مستقیم وارد بهشت نمی‌شود؛ بلکه ابتدا مجازات عملش را می‌بیند تا از آلودگی این گناه پاک گردد و در حالی به بهشت برود که پاک و پاکیزه است. از این‌رو وقتی رسول‌الله این حدیث را بیان فرمود، شخصی پرسید: آیا کسی که دوست دارد لباس و کفش زیبا بپوشد، این هم تکبر است؟ رسول‌الله فرمود: «همانا الله زیباست و زیبایی را دوست دارد؛ کبر، سرپیچی از حق و تحقیر مردم است». آری؛ الله در ذات، صفات و افعال خود زیباست و هرچه از او سر می‌زند، نیک و زیبا می‌باشد، نه زشت و اندیشه‌های پاک و سالم، آن را خوب و زیبا می‌دانند. این‌که فرمود: «زیبایی را دوست دارد»، بدین معناست که دوست دارد بنده‌اش ظاهری زیبا و آراسته داشته باشد و کفش و لباسِ خوب و زیبا بپوشد و در همه‌ حال آراسته و نیک باشد؛ زیرا زیبایی و آراستگی، قلب‌ها را به سوی انسان جذب می‌کند و مردم، آدمِ آراسته را دوست دارند؛ بر خلاف زشتی؛ مثلِ کسی که به سر و وضعش نمی‌رسد و موهای ژولیده و لباس‌های نامرتبی دارد. از این‌رو رسول‌الله فرمود: «الله زیباست و زیبایی را دوست دارد»؛ یعنی دوست دارد که بنده‌اش زیبا و آراسته باشد. البته زیباییِ طبیعی و خدادادی، دست انسان نیست و انسان در این زمینه دخل و تصرفی ندارد. لذا رسول‌الله در این حدیث به زیبایی و جمالی اشاره کرده که در دستِ انسان است؛ یعنی تجمل و خودآراییِ مشروع.

و اما حدیث دوم؛ سلمه بن اکوع می‌گوید: شخصی، نزد رسول‌الله با دست چپ خود، غذا خورد؛ پیامبر به او فرمود: «با دست راستِ خود بخور». آن مرد گفت: نمی‌توانم. پیامبر فرمود: «هیچ‌گاه نتوانی». چیزی جز کبر، آن مرد را از اطاعت بازنداشت؛ از آن پس نمی‌توانست دست راستش را به سوی دهانش بلند کند.

رسول‌الله همین‌که دریافت این مرد، آدمِ متکبری‌ست، برایش بددعایی کرد و از الله متعال خواست که دست راستش را فلج یا به‌گونه‌ای بگرداند که نتواند آن را به سوی دهانش بالا ببرد. الله متعال نیز دعای پیامبر را پذیرفت و از آن پس، آن مرد نمی‌توانست دست راستش را به سوی دهانش بالا ببرد؛ یعنی مثلِ عصا راست شد. زیرا در برابر دینِ الله تکبر ورزید و از حکمِ پیامبر سرپیچی کرد.

این حدیث، نشان می‌دهد که خوردن و آشامیدن باید با دست راست باشد؛ یعنی ا‌ستفاده از دست راست در خوردن و آشامیدن واجب است و خوردن با دستِ چپ، حرام می‌باشد و هرکس با دست چپش چیزی بخورد یا بیاشامد، گنه‌کار می‌شود. زیرا کسی که با دست چپ می‌خورد و می‌آشامد، مانندِ شیطان و دوستان او می‌گردد. پیامبر فرموده است: «لا يَأْكُلْ أَحَدُكُمْ بِشِمَالِهِ وَلا يَشْرَب بِشِمَالِهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَأْكُلُ بِشِمَالِهِ وَيَشْرَب بِشِمَالِهِ».([[498]](#footnote-498)) یعنی: «هیچ‌یک از شما با دستِ چپش نخورد و نیاشامد؛ زیرا شیطان با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد».

اگر به کفار نگاه کنیم، می‌بینیم که با دستِ چپشان می‌خوردند و می‌آشامند؛ بنابراین کسی که با دستِ چپش می‌خورد و می‌آشامد، در حقیقت مانند شیطان و دوستانِ شیطان، عمل می‌کند.

اگر کسی ببیند که برادر مسلمانش با دست چپش می‌خورد و می‌آشامد، بر او واجب است که به برادر مسلمانش تذکر دهد و به بهترین شکل به او یادآوری کند که خوردن و آشامیدن با دست چپ درست نیست؛ البته اگر نگران بود که برادر مسلمانش شرمنده شود یا قبول نکند، به‌طور مستقیم چیزی به او نگوید؛ بلکه با اشاره و کنایه و خیلی محترمانه او را متوجه اشتباهش نماید؛ مثلاً بگوید: برخی از مردم با دست چپ غذا می‌خورند؛ این، حرام است. و اگر عالمی با او بود، این نکته را در قالب یک سؤال مطرح کند و بپرسد: نظرِ شما درباره‌ی خوردن و آشامیدن با دست چپ چیست؟ و بدین‌سان برادرِ مسلمانش را متوجه اشتباهش بگرداند؛ اما اگر متوجه نشد، در تنهایی به او تذکر دهد تا برادر مسلمانش این آموزه‌ی دینی را فرابگیرد.

گاه دیده می‌شود که برخی از افراد، در غذا خوردن رعایت می‌کنند و با دست راست غذا می‌خورند، اما لیوان را در دستِ چپ می‌گیرند و با دست چپ آب می‌نوشند؛ می‌گویند: دست راستِ ما چرب است و ناچاریم لیوان را در دستِ چپ بگیریم تا آلوده نشود؛ می‌گوییم: این، یک مسأله‌ی ساده‌ و مستحب نیست که از کنارِ آن به‌سادگی بگذریم؛ زیرا آشامیدن با دست چپ، حرام است و آن‌چه حرام می‌باشد، فقط در ضرورت شدید و شرایط خاص و گریزناپذیر جایز می‌گردد و آلوده شدن یا چرب شدن لیوان، ضرورت نیست؛ بلکه امکانِ شستنِ لیوان وجود دارد؛ علاوه بر این، می‌توانیم لیوان را از پایین در میانِ انگشتِ شَست و میانه بگیریم. رعایت این نکته برای کسی که می‌خواهد تابعِ سنت باشد، آسان است؛ اما وضعیتِ کسی که لجبازی می‌کند یا می‌خواهد از دشمنان خدا، یعنی از شیطان و کفار تقلید نماید، فرق می‌کند.

\*\*\*

619- وعن حَارثَةَ بنِ وهْبٍ قال: سَمِعْتُ رسولَ اللهِ يقول: «أَلاَ أُخْبِرُكُمْ بِأَهْلِ النَّار؟ كُلُّ عُتُلٍّ جَوَّاظٍ مُسْتَكْبِرٍ». [متفقٌ عليه]([[499]](#footnote-499))

**ترجمه:** حارثه بن وهب می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟ هر انسان، تندخو و سنگ‌دل و ثروت‌اندوزی که بذل و بخشش نمی‌کند و برتری‌طلب و متکبر است».

620- وعن أبي سعيدٍ الخُدريِّ عَنِ النَّبِيِّ قال: «احْتَجَّتِ الجَنَّةُ والنَّارُ، فَقَالَتِ النَّارُ: فِيَّ الجَبَّارُونَ والْمُتَكَبِّرُون، وقالَتِ الجنَّةُ: فِيَّ ضُعَفاءُ النَّاسِ ومَسَاكِينُهُم. فَقَضَى اللَّه بيْنَهُمَا: إِنَّكِ الجَنَّةُ رَحْمَتي، أَرْحَمُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ وإِنَّكِ النَّارُ عذَابِي، أُعَذِّبُ بِكِ مَنْ أَشَاء، ولِكِلَيْكُما عليَّ مِلْؤُها». [روایت مسلم]([[500]](#footnote-500))

**ترجمه:** ابوسعید خدری می‌گوید: پیامبر فرمود: «بهشت و دوزخ با هم بگومگو کردند؛ دوزخ گفت: ستمگران و مستکبران در من جای دارند. و بهشت گفت: مردم مستضعف و مستمند در من جای دارند. الله در میان بهشت و دوزخ، داوری کرد و فرمود: تو، بهشت، رحمت من هستی و با تو به هرکس که بخواهم، رحم می‌کنم. و تو، دوزخ، عذاب من هستی؛ و به وسیله‌‌ی تو هرکه را بخواهم، عذاب می‌دهم. و پُر کردن هر دوی شما، با من است».

621- وعن أبي هُريرةَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «لا يَنْظُرُ اللَّهُ يَوْم القِيامةِ إِلى مَنْ جَرَّ إِزارَه بَطَرًا». [متفقٌ عليه]([[501]](#footnote-501))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله، روز قیامت به کسی که از روی تکبر لباسش را بر زمین بکشاند، نظر نمی‌کند».

**شرح**

مؤلف/ این احادیث را در باب حرام بودن کبر و خودپسندی ذکر کرده است؛ پیش‌تر به شرح آیات و برخی از احادیثی پرداختیم که در این باب آمده است.

سپس مؤلف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که رسول‌الله فرمود: «آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟» شیوه‌ی پیامبر بدین صورت بود که گاه برخی از موضوع‌ها را در قالب سؤال مطرح می‌کرد تا مخاطب با دقت و توجه بیش‌تری موضوع را دنبال کند. فرمود: «آیا دوزخیان را به شما معرفی نکنم؟» همه گفتند: بله ای رسول‌خدا! و سپس فرمود: «كُلُّ عُتُلٍّ جَوَّاظٍ مُسْتَكْبِرٍ». یعنی: «هر انسان، تندخو و سنگ‌دل و ثروت‌اندوزی که بذل و بخشش نمی‌کند و برتری‌طلب و متکبر است».

**«عُتُل»**، یعنی تندخو و سنگ‌دل؛ و **«جَوَّاظ»**، به هر دنیادوستِ ثروت‌اندوزی گفته می‌شود که حقوق و واجبات اموالش را ادا نمی‌کند و آدمِ بی‌صبر و کم‌تحملی‌ست که در برابر هر مشکلی سر فرو می‌آورد و رشته‌ی صبر از دستش خارج می‌شود و همواره خود را در موقعیت و جایگاهی می‌بیند که گویا هیچ‌گاه گرفتار نخواهد شد! لذا «جوّاظ»، هر آدمِ کم‌‌تحملی‌ست که همواره نِق می‌زند و از زندگی‌اش می‌نالد و پیوسته در غم و اندوه، و حسرت و افسوس به‌سر می‌برد و هیچ‌گاه از زندگی‌اش راضی نیست؛ بلکه همواره از سرنوشت خود و تقدیری که برای او رقم خورده است، شکایت دارد؛ گویا به این‌که الله، پروردگار اوست، راضی نیست!

و اما **متکبر**، دارای دو ویژگی‌ست: مردم را تحقیر می‌کند و حق را نمی‌پذیرد. زیرا پیامبر فرموده است: «الكِبْرُ بَطَرُ الحَقِّ وغَمْطُ النَّاسِ».([[502]](#footnote-502)) یعنی: «کبر، سرکشی از حق و تحقیر مردم است». لذا آدمِ متکبر، در ذات خود، آدمِ سرکشی‌ست؛ یعنی هم در برابر حق گردن‌کشی می‌کند و هم در برابر مردم. به عبارت دیگر، از حق، روی‌گردان است و حق را نمی‌پذیرد و به خلق خدا نیز رحم نمی‌کند. این‌ها، نشانه‌های دوزخیان است. و بر عکس، اهل بهشت، بیش‌تر از میانِ مستضعفان و مستمندانی هستند که دلیلی برای تکبر ندارند؛ بلکه همواره متواضع و نرم‌خو هستند؛ زیرا مال و ثروت، گاه انسان را به سرکشی و طغیان وا می‌دارد. همان‌گونه که الله متعال، می‌فرماید:

﴿كَلَّآ إِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ لَيَطۡغَىٰٓ ٦ أَن رَّءَاهُ ٱسۡتَغۡنَىٰٓ ٧﴾ [العلق: ٦، ٧]

حقا که انسان (عجیب است و) سر به طغیان می‌نهد، هنگامی که خود را بی‌نیاز می‌بیند.

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده که پیامبر فرمود: «بهشت و دوزخ با هم بگومگو کردند». و هر یک از آن‌ها، در فضل خود دلایلی مطرح کرد. این، جزو امورِ غیبی‌ست و بر ما واجب است که به آن ایمان داشته باشیم؛ اگرچه درک آن برای عقل و اندیشه‌ی ما، دشوار باشد و نتوانیم این نکته را درک یا هضم نماییم که چگونه دو موجود بی‌جان، بگومگو می‌کنند؟! در هرحال، ما بر این باوریم که الله متعال، بر هر کاری تواناست. الله متعال، در قرآن کریم خبر داده است که روز قیامت، زمین، خبرهایش را به‌حکم پروردگار، بازگو می‌کند. وقتی الله به چیزی دستوری دهد، آن چیز بی‌درنگ و در هر حالتی که باشد، حکم الله را اجابت می‌کند. چنان‌که روز قیامت، دست‌ها، پاها، زبان‌ها و پوست و دیگر اندام انسان‌ها، در برابر الله به سخن می‌آیند و گواهی می‌دهند که چه کارهایی انجام داده‌اند؛ هرچند که زبانی برای سخن گفتن ندارند! زیرا الله متعال، آن‌ها را به سخن می‌آورد و او، بر هر کاری تواناست. بهشت و دوزخ نیز با هم بگومگو کردند؛ بهشت گفت: ستمگران سنگ‌دل و مستکبران، در من جای دارند. همان کسانی که سنگ‌دل هستند. و با کبر و غرور خود، بر دیگران، برتری می‌جویند.

الله در میان بهشت و دوزخ، داوری کرد و به بهشت فرمود: «تو، رحمتِ من هستی و به‌وسیله‌ی تو، به هرکس که بخواهم، رحم می‌کنم». یعنی، بهشت از رحمت الهی نشأت گرفته است. از این‌رو بهشت، صفتِ رحمت او نیست؛ و از آن جهت از بهشت به عنوان رحمت الهی یاد می‌شود که از رحمت بی‌کران او، نشأت گرفته است. صفت رحمت، صفتی حقیقی برای الله می‌باشد که جدا از ذات او نیست؛ ولی بهشت، گرچه از رحمت او پدید آمده، ولی مخلوق و آفریده‌ی اوست. لذا این‌که الله از بهشت به عنوان رحمت خود یاد می‌کند، بدین معناست که آن را به‌رحمت خویش، آفریده است. لذا بهشت، سرای رحمت است و بندگان مهربان الله در آن جای می‌گیرند. همان‌گونه که پیامبر فرموده است: «وَإِنَّمَا يَرْحَمُ اللَّهُ منْ عِبَادِهِ الرُّحَمَاءَ».([[503]](#footnote-503)) یعنی: «الله به بندگانی رحم می‌کند که رحم و شفقت داشته باشند».

در این حدیث آمده است: الله به دوزخ فرمود: «تو، عذاب من هستی و با تو هرکه را بخواهم، عذاب می‌دهم». همان‌طور که الله متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ وَيَرۡحَمُ مَن يَشَآءُۖ﴾ [العنكبوت: ٢١]

هرکه را بخواهد، عذاب می‌دهد و به هرکس که بخواهد، رحم می‌کند.

لذا بهشتیان، مشمول رحمت الله می‌شوند و دوزخیان، گرفتار عذاب الهی. سپس الله فرمود: «پُر کردن هر دوی شما، با من است». یعنی الله خود، عهده دار پر کردن بهشت و دوزخ شده است. ناگفته نماند که فضل و رحمت الهی، از خشم و غضبش، گسترده‌تر می‌باشد. روز قیامت، الله هرکه رابخواهد، در دوزخ می‌اندازد و دوزخ می‌گوید: آیا افزون بر این هم هست؟ یعنی باز هم به من بدهید؛ بیش‌تر بدهید. باز هم بیش‌تر! آن‌گاه الله، پایش را در دوزخ می‌نهد و بدین‌سان بخشی از دوزخ به بخشی دیگر از آن، می‌چسبد و دوزخ، مچاله می‌شود و می‌گوید: بس است، بس است. این، مفهوم پر کردن دوزخ‌ می‌باشد. اما بهشت الهی، بسیار گسترده و به پهنای آسمان‌ها و زمین است([[504]](#footnote-504)) و بهشتیان، وارد آن می‌شوند و بخش فراوانی از آن برای اهل بهشت، خالی می‌ماند. از این‌رو الله متعال کسانی را پدید می‌آورد تا به بهشت بروند و از فضل و رحمت الله برخوردار شوند. زیرا الله متعال، پر کردن بهشت را بر خود لازم قرار داده است. لذا دوزخ، به عدلِ الله پِر می‌شود و بهشت به لطف و رحمت او.

حدیث ابوهریره وعید و زنهار شدیدی درباره‌ی کسانی‌ست که لباس خود را بلند می‌گیرند؛ به‌گونه‌ای که لباسشان روی زمین کشیده می‌شود یا شلوارشان، پایین‌تر از دو قوزک پاهایشان قرار می‌گیرد. رسول‌الله فرمود: «الله، روز قیامت به کسی که از روی تکبر لباسش را بر زمین بکشاند، نظر نمی‌کند».

این، مسأله‌ی بسیار مهمی‌ست؛ یعنی لباسِ یا شلوار مرد، باید بالاتر از دو قوزک پایش باشد و این‌که شلوار یا لباسِ مرد، پایین‌تر از قوزکِ پا باشد، گناه کبیره است و اگر کسی این کار را از روی تکبر انجام دهد، الله روز قیامت به او نگاه نمی‌کند، با او سخن نمی‌گوید و او را پاکیزه نمی‌گرداند؛ بلکه چنین افرادی، عذابی دردناک در پیش دارند. اگرچه این عملشان از روی تکبر نباشد؛ زیرا اصل این عمل، جایز نیست و پیامبر فرموده است: «مَا أَسْفَل مِنْ الْكَعْبَيْنِ مِنَ الإزَارِ فَفِي النَّار»([[505]](#footnote-505)) یعنی: «پایین‌تر از دو قوزک پای مردانی که اسبال ازار می‌کنند،([[506]](#footnote-506)) در آتش است». لذا در هر دو صورت، این عمل، مجازات دارد؛ چه از روی تکبر باشد و چه از روی بی‌توجهی، اما اگر از روی تکبر باشد، حکمش شدیدتر است. اما سنت در این‌باره چیست؟ سنت، این‎ست که شلوار مردها، از بالای قوزک پا تا نصفِ ساق باشد. لباس پیامبر و اصحاب این‌گونه بود؛ یعنی لباسشان از دو قوزک پا، رد نمی‌شد یا پایین‌تر قوزک پا نبود.

\*\*\*

622- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «ثَلاثةٌ لاَ يُكَلِّمُهُمُ اللَّه يَوْمَ القِيامَةِ وَلا يُزَكِّيهِم وَلاَ يَنْظُرُ إِلَيْهِم، وَلهُمْ عَذَابٌ أَلِيم: شَيْخٌ زانٍ، ومَلِكٌ كَذَّابٌ، وعائلٌ مُسْتَكْبِرٌ». [روایت مسلم]([[507]](#footnote-507))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «سه نفر - یعنی سه گروه- هستند که الله روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و به آن‌ها نظر نمی‌کند و عذاب دردناکی در انتظار این‌هاست: پیردمرد زناکار، پادشاه و فرمانروای بسیار دروغ‌گو، و فقیرِ متکبر».

623- وعنه قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «قال اللَّهُ: العِزُّ إِزاري، والكِبْرياءُ رِدَائِي، فَمَنْ يُنَازعُنِي في واحدٍ مِنهُما فقدْ عذَّبتُهُ». [روایت مسلم]([[508]](#footnote-508))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله می‌فرماید: عزت، ازارِ من است و بزرگی و کبریایی، ردای من؛ و کسی که درباره‌ی یکی از این دو با من نزاع کند، او را عذاب می‌دهم».

624- وعنْه أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «بَيْنَمَا رَجُلٌ يَمْشِي في حُلَّةٍ تُعْجِبُه نفْسُه، مرَجِّلٌ رأسَهُ، يَخْتَالُ في مَشْيَتِه، إِذْ خَسَفَ اللَّهُ بِه، فهو يَتَجَلْجَلُ في الأَرْضِ إلى يوْمِ القِيامةِ». [متفقٌ عليه]([[509]](#footnote-509))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مردی در لباسی فاخر، در حالی که موهایش را شانه زده و به خود فریفته شده بود، خرامان و متکبرانه راه می‌رفت؛ ناگهان الله او را در زمین فرو بُرد و تا روز قیامت در زمین فرو می‌رود».

**شرح**

مؤلف/ این احادیث را در باب حرام بودن کبر و خودپسندی ذکر کرده است؛ از جمله این حدیث که پیامبر فرمود: «سه گروه هستند که الله روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و به آن‌ها نظر نمی‌کند و عذاب دردناکی در انتظار این‌هاست: پیردمرد زناکار، پادشاه و فرمان‎روای بسیار دروغ‌گو، و فقیرِ متکبر». منظور، سه گروه است، نه سه نفر؛ زیرا چه‌بسا هزاران نفر این‌گونه باشند. لذا منظور از سه یا هفت و دیگر اعدادی که در برخی از احادیث به‌طور مطلق آمده است، سه گروه یا سه دسته می‌باشد. الله متعال روز قیامت با این سه دسته سخن نمی‌گوید، به آن‌ها نظر نمی‌کند، آنان را پاکیزه نمی‌گرداند؛ بلکه این سه گروه، عذاب دردناکی خواهند داشت.

**نخست:** پیرمرد زناکار یا کسی که سن و سالی از او گذشته، اما زنا می‌کند. الله متعال با چنین افرادی سخن نمی‌گوید، به آن‌ها نظر نمی‌کند، آنان را پاکیزه نمی‌گرداند و عذاب دردناکی به آن‌ها می‌رساند؛ زیرا کسی که پا به سن می‌گذارد، شهوتش فروکش می‌کند؛ بر خلافِ جوان که شهوتش قوی‌ست و خویشتن‌داری در دورانِ جوانی، دشوارتر می‌باشد؛ لذا خیلی زشت‌تر است که یک پیرمرد زنا کند. چون انگیزه‌ی چنین گناهی در او کم‌تر و ضعیف‌تر شده است. اگرچه زنا هم برای جوان، بد است و هم برای پیرمرد؛ البته برای پیرمرد خیلی زشت‌تر می‌باشد. این حدیث، مقیّد به حدیثی‌ست که در «صحیحین» آمده؛ اگر کسی چنین عملِ زشتی انجام دهد و در دنیا مجازات شود، یعنی حدّ شرعی بر او اجرا گردد، دیگر، الله متعال او را در آخرت مجازات نمی‌کند؛ به عبارت دیگر مجازات دنیا، عذاب آخرت را از او ساقط می‌گرداند و این بنده، دو بار مجازات نمی‌شود. زیرا اجرای مجازات شرعی، او را پاک می‌سازد.

**دوم:** پادشاه یا فرمان‎روای بسیار دروغ‌گو؛ زیرا پادشاه، نیازی به دروغ ندارد. سخنش، فراتر از سخن همه‌ی مردم است؛ پس باید راست‌گو باشد و بی‌پرده سخن بگوید. وقتی پادشاه در موقعیتی‌ست که هر چه می‌خواهد، می‌گوید و انجام می‌دهد، پس دلیلی ندارد که دروغ بگوید؛ اما به مردم وعده می‌دهد و به وعده‌اش عمل نمی‌کند؛ می‌گوید: چنین و چنان خواهم کرد، اما آن‌چه را که می‌گوید، به انجام نمی‌رساند؛ با مردم سخن می‌گوید و با فکر و آرمان آن‌ها بازی می‌کند و به آنان دروغ می‌گوید. روشن است که چنین حاکم یا فرمان‎روایی، مشمول این وعید می‌گردد؛ در نتیجه الله متعال روز قیامت با او سخن نمی‌گوید، به او نظر نمی‌کند و پاکش نمی‌سازد؛ بلکه عذاب دردناکی به او می‌رساند.

دروغ برای حاکم و مردم عادی، حرام است؛ اما برای فرمان‎روا، بدتر و شدیدتر است. زیرا پادشاه در موقعیتی‌ست که نیازی به دروغ گفتن ندارد و هر کاری که بخواهد، انجام می‌دهد و فرمانش در میان مردم نافذ است؛ از این‌رو باید روراست باشد. البته این، بدین معنا نیست که دروغ گفتن، می‌تواند توجیه‌پذیر باشد. شاید یک فردِ عادی به‌خاطر این‌که در موقعیت قدرت نیست، سعی کند دروغش را توجیه نماید و خود را نیازمند دروغ بداند، اما پادشاه که نیازی به دروغ ندارد.

دروغ، حرام است و یکی از ویژگی‌ها‌ی منافقان به‌شمار می‌آید. منافق هر بار که لب به سخن می‌گشاید، دروغ می‌گوید و دروغ گفتن به‌طور مطلق برای هیچ‌کس جایز نیست. این‌که برخی از مردم، دروغ مصلحتی را جایز می‌دانند، یک پندارِ شیطانی‌ست و هیچ پایه و اساسی ندارد. زیرا دروغ در هر حال، حرام است.

**سوم:** فقیر متکبر؛ شاهد موضوع همین بخش حدیث است. فقیر، چیزی ندارد که به‌خاطر آن در برابر مردم، سر و گردنش را بالا بگیرد و تکبر کند. شاید ثروتمند به مال و ثروتِ خویش فریفته شود و در برابر بندگان الله متعال تکبر نماید، اما فقیر، چه دلیلی برای تکبر دارد؟ لذا الله روز قیامت به فقیرانی که تکبر می‌ورزند، نظر نمی‌کند، با آن‌ها سخن نمی‌گوید و آنان را پاکیزه نمی‌گرداند. ناگفته نماند که تکبر، هم برای فقرا حرام است و هم برای ثروتمندان؛ اما برای فقرا بدتر می‌باشد. از این‌رو مردم با دیدنِ ثروتمندانِ متواضع، تعجب می‌کنند و تواضعش را می‌ستایند؛ اما اگر فقیری، فروتن باشد، برایشان تعجب‌آور نیست. زیرا فقر انسان را متواضع می‌گرداند و آدمِ فقیر انگیزه‌ای برای تکبر ندارد. حال اگر کسی فقیر باشد و با وجودِ فقر در برابر حق یا در برابر خلق خدا تکبر کند، وعيد این حدیث، شامل حالش می‌شود. پناه بر الله.

سپس مؤلف/ در ادامه‌ی دلایلی که درباره‌ی حرام بودن کبر و خودپسندی ذکر کرده، این حدیث قدسی را آورده است که رسول‌الله فرمود: «الله می‌فرماید: عزت، ازارِ من است و بزرگی و کبریایی، ردای من؛ و کسی که درباره‌ی یکی از این دو با من نزاع کند، او را عذاب می‌دهم».

این، یکی از احادیث قدسی می‌باشد که پیامبر از الله نقل کرده است؛ احادیث قدسی، گرچه از الله متعال نقل می‌شوند، اما در قرآن کریم نیستند. قرآن، احکام خاص خوش را دارد؛ مثلاً معجزه است و هیچ‌یک از انسان‌ها نمی‌تواند ده سوره، بلکه یک سوره بیاورد که مانند قرآن باشد. هم‌چنین تلاوت قرآن برای کسی که جنب است، جایز نمی‌باشد. نمازگزار می‌تواند در نمازش از هر جای قرآن که بخواهد، قرائت کند؛ بلکه خواندن سوره‌ی فاتحه در نماز، واجب است؛ در صورتی که احادیث قدسی این‌گونه نیست.

علاوه بر این، قرآن از هر گونه تحریفی محفوظ است و کم و زیاد نمی‌شود و به معنا روایت نمی‌‌گردد و هیچ ضعفی در آن وجود ندارد؛ اما احادیث قدسی، به معنا روایت می‌شوند و پاره‌ای از آن‌ها ضعیف و حتی موضوع و ساختگی‌ست. لذا احادیث قدسی اگرچه روایتِ پیامبر از الله می‌باشد، اما در جایگاه و منزلت قرآن نیست.

الله متعال می‌فرماید: عزت، ازارِ من است و بزرگی و کبریایی، ردای من؛ و کسی که درباره‌ی یکی از این دو با من نزاع کند، او را عذاب می‌دهم».

ما، این احادیث را به همان گونه‌ای می‌پذیریم که از پیامبر ثابت شده است؛ یعنی معنا و مفهوم آن را تحریف نمی‌کنیم و پیرامون کیفیتش سخن نمی‌گوییم. لذا عزت را ردای الهی می‌دانیم و از این حدیث درمی‌یابیم که هرکس در عزت و قدرت پروردگار، به نزاع برخیزد و در پیِ قدرتی چون قدرت الله برآید یا در بزرگیِ پروردگار کشمکش نماید و بر بندگانِ الله تکبر کند، گرفتار عذاب الهی می‌شود و الله او را به‌خاطر این گستاخی عذاب می‌دهد؛ زیرا بر سرِ چیزی که ویژه‌ی الله متعال می‌باشد، با الله نزاع می‌کند.

سپس مؤلف/ حدیث دیگری از ابوهریره ذکر کرده است که پیامبر فرمود: «مردی در لباسی فاخر، در حالی که موهایش را شانه زده و به خود فریفته شده بود، خرامان و متکبرانه راه می‌رفت؛ ناگهان الله او را در زمین فرو بُرد و تا روز قیامت در زمین فرو می‌رود».

این مردِ متکبر نیز به سرنوشت قارون گرفتار شد که در ابتدای این باب ذکر گردید. قارون با کبکبه و آرایش خویش به میان قومش رفت؛ ببینیم الله چه می‌فرماید.

﴿فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوۡمِهِۦ فِي زِينَتِهِۦۖ قَالَ ٱلَّذِينَ يُرِيدُونَ ٱلۡحَيَوٰةَ ٱلدُّنۡيَا يَٰلَيۡتَ لَنَا مِثۡلَ مَآ أُوتِيَ قَٰرُونُ إِنَّهُۥ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٖ ٧٩ وَقَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَ وَيۡلَكُمۡ ثَوَابُ ٱللَّهِ خَيۡرٞ لِّمَنۡ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحٗاۚ وَلَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلصَّٰبِرُونَ ٨٠ فَخَسَفۡنَا بِهِۦ وَبِدَارِهِ ٱلۡأَرۡضَ فَمَا كَانَ لَهُۥ مِن فِئَةٖ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ ٱلۡمُنتَصِرِينَ ٨١﴾ [القصص: ٧٩، ٨١]

(قارون) با كبكبه و آرایش خویش به میان قومش رفت. كسانى كه خواستار زندگى دنيا بودند، گفتند: اى كاش مثل آن‌چه به قارون داده شده، به ما هم داده مى‏شد. به‌راستی او، دارای بهره (و ثروت) بزرگی‌ست. و آنان که از علم و دانش بهره‌مند شده بودند، گفتند: وای بر شما! ثواب و پاداش الهی برای کسی که ایمان بیاورد و کار شایسته انجام دهد، بهتر است و تنها افراد صابر و شکیبا آن را درمی‌یابند. پس قارون و خانه‌اش را به زمین فرو بردیم؛ و هیچ گروهی نداشت که او را در برابر الله یاری دهند و خود نیز یارای چنین کاری نداشت.

رسول‌الله درباره‌ی آن مردِ متکبر و خودپسند فرمود: «تا روز قیامت در زمین فرو می‌رود». دو احتمال دارد؛ یکی این‌که آن مرد زنده است و هم‌چنان در زمین فرو می‌رود و تا روز قیامت در درون زمین عذاب می‌شود. و احتمال دوم، این‌که مطابق سنت الهی به محض فرو رفتن در زمین، مرده است؛ اما هم‌چنان در زمین فرو می‌رود و این فرو رفتن، مربوط به بزرخ اوست و کیفیتش معلوم نیست. به‌یقین الله، بهتر می‌داند. خلاصه این‌که این، مجازاتِ اوست.

این حدیث و احادیث قبل و بعدش، نشان‌گر حرام بودن کبر و خودپسندی‌ست و نشان می‌دهد که انسان باید حد و اندازه‌ی خود را بداند.

\*\*\*

625- وعن سَلَمَة بنِ الأَكْوع قال: قال رسُولُ اللِّه: «لاَ يزَالُ الرَّجُلُ يَذْهَبُ بِنفْسِهِ حَتَّى يُكْتَبَ في الجَبَّارِينَ، فَيُصِيبُهُ ما أَصابَهمْ». [ترمذي روایتش کرده و گفته است: حدیثی حسن می‌باشد.]([[510]](#footnote-510))

**ترجمه:** از سلمه بن اکوع روایت شده است: رسول‌الله فرمود: «شخص، همواره به خودپسندی و تکبر ادامه می‌دهد تا این‌که در جرگه‌ی افراد متکبر نوشته می‌شود و آن‌گاه به همان فرجامی گرفتار می‌گردد که به افراد متکبر می‌رسد».

**شرح**

در این حدیث، پیامبر از خودپسندی برحذر داشته است؛ کسی که تکبر می‌ورزد و به خود‌پسندی ادامه می‌دهد، سرانجام در جرگه‌ی افراد متکبر قرار می‌گیرد؛ در نتیجه همان چیزی دامن‌گیرش می‌شود که دامن‌گیرِ متکبران می‌گردد. الله می‌فرماید:

﴿كَذَٰلِكَ يَطۡبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلۡبِ مُتَكَبِّرٖ جَبَّارٖ ٣٥﴾ [غافر: ٣٥]

بدین‌سان الله بر هر دل متکبر و سرکشی مُهر می‌زند.

اگر آدمِ متکبر، مجازاتِ دیگری نداشت، همین یک عقوبت برایش کافی بود که الله بر قلبش مُهر می‌زند و بدین‌سان خیر و نیکی به آن راه ندارد.

چکیده‌ی این باب، بر دو محور است:

**نخست:** حرام بودن کبر؛ تکبر، جزو گناهان کبیره است.

**دوم:** حرام بودن خودپسندی؛ این هم حرام می‌باشد و گاه سبب تباه شدنِ اعمال نیک است؛ یعنی اگر انسان به عبادتش یا به قرآن خواندنش و امثال آن، مغرور شود، بی‌آن‌که دریابد، از اجر و پاداش آن محروم می‌گردد.

\*\*\*

73- باب: خوش‌خُلقی (اخلاق و رفتارِ نیک و پسندیده)

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم: ٤]

و بی‌گمان تو، بر اخلاق بزرگی قرار داری.

و می‌فرماید:

﴿وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ﴾ [آل عمران: ١٣٤]

کسانی که خشمشان را فرو می‌خورند و از خطای مردم گذشت می‌کنند.

626- وعن أَنسٍ قال: كانَ رَسُولُ اللَّهِ أَحْسنَ النَّاسِ خُلُقًا. [متفقٌ عليه]([[511]](#footnote-511))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله خوش‌اخلاق‌ترین مردم بود.

**شرح**

حافظ نووی/ بابی به نام خوش‌خلقی گشوده است؛ این باب به اخلاق و رفتار نیک تشویق می‌کند و نشان‌گر فضیلت و برتری خوش‌خلقی و نیز فضلِ کسانی‌ست که به اخلاقِ نیک و پسندیده آراسته هستند. خوش‌خلقی دو جنبه دارد: رفتارِ نیک و پسندیده با الله، و رفتار نیک با خلق خدا.

تعامل یا رفتار نیکو با الله، بدین معناست که انسان به حکم شرعی و تقدیریِ پروردگار راضی باشد و آن را با سینه‌ای باز و بدور از ناراحتی و دل‌تنگی بپذیرد. اگر الله متعال، چیزی رقم می‌زند که برای بنده‌اش ناگوار است، بنده با کمالِ خرسندی و رضایت، آن را بپذیرد و به تقدیر الهی راضی باشد و با قلب و زبانش بگوید: از این‌که الله، پروردگارِ من است، راضی و خشنودم. هم‌چنین اگر الله حکمی شرعی برایش تعیین کرده است، آن را با کمال رضایت و خرسندی بپذیرد و با اطمینان خاطر و سینه‌ای باز در برابر شریعت الهی تسلیم شود. این، مفهومِ خوش‌خلقی و رفتار نیکو با الله می‌باشد.

و اما خوش‌رفتاری یا خوش‌اخلاقی با خلق، این‎ست که برخوردِ نیک و پسندیده‌ای با آنان داشته باشد؛ به‌گفته‌ی یکی از علما، از اذیت و آزارشان بپرهیزد، مهر و بخشش خویش را از آنان دریغ نکند و با گشاده‌رویی از آنان استقبال نماید.

پرهیز از اذیت و آزار، این‎ست که با دست و زبانِ خویش آزاری به آن‌ها نرساند. بذل و بخشش، این‎ست که مهر، علم و ثروت و دیگر داشته‌هایش را از آنان دریغ نکند. و گشاده‌رویی بدین معناست که با غرور و تکبر یا با چهره‌ای اخمو و در هم‌کشیده، با آنان روبه‌رو نشود.

روشن است کسی که در برخورد با دیگران، چنین روی‌کردی دارد، در برابر ناملایمات و بدی‌های دیگران، شکیباست. لذا صبر و خویشتن‌داری نیز یکی از ویژگی‌های نیک و پسندیده است؛ برخی از مردم هم‌نوعان و برادران خود را می‌آزارند و گاه به حقوق آن‎ها تجاوز می‌کنند؛ بدین‌سان که مالِ کسی را می‌خورند یا حقّ کسی را انکار می‌نمایند. اما در مقابل، آدم‌های خوش‌اخلاق صبر می‌کنند و به اجر و ثواب الهی امیدوارند و از آن‌جا که فرجام نیک از آنِ پرهیزگاران است، این‌ها نتیجه‌ی صبرشان را می‌بینند. آن‌چه ذکر شده، نمونه‌هایی از خوش‌رفتاری با مردم است.

مؤلف/ در ابتدای این باب فرموده‌ی الله متعال به پیامبرش را ذکر کرده است: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ ؛ این آیه معطوف به جوابِ قسم است:

﴿نٓۚ وَٱلۡقَلَمِ وَمَا يَسۡطُرُونَ ١ مَآ أَنتَ بِنِعۡمَةِ رَبِّكَ بِمَجۡنُونٖ ٢ وَإِنَّ لَكَ لَأَجۡرًا غَيۡرَ مَمۡنُونٖ ٣ وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم: ١، ٤]

نون؛ سوگند به قلم و آنچه می‌نویسند که تو به فضل پروردگارت دیوانه نیستی و به‌راستی تو، پاداش بی‌پایانی داری؛ و بی‌گمان تو، بر اخلاق بزرگی قرار داری.

﴿وَإِنَّكَ﴾، یعنی تو ای محمد! ﴿لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾؛ هیچ‌کس به اخلاق سترگ تو، نرسیده است؛ نه در تعامل با الله و نه در تعامل با مردم. ویژگی‌های اخلاقی تو از قبیل شجاعت، بخشندگی، خوش‌رفتاری و دیگر ارزش‌های اخلاقی، بی‌نظیر است. آری؛ خلق و خوی پیامبر برگرفته از آموزه‌ها و رهنمودهای قرآن بود؛ چنان‌که به فرمان‌های قرآن عمل می‌کرد و از نواهیِ قرآن، دوری می‌نمود.

سپس مؤلف/ بخشی از آیه‌ی 134 سوره‌ی «آل‌عمران» را ذکر کرده است که الله می‌فرماید:

﴿وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ١٣٤]

کسانی که خشمشان را فرو می‌خورند و از خطای مردم گذشت می‌کنند.

این، از صفات پرهیزگاران می‌باشد که الله متعال، بهشت را برای آنان آماده کرده است؛ همان‌گونه که می‌فرماید:

﴿وَسَارِعُوٓاْ إِلَىٰ مَغۡفِرَةٖ مِّن رَّبِّكُمۡ وَجَنَّةٍ عَرۡضُهَا ٱلسَّمَٰوَٰتُ وَٱلۡأَرۡضُ أُعِدَّتۡ لِلۡمُتَّقِينَ ١٣٣ ٱلَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي ٱلسَّرَّآءِ وَٱلضَّرَّآءِ وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤﴾ [آل عمران: ١٣٣، ١٣٤]

به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی بشتابید که پهنایش، به گستردگی آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است؛ کسانی که در توان‌گری و تنگ‌دستی انفاق می‌کنند و خشمشان را فرو می‌خورند و از خطای مردم گذشت می‌نمایند. و الله نیکوکاران را دوست دارد.

﴿وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ﴾: «کسانی که خشمِ خود را فرو می‌خورند»؛ یعنی وقتی خشمگین می‌شوند، خود را کنترل می‌نمایند و در نتیجه‌ی خشم و عصبانیت به کسی تعدّی و تجاوز نمی‌کنند. هم‌چنین اگر کسی به آن‌ها بد کند، از او می‌گذرند: ﴿وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ﴾.

﴿وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤﴾: «و الله، نیکوکاران را دوست دارد». یکی از نمونه‌های احسان و نیکوکاری، این‎ست که اگر کسی به شما ستم کرد، او را ببخشید و از او بگذرید. البته عفو و گذشت، باید به‌جا و در محلش باشد؛ یعنی بخشش بدی‌های دیگران، به‌طور مطلق و در همه حال، پسندیده نیست. بخششی پسندیده است که با اصلاح همراه باشد. زیرا الله در کتابش می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ﴾ [الشورى: ٤٠]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

اگر پیامد بخشیدن، اصلاح نباشد، دیگر، نباید بخشید. به عنوان مثال: شخصی که به شما بدی می‌کند، آدم شروری‌ست که به شرارت مشهور می‌باشد و اگر شما، او را ببخشید، شرارتش بیش‌تر می‌شود. در چنین حالتی، بهتر است که او را نبخشید؛ بلکه حقتان را به‌قصد اصلاح از او بگیرید یا برای گرفتنِ حقّ خود به مراجع قضایی مراجعه کنید. ولی اگر بخشیدن، پیامدی منفی نداشته باشد، بهتر است که عفو و گذشت پیشه کنید. زیرا چه‌بسا آن شخص در نتیجه‌ی عفو و گذشتِ شما، شرمنده شود و دیگر، نه به شما ستم کند و نه به سایر مردم. الله می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ﴾ [الشورى: ٤٠]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

گاه انسان از درون، وسوسه می‌شود که حقش را بگیرد؛ لذا همان‌گونه که گفتم، اگر طرفِ مقابل شایسته‌ی عفو و گذشت است، بهتر است او را ببخشید و گرنه، گرفتن حق برتر می‌باشد.

\*\*\*

627- وعنه قال: مَا مَسسْتُ دِيباجًا ولاَ حَرِيرًا أَلْيَنَ مِنْ كَفِّ رسُولِ اللَّهِ، وَلاَ شَمَمْتُ رائحَةً قَطُّ أَطْيَبَ مِن رَسُولِ اللَّه، وَلَقَدْ خَدَمْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَشْرَ سِنينَ، فَما قالَ لِي قَط: أُفٍّ، وَلا قالَ لِشَيْءٍ فَعلْتُه: لِمَ فَعَلْتَهُ؟ ولا لشيءٍ لَمْ افعَلْه: أَلاَ فَعَلْتَ كَذا؟ [متفقٌ عليه]([[512]](#footnote-512))

**ترجمه:** انس می‌گوید: هیچ دیبا و حریری لمس نکردم که از کف دست پیامبر نرم‌تر باشد و هیچ بویی خوش‌تر از بوی پیامبر نشنیدم. ده سال خدمت‌کارِ پیامبر بودم و هیچ‌گاه کوچک‌ترین سخنِ ناخوشایندی به من نگفت؛ اگر کاری کردم که نباید انجام می‌دادم، نفرمود: چرا این کار را انجام دادی؟ هم‌چنین به‌خاطرِ کاری که انجام ندادم - و باید انجام می‌دادم- مرا سرزنش نکرد.

628- وعن الصَّعبِ بنِ جَثَّامَةَ قال: أَهْدَيْتُ رسُولَ اللَّهِ حِمَارًا وَحْشِيًّا، فَرَدَّهُ علیَّ، فلمّا رأَى مَا في وَجْهي قال: «إِنَّا لَمْ نَرُدَّهُ عَلَيْكَ إِلاَّ لأَنَّا حُرُمٌ». [متفقٌ عليه]([[513]](#footnote-513))

**ترجمه:** صعب بن جثّامه می‌گوید: گورخری به پیامبر اهدا کردم؛ اما پیامبر آن را به من برگرداند و چون از چهره‌ام دریافت که به‌خاطر قبول نکردنِ هدیه‌ام ناراحت شده‌ام، فرمود: «ما فقط بدین‌خاطر این هدیه را از تو قبول نکردیم که در احرام هستیم».

**شرح**

حافظ نووی/، روایتی بدین مضمون نقل کرده است که انس بن مالک می‌گوید: «هیچ دیبا و حریری لمس نکردم که از کف دست پیامبر نرم‌تر باشد و هیچ بویی خوش‌تر از بوی پیامبر نشنیدم». انس ده سال در خدمتِ پیامبر بود و به ایشان خدمت کرد؛ زمانی که پیامبر واردِ مدینه شد، مادرِ انس، فرزندش را نزد پیامبر آورد و گفت: ای رسول‌خدا! این، فرزندم انس بن مالک است که در خدمتِ شما خواهد بود تا به شما خدمت کند. پیامبر نیز پذیرفت و برای انس دعا کرد که الله مال و نسل او را پرخیر و برکت بگرداند. حتی گفته می‌شود: انس باغی داشت که دو بار در سال ثمر می‌داد و این، به برکتِ دعای پیامبر بود. شمار فرزندان انس که از پشتِ او بودند، به یک‌صد و بیست تن رسید. همه‌ی این‌ها به برکت دعای پیامبر بود.

انس می‌گوید: «هیچ دیبا و حریری لمس نکردم که از کف دست پیامبر نرم‌تر باشد». الله متعال، قلبِ پیامبر را نیز نرم کرده بود؛ الله متعال می‌فرماید:

﴿فَبِمَا رَحۡمَةٖ مِّنَ ٱللَّهِ لِنتَ لَهُمۡۖ وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَۖ فَٱعۡفُ عَنۡهُمۡ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لَهُمۡ وَشَاوِرۡهُمۡ فِي ٱلۡأَمۡرِۖ فَإِذَا عَزَمۡتَ فَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱللَّهِ﴾

[آل عمران: ١٥٩]

از رحمت الله است که بر آنان نرم گشته‌ای؛ و اگر خشن و سنگ‌دل بودی، از اطرافت پراکنده می‌شدند. پس آنان را ببخش و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آن‌ها مشورت نما و چون تصمیمت را گرفتی، بر الله توکل کن.

انس هم‌چنین می‌گوید: «هیچ بویی خوش‌تر از بوی پیامبر نشنیدم». پیامبر گذشته از این‌که خود، خوش‌بو بود، از عطر و دیگر خوش‌بوکننده‌ها، به‌کثرت استفاده می‌کرد. چنان‌که فرمود: «حُبِّبَ إلیَّ مِن دُنياكم ثلاثٌ: النِّساءُ والطِّيبُ، وجُعِلَتْ قرَّةُ عَينِي في الصَّلاةِ».([[514]](#footnote-514)) یعنی: «سه چیز را از دنیای شما دوست دارم: زنان، بوی خوش (هر چیز خوش‌بوکننده)؛ و روشنیِ چشم من در نماز است». رسول‌الله خود، خوش‌بو بود؛ از این‌رو مردم سعی می‌کردند عرق آن‌ بزرگوار را به‌خاطر عطر و بوی خوشی که در آن بود، به‌دست آورند و به عرق ایشان تبرک می‌جستند. این جزو ویژگی‌های منحصر به فرد پیامبر بود که به عرق، آب دهان و لباس وی تبرک می‌جستند و تبرک جستن به عرق، آب دهان و لباس کسی دیگر جایز نیست.

انس می‌گوید: «ده سال خدمت‌کارِ پیامبر بودم و هیچ‌گاه کوچک‌ترین سخنِ ناخوشایندی به من نگفت». یعنی هیچ‌گاه مرا سرزنش نکرد. ولی اگر کسی به ما خدمت کند یا یک هفته در خدمتِ ما باشد، امکان ندارد به او حرفی نگوییم یا او را سرزنش نکنیم. اما این مرد، یعنی انس ده سال خدمت‌کارِ پیامبر بود و هیچ سرزنشی از ایشان نشنید. انس می‌گوید: «اگر کاری کردم که نباید انجام می‌دادم، نفرمود: چرا این کار را انجام دادی؟» یعنی اگر انس خودسرانه کاری انجام می‌داد، پیامبر او را سرزنش نمی‌کرد. انس در ادامه می‌گوید: «و نیز به‌خاطرِ کاری که انجام ندادم - و باید انجام می‌دادم- مرا سرزنش نکرد». بدین‌سان رفتارِ پیامبر با خدمت‌کارش مطابق فرمان و رهنمود الله بود که می‌فرماید:

﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ [الأعراف: ١٩٩]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

آیا می‌دانید عفو چیست؟ عفو یعنی چشم‌پوشی از اخلاق و رفتارِ بد دیگران. عفو هم‌چنین بدین معناست که انتظار نداشته باشیم مردم در همه حال یا در همه چیز مطابق میل ما رفتار کنند؛ لذا کسی که می‌خواهد مردم در همه‌ی موارد مطابق میل او رفتار نمایند، از همه چیز محروم می‌شود. بنابراین، یک مفهومِ عفو، این‎ست که آن‌چه میسر می‌باشد، بپذیریم و با مردم به‌گونه‌ای رفتار کنیم که دوست داریم با ما رفتار شود؛ یعنی بی‌توقع. بدین‌سان که اگر به ما نیکی کنند، بپذیریم و اگر از آن‌ها نیکی ندیدیم، خشمگین نشویم. از این‌رو انس می‌گوید: «اگر کاری کردم که نباید انجام می‌دادم، نفرمود: چرا این کار را انجام دادی؟ و نیز به‌خاطرِ کاری که انجام ندادم - و باید انجام می‌دادم- مرا سرزنش نکرد».

یکی از ویژگی‌های اخلاقیِ پیامبر این بود که به‌خاطرِ جلب رضایت دیگران، درباره‌ی دینِ الله کوتاه نمی‌آمد. به عنوان مثال: صعب بن جثّامه گورخری به پیامبر اهدا کرد؛ اما پیامبر که در احرام بود، این هدیه را قبول نکرد. صعب تیرانداز و شکارچیِ ماهری بود. هنگامی که رسول‌الله در مسیرِ حج، مهمانش شد، صعب دریافت که هیچ‌گاه مهمانی گرامی‌تر از رسول‌الله نخواهد داشت؛ لذا به شکار رفت و گورخری شکار کرد تا به بهترین شکل، از پیامبر پذیرایی نماید. در آن زمان جانوران زیادی برای شکار یافت می‌شد؛ لذا صعب گورخری شکار کرد و آن را نزد پیامبر آورد. اما رسول‌الله هدیه‌ی صعب را نپذیرفت. این امر بر صعب دشوار تمام شد؛ چطور پیامبر هدیه‌ام را قبول نکرد؟! چهره‌اش عوض شد و پیامبر دریافت که صعب از این بابت ناراحت شده است. فرمود: «ما فقط بدین‌خاطر این هدیه را از تو قبول نکردیم که در احرام هستیم». و مُحرِم، نباید از آن‌چه برای او شکار می‌کنند، بخورد.

لذا اگر در احرام بودید و یکی از ساکنان مکه، برای شما چیزی شکار کرد، یا چیزی شکار کرده بود و آن را برای شما سر برید، نباید از گوشتِ آن بخورید؛ یعنی خوردن از گوشتِ آن برای شما که در احرام هستید، جایز نیست. زیرا این این جانور به‌خاطر شما صید شده است یا این صید را به‌خاطرِ شما ذبح کرده‌اند؛ لذا اگر آن را به‌خاطر شما صید نکرده باشند، با این‌که شکارش کرده‌اند، بنا بر قولِ صحیح می‌توانید از گوشتِ آن بخورید و این، جایز است. چنان‌که پیامبر از صیدی که ابوقتاده شکار کرده بود، خورد؛ چراکه ابوقتاده آن را به‌خاطرِ پیامبر شکار نکرده بود. این، بهترین دیدگاه در این‌باره است؛ یعنی اگر صید را به‌خاطرِ مُحرِم شکار کنند، این صید بر محرِم، حرام است؛ اما اگر کسی آن را برای خود صید کند و از آن به محرم نیز بدهد، اشکالی ندارد.

البته برخی از علما گفته‌اند: به‌طور مطلق خوردن گوشت صید برای محرم جایز نیست؛ چه آن را به‌خاطرِ مُحرِم شکار کرده باشند و چه برای خود. این دسته از علما می‌گویند: ماجرای صعب بن جثّامه پس از ماجرای ابوقتاده بوده است؛ زیرا حدیث ابوقتاده به صلح حدیبیه در سال ششم هجری برمی‌گردد و حدیث صعب بن جثّامه در حج وداع، یعنی در سال دهم هجری بوده است. لذا به حدیث صعب بن جثّامه عمل می‌شود.

گفتنی‎ست: قاعده‌ای اصولی- حدیثی وجود دارد که می‌گوید: در صورتی می‌توان به نسخ روی آورد که امکان جمع‌بندی در میان دو روایت وجود نداشته باشد و از آن‌جا که این دو روایت، قابل جمع‌بندی‌ست، لذا دیدگاه مذکور رد می‌شود. جمع‌بندی این دو روایت، همان دیدگاهی‌ست که به عنوان قول صحیح ذکر کردیم؛ به‌ویژه این‌که حدیث جابر بن عبدالله این دیدگاه را تأیید می‌کند. در این حدیث آمده است: پیامبر فرمود: «صَيدُ البَرِّ حَلالٌ لَكُم مَا لَم تَصيدُوهُ أو يُصَد لكم».([[515]](#footnote-515)) یعنی: (در حالِ احرام) شکارِ خشکی برای شما حلال است؛ در صورتی که خود آن را صید نکنید یا آن را خاصّ شما شکار نکنند». این، توضیحی آشکار درباره‌ی مسأله‌ی مذکور است.

خلاصه این‌که دو نکته‌ی هم در حدیث صعب بن جثّامه وجود دارد:

**نخست:** این‌که پیامبر به‌خاطرِ جلب رضایت دیگران، درباره‌ی دینِ الله کوتاه نمی‌آمد؛ وگرنه، هدیه‌ی صعب را قبول می‌کرد و به‌خاطر صعب، سکوت می‌نمود و هیچ نمی‌گفت. اما امکان نداشت که پیامبر چنین عملی انجام دهد.

**دوم:** اگر در چنین شرایطی کسی از ما آزرده‌خاطر شد، باید از او دل‌جویی کنیم و علتش را برای او بیان نماییم تا خرسند شود؛ زیرا این، روشِ پیامبر است.

\*\*\*

629- وعن النَّوَّاسِ بنِ سمعانَ قال: سأَلتُ رسُولَ اللَّهِ عنِ البِرِّ والإِثمِ؛ فقالَ: «البِرُّ حُسنُ الخُلُقِ، والإِثمُ: ما حاكَ في نَفْسِكَ، وكَرِهْتَ أَنْ يَطَّلِعَ عَلَيْهِ النَّاسُ». [روایت مسلم]([[516]](#footnote-516))

**ترجمه:** نوّاس بن سمعان می‌گوید: پیامبر فرمود: «نیکی، یعنی خوش‌خُلقی؛ و بدی، عبارت است از چیزی که در درون انسان تردید ایجاد نماید و دوست نداشته باشی که مردم از آن اطلاع پیدا کنند».

630- وعن عبد اللَّهِ بن عمرو بن العاص رضي اللهُ عنهما قال: لم يكن رسولُ اللهِ فَاحِشًا ولا مُتَفَحِّشًا، وكانَ يَقُول: «إِنَّ مِن خِيارِكُم أَحْسَنَكُم أَخْلاقاً». [متفقٌ عليه]([[517]](#footnote-517))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله در ذات و در رفتارش بداخلاق نبود و می‌فرمود: «بهترین شما، کسانی هستند که خوش‌اخلاق‌ترند».

631- وعن أبي الدّرداءِ: أَنَّ النَّبِيَّ قال: «مَا مِن شَيءٍ أَثْقَلُ في ميزَانِ المُؤمِنِ يَومَ القِيامةِ مِن حُسْنِ الخُلُق، وإِنَّ اللهَ يُبغِضُ الفَاحِشَ البَذِيِّ». [ترمذي روایتش کرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[518]](#footnote-518))

**ترجمه:** ابودرداء می‌گوید: پیامبر فرمود: «روز قیامت هیچ چیزی در ترازوی مؤمن، سنگین‌تر از اخلاقِ خوش نیست؛ و به‌یقین الله از انسان بداخلاق و بددهن (بی‌شرم) بدش می‌آید».

**شرح**

نوّاس بن سمعان می‌گوید: پیامبر فرمود: «نیکی، یعنی خوش‌خُلقی». پیش‌تر این جمله را توضیح دادیم([[519]](#footnote-519)) و بیان کردیم که خوش‌خلقی، خیرِ کثیری در پی دارد ؛ زیرا نیکی، همان خیر کثیر است.

«و بدی، عبارت است از چیزی که در درون انسان تردید ایجاد نماید و دوست نداشته باشی که مردم از آن اطلاع پیدا کنند». این، خطاب به مؤمن است؛ و گرنه، آدمِ فاسق و بدکار، نسبت به گناه و معصیت، بی‌پرواست و اصلاً برایش مهم نیست که مردم از گناهی که انجام می‌دهد، اطلاع یابند؛ بلکه آشکارا و بی‌پروا مرتکب گناه و معصیت می‌شود. در مقابل، الله متعال نوری در قلبِ مؤمن گذاشته است که وقتی مؤمن اراده‌ی گناه می‌کند، فروغ این نور کاهش می یابد و مؤمن دل‌تنگ و متردد می‌گردد و نگران می‌شود که شاید مردم از گناهش اطلاع یابند. لذا معیارِ مذکور در این حدیث، درباره‌ی مؤمنان است و برای فاسقان و بدکاران، اصلاً مهم نیست که مردم به اعمالِ زشتِ آنان پی ببرند و از بابت گناه و معصیت، دل‌تنگ و متردد یا نگران نمی‌شوند و بدون نگرانی یا عذابِ وجدان به گناه و معصیت می‌پردازند و کَکِشان هم نمی‌گزد. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿أَفَمَن زُيِّنَ لَهُۥ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ فَرَءَاهُ حَسَنٗاۖ فَإِنَّ ٱللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَيَهۡدِي مَن يَشَآءُ﴾ [فاطر: ٨]

آیا کسی که کردار زشتش در نظرش آراسته شده و آن را نیک می‌بیند (مانند مؤمن نیکوکار است)؟ به‌یقین الله هر که را بخواهد، گمراه می‌کند و هرکه را بخواهد، هدایت می‌بخشد.

گاه عمل زشت برای انسان زیبا و آراسته به‌نظر می‌رسد و از این‌رو به‌سادگی مرتکب کارهای زشت می‌شود؛ چنان‌که برخی از فاسقان شراب می‌نوشند و می‌بینیم که نه تنها پروا ندارند، بلکه از این کار لذت می‌برند. هم‌چنین رباخواران از خوردن ربا و داد و ستد ربوی، نه‌تنها بدشان نمی‌آید، بلکه به‌سادگی و با خاطری آسوده ربا می‌خورند و نیز زناکاران، بی‌پروا زنا می‌کنند و ککشان هم نمی‌گزد؛ بلکه گاه در خفا مرتکب چنین عملی می‌شوند و چون به آن عادت می‌کنند، پیش دوستان خود با کمالِ افتخار تعریف می‌کنند که چه‌ها کرده‌اند! مثلِ کسانی که برای تفریح و هوس‌بازی به کشورهای به‌اصطلاح آزاد می‌روند و وقتی برمی‌گردند، با کمالِ بی‌شرمی، بی‌شرمی‌های خود را بازگو می‌کنند و از بدکاری‌ها و شراب‌خواری‌ها خود سخن می‌گویند! پناه بر الله.

در حدیث عبدالله بن عمرو$ آمده است: «پیامبر در ذات و در رفتارش بداخلاق نبود»؛ یعنی هم در ذات و نهادش از بدی دور بود و هم در رفتار، منش و اخلاق خویش. لذا نه بدرفتار بود و نه بددهن.

آخرین حدیث، به اخلاق نیک و پسندیده تشویق می‌کند و نشان می‌دهد که روز قیامت، اخلاق نیک بیش‌ترین وزن را در ترازوی مؤمن دارد و این، یعنی تشویق به خوش‌خلقی یا خوش‌رفتاری. پس ای برادر مسلمان! رفتار خویش با پروردگارت را در تعامل با احکام شرعی و تقدیری او نیک بگردان؛ با سینه‌ای باز از تقدیر و احکام شرعی ا‌ستقبال کن و از امر الله فرمان ببر؛ و با بندگان الله نیز رفتارِ نیک و پسندیده‌ای داشته باش. زیرا الله نیکوکاران را دوست دارد.

\*\*\*

632- وعن أبي هُريرة قال: سُئِلَ رسولُ اللَّه عَنْ أَكثرِ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ الجَنَّة؟ قال: «تَقْوى اللَّهِ وَحُسنُ الخُلُق»؛ وَسُئِلَ عن أَكثرِ مَا يُدْخِلُ النَّاسَ النَّارَ؟ فَقَالَ: «الفَمُ وَالفَرْجُ». [ترمذي روایتش کرده و گفته است: حسن صحيح می‌باشد.]([[520]](#footnote-520))

**ترجمه:**‌ ابوهریره می‌گوید» از رسول‌الله سؤال شد: چه چیزی بیش از همه مردم را واردِ بهشت می‌کند؟ فرمود: «تقوای الاهی و خوش‌خلقی». پرسیدند: چه چیزی بیبش از همه مردم را وارد دوزخ می‌گرداند؟ فرمود: «دهان و شرمگاه».

633- وَعَنْهُ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَكْمَلُ المُؤْمنين إِيمَاناً أَحْسنُهُمْ خُلُقاً، وَخِياركُمْ خيارُكم لِنِسَائِهِم». [ترمذی، این حدیث را روایت کرده و آن را حسن صحيح دانسته است.]([[521]](#footnote-521))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «مؤمنانی که خوش‌اخلاق‌ترند، ایمانشان، کامل‌تر است و بهترین شما کسانی هستند که نسبت به همسرانشان، رفتارِ بهتری دارند».

**شرح**

این احادیث درباره‌ی فضیلت خوش‌خلقی‌ست؛ در حدیث ابوهریره آمده است: از رسول‌الله سؤال شد: «چه چیزی بیش از همه مردم را واردِ بهشت می‌کند؟» یعنی مهم‌ترین عاملِ ورود مردم به بهشت چیست؟ فرمود: «تقوای الاهی و خوش‌خلقی».

تقوا، واژه‌ای‌ست جامع که مفاهیم گسترده و فراوانی در آن می‌گنجد؛ تقوا، بدین معناست که انسان فرمان‌های الاهی را انجام دهد و از آن‌چه الله نهی کرده، پرهیز نماید. تقوا به معنای پرهیز یا دوري‌ست و به عمل یا روی‌کردی گفته می‌شود که انسان را از عذاب الاهی دور می‌گرداند و تنها چیزی که انسان را از عذاب پروردگار نجات می‌دهد، این‎ست که فرمان‌های الاهی را اجرا کند و از نواهیِ او بپرهیزد.

هم‌چنین مهم‌ترین عاملی که انسان را دوزخی می‌گرداند، دهان و شرم‌گاهِ اوست. منظور از دهان، سخنانی‌ست که انسان می‌گوید؛ زیرا گاه انسان، بی‌پروا و از روی بی‌توجهی سخنی می‌گوید که او را هفتاد سال در آتش دوزخ غوطه می‌دهد. از این‌رو رسول‌الله به معاذ فرمود: «ألا أُخْبِرُكَ بِمِلاكِ ذلكَ كُلِّهِ؟» یعنی: «آیا تو را از اساس و زیرساختِ همه‌ی این امور، آگاه سازم؟» معاذ عرض کرد: بله، ای رسول‌خدا! رسول‌الله زبانش را گرفت و فرمود: «كُفَّ علَيْكَ هذا». یعنی: «مواظبِ این باش». معاذ پرسید: ای رسول‌خدا! مگر ما به‌خاطر سخنانی که می‌گوییم، بازخواست می‌شویم؟ پیامبر فرمود: «ثَكِلتْكَ أُمُّك، وهَلْ يَكُبُّ النَّاسَ في النَّارِ على وَجُوهِهِم أَوْ عَلَى مَنَاخِرِهِمْ إلاَّ حصَائِدُ ألْسِنَتِهِم؟»([[522]](#footnote-522)) یعنی: «مادرت، به سوگَت بنشیند! مگر مردم را چیزی جز سخنانشان بر چهره‌ در دوزخ، واژگون می‌کند؟»

از آن‌جا که کارِ زبان ساده است، زبان انسان نیز سست‌تر می‌باشد؛ زیرا حرف زدن که زحمتی ندارد و مانند کارِ دست و پا خسته‌کننده نیست؛ از این‌رو زبان انسان همواره می‌جنبد، انسان در کمالِ بی‌توجهی غیبت می‌کند، نفرین می‌نماید، تهمت می‌زند و ناسزا می‌گوید و و بدین‌سان گناهان فراوانی جمع می‌کند!

و منظور از شرمگاه، زنا و بدتر از آن، هم‌جنس‌بازی‌ست. نفس اماره به سوی این عمل زشت فرا می‌خواند؛ به‌ویژه در جوانان. البته امیال جنسی، به‌تدریج انسان را در این ورطه می‌اندازد و انسان بی‌آن‌که دریابد، مرتکب این عمل زشت می‌شود. از این‌رو رسول‌الله همه‌ی راه‌های منتهی به این عمل زشت را مسدود کرده است؛ از جمله این‌که مرد را از خلوت کردن با زن بیگانه و زن را از نمایان ساختن چهره‌اش در برابر مردان بیگانه و نازک کردن صدا و هرگونه عشوه و ناز منع نموده تا مبادا کسی که بیماردل است، طمع ورزد. لذا رسول‌الله با رهنمودهای خود، حصارِ محکمی پیرامونِ این عمل زشت کشیده تا کسی به آن مبتلا نشود. زیرا نفس اماره به سوی آن فرا می‌خواند. همان‌گونه که در این حدیث آمده است، اعمالِ زبان و اعمالِ شرمگاه، مهم‌ترین عواملی هستند که انسان را واردِ دوزخ می‌کنند.

رسول‌الله یکی دیگر از فضایل خوش‌خلقی را چنین برشمرد: «مؤمنانی که خوش‌اخلاق‌ترند، ایمانشان، کامل‌تر است». لذا درمی‌یابیم که میزانِ ایمان، متفاوت می‌باشد؛ یعنی ایمان برخی از مردم بنا بر اعمالی که دارند، از ایمان دیگران کامل‌تر است. انسان هرچه خوش‌اخلاق‌تر باشد، ایمانش کامل‌تر است و این، به‌روشنی تشویق می‌کند که زیبنده‌ی انسان است تا در حد توانش اخلاق نیکی داشته باشد. آن‌گاه رسول‌الله فرمود: «بهترین شما کسانی هستند که نسبت به همسرانشان، رفتارِ بهتری دارند». چنان‌که در «سنن» آمده است: پیامبر فرمود: «خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ لأَهْلِهِ، وَأَنَا خَيْرُكُمْ لأَهْلِي». یعنی: «بهترین شما، کسانی هستند که با خانواده (همسران) خویش بهترند؛ و من، بهترین شما در برخورد با همسران خود هستم». لذا انسان باید بهترین همدم، بهترین دوست و بهترین مربی برای همسر و خانواده‌ی خویش باشد؛ زیرا خانواده‌ی هر کسی بیش از دیگران سزاوارِ مهر و محبت و خوش‌خلقی او هستند. اما متأسفانه در دورانِ ما مردم برعکس شده‌اند؛ یعنی رفتار خوبی با مردم دارند، اما در خانه برج زهر مار هستند و با خانواده‌ی خود خیلی بد رفتار می‌کنند! این، بر خلافِ رهنمود پیامبر است. بلکه درست این‎ست که هم با خانواده‌ی خود خوش‌اخلاق باشیم و هم با دیگران؛ البته خانواده‌ی انسان، بیش از هر کسی سزاوار خوش‌خلقی و رفتار نیک او هستند. از این‌رو زمانی که از عایشه& سؤال شد: رسول‌الله در خانه چه می‌کرد، پاسخ داد: در خدمتِ خانواده‌اش بود؛ یعنی در کارهای خانه به آن‌ها کمک می‌کرد: شیر گوسفند را می‌دوشید، کفش‌ها را می‌دوخت و لباسش را پینه می‌زد.([[523]](#footnote-523)) لذا هر مسلمانی باید بهترین دوست و همدم برای خانواده‌ی خود باشد.

\*\*\*

634- وعن عائشةَ رضيَ اللَّه عنها قَالَت: سَمِعتُ رسولَ اللَّه يقول: «إِنَّ الُمؤْمِنَ لَيُدْرِكُ بِحُسنِ خُلُقِه درَجةَ الصائمِ القَائمِ». [روایت ابوداود]([[524]](#footnote-524))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «مؤمن با اخلاق نیکویش درجه‌ی روزه‌دارِ شب‌زنده‌دار را درمی‌یابد».

635- وعن أبي أُمَامَة الباهِليِّ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَنَا زَعِيمٌ بِبَيتٍ في رَبَضِ الجنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ المِراءَ وَإِنْ كَانَ مُحِقًّا، وَببيتٍ في وَسَطِ الجنَّةِ لِمَنْ تَرَكَ الكَذِب وإِن كَانَ مازِحًا، وَببيتٍ في أعلى الجَنَّةِ لِمَن حَسُنَ خُلُقُهُ». [حديث صحيحی‌ست که ابوداود با اِسناد صحیح روایت کرده است.]([[525]](#footnote-525))

**ترجمه:** ابوامامه‌ی باهلی می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «من برای کسی که خصومت و قیل و قال را ترک نماید، خانه‌ای در کناره‌های بهشت ضمانت می‌کنم؛ هرچند حق با او باشد. و ضامنِ خانه‌ای در وسطِ بهشت برای کسی هستم که دروغ را کنار بگذارد؛ اگرچه از روی شوخی باشد. و ضامنِ خانه‌ای در بالای بهشت برای کسی هستم که اخلاقی نیکی دارد».

636- وعن جابرٍ أَنَّ رَسُولَ اللهِ قال: «إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُم إِلیَّ وَأَقْرَبِكُمْ مِنِّي مَجلسًا يَومَ القِيَامَةِ، أَحَاسِنَكُم أَخلاقًا. وإِنَّ أَبغَضَكُم إِلیَّ وَأَبْعَدَكُم مِنِّي يومَ الْقِيامةِ، الثَّرْثَارُونَ والمُتَشَدِّقُونَ وَالمُتَفَيْهِقُونَ». قالوا: يا رسول اللَّه! قَدْ عَلِمْنَا الثَّرْثَارُونَ وَالمُتَشَدِّقُون، فَمَا المُتَفيْهِقُون؟ قال: «المُتَكَبِّروُنَ». [ترمذي روایتش کرده و گفته است: حديثی حسن می‌باشد.]([[526]](#footnote-526))

**ترجمه:** جابر می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «جزو محبوب‌ترین افراد نزد من و نزدیک‌ترینشان به من در قیامت از نظر مجلس، کسانی هستند که خوش‌اخلاق‌ترند؛ و مبغوض‌ترین شما نزد من و دورترین شما از من در قیامت، افرادِ پُرحرف (ورّاج) و لاف‌زنی هستند که با دهانِ پُر و ژستِ افراد سخنور سخن می‌گویند و نیز مُتَفَیهقان». گفتند: ای رسول‌خدا! افراد پُرحرف و لاف‌زن را می‌شناسیم؛ اما مُتَفَیهقان چه کسانی هستند؟ فرمود: «متکبران».

[ترمذی، از عبدالله بن مبارک/ در توضیح خوش‌خُلقی روایت کرده است: خوش‌خُلقی (اخلاق نیکو) عبارت است از: گشاده‌رویی، نیکی کردن به دیگران و خودداری از اذیت و آزار آنان.]

**شرح**

مؤلف/ چند حدیث درباره‌ی خوش‌خلقی و اخلاق نیکو ذکر کرده است؛ از جمله حدیثی بدین مضمون که هر کس خوش‌اخلاق‌تر باشد، به رسول‌الله نزدیک‎تر است. لذا هرچه خوش‌اخلاق‌تر باشید، به الله و پیامبرش نزدیک‌تر خواهید بود و افرادِ پُرحرف و لاف‌زنی که هنگام حرف زدن، ژست آدم‌های سخنور را به خود می‌گیرند و هم‌چنین افراد متکبر، بیش‌ترین فاصله را با پیامبر دارند و از ایشان دورَند.

افرادِ پُرحرف، انسان‌های ورّاجی هستند که در هر مجلسی می‌نشینند، رشته‌ی سخن را به‌دست می‌گیرند و به دیگران، اجازه‌ی حرف زدن نمی‌دهند! گویا کسی جز آن‌ها در مجلس نیست. بدون شک این، نوعی تکبر و خودبزرگ‌بینی‌ست.

البته اگر حاضرانِ جلسه، خود رشته‌ی سخن را به او داده و از او درخواست پند و نصیحت کرده باشند، ایرادی ندارد که متکلم وحده باشد؛ اما خیلی زشت است که در یک نشستِ عادی، به تنهایی و پشت سرِ هم سخن بگویید و به دیگران اجازه‌ی حرف زدن ندهید؛ بدین‌سان که اگر کسی حرفی برای گفتن داشته باشد، از ترسِ این‌که سخن شما را قطع کند، هیچ نگوید!

هم‌چنین افرادِ لاف‌زنی که هنگام سخن گفتن، خود را فصیح و سخنور نشان می‌دهند، از رسول‌الله فاصله دارند؛ مانندِ کسانی که لفظِ قلم سخن می‌گویند و هدفشان، خودنمایی‌ست! سخن بدین‌شکل در جمعی که زبان فصیح یا لفظ قلم نمی‌دانند، چه معنایی دارد؟ اگر در جمع دانشجویان یا طلاب علم سخن می‌گویید، خوب است با زبان شیوا حرف بزنید تا آن‌ها نیز به همین شکل عادت کنند؛ اما با توده‌ی مردم به زبان خودشان، یعنی با گویش و لهجه‌ای که دارند، سخن بگویید و از به‌کار بردن واژه‌های قلمبه‌سلمبه بپرهیزید؛ وگرنه، استفاده از چنین کلماتی، یعنی با دهان پر حرف زدن، یعنی ژست آدم‌های سخنور را به خود گرفتن!

و سومین دسته از کسانی که با پیامبر فاصله دارند، افرادِ مغرور و متکبر هستند؛ متکبر به کسی گفته می‌شود که سر و گردنش را در برابر مردم بالا می‌گیرد و وقتی راه می‌رود، گویا کسی جز خود را نمی‌بیند! این، اخلاقی بس زشت و نکوهیده است و انسان باید از آن دوری نماید؛ زیرا هر انسانی باید حد و اندازه‌ی خود را بداند. اگر ثروتی دارد یا الله به او علم و موقعیتی بخشیده است، دلیلی ندارد که تکبر ورزد؛ بلکه باید متواضع و فروتن باشد. چراکه تواضع و فروتنی پسندیده است، اما تواضعِ چنین کسانی به مراتب بهتر و افضل می‌باشد. از این‌رو در حدیث آمده است: فقیر متکبر، جزو سه نفر یا سه گروهی‌ست که الله روز قیامت با آن‌ها سخن نمی‌گوید، آن‌ها را پاکیزه نمی‌گرداند و به آن‌ها نظر نمی‌کند و عذاب دردناکی در انتظار این‌هاست. زیرا فقیر چه انگیزه‌ای برای کبر و غرور دارد؟ اگر این‌ها که علم، ثروت یا قدرتی دارند، متواضع باشند، تواضعشان ارزش بیش‌تری نسبت به تواضع و فروتنیِ دیگران دارد. لذا هرچه برخورداری‌های انسان بیش‌تر است، باید بیش‌تر شکر بگزارد و در برابر حق و نسبت به خلق، تواضع و فروتنی بیش‌تری داشته باشد. الله متعال ما را به اخلاق و رفتار نیکو آراسته سازد و ما و همه‌ی مسلمانان را از اخلاق و رفتار زشت، دور بگرداند؛ به‌یقین او بخشنده‌ی بزرگوار است.

\*\*\*

74- باب: بردباری، تأنی و درنگ در کارها و نرم‌خویی

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤﴾

[آل عمران: ١٣٤]

کسانی که خشمشان را فرو می‌خورند و از خطای مردم گذشت می‌نمایند. و الله نیکوکاران را دوست دارد.

و می‌فرماید:

﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ [الأعراف: ١٩٩]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسۡتَوِي ٱلۡحَسَنَةُ وَلَا ٱلسَّيِّئَةُۚ ٱدۡفَعۡ بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ فَإِذَا ٱلَّذِي بَيۡنَكَ وَبَيۡنَهُۥ عَدَٰوَةٞ كَأَنَّهُۥ وَلِيٌّ حَمِيمٞ ٣٤ وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَمَا يُلَقَّىٰهَآ إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٖ ٣٥﴾ [فصلت: ٣٤، ٣٥]

نیکی و بدی یکسان نیست. (بدی را) به بهترین شیوه پاسخ بده که اگر چنین کنی، ناگاه کسی که میان تو و او دشمنی‌ست، چنان می‌شود که گویا دوستی صمیمی و نزدیک است. و تنها کسانی از این ویژگی برخوردار می‌شوند که شکیبایی ورزند و تنها کسانی چنین صفتی می‌یابند که بهره‌ی بزرگی (از نیکی و ثواب دنیا و آخرت) دارند.

و می‌فرماید:

﴿وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ٤٣﴾ [الشورى: ٤٣]

و هرکس بردباری ورزد و درگذرد، بداند که چنین روی‌کردی از کارهای بس بزرگ است.

**شرح**

مؤلف/ بابی بدین نام گشوده است: «بردباری، تأنّی و درنگ در کارها، و نرم‌خویی». این سه ویژگی به هم نزدیک‌اند.

**بردباری**، این‎ست که انسان در هنگام خشم و عصبانیت خویشتن‌دار باشد و با این‌که تواناییِ تلافی یا مقابله به مثل را دارد، در مجازات عجله نکند؛ بلکه از حقّ خود بگذرد.

**تأنّی** در امور نیز به معنای درنگ و دوری از شتاب‌زدگی در انجامِ کارهاست؛ یعنی انسان نباید قشری‌نگر و زودباور باشد یا پیش‌داوری نماید؛ بلکه باید پیش از هر قضاوتی، دقت و درنگ کند.

و اما **رفق** یا **نرم‌خویی**، این‎ست که انسان در تعامل با دیگران، به‌نرمی رفتار نماید و اگر سزاوار مجازات باشند، بر آنان سخت نگیرد؛ بلکه در چنین شرایطی نیز با آنان به‌نرمی رفتار کند. البته در صورتی که شایسته‌ی این نرمی و آسان‌گیری باشند؛ زیرا الله سبحانه و تعالی می‌فرماید:

﴿ٱلزَّانِيَةُ وَٱلزَّانِي فَٱجۡلِدُواْ كُلَّ وَٰحِدٖ مِّنۡهُمَا مِاْئَةَ جَلۡدَةٖۖ وَلَا تَأۡخُذۡكُم بِهِمَا رَأۡفَةٞ فِي دِينِ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ تُؤۡمِنُونَ بِٱللَّهِ وَٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِۖ وَلۡيَشۡهَدۡ عَذَابَهُمَا طَآئِفَةٞ مِّنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢﴾ [النور : ٢]

هر زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، نباید در دین الله نسبت به آن‌دو دچار دلسوزی شوید و باید در مجازاتشان تعدادی از مؤمنان حضور داشته باشند.

سپس مؤلف/ نخستین آیه‌ را در این باب ذکر کرده است؛ این آیه که الله می‌فرماید:

﴿وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤﴾

[آل عمران: ١٣٤]

کسانی که خشمشان را فرو می‌خورند و از خطای مردم گذشت می‌نمایند. و الله نیکوکاران را دوست دارد.

این، از صفات پرهیزگاران می‌باشد که الله متعال، بهشت را برای آنان آماده کرده است.

﴿وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ﴾: «کسانی که خشم خود را فرو می‌خورند». از این عبارت چنین برداشت می‌کنیم که خویشتن‌داری یا کنترل عصبانیت برایشان دشوار است، اما با این حال بر خود چیره می‌شوند و خشم خود را فرو می‌خورند. از این‌رو پیامبر فرمود: «لَيْسَ الشديدُ بالصُّرَعةِ إِنمَّا الشديدُ الَّذي يمْلِكُ نَفسَهُ عِنْد الْغَضَبِ».([[527]](#footnote-527)) یعنی: «پهلوان، کسی نیست که رقیب (هماوردش) را به زمین بزند؛ پهلوان، کسی‌ست که هنگام خشم، خودش را کنترل کند».

﴿وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ﴾: «و کسانی که از خطای مردم گذشت می‌نمایند». پیش‌تر در این‌باره توضیح دادیم و به بیان این نکته پرداختیم که اگر می‌خواهیم کسی را ببخشیم، باید سزاوارِ بخشش باشد؛ یعنی نباید از آدمِ شروری که گذشت ما بر گستاخی و شرارتش می‌افزاید، بگذریم. لذا باید کسی را بخشید که شایستگی‌اش را دارد؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِ﴾ [الشورى: ٤٠]

هر کس گذشت نماید و اصلاح کند، پاداش او با الله است.

و اما دومین آیه‌ای که مؤلف/ ذکر کرده است:

﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ [الأعراف: ١٩٩]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

الله متعال فرمود: عفو و گذشت در پیش بگیر و نفرمود: بگذر؛ بلکه فرمود: ﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ﴾. منظور از عفو در این‌جا چشم‌پوشی از سهل‌انگاری و خطای دیگران است؛ زیرا مردم با یکدیگر در تعامل هستند و اگر کسی انتظار داشته باشد که مردم، با او دقیقاً به‌گونه‌ای رفتار کنند که خود می‌خواهد، محال است. لذا کسی که به این رهنمود قرآنی عمل می‌کند، اگر مردم حقش را ادا می‌نمایند، آن را می‌پذیرد و اگر حقی از او را ضایع می‌کنند، از آن می‌گذرد؛ مگر این‌که فرمان‌ها یا محرّمات الاهی پایمال شود. این، همان رهنمودی‌ست که الله متعال فراروی ما گذاشته و باید به اندک رفتارِ نیک دیگران در حق خود راضی باشیم و آن را بپذیریم و اگر از سایر حقوق خویش بگذریم، صاحبِ فضل و ارجمند خواهیم بود.

﴿وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ﴾: «و به کار نیک و پسندیده فرمان بده»؛ یعنی به کارهایی فرا بخوان که مردم، آن را پسندیده می‌دانند یا در شریعت، از آن به‌نیکی یاد شده است. وقتی مردم در انجام کار نیک کوتاهی کردند یا خیر و نیکیِ خود را از تو دریغ داشتند و حقّ تو را به‌جا نیاوردند، تو خود نیکی کن و در مسیرِ فرا خواندن به خیر و نیکی از پا منشین. ﴿وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾: «و از جاهلان روی بگردان». منظور از جاهل در این‌جا، کسی نیست که حکم را نمی‌داند؛ بلکه منظور، کسی‌ست که در عمل، جهالت می‌ورزد؛ یعنی از روی نادانی کارِ بدی انجام می‌دهد، نه این‌که حکمش را نمی‌داند. همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلتَّوۡبَةُ عَلَى ٱللَّهِ لِلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٖ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٖ فَأُوْلَٰٓئِكَ يَتُوبُ ٱللَّهُ عَلَيۡهِمۡ﴾ [النساء : ١٧]

پذیرش توبه از سوی الله تنها برای کسانی‌ست که از روی نادانی کارِ بدی انجام می­دهند و خیلی زود توبه می­کنند؛ الله توبه­ی چنین کسانی را می‌پذیرد.

لذا منظور از جاهلان در آیه‌ی مذکور، کسانی هستند که نسبت به حقوق دیگران جهالت می‌ورزند و در آن، کوتاهی می‌کنند؛ الله دستور می‌دهد از این‌ها روی بگردان و به آن‌ها اهمیت نده. وقتی به آن‌ها اهمیت ندهی، خود خسته می‌شوند و چه‌بسا به‌راه می‌آیند؛ اما اگر با آنان به نزاع و کشمکش بپردازی یا از آنان حقّ خود را به‌طور کامل مطالبه کنی، شاید بیش از پیش جهالت بورزند و از سوی آنان به نتیجه‌ای که می‌خواهی نرسی و دیگر حقّ تو را ادا نکنند.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ٤٣﴾ [الشورى: ٤٣]

و هرکس بردباری ورزد و درگذرد، بداند که چنین روی‌کردی از کارهای بس بزرگ است.

﴿صَبَرَ﴾ ، یعنی در برابر اذیت و آزار دیگران، بردباری ورزد ﴿وَغَفَرَ﴾ و درگذرد. چنین روی‌کردی، از کارهای بس سترگی‌ست که نشان‌گر قوت اراده‌ی و پایداری اوست؛ بدین‌سان روشن می‌شود که چنین شخصی می‌تواند بر نفس خود چیره گردد. زیرا مردم از نظرِ چیرگی یا غلبه بر نفس خود چند دسته‌اند:

برخی از آن‌ها هیچ‌گاه بر نفس خود چیره نمی‌شوند؛ برخی هم به‌سختی عنان نفس در دست می‌گیرند و عده‌ای دیگر به‌سادگی نفس خود را در کنترل دارند و الله آن‌ها را بر ویژگی‌های اخلاقی نیکی سرشته است و به‌سادگی صبر و گذشت می‌نمایند.

لذا کسی که در برابر اذیت و آزار دیگران صبر و تحمل می‌کند و به اجر و پاداش الهی امیدوار است و با همین امید آنان را می‌‌بخشد، در حقیقت چنین روی‌کردِ نیک و سترگی از خود نشان می‌دهد. لذا شایسته‌ی انسان است که صبر و تحمل، و عفو و گذشت پیشه نماید. البته همان‌طور که پیش تر گفتیم، بخشیدن جنایت‌کاران و تجاوزکاران، کارِ نیک و پسندیده‌ای نیست؛ زیرا عفو و گذشت، نه به‌طور مطلق ستوده است و نه به‌طور مطلق، نکوهیده؛ بلکه به پیامدهای آن بستگی دارد و باید دقت کرد که نتیجه‌اش، اصلاح باشد.

\*\*\*

637- وعن ابنِ عَبَّاسٍ$ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ لأَشَجِّ عبْدِ الْقَيْس: «إِنَّ فيكَ خَصْلَتَيْنِ يُحِبُّهُمَا اللَّه: الحِلْمُ وَالأَنَاة». [روایت مُسلم]([[528]](#footnote-528))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله به اشجّ عبدالقیس فرمود: «در تو دو ویژگی‌ست که الله دوستشان دارد: بردباری و درنگ در کارها (سنجیده عمل کردن)».

638- وعن عائشة& قالت: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إِنَّ اللهَ رفيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ فِي الأَمْرِ كُلِّهِ». [متفقٌ عليه]([[529]](#footnote-529))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله مهربان و آسان‌گیر است و نرمی و ملایمت در همه‌ی کارها را دوست دارد».

639- وعنها أَنَّ النَّبِيَّ قال: «إِنَّ اللهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفقَ، وَيُعْطِي على الرِّفقِ مالا يُعطي عَلى العُنفِ وَما لا يُعْطِي عَلى ما سِوَاهُ». [روایت مسلم]([[530]](#footnote-530))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله مهربان و آسان‌گیر است و نرمی و ملایمت را دوست دارد و در برابر نرمی و خوش‌رفتاری، پاداش یا نتایجی می‌دهد که در برابر خشونت و چیزهای دیگر نمی‌دهد».

640- وعنها أَنَّ النَّبِيَّ قال: «إِنَّ الرِّفقُ لا يَكُونُ في شيءٍ إِلاَّ زَانَه، وَلا يُنْزَعُ مِنْ شَيءٍ إِلاَّ شَانَهُ». [روایت مسلم]([[531]](#footnote-531))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: پیامبر فرمود: «نرمی و لطافت در هر چیزی که باشد، آن را زیبا و آراسته می‌سازد و از هر چیزی که جدا شود، آن را زشت و معیوب می‌گرداند».

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی احادیث این باب، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که پیامبر به اشجّ عبدالقیس فرمود: «در تو دو ویژگی‌ست که الله دوستشان دارد: بردباری و درنگ در کارها (سنجیده عمل کردن)».

حلم یا بردباری، این‎ست که انسان در برابر ظلم و ستمی که بر او می‌رود، پایداری نماید؛ البته نه مانندِ درازگوش که هرچه با او کنند، خیالش نیست و درک نمی‌کند؛ بلکه متأثر می‌شود، اما به‌خاطر بردباری و حلمی که دارد، شتاب‌زده تلافی نمی‌نماید. لذا اگر دریافت که تلافی یا مجازات، بهتر است، آن گاه مجازات می‌کند.

تأنّی یا درنگ در کارها، به معنایِ سنجیده عمل کردن و دوری از شتاب‌زدگی‌ست؛ یکی از مهم‌ترین عواملِ شکست و لغزش انسان، عجله یا شتاب در کارهاست؛ چه در انتقال خبرها به دیگران باشد و چه در داوری کردن و امثال آن. برخی از مردم همین‌که سخنی می‌شنوند، آن را در هوا می‌گیرند و به دیگران منتقل می‌کنند؛ در صورتی که در حدیث آمده است: «كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِبًا أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ».([[532]](#footnote-532)) یعنی: «برای دروغ‌گو بودن شخص همین کافی‌ست که هرچه می‌شنود، بازگو کند».

برخی از مردم در قضاوت، عجله می‌کنند؛ لذا به محضِ این‌که چیزی درباره‌ی کسی می‌شنوند، قبل از این‌که بررسی نمایند که آیا آن شخص چنین سخنی گفته یا چنین کاری انجام داده است، پیش‌داوری می‌کنند و به او اَنگِ خطا، گمراهی و امثال آن می‌زنند. این، درست نیست؛ بلکه درنگ و تأنی در همه‌ی کارها، نیک و پسندیده است.

سپس مؤلف/ سه حدیث از ام‌المؤمنین عایشه& درباره‌ی نرمی و ملاطفت ذکر ذکر کرده است؛ احادیثی بدین مفهوم که الله نرمی و ملایمت را دوست دارد و نرمی و لطافت در هر چیزی که باشد، آن را زیبا و آراسته می‌سازد و از هر چیزی که جدا شود، آن را زشت و معیوب می‌گرداند. و این، انسان را تشویق می‌کند که در همه‌ی کارهایش به‌نرمی عمل کند؛ با خانواده‌اش، با برادرانش، با دوستانش و با همه‌ی مردم، مهربان و نرم‌خو باشد. زیرا الله مهربان و آسان‌گیر است و نرمی و ملاطفت را دوست دارد.

وقتی انسان با مردم به‌نرمی برخورد می‌کند، لذت می‌برد و احساسِ آرامش می‌کند؛ اما هنگامی که با آن‌ها با خشونت رفتار می‌نماید، پشیمان می‌شود و می‌گوید: ای کاش چنین برخوردی نمی‌کردم؛ اما دیگر، کار از کار گذشته است. ولی اگر با نرمی و ملاطفت با آن‌ها برخورد می‌کرد، از کارَش پشیمان نمی‌شد.

الله متعال، همگان را به کارهای نیک، سودمند و پرخیر توفیق دهد و آن‌ها را به ارزش‌های اخلاقی و منش‌های نیک و پسندیده آراسته سازد.

\*\*\*

641- وعن أبي هريرة قال: بَال أَعْرَابيٌّ في المسجِد، فَقَامَ النَّاسُ إِلَيْه لِيَقَعُوا فِيه، فقال النَّبِيُّ: دَعُوهُ وَأَرِيقُوا عَلى بَوْلِهِ سَجْلاً مِنْ مَاءٍ، أَوْ ذَنُوبًا مِن مَاءٍ، فَإِنَّما بُعِثتُم مُيَسِّرِينَ ولَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ». [روایت بخاري]([[533]](#footnote-533))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: صحرانشینی در مسجد ادرار کرد؛ مردم برخاستند تا با او برخورد کنند. پیامبر فرمود: «او را به حالِ خود رها کنید و یک سطل آب بر محل ادرارش بریزید؛ زیرا شما مأموریت یافته‌اید که آسان بگیرید، نه سخت».

**شرح**

مؤلف/ در باب «بردباری، تأنّی و درنگ در کارها و نرم‌خویی» حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که: ابوهریره می‌گوید: «صحرانشینی در مسجد ادرار کرد».

بیش‌تر بادیه‌نشین‌ها، از احکام و آموزه‌های دینی، بی‌اطلاع بودند؛ زیرا در صحرا زندگی می‌کردند و به شترها یا گوسفندان خود مشغول بودند. از این‌رو بینش و شناختِ دقیقی از دین نداشتند؛ همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿ٱلۡأَعۡرَابُ أَشَدُّ كُفۡرٗا وَنِفَاقٗا وَأَجۡدَرُ أَلَّا يَعۡلَمُواْ حُدُودَ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ﴾ [التوبة: ٩٧]

کفر و نفاق بادیه‌نشینان شدیدتر است و به عدم آگاهی از حدودی که الله بر پیامبرش نازل نموده، سزاوارترند.

یعنی از آن‌جا که در صحرا و دور از مردم و محیط‌های علمی و دینی به‌سر می‌برند، فهم و شناخت کم‌تری نسبت به احکامِ الهی دارند.

این صحرانشین وارد مسجد شد؛ در این میان به گوشه‌ای از مسجد رفت و ادرار کرد. مردم تصمیم گرفتند با او برخورد کنند؛ اما رسول‌الله آن‌ها را نهی کرد و فرمود: «او را به حالِ خود رها کنید»؛ یعنی بگذارید کارش را بکند. و افزود: «یک سطل آب بر محل ادرارش بریزید؛ زیرا شما مأموریت یافته‌اید که آسان بگیرید، نه سخت».

وقتی صحرانشین کارش را تمام کرد، دلوی آب در محل ادرارش ریختند تا پاک شود. سپس رسول‌الله آن صحرانشین را صدا زد و به او فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْمَسَاجِدَ لاتَصْلُحُ لِشَيْءٍ مِنْ هَذَا الْبَوْلِ وَلا الْقَذَرِ إِنَّمَا هِيَ لِذِكْرِ اللَّهِ وَالصَّلاةِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ». یعنی: «چيزهايي مانند ادرار و نجاست شايسته‌ی اين مساجد نيست؛ بلكه اين مساجد براي ذكر الله، نماز و تلاوت قرآن ساخته شده‌اند».

و اما نکاتی که از این حدیث برداشت می‌شود:

عذر به جهل یکی از نکاتِ قابل برداشت از این حدیث است؛ یعنی برخوردی که با انسان جاهل یا ناآگاه می‌شود با نحوه‌ی برخورد با عالم یا انسانِ آگاه، متفاوت است. زیرا کسی که از روی آگاهی مرتکب عملِ بدی می‌شود، به‌مراتب بدتر است و چه‌بسا از روی مخالفت با حقیقت، چنین عملی انجام می‌دهد؛ اما کسی که نمی‌داند، از روی ناآگاهی عمل کرده، فکر می‌کند عملش ایرادی ندارد. از این‌رو رسول‌الله عذرِ این صحرانشین را پذیرفت و با او به‌نرمی برخورد کرد.

از این حدیث درمی‌یابیم که وقتی ناگزیر باشیم از میان بد و بدتر، یکی را انتخاب کنیم، گزینه‌ی نخست، یعنی بد را برمی‌گزینیم که مفاسد کم‌تری دارد. چنان‌که در این مورد، دو مفسده وجود داشت:

**نخست:** این‌که این صحرانشین به کارَش ادامه دهد و در مسجد، ادرار کند.

**دوم:** این‌که این صحرانشنین را بلند می‌کردند و نمی‌گذاشتند کارش را تمام کند؛ مفاسدِ این کار یا پیامدهای بدش بیش‌تر و شدیدتر بود:

1. برای سلامتِ وی ضرر داشت؛ زیرا خودداری از خروج ادراری که آماده‌ی خروج است، به مجاری ادرار آسیب می‌رساند و گاه باعث عفونت می‌شود.
2. چه‌بسا اگر او را بلند می‌کردند، با دست‌پاچگی برمی‌خاست و لباس‌هایش آلوده می‌شد و فضای بیش‌تری را آلوده می‌کرد؛ هم‌چنین امکان داشت بدنش در برابرِ مردم نمایان شود؛ لذا باید لباسش را جمع و جور می‌گرفت، در نتیجه هم بدنش آلوده می‌شد و هم لباسش.

از این‌رو پیامبر آن مرد را به حالِ خود رها کرد تا کارش را تمام کند و سپس دستور داد محل ادرارش را با یک سطل آب بشویند.

لذا به این قاعده پی می‌بریم که از میان دو مفسده‌ی گریزناپذیر که یکی بد و دیگری بدتر است، بد را انتخاب می‌کنیم. هم‌چنین از میانِ دو مصلحت که یکی برتر است و فقط امکان انتخاب و انجامِ یکی از آن‌ها وجود دارد، گزینه‌ای را ترجیح می‌دهیم که برتر یا سودمندتر است. به عبارت دیگر، گزینه‌ی مورد انتخاب از میانِ مفاسد گریزناپذیر، گزینه‌‌ای‎ست که مفسده یا بدی‌اش کم‌تر می‌باشد و گزینه‌ی انتخابی از میان مصالح، گزینه‌ای‎ست که مصلحتش برتر یا بیش‌تر می‌باشد.

از دیگر نکاتی که از این حدیث برمی‌آید، این‎ست که پاک کردن مسجد، واجب کفایی‌ست؛ زیرا رسول‌الله دستور داد که محلّ نجاست را با یک سطل آب بشویند. لذا هرکس در مسجد نجاستی دید بر او واجب است که خود آن‌جا را پاک کند یا به خادم مسجد و کسی که مسؤول است اطلاع دهد تا آن‌جا را پاک نمایند.

این حدیث، نشان‌گر این‎ست که پاک بودن محل نماز، یکی از شرایط صحت نماز است؛ لذا بر نمازگزار واجب است که بدن، لباس و محل نمازش را پاک کند؛ فرقی نمی‌کند که محل نمازش فرش باشد یا زمین یا هر چز دیگری؛ مهم این‎ست که پاک باشد.

از این حدیث درمی‌یابیم که برای پاک شدن زمین، فقط یک شستشو کافی‌ست و همین‌که روی آن آب بریزیم، پاک می‌شود. البته اگر نجاست، دارای جِرم باشد، مانند مدفوع یا سرگین و امثال آن، باید ابتدا نجاست را از میان ببریم و پس از زدودن نجاست آن مکان را با آب بشوییم.

از این حدیث چنین به‌نظر می‌رسد که برای پاک کردنِ نجاست، آب ضروری‌ست؛ زیرا پیامبر فرمود: «یک سطل آب بر محل ادرارش بریزید». لذا بیش‌تر علما بر این باورند که نجاست با چیزی غیر از آب، پاک نمی‌شود. البته دیدگاه صحیح، این‎ست که هر چیزی مانند بنزین و امثال آن که نجاست را از میان ببرد، پاک‌کننده است و پیامبر از آن جهت دستور داد که روی آن مکان آب بریزند که آن مکان هرچه سریع‌تر پاک شود؛ وگرنه اگر در آن محل آب نمی‌ریختند، با گذشت زمان و در اثر باد و تابش آفتاب، نجاست از میان می‌رفت و آن مکان، پاک می‌شد؛ لذا ریختن آب برای این بود که آن‌جا زودتر پاک گردد.

هم‌چنین در دوران پیامبر شوینده‌ی شیمیای وجود نداشت؛ لذا برای شستشو و زدودن نجاست، چیزی جز آب در اختیار نداشتند. می‌دانید که اگر نجاست از میان برود، محل، پاک می‌شود؛ لذا فرقی نمی‌کند که نجاست با چه چیزی زدوده شود. از این‌رو ادرار و مدفوع، با سنگ، پاک می‌گردد؛ یعنی با سه سنگی که انسان برای پاک کردن خود استفاده می‌کند.

اگر لباس زن که بلند است و روی زمین کشیده می‌شود، با نجاستی برخورد کند و سپس نجاست در اثر کشیده شدن بر روی زمینِ پاک، از میان برود، لباس نیز پاک می‌گردد. زیرا زنان، در دوران پیامبر لباس‌های بلندی می‌پوشیدند که یک یا دو وجب و حتی نیم متر روزی زمین کشیده می‌شد؛ البته نباید لباس زن، بيش از نیم‌ متر روزی زمین کشیده شود؛ این، وضیعت پوشش زنان در دوران پیامبر بود که پاک‌ترین زنان دنیا بودند؛ اما اینک چه؟!

متأسفانه مسلمانان در دوران ما به گذشتگان نیک امت نگاه نمی‌کنند؛ بلکه از واپسین نسل‌های این امت تقلید می‌نمایند که الله درباره‌ی آنان فرموده است:

﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِۖ فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا ٥٩﴾ [مريم: ٥٩]

آن‌گاه نسلی جایگزینشان شد که نماز را رها کردند و از خواسته‌های نفسانی پیروی نمودند؛ پس سزای گمراهی (خویش) را خواهند دید.

این به جای خود! متأسفانه مسلمانان، در پوشش و دیگر مظاهر زندگی از دشمنان خویش، یعنی از یهود و نصارا، مجوسیان و بت‌پرستان تقلید می‌‌کنند و برخی از زنانِ مسلمان هر روز چشم به راهِ مُدهای جدیدی هستند که ره‌آورد غرب است. لذا مسؤولان، وظیفه دارند از نشر مجله‌هایی که مروّج فرهنگ مبتذل غرب هستند، جلوگیری کنند و تدابیری جدّی بیندیشند؛ زیرا زن، خیلی احساسی و عاطفی‌ست و از این جهت، دین و عقلِ قوی و پخته‌ای ندارد؛ بلکه زن، آن‌گونه است که پیامبر فرمود: «مَا رَأَيْتُ مِنْ نَاقِصَاتِ عَقْلٍ وَدِينٍ أَذْهَبَ لِلُبِّ الرَّجُلِ الْحَازِمِ مِنْ إِحْدَاكُنَّ».([[534]](#footnote-534)) یعنی: «سراغ ندارم که هیچ ناقصِ عقل و دینی مانند شما مردانِ عاقل و پخته را فریب دهد». لذا با توجه به این ویژگی‌ها زن به مدها و جلوه‌های فریبنده‌ی غربی، فریفته می‌شود. از سوی دیگر، بسیاری از مردان، فقط سیمای مردانه دارند و تنها در لباس مردان هستند؛ وگرنه، در حقیقت، زن هستند و تدبیر و اداره‌ی زندگی آن‌ها به دستِ زنان است و زن‌ها بر آن‌ها حکم می‌رانند. در صورتی که الله متعال می‌فرماید:

﴿ٱلرِّجَالُ قَوَّٰمُونَ عَلَى ٱلنِّسَآءِ﴾ [النساء : ٣٤]

مردان، سرپرست زنانند.

اما متأسفانه بسیاری از مردانِ امروزی، زیرِ سلطه‌ی زنان خود هستند؛ لذا زن اداره‌ی زندگی را در دست دارد؛ هرطور بخواهد، لباس می‌پوشد و هرچه بخواهد، انجام می‌دهد و هیچ پروایی از مرد و سرپرست خود ندارد!

خلاصه این‌که زنان در دوره‌ی پیامبر لباس‌های بلندی می‌پوشیدند تا پاهایشان نمایان نشود. و در خانه نیز پوشش مناسبی داشتند؛ ابوالعباس حراني/ می‌گوید: زن در دوران پیامبر در خانه‌اش، یعنی در حضورِ زنان یا مردانی که محرمش بودند، لباسی می‌پوشید که از کف دست تا قوزک پا را می‌پوشاند. از این‌رو به نادرست بودن این پندار پی می‌بریم که زن، می‌تواند به لباسی که از ناف تا زانو را می‌پوشاند، بسنده نماید. چنین پنداری، اشتباه و نتیجه‌ی کج‌اندیشی و برداشت نادرست از حدیث پیامبر می‌باشد که فرموده است: «لا تَنْظُر الْمَرْأَة إِلَى عَوْرَة الْمَرْأَة».([[535]](#footnote-535)) یعنی: «زن به عورتِ زن نگاه نکند». رسول‌الله در این حدیث زنِ بیننده یا زنی را مخاطب قرار داده است که نگاه می‌کند، نه زنی که به او نگاه می‌شود و لباس پوشیده است؛ یعنی چه‌بسا زنی که لباس به تن دارد، برای قضای حاجت، لباسش را دربیاورد؛ و هیچ زنی حق ندارد به عورتِ هم‌جنس خود نگاه کند. حدیث، این را می‌گوید؛ نه این‌که عورت زن از ناف تا زانوست. کسی که چنین پنداری دارد، فریب شیطان را خورده است؛ لذا باید ببینیم که نحوه‌ی پوشش زنان در دوره‌ی پیامبر چگونه بوده است.

در این حدیث آمده است: «لا يَنْظُر الرَّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ الرَّجُلِ». یعنی: «مرد نیز نباید به عورتِ مرد نگاه کند». با این حال مردها در دوران پیامبر ازار و ردا- پیراهن و شلوار- می‌پوشیدند و فقط به ازار یا شلوار بسنده نمی‌کردند. خوب است به حدیثی در این‌باره اشاره کنم؛ سهل بن سعد  مي‌گويد: زني، خودش را به نبي اكرم عرضه كرد. مردي گفت: اي رسول خدا! او را به ازدواج من در بياور. رسول‌الله از آن مرد پرسید: «آیا چيزي برای مهرش داري»؟ گفت: «تنها چیزی که دارم، ازارِ من است». چگونه می‌توانست ازارش را به عنوان مهریه به آن زن بدهد؟ اگر آن را به آن زن می‌داد، خود چیزی برای پوشیدن نداشت و اگر خود آن را می‌‌پوشید، آن زن بدون مهر می‌ماند! لذا رسول‌الله به او فرمود: «برو چيزي پيدا كن؛ اگر چه انگشتري آهني باشد».([[536]](#footnote-536)) اما آن مرد چیزی نیافت. بنابراین درمی‌یابیم که آن‌ها با این‌که مرد بودند، به وضعیت پوشش خود اهمیت می‌دادند و فقط به پوشاندن ناف تا زانو بسنده نمی‌کردند.

در هر حال، علم و دانش، به درک و فهم نیاز دارد؛ برای دست‌یابی به چنین بینشی باید به وضعیت صحابه و فهم آن‌ها نگاه کنیم و ببینیم که آن‌ها دین را چگونه فهمیدند و چگونه اجرایش کردند. اینک بیش‌ترِ کافران در کشورهای غربی سینه‌ها و ران‌های خود را می‌پوشانند. لذا هیچ‌کس از این حدیث برداشت نمی‌کند که زن فقط باید از ناف تا زانو را بپوشاند و برهنه کردن سایر قسمت‌های بدنش ایرادی ندارد!

به اصل موضوع باز می‌گردیم؛ پیامبر قسمتِ پایینیِ لباس زن را که روی زمین کشیده می‌شود و با نجاستی برخورد می‌کند وباز روی زمینِ پاک کشیده می‌گردد، پاک دانسته است؛ لذا در می‌یابیم که اگر آب یا هر چیزِ دیگری، نجاستِ را از چیزی زایل کند، آن چیز، پاک می‌شود.

نکته‌ی دیگری که داستان این صحرانشین از آن خبر می‌دهد، خوش‌خلقی و نرم‌خویی پیامبر است که چه زیبا و با ملاطفت با صحرانشین سخن گفت؛ این، همان چیزی‌ست که باید در دعوت به سوی الله و امر به معروف و نهی از منکر رعایت کنیم؛ یعنی رفتارِ نرم و نیکی با مخاطبان خود داشته باشیم. زیرا انسان در نتیجه‌ی نرمی و ملاطفت به نتایجی می‌رسد که با خشونت و سرسختی به آن دست نمی‌یابد. شاید اگر برخورد تند و شدیدی با مخاطبان خود داشته باشیم، دعوت یا سخنِ ما را نپذیرند و بلکه در برابر ما بایستند و واکنش منفی از خود نشان دهند و به‌خاطر برخوردِ تند ما، شریعت را رد کنند. و بر عکس، اگر برخورد نیکی با آن‌ها داشته باشیم، انتظار می‌رود حقیقت را بپذیرند.

رسول‌الله در این حدیث از برانگیخته شدن یا مأموریت این امت خبر داد؛ لذا بر این امت واجب است که به مسؤولیتش در قبالِ دعوت به سوی دین عمل کند. یعنی هر یک از افراد امت باید خود را مأمور یا فرستاده‌ای برای تبلیغ شریعت بداند؛ از این‌رو رسول‌الله فرمود: «لِيُبلِّغِ الشَّاهِدُ مِنكم الْغَائِب».([[537]](#footnote-537)) یعنی: «هرکس حضور دارد، باید (این سخنان را) به کسی که غایب است، برساند». و ما، امت محمد هستیم و باید شریعت را به سایرِ مردم برسانیم. از این‌رو پیامبر فرمود: «فَإِنَّما بُعِثتُم مُيَسِّرِينَ ولَمْ تُبْعَثُوا مُعَسِّرِينَ».یعنی: «شما مأموریت یافته‌اید که آسان بگیرید، نه سخت».

در حدیث آمده است: وقتی صحرانشین کارش را تمام کرد، پیامبر صدایش زد و به نرمی و ملایمت به او فرمود: «إِنَّ هَذِهِ الْمَسَاجِدَ لاتَصْلُحُ لِشَيْءٍ مِنْ هَذَا الْبَوْلِ وَلا الْقَذَرِ إِنَّمَا هِيَ لِذِكْرِ اللَّهِ وَالصَّلاةِ وَقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ».([[538]](#footnote-538)) یعنی: «چيزهايي مانند ادرار و نجاست شايسته‌ی اين مساجد نيست؛ بلكه اين مساجد براي ذكر الله، نماز و تلاوت قرآن ساخته شده‌اند». آن صحرانشین، گفت: «خدایا! من و محمد را مشمول رحمت خویش بگردان». ای کاش تا همین‌جا دعا می‌کرد و ساکت می‌شد؛ اما از آن‌جا که صحابه او را سرزنش کرده بودند و گمان می‌کرد که رحمت، گنجایش همه را نخواهد داشت، در ادامه‌ی دعایش چنین گفت: «و کسی دیگر را با ما مشمول این رحمت مگردان». لذا رحمتِ گسترده‌ی الهی را تنگ و محدود دانست؛ زیرا جاهل بود و جاهل، حکمِ خودش را دارد.

نتیجه این‌که باید در دعوت و در امر به معروف و نهی از منکر، با نرمی و ملاطفت رفتار نماییم؛ امتحان و تجربه کنید تا ببینید چه روشی بهتر است. البته ما علمِ یقین داریم که نرمی و ملایمت بهتر می‌باشد؛ زیرا رسول‌الله این‌گونه فرموده است و ما از روش و رهنمودِ او پیروی می‌کنیم.

\*\*\*

642- وَعَنْ أَنسٍ عَنِ النَّبِيِّ قال: «يسِّرُوا وَلا تُعَسِّروا، وَبَشِّرُوا وَلا تُنَفِّرُوا». [متفقٌ عليه]([[539]](#footnote-539))

**ترجمه:** انس مي‌گوید: پیامبر فرمود: «(بر خود و دیگران) آسان بگیرید و سخت نگیرید؛ مژده دهید و بیزار نکنید».

**شرح**

نووی/ این حدیث را در باب «بردباری، تأنی و درنگ در کارها و نرم‌خویی» ذکر کرده است. انس بن مالک می‌گوید: پیامبر فرمود: «آسان بگیرید و سخت نگیرید؛ مژده دهید و بیزار نکنید». در این حدیث چهار جمله آمده است:

«آسان بگیرید»؛ یعنی مسیرها یا روش‌های آسان را در پیش بگیرید؛ چه در رفتارها و اعمالِ شخصی و چه در تعامل با دیگران. روش پیامبر این بود که هرگاه دو گزینه فرارویش قرار می‌گرفت، گزینه‌ی آسان‌تر را انتخاب می‌کرد؛ البته در صورتی که گناه و معصیت نبود. و اگر گناه و معصیت بود، رسول‌الله بیش از همه‌ی مردم از آن دوری می‌کرد.

لذا شما نیز در تمام شرایط در عبادت‌ها و در تعامل با مردم، بلکه در همه‌ چیز، آسان‌ترین گزینه‌ها را انتخاب کنید؛ زیرا الله متعال برای ما آسانی می‌خواهد و این، همان چیزی‌ست که ما باید در همه حال رعایت کنیم. الله می‌فرماید:

﴿يُرِيدُ ٱللَّهُ بِكُمُ ٱلۡيُسۡرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ ٱلۡعُسۡرَ﴾ [البقرة: ١٨٥]

الله برای شما آسانی می­خواهد، نه سختی و دشواری.

به عنوان مثال: اگر دو راه برای رفتن به مسجد دارید که یکی از راه‌ها سخت و دشوار است- مثلاً پُر از سنگ و خار می‌باشد- و دیگری، آسان، بهتر است از راهِ آسان بروید. هم‌چنین زمستان است و می‌خواهید وضو بگیرید؛ هم به آبِ گرم دسترسی دارید و هم به آب سرد؛ خُب بهتر است با آب گرم وضو بگیرید. و همین‌طور حج؛ اگر این امکان برای شما وجود دارد که با ماشین به حج بروید یا با هواپیما، و رفتن با هواپیما آسان‌تر می‌باشد، بهتر است با هواپیما بروید.

خلاصه این‌که در هر عملی، روشِ آسان‌تر برتر است؛ البته به‌شرطی که معصیت نباشد. زیرا ام‌المؤمنین عایشه& می‌گوید: هرگاه رسول‌الله در میانِ دو کار قرار می‌گرفت، کارِ ساده‌تر را انتخاب می‌کرد؛ البته به‌شرطی که گناه نبود.

اما اگر انجام یک عبادت، فقط با تحمل مشقت و سختی ممکن باشد، روشن است که اجر و ثوابِ آن بیش‌تر خواهد بود؛ مثلاً کامل کردن وضو در سختی‌ها، کفاره‌ی گناهان و مایه‌ی رفع درجات است. اما اگر برای انسان این امکان وجود داشته باشد که روش یا عملی آسان را برگزیند و روش سخت را ترجیح دهد، در حقیقت افضل را ترک کرده است؛ زیرا افضل، انتخابِ روشِ آسان‌تر می‌باشد. مانندِ روزه که رسول‌الله درباره‌اش فرموده است: «لا يَزَالُ النَّاسُ بِخَيْرٍ مَا عَجَّلُوا الْفِطْرَ»؛ یعنی: «مردم در خیر و نیکی به‌سر می‌برند تا زمانی که در افطار کردن عجله کنند» یا بلافاصله پس از غروب آفتاب افطار نمایند. و در حدیثی دیگر آمده است: «وأَخَّرُوا السُّحُورَ»؛([[540]](#footnote-540)) یعنی: «و خوردن سحری را تا پایان وقت سحر به‌تأخیر بیندازند». چرا؟ برای این‌که اگر به جای تعجیل در خوردنِ سحری، آن را به‌تأخیر بیندازیم، توان و نیروی بیش‌تری در روز خواهیم داشت؛ هم‌چنین اگر افطار کردن را به‌تأخیر نیندازیم و بلافاصله پس از غروب آفتاب افطار کنیم، برای ما آسان‌تر خواهد بود؛ به‌ویژه در روزهای گرم و طولانیِ تابستان.

لذا شواهد و دلایل فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد اعمال و روش‌های آسان‌تر، برتر است. لذا بر خود آسان بگیرید.

«و سخت نگیرید»؛ یعنی در عبادت‌ها و نیز در تعامل با دیگران، روش‌های سخت را انتخاب نکنید؛ زیرا از سخت‌گیری نهی شده است. باری پیامبر مردی را دید که در آفتاب ایستاده بود؛ علتش را پرسید. در پاسخِ پیامبر گفتند: ای رسول‌خدا! او روزه دارد و نذر کرده که روزه بگیرد و زیرِ آفتاب بایستد. رسول‌الله آن مرد را از این کار نهی کرد و فرمود: «در آفتاب نایست».([[541]](#footnote-541))

«مژده دهید». یعنی هرگاه عملِ نیکی انجام دادید، به خود نوید دهید که اگر در آن تقوا داشته‌اید، از شما پذیرفته خواهد شد و درباره‌ی دیگران نیز به همین شکل عمل کنید. یعنی اگر عمل نیکی انجام دادند، به آن‌ها مژده دهید که چنان‌چه تقوا داشته باشند، الله متعال عملشان را می‌پذیرد. و تقوا شرطی اساسی برای پذیرش اعمال است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ ٱللَّهُ مِنَ ٱلۡمُتَّقِينَ ٢٧﴾ [المائ‍دة: ٢٧]

الله، تنها از پرهیزگاران، می‌پذیرد.

اگر دعا کردید و الله را خواندید، به خود نوید دهید که الله، دعایتان را می‌پذیرد؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ﴾ [غافر: ٦٠]

و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم.

از این‌رو یکی از بزرگان سلف گفته است: هرکس توفیق دعا پیدا کرد، پس او را به پذیرش دعایش مژده باد؛ زیرا الله می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمُ ٱدۡعُونِيٓ أَسۡتَجِبۡ لَكُمۡۚ﴾: «و پروردگارتان فرمود: مرا بخوانید تا دعای شما را بپذیرم».

و این‌که رسول‌الله فالِ بد زدن را ناپسند می‌دانست و به فال نیک گرفتن را می‌پسندید، این موضوع را تأیید می‌کند؛ زیرا اگر انسان کاری را به فالِ نیک بگیرد، با نشاط و نیروی بیش‌تری آن را انجام می‌دهد و به نتایج خوبی دست می‌یابد؛ اما اگر فالِ بد بزند، دستش به کار نمی‌رود؛ تازه اگر کار را شروع کند، با بی‌رغبتی به انجامِ آن می‌پردازد. لذا به خود و دیگران نوید دهید؛ اگر کسی نزدتان آمد وگفت: «چنین و چنان کرده‌ام» و نگران بود، به او نویدِ خیر دهید و او را شادمان کنید تا نگرانی‌اش برطرف شود. به‌ویژه هنگامی که به عیادت بیمار می‌روید، به او بگویید: هیچ وضعیتی ثابت نمی‌ماند؛ خوشحال باش که ان‌شاءالله بهبود می‌یابی؛ انسان باید صبر کند و به پاداش الهی امیدوار باشد. هم‌چنین سخنان امیدوارکننده‌ای به او بگویید؛ مثلاً به او بگویید: امروز رنگ و رویِ بهتری داری. زیرا با گفتن چنین سخنانی او را خوشحال می‌کنید. لذا همیشه در رابطه با خود و دیگران به همین شکل عمل کنید و بدین‌سان   
  
شادی را به خود و دیگران هدیه نمایید.

«و بیزار نکنید»؛ یعنی مردم را از کارهای نیک و راه‌های سالم و شایسته بیزار و گریزان نگردانید؛ بلکه آن‌ها را به کارهای نیک و راه‌های شایسته تشویق نمایید. به‌گونه‌ای عمل نکنید که نسبت به عبادت بی‌رغبت شوند؛ مثلا! امام جماعت نباید نماز را از حدّ سنت، طولانی‌تر کند. چنان‌که معاذ بن جبل نماز عشا را با پیامبر می‌خواند و سپس نزدِ قومش می‌رفت و همین نماز را برای آنان امامت می‌داد. باری معاذ نماز را خیلی طولانی خواند؛ لذا مردی نمازش را تنهایی به‌جا آورد. و این باعث شد که به این مرد، اَنگِ نفاق بزنند و بگویند: منافق شده است. آن مرد برای شکایت نزد پیامبر رفت. لذا رسول‌الله به معاذ فرمود: «أَفَتَّانٌ أَنْتَ يَا مُعَاذُ؟»([[542]](#footnote-542)) یعنی: «ای معاذ! آیا مردم را در فتنه می‌اندازی؟»

شخصِ دیگری نیز پیش‌نماز می‌شد و نماز را طولانی می‌کرد؛ رسول‌الله فرمود: «إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ فَأَيّكُمْ صَلَّى بِالنَّاسِ فَلْيُخَفِّفْ».([[543]](#footnote-543)) یعنی: «هرکس از شما پیش‌نمازِ مردم شد، نماز را کوتاه بخواند».

لذا گریزان کردن مردم از عبادت، کارِ ناپسندی‌ست؛ از این‌رو هیچ‌گاه کسی را از عبادت نرانید؛ بلکه با آنان به‌نرمی رفتار کنید و بر آن‌ها آسان بگیرید. وقتی آن‌ها را به سوی الله فرا می‌خوانید، به‌گونه‌ای دعوت دهید که متنفر و بیزار نشوند؛ به هیچ‌کس نگویید: تو، آدمِ خطاکاری هستی؛ فلانی! تو معصیت کرده‌ای؛ یا این ویژگیِ بد در توست. چنین عبارت‌هایی آن‌ها را گریزان می‌گرداند و باعث می‌شود که بیش از پیش در گناه و معصیت غوطه‌ور شوند. پس آن‌ها را به نیکی و به نرمی دعوت دهید تا با شما اُنس بگیرند و سخن و دعوتِ شما را دریابند. اگر چنین روی‌کردی داشته باشید، به رهنمود رسول‌الله عمل کرده‌اید که فرموده است: «مژده دهید و بیزار نکنید».

لذا ای برادرِ مسلمان، این حدیث را سرمایه‌ات قرار بده و بر همین اساس به سوی پروردگارت گام بردار و در این مسیر حرکت کن و با این سرمایه و اصلِ بزرگ با بندگان الاهی همراه شو؛ به‌یقین خیر و نیکی فراوانی خواهی یافت.

\*\*\*

643- وعن جرير بن عبد اللَّه قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يقُول: «مَنْ يُحْرَمِ الرِّفْقَ يُحْرَمِ الخيْرَ كُلَّهُ». [روایت مسلم]([[544]](#footnote-544))

**ترجمه:** جریر بن عبدالله می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکس از نرم‌خویی محروم شود، از همه‌ی نیکی‌ها محروم می‌گردد».

644- وعنْ أَبِي هُريْرَةَ أَنَّ رَجُلاً قَالَ للنَّبِيِّ : أوْصِني، قال: «لا تَغضَبْ». فَردَّدَ مِراراً قَال: «لا تَغْضَبْ». [روایت بخاري]([[545]](#footnote-545))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: شخصی به پیامبر گفت: مرا نصیحت کن. فرمود: «خشمگین مشو». او چندین بار درخواست نصیحت کرد و پیامبر فرمود: «خشمگین مشو».

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون ذکر کرده که پیامبر فرموده است: «هرکس از نرم‌خویی محروم شود، از همه‌ی نیکی‌ها محروم می‌گردد». یعنی اگر انسان در هر یک از کارهای شخصی و نیز در تعامل با دیگران مدارا نکند و از نرمی و ملایمت محروم شود، از تمام خوبی‌های آن کار محروم می‌گردد؛ به عبارت دیگر اگر سخت‎گیری نماید و با شدت عمل کند، از خیر و نیکیِ عملش محروم می‌شود. تجربه نیز این را ثابت کرده است؛ وقتی انسان، کاری را با خشونت یا شدت انجام می‌دهد، به نتیجه‌ی مطلوب نمی‌رسد؛ اما اگر با صبر و حوصله و نرمی و مدارا به کاری بپردازد، به خیر و نیکیِ فراوانی دست می‌یابد. لذا هرکس خواهان خیر و نیکی‌ست، باید همواره نرم‌خو   
  
باشد و مدارا کند تا خیر و نیکی یا نتایج مطلوبی به‌دست آورَد.

و اما حدیث ابوهریره؛ در این حدیث آمده است: شخصی به پیامبر گفت: مرا نصیحت کن. فرمود: «خشمگین مشو». او چندین بار درخواست نصیحت کرد و پیامبر فرمود: «خشمگین مشو». یعنی زودخشم نباش که به اندک چیزی برافروخته و عصبانی شوی؛ بلکه صبر و حوصله داشته باش. زیرا خشم و عصبانیت، اخگری‌ست که شیطان در قلبِ انسان می‌اندازد تا خونَش را به‌جوش آورَد. در نتیجه رگ‌های گردن انسان بلند می‌شود و چشمانش سُرخ می‌گردد و باعث می‌شود که انسان، منفعلانه کاری انجام دهد که بعد، پشیمان گردد.

رسول‌الله بی‌آن‌که این مرد را به تقوای الهی یا نماز یا روزه سفارش نماید، به پرهیز از خشم و عصبانیت سفارش فرمود؛ زیرا این سفارش، مطابقِ نیاز و وضعیتِ آن مرد بود. چنان‌که پیامبر هر کسی را مطابق وضعیت یا نیازش ارشاد می‌کرد. به عنوان مثال به ابوهریره سفارش نمود که سه روز در ماه روزه بگیرد و پیش از خواب، نماز وترش را بخواند؛ به ابودرداء نیز همین سفارش را کرد، اما به این مرد چندین بار فرمود: «خشمگین مشو». زیرا او را خوب می‌شناخت و می‌دانست که آدمِ زودخشمی‌ست؛ لذا فرمود: «خشمگین مشو».

آن‌گونه که بارها مشاهده شده است، گاه خشم، انسان را به گفتنِ کلمه‌ای کفرآمیز یا طلاق دادن همسرش یا کتک زدن مادرش یا نافرمانی از پدرش وادار می‌کند؛ لذا انسان همین‌که سرد می‌شود و خشمش فرو می‌نشیند، از کرده‌اش پشیمان می‌گردد. از این‌رو بسیارند کسانی که می‌پرسند: عصبانی بودم و همسرم را سه‌طلاقه کردم. چنین سؤال‌هایی زیاد مطرح می‌شود. لذا هیچ‌گاه خشمگین نشوید؛ بلکه از خشم و عصبانیت بپرهیزید؛ زیرا خشم و عصبانیت، به‌اندازه‌ای انسان را متأثر و دگرگون می‌کند که گاه او را تا حدِّ جنون پیش می‌برد.

**از این‌رو برخی از علما گفته‌اند:** اگر انسان به‌اندازه‌ای خشمگین شود که درک نکند چه می‌گوید، سخنش اعتبار ندارد؛ اگر لفظِ طلاق بر زبان بیاورد، همسرش طلاق نمی‌شود. و اگر دعا کند، دعایش بی‌اعتبار و قابل قبول نیست؛ زیرا از روی  
درک و آگاهی سخن گفته است.

645- وعن أبي يعلَى شدَّاد بن أَوسٍ عَن رسولِ اللَّه قال: «إِنَّ اللهَ كَتَبَ الإِحسَان عَلى كُلِّ شَيءٍ، فإِذا قَتلتُم فَأَحسِنُوا القِتْلَةَ وَإِذَا ذَبحْتُم فَأَحْسِنُوا الذِّبْحَةَ وليُحِدَّ أَحَدُكُم شَفْرتَهُ وَليُرِحْ ذَبيحَتَهُ». [روایت مسلم]([[546]](#footnote-546))

**ترجمه:** ابویعلی، شداد بن اوس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «الله، نیکی و احسان را در هر کاری، لازم قرار داده است؛ لذا وقتی- کافری ستیزه‌گر یا مجرمی را به‌قصاص یا جانوری موذی را- می‌کُشید، خوب بکُشید و هنگامی که حیوانی را ذبح می‌کنید، خوب ذبح نمایید و هر یک از شما باید چاقویش را تیز کند و حیوانی را که می‌خواهد ذبح نماید، زود راحت کند».

646- وعن عائشة رضي اللَّه عنها قالت: مَا خُيِّر رسولُ اللَّه بَينَ أَمْرينِ قَطُّ إِلاَّ أَخَذَ أَيْسَرَهُمَا، مَا لَم يَكُن إِثْمًا، فإنْ كانَ إِثْمَا كَانَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْهُ. وَمَا انْتَقَمَ رسولُ اللَّه لِنَفْسِهِ فِي شَيءٍ قَطُّ، إِلاَّ أَن تُنتَهَكَ حُرْمَةُ اللَّه، فَينتَقِم لِلَّهِ تعالى. [متفقٌ عليه]([[547]](#footnote-547))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: هرگاه رسول‌الله در میان دو گزینه مخیَّر می‌شد، آسان‌ترین آن‌ها را انتخاب می‌کرد، در صورتی که گناه نبود؛ و اگر گناه بود، بیش از همه‌ی مردم از آن دوری می‌جست. رسول‌الله هیچ‌گاه در هیچ موردی برای خود انتقام نگرفت، مگر این‌که حرمت دین الله شکسته می‌شد که در این صورت به‌خاطر الله انتقام می‌گرفت.

647- وعن ابن مسعود قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَلا أُخْبرُكُمْ بِمَنْ يَحْرُمُ عَلى النَّارِ أَوْ بِمَنْ تَحْرُمُ عَلَيْهِ النَّار؟ تَحْرُمُ على كُلِّ قَرِيبٍ هَيِّنٍ ليِّنٍ سَهْلٍ». [ترمذي روایتش کرده و گفته است: حديثی حسن می‌باشد.]([[548]](#footnote-548))

**ترجمه:** این‌مسعود می‌گوید: «رسول‌الله فرمود: «آیا به شما از کسی خبر بدهم که بر آتش دوزخ حرام است یا از کسی که آتش دوزخ بر او حرام می‌باشد؟ آتش دوزخ بر هر مسلمانِ خوش‌برخورد، باوقار، نرم‌خو و آسان‌گیر حرام است».

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی احادیثِ این باب، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که: ابویعلی، شدّاد بن اوس می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله، نیکی و احسان را در هر کاری، لازم قرار داده است؛ لذا وقتی - کافری ستیزه‌گر یا مجرمی را به‌قصاص یا حیوانی موذی را- می‌کُشید، خوب بکُشید و هنگامی که حیوانی را ذبح می‌کنید، خوب ذبح نمایید».

ذبح و نحر، در رابطه با حیوانات حلال‌گوشت یا موجودات زنده‌ای‎ست که گوشتِ آن‌ها حلال می‌باشد؛ شتر را نَحر می‌کنند و سایر حیوانات حلال‌گوشت را سر می‌بُرند. نحر در پایینِ گردن که متصل به سینه است، صورت می‌گیرد و ذبح در قسمتِ بالای گردن که به سر متصل می‌باشد. در ذبح و نحر، بریدن دو شاه‌رگِ اصلی ضروری‌ست؛ یعنی همان دو رگی که خون را به تمام بدن می‌رسانند. زیرا پیامبر فرموده است: «مَا أَنْهَرَ الدَّمَ وَذُكِرَ اسْمُ اللهِ عَلَيْهِ فَكُلُوا».([[549]](#footnote-549)) یعنی: «هر چیزی که با آلتِ بُرنده‌ای ذبح گردد که خون را جاری می‌کند و نامِ الله بر آن گرفته شود، حلال است؛ پس از آن بخورید». خون، فقط با بريدن دو شاه‌رگ جاری می‌گردد. لذا شرط حلال بودنِ حیوان ذبح‌شده‌ یا حیوان نحرشده، بریدنِ دو شاه‌رگ است؛ اما بریدنِ حلقوم، یعنی مجرای تنفس و بریدن مِری، یعنی مجرای غذا، شرط نیست؛ البته بهتر است که هر دو بریده شوند.

اما قتل در رابطه با موجوداتی‌ست که به کشتنِ آن‌ها امر شده یا کشتن آن‌ها جایز است، اما خوردن آن‌ها جایز نیست. از جانورانی که به کشتنِ آن‌ها امر شده، می‌توانیم به موش، عقرب، مار و سگِ گازگیر اشاره کنیم؛ چنان‌که کشتن جانوران موذی، جایز است.

علما قاعده‌ای دارند که می‌گوید: شریعت به کشتن هر موجودی که طبعاً موذی‌ست، دستور داده است؛ و هر جانوری که طبیعتاً موذی نیست، اما اسباب زحمت و اذیت می‌شود، می‌توان او را کُشت. البته مورد دوم مشروط به این‎ست که باعث زحمت و اذیت شود؛ یعنی اگر موجودی مثل مورچه که در اصل آزاردهنده نیست، در خانه لانه کند و خانه را خراب نماید، کشتنش درست است؛ اگرچه در اصل، از کشتن مورچه و امثال آن نهی شده است؛ ولی اگر برای رفع این مشکل، راهی جز کشتنش نباشد، می‌توان آن را کُشت. و همین‌طور هر حشره یا موجود دیگری چون مورچه که در اصل، آزاردهنده نیست.

کشتنِ موش مستحب است. لذا اگر می‌خواهید موشی را بکشید، خوب بکشید؛ یعنی او را با چیزی بکشید که زود بمیرد و اذیت نشود. برخی از مردم، برای کشتن موش‌های خانگی از چسبِ مخصوص استفاده می‌کنند؛ بدین‌سان که موش به این چسب، می‌چسبد و در اثر تشنگی و گرسنگی می‌میرد؛ این، یکی از نمونه‌های نادرست در کشتن موش و دیگر جانوران موذی‌ست و جایز نمی‌باشد؛ مگر این‌که مرتّب سر بزنید تا موش یا هر جانوری را که به دامِ این چسب افتاده است، بگيريد و آن را بکشید. اما اگر جانور بیچاره را دو یا سه روز در این چسب رها کنید تا از تشنگی و گرسنگی بمیرد، بیم آن می‌رود که به سبب این کارِ ناجایز، با آتش دوزخ مجازات شوید؛ زیرا پیامبر فرموده است: «دخَلَت النَّارَ امْرَأَةٌ فِي هِرَّةٍ حَبَسَتْهَا حتَّی مَاتَتْ فَلاَ هِيَ أطَعَمَتْهَا، وَلاَ هِيَ أرْسَلَتْهَا تأكُل مِنْ خَشَاشِ الأرْضِ».([[550]](#footnote-550)) یعنی: «زنی به‌خاطر یک گربه به دوزخ رفت؛ زیرا گربه را زندانی نمود و به او غذا نداد و آزادش نکرد که از جانوران زمین شکار کند و بخورد؛ در نتیجه مُرد».

لذا اگر کشتنِ چیزی جایز یا پسندیده بود، آن را با چیزی بکشید که زود بمیرد و اذیت نشود؛ از جمله مارمولک که به آن چلپاسه نیز می‌گویند. چلپاسه را بکشید، اما سعی کنید به‌گونه‌ای بکشید که زود بمیرد.

هم‌چنین وقتی می‌خواهید کسی را به قصاص بکشید، به همین شکل عمل کنید؛ البته ناگفته نماند که قاتل، به همان شکلی قصاص می‌شود که مقتول را به‌قتل رسانده است. زیرا یک یهودی برای دست‌برد زدن به زیورآلات یک زن، او را گرفت، سرش را روی یک سنگ گذاشت و با سنگی دیگر سرش را کوبید و او را کُشت. وقتی به سراغ زن رفتند، هنوز جان داشت؛ از او پرسیدند: چه کسی تو را به این وضع انداخته است؟ و چون آن یهودی را نام بردند، با سرش اشاره کرد؛ یعنی تأیید نمود که فلان‌یهودی مرا به‌قتل رسانده است. یهودی را دستگیر کردند؛ او نیز به قتل، اعتراف کرد. به دستورِ پیامبر این یهودی را به همین شکل قصاص کردند؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿فَمَنِ ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ فَٱعۡتَدُواْ عَلَيۡهِ بِمِثۡلِ مَا ٱعۡتَدَىٰ عَلَيۡكُمۡ﴾

[البقرة: ١٩٤]([[551]](#footnote-551))

بنابراین کسی که به شما تجاوز و تعدی کند، شما نیز همان‌طور که به شما تعدی کرده، به او تعدی (یعنی قصاص) نمایید.

اما برای اعدامِ راهزنی که مرتکب قتل شده است، از شمشیر استفاده می‌کنند؛ مگر این‌که مقتولان خود را مُثله کرده باشد که به همان شکل، قصاص می‌گردد.

شاید این پرسش مطرح شود که درباره‌ی زناکارِ متأهلی که سنگسار می‌شود، چه می‌گویید؟ زیرا این عمل، رنج‌آور و سخت نیست؟ لذا آیا سنگسار کردن، با حدیث مذکور مغایرت ندارد؟

**پاسخ:** خیر؛ هیچ مغایرتی ندارد؛ زیرا:

**اول:** این‌که منظور از احسان و نیکی در قتل، این‎ست که مطابقِ شریعت باشد؛ لذا سنگسار کردن، خود نوعی احسان و نیکی در نحوه‌ی کشتن است. چون مطابقِ شریعت می‌باشد.

**دوم:** این‌که سنگسار کردن، حکمی مستثناست که مبتنی بر سنت صحیح است و بلکه از آیه‌ای که الفاظ آن منسوخ شد و حکمش باقی ماند، ثابت شده و به‌روشنی در سنت آمده است.

لذا زناکارِ متأهل، یعنی کسی که زن دارد و با زنش نزدیکی کرده است، در صورتی که مرتکب زنا شود، سنگسار می‌گردد؛ بدین‌سان که سنگ‌هایی به اندازه‌ی تخم‌مرغ یا خرما و کمی بزر‌گ‌تر از خرما او را می‌زنند تا بمیرد؛ البته قسمت‌هایی از بدنش را هدف می‌گیرند که زود نمیرد؛ مثلاً بر پشت و شکمش می‌زنند. ناگفته نماند که رعایت این نکته، واجب است؛ زیرا همه‌ی بدنش از این عملِ زشت لذت برده و باید این مجازات، به همه‌ی بدنش برسد و این، از حکمت الله می‌باشد.

سپس پیامبر فرمود: «و هر یک از شما باید چاقویش را تیز کند و حیوانی را که می‌خواهد ذبح نماید، زود راحت کند».

لذا رعایت دو نکته در ذبح، ضروری‌ست: تیز کردن چاقو و راحت کردن حیوان با ذبحِ سریع. یعنی باید چاقو را با قوت بر روی گردن بگذاریم و با قوت بکشیم تا حیوان، زودتر راحت شود. برخی از مردم، یک بار چاقو را روی گردنِ حیوان می‌کشند و شاهرگ‌ها، مری و حلقوم حیوان را در یک مرحله می‌بُرند؛ زیرا چاقو را با قوت می‌گیرند و چاقو نیز تیز و برنده است. در نتیجه حیوان اذیت نمی‌شود.

هم‌چنین برای این منظور، پای خود را روی گردن حیوان بگذارید و سَرَش را با دست چپ خود بگیرید و با دست راست، ذبحش کنید؛ در این حالت، حیوان به سمتِ چپ خوابیده است؛ دست‌ها و پاهایش را آزاد بگذارید تا به‌آسانی حرکت کنند. زیرا اگر دست و پایش را بگیرید، فشارِ زیادی بر او وارد می‌شود و اگر دست‌ها و پاهایش را آزاد بگذارید، برایش بهتر و آسان‌تر است و خونِ بیش‌تری از او در نتیجه‌ی حرکت دست و پا خارج می‌شود و هرچه خون بیش‌تری خارج گردد، بهتر است.

برخی از مردم دست چپِ حیوان را می‌گیرند و آن را به گردنش می‌پیچند و دست دیگر و دو پایش را گرفته، پای خود را روی آن می‌گذارند تا حرکت نکند. این، بر خلافِ سنت است. سنت، این‎ست که پای خود را روی گردنش قرار دهید و دست‌ها و پاهایش را آزاد بگذارید تا حرکت کند. زیرا هم برای حیوان، بهتر و آسان‌تر است و هم خونِ بیش‌تری از او خارج می‌شود.

شاهدِ موضوع از این حدیث، این‎ست که پیامبر فرمود: «الله، نیکی و احسان را در هر کاری، لازم قرار داده است؛ لذا وقتی- کافری ستیزه‌گر یا مجرمی را به‌قصاص یا جانوری موذی را- می‌کُشید، خوب بکُشید و هنگامی که حیوانی را ذبح می‌کنید، خوب ذبح نمایید». و این، از نرمی و ملاطفت است.

ناگفته نماند بر کسی که در نتیجه‌ی مجازات شرعی، مانند حدّ زنا یا به‌قصاص کشته می‌شود، نماز می‌خوانند و مانندِ سایر مسلمانان برایش دعای رحمت و آمرزش می‌کنند؛ امید است که الله او را ببخشد و مشمول رحمتش بگرداند.

اما برای کسی که کافر و مرتد می‌شود، نه دعای رحمت می‌کنند، نه او را غسل می‌دهند و نه با سایر مسلمانان به خاک می‌سپارند؛ مثلاً آدمِ بی‌نماز را که کافر و مرتد است، می‌کشند و غسلش نمی‌دهند، او را کفن نمی‌کنند، بر او نماز نمی‌خوانند و در قبرستان مسلمانان نیز دفنش نمی‌كنند؛ و هرکس برای بی‌نماز دعای رحمت کند، گنه‎کار می‌باشد و به روشِ مؤمنان عمل نکرده است؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَن يَسۡتَغۡفِرُواْ لِلۡمُشۡرِكِينَ وَلَوۡ كَانُوٓاْ أُوْلِي قُرۡبَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُمۡ أَصۡحَٰبُ ٱلۡجَحِيمِ ١١٣﴾ [التوبة: ١١٣]

برای پیامبر و مؤمنان روا نیست که برای مشرکان، پس از آن‌که برایشان روشن شد که آنان دوزخی‌اند، آمرزش بخواهند؛ هرچند خویشاوند باشند.

\*\*\*

75- باب: عفو و گذشت و روی‌گردانی از جاهلان

الله متعال می‌فرماید:

﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ ١٩٩﴾ [الأعراف: ١٩٩]

عفو و گذشت (در پیش) بگیر و به کار نیک و پسندیده فرمان بده و از جاهلان روی بگردان.

و می‌فرماید:

﴿فَٱصۡفَحِ ٱلصَّفۡحَ ٱلۡجَمِيلَ ٨٥﴾ [الحجر: ٨٥]

پس (در برابر بدی‌هایشان) گذشت زیبا و کریمانه‌ای داشته باش.

و می‌فرماید:

﴿وَلۡيَعۡفُواْ وَلۡيَصۡفَحُوٓاْۗ أَلَا تُحِبُّونَ أَن يَغۡفِرَ ٱللَّهُ لَكُمۡ﴾ [النور : ٢٢]

...بلکه عفو و گذشت نمایند. آیا دوست ندارید که الله شما را ببخشد؟

و می‌فرماید:

﴿وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِ﴾ [آل عمران: ١٣٤]

کسانی که خشمشان را فرو می‌خورند و از خطای مردم گذشت می‌کنند.

و می‌فرماید:

﴿وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ٤٣﴾ [الشورى: ٤٣]

و هرکس بردباری ورزد و درگذرد، بداند که چنین روی‌کردی از کارهای بس بزرگ است.

648- وعن عائشة رضي اللَّه عنها أَنَّهَا قالت لِلنَّبِيِّ: هل أَتى عَلَيْكَ يَوْمٌ كَانَ أَشدَّ مِنْ يوم أُحُدٍ؟ قال: «لَقَدْ لَقِيتُ مِنْ قَومِكِ، وكَان أَشدُّ ما لَقِيتُ مِنْهُمْ يوْم العقَبَةِ، إِذْ عرَضْتُ نَفسِي على ابْنِ عَبْدِ يَالِيلَ ابنِ عبْدِ كُلال، فلَمْ يُجِبْنِي إِلى ما أَردْتُ، فَانْطَلَقْتُ وَأَنَا مَهْمُومٌ على وَجْهِي، فلَمْ أَسْتَفِقْ إِلاَّ وَأَنا بقرنِ الثَّعالِب، فَرفَعْتُ رأْسِي، فَإِذا أَنَا بِسحابَةٍ قَد أَظلَّتْنِي، فنَظَرتُ فَإِذا فِيها جِبريلُ فنَادانِي، فقال: إِنَّ اللهَ تعالى قَد سَمِع قَولَ قومِك لَكَ، وَما رَدُّوا عَلَيك، وَقد بعثَ إِلَيك ملَكَ الجبالِ لِتأْمُرَهُ بِمَا شِئْتَ فِيهم؛ فَنَادَانِي ملَكُ الجِبَالِ، فَسلَّمَ عَلیَّ ثُمَّ قال: يا مُحَمَّدُ إِنَّ اللهَ قَد سمعَ قَولَ قَومِكَ لَك، وأَنَا مَلَكُ الجِبال، وقَدْ بَعَثَني رَبِّي إِلَيْكَ لِتأْمُرَني بِأَمْرِك، فَمَا شِئْتَ؟ إِنْ شئْتَ، أَطْبَقْتُ عَلَيهمُ الأَخْشَبَيْن». فَقَالَ النَّبِيُّ: «بلْ أَرْجُو أَنْ يُخْرِجَ اللَّه مِنْ أَصْلابِهِم منْ يَعْبُدُ اللَّه وَحْدَهُ لا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً». [متفقٌ عليه]([[552]](#footnote-552))

**ترجمه:** از عایشه& روایت است که از پیامبر پرسید: آیا روزی سخت‌تر از روز اُحُد بر شما گذشته است؟ پیامبر فرمود: «سختی‌های فراوانی از قومِ تو دیده‌ام. سخت‌ترینش روز عقبه بود؛ آن‌گاه که خود را به "عبد یالیل بن کُلال" عرضه کردم و او خواسته‌ام را نپذیرفت. لذا غمگین شدم و به رویِ خود رفتم و تا "قرن‌الثعالب" به خود نیامدم. آن‌جا سَرَم را بالا گرفتم؛ ابری دیدم که بر من سایه افکنده بود و چون به آن نگاه کردم، جبرئیل را در آن دیدم. مرا ندا داد و گفت: الله متعال، سخنِ قومت و پاسخی را که به تو دادند، شنید. اینک فرشته‌ی کوه‌ها را نزدت فرستاده است تا درباره‌ی آن‌ها هرچه می‌خواهی به این فرشته حکم کنی. سپس فرشته‌ی کوه‌ها مرا ندا داد، به من سلام کرد و گفت: ای محمد! الله، سخنِ قومت و پاسخی را که به تو دادند، شنید. اینک مرا نزدت فرستاده است تا درباره‌ی آن‌ها هرچه می‌خواهی به من دستور دهی؛ چه می‌خواهی؟ اگر بخواهی، دو کوه را بر سرِ ایشان فرود می‌آورم. پیامبر فرمود: «(خیر؛) بلکه امیدوارم الله از نسلِ این‌ها کسانی پدید آورَد که فقط الله یکتا را عبادت کنند و چیزی را شریکش نسازند».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش، ریاض‌الصالحین موضوعی تحت عنوان عفو و گذشت و روی‌گردانی از جاهلان باب کرده و سپس آیاتی در این باب ذکر نموده است که پیش‌تر به شرح و توضیح آن‌ها پرداختیم. آن‌گاه حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که عایشه& می‌گوید: از پیامبر پرسیدم: «آیا روزی سخت‌تر از اُحُد بر شما گذشته است؟» زیرا روز احد یکی از سخت‌ترین روزهای پیامبر بود. در جنگ بدر که در سالِ دوم هجری روی داد، تعدادی از سران قریش کشتند؛ از این‌رو مشرکان قریش برای انتقام‌جویی از شکستِ خفت‌بارشان در بدر، در شوال سال سوم هجری جنگ احد را به‌راه انداختند. آن‌ها گرد هم آمدند تا به مدینه یورش ببرند و با پیامبر بجنگند. وقتی پیامبر از سازماندهی و حرکتِ سپاه قریش باخبر شد، با یارانش مشورت کرد که آیا در درون مدینه در برابر قریشیان بایستند یا برای مقابله با آن‌ها از مدینه بیرون بروند؟ نظرِ جوانان پرشور و مسلمانانی که در بدر حضور نیافته بودند، این بود که برای پیکار با قریشیان به بیرونِ مدینه بروند. لذا هزار رزمنده با پیامبر از مدینه خارج شدند؛ اما حدودِ یک‌سوم آن‌ها که منافق بودند، از نیمه‌ی راه برگشتند و گفتند: اگر مطمئن بودیم که جنگی روی می‌دهد، حتماً با شما می‌آمدیم. بدین‌سان از همراهی با پیامبر و یارانش شانه خالی کردند و شمارِ لشکر اسلام به هفتصد نفر کاهش یافت. پیامبر لشکر اسلام را به بهترین شکلِ ممکن در دامنه‌ی احد سازماندهی کرد تا این‌که تنور جنگ داغ شد و مسلمانان در ابتدای روز، مشرکان را به عقب راندند؛ در گردونه‌ی جنگ سپاه مسلمانان بر عرصه‌ی کارزار مسلط بود. از این‌رو مشرکان گریختند و مسلمانان شروع به جمع‌آوری غنایم کردند. پیامبر پنجاه نفر از تیراندازانِ ماهر را بر گردنه‌ی کوه گماشت تا از پُشت لشکر، از مسلمانان پشتیبانی کنند. وقتی تیراندازان دیدند که مسلمانان به جمع‌آوریِ غنایم مشغول شده‌اند، گفتند: باید پایین برویم به برادران مسلمان خود در جمع‌آوری غنایم کمک نماییم؛ فرمانده‌ی آن‌ها، یعنی عبدالله بن جبیر به آن‌ها یادآوری کرد که پیامبر دستور داده است که تحت هیچ شرایطی آن‌جا را ترک نکنند؛ چه گردونه‌ی جنگ به نفع مسلمانان باشد و چه به زیانِ آنان. اما بیش‌تر آن‌ها عجله کردند و گردنه‌ی کوه را رها نمودند. بدین‌سان پُشتِ مسلمانان خالی شد و سواره‌نظام قریش از جمله خالد بن ولید و عکرمه بن ابوجهل، این فرصت را غنیمت دانستند و کوه را دور زدند و مسلمانان را از پشت، غافل‌گیر کردند. گفتنی‎ست: این دو، یعنی خالد و عکرمه$ بعدها مسلمان شدند و در جرگه‌ی اسب‌سوارانِ نام‌دار اسلام در میدان نبرد و جهاد قرار گرفتند و این، فضل خداست که به هر کس بخواهد، عنایت می‌کند.

حمله‌ی غافلگیرانه‌ی دشمن، به شهادت هفتاد تن از مسلمانان و در رأسشان، شیر خدا و پیامبرش، حمزه بن عبدالمطلب منجر شد؛ وی، عموی پیامبر بود. پیامبر حمزه را دوست داشت و به او احترام می‌گذاشت.

صورتِ پیامبر زحمی شد و خونِ زیادی روی صورتش را گرفت؛ به‌گونه‌ای که فاطمه& خون را از روی صورت پدر شُست و وقتی خون بند نمی‌آمد، فاطمه& شاخه‌ای از درخت خرما را آتش می‌زد و خاکسترِ آن را روی صورت پیامبر می‌ریخت تا خون، بند آید. در این ماجرا دندان‌ِ پیشینِ پیامبر شکست. خلاصه این‌که روز احد یکی از سخت‌ترین روزهای پیامبر بود. الله متعال در این‌باره می‌فرماید:

﴿أَوَلَمَّآ أَصَٰبَتۡكُم مُّصِيبَةٞ قَدۡ أَصَبۡتُم مِّثۡلَيۡهَا قُلۡتُمۡ أَنَّىٰ هَٰذَاۖ قُلۡ هُوَ مِنۡ عِندِ أَنفُسِكُمۡۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ١٦٥ وَمَآ أَصَٰبَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡتَقَى ٱلۡجَمۡعَانِ فَبِإِذۡنِ ٱللَّهِ وَلِيَعۡلَمَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٦٦﴾ [آل عمران: ١٦٥، ١٦٦]

چرا هنگامی که در (جنگ احد) تلفاتی به شما وارد شد که خودتان دو برابرش را (در جنگ بدر) به دشمن وارد کرده بودید، گفتید: این آسیب از کجا به ما رسید؟ بگو: از ناحیه‌ی خودتان بود. همانا الله بر هر کاری تواناست. آن‌چه در روز رویارویی دو گروه به شما رسید، به خواستِ الله بود تا مومنان و منافقان شناخته شوند.

لذا این اتفاق که به خواستِ الله روی داد، در نهایت به نفع مسلمانان بود. آن روز بر پیامبر و یارانش سخت و دشوار تمام شد. شهدا را با خود به مدینه آوردند، اما پیامبر دستور داد آن‌ها را به محل شهادتشان بازگردانند تا روز قیامت از همان مکانی برانگیخته شوند که آن‌جا به شهادت رسیدند. #و أرضاهم.

عایشه& از پیامبر پرسید: «آیا روزی سخت‌تر ازاحد بر شما گذشته است؟» پیامبر فرمود: بله؛ و آن‌گاه جریان سفرش به "طائف" را بازگو کرد. انگیزه‌ی این سفر این بود که قریشیان (اهالی مکه) از دعوتِ پیامبر استقبال نکردند. از این‌رو به طائف رفت تا پیام الله را به آن‌ها برساند؛ اما آن‌ها از اهالی مکه نادان‌تر بودند. آن‌ها نه تنها دعوت پیامبر را نپذیرفتند، بلکه اوباش شهرشان را بر ضدّ پیامبر برانگیختند و خود و دیگر بی‌خردان شهر، دو صف در دو سوی مسیر پیامبر تشکیل دادند و شروع به سنگ زدن و ناسزاگویی کردند؛ آن‌قدر به پیامبر سنگ زدند که پاهایش زخمی شد. بدین‌سان پیامبر غمگین و دل‌شکسته طایف را ترک کرد و به‌اصطلاح به رویِ خود رفت؛ وقتی به "قرن‌الثعالب" رسید، به خود آمد. ابری بر سَرَش سایه انداخت؛ رسول‌الله سرش را بلند کرد و جبرئیل را در میانِ ابر دید. جبرئیل عرض کرد: فرشته‌ی کوه‌ها با من است و به تو سلام می‌گوید. فرشته‌ی کوه‌ها به پیامبر سلام کرد و گفت: «ای محمد! الله، سخنِ قومت و پاسخی را که به تو دادند، شنید. اینک مرا نزدت فرستاده است تا درباره‌ی آن‌ها هرچه می‌خواهی به من دستور دهی؛ چه می‌خواهی؟ اگر بخواهی، دو کوه مکه را بر سرِ ایشان فرود می‌آورم». اما پیامبر از روی دورنگری و بردباری‌‌اش فرمود: «(خیر؛) بلکه امیدوارم الله از نسلِ این‌ها کسانی پدید آورَد که فقط الله یکتا را عبادت کنند و چیزی را شریکش نسازند». همین‌گونه هم شد؛ الله متعال از نسل این مشرکان که پیامبر را آزردند، نسلی موحد و یکتاپرست پدید آورد که تنها او راعبادت می‌کنند و چیزی را شریکش نمی‌سازند.

از این حدیث معلوم می‌شود سختی‌هایی که در سفر طائف بر پیامبر گذشت، بیش از سختی‌های احد بود؛ سختی‌های فراوانی بر رسول‌الله گذشت، اما ایشان شکیبایی ورزید. یکی از این سختی‌ها، این بود که روزی پیامبر در سایه‌ی کعبه، به سجده رفته بود و نماز می‌خواند. اگر کسی در مسجدالحرام قاتلِ پدرش را ببیند، او را نمی‌کُشد؛ اما یکی از بی‌خردانِ قریش همین‌که پیامبر را در حالِ سجده و نماز دید، گفت: بروید و شکمبه‌ی گوسفندی را که فلانی‌ها کشته‌اند، بیاورید و آن‌گاه که محمد در سجده بود، روی پُشتش بگذارید. لذا وقتی پیامبر به سجده رفت، برای اهانت به وی شکمبه‌ی گوسفند را روی پشتش گذاشتند. پیامبر هم‌چنان در سجده ماند تا این‌که دخترش فاطمه& آمد و شکمبه را از روی پشت ایشان برداشت؛ آن‌گاه پیامبر از سجده برخاست و چون سلام داد و نمازش را تمام کرد، برای این دسته از قریشیان بددعایی نمود.

شاهدِ موضوع این‌جاست که پیامبر اذیت و آزار فراوانی متحمل می‌شد، اما با این حال از آن‌ها می‌گذشت و امیدوار بود که هدایت شوند؛ از این‌رو الله متعال او را به خواسته‌اش رساند و موفقیت، و فتح و پیروزی نصیبش کرد. لذا هر انسانی باید در برابر اذیت و آزاری که به او می‌رسد، شکیبایی ورزد و منتظر گشایشی از سوی الله متعال باشد؛ به‌ویژه هنگامی که در راه الله اذیت و آزار می‌بیند. پیامبر فرموده است: «واعْلَمْ أنّ النَّصْرَ مَعَ الصَّبْر، وأَنَّ الْفَرَجَ مَعَ الْكَرْب، وأَنَّ مَعَ الْعُسرِ يُسْراً».([[553]](#footnote-553)) یعنی:   
  
«به‌یقین پیروزی و موفقیت با صبر و شکیبایی‌ست و گشایش، با تحمل رنج و سختی؛ و در کنار هر سختی، آسانی‌ست».

\*\*\*

649- وعنها قالت: ما ضرَبَ رسولُ اللَّه شَيْئًا قَطُّ بِيَدِهِ، ولا امْرأَةً ولا خادِمًا إِلاَّ أَنْ يُجَاهِدَ في سَبِيل اللَّه، وما نِيل مِنْهُ شيءٌ قَطُّ فَيَنتَقِمَ مِنْ صاحِبِهِ إِلاَّ أَنْ يُنتَهَكَ شَيءٌ مِن مَحَارِمِ اللَّهِ تعالى، فَيَنْتَقِمَ للَّهِ تعالى. [روایت مسلم]([[554]](#footnote-554))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: «رسول‌الله هرگز هیچ چیزی یا هیچ زن یا خدمت‌کاری را به دست خویش نزد؛ مگر زمانی که در راه الله جهاد می‌کرد. هیچ‌گاه در هیچ موردی برای خود انتقام نگرفت، مگر این‌که حرمت دین الله متعال شکسته می‌شد که در این صورت به‌خاطر الله انتقام می‌گرفت».

650- وعن أَنس قال: كُنتُ أَمْشِي مَعَ رسول اللَّه وعليه بُردٌ نَجْرَانِيٌّ غلِيظُ الحَاشِيةِ، فأَدركَهُ أَعْرَابِيٌّ، فَجَبَذَهُ بِرِدَائِهِ جَبْذَةً شَديدَةً، فَنظرتُ إلى صَفحةِ عاتِقِ النَّبِيِّ وقَد أَثَّرَتْ بِها حَاشِيةُ الرِّداءِ مِنْ شِدَّةِ جَبذَتِهِ، ثُمَّ قال: يَا مُحَمَّدُ مُرْ لِي مِن مالِ اللَّهِ الذي عِندَك. فالتَفَتَ إِلَيْه، فضحِك، ثُمَّ أَمر لَهُ بعَطَاء. [متفقٌ عليه]([[555]](#footnote-555))

**ترجمه:** انس می‌گوید: با رسول‌الله قدم می‌زدم و ایشان روپوشی نجرانی بر تن داشت که دارای حاشیه‌ای ضخیم بود. صحرانشینی به ایشان رسید و روپوش پیامبر را گرفت و آن را سخت کشید؛ به گردن پیامبر نگاه کردم، اثرِ حاشیه‌ی ردا (روپوش) را که به‌شدت کشیده شده شده بود، روی گردنِ پیامبر دیدم. سپس آن مرد گفت: ای محمد! دستور بده از مالِ خداوند که نزدِ توست، به من هم بدهند. پیامبر نگاهی به او انداخت، تبسم کرد و دستور داد که چیزی به او ببخشند.

**شرح**

مؤلف/ حدیثی بدین مضمون نقل کرده که عایشه& گفته است: «رسول‌الله هرگز هیچ چیزی یا هیچ زن یا خدمت‌کاری را به دست خویش نزد؛ مگر زمانی که در راه الله جهاد می‌کرد». و این، از بزرگوارِي پیامبر بود که «هیچ‌گاه در هیچ موردی برای خود انتقام نگرفت». زیرا درباره حقوق شخصی، تصمیم با خودش بود که ببخشد یا حقش را بگیرد؛ اما اگر حرمت دین الله متعال شکسته می‌شد، به هیچ عنوان کوتاه نمی‌آمد و به‌خاطر الله انتقام می‌گرفت. زیرا پیامبر به هیچ‌کس اجازه نمی‌داد به کاری که مایه‌ی خشم پروردگار است، ادامه بدهد. لذا شایسته است که انسان در رابطه با مسایل شخصیِ خود، عفو و گذشت پیشه نماید؛ اما اگر حرمت دین الله شکست، کوتاه نیاید و به هیچ‌کس اجازه ندهد که در شریعت الهی قانون‌شکنی کند.

یکی از احادیثی که مؤلف/ در این باب ذکر کرده، داستان صحرانشینی‌ست که روپوشی نجرانی بر تنِ پیامبر دید و آن را به‌شدت کشید؛ به‌گونه‌ای که حاشیه‌ی ضخیم روپوش، بر گردن پیامبر اثر گذاشت. رسول‌الله نگاهی به این مرد انداخت؛ دریافت صحرانشینی‌ست که چیزی می‌خواهد. لذا پیامبر لبخندی زد و دستور داد که چیزی به او ببخشند. حتی اخم نفرمود و چهره در هم نکشید؛ بلکه لبخند زد و دستور داد که چیزی به او ببخشند! حال اگر کسی با ما چنین برخوردی بکند، چه می‌کنیم؟ حداقل کتکش می‌زنیم. الله متعال درباره‌ی پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم: ٤]

و بی‌گمان تو، بر اخلاق بزرگی قرار داری.

این از اخلاق سترگ پیامبر بود که به آن مرد نگاه کرد، تبسمی فرمود و چیزی به او بخشید.

آری؛ شایسته است که انسان صبر و حوصله داشته باشد و وقتی مردم خشمگین می‌شود، او کوتاه بیاید. از معاویه پرسیدند: چگونه مردم را رهبری می‌کنی؟ - زیرا معاویه به حکمت و سیاست، معروف بود.- فرمود: «قید و بندِ ارتباط من با آن‎ها مانندِ مو، باریک است؛ اگر آن‌ها این مو را بگیرند، من در پیِ آن‌ها می‌روم و اگر من، این مو را در دست داشته باشم، آن‌ها به دنبالِ من می‌آیند و بدین‌سان این موی باریک، گسسته نمی‌شود». منظورش این بود که من در ارتباط با دیگران، سخت‌گیر نیستم. و این، از حُسنِ سیاست او بود که مردم را بدین‌شکل رهبری می‌نمود؛ وقتی به او روی می‌آوردند، از آن‌ها به‌گرمی ا‌ستقبال می‌کرد و وقتی می‌دید که به او پشت کرده‌اند، خود در پیِ آنان می‌رفت تا آن‌ها را از دست ندهد.

لذا چه خوب است که انسان همانندِ پیامبر همواره در رفتار و منشِ خویش، نرم‌خوی و بردبار باشد. از الله متعال درخواست می‌کنم که به ما رفتار، اخلاق و منش نیکو عنایت بفرماید.

\*\*\*

651- وعن ابن مسعودٍ قال: كأَنِّي أَنظُرُ إلى رسول اللَّه يَحْكِي نَبِيًّا مِن الأَنبياءِ صلوَاتُ اللَّهِ وَسلامُه عَلَيهم، ضَرَبَهُ قَومُهُ فَأَدْمَوْهُ، وَهُوَ يَمسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجهِهِ، ويقول: «اللَّهُمَّ اغفِرْ لِقَومِي فَإِنَّهُم لا يَعْلَمُونَ». [متفقٌ عليه]([[556]](#footnote-556))

**ترجمه:** ابن‌مسعود می‌گوید: گویا اینک رسول‌الله را می‌بینم که داستانِ یکی از پیامبران را بازگو می‌کند که قومش او را زده و خون‌آلود کرده بودند و او، خون را از صورتش پاک می‌نمود و می‌گفت: «یا الله! قومِ مرا ببخش؛ زیرا آن‌ها نمی‌فهمند».

652- وعنْ أَبِي هُريرةَ أَن رسولَ اللَّه قال: «لَيْسَ الشديدُ بالصُّرَعةِ إِنمَّا الشديدُ الَّذي يمْلِكُ نَفسَهُ عِنْد الْغَضَبِ». [متفقٌ عليه]([[557]](#footnote-557))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «پهلوان، کسی نیست که رقیب (هماوردش) را به زمین بزند؛ پهلوان، کسی‌ست که هنگام خشم، خودش را کنترل کند».

**شرح**

از دیگر احادیثی که نووی/ در باب «عفو و گذشت و روی‌گردانی از جاهلان» ذکر کرده، حدیثی‌ست بدین مضمون که ابن‌مسعود می‌گوید: گویا اینک رسول‌الله را می‌بینم که داستانِ یکی از پیامبران را بازگو می‌کند که قومش او را زده و خون‌آلود کرده بودند و او، خون را از صورتش پاک می‌نمود و می‌گفت: «یا الله! قومِ مرا ببخش؛ زیرا آن‌ها نمی‌فهمند».

این، از حلم و بردباری پیامبران و صبری بود که در برابر اذیت و آزار قومشان داشتند؛ می‌دانید که پیامبران اذیت و آزار فراوانی از قوم خویش دیدند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَلَقَدۡ كُذِّبَتۡ رُسُلٞ مِّن قَبۡلِكَ فَصَبَرُواْ عَلَىٰ مَا كُذِّبُواْ وَأُوذُواْ حَتَّىٰٓ أَتَىٰهُمۡ نَصۡرُنَاۚ﴾ [الأنعام: ٣٤]

پیش از تو نیز پیامبرانی تکذیب شدند و در برابر تکذیبِ دیگران شکیبایی نمودند و اذیت و آزار دیدند تا آن‌که یاری ما به آنان رسید.

رسول‌الله داستان یکی از این پیامبران را بازگو نمود و فرمود: «قومش او را زدند و خون‌آلودش کردند و او، خون را از صورتش پاک می‌نمود و می‌گفت: یا الله! قومِ مرا ببخش؛ زیرا آن‌ها نمی‌فهمند».

گویا این قوم، مسلمان بوده‌اند؛ و چون با پیامبرشان درگیر شدند و خون‌آلودش کردند، برایشان دعای آمرزش کرد؛ اگر مسلمان نبودند برای آن‌ها دعای هدایت می‌نمود. اما دعای مغفرت کرد. لذا چنین به‌نظر می‌رسد که مسلمان بوده‌اند. البته این پیامبر حق داشت که از حقّ خویش بگذرد؛ از این‌رو دیدگاه صحیح، این‎ست که اگر کسی به پیامبر ناسزا گفت و سپس توبه کرد، توبه‌اش پذیرفته می‌شود، اما باید اعدام گردد؛ ولی اگر کسی به الله ناسزا گفت و سپس توبه نمود، توبه‌اش پذیرفته می‌شود و نباید اعدامش کرد. این، بدین معنا نیست که جُرمِ ناسزاگویی به پیامبر از ناسزاگویی به الله بیش‌تر است؛ بلکه جُرم دشنام دادن به الله از دشنام‌گویی به پیامبر بدتر و شدیدتر است؛ ولی الله متعال به ما خبر داده که از حقّ خود می‌گذرد و توبه‌ی کسی را که توبه کند، می‌پذیرد. اما پیامبر وفات کرده است و وقتی کسی به پیامبر ناسزا بگوید و سپس توبه کند، الله متعال توبه‌اش را می‌پذیرد و کفری را که به سبب ناسزاگویی به پیامبر مرتکب شده است، می‌بخشد؛ ولی از آن‌جا که حقّ پیامبر به قوّت خود باقی‌ست، باید این شخص را اعدام کرد.

سپس مؤلف/ حدیثی از ابوهریره نقل کرده که پیامبر فرموده است: «پهلوان، کسی نیست که رقیب (هماوردش) را به زمین بزند؛ پهلوان، کسی‌ست که هنگام خشم، خودش را کنترل کند». مردم، کسی را پهلوان می‌پندارند که هنگام کُشتی یا رویارویی با حریفانش، آن‌ها را نقش زمین کند. مردم، چنین کسی را قهرمان یا پُرزور می‌دانند؛ ولی رسول‌الله بیان فرموده است که در حقیقت، چنین کسی، پهلوان نیست؛ بلکه: «پهلوان، کسی‌ست که هنگام خشم، خویشتن‌دار باشد». کُشتی- با پوشش و لباسِ مناسب- یکی از ورزش‌های مباح است که پیامبر نیز انجام داده است؛ چنان‌که با رکانه بن یزید کشتی گرفت و شکستش داد؛ رکانه، کسی بود که هیچ کس او را در کُشتی شکست نمی‌داد، از پیامبر شکست خورد.

لذا پهلوان واقعی، کسی‌ست که وقتی نفس و امیال درونی، بخواهند او را با خشم و عصبانیت، به زمین بزنند، بر خود مسلّط باشد. زیرا خشم و عصبانیت، آتشی‌ست که شیطان در قلبِ انسان می‌اندازد و بدین‌سان خونِ انسان به‌جوش می‌آید. اگر کسی قوی باشد، بر خود چیره می‌شود و اگر ضعیف باشد، نمی‌تواند خود را کنترل کند و چه‌بسا سخنی می‌گوید یا عملی انجام می‌دهد که پشیمانی به‌بار می‌آورد. از این‌رو پیامبر به شخصی که از ایشان درخواست نصیحت کرد، فرمود: «خشمگین مشو». آن شخص چندین بار تقاضای نصیحت کرد و پیامبر هر بار به او فرمود: «خشمگین مشو».([[558]](#footnote-558)) زیرا همان‌گونه که بارها مشاهده شده است، گاه خشم، باعث می‌شود که انسان به خود دشنام دهد یا به دین و پروردگارش ناسزا بگوید یا همسرش را طلاق دهد یا ظرفی بشکند یا لباسش را آتش بزند؛ بسیاری از حوادث، نتیجه‌‌ی خشم و غضب یا جنونِ ناشی از عصبانیت است.

**از این‌رو قولِ راجح این‎ست که:** اگر انسان به‌اندازه‌ای خشمگین شود که درک نکند چه می‌گوید، سخنش اعتبار ندارد؛ اگر لفظِ طلاق بر زبان بیاورد، همسرش طلاق نمی‌شود. زیرا به‌اختیار خود نبوده و طلاقی که به‌اختیار نباشد، حکم طلاقِ مُکرَه (مجبور) را دارد.

76- باب: تحمل اذیت و آزار

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱلۡكَٰظِمِينَ ٱلۡغَيۡظَ وَٱلۡعَافِينَ عَنِ ٱلنَّاسِۗ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ١٣٤﴾

[آل عمران: ١٣٤]

کسانی که خشمشان را فرو می‌خورند و از خطای مردم گذشت می‌نمایند. و الله نیکوکاران را دوست دارد.

و می‌فرماید:

﴿وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ٤٣﴾ [الشورى: ٤٣]

و هرکس بردباری ورزد و درگذرد، بداند که چنین روی‌کردی از کارهای بس بزرگ است.

653- وعنْ أبي هريرة أَنَّ رجلاً قال: يا رسول اللَّه إِنَّ لي قَرابَةً أَصِلُهُمْ وَيَقْطَعُوني، وَأُحسِنُ إِلَيْهِمِ وَيُسيئُونَ إِليَّ، وأَحْلُمُ عنهُمْ وَيجْهلُونَ علَيَّ، فقال: «لَئِنْ كُنْتَ كما قُلْتَ، فَكَأَنَّمَا تُسِفُّهُمُ المَلَّ، ولا يَزَالُ معكَ مِنَ اللَّهِ ظهِيرٌ عَلَيْهِمْ ما دمْتَ عَلَى ذَلكَ». [روایت مسلم]([[559]](#footnote-559))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: مردی، عرض کرد: ای رسول‌خدا! من، خویشاوندانی دارم که با آنان ارتباط برقرار می‌کنم، ولی آن‌ها با من ارتباط ندارند؛ و من، به آنان نیکی می‌کنم، ولی آن‌ها به من بدی می‌کنند؛ من، در برابر بدی‌هایشان شکیبایی می‌ورزم، ولی آن‌ها باز هم به من بدی می‌کنند. پیامبر فرمود: «اگر همین‌گونه باشی که گفتی، گویا خاکستر داغ به آنان می‌خورانی و تا زمانی که به همین روش عمل کنی، پشتیبانی از سوی الله در برابرِ آنان با تو خواهد بود».

**شرح**

مؤلف/ بابی بدین نام گشوده است: «تحمل اذیت و آزار». اذیت و آزار، شامل هر سخن یا عمل یا هر چیزِ دیگری می‌شود که انسان را می‌رنجاند و او را آزرده‌خاطر می‌گرداند و می‌تواند درباره‌ی مسایل دینی یا دنیوی باشد. اگر کسی به‌خاطر دینش مورد اذیت و آزار قرار بگیرد، پیامبران بزرگوار صلوات‌الله وسلامه علیهم، الگوی نیکی برای او هستند که به‌پیروی از آنان، شکیبایی ورزد. زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ فَإِذَآ أُوذِيَ فِي ٱللَّهِ جَعَلَ فِتۡنَةَ ٱلنَّاسِ كَعَذَابِ ٱللَّهِۖ﴾ [العنكبوت: ١٠]

و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: «به الله ایمان آوردیم» و چون در راه الله اذیت و آزار ببینند، اذیت و آزار مردم را مانند عذاب الله می‌شمارند.

یعنی وقتی در راه الله یا به‌خاطر دین و امر به معروف و نهی از منکر اذیت و آزاری به آن‌ها می‌رسد، این آزمون را عذاب می‌پندارند و جا می‌زنند.

پیامبران الهی، اذیت و آزار فراوانی متحمل شدند تا این‌که نصرت و یاری الله به آن‌ها رسید.

آدمِ دین‌دار و هم‌چنین کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند، به‌طور قطع با موانع و اذیت و آزار دیگران روبه‌رو می‌شود؛ اما باید شکیبا باشد. اگر شکیبایی ورزد، فرجامِ نیکی خواهد داشت و به نتایج مطلوبی دست خواهد یافت؛ زیرا فرجام نیک از آنِ پرهیزگاران است. هرکس متناسب با میزان دین‌ و ایمانش مورد آزمایش قرار می‌گیرد و الله متعال برای آزمایش او، کسی را بر وی چیره می‌گرداند تا او را بیازارد؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَعۡبُدُ ٱللَّهَ عَلَىٰ حَرۡفٖۖ فَإِنۡ أَصَابَهُۥ خَيۡرٌ ٱطۡمَأَنَّ بِهِۦۖ وَإِنۡ أَصَابَتۡهُ فِتۡنَةٌ ٱنقَلَبَ عَلَىٰ وَجۡهِهِۦ خَسِرَ ٱلدُّنۡيَا وَٱلۡأٓخِرَةَۚ ذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡخُسۡرَانُ ٱلۡمُبِينُ١١﴾ [الحج : ١١]

و برخی از مردم الله را در حاشیه و با شک و دودلی عبادت می‌کنند. اگر خیری به آنان برسد، به آن آرامش می‌یابند و اگر بلایی به آنان برسد، روی‌گردان می‌شوند؛ در دنیا و آخرت زیان می‌بینند. این، همان زیان آشکار است.

برخی از مردم، عبادت قوی و ثابتی ندارند؛ تا زمانی که در عافیت و آرامش به‌سر می‌برند، آسوده‌خاطرند و همین‌که اذیت و آزاری به آن‎ها می‌رسد یا شبهه‌ای برای آن‌ها پیش می‌آید، روی‌گردان می‌شوند و به دنیا و آخرت خود زیان می‌زنند. لذا صبر و شکیبایی در راه الله و در مسیر دین و ایمان، واجب است.

و اما در رابطه با اذیت و آزاری که به‌خاطر دنیا و معاملات دنیوی به انسان می‌رسد، اختیار با انسان است که صبر نماید و از حقّش بگذرد یا حقّ خود را بگیرد. البته صبر و شکیبایی، بهتر است؛ مگر آن‌که صبر و حوصله، به دشمنی و عداوت بینجامد که در این صورت گرفتنِ حق برتر می‌باشد.

فرض کنید همسایه‌ای دارید که با صدابلندی یا کوبیدن دیوار و صداهای ناهنجار یا پارک کردن ماشینش در مقابلِ خانه‌ی شما، باعث اذیت و آزارتان می‌گردد. خُب؛ حق با شماست و او، شما را در راه الله و به‌خاطر دین و ایمانتان نیازرده است. در چنین مواردی تصمیم با شماست؛ اگر بخواهید، صبر کنید و امیدوار باشید که خداوند گشایشی بدهد و از شرّ همسایه‌ی مردم‌آزار راحت شوید. و اگر بخواهید، می‌توانید حقّتان را از او بگیرید؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿وَلَمَنِ ٱنتَصَرَ بَعۡدَ ظُلۡمِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَا عَلَيۡهِم مِّن سَبِيلٍ ٤١﴾ [الشورى: ٤١]

و کسی که پس از ستم‌دیدن خویش انتقام بگیرد، ایراد و عتابی بر چنین کسانی نیست.

و صبر و شکیبایی بهتر است؛ به‌شرطی که این امر بر گستاخی و ظلم و تعدّی همسایه‌ی مردم‌آزار یا فردِ ظالم نیفزاید. در غیر این صورت بهتر است که حقّ خود را بگیرید تا بدین‌سان او را از ظلم و ستم بازدارید.

سپس مؤلف/ دو آیه ذکر کرده است که پیش‌تر به شرح و توضیح آن‌ها پرداختیم؛ یعنی آیه‌ی 134 سوره‌ی «آل‌عمران» و آیه‌ی 43 سوره‌ی «شوری».

و آن گاه حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که ابوهریره می‌گوید: مردی، عرض کرد: ای رسول‌خدا! من، خویشاوندانی دارم که با آنان ارتباط برقرار می‌کنم، ولی آن‌ها با من ارتباط ندارند؛ و من، به آنان نیکی می‌کنم، ولی آن‌ها به من بدی می‌کنند؛ من، در برابر بدی‌هایشان شکیبایی می‌ورزم، ولی آن‌ها باز هم به من بدی می‌کنند. پیامبر فرمود: «اگر همین‌گونه باشی که گفتی، گویا خاکستر داغ به آنان می‌خورانی و تا زمانی که به همین روش عمل کنی، پشتیبانی از سوی الله در برابرِ آنان با تو خواهد بود». خاکسترِ داغ به آنان می‌خورانی، کنایه از این‎ست که همه‌ی این‌ها به نفع توست.

صله‌ی رحم یا پیوند خویشاوندی، این نیست که انسان، در پاسخ پیوندی که خویشانش با او دارند، با آن‌ها ارتباط داشته باشد؛ بلکه صله‌ی رحم در حقیقت، این‎ست که انسان با خویشاوندانی که با او ارتباط ندارند، رابطه داشته باشد. خلاصه این‌که انسان باید در برابر اذیت و آزار خویشاوندان، همسایگان و دوستانش شکیبا باشد و تا زمانی که شکیبایی ورزد، در برابرشان پشتیبانی از سوی الله خواهد داشت؛ یعنی این، به نفع او و به زیانِ آن‌هاست.

\*\*\*

77- باب: خشم و غضب برای دفاع از دین الله متعال در هنگامی که نسبت به شریعت، حرمت‌شکنی شود (و احکام الهی رعایت نگردد)

الله متعال می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَۖ وَمَن يُعَظِّمۡ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ﴾ [الحج : ٣٠]

(حُکم) این‎ست و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الاهی را بزرگ بدارد، بی‌گمان این عمل برایش نزد پروردگارش نیک است.

و می‌فرماید:

﴿إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ ٧﴾ [محمد : ٧]

اگر (دین) الله را یاری کنید، (الله) شما را یاری می‌کند. و گام‌هایتان را استوار می‌سازد.

در این‌باره می‌توان به حدیث عایشه& اشاره کرد که در باب «عفو و گذشت» ذکر شد.([[560]](#footnote-560))

654- وعن أبي مسعود عقبة بن عمرو البدريِّ قال: جَاءَ رَجُلٌ إلى النَّبِيِّ فقال: إنِّي لأتَأَخَّر عَن صَلاةِ الصُّبْحِ مِن أجْلِ فلانٍ مِما يُطِيل بِنَا، فمَا رَأَيْتُ النَّبِيَّ غَضِبَ فِي موعِظَةٍ قَطُّ أَشدَّ ممَّا غَضِبَ يَومئِذٍ، فقال: «يَا أَيهَا النَّاس! إنَّ مِنكم مُنَفِّرين؛ فأَيُّكُمْ أَمَّ النَّاسَ فَليُوجِزْ، فإنَّ مِنْ ورائِهِ الكَبيرَ والصَّغيرَ وذا الحَاجَةِ». [متفق عليه]([[561]](#footnote-561))

**ترجمه:** ابومسعود، عقبه بن عمرو بدری می‌گوید: مردی نزد پیامبر آمد و گفت: من دیرتر به نماز صبح می‌آیم؛ زیرا فلان‌امام، نماز را طول می‌دهد. - ابومسعود می‌گوید:- پیامبر را در خطابه‌ی آن روز چنان خشمگین دیدم که پیش‌تر او را در هیچ خطابه‌ای این‌همه خشمگین ندیده بودم. فرمود: «ای مردم! برخی از شما دیگران را از دین گریزان می‌کنید. لذا هرکس از شما پیش‌نمازِ مردم می‌شود، نماز را کوتاه بخواند؛ زیرا در میان نمازگزاران، افرادِ سال‌خورده، خردسال و کسانی هستند که کارِ فوری دارند».

**شرح**

حافظ نووی/ در کتابش ریاض‌الصالحین، می‌گوید: «باب: خشم و غضب برای دفاع از دین الله متعال در هنگامی که نسبت به شریعت، حرمت‌شکنی شود (و احکام الهی رعایت نگردد)».

خشم و غضب، چندین سبب دارد؛ از جمله انتقام برای خویشتن. یعنی کسی کاری می‌کند که خشم و عصبانیت انسان را برمی‌انگیزد و در نتیجه انسان، برای خود انتقام می‌گیرد. این این خشم و غضب نهی شده است؛ زیرا شخصی به پیامبر گفت: مرا نصیحت کن. فرمود: «خشمگین مشو». او چندین بار درخواست نصیحت کرد و پیامبر فرمود: «خشمگین مشو».

یکی دیگر از اسباب خشم و غضب، خشمگین شدن به‌خاطرِ الله می‌باشد. بدین‌سان که انسان، شاهدِ حرمت‌شکنی نسبت به دینِ الله یا شاهد پایمال شدنِ احکام الهی باشد؛ در نتیجه از روی غیرت دینی‌اش یا برای حمایت از دین الله، خشمگین شود. چنین خشمی، نیک و پسندیده است و اجر و ثواب دارد. زیرا این، سنّتِ پیامبر است و در مفهوم این آیه نیز می‌گنجد که الله متعال می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَۖ وَمَن يُعَظِّمۡ حُرُمَٰتِ ٱللَّهِ فَهُوَ خَيۡرٞ لَّهُۥ عِندَ رَبِّهِۦ﴾ [الحج : ٣٠]

(حُکم) این‎ست و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الاهی را بزرگ بدارد، بی‌گمان این عمل برایش نزد پروردگارش نیک است.

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَن يُعَظِّمۡ شَعَٰٓئِرَ ٱللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقۡوَى ٱلۡقُلُوبِ ٣٢﴾ [الحج : ٣٢]

و هر کس، نشانه‌ها و شعایر الاهی را بزرگ و گرامی بدارد، بی‌گمان این امر از تقوای دل‌هاست.

گرامی‌داشت شعایر و نشانه‌های الهی، این‎ست که انسان آن‌ها را بزرگ بدارد و نسبت به توهین به این شعایر، بی‌تفاوت نباشد؛ بلکه خشمگین شود و به دفاع از شعایر الاهی برخیزد و با امر به معروف و نهی از منکر و دیگر روش‌های شرعی، دین الله را یاری دهد.

سپس مؤلف/ این آیه را ذکر کرده است که الله متعال می‌فرماید:

﴿إِن تَنصُرُواْ ٱللَّهَ يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ ٧﴾ [محمد : ٧]

اگر (دین) الله را یاری کنید، (الله) شما را یاری می‌کند. و گام‌هایتان را استوار می‌سازد.

منظور از نصرت الله در این آیه، یاری دین اوست؛ زیرا الله از همه، بی‌نیاز است و نیازی به نصرت و یاری ندارد. نصرت و یاری دین، به معنای دفاع و حمایت از دین و خشم و غضب در زمانی‌ست که نسبت به دین حرمت‌شکنی می‌شود. البته گزینه‌ها یا نمونه‌های دیگری نیز در رابطه با نصرت دین وجود دارد؛ از جمله جهاد در راه الله متعال؛ یعنی پیکار برای این‌که دین و کلمه‌ی الله برتر و والاتر باشد. این هم در مفهوم نصرت و یاریِ الله می‌گنجد و الله به ناصرانِ دینش دو نوید داده است: ﴿يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ ٧﴾؛ یعنی: «الله، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌سازد». به عبارت دیگر در برابرِ دشمنانتان به شما یاری می‌رساند و گام‌های شما را بر دین خود استوار می‌گرداند تا نلغزید. خوب دقت کنید؛ اگر یک بار دین الله را یاری کنیم، الله دو پاداش بزرگ به ما می‌دهد: ﴿يَنصُرۡكُمۡ وَيُثَبِّتۡ أَقۡدَامَكُمۡ ٧﴾ و در ادامه می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ فَتَعۡسٗا لَّهُمۡ وَأَضَلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ ٨﴾ [محمد : ٨]

و هلاکت و نابودی بر کافران است و الله اعمالشان را نابود و تباه کرد.

یعنی کافران در برابر مؤمنانی که الله نصرتشان می‌کند، نابود یا خوار و زبون می‌شوند؛ ﴿وَأَضَلَّ أَعۡمَٰلَهُمۡ ٨﴾ و الله متعال، تدابیر کافران را بی‌نتیجه می‌گرداند و هر تدبیری که می‌اندیشند، به زیان آن‌ها تمام می‌شود و اعمالشان از میان می‌رود و هیچ سودی از کارهای خود نمی‌برند.

سپس مؤلف/ حدیث عقبه بن عمرو بدری را ذکر کرده است؛ عقبه می‌گوید: مردی نزد پیامبر آمد و گفت: من دیرتر به نماز صبح می‌آیم؛ زیرا فلان‌امام، نماز را طول می‌دهد. لذا پیامبر خشمگین شد؛ به‌گونه‌ای که ابومسعود می‌گوید: پیامبر را در خطابه‌ی آن روز چنان خشمگین دیدم که پیش‌تر او را در هیچ خطابه‌ای این‌همه خشمگین ندیده بودم. فرمود: «ای مردم! برخی از شما دیگران را از دین گریزان می‌کنید». پیش‌نمازِ جماعت، به مردم نگفته بود که نماز نخوانید؛ اما از بس که در امامتش نماز را بیش از حدّ سنت طول می‌داد، در عمل مردم را از نماز جماعت گریزان کرده بود. از این‌رو درمی‌یابیم که گریزان کردن مردم از دین حتماً به‌زبان نیست؛ بلکه هر عملی که مردم را از دین متنفر و گریزان کند، در این رویکرد می‌گنجد. از این‌رو رسول‌الله در مسایل شرعی مدارا می‌کرد؛ یعنی گاه برای پیش‌گیری از فتنه و زیان، از انجامِ پاره‌ای از کارهای نیک و پسندیده خودداری می‌نمود. چنان‌که تصمیم گرفت خانه‌ی کعبه را بر همان شالوده یا زیربنایی بازسازی کند که ابراهیم آن را بنا نهاده بود؛ اما از ترس این‌که شاید مردم دچار فتنه شوند، این کار را انجام نداد. هم‌چنین رسول‌الله در سفر روزه می‌گرفت؛ ولی وقتی اصحابش را دید که در سفر روزه می‌گیرند و اذیت می‌شوند، افطار کرد تا یارانش دچار مشکل نشوند.

لذا باید سعی کنیم در چارچوب شریعت به‌گونه‌ای عمل کنیم که مردم با اطمینان و رضایت به دین الله روی بیاورند؛ و این، روشِ رسول‌الله است.

شاهدِ موضوع از حدیث ابومسعود این‎ست که پیامبر از عمل‌کرد آن امام که نماز را طول می‌داد و مردم را گریزان می‌کرد، خشمگین شد. در این حدیث هم‌چنین بدین نکته اشاره شده است که پیامبر در سخنرانی‌هایی که درباره‌ی حرمت‌شکنی نسبت به دین ایراد می‌کرد، خشمگین می‌شد؛ همان‌گونه که جابر می‌گوید: هنگامی که رسول‌الله سخنرانی می‌کرد، چشمانس سرخ و صدایش، بلند می‌شد و خشمش شدید می‌گشت؛ مانند شخصی که درباره‌ی نزدیک شدن لشکر دشمن هشدار می‌دهد و می‌گوید: صبح و شام به شما حمله خواهند کرد.([[562]](#footnote-562))

سپس رسول‌الله فرمود: «لذا هرکس از شما پیش‌نمازِ مردم می‌شود، نماز را کوتاه بخواند»؛ یعنی مطابق سنت. «زیرا در میان نمازگزاران، افرادِ سال‌خورده، خردسال و کسانی هستند که کارِ فوری دارند». مثلاً در میان نمازگزاران کسی هست که با کسی دیگر قرار دارد که نزدش برود یا منتظرش باشد. لذا برای امام جماعت جایز نیست که نماز را بیش از حدّ سنت، طول دهد. ائمه‌ی جماعات در این‌باره سه دسته‌اند:

برخی از ائمه‌ی جماعات نماز را به‌قدری کوتاه یا به‌سرعت می‌خوانند که مقتدی‌ها فرصت نمی‌یابند سنت‌های نماز را انجام دهند. این دسته از ائمه، خطاکار و بلکه گنه‎کارند و امانتی را که بر عهده دارند، درست انجام نمی‌دهند.

عده‌ای دیگر نماز را طولانی می‌خوانند؛ به‌گونه‌ای که گویا تنها نماز می‌گزارند. یعنی قیام و قرائت، رکوع، سجده، قیامِ پس از رکوع و نشستن در میان دو سجده را طول می‌دهند. این‌ها نیز بر خطا هستند.

و گروه سوم، پیش‌نمازانی هستند که مانند پیامبر امامت می‌دهند؛ این‌ها بهترین ائمه به‌شمار می‌آیند و امانتی را که بر عهده دارند، به‌خوبی ادا می‌کنند.

\*\*\*

655- وعن عائشة رضي اللَّه عنها قالت: قدِمَ رسولُ اللهِ مِنْ سَفَرٍ، وقَد سَتَرْتُ سَهْوةً لِي بقِرامٍ فَيهِ تَمَاثيل، فَلمَّا رآهُ رسول اللَّه هتكَهُ وتَلَوَّنَ وجهُهُ وقال: «يَا عائِشَةُ! أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا عِند اللَّهِ يوم القيامةِ الَّذينَ يُضاهُونَ بِخَلقِ اللَّهِ». [متفق عليه]([[563]](#footnote-563))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: رسول‌الله از سفری برگشت و من، تاقچه‌ی خانه‌ام را با پرده‌ای که تصاویری در آن بود، پوشانده بودم. رسول‌الله وقتی آن را دید، آن را پاره کرد، رنگ چهره‌اش عوض شد و فرمود: «ای عایشه! سخت‌ترین عذاب روز قیامت را کسانی نزد الله دارند که به آفرینش الله تشبه می‌جویند».

656- وعنها أَنَّ قريشًا أَهَمَّهُم شَأْنُ المرأةِ المَخزُومِية التي سَرقَت فقالوا: مَن يُكلِّمُ فيها رسولَ اللَّه؟ فقالوا: مَن يجتَرِئُ عليهِ إلا أُسامةُ بنُ زيدٍ حِبُّ رسول اللَّه؟ فَكَلًَّمَهُ أُسامةُ؛ فقَالَ رَسُولُ اللهِ: «أَتَشفَعُ في حدٍّ مِن حُدُودِ اللَّهِ تعالى؟» ثُمَّ قامَ فَاخْتَطَبَ ثُمَّ قال: «إنَّمَا أهْلَكَ من قَبلَكُم أنَّهُم كانُوا إذَا سرقَ فِيهِم الشَّريفُ تَركُوه، وإذا سرق فِيهم الضَّعِيفُ أَقامُوا عليهِ الحدَّ، وايْمُ اللَّه، لو أنَّ فاطمَة بنت محمدٍ سرقَتْ لقَطَعْتُ يَدهَا». [متفقٌ عليه]([[564]](#footnote-564))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: ماجرای زنی از «بنی‌مخزوم» که سرقت کرده بود، باعثِ نگرانی قریش شد؛ گفتند: چه کسی در این‌باره با رسول‌الله صحبت کند؟ و بدین نتیجه رسیدند که کسی جز اسامه بن زید$ که محبوبِ پیامبر است، جرأت میانجی‌گری و شفاعت ندارد. لذا اسامه با پیامبر صحبت کرد- و از ایشان درخواست نمود که دستِ این زن را قطع نکنند.- رسول‌الله فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و سخنر‌انی نمود؛ فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فردِ مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه، فردِ ضعیفی مرتکب سرقت می‌شد، حد را بر او جاری می‌نمودند. به الله سوگند، اگر دخترم فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم».

**شرح**

مؤلف/ دو حدیث از عایشه& ذکر کرده است. و اما حدیث نخست؛ عایشه& می‌گوید: رسول‌الله از سفری برگشت و من، تاقچه‌ی خانه‌ام را با پرده‌ای که تصاویری در آن بود، پوشانده بودم. رسول‌الله وقتی آن را دید، رنگ چهره‌اش عوض شد، آن را پاره کرد و فرمود: «ای عایشه! سخت‌ترین عذاب روز قیامت را کسانی نزد الله دارند که به آفرینش الله تشبه می‌جویند». یعنی الله متعال به تصویرگران، چه آنان‌که مجسمه می‌سازند و چه آنان‌که جان‌داران را ترسیم می‌کنند، عذابِ سختی می‌رساند؛ زیرا در حقیقت در آفرینش و تصویرگری پروردگار به مخالفت با او برمی‌خیزند. در گذشته ساختن تصاویر با دست انجام می‌شد؛ زیرا دستگاه‌ها، امکانات و وسایل امروزی وجود نداشت که بدون دخالتِ دست، تصویرگری کنند. بلکه تصاویر را با دست خود، رسم یا حَک می‌کردند تا بینندگان به مهارت آن‌ها گواهی دهند؛ به‌گونه‌ای که بینندگان می‌گفتند: چه نقاش یا چه مجسمه‌سازِ ماهری‌ست! چه‌قدر اثرش طبیعی به‌نظر می‌رسد! یا چه‌قدر اثرش به آفرینش خداوند شباهت دارد! و بدین‌سان در پیِ این بودند که در صورت‌گری، با الله متعال، شریک شوند؛ در صورتی که الله متعال، یکتا و بی‌شریک است:

﴿هُوَ ٱلَّذِي يُصَوِّرُكُمۡ فِي ٱلۡأَرۡحَامِ كَيۡفَ يَشَآءُ﴾ [آل عمران: ٦]

او ذاتی‌ست که به شما در رحم­های (مادرانتان)، هر شکل و صورتی که بخواهد، می­بخشد.

و می‌فرماید:

﴿وَصَوَّرَكُمۡ فَأَحۡسَنَ صُوَرَكُمۡ﴾ [غافر: ٦٤]

و به شما شکل و قیافه بخشید و شکل‌هایتان را نیک و زیبا گردانید

همان‌گونه که عایشه& گفته است: پیامبر پرده را پاره کرد. و این، نشان می‌دهد که پاره کردن تصاویری که با دست ترسیم می‌شوند، درست است؛ زیرا ترسیم جان‌داران، تشبه جستن به آفرینش الهی می‌باشد و تأیید اعمالِ نادرست، به معنای ارتکاب آن است.

از این حدیث درمی‌یابیم که خشمگین شدن در هنگامی که عمل نادرستی انجام می‌شود یا حکمی شرعی پایمال می‌گردد، مشروع است؛ زیرا پیامبر خشمگین شد و آن پرده را پاره کرد.

و اما دومین حدیث؛ زنی از بنی‌مخزوم، کالاهایی مانند دیگ و مشک را به‌عاریت می‌گرفت و سپس انکارش می‌کرد؛ یعنی مرتکب سرقت می‌شد. رسول‌الله دستور داد که دستش را قطع کنند. قریش از بابت آبروی خود، نگران شدند؛ زیرا این زن از یکی از مهم‌ترین و سرآمدترین طوایف عرب بود. لذا از اسامه بن زید درخواست کردند که نزد پیامبر سفارش کند تا این حکم را لغو نماید. رسول‌الله به اسامه فرمود: «آیا درباره‌ی حکم و قانون خدا، سفارش می‌کنی؟» آن‌گاه برخاست و برای مردم سخنر‌انی نمود و فرمود: «امت‌های پیش از شما (بنی‌اسرائیل)، از آن جهت به هلاکت رسیدند که وقتی فردِ مشهور و نام‌داری در میان آن‌ها دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و هرگاه، فردِ ضعیفی، مرتکب سرقت می‌شد، دستش را قطع می‌نمودند». سپس سوگند یاد کرد و فرمود: «اگر دخترم، فاطمه دزدی کند، دستش را حتماً قطع می‌کنم».

شاهدِ موضوع از این حدیث، این‌جاست که پیامبر به‌خاطرِ میانجی‌گری بی‌مورد و نادرست اسامه درباره‌ی لغو یکی از مجازات‌های شرعی خشمگین شد؛ لذا خشم و غضب به‌خاطر الله نیک و پسندیده می‌باشد و خشم و غضبی، نکوهیده و ناپسند است که برای انتقام یا به‌خاطرِ منافع شخصی باشد. زیرا پیامبر از چنین خشم و غضبی نهی نموده است؛ چنان‌که یکی از یارانش درخواست نصیحت کرد. پیامبر فرمود: «خشمگین مشو». او چندین بار درخواست نصیحت نمود و پیامبر فرمود: «خشمگین مشو». لذا تفاوت آشکاری در میان این دو خشم وجود دارد. پس خشم و غضب برای الله یا به‌خاطر شریعت الهی، نیک و پسندیده است و روش پیامبر نیز همین‌گونه بود. خشمی که برای الله یا به‌خاطر دینش باشد، نشان‌گر غیرت انسان نسبت به دین و اقامه‌ی شعایر دینی‌ست. اما چه خوب است که انسان، خشم شخصی خود را پنهان کند یا بردباری ورزد و وقتی به‌خاطر منفعتی شخصی خشمگین شد، از شرّ شیطانِ رانده‌شده به الله پناه ببرد؛ اگر ایستاده است، بنشیند و اگر نشسته، دراز بکشد یا بر پهلو تکیه دهد. چنین روشی از خشم و غضب انسان می‌کاهد.

\*\*\*

657- وعن أنسٍ أنَّ النَّبِيَّ رَأَى نُخامَةً في القِبْلةِ، فشقَّ ذلكَ عَلَيهِ حتَّى رُؤِيَ في وجهِهِ، فَقَامَ فَحَكَّهُ بيَدِهِ فقال: «إنَّ أحَدَكُم إذا قَام في صَلاتِهِ فَإنَّهُ يُنَاجِي ربَّهُ، وإنَّ ربَّهُ بَينَهُ وبَينَ القِبْلَةِ، فَلا يَبْزُقَنَّ أَحدُكُم قِبلَ القِبْلَةِ، ولكِن عَنْ يَسَارِهِ أوْ تحْتَ قدَمِهِ»؛ ثُمَّ أخَذَ طرفَ رِدائِهِ فَبصقَ فِيه، ثُمَّ ردَّ بَعْضَهُ على بعْضٍ فقال: «أَو يَفْعَلُ هكذا». [متفقٌ عليه]([[565]](#footnote-565))

**ترجمه:** انس می‌گوید: پیامبر آبِ دهانی را دید که در جهتِ قبله انداخته شده بود و از این عمل به‌اندازه‌ای ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره‌اش نمایان گشت. برخاست و آن را با دست خود پاک کرد و فرمود: «وقتی یکی از شما به نماز می‌ایستد، با پروردگارش مناجات می‌کند و پروردگارش، میانِ او و قبله است. پس هیچ‌کس به سوی قبله آب دهان نیندازد؛ بلکه آب دهانش را به سمت چپ یا زیرِ پایش بیندازد». سپس گوشه‌ای از ردایش را گرفت و در آن آب دهان انداخت و دو سویش را به هم مالید و فرمود: «یا چنین کند».

**شرح**

مؤلف/ در این باب، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که انس می‌گوید: پیامبر آبِ دهانی را دید که در جهتِ قبله انداخته شده بود و از این عمل به‌اندازه‌ای ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره‌اش نمایان گشت. لذا آن را با دست خود پاک کرد و فرمود: «وقتی یکی از شما به نماز می‌ایستد، با پروردگارش مناجات می‌کند». یعنی با پروردگارش راز و نیاز می‌نماید و الله نیز پاسخش را می‌دهد. در حدیث صحیح آمده که ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله به‌نقل از الله متعال فرمود: «قَسَمْتُ الصَّلاةَ بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نِصْفَيْنِ فَإِذَا قَالَ: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ قَالَ: حَمِدَنِي عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ قَالَ: أَثْنَى عَلَیَّ عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ قَالَ: مَجَّدَنِي عَبْدِي فَإِذَا قَالَ: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ قَالَ: هَذَا بَيْنِي وَبَيْنَ عَبْدِي نصفَينِ فَإِذَا قَالَ: ﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ إلی آخِرِه قَالَ اللهُ: هَذَا لِعَبْدِي وَلِعَبْدِي مَا سَأَلَ».([[566]](#footnote-566)) یعنی: «من نماز را ميان خود و بنده‌ام دو قسمت کرده‌ام. هنگامی که بنده می‌گوید: ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ٢﴾ الله می‌فرماید: بنده‌ام مرا حمد و ستايش كرد. و آن‌گاه که بنده می‌گوید:﴿ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ ٣﴾ الله می‌فرماید: بنده‌ام مرا ثنا گفت. و زماني كه بنده می‌گوید: ﴿مَٰلِكِ يَوۡمِ ٱلدِّينِ ٤﴾ خداوند مي‌فرماید: بنده‌ام مرا به‌بزرگی یاد کرد. و چون بنده می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعۡبُدُ وَإِيَّاكَ نَسۡتَعِينُ ٥﴾ خداوند() مي‌فرماید: اين، ارتباط دوطرفه‌ی من و بنده‌ام می‌باشد. و وقتی بنده،﴿ٱهۡدِنَا ٱلصِّرَٰطَ ٱلۡمُسۡتَقِيمَ ٦﴾ را تا پایانش می‌خواند، الله می‌فرماید: این، درخواست بنده‌ی من است و من، خواسته‌اش را برآورده می‌سازم».

لذا در نماز با پروردگار خود راز و نیاز می‌کنید و به وسیله‌ی کلامی که نازل فرموده است، با او مناجات می‌نمایید؛ او را می‌خوانید، تسبیحش را می‌گویید، از او به‌بزرگی یاد می‌کنید ورابطه‌ای دو سویه با او برقرار می‌سازید و پروردگار در میان شما و قبله قرار دارد و هرچند در آسمان، بالای عرش خویش است، اما در برابرِ شماست؛ زیرا او بر همه چیز احاطه دارد:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ١١﴾ [الشورى: ١١]

هیچ چیزی همانند او نیست؛ و او، شنوای بیناست.

پیامبر پس از این‌که از انداختن آب دهان در قبله‌ی مسجد منع کرد، روش درستش را نیز بیان فرمود؛ زیرا راهنمایی و حکمت نیز همین است که وقتی یک چیز ممنوع را بیان می‌کنید، درستش را نیز یادآوری نمایید تا همه‌ی راه‌ها بسته نشود. از این‌رو رسول‌الله ضمن این‌که از انداختنِ آب دهان به سوی قبله نهی نمود، بیان کرد که انسان آبِ دهانش را به سمت چپ یا زیر پایش یا در لباسش بیندازد و سپس آن را به هم بمالد و پاکش کند. و بدین‌سان سه پیشنهاد ارائه کرد: انداختن آب دهان به سمت چپ یا زیرِ پا یا در گوشه‌ای از لباس و به هم مالیدن دو سوی لباس تا آب دهان پاک شود. البته از دو گزینه‌ی نخست در زمانی که انسان در مسجد به‌سر می‌برد، نهی شده است؛ زیرا پیامبر می‌فرماید: «الْبُصَاقِ فِي الْمَسْجِدِ خَطِيئَةٌ».([[567]](#footnote-567)) یعنی: «انداختن آب دهان در مسجد، خطاست».

از این حدیث چنین برداشت می‌شود که آب دهان، نجس نیست؛ زیرا پیامبر فرمود: «...آب دهانش را به سمت چپ یا زیرِ پایش – یا در گوشه‌ای از لباسش- بیندازد». لذا اگر آب دهان، نجس بود، پیامبر دستور نمی‌داد که انسان آب دهانش را در گوشه‌ای از لباسش بیندازد. در صورتی که عملِ پیامبر در این‌باره، یک رهنمود یا آموزشِ عملی بود؛ زیرا در این حدیث آمده است: پیامبر گوشه‌ای از ردایش را گرفت و در آن آب دهان انداخت و دو سویش را به هم مالید و فرمود: «یا چنین کند».

از این حدیث چنین به‌نظر می‌رسد که انداختن آب دهان در برابر انظار دیگران، ایرادی ندارد؛ به‌ویژه اگر برای تعلیم باشد.

هم‌چنین در می‌یابیم که آثار آب دهان و دیگر چیزهایی که مردم بد می‌دانند یا وجودِ لکه در لباس، شایسته‌ی کمال و شخصیت انسان نیست؛ زیرا پیامبر دو طرف لباسش را به هم مالید تا اثری از آب دهان در لباسش نمانَد. لذا باید ظاهری پاک و آراسته و لباس‌های تمیز و مرتبی داشته باشیم تا مردم از دینِ ما یا از دیدن لکه‌ها و آثار آلودگی بر روی لباسمان، فراری نباشند.

شاهد موضوع از این حدیث این‎ست که پیامبر از دیدنِ آبِ دهانی که در جهتِ قبله انداخته شده بود، به‌اندازه‌ای ناراحت شد که آثار ناراحتی در چهره‌اش نمایان گشت.

\*\*\*

78- باب: راهنمایی و ارشادِ کارگزاران و مسؤولان به مدارا با زیردستانشان و خیرخواهی و دل‌سوزی برای آنان؛ و نهی از خیانت به ایشان و سخت‌گیری بر آن‌ها یا سهل‌انگاری درباره‌ی کارها و نیازهایشان و غفلت از آنان

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢١٥﴾ [الشعراء : ٢١٥]

و بال (مهر و تواضع) خویش را براى مؤمنانى كه از تو پيروى مى‏كنند، بگستران.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٩٠﴾ [النحل: ٩٠]

همانا الله به عدل و احسان و عطا و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد و از کارهای زشت و ناپسند و تجاوز باز می‌دارد. پندتان می‌دهد؛ باشد که پند بگیرید.

658- وعن ابن عمَر رضي اللهُ عنهما قال: سمعتُ رسولَ اللَّه يقول: «كُلُّكُمْ راعٍ، وكُلُّكُمْ مسئولٌ عنْ رعِيَّتِه، والإمَامُ رَاع، ومسئولٌ عَنْ رَعِيَّتِه، والرَّجُلُ رَاعٍ في أَهْلِهِ ومسئولٌ عَنْ رَعِيَّتِه، والمرْأَةُ راعِيةٌ في بيْتِ زَوْجِهَا ومسئولة عنْ رعِيَّتِهَا، والخَادِمُ رَاعٍ في مالِ سيِّدِهِ ومسئولٌ عَنْ رَعِيَّتِه، فكُلُّكُمْ راعٍ ومسئولٌ عنْ رعِيتِهِ». [متفقٌ عليه]([[568]](#footnote-568))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «همه‌ی شما، مسؤولید و هر یک از شما درباره‌ی زیردستانش بازخواست می‌شود؛ رهبر یا حاکم، مسؤول رعیت است و مرد، مسؤول خانواده‌اش می‌باشد و درباره‌ی خانواده‌اش بازخواست می‌شود؛ و زن، درباره‌ی خانه‌ی شوهرش و فرزندان خود مسؤول است و خدمت‌کار، درباره‌ی اموالِ آقای خود و مسؤولیتی که به او سپرده شده است، مسؤولیت دارد. پس، همه‌ی شما مسؤولید و درباره‌ی مسؤولیت و زیردستان خود، بازخواست خواهید شد».

659- وعن أبي يَعْلى مَعْقِل بن يَسَارٍ قال: سَمِعتُ رسولَ اللَّه يَقُولُ: «مَا مِن عبدٍ يسترعِيهِ اللَّه رعيَّةً، يَمُوتُ يومَ يَموتُ وهُوَ غَاشٌ لِرَعِيَّتِه، إلاَّ حَرَّمَ اللَّه علَيهِ الجَنَّةَ». [متفقٌ عليه]([[569]](#footnote-569))

وفي روايةٍ: «فَلَم يَحُطهَا بِنُصْحهِ لم يجِدْ رَائحَةَ الجَنَّة».

وفي روايةٍ لمسلم: «ما مِن أَمِيرٍ يَلِي أُمورَ المُسلِمين، ثُمَّ لا يَجهَدُ لَهُم، ويَنْصحُ لهُم، إلاَّ لَم يَدخُل مَعَهُمُ الجَنَّةَ».

**ترجمه:** ابویعلی، معقل بن یسار می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هر بنده‌ای که الله، گروهی را تحت سرپرستی او قرار داده، اگر در حالی بمیرد که به زیردستانش خیانت کرده است، الله متعال بهشت را بر او حرام می‌گرداند».

و در روایتی دیگر آمده است: «و با خیرخواهی خود به آن‌ها رسیدگی نکند، هرگز بوی بهشت را نمی‌شنود».

و در روایت مسلم آمده است: «هر امیر و فرمان‎روایی که امور مسلمانان را به‌دست گیرد، ولی برای خیر و صلاح آن‌ها نکوشد و برای آن‌ها خیرخواهی نکند، به همراهِ آنان وارد بهشت نخواهد شد».

**شرح**

مؤلف/ در کتابش به موضوع بسیار مهمی پرداخته و بابی گشوده است که در آن وظایف حکام و مسؤولان را نسبت به زیردستانشان بیان می‌کند و از سوی دیگر به وظایف عموم مردم در قبال حکام و مسؤولان می‌پردازد. یعنی حکام و مردم نسبت به یکدیگر حقوق و وظایف متقابلی دارند که رعایتش بر هر دو طرف واجب است.

بر حکام واجب است که نسبت به شهروندان و زیردستان خود، نرم‌خو باشند، به آن‌ها نیکی کنند، به مسایل مردم رسیدگی نمایند، نیازها و منافع آن‌ها را پی‌گیری و تأمین کنند و کسانی را بر کارها بگمارند که دارای شایستگی و تعهد هستند، در برابر آسیب‌های گوناگون از آنان حمایت نمایند و در انجام وظایف خویش نسبت به مردم کوتاهی نکنند؛ زیرا در برابر الله درباره‌ی مردم بازخواست خواهند شد و باید پاسخ‌گو باشند.

بر مردم نیز اطاعت و حرف‌شنوی از حکام در چارچوب شریعت، واجب است؛ مردم باید خیرخواه حاکمان خویش باشند، بر آن‌ها نشورند، سایر مردم را بر ضد آن‌ها نشورانند، از بدی‌هایشان بگذرند و خوبی‌هایشان را بیان کنند؛ زیرا می‌توان برای رفع عیوب و بدی‌های حکام، مخفیانه و بدون سر و صدا اقدام کرد؛ بی‌آن‌که این مسایل به متن جامعه و عموم مردم کشانده شود. چون رسوا کردن حکام و ذکر بدی‌هایشان در محافل عمومی، نفعی ندارد؛ بلکه شرایط را بدتر می‌کند و مردم را نسبت به فرمانروایان و مسؤولانشان، بدبین می‌گرداند و این، زمینه‌ساز کینه و دشمنی نسبت به حکام و در نتیجه سرکشی از آن‌ها خواهد بود؛ یعنی باعث می‌شود که مردم یک فرآیند بد را نیک قلمداد کنند و در برابر بدی‌ها و عیوب حکام و مسؤولان، ساکت ننشینند. در نتیجه بغض و دشمنی و شر و فساد، جامعه را در برمی‌گیرد و این، به پراکندگی و پاره‌پاره شدن امت می‌انجامد و فتنه‌ها و آسیب‌هایی جدی، دامن‌گیر جامعه‌ی اسلامی می‌گردد؛ مانند اتفاقات ناخوشایندی که در دوران عثمان بن عفان افتاد. خاستگاهش این بود که برخی از مردم، درباره‌ی عثمان سخن گفتند و این، سینه‌ی برخی از جاهلان را نسبت به عثمان، مالامال از خشم کرد؛ در نتیجه بر او شوریدند و فتنه‌هایی پدید آمد که هنوز هم در این امت ادامه دارد. لذا حکام و فرمانروایان، حقوق و وظایفی دارند که روشن است.

سپس مؤلف/ به آیاتی از کتاب‌الله استدلال کرده و این فرموده‌ی الله را ذکر نموده است که می‌فرماید:

﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢١٥﴾ [الشعراء : ٢١٥]

و بال (مهر و تواضع) خویش را براى مؤمنانى كه از تو پيروى مى‏كنند، بگستران.

یعنی بر آنان برتری مجوی و خودت را در برابرشان بالا نگیر. حتی اگر می‌توانی در آسمان پرواز کنی، باز هم در برابر مؤمنان اوج مگیر؛ بلکه بالِ مهر و تواضع خویش را برای مؤمنانی که از توی پیروی می‌کنند، فرود آوَر. البته اگر کسی با تو مخالفت کرد، مجازاتی را لایق اوست، بر او اجرا کن؛ زیرا الله متعال نفرمود که بالِ مهر و تواضع خود را برای هر کسی فرود بیاور؛ بلکه فرمود: ﴿وَٱخۡفِضۡ جَنَاحَكَ لِمَنِ ٱتَّبَعَكَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٢١٥﴾: «برای مؤمنانی فرود بیاور که از تو پیروی می‌کنند». چراکه الله متعال درباره‌ی افرادِ سرکش و نافرمان، می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جَزَٰٓؤُاْ ٱلَّذِينَ يُحَارِبُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوٓاْ أَوۡ يُصَلَّبُوٓاْ أَوۡ تُقَطَّعَ أَيۡدِيهِمۡ وَأَرۡجُلُهُم مِّنۡ خِلَٰفٍ أَوۡ يُنفَوۡاْ مِنَ ٱلۡأَرۡضِۚ ذَٰلِكَ لَهُمۡ خِزۡيٞ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَلَهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٣٣ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِن قَبۡلِ أَن تَقۡدِرُواْ عَلَيۡهِمۡۖ فَٱعۡلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٞ رَّحِيمٞ ٣٤﴾ [المائ‍دة: ٣٣، ٣٤]

سزای کسانی که با الله و رسولش می­جنگند و در زمین برای فساد و تبهکاری می­کوشند، تنها این‎ست که کشته شوند یا به دار کشیده شوند یا دست‌ها و پاهایشان بر خلاف یکدیگر بریده گردد یا از سرزمینی (که در آن هستند) تبعیدشان کنند. این، خواری و رسوایی آنان در دنیاست و عذاب بزرگی در آخرت (پیش رو) دارند. مگر کسانی که پیش از آن‌که بر آنان دست یابید، توبه نمایند. پس بدانید که الله آمرزنده‌ی مهرورز است.

مؤلف/ هم‌چنین این آیه را ذکر کرده است که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٩٠﴾ [النحل: ٩٠]

همانا الله به عدل و احسان و ادای حقّ خویشاوند فرمان می‌دهد و از کارهای زشت و ناپسند و تجاوز باز می‌دارد. پندتان می‌دهد؛ باشد که پند بگیرید.

امور سه‌گانه‌ای که الله متعال در این آیه به آن‌ها دستور می‌دهد، عبارتند از:

**عدل:** رعایت عدل بر همه واجب است؛ یعنی بر انسان واجب است که عدل را درباره‌ی خود، خانواده‌ی خود و زیردستان خویش رعایت کند. عدالت درباره‌ی خویشتن بدین معناست که نفس خود را به کارهایی که الله متعال دستور نداده، وادار نسازد و آن را در انجامِ کارهای نیک، به‌کار گیرد؛ نه این‌که بر نفس خود ستم کند یا آن را به کارهایی وادار نماید که طاقتش را ندارد یا فراتر از توانِ اوست. باری عبدالله بن عمرو بن عاص$ تصمیم گرفت که همواره روزه بگیرد و شب‌ها قیام کند و نخوابد. پیامبر او را احضار کرد و او را از این کار منع نمود و فرمود: «إِنَّ لرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لنَفْسِكَ عَلَيْكَ حقًّا، ولأهلِك عَلَيْكَ حَقًّا، فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ».([[570]](#footnote-570)) یعنی: «پروردگارت بر تو حقی دارد؛ نفس تو بر تو حقی دارد؛ همسرت بر تو حقی دارد؛ پس حقّ هر صاحبِ حقی را ادا کن».

عدالت درباره‌ی همسر و خانواده نیز واجب است؛ لذا اگر کسی دو همسر دارد، باید در میان آن‌ها عدالت را رعایت کند. در حدیث آمده است: «مَنْ كَانَتْ لَهُ امْرَأَتَانِ فَمَالَ إلَى إحْدَاهُمَا جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَشِقُّهُ مَائِلٌ».([[571]](#footnote-571)) یعنی: «هرکس دو همسر داشته باشد و فقط به یکی از آن‌ها روی بیاورد، روز قیامت در حالی - به میدانِ حشر- می‌آید که نیمی از بدنش خمیده است».

رعایت عدالت در میان فرزندان نیز واجب می‌باشد؛ لذا اگر به یکی از آن‌ها هزار تومان می‌دهید، به دیگری هم همین مبلغ را بدهید. اگر به پسرِ خود، دو هزار تومان می‌دهید، هزار تومان نیز به دخترتان بدهید. حتی سلف صالح در بوسیدن فرزندانشان نیز عدالت می‌ورزیدند؛ اگر فرزندِ کوچک را در حضور فرزند بزرگ‌تر می‌بوسیدند، آن یکی را هم می‌بوسیدند تا در اظهار محبت نیز به هیچ‌یک ستم نشود. در نحوه‌ی سخن گفتن با فرزندان نیز باید عدالت ورزید؛ لذا این‌گونه نباشد که با یکی از فرزندان به‌نرمی سخن بگویید و با دیگری، تُند و خشن.

رعایت عدالت در میان زیردستان نیز واجب است؛ لذا اگر پُست و مسؤولیتی دارید، با همه یکسان برخورد کنید و برای هیچ‌کس، نه قوم و خویش و نه آشنا و دوست خود، تبعیض قایل نشوید. حتی علما رحمهم‌الله گفته‌اند: رعایت عدالت در میان دو طرفِ دعوا واجب است؛ لذا وقتی دو طرفِ دعوا نزد قاضی می‌روند، بر قاضی واجب است که در همه چیز، در سخن گفتن، نشاندن و نحوه‌ی ورودشان یا استقبال از آن‌ها، عدالت را در میانشان رعایت نماید؛ نه این‌که به یکی از آن‌ها با مهر و محبت نگاه کند و به دیگری با خشم و غضب بنگرد! با یکی از آن‌ها نرم و آرام سخن بگوید و با دیگری تند و شدید حرف بزند. و چنین نباشد که با یکی از آن‌ها گرم بگیرد و حالِ خانواده و فرزندانش را بپرسد و با دیگری حرف نزند! بلکه بر قاضی واجب است که با هر دو طرف، یکسان رفتار نماید. قاضی نباید یکی از طرفین دعوا را به خود نزدیک کند یا او را کنار خویش بنشاند و دیگری را دور از خود؛ بلکه باید هر دو را در مقابل خویش و در یک حد قرار دهد.

اگر یکی از دو طرف دعوا مسلمان و دیگری، کافر است، بر قاضی واجب می‌باشد که در همه‌ی موارد، با آن‌ها به صورت یکسان و برابر برخورد کند؛ نه این‌که مسلمان را به خود نزدیک بگرداند و کافر را از خود دور نماید. خلاصه این‌که رعایت عدالت در همه‌ی کارها واجب است.

و اما **احسان:** احسان، نیکی یا لطفی افزون بر عدالت می‌باشد. با این حال الله متعال به احسان و نیکی دستور داده است؛ البته با این تفاوت که رعایت عدالت، واجب است و احسان و لطفِ افزون بر عدل و انصاف، پسندیده و داوطلبانه می‌باشد.

﴿وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ﴾: «و به ادای حقّ خویشان فرمان می‌دهد». زیرا خویشاوند نیز حقّی دارد؛ یعنی حقِ ارتباط یا صله‌ی رحم. هرکس با خویشاوندانش ارتباط داشته باشد، الله متعال او را به رحمت خویش می‌رساند و هرکس با خویشانش قطع رابطه کند، الله او را از رحمت خویش دور می‌گرداند.

﴿وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِ﴾: «و از کارهای زشت و ناپسند و از تجاوز باز می‌دارد». «فحشاء» عبارت است از هر گناه یا عملی که زشت است؛ مانندِ نافرمانی از پدر و مادر، قطع ارتباط با خویشاوندان، زنا، ازدواج با محارم و دیگر کارهایی که در شرع و عُرف، ناپسند است. و «منکَر» پایین‌تر از فحشا قرار دارد و شامل عموم گناهان می‌شود. «بغی»، به معنای تجاوز از حد یا گذشتن از حد است؛ مثل ستم به مردم یا تعدی و تجاوز به حقوقِ آن‌ها با تصاحب اموالشان یا کشتنِ آنان یا تعدی و تجاوز به آبرویشان.

الله متعال بیان فرموده که این امر و نهی، برای اصلاح وضعیتِ ماست؛ از این‌رو می‌فرماید: ﴿لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ ٩٠﴾: «باشد که پند بگیرید».

پیش‌تر درباره‌ی حدیث ابن‌عمر$ سخن گفتیم؛([[572]](#footnote-572)) ابن‌عمر$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «همه‌ی شما، مسؤولید و هر یک از شما درباره‌ی زیردستانش بازخواست می‌شود». و اما حدیث معقل بن یسار که مؤلف/ آن را ذکر کرده است؛ معقل می‌گوید: رسول‌الله فرمود:«هر بنده‌ای که الله، گروهی را تحت سرپرستی او قرار داده، اگر در حالی بمیرد که به زیردستانش خیانت کرده است، الله متعال بهشت را بر او حرام می‌گرداند». این حدیث هشداری جدی به حکام است که مبادا حقوق مردم را ضایع کنند؛ زیرا با چنین روی‌کردی نمی‌توانند به همراه مردم به بهشت بروند.

لذا روشن می‌شود که حکام و فرمانروایان درباره‌ی مسایل کوچک و بزرگ، مسؤولند و باید خیرخواهِ زیردستان خود باشند و در رسیدگی به آن‎ها کوتاهی نکنند؛ مهم‌ترین مسأله در خیرخواهی نسبت به مردم، این‎ست که به مسایل دینیِ آن‎ها توجه داشته باشند و به امر به معروف و نهی از منکر و فرا خواندن عموم مردم به سوی کارهای نیک و پسندیده اهمیت بدهند. از دیگر نمونه‌های خیرخواهی برای مردم، این‎ست که آن‌ها را در مسیری قرار دهند که نفع دنیا و آخرتشان در آن است؛ لذا باید در برابر آسیب‌های دینی، اجتماعی و دنیوی، مراقب مردم باشند و افکار و اندیشه‌های انحرافی و نادرست را از آنان دور کنند و از آن‎ها در برابر انحراف‌های اخلاقی محافظت نمایند و برای جلوگیری از نشر و گسترش بی‌بند و باری و هرزگی از طریق مجله‌ها و برنامه‌های مبتذل اقدامی عملی انجام دهند. لذا بر مرد که رییس خانواده است، واجب می‌باشد که از ورود چنین چیزهایی به خانه‌اش جلوگیری کند؛ یعنی از ورود مجله‌های فاسدی که ریشه‌ها و ارزش‌های اخلاقی را هدف قرار داده است و نیز مانع از ورود افکار و اندیشه‌های باطل به خانه‌اش شود. ‌هم‌چنین بر حاکم یا فرمان‎روای مسلمانان واجب است که از نشر و گسترش هرزگی و انحراف فکری و اخلاقی مردم جلوگیری کند و بدین منظور اقداماتی عملی انجام دهد. زیرا اگر از اسباب و زمینه‌های انحراف، جلوگیری نشود، فساد، هرزگی و افکار باطل گسترش می‌یابد و در نتیجه، جامعه‌ به جامعه‌ای غیرانسانی و بلکه به جامعه‌ای حیوانی تبدیل می‌گردد و چنین جامعه‌ای تنها به شکم و امیال جنسی می‌اندیشد و چیزِ دیگری برایش مهم نیست؛ لذا هرج و مرج، بی‌بند و باری، ناامنی و شر و فساد گسترش می‌یابد و اگر حاکم و فرمان‎روای مسلمانان، از عوامل فساد اخلاقی جلوگیری نماید، نتایج نیک و ارزنده‌ای نصیب جامعه می‌شود.

اگر هر یک از ما در خانه‌اش به مسایل تربیتی اهمیت دهد و از ورود مجله‌های غیراخلاقی یا فیلم‌ها و برنامه‌های مبتذل به خانه جلوگیری کند، جامعه‌ نیز بهبود می‌یابد؛ زیرا جامعه از مجموعه‌ای از خانواده‌ها تشکیل یافته است که اگر همه اصلاح شوند، جامعه نیز اصلاح می‌گردد.

\*\*\*

660- وعن عائشة رضي الله عنها قالت: سَمِعتُ رسولَ الله يَقُولُ فِي بَيْتِي هذا: «اللَّهُمَّ مَنْ وَلِيَ مِنْ أمرِ أُمَّتِي شَيْئاً فَشَقَّ عَلَيْهِمْ فَاشْقُقْ عَلَيْهِ، وَمَنْ وَلِيَ مِنْ أمْرِ أُمَّتِي شيئًا فَرَفَقَ بِهِمْ فَارْفَقْ بِهِ». [روایت مسلم]([[573]](#footnote-573))

**ترجمه:** عایشه& می‌گوید: در همین خانه‌ام از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «یا الله! هرکس، مسؤولیتی در امتم بر عهده گرفت و بر آن‌ها سخت‌گیری نمود، بر او سخت بگیر و هرکس مسؤولیتی در امتم عهده دار شد و با آن‌ها مدارا کرد، تو نیز بر او آسان بگیر».

661- وعن أبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «كَانَت بَنُو إسرَائِيلَ تَسُوسُهُمُ الأَنْبياءُ، كُلَّمَا هَلَكَ نَبِيٌّ خَلَفَهُ نَبِيٌّ، وَإنَّهُ لا نَبِيَّ بَعدِي، وسَيَكُونُ بَعدِي خُلَفَاءُ فَيَكثُرُونَ». قالوا: يَا رسول اللَّه! فَما تَأْمُرُنَا؟ قال: «أَوفُوا بِبَيْعَةِ الأَوَّلِ فالأَوَّل، ثُمَّ أَعْطُوهُم حَقَّهُم، وَاسأَلوا اللَّهَ الَّذِي لَكُم، فَإنَّ اللَّه سائِلُهُمْ عَمَّا استَرعاهُمْ». [متفق عليه]([[574]](#footnote-574))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «بنی‌اسرائیل را پیامبران رهبری می‌کردند؛ هرگاه پیامبری از دنیا می‌رفت، پیامبری دیگر جانشین او می‌شد. ولی پس از من پیامبری نخواهد آمد؛ البته پس از من خلفای بسیاری می‌آیند. گفتند: ای رسول‌خدا! فرمان شما به ما (در چنین شرایطی) چیست؟ فرمود: «شما به‌ترتیب با هرکس که بیعت کردید، به بیعت خود وفا نمایید و سپس حقّ آن‌ها را به‌جا بیاورید و حقّ خود را از الله، درخواست کنید؛ زیرا الله ایشان را درباره‌ی زیردستان و حقوق آن‌ها بازخواست خواهد کرد».

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی احادیثی که در این باب ذکر کرده، حدیثی بدین مضمون نقل نموده است که عایشه& می‌گوید: در همین خانه‌ام از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «یا الله! هرکس، مسؤولیتی در امتم بر عهده گرفت و بر آن‌ها سخت‌گیری نمود، بر او سخت بگیر و هرکس مسؤولیتی در امتم عهده دار شد و با آن‌ها مدارا کرد، تو نیز بر او آسان بگیر».

این دعای پیامبر شامل هر مسؤولیت بزرگ و کوچکی می‌شود؛ لذا هم حکام و فرمانروایان را در رده‌های بالا در برمی‌گیرد و هم مسؤولان رده‌های پایین؛ چنان‌که رییس خانواده، مدیر یک مدرسه، امامِ یک مسجد و نیز آموزگاری که مسؤول تدریس در یک ترم یا در یک سالِ تحصیلی‌ست، هر یک مشمول این دعا می‌گردد. از این‌رو پیامبر فرمود: «...هرکس، مسؤولیتی در امتم بر عهده گرفت...»؛ واژه‌ی مسؤولیت، نکره است و علمای اصول گفته‌اند: ذکر نکره در سیاق شرط، افاده‌ی عموم می‌کند؛ لذا معنای این عبارت این می‌شود که «...هرکس، هر مسؤولیت بزرگ و کوچکی در امتم بر عهده گرفت و بر زیردستانش سخت‌گیری نمود، بر او سخت بگیر و هر کس با زیردستانش مدارا کرد، تو نیز بر او آسان بگیر».

حال باید بدانیم که منظور از مدار یا آسان‌گیری چیست؟

برخی از مردم گمان می‌کنند معنای مدارا، این‎ست که هر مسؤولی با زیردستان خود به همان شکلی برخورد کند که میلِشان است؛ حال آن‌که مدارا با زیردستان بدین معنا نیست. بلکه بدین معناست که هر مسؤولی با زیردستان خود مطابق فرمان الله و پیامبرش رفتار نماید و بدین منظور نزدیک‌ترین و آسان‌ترین راه شرعی را انتخاب کند و در چیزی که امر الله و پیامبرش نیست، بر آن‎ها سخت نگیرد؛ لذا اگر در چیزی که فرمان الله و پیامبرش نیست، بر آنان سخت بگیرد، مشمول بخش دوم این دعا می‌شود؛ یعنی همین دعا که الله بر او سخت بگیرد. پناه بر الله.

در نتیجه الله چنین مسؤولی را به آفت‌های جسمی، قلبی، روحی و مشکلات خانوادگی یا امثال آن گرفتار می‌کند؛ زیرا این دعا، مطلق است و شامل انواع گرفتاری‌ها می‌گردد. البته گاه این گرفتاری‌ها برای مردم نمایان نمی‌شود؛ زیرا چه‌بسا آتشی در قلب مسؤولِ سخت‌گیر می‌افتد که آرامش را از او می‌گیرد و مردم هیچ متوجه نمی‌شوند. در هر حال ما بر این باوریم که هر مسؤولی با روش‌ها یا کارهایی که بنیادِ شرعی ندارند و الله متعال دلیلی بر درستیِ آن‌ها نازل نکرده است، بر مردم سخت بگیرد، سزاوار چنین مجازاتی از سوی الله می‌گردد.

در حدیث ابوهریره آمده است: رسول‌الله فرمود: «بنی‌اسرائیل را پیامبران رهبری می‌کردند»؛ یعنی هر پیامبری که در میان آن‌ها مبعوث می‌شد، به کارهای آن‌ها رسیدگی می‌کرد. پیامبر در ادامه فرمود: «البته پس از من پیامبری نخواهد آمد». آری؛ پیامبر بنا بر نص (متون صریح دینی) و اجماع، خاتم پیامبران یا واپسین فرستاده‌ی الاهی‌ست؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَّا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَآ أَحَدٖ مِّن رِّجَالِكُمۡ وَلَٰكِن رَّسُولَ ٱللَّهِ وَخَاتَمَ ٱلنَّبِيِّ‍ۧنَ﴾ [الأحزاب : ٤٠]

محمد، پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست؛ ولی فرستاده‌ی الله و آخرین پیامبر است.

لذا هرکس پس از رسول‌الله ادعای پیغمبری کند، کافر و مرتد می‌باشد و قتلش واجب است؛ هم‌چنین اگر کسی پیامبری دروغین را تصدیق نماید، مرتد به‌شمار می‌آید و کشتنش واجب می‌گردد، مگر این‌که توبه کند. پس رسول‌الله آخرین فرستاده‌ی الهی‌ست؛ اما الله متعال جانشینانی برای او قرار داده است: جانشینان علمی و جانشینان حکومتی؛ البته منظور از جانشینان در حدیث، خلفای قدرت یا کسانی هستند که به حکومت می‌رسند. از این‌رو رسول‌الله فرمود: «پس از من خلفای بسیاری می‌آیند». گفتند: «ای رسول‌خدا! فرمان شما به ما (در چنین شرایطی) چیست؟» یعنی در این میان به بیعت با کدامین خلیفه، متعهد و پای‌بند باشیم؟ فرمود: «شما به‌ترتیب با هرکس که بیعت کردید، به بیعت خود وفا نمایید». لذا اگر مسلمانان با کسی بیعت کردند، بر آن‌ها واجب است که بر سرِ پیمانِ خود بمانند و با کسی که در حیات این خلیفه، خواهان خلافت یا حکومت می‌گردد، همراهی نکنند؛ بلکه در کنار خلیفه‌ای که با او بیعت کرده‌اند، در برابر مدعی خلافت بایستند؛ زیرا کشتنِ کسی که با حاکم بر سرِ قدرتش می‌جنگد، واجب است. حکمتش این‎ست که یک‌پارچگی امت حفظ گردد؛ زیرا اگر مردم به حالِ خود رها شوند، هرج و مرج پدید می‌آید و هر کس که خواهان قدرت باشد، حزبی تشکیل می‌دهد و با حاکم و فرمان‎روا وارد جنگ می‌شود و بدین‌سان اوضاع نابسامان می‌گردد.

پیامبر در پایانِ این حدیث، مسؤولیت عملكرد هر حاکمی را بر دوشِ خودش نهاده و به ما دستور داده است که حقوق حکام خود را به‌جای آوریم و حقّ خود را از الله متعال، درخواست کنیم؛ یعنی نگوییم: این‌ها ستمکارند؛ این‌ها ظالمند و عدالت را رعایت نمی‌کنند؛ پس ما نیز از آن‌ها فرمان نمی‌بریم. این، درست نیست؛ بلکه بر ما واجب است که به وظیفه‌ی خود عمل کنیم و در چارچوب شریعت، از آن‌ها فرمان ببریم و حقوق خود را از الله درخواست نماییم. مثلِ زمانی که رشته‌ی قرابت با خویشاوند خود را متصل می‌دارید، اما او با شما قطع رابطه می‌کند؛ در چنین شرایطی به ارتباط خود با او ادامه دهید و حقّ خود را از الله درخواست کنید. لذا اشتباه است که بگویید: من فقط با خویشاوندی رابطه می‌گیرم که با من ارتباط دارد یا تنها در صورتی از حاکم اطاعت می‌کنم که هیچ عیبی در او نباشد و هیچ ستمی از او مشاهده نشود. این، اشتباه است؛ بلکه شما به وظیفه‌ی خود عمل نمایید و حقّ خود را از الله بخواهید.

رسول‌الله فرمود: «پیامبرانشان، آنان را رهبری می‌کردند»؛ لذا درمی‌یابیم که دین الهی، یعنی دین اسلام دینی کارآمد در همه‌ی مکان‌ها و زمان‌هاست و سیاست و راه‌بردی سودمند است؛ اما آن‌چه که دشمنان اسلام ساخته و پرداخته‌اند، سیاست و راه‌برد مؤثر و مفیدی برای سعادت بشر نیست. سیاست حقیقی، آموزه‌ها و رهنمودهای اصیل دینی‌ست؛ از این‌رو می‌گوییم: دین، یعنی شریعت و سیاست. لذا کسی که این دو را از هم جدا می‌داند، گمراه است. در اسلام، راه‌بردهایی برای تعامل بنده با خالق وجود دارد که در قالب مسایل عبادی مطرح می‌شود؛ و نیز راه‌بردهایی برای تعامل انسان با خانواده، همسایگان، نزدیکان، خویشان، دوستان، دانش‌آموزان، آموزگاران و دیگر اقشار جامعه‌ی انسانی؛ برای تعامل با هرکس، سیاست‌ها و رهنمودهای روشن و مشخّصی در اسلام وجود دارد؛ مثل سیاست‌ها یا راه‌بردهای تعامل با کافران، چه ستیزه‌گر باشند و چه هم‌پیمان؛ چه پناه‌جو باشند یا در قلمرو اسلام زندگی کنند. اسلام، حقوق هر گروهی را به‌روشنی بیان کرده و به ما دستور داده است که با آن‌ها مطابق وظیفه‌ی خود رفتار کنیم؛ مثلاً با کافرانِ ستیزه‌جو می‌جنگیم و جان و مال و سرزمین آن‌ها برای ما حلال است. هم‌چنین بر ما واجب می‌باشد که به پناهندگانِ آن‌ها امان دهیم؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنۡ أَحَدٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٱسۡتَجَارَكَ فَأَجِرۡهُ حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ثُمَّ أَبۡلِغۡهُ مَأۡمَنَهُۥ﴾ [التوبة: ٦]

و اگر مشرکی از تو امان خواست، به او امان بده تا کلام الله را بشنود و آن­گاه او را به جایگاه امنش برسان.

و درباره‌ی آن دسته از کافران که هم‌پیمان ما هستند، بر ما واجب است که به پیمان خود با آن‌ها پای‌بند باشیم؛ البته تعامل با این‌ها سه حالت دارد: یا به آن‌ها اطمینان داریم؛ یا از ناحیه‌ی آن‌ها نگران هستیم که پیمان‌شکنی کنند و یا واقعاً پیمان خود را می‌شکنند. هر سه حالت در قرآن بیان شده است؛ به عبارت دیگر هم‌پیمانانِ اهل اسلام، بر سه دسته‌اند:

گروهی که به عهد و پیمان خویش وفادارند؛ ما نیز وظیفه داریم که به عهد و پیمان خود با این‌ها وفادار باشیم. الله متعال، می‌فرماید:

﴿فَٱسۡتَقِيمُواْ لَهُمۡۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُتَّقِينَ ٧﴾ [التوبة: ٧]

پس تا زمانی که برای شما بر پیمانشان استوار بمانند، شما نیز استوار بمانید.

دسته‌ی دیگر، کسانی هستند که گرچه پیمان خود را نقض نکرده‌اند، اما بیم آن می‌رود که هر لحظه پیمان‌شکنی کنند. لذا به این‌ها خبر می‌دهیم که هیچ پیمانی، میان ما و شما نیست. همان‌گونه که الله می‌فرماید:

﴿وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوۡمٍ خِيَانَةٗ فَٱنۢبِذۡ إِلَيۡهِمۡ عَلَىٰ سَوَآءٍۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلۡخَآئِنِينَ٥٨﴾ [الأنفال: ٥٨]

و اگر از خیانت قومی نگران بودی، پس متقابلاً پیمانشان را به سویشان بیفکن تا در وضعیت برابر قرار بگیرید. همانا الله، خیانتکاران را دوست ندارد.

و دسته‌ی سوم، کسانی هستند که به پیمان خود وفادار نیستند و پیمان‌شکنی می‌کنند:

﴿وَإِن نَّكَثُوٓاْ أَيۡمَٰنَهُم مِّنۢ بَعۡدِ عَهۡدِهِمۡ وَطَعَنُواْ فِي دِينِكُمۡ فَقَٰتِلُوٓاْ أَئِمَّةَ ٱلۡكُفۡرِ إِنَّهُمۡ لَآ أَيۡمَٰنَ لَهُمۡ لَعَلَّهُمۡ يَنتَهُونَ ١٢﴾ [التوبة: ١٢]

و اگر پس از پیمانشان، سوگندهای خویش را شکستند و به نکوهش و سرزنش دینتان پرداختند، با پیشوایان کفر بجنگید؛ آنان هیچ تعهدی به سوگندهایشان ندارند. باشد که (از پیمان‌شکنی و نکوهش دینتان) باز آیند.

لذا دین و آیین مورد قبول، فقط دین الهی‌ست و دین، یعنی سیاست: راه‌بردهای شرعی و اجتماعی، روابط بین‌الملل، ارتباط با جوامع غیراسلامی که با مسلمانان، سرِ جنگ ندارند و به‌طور کلی تعامل با همه‌. از این‌رو هرکس دین و سیاست را از هم جدا بداند، گمراه و منحرف است و از دو حال خارج نیست:

* یا نسبت دین، آگاهی ندارد و دین را نمی‌شناسد و آن را در رابطه‌ی فرد با پروردگار یا در پاره‌ای از مسایل شخصی منحصر می‌داند.
* و یا به کافران و قدرت اقتصادی آنان فریفته شده است و از این‌رو گمان می‌کند که آن‌ها روشِ درستی دارند یا برحق هستند!

اما اگر کسی اسلام را به‌خوبی بشناسد، درمی‌یابد که اسلام، یعنی آیین زندگی و سیاست.

\*\*\*

662- وعن عائِذ بن عمروٍ أَنَّهُ دَخَلَ على عُبيدِ اللَّهِ بن زِياد، فقال لَهُ: أَيْ بُنَیَّ، إنِّي سَمِعتُ رسولَ اللَّه يقول: «إنَّ شَرَّ الرِّعاءِ الحُطَمةُ»؛ فإيَّاكَ أن تَكُونَ مِنْهُم. [متفقٌ عليه]([[575]](#footnote-575))

**ترجمه:** از عایذ بن عمرو روایت است که وی، نزد عبیدالله بن زیاد رفت و گفت: ای پسر! من، از رسول‌الله شنیدم که فرمود: «بدترین سرپرست‌ها، کسانی هستند که به زیردستان خود ستم می‌کنند». پس مراقب باش که از آن‌ها نباشی.

663- وعن أبي مريمَ الأَزدِيِّ أَنَّهُ قَالَ لِمعَاوِيةَ: سَمِعتُ رسولَ اللَّه يقول: «مَنْ وَلاَّهُ اللَّه شَيئًا مِن أُمورِ الْمُسلِمينَ فَاحْتَجَبَ دُونَ حَاجتهِم وخَلَّتِهِم وفَقرِهِمْ، احتَجَب اللَّه دُونَ حَاجَتِهِ وخَلَّتِهِ وفَقرِهِ يومَ القِيامةِ». فَجعَل مُعَاوِيةُ رجُلاً على حَوَائجِ النَّاسِ. [روایت ابوداود و ترمذي]([[576]](#footnote-576))

**ترجمه:** از ابومریم ازدی روایت است که به معاویه گفت: من از رسول‌‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکس مسؤولیتی از مسلمانان را بر عهده بگیرد و هنگامی که به او نیاز دارند یا محتاج او هستند، خود را به آن‌ها نشان ندهد -و با استخدام دربان دور از دسترسِ مردم قرار بگیرد و به کارهایشان رسیدگی نکند- الله متعال روز قیامت خود را از او که سخت نیازمند و فقیر است، پنهان می‌گرداند». لذا معاویه یک نفر را مأمور رسیدگی به نیازها - و مطالبات- مردم کرد.

**شرح**

این دو حدیث نشان‌گر وظایفِ حکام و مسؤولان نسبت به مردم است. از جمله این حدیث که پیامبر فرمود: «بدترین سرپرست‌ها، کسانی هستند که به زیردستان خود ستم می‌کنند»؛ یعنی بر زیردستان خود سخت می‌گیرند و آن‌ها را می‌آزارند. وقتی چنین کسانی بدترین سرپرست‌ها هستند، پس بهترین مسؤولان، کسانی هستند که بر مردم آسان می‌گیرند و شرایطی فراهم می‌کنند که مردم به‌آسانی و بدون دردِ سر، به کارهای خود می‌رسند.

از این حدیث دو نکته‌ی مهم برداشت می‌شود:

**نکته‌ی نخست:** برای هیچ مسؤولی در هر رده‌ای که باشد، جایز نیست که بر مردم یا زیردستانش سخت بگیرد؛ بلکه باید با آن‌ها مدارا کند.

**نکته‌ی دوم:** مدارا با مردم در رسیدگی به کارهایشان و در همه‌ی موارد بر همه‌ی مسؤولان، واجب است. هم‌چنین هر مسؤولی باید در انجام وظیفه‌ای که بر عهده دارد، جدی، پرتلاش و کوشا باشد؛ نه این‌که اگر مدارا می‌کند، کارهایش را با بی‌توجهی یا با ضعف و سستی انجام دهد! بلکه هر مسؤولیتی را باید با توان و جدیت انجام داد.

در حدیث دوم از استخدام دربان و منشی که مانع از دسترسی مردم به مسؤولان می‌شوند، منع شده است؛ یعنی اگر کسی بدین منظور منشی یا دربان استخدام کند، الله متعال به فقر و نیازِ شدید او در قیامت، ترتیب اثر نمی‌دهد. وقتی معاویه از این حدیث اطلاع یافت، یک نفر را مأمور رسیدگی به نیازها و مطالبات مردم کرد؛ یعنی یک نفر از سوی معاویه مأموریت یافت که از مردم استقبال کند و به مشکلات آن‌ها گوش دهد و مشکلاتش را پس از بررسی به معاویه منتقل نماید.

هر مسؤولی در هر پُست یا رده‌ای قرار دارد، باید برای رسیدگی به مشکلات مردم و ملاقات رو در رو با آن‌ها، برنامه‌ریزی کند تا امکان ملاقات برای همه فراهم شود و رشته‌ی کار از دستش خارج نگردد؛ نه این‌که خود را از مردم پنهان نماید؛ به‌گونه‌ای که اگر کسی قصد ملاقاتش را داشته باشد، ناگزیر شود هفت خوان را طی کند!

\*\*\*

79- باب: زمام‌دار عادل

الله متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ﴾ [النحل: ٩٠]

همانا الله به عدل و احسان فرمان می‌دهد.

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩﴾ [الحجرات: ٩]

بی‌گمان الله، دادگران را دوست دارد.

664- وعن أبي هريرة عَنِ النَّبيِّ قال: «سبْعَةٌ يُظِلُّهُم اللَّه في ظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلاَّ ظِلُّه: إِمامٌ عادِل، وَشَابٌ نَشَأَ في عِبَادَةِ اللَّهِ، وَرَجُلٌ قَلْبُهُ مَعلَّقٌ بِالمَسَاجِدِ ورَجُلان تَحَابَّا في اللَّهِ اجْتَمَعَا عَلَيْه، وَتَفَرَّقَا عَلَيْه، ورَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ مَنْصِبٍ وَجَمَال، فقال: إِنِّي أَخافُ اللَّه، وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بصَدَقَةٍ فَأَخْفَاهَا حَتَّى لا تَعْلَمَ شِمَالُهُ ما تُنْفِقُ يَمِينُه، وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ خَالِياً فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ». [متفقٌ عليه]([[577]](#footnote-577))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله، در روزي كه هيچ سايه‌اي جز سايه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زير سايه‌ی خود، جاي مي‌دهد: فرمان‎رواي عادل. جواني كه در اطاعت و بندگيِ الله، رشد يافته است. كسي كه همواره به مسجد دل‌بسته باشد. دو مسلماني كه فقط به‌خاطر خشنودي الله با يكديگر دوست باشند و بر همین اساس، گردِ هم می‌آیند یا از يكديگر جدا مي‌شوند. كسي كه زني زيبا و صاحب‌مقام، او را به سوی خود بخواند، ولي او نپذيرد و بگويد: من از الله مي‌ترسم. كسي كه با دست راستش، به‌گونه‌ای صدقه دهد كه دست چپش نداند دست راستش چه صدقه می‌دهد. كسي كه در تنهايي، الله را یاد کند و اشک، از چشمانش سرازیر شود».

665- وعن عبد اللَّهِ بنِ عمرو بن العاص رَضِيَ اللهُ عَنْهما قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إنَّ الْمُقسِطينَ عِنْدَ اللَّهِ عَلى مَنابِرَ مِنْ نور: الَّذِينَ يعْدِلُونَ في حُكْمِهِمْ وأَهلِيهِمْ وَمَا وُلُّوا». [روایت مسلم]([[578]](#footnote-578))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو بن عاص$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «همانا دادگران نزد الله متعال بر منابری از نور قرار دارند؛ یعنی کسانی که در حکم‌رانی و در میان همسران و خانواده‌ی خویش و نیز در مسؤولیتی که به آن‌ها داده می‌شود، عدالت می‌ورزند».

**شرح**

نووی/ می‌گوید: «باب زمام‌دار عادل». زمام‌دار به کسی گفته می‌شود که مسؤولیتی خاص یا مسؤولیتی عام و فراگیر به او واگذار می‌گردد. حتی مرد زمام‌دار خانه و خانواده‌ی خویش محسوب می‌شود؛ زیرا درباره‌ی آن‌ها مسؤولیت دارد و پیامبر فرموده است: «والرَّجُلُ رَاعٍ في أَهْلِهِ ومسئولٌ عَنْ رَعِيَّتِه».([[579]](#footnote-579)) یعنی: «و مرد، مسؤول خانواده‌اش می‌باشد و درباره‌ی خانواده‌اش بازخواست می‌شود». رعایت عدالت در هر زمینه‌ای واجب است؛ حتی در رفتاری که انسان با خود دارد؛ زیرا پیامبر فرموده است: «إِنَّ لرَبِّكَ عَلَيْكَ حَقًّا، وَإِنَّ لنَفْسِكَ عَلَيْكَ حقًّا، ولأهلِك عَلَيْكَ حَقًّا، وَلِزَوْرِكَ عَلَيْكَ حَقًّا؛ فَأَعْطِ كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ».([[580]](#footnote-580)) یعنی: «پروردگارت بر تو حقی دارد؛ نفس تو بر تو حقی دارد؛ همسرت بر تو حقی دارد؛ مهمانت بر تو حقّی دارد؛ پس هر حقّ هر صاحبِ حقی را ادا کن».

لذا عدالت در هر کاری واجب است؛ اما رعایت عدالت از سوی زمام‌داران، اهمیت بیش‌تری دارد. زیرا اگر زمام‌داران ظلم و ستم کنند، اسباب نارضایتی مردم فراهم می‌شود و در نتیجه نابسامانی و هرج و مرج پدید می‌آید. البته موضعِ ما در برابرِ زمام‌دار یا حاکمی که عدالت نمی‌ورزد، این‎ست که صبر می‌کنیم؛ یعنی در برابر ظلم و ستمش شکیبایی می‌ورزیم. حتی پیامبر به انصار فرمود: «إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدي أَثَرَةً فاصْبِرُوا حَتَّى تلقَوْنِي علَى الْحوْضِ».([[581]](#footnote-581)) يعني: «پس از من، تبعيض و حق‌کُشی خواهید دید؛ پس صبر كنيد تا مرا در كنار حوض ملاقات نماييد». زیرا پیامدهای رویارویی و درگیری با فرمان‎روا، به مراتب بدتر و شدیدتر از ظلم و ستمِ اوست و عقل و شریعت چنین ایجاب می‌کنند که انسان در شرایط اضطراری یا گریزناپذیر، از میان بد و بدتر، بد را انتخاب نماید یا ضررِ کم‌تر را ترجیح دهد. سپس مؤلف/ آیات و احادیثی در این باب ذکر کرده است؛ از جمله این آیه که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ﴾ [النحل: ٩٠]

همانا الله به عدل و احسان فرمان می‌دهد.

عدالت، واجب است و احسان، نیکی یا لطفی افزون بر عدالت می‌باشد که سنت است. انتظار می‌رفت مؤلف/ این آیه را هم ذکر کند که الله می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تُؤَدُّواْ ٱلۡأَمَٰنَٰتِ إِلَىٰٓ أَهۡلِهَا وَإِذَا حَكَمۡتُم بَيۡنَ ٱلنَّاسِ أَن تَحۡكُمُواْ بِٱلۡعَدۡلِۚ إِنَّ ٱللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِۦٓۗ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ سَمِيعَۢا بَصِيرٗا ٥٨﴾ [النساء : ٥٨]

الله به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به صاحبانش بازپس دهید و هنگامِ داوری در میانِ مردم، عدالت را رعایت کنید. چه پندِ نیکی‌ست پندی که الله به شما می‌دهد! به‌یقین الله، شنوای بیناست.

عدالت زمام‌دار، این‎ست که میان مردم فرق نگذارد، به هیچ‌کس ستم روا ندارد و از هیچ‌کس به‌خاطر ثروت یا فقر یا قرابت و خویشاوندی‌اش جانب‌داری نکند؛ بلکه به عدالت حکم‌رانی و داوری نماید. حتی علما گفته‌اند: بر قاضی واجب است که عدالت را در میان دو طرف دعوا رعایت کند؛ هر چند یکی از دو طرفِ دعوا کافر باشد. یعنی بر قاضی واجب است که در همه چیز، در سخن گفتن، نشاندن و نحوه‌ی ورودشان یا استقبال از آن‌ها، عدالت را در میانشان رعایت نماید؛ زیرا جایگاه، جایگاه قضاوت و داوری‌ست و رعایت عدالت در چنین جایگاهی، واجب است و اهمیت ویژه‌ای دارد. گرچه برخی از افراد کم‌علم و ناآگاه می‌گویند: مسلمان را مقدّم بدار یا در قضاوت از او جانب‌داری کن. می‌گوییم: جایز نیست که مسلمان را مقدّم بداریم یا از او جانب‌داری کنیم؛ زیرا قضاوت، جایگاه دادرسی و عدالت‌ورزی‌ست و رعایت عدالت در همه‌ی ابعاد، مهم و گریزناپذیر می‌باشد.

سپس مؤلف/ حدیث ابوهریره را ذکر کرده است؛ ابوهریره می‌گوید: پیامبر فرمود: «الله، در روزي كه هيچ سايه‌اي جز سايه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زير سايه‌ی خود، جاي مي‌دهد».

این، انحصاری نیست؛ یعنی فقط همین هفت گروه نیستند که روز قیامت زیر سایه‌ای که الله می‌آفریند، جای می‌گیرند. آن‌جا افراد و گروه‌های دیگری هم خواهند بود که الله متعال آن‌ها را زیرِ این سایه جا می‌دهد. حافظ ابن‌حجر در شرح صحیح بخاری، بیست گروه را برشمرده است که روز قیامت از این نعمت الهی برخوردار می‌شوند؛ اما پیامبر متناسب با موقعیت، سخن می‌گفت. لذا هرچند گروه‌های دیگری هم هستند که زیر سایه‌ی پروردگار جای می‌گیرند، اما پیامبر گاه بنا بر موقعیت، فقط از سه دسته و گاه از هفت گروه و گاه از چهار گروه و امثال آن سخن گفته است. زیرا پیامبر به‌عنوان سخنورترین فرد بشر، متناسب با موقعیت، سخن می‌گفت و سخنش شیوا و رسا بود. فرمود: «الله، در روزي كه هيچ سايه‌اي جز سايه‌ی او وجود ندارد، هفت گروه را در زير سايه‌ی خود، جاي مي‌دهد». و این، در روز قیامت خواهد بود. در آن روز مردم، پابرهنه، لخت و ختنه‌نشده برانگیخته می‌شوند. روز قیامت، هیچ پستی و بلندی و هیچ کوه و درخت و ساختمانی وجود ندارد که مردم، زیرِ سایه‌اش بروند و تنها، همان سایه‌ای وجود دارد که الله، آن را برای برخی از بندگانش می‌آفریند و تنها الله خود، کیفیتش را می‌‌داند.

**نخست** فرمان‎رواي عادل را ذکر کرد؛ یعنی زمام‌داری که در میان مردم عدالت می‌ورزد. مهم‌ترین شاخص عدالت یک حاکم، این‎ست که در میان مردم مطابق شریعت الهی حکم براند؛ زیرا شریعت الهی، سراسر عدل و عدالت است. از این‌رو کسی که بر اساس قوانین بشریِ مخالف با شریعت حکم می‌راند، جرو ستمکارترین حکام به‌شمار می‌آید و روز قیامت که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی پروردگار وجود ندارد، در جرگه‌ی کسانی قرار می‌گیرد که از این سایه، دور هستند. زیرا عدالت نیست که حاکمی بر اساس شریعت و قانونی غیر از شریعت الهی حکم براند؛ چه کسی این حق را به او داده است؟ باید در میان مردم مطابق شریعت پروردگارشان حکم براند و این، بزرگ‌ترین عدالت است.

یکی دیگر از شاخص‌های عادل بودن حاکم، این‎ست که حق دیگران را از خود و نزدیک‌ترین افرادش بگیرد و آن را به صاحبانِ آن بدهد؛ زیرا الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ كُونُواْ قَوَّٰمِينَ بِٱلۡقِسۡطِ شُهَدَآءَ لِلَّهِ﴾ [النساء : ١٣٥]

ای مؤمنان! به عدل و داد بپردازید و به خاطر الله (به­حق) گواهی دهید.

هم‌چنین حاکم نباید در میان نزدیکان خود و دیگران، فرق بگذارد؛ لذا چنین نباشد که اگر حقّی بر گردن یکی از نزدیکان اوست، در اجرای حکم، درنگ کند یا اجرای عدالت را به‌تأخیر بیندازد یا اگر نزدیکش حق حقّی بر دیگری دارد، بی‌درنگ از آن شخص قصاص بگیرد. این، عدل نیست. عدالت حاکم، انواع و شاخه‌های گوناگونی دارد که این‌جا گنجایش ذکرش را ندارد.

**دوم:** «جواني كه در اطاعت و بندگيِ الله، رشد يافته است»؛ یعنی از خردسالی به همین شکل پرورش یافته و به عبادت و بندگی الله ادامه داده است؛ این هم در شمارِ هفت گروهی قرار دارد که الله متعال آن‌ها را روز قیامت در سایه‌ی خود جای می‌دهد؛ زیرا این جوان، به‌جای سرگرمی‌ها و نادانی‌های دوران جوانی، به عبادت الله پرداخته و با این‌که قدرت و زمینه‌ی انحراف در او وجود داشته، جوانِ سر به راه و عبادت‌گزاری بوده است.

**سوم:** «دو مسلماني كه فقط به‌خاطر خشنودي الله با يكديگر دوست باشند و بر همین اساس، گردِ هم می‌آیند یا از يكديگر جدا مي‌شوند». یعنی دو دوستِ مسلمان که دوستی و محبتشان با یکدیگر، انگیزه‌ای مالی یا دنیوی مانند پست و مقام ندارد؛ بلکه دوستی و محبتشان با یکدیگر فقط به‌خاطر خشنودی خداست و بدین‌خاطر با هم دوستی می‌کنند که یکدیگر را در مسیر اطاعت وبندگی الله می‌بینند و از محرمات و کارهای ممنوع و حرام، می‌پرهیزند. از این‌رو پیوند دوستی ا‌ستواری در دنیا با یکدیگر دارند و تنها چیزی که میان آن‌ها فاصله می‌اندازد، مرگ است.

**چهارم:** «كسي كه همواره به مسجد دل‌بسته باشد»؛ یعنی با نماز و مسجد اُنس دارد و هر بار که نمازش را به پایان می‌رساند، منتظرِ نماز بعدی‌ست. مسجد، یعنی سجده‌گاه یا محل سجده؛ فرقی نمی‌کند که برای نماز بنا شده باشد یا خیر. لذا این شخص، همواره مشتاق نماز است و پس از پایان هر نماز، به نمازِ بعدی می‌اندیشد. این نشان‌گر پیوند محکمش با خداست؛ زیرا نماز، پیوند میان بنده با پروردگارش می‌باشد و اُنس و اشتیاقِ انسان به نماز، نشان می‌دهد که بنده دوست دارد ارتباط محکمی با پروردگارش داشته باشد؛ از این‌رو در شمارِ کسانی قرار می‌گیرد که الله متعال آنان را در روزی كه هيچ سايه‌اي جز سايه‌ی او وجود ندارد، زير سايه‌ی خود جاي مي‌دهد».

**پنجم:** «كسي كه زني زيبا و صاحب‌مقام، او را به سوی خود بخواند، ولي او نپذيرد و بگويد: من از الله مي‌ترسم». زنی زیبا که از طبقات پایین نیست و نام و جایگاهی دارد، از مردی که دارای توانایی جسمی و جنسی‌ست، در جایی خالی که هیچ‌کس نیست و هیچ‌کس باخبر نمی‌شود، درخواست زنا و کار زشت می‌کند؛ شرایط، فراهم است و این مرد نیز، آدم کم‌توان یا ضعیفی نیست که میل و شهوتی به زنان نداشته باشد. اما می‌گوید: من از الله می‌ترسم. تنها چیزی که او را از این کار زشت، باز می‌دارد، ترس خداست. ببینید، همه‌ی شرایط فراهم است؛ هم خود مرد، توانایی و میل جنسی دارد و هم زنی زیبا خودش را در اختیارش قرار داده است و جای خلوتی نیز دارند؛ اما یک مانع قوی و بزرگ‌تر از شرایط موجود برای آن مرد، او را از زنا کردن باز می‌دارد؛ یعنی ترس خدا. از این‌رو می‌گوید: «من، از خدا می‌ترسم». نگفت: من، میلی به زن‌ها ندارم؛ یا نگفت که تو، زشتی یا از طبقات پایین جامعه هستی. هم‌چنین نگفت که کسی، این‌جاست و ما را می‌بیند؛ خیر، بلکه از خدا ترسید و گفت: «من، از الله می‌ترسم». الله متعال، روز قیامت که سایه‌ای جز سایه‌ی او وجود ندارد، این شخص را زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد.

**ششم:** «كسي كه با دست راستش، به‌گونه‌ای صدقه دهد كه دست چپش نداند دست راستش چه صدقه می‌دهد». این، کمال اخلاص است که انسان سعی کند هیچ‌کس، از اعمال نیکش باخبر نشود؛ بلکه خواهان این باشد که عملش، فقط بین او و خدایش بماند؛ لذا دور از چشم مردم، صدقه می‌دهد، به‌گونه‌ای که دست چپش نمی‌داند که دست راستش چه صدقه داده است. یعنی اگر امکانش بود، طوری صدقه می‌داد که دست چپش نیز نفهمد که دست راستش صدقه می‌دهد. چنین شخصی، بی‌نهایت مخلص است و الله متعال، او را در قیامت، زیر سایه‌ی خود جای می‌دهد.

ناگفته نماند: صدقه‌ی پنهانی، بهتر است؛ اما در شرایطی که آشکار کردن صدقه، باعث تشویق دیگران شود، آشکار نمودن آن، افضل و بهتر می‌باشد.

**هفتم:** «كسي كه در تنهايي، الله را یاد کند و اشک، از چشمانش سرازیر شود».

یعنی با زبان و قلب خود، الله را ذکر کند و هیچ‌کس نزد نباشد که شائبه‌ی خودنمایی یا ریا پیش آید؛ بلکه به الله دل‌بستگی داشته و دلش از دنیا و وابستگی به آن، خالی و تهی باشد. لذا وقتی با دل و زبان، ذکر خدا می‌کند و عظمت و بزرگی پروردگار را به‌یاد می‌آورد، مشتاق الله می‌گردد و اشک از چشمانش سرازیر می‌شود. چنین شخصی، جزو کسانی‌ست که روز قیامت در زیر سایه‌ی الله، جای می‌گیرند.

گاه، انسان توفیق یکی از این اعمال هفت‌گانه را پیدا می‌کند و گاه توفیق می‌یابد که دو یا سه یا چهار یا پنج و یا شش یا همه‌ی این اعمال را انجام دهد؛ امکانش وجود دارد و هیچ اشکالی هم پیش نمی‌آید که انسان، از این‌همه توفیق برخوردار شود. البته گاه فقط یکی از این صفات در او وجود دارد؛ و همین یکی برای دست‌یابی به این سعادت بزرگ کافی‌ست.

سپس مؤلف/ حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص$ را ذکر کرده است که پیامبر فرمود: «همانا دادگران نزد الله متعال بر منابری از نور قرار خواهند داشت؛ یعنی کسانی که در حکم‌رانی و در میان همسران و خانواده‌ی خویش و نیز در مسؤولیتی که به آن‌ها داده می‌شود، عدالت می‌ورزند».

این، نشان‌گر فضیلت عدل درباره‌ی همسر و فرزندان و دیگر کسانی‌ست که تحت سرپرستی انسان قرار می‌گیرند؛ پس عدالت بورزید تا روز قیامت نزد الله بر منبری از نور باشید.

\*\*\*

666- وعَن عوفِ بن مالكٍ قال: سمِعْتُ رسولَ اللَّه يقول: «خِيَارُ أَئمَّتكُمُ الَّذينَ تُحِبُّونَهُم ويُحِبُّونكُم، وتُصَلُّونَ علَيْهِم ويُصَلُّونَ علَيْكُم، وشِرَارُ أَئمَّتِكُم الَّذينَ تُبْغِضُونَهُم ويُبْغِضُونَكُم، وتَلْعُنونَهُمْ ويَلْعَنُونَكُمْ». قال: قُلْنا يا رسُول اللَّه، أَفَلا نُنابِذُهُم؟ قال: «لا، ما أَقَامُوا فِيكُمُ الصَّلاةَ؛ لا، ما أَقَامُوا فيكُمُ الصَلاة». [روایت مسلم]([[582]](#footnote-582))

**ترجمه:** عوف بن مالک می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «بهترین زمام‌داران شما کسانی هستند که شما آن‌ها را دوست دارید و آن‌ها نیز شما را دوست دارند و شما برای آنان دعای خیر می‌کنید و ایشان نیز برای شما دعای خیر می‌کنند. و بدترین زمام‌داران شما، کسانی هستند که شما از ایشان متنفرید و آن‌ها نیز از شما متنفرند و شما آنان را نفرین می‌کنید و ایشان هم شما را نفرین می‌کنند». عوف می‌گوید: عرض کردیم: ای رسول‌خدا! آیا با چنین حاکمانی نجنگیم؟ فرمود: «خیر؛ تا زمانی که نماز را در میان شما برپا می‌کنند. خیر؛ تا زمانی‎که نماز را در میان شما اقامه می‌کنند».

667- وعَنْ عِيَاضِ بن حِمارٍ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ: «أَهْلُ الْجَنَّةِ ثَلاثَةٌ: ذُو سُلْطانٍ مُقْسِطٌ مُوَفَّقٌ، ورَجُلٌ رَحِيمٌ رَقيقُ القَلْبِ لِكُلِّ ذِى قُرْبَى وَمُسْلِمٍ، وعَفِيفٌ مُتَعَفِّفٌ ذُو عِيالٍ». [روایت مسلم]([[583]](#footnote-583))

**ترجمه:** عیاض بن حمار می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «اهل بهشت سه دسته‌اند: حاکم و صاحب‌قدرتِ عادلی که - در فرمان‌برداری از الله و اجرای شریعتش- موفّق باشد؛ و مرد مهربان و دل‌سوزی که به خویشاوندان خود و هر مسلمانی مهر می‌ورزد؛ و هر مرد نیازمند و عیال‌واری که عزت نفس دارد و خویشتن‌دار است». [یعنی نه حرام می‌خورد و نه دست نیاز پیشِ کسی دراز می‌کند.]

**شرح**

مؤلف/ در فضیلت زمام‌دارِ عادل حدیثی بدین مضمون نقل کرده است که: عوف بن مالک می‌گوید: پیامبر فرمود: «بهترین زمام‌داران شما کسانی هستند که شما آن‌ها را دوست دارید و آن‌ها نیز شما را دوست دارند و شما برای آنان دعای خیر می‌کنید و ایشان نیز برای شما دعای خیر می‌کنند. و بدترین زمام‌داران شما، کسانی هستند که شما از ایشان متنفرید و آن‌ها نیز از شما متنفرند و شما آنان را نفرین می‌کنید و ایشان هم شما را نفرین می‌کنند». و این، هم شامل بالاترین مقام حکومتی می‌شود و هم شامل مسؤولان رده‌های مختلف.

پیشوایان و مسؤولانی که عهده‌دار امور مردم هستند، بر دو دسته‌اند: دسته‌ای که محبوب مردم هستند و آن‌ها نیز مردم را دوست دارند و هر دو طرف، خیرخواه یکدیگرند؛ مردم خیرخواه مسؤولان هستند و مسؤولان، خیرخواه مردم. لذا نزد مردم محبوبیت دارند؛ زیرا به وظایفشان در قبال مردم که الله بر آن‌ها واجب کرده است، عمل می‌کنند. روشن است که هرکس به وظیفه‌ی خود، یعنی خیرخواهی برای دیگران عمل نماید، الله متعال دوستش می‌دارد و او را محبوب ساکنان زمین می‌گرداند. از این‌رومردم نیز مسؤولانِ وظیفه‌شناس را دوست دارند.

فرمود: «شما برای آنان دعای خیر می‌کنید و ایشان نیز برای شما دعای خیر می‌کنند». یعنی همواره دعاگویشان هستید که الله هدایتشان کند و مشاوران و هم‌نشینان خوبی در اختیارشان بگذارد و به آن‌ها توفیق عدالت‌گستری عطا نماید و دیگر دعاهای نیکی که در حقّ پیشوایان عادل صورت می‌گیرد. آن‌ها نیز برای زیردستان و شهروندان خود دعا می‌کنند و می‌گویند: پروردگارا! مردم ما را نیک و شایسته بگردان و توفیقشان بده که به فرمان‌های تو عمل نمایند.

اما بدترین زمام‌داران، «کسانی هستند که شما از ایشان متنفرید»؛ زیرا به وظایف خود عمل نمی‌کنند و حقوق شهروندان خود را به‌جا نمی‌آورند. در نتیجه مردم از آن‌ها خوششان نمی‌آید. پس از مدتی این بغض و تنفر دو سویه می‌گردد؛ مردم از چنین حکامی بیزارند و از آن‎ها سرکشی می‌کنند؛ لذا حکام نیز از مردم نافرمان متنفر می‌شوند و کار به‌جایی می‌رسد که یکدیگر را نفرین می‌کنند؛ مردم به حکام ناسزا می‌گویند و حکام به مردم.

لذا حکام و پیشوایان، بر دو دسته‌اند: گروهی که به وظایف خود عمل می‌کنند و این امر به محبتی دو سویه و متقابل در میان آن‌ها و مردم می‌انجامد. و دسته‌ی دیگر، بدترین زمام‌داران هستند که مردم از آن‌ها متنفرند و آن‌ها نیز از مردم بیزارند و برای یکدیگر دعای بد می‌کنند و به همدیگر ناسزا می‌گویند.

و اما حدیث عیاض بن حمار؛ در این حدیث آمده است: پیامبر فرمود: «اهل بهشت سه دسته‌اند: حاکم و صاحب‌قدرتِ عادلی که - در فرمان‌برداری از الله و اجرای شریعتش- موفّق باشد...». صاحب‌قدرت، شامل همه‌ی مسؤولان در رده‌های مختلف می‌گردد؛ چه حاکمی که در رأس حکومت قرار دارد و چه مسؤولان رده‌ی پایین.

اگر مسؤول یا حاکمی عادل باشد و عدالت را درباره‌ی زیردستان خود رعایت کند، در جرگه‌ی اهل بهشت قرار می‌گیرد.

مسؤول یا حاکمِ موفق، کسی‌ست که راه درست و شایسته را در پیش می‌گیرد و در مسیری حرکت می‌کند که خیر و صلاح مردم است. چنین شخصی، بهشتی‌ست.

پیش‌تر این نکته بیان شد که پیشوای عادل، جزو هفت گروهی‌ست که روز قیامت در سایه‌ی الله جای می‌گیرند و آن روز هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی الله وجود ندارد. شاهد موضوع همین بخش حدیث است: «حاکم و صاحب‌قدرتِ عادلی که - در فرمان‌برداری از الله و اجرای شریعتش- موفّق باشد». در ادامه‌ی حدیث آمده است: «و مرد مهربان و دل‌سوزی که به خویشاوندان خود و هر مسلمانی مهر می‌ورزد». به بندگان خدا، به فقرا، به ضعفا، به خردسالان و به هرکسی که سزاوار مهر و شفقت است، محبت می‌کند و نرم‌دل یا دل‌سوز است و سنگ‌دل نیست و نسبت به همه دل‌سوزی می‌کند.

«و هر مرد نیازمند و عیال‌واری که عزت نفس دارد و خویشتن‌دار است». یعنی دست نیاز پیشِ کسی دراز نمی‌کند و از بس مناعت طبع دارد، مردم او را ثروتمند می‌پندارند. و «عیال‌وار است»؛ یعنی هم فقیر است و هم عیال‌وار. بااین حال شکیبایی می‌ورزد و آدمِ زحمت‌کش و پرتلاشی‌ست؛ کار حلال را ننگ نمی‌داند. لذا ریسمان برمی‌دارد و با جمع‌آوری هیزم و فروش آن، امرار معاش می‌کند یا داس به‌دست می‌گیرد و به عنوان کارگر روزمُزد در مزارع دیگران کار می‌کند تا لقمه‌نانی برای خود و خانواده‌اش کسب کند؛ اما دست نیاز پیشِ کسی دراز نمی‌‌کند و با این‌که فقیر و عیال‌وار است، شکیبایی می‌ورزد. چنین شخصی، بهشتی‌ست. الله متعال ما را در زمره‌ی بهشتیان قرار دهد.

\*\*\*

80- باب: وجوب فرمان‌برداری از پیشوایان و زمام‌داران در چارچوب شریعت و حرام بودن اطاعت از آن‌ها در برابر معصیت و نافرمانی از خداوند

الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾

[النساء : ٥٩]

ای مومنان! از الله اطاعت کنید و از پیامبر فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان (فرمان‌برداری نمایید).

668- وعن ابن عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهما عَنِ النَّبِيِّ قال: «عَلَى المَرْءِ المُسْلِمِ السَّمْعُ والطَّاعَةُ فِيمَا أَحَبَّ وكِرَه، إِلاَّ أنْ يُؤْمَرَ بِمَعْصِيَةٍ فَإذا أُمِر بِمعْصِيَةٍ فَلاَ سَمْعَ وَلا طاعَةَ». [متفقٌ عليه]([[584]](#footnote-584))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «حرف‌شنوی و فرمان‌برداری از فرمانروایان بر هر مسلمانی واجب است؛ چه این فرمان‌ها برایش خوشایند باشد و چه ناگوار؛ مگر این‌که به گناه و معصیتی امر شود که در این صورت حرف‌شنوی و اطاعت، درست نیست».

669- وعنه قال: كُنَّا إذا بايَعْنَا رسُولَ اللَّهِ عَلَى السَّمْعِ والطَّاعةِ يقُولُ لَنَا: «فيما اسْتَطَعْتُمْ». [متفقٌ عليه]([[585]](#footnote-585))

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: وقتی با رسول‌الله بر سرِ حرف‌شنوی و اطاعت پیمان می‌بستیم، به ما می‌فرمود: «در حدّی که تواناییِ - اطاعت و حرف‌شنوی- دارید».

670- وعنهُ قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يَقُولُ: «مَنْ خلَعَ يَدًا منْ طَاعَةٍ لَقِى اللَّه يوْمَ القيامَةِ ولاَ حُجَّةَ لَه، وَمَنْ ماتَ وَلَيْس في عُنُقِهِ بيْعَةٌ مَاتَ مِيتةً جَاهِلِيَّةً». [روایت مسلم]([[586]](#footnote-586))

وفي روايةٍ له: « ومَنْ ماتَ وَهُوَ مُفَارِقٌ للْجَماعةِ ، فَإنَّهُ يمُوت مِيتَةً جَاهِليَّةً» .

**ترجمه:** ابن‌عمر$ می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکس دست از اطاعت و فرمان‌برداری -از پیشوای مسلمانان- بکشد، روز قیامت بدون دلیل و حجت با الله روبه‌رو می‌شود و هرکس در حالی بمیرد که در گردنش پیمانی - نسبت به پیشوای مسلمانان- نیست، به مرگ جاهلی- و بر گمراهی- مرده است».

در روایتی دیگر از مسلم، آمده است: «هرکس در حالی بمیرد که جماعتِ مسلمانان را ترک گفته است، به‌یقین به مرگ جاهلی - یعنی بر گمراهی- می‌میرد».

**شرح**

مؤلف/ می‌گوید: «وجوب فرمان‌برداری از پیشوایان و زمام‌داران در چارچوب شریعت و حرام بودن اطاعت از آن‌ها در برابر معصیت و نافرمانی از خداوند». و سپس به این آیه استدلال کرده است که الله متعال می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء: ٥٩]

ای مومنان! از الله اطاعت کنید و از پیامبر فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان (فرمان‌برداری نمایید).

علما گفته‌اند: پیشوایان، دو دسته‌اند: علما، و حکام (مسؤولان حکومتی).

علما، اولیای امور دینی یا پیشوایان دینی هستند که شریعت و آموزه‌های دینی را برای مردم بیان می‌کنند و مردم را به سوی حق و حقیقت رهنمون می‌شوند. و حکام، پیشوایان یا مسؤولان اجرایی دستورهای شرعی هستند و وظیفه دارند امنیت را برقرار کنند و مردم را به پای‌بندی بر شریعت ملزَم سازند. لذا شرحِ وظایفِ هر دسته از پیشوایان، روشن است.

البته ناگفته نماند که پیشوایانِ اصلی، علما می‌باشند؛ زیرا این علما هستند که شریعت را بیان می‌کنند و به حکام می‌گویند: این، شریعت الهی‌ست؛ پس به آن عمل کنید. و حکام راهی به سوی علوم دینی ندارند، مگر از طریق علما و زمانی می‌توانند مجری احکام شرعی باشند که شریعت را از طریق علما بیاموزند.

هم‌چنین علما بر کسی اثر می‌گذارند که در قلبش دین و ایمان باشد؛ زیرا کسی از علما حرف‌شنوی دارد و به رهنمودهایشان عمل می‌کند که دین و ایمان در قلبش جای دارد. ولی کسی از حاکم اطاعت می‌کند که از قدرت و موقعیت حاکم می‌ترسد؛ حتی اگر سست‌ایمان باشد؛ لذا گاه از حکام بیش از علما می‌ترسد؛ و چه‌بسا در پاره‌ای از موارد ترسِ برخی از مردم از حکام، بیش از ترس از خداست! پناه بر الله.

البته امت اسلامی به علما و حکام، نیازمندند؛ از این‌رو بر امت اسلامی واجب است که از علما و حکام، اطاعت کنند. روشن است که پیروی از علما و حرف‌شنوی از حکام، باید تابعِ اطاعت از الله متعال باشد؛ زیرا الله می‌فرماید:

﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء : ٥٩]

از الله اطاعت کنید و از پیامبر فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان.

و نفرمود: «وأطیعوا أولی الأمر منكم»؛ یعنی اطاعت از صاحبان امر را به‌طور مستقل ذکر نکرد؛ زیرا اطاعت از حکام و علما، تابعِ اطاعت از الله و پیامبرِ اوست. لذا اگر صاحبان امر، به معصیت و نافرمانی از الله دستور دهند، نباید از آن‌ها اطاعت کرد؛ زیرا ولی امرِ اعظم و برتر، الله متعال است که فراتر از این‌ها قرار دارد و اطاعت از دیگران در برابر نافرمانی از او درست نیست.

یکی از احادیثی که مؤلف/ در این باب ذکر کرده، روایتی‎ست بدین مضمون که عبدالله بن عمر$ می‌گوید: پیامبر فرمود: «حرف‌شنوی و فرمان‌برداری از فرمانروایان بر هر مسلمانی واجب است؛ چه این فرمان‌ها برایش خوشایند باشد و چه ناگوار؛ مگر این‌که به گناه و معصیتی امر شود که در این صورت حرف‌شنوی و اطاعت، درست نیست». ساختار جمله، در این حدیث به‌گونه‌ای‎ست که در آن به‌روشنی به وجوب اطاعت از فرمانروایان اشاره شده است؛ یعنی بر هر مسلمانی به مقتضای مسلمان بودنش، واجب است که بخواهد یا نخواهد، از ولی امر اطاعت کند؛ حتی اگر او را به چیزی فرمان دهد که برایش ناگوار است. لذا اجرای فرمان ولی امر بر او واجب می‌باشد؛ مگر این‌که فرمانروا به معصیت و نافرمانی از الله دستور دهد؛ زیرا اطاعت و فرمان‌برداری از الله، فراتر از هر اطاعتی‌ست و اطاعت از مخلوق در جهتِ نافرمانی از خالق، جایز نیست.

برخی گمان می‌برند که اطاعت از حکام و صاحبان امر، فقط زمانی واجب است که به‌طور کامل و در تمام جنبه‌ها، درست‌کار باشند. این، پندار نادرستی‌ست و تنها «خوارج» بر این باور بوده‌اند که اطاعت از حکام، منوط به این‎ست که در همه‌ی مسایل ریز و درشت، مطابق حکم الله، عمل کنند. ولی دیدگاه درست، این‎ست که حاکمان، باید مجری احکام الهی باشند، اما در مورد یا مواردی که مطابق شریعت، عمل نمی‌کنند، باید از آن‌ها نافرمانی کرد و در سایر موارد، اطاعت از آن‌ها واجب است. لذا این، ردی بر دیدگاه کسانی‌ست که می‌گویند: از حکام و فرمانروایان، فقط در مواردی اطاعت می‌کنیم که الله متعال به ما دستور داده است. یعنی اگر به ما دستور دهند که نماز بخوانید، نماز می‌خوانیم و اگر به ما امر کنند که زکات دهید، زکات می‌دهیم؛ اما اگر ما را به کاری فرمان دهند که دلیلی شرعی ندارد یا در شریعت نیامده است، بر ما واجب نیست که از آن‌ها اطاعت نماییم؛ زیرا اگر در چنین مواردی از آن‌ها اطاعت کنیم، آنان را در جایگاه قانون‌گذار و شارع قرار داده‌ایم.

این، دیدگاهِ نادرستی‌ست که با آموزه‌های کتاب و سنت تعارض دارد؛ زیرا پذیرش چنین دیدگاهی بدین معناست که ما فرقی در میان حکام و دیگران نگذاشته‌ایم؛ هر مسلمانی امر به معروف و نهی ازمنکر می‌کند و از او اطاعت می‌شود. لذا ما وظیفه داریم که در آن‌چه الله به ما امر نکرده است، از حکام و فرمانروایان اطاعت کنیم؛ یعنی اگر حکام به ما دستوری می‌دهند که در شریعت از آن نهی نشده است یا ما را به کاری امر می‌کنند که حرام نیست، اطاعت از آن‌ها و اجرای فرمانشان بر ما واجب می‌باشد. پس اجرای آن دسته از دستور‌العمل‌های حکومتی که مغایر شرع نیست، بر ما واجب است؛ زیرا اطاعت از حکام، اجرای فرمان الله و نیز رهنمود پیامبر مبنی بر اطاعت و حرف‌شنوی از فرمانروایان است که به حفظ امنیت و دوری از آشوب و شورش بر حکام می‌انجامد. لذا اگر بگوییم: ما فقط در کارهایی از آن‌ها پیروی می‌کنیم که الله متعال دستور داده است، این بدین معناست که از آن‌ها اطاعت نمی‌کنیم.

پاره‌ای از دستورالعمل‌های حکومتی با شرع، مغایرت ندارند؛ اما در شریعت به‌طور مشخّص ذکر نشده‌اند. [مانند آیین‌نامه‌ها و مقررات راهنمایی ورانندگی]. برخی از مردم می‌گویند: ما از این دستورالعمل‌ها اطاعت نمی‌کنیم. به این‌ها باید گفت که اجرای این مقررات بر شما واجب است و اگر اطاعت نکنید، گنه‎کار و سزاوار عقوبت الهی شده، از سوی حکام نیز مجازات می‌شوید.

حکام وظیفه دارند چنین کسانی را توبیخ نمایند؛ زیرا الله متعال به فرمان‌برداری از حکام دستور داده است و این‌ها با چنین روی‌کردی از فرمانِ الله سرپیچی می‌کنند و این، معصیت و نافرمانی از الله متعال است و هر انسانی که از الله نافرمانی کند، متناسب با نظرِ حاکم یا قاضی، توبیخ و مجازات می‌گردد.

به عنوان مثال مقررات رانندگی جزو آن دسته از دستورالعمل‌های حکومتی‌ست که با شریعت، مغایرت ندارد؛ لذا بی‌توجهی به مقررات رانندگی، جایز نیست و تخلف از آن، گناه و معصیت به‌شمار می‌آید؛ مانند عبور از چراغ قرمز، حرکت در جهتِ مخالف، حرکت‌های مارپیچی و نمایشی و امثال آن. اجرای این دستور‌العمل‌ها که از آن به عنوان مقررات راهنمایی و رانندگی یاد می‌شود، واجب است. یعنی وقتی چراغ قرمز است، بر شما واجب است که توقف کنید و بدانید که عبور از چراغ قرمز، معصیت است؛ نگویید: خداوند چنین دستوری نداده است. این‌ها قوانین بشری‌ست که نهادهای حکومتی سرِ هم کرده‌‌اند و ما را به اجرای آن، ملزَم ساخته‌اند. لذا اگر از چراغ قرمز عبور کنید، با زبان حال، به پروردگارتان گفته‌اید: از والیان و صاحبان امر، اطاعت نمی‌کنم. پناه بر الله! در صورتی که الله می‌فرماید:

﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ [النساء : ٥٩]

ای مؤمنان! از الله اطاعت کنید و از پیامبر فرمان ببرید و نیز از صاحبان امرتان (فرمان‌برداری نمایید).

معروف است که در تقاطع‌ها، حق تقدم با کسی‌ست که در مسیرِ اصلی حرکت می‌کند؛ لذا مطابق این قانون باید هنگام ورود از مسیر فرعی به اصلی، حق تقدم را رعایت کنید. همه‌ی دستورالعمل‌های حکومتی که مخالف شریعت نیست، این‌گونه هستند و پای‌بندی به آن‌ها واجب است؛ و اگر از دستورهای حکومتی که مخالف شریعت نیست، اطاعت نکنیم، نابسامانی و هرج و مرج پدید می‌آید و هرکس به میلِ خود رفتار می‌کند و پیشوایان مسلمانان، از چشم مردم می‌افتند و بدین‌سان حکام، فرمانروایانی بدون امر و فرماندهی می‌شوند و قاضیان، در موقعیتی قرار می‌گیرند که قضاوتشان بی‌اعتبار می‌گردد؛ یعنی حکامِ بدون حکم و قاضیانِ بدون قضاوت!

لذا اطاعت و فرمان‌برداری از زمام‌داران، واجب است؛ مگر این‌که به نافرمانی از الله دستور دهند. مثلاً اگر بگویند: برای نماز جمعه یا جماعت به مسجد نروید، نباید از آن‌ها اطاعت کرد. هم‌چنین اگر خواهان ظلم و ستم به کسی باشند، اطاعت از آن‌ها در این زمینه درست نیست. لذا اگر به تراشیدن ریش دستور دهند، حکمشان بی‌اعتبار است و اطاعت از آن‌ها جایز نمی‌باشد؛ به‌ویژه اگر به سربازان تحت فرماندهی خود حکم کنند، به آن‌ها می‌گوییم: اطاعت از این دستور درست نیست و کسانی که به سربازان تحت فرماندهی خود دستور می‌دهند که ریش خود را بتراشند، گنه‌کارند؛ زیرا با حکم الله و پیامبرش مخالفت کرده‌اند.

هم‌چنین اگر دستور دهند که لباس خود را بلند و پایین‌تر از قوزک پا قرار دهند؛ می‌گوییم: نباید از این دستور اطاعت کرد؛ زیرا بلند بودن لباس تا زیر قوزکِ پا حرام است و اگر ما را به عملِ حرامی دستور دهید، از شما اطاعت نمی‌کنیم؛ زیرا حکم پروردگار ما و شما، از حکمِ ما و شما فراتر است.

پس دستورهای صاحبان امر و فرمانروایان، سه گونه است:

**نخست:** همان دستوری را می‌دهند که الله متعال داده است؛ در چنین مواردی اطاعت از حکام و فرمانروایان، واجب است؛ زیرا:

1. دستورشان جزو فرمان‌های الهی‌ست.
2. هر کسی هم چنین دستوری بدهد، باید از او اطاعت کرد؛ زیرا وقتی کسی، شما را به انجام عمل نیکی فرمان دهد که واجب است، باید آن را اجرا کنید.

**دوم:** به معصیت و نافرمانی از الله دستور می‌دهند. این‌جا نباید از آن‌ها اطاعت کرد و اگر به‌خاطر سرپیچی از چنین فرمانی، شما را شکنجه کنند، روز قیامت مجازات خواهند شد؛ به دو دلیل:

* به‌خاطر پایمال کردن حقّ الله؛ زیرا به معصیت و نافرمانی از الله دستور داده‌اند.
* به‌خاطر حقّ شما؛ زیرا به شما ستم کرده‌اند و باید پاسخ‌گوی این ستم باشند. آن‌ها، خود مانند شما بنده‌ی پروردگار هستند و نافرمانی از الله، نه برای شما درست است و نه برای آن‌ها.

**سوم:** اگر به چیزی دستور دهند که شریعت نه به آن دستور داده و نه از آن نهی کرده است، اطاعت از آن‎ها در چنین مواردی واجب است و اگر از آن‌ها اطاعت نکنید، گنه‎کار می‌شوید و این حق را دارند که شما را به‌خاطر سرپیچی، توبیخ کنند؛ زیرا از فرمان الهی درباره‌ی اطاعت از آن‌ها سرپیچی کرده‌اید. از این‌رو پیامبر فرمود: «حرف‌شنوی و فرمان‌برداری از فرمانروایان بر هر مسلمانی واجب است؛ چه این فرمان‌ها برایش خوشایند باشد و چه ناگوار؛ مگر این‌که به گناه و معصیتی امر شود که در این صورت حرف‌شنوی و اطاعت، درست نیست».

بدتر از این پندار کسی‌ست که به پیمان بستن با حاکم، اعتقاد ندارد و می‌گوید: من با حاکم بیعت نکرده‌ام و هیچ تعهدی نسبت به او ندارم؛ چنین پندار یا چنین سخنی بدین معناست که از حاکم اطاعت و حرف‌شنوی نخواهم داشت و او بر من حق ولایت ندارد. این، روی‌کردِ بسیار زشتی‌ست. زیرا رسول‌‌الله خبر داده است: هرکس بدون بیعت با پیشوای مسلمانان بمیرد، یا در حالی بمیرد که پیشوایی ندارد، به مرگ جاهلی مرده است؛ یعنی به مرگ اسلام نمرده و مرگش، مرگ جاهلان است و سزایش را نزد الله خواهد دید.

لذا بر هر انسانی واجب است که پیشوا یا امیری داشته باشد که در چارچوب شریعت، از او اطاعت کند؛ اگر کسی بگوید: «من، خودم با حاکم پیمان نبسته‌ام»، می‌گوییم: بیعت بستن بر آحاد مردم و یکایک شهروندان واجب نیست؛ بلکه بیعت از سوی بزرگان و سرآمدان جامعه منعقد می‌گردد. از این‌رو می‌گوییم: مگر عموم مردم با ابوبکر، عمر، عثمان و علی بیعت کردند؟ خیر؛ بچه‌ها، زن‌ها و سال‌خوردگانِ ناتوان، با این‌ها بیعت نکردند؛ اهالی مکه یا طائف برای بیعت با این‌ها رهسپار مدینه نشدند و بلکه خبرگان مردم در مدینه با خلفا بیعت کردند و بدین‌سان بیعت با توافق و تعهد سرآمدان جامعه به انجام رسید.

بیعت بر آحاد جامعه، نه واجب است و نه ممکن. عموم مردم، تابعِ سرآمدان و خبرگان خود هستند و هرکس سرآمدان جامعه با او بیعت کنند، ولی امر مسلمانان به‌شمار می‌آید و اطاعت از او در حدود دین و شریعت، واجب است. لذا اگر کسی در حالی بمیرد که معتقد باشد پیشوایی ندارد، به مرگ جاهلی مرده است. یعنی مانند مردم دوران جاهلیت، گمراه بوده است.

\*\*\*

671- وعَن أنَسٍ قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «اِسْمَعُوا وأَطِيعُوا، وإنِ اسْتُعْمِلَ علَيْكُمْ عبْدٌ حبشىٌّ كَأَنَّ رَأْسهُ زَبِيبَةٌ». [روایت بخاري]([[587]](#footnote-587))

**ترجمه:** انس می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از امیر خود حرف‌شنوی و اطاعت کنید؛ گرچه برده‌ای حبشی و سیه‌فام بر شما گماشته شود که سَرَش به‌اندازه‌ی کشمش، کوچک باشد».

672- وعن أبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «عَليْكَ السَّمْعُ وَالطَّاعةُ في عُسْرِكَ ويُسْرِكَ وَمنْشَطِكَ ومَكْرهِكَ وأَثَرَةٍ عَلَيْك». [روایت مسلم]([[588]](#footnote-588))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «حرف‌شنوی و اطاعت از امیر - در هر شرایطی- در سختی و آسانی، در خوشی و ناخوشی، و زمانی که نسبت به تو تبعیض و حق‌کُشی صورت می‌گیرد، بر تو واجب است».

**شرح**

مؤلف/ در ادامه‌ی احادیثی که در این باب، ذکر کرده، حدیثی بدین مضمون آورده است که: انس بن مالک می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «از امیر خود حرف‌شنوی و اطاعت کنید؛ گرچه برده‌ای حبشی و سیه‌فام بر شما گماشته شود - یا بر شما مسلط گردد- که سَرَش به‌سان کشمش باشد».

این‌جا روی سخن پیامبر با عرب‌ها بود؛ یعنی به آن‌ها فرمود: اگر برده‌ای حبشی، نه عرب بر شما گماشته شود یا بر شما چیره گردد که پشت در پشت و از هر جهت، برده است، از او اطاعت کنید. موهای سرِ اهالی حبشه، حلقه‌مانند می‌باشد و مثل کشمش به‌نظر می‌رسد. رسول‌الله این را برای مبالغه بیان فرمود؛ یعنی اگر چنین برده‌ای بر شما مسلط گردد، باید از او اطاعت کنید؛ چه در مقام والاترین مقام حکومتی باشد و چه به عنوان مسؤول یا کارگزاری منطقه‌ای بر شما گماشته شود. در هر صورت باید از او اطاعت کنید. لذا اگر به‌فرض مثال شخصی از پایین‌ترین طبقات اجتماعی، قدرت را به‌دست گیرد، بر ما واجب است که از او اطاعت کنیم؛ زیرا علت، یکی‌ست. چون اگر از او اطاعت نکنیم، هرج و مرج و نابسامانی پدید می‌آید و امنیت از میان می‌رود و ناامنی همه جا را می‌گیرد. خلاصه این‌که اطاعت از والیان و فرمانراویان، واجب است؛ مگر در مواردی که به معصیت و نافرمانی از الله دستور می‌دهند.

و اما حدیث ابوهریره؛ در این حدیث آمده است: پیامبر فرمود: «حرف‌شنوی و اطاعت از امیر - در هر شرایطی- در سختی و آسانی، در خوشی و ناخوشی، و زمانی که نسبت به تو تبعیض و حق‌کُشی صورت می‌گیرد، بر تو واجب است».

منظور از خوشی و ناخوشی، این‎ست که اگر فرمانی به تو بدهند که مطابق میلِ تو باشد یا نباشد، باید اطاعت کنی؛ هم‌چنین فرقی نمی‌کند که اجرای آن سخت باشد یا آسان. در هر صورت، اطاعت واجب است؛ مگر در مواردی که به معصیت و نافرمانی از الله دستور دهند. پس اگر ثروتمند هستی، نباید به بهانه‌ی ثروتی که داری از فرمان حاکم سرپیچی نمایی و اگر فقیر هستی، نگو: مرا با حکام چه‌کار؟ آن‌ها ثروتمند هستند و من، فقیرم. لذا اگر حکام از بهترین امکانات برخوردار باشند، در کاخ زندگی کنند و سوارِ بهترین ماشین‌ها شوند و لباس‌های شیک و زیبایی بپوشند و ما از چنین امکاناتی برخوردار نباشیم، باز هم وظیفه داریم از آن‌ها اطاعت کنیم؛ نباید بگوییم: چرا از این‌ها اطاعت کنم که بهترین زندگی را دارند و من، خانه‌ای گِلی هم برای سکونت ندارم. چنین روی‌کردی بر ما حرام است؛ بلکه باید از آن‌ها اطاعت کنیم. زیرا آن‌ها موقعیت و وظیفه‌ی خود را دارند و ما، وظایف خود را داریم؛ ما باید اطاعت کنیم و آن‌ها باید خیرخواه ما باشند و مطابق رهنمود پیامبر بر ما حکم برانند.

پیامبر به انصار فرمود: «إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدي أَثَرَةً فاصْبِرُوا حَتَّى تلقَوْنِي علَى الْحوْضِ».([[589]](#footnote-589)) يعني: «پس از من، تبعيض و حق‌کُشی خواهید دید؛ پس صبر كنيد تا مرا در كنار حوض ملاقات نماييد». این را هزار و چهارصد سالِ قبل به انصار فرمود. گویا از همان زمان، حکام حقوق مردم را ادا نمی‌‌کرده‌اند. لذا بنا بر فرموده‌ی رسول‌الله، تبعیض‌ها و حق‌کُشی‌هایی که حکام انجام می‌دهند، مانع از این نیست که مردم از آن‌ها اطاعت نکنند؛ بلکه اطاعت از آن‌ها در هر شرایطی واجب است؛ جز در مواردی که به معصیت و نافرمانی از الله دستور دهند.

673- وعن عبدِ اللَّهِ بن عَمرو$ قال: كُنَّا مَع رسولِ اللَّهِ فِي سَفَرٍ، فَنَزَلْنَا منْزِلاً، فَمِنَّا منْ يُصلِحُ خِباءَه، ومِنَّا منْ ينْتَضِلُ، وَمِنَّا مَنْ هُوَ في جَشَرِهِ، إذْ نادَى مُنَادي رسولِ اللَّهِ: الصَّلاة جامِعةٌ. فاجْتَمعْنَا إلى رَسُولِ اللَّهِ فقال: «إنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلي إلاَّ كَانَ حَقًّا علَيْهِ أنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلى خَيرِ ما يعْلَمُهُ لَهُم، ويُنذِرَهُم شَرَّ ما يعلَمُهُ لَهُم، وإنَّ أُمَّتَكُمْ هذِهِ جُعِلَ عَافيتُها فِي أَوَّلِها، وسَيُصِيبُ آخِرَهَا بلاءٌ وأُمُورٌ تُنكِرُونَهَا، وتجيءُ فِتَنٌ يُرقِّقُ بَعضُها بَعْضًا، وتجيء الفِتْنَةُ فَيقُولُ المؤمِن: هذِهِ مُهْلِكَتي، ثُمَّ تَنْكَشِفُ، وتجيءُ الفِتنَةُ فَيَقُولُ المُؤْمِن: هذِهِ هذِه، فَمَنْ أَحَبَّ أنْ يُزَحْزَحَ عَنِ النَّار ويُدْخَلَ الجنَّةَ، فَلْتَأْتِهِ مَنِيَّتُهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَاليَوْمِ الآخِر، وَلْيَأْتِ إلى النَّاسِ الَّذي يُحِبُّ أَنْ يُؤتَى إلَيْه. ومَنْ بَايع إمامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةَ يدِهِ، وثمَرةَ قَلْبه، فَليُطِعْهُ إِنِ اسْتَطَاع، فَإنْ جَاءَ آخَرُ ينازعُهُ، فاضْربُوا عُنُقَ الآخَرِ». [روایت مسلم]([[590]](#footnote-590))

**ترجمه:** عبدالله بن عمرو$ می‌گوید: با پیامبر در سفر بودیم و جایی اتراق کردیم. برخی از ما چادرِ خود را نصب می‌کردند؛ برخی هم مسابقه‌ی تیراندازی می‌دادند و عده‌ای مشغول چراندن شتران خود بودند که منادی رسول‌الله اعلام کرد: نماز، برپاست؛ - یعنی وقتِ نماز است.- همه نزدِ رسول‌الله جمع شدیم. فرمود: «هر پیامبری پیش از من وظیفه داشت امتش را به بهترین چیزی که خیر و صلاحشان را در آن می‌دانست، راهنمایی کند و آن‌ها را از آن‌چه برای آن‌ها بد می‌دانست، برحذر بدارد. عافیت و سلامتِ این امت از فتنه‌ها، در ابتدای آن نهاده شده است و امت در آینده به فتنه‌ها و اموري دچار مي‌شود كه شما آن‌ها را نمی‌پسندید و فتنه‌هایی پدیدار می‌گردد که هریک از آن‌ها به‌قدری سنگین و شدید است که فتنه‌های پیش از خود را سبک و خفیف می‌گرداند؛ چنان‌که فتنه‌ای پیش می‌آید و مؤمن می‌گوید: این، مایه‌ی هلاکت من است. اما فتنه برطرف می‌شود و فتنه‌ای دیگر می‌آید و مؤمن می‌گوید: این، همان فتنه‌ی هلاکت‌بار است - و فتنه‌ی پیشین بر او آسان می‌گردد.- پس هرکس دوست دارد از آتش دوزخ دور و واردِ بهشت شود، باید در زمانی که مرگش فرا می‌رسد، به الله و آخرت ایمان داشته باشد و باید با مردم به‌گونه‌ای رفتار کند که دوست دارد با خودش همان‌طور رفتار گردد. و هرکس با حاکمی بیعت کرد و با دست و دلِ خویش با او پیمان بست، باید هرچه می‌تواند از او اطاعت کند و اگر کسی بر سرِ قدرت با حاکم نزاع کرد، گردنش را بزنید».

**شرح**

مؤلف/ در باب وجوب اطاعت از زمام‌داران، حدیثی بدین مضمون ذکر کرده است که: ابن‌عمرو$ می‌گوید: «با پیامبر در سفر بودیم و جایی اتراق کردیم». مردم پراکنده شدند و هرکسی به کاری مشغول شد. «یکی چادرش را نصب می‌کرد؛ برخی مسابقه‌ی تیراندازی می‌دادند و عده‌ای مشغول چراندن شتران خود بودند». و این، عادت مردم است که وقتی در مسافرت هستند و جایی اتراق می‌کنند، هرکس به کاری مشغول می‌شود.

«در این میان، منادی رسول‌الله اعلام کرد: نماز، برپاست». اعلام نماز کسوف این‌گونه است؛ هم‌چنین برای گردآمدن مردم در نزد امیر یا فرمانده، به جای این‌که اعلام کنند فلان‌جا جمع شوید، می‌گفتند: نماز برپاست.

لذا همه نزدِ رسول‌الله جمع شدند. رسول‌الله برای آن‌ها سخنرانی کرد و فرمود: «هر پیامبری پیش از من وظیفه داشت امتش را به بهترین چیزی که خیر و صلاحشان را در آن می‌دانست، راهنمایی کند و آن‌ها را از آن‌چه برای آن‌ها بد می‌دانست، برحذر بدارد».

همه‌ی پیامبران خیرخواه امت خود بودند و نیک و بد را برایشان بیان می‌کردند و آن‌ها را به سوی خیر و نیکی تشویق می‌نمودند و از بدی‌ها برحذر می‌داشتند.

علما و طلاب علم نیز وظیفه دارند نیک و بد را برای مردم بیان کنند، آن‌ها را به خیر و نیکی فرا بخوانند و آنان را از شر و بدی برحذر بدارند؛ زیرا علمای این امت، وارثان پیامبران هستند و پس از پیامبر اکرم پیامبری نمی‌آید و با بعثت محمد مصطفی، نبوت پایان یافت و تنها علمای این امت هستند که دین و شریعت را فرا می‌گیرند و باید به‌جای پیامبران، مردم را به خیر و نیکی فرا بخوانند و آن‌ها را از بدی‌ها منع کنند و نیک و بد را برایشان بیان نمایند. سپس پیامبر بیان فرمود: «عافیت و سلامتِ این امت از فتنه‌ها، در ابتدای آن نهاده شده است». در دوران پیامبر و نیز در دوران ابوبکر و عمر$ فتنه‌ای در این امت وجود نداشت تا این‌که غلامِ مغیره به نامِ ابولؤلؤ که مجوسی پلید و بدطینتی بود و نسبت به امیر مؤمنان، عمر کینه داشت، عمر را به شهادت رساند. وقتی عمر برای نماز صبح جلو رفت، ابولؤلؤ با خنجری دو سَر که آغشته به سم بود و دسته‌اش در وسط قرار داشت، به عمر ضربه زد؛ به‌گونه‌ای شکمِ آن بزرگوار پاره شد. عمر سه روز زنده بود و آن‌گاه جان به جان آفرین سپرد.

ابولؤلؤ، این مرد خبیث پس از ترور عمر، گریخت؛ مردم به دنبالش دویدند. در این تعقیب و گریز، سیزده نفر کشته شد؛ زیرا خنجر ابولؤلؤ، دو سَر بود و دسته‌اش در وسط قرار داشت؛ وی خنجر را به چپ و راست حرکت می‌داد تا این‌که یکی از صحابه، زیلویی حصیری روی ابولؤلؤ انداخت و ابولؤلؤ خودکشی کرد. از آن زمان فتنه سر برآورد.

پیامبر در این حدیث بیان فرمود که فتنه‌ها یکی پس از دیگری می‌آید و هر یک از فتنه‌ی پیش از خود، بدتر و سنگین‌تر است؛ در نتیجه فتنه‌ی پیش از خود را سبک می‌گرداند. پیامبر فرمود: «فتنه‌هایی پدیدار می‌گردد که هریک از آن‌ها به‌قدری سنگین و شدید است که فتنه‌های پیش از خود را سبک و خفیف می‌گرداند؛ چنان‌که فتنه‌ای پیش می‌آید و مؤمن می‌گوید: این، مایه‌ی هلاکت من است». زیرا همین‌که فتنه نمایان می‌شود، مؤمن آن را بزرگ و شدید می‌بیند و آن را مایه‌ی هلاکت امت می‌پندارد. اما فتنه‌ای دیگر می‌آید که فتنه‌ی نخست نسبت به آن، سبک‌تر است. مؤمن همین‌که فتنه‌ی بزرگ‌تر را می‌بیند، می‌گوید: این، همان فتنه‌ی هلاکت‌بار است و فتنه‌ی پیشین بر او آسان می‌گردد. الله متعال ما را از فتنه‌ها در پناه خویش قرار دهد؛ البته مؤمن در این شرایط سخت و ناگوار، شکیبایی می‌ورزد و به الله پناه می‌برد و در هر نمازی می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ».([[591]](#footnote-591)) یعنی: «یا الله! از عذاب دوزخ، عذاب قبر، از فتنه‌ی زندگی و مرگ، و از فتنه‌ی دجال به تو پناه می‌برم».

سپس رسول‌الله فرمود: «پس هرکس دوست دارد از آتش دوزخ دور و واردِ بهشت شود، باید در زمانی که مرگش فرا می‌رسد، به الله و آخرت ایمان داشته باشد». از الله متعال درخواست می‌کنم که ما را در چنین حالتی بمیراند. رسول‌الله در ادامه افزود: «و باید با مردم به‌گونه‌ای رفتار کند که دوست دارد با خودش همان‌طور رفتار شود». یعنی همان‌گونه که خیرِ خود را می‌خواهد، خیرخواه مردم نیز باشد و آن‌چه را برای خود نمی‌پسندد، برای مردم نیز نپسندد. چنین کسی، حقّ الله را به‌جا می‌آورد، به الله و آخرت ایمان دارد و نسبت به حقوق مردم کوتاهی نمی‌کند؛ با مردم به‌گونه‌ای رفتار می‌کند که دوست دارد با خودش همان‌گونه رفتار شود؛ لذا به آن‌ها دروغ نمی‌گوید، فریبشان نمی‌دهد، کلاه‌برداری نمی‌کند و بدِ آن‌ها را نمی‌خواهد. بنابراین وقتی کسی نزدمان می‌آید و می‌پرسد: «آیا این عمل، حلال است یا حرام»، به او می‌گوییم: آیا دوست داری مردم با تو همین رفتار را داشته باشند یا در حقّ تو چنین عملی انجام دهند؟ اگر جوابش منفی باشد، به او می‌گوییم: پس این عمل را انجام نده؛ چه حلال باشد و چه حرام. وقتی دوست نداری کسی، در حقّ تو چنین عملی را انجام دهد، پس تو نیز از این عمل صرف نظر کن و این را در تعامل با مردم، ملاک عمل قرار بده؛ یعنی با مردم همان رفتاری را داشته باش که دوست داری با تو داشته باشند؛ با آن‌ها مدارا کن، با آنان به‌خوبی حرف بزن و بر آن‌ها سخت نگیر؛ یعنی همان رفتاری که دوست داری با تو داشته باشند. کسی که بدین شکل عمل کند، از آتش دوزخ دور و وارد بهشت می‌شود. الله متعال ما را در جرگه‌ی چنین کسانی قرار دهد.

\*\*\*

674- وعن أبي هُنَيْدةَ وائِلِ بن حُجْرٍ قال: شأَلَ سَلَمةُ بنُ يزيدَ الجُعْفيُّ رَسُولَ اللَّهِ فقال: يا نَبِيَّ اللَّه، أرَأَيْتَ إنْ قَامَتْ علَيْنَا أُمراءُ يَسأَلُونَا حقَّهُم، ويَمْنَعُونَا حقَّنا، فَمَا تَأْمُرُنَا؟ فَأَعْرضَ عَنْهُ، ثُمَّ سألَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: «اسْمَعُوا وأطِيعُوا، فَإنَّما علَيْهِمْ ماحُمِّلُوا وعلَيْكُم ما حُمِّلْتُمْ». [روایت مسلم]([[592]](#footnote-592))

**ترجمه:** ابوهُنیده، وائل بن حُجر می‌گوید: سلمه بن یزید جُعفی از رسول‌الله سؤال کرد و گفت: ای پیامبر خدا! اگر امیرانی بر ما قدرت بیابند که حقّ خود را از ما بخواهند، اما حقّ ما را ندهند، به ما چه دستور می‌دهید؟ - چه‌کار کنیم؟- پیامبر از او روی گرداند و جوابش را نداد؛ اما سلمه دوباره سؤال کرد. پیامبر فرمود: «حرف‌شنوی و اطاعت نمایید؛ زیرا آن‌ها وظیفه و مسؤولیت خویش را دارند و شما نیز وظیفه و مسؤولیت خود را دارید».

675- وعَن عبدِالله بنِ مسْعُودٍ قالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «إِنَّهَا سَتكُونُ بَعْدِى أَثَرَةٌ وَأُمُورٌ تُنْكِرونَها»، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللهِ فَما تَأمرُنا؟ قال: «تُؤَدُّونَ الْحقَّ الَّذي عَلَيْكُمْ وتَسْألونَ اللَّه الذي لكُمْ». [متفقٌ عليه]([[593]](#footnote-593))

**ترجمه:** عبدالله بن مسعود می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «پس از من، خودخواهی یا تبعیض و حق‌کُشی و اموری پدید خواهد آمد که آن‌ها را نمی‌پسندید». گفتند: ای رسول‌خدا! فرمان شما به ما (در چنین شرایطی) چیست؟ فرمود: «حقی را که بر شماست، ادا کنید و حقّ خود را از الله، درخواست نمایید».

676- وعن ابن عباسٍ رضي اللهُ عنهما أنَّ رسول اللَّه قالَ: «مَن كَرِهَ مِنْ أَمِيرِهِ شيْئًا فَليَصبِرْ، فإنَّهُ مَن خَرَجَ مِنَ السُّلطَانِ شِبرًا مَاتَ مِيتَةً جاهِلِيَّةً». [متفقٌ عليه]([[594]](#footnote-594))

**ترجمه:** ابن‌عباس$ می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس عمل یا رفتار ناخوشایندی از امیرش ببیند، صبر کند؛ زیرا کسی که به‌اندازه‌ی یک وجب از فرمانِ حاکم   
  
خارج شود - و بر همین حالت بمیرد- به مرگ جاهلیت (بر گمراهی) مرده است».

**شرح**

احادیثی که مؤلف/ در باب وجوب اطاعت از ولی امر ذکر کرده، نشان‌گر چند نکته است:

**یکم:** در حدیث وائل بن حُجر آمده است: از رسول‌الله درباره‌ی امیران و حاکمانی پرسیدند که حقّ خود را از مردم می‌خواهند، اما به وظایف خود نسبت به مردم عمل نمی‌کنند؛ از رسول‌الله سؤال شد: با چنین حاکمانی چه ‌کار کنیم؟

منظور از امیران و حاکمان، همه‌ی مسؤولان از پایین‌ترین مقام تا والاترین مقام حکومتی هستند؛ زیرا هر مسؤولی، رییسی بالاتر از خود دارد تا این‌که حُکم به الله می‌رسد و الله حاکم مطلق است.

از رسول‌الله درباره‌ی حکام و زمام‌‌دارانی سؤال شد که از مردم انتظار فرمان‌برداری دارند و از آن‌ها می‌خواهند که در جنگ و جهاد و دیگر مطالبات و خواسته‌های مسؤولان و زمام‌داران خویش، با آنان همکاری نمایند؛ اما خود حقوق مردم را به‌جا نمی‌آورند، به آن‌ها ستم می‌کنند و حق و حقوقشان را ضایع می‌گردانند. رسول‌الله از پرسش‌گر روی گرداند؛ گویا دوست نداشت چنین پرسش‌هایی مطرح شود یا واردِ چنین مباحثی گردد. اما سؤال‌کننده، دوباره سؤالش را پرسید. پیامبر دستور داد به وظایف خود عمل کنیم و حقوق حکام را به‌جا آوریم؛ زیرا آن‌ها وظیفه و مسؤولیت خود را دارند و ما، وظیفه و مسؤولیت خود را. ما وظیفه داریم از آن‌ها اطاعت کنیم و آن‌ها وظیفه دارند در میان ما به عدالت حکم برانند، به هیچ‌کس ستم نکنند، مجری قوانین الهی و شریعتش در زمین باشند و با دشمنانِ الله جهاد کنند. این، بخشی از وظایف آن‌هاست و چه خوب است به وظایف خود عمل کنند؛ اما اگر به وظایف خود عمل نکردند، ما نباید به آن‌ها بگوییم که چون شما وظیفه‌شناس نیستید، ما هم به وظایف خود عمل نمی‌کنیم. این، حرام است. وظیفه‌ی ما این‎ست که اطاعت کنیم، با آنان در جهاد شرکت نماییم، در جمعه و جماعات و در اعیاد، پشت سرشان نماز بخوانیم و حقّ خود را از الله درخواست نماییم.

این، همان نکته‌ای‎ست که در حدیث به‌روشنی ذکر شده و مؤلف/ نیز آن را   
  
تأیید کرده است؛ دیدگاه اهل‎سنت و جماعت و روش سلف صالح این‎ست که از حکام اطاعت کنیم، نه سرپیچی؛ بلکه از برانگیختن کینه و دشمنی بر ضدّ آن‌ها بپرهیزیم. این، مذهب و روش اهل‎سنت و جماعت است. حتی امام احمد/ را به فرمان سلطان می‌زنند و او را با قاطر می‌کَشند و آن‌قدر او را تازیانه می‌زنند که جلوی چشم مردم، بیهوش می‌شود؛ اما او که امام و پیشوای اهل سنت است، برای سلطان دعا می‌کند و او را امیرالمؤمنین می‌نامد. حتی روزی او را از سخن گفتن با مردم و بیان حدیث، منع کردند و او، اطاعت کرد و آشکارا با مردم سخن نمی‌گفت یا حدیث، بیان نمی‌کرد؛ بلکه گوشه‌ای می‌رفت و یارانش نزدش می‌آمدند و او، بدور از سر و صدا و هیاهو، برای یارانش حدیث می‌گفت. همه‌‌ی این‌ها برای این بود که مبادا با سلطان، مخالفت کند؛ زیرا همان‌گونه که پیش‌تر گذشت، در حدیث آمده است: «بهترین زمام‌داران شما کسانی هستند که شما آن‌ها را دوست دارید و آن‌ها نیز شما را دوست دارند و شما برای آنان دعای خیر می‌کنید و ایشان نیز برای شما دعای خیر می‌کنند. و بدترین زمام‌داران شما، کسانی هستند که شما از ایشان متنفرید و آن‌ها نیز از شما متنفرند و شما آنان را نفرین می‌کنید و ایشان هم شما را نفرین می‌کنند». پرسیدند: ای رسول‌خدا! آیا با چنین حاکمانی نجنگیم؟ فرمود: «خیر؛ تا زمانی که نماز را در میان شما برپا می‌کنند. خیر؛ تا زمانی که نماز را در میان شما اقامه می‌نمایند». لذا تا زمانی که حکام نماز می‌خوانند، با آن‌ها نمی‌جنگیم؛ بلکه از آن‌ها اطاعت نموده، به وظیفه‌ی خود در قبالِ آن‌ها عمل می‌کنیم و آن‌ها مسؤول وظایف و اعمال خویش هستند.

در حدیث ابن‌عباس$ آمده است: رسول‌الله فرمود: «هرکس عمل یا رفتار ناخوشایندی از امیرش ببیند، صبر کند؛ زیرا کسی که به‌اندازه‌ی یک وجب از فرمانِ حاکم خارج شود - و بر همین حالت بمیرد- به مرگ جاهلیت (بر گمراهی) مرده است». یعنی مرگش، بر هدایت و اسلام نیست. پناه بر الله.

و این، دو احتمال دارد:

**احتمال نخست:** احتمال دارد مرگ جاهلی، بدین معنا باشد که قلبِ چنین کسی، دچار انحراف می‌شود و این معصیت، کارَش را به جایی می‌رساند که از اسلام برمی‌گردد و مرتد می‌شود! پناه بر الله.

**احتمال دوم:** شاید هم منظور از مرگ جاهلی، این‎ست که مانند مردم دوران جاهلیت می‌میرد که حاکم و پیشوایی نداشتند و هرچند رؤسای قبایل بر آنان حکم می‌راندند، اما از ولایت یا نظم سیاسی و اجتماعی اسلام، محروم بودند. لذا مرگ چنین کسی، مرگ جاهلی‌ست.

لذا اطاعت و فرمان‌برداری از حکام در همه حال بر ما واجب است؛ مگر در مواردی که ما را به معصیت و نافرمانی از الله دستور دهند. پس اگر به ما بگویند: «ریشِ خود را بتراشید»، می‌گوییم: از این حکم، اطاعت نمی‌کنیم. یا اگر دستور دهند لباس و شلور خود را پایین‌تر از قوزک پا قرار دهیم، از این دستور سرپیچی می‌نماییم. اگر بگویند: ماه مضان، روزه نگیرید، قبول نمی‌کنیم؛ یعنی در هیچ معصیتی، دستورشان را نمی‌پذیریم. اما اگر به ما دستوری بدهند که معصیت نباشد، بر ما واجب است که اطاعت کنیم.

**دوم:** جنگیدن با حاکمان یا شورش بر ضدّ آن‌ها جایز نیست.

**سوم:** برای هیچ‌کس جایز نیست که در میان مردم سخنان تحریک‌آمیزی بگوید یا بر ضدِ حکام، دشمنی و کینه برانگیزد؛ نباید از پیامدهای وخیم چنین روی‌کردی غافل شویم. شاید کسی، چنین رفتاری را غیرت، شجاعت و دفاع از حق بداند؛ حال آن‌که دفاع از حق، در خفا یا پُشتِ سرِ حاکم نیست. بلکه دفاع از حق یا بیان حقیقت، این‎ست که ولی امر، در برابرت باشد و به خودش بگویی: تو، این و آن عملِ نادرست را انجام داده‌ای یا فلان عمل واجب را ترک کرده‌ای. ولی اگر پُشت سرش حرف بزنی و اشتباه‌های او را فاش کنی، نه تنها از حق دفاع نکرده ای، بلکه با تحریک مردم، باعث فتنه و فساد شده‌ای و مردم را به سرپیچی از حاکم برانگیخته‌ای و چه‌بسا این امر، پیامدی وخیم مانند آشوب و شورش بر ضد حاکم را در پی داشته باشد.

لذا باید نسبت به چنین مسایلی هوشیار باشیم و به روش اهل‎سنت و جماعت عمل کنیم که البته کتاب‌های مفید و سودمندی در این‌باره به‌نگارش درآمده است.

امام ابوالعباس حراني/ در «العقيدة الواسطية» که کتابی کم‌حج و مختصر، اما مفید و پُرمعناست، یادآور شده که روش اهل‎سنت و جماعت، این‎ست که با خیرخواهی از حکام اطاعت می‌کنند و به اقامه‌ی جهاد، حج، اعیاد و جمعه‌ها به همراهِ حکام- چه نیک باشند و چه بد- معتقدند؛ یعنی به‌اعتقاد اهل‎سنت، حتی اگر ولی امر، فاجر و بدکار باشد، باز هم باید به همراه او، در جهاد، حج، جمعه‌ها و اعیاد، شرکت کرد؛ مگر زمانی که کفرِ آشکاری از آن‌ها مشاهده کنیم که دلیلی قاطع بر کفرِ آن از سوی الله داشته باشیم. در چنین مواردی بر ما واجب است که در حدّ امکان حاکم را از قدرتش برکنار کرده، حاکمی بهتر جای‌گزینش کنیم؛ اما به‌اعتقاد اهل‎سنت صرفاً گناه و معصیت، تبعیض، ستم، حق‌کُشی و امثال آن، باعث سلب ولایت از حاکم یا ولی امر نمی‌گردد و باید از حکام اطاعت کرد و جنگیدن با او یا تحریک دیگران بر ضد او و هر عملی که پیامدهای وخیم‌تری دارد، جایز نیست. بدی را با بدی دفع نمی‌کنند؛ لذا بدی را با نیکی دفع کنید. اگر روش دفعِ بدی و نتایج آن، مانند خودش باشد، چه فایده و اگر آن‌گونه که تجربه نشان داده است، روش و نتایج آن، بدتر باشد، روشن است که خود مفسده یا پیامدی بدتر به‌شمار می‌آید.

\*\*\*

677- وعن أبي هريرة قال: قَالَ رَسُولُ اللهِ: «مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّه، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّه، وَمَنْ يُطِعِ الأمِيرَ فَقَدْ أطَاعَنِي، ومَنْ يعْصِ الأمِيرَ فَقَدْ عَصَانِي». [متفقٌ عليه]([[595]](#footnote-595))

**ترجمه:** ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس از من اطاعت کند، از الله اطاعت کرده است؛ و هرکس از من نافرمانی نماید، از الله نافرمانی نموده است. و هرکس از امیر اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هرکس از امیر نافرمانی نماید، از من نافرمانی نموده است».

678- وعن أبي بكرة قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ يقول: «مَن أهَانَ السُّلطَانَ أَهَانَهُ اللَّهُ». [ترمذي روایتش کرده و گفته است: حديثی حسن می‌باشد.]([[596]](#footnote-596))

**ترجمه:** ابی‌بکره می‌گوید: از رسول‌الله شنیدم که می‌فرمود: «هرکس حاکم را خوار کند، الله او را خوار و زبون می‌گرداند».

[در این‌باره احادیث صحیح و فراوانی وجود دارد که برخی از آن‌ها در باب‌های گذشته، ذکر شد.]

**شرح**

این دو حدیث، آخرین احادیث مذکور در این باب است؛ ابوهریره می‌گوید: رسول‌الله فرمود: «هرکس از من اطاعت کند، از الله اطاعت کرده است؛ و هرکس از من نافرمانی نماید، از الله نافرمانی نموده است. و هرکس از امیر اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هرکس از امیر نافرمانی نماید، از من نافرمانی نموده است».

رسول‌الله در این حدیث بیان فرموده که اطاعت و فرمان‌برداری از او، اطاعت از الله متعال است؛ همان‌گونه که الله متعال می‌فرماید:

﴿مَّن يُطِعِ ٱلرَّسُولَ فَقَدۡ أَطَاعَ ٱللَّهَ﴾ [النساء : ٨٠]

کسی که از پیامبر اطاعت کند، از الله اطاعت نموده است.

هر دستوری که پیامبر می‌داد، بر اساسِ وحی بود؛ یعنی در چارچوب شریعتی که الله برای شخصِ پیامبر و امتش نازل فرموده است. لذا هر دستوری که پیامبر داده، شریعت الهی‌ست و هرکس از آن اطاعت کند، از الله متعال اطاعت کرده و هرکس از آن سرپیچی نماید، از الله متعال نافرمانی نموده است.

کسی که از امیر اطاعت کند، از رسول‌الله اطاعت کرده است؛ زیرا پیامبر در احادیث فراوانی به اطاعت از ولی امر، دستور داده است؛ از جمله:

* «اسْمَعْ وَأَطِعْ وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ وَأَخَذَ مَالَكَ».([[597]](#footnote-597)) یعنی: «حرف‌شنوی و فرمان‌برداری نما؛ هرچند تو را بزند و اموالت را غصب کند».
* «اسْمَعُوا وأَطِيعُوا، وإنِ اسْتُعْمِلَ علَيْكُمْ عبْدٌ حبشىٌّ كَأَنَّ رَأْسهُ زَبِيبَةٌ».([[598]](#footnote-598)) یعنی: «از امیر خود حرف‌شنوی و اطاعت کنید؛ گرچه برده‌ای حبشی و سیه‌فام بر شما گماشته شود که سَرَش به‌اندازه‌ی کشمش، کوچک باشد».
* «عَلی الُمسلِمِ السَّمْعُ وَالطَّاعةُ في عُسْرِهِ ويُسْرِهِ وَمنْشَطِهِ ومَكْرَهِهِ».([[599]](#footnote-599)) یعنی: «حرف‌شنوی و اطاعت از امیر - در هر شرایطی- در سختی و آسانی، و در خوشی و ناخوشی، بر مسلمان واجب است».

احادیث فراوانی در این‌باره وجود دارد که به اطاعت از ولی امر دستور داده است؛ این حدیث و احدیث پیشین و دیگر احادیثی که مؤلف/ ذکر نکرده، همگی نشان‌گر وجوب اطاعت و فرمان‌برداری از حکام و صاحبان امر است؛ مگر در مواردی که به معصیت و نافرمانی از الله دستور دهند. در اطاعت و فرمان‌برداری از صاحبان امر، فواید فراوانی نهفته است؛ از جمله: امنیت و آرامش، نظم و عدمِ هرج و مرج یا نابسامانی و هم‌چنین عدمِ خودسری یا ناهنجاری‌های ناشی از رفتارهای خودسرانه.

اما نافرمانی از والیان امور در مواردی که اطاعت از آن‌ها واجب است، به هرج و مرج، ناامنی، پیدایش فتنه‌های گوناگون و ناهنجاری‌های ناشی از رفتارهای خودسرانه‌ی افراد جامعه می‌انجامد؛ از این‌رو اطاعت از حکام و صاحبان امر بر ما واجب است، مگر در مواردی که به نافرمانی از الله دستور دهند. پروردگارِ ما و آن‌ها، الله متعال است و حکمِ از آنِ اوست؛ لذا در مواردی که ما را به معصیت و نافرمانی از الله دستور می‌دهند، به آن‌ها می‌گوییم: بر خودتان واجب است که از معصیت و نافرمانی از الله متعال بپرهیزید؛ پس چگونه به ما دستور می‌دهید که از الله نافرمانی کنیم؟پس در این مورد از ما انتظار حرف‌شنوی و اطاعت نداشته باشید.

پیش‌تر عرض کردم که دستورهای صاحبان امر و فرمانروایان، سه گونه است:

**نخست:** همان دستوری را می‌دهند که الله متعال داده است؛ مانند اقامه‌ی نماز جماعت در مساجد یا به ما دستور می‌دهند که کارهای نیک انجام دهیم و از کارهای زشت بپرهیزیم. در چنین مواردی اطاعت از حکام و فرمانروایان، واجب است؛ زیرا:

* دستورشان جزو فرمان‌های الهی‌ست.
* هر کسی چنین دستوری بدهد، باید از او اطاعت کرد؛ زیرا وقتی کسی، شما را به انجام عمل نیکی فرمان دهد که واجب است، باید آن را اجرا کنید.

**دوم:** به معصیت و نافرمانی از الله دستور می‌دهند. این‌جا نباید از آن‌ها اطاعت کرد و اگر به‌خاطر سرپیچی از چنین فرمانی، شما را شکنجه کنند، روز قیامت مجازات خواهند شد؛ به دو دلیل:

* به‌خاطر پایمال کردن حقّ الله؛ زیرا به معصیت و نافرمانی از الله دستور داده‌اند.
* به‌خاطر حقّ شما؛ زیرا به شما ستم کرده‌اند و باید پاسخ‌گوی این ستم باشند. آن‌ها، خود مانند شما بنده‌ی پروردگار هستند و نافرمانی از الله، نه برای شما درست است و نه برای آن‌ها.

**سوم:** اگر به چیزی دستور دهند که شریعت نه به آن دستور داده و نه از آن نهی کرده است، اطاعت از آن‌ها در چنین مواردی واجب است؛ مانند دستورالعمل‌هایی که مخالف شرع نیست؛ از قبیل مقررات راهنمایی و رانندگی. اگر مردم از این دستورالعمل‌های پیروی کنند، امنیت، آرامش، آسایش و اطمینان را در جامعه‌ی خود تجربه خواهند کرد و تعامل نیک و شایسته ای در میان مردم و مسؤولان برقرار خواهد شد؛ بدین‌سان که مردم، مسؤولان خود را دوست خواهند داشت و مسؤولان، مردم را.

سپس مؤلف/ آخرین حدیث این باب را ذکر کرده است؛ ابوبکره می‌گوید: که رسول‌الله ‌فرمود: «هرکس حاکم را خوار کند، الله او را خوار و زبون می‌گرداند». تحقیر حاکم، به چند صورت است:

از جمله این‌که انسان فرمان‌های حاکم را به‌ریشخند بگیرد و وقتی حاکم فرمانی می‌دهد، بگوید: ببینید چه می‌گوید؟!

هم‌چنین وقتی حاکم عملی انجام می‌دهد که به میلِ این شخص نیست، بگوید: نگاه کنید؛ ببینید چه‌کار می‌کند! و قصدِ گوینده از چنین سخنی، این‎ست که عمل‌کردِ حاکم را در نگاه مردم، خوار نماید. زیرا وقتی فرمانِ حاکم بی‌اهمیت شود، خودش نیز از نگاهِ مردم می‌افتد و دیگر، از او فرمان نمی‌برند و از آن‌چه منع نماید، خودداری نمی‌کنند.

از این‌رو کسی که عیوب حاکم را فاش می‌کند یا در میان مردم به نکوهش و عیب‌جویی از حاکم می‌پردازد، خود در آستانه‌ی خفت و خواری از سوی الله قرار می‌گیرد و هر آن امکان دارد الله متعال او را خوار و زبون بگرداند؛ زیرا کسی که با چنین روی‌کردی به حاکم توهین می‌کند و مردم را به سرپیچی از او وادار می‌سازد، فتنه‌انگیز به‌شمار می‌آید و الله متعال او را خوار و زبون می‌گرداند.

اگر چنین شخصی در دنیا خوار شود، مجازات عملش را دیده است و اگر در دنیا خوار نگردد، سزاوار خفت و خواریِ آخرت است؛ زیرا سخنِ پیامبر حق می‌باشد که فرمود: «هرکس حاکم را خوار کند، الله او را خوار و زبون می‌گرداند».

و هرکس به حاکم کمک کند، الله متعال کمکش می‌نماید؛ زیرا او در زمینه‌ی خیر و نیکی، همکاری کرده است. لذا اگر مردم را با وظایفشان در قبال حاکم آشنا کنید و به آن‌ها کمک نمایید که در چارچوب شریعت از فرمانروای خود، اطاعت کنند، کار نیک و بزرگی انجام داده‌اید؛ البته به‌شرطی این همکاری در زمینه‌ی نیکی و پرهیزگاری و در مسیرِ درست باشد.

\*\*\*

**نظارت علمی، فنی و ناشر:**

گروه علمی فرهنگی مجموعه موحدین

www.mowahedin.com

1. () صحیح بخاری، ش: 7017 و مسلم، ش: 2263 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-1)
2. () بخاری، ش: (2360، 2361، 2362، 2708، 4585)، و مسلم، ش: 2357 به‌نقل از عروه بن زبیر. [↑](#footnote-ref-2)
3. () صحیح مسلم، ش: 2413. [↑](#footnote-ref-3)
4. () صحیح مسلم، ش: 2504. [↑](#footnote-ref-4)
5. () صحیح مسلم، ش: 2581 به‌نقل از ابوهریره. ر.ک: حدیث شماره‌ی 223 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-5)
6. () صحیح بخاری، ش: (5304، 6005). [↑](#footnote-ref-6)
7. () صحیح مسلم، ش: 2983. [↑](#footnote-ref-7)
8. () صحیح بخاری، ش: 4539؛ و صحیح مسلم، ش: 1039. [↑](#footnote-ref-8)
9. () بخاری، ش: (831، 835، 1202، 6065، 7381)؛ و مسلم، ش: (402، 403، 404) به‌نقل از ابن‌مسعود. [↑](#footnote-ref-9)
10. () البته در این حدیث به تعویذهایی اشاره شده که برخی از مردم، بر خود می‌آویزند. ولی این حدیث، مفهومی فراگیر دارد و بیان‌گر این است که هرکس، به چیزی تعلق خاطر پیدا کند، به آن واگذار می‌شود. [مترجم] [↑](#footnote-ref-10)
11. () بخاری، ش: 5219؛ و مسلم، ش: 2130 به‌نقل از اسماء بنت ابی‌بکر$. و نیز روایت: مسلم، ش: 2129 به‌نقل از ام‌المؤمنین عایشه&. [↑](#footnote-ref-11)
12. () صحیح بخاری، ش: 6007؛ و صحیح مسلم، ش: 2982. [↑](#footnote-ref-12)
13. () بخاری، ش: (71، 3116، 7312)؛ و مسلم، 1037 به‌نقل از معاویه بن ابی‌سفیان$. [↑](#footnote-ref-13)
14. () (271): صحیح بخاری، ش: 5177؛ و صحیح مسلم، ش: 1432. [↑](#footnote-ref-14)
15. () صحیح مسلم، ش: 2631. [↑](#footnote-ref-15)
16. () صحیح بخاری، ش: 1418؛ و صحیح مسلم، ش: 2629. [↑](#footnote-ref-16)
17. () صحیح مسلم، ش: 440، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-17)
18. () صحیح مسلم، ش: 2630. [↑](#footnote-ref-18)
19. () السلسلة الصحيحة، ش: 1015؛ و صحیح ابن ماجه، ش: 2967 از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-19)
20. () صحیح بخاری، ش: 2896. [↑](#footnote-ref-20)
21. () صحیح الجامع، ش: 41؛ و السلسلة الصحيحة، ش: 779؛ و صحیح النسائی از آلبانی/، ش: 2979. [↑](#footnote-ref-21)
22. () صحیح بخاری، ش: 3331؛ و صحیح مسلم، ش: 1468. [↑](#footnote-ref-22)
23. () صحیح بخاری، ش: 4942؛ و صحیح مسلم، ش: 2855. [↑](#footnote-ref-23)
24. () سوره‌ی شمس، آیه‌ی 12؛ یعنی: آن‌گاه که بدبخت ترین آن قوم (برای پی کردن ماده‌شتر) برخاست. [↑](#footnote-ref-24)
25. () صحیح مسلم، ش: 1469. [↑](#footnote-ref-25)
26. () صحیح مسلم، ش: 1469. [↑](#footnote-ref-26)
27. () هر وسق، شصت «صاع» است و هر صاع، چهار «مُد»؛ هر مُد نزد شافعی و حجازی‌ها، دو «رطل» و نزد ابوحنیفه و اهل بغداد، 3/1 رطل می‌باشد. برخی از اهل علم، هر مد را به‌اندازه‌ی پُری دو کف دست دانسته‌اند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-27)
28. () صحیح ابن‌ماجه، از آلبانی/، ش: 1502. [↑](#footnote-ref-28)
29. () بخاری، ش: 6056؛ و مسلم، ش: 105 به‌نقل از حذیفه بن یمان. [↑](#footnote-ref-29)
30. () صحیح بخاری، ش: (3453، 3965، 6290)؛ و مسلم، ش: (3196، 3197). [↑](#footnote-ref-30)
31. () صحیح ابن‌ماجه، از آلبانی/، ش: 1500؛ و آداب الزفاف، ص: 208. [↑](#footnote-ref-31)
32. () صحیح الجامع الصغیر، ش: 1232؛ و السلسلة الصحيحة، ش: 284؛ و صحیح الترمذی، ش: 928 از آلبانی/؛ و مشکاة المصابیح، ش: 3264. [↑](#footnote-ref-32)
33. () صحیح است؛ ر.ک: صحیح الجامع، ش: 3314. [↑](#footnote-ref-33)
34. () صحیح الجامع، ش: 5137؛ و صحیح ابی‌داود، ش: 1863؛ از آلبانی/؛ و مشکاة المصابیح، ش: 3261. [↑](#footnote-ref-34)
35. () صحیح مسلم، ش: 1467. [↑](#footnote-ref-35)
36. () صحیح بخاری، ش: 900؛ و صحیح مسلم، ش: 422 به‌نقل از ابن‌عمر. [↑](#footnote-ref-36)
37. () بخاری، ش: 5090؛ و مسلم، ش: 1466 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-37)
38. () صحیح ابن‌ماجه، از آلبانی، ش: 1502؛ ر.ک: حدیث شماره‌ی 281 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-38)
39. () صحیح بخاری، ش: (3237، 5194)؛ و صحیح مسلم، ش: 1436. [↑](#footnote-ref-39)
40. () صحیح مسلم، ش: 537 به‌نقل از معاویه بن حکم سلمی. [↑](#footnote-ref-40)
41. () آلبانی/ این حدیث را با توجه به شواهدی که دارد، صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-41)
42. () صحیح بخاری، ش: 5195؛ و صحیح مسلم، ش: 1026. [↑](#footnote-ref-42)
43. () صحیح بخاری، ش: (893، 7138)؛ و صحیح مسلم، ش: 1829. [↑](#footnote-ref-43)
44. () صحیح الجامع، ش: 534؛ و السلسلة الصحيحة، ش: 1202؛ و صحیح الترمذی، ش: 927 از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-44)
45. () صحیح الجامع، ش: 5294؛ ارواء الغلیل، ش: 1998؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 926؛ آلبانی، آن را در مشکاة المصابیح، ش: 3255 صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-45)
46. () ضعیف است؛ ضعیف الجامع، ش: 2227؛ ضعیف ابن‌ماجه، ش: 407؛ و السلسلة الضعيفة، ش: 1426. [↑](#footnote-ref-46)
47. () صحیح الجامع، ش: 7192؛ السلسلة الصحيحة، ش: 173؛ و صحیح ابن‌ماجه، ش: 1937 از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-47)
48. () صحیح بخاری، ش: 5096؛ و صحیح مسلم، ش: 2740 [↑](#footnote-ref-48)
49. () صحیح مسلم، ش: 440، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-49)
50. () صحیح مسلم، ش: 995. [↑](#footnote-ref-50)
51. () صحیح مسلم، ش: 954. [↑](#footnote-ref-51)
52. () صحیح بخاری، ش: 5396؛ و صحیح مسلم، ش: 1001. [↑](#footnote-ref-52)
53. () صحیح بخاری، ش: (56، 1295)؛ و صحیح مسلم، ش: 1628. ر.ک: حدیث شماره‌ی 7 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-53)
54. () صحیح بخاری، ش: 55؛ و صحیح مسلم، ش: 1002. [↑](#footnote-ref-54)
55. () صحیح الجامع، ش: 4481؛ إرواء الغلیل، ش: 894. [↑](#footnote-ref-55)
56. () صحیح مسلم، ش: 996. [↑](#footnote-ref-56)
57. () صحیح بخاری، 1442؛ و صحیح مسلم، ش: 1010. [↑](#footnote-ref-57)
58. () صحیح بخاری، ش: 1428. [↑](#footnote-ref-58)
59. () صحیح بخاری، ش: 6502، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-59)
60. () صحیح بخاری، ش: 1461؛ و صحیح مسلم، ش: 998. [↑](#footnote-ref-60)
61. () مسلم، ش: 1568 به‌نقل از رافع بن خدیج. [↑](#footnote-ref-61)
62. () بخاری، ش: (2103، 2278، 2279) به‌نقل از ابن‌عباسب. [↑](#footnote-ref-62)
63. () حسن است؛ روایت: ترمذی، ش: 2470؛ اسحاق بن راهویه در مسندش (1595)، بخاری در التاریخ الکبیر (4/230)، حاکم در المستدرک (4/151) از طریق ابواسحاق از ابومیسره از عائشه به‌صورت مرفوع. این‌جا اسرائیل، سفیان و یوسف بن ابی‌اسحاق از ابواسحاق روایت کرده‌اند که بخاری و مسلم، روایت‌هایی با همین سند دارند؛ یعنی روایت این‌ها از ابواسحاق را نقل کرده‌اند. [↑](#footnote-ref-63)
64. () صحیح بخاری، ش: 1491؛ و صحیح مسلم، ش: 1069. [↑](#footnote-ref-64)
65. () اشاره‌ای به آیه‌ی 55 سوره‌ی مریم. [مترجم]. [↑](#footnote-ref-65)
66. () مسلم، ش: 1072 به‌نقل از عبدالمطلب بن ربیعه بن حارث. [↑](#footnote-ref-66)
67. () صحیح بخاری، ش: 5376؛ و صحیح مسلم، ش: 2022. [↑](#footnote-ref-67)
68. () ابوسلمه، همان عبدالله بن عبدالاسد است. [↑](#footnote-ref-68)
69. () صحیح بخاری، ش: 893؛ و صحیح مسلم، ش: 1829. ر.ک: حدیث شماره‌ی 288 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-69)
70. () صحیح الجامع، ش: 5868؛ و صحیح ابی‌داود، آلبانی/، ش: 509؛ آلبانی/، این حدیث را در مشکاة المصابیح، ش: 572، حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-70)
71. () صحیح الجامع، ش: 4026 و همانندِ آن به‌شماره‌ی: 5867؛ صحیح ابی‌داود، از آلبانی/، ش: 508؛ آلبانی/ در مشکاة المصابیح، ش: 573، این حدیث را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-71)
72. () صحیح بخاری، ش: (6014، 6015)، و صحیح مسلم، ش: (2624، 2625)؛ گفتنی‎ست: حدیث عایشه و ابن‌عمر در صحیحین، جداگانه آمده است. [↑](#footnote-ref-72)
73. () صحیح مسلم، (2625/142-143) [↑](#footnote-ref-73)
74. () صحیح بخاری، ش: 6016؛ و صحیح مسلم، ش: 46. [↑](#footnote-ref-74)
75. () صحیح بخاری، ش: (2566، 6017)؛ و صحیح مسلم، ش: 1030. ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی:126. [↑](#footnote-ref-75)
76. () صحیح بخاری، ش: 2463؛ و صحیح مسلم، ش:1609. [↑](#footnote-ref-76)
77. () صحیح بخاری، ش: 6018؛ و صحیح مسلم، ش:47. [↑](#footnote-ref-77)
78. () صحیح بخاری، ش: 6019؛ و صحیح مسلم، ش: 48. [↑](#footnote-ref-78)
79. () صحیح بخاری، ش:6020. [↑](#footnote-ref-79)
80. () صحیح الجامع، ش: 3270؛ السلسلة الصحيحة، ش: 103؛ و صحیح الأدب المفرد، آلبانی/، ش: 84. [↑](#footnote-ref-80)
81. () صحیح بخاری، ش: 527؛ و صحیح مسلم، ش: 85. [↑](#footnote-ref-81)
82. () صحیح مسلم، ش: 1510. [↑](#footnote-ref-82)
83. () صحیح بخاری، ش: 6138؛ و صحیح مسلم، ش: 47. [↑](#footnote-ref-83)
84. () صحیح بخاری، ش: (4831، 5987) و ...؛ صحیح مسلم، ش: 2554. [↑](#footnote-ref-84)
85. () در روایت بخاری، این عبارت، به عنوانِ سخنِ ابوهریره ذکر شده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-85)
86. () یعنی او را از رحمت خویش برخوردار می‌سازم. [↑](#footnote-ref-86)
87. () یعنی او را از رحمت خویش محروم می‌گردانم. [↑](#footnote-ref-87)
88. () صحیح بخاری، ش: 5971؛ و صحیح مسلم، ش:2548. [↑](#footnote-ref-88)
89. () صحیح مسلم، ش: 2551. [↑](#footnote-ref-89)
90. () صحیح مسلم، ش: 2558. [↑](#footnote-ref-90)
91. () صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (2067، 5986)؛ و صحیح مسلم، ش: 2557. [↑](#footnote-ref-91)
92. () صحیح بخاری، ش: 1461؛ و صحیح مسلم، ش: 998. ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی 302. [↑](#footnote-ref-92)
93. () صحیح بخاری، ش: 3004؛ و صحیح مسلم، ش: 2549. [↑](#footnote-ref-93)
94. () صحیح بخاری، ش: 5991. [↑](#footnote-ref-94)
95. () صحیح بخاری، ش: (5978، 5989)؛ و صحیح مسلم، ش: 2555. [↑](#footnote-ref-95)
96. () صحیح بخاری، ش: (2592، 2594)؛ و صحیح مسلم، ش: 999. [↑](#footnote-ref-96)
97. () صحیح بخاری، ش: 2620؛ و صحیح مسلم، ش: 1003. [↑](#footnote-ref-97)
98. () صحیح بخاری، ش: 1466؛ و صحیح مسلم، ش: 1000. [↑](#footnote-ref-98)
99. () صحیح بخاری، ش: 7؛ و صحیح مسلم، ش: 1773. [↑](#footnote-ref-99)
100. () صحیح مسلم، ش: 2543. [↑](#footnote-ref-100)
101. () یعنی قیراط به عنوان بخشی از دینار، در میان آن‌ها رواج دارد؛ طحاوی که خود مصری‌ست و به زبان و لهجه‌ی مصری‌ها آشناتر، گوید: این، کنایه از نوعی بدمنشی و سوءادب در رفتار، گفتار و معاملات آن‌‌هاست. لذا مفهوم حدیث، این است که با وجودِ چنین منشی در رفتار و گفتارشان، باید رفتار مناسب و شایسته‌ای با آن‌ها داشته باشید. [مترجم] [↑](#footnote-ref-101)
102. () صحیح بخاری، ش: 2753؛ و صحیح مسلم، ش: 204. [↑](#footnote-ref-102)
103. () صحیح بخاری، ش:5990؛ و صحیح مسلم، ش:215. [↑](#footnote-ref-103)
104. () صحیح بخاری، ش: 1396؛ و صحیح مسلم، ش:13. [↑](#footnote-ref-104)
105. () ضعیف است: ضعیف الجامع، ش: 389؛ و ضعیف الترمذی، آلبانی، ش: 101؛ آلبانی می‌گوید: صحیح، عمل پیامبر است. وی در الإرواء، ذیل حدیث شماره‌ی 92 می‌گوید: «آن‌چه در این‌باره به ثبوت رسیده، حدیث انس است که این را به عنوان فعل پیامبر روایت کرده است؛ و روایت او و سلمان بن عامر بدین شکل که این عمل را در قالب گفتار پیامبر روایت کرده‌اند، نزد من ثابت نشده است. والله اعلم». البته قسمت دوم حدیث «الصَّدقَةُ عَلَى المِسكِينِ صدقَةٌ...»، صحیح است؛ ر.ک: صحیح ابن ماجه، آلبانی/، ش: 1698. [↑](#footnote-ref-105)
106. () السلسلة الصحيحة، ش:919؛ صحیح ابن‌ماجه، آلبانی/، ش:1698. [↑](#footnote-ref-106)
107. () صحیح الجامع، ش: 7145؛ و السلسلة الصحيحة، ش: 914؛ و صحیح ابن‌ماجه، آلبانی/، ش: 1699. [↑](#footnote-ref-107)
108. () صحیح الجامع، ش: 3339؛ این حدیث در صحیح بخاری، ش:2699 به صورتی طولانی آمده است. [↑](#footnote-ref-108)
109. () ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی 13. [↑](#footnote-ref-109)
110. () ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی: 264. [↑](#footnote-ref-110)
111. () ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی443. [↑](#footnote-ref-111)
112. () صحیح بخاری، ش: 2654؛ و صحیح مسلم، ش:87. [↑](#footnote-ref-112)
113. () صحیح بخاری، ش: 6675. [↑](#footnote-ref-113)
114. () صحیح بخاری، ش: 5973؛ و صحیح مسلم، ش:90. [↑](#footnote-ref-114)
115. () صحیح بخاری، ش: 5984؛ و صحیح مسلم، ش:2556. [↑](#footnote-ref-115)
116. () صحیح بخاری، ش: (2408، 5975) و صحیح مسلم، ش: 593. [↑](#footnote-ref-116)
117. () یعنی: «و هرکس، تو را قطع نماید (و حق خویشاوندی را ادا نکند)، با او قطع رابطه کنم (و او را از رحمت خویش دور بگردانم؟)» ر.ک: حدیث شماره‌‌ی 320 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-117)
118. () یعنی: «و هرکس، مرا قطع کند (و حقّ خویشاوندی را به‌جا نیاورد)، الله، او را از رحمتش دور بگرداند». ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی328. [↑](#footnote-ref-118)
119. () صحیح مسلم، ش: 2552. [↑](#footnote-ref-119)
120. () ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف ابی‌داود از آلبانی/، ش: 1101؛ آلبانی هم‌چنین این روایت را در مشکاة المصابیح، ش: 4936 ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-120)
121. () صحیح بخاری، ش: (3818، 3816، 3820)؛ و صحیح مسلم، ش: (2335، 2437). [↑](#footnote-ref-121)
122. () صحیح مسلم، ش: 3084، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-122)
123. () صحیح بخاری، ش: 2888؛ و صحیح مسلم، ش:2513. [↑](#footnote-ref-123)
124. () صحیح مسلم، ش:2408. [↑](#footnote-ref-124)
125. () صحیح بخاری، ش: (3713، 3751). [↑](#footnote-ref-125)
126. () صحیح مسلم، ش:673. [↑](#footnote-ref-126)
127. () صحیح مسلم، ش: 432، 122. [↑](#footnote-ref-127)
128. () صحیح مسلم، ش: 1847 به‌نقل از حذیفه. [↑](#footnote-ref-128)
129. () صحیح مسلم، ش: 1846 به‌نقل از وائل بن حجر حضرمی. [↑](#footnote-ref-129)
130. () صحیح مسلم، ش: 432، 123. [↑](#footnote-ref-130)
131. () صحیح بخاری، ش:3173؛ و صحیح مسلم، ش:1669. [↑](#footnote-ref-131)
132. () صحیح بخاری، ش:1343. [↑](#footnote-ref-132)
133. () صحیح مسلم، ش: 2271؛ و تعلیق بخاری به‌شماره‌ی 246. [↑](#footnote-ref-133)
134. () صحیح الجامع، ش: 2199؛ صحیح الترغیب، ش: 92؛ و صحیح ابی‌داود، آلبانی/، ش: 453؛ آلبانی/، این حدیث را در مشکاة المصابیح، ش: 4972، صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-134)
135. () صحیح الجامع، ش: 5444؛ صحیح ابی‌داود، ش: 4134؛ و صحیح الترمذی، ش: 1566 از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-135)
136. () ضعیف است؛ ر.ک: السلسلة الضعيفة، ش: 1894؛ و ضعیف ابی‌داود، از آلبانی/، ش: 132. [↑](#footnote-ref-136)
137. () صحیح بخاری، ش: 4642، 7286؛ [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 51 در همین کتاب ذکر شده است.] [↑](#footnote-ref-137)
138. () صحیح بخاری، ش: 1332؛ و صحیح مسلم، ش: 964. [↑](#footnote-ref-138)
139. () ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف الترمذی، ش:348؛ ضعیف الجامع الصغیر، ش: 5012؛ از آلبانی/. آلبانی در مشکاة المصابیح، ش: 4671، این حدیث را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-139)
140. () ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف الجامع، از آلبانی/، ش: 5622. [↑](#footnote-ref-140)
141. () پیشنهاد می‌شود خواننده‌ی گرامی، به توضیحاتی که شارح/ در پایان همین باب، درباره‌ی درخواست دعا از دیگران داده است، توجه فرماید. [مترجم] [↑](#footnote-ref-141)
142. () صحیح مسلم، ش: 2454؛ به توضیح علامه آلبانی/ درباره‌ی این حدیث، در مقدمه‌ی کتاب مراجعه کنید. [↑](#footnote-ref-142)
143. () صحیح مسلم، ش: 2567. [↑](#footnote-ref-143)
144. () صحیح الجامع الصغیر، ش: 6378؛ و صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 1633؛ آلبانی در مشکاة المصابیح، ش: 5015 این حدیث را حسن لغیره دانسته است. [↑](#footnote-ref-144)
145. () صحیح بخاری، ش: (2104، 5534)؛ و صحیح مسلم، ش: 2628. [↑](#footnote-ref-145)
146. () صحیح بخاری، ش: 5090؛ و صحیح مسلم، ش: 1466. [↑](#footnote-ref-146)
147. () صحیح بخاری، ش:4731. [↑](#footnote-ref-147)
148. () صحیح الجامع، ش: 7341؛ و صحیح ابی‌داود، آلبانی/، ش: 4045؛ آلبانی در مشکاة المصابیح، ش: 5018 این حدیث را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-148)
149. () صحیح الجامع، ش: 3545؛ السلسلة الصحيحة، ش: 927؛ آلبانی در مشکاة المصابیح، ش: 5019 این حدیث را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-149)
150. () صحیح بخاری، ش: 6170؛ صحیح مسلم، ش: 2641. [↑](#footnote-ref-150)
151. () صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: 3688؛ و صحیح مسلم، ش: 2639. [↑](#footnote-ref-151)
152. () صحیح بخاری، ش: 6169؛ و صحیح مسلم، ش:2640 [↑](#footnote-ref-152)
153. () روایت بخاری به همین مضمون، ش: 3493؛ و صحیح مسلم، ش: 2638. [↑](#footnote-ref-153)
154. () صحیح بخاری، ش: 3336 به‌صورت معلّق؛ آلبانی/ در صحیح الأدب المفرد، ش: 691، این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-154)
155. () صحیح مسلم، ش: 2542. [↑](#footnote-ref-155)
156. () ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف ابی‌داود، آلبانی/، ش: 322؛ آلبانی در مشکاة المصابیح، ش: 2248 گفته است: اسناد این دو روایت، ضعیف است و نباید به ‌این‌که برخی از بزرگان حدیث، آن را نقل کرده‌ و درباره‌اش سکوت کرده‌اند، فریفته شد». [↑](#footnote-ref-156)
157. () صحیح بخاری، ش: 1194؛ و صحیح مسلم، ش: 1399. [↑](#footnote-ref-157)
158. () بخاری، ش: 5705؛و مسلم، ش: 218 به‌نقل از عمران بن حصین؛ و نیز روایت: بخاری، ش: (5752، 6541) و مسلم، ش: 220 به‌نقل از ابن‌عباس$؛ و هم‌چنین روایت: بخاری، ش: 6542، و مسلم، ش: 216 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-158)
159. () صحیح بخاری، ش: 5652؛ و صحیح مسلم، ش: 2576 به‌نقل از ابن عباس$. [↑](#footnote-ref-159)
160. () صحیح بخاری، ش: 16؛ و صحیح مسلم، ش: 43. [↑](#footnote-ref-160)
161. () صحیح بخاری، ش:660؛ و صحیح مسلم، ش:1031. [↑](#footnote-ref-161)
162. () صحیح مسلم، ش:2566. [↑](#footnote-ref-162)
163. () مفهوم سایه‌ی الاهی در شرح حدیث پیشین، بیان شده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-163)
164. () صحیح مسلم، ش:54. [↑](#footnote-ref-164)
165. () صحیح مسلم، ش:2567. پیش‌تر به‌شماره‌ی 365 گذشت. [↑](#footnote-ref-165)
166. () صحیح بخاری، ش:3783؛ و صحیح مسلم، ش:75. [↑](#footnote-ref-166)
167. () صحیح الجامع، آلبانی/، ش: 4312. [↑](#footnote-ref-167)
168. () صحیح الجامع، ش: 4331؛ و مشکاة المصابیح، ش:5011 به‌تصحیح آلبانی/. [↑](#footnote-ref-168)
169. () السلسلة الصحيحة، ش: 417؛ صحیح الأدب المفرد، ش: 421؛ آلبانی/ در مشکاة المصابیح، ش: 5061 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-169)
170. () صحیح الجامع، ش: 7969؛ شرح الطحاویۀ، ش: 335؛ صحیح أبی‌داود، ش: 1362؛ و صحیح النسائی، آلبانی/، ش: 1236. [↑](#footnote-ref-170)
171. () یعنی: یا الله! یاری‌ام کن تا تو را ذکر کنم، سپاس بگزارم و عبادت تو را به‌صورتی نیکو به‌جای آورم. [↑](#footnote-ref-171)
172. () صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 4274؛ وی، در مشکاة المصابیح، ش: 5017 این حدیث را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-172)
173. () یعنی به او بگو که دوستش داری. [↑](#footnote-ref-173)
174. () صحیح مسلم، ش: 2638. و روایت بخاری به صورت «معلّق» از ام‌المؤمنین عایشه&. [↑](#footnote-ref-174)
175. () یعنی: یا الله! یاری‌ام کن تا تو را ذکر کنم، سپاس بگزارم و عبادت تو را به‌صورتی نیکو به‌جای آورم. [↑](#footnote-ref-175)
176. () صحیح بخاری، ش:6502. [↑](#footnote-ref-176)
177. () صحیح بخاری، ش: 7485؛ و صحیح مسلم، ش:813. [↑](#footnote-ref-177)
178. () صحیح بخاری، ش: 7375؛ و صحیح مسلم، ش:813. [↑](#footnote-ref-178)
179. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 391 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-179)
180. () ر.ک: حدیث شماره‌ی266 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-180)
181. () صحیح مسلم، ش: 657؛ پیش‌تر به‌شماره‌ی237 گذشت. [↑](#footnote-ref-181)
182. () صحیح بخاری، ش: 25؛ و صحیح مسلم، ش: 22. [↑](#footnote-ref-182)
183. () صحیح مسلم، ش: 23. [↑](#footnote-ref-183)
184. () یعنی: گواهی دهد که معبود راستینی جز الله وجود ندارد و محمد، فرستاده‌ی اوست. [↑](#footnote-ref-184)
185. () صحیح بخاری، ش: (4019، 6865)؛ و صحیح مسلم، ش: 95. [↑](#footnote-ref-185)
186. () صحیح بخاری، ش: 6872؛ و صحیح مسلم، ش: 96. [↑](#footnote-ref-186)
187. () صحیح مسلم، ش:97. [↑](#footnote-ref-187)
188. () بخاری، ش: (6967، 7169). [↑](#footnote-ref-188)
189. () صحیح بخاری، ش: (2483، 6452، 6634)؛ و مسلم، ش: 3231 به‌نقل از ام‌سلمه&. [↑](#footnote-ref-189)
190. () صحیح بخاری، ش:2641. [↑](#footnote-ref-190)
191. () صحیح بخاری، ش: 3208؛ و صحیح مسلم، ش: 2643. [↑](#footnote-ref-191)
192. () صحیح بخاری، ش: (2898، 4202، 4207). [↑](#footnote-ref-192)
193. () حسن است؛ روایت احمد در مسندش (5/428) به‌نقل از ابن‌اسحاق که به این سخن، تصریح نموده است. [↑](#footnote-ref-193)
194. () حسن است؛ روایت: ترمذی (2140، 3522)؛ ابن‌ماجه (3834)؛ آلبانی/ در ظلال الجنة (223) و در تخریج الإیمان از ابن ابی‌شیبه (55-58) این روایت را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-194)
195. () صحیح مسلم، ش:2842. [↑](#footnote-ref-195)
196. () صحیح بخاری، ش: (6561، 6562)؛ و صحیح مسلم، ش: 213. [↑](#footnote-ref-196)
197. () صحیح مسلم، ش: 2845. [↑](#footnote-ref-197)
198. () صحیح بخاری، ش: 4938؛ و صحیح مسلم، ش: 2862. [↑](#footnote-ref-198)
199. () صحیح بخاری، ش: (4621، 6486)؛ و صحیح مسلم، ش: 2359. [↑](#footnote-ref-199)
200. () صحیح مسلم، ش: 2864. [↑](#footnote-ref-200)
201. () یعنی یک‌سوم فرسنگ. [↑](#footnote-ref-201)
202. () صحیح بخاری، ش:6532؛ و صحیح مسلم، ش: 2863. [↑](#footnote-ref-202)
203. () صحیح مسلم، ش:844. [↑](#footnote-ref-203)
204. () صحیح بخاری، ش: 1413 و....؛ صحیح مسلم، ش: 1016. [ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی: 143.] [↑](#footnote-ref-204)
205. () صحیح الجامع، ش: 2449؛ السلسلة الصحيحة، آلبانی/، ش: (1059، 1060، 1722)؛ آلبانی در صحیح ابن ماجه، ش: 3378 این حدیث را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-205)
206. () صحیح الجامع، ش: 7300؛ السلسلة الصحيحة، آلبانی/، ش: 946. [↑](#footnote-ref-206)
207. () ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف الترمذی، آلبانی/، ش: (428، 664). [↑](#footnote-ref-207)
208. () [زلزله:4]؛ یعنی: «زمین، خبرهایش را در آن روز بازگو می‌کند». [↑](#footnote-ref-208)
209. () صحیح الجامع الصغیر، آلبانی/، ش: 4592؛ السلسلة الصحيحة، ش:1079. [↑](#footnote-ref-209)
210. () یعنی یک‌سوم فرسنگ. [↑](#footnote-ref-210)
211. () صحیح الجامع، ش: 6222؛ السلسلة الصحيحة، ش:2335؛ و صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 1993. [↑](#footnote-ref-211)
212. () صحیح بخاری، ش:6527؛ و صحیح مسلم، ش:2859. [↑](#footnote-ref-212)
213. () صحیح بخاری، ش:3435؛ و صحیح مسلم، ش:28. [↑](#footnote-ref-213)
214. () صحیح مسلم، ش:2687. ر.ک: همین کتاب، تعلیق حدیث شماره‌ی445. [↑](#footnote-ref-214)
215. () ذراع، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی آرنج تا سر انگشتان دست است. [↑](#footnote-ref-215)
216. () صحیح مسلم، ش: 93. [↑](#footnote-ref-216)
217. () صحیح بخاری، ش:128؛ صحیح مسلم، ش:32. [↑](#footnote-ref-217)
218. () یعنی بگوید: أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أنّ محمّدا عبده ورسوله. [↑](#footnote-ref-218)
219. () صحیح مسلم، ش:27. [↑](#footnote-ref-219)
220. () راوی، اعمش/ می‌باشد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-220)
221. () صحیح بخاری، ش: 425؛ و صحیح مسلم، ش:33. [↑](#footnote-ref-221)
222. () در متنِ روایت به غذایی به نام «خزیره» تصریح شده است که با پیه و آرد، پخته می‌شود و گاه به آن، گوشتِ آب‌پز نیز می‌افزایند. [↑](#footnote-ref-222)
223. () صحیح بخاری، ش:5999؛ و صحیح مسلم، ش: 2754. [↑](#footnote-ref-223)
224. () صحیح بخاری، ش: (7404، 7553، 7554)؛ و صحیح مسلم، ش: 2751. [↑](#footnote-ref-224)
225. () صحیح بخاری، ش:6000؛ و صحیح مسلم، ش:2752. [↑](#footnote-ref-225)
226. () صحیح بخاری، ش:7507؛ و صحیح مسلم، ش:2758. [↑](#footnote-ref-226)
227. () صحیح مسلم، ش:2749. [↑](#footnote-ref-227)
228. () صحیح مسلم، ش:2748. [↑](#footnote-ref-228)
229. () صحیح مسلم، ش:31. [↑](#footnote-ref-229)
230. () صحیح مسلم، ش:202. [↑](#footnote-ref-230)
231. () ابراهیم:36. یعنی: «ای پروردگارم! بت‌ها سبب گمراهی بسیاری از مردم شده‌اند؛ پس هر که از من پیروی کند، بی‌گمان او از من است». [↑](#footnote-ref-231)
232. () مائده: 118. یعنی: «اگر عذابشان کنی، بندگان تو هستند؛ و اگر آن‌ها را ببخشی، به راستی که تو، توانای حکیمی». [↑](#footnote-ref-232)
233. () ر.ک: بخاری، ش: (558، 2268،2271). [↑](#footnote-ref-233)
234. () بخاری، ش: (335، 438). [↑](#footnote-ref-234)
235. () و اما دو مورد دیگری که در این حدیث آمده است: «از حق شفاعت برخوردار شده‌ام؛ و هر پیامبری فقط به سوی قوم خود فرستاده می‌شد، ولی من به سوی تمام جهانیان فرستاده شده‌ام». [مترجم] [↑](#footnote-ref-235)
236. () صحیح بخاری، ش: 2856؛ و صحیح مسلم، ش: 30. [↑](#footnote-ref-236)
237. () صحیح بخاری، ش:4669؛ و صحیح مسلم، ش:2871. [↑](#footnote-ref-237)
238. () ابراهیم:27. یعنی: «الله، مومنان را در زندگی دنیا و آخرت با سخن استوار، ثابت و پایدار می‌گرداند». [↑](#footnote-ref-238)
239. () صحیح مسلم، ش:2808. [↑](#footnote-ref-239)
240. () صحیح مسلم، ش:668. [↑](#footnote-ref-240)
241. () صحیح مسلم، ش: 948. [↑](#footnote-ref-241)
242. () صحیح بخاری، ش: 06528، 6642)؛ و صحیح مسلم، ش:221. [↑](#footnote-ref-242)
243. () صحیح مسلم، ش: 2767. [↑](#footnote-ref-243)
244. () صحیح بخاری، ش: (2441، 4685)؛ و صحیح مسلم، ش:2768. [↑](#footnote-ref-244)
245. () ضعیف است؛ نگا: ضعیف ابن‌ماجه، ش: 930؛ و ضعیف الجامع الصغیر، ش: 4305؛ از آلبانی/. ر.ک: همین کتاب، حدیث شماره‌ی 67. [↑](#footnote-ref-245)
246. () ترمذی، (به‌شماره‌ی 2546) روایت کرده و آن را حسن دانسته است؛ و نیز روایت: ابن‌ماجه، ش: (4289)، و احمد (5/347، 355، 361) به‌نقل از بریده و روایت احمد (1/453) به‌نقل از ابن‌مسعود. آلبانی/ در مشکاة (5644) و ریاض الصالحین(608) این روایت را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-246)
247. () صحیح بخاری، ش: 526؛ و صحیح مسلم، ش: 2763. [↑](#footnote-ref-247)
248. () هود:114. یعنی: «در آغاز و پایان روز و پاسی از شب نماز را برپا دار. بی‌گمان نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان می‌برند». [↑](#footnote-ref-248)
249. () صحیح بخاری، ش: 6823؛ و صحیح مسلم، ش:2764. [↑](#footnote-ref-249)
250. () صحیح مسلم، ش: 2734. ر.ک: حدیث شماره‌ی 144 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-250)
251. () صحیح مسلم، ش: 2759. [↑](#footnote-ref-251)
252. () صحیح مسلم، ش: 832. [↑](#footnote-ref-252)
253. () نووی/ می‌گوید: این، تمثیل و اشاره‌ای‎ست به این‌که هنگام طلوع آفتاب، زمانِ جنب و جوش و فعالیت شدید شیطان و همکاران و پیروان اوست تا مردم را بفریبند و بر آن‌ها تسلط یابند. [↑](#footnote-ref-253)
254. () صحیح مسلم، ش: 2288. [↑](#footnote-ref-254)
255. () صحیح بخاری، ش: 7405؛ و صحیح مسلم، ش: 2675؛ این لفظ در صحیح مسلم، به‌شماره‌ی 2747 به‌نقل از انس آمده است. [↑](#footnote-ref-255)
256. () ذراع، به‌اندازه‌ی فاصله‌ی آرنج تا سر انگشتان دست است. [↑](#footnote-ref-256)
257. () صحیح مسلم، ش: 2877. [↑](#footnote-ref-257)
258. () صحیح الجامع، ش: 4338؛ السلسلة الصحيحة، ش: 127؛ صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 2805. [↑](#footnote-ref-258)
259. () صحیح مسلم، ش: 2755. [↑](#footnote-ref-259)
260. () صحیح بخاری، ش: 1314. [↑](#footnote-ref-260)
261. () صحیح بخاری، ش:6488. [ر.ک: حدیث شماره‌ی: 107 همین کتاب.] [↑](#footnote-ref-261)
262. () مسلم، ش: 2621 به‌نقل از جندب. [↑](#footnote-ref-262)
263. () صحیح بخاری، ش: 4582؛ و صحیح مسلم، ش: 800. [↑](#footnote-ref-263)
264. () نساء:41. [↑](#footnote-ref-264)
265. () صحیح بخاری، ش: (4621، 6486)؛ و صحیح مسلم، ش: 2359. ر.ک: حدیث شماره‌ی 406 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-265)
266. () صحیح الجامع، ش: 7778؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1333. [↑](#footnote-ref-266)
267. () صحیح بخاری، ش:660؛ و صحیح مسلم، ش:1031. ر.ک: حدیث شماره‌ی 381 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-267)
268. () لفظ «ظل عرشه» یا سایه‌ی عرش خود، در چهار حدیث آمده است؛ نگا: ضعیف الجامع (2548) به‌نقل از جابر: (**ثلاث من كن فيه أظله الله تحت ظل عرشه**). دوم: روایتی نزدیک حدیث مذکور در متن، اما به‌روایت بیهقی در الأسماء به‌نقل از ابوهریره با این لفظ: (**سبْعَةٌ يُظِلُّهُم اللَّه في ظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إِلاَّ ظِلُّه**) ضمن این‌که برخی از گروه‌های موجود در این روایت، غیر از گروه‌های موجود در حدیث متن است و آلبانی/ نیز این راویت را در ضعیف الجامع (3238) ضعیف دانسته است. و مورد سوم: روایت ترمذی (1306) با این لفظ است: (**من أنظر معسرا أو وضع له أظله الله يوم القيامة تحت ظل عرشه**) که آن را غریب دانسته است؛ البته آلبانی/ در صحیح الجامع (6107) این روایت را صحیح قلمداد کرده است. و مورد چهارم: روایت احمد (5/236،328) به‌نقل از معاذ و نیز روایت احمد (4/128) به‌نقل از عرباض بن ساریه: (**المتحابون في الله على منابر من نور في ظل العرش**). [↑](#footnote-ref-268)
269. () صحیح ابی‌داود، ش: 839؛ آلبانی در مختصر الشمائل المحمدية، ش: 276، این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-269)
270. () صحیح بخاری، ش: (3809، 4959، 4960)؛ و صحیح مسلم، ش: 799. [↑](#footnote-ref-270)
271. () یعنی سوره‌ی «بینه» را. چنان‌که در این حدیث بخشی از نخستین آیه‌ی این سوره، ذکر شده است. [↑](#footnote-ref-271)
272. () صحیح مسلم، ش: 2454؛ ر.ک: حدیث شماره‌ی 364 و نیز درآمدی بر کتاب (مقدمه). [↑](#footnote-ref-272)
273. () صحیح بخاری، ش: 682 به‌نقل از ابن‌عمر$؛ روایت عایشه& در صحیح بخاری، ش: 713، و صحیح مسلم، ش: 418 آمده است. [↑](#footnote-ref-273)
274. () صحیح بخاری، ش: 1275. [↑](#footnote-ref-274)
275. () صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1363؛ آلبانی در مشکاة المصابیح، ش: 3837 این حدیث را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-275)
276. () ر.ک: حدیث شماره‌ی 161 در باب: «امر به پای‌بندی بر سنت و آداب آن». [↑](#footnote-ref-276)
277. () روایت احمد در مسندش (5/330)؛ این روایت، نزد بخاری، به‌شماره‌های: (2892، 3250، 6415) نیز موجود است. [↑](#footnote-ref-277)
278. () صحیح بخاری، ش: 3158؛ و صحیح مسلم، ش: 2961. [↑](#footnote-ref-278)
279. () یعنی سیمای آن‌ها، گویای این بود که خواهان مال هستند. (مترجم) [↑](#footnote-ref-279)
280. () صحیح بخاری، ش: 1465؛ و صحیح مسلم، ش: 1052. [↑](#footnote-ref-280)
281. () صحیح مسلم، ش: 2742. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 71] [↑](#footnote-ref-281)
282. () نک: ضعیف الجامع از آلبانی/، ش: 75. [↑](#footnote-ref-282)
283. () صحیح بخاری، ش: 2834 و...؛ صحیح مسلم، ش: 1805. [↑](#footnote-ref-283)
284. () صحیح بخاری، ش: 6514؛ صحیح مسلم، ش: 2960. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 106 ذکر شده است.] [↑](#footnote-ref-284)
285. () صحیح مسلم، ش: 2807. [↑](#footnote-ref-285)
286. () صحیح مسلم، ش:2958. [↑](#footnote-ref-286)
287. () صحیح مسلم، ش:2957. [↑](#footnote-ref-287)
288. () صحیح بخاری، ش: 6268؛ و صحیح مسلم، ش: 294، 991. [↑](#footnote-ref-288)
289. () صحیح بخاری، ش: 2389؛ و صحیح مسلم، ش: 991. [↑](#footnote-ref-289)
290. () صحیح بخاری، ش: 6490؛ و صحیح مسلم، ش: 2963. [↑](#footnote-ref-290)
291. () صحیح بخاری، ش: 2886 و.... [↑](#footnote-ref-291)
292. () یعنی کسی که بدون توجه به ارزش‌های معنوی، اهل تجمل است و به دنیا و ظواهر آن، دل‌بستگی دارد؛ هنگام برخورداری از نعمت‌های دنیا، خرسند است و احساس شادی می‌کند، ولی همین‌که چیزی از دست بدهد یا آن‌گونه که دلش می‌خواهد، از دنیا برخوردار نشود، خشمگین می‌گردد. [مترجم]. [↑](#footnote-ref-292)
293. () صحیح بخاری، ش: 442. [↑](#footnote-ref-293)
294. () صحیح مسلم، ش: 2956. [↑](#footnote-ref-294)
295. () روایت ترمذی (23229، ابن‌ماجه (4112)؛ آلبانی/ در صحیح الجامع (1609، 3414) این روایت را به‌نقل از ابوهریره و ابن‌مسعود، حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-295)
296. () نگا: سوره‌ی منافقون، آیه‌ی 1. [↑](#footnote-ref-296)
297. () صحیح بخاری، ش: 6416. [↑](#footnote-ref-297)
298. () صحیح الجامع، ش: 922؛ السلسلة الصحيحة، ش: 944؛ و صحیح ابن‌ماجه، از آلبانی/، ش: 3310. [↑](#footnote-ref-298)
299. () صحیح مسلم، ش: 2978. [↑](#footnote-ref-299)
300. () صحیح بخاری، ش: (3097، 6451)؛ و صحیح مسلم، ش: 2973. [↑](#footnote-ref-300)
301. () صحیح بخاری، ش: 4461. [↑](#footnote-ref-301)
302. () صحیح بخاری، ش: 1276؛ و صحیح مسلم، ش: 940. [↑](#footnote-ref-302)
303. () السلسلة الصحيحة، از آلبانی/، ش: (686، 2482)؛ وی در صحیح الجامع، ش: 3318 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-303)
304. () صحیح الجامع، ش: 3414؛ صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1891؛ وی، در مشکاة المصابیح، ش: 2176 این حدیث را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-304)
305. () صحیح الجامع، ش: 7214؛ السلسلة الصحيحة، ش: 12؛ و صحیح الترمذی از آلبانی/، ش: 1897؛ وی در مشکاة المصابیح، ش: 517، سندش را جید (نیکو) دانسته است. [↑](#footnote-ref-305)
306. () صحیح ابی‌داود، ش: 4362؛ و صحیح ابن‌ماجه، ش: 3356، از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-306)
307. () یعنی: مرگ به انسان، خیلی نزدیک است؛ لذا دنیا آن‌قدر ارزش ندارد که انسان، بیش از نیاز خود خانه بسازد یا بیش از حد ضرورت به تعمیر آن، اهمیت دهد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-307)
308. () صحیح الجامع، ش: 2148؛ السلسلة الصحيحة، 592؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1905. [↑](#footnote-ref-308)
309. () ضعیف است؛ ر.ک: ضعیف الترمذی، ش: 406؛ السلسلة الضعيفة، ش:592؛ از آلبانی/؛ وی در مشکاة المصابیح، ش: 5186، این روایت را ضعیف دانسته و گفته است: «همان‌طور که امام احمد/ ذکر کرده، صحیح، این است که این روایت از یکی از اهل کتاب می‌باشد». [↑](#footnote-ref-309)
310. () صحیح مسلم، ش: 2958. [↑](#footnote-ref-310)
311. () سوره‌ی تکاثر، یکصد و دومین سوره‌ی قرآن است که در موضوع افزون‌طلبی و مشغول شدن به دنیا و فخرفروشی به آن و در نتیجه غافل شدن از آخرت است؛ نخستین آیه‌ی این سوره، بدین مفهوم است: افزون‌طلبی (و فخرفروشی به اموال و فرزندان) شما را به خود مشغول کرد. [↑](#footnote-ref-311)
312. () ضعیف است؛ ر.ک: السلسلة الضعيفة، ش:1681؛ و ضعیف الترمذی، ش: 409 از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-312)
313. () صحیح الجامع، ش: 5620؛ صحیح الترمذی، ش: از آلبانی/، ش: 1935؛ آلبانی در مشکاة المصابیح، ش: 5182 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-313)
314. () صحیح الجامع، ش: 5668؛ السلسلة الصحيحة، ش: (438، 439)؛ صحیح الترمذی، ش: 1936؛ صحیح ابن‌ماجه، ش: 3317 از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-314)
315. () صحیح الترمذی، ش: 1918؛ صحیح ابن‌ماجه، ش: 3326 از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-315)
316. () روایت عمران بن حصین در صحیح بخاری، به‌شماره‌ی 3241 آمده است و اما روایت ابن عباس، بخاری/ آن را به صورت معلّق در کتاب الرقاق، باب فضل الفقر آورده که در صحیح مسلم به‌شماره‌ی 2738 به صورت مسند آمده است. [↑](#footnote-ref-316)
317. () صحیح بخاری، ش: (6449، 6547). [↑](#footnote-ref-317)
318. () صحیح بخاری، ش: 5196؛ و صحیح مسلم، ش: 2736. این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 263 گذشت. [↑](#footnote-ref-318)
319. () صحیح بخاری، ش: 3841؛ و صحیح مسلم، ش: 2256. [↑](#footnote-ref-319)
320. () صحیح بخاری، ش: 5416؛ صحیح مسلم، ش: 2970. [↑](#footnote-ref-320)
321. () صحیح بخاری، ش: 2567؛ و صحیح مسلم، ش: 2972. [↑](#footnote-ref-321)
322. () عروه پسرِ اسماء دخت ابوبکر، یعنی خواهرزاده‌ی ام‌المؤمنین عایشه بود. [مترجم] [↑](#footnote-ref-322)
323. () این‌که از خرما و آب، به عنوان دو چیزِ سیاه یاد کرد، بر اساسِ تغلیب بود؛ زیرا آب، بی‌رنگ است. منظور از تغلیب، این است که وقتی دو چیز با هم ذکر شوند، صفت مشهورِ یکی از آن‌ها برای هر دو ذکر گردد. [مترجم] [↑](#footnote-ref-323)
324. () صحیح بخاری، ش: 5414. [↑](#footnote-ref-324)
325. () صحیح بخاری، ش: (5386، 6450). [↑](#footnote-ref-325)
326. () صحیح مسلم، ش:2978. [↑](#footnote-ref-326)
327. () صحیح بخاری، ش: 5413. [↑](#footnote-ref-327)
328. () صحیح مسلم، ش: 2038. [↑](#footnote-ref-328)
329. () صحیح مسلم، ش:2967. [↑](#footnote-ref-329)
330. () صحیح بخاری، ش: 5818؛ صحیح مسلم، ش: 2080. [↑](#footnote-ref-330)
331. () صحیح بخاری، ش: (3728، 6453)؛ و صحیح مسلم، ش: 2966. [↑](#footnote-ref-331)
332. () صحیح بخاری، ش: 6460؛ و صحیح مسلم، ش: 1055. [↑](#footnote-ref-332)
333. () صحیح بخاری، ش: (6246، 6452). [↑](#footnote-ref-333)
334. () صحیح بخاری، ش: 7324. [↑](#footnote-ref-334)
335. () صحیح بخاری، ش: 2916؛ در صحیح مسلم، ش: 1603 نیز روایتی به همین مضمون آمده است. [↑](#footnote-ref-335)
336. () صحیح بخاری، ش: 2508. [↑](#footnote-ref-336)
337. () صحیح بخاری، ش: 442. پیش‌تر به شماره‌ی 473 ذکر شد. [↑](#footnote-ref-337)
338. () صحیح بخاری، ش: 6456. [↑](#footnote-ref-338)
339. () صحیح مسلم، ش: 925. [↑](#footnote-ref-339)
340. () صحیح بخاری، ش: 2651؛ و صحیح مسلم، ش: 2535. [↑](#footnote-ref-340)
341. () صحیح الجامع، ش: 7834؛ الإرواء، ش:834؛ این حدیث، هم‌چنین در صحیح مسلم، به‌شماره‌ی 1036 موجود است. [↑](#footnote-ref-341)
342. () صحیح الجامع، ش: 6042؛ السلسلة الصحيحة، ش:2318؛ صحیح الترمذی، ش: 1913؛ و صحیح ابن‌ماجه، ش: 3340 از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-342)
343. () صحیح مسلم، ش:1054. [↑](#footnote-ref-343)
344. () صحیح الجامع، ش: 3931؛ السلسلة الصحيحة، ش: 1506؛ صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1915. [↑](#footnote-ref-344)
345. () صحیح الجامع، ش: 4895؛ السلسلة الصحيحة، ش: 2119؛ صحیح الترمذی، ش: 1923؛ مختصر الشمائل المحمدیۀ، ش:125؛ صحیح ابن ماجه، ش: 2703؛ همه‌ی این کتاب‌ها از علامه آلبانی/ می‌باشد. [↑](#footnote-ref-345)
346. () صحیح الجامع، ش: 5265؛ السلسلة الصحيحة، ش: 2169؛ صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1930. [↑](#footnote-ref-346)
347. () صحیح الجامع، ش: 5674؛ السلسلة الصحيحة، ش: 2265؛ صحیح الترمذی، ش: 1939؛ صحیح ابن‌ماجه، ش: 2704؛ همه‌ی این کتاب‌ها از علامه آلبانی/ می‌باشد. [↑](#footnote-ref-347)
348. () صحیح الجامع، ش: 2879؛ السلسلة الصحيحة، ش: 341؛ صحیح الترمذی، ش: 3507؛ صحیح ابن‌ماجه، ش: 3324؛ همه‌ی این کتاب‌ها از علامه آلبانی/ می‌باشد. [↑](#footnote-ref-348)
349. () صحیح مسلم، ش:1935. [↑](#footnote-ref-349)
350. () ضعیف است؛ ر.ک: السلسلة الضعيفة، ش: 2458؛ ضعیف أبی‌داود، ش:1700؛ و مختصر الشمائل، ش:47؛ همه‌ی این کتاب‌ها از آلبانی‌ست. [↑](#footnote-ref-350)
351. () صحیح بخاری، ش:3070؛ و صحیح مسلم، ش: 2039. [↑](#footnote-ref-351)
352. () صحیح بخاری، ش: 3578؛ و صحیح مسلم، ش: 2040. [↑](#footnote-ref-352)
353. () صحیح بخاری، ش: 6446؛ و صحیح مسلم، ش: 1051. [↑](#footnote-ref-353)
354. () صحیح مسلم، ش:1054؛ ر.ک: حدیث شماره‌ی 517. [↑](#footnote-ref-354)
355. () صحیح بخاری، ش: 1472؛ و صحیح مسلم، ش: 1035 به صورت مختصر. [↑](#footnote-ref-355)
356. () صحیح بخاری، ش: 4128؛ صحیح مسلم، ش: 1816. [↑](#footnote-ref-356)
357. () رقاع، جمع رقعه است و به وصله یا پینه‌ای می‌گویند که بر کفش یا لباس می‌دوزند. از آن‌جا که اصحاب در این غزوه، پاهای زخمی خود را با پارچه می‌بستند، این غزوه را ذات‌الرقاع نامیدند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-357)
358. () صحیح بخاری، ش: (923، 7535). [↑](#footnote-ref-358)
359. () صحیح بخاری، ش: 1427؛ و صحیح مسلم، ش: 1034. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 301 به‌نقل از ابوهریره ذکر شد.] [↑](#footnote-ref-359)
360. () صحیح مسلم، ش: 1038 به‌نقل از معاویه. [↑](#footnote-ref-360)
361. () صحیح مسلم، ش: 1043. [↑](#footnote-ref-361)
362. () صحیح مسلم، ش: 1474 به همین مضمون؛ و صحیح مسلم، ش: 1040. [↑](#footnote-ref-362)
363. () صحیح بخاری، ش: 1429؛ و صحیح مسلم، ش: 1033. [↑](#footnote-ref-363)
364. () صحیح مسلم، ش: 1041. [↑](#footnote-ref-364)
365. () صحیح الجامع، ش: 1947؛ و صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 548. [↑](#footnote-ref-365)
366. () صحیح الجامع، ش: 6040؛ و صحیح أبی‌داود از آلبانی/، ش: 1448. [↑](#footnote-ref-366)
367. () صحیح الجامع، ش: 6604؛ و صحیح أبی‌داود، از آلبانی/، ش: 1446. [↑](#footnote-ref-367)
368. () صحیح مسلم، ش: 1044. [↑](#footnote-ref-368)
369. () صحیح بخاری، ش: 1479؛ و صحیح مسلم، ش: 1039؛ [ر.ک: حدیث شماره‌ی 269.] [↑](#footnote-ref-369)
370. () صحیح بخاری، ش: 1473؛ و صحیح مسلم، ش: 1045. [↑](#footnote-ref-370)
371. () صحیح بخاری، ش: (1471، 2373). [↑](#footnote-ref-371)
372. () صحیح بخاری، ش: (1470، 2374)؛ و صحیح مسلم، ش: 1042. [↑](#footnote-ref-372)
373. () صحیح بخاری، ش: 2073. [↑](#footnote-ref-373)
374. () صحیح مسلم، ش: 2379. [↑](#footnote-ref-374)
375. () صحیح بخاری، ش: 2072. [↑](#footnote-ref-375)
376. () صحیح بخاری، ش: 73؛ و صحیح مسلم، ش: 816. [↑](#footnote-ref-376)
377. () صحیح بخاری، ش: 6442. [↑](#footnote-ref-377)
378. () صحیح بخاری، ش: (1417، 6023)؛ و صحیح مسلم، ش: 1016. [ر.ک: حدیث شماره‌ی 143.] [↑](#footnote-ref-378)
379. () صحیح بخاری، ش: 6034؛ و صحیح مسلم، ش: 2311. [↑](#footnote-ref-379)
380. () صحیح بخاری، ش: 1442؛ و صحیح مسلم، ش: 1010. [ر.ک: حدیث شماره‌ی300.] [↑](#footnote-ref-380)
381. () صحیح بخاری، ش: 4684؛ و صحیح مسلم، ش: 993. [↑](#footnote-ref-381)
382. () یعنی در انفاق و بخشش کوتاهی نکن تا به تو روزی دهم و در روزی‌ات برکت بیندازم. [↑](#footnote-ref-382)
383. () صحیح بخاری، ش: (12، 6236)؛ و صحیح مسلم، ش: 39. [↑](#footnote-ref-383)
384. () صحیح بخاری، ش: 2631؛ [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 142 ذکر شد.] [↑](#footnote-ref-384)
385. () صحیح مسلم، ش: 1036. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 515 ذکر شد.] [↑](#footnote-ref-385)
386. () صحیح مسلم، ش: 1806. [↑](#footnote-ref-386)
387. () صحیح مسلم، ش: 1056. [↑](#footnote-ref-387)
388. () صحیح بخاری، ش: 2821. [↑](#footnote-ref-388)
389. () صحیح مسلم، ش: 2588. [↑](#footnote-ref-389)
390. () صحیح الجامع، ش: (3024، 3025)؛ صحیح الترغیب، ش: 14؛ صحیح أبی داود از آلبانی/، ش: 1894. [↑](#footnote-ref-390)
391. () یعنی انسان‌ها در رابطه با دنیا، چهار دسته‌اند. [↑](#footnote-ref-391)
392. () صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 2009. [↑](#footnote-ref-392)
393. () صحیح بخاری، ش: 1433؛ و صحیح مسلم، ش:1029. [↑](#footnote-ref-393)
394. () صحیح بخاری، ش: (1443، 2917)؛ و صحیح مسلم، ش: 1021. [↑](#footnote-ref-394)
395. () یعنی گناهانش محو می‌شود. [↑](#footnote-ref-395)
396. () یعنی شخصِ بخیل، هنگامی که می‌خواهد صدقه دهد، تردید دارد؛ دستش را برای صدقه دادن دراز می‌کند و باز پس می‌آورد و دلِ صدقه دادن ندارد. به عبارت دیگر، صدقه دادن برایش سخت و دشوار است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-396)
397. () صحیح بخاری، ش: 1410؛ و صحیح مسلم، ش:1014. [↑](#footnote-ref-397)
398. () صحیح مسلم، ش: 2984. [↑](#footnote-ref-398)
399. () صحیح بخاری، ش: (4945، 4946، 4947، 4949، 6217، 6605 7552)؛ و صحیح مسلم، ش: (2647، 2648). [↑](#footnote-ref-399)
400. () آلبانی/ در صحیح الجامع، ش: 2878، این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-400)
401. () منظور، این نیست که وقتی نام پیامبر را می‌شنویم، صدا به سر بیندازیم و با صدای بلند، صلوات بگوییم؛ بلکه به‌آرامی و با الفاظی که در سنت، ثابت است، بر رسول‌الله درود می‌فرستیم. [مترجم] [↑](#footnote-ref-401)
402. () صحیح مسلم، ش: 2578. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ذکر شد.] [↑](#footnote-ref-402)
403. () صحیح بخاری، ش: (2287، 2288، 2400)) و مسلم، ش: 1564 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-403)
404. () صحیح مسلم، ش: 1610. [↑](#footnote-ref-404)
405. () صحیح بخاری، ش: (3798، 4889)؛ و صحیح مسلم، ش: 2054. [↑](#footnote-ref-405)
406. () صحیح مسلم، ش: 997. [↑](#footnote-ref-406)
407. () صحیح بخاری، ش: 5392؛ و صحیح مسلم، ش: (2058، 2059). [↑](#footnote-ref-407)
408. () صحیح مسلم، ش: 1728. [↑](#footnote-ref-408)
409. () صحیح بخاری، ش: 1277. [↑](#footnote-ref-409)
410. () صحیح بخاری، ش: 2486؛ و صحیح مسلم، ش: 2500. [↑](#footnote-ref-410)
411. () صحیح بخاری، ش: 2351؛ و صحیح مسلم، ش:2030. [ر.ک: مقدمه (پیش‌درآمدی بر کتاب)] [↑](#footnote-ref-411)
412. () صحیح بخاری، ش: 279، 3391. [↑](#footnote-ref-412)
413. () یعنی طلای فراوانی چون دسته‌ای ملخ بر سرش ریخت. [↑](#footnote-ref-413)
414. () این، یکی از بارزترین پیامدهای شرکت‌هایی‌ست که در قالبِ شرکت‌های بیمه، مدعی ارائه‌ی خدمت به بیمه‌گذاران خود هستند؛ بدین‌سان که با قراردادی قمارگونه، از بیمه‌گذاران خاطی حمایت می‌کنند! یعنی همان‌گونه که در بیمه‌نامه‌ها و قراردادهای مؤسسات بیمه‌گر قید می‌شود، بیش‌تر تعهدات بیمه‌گر به راننده‌ی مسبّب حادثه اختصاص دارد! آیا این امر، به بی‌خیالی و بی‌فکری بسیاری از رانندگان، منجر نشده است؛ به‌گونه‌ای که نسبت به رفتارهای خطرساز در رانندگی، بی‌توجه شده، می‌گویند: اگر تصادف کردیم، خیالی نیست؛ بیمه می‌دهد؟! [مترجم] [↑](#footnote-ref-414)
415. () صحیح بخاری، ش: 73؛ و صحیح مسلم، ش: 816؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره 549 ذکر شد. [↑](#footnote-ref-415)
416. () صحیح بخاری، ش: 5025؛ و صحیح مسلم، ش: 815. [↑](#footnote-ref-416)
417. () عمل به قرآن مفهومی فراگیر دارد که شامل تلاوت در نماز و خارج از نماز، و نیز تعلیم و آموزش آن به دیگران و هم‌چنین فتوا دادن یا صدور حکم به مقتضای مفاهیم قرآنی‌ست. [مترجم] [↑](#footnote-ref-417)
418. () صحیح بخاری، ش: 843؛ و صحیح مسلم، ش: 595. [↑](#footnote-ref-418)
419. () صحیح بخاری، ش: 3158؛ و صحیح مسلم، ش: 2961. ر.ک: حدیث شماره‌ی 461. [مترجم] [↑](#footnote-ref-419)
420. () صحیح مسلم، ش: 8. [↑](#footnote-ref-420)
421. () ر.ک: صحیح مسلم، ش: 2904. [↑](#footnote-ref-421)
422. () صحیح بخاری، ش: (6406، 6682، 7563)؛ و مسلم، ش: 2694. [↑](#footnote-ref-422)
423. () روایت: ترمذی، ش: 2639؛ ابن‌ماجه، ش: 4300؛ آلبانی/ در مشکاة، ش: 5559، و السلسلة الصحيحة، ش: 135، این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-423)
424. () درختی‌ست که از چوب آن به عنوان مسواک استفاده می‌کنند. [مترجم] [↑](#footnote-ref-424)
425. () حسن است؛ روایت: احمد در مسندش (1/420)؛ ابن‌حبان (7069)؛ طبرانی (8452) به‌نقل از عاصم بن بهدله از ابن‌مسعود به صورت مرفوع. و نیز روایت: ابن‌معین در تاریخش (3/59) به‌نقل از شعبه از معاویه بن قره از پدرش به‌صورت مرفوع. [↑](#footnote-ref-425)
426. () صحیح بخاری، ش: 6416. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 475 ذکر شد. [↑](#footnote-ref-426)
427. () ترمذی، ش: 1376؛ و نسائی، ش: 3651 به‌نقل از علامه بن عبدالرحمن از پدرش از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-427)
428. () صحیح بخاری، ش: 2738؛ و صحیح مسلم، ش: 1627. [↑](#footnote-ref-428)
429. () صحیح بخاری، ش: 6418. [↑](#footnote-ref-429)
430. () صحیح بخاری، ش: 6417. [↑](#footnote-ref-430)
431. () بخاری، ش: (1296، 3936، 4409، 6373)؛ و مسلم، ش: 1628. ر.ک: حدیث شماره‌ی 7. [↑](#footnote-ref-431)
432. () ضعیف است؛ نک: ضعیف الجامع، ش: 2315؛ و السلسلة الضعيفة، ش: 1666؛ و ضعیف الترمذی، ش: 400، از آلبانی/؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 94 گذشت. [↑](#footnote-ref-432)
433. () صحیح الجامع، ش: 1210؛ صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 1877؛ و إرواء الغلیل، ش: 682. [↑](#footnote-ref-433)
434. () صحیح الجامع، ش: 7863؛ السلسةالصحیحة، ش: 952؛ و صحیح الترمذی، آلبانی/، ش: 999. [↑](#footnote-ref-434)
435. ()صحیح مسلم، ش: 588 به‌نقل از ابوهریره؛ در صحیح بخاری نیز حدیثی به همین مضمون آمده است؛ ر.ک: بخاری، ش: 1377. [↑](#footnote-ref-435)
436. () ر.ک: صحیح بخاری، ش: 338؛ و صحیح مسلم، ش: 2963. [↑](#footnote-ref-436)
437. () صحیح مسلم، ش: 977. [↑](#footnote-ref-437)
438. () صحیح مسلم، ش: 974. [↑](#footnote-ref-438)
439. () ترجمه: «سلام بر شما ای مؤمنان ساکن در این سرا! وعده‌ای که برای فردا در موعدی مقرّر به شما داده می‌شد، به شما رسید و ما هر زمان که الله بخواهد، به شما خواهیم پیوست. یا الله! ساکنان بقیع غرقد را بیامرز». [↑](#footnote-ref-439)
440. () صحیح مسلم، ش: 975. [↑](#footnote-ref-440)
441. () ترجمه: «سلام بر شما ای مؤمنان و مسلمانانی که در این سرا سکونت دارید! و ما هر زمان که الله بخواهد، به شما خواهیم پیوست؛ از الله متعال برای خودمان و شما، عافیت و رستگاری را درخواست می‌کنم». [↑](#footnote-ref-441)
442. () **ضعیف** است؛ ر.ک: ضعیف الجامع، ش: 3372؛ و ضعیف الترمذی، آلبانی/، ش: 176؛ آلبانی در احکام الجنائز نیز این حدیث را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-442)
443. () ترجمه: «سلام بر شما ای اهل قبور! الله، ما و شما را بیامرزد؛ شما گذشتگان ما هستید و ما نیز پس از شما خواهیم آمد». [↑](#footnote-ref-443)
444. () صحیح بخاری، ش: (4477، 4761، 6001، 6811، 7520)؛ و صحیح مسلم، ش: 86 به‌نقل از عبدالله بن مسعود. [↑](#footnote-ref-444)
445. () صحیح بخاری، ش: 6514؛ صحیح مسلم، ش: 2960. [این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 106 ذکر شده است.] [↑](#footnote-ref-445)
446. () صحیح مسلم، ش: 3084، به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-446)
447. () صحیح بخاری، ش: (5673، 7235)؛ و صحیح مسلم، ش: 2682. [↑](#footnote-ref-447)
448. () صحیح بخاری، ش: 5671؛ . صحیح مسلم، ش: 2680. [↑](#footnote-ref-448)
449. () صحیح بخاری، ش: 5672؛ و صحیح مسلم، ش: 2681. [↑](#footnote-ref-449)
450. () لعان، نوعی گواهی یا نفرین دوسویه در میان زن و شوهری‌ست که مرد، همسرش را به زنا متهم می‌کند و هیچ گواهی جز خود ندارد؛ بدین صورت که ادّعاکننده، یعنی شوهر، چهار بار به نام الله سوگند می‌خورد که از راست‌گویان است و پنجمین بار، بدین ترتیب گواهی می‌دهد که لعنت الله بر او باد اگر از دروغ‌گویان باشد و زن نیز برای دفاع از خود و دفع مجازات زنا، چهار بار به نام الله گواهی می‌دهد که شوهرش دروغ می‌گوید و پنجمین بار گواهی می‌دهد که خشم الله بر خودِ او باد، اگر شوهرش راست‌گوست. این‌ حکم، در آیه‌های 6-9 سوره‌ی «نور» آمده است. [مترجم] [↑](#footnote-ref-450)
451. () بخاری، ش: (5680، 5681). [↑](#footnote-ref-451)
452. () صحیح بخاری، ش: 5672؛ و صحیح مسلم، ش: 2681. [↑](#footnote-ref-452)
453. () مسلم، ش: (8، 10). [↑](#footnote-ref-453)
454. () بخاری، ش: (2661، 4141، 4750)؛ و مسلم، ش: 2770 به‌نقل از ام‌المؤمنین عایشه&. [↑](#footnote-ref-454)
455. () مسلم، ش: 2589. [↑](#footnote-ref-455)
456. () صحیح بخاری، ش: 52؛ و صحیح مسلم، ش: 1599. [↑](#footnote-ref-456)
457. () صحیح بخاری، ش: (2055، 2431)؛ و صحیح مسلم، ش: 1071. [↑](#footnote-ref-457)
458. () روایت: ابوداود، ش: 3477؛ ابن‌ماجه، شک 2472؛ آلبانی/ در إرواء الغلیل، ش:1552 و المشکاة، ش: 3001، این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-458)
459. () صحیح بخاری، ش: (3456، 7320)؛ و مسلم، ش: 2669. [↑](#footnote-ref-459)
460. () سوره‌ی إسراء؛ آیه‌ی 32. [↑](#footnote-ref-460)
461. () حسن است؛ روایت: ترمذی (2140، 3522)؛ ابن‌ماجه (3834)؛ آلبانی/ در ظلال الجنة (223) و در تخریج الإیمان از ابن ابی‌شیبه (55-58) این روایت را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-461)
462. () صحیح مسلم، ش: 2553. [↑](#footnote-ref-462)
463. () صحیح الجامع، آلبانی/؛ ش: 948. [↑](#footnote-ref-463)
464. () صحیح بخاری، ش: (88، 2640). [↑](#footnote-ref-464)
465. () صحیح الجامع، ش: 3377؛ غاية المرام، ش: 179؛ إرواء الغلیل، از آلبانی/، ش: 2074. [↑](#footnote-ref-465)
466. () پدرها، یعنی پدر و پدربزرگ تا آخِر و مادرها، یعنی مادر و مادربزرگ تا آخر. [↑](#footnote-ref-466)
467. () صحیح بخاری، ش: (2055، 2431)؛ و صحیح مسلم، ش: 1071. [↑](#footnote-ref-467)
468. () صحیح بخاری، ش: 3842. [↑](#footnote-ref-468)
469. () **صحیح** است؛ روایت: احمد (1/293)؛ ابن‌‌ماجه، ش: 4938؛ دارقطنی (3/7)؛ و ابوداود، ش: 3488. [↑](#footnote-ref-469)
470. () ر.ک: بخاري، كتاب فضائل الصحابه، شماره‌ي3654. [مترجم] [↑](#footnote-ref-470)
471. () روایت احمد (1/106، 110، 113، 114، 115، 125، 126، 127، 128). [↑](#footnote-ref-471)
472. () السنة از ابن ابی‌عاصم (2/575)؛ السنة، از عبدالله بن احمد (1312)؛ و روایت احمد در فضائل الصحابه (49، 387)؛ مدار این روایت بر محمد بن طلحه الیامی‌ست که ضعیف می‌باشد. [↑](#footnote-ref-472)
473. () صحیح بخاری، ش: 3912. [↑](#footnote-ref-473)
474. () **ضعیف** است؛ ر.ک: ضعیف الجامع، ش: 6320؛ ضعیف الترمذی، ش: 435؛ و غاية المرام، از آلبانی/، ش: 178. [↑](#footnote-ref-474)
475. () صحیح مسلم، ش: 2965. [↑](#footnote-ref-475)
476. () صحیح بخاری، ش: 2786؛ و صحیح مسلم، ش: 1888. [↑](#footnote-ref-476)
477. () صحیح بخاری، ش: 19. [↑](#footnote-ref-477)
478. () صحیح بخاری، ش: 2262. [↑](#footnote-ref-478)
479. () صحیح مسلم، ش: 1889. [↑](#footnote-ref-479)
480. () صحیح مسلم، ش:2167. [↑](#footnote-ref-480)
481. () صحیح مسلم، ش:2687. ر.ک: همین کتاب، تعلیق حدیث شماره‌ی445. [↑](#footnote-ref-481)
482. () ترمذی، ش: (2370، 3956)؛ ابوداود، ش: 5116؛ آلبانی/ در السلسلة الصحيحة، ش: 2700 این حدیث را صحیح، و روایت ابوداود را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-482)
483. () روایت بخاری به همین مضمون، ش: 3493؛ و صحیح مسلم، ش: 2638. [↑](#footnote-ref-483)
484. () صحیح مسلم، ش: 2865. [↑](#footnote-ref-484)
485. () صحیح مسلم، ش: 2588. [این حدیث، پیش‌تر به‌شماره‌ی 561 ذکر شد.] [↑](#footnote-ref-485)
486. () صحیح بخاری، ش: 6072 به‌صورتِ معلّق؛ آلبانی/ در مختصر الشمائل، ذیل حدیث شماره‌ی 285 می‌گوید: «مسلم، این حدیث را در کتاب الفضائل، ش: 76، به‌صورت متصل ذکر کرده است». [↑](#footnote-ref-486)
487. () صحیح بخاری، ش: 6247؛ و صحیح مسلم، ش: 2168. [↑](#footnote-ref-487)
488. () صحیح بخاری، ش: 676. [↑](#footnote-ref-488)
489. () صحیح مسلم، ش:876. [↑](#footnote-ref-489)
490. () صحیح مسلم، ش:54. [↑](#footnote-ref-490)
491. () صحیح مسلم، ش: 2034. [↑](#footnote-ref-491)
492. () صحیح بخاری، ش: 2262؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 605 ذکر شد. [↑](#footnote-ref-492)
493. () صحیح بخاری، ش: 2568. [↑](#footnote-ref-493)
494. () صحیح بخاری، ش: 2872. [↑](#footnote-ref-494)
495. () صحیح مسلم، ش: 91. [↑](#footnote-ref-495)
496. () صحیح مسلم، ش: 91. [↑](#footnote-ref-496)
497. () صحیح مسلم، ش: 2021. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 163 ذکر شد.] [↑](#footnote-ref-497)
498. () مسلم، ش: 2020. [↑](#footnote-ref-498)
499. () صحیح بخاری، ش: 4918؛ و صحیح مسلم، ش: 2853. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 257 ذکر شد. [↑](#footnote-ref-499)
500. () صحیح مسلم، ش: 2847. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 259 ذکر شده است.] [↑](#footnote-ref-500)
501. () صحیح بخاری، ش: 5788؛ و صحیح مسلم، ش: 2087. [↑](#footnote-ref-501)
502. () صحیح مسلم، ش: 91. [↑](#footnote-ref-502)
503. () بخاری، ش: (1284، 5655، 7377)؛ و مسلم، ش: 923. [↑](#footnote-ref-503)
504. () ر.ک: سوره‌ی آل‌عمران، آیه‌ی 133. [↑](#footnote-ref-504)
505. () صحیح بخاری، ش: 5787 به‌نقل از ابوهریره. [↑](#footnote-ref-505)
506. () اسبال ازار، یعنی بلند بودن شلوار به‌گونه‌ای دو قوزک پا را بپوشاند. [↑](#footnote-ref-506)
507. () صحیح مسلم، ش: 107. [↑](#footnote-ref-507)
508. () صحیح مسلم، ش:2620. [↑](#footnote-ref-508)
509. () صحیح بخاری، ش: 5789؛ و صحیح مسلم، ش: 2088. [↑](#footnote-ref-509)
510. () **ضعیف** است؛ ضعیف الجامع، ش: 6344؛ السلسلة الضعيفة، ش: 1914؛ و ضعیف الترمذی از آلبانی/، ش: 343. [↑](#footnote-ref-510)
511. () صحیح بخاری، ش: 6203؛ و صحیح مسلم، ش: 2150. [↑](#footnote-ref-511)
512. () صحیح بخاری، ش: 3561؛ و صحیح مسلم، ش: 2330. [↑](#footnote-ref-512)
513. () صحیح بخاری، ش: 1825؛ و صحیح مسلم، ش: 1193. [↑](#footnote-ref-513)
514. () روایت نسائی (3939، 3940)؛ احمد (3/128، 199)؛ آلبانی/ در صحیح الجامع، ش: 3124 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-514)
515. () ترمذی، ش: 846؛ نسائی، ش: 2827؛ ابوداود، ش: 1851؛ مدار این حدیث بر عمرو بن ابی‌عمر می‌باشد که نسائی درباره‌اش گفته است: در حدیث، قوی نیست. [↑](#footnote-ref-515)
516. () صحیح مسلم، ش: 2553؛ [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 595 ذکر شد.] [↑](#footnote-ref-516)
517. () صحیح بخاری، ش: 03559، 6035)؛ و صحیح مسلم، ش: 2321. [↑](#footnote-ref-517)
518. () صحیح الجامع، ش: 5721؛ السلسلة الصحيحة، ش: 867؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 1628. [↑](#footnote-ref-518)
519. () ر.ک: شرح حدیث شماره‌ی 595. [↑](#footnote-ref-519)
520. () السلسلة الصحيحة، ش: 977؛ صحیح ابن‌ماجه، ش: 3224، از آلبانی/. [↑](#footnote-ref-520)
521. () صحیح الجامع الصغیر، ش: 1232؛ و السلسلة الصحيحة، ش: 284؛ و صحیح الترمذی، ش: 928 از آلبانی/؛ و مشکاة المصابیح، ش: 3264. اين حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی ش: 283 ذکر شد. [↑](#footnote-ref-521)
522. () **حسن** است؛ روایت ترمذی، ش: 2616 و ابن‌ماجه؛ مدارش بر عاصم بن ابی‌النجود می‌باشد. [↑](#footnote-ref-522)
523. () **صحیح** است؛ روایت احمد در مسند (6/121، 260)؛ ابن‌ماجه، ش: 5677. [↑](#footnote-ref-523)
524. () صحیح الجامع، ش: 1932؛ صحیح أبی‌داود، آلبانی/، ش: 4013. [↑](#footnote-ref-524)
525. () صحیح الجامع، ش: 1464؛ السلسلة الصحيحة، ش: 273؛ و صحیح أبی داود، از آلبانی/، ش: 4015. [↑](#footnote-ref-525)
526. () صحیح الجامع، ش: 2201؛ السلسلة الصحيحة، ش: 791؛ و صحیح الترمذی از آلبانی/، ش: 1642. [↑](#footnote-ref-526)
527. () صحیح بخاری، ش: 6114؛ و صحیح مسلم، ش: 2609. [↑](#footnote-ref-527)
528. () صحیح مسلم، ش: 17. [↑](#footnote-ref-528)
529. () صحیح بخاری، ش: 6927؛ و صحیح مسلم، ش: 2165. [↑](#footnote-ref-529)
530. () صحیح مسلم، ش: 2593. [↑](#footnote-ref-530)
531. () صحیح مسلم، ش:2594. [↑](#footnote-ref-531)
532. () مسلم در مقدمه‌ی صحیح خود؛ و ابوداود، ش: 4992. [↑](#footnote-ref-532)
533. () صحیح بخاری، ش: 220. [↑](#footnote-ref-533)
534. () بخاری، ش: (304، 1462). [↑](#footnote-ref-534)
535. () ابن‌ماجه، ش: 661؛ آلبانی/ در غاية المرام، ش: 185، ریاض‌الصالحین، ش: 1635، و إرواء الغلیل، ش: 1808 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-535)
536. () صحیح بخاری، ش: (5029، 5030، 5087 و...)؛ و مسلم، ش: 1425. [↑](#footnote-ref-536)
537. () صحیح بخاری، در چندین مورد، از جمله: (67، 105، 4406) و صحیح مسلم، ش: 1679. [↑](#footnote-ref-537)
538. () صحیح مسلم، ش: 2850. [↑](#footnote-ref-538)
539. () صحیح بخاری، ش: 69؛ و صحیح مسلم، ش: 1734. [↑](#footnote-ref-539)
540. () بخاری، ش: 1957؛ و مسلم، ش: 1098؛ هر دو، یک حدیث است. [↑](#footnote-ref-540)
541. () ر.ک: بخاری، ش: 6704. [↑](#footnote-ref-541)
542. () بخاری، ش: (705، 6106)؛ و مسلم، ش: 465. [↑](#footnote-ref-542)
543. () بخاری، ش: (702، 704، 6110، 7159)؛ و مسلم، ش: 466. [↑](#footnote-ref-543)
544. () صحیح مسلم، ش: 2592. [↑](#footnote-ref-544)
545. () صحیح بخاری، ش: 6116. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 49 ذکر شد.] [↑](#footnote-ref-545)
546. () صحیح مسلم، ش: 1955. [↑](#footnote-ref-546)
547. () صحیح بخاری، ش: 3560؛ و صحیح مسلم، ش: 2327. [↑](#footnote-ref-547)
548. () صحیح الجامع، ش: 2609؛ السلسلة الصحيحة، ش: 938؛ و صحیح الترمذی، از آلبانی/، ش: 2022. [↑](#footnote-ref-548)
549. () بخاری، در چندین مورد، از جمله: (2488، 2507، 3075)؛ و مسلم، ش: 1968. [↑](#footnote-ref-549)
550. () بخاری، ش: (2365، 3318، 3482)؛ و مسلم، ش: (904، 2242، 2243، 2619). [↑](#footnote-ref-550)
551. () نک: مسلم، ش: 1672. [↑](#footnote-ref-551)
552. () صحیح بخاری، ش: 3231؛ و صحیح مسلم، ش: 1795. [↑](#footnote-ref-552)
553. () روایت احمد (1/307)؛ آلبانی/ در صحیح الجامع، ش: 6806، این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-553)
554. () صحیح مسلم ش: 2328. [↑](#footnote-ref-554)
555. () صحیح بخاری، ش: 3149؛ و صحیح مسلم، ش: 1057. [↑](#footnote-ref-555)
556. () صحیح بخاری، ش: 3477؛ و صحیح مسلم، ش: 1792. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 37 ذکر شد.] [↑](#footnote-ref-556)
557. () صحیح بخاری، ش: 6114 ؛ و صحیح مسلم، ش: 2609. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 46 ذکر شد.] [↑](#footnote-ref-557)
558. () صحیح بخاری، ش: 6116. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 49 و 644 ذکر شد.] [↑](#footnote-ref-558)
559. () صحیح مسلم، ش: 2558؛ این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 323 ذکر شد. [↑](#footnote-ref-559)
560. () حدیث شماره‌ی 649. [↑](#footnote-ref-560)
561. () صحیح بخاری، ش: (90، 702، 704)؛ و صحیح مسلم، ش: 466. [↑](#footnote-ref-561)
562. ()صحیح مسلم، ش: 867؛ نک: حدیث شماره‌ی 174. [↑](#footnote-ref-562)
563. () صحیح بخاری، ش: (3224، 5954)؛ و صحیح مسلم، ش: 2107. [↑](#footnote-ref-563)
564. () صحیح بخاری، ش: (2648، 3475)؛ و صحیح مسلم، ش: 1688. [↑](#footnote-ref-564)
565. () صحیح بخاری، ش: (405، 1214)؛ و صحیح مسلم، ش: 551. [↑](#footnote-ref-565)
566. () صحیح مسلم، ش: 395. [↑](#footnote-ref-566)
567. () نسائی، ش: 723؛ آلبانی/ در صحیح الجامع، ش: 2886 این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-567)
568. () صحیح بخاری، ش: (893، 2558) و صحیح مسلم، ش: 1829. [ر.ک: احادیث شماره‌ی 288 و 300 همین کتاب.] [↑](#footnote-ref-568)
569. () صحیح بخاری، ش: 1750؛ و صحیح مسلم، ش: 1429؛ و اما روایت دوم: بخاری، ش: 1750؛ و روایت سوم: مسلم، ش: 142. [↑](#footnote-ref-569)
570. () بخاری، ش: (1968، 6139). [↑](#footnote-ref-570)
571. () آلبانی/ این حدیث را در صحیح الجامع، ش: 6515 صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-571)
572. () ر.ک: شرح حدیث شماره‌ی 300. [↑](#footnote-ref-572)
573. () صحیح مسلم، ش: 1828. [↑](#footnote-ref-573)
574. () صحیح بخاری، ش: 3455؛ و صحیح مسلم، ش: 1842. [↑](#footnote-ref-574)
575. () صحیح مسلم، ش: 1830؛ و در صحیح بخاری نیست. این حدیث پیش‌تر به شماره‌ی 197 آمده و آن‌جا ذکر شده که روایت مسلم است. [↑](#footnote-ref-575)
576. () صحیح الجامع، ش: 6595؛ السلسلة الصحيحة، ش: 629؛ و صحیح أبی‌داود از آلبانی/، ش: 2555. [↑](#footnote-ref-576)
577. () صحیح بخاری، ش:660؛ و صحیح مسلم، ش:1031. این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 381 ذکر شد. [↑](#footnote-ref-577)
578. () صحیح مسلم، ش: 1827. [↑](#footnote-ref-578)
579. () صحیح بخاری، ش: 893؛ و صحیح مسلم، ش: 1829. ر.ک: حدیث شماره‌ی 288 همین کتاب. [↑](#footnote-ref-579)
580. () بخاری، ش: (1968، 6139). [↑](#footnote-ref-580)
581. () صحیح بخاری، ش: 3792؛ و صحیح مسلم، ش: 1845. [↑](#footnote-ref-581)
582. () صحیح مسلم، ش: 1855. [↑](#footnote-ref-582)
583. () صحیح مسلم، ش: 2865. [↑](#footnote-ref-583)
584. () صحیح بخاری، ش: (2955، 7144)؛ و صحیح مسلم، ش: 1839. [↑](#footnote-ref-584)
585. () صحیح بخاری، ش: 7202؛ و صحیح مسلم، ش: 1867. [↑](#footnote-ref-585)
586. () صحیح مسلم، ش: 1851. [↑](#footnote-ref-586)
587. () صحیح بخاری، ش: (693، 696، 7142). [↑](#footnote-ref-587)
588. () صحیح بخاری، ش: 1836. [↑](#footnote-ref-588)
589. () صحیح بخاری، ش: 3792؛ و صحیح مسلم، ش: 1845. [↑](#footnote-ref-589)
590. () صحیح مسلم، ش: 1844. [↑](#footnote-ref-590)
591. () صحیح مسلم، ش: 588 به‌نقل از ابوهریره؛ در صحیح بخاری نیز حدیثی به همین مضمون آمده است؛ ر.ک: بخاری، ش: 1377. [↑](#footnote-ref-591)
592. () صحیح مسلم، ش: 1846. [↑](#footnote-ref-592)
593. () صحیح بخاری، ش: (3603، 7052)؛ و صحیح مسلم، ش: 1843. [این حدیث پیش‌تر به‌شماره‌ی 52 ذکر شد.] [↑](#footnote-ref-593)
594. () صحیح بخاری، ش: 7053؛ و صحیح مسلم، ش: 1849. [↑](#footnote-ref-594)
595. () صحیح بخاری، ش: 2957؛ و صحیح مسلم، ش: 1835. [↑](#footnote-ref-595)
596. () صحیح الجامع، ش: 6111؛ السلسلة الصحيحة، ش: 2296؛ و صحیح الترمذی از آلبانی/، ش: 1812. [↑](#footnote-ref-596)
597. () صحیح مسلم، ش: 1847 به‌نقل از حذیفه. [↑](#footnote-ref-597)
598. () صحیح بخاری، ش: (693، 696، 7142). [↑](#footnote-ref-598)
599. () صحیح بخاری، ش: 7144؛ و مسلم، ش: 1839. [↑](#footnote-ref-599)